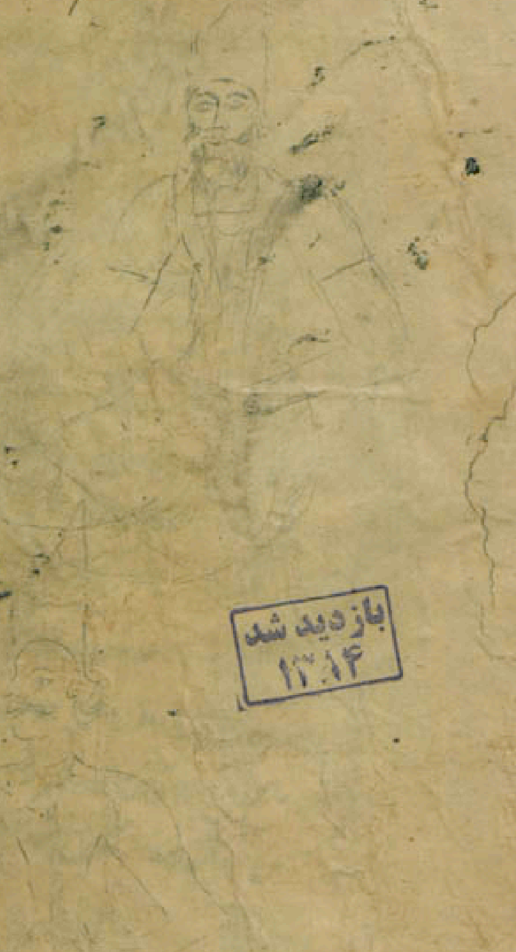
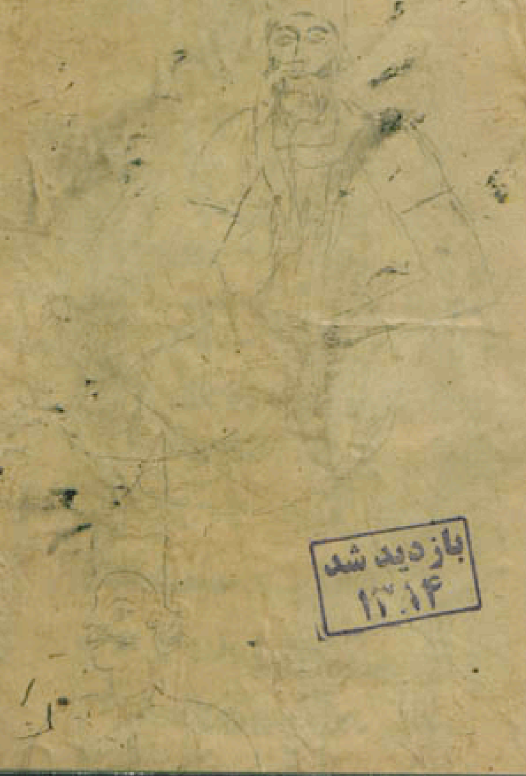
روضة الحسینیه
تألیف محمد حسین شریف ابن محمد علی کرمانی



روضة الحسينية
تأليف محمد حسين شريف ابن
محمد علی کرمانی



از کتاب روضة الجنه

بسم الله الرحمن الرحیم

منت خدای را است که رایت کیشان مجازی نهاد و از گنج روشان عاشق نژاد چند خواست و از مرغای آوازی ... واد
هر گونه شعبه نوای ارغنون دلش بر پیچ این گروه زند و بندی آن قوم ساخته شد از هر لب و هنر خواست
آن از معاب و من بسیار آن نمود و بر پیشران بر داری افزودند و ایشان را جواب و دهن بی شمار ... دیگر
گذاری نمودند آنان با آنچه رنج و بلا از آن ... در رضا و شاد شدند و ایشان با این همه رنج ... صید
و در بیگوشه نقد آن بستان خود از برای خدا بر آب کوثر خواندند و ایشان دوستان خدا ...
خود از شرب فرات راندند ... اشراب ... و از طلب آن باز نشستند و ایشان
آن آب تشنه کام ... تشنه ... دوام بنوشند ... کوثر ... نماید فرات
هر ... تجرعش ... آن ... گتاب ... و گوی ...
... والطین فاتح ... و ایشان ... عاشق و زوج ... کور
شقاق لب ... ابولهب و ابوجهل ... جلال و ... مراتب
ظهور قدرت ... بازوی ... رسالت پناهی ... معرکه ...
میدان سرافرازی ... سعادت ...
و ایشان ... طلب ... شقاوت ... ابدی و مستوجب لعن سرمدی ...
نوای ... سوال ... جواب ... علیه اللعنة و ... عذاب ...
و باطل ... آن ...
آن از ... این ... که نور حق ...

شود ... مطلق ... آن ... چون ... سپاه ... رسیدی آن ... ظلم و ...
نفاق ... رسیدی تا آنکه ... توکل ... دست ...
... روح الامین ... حورالعین ... نفس ... آن گروه ...
... دست قدرت ... جهان ... روبرو باطل ... حق ...
بیشد باطل از جانب حق ... سبحان الله حق را با باطل ... باطل را با حق ...
... چنانکه گاهی از ... یعنی ... محمدی ... ابولهب ...
ابوجهل ... دیو ... چنانکه ...
چهره ... دست ید الله ...
... سکینه ... عذاب ...
... چنانکه ... گاهی ... ابوسفیان ... همعنان
کرم ... گردیدی ... جواهر ...
... جهان ...
گفتی نفاق ...
رسالت پناهی ... میدان ... طریق ...
طریق شقاوت ابدی کوشیدند و آن است طریق حق ... سعادت ...
... این گروه ... پایان ...
... مرتبه ... هستی آن جمع ... هستی ...
... سرنگونی ... پستی ... هم ...
... عرف ... صورت ...
... معنی ... جسم ... جان ...
... آن خاک شقاوت جسم و جان ...
... بوستان ...
... کشتی ... جانان ...
... خاک ...

علی التحقیق هر برگش برگ کره می است برشته لبی دو گواهی است هر جا ورقی گران کتابه است
برگی است که بسیار لالهٔ است این است غرهٔ شجرهٔ سرافرازی و همان است دره غوص سرافرازی
که هر حالش با کمال عافیت قرین و هر کیش با حسن عاقبت هم نشین است آری بازی عشق بازی در
نیابد این است که هر که با حب و برد هشت اگر از جهت و معامله و فا دارید از رسم چنین گذرش
نکردا داده وستد و اگر در میدان [illegible] قدم نهاد و ایصاحب دیده دیده بازکن که کیست این چه دیده و چه شنیده
و چها از ان دیدن دیده و گلی با از ان شنیدن رسیده بود در راه خدا مردانه ستادند و انرا که باید
داده و داد ند و آنچه باید ستاند و ستاند جان پاک را در راه دوست سپرده بود و صرف جانبازی را بود
جسم بغمناک را نشان تیغ و سنان کرده و طریقه فرمان بردار را بجای آورده قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا فذلک لا یحیط به ولا یحیطون بشی من علمه
بکل شی علیما [illegible] اما بعد غریق بحر عصیان و نادانی و در گشته بادیه جرم و نافرمانی بنده ضعیف این محمد
علی کرامی محمد حسین الشریف برلوای صدق ضمیران خیرخواه و مکیک اندیشان آگاه میعرض میدارد
دیر و رق جان و صفحه جهان می نگارد که چون شمار عمر برشته ب از عهد جوانی و شباب در گذشت
رسید و رخت بهار زندگانی بر جهت خزان پیری مبدل گردید روزی اندیشید و موی سیاه و حال
خود را نگرید او قات گذشته را بنظر عبرت در آورد و زمان رفته را بدیده تفکر نظر کرد دید که موسم
ربیعان جوانی و غنفوان زندگانی گذشته و نامهٔ اعمال و فاتحه افعال انست مهمه سبب
سیاه برگشته با خود گفت هر دم از عمر میرود نفسی چون نگه میکنم نمانده بسی ای که پنجاه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه دریابی ای بخبر بی شعور و بخبر از خدا دور و دورجوانی گذشت و بهار زندگانی
رفت قدمی در راه رضا نگذاشتی و دمی بر تزکیه نفس و تصفیه صفت نگماشتی نفسی بر گرفت که بنیادی
ویرانهٔ دل جمال بایند بدی او قات صرف برغ دلبا چین گشت و روزگار سیحال [illegible]
کهنه هست جواده نهال مدهت در سرا بوستان خاطر کشتی و در باغ بهشت بر ایگان از دست [illegible]
هنگفت این سرای سپنج و مینید به لیتی ز همت دانی دوهری و تونوار لذت سپین بنیادی بر فراز [illegible]
و فراز دست همی کردی بدی سیحال عالم خود را محمود امالی و رفیقان دیدی و نهایت دلت از [illegible]
هصندی دربار کاه سلاطین و خواقین بسی سر بسادی در پیشگاه خدمت ایشان دل در بان نهادی بر محال [illegible]
کر دست گرفت امل و حفت عمل خدمت بجای رسید و مال نشد و مان رسید رعایت کتاب میندل [illegible]

سوار در زمین کردید و منعقف هر حیران رنجهایت پی او آمده و خیال اعمال از روی پیشتر عجایب باطل شد دریغا
حاصل نداشتی که این کنار را پایدار و سرای فی جمیع ره روش غار و اسجابش ازغم خیف گران بار و سنگ اخ
ارغوانش از خون صاحب دولتی جامه ابر رنگین و هر دسته نرگسش دیده حیران دی شوکتی است و نیز
و اسپرس مرواری از ان رخسار حمید است و غنچه او هر شقایق جگر خونین عاشقی است و در قفس هار کلهای
آتش در درون دل سوختگانست که عیان شده و جهای لعل گمینش خون جگر مستانست که ساقی دوران
کرده در سیلم سوال جواب این اعمال چه خواهی گفت و چگونه این ماتم و جرایم را خواهی نهفت بود که
بپرسند که بجشش کریم که از سوال طولیم و از جواب خجل در تیغ از دل و زبانه از خاطر محنت منزل برآمد
نا خن حسرت چهره صفت خراشید و بوده الماس حسرت جراحات خاطر را نمکپاش بسیار که تفقد
ما کی معصیت تا چند ما کی دیده حیرت در خنده هوس و هوست در آتش هوا و هوس بود تا بنده
خورده از این خاک که گشتیم و حسا سوال حقت ازاین بیش که رشتیم بر لوح معاصی خط مفیدی
مهجوری کنار بر سنگی مسیتم ناگاه رقاده تو فیق و مهرم شد و بخت سعید یاور بریش جمله گو شم این ندای
روح فزا در داده و زبان پند و اندرز گشود چه چاره حالت بدون شدن نشست [illegible]
کربت که جدی بناء و این ابیات عمر بی بنیاد بغضا فی بیاد و بستانی طرح انداز که در جهات
از رایحی را آن بمنفعوت جنتی و از کلدار آن کلهای در خشت جلینی یا دو در باده خود است در مضمون
و از تفرق روزگار بوستون دامون پای از سعادت بدوی خود باز و دصلی در مصاب ثواب شعرا
گذار نجاز آغاز کتابی در بیان کیفیت سخاوت تالیف و بنای درمیان مراتب غرب لطیف خود را
پیماه بساختی رسان که شایع عاصیان است و این تن پر گناه را لوحه گاه شفاعت شاهنشاهی
کرتمان عصیان گناه گاه است جنین کلشن ای بهشت وای دوست صدیق و دوستان دم
در جان نیاید سب هر گاه بجزاین در ساله گاه بیت از کان دست انسش خود محبوب میدارد
نعوزیه دانشی بسوادم قدم بمکنید ادم از دای آن دم مبرم در فولای آن قدم بعد و حال انساخت مرغوب
و هوایش گذشته و نقش اراوت و اقبالش بر بود ضمیر کلک شیام نهایت از این باب یاری رود
خود گشوده و از این فصل کتابی خیال نمود و در لیم طوب نفسی که اصل با معاونت داده و در این سیاق نقمای
و بستانها نهاده و در هر اینکه در این مطلع با برای دم زدن است و مبدأ اخرس ابر نوع توان سخن گفت
زاغ کی در رفتار کبک ندی و کلاغ را با هما چه یارای هم سری زخن را در مقابل طوطی چه گفتار

باغ خواب بود که گفت ای بی همت سست فطرت میدانی در این درگاه هرکس را راهی دخوب و زشت
تیز بهای است ما را امید واد است و علی وجان است و دان مبتلای گنا اگر راست و مناص از سیاهان
کمتر از ذره ذلت مشهور بوده نا خبر که خورشید رمی چرخ زبان از موری را نی ننازد سلیمانی داورش
و دماوار بیج توصیف گلاه و اسمانی ازو الی بعیده بگرنشنیده اند از صدق بگوش احمد خوش
ازین گسان سین بلال چون گوش جانم این نوید شنید و بسامعه جانم این ابجد سر بسر نوید رسید
این تالیف شریف نهاد و در عرصه التماس تصنیف این رساله منیف قدم نهاد با کمال عجز و نا توانی
از معجزات مصحف اکبر و با نهایت ضعف و پریشانی ... از اصحاب قلوب تیز ... بادیه کشور
و پادشاهان ممالک از فضایل که قدرت یکی از هزار آن را نتوانند ... رقم نمایند و ابواب
فضایل و مناقب ایشان را بمفتاح بیان گشاییده ... و درج کرده مضمون ... معمورة
... و در روضه گنجینه ایشان نام نهاد و ... جان معانی ... بستم ... و ثقات
... لیکن ... صاحب نظر و صاحب نظران ... چشم امید دارد که در تصحیح خوب
آن کوشند ... قابل را نظر نمایند و ... معاف
مؤلف ... آن چون سخن ... و کلام تمام آن ... ماننده ... تمام
... لیکن چون از فضایل مصحف اکبر و صاحب فضیلت ... فضایل
وجود ... آسمان ... مکین و مرکز آن
امکان ... میدان ... کفایه ... غالب
... دنیای او ... اعلی ... ای
سجده ... جامی است ... کوه ... فرشته
... فلک ... سعادت و ... کتاب ... نصرت
... هر ... جبرئیل ... در عروج
معارج جلالش ... بال ... جام جهان نما
... خامه ... آن ... جام گردن
لذت ... و دوام ... رسانی
انکه ... جهان ... روشنی چشم جهان از آن یافت که بر آن

گر آن پرتوی از نورش تافت آنچه در کارگه امکان بود ... نمود آن بود شمع بزم ازلی
رخسارش ... آیینه انوارش نام احمد ... احسان گشته مشتق ز قدیم الاحسان انکه
فرموده رسول مدنی وصف او را بحسن معنی باز افزوده براین وصف حسن ...
انکه خطاب صدق ... رفتار از جهان انکه سپهر و صحابت را هوا است و مهر ولایت را نور
انکه تاج صاحب معراج را در تاج خورشید ... باصره غاشیه گوش ...
و درج قرآن ... اسمعیل عارف رموز ... اسرار خدای مظهر انوار خدا و مظهر اثار
قادر یکتا گنجور گنجینه شفاعت و فاتح ابواب سعادت تاجدار عالم لاهوت ...
انکه عالم را عین ... اولیا ... خورشید آسمان زمین ...
کن ربگری خدا حسین علیه الالف التحیة والثنا ... داران ... مقام ...
... صاحب ... گشایند ... فریب ...
... نظر ... گوینده ...
... گلستان است ...
... این رساله منیف ... این صحیفه شریف ...
... انجام رسید ... افتتاح ... ساحت ...
... این ... آفتاب جهانتاب ... سحاب الطافش ...
... الطافش ...
... کلزار جهان ... فریدون فری ... ظاهر ...
کرامات سلیمانی ...
... نگاه ...
دهان ...
... قوت ...
... مجلس ...
...
کرامات ... قره باصره عزت و جلال ...

مجلس چو طوفان نار و مجلس [illegible] دیدگان طوفان [illegible] بحر [illegible] منها اللؤلؤ والمرجان
بری که سعادت نهاد که جهانی در ظل آفتاب قدسش آسوده و عالمی در مهد عنایت و رحمتش غنوده [illegible]
خاک راهش تاج فرق [illegible] کرده [illegible] رخسارش را توتیای دیده اولو الابصار [illegible] کیوان ایوان داد گستری
[illegible] آسمان حشمت و [illegible] شهبازی و [illegible] کامگاری [illegible]
ر بستان شوکت و اقبال [illegible] اقبال [illegible] کوس ملک آرائی در دار الامان خاطر [illegible]
نموده [illegible] خاطرهای پژمرده چون حدیقه رضوان [illegible] تازه گشته [illegible] غموم و آلام [illegible]
[illegible]
شریف [illegible]
واین [illegible] مجلس [illegible]

مجلس اول در بیان ولادت پاک حضرت رسالت پناه و بیان مولود مسعود آن برگزیده الله مجلس دوم
در ذکر بردن آن حضرت بمعراج و بیان الطافی که در معراج با آن حضرت شد و رحلت خدیجه کبری
مجلس سوم در مراجعت حضرت رسالت از حجة الوداع و نزول جبرئیل امین و عهد گرفتن آنحضرت
از جناب امیر المؤمنین مجلس چهارم در شدت مرض جناب ختمی مآب و بیان قصاص سواده مجلس پنجم
در وقوع رحلت [illegible] حضرت خاتم الانبیاء مجلس ششم در تولد جناب فاطمه
و بیان بعضی از فضایل آنجناب [illegible] حضرت امام حسین مجلس هفتم در ذکر فضایل حضرت
زهرا [illegible] آن مجلس هشتم در ذکر [illegible] حضرت فاطمه زهرا مجلس نهم
در ذکر مرض موت آنحضرت و وصایای آن [illegible] ولایت مجلس دهم در وقوع رحلت سیده [illegible]
فاطمه زهرا مجلس یازدهم در بیان مولود مسعود جناب امیر المؤمنین و ایراد بعضی حکایات مبنی بر فضیلت
و خوارق عادات آنجناب و حدیث غدیر خم مجلس دوازدهم در ذکر ضربت زدن ابن ملجم لعین حضرت امیر المؤمنین
[illegible] مجلس سیزدهم در ذکر شهادت آنحضرت و وصایای آن مجلس چهاردهم در ذکر دفن آن [illegible]
پروردگار مجلس پانزدهم در بیان فضایل جناب امام حسن و وقایع [illegible] مجلس شانزدهم در زهر دادن
[illegible] آنحضرت را و شهادت آن مجلس هفدهم در بیان غربت سید الشهدا از مدینه [illegible]
مجلس هجدهم در بیان فرستادن مسلم ابن عقیل بکوفه و شهادت آن مجلس نوزدهم در بیان شهادت
اطفال مسلم مجلس بیستم در بیان حرکت حضرت سید الشهدا از مکه و وقایع عرض راه کوفه مجلس بیست و یکم

در ورود سرور شهدا به کربلا و آمدن عمر [illegible] مجلس بیست و دوم در بیان ورود لشکر [illegible] و وقایع شب عاشورا
مجلس بیست و سوم در کیفیت صبح روز عاشورا و مکالمات امام انس و جان با کوفیان مجلس بیست و چهارم در [illegible]
حر و برادر [illegible] مجلس بیست و پنجم در شهادت بریر ابن خضیر و وهب ابن عبدالله مجلس بیست و ششم در شهادت عمرو ابن خالد
و ولد مجلس بیست و هفتم در شهادت هاشم ابن عتبه و زهیر ابن حسان مجلس بیست و هشتم در شهادت [illegible]
[illegible] و حجاج ابن مسروق مجلس بیست و نهم در بیان نماز خواندن سرور شهدا [illegible]
سعد ابن عبدالله مجلس سی ام در شهادت حبیب ابن مظاهر و زهیر ابن قین بجلی و غلام [illegible] مجلس سی و یکم
در شهادت عابس ابن شبیب شاکری و شوذب و غلام ترک مجلس سی و دوم در شهادت نافع ابن هلال بجلی [illegible]
مجلس سی و سوم در شهادت عبدالله و محمد پسران مسلم [illegible] مجلس سی و چهارم در شهادت محمد و عون پسران عبدالله جعفر
مجلس سی و پنجم در شهادت شاهزاده عبدالله مشهور به ابو بکر فرزند بزرگ امام حسن مجلس سی و ششم در شهادت
جعفر و عون [illegible] فرزندان حضرت امیر المؤمنین مجلس سی و هفتم در [illegible] حضرت قاسم [illegible]
مجلس سی و هشتم در شهادت شاهزاده قاسم مجلس سی و نهم در شهادت حضرت عباس مجلس چهلم
در بیان شهادت حضرت علی اکبر مجلس چهل و یکم در بیان آمدن [illegible] امام [illegible] میدان [illegible]
خواندن [illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] مجلس چهل و دوم در بیان شهادت شاهزاده علی اصغر
مجلس چهل و سوم در بیان آمدن زعفر جنی [illegible] امام زمان مجلس چهل و چهارم در بیان [illegible] امام [illegible]
[illegible] مجلس چهل و پنجم در بیان مبارزت امام و شهادت [illegible] مجلس چهل و
ششم در بیان [illegible] شهادت امام زمان مجلس چهل و هفتم در بیان ورود جبرئیل بصحرای کربلا و غارت [illegible]
کوفیان و خیام اهل بیت مجلس چهل و هشتم در بیان [illegible] مجلس چهل و نهم [illegible]
ورود اهل بیت [illegible] مجلس پنجاهم در ورود اهل بیت بکوفه مجلس پنجاه و یکم در ورود اهل بیت
ابن زیاد مجلس پنجاه و دوم در [illegible] مجلس پنجاه و سوم در ذکر [illegible]
[illegible] مجلس پنجاه و چهارم در ورود [illegible]
مجلس پنجاه و پنجم در ورود اهل بیت [illegible] مجلس پنجاه و ششم در [illegible] حضرت موسی صحرای کربلا [illegible]
[illegible] سید الشهدا مجلس پنجاه و هفتم در ورود اهل بیت بشام و شهادت [illegible] مجلس پنجاه و هشتم [illegible]
اهل بیت بمجلس یزید و شهادت [illegible] مجلس [illegible] حضرت امام زین العابدین با یزید [illegible]
مجلس شصتم در بیان خطبه خواندن حضرت سجاد در شام [illegible] مجلس شصت و یکم در بیان [illegible]

جناب سکینه خاتون جده بزرگوار و عقده والا تبار را در شام مجلس دوازدهم در بیان حالت فاطمه صغری جناب امام حسین
مجلس سیزدهم در بیان مکالمه رسول قیصر با یزید پلید و ماجرای او با سر مطهر مجلس چهاردهم در بیان خواب
دیدن هند زوجه یزید پلید و معذرت او از اهل بیت مجلس پانزدهم در بیان روانه شدن اهل بیت از شام و ورود
بکربلا مجلس شانزدهم در روانه شدن اهل بیت از کربلا و ورود به مدینه مجلس هفدهم در ورود اهل بیت به مدینه و بیان
رحلت فاطمه مجلس هجدهم در بیان فضایل و مناقب حضرت امام موسی کاظم و معجزات آنجناب مجلس نوزدهم
در بیان گرفتاری هارون الرشید علیه اللعنة والعذاب الشدید آنجناب را از مدینه به بصره و بغداد و وفات مجلس آن امام
مجلس بیستم در بیان شهادت آنجناب مجلس بیست و یکم در بیان فضایل و اعجاز هشتمین کوکب فلک امامت
و دوازده برج ... و هدایت و ولایت حضرت علی بن موسی الرضا و بردن مامون ملعون آنحضرت را از مدینه بطوس
مجلس بیست و دوم در بیان مسموم ساختن مامون پلید آنحضرت را در طوس و شهادت آنجناب
خاتمه در بیان بعضی از حکایات خوارق عادات و معجزات ... از ائمه معصومین ...
... بمجلس ... رسیده است و در اول هر مجلس احادیث ...
مشتمل بر ثواب ... و در ... مرتبه جلالت و بزرگواری و کیفیت ولادت آن بزرگوار
حضرت ... بیان ... از مراتب ...
آن بزرگواران ...
مجلس اول در بیان بزرگی شان ... ولادت با سعادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا خلیل الله السلام علیک یا نجی الله السلام علیک
یا صفی الله السلام علیک یا نجیب الله السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک یا رحمة الله
السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا سید المرسلین السلام
علیک یا قائما بالقسط السلام علیک یا فاتح الخیر السلام علیک یا معدن الوحی والتنزیل
السلام علیک یا مبلغا عن الله السلام علیک ایها السراج المنیر السلام علیک یا مبشر السلام
علیک یا نذیر السلام علیک یا منذر السلام علیک یا نور الله الذی یستضاء به السلام
علیک وعلی اهل بیتک الطاهرین الطیبین الهادین المهدیین السلام علیک وعلی
جدک عبد المطلب وعلی ابیک عبد الله وعلی عمک حمزة ورحمة الله وبرکاته

روایت که چون مشیت قادر لم یزل و اراده خداوند جل و علا تعلق پذیرفت که مضمون کنت کنزا مخفیا ...
معروف عیان گردد و ... فاحببت ان اعرف ... ذات مقدس او ...
... می گذشت که ... موجود ... عالم شهود بوجود آید که ...
و از این معروف عالمی ... و این مطلب ... کرده و این ... لهذا نوری ...
خلق کرد ... عرصه ظهور ... هزار سال که نه عرش نه ...
... و نه لوح و نه قلم بود ... آن نور پاک ... در برابر جلال ذوالجلال
ایستاده و بحمد و ثنای حضرت ... زبان گشاده خداوند ... بر آن نور انور ...
... حبیب محبوب ... و دوست ... آن نور ...
مرسید که تو ... مقصود ... که ... جلال خود ... که هر کس ...
دوست ... دشمن ... پس آن نور ...
... شد ... حجاب حضرت ...
... و عزت ... و جبروت ... و ...
... در هر یک از این حجب داخل شده در حجاب اول ... در حجاب دوم ...
چنین تا در حجاب آخر هزار سال توقف فرموده تسبیح و تقدیس ... آن ...
می گفت و بعد از آن از آن نور ... دریا ... هر یک ... علوم ...
... ذات اقدس ... آن نور ...
خشوع و تواضع و رضا و وفا و حلم و ...
... و چون آن ... جلال ...
... انوار ... رسید که ...
ای ... من ... آخر ... تو ...
آدم و تو ... مقصود ... شفیع ...
تو ... کاینات ... خلاصه ...
...
ثناء علیک انت کما اثنیت ... خطابی رسید ...

چون آن نور احمدی سر از سجده برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره از آن بحر انوار و دریای اسرار بچکید یک قطره
ریخت و حق جل شانه از هر قطره از آن قطرات پیغمبری بیافرید پس آن قطرات انوار برادر نور پاک محمدی که پیغمبر
جان و کعبه جانیان بود طواف می کردند و تسبیح و تقدیس می گفتند پس خطابی از جانب رب العزت رسید که گواهی
دهید پس نور پاک نبوی پیش از همه انوار مذکور اشهد ان الله الذی لا اله الا انت وحدک لا
شریک لک رب الارباب و مالک الملوک پس خطابی رسید که تو برگزیده من و دوست من و بهترین خلق من
و امت تو بهترین امت هاست و دوستی تو بهترین اسباب هاست پس از نور مقدس حضرت رسالت پناهی جوهری
آفرید و به دو نیم کرد و در یک نیم آن بنظر رحمت کرد آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر هیبت نظر کرد و عرش برین
موجود کرد و عرش را بر روی آب قرار داد و کرسی را از نور عرش پیدا کرد و در یک رکن عرش نهاد و لوح
از نور کرسی پدید آورد و قلم را از نور لوح خلق کرد و قلم را وحی شد که توحید مرا بنگار و بعرصه اظهار در آر که قلم
از هیبت مدهوش و از حیرت دست و پا گم کرده هزار سال در بحر مدهوشی ماند و چون بهوش آمد فریاد خواند
که پروردگارا از بیان توحید عاجزم و در نگارش مجید قاصر چگونه وحدت را بعرصه بیان آرم و قدم در این کدام
خطاب رسید که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام مبارک خاتم المرسلین شنید بسجده افتاد
و گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان الله العظیم الاعظم پس از سجده برداشت و شهادتین را بر لوح نگاشت
و عرض نمود پروردگارا این محمد کیست که نام آن را بنام خود متصل نمودی و آن را با خود مقرون ساختی
بقلم خطاب شد که ای قلم اگر او نبود تو را خلق نمیکردم و این مخلوقات را بوجود نمی آوردم و بنیاد [illegible]
خلق نمودم که از برای او و امت او بشیر و نذیر و چراغ منیر و [illegible] صغیر و کبیر و امت شفیع [illegible]
و طلب کن که قلم بر اقتدا گفت السلام علیک یا رسول الله فوراً از نور مقدس آن حضرت جواب شنفت
که علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن سنت شد و جواب دادن واجب پس حق
سبحانه و تعالی قلم را فرمود که بنویس قضا و قدر را و آنچه خواهم تا روز قیامت و مکمل چند آورد که صلوات
بنویسد بر محمد و آل او و استغفار نماید از برای شیعیان ایشان تا روز قیامت و بعد از آن از نور مبارک
آنحضرت آفرید و از شبنم معطر آن مظهر قدرت نبی و آن روز نهاد و از آنجا بعضی از صفات آن حضرت
مرتب نمود عظمت و جلالت و سخاوت و امانت و استقامت را از بخاری که از روی آب متصاعد بود خلق نمود و
آن زمین را موجود فرمود و زمین مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد که زمین قرار گرفت پس عرش
بود نور منور کرد چنانچه نور فضل و نور عدل و از نور فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عدل خوف و بیم

[illegible]

رضا و خوشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت آفرید جمیع آن صفات را در طینت محمد و اهل بیت او جمع
تحمیل کرد پس بعد از آن ارواح مومنان از انوار محمد آفرید پس آفتاب و ماه و ستاره ها و شب و روز و روشنایی
و تاریکی همه را و ملائکه را از نور محمد آفرید پس نور مقدس آن حضرت در زیر عرش هفت هزار سال
ساکن گردید پس در جنت و مقام رضوان هشت هزار سال ساکن گردید پس هفتاد هزار سال دیگر در سدرة المنتهی ساکن گردید پس
آنحضرت را آسمان بآسمان منتقل گردید تا باسمان اول رسید پس در آسمان اول ماند تا حق تعالی حضرت آدم را آفرید
پس آدم از شب قدر صدای شنید که بتسبیح و تقدیس الهی مشغول مانند صدای مرغان پس گفت پروردگارا این چه صدا است
فرمود ای آدم این تسبیح محمد عربی است که بهترین اولین و آخرین است پس سعادت برای کسی است که او را اطاعت
نماید و شقاوت کسی است که او را مخالفت نماید پس گفت ای آدم عهد من را [illegible] و بر جمیع [illegible]
عقیقه و غلبه و مصطفای گزین از ذریت پاک پس آدم گفت پروردگارا [illegible] مولود شریف [illegible]
زیاده کرد پس حق تعالی از [illegible] آدم خواب بر آدم مستولی گردید و چون
شد قرار داد در میان [illegible] گفت [illegible] خدا تعالی [illegible] پس آدم گفت [illegible] خلقت
پس حق تعالی وحی نمود بسوی آدم که این گنجینه من است و تو بنده من [illegible]
نمایند مراد ای آدم خواستگاری کن [illegible] حضرت آدم عرض نمود که ای معبود من دست من از اسباب
تهی است و کار من از اسباب خالی [illegible] خطاب رسید که در مرتبه صلوات [illegible] جبرئیل
نسب طاهرین آن حضرت که چراغ راه نجات [illegible] صلوات بر آنجناب و آل ایشان [illegible]
گران بهای معدن هدایت است و آفتاب جهان آرای سپهر عنایت [illegible] حضرت آدم
در مرتبه صلوات [illegible] حضرت فاطمی [illegible]
[illegible] از انوار فایض البرکات محمدی [illegible] حضرت آدم
عرض نمود که الهی [illegible] خطاب رسید که [illegible] نور پاک
[illegible] حضرت آدم عرض کرد که این نور مبارک [illegible]
آن نور [illegible] حضرت آدم ظاهر شد [illegible]
حضرت آدم بعرض رسانید که پروردگارا [illegible] از این نور مبارک [illegible]
آن دید [illegible] نور پاک مصطفوی [illegible] ظاهر شد و نور مقدس مرتضوی [illegible]
و نور پاک فاطمی [illegible] و انوار مبارک حسنین علیهما السلام [illegible]

نمود که آسمانها و زمین و عرش و کرسی از آن انوار روشن و منور گشت و بعد از آن انوار از ملکوت و جبروت گذشت تا آنکه
حوا از حضرت آدم به شیث حمل برداشت آن نور مبارک قدم بجبین حوا گذاشت و ملائکه نزد حوا آمده آنرا تهنیت می گفتند
تا آنکه حضرت شیث متولد شد و آن نور مبین از جبین شیث طالع شده و درخشید و مبارک آن لامع بود تا آنکه بسن بلوغ رسید
حضرت آدم با او فرمود که ای فرزند نزدیک است که من از تو مفارقت نمایم و رحلت بجهان جاوید کنم میخواهم
عهدی که پروردگار عالمیان از من گرفت بتو رسانم و در این باب پروردگار خود را گواه گیرم پس روی بجانب
آسمان کرد که خدایا گواه باش که امر شد که ملائک از تسبیح باز ایستادند و بالهای خود را بر هم زدند و ساکنان
بهشت از غرفات خود بیرون آمده مشرف شدند درهای بهشت از هم باز ماندند و مقامی ملائکه گردن کشیدند که
عهد آدم را بشنوند که خطاب رسید که ای آدم هر چه میخواهی بگوی حضرت آدم عرض نمود که ای خداوند جلیل تو
و دوستی [illegible] و آفتاب مرا آفریدی و مسجود ملائکه گردانیدی و خلعت جنت بما پوشانیدی و [illegible] نور پاک حضرت
خاتم الانبیاء را که از آن نور گرامیتر ندیدم و خلقت و جلالت لا تعد ولا تحصی [illegible] آن
و [illegible] و الله [illegible] سبب آن گناه [illegible] دیدم و آن نور مشتمل گردید [illegible] شیث و میخواهم از او عهد و پیمان گیرم
چنانچه تو از من گرفتی و مرا گواه گیری بر او پس از جانب حق تعالی ندا رسید که ای آدم بگیر از شیث عهد و پیمان
و جبرئیل و میکائیل و ملائکه را گواه گیر و امر شد بجبرئیل و میکائیل که بزمین فرود آیند با هفتاد هزار ملک و هر یک
تسبیحی از نور در دست گرفته بودند و جبرئیل حریر سفیدی در دست داشت و بحضرت آدم گفت که پروردگارت ترا
سلام میرساند که بنویس برای فرزندت عهدنامه و گواه بگیر ملائکه را به نبوت و حقیقت حضرت خاتم الانبیاء
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خلافت و ولایت وصی او خاتم الاوصیاء علی ابن ابیطالب پس حضرت آدم عهد
نامه را نوشت و جبرئیل بر او مهر زد و جمیع ملائکه را گواه کرد و تسلیم حضرت شیث نمود و جامه سرخ در او پوشانید
که از نور آفتاب درخشان تر بود و از رنگ آسمان سبزتر بقدرت آنرا بافته و خیاطت [illegible] آنرا از دست جبرئیل
مقدس حضرت رسالت از جبین حضرت شیث ساطع شد و همچنین از جبین پیغمبری به پیغمبری دیگر طالع و لامع می گردید
و تمامی آن عهد را [illegible] و میثاق نبوت و حقیقت حضرت خاتم الانبیاء و ولایت و وصایت جنابش بجهت
او وصیت میکردند تا بحضرت نوح رسید و از آنحضرت بسوی سام تا بجناب خلیل الرحمن حضرت ابراهیم
رسید و از آنحضرت بحضرت اسمعیل تا بعبد مناف و از او بجبین هاشم رسید و لمعان آن نور بحد
کمال رسیده بود که چون داخل مسجد الحرام میگردید کعبه از نور روی او روشن میگشت و شعاع آن نور مبارک
از آسمان میگذشت و اهل مکه از این حال در عجب بودند و هاشم بهر سنگ و کلوخی که وارد می گردید ندای بشارت

از او می شنیدند که بشارت باد ترا که فرزندی خاتم مطهر که بهترین خلق خدا بود از تو باشد و چون هنگام وفات عبد مناف
رسید آن نور [illegible] و اشرف [illegible] و همچنان [illegible] که نور حضرت رسول [illegible]
زنان [illegible] و چون جمال دل آرای عبد المطلب از چهره او جلوه ظهور نمود آن نور مبین در جبین آن [illegible] گردید
و از حجر و مدر ندای بشارت می شنید و از جانب چپ و راست [illegible] می شنید که السلام علیک یا خیر الخلق
و در [illegible] و قریش [illegible] او می بردند و [illegible] و دعوات [illegible] آن
نور ظاهر می گردید تا آنکه شبی در خواب دید که درختی از پشت او روئید و چندان بلند گردید که سرش به آسمان رسید
و شاخهایش مشرق و مغرب را گرفت و نوری از آن درخت ساطع شد که هفتاد برابر نور آفتاب بود و عرب
و عجم [illegible] در برابر آن سجده [illegible] آن [illegible] و گروهی از قریش میخواستند
که آن درخت را بکنند که جوانی نیک روی با ایشان در می آویخت و ایشان را در هم میشکست و دیده های ایشان
می کند و چون عبد المطلب خواست که شاخی از شاخهای آن بگیرد آن جوان [illegible] که ترا بهره از آن نیست و چون
عبد المطلب بیدار شد [illegible] کاهنان خواب را شنیدند گفتند که فرزندی از صلب او بهم رسد
که مالک مشرق و مغرب عالم شود و پیغمبر خدا باشد پس خواب عبد المطلب [illegible] ابو طالب گفت که
[illegible] که آن جوان تو باشی و ابو طالب [illegible] آنحضرت [illegible] مومنان [illegible] پیغمبر خدا
که از صلب مطهر آن قدم [illegible] و چون عبد الله متولد شد نوری [illegible]
خورشید که عباس برادر او [illegible] پس شبی در خواب دید که از دماغ عبد الله مرغی سفید بیرون آمد و پرواز
کرد که مشرق و مغرب رسید پس برگشت و بر بام کعبه نشست [illegible] قریش [illegible]
[illegible] پس آن مرغ [illegible] بر اطراف کعبه [illegible] نوری شد که میان آسمان و زمین
عالم را فرو گرفت چون عباس [illegible] که از این خواب [illegible] که از صلب عبد الله
بوجود آید که مشرق و مغرب تابع او شوند و عباس [illegible] عبد الله بود [illegible]
آن می نمود تا وقتی که عبد الله [illegible] والده آنحضرت [illegible] آن بهترین زنان قریش بود
[illegible] و حسن و جمال [illegible] و صباحت و کمال [illegible] که آمنه حامله [illegible] آن منزل
[illegible] و [illegible] آسمانها [illegible] بشارت باد شما را که گوهر گران بها [illegible] خاتم الانبیاء
[illegible] فرو گرفت [illegible] جمیع دریاها [illegible] درهای آسمان
آسمان و [illegible] زمین [illegible] گشاده [illegible]

و خلقت و طرفداری در دعاهایشان پرسیده و منقول است که علمای یهود قبل از آن که جمال جهان آرای نبوی حضرت که
جهان را از نور خود روشنی افزاید عالم را پر نور و مشرق گرداند بعضی از یهود در حوالی مکه می بودند و در کتب خود
خوانده و دیده بودند که هجرت پیغمبر آخر الزمان در مابین دو کوه که غیر و احد نام داشته باشد خواهد شد و همین مقام از
آنکه از اوطان خود برآمده به طلب تربت پاک آن حضرت بعضی کوه احد و غیر را می جستند رسیدند به کوهی
حداد نام گفتند شاید احد همین باشد و در آن حوالی متفرق شدند بعضی نزدیک او نشستند و بعضی به تیما و فدک
گزیدند بعضی به خیبر رحل اقامت افکندند و برخی در آن نواحی خود جا کردند پس بعضی از ایشان از یاران که به تیما بودند
خواستند که خود را به برادران برسانند در هر جانبی که گذشت اعرابی با ایشان دوچار شد ایشان شتری چند از او کرایه
نموده گفتند اعرابی گفت شما را در راه احد و غیر محل مقصود برسانم و شما را از اینجا مسکنه دارم ایشان گفتند چون
که به آن مکان رسی ما را خبر ده تا که در آن مکان مطلبی داریم و مدعا است که در این بیابان به ملاقات آن مکان
مسکنه داریم پس اعرابی ایشان را برد و چون به وسط زمین مدینه رسانید ایشان را خبر داد که رسید مقامی که در آن محل
نموده و بار اقامت گشودند و نوشتند به یاران خود که در خیبر و تیما بودند که به مقصود و مطلب رسیدیم و در آن مکان
موعود توطن گزیدیم چنانچه شما هم به ما ملحق شوید تا که در این مکان فیض آن منتظر ورود پیغمبر آخر الزمان گردیم
و دیده روشن به مقدم فرخنده آن جناب کامیاب گردیم ایشان در جواب گفتند که ما شما را تهنیت می گوییم و همین عقب
حضرت خاتم النبیین در هجرت رحمة للعالمین بسوی شما بر رغبت و استعجال خواهیم آمد چون مدتی در آن مکان
مکث کردند تکثیر شدند و در اطراف مدینه پراکنده گردیدند حضرت تبع صاحب دولت و ملک شد و در نواحی ایشان
دست اندازی و در آن اوان این جماعت می بود تبع نام و صاحب جلال و حشم تمام به آن رسید که قرقه یهود در آنجا
مسکن گزیدند خراج از ایشان خواست و ایشان ابا نمودند مال و منال لشکر ایشان را آنست ایشان را محاصره کرد
و بالاخره ایشان اطاعت او کردند و با ایشان گفت که مرا توقف در این مکان آبادی در دل جای گرفته و از بدیع چنین
فضائلی و عجائبی ندیده ام بنو هاشم در اینجا مقیم و در وقت هستیم که هر که دعوت نبوت خود نماید و در اینجا او را یاری
کنیم ایشان را بگویید حضرت خاتم در اینجا هجرت خواهد و توقف این مکان را جایز شمرد که اینجا وطن پیغمبر آخر الزمان است
و غزاگاه بهترین گذشتگان و آیندگان و هجرتگاه است از احدی توطن در این مکان جهت تبع گفت هر گاه چنین است
از مردان لشکر خود دو قبیله را اینجا ماند تا که در ایام دولت آن سرور که در وقت آن پیغمبر جهان سپاری نمایند و از
سعادت مساعدت بر اعوان و انصار او گشایند دو قبیله که موسوم بودند به اوس و خزرج در اینجا گذاشت چون
از آن دو قبیله اوس و خزرج بسیار شدند و بر یهود دست یافتند با ایشان منازعه و حسد می نمودند که پیغمبر آخر الزمان خواهد آمد و ما

میش دجال خواهد کرد و طایفه ای که به دعوت و رسالت آن جناب اقرار نکنند و لوای جهان
را چنان در میان ایشان افراشته شد و چون این عهد حضرت موسی نسل بعد نسل به ایشان رسیده
که هر گاه بر ایشان واقعه و دشمنی رسد صلوات بر پیغمبر آخر الزمان فرستند و فریاد به جناب محمد و آل محمد
استفتاح ایشان نمایند که ابواب فتح و فیروزی بجهت شما گشاده و دولت و عزت روی به شما نهاده
مصائب از شما رفع و دفع خواهد شد همواره به پیغمبر آخر الزمان درود فرستاده و توسل می جستند و از دام حوادث
و مهالک می رستند تا چند سال قبل از طلوع قمر جهان افروز جمال مصطفوی طوایف اسد و غطفان طایفه
کمین ایشان نشستند و قصد غارت اموال و استیصال ایشان نمودند و هر دم یهود بر ایشان تاخت
آوردند و اطراف قری و مساکن ایشان را محاصره کردند طایفه یهود سیصد سوار برابر ایشان آمدند و فریاد به حضرت
خاتم الانبیاء و آل طاهرین او خواندند و در عقب دعوات چند صلوات بر پیغمبر آخر الزمان فرستادند و اللهم صل
علی محمد و آل محمد بر زبان گذرانیدند و از میمنت صلوات بر آنحضرت سیصد سوار سی هزار را شکست فاحش دادند
یهودیان خورسند شدند اسد و غطفان بسیار قبایل و عشایر جمع شدند و سواران و امداد از اطراف و جوانب
جمع کثیر به ایشان درپیوستند و مساوی سی هزار رسیدند که بر قری یهود نمودند چون آن جمع کثیر
از او دیدند آن جمعیت کثیر با جمعیت از جان و دل گذشته به خون و اندوه درپیوستند و بر قری و مساکن
خود تحصن جسته رفتند و دیده ور از خروج نگشودند چون آن سی هزار سوار از طایفه اسد و غطفان
هوا خواهان ایشان به حوالی مساکن یهود فرود آمدند و ابواب آمد و شد ایشان مسدود نمودند
بر روی ایشان بستند و اطراف و جوانب ایشان را محصور کردند قرقه یهود به امان آمدند طلب امان
از ایشان نمودند و ایشان قبول امان را از ایشان ننمودند و گفتند البته بر شما که ریختن خون شما
به قتل تمام رسانیم و زنان و فرزندان شما را اسیر کنیم و اموال شما را به غارت بریم طایفه یهود از جان
و مال مأیوس و فرومانده و مأیوس شدند و با یکدیگر گفتند و شنود نمودند که چه باید کرد و چه حیله
آورد که دفع آن داهیه شود و رفع آن غائله گردد مصاحبان رای و هوش ایشان گفتند که ما شنیده ایم
که حضرت موسی حسب الامر خداوند تبارک و تعالی ارشاد کرده به پیشینیان شما که نسلاً بعد نسل باز ماندگان که در هر
شدت و محنتی و مصیبتی و حادثه بگویید محمد و آل محمد و مسکنت و ابتهال نمایند نزد حق ذو الجلال که به حق محمد
و آل محمد رفع شداید از ایشان نماید گفتند ما شنیده ایم و دیدیم که به میمنت بر آن بزرگواران از قحط کشت یافته
به ایشان رسید گفتند پس مصیبت برهمین نهج بی ادبی کی آن کرده است عار و شرم که اللهم بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین

گران کرده بود از ما اتباع نموده اند و مشرف بر هلاک گشته و از جان گذشته ایم ما را بیرون [illegible] که در آن وقت
ابری پیدا آمده [illegible] کرده و ما را [illegible] باید که [illegible]
یهود را پراکنده کرده [illegible] و ایشان را از محبس [illegible] و اموال و اوضاع [illegible]
و [illegible] را [illegible] که بعضی از ایشان [illegible]
ساخته و از جا [illegible] گشته شد [illegible] مراجعت خود نمودند پس یهودان بر بام
منازل خود رفته لشکر را ملاحظه می نمودند چه عسکری که اینها را محصور نموده بودند گفتند که
چنانچه بعضی از ما [illegible] شدند و از اسیر و قتل شما [illegible] اینها را [illegible] تا آنکه [illegible]
غالب و اموال و عیال ایشان را [illegible] اسیر و غارت بردیم [illegible] یهود [illegible] گفتند که آنچه [illegible]
که ما را بجهت محمد و اهل بیت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] که [illegible] صلوات [illegible] از حضرت آن
جناب [illegible] که در آن شب [illegible] عظیمی [illegible] و [illegible] وارد
آن [illegible] و [illegible] لشکر [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] و لشکر [illegible] که از آمدن [illegible] بودند [illegible]
[illegible] نمودند و [illegible] که [illegible] سلاح [illegible]
و از جا [illegible] که یهودان از شدت [illegible] و از [illegible]
[illegible] کرده ایشان را [illegible] آورد و چون یهودان ایشان را دیدند [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] از آن [illegible]
و آگاه [illegible] و هر که [illegible] و قتل شما [illegible] در خواب [illegible]
در طریق قتل شما [illegible] که [illegible] مقتول
[illegible] خدا [illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible] و از ایشان [illegible] جواب دادند و آن [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] خدا [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible]
و [illegible] از اینجا [illegible] ابتدای ولادت حضرت رسول [illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible] و ایشان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ناگهان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] از [illegible] تو جمال جهان [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] این [illegible] رخشان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] که [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] روی [illegible]
[illegible] که [illegible] روح [illegible]
روح [illegible] انوار جمالی و جلال [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتون [illegible] آن [illegible] خاتون [illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] در [illegible] زمین و آسمان [illegible]
[illegible] زمین و آسمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] جهان [illegible] رسول
[illegible] حضرت [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] زمین و آسمان [illegible]
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا [illegible] که در جهان بود

[illegible] مولود [illegible] بعضی [illegible]

گفت و تسبیح و تقدیس زمین و آسمان از عرش و کرسی گذشت سلطان بر سر زبان گرفت و زمین را بر آب داده می
آسیمه می گفت بهترین خوبی و حسب حضرت خالق بزرگ عالمیان و گرامی ترینهٔ کان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
تولد نموده و جهان از نور جمال خود آراسته نموده پس آنحضرت دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را
بجانب آسمان افراشت و لبهای خود را بتوحید بحرکت درآورده و با اطراف و اکناف نظر کرد که نوری از دهان
مبارکش ساطع شده و برقی از رخساره درخشانش لامع که اهل مکه قصرهای بصری و قصرهای سرخ یمن و قصرهای
سفید اصطخر فارس و حوالی آن را دیدند و قصرهای سلاطین و بتخانهای زمین بجنبیدند و برسیدند و متحیر گردیدند که آیا
چه امری از زمین روی داده و چه حادثه در عالم اتفاق افتاده و ملائکه را دیدند که فرود می آیند و با آسمان می روند
و صداهای تسبیح و تقدیس زمین و آسمان را فرو گرفته و ستارهها از جای خود متحرک گشته در میان هوا درخشیدند
باتفاق ما گر ذکر کرده ایم این پاک گوهر رسید بشرا بشرق و مغرب زمین از بحر و بر همه خلایق او را بنام و صفت
و صورت او بشناسند پس ابری سفید از آسمان فرود آمد تا آنحضرت را فرا گرفت پس از زمانی ابر برطرف
شد و دیدم آنحضرت را در جامه پیچیده از شیر سفیدتر و در زیر پای مبارکش حریر سبزی گسترده اند و کلید از مروارید
در دست مبارکش داشت و می گفتند که گرفت پیغمبر آخر الزمان مقالید نصرت و نبوت و کلید های ایمان و
دیگر فرود آمد و آن حضرت را فرا گرفت و زمانی غایب شد که گوینده ندا کرد محمد را بمشرق و مغرب و عرض گشتند
و او را بر دریاها برده جانان جن و انس و مرغان و درندگان و حیوانات گشتند و او را صفای آدم و رقت نوح و خلت ابراهیم
و زبان اسمعیل و جمال یوسف و بشارت یعقوب و صدای داود و زهد یحیی و کرم عیسی را دادند هرگاه بوی یار را
اگر از مرغ جان برود کشتی نوح را یار دگر از لطف جهان آرا کی بر ساحت گلشن گشادی رخت از کشتی
کی بر ساحل جودی فکندی رخت از دریا و چون ابر گشوده شد حریری سفیدی دیدم که در دست داشت و در نگین خاتم
و شنیدم که گوینده می گفت که خاتم پیغمبران جمع و یار گرفت و در قبضهٔ تصرف خود درآورد و این است که طفیل
وجودش آسمان و زمین است و نعلین مبارکش زینت عرش برین این است که سر لبستان آفرینش آمد
و جهان را نا پر و دیشش سر و سرافراز طراز گلشن امکان که جز گل نو و گلش نیست نظر این سرابستان
مرا بستان مپرس نو بود کا بجنت گلی و گاه صانع تجلی نو بود ای جنت فانی دیگر مسیح مسیحا
بنیاد طراز روح زیب قالب آدم می دانست از تشریف سبحانی خانهٔ والد و ماجدهٔ آنحضرت
و فرموده که نقشهٔ دیدم که از نور و صفا سیمای ایشان میدرخشید که گویا خورشید از روی ایشان طالع بود
و در دست یکی ابریقی بود از نقره و از هر شکی و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز و در دست سیم حریری سفید

پس از آنکه وی گوهری از میان آن مردان افتاد که شعاع او دیدهها را خیره ساخت و پس آنحضرت را بعد بر آن
است که در ابریق بود شست و شو داد و آن گوهر را در میان دو کتف منور آن سرور زد که نقش گرفت و آنجناب
سخن گفتن آغاز نمود و جواب شنیدند و حضرت را دعا کرد و هر یک از ایشان آن مظهر کمال و جلال را جا می
در میان دل خود گرفتند و گمان افتاد است با آنحضرت و رضوان خازن بهشت بود پس آنجناب را معطر شده
گفت بشارت باد تو را ای یقوت محبت و دیدار و دیگر مرویست که در شب ولادت آنحضرت حضرت عبدالمطلب
نزدیک حرم کعبه در خواب بود ناگاه دید که خانهٔ کعبه با همه ارکانش گفته و شده بجانب مقام ابراهیم سجده و در آن
بیابانست شد و گفت الله اکبر پروردگار من است که مرا از رجس مولود در خود و هم از بتان پس وجود کافران
و مشرکان پاک کرده است پس بتها جنبیدند و بر رو افتادند و هر خانه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای که بجانب
کعبه مشرف شدند و ابری سفید دیدم که در برابر حجرهٔ مطهره ایستاده است پس بر در قریش جناب عبدالمطلب گفت
بسوی خانهٔ رسول خدا دویدم و گفتم آیا من خواب میبینم یا بیدار و والدهٔ مطهرهٔ آنجناب گفتم فرزندی که در شب شنیدی تو بود
بر شد والده آن حضرت گفت یا آن فرزند است که تولد نموده گفتم بر شد بیا و این قرة العین مبارک را از جمال
جمال او نور یاب شوم گفت تا سه روز نتوان استفاده کنید کذاشت که او را بینی من پیغمبر اسمعیل بجانب او رفت قدم
که گاه فرزند من گفت در این حجره است تو داخل شو و چون داخل حجره شدم مردی بران آمده گفت
برگرد که احدی از فرزندان آدم او را نخواهد دید تا همه ملائکه او را زیارت کنند و از آثار و علامات
عجیب و غریب که در آن شب اتفاق افتاد این بود که ایوان کسری که از سلاطین عجم بود بر سر بر آمد
و چهارده کنگرهٔ آن از هم بشکست و بر زمین ریخت و دریاچه ساوه خشکید و آتشکدهٔ فارس که مدتها بر آتش
آن قیام می نمودند خاموش گردید و از شعاع شمع شبستان رسالت حق که در جهان روشن گردید
انا عجیب بر زبان کافه جهانیان گذشت آری شد از بخشش مولود همچون نور عالم شکفته باغی چون
باشد از انبیا نم رود و سماوه خشک و دریا چه ساوه خموده نار آتش خانه گبر و خرابه گشت و کنگرهٔ کسری
حق پرستی در جهان ره گرفته و ایمن گشود و فی سجود فرا معابد جمله ویران حرم کعبه خانه رفاقت حق
یگانه چه در سرا چه در صحرا یکی از قبله روی بت یکی سجده پرستش یکی از روی کار بشسته یکی از خم بر شو
شدت چاک و شادت ز حق شدت چراغ شدت از عج مراد آنکه و سنگ ارزشت و مهر اوست چون
ز انبیا ز رفعت برف فرق تو مرتبت کرسی بر سنه ای محیی بر رفت گر بجنبه سینه اللهم صل علی محمد و آله

مجلس چهارم در بیان وقوع حضرت رسالت مآب بمعراج و ذکر احوالات که آن ارتحال جسم بعد از بعثت بود

زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که مجلسی رحمه الله در تحفة الزائر از دور به جناب رسید و هم در زیارت

بسم الله الرحمن الرحیم

السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ رَبِّکَ وَ عَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللهُ یا رَسُولَ اللهِ اَفْضَلَ ما جَزی نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ

چون مشیت ازلی و ارادت لم یزلی که حرام ملکوت از فر وجود احمدی زینت دهد و قدرت سرمدی خواست که پرتوی از انوار جمال محمدی بر ساحت جبروت تابد رشحات سحاب مغفرتی بی آنکه رحمة للعالمین چهر فروز بر روحانیان و کروبیان نماید و از جمال جهان آرا ابواب سعادت و رحمت بر چهره قدسیان و مقربان گشاید جان ساکنان خطه افلاک چون مجاوران عالم خاک از جسم آن نور پاک بهره یاب شود و از ریاض بهار کمال او رشحات سحاب که بار رحمت فر رحمه الهی ایشان شاداب کرده صورت معنی لولاک لما خلقت الافلاک بر ساکنین سموات نمایان و آیان آید و معنی صورت جمال و کمال بر مقربین و مقامات و عیان شود نام نیک اعجاز خاتمیت خود پیش اکمل علی الاطلاق برند و عقل فعال و حب لایزال آرزوی نقش نگر مذهب شریعت به نهوه و نکهت بند قول المحقق فیما من بعد فما بعد الغرض محب پرستش حب و عرش از زینت و زیب رضیت آمد سدرة المنتهی بالمعالی مراد و مرام از فیوضات سناء حاصل گردید و علاء اعلی را اقصی الغایه و منتها مجهول رسید سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی گشت و منادی الطاف بی منتها ندای مبارک باد و تهنیت قدوم شافع عباد بر جبروت در داد جبرئیل شتابان با براق برق سان جلوه داری آغاز کرد و با میکائیل و رفرف به خدمت فراوان شوق و شعف روی بر زمین آورد شبی اندر سرای ام هانی بود که سوارش سربالای الامین و کشف الدجی شب فضل است نام بر فخر و چشم قدسیان انگشت ربی نظاره و منتظر و منتظر اعلی زینت زیبا تا چند فرق آسمان سپهر بکام خاکیان تا کی دل افلاکیان تنگ زین غصه که قمر از چهره گرد تبیان نعت ان زیست تنگ اندوه از دل روحانیان بزدا براق آورده پیش نگاه کرد

روحانیان برید

و جای برنشیند شاه دو عالم حضرت تا بدر نافله خشبا عنان از دست اختیارش وزیدی دشت گرد رکاب از پای و ی گشتن شود دیده داعی بزدی بیرون علم از ساحت بطحی یثرب زمی بشد مقربان را میشود از مسجد اقصی گردیده جای بر رفرف بشد تا ره نمود نشیش بعد قاب قوسین و فراز بزم او ادنی شاه ولایا چه بزرگ دانی و می بود و جلیس هم آنکه ما نداند جبرئیل غیره و حنک فلک بچا الغرض سراج وهاج قاب قوسین او ادنی و ورود الماج فرق مقربین و انبیا به هوای فرزندگی معراج قدم شاه دو آن لیل و راج اعاب واد بر بزم آرائی بزم ملکوت عنان براق در داد و شمع شبستان دنی فتدلی محفل سموات را از نور جمال رویش زیاده جبهه خورشید نمود و منظر کمال و صورت معنی توکل در منزل روحانیان نقاب از چهره گشود و از عالم نور را نور علی نور فرمود و حسن فانی لم یزل از جمال حسن بر انبیاء و مقربین خود شرف بخشود و از فرخ انبیاء و مرسلین و جان پاک مرده بخشاده و روح بخشش گشودند و شیاع او صبا کاملین روحانیان بجهه لیاقه بنده و پسندیکان آورده چرخ عظم بیجه تعظیم و تکریمش نم آمده و فلک اطلس از اطلس صف و خمش شرف و کرم فلک اودا عطارد گرد یمن مقدمش در مجمع آسمان از انجم را خبر خود تعویذ گشت و رضوان خازن بهشت تیغ و درودش افزوده روح القدس جبل انسان و صاحت ابن ندای شادی در داد و روحانیان عالم قدس ارباب بهجت و سرور گشت و ملا که مقربت انجمن و کوثر بجهت استقبالش قدم آمده بودند و فرشتگان مرتبت از کیلوی حور و غلمان جانب راهش نثار دهند عرش از شعف بر خود بالید که شب معراج شد و نعلین مبارکش فرق و تاج ورکی از شرف تا زید که وقت ورود حبیب الله است و مرقوب از آن پایه گاه طوبی بجنبه نما و رخش برگ و بار فروریخت و سپهر عقد بندگی و چاکریش را از پروین حمایل در گشت برآمد تر او بنگ منم حباب قبلان آفرین آمد از اطاعت که من برم و نبیان از آتشم درین بزم که مرتو راه سنم کنون سوی آن بزم بانسان شتاب و آن بزم که بریه خواهی حباب عرو زنگ قوسین اعلی رسید علی دید و قول علی را بگفتا که خالق اکبرش جان بی بسیار بود و دو عدد حب شد ان نعل از آن که حب حق حضرت مصوب و مستنجاب دو جهان بنده و خالق کار ساز خانه گردید خطابی دلنواز بگوشش هوش ناشنا گکوش رسید که ای حبیب من بیان و آگاه باش که در دار غیب و سرای محبت غیب که ارباب و مراقبه اهل و متوکلان محل کربت و مخافت نور است بمنزله خیر مرتبه است بسیار بر جهت عظیم منور یافتم که در شب تجم مصاحبت و یک یک اجل نوات با همه و طاقت تو را در جای ملاحظه خاتم و در نصب و توان تو را در جای کمال حضرت فرمایم که در مرحله تسلیم و رضا تا پایه چند قدم بیرون تر و در منزل توکل و در بیت حکونه دم حضرت موسی بوده و در ...

کرد امری است و تسلیم نیز و آنچه من پسندی ترا است دل نیز در حول و قوتی از فضل کا فرنت و آب و عطافت من از من
عطاهای شاید تو لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای پروردگار من آن سرخیر که اوست در یک جهه
مرحله و مقام خطابی بحضرت رسالت مآب برسید که اول آنکه خود و اهل و عیال خود را گرسنه داری و قدم صبر در طریق باری
گذاری خواه مساکین است از بهر خود و اهل خود چه بسیار غنائی و آنچه حاصل شود دیگر [illegible] لذیذه [illegible]
شناسی کام جان و دیده خود را از طعام دنیوی بی بهره گذاری و ایشان را روزی گرسنه و روزی سیر داری حضرت
نبوی جواب فرمود که قبول کردم و در رضای تو آوردم مراد فا و جفای تو هر دو یکسان است که هر چه دوست
پسندد بجان دوست گوید و دیگر آنکه در تکذیب تو این امت جفاکار بسیار اصرار خواهند نمود و دست
بر اذیت و اضرار و ملامت و انکار تو خواهند گشود باید جان خود را در راه دین و طریقه یقین دریغ نداری و دست
از محاربه و جدال بر نداری با آنچه از آزار و ایذا که از اهل نفاق و شقاق به تو میرسد صبر نمائی و بر جان و مال [illegible]
جراحاتی که از اعدا میرسد مرهم ننهی آنجناب عرض نمود اقبال امر پروردگار نمودم و توفیق صبر از تو میخواهم جانی
دارم در تکذیب تسلیم و رضا گذاشته و دلی از مهر و وفا انباشته خود را میان می بینم [illegible]
[illegible]
از اصراف فرق نهم جان بر سر قضای سپنه از دوست که [illegible] خطاب رسید ستم
امر خطیری است و [illegible] که با اهل بیت رسالت خواهد رسید [illegible] اطهر و اولاد [illegible] نازل خواهد گردید
اما افضل [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] از اهل جور و ظلم خواهد دید و [illegible]
و [illegible] و جمعی از ظلم [illegible] خواهد رسید حق او را غصب خواهند کرد و او را [illegible] خواهند
[illegible] حق که [illegible] خواهد کرد [illegible] خواهد آورد [illegible]
[illegible] در حالتی که در محراب طاعت [illegible] باشد [illegible]
خواهند [illegible] خضاب خواهد گشت [illegible]
از استماع این خطاب جانسوز [illegible] جناب نبوی
[illegible]
مظلومه معصومه [illegible] هر چه فرمان تو باشد [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] الاحزان [illegible]
از [illegible] نوح [illegible] خواهد داد [illegible]
کشا و ارث او را غصب خواهند کرد [illegible] بالش [illegible]

خاک در رب آستانش [illegible] خواهند گفت باید [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جهان فانی [illegible] باقی خواهد [illegible]
[illegible] خواهد گردید که جناب [illegible] حکایت [illegible]
بگو انا لله و انا الیه راجعون جاری [illegible]
زبان می آرم هر چه رضای دوست [illegible] پسندی مراد [illegible]
گر [illegible] رب الارباب رسید که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجروح خواهند نمود [illegible]
[illegible]
بکام جانش [illegible]
[illegible] خواهد رسید که جناب اقدس نبوی [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible]
[illegible] خطاب رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرزندان و برادران و اقارب او [illegible]
[illegible]
[illegible]
برکند کسی [illegible]

در لوح محفوظ ثبت گشته و قلم تقدیر بر لوح قدر رفته است سعادت آن بزرگ بود من جمله‌ی غایت و رفعت
من است ثبت با اهل زمین و آسمان و [illegible] این واقعه عظمی است [illegible] الی یوم [illegible] بر ایشان [illegible] دگر آن
انعام الحرم دیده بدر و خون خواهند رسید و اهل سماها بجهت آن سید مظلوم خواهند گریست و همه روز و غم و اندوه آن
خواهند زیست و [illegible] که مومنین و سعادت او [illegible] خواهند بود و [illegible] شیعیان و دوستان زاده سوگوار که جناب مقدس
نبوی را از این حکایت جگر سوز حالت عاشق شده و زبان مبارک گویا به این ابیات که [illegible]
نظم ع گویم بس کمال [illegible] است و جان فدا و در خود انا لله و انا الیه راجعون ایقتل ظمآنا حسین بکربلا
وفی کل عضو من انامله بحر [illegible] گشته و [illegible] حسین در کربلا [illegible] و حال [illegible] بیت از بیت
نو المصطفی للحسین وما [illegible] علیه غداة الطف فی حرب الشمر [illegible] از آنچه بر حسین رود و در کربلا از [illegible]
سنان [illegible] فی الحشا [illegible] سنان ابن انس [illegible] او را پاره پاره خواهد نمود
[illegible] بر بدن مظلوم او خواهد [illegible] علیه العاصفات ذیولها [illegible]
بادهای صبا و شمال [illegible] او در بین [illegible] میکنند و از جای [illegible] بر بدن او [illegible] خواهد شد
فیا لک مقتولا بکته السماء دما فمغبر وجه الارض بالدم محمر ای وای بر سینه که مصیبت او آسمان [illegible]
[illegible] زمین از خون [illegible] فی [illegible] ملائکة فی الهواء [illegible] غداة الخیر [illegible]
[illegible] از خون [illegible] خواهند شد و حال که [illegible] خواهد
و لطف لزین العابدین [illegible] اسیرا علیلا لا یغلکه الاثر [illegible] زین العابدین بیمار که با وجود بیماری و [illegible]
او را اسیر کنند و [illegible] و لرسول الله [illegible] و الحمد
نشان [illegible] اسیر کنند [illegible] ایشان [illegible] ایشان را [illegible]
با فاطمه [illegible] عرض [illegible] که ای خداوند [illegible] دارم که [illegible]
حبیب من [illegible] فرزندی [illegible] جهان [illegible] و زمین و آسمان [illegible]
[illegible] را [illegible] آید [illegible] و [illegible] و کافرین و مشرکین خواهد
[illegible] بعد از [illegible] چون حضرت رسالت [illegible]
فرمود [illegible] که از [illegible] خلق [illegible] بود [illegible]
خیر و سعادت [illegible] و [illegible] است [illegible] و آن [illegible]
و بروی او [illegible] حضرت نبوی [illegible]

آن [illegible] عرض نمود که خداوندا [illegible] بر این [illegible] صابرم و برضای تو [illegible] که اهل
من [illegible] اگر خواهی می‌توانی [illegible] ایشان [illegible] و جفا کار [illegible] حبیب من [illegible]
[illegible] من [illegible] ای حبیب [illegible] که در مصائب [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] و دوستان [illegible] و [illegible] دوزخ [illegible] که اهل جهنم
[illegible] از [illegible] دوستان [illegible] باشد از جهنم [illegible] و از عذاب [illegible]
او را بر خلایق [illegible] و موالیان [illegible] تا که فرزند [illegible] شهادت
[illegible] روز قیامت [illegible] ایشان [illegible] اعطی
[illegible] و [illegible] از اولیا و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] ایشان [illegible] ایشان
[illegible] سوال [illegible] عطا کنم [illegible] قیامت [illegible] که [illegible] آن
[illegible] من [illegible] قیامت [illegible] عطا کنم [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] که آن [illegible] ظالمان [illegible]
اول [illegible] حکم [illegible] ایشان [illegible] جهنم [illegible] که [illegible]
[illegible] جان [illegible] باشد

[illegible] این [illegible] و [illegible] این [illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible] و [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] و [illegible] رضای [illegible]
[illegible] کمال [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آن [illegible]
[illegible] چون [illegible] مطلب [illegible] حکایات [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
چون فاطمه [illegible]

چراکه وفات ابوطالب و خدیجه مقارن گشت جناب رسالت مآب ایذاهای بیحد و صعاب کشید و بود و هم شدت و رفاه
دلداری آنجناب می بود و جور و جفای مخالفین و معاندین آنحضرت را باز نهادی و دو کس دیگر یاوری آن
جناب نتوانستی کردن و آن دیگران که از آن بیش ستم معاندین و طغیان مخالفین روی که خود خلاف آن تا زبان مجروح
و جسمی که جان جهان بود از ضرب جفای اشقیا مجروح گردید آن کوه کان صبر و وفا بکوهی گوشه گیری حبیب خدا
و خیزان کوه از انحراف سنگ بنیای طور شود کفار در جستجوی آن برگزیده و که کار به هر طرف روان شده
و در آن وقت حضرت اسد الله الغالب ده ساله بود و خدیجه خاتون رفت آنجناب به بقعی در جای
کشاد حضرت پیغمبر فرمود به عین قدر بیدایم که از نور کفار دستم افراز نجاست که بسیار داشت اگر نه بود آنجناب
چه کند خدیجه خاتون فغان برکشید و فدای آن و خرما و دشکی آب برداشته در خدمت جناب رسالت
مآب قدم در بیابان به عرض آنجناب که گذشته در آن صحرا وادی باد و نور گشت اعادی روان بود و اشک حسرت
از دیده و زبان و فغان بر می کشید که یا رسول الله نفسی لک الفداء فی ای ارض انت مثلی جان من بعد از ای
نوباده کدام بیابان بدن نازنین نور بر روی خاک افتاده و از جائی دیگر صرف دیگر به زبان می گفت و در حق
أحسن لی النبی المصطفی من احسن لی الرفیع المجتبی من احسن لی المطرود فی الله من احسن لی ابا القاسم
یعنی کیست که سراغ دهد من خدیجه را بگوید خدا که کیست که سراغ دهد مرا از او که در شده و از خدا و کیست که
سراغ دهد رسول خدا را که در آن وقت حضرت جبرئیل بر آن کوه از جانب ذوالجلال نازل گردید و سلام رسانید
حضرت رسالت پناه فرمود ای جبرئیل ما چنین می نمایند و گریه بر آنجناب زور آورد که دیده حضرت
آنحضرت رشحی داد دست گشاد و دو جانب از نشیب اوره مکلل بعد با وقت در زیر پای آنجناب فرش
و گفت آن وحشت رنج آن کوه فرود آمد نزد جناب رسالت مآب سجده نمود و ملک
باد آمد عرض نمود که هر چه فرمائی که هر که خود فرمائی بر آن قوم خاک و دود اعتبار باد و بس ملک آفتاب
آمد از آسمان چهارم که امر فرمائی آفتاب را بر ایشان نزدیک سازم که همه را بسوزانم و همچنین ملک زمین و ملک دریا آمده همین
عرض کردند و آنجناب قبول نفرمود و گفت که من بجهت رحمت آمدم نه عذاب پس جبرئیل گفت ای حبیب خدا
نظر کن بجانب که در این بیابان چه گوید و در آنجا فی کند و نقایص ملک آسمان ما به نزول داد که به و آورده
و فرود آمد گریه و خاک کرده اند و طلب سلام حق تعالی را به آن رسانید که بهشت را برای تو مهیا کرده است
بتو عطا خواهیم فرمود چون خدیجه خاتون آمد و تحیت حضرت نبوی مشرف گشته بدولت دیدار رسید و رخسار
خون آلود آن حبیب خداوند معبود و دید جوی خون از دیده اش جاری گردیده و نالید و همچنان برکشید از سنگ و آن

جراحات است درست شود و از جریان آب دیده غبار چهره مبارک را زدوده مرهم بر زخمهای آن ترسم نهانی
آن مجروح نهاده و آنجناب را بخانه آورده تسلی داد و همچنین بود تا حیات خاطر جناب رسالت می
داشت روز از روز به جوی آن تسکین کائنات نمی شد چون زمان وفات آن قرب رسید روزگار
فراق بگوش جانش رسانید جناب مصطفوی شب و روز از بالین او دور نمی شد و چشمه
قطرات اشک از دیده حق بین جاری می شد تا بی خدیجه خاتون در مرض موت اضطراب اندوخت و حال
نزع او رسید و به انقلاب ساعت آنحضرت را در بالین خود خوانده و از دیده سیل خون بر رخسار روان ساخت
بزم دوغا شود و نیک است و ندوب دلم آری شوم شمع فرداهای شبها به گور مصطفی دگر با غم نشین
از بزم مهجوری بگذرین که هجران دلگیر و دوم آخرین وزمان وصل است هنگام وداع است و زمان انقطاع
نسیم فراق میوزد و جان مشتاق از مرصدت مشتاق سوز الماس دادام که خیانچه از این طرف
زمان تقصیری در خدمت از من رفته باشد در خفا فی واقع گشته بنظر عفو در آن نگری و در گذر از آن
گاهی از ایام خدمت من یاد کرده دوران مرا در نگشای میت گریان فرمائی که قبرت را فاتحه شاد فرمائی کف زقربی
دستان و از سئوال منکر نکیر هراسان نباشم و مرا بعد وفا داری در بارگاه من بیکای اندک و چیست
گذاری قسم بیجان نوای سرو ناز پرورمن که دیده و واقعه یادگیر از غایت که حضرت رسول از این کلمات
محزون و ملول گشته به سرنگ ساز داده بر رخسار ریخته بند و آه برافراشت فلک رسانید و فرمود من دشوار است
که ترا در آن حال ببینم و گران است که در مفارقت تو نشینم و گران است بر من دوری از تو و صبوری هجر
و مفارقت تو را طاقت چاره پرورنده رحمت خدای بر تو باد و جهان جهان عطا باد و غایت بر روان پاک
بر باد که در حمایت من گناهی نکردی و مال و جان صرف راه محبت کردی نزد ایزد وفا و ولا بجای آوردی
با طاعات در خانه من گستردی خدا از تو خوشنود است و رسول از تو رضامند که خدیجه خاتون عرض نمود
گره صبحی دیگر است که خجالت مرا مانع می آید که آنجناب عرض نمایم میمون فاطمه نور دیده مرا بکو که تا
خاطر آنجناب از زدود آن بنده اطلاب کریان و نالان برخواست و حضرت زهرا علیها السلام را طلبیده و
با و منظور خود ... حضرت خدیجه خاتون بفرزند مهربان گفت که ببین رفت عرض کنم که جامه از خود و دلگیر است
دو ... ان بو ... ند که خداوند جهان نظر رحمت بر آن اندازد و دمکشی گهر ازین سهل ساز و از آن کفن ساز و در قبر
دل بفزایدم فرو گیرد و از این حضرت بیت جانم وقت بده و حضرت فاطمه باینده شکبار فرموده والده
بزرگوار را به پدر نامدار رسانید و آنجناب برای نعی از غم گریه خدیجه خاتون و وصیت او در آن وقت جبرئیل

نازل و کشف پرده کرده میفرماید که سلام و تحیه برسان که چون او در وصال در راه ما صرف و در طاعت
و بندگی ما اوقات خود را وقف کرده کفن او با ماست و بعد از او زنان و کفنی از حریر بهشت که مانندش کسی ندیده بود
و بوی مشک و عنبر از آن می‌آمد آورده و گفت که کفن خدیجه خاتون است تسلیم بکن که آن حضرت کفن بهشت را آورده و سلام خدا را به بانوی
زنان رسانید و خدیجه خاتون از آن عنایت خوشحال گردیده و به عرض مقدس جناب نبوی رسانید که یکی نور دیده
تو فاطمه دل کرانم که صغیر و به بی‌کسی و بی مادری گرفتار خواهد شد بسپرده دارم که شفقت پدری
از آن مرغ جدا ندارید و خاطرش را افسرده و پژمرده مگذاری که دل غمگین من سوزان است و مانند بی مادری داد
فرزندان حضرت پیغمبر فرمود ای یار غمگسار و مونس شبهای تار خداوند جهان تو را با علی و دیده مرتضی و قرآن
واصل سازد که در رضای من هیچ فروگذاشت نکردی و از حاجت من هرگز دست نکشیدی دل من در آتش فراق
تو بریان و کباب است و سینه‌ام سوزان و دیده پر آب در باب فاطمه نور دیده من و پاره جگر من است خاطر
جمع دار که خداوند مهربان او را یار و لطف پروردگار او را همراه است بعد از آن بانوی جهان دعوت حق را
اجابت گفته روح مبارکش بجانب سدره و طوبی شتافت و مرتبه مقصود با منتهی الغایت دریافت خاتم
الانبیاء ... رضا ... و غمناک گردید که خون جان شد و جگرش بریان و نالان میبود که جز گریه چیزی آن زمان
نبود غوغای [illegible] اهل بیت پیغمبر و فغان و غلغله مسلمانان شور اگر در جهان افکند زمین و
زمان سوگوار و [illegible] شدی [illegible] بانگ ماتم [illegible] بجز سوگ و اندوه نوایی نبود بجز بانگ ماتم ندایی نبود
[illegible] بسلطان زنان فراق [illegible] اندوه محاق [illegible] بجان سندی
و ماتم برادر زاد و گریان شدی همه ملک [illegible] قوم قریش برایشان همه [illegible]
[illegible] نام ای چه مانند مانا بود و چه آن مصیبت آن بانوی جهان بر خاتم پیغمبران تاثیر نموده بود
بر اوقات که نام او بر زبان حضرت خیر الانام میگذشت در آن روز آن جناب را کسی خرم و خندان نمیدید
و آثار حزن و ملال از جبهه همایون می‌دید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد الخ

مجلس سیم در رحلت حضرت رسالت از حجة الوداع و رفتن جبرئیل امین ... امیر المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللهِ عَلَی الاَوَّلِینَ وَ الاخِرِینَ وَ السّابِقِ
فی طاعَةِ رَبِّ العالَمِینَ وَ المُهَیْمِنِ عَلی رُسُلِهِ وَ الخاتَمِ لِاَنْبِیائِهِ وَ الشّاهِدِ عَلی خَلْقِهِ وَ
الشّافِعِ اِلَیْهِ وَ المَکِینِ لَدَیْهِ وَ المُطاعِ فی مَلَکُوتِهِ الاَحْمَدِ مِنَ الاَوْصافِ المُحَمَّدِ لِسائِرِ الاَشْرافِ

[illegible]

الکَرِیمِ عِنْدَ الرَّبِّ وَ المُکَلَّمِ مِنْ وَراءِ الحُجُبِ الفائِزِ بِالسِّباقِ
وَ الفائِتِ عَنِ اللِّحاقِ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ

چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از حجة الوداع مراجعت و به مدینه طیبه معاودت فرموده و آن مدینه
از شرف ورود خجسته و جلال [illegible] شهر صفر از سال یازدهم هجرت گردید غره غرای شادی از مشرق
سیع رسید جهان را از فیض و ارادون گشت [illegible] و سرور از آن نزدیک و دور رفت و اندوه روی
زبانه بنهاد و روزگار دست جفا و جور گشاد و حیات بخش زنده دلان و طبیب دردهای عاشقان و نهان چاره گردد
و از تب مزاج سعادت امتزاجش را عارضه رسید هنوز که سکان سموات برای پرسش می‌آمدند
بر بالین چهاری بنهاد و شی که جان جهان و فرش رحمتش بود در بستر ناتوانی تکیه داده آنکه نوبت شای
رحیل زد و او و شهسوار اوج لامکان بال پرواز بجانب سدره و طوبی گشاده و در برابر سر بر رسالت بستری
شد و خونبار از محمل وجود از فوره و خواب سری که داشت جبرئیل امین از جانب جهان آفرین نازل
گردید و نامه سربمهر با اعیان خدای جهان بنجه از حکم پیغمبران آورد و به عرض مقدس رسانید که یا نبی الله
امر کن که حاضرین از خدمت دور شوند و صبی تو حضرت اسد الله الغالب در خدمت تو باشد تا که نامه
امتحانی را از ما بگیرد و گواه گیری تو ما را به آنکه نامه او را به او سپاری و او ضامن شد که بگیرد آن نامه را
عمل نماید و آن را تکلف نماید پس حضرت رسول امر کرد که هر که در آن خانه بود رفت و حضرت زهرا در پس پرده
دانست که جبرئیل عرض نمود که پروردگار معبود تو را سلام میرساند و میفرماید که این نامه عهد است که در شب
معراج و [illegible] عهد کرده بودیم با تو شرط نموده بودیم با تو و گواه شده بودیم بر آن پس تو و ملائکه را گواه گرفته بودیم
بر تو ما اکنون من خود کافیم از برای گواه و کافی باشد که حضرت رسالت پناه چون این کلمات را از صادق امین
جبرئیل امین شنید اعضای مبارکش برعشه گردید و بند بند مبارکش بلرزید و فرمود ای جبرئیل پروردگار من
سالم است از همه نقصها و از او است همه سلامت [illegible] که پروردگار در دست است پس جبرئیل نامه
رسالت داد و امر کرد که بحضرت حلال مشکلات امیر المومنین تسلیم نماید و جناب رسالت مآب نامه را
بجناب ولایت مآب داد و فرمود بخوان [illegible] آنچه در این نامه راز و خواند بصحف اعجاز نامه الهی
خوانده در آخر رسید حضرت رسول فرمود این عهد پروردگار است بسوی من و شرط امانت که از من گرفته
و امانت آن را به آخر رسانیدم آنچه شرط خیرخواهی امت بود بجا آوردم و ادای رسالتهای خدا کردم
و شرط تبلیغ را بجای آوردم حضرت امیر المومنین عرض نمود پدر و مادرم فدای تو باد و گواهی میدهم در آنچه

فرمودی وارد دل و جان تصدیق می کنم که تا با او بر اینها متوجهی و گوشت و پوست و جان و دل من ملاقی گواه و بر
حقیقی اینها هستند پس جبرئیل گفت من بر دو شما گواه هستم بر آنچه گفتید و از یکدیگر شنفتید حضرت رسول فرمود
یا علی وصیت مرا گرفتی و ضامن شدی بعهده مرا که بگیر از خدا و من وفا نمایی در آنچه در این نامه نوشته شده است
حضرت امیر المؤمنین بعرض مقدس رسانید که پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان اینها که بجا آرم و قسم
در اهتمام اینها کنم و توفیق از حضرت قادر وهاب میخواهم که مرا برین موفق دارد و همه را تسلیم از من
دریغ ندارد پس حضرت نبوی فرمود یا علی گواه میگیرم که چون روز قیامت نزد من آیی و جان خدای
نمایی من ملاقی گواه من باشند که حجة خدائی بر تو تمام نمودم حضرت امیر عرض نمود که گواه گیر خدای و گواه
حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین که همراه اینها هستند گواهند که اول عهدی که از تو می
گیرم این است که دوستی کنی با آنچه در این نامه هست از دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کنی با کسی که با خدا
و رسول دشمنی کند و بیزاری جویی از ایشان و بر آنکه صبر نمایی در هنگام ستمهایی که بر تو رود و فرو بردن خشم خود
و کظم غیظ خود از ایشان و بردن حق تو و غصب نمودن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو که حضرت امیر
فرمود بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد که دانوفت حضرت جبرئیل متغیر احوال شگفته احوال یک
از دو رخسار مبارکش و بشره مبارکش زعفرانی گشته عرض نمود که یا حبیب الله او را اعلام فرما که بر آن چه
گره و حرمت از آنجا که نخواهند او رعایت جانب خدا و رسول در باره او ضایع می نمایند و او را
خورد و جفا بر او میکشانند تا آنکه بدترین اولین و آخرین جهت پی کنند ناقه صالح شقی ترین اشقیا ریش
مبارک او از خون سر مطهرش رنگین و خضاب خواهد نمود و نور خدا از منطفی و مختفی خواهد نمود که حضرت علوی
از این صوات و مکالمات و تعهدات با قوت علوی و طاقت مرتضوی از پای در آمد و بر رو در افتاد
و بعد از آن بعرض مقدس نبوی رسانید که پدر و مادرم فدای تو باد ملاقی را قبول کردم و راضی شدم هر چند امر
را معطل کردند و مرا اهانت رسانند و کتاب الهی را پاره نمایند و کعبه را خراب کنند و محاسن مرا
از خون سرم خضاب نمایند هر آینه بجان خریدم و صبوری کردم و امید از حضرت خالق خود دارم تا بحکم
او برسم و محبت شرف کردم یک جهان جان خواهم و چندان امان تا کند گان جهان جان را
بر آن جان جهان سازم نثار بعد از آن حضرت رسول با خاطری محزون و طول جناب بتول طلبیده
در بر کشید و فرمود ای فاطمه محنت رسیده من بدان که وصیتی است از جانب خداوند مهربان بتو که بطفل
من در بلا یا و محن صبر نمائی و بر جور اعدا و جفای شقی طریقه تکیه نمائی و ستمهایی از آنکه بتو خواهد رسید تو جزع

بیسم ...

میدانم که ارث ترا غصب خواهند کرد و آنچه را که پدرت بتو بخشیده است و بار دیگر حقیقت خواهند از تو حقیقت دل آزردن
دارد که از بهر اهل بیت من آورده از حلق فدای گشت حضرت فاطمه عرض نمود که بر رضای الهی صابرم و بر قضای
او شاکر بعد از آن جناب حسنین را طلبید و ایشان را در آغوش خود کشید و اشک حسرت بر رخسار چکانید
گوای نور دیده گان من بدانید که پس از من جفا و آسیب بسیار بر شما خواهد رفت و سیلاب رنج و محنت
بر شما خواهد گذشت غبار بی پدری و بی مادری روزگار بر چهره شما خواهد نشست و شما از ایام ستمکاری اقسام
محن و آلام بر اصحاب و احباب شما خواهد رسانید و مه تیغ جفا کاری ستمپایان خواهید گشت و کمر ستم و ظلم
بر بشره های انور شما خواهد نشست مرکب اعدا شما بسیار و ملامات بیشمار خواهد رسید و در این دار فانی
بسی مشقت ها از ظالمان کوفه خواهید دید و باید در هر حال دست از اعتصام و تسلیم و رضا بر ندارید و قسم
در مرحله صبوری گذارید در بلاها شاکر باشید و در قضا و بلا صابر آن دو گوشواره عرش خدا و دو سرور خیل
انبیا بعرض مقدس رسانیدند که آنچه بزرگوار در بلایا و محن صبوری خواهیم کرد و رضای جناب اقدس
الهی را در این باب جمیل آورده خواهیم جز تمنای زهر جانگداز الایام زهر خواهیم نوشید و دم شمشیر و زخم
نیزه را بجان خواهیم خرید و طریقه شکر معبود خواهیم نمود و بقضای الهی خوشنود خواهیم بود پس فرمود
یا علی عایشه حفظ با تو نزاع و جدال نماید و طریقه نفاق و قتال پیماید و عایشه با لشکری گران
بر تو خروج کند و حفظه متابعت جمع آوری لشکر شود یا علی دران وقت چه خواهی کرد حضرت امیر عرض نمود
که اول از کتاب خدا بر ایشان حجت تمام کنم و اگر نشنوند آنچه از حق من اطاعت من کنند
فرموده ای قبول کنند قتال می نمایم حضرت فرمودند الله فقال لکن بیشتر عاقبتها پی نما و بروان همان
پس فرمود خداوندا گواه باش و یا علی هر چه گفتند ایشان را طلاق بگو و از من بیگانه گردان که
دنیا و آخرت از من بیگانه و از رحمت خدا دور شد و هر کس رجوع امشان کند از حق بیگانه و نیز از فضای الهی
و ملعون دم دود خواهد بود پس عباس عم خود را طلبید و از انصار و مهاجر در خدمت آنجناب بسیار
آمدند و سر مبارک در دامان امیر مومنان بود و عباس به جای خود نشست از رخسار پیغمبر آخر الزمان
دور می شود که حضرت دیده مبارک گشود و گفت ای عباس ای عم وصیت مرا قبول کن و میراث مرا
بگیر و دین مرا ادا کن و وعده های مرا تمام کن و مرا از ذمه بری گردان عباس عرض نمود یا رسول الله من عیال
دارم و در این کار رفتم نمی توانم کرد اما او بجای کنند و بزی و دو سه هزار مال من بخشش ...
تو حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده فرمود و او قبول ننمود آنگاه حضرت فرمود که میراث خود را بکسی دهم

و این تکلیف را بر کسی نمایم که افضل و اکمل جهان باشد و قبول کند از روی خوشی قبول کردن است و فرمود یا علی
بگیر میراث مرا که مخصوص تو و حق تست و قبول وصیت و عهدهای مرا نما و اداء قرضها و وعدههای مرا یا علی خلیفه
من باش بر اهل بیت من و برسان پیغام رسالات من بقوم که امکان حضرت امیرالمؤمنین بر آب دیده اشک
از دیدهای مبارکش مانند سیلاب بر رو فرو ریخت و مانند مرغ بسمل طپیدن آغاز نمود و مرض حضرت رسول قوی
بود که سبز دید و حضرت امیر را بغیر وحشت گریه حوالت نمودند و آنکه حضرت بسوی که کرده بخطاب زبان
که حضرت عبای ضعیف عرض نمود پدر و مادرم فدای تو باد قبول کردم که حضرت رسول فرمود مرا نشان که حضرت
امیر آنحضرت را راست فرمود و دست مبارک را که انگشت در دنیا و جهان بود و مهر نبوت آن آن عیان برسینه امیر
که مخزون علوم اولین و آخرین بود نهاد و گفت یا علی تو برادر منی در دنیا و عقبی و وصی و خلیفه منی در اهل
و امت منی و بلال را فرمود که برو و خود من و زره من و رایت مرا که عقاب گویند و شمشیر مرا که ذوالفقار نام
و عمامه مرا که از اصحاب و عمامه دیگر مرا و بردو مرا و ابرقه مرا و عصای کوچک و عصای ممشوق را بیاور عباس گوید
من ابرقه را ندیده بودم چون آوردند نور آن نزدیک بود دیده را تاریک و خیره نماید حضرت فرمود این را جبرئیل
آورده که داخل زره نمود و بجای منطقه بر کمر بستم پس دو جفت نعل عربی طلبید و پیراهنی را که در شب
معراج پوشیده بود و پیراهنی که در روز احد پوشیده بود و سه کلاه خود را طلبید کلاهی که در سفرها مبارک بر آن می پوشید
و کلاهی که در عیدها بر سر می نهاد و کلاهی که بر سر گذاشته و در میان اصحاب خود می نشست پس فرمود که ای
بلال چادر و دو استر مرا یکی شهبا و دیگری دلدل و دو ناقه مرا یکی عضبا و دیگری صهبا و دو اسب مرا یکی جناح
و دیگری حیزوم و جناح آن بود که در مسجد حضرت رسول باز می داشتند و حضرت هر کرا برای حاجتی میفرستاد
بر آن سوار می شد و حیزوم آن بود که در روز احد حضرت بر آن سوار بود و جبرئیل در میان هوا می گفت که
پیش رو ای حیزوم و دراز گوش خود را طلبید که او را یعفور می گفتند چون بلال اینها را حاضر کرد حضرت عباس را
طلبید و فرمود که بجای علی بنشین و دست مرا نگاه دار و فرمود که یا علی برخیز و اینها را قبض کن در حضور من که این
جماعت که حاضرند همه گواه شوند و کسی بعد از من با تو نزاع نکند حضرت فرمود که بر خواستم و پای من
توانائی رفتار نداشت بنهایت ضعف رفتم و همه را گرفتم و بخانه خود بردم پس برگشتم و نزد حضرت
ایستادم چون نظر مبارکش بر من افتاد انگشتر خود را از دست خود بیرون آورد و در دست
من کرد در وقتی که خانه پر بود از بنی هاشم و سایر مسلمانان و با آن ضعف که سر خود را نگاه نمی توانست داشت
و سر مبارکش اضطراب داشت و حرکت می کرد و صدا بلند کرد که همه کس شنیدند و گفت ای گروه مسلمانان

علی برادر

علی برادر من و وصی و خلیفه من است در اهل و امت من و علی دین مرا ادا می کند و وفا می کند بوعدههای من ای
گروه مسلمانان و فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب دشمنی با علی مکنید و مخالفت امر او منمائید که گمراه
می شوید و حسد بر او مبرید و از جانب او بسوی دیگری رغبت منمائید که کافر می شوید پس فرمود که ای عباس
برخیز از جای علی عباس گفت که مرد پیری را بر می خیزانی و طفلی بجای او می نشانی حضرت سه مرتبه این
سخن را اعاده نمود و او چنین جواب گفت پس عباس غضبناک برخواست و حضرت امیر بر جای او نشست
چون حضرت رسول عباس را غضبناک دید فرمود ای عم ای عباس کاری مکن که چون از دنیا بروم بر تو خشمناک
باشم و غضب من ترا بجهنم در اندازد و برگرداند پس عباس آمد و بجای خود نشست حضرت فرمود یا علی
مرا بخوابان چون حضرت امیر آنحضرت را خوابانید فرمود ای بلال دو فرزند دیده مرا حاضر کن چون جناب امام
حسن و امام حسین علیهما السلام را حاضر کردند آنجناب ایشان را بر سینه مبارک خود چسبانید و آن دو قمر
زمان را می بوسید و می بوئید حضرت امیر فرمود خواستم ایشان را دور کنم که باعث زیادتی اندوه حضرت
شوند رسول خدا فرمود یا علی بگذار ایشان را که قوت دل منند و روشنائی دیده منند که بوئیده خود را از
لقای ایشان برادرم و ایشان هم از دیدار من کامیاب شوند که بعد از من جور و جفای بسیار خواهند دید

مجلس چهارم در زیارت مرقد حضرت رسالت و کیفیت قصاص سواده ابن قیس بر وقوع

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک ایها النبی المرسل والوصی المرتضی والسیدة الزهراء والسبطان المنتجبان
والاولاد الاعلام والامناء المنتجبون والائمة الراشدون جئت انقطاعا الیکم والی
آبائکم وولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم مسلم ونصرتی لکم معدة
حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی لمن القائلین بفضلکم
مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة ولا ازعم الا ما شاء الله سبحان
ذی الملک والملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه والسلام علی ارواحکم
واجسادکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روایت است که چون مرض حضرت رسالت پناه روز بروز شدت بهم رسانید و شعلهای بیماری آن دو جهان بهتر
بیماری و تب و تاب از پیکر مقدسش و جودی بهتر زبانه زد و آن فرخنده ضعیف گردید روح مجرد حجاب و شغل
اول سوگوار چون بیماری حضرت رسالتمآب شدت بهم رسید و جهان و جهانیان از جهان سوگ

نوشته اند روزی حضرت امیر المومنین و امام المتقین وارد حجره مقدسه نبوی گردید و بشرف آستانه بوسی آن درگاه
عرش پناه مشرف گردید دید دولت پناه بخواب است و از شدت تب حال حبیب اکرم بکار ... رخ بر من افتاد
و سر مقدس در دامان شخصی است که همه موجودات و همه عالم کون و مکان از فیض ساحت عنایت آن بزرگوار
وجود آن اکتساب ربوده و انوار قدر و منزلت از او پدیدار چون نظر آن شخص بر جناب ولایت مآب افتاد بحضرت امیر عرض
داشت که بیا و سر پیغمبر خود را در کنار گیر که تو از من اولی و احقی و این مرتبت را تو مستحقی حضرت
ولایت مآب رفته سر مقدس سید ابرار را که غرق پر انوار بود در دامن نهاد و دامان عرش مدار از
آن سرور را نور زینت داد آن شخص ناپدید و از نظرها مستور گشت چون حضرت خاتم النبیین و رحمة للعالمین از خواب
بیدار شد و از خمار تب بیهوشی سر خود را در دامان جانان خود دید فرمود یا علی آن شخص چه کس بود عرض نمود که
حضرت بجانب بالا رفت فرمود چون شدت مرض من شدت نمود و تاب مرض حضرت خداوند جبرئیل امین فرستاد
که مرا بصحبت مشغول نماید تا بالطاف پروردگاری مرا مشعوف سازد که شدت وجع تسکین یابد و بعد از آن
فرمود که از این مرض بعالم جاوید خواهم شتافت و لقای پروردگار را خواهم یافت اصحاب از این
اخبار وحشت آثار و حقیقت جانگداز در محنت افتادند ... و ناله برآوردند عبد الله مسعود که
صحابی آن برگزیده درگاه بود معروض ساخت که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بعد از آنکه تو
جهان فانی را بدرود فرمودی یا علی ... غسل خواهد داد آنجناب فرمود
که هر پیغمبری را وصی او متوجه خواهد بود و وصی من غسل و تکفین مرا خواهد نمود عرض نمود که کیست وصی تو آنجناب
فرمود که وصی من امام مشارق و مغارب علی ابن ابیطالب عبد الله مسعود عرض نمود که بعد از تو چند سال
در جهان خواهد ماند فرمود سی سال همچنان که یوشع ابن نون وصی موسی سی سال بعد از آن زندگانی کرد و صفورا
دختر شعیب را او خروج کرد و با یوشع با او مقابله کرد و او را اسیر آورد و بعد گرامی داشت و از احترام او
هیچ فرو نگذاشت حمیرا دختر ابوبکر بر وصی من خروج خواهد نمود و وصی من لشکر او را منهزم و پراکنده خواهد
فرمود و بسیاری از آن ملاعین را کشته او را اسیر می نماید و بعد از آن احسان با او خواهد نمود و بعد از آن آنحضرت
متوجه حضرت امیر شد فرمود که ای پسر عم و وصی من متوجه غسل و تکفین من خواهی گشت و ملائکه در این
با تو خواهند بود بدان که کفن من این دو جامه است که در بدن هست یا از برد یمانی باید نمائی و کفن مرا بسیار
ثقیل نگردانی و چون مرا بکنار قبر رسانی اول خداوند کارساز بر من نماز خواهد کرد و در عرش عظمت
و جلال بر من صلوات خواهد فرستاد بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکرهای ملائکه فوج فوج که

میرسانند عده

میرسانند عده ایشان را بجز خداوند عالمیان بر من نماز خواهند کرد و پس هنگامی که احاطه عرش الهی کرده اند پس
بعد از ایشان ساکنان هر آسمانی بعد از آسمان دیگر بر من نماز خواهند کرد و آثار رسانند مرا اهل بیت نوحه کنند
و ناله پس گفت ای بلال مردم را بخوان بجانب که در مسجد جمع شوند چون مردم جمع شدند حضرت بیرون
آمد و عمامه مبارک را بر سر بسته و بر کمان خود تکیه فرموده تا آنکه بر منبر بالا رفت و خروش بسیار از معارف
مهاجر و انصار با احسان گذشت و فغان و نحیب از ایشان بچرخ رسید پس گفت چون حبیب خدا با غایت ضعف
و نحافی بر منبر بر آمد شور و نشور از مردم بفلک رسید و آنحضرت بعد از حمد و ثنای جناب اقدس الهی مردم
خطاب فرمود و زبان معجز بیان با مهاجر و انصار و حضار با این خطاب گشود که ای گروه اصحاب و فرقه
احباب آیا من چگونه رسولی بودم از برای شما و چه نوع ادای رسالت و تبلیغ می نمودم بخدمت کافر ...
قدم در معرکه جهاد نهادم و مباشر مشقت قتال گردیدم تا آنکه رسید بمن آنچه رسید دندان جبینم آلوده و مجروح
گردید آیا چهره من خون آلوده شد و محاسن من گلگون گردید تحمل تعب و شدت های شدید از قوم ستمکار
بی دین و رفتاری ... از کسی ... بستم ... مشقت نمودم اعمالی
فغان برکشیدند که یا رسول الله فدای تو شویم صبر کننده بودی بر شداید و حلیم بودی بر نکوکاران از قوم
می شد و همواره ما را از منهیات نهی میفرمودی و مثوبات دیگر ما را امر می نمودی خدا تو را جزای خیر دهاد و بهترین
عطایا بتو موهبت فرماید پس حضرت فرمود خدا جزای خیر دهاد شما را پس متوجه خطبه گردید و در این خطبه فرمود
که ای گروه مهاجر و انصار از مغفرت و کرامت پروردگار رحمت بر شما باد آنچه بشما میگویم دریافت
مینمایم باید از آن رو بر نتابید و حاضرین غائبین برسانید و همگی بدان عمل نمائید بدانید که دنیا
فانی است و دار ظلمانی و این جهان جای گذشتن و رفتن است نه ماندن و دل بستن این دو سه روزه
پروردگار مرا بجانب خود خوانده و عشاق شوق را بسوی رحمت گشاده و دعوت او را اجابت می نمایم
و بجانب لقای پروردگار بال پرواز می گشایم مشتاق ملاقات مغفرت او هستم و ... گفتم
دارای سرای بی نهایت ... شما را ... و در وصالی کردم و صاحب اختیاری در میان شما
میگذارم که برادر و پسر عم من علی ابن ابیطالب است و او است چراغ هدایت و یقین و عروه الوثقی
محکم متین ... که ... او را ... کتاب خدا که در میان شما است
نور خدا است ... بعد از آن اهل بیت که ... علی ابن ابیطالب است و ...
که بعد از من برگردند و کتاب خدا را بدانی ...

اهل بیت من ستم و ظلم نماید ای گروه مردم علی ابن ابیطالب برادر من است و وارث من و وزیر من و امین من
علوم من و علوم پیغمبران مرسلین و بجمیع وعده‌های من اوست وفا کننده و از هر کس در خیانت من زودتر ملحق خواهد
و مخالفت من است و مخالف من مخالف خداست چون این حدیث بیان کرد بسیاری از ابرار فغان و غلغله
بر خواستند از اهل صفا بعضی خود را تصدیق مصطفی کردند بعضی ستایش والشمس والضحی کردند که هرگز کسی
در طریق نفس [illegible] تو خصم وی شوی و خصم وی علی ولی پس عمر ابن خطاب برخواست و عرض نمود که این وصیت
از جانب خداست یا از جانب خود حضرت فرمود ای عمر بجای خود بنشین که بامر خدا و امر خود او را وصی نموده‌ام امر من امر
خداست و طاعت من طاعت خداست و محبت من محبت خداست هر که وصی مرا فرمان نبرد گویا مرا فرمان
نبرده و هر که نافرمانی من کند نافرمانی خدا کرده و پس خشمناک [illegible] مسلمان [illegible] باک گردانید
فرمود بشنوید وصیت مرا که ایمان بمن آورده و تصدیق نبوت مرا کرده باید وصایت علی قبول کند و تخلف این
وصیت را موجب سخط و خشم خداوند جبار داند ایها الناس باید که حق تعالی حکم نموده و سوگند یاد نموده که
که از ظلم هیچ ظالمی نگذرد و از ستم هیچ ستمکاری درنگذرد شما را سوگند میدهم که هر که او را نزد
محمد مظلمه ایست یا ستمی از من باو رسیده باشد برخیزد و قصاص خود بگیرد که قصاص دنیا نزد من محبوب‌تر است
از قصاص عقبی نزد صفوف ملائکه و پیغمبران و معترف گردیدن داد و حیا که اصحاب عرض مقدس آنجناب
رسانیدند که یا رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد تو در دنیا از همه رئوف با ما مهربان‌تر بودی و چراغ راه هدایت
بکرم گردانیدی [illegible] از بادیه ضلالت می‌نمودی بواسطه فضل تو از [illegible] رستیم و بنعیم ابدی پیوستیم تو رحمة
للعالمینی و شفیع المذنبین [illegible]
و کسی [illegible] دنیا ضعیفان بودی [illegible] پس از میان آن جمعیت مردی از صف
آخرین برخواست و در میان مردم و اصحاب او را سواده ابن قیس می‌گفتند و عرض کرد پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله در هنگامی که از طائف می‌آمدی من بوظایف استقبال عمل نمودم و در طریقه خدمت
بندگی بودم تو بر ناقه غضبای خود سوار بودی و عصای ممشوق در دست مبارک بود و چون بلند ساختی
که بر ناقه خود زنی آن عصا بر شکم من زدی [illegible] ندانستم که عمدا کردی یا بخطا حضرت فرمود ای سواده معاذ الله که عمدا
نموده باشم لیکن جزاک الله خیرا که این قصاص را به آخرت نینداختی و در اینجا اظهار ساختی چون قصاص حق منی
در عوض قصاص دنیوی خود را بستان [illegible] تقاص آخرت را بر خود روا نداشته و بلال فرمود که برو و
عصا را با خود که سواده تقاص نماید بلال از مسجد برآمده از کوچه و بازار مدینه ندا می‌نمود که ای گروه مردم [illegible]

نماید خود پیش از روز قیامت و اول باب تقاص بر خود گشاید قبل از جانب جناب رحمة للعالمین خود را
در معرض قصاص در آورده و پیغمبران اولین و آخرین از این قصاص متحیر و متفکر گردیده رحمة للعالمین قدم در مسجد
نهاده و بسواده اذن قصاص داده که خروش از جهان و جهانیان برآمد و غلغله در گروهان عالم پدید گشت
بلال بدر خانه حضرت زهرا رسید [illegible] و عرض حضرت فاطمه نمود [illegible] که ای دختر پیغمبر
برخیز و آب حسرت از دیدگان ریز که پدرت عصای ممشوق خود را می‌طلبد حضرت فاطمه گفت ای بلال امروز
هنگام کار فرمودن عصا نیست [illegible] اول است و از مرض [illegible] بلال گفت ای دختر
حبیب [illegible] که پدر بزرگوارت بمنبر برآمده و اهل دین و دنیا را وداع میکند و زمان انقطاع او بر زبان
آورد که حضرت فاطمه از استماع این سخن وحشت [illegible] از ناله و افغان و واحسرتا [illegible] فرمود و روی خود
از دیده مگشود که [illegible] غم و اندوه بی پایان و فغان [illegible] ای پدر بزرگوار و ای حبیب الهی
زاد ای پناه بی پناهان و ای شفاعت کن صاحب گناهان [illegible] و دریغ از حیات [illegible]
فراق [illegible] کاش فاطمه فدای تو می‌گردید و این حرف [illegible]
که بلال عرض نمود که ای سیده زنان مردی از امت برخواست و از پدر بزرگوارت قصاص میخواهد و عصای
ممشوق را بجهت این می‌طلبد که قصاص عمل آرد حضرت فاطمه از این سخن از هوش رفته گفت ای بلال پدرم
ناتوان و شکسته‌بال است و از بیماری [illegible] بگو که تاب قصاص ندارد و آن [illegible]
نمیخواهد [illegible] در طریق این حال [illegible] حسنین را بیار که شاید شفاعت شفیع المذنبین نمایند
و واسطه شفاعت شافع خلق اولین و آخرین شوند یا از حسنین قصاص خود بگیرد و این التماس را [illegible]
بپذیرد [illegible] رسول خدا شود حسنین [illegible] با دیده گریان با ایشان فرمود که ای جانان فرزندان سواده
قبل از جد بزرگوار شما قصاص میخواهد و تن بیمار آن بزرگوار تاب تازیانه ندارد بروید و در عوض
صد تازیانه بخورید که جد بزرگوار شما آزاد شود حسنین روانه مسجد شدند چون بلال عصای ممشوق را [illegible]
آورد فریاد و فغان مردم [illegible] رسید و جهان [illegible] گشت [illegible] اصحاب [illegible]
افتاد و خروش [illegible] و حضرت رحمة للعالمین [illegible] ای سواده [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
در میان مردم افتاد و هر کس [illegible] زبان [illegible] ای سواده [illegible]
بیا در عوض [illegible] تازیانه صد تازیانه بزن [illegible] رحمة للعالمین [illegible] قیامت [illegible] خواهد

بود و ما را از الم این ماتم تاب تن و جان خواهد رفت بود که از وقت جناب حسنین با گیسوان پریشان گریان و حیران
وارد مسجد گردیدند و ناله و افغان برکشیدند خود را بر پای جد بزرگوار افکندند و دلهای حزین را از گریه و انین از جا
کندند و گریان سواده گفتند که از برای خدا ای پیغمبر خدا انتقام ما و قصاص بنمای سواده ما بر و بعوض جد بزرگوار در مقام قصاص
ستاده‌ایم و هر آنچه تو از قصاص میخواهی از ما بجا و بما بزن صد تازیانه بزن و قدری ما را در این ماتم خوشی بر حضرت منکسر
حضرت رسول آن دو فرزند بتول را در آغوش کشیده فرمود که ای جانان جد من تازیانه بر او زده‌ام لکن بر شما واگذارید
و قصاص بر ایشان گذارید و گفت سواده بطریقی که میخواهی قصاص کن که سواده عرض نمود که چون مرا دم فرزندی
در آن روز که تازیانه بر من زدید کتف و اشکم من برهنه بود و میخواهم که کتف مبارک و اشکم مطهر برهنه باشد که تقاص
کنم حضرت رسالت پناه ردای مبارک از دوش گرفته و پیراهن مبارک گشوده بدن مبارک که جان جهان و نور ایمان
بود درخشیدن آغاز و نور بر فلک زبانه کشید و مسجد روشن شد در آن حال غلغله در مسجد افتاد و ساکنان سموات
لب بستایش و ثنا گشادند و روی بدرگاه عرض نمودند که ملکا معبودا پیغمبر برگزیده خود را معرض قصاص در آورده و
تو موافق مقام رسالت طلب تقاص از مردم کرده که از او درگذرند و اعراض از طلب ننمایند چون سواده را
نظر بر بدن مبارک حضرت افتاد بی‌حجابانه اشک از دیده گشاده و بیتابانه جست و روی خود را بر روی مبارک حضرت
مالید و نالید که خداوندا بحرمت این حضرت و بدن مطهر که صورت این روسیاه بر آن مالیده‌ام مرا
از آتش دوزخ محفوظ نما و خود را بر قدمهای مبارک افکنده بوسید و بر چشمان خود کشیده عرض نمود که
یا رسول الله چون شنیده بودم که هر کس بدن مطهر تو را مس نماید بر آن روی آتش جهنم را نخواهد
بی‌ادبی نمودم اگر نه دست سواده بریده باد و چشم آن کور که نظر قصاص بر رسول کرد و تازیانه زند حضرت
از غنیمت فرزند دلشده او را از حال خود و روی بدو نمود ام سلمه از غرفه نزول کرده و عرض نمود که
پروردگارا بحلیت داری حضرت محمد را از آتش جهنم و بر ایشان حساب روز جزا آسان کن ام سلمه گوید
که عرض نمودم فدای تو شوم ای پیغمبر احوال و آشفتگی احوال می‌بینم فرمودند خبر رحلت خود را از جبرئیل امین
شنیدم و فاطمه و حسنین را اندوهگین دیدم از آن متغیر که ایشان غمگین می‌باشند و پس از این صدای محمد
در دنیا نخواهی شنید ام سلمه مضطرب و منقلب گردید آه آتشبار بفلک رسانید و ناله و افغان برکشید یا رسول الله
اندوهی مرا دست داد که گریه حضرت مرا اگر آرام می‌گردد پس حضرت رسالت فرمود ای ام سلمه حبیب من
و نور دیده من فاطمه را طلب نما و بیاور غشی آن حضرت را دست داد و بیهوش گشت ... بیهوش از سر جد
دلبند خود و فرزندان او ... چون حضرت زهرا بخانه درآمد ام سلمه را گریان دید و پدر را

و بیهوش جادر ... برکشید و گفت جان فاطمه فدای تو شود و چه فاطمه افتخاری قسم مقارب گردد
ای پدر بزرگوار در چه حالت است که بر تو روی داده و توان و تاب و صبر و قرار از من روی بیقراری نهاده
حضرت زهرا بر صورت مبارک ستیده و سر بکشید و چون صدای غم‌فزای قرة العین خود را شنود دیده باز نمود
حضرت فاطمه عرض رسانید که ای پدر بزرگوار چرا دیده سخن نمی‌گویی و غم مرا به زلال کلمات مبارک
تسکین نمی‌فرمایی حضرت رسالت فرمود که ای دختر گرامی بدان که در این زودی از تو مفارقت خواهم کرد و دوری
بفراقت خواهم آورد حضرت فاطمه از استماع این کلام محنت انجام اشک حسرت از دیده ریخت و خروش و
فغان برکشید که جان زهرا ای پدر گرامی فغان از درد دوری و الم مهجوری یا پدر روی تو به چادر ستم دار
مهجوری تو به خاک بر سر کنم ستم معشر فرا که چونم و عطش مهر تو حسرت تو را با که گویم و کجا
که رسانم که حضرت رسالت فرمود ای دختر عزیزه من دل خوش دار که تو اهل بیت زودتر از همه به من
وارد و ملحق به من خواهی گردید زمان مفارقت تو بعد من نخواهد بود و پس از من چندانی دور
نخواهی بود حضرت فاطمه خوشوقت گردیده عرض نمود که تو را دیگر یا پدر بخاطر آورد و دیگر
طلب کن در دمی که امتان بر صراط گذرند جبرئیل بر یمین من باشد و میکائیل بر یسار و سایر ملائکه
موقف همین و پیش رو و پشت سر من ایستاده باشند و باز آنحضرت را غشی روی نمود و حضرت فاطمه را بی
تابی و بیتابی روی نمود

مجلس پنجم در شرح مرض حضرت رسالت و کیفیت وفات حضرت رسالت پناه

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا بشیر المؤمنین
یا رحمة السلام علیک یا منذر الکافرین من النار السلام علیک یا رسول الهاد
السلام علیک یا ابا القاسم و یا حجة الله السلام علیک ایها
العبد المؤید و الرسول المسدد السلام علیک
یا مصطفی الامجد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مرویست که چون روز قیامت شود ... خطاب رسد که ای سرور جهان و جهانیان و ... عمران
امتان خود را بمحشر آورد اعمال صالحه و افعال حسنه ایشان از بشر که بهنگام حساب است و لاجرم ثواب

و خطاب که حضرت خاتم النبیین و رحمة للعالمین ابرار و اخیار و [illegible] امتان خود جمع شوند شفیع
میان ایشان آمده یکان یکان را جدا و خوبان را [illegible] و بمقام عرض درآورد خطاب رسد که [illegible]
بار منت و ای حبیب من در کجا اند و چرا در مقام حساب نمی آیند آنجناب بعرض رساند که در موقف
حساب اند و منتظر خطاب که ندا آید که ایشان را بعرض حساب بیار آنجناب آید و فوجی جدا کند که عمل
صالح ایشان بقدر جمال سینه شان بوده باشد و بمقام عرض جلوه گر کند که ندا رسد که عاصیان و معصیت
آورده ای و فاسق و مسلم مالا هم سوا کردی و این الفاسقون عاصیان کجا اند و خطا کاران چه شدند
سینه بسیل و بادی بس عرض نماید که بار الها رحما در مقام حیرت ایستاده و روی امید بر درگاه غفور رحیم
نهاده اند خطاب آید که ایشان را بیار آنجناب با چشم گریان و دیده بریان روان گردد و میان عاصیان
و گناهکاران آید و ایشان را بر دست میوه حساب آمده و اشک حسرتها از دیده بیبارد که خطاب پرسش الهی
رسد که یا احمد در میان ایشان در شکوه رفت معاهده فقار فی است و ایام سخن پروردگاری حق ای
عاصیان نفس اماره است و شرر ای محیان نامه سرچشم خداوند کار که موردش و جان یک کار ما در میان ایشان
بر دادی و باز به ایشان بخوش ... و بر ایشان گریسته خادم در میان ایشان گذاری که خطاب رسد [illegible]
دور شو از ایشان ای پیغمبر خدا که جناب شافع المحشرین دو کام بر داشته که فوج عاصیان شود و محزون
رو سیاهان خلعه در آن یوم و بر انگنده که رسول خدا نماز کرده و در اول شب ان شود که مرتبه سوم خطاب فنائی
بغیر نام رسد یا احمد [illegible] که حضرت شافع روز جزا فی جست ار دستهای مبارک کف و گریان شود
الهی انک [illegible] ان لا تفضح [illegible] بجای من نو عهد کردی که امت مرا رسوا نکنی اگر امتان من مستحق عذاب
مرا عذاب کن و بر ایشان رحمت حساب کن درآن وقت نسیم رقت از جنب عنایت منتشر شود و خطاب رسد که ای
حبیب من مرکار تو این چه ستم و انجام امر این امت عاصی داری با همه تمامی عاصیان را بتو بخشیدم و از
تقصیرات ایشان گذشتم ای دوستان قلم شکسته بان در زبان این دو حرف ملال است و خاره کم لبیب ذکر بر
این دایره کی کمال خان جانان ارحم نگذشت و زمین و شمان از او هم شد خان جهان از کتاب
روان است و جانان جان ارحم عاشقان و همن گشتن چشم فلک خون چکان است و چشم فلک از زبان آسمان
خون فشان است و زمین آن گشتن مصائب خاتم پیغمبرات و دو لب بهترین که بشکان و آن بدکان جبرئیل
در آسمان مضطرب است و میکائیل در آسمان منقلب و اسرافیل بالا درد مغلوب است و عزرائیل پریشان و دلیل
حضرت ابو البشر خوابان علامت بشد و ادریس نوحه که نوح غرقه دریای اندوه گردیده و خون محمدی گریش

هم چه ایوب بر جراحت گریان و در دید خاطر حسن جریح گردیده یعقوب وار نالان شکو بنی و حزنی از اول برآورد و وید وش
از سیل سرشک سفید گردیده و با چشم و اعیث عینا من الحزن رسید یوسف وار گرگ غم دریده و در زندان غم محبوس گردید
و ابراهیم وار در نار فزودی در جان شعله ور گشت و اسمعیل وار در آرزوی این فرزند از آن قربانگاه گذشت و همی نار الفراق
بر گشته و موسی وار در نیل اشک غوطه ور گردیده عیسی وار درس بلیغی گشت ... الفواد ای جان برآمد و مرهم در تغوه با یعیسی
حرث جمل در افلاک رسیده عزای سرور عالم برپاست و مصیبت آنجناب جو شش ربابانه در فرما و برآورده و بر چهره
اشکهای خونین جاری نماید که این ماتم سرور جهان را گرفتست و اندوه از زمین و آسمان گذشته
مروی است که چون مرض سید البشر و جاری حبیب خداوند اکبر شدت هم رسانیده و بیمار سیاران جهان و غمخوار
عاصیان در بستر بیماری خوابیده دیگر نماز جماعت حاضر نتوانست شد سید از مخارقت آنجناب نالیده و هم
از دو فغان و محنت در گنبد محراب از محراب ابر و لش دل بریده و انقلاب و ناحی جهان بهم رسیده و وقت
نماز پیشین بود که بلال بدر حجره محترمه آمد که الصلوة یا رسول الله چون طاقت تشریف بیرون بجهر نداشت
فرمود که بفت با بلال بحک الله رسانیدی ای بلال خداوند رحمت کند بلال زمانی تکث فرموده و باز عرض نمود
الصلوة یا رسول الله سید عمران و مفخر زمین و آسمان جامه از تن دور کرد و فرمود ای بلال رسالت بدی
خدمت فرمود و چون بلال چون فهمید که آنحضرت طاقت بیرون آمدن ندارد گریان شد وا اسیداه وا رسول الله
بر گشته و اغوثاه و امصیبتاه انکسر ظهری و انقطع رجائی من بعدک و در منزل امید من بر ده شده و خاتم
عالم روی نماز جماعت گردد و بلا روی علا اوردن فصحیت الحمد منه برید ان یخرج منها
صاحب السکینة منه خراب شد و دیده جهان تاب چه روای که من پس از این به مروی واز این
جان بدر خبر دهی و این حال از حجب تا در مقال مشنیدم و این جواب را دادن بهر روز می شنیدم اگر به تول
شود و ملال در اصحاب افتاده و در کاشان صبر و قرارم در وی بدانیدم نهاد اس که در آن وقت شاید
نوم دیدم حضرت بیات در مناجات بود و در حق امتان در دعا که الهی امتان عاصی را از الله آتش دوزخ
بخش که در آن وقت حضرت به موضعان داخل شده در عرض نمود که در خواب دیدم که در بری در برمن بود که با زبان
حضرت فرمود یا علی فرزند وداع من بودم و از این جهان خواهیم رفت و تو پی در دو خواهی ماند و حضرت
فاطمه عرض نمود که در خواب مصحفی میخواندم ناگاه ورق آن از نظرم غائب شد حسنین عرض نمودند که در خواب
دیدیم که کشتی بر روی هوا می رفت و ما در او بی پرده در زیر آن کشتی روان بودیم حضرت فرمود ای کشانان فدا
خبر رحلت جد شما است که مصحف کلام بشما واداده آن گشت و مصحف جد بزرگوار شما است که از میان بر ود و شما در جفا

آن با پدر و پای برهنه خواهید رفت و لشکر دنیا شما را هم خواهد شکست از این انجا جایگاه خروش از اهل بیت
رسالت برآمده جهان تیره و تار در نظر آن بزرگواران شد که در آن وقت حضرت نبوی با امیر مومنان فرموده
که یا علی باز دیگر می‌گویم بر پیشم و جمال جهان آرای تو را بینم شاید و دانم که هنگام وداع است و ایام انقطاع
دوست حضرت خیر النساء زهرا را دست مبارک گرفته و دست دیگر دست حضرت امیر را و حسنین را در پیش
خود نشانیده و آن حضرت را به ملائک رسانیده قطرات عبرات از دیده حق بین بر رخسار جاری می‌نمود و یک
یک را در بر گرفته وداع می‌نمود و با ناله و افغان آن دو دار دیده فلک بر بیقراری ایشان در سوختن و از خروش
غلغله در چرخ خضرا می‌گشت پس نگاه دست حضرت فاطمه را بدست حضرت امیر داده که این امانت پروردگار
و رسول است نزد تو او را بتو می‌سپارم و همواره با او نیز باید احترام نگاه داشت می‌نمایم و حسنین را باید رعایت
کنی که این دو طفل نورس که با من مخلص بوده‌اند بعد از من بمحنت غریبی مبتلا می‌شوند و جوانی جسیم انها از دست تو
بود و واقعه‌های پیش از پیش بگو ایشان از پیش خواهند بود باری تو متوجه ایشان باش که دل شکسته و محزون
نباشند و افسرده خاطر نگردند از شنیدن این کلمات آنجناب هر دو جوان از حضرت امیر مومنان کنار گرفته اشک مانند مروارید
غلطان بر چهره می‌ریختند آنحضرت جاری بود و حضرت خیر النساء از شدت بیقراری کاری می‌نمود که زمین و آسمان
متزلزل می‌بود و حسنین روی مبارک را بر کف پای مقدس رسول خدا گذاشته می‌مالیدند و فغان و ناله
بر می‌کشیدند که در آن حال سر مقدس جناب نبوی بر سینه مقدس حضرت امیر المومنین بود و دست آنحضرت گرفته داد
بود و چادری بر روی آنحضرت کشیده بودند و از گریه جناب پیغمبر گردیده بود که حضرت فاطمه نوحه و صدا
بلند کرده بود که ملایک سموات همه آن گریان بودند چون دید فاطمه بر خود و گریان بگریست گفت که ای فخر
زمین و زمان [illegible] که رخت ببندی و احرام آن سفر داری پس حضرت رسالت
فرمود که ای دختر گرامی خدا خلیفه من است بر تو و بدیگر خلیفه است بر شما [illegible] می‌کنم بآن خدا ندی
که مرا بحق خلق فرستاده که آسمانها و زمینها و عرش علی و ساکنان عالم بالا بگریه در آمدند و ناله و فغان
برآمد پس جبرئیل نازل شد و سلام حضرت پروردگار به آنجناب رسانید و عرض نمود که پروردگار می‌فرماید
که حالت چون است و احوالت چه حالت حضرت رسول فرمود که خود را غمگین و محزون می‌بینم و بجهت فرزندان
فرزندان پریشانم پس حضرت جبرئیل گریست چون که حضرت امیر المومنین صدای گریه او را می‌شنیدند و بگریست
و این سوال و جواب سه روز پیش از رحلت آنحضرت بود و روز دوم هم جبرئیل همچنین نازل آمد چون روز سوم
شد خطاب رسید بملک موت که ای ملک موت برو بزمین و بخدمت حبیب من و بهترین خلق الاولین و الاخرین برو

میهمان و مهربان مشرف شود در لحظه‌ای که حضرتش براى ادب مقام و احترام مقام کلام بایست و آن باب شرافت
انتساب شرافت جه و جناب در باب رسانید از اذن و رخصت داخل شوی و قبض روح مقدس را بدون رضای
مائی پس ملک موت با هزار ملک از اعوان و انصار خود و لرزان و هراسان متوجه شد که رسید و چون بزمین رسید
بصورت اعرابی متمثل شده حزین و ملول ایستاده در حضرت رسول الله ایستاد و ندا در داد که السلام علیکم
یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته ای اهل بیت اطهار و ذریه احمد مختار مردی غریبم و از راه دور آمده و اراده شرفیابی
حضرت رسول خدا دارم آیا رخصت میفرمایید که باین شرافت مشرف گردم و خود را در زمره قرب یافتگان حضرت
محسوب دارم که در آن وقت حضرت زهرا زهرا بربالین رسول خدا نشسته بود فرمود که حال وقت ملاقات نیست
و هنگام وصول بخدمت آنجناب نیست و آنحضرت بخود مشغول است که حضرت عزرائیل زمانی درنگ نمود و باز آواز
داد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة غریبی از غربا منم و در این آستان ملایک پاسبانان و دربانان
است که داخل شوم باز از حضرت زهرا زهرا همین جواب شنید قدری تامل و درنگ نمود دفعه سیم باز بلند آواز
کشود و هیبتی چنان ندا در داد که هر کس در سرای حضرت رسول بود بر خود لرزید و فی الحقیقه بر خود طپید که حضرت رسول
دیده باز فرمود و کیف شما را چه می‌شود که حضرت فاطمه زهرا عرض نمود که یا رسول الله شخص اعرابی بصورت عجب
و آواز مهیب بر در ایستاده و زبان به اذن گشوده و سه دفعات که اذن میطلبد که داخل شود حضرت پیغمبر فرمود
ای فاطمه این حضرت عزرائیل است و قابض ارواح عزیز و دلیل ای فرزند عزیز هو قاطع اللذات و مفرق الجماعات
این شکننده لذات است و جدا کننده جماعات این میتیم کننده طفلان است و متفرق کننده جوانان از پیران
از شوهران این کسی است که بی کلید در گشاید و بدون مطالبه امری در آید و بدون حربه سلاح جان بگیرد و هیچکس
حرف زحمت نمی‌برد این خراب کننده خانه‌هاست و در هم زننده دودمانها از کسی است که در آید که این عادت از اول
خلقت جهان الی حال هرگز اذن از کسی نخواسته و داخل هیچ خانه باذن صاحب خانه نشده و بعد از این هم داخل
هیچ خانه تا یوم قیامت بحساب اذن نخواهد شد پس ملک الموت آمد و در پیش در ایستاد و چنین ادب نمود و داد
و در نهایت ادب بعرض مقدس رسانید که السلام علیک یا حبیب الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود علیک السلام
و رحمة الله و برکاته پس عزرائیل گفت ای پیغمبر خدا در کار چه فرمایی که خداوند جل و علا تو را سلام می‌رساند و بر
در امر مامور فرموده که قبض روح مطهر را تمام نمایم بر اذن و رضای تو حضرت فرمود ای ملک الموت تامل نما که حضرت
جبرئیل بیاید ملک الموت معاودت نموده گفته به آسمان عروج نمود حضرت نبوی جناب فاطمه را طلبید و دست
گرفت و به سینه خود چسبانید و زمانی طویل چشم مبارک بر هم نهاد حضرت فاطمه گریان بر سرش بود و عرض نمود بابا

جوابی نشنید خروشید که ای پدر بزرگوار جانم فدای تو باد بمن نظری کن که روز دیگر است جانم مفارقت نماید می شنید بجناب
من ای غمخوار بیکسان دو دیده ملکیان دیده بکشا و دختر غمخوار نظر نما که حضرت دیده کشادند و دیدند بجانب اهل بیت
جناب فاطمه اشک باری می نمود همچنین بود باز فرمود یا فاطمه من آرزو میکنم که از عالم فانی رحلت فرمایم حضرت فاطمه عرض نمودای
پدر بزرگوار در چنین حال کجا تشریف میبری و بکدام جانب میروی حضرت فرمود در رحمت خدا و رفیق اعلی که جای مکان است زهره گفت
هرگاه که در جنب و راست من باشند همه بطرز و زاری من بگریند و زاری نمایند و زاری و تضرع نمایند و دست بسر و سینه زنند
گوید پس فرمود ای فاطمه علی و حسین را حاضر کن و حضرت فاطمه ایشان را حاضر کرد ایشان سرها بر سینه حضرت شهنشاه نهادند
و همچنان سرها بر سینه آنحضرت جد بزرگوار نهادند و چون در خدمت جد بزرگوار رسیدند سلام نمودند و گریه بسیار
نمودند و بعد از آن حضرت شهنشاه گفت و کریه و زاری بی حد نمودند حضرت امیر المؤمنین نیز گریست ایشان را در کنار
گرفت آنحضرت فرمود یا علی ایشان را نگهدار که دو ریحانه بوستان منند که من ایشان را بو میکنم که بعد از من مصیبتها بر
ایشان خواهد رسید خداوند انتقام کشد از کشندگان ایشان و لعنت کن بر ستم کنندگان ایشان و آن وقت بعد ایشان
امامت از آغوش گرفته زمانی می بوسید و زمانی می بوییدند و گاهی بر ایشان از روی حسرت می گریستند و گاهی
میگریستند حضرت امام حسن روی مبارک خود را بر روی آنجناب گذاشت و حضرت امام حسین سر خود را بر سینه مبارک جد خود
نهاد و چنان میگریستند که ملائکه آسمانها بگریه ایشان در خروش می آمدند و جن و انس از غم بیهوش می گشتند و جبرئیل
در باب اعزاز و اکرام ایشان به امیر المؤمنین فرمود و بسیار سفارش و وقایع شهادت ایشان را اظهار می فرمود
و چون ملک الموت از خدمت حضرت رخصت شد و عرض نمود بر جبرئیل رسید و گفت ای برادر حبیب خدا
را عرض دعا و استغفار و زاری کند جبرئیل گفت بعد از این تو از جانب رب العزت سکان حضرت جنات بهشت
کن بهشت را بیارایید و حور العین را امر شد که خود را زینت نمایند که روح حبیب ما می آید و مالک دوزخ را امر شد
که ابواب نیران را مسدود نماید و ملائکه هفت آسمان و حمله عرش اعظم و کروبیان و روح القدس و فرشتگان
شدند که بر خیزید و باستقبال روح مطهر حبیب من بشتابید صف در صف بایستید و از روی ادب تکبیر و سلام
نمایید و ارواح پیغمبران را امر شد که همگی بجهت استقبال نمایند و دیده انتظار کشاده باشند که روح سرور پیغمبران می
آید و عرش و کرسی و بهشت را از سر تا پا بزینت و زیب و زیور می آرایند و حضرت جبرئیل نالان و گریان شتابان گردید
بر سر بالین آنجناب رسید و عرض کرد السلام علیک یا حبیب الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که و علیک السلام
ای برادر مرا در چنین حالت تنها میگذاری و در این وقت بجانب من نمی آیی جبرئیل عرض کرد که خدای تو ملک موت را بخدمت
میفرستد مشغول بودم و خدمات خدا را انجام می نمودم و بشارت تنها بجهت جناب آوردم حضرت فرمود بشارت خود را عرض

نمود اِنَّ النَّارَ قَدْ اُخْمِدَتْ وَالْجِنَانَ قَدْ زُخْرِفَتْ وَحُورُ الْعِينِ قَدْ تَزَيَّنَتْ وَالْمَلَائِكَةُ قَدْ صُفَّتْ لِقُدُومِ رُوحِك
یعنی آتش دوزخ فرو نشانیده شده و بهشت آراسته گردیده و حور العین زینت یافته و ملائکه صفها نموده که
صف در صف ایستاده اند از برای روح مطهر تو حضرت فرمود که این خبر روشنی چشم من نیکوست لیکن مرا بشارتی ده
که دلم بآن خرم شود و چشم بآن روشن گردد جبرئیل گفت ای حبیب خدا ای اکمل مخلوقات بهشت
حرام است بر جمیع پیغمبران و امت ایشان تا زمانی که تو و امت تو داخل آن نشوید حضرت فرمود ای جبرئیل
حضرت رب العالمین و ای محرم اسرار نبوت روز قیامت امت من چه خواهد بود بگو جبرئیل گفت ای
فخر انبیاء روز قیامت پیغمبران همه در مقامی که روز قیامت اول کسی که تاج شفاعت بر فرق مبارک نهد تو
خواهی بود و اول شفیعی که شفاعتش قبول است شفاعت تو باشد حضرت فرمود ای حامل وحی الهی و ای امین خدا
دوای مرض مرا بگوی که روز قیامت امت من از عالم چه خواهد بود و نقصان بکند گفت ای گنهکاران و مجرمان امت که امید
ندارند و جانم را صد هزار مژده رساند روح الامین گفت ای مقتدای کل و ای سید انبیاء و رسل جان قربانت
که در غم کیستی و در فکر چیستی حضرت فرمود در غمی هستم و فکری دارم در حق عاصیان امت خود که
ایشان در وقت عذاب چگونه از عمل ایشان و از عصیانهای ایشان بی طاقت باشند مشغول کدام عمل
کرم را خواهند کرد در خطابهای خداوندی که روز قیامت در پیش من آمده جبرئیل عرض نمود که ای برگزیده خداوند عالم
فرمان از جناب الهی صادر شده که از عاصیان امتان تو چندان بیامرزم که تو راضی شوی و خوشنود
باشی که حضرت نبوی از آن مژده شاد و خرم گردید و فرمود اکنون جان من آرام دل ما خوش گردید
و جبرئیل دل را بجا آورده و هر کس را که می آوردند حضرت روی مبارک از آن میگردانید تا آنکه حضرت
فاطمه فرمود که گمان می کنم که امر معین است نیکوست که حضرت شاه ولایت را بیاورند چون چشم حضرت
خاتم النبیین بر امیر المؤمنین افتاد و خوشحال شد و فرمود ای برادر سر من بر سینه خود گیر و دل و جگر من
بسینه خود بچسبان و دست از گردن من بگذار تا روح من بیرون آید و فرمود و چون آن سرور کونین بر بالین خود
بنشست حضرت امیر را پیش خود خواند و جان من مضطرب میشود تا برسد آنحضرت را غمی است و از دوری
آنحضرت و از برای فراغت خاطر و از پستانهای آنحضرت فرمود که ای علی ای وصی من
حضرت رب العالمین امر کرده آن را نزد من بیاورید که ملک موت را بگو مشغول کار
شود پس جبرئیل در جانب راست آنحضرت ایستاد و میکائیل در جانب چپ بود و حضرت امیر المؤمنین در
جای خود ملک موت مشغول قبض روح آنحضرت گردید چون روح فرمود خداوندا تو آسان کن جان دادن بر امت من

گروان خطاب رسید که ای حبیب من اسان منودم که جبرئیل فغان برکشید که دریغ و درد که امدن من بر زمین این
آخرین است و دیگر حاجتی بزمین بیت و غیر نیست باند و جبرئیل مشغول قبض روح مقدس که دیده را دریغ
دافسوس که جان جهان از کالبد جهان بیرون رفت و سرور جهانیان از جهان فانی رخت بربست بر ارجمند
حیم و جریع گوئیند شد ملک از این شرف و مثل وجه از فاکش بسوی فردوس رسانیدند روح گیتی
پس حضرت امیر المؤمنین لرزان و گریان از زیر جامه خواب بیرون آمده فرمودند که حق تعالی عظیم گرداند
در مصائب پیغمبر آخر الزمان که صدای خروش و شیون از اهل بیت بر زمین زلزله فکن گردید حضرات امام
رسول الله برمثل کعبه بر گرد آن جاهای سیاه یکی گرفته زیر پیغمبر از غرای رسول یکی گفت بر کعبه برای
بتول که در آن حال زمین بحرکت در آمد و از زمین تا آسمان پر از غلغله گریان و نوحه خوانان شد و آن زمان
که وفات رسول واقع شد خسوف آن عالم عیان و شایع شد چون روح مقدس از جسد مقدس
آن حضرت مفارقت نمود آواز شخصی بری را شنیدند که در مصیبت حضرت خاتم الانبیاء اهل بیت
تعزیت میگوید و این کلام را بر زبان می آورد که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته کل نفس ذائقة
الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع
یعنی هر نفسی چشنده مرگ است و نیست جز آنکه تمام داده می شوید مزدهای خود را در قیامت پس هر که دور
کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شوند او را در بهشت پس بتحقیق که رستگار شده است و نیست زندگانی دنیا مگر
متاع فریب و آن شخص مرجان میگویند که زمین و آسمان از گریه آن حضرت میگریستند و در تمام مدینه شور قیامت
برپا گشت و خروش و فغان زن و مرد از آسمان گذشت نوحه خوانان و ناله قدسیان بلند گردیده دود
سرای آنحضرت پر از ملائکه گردید که بعضی از آسمان می آمدند و بعضی خود شان به آسمان میرفتند چنانی که حضرت
امیر المؤمنین است داده بود که خود را متلطف نمی نمود و گریه و ناله او نمی شنود که ارکان جهان متزلزل گردیده
جنبان و درختستان سوگوار و اشکبار و حضرت امیره زهرا فاطمه و حسنین جان می کندند و نمی بخشیدند
که خروش از وحش و طیر بلند میگردید و آسمان و زمین میگریستند و حضرت امیر المؤمنین متوجه غسل و کفن
جناب خاتم النبیین می بود و جبرئیل امین به السعادت یاوری جسد و بدن اطهر می نمود تا آن جان جهان
در خاک نهادند و آن جسم پاک را که ملک و فلک در عزایش سینه چاک بود در آغوش لحد جای دادند و به نهان
پی نوشته و جهان از جلیه شادی و بهجت عموم زمین را تاریکی فرا گرفت و خورشید رازک به سر رسیدند پاسبانای
پاک غمناک شدند و کوکب فلک رسالت محاق غم در چار گشته منافقان را هنگام ظهور نفاق شد و معاندین

موسم رونق نفاق چنانچه مشغول تدبیر مجلس خلاف گشتند و سرکشی آغاز و صحبت حضرت رسالت گذشتند
مجمع خلاف ارا آمده شد و مخالف و منافق بحکم خلاف خدا بر خواستند

مجلس ششم در تولد جناب فاطمه زهرا و چون مجلس پیشین در فضایل این جناب و ذکر وفات آنحضرت برای خوانان
حضور سیدة النساء ابو حسنه مختصر

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا سيدة نساء العالمين السلام عليك ايتها السيدة الجليلة
والكريمة النبيلة المعصومة المظلومة العليلة السلام عليك يا صاحبة الاحزان
الطويلة في المدة القليلة السلام عليك يا فاطمة الزهراء
ورحمة الله وبركاته

ابن بابویه علیه الرحمه روایت نموده که روزی عایشه بخدمت حضرت رسالت پناه مشرف گردیده دید آنحضرت متفکر
زهره زهرا ام الائمة النجباء میبوسید و خندان الشفات از حضرت رسالت پناه نمیت بر قول خدا دید و لطف و مهربانی
میکند که متعجب گردیده و عرض رسانید که یا رسول الله دوست میداری فاطمه را حضرت پاسخ فرمودند که هرگاه بدانی که من
چه قدر او را دوست میدارم و محبت او را بر مقدار دارم بر تو هیچ دوستی نه او را چه خواهد شد با آنکه چون در شب معراج

نزول رحمت کشیدم و بآسمان چهارم رسیدم حضرت جبرئیل اذان گفت و حضرت میکائیل اقامت جبرئیل
من گفت که پیش بایست و نماز کن گفتم یا جبرئیل در نماز بر تو تقدم جویم و حال آنکه [illegible] گفت بلی حضرت باری
پیغمبران مرسل را بر ملائکه مقرب تفضیل داده و تو از جمیع انبیاء و ملائکه برگزیده و تاج کرامت و خلعت بر فرق مقدس
پس من پیش ایستادم و با اهل آسمان چهارم نماز کردم و بجانب راست روی آوردم دیدم حضرت ابراهیم را در باغی
از باغهای بهشت است و گروهی انبیاء و ملائکه بر دور او ایستاده اند و از آنجا باسمان پنجم و ششم رفتم که ندائی
از جانب رب العالمین آمد که بگو پدرت بر تو ابراهیم و بگو برادرت برادر تو علی ابن ابیطالب پس چون بحجب
رسیدم جبرئیل دست مرا گرفته داخل بهشت گردانید دیدم آن جنت و روضه منور است رسانید درختی دیدم از نور که از
دیدنش عقل و هوش از سر دور و حیران شده در پای آن دو ملک که حلها و زیورها می پیچیدند گفتم ای حبیب من
ای جبرئیل این درخت چیست و این حله و زیورها از کیست گفت این حله ها و زیورها از برادر تو علی ابن ابیطالب است و این
دو ملک تا روز قیامت بجهت او حله و زیورها می پیچند پس نظر کردم [illegible] دیدم از مشک خوشبوتر و [illegible]
خوشبوتر و بهترین [illegible] آن رطب خوردم و آن رطب نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم و [illegible]
کردم صلب من بود نطفه حضرت فاطمه بسته شد و از این جهت حوریه انسیه می باشد که ظاهر بصورت انسان و باطن در
صفات و اخلاق مانند حوریان بلکه بهتر از ایشان است و هرگاه مشتاق بهشت می شوم از او می بویم [illegible]
بهشت [illegible] روضه رضوان از او می شنوم و می بویم صفت ولادت و مرویست که چون جناب خاتون زنان دنیا
بانوان حضرت بهترین زنان عالمیان حامل گشت و آن نور پاک از صلب شاهنشاه لولاک در رحم مطهرش [illegible]
زنان عرب از خدیجه رنجیده دوری از او جستند [illegible] آن [illegible] خالق احد بنا نهادند و ابواب [illegible]
در او [illegible] رسید و حامله شد و آن بانوی جهان از تنهائی غمگین و از بی مونسی اندوهگین بود و چون غم آن بانوی
جلیله عفت و شرف شدت می نمود حضرت زهرا در شکم با مادر همدم و توام سخن گفتن آغاز می کرد و مادر را
تسکین و تسلی میفرمود و این حکایت را از حضرت رسالت مخفی میداشت و آن دانای اسرار جهان و نهان
خبر می‌یافت روزی حضرت رسالت داخل حجره گردید دید که آن بانو با کسی در سخن است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که حرف و سخن میگوئی گفت این طفلی که در رحم منست [illegible]
[illegible] جناب نبوی [illegible] خوب و خوش فرمودند که جبرئیل مرا خبر داد که این طفل [illegible]
که بهترین زنان جهان خواهد بود و از نسل طاهر مطهر آن [illegible] نورهای [illegible] خواهند گشود که امامان
دین و پیشوایان راه هدایت و یقین می باشند تا قیامت جهان بوجود ایشان [illegible] و انوار ذات و مظاهر صفات

از انها هویدا خواهد بود و چون مدت حمل آن حامل نور پاک احمدی و نطفه محمدی بسر رسید و هنگام ولادت آن ماه بدیع
اختر فلک رسالت نزدیک گشت بی ادب زنان عرب با آن حضرت بسبب حسد و عناد مفارقت ورزیدند و از
خدمتش دوری گزیدند که چرا [illegible] حال [illegible] آن قدم [illegible]
[illegible] آن جهان علم و حیا [illegible] گردید و از تنهائی غمگین [illegible]
حال چهار زن [illegible] بلند بالا در نهایت حسن [illegible] در کمال [illegible] حاضر
شدند و جمال آن [illegible] عفاف و جلال [illegible] که خدیجه خاتون از دیدن
ایشان ترسید [illegible] ایشان گفت ای بانوی جهان چرا [illegible]
[illegible] شدی ما فرستادگان پروردگاریم [illegible] زوجه ابراهیم
خلیل و این یک آسیه [illegible] است و این مریم دختر عمران و کلثوم خواهر موسی کلیم است پس یکی در طرف
دیگری بر جانب چپ و یکی در پیش رو و دیگری [illegible] نشستند و چون زهرا [illegible]
آمد نوری ساطع شد که تمامی خانهای مکه را روشن نمود و [illegible] جهان [illegible] روشن
و نورانی گردانید و ده نفر از حور العین [illegible] آمده [illegible]
[illegible] که برابر روی او نشسته بود و حضرت فاطمه را برداشته [illegible] آب کوثر
غسل داده جامه سفیدی که از [illegible] بهشت بود بر او پیچیده و جامه دیگر [illegible] که حضرت فاطمه
بسخن در آمد و فرمود اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله و سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء
و ان ولدی سیدة الاسباط پس آن زنان را سلام داد و در کمال ادب و احترام نام یک یک را [illegible]
حوریان حیران شدند و زنان شادی نمودند و یکدیگر را بشارت دادند که [illegible]
[illegible] رسید که تمامی [illegible] و آن نور [illegible] و کرسی گذشت و غلغله
تکبیر و تهلیل قدسیان و حوریان [illegible] بشارت ولادت سیده زنان جهانیان را اهل سموات [illegible]
دادند و [illegible] بشارت و تهنیت یکدیگر گفتند [illegible] بانوی [illegible]
[illegible] گذاشت و خاتون [illegible] پس آن زنان [illegible] خطاب نمودند
این دختر طاهره مطهره را که حق تعالی [illegible]
بهترین زنان اولین و آخرین گردانید [illegible]
[illegible] کمال [illegible] که چون آن [illegible]

مبارکش ساطع می شد ولمعات آن بر در و دیوار مدینه لامع گردد و دیوار و سقف و جدار شان سفید میگردید مردم مدینه
متحیر می شدند و از ظهور نور گذشت سرور کاینات می شتافتند و آن معدن نور و مکمن بروز قدرت پروردگار
ظهور ایشان را مشهور کنانند فاطمه رفته ظهور نور پرستار ظاهر و برهن و این آثار منکشف و روشن شود چون مردم
مدینه بدولت سرای سرور سینه و فرزند پیغمبر به حضرت رسالت آمده دیدند که آن بانوی جمله اعزاز و فضائل ایستاده
و این نور از شعاع جمال اوست و هنگام زوال چون نماز پیشین می نشست باز نوری از او ظاهر می گشت که شعشعه
آن از خورشید میگذشت و همچنین در وقت غروب آفتاب به هر جمال آن برگزیده خداوند می نظر فرمی کرد دیگر می
دید چهره مبارکش ظاهر میگردید که عکس آن بکاشانه دکاشانه مردم می تابید دیگران را فرزند مکرم باز مردم
گذشت سوی آمده زبان به اعتراف می گشادند و حضرت سوی ایشان را بدولت سرای بتول می فرستاده
و می دیدند که آن بانوی مطهر با روی انور در محراب نشسته و تهجد نشسته که نورش به سرخی مایل و نوری برجهان از آن
متمایل افتاده است و آن نور همچنین طریق روزی سه مرتبه بجهه خورشید فلک رسالت نورشتهای سپهر امامت ظاهر
میگردید ز روی بیش ملکان و زمان چهره نور فروزان از آن نور سیمای طور نگار آفرین کشیده و نگار
زینت ده آن نقش در روز کار زمین روشن از نور سیمای او فلک محو روی دلارای او تا حضرت سیده
دو گیتی فدا قدم بمسعود عالم وجود گذاشت و لوای در عالم کون و فساد از فر جمال خدای نمای افراشت آن
نور بر جبین مبین آن ام ائمه دین ظاهر گشت و همیشه در لمعان بود و از این بود که چون آن در شبهای تار بهر جا که می
گذشت از آن نور روشن تر از چشمه خور می گشت و همچنین این نور از جبین مبین آن سرور ظاهر و درخشان است
تا به صحرای کربلای پر بلا رسیده آنچه رسید و رسید آنچه رسید از جور یزید به آن برگزیده رب مجید بار آن نور از بدن
ظاهر بود و می درخشید که در شبهای تار منحنی به هوا که در آن صحرا در زمین داشت و آب یار بود آن نور الا ان
حسبه الله می دید و عجب میگردید و حضرت فاطمه را چنین جبه زهرا نامیده اند که چون نماز می ایستاد و قدم در
محراب اطاعت می نهاد نوری از جبین مبارکش می درخشید که آسمانها را روشن و نورانی میگردانید و اما لی
نور و ضیا را می کشید چنانچه ستاره های آسمان زمین را روشن می نمود و این ماجرا ماهتاب فلک رسالت آسمان
و اما لی آن را نور و صفا می کشود و آن حضرت سید ترین مردمان بود به رسول خدا در لطف و خلق و صورت و سیما
زبانش بانای احمد میدید زیبائیش نور محمد میدید بیت در کتابهای معتبر منقول است که در روز قیامت
نور بر و دو چشم حضرت رسالت خاتون قیامت بر کنار جهنم ایستاده و دیده بکافر و مسلم گشاده ناگاه یک نفر
از جنات اهل بیت طاهرین و شیعیان برادر مومنین را که گناه او چون ... گناه او سیاه از حد حساب گذشته و

و همیان رفتند و مانند این موالات شده و آلا کسی گشته ملایک را داد و زند و از نار قهر و غضب نائره عذاب بر جان او
بر انگیزند کشان کشان بجانب نیرانش کشند و در آن دوان سوی نارش برند چون آن لاابالی را با نهایت
پریشان حالی از دور آن حضرت گذرانند و نزدیک دوزخ رسانند آن بیچاره خود را پس برگشته و سعادت نماید چون
آن نور پاک از دل دود ماک آن بیچاره نمایان شود و در پیشانی آن آثار دوستی و محبت خود و اولاد بزرگوار خود
بیند در بارگاه قاضی الحاجات مناجات بر آید و استخلاص و نجات او را درخواهد که خداوندا مرا فاطمه نام کردی
و وعده کردی که دوستان مرا از آتش آزاد فرمائی و در باب مغفرت بر چهره امثال تو وعده نمودی و تو
محقق است ندای یا دوبرین که ای فاطمه نام کردم و تو را و موالیان تو را از آتش جهنم برهانم مهر تو هر که آورد دوستان
و موالیان تو و ذریه اطهار تو باشد و وعده من خلاف نشده خواستم که شفاعت تو و قدر و منزلت تو را
در گاه و رسولان من ظاهر و آشکار کردم این بنده را بشفاعت تو از عذاب آزاد کردم و سالها مغفرت بر عرصه
آتش گسترده و هر کس که ایمان بتو و اطفال کرام تو داشته باشد مرغی رد نمی کند و دست گیری کنم و و بهشت
عنبرسرشت داده و در آن روضه مخلد داری و به جسم جاودانه کناری مؤلف رو سیاه و ناکامه گنهگار
مقام حیا در بارگاه عرض می نماید که ای بانوی جمله کرامت وای خاتون عرصه شفاعت امید دارم که در آن
زمان که لطف شفاعت شامل حال رو سیاهان می شود و فیض کامل شفیع جهانیان میگردد و شفاعت خود را
از این رو سیاه باز نداری و در آن مقام پرهول که پیغمبران با هول لب می گشایند این رو سیاه را بحال خود
نگذاری و در شمار موالیان خود شماری فخر بند به کاینات اکرم بهمی که جز ولای توام نیست
دست آویز بیت و نیز مروی است که هر وقت که جناب رسالت مآب بسفر تشریف می بردند اول به تحریص
از نزد حضرت زهرا جدا می شدند و چون از سفر مراجعت میکردند اول بدولت سرای شرافت بنای آن مخدره
تشریف می آوردند و مدتی توقف می نمودند و بعد می رفتند روزی دختری از اشعار آن بزرگوار آنحضرت دو
گوشواره و دست برنجن و قلاده از نقره ساخته و پرده بدولت سرا آویخته بودند که حضرت بیابت از سفر
معاودت فرمودند و عادت معهود بدولتخانه اسرار و حجره خود آمدند و اصحاب بر در خانه ایستاده که حضرت
غضبناک از آنجا تشریف برده بمسجد رفتند و در نزد منبر نشستند حضرت فاطمه از تغیر پدر بزرگوار همه دانستند که
پرده و گوشواره است دختر اعشار آنرا به پدر بزرگوار فرستاده که اخبار او را ادا تصدق فرمایند و مستحقان و مساکین
عطا نمایند چون بخدمت رسول آوردند و پیغام بتول را عرض کردند فرمود پدرش فداش باد که آنچه میخواستم
کرده و در راه تقوی و ورع بسعی او کوشید نبایستی از محمد و آل او دنیا اگر دنیا نزد خدا قدر پر پشه داشت به کافر

ومنافی میکند و بعد از آن بر خواسته تشریف برده فرزندان دلبند خود بردند و از آتش دو دلی فرموده
روزی سلمان فارسی رضی الله عنه به دولتخانه فیض نشانه آن حضرت در آمد دید که آن حضرت نشسته و سنگ آسیا پیش
نزد او گذاشته و دستی که ماکه مغزی را به گاه دیگر دهان و [illegible] از اطراف [illegible] پیدا است آسیاب می
نماید و حجة عیال و اطفال آرد می گرداند و دست مبارک مجروح گردیده و خون با آسیاب رسیده و حضرت
نور شهر فیض امام حسین علیه السلام در خانه نشسته و از گرسنگی اضطراب و گریه می نماید سلمان عرض نمود ای دختر
رسول خدا دستهای مبارک تو از آسیاب مجروح شده و خون جاریست و اینک فضه خادمه تو حاضر است چرا
این خدمت را به آن فقیره نمی فرمائی و خود متحمل این مشقت می شوی آن حضرت فرمود که حضرت رسول خدا مرا فرموده
که یک روز خدمت خانه با فضه بوده باشد و یک روز با من دیروز نوبت فضه بود و امروز نوبت من است سلمان
عرض نمود که من غلام شما ام رخصت فرما که من یا آسیاب بگردانم یا فرزندت را تسکین نمایم و مشغول گردانم حضرت
فرمود من فرزندم را بهتر تسکین میتوانم داد پس سلمان متوجه آسیاب شد بعد از زمانی آواز نماز رسید
حضرت سلمان به مسجد رفته و نماز نموده کیفیت را بحضرت امیرالمومنین عرض رسانید امیر مومنان از آن خوشحال گریان
و اندوهناک شده بخانه تشریف برد و چون بدولت سرا نزول نمود دید که حضرت فاطمه از خستگی رنج خوابیده
و جناب سید الشهداء بر روی سینه مبارکش بخواب رفته و آسیاب میگردد آن حضرت تبسم نموده به
مسجد فرمود و سلمان نقل نموده در کتاب بشارت مصطفی از نور دیده حضرت مصطفی و صدرنشین ایوان اصطفی
و ارتضی امام همام جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزی زبده کاینات و سید سادات صلی الله علیه
و آله بعد از نماز عصر در مسجد نشسته و خواص اصحاب بر دورش چون پرگار دایره وار حلقه گوش بکلام وحی طراز آن
شاهنشاه سریر اعجاز نهاده بودند مردی چون کمان از بار پیری خم و دل پر از غم از ناتوانی دوتا گشته وارد
دیده از وا مانش گذشته آثار پریشان حالی از وضع جبینش عیان و علامت گرسنگی و ضعف از احوالش
نمایان در نهایت عسرت قدم بر عبادت و هر گامی بهزار مشقت بر زمین میگذاشت ناگهان [illegible]
در من از خون شفق مالامال در آن حضرت وارد شد که آن مظهر رحمت و آیت عنایت متوجه او گردیده و نظر
عنایت بجانب او افکنده و حالات او را پرسیده عرض نمود که از گرسنگی و جوع بجان رسیده ام و از سرما و
[illegible] کلام مبارک [illegible] یا رسول الله گرسنه ام مرا سیر کن و برهنه ام جامه کرامت فرما فقیرم مرا غنی گردان و از این
بد محنت رهائی ده آن حضرت فرمود که ترا دلالت می کنم بخیر و برکت برو بخانه کسی که خدا و رسول او را دوست
دارند و آن خدا و رسول را [illegible] فرزند [illegible] فاطمه زهرا [illegible] ایشان

حال نمود

حال نمود چون آن پیر در خانه آنجناب ایستاده ندا در داد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائکة
و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من عند رب العالمین حضرت فاطمه فرمود و علیکم السلام [illegible]
عرض کرد که پیری [illegible] از گرسنگی و پریشانی [illegible] بحضرت پدر بزرگوارت [illegible]
[illegible] حاجت آورده برهنه و گرسنه ام [illegible]
[illegible] رجال [illegible] که خداوند [illegible] رحمت کند [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت فاطمه چون دید [illegible]
[illegible] که فاطمه دختر حمزه [illegible]
آن حضرت [illegible] فرستاده بود [illegible]
[illegible] که خداوند [illegible] بهتر از این [illegible] اعرابی [illegible]
رسول خدا [illegible] عرض نمود [illegible] فرمود [illegible] که حق تعالی [illegible]
[illegible] بهتر از این کرامت فرماید حضرت رسول [illegible] فرمود [illegible] بهتر از این [illegible]
و حال آنکه [illegible] محمد مصطفی [illegible] عطا کرده است که [illegible] عرض [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که [illegible] ای عمار [illegible]
[illegible] حق تعالی ایشان را معذب نسازد [illegible] عمار گفت ای اعرابی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدا از نان و گوشت [illegible]
دینار طلا که [illegible] عمار [illegible]
[illegible] گفت ای اعرابی [illegible]
که [illegible] از نان و گوشت اعرابی گفت [illegible]
[illegible] عمار [illegible] آن گروه اعرابی [illegible] حضرت
[illegible] آن فرمود که [illegible] عرض کرد [illegible]
پس [illegible] فاطمه را [illegible]
[illegible] فاطمه دختر محمد [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
رسول روی باصحاب آورده فرمودند که حق تعالی عطا کرد [illegible] فاطمه [illegible]

پدر او در عالمیان چون من نبوده کسی ندیده و علی شوهر او که هیچ شوهری احدی مثل آن نشنیده و فرزندان او
که حسن و حسین باشند که هیچ فرزندی مثل ایشان مادر دهر ندیده باشد و بهترین فرزند زادگان پیغمبران
و بهترین جوانان بهشتند و خداوند جهان ملک بسیار موکل برو فرموده که محافظت او می نمایند از پیش
و عقب بر در حیات او و در جوار او مجاورند در ممات او و تسبیح و صلوات برو و شوهرش و فرزندانش می
فرستند هر که او را زیارت کند در ممات او مثل است که مرا زیارت کرده و مثل است که علی را زیارت کرده
و هر که فرزندان او را زیارت کند مثل این است که او را زیارت کرده و مرا زیارت کرده پس غلام آن
بنده را ببرد علی حجره و بر غلامی داد و ... با غلام گفت حضرت فاطمه فرستاد چون غلام آن
کردن بنده را آورد حضرت فاطمه او را آزاد کرد غلام خندید و ... آن پرسیدند گفت عجب کردن
بار گنج بود ... را ... کرد و ... را ... سوار کرد و ... آزاد و بهشت را از برای جمیع
مؤمنان ... که ... این بزرگوار در این دنیا در حیات حضرت رسول از ...
در گذشته و بعد از وفات آن حضرت از این ... و در قیامت هم آنجناب از غم
فرزند ... حزن و ... که خواهد دید و زنانی از غصه ... که چون روز
قیامت شود ... حشر ... ظاهر کرده جبرئیل با هفتاد هزار ملک بسوی قبر مطهر آن حضرت خواهند
رفت ... که ... نور خواهند آورد و ... مطهر آن بضعه رسول ... خواهد کرد و
... از نور ... آن حضرت خواهند ... که یا فاطمه بنت محمد ... محشر که ...
بعرصه محشر قدم نه آنجناب از قبر برخواهد خاست و ... بهشتی ... که زمام او ... باشد
ناقه از نور خواهند آورد که زمام آن از مروارید ... و ... آن از لآلی و مرجان باشد و بر
آن ... باشد و آن ... رسول ... بر آن ناقه سوار ... و هفتاد هزار
ملک ... لوای تسبیح در دست داشته باشند ... قدم گذاشته ... که هفتاد هزار
از حور العین بهشت ... در دست ... باستقبال ... از جانب
شتابند و چون قدری راه طی شود مریم دختر عمران با هفتاد هزار از حوریه رضوان باستقبال آیند و آن
مخدره را سلام نمایند و چون چند مرحله قطع شود حضرت خدیجه کبری با هفتاد هزار ملک لوای تکبیر در دست
و باستقبال ... و آن حضرت ... باتفاق روان شوند و چون بعرصه محشر در آیند ندائی
از عرش رسد که غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة الصدیقة ... که ... زنان و ... گوشه

سفر آخرت آن زنان میگذارد و تمام خلایق ... پوشیده و ... آن حضرت ... گوشش
ابراهیم خلیل و شوهر ... پس ... و ... آن ...
... حور العین ... که ... آن ... عالیان ...
حضرت ایستاده ... آن ... چون بمنبر برآید حضرت ... جانب حق ...
نازل ... که حق تعالی ... که ... آن حضرت گوید یارب ... الحسین
الحسین ... حسن و حسین ... صحرای محشر ...
... خون از چشم ... حضرت فاطمه زهرا چون نظر نماید ...
... صحرای کربلا ... خون ...
... زینب خاتون و ام کلثوم ... فرزند ... خود امام حسین را
در دریای خون ...
... علی اصغر و عباس و قاسم ... و در بعضی روایات
که امام حسین سر بریده ... حضرت فاطمه ...
...
...
چنان ...
آن ... پس جبرئیل نزد آن حضرت آید که اگر حاجتی داری ... فاطمه عرض
نماید یارب شیعیان ... حضرت ...
حضرت گوید یارب شیعه ... شیعیان ... فرزندان ...
حضرت گوید که یارب شیعه ... شیعیان ...
... که چون روز قیامت شود منادی ندا کند ... غضوا ابصارکم حتی ...
... که حضرت رسول ... فاطمه زهرا ...
... آنجناب ...
... امام حسن ... امام حسین ...
...

از غبار درگیسی ما برو نشسته و دوستان باد و دیده حور العین بر فرق خود زده و الحوری قیامات تقوم
اذا انت جبیئة خیر الناس فی العرصات تیاسی دیگر بر ما خواهد گشت هرگاه در محکمه که می آید او بر سید انبیا
الی الله تشکوا ابن یزید و قومه اما علمتم النیران ذو شهقات و موی مدکان بگذارید
دو هم دو ... گه ایشان اشکی و معها قمیص بالدماء ملطخ لمن کان مقتول لابسیف بغاة
و علی که بر وی ... جناب امام حسین مظلوم کشته شد مع ... الا علی فی الفلاة بواکی
و الا یزید ساکن الغرفات آه و فغان ... از اهل بیت ... فیا قوم ان
تبکوا تبکوا علیهم لکی تغفروا بالخلد فی روضات ... شیعیان ... بگریند ...
جناب فاطمه آید بعرصه محشر ... دست گوهر دندان سید الثقلین گرفته بر
کفش جامه حسین ... گشوده ... مو ... کنان ... که فرق ... بر زمین ... کرده
فاطمه عرش کربلا را که حدیث شهیدان کربلا را ... دا خواهی خون امام تشنه لبان کند ...
بسوی خدای کون و مکان در آن وقت دریای خشم و غضب قهاری بموج آید و زمین عرصات بر خود لرزد که جبرئیل
امین محمد بنت سید المرسلین آمده گوهر شفیع عرصه قیامت و ای رحمت کامله حق تعالی بر عاصیان امت
باد و حال فاطمه زهرا را بنگر که پای عرش الهی ... داد خواهی داده و ... آلوده و پیراهن خون آلوده
و دیگر ... عرش برین ... دارد و ... مقام شکایت ... است و ... ای شما ...
که آتش قهر و غضب اجزای خاشاک وجود موجودات را ... سوزد ... فرزند ... نار ...
فرزند رسول ... آمده ... بجانب عرش روان گردد ... خدا گوید ...
نور دیده ... فرزند ... امروز ... روز ... اهل ... عاصیان است ... آتش خشم و غضب
که اهل ایشان امروز روز شفاعت ... روز شکایت کردن و ... داد خواه ...
دیده ... عرصات قیامت ... عاصی ... کار ... در ورطه حیرت ... مانده ...
گرداب حسرت حیران ... گناهکاران ... منظر شفاعت ... عاصیان ...
شیعیان ... جنبت ... گناه ... واسطه ... است ... جا گونه ... لطف
ما امید ... عفو و رحمت ... هنگام ... گناهکاران است ... باب ... برداشته ...
... فرزند ... شفیع ... فرزند ... حساب ... بجانب عاصیان ...
... هزار هزار عاصی ... انتظار ... شفاعت ... جامه خون آلود حسین ...

حضرت فاطمه زهرا در عرصه محشر با جامه خون آلود ... از ... و ... حسین ...
می آیند

کرمانیه بخوانت
در غوغا نشسته سپهبد ... فرزند ... بدی

بر ... خون آلود ... ما ... دندان ... شکسته ... پاره پاره جگر حسن ...
شفاعت ما ... حسین ... گفته ... حضرت عزت ... گناهکاران ... رحم ... و ابواب
مغفرت ... بر چهره ... حضرت فاطمه ... و ... برابر

مجلس هفتم در ذکر ... حضرت فاطمه زهرا و ... خون ... پیراهن حضرت رسالت پناه ... و ...

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ام الائمة النقباء السلام علیک یا والدة سادات الشهداء
السلام علیک یا والدة قادات السعداء السلام علیک یا بنت خیر الانبیاء
السلام علیک یا حلیلة سید الاوصیاء السلام علیک یا سیدة نساء الانبیاء
الحوراء السلام علیک یا ایتها البتول العذراء و رحمة الله و برکاته

در ... القلوب ... مکتوب است که روزی عباس عم رسول خدا ... آنحضرت آمد ...
... که ... حضرت امیر المؤمنین ... افضل ... طایفه بنی هاشم ... اشرف ... حال ... اصل
... از ... حضرت رسالت فرمودند که ای عم ... که حضرت سبحانه و تعالی ...
... که نه آسمان بود و نه زمین نه عرش بود و نه فرش ... بود و نه لوح و قلم ...
... ازلی ... من و علی ... که از آن نور ... کلمه ...
... و آن نور ... ممزوج ... و ... علی را از آن نور ... خلق نمود ...
عرش را موجود کرد و از نور علی ... را ... عرش بزرگتر و علی ...
حسن ... خلق کرد ... از نور حسین ماه ... آفتاب ... ایشان ...
... تسبیح و تقدیس ... بر زبان می آوردند ... سبوح قدوس ... گرامی ... ابن انوار
مقدسه ... خاک ... از آن ... خداوند ... خواست ...
... ایشان ... که ... آسمانها ... که ... تاریک ...
و از ... آن ... عرض ... ای معبود ... این چه حالت است ...
... این انوار مقدسه ... روشنی ...
... خداوند جل و علا نور فاطمه ... بر عرش ... از آن نور آسمانها ...

هست که از ضیای روشنی نورانی گردیده و این سبب فاطمه را زهرا نامیدند پس ملائکه تسبیح و تهلیل و تقدیس نمودند
و حجاب شد به اینها که بعزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که ثواب تسبیح و تهلیل شما را تا قیامت برای محبان
و دوستان این زن و پدر او و شوهر او و فرزندان او قرار دادم و اجر این تقدیس را بجهة شیعیان ایشان
نهادم **حدیث** در کتاب معانی الاخبار ابن بابویه آثار مروی است که حضرت رسول خدا فرمود که حق
تعالی نور حضرت فاطمه را خلق نمود پیش از آنکه خلق فرماید آسمان و زمین را اصحاب عرض کردند که آیا مگر حضرت
انسیه نیست حضرت فرمود که فاطمه حوریست در ظاهر انسیه عرض کردند این سخن را بجهة ما بیان فرما
که خداوند تبارک و تعالی حضرت فاطمه را از نور خود خلق فرمود و برگزیده در عالم قبل از خلقت آدم و ارواح خلق
آفرید و چون آدم را بوجود آورد نور حضرت فاطمه را بر او عرض کرد و اصحاب عرض نمودند قبل از خلقت آدم کجا
کجا بود فرمود که در زیر ساق عرش تسبیح و تهلیل می نمود و چون آدم خلق شد نور در صلب او قرار داد و او
آورده و چون خواست فاطمه را از صلب من بیرون آورد آن نور را سیبی گردانید در بهشت و جبرئیل آن سیب را
من آورد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گفتم علیک السلام ای حبیب دل من گفت پروردگار تو را سلام
میرساند و این سیب را بجهة تو هدیه فرستاده و من این سیب را بسینه خود چسپانیده و جبرئیل گفت پروردگار
گوید این را تناول نما چون آن را پاره نمودم نوری از آن ساطع شد که من ترسان شدم و هراسان گردیدم جبرئیل
گفت مترس و بخور این سیب را مدتی که این نور از کسی است که در آسمان نام او منصوره است و در زمین فاطمه
گفتم چرا او را در آسمان منصوره گویند و در زمین فاطمه نامند جبرئیل گفت در زمین فاطمه گویند بجهة آنکه قطع
کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم و دشمنان خود را از محبت خود بریده و در آسمان بجهة آن منصوره گویند
که محبان و دوستان خود را نصرت و یاری کنند از اقتضای آنچه حق تعالی میفرماید ویومئذ یفرح المؤمنون
بنصر الله **حدیث** در کتاب عیون المعجزات از حضرت امام رضا ... مروی است که
روزی حضرت غالب کل غالب بخانه طاهره زهرا یار من رسول خدا فاطمه زهرا رفت و چون نظر مبارک آن
روشنائی دیده و دل رسول افتاد در چهره نورانی آن دیده گفت یا علی یا که جزء جسم نور از آنچه بود
خواهد بود تا روز قیامت و دیگر نخواهد بود حضرت امیر المؤمنین که امام الائمة الطاهرین است شنید و متعجب گردید
حضرت رسالت بود چون آن حضرت تشریف آورد و ولایت را دید و رخساره مبارکش دید و فرمود
او هم نور را ... حضرت امیر عرض نمود کلام رسول خبر ... آن حضرت آنچه میان حضرت
ولایت پناهی و نور دیده خود گذشته بود ... پس حضرت امیر عرض ... که نور فاطمه را ...

فرمود ای علی ...

فرمود که مرحبا ای علی که نور فاطمه از نور رسالت حضرت من است ... در آنچه زمانی خوش حال ... فاطمی
می شود پس چون آن حضرت مراجعت فرمود حضرت فاطمه عرض نمود که ترد ... آنچه با تو گفتم ... گفتی
آن حضرت فرمود **حدیث** مرویست که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت بتول عذرا
علیها التحیة و الثنا ... ترا ... خود ... و نورانی ... گردن ... دید
آن نور ... منتشر گردیده ... حضرت فاطمه زهرا ... همان ... آن گردن
بند را ... پاره کرد ... آن نور دیده رسول ... السائل ... فرمود حضرت
رسول فرمود مرحبا بنوای دختر گرامی ... جانب ... بهترین زنان اولین و آخرین جهان بهشتی
حدیث و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود
و حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان و فاطمه زهرا و جناب حسنین علیهم السلام نزد آن حضرت بودند پس گفت
خداوندا تو میدانی که اینها اهل بیت من هستند و گرامی ترین مردمند برمن پس دوست دار هر که ایشان را دوست
دارد و دشمن دار هر که ایشان را دشمن دارد و اعانت کن هر که ایشان را اعانت کند و ایشان را پاکیزه و مطهر
گردان از هر شک و شبهه و معصوم گردان ایشان را از هر گناهی و تقویت کن ایشان را بروح القدس از جانب
پس حضرت فرمود یا علی تو پیشوای امت منی و خلیفه منی بر ایشان بعد از من و تو قائد مؤمنانی بسوی
بهشت و گویا نظر می کنم بسوی دختر خود فاطمه که می آید ... سوار شده بر ... از جانب راست او هفتاد
هزار ملک باشند و از جانب چپ او نیز هفتاد هزار ملک باشند و ... از پیش رو ... هفتاد
هزار ملک باشند ... بسوی بهشت ... که دختر من بهترین زنان عالمیان است
گفتند یا رسول الله آیا او بهترین زنان زمان خود است حضرت فرمود که آن دختر عمران است مریم که بهترین زنان
زمان خود بود و اما دختر من فاطمه بهترین زنان جهان است از گذشته و آینده گان و چون فاطمه در محراب عبادت
می ایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام می کنند و ندا می کنند او را چنانکه دختر عمران مریم را ندا
می کردند یا فاطمة ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین یعنی ای فاطمه بدرستی
که حق تعالی تو را برگزیده و مطهر و پاکیزه گردانیده و اختیار کرده تو را بر زنان عالمیان پس متوجه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام شده و فرمود که یا علی فاطمه پاره تن من است و نور دیده و میوه دل من هر که او را آزرده
سازد مرا آزرده ... هر که او را شاد سازد ... کسی که از اهل بیت من ... ملحق می شود او خواهد بود پس ...
بار خدا ... گردانید و امام حسن و امام حسین ایشان پسران من ... بهترین جوانان اهل بهشت

ایشان را گرامی داری مانند چشم و گوش خود پس حضرت دست بجانب آسمان بلند کرد و فرمود که خداوندا من
ترا گواه می‌گیرم که من دوست میدارم کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن میدارم کسی که ایشان را دشمن دارد
و در صلحم با کسی که با ایشان در صلح است و در جنگم با کسی که با ایشان در جنگ است و دشمنم با کسی که دشمن است و یارم با کسی
که با ایشان یار است **حدیث** و شیخ طوسی و شیخ مفید از طرق مخالفان روایت نموده‌اند که مکرر حضرت رسول می
فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را شاد کند مرا شاد کرده باشد و هر که او را آزار کند مرا آزار کرده و فاطمه عزیز
ترین مردم است نزد من و ایضا بطرق مخالفان از عایشه مرویست که هیچکس از مردان نزد رسول خدا محبوب‌تر از علی
مرتضی نبود و از زنان هیچ احدی عزیزتر و بهتر از فاطمه زهرا نمی‌نمود و ندیدم احدی را که شبیه‌تر برسول خدا
در سخن و گفتار از حضرت فاطمه و هر وقت حضرت رسول خدا می‌آمد او را مرحبا و اهلا میفرمود و دستهای
او را می‌بوسید و بصورت خود می‌کشید و او را بجای خود می‌نشانید ای دوستان شنیده‌ام با وجود این [illegible]
که خود راوی نقل می‌نماید با آن رفتارهای جگرگداز و غمهای [illegible] که احدی الطاف [illegible]
گفتی در گوشش جواب رسول خدا را چه خواهند داد و [illegible] در معرض سؤال و جواب روز حساب
ستا و اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ آذیٰ بِنْتَ نَبِیِّکَ و مرویست که مکرر رسول خدا میفرمود که هر که در حال حیات و بعد از وفات
من آزار کند فاطمه را مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده و این آیه کریمه در باب حضرت امیر و جناب
فاطمه جبرئیل آورده اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا **حدیث**
از جابر انصاری مرویست که روزی [illegible] روزی خواران جهان را قسمتی از طعام حضرت قاسم الارزاق
عطا نمود [illegible] معلوم [illegible] جان بخش [illegible] بر خوان ننمود خوان جود
خوان سالار وجود از غذای عالم شهود [illegible] از قوت دنیوی چیزی نماند بلی محبوب [illegible] حبیب
بنای [illegible] و [illegible] سه روز گذشت که حبیب خدا را طعامی [illegible]
گشت و جگر غذای صبر و شکیب [illegible] آن جناب [illegible] طاهره [illegible] تشریف آورد و [illegible]
روزگار غذای [illegible] و از قضا در آن بزم [illegible] از وجودشان آراسته [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حسنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

منظر [illegible] عجیب [illegible] که [illegible] طبق طعامی حاضر شد [illegible] بر روی آن [illegible]
قدرت آن [illegible] بهشتی [illegible] که از عطر آن جانها معطر [illegible]
که آن حضرت در گوشه خانه نهاده و با خود [illegible] چنین [illegible] فرمود [illegible]
و فرزندان و بعد از آن حسنین را بخدمت رسول [illegible]
آرند و قدم رنجه دارند [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه بعرض رسانید که بعد از تشریف بردن شما طعامی از برای شما
[illegible] و بجهت وجود مسعود آن را منظور داشته و گذاشته‌ام حضرت فرمود بیاور چون حضرت زهرا تشریف
برد کاسه را مملو از طعامی دید که تا حال ندیده و [illegible] از هیچ طعامی نشنیده بود حیرت نمود و [illegible]
[illegible] نزد آن حضرت گذاشت حضرت رسالت پناه فرمود که ای فرزند گرامی این
طعام از کجا رسیده است حضرت فاطمه عرض کرد که از جانب حق تعالی نازل گردیده پس حضرت رسالت
جناب ولایت مآب را طلبیده و دو فرزند [illegible] آن حضرت گرد آمدند
و از آن طعام تناول نمودند و سیر شدند باز آن کاسه بحال خود بود و حضرت زهرا از آن طعام بهمسایگان
[illegible] جمعی کثیر از گرسنگان به آن طعام سیر شدند و حق تعالی خیر و برکت بسیار در آن
عطا فرمود و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت سید انبیا صلی الله
علیه و آله با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند که ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از در مسجد درآمد چون
مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر نور دیده و فرزند برگزیده خود [illegible] و فرمود که ای
یا بنی بسوی من بیا ای فرزند دلبند و ای امید [illegible] و آن شاهزاده آزاده را بر زانوی راست خود
نشانید و چون زمانی شد حضرت سید شهدا و فخر عالمین امام حسین علیه السلام با رخی چون نور از در درآمد چون نظر
[illegible] و [illegible] از دیده مبارک [illegible] و فرمود که ای یا بنی ای نور دیده [illegible]
نزد من بیا و آن امام مظلوم را بر زانوی چپ خود نشانید و دست بر [illegible]
بعد از ساعتی [illegible] از در مسجد طالع گردید چون حضرت رسالت بروی نظر [illegible]
[illegible] فرمود که ای فرزند گرامی نزد من بیا و [illegible]
واقع گردید چون [illegible] جلال [illegible] جان جهان [illegible]
اسدالله الغالب امام المشارق و المغارب [illegible] گشت چون آن جناب را دید [illegible]

بر حسین افتاد سیلاب سرشک از دیده مبارک گشاد و گفت ای پسر قرة العین ای انیس دل پر غم نزدیک من آی و از منبع
جمال بخشش خواهم را روشن نمای و آن هادی دین حسین و سرور اصحاب یمین را بیمین خود نشانید
و چون جمال با نزهت بخیر منفصل گردید اصحاب با از تغیر آن حضرت حیرت فزوده سؤال نمودند که ای سید
عالم و اشرف اولاد بنی آدم سبب چه بود و برای عالم آرای که صورت مانی صنع خدا و آیینه عجب نمای
چه نمود که هر یک از این شموس فلک عصمت و جلال را که دیدید آشفته حال گشته و گریستی و از دیدن حضرت
ایشان گریستی فرمود بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده و از جمیع عالمیان برگزیده
سوگند یاد میکنم که من و این چهار گوهر صدف عصمت و طهارت گرامی ترین خلقیم نزد خدا و علی
گرامی ترین و بهترین احدی با و دوست ترین ایشان است اما علی ابن ابیطالب پس او برادر و عدیل من است
و صاحب امر خلافت است بعد از من و علمدار من است در دنیا و در آخرت ساقی حوض کوثر است و شفاعت کننده
روز محشر است و مولای مسلمانان و پیشوای مؤمنان و راهنمای متقیان است و او وصی و خلیفه و جانشین من
و حق سبحانه تعالی گناه کاران امت را ببرکت دوستی آن جامه و سیه کاری مجرمان را بنور شفاعت
او محو نماید و دشمنان او را بعذاب الیم معذب سازد و سبب گریه من بر آن جناب آن بود که میدانم که بعد
از من امت جفا کار با وی غدر نمایند و منصب خلافت از وی غصب نمایند و او را پامال ظلم از میان
جمعی از کلاب نابخرد بر او اصرار کنند و دسته نامها او را ستانند و او با مراتب صبر نماید و آنچه شرط صبر
باشد بعمل آرد تا آنکه بد بخت ترین امت من ضربتی بر فرق مبارک آن سلطان سریر خلافت زند که ریش
مبارکش از خون سرش خضاب شود و او بدرگاه خداوند قادر ذو الجلال ملاقات نماید پس حضرت سید عالم
فرمود که اما فاطمه پس او سیده زنان عالمیان و دختر بهترین پیشینیان و پسینیان است پاره تن من و نور چشم
من و میوه دل من و جان من است هرگاه او بمقام عبودیت نزد خداوند خود بایستد و چهره نورانی بر
افروزد نور جمالش مر اهل آسمانها را روشنی دهد و شعاع او عرش عظیم را منور گرداند چنانچه کواکب آسمان
اهل زمین را نور بخشند و حق تعالی در وی با ملائکه مباهات نماید و ندا فرماید که ای ملائکه من نظر نمائید
باین بنده من فاطمه بهترین طفلان من چگونه در خدمت من ایستاده و جمیع مفاصل و اعضای او از خوف من
بلرزه در آمده و دل از جمیع ما سوی برداشته و متوجه جناب اقدس من گشته گواه باشید که شیعیان
و محبان او را از آتش جهنم ایمن گردانیدم و از عذاب خود نجات بخشیدم پس حضرت رسالت مآب فرمود
که چون او را نظر کرده خود را دیدم بخاطر رسید که بعد از فوت من با آن مخدومه چها که از جفا کاران امت من

باو خواهد

باو خواهد رسید در باشد که در خانه او که بیت الشرف عزت و حرمت است مذلت و خواری در آید و رعایت
حرمت او ننمایند و هیچ از او شرم ننمایند و فدک را که خدا بوی داده از وی باز ستانند و او را از میراث من
منع نمایند و او هر طرف که نظر کند یاوری نیابد که او را یاری نماید و مدد کاری که او را اعانت نماید و دل
سوزی که او را غمخواری کند و پهلوی رحمان این امت با دست ستم تمایند و باب حرمت او را از او ... و او فریاد
کند یا ابتاه یا محمداه و هیچکس بفریاد او نرسد و چندانکه تضرع و زاری نماید هیچکس یاری او ننماید و پیوسته بعد
از من محزون و غمناک و مکروب و دردناک گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید گاهی انقطاع وحی را یاد
آورد و آه جانسوز از دل پر غم بر کشد و زمانی صحبت مرا بخاطر گذراند و آتش حسرت از کانون سینه اش
مشتعل گردد و چون شب گوش دهد و آواز تلاوت قرآن مرا که در نماز تهجد میخواندم نشنود و از دنباله دیده
عزت و دولت زمان پدر بزرگوار کند و بمذلت و خواری خود نوحه کند و در آن وقت حق سبحانه تعالی
کروبیان ملأ اعلی و دوستان عالم بالا را مونس او گرداند و بملازمت او فرستد و او را ندا کند چنانچه
مریم دختر عمران را ندا کرده که یَا فَاطِمَةُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ یعنی ای فاطمه قنوت
و خشوع کن برای پروردگار خود و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان آنگاه از آن جراحتی که از بدن وی علی
خدا خورده باشد صاحب فراش گردد و جمیع او بیشتار دهد و بر فرش درد و الم بیکس و غریب بماند
و حق سبحانه و تعالی مریم مادر عیسی علیه السلام را بپرستاری او فرستد که در وحشت و تنهایی انیس او باشد و در وحشت
و الم تیمار او نماید و چون در مرض و الم و جفای امت بتنگ آید دست نیاز بدرگاه بی نیاز بردارد که بار خدایا
مشتاق لقای تو گردیده ام و از زندگانی بتنگ آمده ام و از جفای امت بتنگ آمده ام و از محنتهای دنیای غدار
ملول گشته ام و از مفارقت پدر بزرگوار مفارقت کرده ام مرا بروضات رضوان و غرفات جنان برسان پس
گردان پس حق تعالی او را بنزد من آورد و اول کسی که از اهل بیت رسالت بمن ملحق شود او باشد و چون
غمگین و مجروح بنزد من آید دست تضرع بدرگاه قاضی الحاجات بردارم و خواهش برآورم که خداوندا قاتلان
فاطمه را بعذاب خود معذب گردان و هر که حق او را غصب کرده او را بنکال خود معذب گردان و خوار
و هر که او را خوار کرده و پهلوی او را شکسته بآتش جهنم داخل گردان هر که در شکم او زده و فرزند او را سقط کرده
و هر دعائی که من نمایم ملائکه آسمانها آمین گویند پس سید عالم فرمود که اما حسن پس او فرزند دلبند
و نور دیده من است و روشنائی چشم و میوه دل من است و او سید جوانان اهل بهشت است و حجت خدا
خلیفه خدا است بعد از پدرش بر خلقان گفته او گفته من است و کرده او کرده من است و هر که متابعت او کند

خروش از اصحاب بلند شد و غلغله در مسجد افتاد و جناب رسول زبان طعن آن اشقیا گشاد و ازان انجمن روی بحجره خاص نهاد
و در آن حجره محزون و ملول بود و بعد وفات آن حضرت در غم می بود و ای عزیزان مصیبت این بزرگوار عظیم مصیبتی است
و الم این برگزیده پروردگار از هم زیاده است چه مقدار ماتم که در مدت حیات که هجده سال از عمر شریفش گذشته بود
چه آلام و محن بسیار که بدو رسید و چه ستمها که از منافقان [illegible] مصاحب فرزندان [illegible] برآن بزرگوار [illegible]
و حکایات جانسوزان نور دیدگان او از ستم هر طایفه بگوشش میرسید آن جمله بعد از آن که جهان فانی
از قدوم وجود رسول خدا خالی گردید و مانند زندان سکندر خالی شده در روز غم و الم آن معصومه مظلومه زیاده
و آتش هم و غم در کانون سینه اش مشتعل شد و هم هر ساعت از گریه دمی نمی آسود و از ناله و زاری دقیقه ای نمی غنود و در
بر روز پدر جوانش میگریست و پیوسته شعله آه و شرر فشان از جانش بر میخاست مقدار [illegible] روز بعد از جناب رسول
رسول همواره محزون و ملول بگریه مشغول بود و جهل [illegible] دست از جزع و فزع برنمیداشت هر صباح
بحضور بقیع و زیارت شهدای احد میرفت و از شدت [illegible] رو و [illegible] تا روزی محزون و ملال
روی با امام زمان نهاد و با امیر مومنان زبان بعجز بیان گشاد که یا علی از شدت اندوه و مفارقت پدر بزرگوار
بجان آمده ام پیراهن پدر بزرگوارم که در وقت رحلت [illegible] که آثار زیارت کنم و از رایحه آن زنده شوم
حضرت امیر مومنان آن پیراهن مبارک را آورده و بجانب [illegible] آن جامه که [illegible] چشم آن محجوبه
که بر پیراهن حضرت رسالت مآب افتاد و نعره و فغان و اسفاه بر زبان گشاد و آن پیراهن مقدس را گرفته بوسید
و بوئید و بر دیده تر گذاشت و بسینه [illegible] و آهی از جگر برکشید و آن پیراهن را بر سینه خود [illegible]
و چنان صیحه زد که از هوش رفت و گویا که از جهان گذشت حضرت امیر [illegible] بکمال مضطرب احوال شد
جانان را مانند جسم بیجان مشاهده نمود و سیلاب از دیده بگشود و بعد از زمانی او را [illegible] بهوش آورد
و فرمود که ای دختر رسول خدا صابر باش و بقضای الهی شاکر که ملایک سموات از جزع و زاری و فغان
رسالت را [illegible] گردی [illegible] در جواب با دیده اشکبار فرمود اغبرّ آفاق البلاد و کورت
شمس النهار و اظلم العصران آفاق تیره و تار شده و خورشید جهانتاب غروب نمود و روز نورانی بر طالبان
تیره و تار شده والارض بعد النبی کئیبة   اسفا علیه کثیرة الرجفان یعنی [illegible]
محزون و حزین و از وفات او [illegible] فلیبکه شرق البلاد و غربها فلیبکه مضر و کل یمانی
باید بگرید بر پیغمبر اهل مشرق و مغرب نفسی فداک ما لرأسک مائلا ما وسدوک وسادة الوسنان
جانم فدای تو باد چه روی داد سر تو که مایل شده و از استقامت باز مانده و چه رخ نمود که در خواب [illegible]

متابعت من کرده و هرکه مخالفت او کند مخالفت من کرده است و چون بر جمال با کمالش نظر افکندم ستمهائی
که بعد از من بروی خواهند کرد در نظرم آمد و بر بیکسی و غریبی و مظلومی او گریستم زیرا که بعد از من اصحاب
او را غریب و بی یار بگذارند و بهیچ وجه شفقت و وفا با [illegible] و [illegible] شهید گردانند و ماتم
او جن و سماوات و کروبیان و علما [illegible] در ماتم آن جگرگوشه من بگریند و آسمان و زمین در مصیبت او زاری نمایند
و مرغان هوا و ماهیان دریا بر غریبی و بیکسی او نوحه کنند و هرکس در مصیبت جگرگوشه ام اشک خونین از دیده
جاری سازد در روز قیامت که دیده ها نابینا شود چشم او روشن شود و هرکه در تعزیه او اندوهگین باشد در روز جزا
دلهای خلایق غمگین گردد دل او شاد و خرم باشد و هرکه در روضه مطهر آن امام مظلوم را زیارت کند
قدم او بر صراط ثابت باشد در روزی که قدمها در صراط لغزان باشد و آن امام حسین جگرپاره و فرزند دلبند
دلبند و انیس دل مستمند من است و او بهترین مردمان و امام مسلمانان است بعد از پدر و برادر خود و او پناه
بیچارگان و فریادرس درماندگان و حجت خداوند عالمیان است و او بهترین جوانان بهشت است و اسباب
رستگاری و فیروزی این امت است و امر او امر من است و اطاعت او اطاعت من است و چون آن نور چشم
خود را دیدم بر بیکسی و غریبی و درماندگی او گریستم زیرا که بدبختان این امت قصد کشتن او کنند و او بمدینه
آید و پناه بحرم محترم و روضه مکرم من آورد و او را امان ندهند و هیچ [illegible]
از حرم من [illegible] پس در خواب [illegible] او را بر سینه خود [illegible]
و [illegible] من رحلت نماید و او را بشارت دهم که خطاکاران این امت ترا شهید خواهند کرد و [illegible]
شهادت خواهی رسید پس آن جگرگوشه من با چشم گریان و دل بریان از [illegible] من مفارقت نماید و در زمین
کربلا [illegible] و قتل شهیدان آل عبا [illegible] و چندین هزار [illegible] من شیعه [illegible]
[illegible] از مسلمانان او را یاری کنند که بهترین شهیدان امت باشند در روز قیامت و او را [illegible]
در میدان کربلا [illegible] و چون آن [illegible] آن روسیاهان [illegible]
گذارند [illegible] حضرت رسالت [illegible]
و زار زار بگریست و خروش از حاضران برآمد و صدای نوحه و زاری بلند شد آنگاه حضرت سید عالم
فرمود که [illegible]
[illegible] فرزند بیکس من رحم نمایند فرزندان فاطمه [illegible]
و از شهر [illegible] کنند و در مجلس یزید [illegible] و چنان گریه بر آن حضرت دست داد که دیگر طاقت بیان [illegible]

و در [illegible]

ای پدر بزرگوار فاطمه پیراهن مبارک تو را میبیند و تو را نمیبیند و زنده باشد دریغ از این زندگانی فغان
از این حیواهٔ که بی جناب ... گذرد بعد از تو هزار نوبت افسوس بر دور حیات ... با تو ... ها
فیها ... هیچ حاصل ... پس جناب ولایت مآب آنجناب تسلی داده ... دیگر به آنحضرت نمود

مجلس هشتم در بیان صحبت روح افزای ... حضرت شاه اولیا و زهره زهرا ... سیده ... فاطمه

بسم الله الرحمن الرحیم

السَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ السَّلامُ عَلَیْکِ یا والِدَةَ الْحُجَجِ عَلَی النّاسِ
أَجْمَعینَ السَّلامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ حَقُّها اللّهُمَّ صَلِّ عَلی
أَمَتِکَ وَابْنَةِ نَبِیِّکَ صَلوةً تُزْلِفُها فَوْقَ زُلْفی عِبادِکَ
الْمُکْرَمینَ مِنْ أَهْلِ السَّمواتِ وَالْأَرَضینَ

بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین بجناب امیر المؤمنین وصیت فرمود
که حق سبحانه و تعالی علم کاملش را باحوال خلق اولین احاطه کرده است و از مردان عالم ... برگزید
... که ... و آینده‌گان ... میفرمایند ... من فاطمه را از جمیع زنان عالم ... پسندیده
... در کتب معتبره ... صحیح از خاصه و عامه روایت نموده‌اند که چون زهرا ... اظهر ...
... به موقع رسید ... حالش ... و ... خورشید عالم ... گردید ... ورد زبان خاص و عام
شد ... فضایل و افضالش ... کالذرة ام ... چون طلوع نمود ... حجابات
سحاب از چهره ... جهان ... و ... خورشید ...
می‌آید ... این ... که ... اگر ...
کند ... از ... قریش ... ساختند ...
... عرب ... آن فرقه ...
... جناب ... آن ...
گشته ... این آرزوی خام از خورده ...
... این خیال محال ... آن فرقه ...
رسید و این ... حضرت ... آن معدن علم ...

منشور کمال و انتشار انوار ... و ... بر بسته ... چون نسبت جناب رحمة للعالمین ...
... و از حرف ... گشته بود ... که روی عالم ... از او ... و از آن کلام
خاتم حرف کرامت ... بر زبان وحی ... که آن ... حاصل شد که آیه ...
... شده و بعضی را از اجله اصحاب مانند ابابکر و عمر ابن الخطاب در جواب ... حضرت
... و مزاوجت او ... بحکم حاکم ... روزی ابابکر و عمر ... در مسجد شریف ...
نشسته ... ایشان ... ازدواج ... شنیده ... حرف ...
آن بود ... عفاف ... و انصاف ... با خاتم ... و اشرف ...
بود و حضرت رسالت ... درج کرامت و طهارت ... ازدواج ... گویا خداوند علی ...
... ازدواج شاه اولیا ... و رسول ... رسالت ...
و اگر او را ... بود و چنین ... که ... جناب مرتضوی ... و در این باب
... که لازم ... که عالم ... چون ...
و در آن ... روزی ... دست ... روزگار ... عیار الفقر فخری
... وسوای ... بشری ... ابابکر با عمر ...
که ... حضرت آنجناب ... در باب ... آنجناب ...
... و در این کار ... انجام ... و ... بهوا ...
روان شدند و در این کار ... چون ... عرش ...
... رسیدند ...
و در آن بستان ... و آن ... چون ... رسیدند ...
... و ...
... آن بزرگوار ...
... سعادت ...
... و ... رسول خدا و ...
... آن جناب ...
حضرت بتول ... رسول ...

اورا خواستند و چهره امال از بروز این شماله استشد و از منع رسول خدا هم درکشیدند و بدین امال و آرزو رسیده
خاطر را بگیر خدا و رسول آنرا بمحبه تزاوجت نوکد شنیده و دوام بمحبه نوکفتی که هم بند بشته چون این مرد را
و بستان انجا و نخان می باز زبان بآمل حیف سوگوار و همچنین کرد و بدو از غنچه شوق و در نور ذوق بشکفت و گرمان
سحاب او دو دید که ای باد خار اندوه مرا باید گردی و چشم دیدن مرا چار او آوردی نامزه که در سینه بود شگفته و حروفی
و از شعله را بود و از زنج گشودی که باشد که این هوا بس در سر دیدن مثالش در نظر نابت مسکن نمکند سیمی
درهم و هی سر انجا می دارم مرا از این اندوه باید رد که نشته است که قدم در اجسبوری و مجبوری گذاشته ام ایشان
که دو آن حضرت را بدین امر راضی کردند و از انجا روی مدهیت سرای عرش بر آوردند حضرت علوی را دیگر
خاطر بجناب مصطفوی مشغول بود و بدین عزم روحی خدمت سرور اولو العزم رهبود در آن وقت سرور کاینات
در حجره ام سلمه آسوده بودند چون بابت علم خدا بر نزدیک در رسید دست مبارکش حلقه در گشتند که دیدن
از اکرمیب بحرف کشاده و بآنام مبارک اعطاء نماید که حجت بر روده کار بام سلمه فرمود که برخیز و در بکشای که این
در علوم اولین و آخرین در آید و در آن زمان خطاب جوانی در این سرا آمده که خدا و رسول را بجان دوست داشت
و خدا و رسول او را دوست دارند ام سلمه عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد کیست که آنرا اندیده و سخن او نشنیده
و باره او چنین تعریفی می فرمائی فرمود ساکت باش ای ام سلمه که مردیست مانند کوه گران از صبر و حلم
و بزرگوار است صاحب مراتب فضل و علم برادر دینی عم من و محبوب ترین کل عالم از آدم تا خاتم است بر خیز
که ام سلمه شتابان دوید و چنان خود را بدر رسانید که نزدیک بود دلم درآید و چون در گشاد نظرش بر تبالند
باب ابرار و اعجاز افتاد آنحضرت تامل نمود تا ام سلمه در پرده خود رفت داخل حجره جناب اقدس نبوی گردید
و عرض رسانید که السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که و علیک السلام ای ابوالحسن
پس حضرت نشست و در خدمت رسول لب از سخن بست و بر زمین نظر می نمود و از حیا دیده بر رخسار آن
مرکز دایره وجود نمی گشود و مانند کسی که حرفی دارد و میخواهد از دل بر زبان آرد نهایت شرم او را از اظهار
منع می آید و آنحضرت بسکوتش امر می نماید که دانای راز و کاشف سر و اعجاز فرمود ای ابوالحسن چنان می بینم
که بمحبه کاری قدم رنجه داشته ای حاجتی در دل داری و از دل بر زبان نمی آری حاجت خود را بیان نما و
حاجت تو نزد من پذیرفته است و قضای حاجات تو از امی محاجات روا گرده جناب علوی باز روی عرض
ناک و چهره بشرم آلوده عرض رسانید که پدر و مادرم فدای تو باد مرا از عهد صبی الی الان پروردی و سایه
التفات و کاشانه اعمام گستردی از تم خود ابوطالب و مادرم مرا باز گرفتی و از غذای روح فدای خود تغذا

[illegible]

و او را بخصوص تربیت من ترویج نمی کرد هادی از پدر و مادر من شفیق و مهربان تر بودی و از خواهر و برادر غمخوار تر
ساعت بساعت عنایت و مرحمت تو بیشتر بود و از همگنان برتر و حق تعالی مرا برکت تو هدایت فرمود و ابواب
علوم بر چشم گشود از ضلالت بنجات رسانیدی و در مسالک راه نجاتم هادی مرا به خواندی و از خود دانستی
از عوالم غرور کشیدی و بمکارم اخلاق رسانیدی و در رسانیدی از طریقه پیران و تمام مرا طریق سنت و دین
و منهاج قویم حق الیقین رسانیدی و مواقف رسوم و آداب خود تربیت گردانیدی از تربیت پیغام نقلت
غرا ارشادم کردی و از معانی تجلیات معرفت چشمها در دیده ام پدید آوردی و در منزل تحقیق ابرو نقاب
عنایت تو رسیدم و در مرحله توحید از منزل نابینا بوحدت کریدم در عوالم دل نور دیدم و فنای خود در حب
تو سنجیدم و معنی انا و علی من نور واحد را فهمیدم در شباب مرا شیخ و صاحب ارشاد بودی و در فنای
انانیت مرا به فنای فی الله راه بسیار نمودی از جام من انفاس قدسیه تو از خودی رستم و بذات مقدس
تو پیوستم و از غیر یکلی رستم آشنای تو شدم و از بیگانه خویش در وجود تو باقی شدم و در لب حوض
موالیان تو و اسما فی در مراتب توکل بتو توسل جستم و در معامل التسلیم مسلم گشتم در کشور رضا از من و لای
رضی اعانت طلب کردم و از غنایت تو بشه چون و چرا از من برگشتم
فانی گشتم و معنی بقای بالله رسیدم اما بدم یا رسول الله تو مرا ذخیره شرف و دنیا و ذخیره عقبی
و در شرف خود فرموده که النکاح سنتی و من رغب عن سنتی فلیس منی اراده دارم که از این سخنان و معانی
برایم و دری از جهان خیر و برکت بروی گشایم و بیوی تو خط کشیده ام بقول خداوند سبحانه خود را
و ادم که مرا بدین شرف مشرف سازی و از این امال محروم نسازی ام سلمه گوید دیدم که از استماع این
سخنان که در معنی مقام اسرار و راز و در ظاهر مسلک نیاز بود رخساره خاتم پیغمبران بسبب
انبساط مانند گل از غنچه شگفته و خندان گردید و لب مبارک برافروخته بخشان و فرمود
فرمود که آیا چیزی داری که آنرا بجهت تزویج خاتم ... آفتاب عقد قمر نمائیم حضرت امیرالمؤمنین
بعرض رسانید که ای دانای راز و کاشف اسرار پنهان تو حق تعالی و مظهر کامل صنع ذوالجلال
و رحمت بسیط بر علی و اوضاع علی محجوب نیست که دنیا را سه طلاق داده و با آن خدا از ابواب نفاق
گشاده ام رجوع او را بهیچ وجه رجوع ننموده ام و تحصیل آن از قوت حاله متحقق ننموده بلکه
من چهره زردی است از ناپایه اطاعت تو افروخته و فکری است که از ناپایه خوف و خشیت جناب
اقدس الهی سوخته کالای من حالت که در راه تو باخته ام و بقای آن از فنای کرامت شناخته مهر

[illegible]

کرد آن ذکر خدا را یاد می آرم بشتری که گاه بجهة جدال حمل احمال و اثقال را آن می نمایم و روزی که در هنگام
قتال با اعدا می پوشم و در هر جنگ جهاد و جدال می کوشم دیگر دستم تهی گذاری را ختم نبی است حضرت
رسالت فرمود دستی که خالق است بهر مردم را عیان است و جهان و جهانیان را بآن پای بست کرد
چنانچه آن دست را تهی دستی در دست باشد عجب است بر دو گیتی گشت میوه نبی آدمی جوانب کیف
که از آن گان تهی دست هستند اما تمیز ضرر و در کار نیست در هر چه مصرف جهاد قرار داده کار دست ترا هم که
اسفار محتاج بود را از وجود آن تا علاج است اما از ره چندان مصرفی ندارد جوشش کرم تو لطف خداوند
صغیر و کبیر است و درع تو حمایت خالق بی شبهه و نظیر چهار تهیه دهد بود تو ذات جلال خدا و جام جهان
نمات و بدین عالم آرای تو مکان و لامکان را نور بخش دربوج سکنیم تو را با آن زره که از چنین
حال که گشت بی وجه فایده تکیا رفاقی و بعد از آن آن بشارت بخش جهانیان مقابله بیان ابواب
مکاشفات گشود و از نهانی و اسرار پنهانی فاش و عیان براز دان نهان و عیان فرمود که یا علی
میخواهی بشارتی دهم تو را که از آن سرور شوی عرض نمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد و بشارت از جانب
پروردگار بجناب رسالت که حضرت بشیر و نذیر فرمود که قبل از ورود تو در همین حجره ملکی بر من نازل
گردید که وجههای نورانی بسیار داشت و بالهای زیبا و از حد و شمار و تا حال اثر آن ندیده و همچنین
ملکی در سموات و ارضین نرسیده بودم و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته بشارت باد تو را ای
محمد باجتماع اصل تو و اتصال ذریت تو در دنیا گفتم که نسل مطهر تو گفتم این چه بشارت است که صدای
گفت من از موکلین یکی از قوائم عرش الهی و سطائیل نام دارم خواستم بشارت دهم تو را و از پروردگار
رخصت طلبیدم و بشرف خدمت رسیدم اینک روح الامین از متعاقب من بر زمین میرسد که هنوز
آن ملک در گفت و شنود بود که حضرت روح الامین قرین بود و گفت السلام علیک و رحمة الله
و برکاته یا نبی الله پس حریر سفیدی از حریرهای بهشت بمن داد که در آن دو سطر از نور نوشته بود گفتم ای
حبیب من ای جبرئیل این چیست و از کیست گفت یا رسول الله حق تعالی به علم کامله بر احوال قادر خلایق
دانا و بینا بود و ترا از جمیع خلایق برگزیده و مختار فرمود و از برای تو برادری و وزیری و مصاحبی
گزید و او را از جمیع دوستان و احبا بهتر گردانیده او را داماد تو گردد و دختر تو را بعقد او در آورد گفتم ای
حبیب من ای جبرئیل آن کیست گفت برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسب اسد الله الغالب مظهر العجایب [illegible]
امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب است و بعد از آن خطاب شد بسوی تو شهنشاهی منت گذاشته [illegible]

جاودانه که زینت نمایند و حجابات نمیش رفت و آرایید و ارشد بدرخت طوبی که بگوید در آیید و حوریان تمامی
مشغول زینت و زیور شدند و غلمان متوجه حلی و حلل مفروش شده که ملائکه سموات همگی مجتمع شوند نزدیک
المعمور و آنچه در فوق آسمان چهارم بود فرود آمدند و آنکه تحت آن بقعه بود صعود نمودند و رضوان جنت
وارسیت منبری از نور نزدیک بیت المعمور نصب نمود و آن منبر گرامی بود که حضرت آدم صفی در روزی که عرض اسماء
بر ملائکه میکرد بر آن خطبه خواند و ارشاد یکی از ملائکه حجب قدرت که راحیل نام داشت و در فصاحت و بلاغت
و حلاوت لسان مثل و مانندی نداشت که بر آن منبر فرو رود و هست که بر جماعه حضرت رب غفور شود پس آن
ملک در آن منبر خوبی از حمد و ثنا و درود و ستایش گویا گردید که ملائکات شدند و اهل آسمان متحیر گردیدند
آن زمان ملک که راحیل بود بیان عقد و نکاح گشود که بزرگوار خداوند گرامی بنده و امی خود بهترین
زنان و سیده نساء عالمیان و برادری جبرئیل عرض نمود که حسب الامر پروردگار من خود تزویج نمودم بهترین زنان را
به بهترین مردان و ملائکه مقربین و ارواح مرسلین را گواه شدند و آگاه و گواهی ایشان در این حریر نوشته
حسب الامر خداوند جهان مأمورم که بجناب مقدست معروض گردانم و این نامه را بنظر انورت رسانم و مهر مشک
و عنبر مختوم بود رضوان خازن جنان بسپارم نگاه نمود عهد روز الست هست خواهن عقد از عرش
بست از این عقد شد عهد گیتی درست نظام دو گیتی از این عقد جست و درخت طوبی از فوق سقف
منتشر شده و فرود ریخت آنچه بار داشت از [illegible] و لعل و گنج و جواهر و حور العین می ربودند از یکدیگر و بر این نثار
مفتخر بودند و بعد به آنچه هم جنت ماند و ابواب فرح بست و بر یکدیگر می گشادند بنواهای خوش نغمه سرود
و شادی و شعف می نمودند و خداوند علام به جبرئیل سلام میرساند که در دنیا فاطمه را به علی من تزویج نمائی و بشارت [illegible]
ایشان را که از صلب طاهر مطهر ایشان دو فرزند بدید آورم که بزرگواری خود و قسم که از صلب [illegible] بحری و در [illegible]
نابوده باشم و ایشان را امانت زمین و آسمان خواهم کرد و چراغ راه هدایت و یقین را از ایشان بدید
آورد و ثانی دلفری از برای ایشان نبوده و نخواهد بود ولی ابو الحسن [illegible] که هنوز ملک [illegible]
که تو عقد برده رازی و نمود در آمدی جان که امر حق را در باب تو جاری خواهم نمود بر منبر و بر [illegible] که من هم [illegible]
آمد پس حضرت هم برخواسته روانه مسجد شد و ابابکر و عمر و سعد معاذ در دیگر نشسته و منتظر بودند
که چه حکم خواهد شد که حضرت هم را دیدند و آمدند و شرح [illegible] و بتمام تحقیق
برآمدند حضرت وقایع را فرمود و زبان [illegible] گشود در روز وصال آمد و هجران گذشت هم شب و هم
پایان رسید و هنوز مسجد نرسیده بودند که جناب رسالت مآب علیه التحیة و السلام تشریف آوردند و [illegible]

فرمودند که مهاجر و انصار را فرا خوانید بعد از اجتماع جمعیت انصار و ازدحام صغار و کبار آنجناب بر منبر رفته زبان معجز
بیان بحمد و ثنای قادر سبحان گشود و خطبه غرا ادا فرموده و بعد از حمد حقیقت نزول جبرئیل و آوردن پیغام
خداوند جلیل در باب تزویج حضرت بتول بجناب امیر المؤمنین را چنانچه مذکور شد بیان فرموده فرمود
یا ابا الحسن برخیز و خطبه کن بتول را و خود از منبر بر آمده نشست آنگاه دست خدا پای بر منبر نهاده و زبان حق
[illegible] گشاده حیف بر ستون [illegible] در صاحب [illegible] از روی خطبه [illegible] و از زبان گوهر بار چنان [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] بوده [illegible] سبحانه جل شأنه گشود و آنجناب [illegible] الحمد [illegible] آنجناب [illegible]
فصاحت [illegible] خطبا [illegible] از [illegible] و [illegible] بعد حمد [illegible] منبر [illegible]
خود دید [illegible] پایه [illegible] بکرسی قرین گردید چه [illegible] جز او جا گرفت مکان [illegible] اعلی
گرفت از آن [illegible] نور [illegible] از آن حمد و ثنا [illegible] عالم بالا
[illegible] و [illegible] و از آن [illegible] قرین گردیدند [illegible] جهان [illegible]
تا خوان آن [illegible] زمان و زمین [illegible] خداوند [illegible] زمین و سما شد تا [illegible] بعد از ادای
حمد و ثنای خداوند علی اعلی و سپاس [illegible] زبان گوهر فشان که [illegible] از بیان آن
عاجز است و لسان گذشتگان و آیندگان از اظهار معانی آن قاصر [illegible] نکاح را بیان کرد جناب
[illegible] در جواب حرف قبول بر زبان آورد [illegible] خداوند [illegible]
فرموده [illegible] گواه و آگاه بودند [illegible] خدا [illegible] مهاجر و انصار آگاه و گواه شدند و
[illegible] آسمان پر افشان [illegible] گشته [illegible] منفعل
گشته و در عالم [illegible] از [illegible] آن [illegible] از کمال قدرت و صنعت [illegible]
و بعضی [illegible] رسیدند پس حضرت رسول [illegible] طعام [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] مشغول گشتند سبب چیست ای دختر گرامی [illegible] که جهان [illegible]
که چنانچه در شرق و غرب عالم [illegible] از [illegible] بود [illegible] و لیکن خداوند جهان
او را از جهانیان برگزیده [illegible] پسندیده [illegible] است و حضرت [illegible]
فرمود که زره خود را بفروش پس آن جناب زره خود را فروخته [illegible] آن [illegible]
رسول آورد و آن حضرت [illegible] از آن زر [illegible] داد که [illegible] بوستان نبوت [illegible]
[illegible] از انصار را به ابو بکر داد [illegible] و سامان [illegible] سر انجام سازد و جمعی اصحاب را فرمودند

که هر یک اسباب [illegible] نمایند و صواب در باره [illegible] سر انجام نمایند و بعد از تحصیل اسباب ابو بکر [illegible] اسباب را
بخدمت حضرت رسالت مآب آوردند و آن حضرت هر یک را سر [illegible] دست مبارک [illegible] خداوند [illegible]
مبارک گردان بر اهل بیتی که [illegible] و بعد از آن [illegible] و حضرت [illegible] رسول
بعد از نماز [illegible] زبان [illegible] اظهار [illegible] آن [illegible]
زنان [illegible] اظهار نمودند که در باب زفاف [illegible] که عرض [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اظهار نمایند پس ایشان بخدمت [illegible] عرض نمودند و آن جناب [illegible]
[illegible] عرض کردند که حیا [illegible] مانع از اظهار [illegible] حضرت [illegible]
فرمودند که با سایر زنان رفته حجره از حجرات مقدسه که شرف [illegible] مزین [illegible]
[illegible] زینت بخش [illegible] آراسته [illegible] اجتماع [illegible] آن [illegible]
[illegible] عالم امکان از [illegible] یافته و [illegible] پسندیده [illegible]
[illegible] که طعامی [illegible] خود [illegible] روغن [illegible] نان و گوشت [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] حضرت [illegible] نان و آن حضرت قدری خرما و روغن [illegible]
[illegible] حضرت ختم المرسلین [illegible] مبارک [illegible] آن روغن [illegible] نمود
بخدمت [illegible] فرمود که بروید [illegible] مسجد و هر که را میخواهی طلب کن چون حضرت [illegible] اصحاب
[illegible] آن [illegible] مانع آمد که بعضی [illegible] طلب فرمایند [illegible] آن جمیع [illegible] اصحاب
[illegible] اصحاب و اعراب گروه گروه [illegible] آن خانه [illegible] طعام [illegible]
[illegible] چون جناب رسالت مآب آن از طعام [illegible]
قدرت خداوند [illegible] طعام [illegible] اصحاب بعد از
صرف طعام [illegible] دیگر [illegible] چهار هزار نفر از اصحاب
و اعراب کامیاب شدند و منقول است که [illegible] روز اعراب [illegible] مدینه می آمدند و از آن طعام
[illegible] می گشتند و چون شب زفاف شد حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار ملک از
آسمان نازل [illegible] از برای حضرت فاطمه زهرا آوردند و آن حضرت را بر براق سوار نمودند و لجام آن را
جبرئیل گرفت و میکائیل در پهلوی [illegible] و حضرت رسول [illegible] و جبرئیل و میکائیل
تکبیر گفتند و از آن شب [illegible] در زفاف سنت شد [illegible] آن حضرت [illegible]

بود و دوات داشته در زمان حضرت رسالت در پیش آنحضرت می نشست و بچیز میخواندند تا آنکه خورشید فلک امامت
جانشاب آسمان طهارت بیکدیگر قرین گردیدند و حجره طاهره از بهجت آن دو بهتر روی زمین غیرت [illegible]
گردید ز عرش برین جبرئیل امین همراه ادریسیان گزین ز گردچان و ز روح ملک ده ده گزیده
فلک تا فلک یکی طبقها همه پر ز نور سرایان سرودی بصوت زبور همه داشت عشرت نمود و چند
بصوت نوای خوش دل پسند همه رود خوان و همه بذله گوی ز داد آرشان گنبد نیلگون [illegible]
دسته براز که تا ماه و خوش گردیده باز کرانگونه فوج ملوک و ملک بیادی رسید از سماء و سمک
و سرور چون آن شب میمون که رشک شب قدر و مانند شب وصال و معراج بود بپایان رسید و صبح برآمد
آن ازدواج و صعید خورشید بهجت اقتباس نور از مهر فلک امامت و ماه سپهر طهارت از خاور چهره نمود و چهره
سماک در مدار فلک مدار شود و در هنگام زفاف جبرئیل سبدی از بهشت آورد و بخدمت جناب رسالت
عرض کرد که حق تعالی سلامت میرساند که این میوه های بهشت را بحجله و لیمه حضرت فاطمه هدیه فرستاده ام
و ابواب فیض و برکت بحجره آن معصومه گشاده و از آن حجله در آن سبد بهی بود معطر که بید قدرت از بهشت
واقعیه و ... دیده و عقل ندیده حضرت رسالت آنرا لطف نموده بهی را بحضرت امیرالمومنین و نیمی را
بتول عذرا مرحمت فرمودند که این هدیه خداست از برای شما و روز دیگر بعضی از زنان عرب جمیل گفتند حضرت
زهره زهرا خواهند که حضرت جبرئیل نازل و حله از حلل فردوس که نساج صنعت تار آنرا از بال ملک نموده
بیشتر بود آنرا از گیسوی حورالعین فرموده و تمام بهای رشته از تارش بنود و دیده روزگار از پر تو نورش
خیره می نمود آورده و بخدمت جناب سرور کاینات عرض کرد که این جامه ایست که خداوند تو ببجه حضرت فاطمه
زهرا عنایت فرموده که بپوشد و تشریف رضای خداوند بگیرد از بیت بالای والای شرف خود سازد که جهانیان
تماشای قدر و شرف او را نمایند و به آثار لطف و الطاف پروردگار و دیدگی بیند که در باره آن بزرگوار فرموده
حضرت نبوی علیه الصلوة و التحیه آن جامه را بجان خویش پوشانید و جده خانان را بروح روان شنول
آن جامه را زینت با بالا فرمود نوری از نور خورشید گرده و حصل از نور آفتاب از چهره گشود نوری ساطع گشت که دیده
زنان عرب خیره و عقل از ادراک آن دختر گردید متحیر و مبهوت شدند و از حلی و حلل خود خجل و مدهوش گردیدند
و بخدمت حضرت عرض نمودند که این جامه چیست و از کی داده گرفت و از چه جا جواب فرمود هدیه خداست و خلعت
مغفرت و کهنا حق جلاله و ببخشید و حق عنایت فرموده و از آن جمله مرحمت پروردگار که مثال فرمود که اللهم انی ... ال

مجلس نهم در بیان وقت بخشش ارواح حضرت زهرا و از آن مجلس جلال و جلالت حضرت آن ملکات

آن صحیفه رحمت بحضرت شاه مردان در جواب فرمودن و تسلیم دادن امیرمومنان بگوهر ...

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ نَبِيِّ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ
حَبِيبِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ خَلِيلِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكِ يا بِنْتَ صَفِيِّ اللهِ السَّلامُ
عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصّادِقَةُ الرَّشِيدَةُ السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الفاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ السَّلامُ
عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الحَوْراءُ الإِنْسِيَّةُ السَّلامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ

در کتاب کشف الغمه بسند معتبر روایت نموده اند که چون ید قدرت کامل الهی نظر رحمت با نشای صنعت وجود حضرت
آدم صفی و حوا پوشانید و آن بزرگواران را در بهشت عنبر سرشت خود ساکن گردانید افتخار کرده بملائکه و
قدسیان مباهات نمودند بخوشی مکان و رعایای ایشان پس حضرت آدم بحوا فرمود که حق تعالی موجودی بهتر از ما بیافریده
باشد و خلقی محبوب تر و نیکوتر از کتم عدم ظاهر نکرده وحی رسید بحضرت جبرئیل که دو بنده من آدم و حوا را بسوی
فردوس اعلی ببر که اسرار قدرت کاملی بنمایند و از کمال صنعت کبریای الهی آگاهی یابند پس حضرت جبرئیل آدم
و حوا را بفردوس اعلی آورد و ایشان را سیر کرد و چون در فردوس اعلی نظاره نمودند و بر آثار لطف پروردگاری
دیده گشودند دیدند تختی مکلل بجواهر و لوامع بانوار ضیا و مرصع بجواهر و لآلی گران بها که نشسته که چشم برج
ملک از او خیره گشته یکی تخت برصد نموده جای فروزان و رخشان چه نو نظری از آن پایه
نوری ساب از آن تخت عرش برین نوریاب برو گشته ... فرشی ز نور که بر ... دو
ز گیسوی حور دو ... برروی آن نشسته که نور رخش از عرش و کرسی گذشته تاجی بسر و دو گوشواره نور
دو گوش را ز نور بشکل و شمایل و بصورت و جمالی که تمامی فردوس اعلی و جنت المأوی از نور جمال او روشن
گشته و بهشت از جمال آن بهشتی صورت بنوعی خرم شده که از قصور عقل بشر گذشته چشمه خورشید از شعاع جمالش
نور گیر بود و نور علی نور از سیمای با ضیایش میبود که حضرت آدم گفت ای حبیب من ای جبرئیل این دختر
که فردوس اعلی از روی او نورانی است و جنت المأوی از نفحات او در نهایت رضا جبرئیل گفت
این بهترین زنان اولین و آخرین است و نیکوترین دختران ... این زهره زهرا دختر ... و حضرت
خیر النساء است این دختر محمد مصطفی است و صفوه حبیب خدا حضرت آدم گفت این تاجی که از نور بر سر دارد
چه می باشد گفت این شوهر او بهترین اوصیاء عالم ... امام المشارق والمغارب علی بن ابیطالب
گفت این گوشوارها که در گوش او ... گفت اینها گوشوارهای عرش برین ... ایشان ... سید جوانان

بهشت و بهتر فرزندان پیغمبران و اوصیاء و فرزندان او حسین و حسن اند حضرت آدم گفت ای جبرئیل اینها پیش از من
خلق شده اند جبرئیل گفت ایشان بهترین خلق جهان و افضل از عالمیانند و چهار هزار سال پیش از خلقت تو موجود بوده اند
دو حرم پنهان فاطمه و سبحان آشکار می نموده اند   داغی که کرد جگر بر گریبان فاطمه   صد حیف خون گشته دو در رکان
فاطمه   حوران چو زلف خویش پریشان و دو رهند   تا دیده اند حال پریشان فاطمه   زد دیده بر یک شعله گیاه
بهار غم   در خاک ریزد از لب افغان فاطمه   از غم دوستان علی زهر میچکد   زین غمی که ریخته بر جان
فاطمه   گر دیده روز خلق زدود بلا سیاه   از ابتلای شمع شبستان فاطمه   یعقوب بهر یوسف او داغ
کند   گر بگذرد به کلبه احزان فاطمه   مرویست که بعد از وفات سرور کائنات و رحلت سید موجودات کلام
برگشته احوال و حیض (؟) و اخر فرح و سرور بنی آدم در وبال قرین گردید حضرت زهرا را دم بدم غم و الم
می نمود و با نوحه و ناله دمساز بان و همدم بود هزار دستان دلبستان جهان دم از نوا در کشیده و بلبل خوش لهجه
در خرابها مسکن گزیده قمری نوای حزن و الم می نمود و تذرو از دل پر درد خروش محنت و غم می آورد
بلال با دل پر ملال از مفارقت آن برگزیده ذو الجلال لب از گفتن اذان بر بست و در گوشه منزوی نشست
مکنون و حزین نشست روزی حضرت زهرا از هجوم عسکر مصیبت از تاب و توان برده و کلفت از خویش گم
بهوار پژمرده بود از صرصر هموم افسرده رنگشته پای از زمان پدر و حیات سید البشر آه شرر بار بفلک رسانید و کسی
بلال روانه کرد پیغام داد که ای مرغ خوش صفیر دیده به دیدگو تقریر دم از جهان سیر و طایر جانم در قفس تن اسیر است
نوای پرشش و شیرین اتش و تشنه از سینه شعله بار بر آورده که مدتی است صدای اذان تو بگوشم نرسیده و نوای
دل خراش تو را سامعه هوشم نشنیده میخواهم از این نوای پرشش آتش جگر در تزلزل زمان پدر بزرگوار
بیاد آرم و آه از نهاد بر آرم چون این خبر به بلال رسید حالش پی نهایت گردید و گریبان کریبان پر آه شکسته
هر کس بلال را دگرگونه و برزن در مرد و زن رسید به مسجد بر می گردید چون بلال به مسجد رفته مشغول اذان گردید چون
نوای الله اکبر کشیده از جان خراشی از دل حضرت فاطمه بند گردید و گفت جل جلاله و عظم شانه و تم نواله
شهادت میدهم ای بزرگواری تو خسم من و جان من و پوست و گوشت و تمامی اعضا و جوارح من چون بلال گفت
اشهد ان لا اله الا الله است که جناب زهرا را حال دگرگون و از دیده رود جیحون روان کرده فرمود شهادت
میدهم که بجز تو معبودی نیست و سوای ذات مقدس تو سزاوار پرستش نباشد و چون بلال متوجه گفت
اشهد ان محمدا رسول الله گریه در گلویش رسید و خراشی در آواز او ظاهر گردیده و متعذر گفتن بلال یا تمام گفتن
کنان که اشهد ان محمدا رسول الله چون این نام مبارک بر زبان بلال آمد اسم مقدس را با گریه و ناله بر نشاند فغان بلال

کرد و الباقی از حضرت فاطمه زهرا صبر گردیده و بر روی سینه زنان خروشید که ای پدر بزرگوار فدای نامت گردم شفیق
خاکی باد سوم بلال مشغول اذان است و جهان پر ملال وقت مسجد رفتن است نه در زیر خاک بودن ای پدر بزرگوار
وقت نماز است و موسم نیاز کجائی که صدای موج افراب بگوشش فاطمه نمی رسد و نوای جان بخش ابت میشنید می
شود وقت اذان بلال است و فاطمه در سئوال که خداوند تاب مفارقت پدر بزرگوار ندارم و توان دوری آن جناب با
نیاورم مرا به پدر رسان مدام در پریشان و از ظلم و ستم اشقیا گریانم و چون دو باره بلال صدا بلند نمود که اشهد ان
محمدا رسول الله که آن مظلومه زمان و معصومه دوجهان آهسته زد و غش نمود که اهل بیت تصور نمودند که مرغ آن سیده
زنان از دنیا رفت و از جهان گذشت خروش از در و دیوار بر خاست و فغان بلند شد که ای بلال از اذان
قطع نما که دختر رسول الله قطع حیات نمود و بسوی بهشت دیده گشود بلال مضطرب احوال اذان را نا تمام گذاشت
و چون آن سیده زنان را بهوش آوردند به قدر فرمود که اذان را تمام کند بلال گریان و نالان عرض کرد
که پدر و مادرم فدای تو شود ای سیده زنان وای خاتون جهانیان مرا معاف دار که تو را طاقت شنیدن
صدای من نیست و بابا و جود این حالت تو اذان من از بیم گسست مرا بگذار تا خاموش باشم   زبان بسته
مرا با گوش باشم   گر نیم مستر گفتش نشاید   سخن دارم ولی گفتن نشاید   حضرت خیر النساء التماس او را
پذیرفت و دیگر بلال اذان نگفت و روز بروز بار رنج مفارقت حضرت رسول در کانون سینه جناب بتول
در اشتعال بود و درد و الم در خاطر شریف آن نور معصومه از دیار نیم زیبا جانب و حضرت امیر المؤمنین می فرمود که ای
دختر رسول امروز در مدینه شور و غوغا است اگر خواهی من از تو رضا و خوشنود باشم آواز مبارک خود را گریه
بلند منما و در فزع و بی تابی تحمل نما روزها خاموش شو و شبها مانند شمع در شبستان فاطمه سوزان و در خروش
زمانی استوده باش و جراحات خاطرها را التیام ده که مباش شب چون مردم از تب بیماری درد و غصه
رفته نالم سر کن و فغان چیند و چون چندی از آن گذشت بی حضرت امیر بخانه آمد دید که از کثرت هموم و هجوم
و غموم حضرت زهرا بیهوش و غنچه لبش از تکلم خاموش گشته حضرت امیر آن جناب را بحال آورده و متوجه حال
گویا کرده گفت یا علی گمان دستوری هست که بروم آن قدم و ناله از پرده جگر تمام فرمود که آی ای تا آستانه
کی چون جناب خیر النساء رخصت یافت روضه منور بر خواسته که بیرون آمد و از شدت حزن و ضعف
دست او را گرفته بر روضه مطهر رسانید چون چشم آن مظلومه محزون بر روضه منور پدر بزرگوار افتاد بی اختیار ناله
و اانقطاعاه کشید و گفت ملائکه و از تربت آن گوهر منظور را با خاک نکاه و خود را بر روی قبر مطهر انداخت
و از گریه و ناله و غلغله قدسیان ملائک عالم بالا رسانید و فرمود ماذا علی من شم تربة احمد

آن لا اقیم بمدی الزمان عوال البالیحی کسی که خاک بر سر ما ریزد دیگر چه احتیاج بوییدن مشک دارد حضرت علیه السلام
مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی چنان بر من مصیبتی ریخته که اگر بر روزها ریخته شود مثل شب تار شود
گریست که بیهوش شد و چون بهوش آمد حضرت امیر آن محزونه کمر را بخانه آورد و در فراق رسول گریه و فغان و پدر
وگاهی نظر بچهره مبارک امام حسن میکرد و گریه بسیار میشود و گاهی دیده بر سیمای حضرت امام حسین می
گشود و ناله میفرمود و این ابیات را میخواند الصبر پیغمبر خدا سرور شما که شما را از راه لطف در آغوش داشت
و بعد از من دور و درش بگذاشت و اقصد گریه میشود که جهانی را از نوحه و ناله متحیر میشود تا که اهل مدینه گفتند
حضرت امیر عرض کردند که فاطمه زهرا فرار و آرام از دل ما ربوده و شبها تا صبح گریه میکند فرموده که
حضرت فرمودای دختر تو بیشتر باشد که گریه کن یا روز و جان جهانی را بعد از ما حضرت فاطمه فرمود یا علی
مردم مدینه کاری و با ایشان گفتاری نیست بودن من در میان این جمع مدتی نخواهد بود و من در فراق
پدر بزرگوار چندان زنده و در حیات نخواهد بود و خواهم گریست تا به پدر بزرگوارم ملحق شوم و بگریه مشغول
گردم حضرت امیر خانه در بقیع بجهة آن نور دیده و بشیر نذیر بنا فرموده و آنرا بیت الاحزان نام میشود و روزها
بتول با دو نور دیده رسول به بیت الاحزان میرفت و مشغول ناله و نوحه میگشت و شبها به خانه تشریف می
آورد و گاهی خلوت و زمانی عبادت میکرد تا روزی حضرت امیر المومنین دیدند که حضرت خیر النسا
قدری آرام گرفته است و مقداری گل برآب انداخته تا سر و تن فرزندان را شست و شو داده و جامهای
پاکیزه پوشانیده حضرت تعجب نمود و از آن مهر سپهر عفاف پرسید که ای سرو چمن حزین و ای بانوی حجله
دلگشا ای سیده زنان جهان و ای بهترین عالم و عالمیان امروز عجب حالتی در تو مشاهده می نمایم که هرگز
ندیده و از تو نشنیده ام در یک روز مشغول و در عمل از امور دنیوی بر کنار بوده ام و در تمام کار و چهار ارکان دولت
مشغول و حواس خود را از تماشا سته باین امور مشغول داشته و مراد خود حیرت گذاشته آن نو نهال
ریاض نبوی و ماه مهر و بوستان علوی گریان لب بجواب گشوده و چهره بخون جگر آلوده که یا امیر المومنین دو قائم
اولیا من ادان که زمان وصال بسر آمده و همان انتقال فی ثریکی و فراق خفته گویا باب اشتیاق است امید
بزرگوار من مشتاق دوش در خواب دیدم که پدر بزرگوارم در قصری از مروارید سفید نشسته و قدسیان دوش
صف بسته چون مرا دید و بر من نگاه کرد فرمود یا دخترا بنزد ما آمده ام و ناله و فغان بسر کردم که ای پدر کی تا کی
دوری تو را تحمل کنم و دوری و مهجوری تا کی ... ای مهربان انده و غم فراقت گویان
آمده ام و از ام شب مشتاق تو نعمان روز و شب خفته و خون جگر مهجورم از داغ جدائی ما گوارا است بی زندگی

ای مرگ کجائی چون بپایان رسد محنت هجران در نعیم کاش از مرگ بپایان رسدم روز جدائی چاره
در دجدائی تو ئی ای مرگ چه باشد اگر از کار فرو بسته من عقده گشائی ای پدر بزرگوار گوئیا از فعال فاطمه
ذات تو غافلی و از دیدار او شکل در ایام حیات و زنده بودی که زنده بودی منحنی میکردم و وصال روح افزایت
مرهم داغ از دوری و نهان ما محبوری که دیدم پدر بزرگوارم مستقر کمال گشته و نمودای فرزند سخت بدان بی نیازی
بجائی و در زمانه و در آنی می حال و وقت است که از محنت که دنیا بغیرت سرای بجهتی آنی و فرو ادی غم هجرانی
خلاص نمائی چه کن که فرزند زودتر رای دوا و دیدن خود سرور و ذوق فرمائی ومن میدانم که آخرین
روز دوران این شب غم اندوز است از صحبت مفارقت دور و دیدن جهان در روز و یک و ای شدای و ای انسان جناب
حیدر کرار این گفتار را چون از لفظ احمد مختار شنید و مقدمات وحشت انگیز را از وفات آن برگزیده
رسول خدا فهمید حالی برآن جناب دست داد که تقریر آن نتوان نمود و هیچ گونه التفات نمی توانند شنید
بعد از آن حضرت زهرا و نور دیده دسته دو سر گفت که ای روشنی دل پر غم و مونس خاطر محنت توام مدارک این
جهان مردم وبار مفارقت و مهاجرت تو را بردم و میدانم که این روز ناگه ما تم من و شماست کجاست ای زکی
کسی نمی پروانه لیلة الآن در خیر نموده که نان موجود باشد و چون تو صحبت من می پردازی و حامد جان اطاعت می
برایشان بی مادری نماید و گرسنه نمانند و کلی دختر جیب گرده ام که گیسوان عنبر سای ایشان را بشویم و گیسوان
دیگر زلفین معنبر ایشانرا ببویم که این صحیفه روز که تو دلسوز روزگار است غم اندوز است کاکل ایشان را شانه
آلوده نشود و دوپاره در صحرای کربلا غرق در خون شده و آن مقدمه را با جانسوز را غنی ندانست که همین
گیسوان مسن سا و روی عالم آرا از خاک و خون بشست و شو باید و مانند آفتاب عالمتاب در ریگستان گیسوان
آرش نابد و همین بدن نازک که اورا از شیر و جان و ماند و جهان پرورش داده در خاک ضعیفان پاره پاره
بی غسل و کفن فتاده باشد و گوشان دیده بر آن مقتل فرو خواهند گشود و جامهای خون آلود از بدن
او خواهند ربود و زینب و کلثوم با جداد گویان با موی پریشان بی چادر و مقنعه برسر زنان و گریان
عریان خواهند بود و بجز خون دل و لخت جگر غذائی و قوتی نخواهند دید و سوای خون بسیار وقوت گشنگی
گوشان ماهی و هوا داری بسجده ایشان میسر نخواهد گردید الوقن حضرت شاه ولایت از تصاحب آن درج فرح
رسالت خروش جانسوز از دل محزون برکشیده و بات حسرت از دیدگان بچکانید که ای بتول خدا دو داد
رسول خدا چه حکایت جانسوزیست که بر زبان میآری و چه محنت افزایت که بریم شماری هنوز داغ حبیب
درد بستان خاطرم لاله وار شکفته است و هنوز خاطر ... و بردم از صحبت پیر قم چون غنچه سنبل بگیسته هنوز چهره بنمودم

از محمد بن ... ابن ام حنفیه وارد است و بحکم از شدت زهرا این سانحه غم و درد لحظه لحظه داغ تو و آن ...

سرباره و رفت تو آن مفارقت را ماندم و بعد از خواهد شد و دوری توای نور دیده بار جسم دل مرا گران و جان

ناتوان را بفغان می آورد و از زندگی از وجود من باقی نگذارد و شاید هم بجد از این حرف و بلا و از این حضرت انجلا

که حضرت بتول معروض داشت که یا علی در مصیبت پدرم صبر کردی و در این مرتبه هم صبر پیش گیر و حسن مراد این باب

که جز صبر علاجی و سوای شکیبائی فایده نیست در آن وقت حالت آن حضرت دیگرگون و اشک گلگون

از چهره مبارک روان و با اشکال جانهای حسنین را بآب دیدگان شست و شو میداد و مکرر به آن صورت بر روی آن

بهترین جهانیان می گریست و سخن سر نمود که شنیدم ای نور دیده پس از من حال شما با که منجر خواهد شد و چگونه روزگار شما

بسر خواهد رفت که آن دو گوشواره عرش از تغیر مادر و سخنهای زهرای اطهر گریبان گسسته به فغان و ناله

مو شدند که ای مادر مهربان نظر تو امروز بما مانند نظر کردن به یتیمان است و چون دید یتیمان حضرت

بتول از ملول بودن آن دو فرشته با حجره رسول ... و آن گشته فرمود ای جانان مادر به قبرستان بقیع

جد و مادر خود دعا نمایند و اسماء بنت عمیس را فرمود که طعامی بجهة ایشان مهیا نموده که چون برگردند تناول

نمایند و ایشان را مشغول کن که نزد من نیامده و مرا بحالت نزع نه بینند و خود با دوای دار مشغول نیاز گشت

عرض حاجات کرده از وقت آن دو شاهزاده آزاده و پریشان حال را تعجب نمودند اسماء ایشان را بر مکانی

نشانده و طعامی در نزد ایشان حاضر کرده و عرض کرد که مشغول تناول شوید آن نور دیدگان جهان بیار

فرمودند که مادر اطهر ما بیمار و ما بی جهت ... و سوگوار نیستیم که دیدی و شنیدی که در ما خوشی و

بیماری مادر ما را میل بطعام و راحت باشد فدای مادر ... قوای او و دوای ما لقای شفا بخش وی

است و بر خواسته ... مادر آمدند چون حضرت زهرا آن دو فرشته زنده دلبند را دید بجانب ...

نگریده و عرض رسانید که ایشان را از ما فی قبر ... روانه فرموده که مرا بر این حال ...

... نشوند حضرت فرمود که ای جانان مادر ... روضه جد خود ... دعا نمایند که

دیده و صحبت روی ... آن دو ناج ... روضه رسیده ... شدند و ...

... کرده و مشغول شرع و زاری گشتند و یک از زاری ... آن ...

... و ... رسیده ... و وداع ... و آن ...

مجلس دهم در ذکر وقوع رحلت حضرت فاطمه زهرا از دنیا و کیفیت دفن آن مخدره علیها السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ خَلْقِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا اُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا مُبَشِّرَةَ الْاَوْلِیَاءِ خَلِیفَةَ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ وَالتُّفَّاحَةَ الْفِرْدَوْسِ وَالْخُلْدِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ

روایت کرده روزی از روزهای تابستان که حرارت آفتاب سنگ را گداختی و شدت هوای جانسوز تموز

جگر ... چون موم نرم ساختی ام ایمن را هوای زیارت زهراء زهرا بسر افتاد و ... سایه جبهه افتاب

قدم ... ام ایمن در آن ... که رنگ وادی ایمن ... جناب ...

بود رسید و از دور ام ایمن که دید ... سالت مآب ... بخواب رفته و ... ای

... ام ایمن در آن ... فاطمه و کلیم ... در اطراف ... گرفت

گشت چون نظرش بر آن ... که در دست حضرت زهرا بود افتاد ... مشغول ...

دست ... و گهواره ... بارفر ... حضرت امام حسین علیه السلام را دید که ...

... و گویا احدی آن را ... این شعر را بزبان ... که ... اِنَّ فِی الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ

لِعَلِیٍّ وَحُسَیْنٍ وَحَسَنٍ ... کرده و لا حول و لا قوة الا بالله بزبان گویا گردیده و از این عجب زده که

خود بخود ... و آواز ... می شود ... وحشتی ... داد و از اضطراب روی بجانب حضرت رسالت مآب نهاد

و عرض نمود پدر و مادرم فدای تو باد امروز غرایب عجیب ... در دولتخانه حضرت زهرا دیدم ...

وحشت کرده ام و آنچه دیده بود بعرض اقدس رسانید آنجناب تبسم کرده و فرمودای ام ایمن نور دیده ما

در نزد حضرت پروردگار ... منزلت آن ... که ... جان که ...

در فضای صلوات و عبادت ... از تاب حرارت آفتاب ... شده حضرت رب الارباب

خواب ... بخواب رفته و جهان آفرین ملکی زمین فرستاده که تسبیح می نماید و ...

... آن می کند و ملکی دیگر مأمور فرموده که اسباب ... را ... کند و ...

... آرام می نماید ... و ملکی را مقرر کرده که گهواره فرزندم امام حسین را حرکت دهد که

گریه نکند ام ایمن عرض نمود که ملایک که بودند فرمود که ... گهواره ... جبرئیل ... تسبیح ...

و گهواره جنباننده میکائیل و روایت کرده روزی حضرت شاه اولیا ... حضرت زهرا ...

شخصی نبود بر بدن گذاشته و قدری جو از آن برداشته که صرف غذای اهل بیت سازد شخص یهود چادر در حجره
نهاده پی کار خود رفت تا زمانی که شام گشت چون شب چادر عصمت بر جهان گسترد و خیمه زرین طناب آسمان
در عوای زمره زنهار اسباب پوشید زن یهودی بجهت مهمی بحجره در آمد دید حجره ایشان چنان روشن و پر نور است
که دیده خیره و عقل مات می شود و گویا صد هزار شمع و چراغ روشن نموده اند بی اختیار نزد شوهر آمده گفت ای
مرد برخیز که حجره ما از نور لبریز گشته و شعاع مشعله نور در خانه ما [illegible] گذشته نمیدانم کلیم را با ما نظری است
یا مسیح را در این خانه گذری یا ببین که این معجزه ما است یا سینای طور جلوه است یا نزول حور در از عالم غیب
که چادری که در پیش از کعبه ای آورده و پوشش او لایات نورانست در آن حجره گذاشته و جهان جهان سعادت
و بخت در آن خانه اجمل نهفته است چون یهود در حجره در آمد دید آنچه بیوه در صفات دیده و از جان گذشته بودند دید یا
نور از آن چادر عیان هست که نوری مانند خورشید درخشان از آن چادر ساطع و شعاعی لامع است که عالم روشن
گشته است و روشنائی از آنجا با آسمان پیوسته بود از نور آن نور بر ان [illegible] و سحاب اهل [illegible]
هشتاد نفر از یهود بمحض دیدن چادر و نور چادر عصمت و کفر از سر انداخته و به ایمان و اسلام مستسعد گشتند [illegible]
گشودند و گوی سعادت و ایقان ربودند ع اگر از آن نور هشتاد نفر یهود مرده و از این نور شناسا شود چه بود
زنده گشته زندگانی جاوید یافتند ای عزیز فکر نما و دیده بصیرت بگشا که بعد از رسول خدا و پس از رحلت
و تنها که از اشقیا بر آن زهره زهرا واقع گشت و چه مصائب و بلا که بر آن سیده وارد نمودند [illegible]
آن بهیان [illegible] و خاطر شکسته بر قم [illegible] آن زبان حال گفت ع فیالیت شعری هل [illegible]
مصیبتی مصیبتکم یا اهل بیت محمد ای اهل بیت محمد کاش میدانستم که میخواندند که مصیبتی در عالم روی داده
مقابل مصیبت شما باشد دفنتم سرنا بالالا تطیق بحملها سماء ولا ارض ولا کل جلمد ای اهل بیت رسول
شما مصائب و بلایای چند کشیده اید که آسمان و زمین و کوه طاقت بردا شتن آن ندارند
گردون سوخت از آتش غم جان فاطمه ... شرری که از دل سوزان فاطمه ... از شده باد کینه مرو ایمان
دریغ پژمرده گشت نوگل بوستان فاطمه ... غلطان بخاک همچو گلی که جوان بسمل است آن گوهری
که بود بدامان فاطمه ... از ضربهای کاری شست مخالفان ... شد چاک چاک جگر سعادتان فاطمه و دیدی که
طاقت نبود بسید از سپهر دون ... از نقش این بسیمان فاطمه ... در بهشت رستخیز دگر کرده آشکار ... در روز
رستخیز ز افغان فاطمه مرویست که چون مرض حضرت خیر النساء روی بشدت نهاد و از حدت نار رنج بیماری بر
بزرگوار و غم فراق والد نامدار حالت نزع بآن سیده دو سرا دست داد حسنین بیتاب گشته در عزای مادر

مونس چون مادر مهربان و دندان خویش اکثر بیش مشفقات و دایگان از دو طرف پدر بزرگوار روانه نمود دیما حضرت امیرالمؤمنین
باب رحمت گشود چون حسنین با دیده اشکبار و دل سوگوار نزد مادر نامدار روانه نمود بر روضه جد بزرگوار رسیده
شفای مادر از حضرت پروردگار خواستگار آمدند بمجرد رحلت حضرت بتول فرمود یا علی
نور بانی خوش که دیدار آخرین است و زمان بازپسین ... در وصل زندگانی دوری رسید ... و زهجر روز جدائی
فریاد ... افغان زجدائی از جدائی افغان ... فریاد ز دوری و ز دوری ... با حضرت امیرالمؤمنین فرمود
ای سیده زنان مرا طاقت شنیدن این سخنان و یارای دیدن تو را با این حال نیست در توان و دو دو جدا و حضرت
بتول فرمود که ای پسر عم و ای جان من غم امری روی داده که از آن چاره نیست زمانی خوش باش و برو از کار
دیگر که چندان مهلتی از روزگار و فرصتی از سپهر غدار کار نیست و از هوش رفته سر مبارکش زرد شد حضرت
از آن حال مضطرب بی صبر رسیده سر مقدس آن فرزند خیر البشر را در کنار گرفته و سیل اشک از چشم مبارکش
گذشت فرمود یا زهرة الزهراء فی افق العلی والدرة البیضاء فی الصدف النقی ای حضرت جوابی
گوی و دیده بگشا بگوی و نور دیده محمد مصطفی جواب بگو و فرمود یا بنت من حمل الزکوة فی طرف رداء
و بذلها علی الفقراء دیده بگشا بگو و فرمود یا بنت من صلی بالملائکة فی السماء ثم جبرئیل عم بجهور دست بسو
تو ساعتی دیده بگشا و بگو و نگاهی کن قطرات اشک آن حضرت از دیده مبارک بر صورت حضرت زهرا چکید که در آنحال
حضرت بتول بر روی آن حضرت دیده گشود و گفت بود که یا علی هنگام رحلت است و ایام عمر من بپایان رسیده
من دارم مرا شما گذارد و صیاپائی چند دارم و توعرض می نمایم و امید دارم که بدرجه قبول مقرون سازی
اول آنکه فرزند دلبندان علوی را از من باز مداری و در بدلواره و در تحبب من قدم گذاری که در آلام من
نوازش بیم و دوم آنکه چون فرزندان از آن قدم می دارند اگر در این مدت حیات تقصیری در خدمت کرده باشم
و ملالی بخاطر حضرت آورده باشم عفو بخشش نمائی و جزای آن را من بخواهی پر هیچی کرده و ز شتر مبادا
و من عوض بکنی که ... بیوش که حضرت علوی را قوت حیدری و طاقت غضنفری تاب و طاقت نماند و
فریاد کشید که ای سرور سینه من حاشا و کلا که از تو بجز فیض محض دیگر در حضرت ... باشم و سوای حرف و فا
و وفا سخنی شنیده باشم ... گرفت زهرا ادر تو ای بنت زهرا ... گره اعدا کو تو نی جیب باد ... در دلم از آن ...
کمن ... ام ... آب توقع دارد که حضرت زهرا فرمود وصیت سیم آنکه فرزندان را عزیز داری و از ایشان
ملاحظت ... دریغ مداری و گمذاری که غباری از ملال بر چهره ایشان نشیند دیگر آنکه مرا در شب کفن کنی
که احدی از دشمنان در جنازه من حاضر نشود و چون مردان زنان ... از زنان جنازه ... امر ... خواهم

زینب را بعد خود داد و آنچه که فرزندان مرا چون من پرستار باشد و در طریقه مادری ایشان را غمخواری و دلگیری نموده
ابکیانی بکیت یا خیر هادی واسبل الدمع فهو یوم فراقی یعنی ای پسر عم بر من گریه کن و اشک حسرت بریز که
فراق رسید یا قرین البتول اوصیک بالنسل فقد اصبحا حلیف الاشتیاق ابکنی وابک للیتامی ولا
تنس قتیل الطغاة بارض العراق یعنی بعد بتول وصیت می کنم ترا در خصوص فرزندانم حسن و حسین که صبح کردند در شوق مادر
و مادر در شوق ایشان مکین می باشد گریه کن بر من و بر یتیمان من و فراموش مکن حسین مظلوم را که در زمین
عراق از اهل نفاق چه ستمها که باو خواهد رسید و تشنه تیغ ارباب شقاق خواهد گردید که در آن وقت از تشنگان
جان نمود و مصیبتهای حسرت اندوز رسیده انشاء الله تا آتش از جگر بر آمد و اشک خونین بر چهره ریخت و گفت
و فرمود که ای مونس شبهای تار من هم دعا با تو چند اظهار می نمایم باید بگوش جان بشنوی خواستم از من نسبت
بجناب تقصیری بظهور رسیده باشد عفو فرمائی و دیگر آنکه سلام من بفرزندان رسیده اند بمهر
بزرگوارت رسانی و آنچه از امت من رسیده بیان گردانی و از این مدت تنگی بآن جناب تمام واز
زحمتهائی که در خانه من بتو رسیده و کار تمام کن ستمکاری حضرت سیدة النساء بعرض رسانیده بکام دل نفسی با تو
مرا نیست بیا نفسی که فرو رفت بر نیامده کام مرا نه دولت وصل و نه احتمال فراق نه پای رفتن از این
نه جهت نه جای مقام اگر زبان مرا در کار در بند و زعشق در سخن آنکه بره های عظام جان ناتوان از جان
مهربان بنجز مهربانی ندیده و این مخزونه ناتوان سوای لطف و مرحمت از آن آرام دل چیزی نشنیده و در میانه
راز و نیاز بسیار گذشت و سرشک ژاله وار از چپ و کنار آن دو بزرگوار گذشت که در آن وقت
خروش و فغان امام حسن و امام حسین از در چند گردیده و بگوش ما در رسیده حضرت امیر برخاسته در حجره مقدسه
نمود و شهزادگان را داخل حجره نموده و فرمود که چرا اندوهمند جد خود آمده اید عرض نمودند که ای پدر بزرگوار چون
بروضه منوره جد خود رسیدیم آوازی بگوش ما رسید که حضرت جبرئیل می گفت یتیمان زهرا آمدند و اسمعیل
می گفت شفیعان خود آمدند و محمد حبیب خدا می فرمود که جگر گوشگان ما آمدند و چون بر روضه جد خود سلام نمودیم
جواب آمد که ای فرزندان بروید و مادر خود را وداع نمائید که از دنیا رحلت می نماید و اینک بغیران و اصحاب
با ملائکه مقربین و حور العین باستقبال روح مطهر او آمده اند و خود را داخل در پای مادر افکندند و گریه و زاری
چند کردند فوای الفراق الفراق بفلک رسید و ناله الوداع الوداع شور نشور بمیان افکندند و می
گفتند ای مادر مهربان وای سیده زنان نظری باز کن و بما التفات نما آغاز کرد که نزدیک است که روح از بدن ما
مفارقت نماید چون جناب زهرا از هوش رفت پای آن نور دیده گان را شنید دیده باز کرد و بسیار دلداری نمود

در بر کشیده که مبادا بعد از این بر سر شما چه خواهد گذشت و از اشتیاق ایشان و شما خواهد رفت و جناب
زینب خاتون و ام کلثوم را طلبیده و نگاهی از روی حسرت بزینب خاتون نمود و آهی سوزناک از جگر
بر افلاک روان کرد و او را در آغوش گرفت که ای مبتلا بستم پرور من وای زینب عجب دیده من بسیار غم
با منبهای بیکس پر خواهی کرد و بای کسان بی یار چگونه روز بسر خواهی آورد و سفارش ایشان را برادران
و بکسی را سپرد و بشاه اولیا سپرد و حضرت امیر المومنین و حسنین علیهم السلام بر روضه مقدسه جد بزرگوار
فرستاد و اسما را فرمود که در ببند و مرا تنها گذار که با حضرت پروردگار مناجات کنم در ایام نامی خود بدون آنکه
پس قدر زمانی مرا آواز کن هرگاه جواب دادم کار رفته و اگر جواب ندهم یا در آن کشت اسما گوید در بستم
و در گوشه بتماشای دعا که نشستم طاقت نیاوردم و روی بخدمت آن حضرت آوردم دیدم مشغول بدعا و تضرع
و ابتهال میگوید که خداوند بحرمت پدر بزرگوارم و بسوز سینه شوهر نامدارم که در فراق من مبتلا گردید و بگریه و تضرع
حسنین محزون و بسوز دلهای دختران خونین جگر معصوم که غمخواران امت پدرم را بیامرز و از جرایم ایشان در
گذر پس چشمها را بر هم نهاده و خواب رفت و فرمود ای اسما مرا بگذار و دست از گریه و جزع بدار اسما بر در رفت و بعد از
زمانی آواز داد که یا سیدة النساء جوابی نشنود باز گفت که یا بنت محمد مصطفی آوازی نیامد مضطرب
گفت یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی پس جوابی نشنید خود را نتوانست کشید و داخل حجره گردید
زهرای زهرا را دید که تکیه بر خوابگاه نموده و روح مطهرش بعالم قدس پرواز نموده و بسبحات وصال بال گشوده اسما خود را
بر زمین زده مقنعه از سر کشیده و فریاد و واویلا بلند کرد و اینک در روی خود را نخراشید سیده زنان گفتند
زاد زار می نالید که چون بپدر بزرگوار رسی سلام اسما را برسان که در آن وقت شاهزادهای ما بر پشت حال داخل حجره
شده اسما را دیدند خود را بر مادر اطهر رسانیدند و ناله واماه بر کشیدند حضرت امام حسن خود را بر روی
نعش مادر انداخته و از فغان و ناله جهان را سوگوار ساخته و جناب امام حسین پا بوسید و سینه بر روی قدم
مادر نهاده و سیلاب خون از دیده گشاده می گفت ای مادر مهربان با این یتیمان سخنی بگوی و دیده مبارک
باز کن و دلهای ما درمانده را تسلی بخش اندوه ما ببین و بعد از آن ناله های ایشان روی بخانه پدر بزرگوار رفت و آن
که آن حضرت در مسجد بود که فغان و ناله و واویلا بشنود و حسنین را با ملاقات دید و از واقعه جانگداز مطلع گردید چنان
صیحه و ناله از حضرت امیر المومنین بلند گردید که در و دیوار مسجد بر هم لرزید و با قوت علوی و طاقت حیدری
از هوش رفته و جمعی از اصحاب آن حضرت را بهوش آوردند نالان و گریان بدو خانه مصیبت نشانه آوردند چون
آن حضرت را دید بر فراق آن فخر انبیا افتاد که مانند سرو آزاده و شاخ شمشاد از پای در افتاده و در روی بعالم قدس نهاده

سابکی حسرة وانوح شجوا
علی خل مضی اسمی السبیل

وصاحبها علی الممات علیل

پی اعیاد فغان برآورده و شیون می‌نمود و فراق اعظم الاشیاء عندی وفقدک فاطم ادهی الثکول
یعنی فراق تو ای فاطمه نزد من از هر مصیبتی بزرگتر است و در پیش چشم رفتن تو از میان [illegible] من اثر کرد
بر بزم و نوحه از دل پرسوز برکشم بر آن دوستی که سفر کرد و از نظرم پنهان شد الا یا عینی جودی واسعدینی
فحزنی دائما ابکی خلیلی ای دیده اشک بریز و مرا امداد کن در غم و غصه که غم من مدام شد و همیشه گریه ام
گریه بر دوست خود است ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل اری علل الدنیا علی کثیرة
و در پی کم کردن من فاطمه را بعد از مفارقت از پیغمبر دلیل است ظاهر بر آنکه دوستی دائمی در این عالم نمی باشد
و جناب حسنین در اطراف نعش مادر گریبان چاک کرده خروش واماداه بر می آوردند و حضرت امیر المؤمنین
ما بای پدر آن نور دیده رسول نشسته بود و به نوحه فغان و زاری می نمود که احدی را تاب دیدن نبود و زمانی نظر
بر روی حسنین می نمود و میفرمود که ای نور دیدگان رسول خدا ام جد بزرگوار شما را در عالم طفلی [illegible]
بودم و بعد از این یکه و تنها [illegible] و از که خورسند شوم و روی مبارک آن معصومه مظلومه را باز نمود و بای حسرت
زبان باین مقال گشود نفسی علی زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیوة وانما
ابکی مخافة ان تطول حیاتی یعنی جانم با سوزش دل مقرون است و در آتش هجران محبوس کاش بیکبار بیرون می آمد
من همراه آه و ناله و خلاص میشدم ای فاطمه بعد از تو خیری در زندگانی دنیا نیست و این گریه من از آنست که بعد
از تو زنده بمانم و زنان بنی هاشم دست بر دست زده گریبان چاک زده و فغان و ضجه ها برداشته و موی پریشان
می آمدند و نوحه و زاری میکردند و مردان مهاجر و انصار با دیده اشکبار روی بدان ماتم سرای آوردند
زنان از ماتم رسول خدا تجدید شد و غوغای سر در اپنا به آسمان رسانیده شور محشر آشکار شد و از خلق گریان
فریاد اگر هر دیده ای در بیان گریه گشودند و دسته دسته رخساره پیکان جگر آلودند جبرئیل بناله و عویل جناب
خدا را تعزیت نمود و روح القدس با خود غرباء و دو استغاثه لب گشود حضرت ابوالبشر از گریه جوی آب گریان
گشت و سیلاب گریه نوح از طوفان گذشت خلیل الله بناله و آه دست بر سر و آستین بر چشم زد است داود
نوای سوگواری و زاری بر میخواست شورشی از عالم جبروت رسید و آتشی از نایره غم در ملکوت ظاهر گردید که
سوزش قیامت بگردید و غبار ماتم بر عالم ملکوت نشست حضرت شاه ولایت پناه موافق وصیت
بیغمبر و کیفیتی آن سیده زنان اولین و آخرین را بیت گذاشت دران روز جانوران را از ترسیده
نداشت چون شب بسر رسید درآمد آن حضرت از کافور بهشت که بجهت حضرت بسیار آورده بودند و بعضی
آن بجهت بتول گذاشته بود آن مظلومه را حنوط نمود و غسل داده کفن فرمود و چون میخواست که گوشه های کفن را

آن حضرت حسنین را با زینب و کلثوم آواز داد که بیایید و دیدار بازپسین مادر خود بچینید که دیدار قیامت افتاد
این است تا قیامت بر دل داغ او دو جناب حسنین آمدند و خود را بر روی نعش مادر انداختند و میگریستند که ای مادر خدا را
جد مانیز بگو که بعد از وی به جور جفا گرفتار شدیم و امحنا که مرگ مادر را دیدیم و خود را مرده دیدیم کو آن
وقت خروش از عالم که سموات برآمد و حضرت امام حسن میفرمود که ای مادر مهربان سلام ما را بجد بزرگوار رسان و بگو
ای جد والا تبار بعد از تو بدرد یتیمی گرفتار بودیم و حال از غم بی کسی دو چار شدیم بعد از این ما مفارقت مادر بچه
صبر بریم و اویلاه و امصیبتاه که ناگاه نعش مطهر بحرکت درآمد و دست های شریف آن مظلومه از گوشه کفن بیرون آمده
و آن دو نور دیده را بر سینه خود چسپانید که خروش از زمین بلند شد و غلغله در سموات افتاد و عرش الهی بلرزه آمد
و لوح و کرسی بجوش و طپیدن در عالم ملکوت افتاد و هاتفی آواز داد که یا امیر المؤمنین جدا کن این دو
گوشواره عرش از مادر مهربان خود که بگریه در لرزه انداختند ملائکه را و غلغله بشیون درآوردند ارض و سما
دیده سبکی جبیبه را مشتاق ملاقات حبیب خود کرده و خواهش لقای این اطفال او در وا باشد پس حضرت امیر آن دو گوهر
یتیم را از روی سینه آن معصومه برداشت و گریان و نالان آن معصومه را در خاک گذاشت که در آن وقت در دست
میان قبر پیدا شد مانند دستهای حضرت رسول خدا و جسد منور بتول خدا را در گرفته داخل قبر نمود پس حضرت امیر
با دیده اشکبار در کنار قبر ایستاده و فریاد داد که یا ارض استودعتک ودیعتی هذه بنت رسول الله
یعنی ای زمین امانت من که دختر رسول خدا بود بتو سپردم بعد از آن ندائی از زمین برآمد که یا علی اما آن ترحم از تو اولی
مباش پس از دو دختران حضرت غلطان نموده و نایره مفارقت مهمان آمده قطرات عبرات بر رخسار آن حضرت
جاری شد و روی به قبر حضرت رسول الله کرد و السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله
السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا صفوة الله سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا از جانب من و از جانب نور دیده تو
که در این زمان وارد شده و بزیارت تو آمده است و شب در جوار تو خوابیده یا رسول الله در فرقت که از
مفارقت تو ضعیف و نالان شده بود بر تو ملحق شد قل یا رسول الله عن صفیتک صبری
فراق دختر برگزیده ات غم و اندوه من را کامل شد و طاقتم طاق گشت و لیکن من در هم تلف است
خود را از فرزند من بری و دشمنی بخشش دوام را از من مهجور کردی روز من تاریک تر از شب سیاه است و آسمان
و زمین در نظرم بی ماه و ماه دام که در جات باشم مصیبت آن از دلم نخواهد رفت و حیات من از غمات در زیر دام
گشت حیاتی دارم بهتر از ممات و روزی شب می آدم بچه فرق از حیات لی عم ننده ام من فی این [illegible]
روز فراق را که نهد در شمار عمر لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل

یعنی بر اجماع در میانه دو دوست [illegible] است [illegible]

منع است اسمان [illegible] شغلونی عن ذکرک وعن [illegible] رسول الله بعد از حضرت [illegible]

منع است اسمان [illegible] خواهد بود و روز بروز [illegible]

تعالی ما از خدمت تو محروم گردانند و شکایت می کنم بسوی تو از [illegible]

خواهم شود که با من [illegible] فبعین الله تدفن بنتک سرا و

وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم یتبعد العهد ولم یخلق الذکر والی الله یا رسول الله

المشتکی وفیک احسن العزاء یعنی ای رسول خدا [illegible]

باشد که دختر ترا دفن می کنم و حق او را می شکنند و ارث او را منع می کنند با آنکه هنوز چندان از

رحلت تو نشده پس بخدا شکوه می کنم [illegible] ازین مصیبتها مصیبت تو [illegible] سلام و صلوات بر تو باد یا رسول الله

از [illegible] تو [illegible] روضه مطهر تو [illegible]

[illegible] دشمنان بودم [illegible]

بودم [illegible] مانند فرزند مرده [illegible]

[illegible] انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

مجلس [illegible] در بیان ولادت با سعادت شاه ولایت و بعضی حکایات [illegible] و فضایل دیگر که [illegible] رسیده و احادیث [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن عم الرسول والمزوج فی السماء بفاطمة

البتول السلام علیک یا قرة عیون الاحباب السلام علیک یا اکلیل مفاخر

التابعین والاصحاب السلام علیک یا غرة المهاجرین وصفوة الهاشمیین

السلام علیک یا امام الائمة وکاشف الغمة وسلیل النبوة المخصوص بالاخوة

السلام علیک یا اشرف اولیاء الاشراف السلام علیک یا اعرف اصفیاء الاعراف

السلام علیک یا شمس لعبد مناف السلام علیک یا ضیاء العمی السلام علیک یا بدر

الدجی السلام علیک یا علم الهدی السلام علیک یا امام الوری السلام علیک یا لیث

الوغاء السلام علیک یا صاحب اللوی السلام علیک یا ایها المقتول بسیف اشقی الاشقیاء

السلام علیک یا ایها المذبوح فی محراب الصلوة علی الملوة السلام علیک یا ید الله وولیه

السلام علیک ورحمة الله وبرکاته قال رسول الله صلی الله علیه واله ان الله

تبارک وتعالی جعل لاخی علی بن ابی طالب فضائل لا یحصی عددها فمن ذکر فضیلة

من فضائله مقربها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ولو اتی القیمة بذنوب الثقلین

ومن کتب فضیلة من فضائل علی بن ابی طالب لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک

الکتابة رسم ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله الذنوب التی اکتسبها بالا

ستماع ومن نظر الی تفضیله [illegible] ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله النظر الی علی بن ابی

طالب عبادة ولا یقبل ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه [illegible]

[illegible] فضایل [illegible] بسی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ذکر [illegible] حضرت شاه ولایت [illegible] واقع [illegible]

راویان [illegible] این [illegible] حدیث [illegible] چنین [illegible] که بعد از آن [illegible]

رسالت از افق ولادت طلوع نمود [illegible] آسمان نبوت [illegible]

بروایات مشهوره زمانی چند [illegible] که والده ماجده آنجناب ازین جهان رفت و رخت ازین سرای [illegible]

[illegible] و مظهر جمال کبریائی و مطلع طلوع نور خدائی [illegible]

[illegible] آنجناب [illegible] خدمت [illegible] که [illegible] بود [illegible]

کفیل عالم ایجاد و آفرینش گردیده و برادرزاده و آزاده زاده را در خوشی جان مانند جان جهان می پرورید فاطمه بنت اسد
از مخدرات و عفیفات آن بلده و صاحب صفات حسنه حمیده و عقیله بود و ابوطالب را جفت و همدم آن انیس
و منهاج قوم را پرستار آمد و همواره در پرستاریش چون مهربان مادر با رامش دل خوش دکناری می پرورید و در
پرورشش مانند فرزند مهربان می کشید ما دانه آن بی مادر که عقل ازل را بدایت رهبر و پدید بود در دامان داشت
و آن جانان جان را از خود روان عزیزتر می پنداشت بلی آنچه مادر پرستار بود پرستنده و پاک دادار بود
آن مادر جود با مجد و بخت گری از آن ما فقه رتبه مادری ما شانی که آن ماه سرو گلستان ایجاد در باغستان جهان سر کشید
و خود دل آرای آن ادریس بزم وجود از آتش بخش محفل شهود گردید جمال جمالش فرزدانی را نمایان کرد و در جمال
جمالش صورت و سیرت یزدانی را عیان آورد فروغ رخش رخسار درخشنده و شیفته [illegible] نور و ضیا بخشود و مهر رخشنده
عفتش عفت جانانش را روشنی بخشا افزود و روزی فاطمه بنت اسد را دیده و رخسش نیابت شد و چشم خوش بین او بکمال
زیبائی ختم رسل آشنائی دید فرزدان که بشیر و رهنمای [illegible] خرم و آباد گشته دیگری دیده افروخته و درخشان
کرسینه و خمان از آن موجود نمایان شد و قامتی خیابت بالاست نظر بخشش درآمد که طوبی تر روش خجل است
در برابرش منفعل و بهای درگل از سواد گیسوان مجعدش بنت عنبر روش و آشکارا شده و از سلسله موی مشکین
بیشتر و العیش را بجی مرهن و ابدیار زلف نقش مه بر برقوی ز رخسار آن ماه ما نوی سادی بر جانیه
بی سیری خاک از پای او عرش سای بنیاد آسمان آمدی بر زمین که بر خاک آن پی سایه جبین
زمهر رخشش سرو آزاد خم ز مهر رخش مهر را قدر کم نکهت بوی او نافه نورد و روز منشش گشته در دهر عالم
فروز چون آن مخدره زمان جمال پیغمبر آخر الزمان را دیده بر آن روی زیبا و موی دلپسند دلک کر بی
اختیار سرشکش بر رخسار و چکیده و اشکش بر چهره روان گردیده شعله آتش جانسوز آمد و نایره در دلش آتش افروز
داد و داغ گوشه نهان را بر وی دیده طوفان زیرش جهانی را زیر و زبر گرد شاهنشاه لولاک از اندوه مادر جهان
اندوهناک و اشفاله و حسرت آن مکرمه زمان غمناک گردیده و سبب گریه و علت غصه را پرسیده که ای گرامی مهربان
مادر را چه غم و الام دست داده که چو سیلاب سرشک از دیده گشاده و غم کامل کام رسیده با اگر دلش را [illegible]
الی دو چارت گردیده آن مخدره زمان بعرض اقدسش رسانید دو زمان گذشته را بخاطر گذرانید که آنچنانکه
راست زیب عرشش برین و کرسی و مکان دارد سر بر دیده حور العین در این روز که جمال فرخ فرزند را دیده و در این
قد سرو آسا و روی جهان فروز نگریستم ایام پیشین بخاطرم آمد و از روش مهربان مادر در پرورش تحمل
مرادم تنگ و بی بر یاد آن زمان نایره حسرت و اندوه در دلم افروخت و گلزار خاطرم را سر به سر سوخت

سه چه پیوند آن

گریه بود که آن جگر بنا دو در این سرای بی بنیاد می بود و تماشای جمال فرزند پاک را دو قرة العین سعادت
را او خود را می نمود این رخسار مصحف فاما سید والد گلدار این چهر گلهای وفا و مهر می چید با این بلای
که جان آفرین پیوسته در تماشای تماشا میکرد و با این زیبا روی دل آرا که زمان و مکانش محو دیده است
شیدائی گشت افسوس که رفت و این حسرت و افسوس از دلش نرفت و دریغ که به دریغ گذشت و این
محنت از جانش نگذشت و از این غم دل خون و در هوایش اشک امید و جیحون است ترا دیدم و یادم
از بهر دوست [illegible] که شد ناامید از بیست در بقا که روی تو مادر ندید از این روی و این موی شد ناامید
در بقا بر دل مادرش این آرزوی که اکنون کشیده بر روی تو روی ز دیدار تو شاد کامی کند ز رخسار تو کام
نی کند ز روی تو او آتش جان کند تماشای دیدار جانان کند حضرت رحمة للعالمین از ادای حرف
کامل مدلول او در آمده فرموده که ای مهربان مادر بر خویش که مرا از مادر مهربان تر بودی و در پرستاری و دایگی
مهربان مادر اگر مرا مادر گذاشت و گذشت رسمیه که چون تو مادری دادی سپاس نست و مرا غم بی مادری هیچ
خاطر و دل نگذشت که ای چون تو مادر به چشم سپهر کیفی نفی از هر کجا مادر [illegible]
گزیده تو را او [illegible] مرا مادری کردی و یاوری مرا کی بغیر از تو بد مادری مرا مادر کو [illegible]
تو را پایه در هر روش از او برتر است چه تو مادری در دو گیتی کم است [illegible]
تقریر بر رفت از رسول تقریر به حجت تو مانده رسول ای مادر گرامی جان دانگاه بخشش که چنانچه
بقضای الهی رحلت فرموده از جهان و برضای یزدانی برفت ما تنهای [illegible] پروردگار مهربان تو را بگمه
مادری من گماشت و پرستاری پرستاران پرستاری مادر خجسته تو گذاشت که هم مادر و دامان مهر پرور [illegible]
یگانه گوهری از صلب عبدالله آوری که چراغ دودمان هاشم و عبد مناف باشد و شمع شبستان خاندان [illegible]
برادری از پشت عم بکو نهادم و نوید این اوان پروردگار بوجود خواهد آمد [illegible] بر گردون از پی تعظیم [illegible]
نیاز بر زمین خواهد گرد دل خوشش دار و اندوه بگاه مبارک [illegible] روزی که انوار جلال از او ظاهر است [illegible]
و نسب [illegible] تجلای عالم [illegible] وجود خواهد گردید [illegible]
اسلام از او قوی خواهد گشت و شوکت کفار و فجار از صولت آن برهم خواهد شکست [illegible]
چه او [illegible] زوجت وی آید مرا یاوری شود هم برادرست حیدری ز تیغش [illegible]
به معراج ذات او [illegible] جهان را کرم [illegible] شود [illegible]
او [illegible] نیازمندی او دست [illegible] بی هوش [illegible] تو خواند خود کسی را

بسی برفرازان بازو فرو   نه شد جز او کسی داور زبس که پاتی مؤدار از ذات   نمایان شد که جهاندار ذات
چون آن شاه سریر حجاز با فاطمه این راز افراز فرموده اوسخوشحال و شادان از این مژده مؤده شد چون آن سرمریت
طاهر سربریت بشادی دل گشت واندوه از خاطرش رفت تا روزی چند بر آمد و نهال امید به نو از سحاب
فضل خداوند پهال بار و رفر بجس ابوطالب از وقت رسیدن رسید و بجز طوبی از عمران ازهم که ام مختفر گردید
گردید صورت آفرین در جسم مصور آمد و با نوی زمین از حمل زینت عرش برین بارزب و فرز زمین و زمان عرش
از آن مهد روان روشنائی یافت و نور نور دانش درساختگی جان و جهان تافت از بانش درنهانی گویا گرد
و با فرزند دلبسته باین رازسخن سرا که ز تخم تو ز در عالم آمد ما دو خواهم شد چرا که عالم گوهرهای فال گوشت
الغرض خاتم الاصفیاء وسرور اولیا در دلش که محل صف المومن عرش الرحمن بود جا گرفت و در دو
سینه اش عرش سبحان ما وا سرا سر دلش عرش گشت و مضمون الرحمن علی العرش استوی بر کرسی نشست   بیت
شکل آن زان فرمادرو   نهال وی آمد ز یزدان فر   درون دل آن زن پارسای   جهان دار جان آفرین
گره های دلش مخزن گنج اسرار شد   منور بوش از دل رخ یار شد   چه از روی یزدان بدل نقش بست
زنو گشت از آن نقش یزدان پرست   حرم دلش گشت جای خدای   در آن کعبه آمد خدا خودنمای روزی
جناب فاطمه از شوق زیارت بیت الحرم رسید و ستایش پروردگار راد آن خجسته مقام مایل گردید بعزم
کعبه مقصود از خانه بر آمد و خدا گوی برآن کوی روی نیاز آورد   خدا گو سوی کعبه شد دل گرای   نهان
در کعبه دل خدای   کلید در خانه را برگرفت   ره خانه پاک داور گرفت   چه در کعبه دل خدا نه یافت   چرا
بر سوی کعبه گل شتافت   هوا دارین کعبه شد هر پرست   در آن کعبه نه خرب و بت پرست چون نزدیک
بیت الحرام رسید و هیبت و صلابت پیر خدا در خانه خدا ظاهر گردید کعبه از شوق لبریز آمد و در کن و مقام
را نشان انتظار سر رکن حطیم را درجانب رکن حطیم در مقام نسیم لرزه در جان افتاد و ارکان مسجد الحرام از نور
خداوند هستی و جود وروی به تزلزل نهاد و چون آن عاقله نور یزدان دعا بعد قبول علطف جهانیان کرده حاجب حرمی
بود به جانب خانه خدا رسیده بی مفتاح فتح الباب شد و معطوف دست خدا افتتاح باب الاسباب در حرم
چون باز شد بنسیم حرمت در ابرار از فضا در آن اول هر یک از شهر یاران عرب و عجم بی تکلف هر دو بر هان
و صنمی مرصع مواقف زنشان بر پا شده و بتخانه خدا و نشاده بود و در دست حرام از وجود اصنام مثل الصنم
مملوء و بتهای بزرگ که هر یک سنگ بت آذری و بیا گل بجان که از جواهر و گوهر ورده بسته مانند حور و پری بودند
در طاق حرم گذاشته و حرم آن آن   انبات شده چون قدم با نوی زمان به آستانه رسید آن نقاشیل تمکان ارسکو

جان رفتو و سر یزدان بر رو فتاده شد و مستق زنان بر ببین نهاده و علامت سرنگون شده و مناف وار دون جبل زر مین
غلطیده و دو بگاک طلبیده رخاک جنبه ادفتاده ندیست در آمد بر اعضای ایشان سکتی فاطمه بنت اسد از اشکال ابلیسان
شده از وحشت بر سان آمدی چون نوای سرنش بگوش هوشش رسید و بسی راز های نهانی از کو مری که در جبیب
رحم داشت بشنید از کنی که کجا گفت خدا و ندی که چه گفت دلش جا داده بود در عزم ستان ملک آمو شف داران
نشان چنین که جسم آفرین بود گل بگلشن شگفت نهایت از وحشت بهوش گشت و در بیهوشی عجایب بسیار از مظهر
العجایب در نظرش گذشت بهوش تجلی ما جان بهوش بیهوشش آورد و خوف تا کی روی بگانه آورد و راز نعمه را
در نهانی باجنیت فرخنده باز گفت وگفت و شگفت بسیار اچه و الاکه شف ابوطالب از حکایت مظهر العجایب
چون گل دامیده و در عجب و تحیر سکنات فاطمه بدید که در آن وقت جناب نبوی بر آن خجسته سرا شرف
ورود ارزانی فرموده در خانه عمران از چون والای دین حال سراسر فرمود ابوطالب عفوات را بعز و عرض
اقدس رسانید و آن قصه حیرت افزا را بشنید چنان گفت که جناب رسالت مآب فرمود ای عم
این عجایب از مولود مسعودیست که از شما درین دنیای بوجود خواهد آمد و جهان را از نور وجود معطر خواهد
کرد ای عم گرامی خمسه مجوز که این آثار عجیبه و اسرار غریبه این پاک فرزندیست که در تکلم نشست و شمسیت
جهان را از سعادت ملو سعادت بخشا و برکت ذو خواهد مؤدا و ابواب اسلام و ایمان بر جهانیان
گشاده صولت کفر از وجهان خواهد گشت و خطبه اسلام از شرق و غرب عالم خواهد گذشت از روی بتیغ
از سر خود مشکل گشا پس وقت خواهد گرفت و شرع متین از دست جفا نمایش شوکت هم خواهد یافت
شود کفر پنهان و دین آشکار   بسیار کرده و ربح کردگار   جهان را جهان داری آید بدید   که کون و مکان و جهان
آفرید   چون ابوطالب نامدار و فاطمه از جناب رسالت مآب این مژده بشنیدند سجده شکر بجای آوردند و چنین
سنجاک نیاز مالیدند ابوطالب از این خبر عجیب از بیم و در نثار فقرا و کرد و بعطیه و بخچاپش زینت برآورد
و هر روزی از جناب کمل جناب اسرار و غرایب فظهور میرسید که بیان از زبان تقریر و تحریر از آن جمله
تحریرست در آن جمله در هنگام نماز فاطمه بنت اسد ذکر رکوع و سجود میشند از آن بزرگوار در شکم
می شنید و متحیر می گردید و هر وقت جناب مصطفوی حبل الاف الحجة وارد بر بانوی زنان گشت بی هیچ آن
حرکتی در شکم خود مشاهده میکرد که از جای میجست و به زود و دستش می بوسید و می شنید که آن
دردانه دریای قدرت و صنعت ذکر را از بحر شخص و کرم آن در تسبیح می نماید و آنکه به سر خود سر بر نهاد در حرم
سپید از ماه مامور منظر بابه و جمعی از اقوام و اقارب آن جناب که مانند عقارب بودند آن مجره اشغنیده در انکار

هر دو بنده را بیگانه راستی و صداقت بانو را الله تو ده و به هسکی می که حضرت رسالت تب تشریف برد فاطمه می پرورد
اند و وا را محکم کرد که نتواند حرکت نماید چون حضرت رسول بجای منزل بانو رسیده چنان حرکتی از بانو
ظاهر شد و همچنان نگاه می دوزد که آن جوانان زود رسند و زود رسیدن آن جماعت بودند هر یک بطرفی جا دادند
و غلطان شدند و همی دیدند که سخن فاطمه صدق و صحیح است در کار و در سحرگاه و یکشنبه بیست و نهم شعبان وفات نمود و ختم
و مشهور حضرت رب العزت می آیات سورهای طویل می شنید که در دل او و الهام میخواندند و نام خدا را بر زبان میراندند و
آن آن امور عجب متعجب بود و هر لحظه ستایش پروردگار جهان را می نمود تا اینکه روزی جناب ابوطالب پی مهمی
و از خدم و حشم آن سرای ارم نما خالی گشته بانوی زنان را ضرورت آب بهم رسیده و از پی آن کمی خاطرش
برمرده گردیده متحیرانه در جستجوی آب شد و اطراف خانه و کاشانه در نظرش سراب و لیکن از بی آبی گردیده
و محض خاطرش در پیچ و تاب آمد که آب باران از فرش در کجا [illegible] در طرفش عنود آغاز نمود و ناب نوشیدنی
براو باز فرمود القصه بانوی جهان در آن خانه تنها بود و مظهر کامل خدای یگانه و مسکن آن شد الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح می شود و خانه از خدام تهی و کاشانه از انوار ملک علام پر با وجود
وجود بحر مواج رحمت الهی دو دریای بی نهایت رحمت تماشای که در خانه اش موج میزد و تشنگی [illegible]
و بیت و تشنگی بر داشته بجانب زمزم شتافت چون بکنار زمزم رسید زمزم مرحمت التجا و منبع سحاب فیض
و بنمات [illegible] فرمن دید و درستان فیض جان جوشید که آبش بلب رسید بانوی زنان [illegible] را از آب نمود
آن آن آب که از شوقش بلب رسیده بود مزاق جان سیراب فرمود خواست [illegible] را برداشته و در مراجعت [illegible]
فرماید حیات و بود و شش آن کیان [illegible] خدا را خواند و نام مقدس ایزدی پی بها را بر زبان راند که [illegible]
او مقتضای [illegible] شد و نور بیضا خورشید از صد افزون شعاعی از نور تابان بوم و بر تابید که چشمه زمزم و هوای حرم
چون سلسبیل و گلزار ارم خرم گشت و آفتابی بر آن عرصه نور افشان گردید که روشنی هوای چشمه از چشمه خورشید
گذشت و هوای آفتاب بیضا بر آن ظاهر شد و آفتاب تابان بر او باهر که دیده روزگار را از دیدنش خیره و حیران
و عقل هوشیار از رخسارش پریشان و دیده و سرگردان می گشت گویا صورت بصورت صورت نگار مصور
گشت و صف فرشته مطلع شاهد ازل طالع و در جهان تکوین ممثل شده و از شعشعه جمالش خورشید جهان نوری
استکار و از پرتو شمائلش مثال بیمثال مصطفوی جدید دست خدا و هوای حرم پابها و زمزم [illegible] در نب
زمزم نقاب از چهره کشاد مظهر قدرت قادر یکتا بی حجاب در چشمه آب بر بانوی خورشید احتجاب نمایان
شد و بعلم جبرئیل بر بانوی جمیل عیان حجاب عقل و هوش حجاب از دیده ما نور دوشیده و اکنون [illegible]

بودی پرده در برابرش گذاشته بانوی زنان از دیدار آن جوان که بهشت برین را آموزگار بود متحیر شد چون مهر تابان
نقاب محتجب گشت گویا دیدارش را تاب دیدن نداشت و محرم خانه خدا را نامحرم می پنداشت با از اغیار فرق نمی کرد
و دل او را که در دلش جای داشت هنوز بجای نمی آورد و دیده دلش را تاب دیدار نبود و سینه اش از بی طاقتی تنگ و ضعف
پرورده کار تنگی می نمود خورشید و مونس پرسید که آیا این جوان کیست و چگونه از زمین آمدن او از بهر چیست آن
جوان چون غنچه نوشکفته لب به تبسم گشود و با مهربانی تمام از روی لطف تکلم نمود که ای یگانه ما در مهربان ما در آفاق
از فرزند گرامی و فرزندان را ما در پرستار منم که در دلت چون گنج نهان جای دارم و بیت روز و روز اعلی
و دل ادب قدم میگذارم تو را ندیدن من گزیر نیست و مرا از قدمت نو چاره نیست خاطر جمع دار که در جوانی عمیم
حرم محرم بجای ما محرم و روح القدس و روح الامین ز سر ارشاد و خدام سیکی که گرد محرم بیت
القدس خدام مریم دم من مریم جان دم ده که از مریم آمد مسیحا بدید چون مریم روزگار را معرفت
مسیحای ابوالعباس کار حاصل گردید و دیده دلش به انبیاء گردانده نور پروردگار را تماشای دیده از کلام روح قرایش صورت
روح القدس شنید و از صوت هوش ربایش نوای نخل طور بگوشش هوشش رسید و دیده دلش چنانست
توانش شنوا دید صوری است که صورت آفرین صورتش را چون صورت خود بیمثل و قرین آفریده و چهری است
که چهر آفرین چهره آن را مانند چهر خود بیهمال بیدا آورده زیزدان و زان روی یزدان بدید ز بهر و پرورش
گمید دگر باره چشمه را باز کرد سوی دامنش ناز آغاز کرد در آیینه بشکل صورت جمال که در آفرینش
نبودش همال به شد سوی مادرش رهگزین همه بانوان شد به بانوان سرین خور خورشید کی مادر مهربان
چراغ ز فرزند گرامی نهان روان شد چو ماه آن آفتاب بخندید و برداشت آن مشک آب سوی خانه
خویشتن شد روان بهمراه او بانو بانوان چو آمد سوی خانه خویشتن شاد سوی مادر از مهر گردی بگشاد
دل مادر از آن نگه باز یافت ز دیدار او روی دلدار یافت چون فاطمه مناسبه در حرم الشرف رسیده واژن آن
مشک را بخانه رسانید از نظر فاطمه مستور شد و از نزد مادر خود مهجور مظهر العجایب غایب گشت و بانو اسیاب
حیرت از سر گذشت و حشتی او را عارض گردید و ترسی بدلش رسید بیهوشی او را دست داد و در نهایت بیهوشی
هوشیار گشته زبان بتضرع و ابتهال بحضرت ذوالجلال گشاد که ای داور بی نظیر و مثال نظر [illegible] از ذوالجلال
از آن نقش شد پای دلها بسته که این نقش نقش است با نقش بند و روزگار را از دنیا ربوده و متحیرانه مناجات آغاز
نمود که پروردگارا ربیعا قدرت تو را انتها نیست و در قدرت کامله تو پی انداز نیست ثنا خوانی در دو در اسرار قدرت در وقوع
اگر از ضعف بدین ما توان نیست و با شه از طاقت اطفال بر آن هستند گشت که نقش مقدم اطفال کامل [illegible]

و خاطر مضطرم بسوی آرام شتابد که ناگاه در باب التفات گشاده و قاضی الحاجات نخل امیدش را بار داده و ناله اش
موثر آمد و نور خدا در نظرش جلوه گر حضرت جناب ابو طالب در رحمت گشوده و نگاه عمران از برد نخل ...
آن مهجبه باز از فرقدم رنگ فرو مسی برین نمود و غره آل باز خوانده و مهربان را فرق و از بهجت جاودان فرمود
بیا در مهر نوم شکفته خندان آمد و از راز نهان در گفتگو و بیان جناب فاطمه بنت اسد که بر وقایع گذشته را
معروض گرداند و اضطراب و وحشت خود را بعرض مقدس بایسته جناب نبوی او را تسلی داد خاطر مضطرب آن شمع
و آلام وارده مهربان باز گفت که امروز یک فرزندت که برابر ادوار خدای ... بگفتم و عادت ... نشیت جان
آفرین از در باب آن پسر ... در ... خواند آن ... و وحشت از خاطر بگذاره کردن
نهان گشاده ... بهانی از دم ... نداد ... الهیش ... خدای ... مرا جان ...
... چو فرزند آن نادر گشت فرمانده از آن ... جون آن ... از خاطر عمران آن ...
... تسلی کرده وار اندیشه ... رسید ... از شاد ... عجایب ... دم ...
و کرامات ... مشهور و معروفش می گردید تا هنگام ولادت و ایام سعادت نزدیک شد بیان ولادت حضرت امیر المؤمنین
... که بعد از آن که مشیت خالق بی شبه ... عشق ... که صورت حسن ... در مجلای ...
و آفتاب جمال ازلی ... نور مقدس نبوی ... و طلوع ... آن نور ...
... از آن حسن نور ... گردیده ... مظهر جمال ... چون حسن ... و صورت جمال ...
... طالب عشق گشت ... عشق ... و عاشق ...
... نور ... نبوی ... عشق نام و عاشق نام ... کرد ... عشق ...
... عشق ... و چهار ... آن انوار ...
و معشوق حقیقی ... اول ... عشق ... و آتش ...
جلوه گر ... عشق ... آتش ... آدم ... جناب
... نور نبوت و جمال ... و مکان و لامکان را منور ... حضرت حیدر صفدر ...
و جلال جلوه گر ... که حضرت ابو طالب ... که من و علی از یک نور بودیم
قبل از وجود عالم و آدم و آن نور منقسم ... مطلع ... آفتاب نبوت و دیگری ... مطلع ... ولایت
و مضمون حدیث شریف حضرت نبوی ... کل نبی ... علی ... جناب ولایت
... حضرت آدم صفی ... و آن ...

... وچون کوکب رخشان ... برج ولادت تابان شد نور علوی در غره غرای جبهه ...
... آدم ... کرامت ... و چون حضرت نوح نبی در زمره نبوت ... آن نور
... گشت ... و چون آن نور ... گردید ...
در آب حیوان ... آن رسید ... از جمله ... رسل ... آن نور ...
... رخشان ... جبین ... حضرت خلیل ... جمال ... ضیا ...
... آن نور ... کلیم ... آتش ... گلستان ...
جناب کلیم را آن نور رهبری ... آن نور ... وادی ایمن ...
... نوح چون ...
... با موسی ... کشتی ... آتش ...
... آتش ... تا این شرف ... ابو طالب رسید ... آن نور پاک اسد الله الغالب ...
... فاطمه بنت اسد ... شرافت ... آفتاب ...
... روزگار ... ساقی دوران ...
... پنهان داشت ... روزگار ...
... تا ... اسد الله الغالب ...
... عبادت ...
... روزگار ...
... جهان ... حضرت ...
... چون ... دوستان خدا ... مجلی ...
... و گلزار ... آل ابو طالب ...
... جناب ... ابو طالب ...
... ابو طالب ... جلال ...
... ولایت ...
... از ... کعب ...
کعب ... هاشم ابن عبد مناف ...

گذارد گر دید که خداوند عالم مطلب من بر آورد و از دنیا بر زدنا دوستی از خود دشمن دو چار کرد گفت ای ابوطالب بنی
از جانب ملک علام بجهة تو دارم که بمن الهام گشته است ابوطالب گفت کدام است مژده گفت در اندک زمانی
فرزندی طاهر از صلب مطهر تو بهم خواهد رسید که جهان از نور او نورانی خواهد گردید ولی خداوند عالمیان است و امام
متقیان و پیشوای مومنان است و وصی پیغمبر آخر الزمان قالع کفار است و قامع فجار چون آن پاک فرزند از مادر
زاده و از جانب من باو رسانی و بگوئی که مترجم میگوید که گواهی میدهم بوحدانیت جناب احدیت الهی
و به نبوت جناب رسالت پناهی و شهادت میدهم که تو وصی پیغمبر آخر الزمانی و بهترین اوصیا برگزیدهٔ
یزدانی و جهانیان را امام و پیشوا چون ابوطالب این بشارت را شنید قطرات عبرات از دیده بیش بگرید
گفت از امام [illegible] گفت نام مقدس آن بزرگوار علی است مظهر الله العلی فیدانی علی عالی که ظهورش
شد کمال قدرت حق آشکار ابوطالب گفت حقیقت گفتار تو در حقیقت ظاهر می شود که برهانی با هر شد گرده
مژده گفت چه میخواهی که از خدا بجهة تو سؤال کنم که حاضر شود ابوطالب گفت طعامی از بهشت مسئلت می نمایم
راهب مشغول دعا شد و متوجه بسند خدا که فورا طبقی حاضر شد و در آن رطب و انگور و انار بود مترجم برابوطالب
گفت ای مهربان که مرا چندان از عمر باقی نمانده و نفسی از حیات فانی بیش نیست چون آن مولود مسعود قدم
عزیز بجهان گذاشت ولوای عزت و شرف در زمان برافراشت باید بنزد من آمده مرا از فرزند و ورود آن بهره مند سازی
وسلام مرا باو رسانیده بگوئی همه [illegible] چهره بنما دلبرا چون [illegible]
ابوطالب شاد و خرم مترجم را وداع نموده انار را برداشت و بمنزل خود قدم گذاشت و آن انار را تناول
کرد و از آن انار خداوند عالم نور امامت را در صلب او بنهاد و در رحم فاطمه بنت اسد اسدالله قرار یافت
و انوار خدا در خانهٔ دلش تافت در پس پرده هر چه بود آمد فاطمه بشیر خدا حامله شد و آن حامل نور خدا بولی
گشت حمل گرفت نور او در رحم چنین که در جهان چنین قمر نبود جهان افروز تابنده است
ولی بنده او فرخنده است نه پیدا شده نور پاکش ز خاک چه پیدا شده خاک از آن نور پاک بود
فاطمه بنت اسد بشیر خدا حمل بهم رسانید و آن مظهر جلال در رحم او جای گرفت زمین از هیبت آن نور
هم لرزید و کوه ارض از صلابت آن متزلزل گردید و چند روز از این علامت برقرار بود و آثار عجب آشکار
قریش را فزعی عظیم بهم رسید و از مخافت آن علامت ترس و بیم در دل ایشان حاصل گردید بتهای خود را
برداشته و قدم بر فراز کوه ابو قبیس گذاشته که از زلزله بتکده و بتکدها از آن کوه دور گردیده و جزای
کوه از هم پاشید بتها معلق زنان برو در افتادند و آن فاضل سبحان از جهت شاهنشاه کشور ایمان [illegible]

شنیده و آن حال ابوطالب بگوید آمده و هم دیدم سعی نداشت و آن داعیه ابوطالب عز وقف و هم سعادت نزول ولی
خداوند زمین است و بعضی گفت و این شب حادثه پدید آمده و شنیده طاهر مطهری است که رانقه دیده که اگر
اطاعت از خانه بد و وارد جواب است که سند این زلزله از شما رفع نخواهد شد و این حادثه هرگز دفع نمی
گشته بجهة تو فرمانی جانان می کنیم پس ابوطالب دست بسوی آسمان دراز نموده و زبان بمناجات
الهی گشوده گفت الهی و سیدی اسألك بالمحمدية المحمودة وبالعلوية العالية وبالفاطمة البيضاء الا تفضلت
بالتهامية بالرأفة والرحمة که جناب رسالت است فرموده که بحق خداوندی که دانه را شکافته است که
از و شنیدم که جمیع عرب آن کلمات را شنیده بودند و نوشته بودند و در جاهلیت هر شدتی که بایشان رو می
میداد باین کلمات خدا را یاد کرده و روی تضرع می آوردند و دعای ایشان مستجاب می شد و
معنی این عبارات را نمی فهمیدند و متوجه آن نور در جسم او کرخی می گشت و در هر قوم در نهانی و پنهانی
رازهای نهفته از آن راز و این می شکفت در شبهای تار از آن رشک نور بوده و دیوار می شکافت
بسیار و اسرار پنهان و مخفی ظهور می شناخت تا زمانی که ولادت شیر خدا نزدیک شد و هنگام ظهور مظهر قدرت حق
رسید و یک در سموات ز پیشانی گشتند و بر یکدیگر مژده رسانیدند و جنیان گمان جوش از غیب دادند و ابواب
جنان را گشاده و فرشتگان لباس الوف الوف در سموات گسترده و روحانیان لب به تسبیح و تقدیس باز کرده
چون فاطمه را وضع زادن هم رسید و وقت ولادت شاه ولایت بر او ظاهر گردید ندائی بگوشش رسید
سروش غیب شنید که ای جان تو خوش جان آفرین در آن خوش جای جهان آفرین سوی
خانهٔ پاک یزدان گرای بر وجانان روی یزدان نمای رخ جان آفرین بر تو بادا نوید که جان آفرین
از تو آمد پدید پس آن شهسوار بجانب خانهٔ خدا رفت و در برابر مقام ابراهیم ایستاده گریان گشت و نظر بجانب
آسمان نمود و لب به تضرع و مسئلت گشود که خداوندا من ایمان آورده ام بتو و بهر پیغمبری که فرستادهٔ و بهر کتابی
که داده ام بجهة رسول تو و بگفتهای جد خود ابراهیم که سؤال می کنم از تو بحق بانی این خانه و بحق من این فرزند
بکار که او را در رحم مونس من فرموده که این درد را بر من آسان سازی بجا این مولود که یکی از آیات جلال
و صفات توست کرم او از دولت او منشعب میداند چنین گفت این راز دانای راز که چون کرد با قد نماز
و نیاز ستایش چه بنمود او با خدای که ناگه بگوشش رسید این نوای که ای مریم گشت خدا را نمایان
تو آن مریمی کو خداوند زاست مسیحای تو دم مریم زند که عیسای مریم دم از دم زند سبحان خداوندا
عیسی ده ای هر دم خداوند عیسی نمای خدائی عیسی اگر ما را دست هر دم خداوندی او یکجاست

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعنب گویند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه از آن شکاف داخل
خانه شد و ما را تعجب و حیرت از حد گذشت و باز آن شکاف بهم آمد و دیوار صاف گشت و ما را از این
عظیم بود پس در خانه را گشودیم و هر چند خواستیم در کعبه را بگشاییم هر چند که سعی نمودیم میسر نشد و آن راز منکشف گردید
و سه روز فاطمه در اندرون خانه بود و ما می شنیدیم که در این کعبه سخن می گفت و چون سه روز گذشت باز دیوار بهمان مکان
شکافته شد و حضرت فاطمه بیرون آمد و دست خدا بر روی دست او بود و مانند آفتاب درخشان می نمود و گفت
ای گروه مردم حق تعالی مرا برگزید از میان خلق خود و فضیلت داد مرا بر زنانی که گذشته اند از مریم دختر عمران و آسیه دختر
مزاحم اگر مریم درخت رطب از درخت خشک نهادم در خانه خود بار داد و سه روز در آنجا متوقف گردید
انواع اطعمه بهشت من ریختند و چون خواستم بیرون آیم هاتفی مرا ندا کرد که این فرزند را علی نام کن که منم خداوند
علی اعلی و آن مولود مسعود را بدین نام نامی کرده ام و از نام مقدس خود نام او را برآورده ام و او را بآداب خود
ادب نموده ام و امور خود را بخشی به او مفوض و مرجوع فرموده ام ای فاطمه نفس او نفس مصطفی است و دست
او دست خود ساخته ام کار این مولود مکرم در خانه محترم من محترم است و رسول او مونس او هم در خانه او است
او قریش اتفاق افتاده در معرفت حق چنان است و منشی خانه حق زاده آن بنیانش بود هر فرزندی که خانه
زادی داده ساکن میشد که خانه ش یکجای فرزند و آن اول کسی است که بر روی خانه من اذان خواهد گفت و خانه
از رجس اصنام و بتان خواهد رفت و قدرت من است و مظهر صفت من او است بتها از خانه من سرنگون
خواهند گشت و بر جای شرک خواهند گشت و این دست باز وی اسلام است و این است جان از شریعت نبوی
و این است دست تن کفار مسمر خواهد گشت و منال امید ایشان بی ثمر خواهد شد قوی دین خدا از این ستمکش
او بر شریعت معمار است و وی قرین خوابی عدم بسته بود و ام که در فرق و مشکلات بی تاج لافتی و افسر
والی بر کسی که یاری او گشته و کیفیت ولادت آن شمع فروزان بزم هدایت جعفر صادق رحمه الله از بعضی روایات
آنکه بعد از آن که فاطمه را وقت زادن گرفت چهار زن براو وارد شدند در هر یک چون لمعه نور با جامه های حریر بهشت
خندان و مسرور نزد او نشستند و براو سلام نموده خاله وار در آن روز گشودند و او را دلداری داده یاری می نمودند
شاه ولایت پا بر روی زمین نهاد فرقه صفت خدای ملای غیرت عرش خدای گرو نوری ساطع گشت که صد هزار
مرتبه ساطع و درخشنده از خورشید تابان گذشت و فوراً آن مولود مسعود لب گشود که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله
محمد بحکم البتة و بحکم الوجیبة والا مر امیرالمسلمین پس یکی از آن زنان آن حضرت را از زمین برداشت و در دامن
گذاشت چون آن حضرت را چشم بر روی او افتاد بزبان فصیح و بلیغ گفت السلام علیک ای مادر مهربان من و مادر

حالیا پس یکی دیگر از آن زنان پیش آمد و آن حضرت را گرفته می بوسید و از آن غایه دلان معطر میکرد پس حضرت
فرمود السلام علیک اینجا ای مریم پس سایر زنان آن حضرت را گرفته و در آن جامه که با خود آورده بودند پیچیدند
و سر و روی او را بوسیدند و یک یک آن جناب را دست بدست می گردانیدند و مرحبا اهلا می گفتند و ابواب
اندیشه درو و مرحبا چیدند که در آن وقت چون قاعده عرب این بود که اطفال را در وقت ولادت ختنه می کردند
ابوطالب گفت در خوبست که این را ختنه نمایم که یکی از آن زنان گفت که این فرزند طاهر مطهر ختنه کرده
و منزه است از علیها و حرارت آهن با و نرسیده و در دنیا از آهن اذیتی و المی نمی چشد مگر بعد از آن که سی سال از
رحلت رسول گذشته باشد و جهان از ظلم و طغیان پر گشته حرارت آهن باین جناب خواهد رسید و بر
فرق زرین است که این ملجم مرادی علیه اللعنه باشد حدت آهن خواهد چشید و از ضرب آن محاسن
مبارکش لاله گون و رخسار شریفش گلگون خواهد گشت و خروش و فغان از زنان ظاهر شد و از نظر غایب
شدند ابوطالب گوید که من در دل گفتم کاش آن دو زن دیگر را می شناختم که ناگاه حضرت ولایت
بزبان آمد و گفت ای پدر آن دو زن دیگر یکی آسیه زن فرعون بود و آن دیگری مادر موسی بن عمران
مرا معطر گردانید ای پدر گرامی به دیوی شرم و او و فلان خالت و بخبر ولادت مرا بدانچه دیدی بشارت
داده و سلام مرا به آن رسان و چون حضرت رسول نزد آن شمع شبستان وجود تشریف آورد آن حضرت
مانند جان بر زمین در آغوش گرفته در دامن نشانید و آن حضرت بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله
و رحمة الله و برکاته و بنا بنخواندن سوره قد افلح المؤمنون کرد حضرت رسول فرمود بتحقیق که رستگاری
یافتند بتو و ولای تو و آن حضرت خواند تمام آیه را تا الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون حضرت رسول فرمود
که والله ایشانند وارث فردوس که بولای تو فردوس

شتابند و به یقین حضرت بود که بر دم خرد از رب را و در این مولود آن قدر حرص بود که فرزند را که شیر دهد
حضرت نبوی از آب دهان مبارک خود در دهان آن حضرت امیرالمؤمنین گذاشت و ده روز حضرت
زبان مبارک آن جناب را مکید و از برکت آن سبب شیر نمی گفتند چون فاطمه گفت حضرت مرا دیده خورشید می
درخشید و نوری از آن ساطع است که جهان را روشن نموده و خلق آن حضرت ا جاده اطفال در قنداق
پیچیدند چون قنداق بر آن حضرت پیچیدند آن حضرت قنداق را پاره کرد و دستهای مبارک را از دو سو بیرون آورد
محکم تر آورده و آن حضرت را در آن پیچیدند و بنجا مرتبه چنین شد که دیدیم باز آن حضرت بقوت بازوی الهی
از هم درید و دستهای مشکل گشا را بیرون آورده و فاطمه در دو جامه و سه جامه آن حضرت را پیچید باز قنداق را پاره نموده

مبارکی انگشت که فلاقش جابرا از پای تحکم آورده و بعوث بر چه قاطر آن حضرت از میان آن جاها جهیده تخت بر ب
کرد آن نیز قند و شهر قدرت یکی بعوث الله العلی جاها از هم دریده و قصر بن گویا کرده که ای مادر گرامی دست از
بند و بران دست ما بستن میپسندد که نبندد و مرا دست چرخ بند ای مادر این دست را میتوانم پنجه چرخ و زوری در درگاه
خداوند بچون و چند نیز است همه عصمت قادر ایمی از است به یزدان که یزدان بابی است لب [illegible]
بند خاتم و حلقه ابتهال و مکتب حضرت چنانند بهانه بستن این است روا هست و به ساده جهیدن منزله
همه صیدنما تواسی از است به یزدان که یزدان بابی است لب بابی است و از نیند خوب و زشت ز
قدرت حق ذات آدم سرشت از این است مشکل کشای کمند از این است کار خدایی کمند پس بر دو بکر
حضرت رسول آمده فرمود او را سجال خود کند او بیه که بدیگر اطفال شباهتی ندارد و چون حضرت را در بر خود
گرفت و در روی مبارکش بعجب و تکلف نظری فرمود چنین بر چشم او بنگرید آن روی روی خدای دید
دید نشان آنچه در پرده روزگار به انگشای پی پرده اش آشکار رخ آورده بر سوی دارای فرد
بشکرانه اش سجده شکر کرد که آن حضرت اشاره بود که از آنچه دیده در من عطا کردی بار خدا [illegible] حضرت
فاطمه شاد و خوشحال گردیده و از روز ره با این جمله عرفه گویند و چون روز سیزدهم شد که هم در آنجا به سید ابوطالب
در میان مردم مذاکره کرد که حاضر شوید و ولیمه فرزندم علی را [illegible] بسیصد شتر و هزار گوسفند از برای اطعام مردم
ذبح کرده و نبات شد که هرکس حاضر میشود بعثت شوند و در کعبه معظمه طواف نماید و بیاید بر امیرالمومنین
سلام نماید و طعام صرف کنند که تمامی مردم مکه با آن طریقه عمل کردند و در روی این صرف طعام آوردند و [illegible]
تعظیم و تکریم نموده تعجب کردند و قربانی معمول شد و ابوطالب چهل روز از میان مردم غایب گشت و بیم
وقت مکرم رفت چون به آنجا رسید مکرم را دید که خود از جامه پیچیده و در روی جبینه خو پیدا است دو
ماری یکی سیاه و یکی سفید نزد او نشسته و پاسبانی او را می نمایند که از جانوران او [illegible] چون ابوطالب
دیدند بغار رفتند ابوطالب نزد مکرم رفته گفت السلام علیک یا ولی الله و رحمة الله و برکاته پس مکرم بقدرت
الله تعالی بر خواست و نشست و باین مقال گویا گشت [illegible] فارغ
از او مبین و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اشهد ان امیرالمومنین علیاً ولی الله
والامام بعد نبی الله پس ابوطالب گفت مژده باد [illegible] که مولود مسعود جهان را از صحبت خود نورانی نموده و قدرت
ازلی نقاب از چهره گشوده که باد او تو را مژده از کردگار نگارین پرورده بنگار به پیدا گردیده [illegible]
زنهار پوشیده و پیدا بود به پیدا شده آنچه پنهان بود برنگ برقع جمال ازل [illegible] رخ داور [illegible]

در بیان وفات سلمان فارسی در ایام [illegible] امیرالمومنین [illegible] آن

بهر سوی گرد شد پدید همه کردگاری خدا شد پدید به پیدا شد کردگار جهان نظام از علی یافت کار جهان به پیدا شد
اگر جان پرورست به شادیش توان پرورست مکرم گفت کیفیت ولادت آن فرزند امامت زمان
ابوطالب [illegible] که مسطور شد بیان نمود و مکرم شادمانی نمود و سجده افتاد و شکر خدا کرده گفت ای ابوطالب
جامه بر روی من بپوش که از غم جهان آزاد شدم و از هجوم الام خلاص شده و جان بجان آفرین داد و گفت
چشم انتظارم که زشوق تو نه بستر بود تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود [illegible] آمده گفت
السلام علیک یا ابوطالب [illegible] محافظت و محارست ولی خدا و امام رهنما [illegible] که تو اولی [illegible] آن
مرویست که چون والی مداین ایمان [illegible] سلیمان ملک تجربه و کیوان [illegible]
یگانه گوهر معدن صدق و صفا و یگانه دریای مهر و وفا فارس [illegible]
اندیشه مدینه وفاداری که در جان مرتبه [illegible] سلمان منا اهل البیت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] ولایت [illegible] سلمان فارسی [illegible]
در مداین فیض بخشی [illegible] مضمون علما [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] ازین تنگنای [illegible]
روانش را از کالبد تن هوای [illegible] گلستان جنان [illegible]
زمانه دیگر گشت [illegible]
این کرانه [illegible]
گفت حالا مصلحت وقت [illegible]
تا هر جان [illegible]
ندارم [illegible]
از او پرسید که چون [illegible] غسل و کفن [illegible]
برزبان جاری خواهد گشت سلمان [illegible]
که خورشید [illegible]
جان از [illegible]
مرا از آب رحمت [illegible]
مرا از [illegible]

سرشته نور پاک است معزز خواهد شد و فرمود رمانی متعین من متعین خواهد کرد که جبرئیل اسحق العظیم کرا بنده و معراج از
آن زبان خطاب بجناب رسول خدا رسید رمانی مراد زبان مرزبانی بر زبان خواهد آورد که قال ای عبدالله انا فی
الکتاب العظیم سجا کرده وفیض بساط گلستان ازو نازفرود گشت و خداوندی بر بالین بنده قدم رنجه خواهد فرمود
که بجهت پرسش جا بجا آمده از مفارقت می نماید و بعد چنین از رحم بر تو می آید زبان فصیح زبان مرا
خواهد گردانید که در مدحش در کیمیا سراسر زبان است و در حضور بیان او صفتش قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
خالق بس چون ای زادان بدان و آنگاه بحبش که در سلام روش ساده ای مرا منظور خواهد گشت که شه کون و مکان
مخصوص شود است و از عرش تا فرش ملک الملوک و ملایک شیدای جمال بی مثال او مژده ای دل که مسیحا
نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که من زده ام فالی
و فریاد رسی می آید یعنی مرا غسل بدهد که رسول خدا را غسل داده و کفن مرا کفن خواهد نمود که حبیب پروردگار و کفن
و دفن فرموده زادان از سخنان سلمان متعجب گردید بسلمان ابن جا این حدیث و فرود اینجا حضرت امام المشارق
و المغارب در مدینه طول و عرض راه بسیار است و طی این مسافت دشوار چگونه آن خواهد آمد و بسر
تو خواهد رسید سلمان گفت ای زادان چون روح از بدن من مفارقت نماید و بال پرواز بسوی جنت بگشاید
گشاید هنوز مرا دست نخواهد شد که مولای من حاضر خواهد گردید و بوضعی که شایسته شان خداوندگار
است پرستاری بندگان خواهد نمود چون او گویند بشیر السعاده زادان و مولای انس و جان بر سبیل سلام
و از من سلام رسان و عرض کن مژده ای انس تو که گر سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
مولای تو گر به بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم و زبان نیازمند آن بیشتر کشود اینجا برین
مانده در میان آمده موجب بیش را انبساط زده بشر که بودن سلمان در بشاشت جمال خدای
بود و جان داد ازو آرزوی دیدار جانان است پس سراغشم و درون کنم بهانه خویش با جن و حکم
نگانه خویش و بعد از آن روی بقبله آورده متوجه حضور عالم نور و مراقبه عوالم دار است و در کرده شوقش
دو وحشی جان می شود که گشته غرقه نور دیدار می آمد زانکه چاره همان دل گران است که بود
روح پاکش از قفس خاکی جدا و فاکدان ظلمانی جسد را روی بجهان قدس نهاده و زبان بر این
که این جان عاریت که بما سپرده دوست روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم زادان گوید که
از راه جان بر زبان آوردم و چادر بر روی آن مرده کشیدم که دیدم فوراً آن مرا از ظلمت هیولی حشر دیده
از در آمد و در ان نور شب عرضه خورشید ضیا گستر کرده بود خدا بر آن سرآمده جناب امیرالمؤمنین و امام المتقین

حاضر کرده بود می تخیزاند و پای گستردم و سلام نمودم دیدم آن حضرت چادر از روی سلمان برداشت و دیدم نفس مصطفوی از آن چهره
جمال هنوز زنده و حیات است بوی اجابت که بر حال حاکم گردد بعید باشد اگر زنده کنند عظیم و هیچ
سلمان تبسم کرده و مانند گل از غنچه خندان و خندان شد و دیدش این قرآن العرش مقدس ساختند بوفای او که
برزنت حاضر گردد که زبان برآنسته و دل آرزوی او بود آن حضرت فرمود مرحبا بک یا عبدالله اذا
لقیت رسول الله فقل ما مر علی اخیک من قومک یعنی ای سلمان چون ملاقات رسول الله صلی الله علیه رسی آنچه امت
او بعد از او با من کردند عرض دار و در حسب ان او و بعد از آن آن حضرت چادر مرحمت بر روی سلمان پوشیده
تجهیز و تکفین او را بعین لطف و مرحمت کوشیده روان انبیاء مرسلین و ارواح قدس روزی از آرزوی چنان مسکر
آشنای این جان دادن ... گفت ملک بر زبان می آوردند انجناب از راه مرحمت جانب ... که تمرا
قدرت نامه قدرت داد و بر لوح ... نقش بر او دو کفن سلمان رقم ... فرمودند و فلکت علی الکرام
بعبد زاد من الحسنات و القلب السلیم و حمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان ... و در همان وقت از مدینه بیرون
در مدینه با اصحاب فرمودند و از وفات سلمان با یاران آنجا خبر داده نمودند در بیان حدیث بیعت او در غدیر
خم و تعیین حضرت رسالت ... شاه ولایت را بخلافت و وصایت منعطف ... زلال غدیر ... دلی ... تشنگان
وادی سحبات ... خطبات نعتسه ای ... از منبع ... فیض رجوان این شکرف حدیث را مانند غدیر بالن
بر جویبار ... جاری نموده اند که چون سال دهم از هجرت با سعادت ... خیر و بهترین اولاد بو ... حرب
خدا و حبیب ... حبه البحیه و ... گذشت و در سوم و دین و آب شریعت سیدالمرسلین فی
و ... تابع گشت جبرئیل امین بفرمان جهان آفرین ... رب العالمین نازل گردیده و سلام و تحیت
مقدس رسانید که ای بهترین زنان و زمین ... رسالت از جانب ما بود به امت رسانیدی و بندگان
از ضلالت ... راه و ... جامع ... اقامت ... زبان ... جور و جفای اهل نفاق
و ضلال صبر کردی جمیع فرایض و سنن از صوم و صلوات و واجبات و مستحبات قوم ...
دیار ... رسید و ... کافه انام از خاص و عام گوش ... دانسته است از مراسم ... که ...
هنوز تعلیم ... و تفهیم ... آن ... هر آن ... قوم باقی است و ... مراتب ... فرایض را
... مناسک حج ... کافه رعایا ... و بطواف بیت الله الحرام ...
اداب حج ... و خود ... این واسطه ... حضرت ... و اما ...
امکان و وصایت ... بر جهان ... مشرف ... من بعد از ... طاهر ... شد و ...

من از [illegible] فرود آید که هرگز زمین را خالی از حجت خود نکرده است و [illegible] قدرت خداوندی [illegible] بدون وجود عظام
بر لوح وجود منعکس شده ام بلی شرافت آنکلام بجهة این است سعادت آن بجهة مولود جهان کعبه چون
مولدش جز این شرف ورنه رتبت خاک را این احترام و خانه را این پس جناب مقدس
نبوی از فرستادن منادی ها کرد که از اطراف و اکناف اعاظم و اشراف آنجناب و اطلاب عزم بعرض
سعادت حج کرده و با استطاعت طواف را آماده و مهیا گشته بخدمت رسول خدا بشتابند که در رکاب
آنجناب مناسک حج تعلیم گیرند و وقوف آداب و فرایض بیت الله الحرام را بپذیرند این منشور از جهه
الهی شمارند و ما بالطوع والرغبه قدم در بادیه پیمائی گذارند و خود آن جناب بعزم طواف حرم محترم
گشته چون آن ندا بقبایل و عشایر رسید اوای و صوت منادی گردون گرای گردید از اطراف گنبد
گردون و از اکناف صحرا و کوه طایفه انبوه جوق جوق از اعراب و اصحاب و مهاجر و انصار روی آوردند
و دران راه و منزل جان [illegible] مخالف و موافق [illegible] و منافق در مرحله سیر شد
[illegible] در رکاب حضرت اصحاب [illegible] زمین [illegible] و آسمان [illegible]
حضرت خلیل الرحمن در جهان آرزو [illegible] که کاش در رکابش بودم و جناب ذبیح الله [illegible]
گفت [illegible] که در قربانگاه قربانیان کوی قبولش می بودم [illegible] در رکاب آن
حضرت [illegible] بعد [illegible] قوم حضرت موسی که بحضرت هارون علیه السلام سپرده و او را
وصی و خلیفه خود [illegible] بعد از رفتن حضرت موسی بطور مخالف حضرت هارون نموده و بسخن
سامری طریق عبادت گوساله نموده دست از خدا برداشتند و گوساله را خدای خود [illegible]
باید حق بین و عقل [illegible] که این را معاینه آن [illegible] حدیث نبوی را که آنچه در قوم موسی
در این امت هم مثل [illegible] سامری بر موسی گوساله
[illegible] که کسی [illegible] که کسی [illegible] سلیمان اعتبار [illegible]
[illegible] سلیمانی [illegible] مسند یوسف کجا [illegible] نزول
عیسی کجا باشد چراگاه حمار الغرض در مقامی را [illegible] مدینه مشرفه و مکه معظمه [illegible] حاج [illegible] غدیر خم [illegible]
گردون [illegible] جناب [illegible] رسالت [illegible] رسید و دران فرخنده
مکان شرافت وقوف بخشید که جبرئیل از جانب رب جلیل رسید و ادای سلام [illegible] خدمت [illegible]
ملک علام مشرف گردید و بعرض مقدس رسانید که پروردگار عالم عزاسمه بجناب اقدس سلام میرساند و میفرماید

ای حبیب من و ای محبوب من بدرستی که اشتیاق من بلقای تو بسیار است و شوق مقربین من بجمال جهان آرای تو
زیاده از اندازه و شمار جهان فانی را زیاده بر این قابلیت وجود مسعود تو نیست و نور یزدانی را در طلب که ظلمات
[illegible] امکان زینت دیر عاریت سرا را وقت بدرود است و دوران [illegible] عرش را [illegible]
بمقدم فرخنده تو شتافتن است و [illegible] خدمت نهایت اشتیاق [illegible]
نثاری [illegible] بر لوح [illegible] وصال حبیب محبوب باین لفظ می نگارد گر ای همای بلند
آشیان سدره نشینی نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است تو را ز کنگره عرش میزنند صفیر ندانمت
که درین دامگه چه افتاده است بتحقیق که اجل موعود عاجل است و کل نفس ذائقة الموت و مقابل جان را هوای
جانان در سر است و یار را مشتاقی لقای دلدار در نظر عرش برین را وقت زینت و زمین است و علی
[illegible] هنگام [illegible]
و انعام [illegible] وصی خود [illegible] انبیا مرسلین و علوم اولین
و آخرین [illegible] انبیا [illegible] ولایت باهره من که علی ابن
ابی طالب است وصی و خلیفه تست و [illegible] ولایت او را از برای مردم [illegible] عهد او [illegible]
او و بیعت او را بر جهانیان [illegible] بجهة او [illegible] از پیغمبران اولین و آخرین
[illegible] ولی و مولای هر مومن و مومنه است امیر مومنان است و اولی بتصرف
در انفس و قلوب کافه عالمیان و بدرستی که [illegible] کامل کردم دین [illegible]
خود را بولایت اولیای خود و معادات دشمنان خود و این است کمال توحید و دین و تمام نعمت [illegible]
متابعت و مبایعت علی ابن ابیطالب و امروز تمام کردم دین را و کامل کردم نعمت خود را بولایت علی ابن
ابیطالب الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بولایته [illegible]
کل مومن و مومنة علی عبادی [illegible] الخلیفة من بعدک [illegible] علی خلقی
کسی که شناخت او را [illegible] باشد مومن و کسی که انکار کرد او را [illegible] کافر و کسی که [illegible]
مشرک و هر کس [illegible] ولایت او داخل میشود بهشت و هر کس [illegible]
میگردد در جهنم چون حضرت جبرئیل ادای رسالت از جانب رب العزت بحضرت رسالت نمود و احکام [illegible]
علام را [illegible] عرض نمود و آن حضرت از این آیات و احکام [illegible] جبرئیل
که از اظهار این آیات و احکام [illegible] بر اهل نفاق و شقاق که متفق شوند و رجوع بجاهلیت و کفر نمایند چون

میدانم که بعضی از نور ولایت و با عمل از حق مشغول و جهود ارباب نفاق زیاد بر جسم من عناد و نفاق است و گروه معاندان
با اوان است پس سؤال کن از حضرت پروردگار که مرا از شر اشرار محافظت نماید و چون جناب نبوی منتظر
بودند تا حضرت جبرئیل مراجعت نماید و مجدداً از جناب پروردگار رحم امر شود و در این باب ابعادی اظهار نفرمود و در میان
مطلب تا خبر نمود تا آنکه موکب فخر و شرف مسجد خیف را مشرف فرمود و بجهة آسایش زمانی اقامت کنون که مجدداً
جبرئیل نازل گشت و بعرض اقدس رسانید که امر جناب اقدس الهی است که عهد مرا تازه کن و بیعت خلافت و ولایت
ولی را بجهة او تازه کن علی ذلک و دلایت علم ها ی در پرده از این راز گشای و در باب بیعت فرمان از حق [illegible]
و حضرت رسالت جوابی از او شنیده باز جناب رسالت مآب بجهة طغیان منافقین و کافرین تامل فرمود
و از این راز پرده نگشود تا موکب حضرت بمنزل کراع الغمیم رسید که جبرئیل نازل و بر این ادب و سپید
و مسعود حق داشت که امر الهی است که ملک مبارک بعضی با وحی الیک و ضائق به صدرک یعنی آنکه اراده که ازو حی
تو میتوسم ترک می نمائی و نقض می نمائی و بعضی آن عمل آن مانده که این قسم امور در آن جای بگیرد و اظهار [illegible]
از حضرت رسالت و مات تا حجر او رحمت نمود و عرض کرد که از شرار و فتنه فتنس امر جهان آفرین برف
نفاذ یافت که تا شنایان سجده منت اقدس آیم و بجهة جوهر امر خلافت و بیعت شاه ولایت بزبان گشای حضرت
رسالت پناهی فرموده ای برادر من ای جبرئیل بر قوم می ترسم که مرا تکذیب نمایند و سخنان عذاب خدا
مستحق آیند جل ما گیاه کفار حق و جملت از بکوه فانیت و از عشق و جناب اقدس نبوی امینه مبارک
سلک گشت و بجهة ارتداد قوم تا بکار و انکار منافقه و فجار لب مبارک با این وحی باز گشت رحمة للعالمین
در فکر است می بود و از عذاب کسانی که جهال و ابلهی خدا از افرادی است تا آنکه خدا گرد کتاب و آیه
غدیر خم گشته و ابتدای لشکر منزل حجفه که به سبیل راه از غدیر گذشته بود رسیده و دیگر شهای لشکر هنوز به غدیر
فرود نرسیده بودند که جبرئیل در هنگامی که پنج ساعت از طلوع آفتاب رفته بود و هشتم ذیحجه و وقت ظهر
در آسمان نازل گشت خلق و اضطراب از زمین با آسمان میرفت و جوش و خروش آن بعرض مقدس رسانید
که پروردگار بعد از سلام و درود بعرض رسانید یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَ
إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ چون جناب اقدس نبوی این خطاب خداوند را
شنیده این عبارات سراپا رحمت را دعا از جبرئیل پرسید که کلم من کم علی الاطلاق حبیب جبرئیل بعرض مقدس
رسانید که پروردگار جهان داد عصمت دیده که تو را در پناه خود محافظت می نمایم و از شر اشرار نگاه میدارم
بعد در همان روز در این منزل توقف نمائی و امر رعایت و ولایت ولی مرا بشکر فرمائی در بیابانی فرود کرد

و از نزولش

انجمن من کم کردم دشمنان امیر مومنان و مولای جهانیان علی ابن ابیطالب که اگر چنین نکنی والشانیم که هیچ از
مبلغ رسالت بجا نیاورده و اوامر و نواهی ما را ظاهر نکرده کار تو تمام است و رسالت تو تمام و در این روز فرود
کرده است آسمانها بروز عهد معهود مشهور و در زمین ها بروز میثاق خوانند که در است بابه آفتاب سپهر و هدایت از
سحاب خشك فرین انجلا شود و بر زمین و زمان تابان و نورنجش پس جبرئیل عرض نمود که یا رسول الله امروز از جمله
اعیاد عظیمه و در شرافت و قدر مانندی ندارد و حق سبحانه تعالی معبود فرمود که در این روز کرسی از نور
برابر بیت المعمور نصب نمودند و جمیع ملائکه سموات و کرّوبیان و روحانیان عوالم قدس جمع
و مرا امر فرمود که بر آن کرسی بالا رفتم و در آن بالای دلالت شتم و صلوات بر تو و آل تو فرستادم و ثنا ی
بر تو و ثنای تو گفتم و تمامی ملائکه و مقربین در ثنای تو با من همزبان گشتند و بجهة شیعیان امیر مومنان
استغفار نموده طلب آمرزش کردند پس از جانب خالق یکتا ولایت ولی خدا را بر اهل آن عرض نمودم
اول اهل آسمان هفتم در اقرار بولایت ولی خدا سبقت کرفتند و زینت داد خداوند عالم آنرا بعرش
و بعد از آن اهل آسمان چهارم اعتراف نمودند و آن را به بیت المعمور زینت داد و ابواب نور بر آن
گشاد و پس از آن اهل آسمان اول اقرار نمودند و به کواکب مزین شدند و بعد از آن بر زمین ها و دنیا
و ما فیها عرض شد هر یک که سبقت کرفتند بشرافتی از سایر همتا کرامند و بمرتبت اعزاز رسیدند و تمامی
اوصیاء و پیغمبران مرسل مشل این روز بعنت شرافت بر عزم دوم می تو و هدایت نصب کردند و حضرت
باری تعالی امر فرموده که کتاب اعمال و افعال سه روز قلم از شیعیان علی ابن ابیطالب بردارند و خطا
بر موالیان اسد الله الغالب ر وا ندارند که روز قشر بن تا که روز قشر بر چه روز روز بی جاند
[illegible] روز اول تا بروز شمار از این روز روشن شد روزگار زانیت بردم چه داری عروس
خدا را فدا در مردم شناس کنمی کرا این روز روشن ست جهان تا ابد بود تاریک شب همه پرده
نقش هستی مید در این روز روز قشر بر افگند نگاری که اندر پس پرده بود در این روز بی
رخ را نمود بخوای کرا این روز روزگار ه روز ازل مید روز شمار همه هر چه بابت روز است
به یزدان که زاهر این روز است عجب تا این روز اگر چه شب بخوای بست عید نوروز است
از این روز شب روزگار ان مید شب قدر از این روز شب پرامید از این روز روز ست آمده
شب و برای قدر از این روز جست شب و روز از این روز شد دلفروز شب تیره زین روز گردید
روز حضرت رسالت پناه فرمود که منادی نداد که عسکر سعادت اثر آنچه پیش افتاده اند مراجعت

نمایند و هر چه متعاقب ماند بزودی بیایند و بعد از آن جبرئیل آمد و عرض معلی نمایند که باید از راه دور رو
بسوی کنار مسجد غدیر و نزدیک شوید بآن مکان پس بر دامنه لوای عزت و جلال [illegible]
افراشته گردید و حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بآن مکان روی نهادند و جبرئیل از سنگ و حجار
منبر ترتیب دادند که بنگر چرخ [illegible] از آن منبر حجارش خم گشته و منبر نبایه بستان از حیرتش در محراب خم گشته
کرسی از شرم منبرش خجل و افلاک از ارتفاع مرتبه منبرش منفعل گشته [illegible] گشت ز تاب [illegible]
و از این ارزو داغ حسرت بر دل می نهادند و حبیب خدا ایستاده و سراپای حرمش سایه [illegible] بر منبر نهاده و پایه
منبر از مباهات بر سدره المنتهی کشید بی چون بر آن عرشه نهاد پای از آن پای آن عرشه
شد عرش سای بنام خداوند لب باز کرد بر آواز نه پرده در انداز کرد یکی خطبه پس [illegible] جلال
کزو شد سراسیمه جبرئیل جلال ندای خدای جهان آفرین در آن عرشه بشنید روح الامین تو گفتی
که دم خدای ودود از آن عرشه بر عرش آمد فرود [illegible] جبال در [illegible] فرود که جان از تنش
[illegible]
[illegible] و بعد از آن که عرش برین [illegible]
بر عرشه منبر ایستاده و عرش برین را از عرشه منبر داغ حسرت بر جبین نهاده [illegible]
[illegible]
[illegible] بار [illegible] گرفت [illegible]
زبان وحی ترجمان بر [illegible] و این خطبه فرمود الحمد لله الذی علا فی توحده ودنا فی تفرده وجل
فی سلطانه وعظم فی ارکانه واحاط بکل شیء علما وهو فی مکانه وقهر جمیع الخلق بقدرته
وبرهانه مجیدا لم یزل محمودا لا یزال باری المسموکات وداحی المدحوات [illegible] و فرمودند که حمد و ستایش مر خدای را
جل و علا [illegible] و جلالی که او [illegible] بر غیر آن او مطیع او امر و نواهی او [illegible]
هر چیزی که خدای است [illegible] مقام [illegible] او را [illegible]
انکه او [illegible] خداست که [illegible] و اقرار [illegible]
او [illegible] او [illegible] پروردگاری او [illegible]
[illegible] اگر [illegible] وحی او را نازل می شود [illegible]
[illegible] آن کس [illegible] اعلام کرد مرا انکه اگر [illegible] انچه نازل کرده است بسوی من پس [illegible]

حج از رسالت او را و ضامن شده است خداوند مهربان نگاهداشتن مرا از شر مردم و اوست خدای کافی کریم پس وحی کرد
بسوی من بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الی آخره ای گروه مردم جبرئیل [illegible]
من سه مرتبه و سلام پروردگار بمن رسانید که [illegible] در این روز کن مردم در این روز [illegible]
آیین دین را بجا بیار نشان جانشین را [illegible] بپا داده کن [illegible]
[illegible] جهان را [illegible] پس [illegible]
در این [illegible] جهان [illegible] کن [illegible] روزگار [illegible]
از جانب خدا بمن امر شده است که در این مکان اعلام کنم [illegible] آنکه علی ابن ابیطالب برادر
من و وصی من و خلیفه من و امام است بعد از من [illegible] منزله او در نزد من منزله هارون است از
موسی [illegible] بعد از من و او ولی شماست بعد از خدا و رسول [illegible] او نازل
شده است انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون
و علی ابن ابیطالب [illegible] در حال رکوع داد زکوة و سؤال کردم من جبرئیل را [illegible]
مرا از تبلیغ این رسالت بسوی شما از جهت علم من [illegible] منافقین [illegible] و حیله
[illegible] وصف کرده است ایشان را خدا در کتاب خود یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم و از جهت بسیاری اذیت شما بمن [illegible]
انکه [illegible] از جهت بسیاری [illegible] آنکه نازل کرد خدای عز و جل این آیه را
ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن خیر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] کنم [illegible] رحمت می کنم [illegible]
نمی شود از من مگر آنکه تبلیغ رسالت او نمایم و آنچه نازل کرده است بمن رسانم پس مجدد [illegible] یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک [illegible] ای مردم آنکه خدا بتحقیق که نصب کرده است از برای شما ولی و امامی
واجب است اطاعت او بر مهاجرین و انصار و بر تابعین [illegible] بر حاضر و غایب و بر معرب و غایب
بر عرب و عجم و بر کافه امم [illegible] و صغیر و کبیر [illegible] بر هر موحدی امر او ممضی
و حکم او روا [illegible] کسی که مخالف او کند [illegible] کسی که متابعت او کند [illegible]
مطیع او ای گروه مردم این آخر مقامی است که می ایستم در این مکان پس اطاعت کنید [illegible]
خود را که او است پروردگار و ولی شما [illegible] خدا و رسول علی ولی و امام شماست و امامت در ذریه من [illegible]

از اولاد علی الی روز قیامت که ملاقات می کنند ایشان را خدا و رسول ای گروه مردم نیست از علم مگر آنکه احصی
کرده است او را خدا در من و همه علم را تعلیم کرده است مرا و من تعلیم کردم همه را بامام علی که امام متقین است و
دین راهنمای راه مبین است و چراغ هدایت و یقین ای گروه مردم گمراه مشوید از او و باز مدارید خود را از ولایت
او بدرستی که او اول کسی است که ایمان آورد بخدا و رسول و کسی است که فدا کرد جان خود را در راه خدا بجهة رسول
پس تحقیق که تفضیل داده است او را خدا بعد از من بر جمیع اولین و آخرین ای گروه مردم بدرستی که او
امام است از جانب خدا و عطف نمی کند هرگز خدا بر کسی که منکر او شود و نمی آمرزد خدا منکر او را و عذاب می کند
او را ابد الاباد و دهر الدهور پس بپرهیزید از اینکه مخالفت کنید او را که میرسید شما بآتشی که نارا وقودها الناس
والحجاره ای گروه مردم تفضیل دهید علی را که او افضل است از خلایقی که نازل کرد خدا رزق را و باقی
مانده خلق ملعون ملعون مغضوب مغضوب است کسی که رد کند بر من این قول را و خبر پس خبر داد مرا که حق
سبحانه و تعالی میفرماید که هر کس عداوت نماید با علی و دوست ندارد او را پس بر او است لعنت و غضب من
ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ای گروه مردم بدرستی که علی جنب الله است که نازل شده است
در کتاب خدا یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ای گروه مردم تدبر کنید بقرآن و تفکر نمائید در آیات او را
و نظر کنید بسوی محکمات او و متابعت مکنید متشابهات او را بخدا قسم که بیان نمی کند از برای شما زواجر او را
و واضح نمی کند از برای شما تفسیر او را مگر کسی که من گرفته ام دست او را و بلند کننده ام بسوی خود و اعلام کننده ام
شما را باینکه من کنت مولاه فهذا علی مولاه و آن علی ابن ابیطالب است برادر من و وصی من و موالات او
از جانب خدای عز و جل نازل شده است بر من الا و قد ادیت الا و قد بلغت الا و قد اسمعت
الا و قد اوضحت الا و ان الله عز و جل قال و انا قلت عن الله عز و جل الا انه
لیس امیر المؤمنین غیر اخی هذا یعنی ای مردم آگاه باشید بتحقیق ادا کردم آگاه
باشید بتحقیق که تبلیغ رسالت حق تعالی کردم آگاه باشید بتحقیق که شنوانیدم این قول را بشما آگاه باشید
بتحقیق که واضح گردانیدم آگاه باشید بتحقیق که خدای تعالی فرموده است و من نیز میگویم از جانب او
آگاه باشید اینکه نیست امیر المؤمنین سوای علی ابن ابیطالب و حلال نیست امارت مومنان بعد از من احدی را
مگر علی ابن ابیطالب را پس جناب رسول خدا دست خدای تعالی مبارک نموده و بازوی دست خدا
و دست مشکل گشای شاه اولیا را گرفت و حضرت امیر المؤمنین را بلند فرمود و در عرشه منبر خدا
عرش را مردم نمود ... به نیروی دست اعجاز آن رضا ... و در آن

چنان بلند گردانید که ملک دو پای مبارکش برابر رسانید و در رفعت ... نظاره آن کردن گرفتند و فرمود
که النبی اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله
چنین است و تو اولی هستی از ما پس فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس را من مولا و اولی ام او را
متصرف و والیم در دین و دنیای او بعد از من علی مولا و اولی و متصرف است در امور او پس گفت این است علی
که برادر من است و وصی و خزانه علم من و خلیفه است بعد از من بر امت من و بر تفسیر کتاب خدای
و دعوت کننده است مردم را بسوی آن کتاب و عمل کننده است به آنچه می پسندد خدای تعالی از آن
و جنگ کننده است با دشمنان خدا و دوست دارنده است مر طاعت او را و نهی کننده است از معصیت خدا
خلیفه و وصی من است و امیر مومنان است و پیشوا و راهنمای ایشان قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است
بفرموده خدا میگویم من و تعالی که مبدل نمی شود قول نزد من و این بامر خداست که پروردگار من است و بحال
می گویم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره والعن من انکره و
اغضب علی من جحد حقه یعنی خدایا دوست دار هر که دوست دارد او را و دشمن دار هر که دشمن دارد او را و لعنت کن کسی را که انکار
خلافت او نماید و خشم کن بر کسی که انکار کند حق او را خدایا بدرستی که نازل کردی بر من اینکه امامت از برای
علی ولی است نزد بیان کردن من این را و نصب کردن من علی را بسبب آنچه کامل کردی از برای بندگان
دین ایشان را و تمام کردی بر ایشان نعمت خود را و پسندیدی از برای ایشان اسلام را از جهت دین
و فرمودی که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة
من الخاسرین بار خدایا گواه میگیرم ترا بر اینکه بتحقیق رسانیدم من ای گروه مردم بدرستی که
خدای عز و جل دین شما را کامل گردانیده است بامامت علی ابن ابیطالب و یازده نفر از اولاد او که از صلب
او که قائم مقام او باشند تا روز قیامت و روز ملاقات عرض بر خدای عز و جل فاولئک الذین حبطت
اعمالهم وفی النار هم خالدون لا یخفف الله عنهم العذاب ولا هم ینظرون
ای گروه مردم این علی است که یاری کننده ترین شما است مرا و احق و نزدیک ترین است به من و عزیزترین
نزد من از شما و حق تعالی از او راضی و خوشنود است و نازل نشده است هیچ آیه رضائی که در شان
او و خطاب نکرده است خدا مومنین را در کتاب خود مگر اینکه ابتدا کرده است بعلی ابن ابیطالب و هیچ آیه
مدحی نازل نشده که در شان دیگران است مگر در شان علی و نازل نشده هل اتی مگر در شان علی ای گروه مردم علی یاور
خداست و جدال کننده در راه خدا و طبیب ... و هادی و مهدی است ... شما بهترین انبیا ... و وصی

او بهتر از همه است ای گروه مردم ذریهٔ هر پیغمبری از صلب او بوده و ذریهٔ من از صلب علی ابن ابی طالب و جمیع ائمه [illegible]
دشمنان علی هستند و آگاه باشید که دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و دوست نمیدارد او را مگر تقی و ایمان نمی آورد به او مگر
مومن مخلص و در شان علی سورهٔ والعصر نازل شد ای گروه مردم شاهد می گیرم خدا را و تبلیغ می کنم [illegible]
و ما علی الرسول الا البلاغ این است و امر الهی در باره جناب اسد اللهی و بعد از آن خطاب بمردم فرموده [illegible]
و دست مبارک حضرت امیر المومنین فرمود که همه عهد قالوا بلی از الست بمردم که مردمان را این است
چو این است شد مرا دستگیر کشیدم ببالای گردون سریر به ایمان است ز رخشنده خورشید و ماه
به این است بر پا شد این بارگاه به هر منزل قرب رفتم ز پیش همین است شد مرا رهنمون پیش
نگردی مرو هشتم کز این است جای مرو نخل قامت قضای بلای سست مایش سزاوار این است بود که
است او بی نشانیش خود بهوای گر این است در ره گذر که نقش کمینی شدی ای گروه مردم
باشد که بعد از من ائمه بخوانند مردم را بسوی آتش و روز قیامت یاری کرده نشوند بدرستیکه خدا و رسول بیزارند
از ایشان ای گروه مردم بدرستیکه ایشان و اتباع ایشان و انصار ایشان در درک اسفل از جهنم فلبئس مثوی المتکبرین
ای گروه مردم بدرستیکه من وا می گذارم امامت را و وراثت را در عقب خود تا روز قیامت و تحقیق تبلیغ
آنچه امر شده بودم به تبلیغ آن حجة بر هر حاضری و غایبی پس برسانند حاضرین به غایبین و پدران به پسران
تا روز قیامت و زود باشد که قرار دهند امامت و وراثت را ملک غصب و آگاه باشید که خدا
لعنت کرده است غاصبین و معاونین ایشان را و روز قیامت سنفرغ لکم ایها الثقلان فیرسل
علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران ای گروه مردم خدای عز و جل وا نمیگذارد شما را بر آنچه
در آن هستید تا اینکه جدا کند خبیث را از طیب و آگاه باشید ملک بخبره آید بپایان [illegible] روی شود هر که در او
فرش باشد ای مردم منم صراط مستقیم آنچنانی که امر کرده شما را به تبعیت علی پس بعد از من علی صراط مستقیم است
و منهاج قویم پس بعد از او اولاد من که از صلب علی هستند امامانی هستند که هدایت می کنند مردمان
بحق پس سورهٔ حمد را خواند و گفت بعد از این سوره نازل شده است در شان من و علی و اولاد علی
برای ایشان است عموماً و ایشان را خصوصاً و ایشانند اولیاء خدا که خوفی و حزنی بر ایشان نیست
آلا ان حزب الله هم الغالبون آگاه باشید که دشمنان ایشان اهل شقاق و نفاق هستند و برادران
شیاطین الذین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا آگاه باشید که اولیای ایشان مومنانی
هستند که ذکر کرده است ایشان را خدای عز و جل پس گفت الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم

بظلم

بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون آگاه باشید که اولیای ایشان آن کسانی هستند که داخل
می شوند در بهشت و می رسند ملائکه ایشان را سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
آگاه باشید که اولیای ایشان آنچنان کسانی اند که گفته است خدای عز و جل یدخلون الجنة بغیر حساب
آگاه باشید که دشمنان ایشان آنچنان کسانی هستند که می رسند آتش را آگاه باشید که دشمنان ایشان می
شنوند از جهنم شهیقا و هی تفور و لها زفیر کلما دخلت امة لعنت اختها
آگاه باشید که منم نبی و علی وصی و این خاتم از ائمه ما حضرت قائم است که مهدی است و غالب کننده دین است
و کشنده و انتقام از ظالمین کشنده حصنهای و خراب کننده آنها قاتل مشرکین است و ناصر دین مبین
کشنده خون اولیاء خدا است و برگزیده حضرت قادر یکتا وارث هر علمی است و محیط به هر علمی رسنده
و سدید حجت باقی است از جانب خدا و حجتی بعد از او نیست حقی مگر با او و نیست نوری مگر نزد او و نیست
غالبی بر او و ولی خدا است در زمین و حکم خدا است در خلق و امین خدا است در پنهان و آشکار ای گروه مردم بتحقیق
که بیان کردم از برای شما و فهمانیدم شما را و این است علی که می فهماند شما را بعد از من آگاه باشید که
بعد از اینکه خطبهٔ من تمام شد میخوانم شما را بسوی مصافحه با خود به بیعت علی ابن ابیطالب و اقرار بر آن
و بعد مصافحه کنید او را بعد از من آگاه باشید و بدرستیکه من بیعت کردم خدا را و علی بیعت کرده مرا و من
گرفتم شما را به بیعت از برای او از جانب خدای عز و جل و من نکث فانما ینکث علی نفسه
ای گروه مردم بدرستی که شما بیشتر از آنید که مصافحه کنید مرا و امر کرده است خدای عز و جل اینکه بگیرم
از زبانهای شما اقرار بولایت علی ابن ابیطالب و آنکه او امیر المومنین است و کسانی که می آیند
بعد از او از ائمه از من هستند و از او و بر آنچه عمل کنید شما آنکه ذریهٔ من از صلب علی ابن ابیطالب است
پس بگوئید جمیع شما اینکه شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی و منقادیم بر آنچه که رسانیدی تو از پروردگار ما
علی و امر ولد او از صلب او از ائمه بیعت می کنیم ترا بر این بقلوب و انفس و زبان و دستهای
بر این می میریم و بر این زنده می شویم و تغییر نمیدهیم و تبدیل نمی کنیم و شک نمی آوریم و رجوع نمی کنیم
بعهد خود و می سکنیم میثاق را و اطاعت می کنیم خدا را و ترا و علی را که امیر المومنین است و اولاد او
از ائمه آنچنانی که ذکر کردی ایشان را از ذریهٔ تو از صلب علی بعد از حسنین که شناسانیدم شما را
منزلت ایشان را نزد خود و منزلت ایشان را نزد پروردگار و حق تعالی پس بتحقیق که رسانیدم بشما که ایشان سید
اهل بهشتند و امامانند و بگوئید که اطاعت کردیم ما به این تو را و علی را و حسن و حسین علیهم السلام و ائمه دیگر را

پس علی هست ای گروه مردم بپرهیزید از مخالفت خدا و بیعت کنید علی را که امیر المومنین است و حسن و حسین را که [illegible] می
خدا کسی را که با ایشان غدر کند ای گروه مردم بگوئید آنچه گفتم بشما و تسلیم نمائید علی را به امارت مومنان و بگوئید
سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير و بگوئید الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی
ای گروه مردم فضایل علی نزد خداست و بتحقیق که نازل شده است قرآن در شان علی و فضیلت آن زیاده از آنست
که من توانم عد و احصی نمود در یک مکان و خبر داده ام شما را پس شناسا باشید شما را ای گروه مردم کسی که اطاعت
کند خدا و رسول را و علی را و حسن و حسین و ائمه ذریه ایشان را که من ذکر کردم بتحقیق شما فقد فاز فوزا
عظیما ای گروه مردم سبقت کننده بسوی بیعت علی و موالات آن و تسلیم بر آن بر امارت مومنین
و آنکه سبقت بکند اولئك هم الفائزون فی جنات النعیم و آن حضرت فرمود
اللهم اغفر للمومنین والمومنات واغضب على الكافرين والكافرات والحمد لله رب العالمين
ای گروه مردم بگوئید بچیزی که خوشنود می شود خدای تعالی بسبب او از شما پس اگر کافر شوید شما و آنچه
در زمین هست پس یاد کردند قوم که یا رسول الله شنیدیم آنچه فرمودی و اطاعت کردیم علی را با امر خدا و رسول
بقلوب و زبان و دست و هجوم آوردند بجانب رسول خدا و امیر المومنین به بیعت و مصافحه و اول کسی که
مصافحه و بیعت کرد اول بود و ثانی و ثالث و رابع و خامس و باقی مهاجر و انصار و سایر مردم طبقه طبقه
شتابان می آمدند و بشرف دست بوس مشرف می شدند که جناب رسول خدا نماز عصر و مغرب و عشا را
و سه روز در غدیر خم توقف فرمودند که مردم بسبب البیعت قیام نمودند و هرکس می آمد می فرمودند
الحمد لله الذی فضلنا على العالمين و از اثر ازدحام مصافحه دست ورم کرده شد و جمیع مردمان که بعضی
بیست هزار و بعضی کمتر و جمعی بیشتر گفته اند همه بر آن حضرت سلام کردند بامارت باین طریق السلام
علیكم یا امیر المومنین و عمر بر آن همه سبقت کرده گفت بخ بخ اصبحت مولای ومولى كل مؤمن
ومؤمنة این کلمه بخ بخ در عرب در حال رضا و در وقت تعجب استعمال می کنند بجای به به
در زبان عجم یعنی به به [illegible] و سایر مومنان [illegible] عرب در آن روز [illegible]
تهنیت این امر گفتند و حسان بن ثابت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رخصت گفتن و خواندن قصیده
نمود چنانکه مشهور است و قصیده های غرا گفت و آن حضرت او را تحسین نموده و دعا [illegible] و آن روز قصیده
گفت شاعرانه و بیتهای چند در آن قصیده صفت کرده و از آن جمله گفته یا ال محمد عرف الصواب
و فی ابیاتهم نزل الکتاب و چون بسمع حضرت امیر المومنین علیه السلام رسید گفته فضربته

کیفیتهم ختم [illegible] من القوم الا قاب یعنی جائی که [illegible] آمدن [illegible] است که گروهای مردم
بیعت وی بر ایشان لازم است و شاید آن مقصد هم کرده باشد که چنانچه تیغ او بر گردن بعضی از کفار موجب آزردگی
و دل تنگی ایشان بوده بیعت او نیز چون بر گردن مردم لازم شد دلتنگ و آزرده شده اند و اگر چنین نبودی
بعد از اندک روزی اینقدر تاکید الهی و آمد و شد جبرئیل و بر منبر بردن حضرت مصطفوی جناب مرتضوی را و
[illegible] و تکرار ثبات و مبالغات و تاکیدات نبوی را نا شنیده و نادیده انگاشته [illegible] بیت
دگر پرسی که اذا نادیت صوراً من النفوسا فلیس لها سوی نعم جواب یعنی [illegible]
مردم را طلبید بغیر از سنگ و بی جوابی نماند و از ابن عباس و ابوذر و حذیفه مرویست که هنوز اهل بیعت
متفرق نشده بودند که جبرئیل نازل شد و رسول خدا را خوشحال ساخته باین آیه مبارکه الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا و آن حضرت را بشارت داد و حاضران را
آگاه گردانید که اسلام در آن روز تمام شد و کامل شد دین و تمام شد و رحمت خدا از آسمان
در زمین بر بندگان و رضا و خوشنودی خالق معبود از مسلمانان در آن روز بحصول پیوسته و حق بر مرکز قرار
گرفته غلغله مبارکباد از آسمان و زمین برخواست و حق محض چهره نمود و [illegible] ظهور از آیت [illegible]
ای گروه مومنان شادی کنید همچو سرو بوستان آزادی کنید در بیان حدیث [illegible] و اخبار
حضرت غالب کل غالب بظهور رسیده [illegible] حدیث [illegible] لازم الایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] و در مجمع [illegible]
[illegible] چون [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
رسانید [illegible] خلافت و فرمان [illegible] کالای دین و ایمان بیعت [illegible]
[illegible] جان و ایمان خریدند [illegible]
از عهد و [illegible] خدا [illegible] فرق میانه حق و باطل نموده [illegible]
[illegible] و بیعت خدا و رسول را [illegible] سلمان فارسی [illegible]
[illegible] و متابعت [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] و زبان و ذکر [illegible] می بود که [illegible]
[illegible] در میخانه [illegible]
[illegible] در جواب می شنید و گوش هوش [illegible] می پرسید که اگر [illegible]

دل وی را که از مهر خدا بگشا بند   قفلهای دل زندان محبوس همی زنگان   پس دلبسته مفتاح دعا بگشا بند
در خدمت شاه ولایت نشسته بودم و از هر باب راه آمد و شد اغیار بر دل بسته و محمد بن حنفیه و محمد ابی بکر
و عمار یاسر و مقداد اسود در حضور آن برگزیده فرد احد حاضر بودند و بر جمال جهان آرای آن مظهر جلال و جمال نظر
از هر جا سخنی مذکور می گشت و از مجلس ارم مونس لمعات نور فلک می پیوست که گل ریاض طه یس و گوهر
حضرت سید المرسلین فخر زمن حضرت امام حسن عرض نمود که ای پدر بزرگوار در روایت است که حضرت سلیمان عجب
سلطنتی در جهان دست داده بود و سلطان طیر بر بال باد های [illegible] الطاف کامله بر چهره او گشاده [illegible]
حضرت معطی مسئلات [illegible] تبسم فرح و نشاط فرموده و از آن نوع حرف بجناب [illegible]
[illegible] نموده است حضرت امیر [illegible] بجا آورند چنانچه که آدم را از خاک [illegible]
که اگر حق جل و علا بهر توقعی شود هیچ یک از اوصیای پیشین نداده و بعد از این هم با ولیای مقربین [illegible]
داد حضرت امام حسن و حضار مسند [illegible] و التماس نمودند چه شود که از عطایای الهی و مکارم نامتناهی [illegible]
اسد اللهی مرحمت شده آنگاهی با هم و تنها از آن برای العین مشاهده نمائیم حضرت شاه سریر ولایت فرمودند
حبا و کرامة   یعنی چنان کنم که شما بخواهید بعد از این عزم برخاسته برم [illegible]
[illegible] فرموده خداوند فی ابنا [illegible] می خواند که هیچ یک از حضار فهم آن ننمودند [illegible]
[illegible] نموده و بعد از زمانی بر ابر [illegible] دو پاره ابر در کف دست [illegible] بنا فی صبح [illegible]
کری گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی نبیکم [illegible] شک فیک
هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة پس دیدیم که آن دو پاره ابر چون گسترده [illegible]
[illegible] چون مسک اذفر [illegible] از نهایت [illegible] حضرت یعسوب الدین فرمود
ابری که [illegible] گشته [illegible] و قدرت [illegible] از آن در قرار گرفتیم و آن حضرت
هم برخواسته سلیمان وار بر بساط دیگر از آن ابر نشست و کلمه چند بر زبان معجز بیان جاری گشت
که بجانب مغرب روان شو که فورا ابر [illegible] و آن بساطها ابر [illegible] بتکلی روان گردید [illegible]
نمودیم آن حضرت را بر روی بساط بشکل و شمایلی دیدیم که دیده ها [illegible] انوار جمال [illegible]
[illegible] زمین و آسمان از نور جمالش نور یاب و کون و مکان از سحاب دربار فیض و [illegible]
گویا مظهر قدرت نام جلوه گر گشته که ناسوت از ملکوت و مکان از لامکان گذشته   جهان [illegible]
[illegible] جهان [illegible] در [illegible] تا زده جامه [illegible] در جایی از یاقوت درخشان در سر [illegible]

سلطان بر

سلطان بر کنگره چرخ کشاده نشان بود که خورشید رخشان [illegible] سحاب چهره پنهان می نمود و نعلین که بسته
آنها از یاقوت آبدار بود و در پای مرقش چنانست که دیده روزگار حیران و تاب دیدن آنها ندارد گویا حضرت
سلیمان [illegible] آن بساط با بساط [illegible] این بساط نشسته و بساط بساط او از روی [illegible]
[illegible] و در زمره اصحاب این بساط [illegible] حضرت امام حسن عرض نمود ای پدر بزرگوار
حضرت سلیمان را جن و بشر [illegible] مطیع و مسخر بودند و [illegible] حضرت فرمود که یا
یا ولدی انا وجه الله و انا عین الله و انا لسان الله الناطق فی خلقه و انا ولی
الله و انا نور الله الذی لا یطفی و انا باب الله و [illegible] و انا حجته علی عباده و انا
کنز الله فی ارضه و انا قسیم الجنة و النار و انا صاحب [illegible] و انا [illegible] له
[illegible] که خاتم سلیمان را [illegible] در [illegible] بود و [illegible]
بود و از [illegible] ظاهر گرده که این است خاتم سلیمان [illegible] سلیمان
گوید [illegible] و از [illegible] نور آن والی ملایکت [illegible] و آن حضرت فرمود که
[illegible] که هرگز ندیده و نشنیده باشید حضرت امام حسن عرض نمود که آرزوی یاران چنان است که
[illegible] جانب روان شو که آرزوی [illegible]
[illegible] حضرت مظهر العجایب [illegible] کرسی [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] جون صحف کرمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] کوه [illegible]
[illegible] شاخ و برگ آن چون [illegible]
[illegible] و خزان [illegible]
[illegible] که چنین [illegible]
حضرت فرمود [illegible] حضرت امام حسن فرمود [illegible] ایتها النجوم
[illegible] حضرت امیر [illegible]
باذن الله ایتها النجوم و اخبرهم [illegible]   یعنی [illegible]
[illegible] که [illegible] یا وصی رسول الله و خلیفته [illegible]

و خطاب بحضرت امام حسن نمود که ای امام محمد مرتبت بهنگام سحر صبح دولت من میدمید و در آن سحر آفتاب سعادت
من میدرخشید و پدر بزرگوارت بر کرسی از نور نشسته در ابر سفید در خاطرش که بسته این سرزمین را از یمن قدوم
خود رشک بهشت برین می نمود و نیز در من آمده و جهان سعادت و طراوت بمن می بخشود و حال چهل شب است
که مرا از دولت وصال محروم فرموده و بدین جهة طراوت و سرسبزی از من کناره نموده و از خطاب
امیر مومنان بهار نضارت من بخزان مبدل گردیده و مرا [illegible] رسیده چنانچه از آن
بار سرابستان ممکنات رسته عاقبانی که مرا از این مفارقت نجات [illegible]
چون مرحمت خواهد بود پس شاه سریر امجاز رحمت نگاهش فرزند خود نیز و آن درخت رفته دو رکعت نماز آغاز
فرموده و دست مشکل گشا را بر آن درخت فرو مالید از برکت دست شاه ولایت و شرافت پنجه قدرت
منای شهریار حق پرست [illegible] خانه خانه و خوبی [illegible] از آن درخت بر خاست و نوای مستانه زندگی
بخود از بر کشید که نوای طیور از شوق [illegible] بگوش غلمان و حور رسید
کلیم از [illegible] شنیده و [illegible] دیده بود [illegible] که یک صوت از
دو کون [illegible] بگوش [illegible] که ندای آن یک شجر [illegible]
که گویا هجران دیده عاشقی [illegible] وصال رسیده [illegible] خزان رسیده بهار [illegible] جمال گردید فورا
[illegible] آن طوبی جهان [illegible] سبز و خرم شد و [illegible] گلزار ارم میوه های تر و تازه [illegible]
در دل [illegible] بعد از آن حضرت شاه [illegible] بر کرسی [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] که جهان سراسر در نظر ما چون [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] رسیده و فرشته [illegible]
که مراتب [illegible] آفتاب [illegible] از این حجاب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] عجب [illegible]
در خیال نگنجد و خیالش [illegible] رسیدیم که این [illegible]
و در اینجا [illegible] موکل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و چون [illegible]
آن حضرت فرمود [illegible] انجیل [illegible]
[illegible] آن

[illegible]

از ازل اتفاق عالمیان گذشته حضرت عزیز بمقام رسید و گذری بسیار دیدیم و از عطوفت و کرم [illegible] گردیدیم که
بعضی را مبتلا [illegible] می نمود و جمعی را [illegible] و [illegible] بود و [illegible] گوش خود را
[illegible] نمود و گوش دیگر را [illegible] کرده [illegible] می کرده و [illegible]
می گفت آن حضرت فرمود که اینان [illegible] و از آنجا گذشته [illegible]
[illegible] که مانند یاقوت سرخ [illegible] قاف تا قاف جهان را از اطراف
و سراسر دنیا را [illegible] گرد [illegible] بشکل آدمی در آنجا دیدیم و چون [illegible] بر جمال جهان آرای [illegible]
[illegible] بوسیده [illegible] بزبان [illegible]
دارم [illegible] در طریق [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] است [illegible] و مصاحب خود [illegible]
دادم آن ملک [illegible] دیگر دیدیم [illegible]
آن [illegible] آن [illegible] سؤال آن [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] و جواب داد که [illegible] بهار گلستان [illegible] سعادت [illegible] این سرزمین را از
[illegible] قدوم [illegible] بهشت برین می نمود چهل شب است [illegible] آفتاب جمال [illegible] در این
[illegible] گذشت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسن شاه ولایت [illegible] بر آن درخت [illegible]
[illegible] طراوت [illegible] کمال [illegible]
[illegible] عرض کردیم که [illegible] حضرت [illegible]
منزل [illegible] موکل [illegible] این ملک [illegible]
[illegible] بازن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ستون [illegible] از جای خود حرکت
نمی نماید و دست [illegible] امری [illegible] فرزندم حسن و بعد از او حسین و بعد از او [illegible] از اولاد او
که [illegible] آل محمد [illegible]
ارواح [illegible] فرشته موکل قاف [illegible] حضرت

فرمود برو جمیل نام دارد من گفتم یا امیر المؤمنین ما هر روز بصحبت شما میرسیم کدام وقت نزول اجلال بمظهر جمال
در آن کوه واقع شده فرمود چشم خود بر هم گذار پس فرمود یک ساعت چون گشودم خود را در مکانی دیدم که بغایت عجیب
و عظیم گفتم یا سیدی عجب فرمود امر ملکوت در قبضه اقتدار من است و اسرار جبروت که تمام اطاعت سپهدار
و دارای دیدار آن است و اگر اندکی از آن دیده دلهای شما تاب ... آن ... دوم اعظم
حق سبحانه و تعالی هفتاد و سه حرف ... حرف را آصف داشت و تخت بلقیس را یک چشم زدن آورد و یک
حرف آن علم غیب است که مخصوص ذات ... و ذریه من هفتاد و دو حرف ... مرا ... که شناخت
شد مرا ... پس امر فرمود که ... که ... قرب ... خسارت و نقصان
معرفت ... چون ... معجزات ... میان
دو قمر مشغول نماز دیدیم ... چون ... حضرت فرمود این برادر صالح است و ... از پدر
... صالح ... و ... دیده
... مخزن علم لدنی ... و ... که ... آن ...
عاشقان ... و ... حکایت زبان
... زبان ... که گشتی ... بود
زموج شوق تو در بحر بیکران فراق ... ز شوق دلم ... تو ... ما ... و روان
فراق پرسیدیم که چرا میگرید فرمود از او پرسید حضرت امام حسن فرمود یا أیها العبد الصالح ... نواز
صحبت و حکایت ... صبح ... بر او ... آفتاب جمال
... میکردم و این سعادت ... روز است که جمال
... امیر المؤمنین ... در خدمت ...
بردیم ... حضرت فرمود ...
که سلیمان را زیارت نمائید ... آن حضرت روان شده ... رسیدیم که
در ... مرغان ... بود
و ... حضرت ... جهان
... آن ... دیدیم که
... در بلای ... او ...

دلیش وا کرده بودند چون آن مرغان را دیدیم بر سیمرغ قاف ولایت و عنقای قرب و صایت افتاد کبوتروار عشق
زدن آغاز و طوطی سان برفشانی ... کردند و از همه طرف روی بآن همای اوج سعادت آوردند و از
بال خجسته فال خود در ... آن شهباز بلند پرواز اوج ولایت فرش ... کردند گرداگردش بطواف مشغول
شدند ... آن حضرت ... شدند و روی عجز و نیاز
... حضرت فرمود سلیمان پیغمبر است
... مبارک ... حضرت سلیمان ... فرمود قم باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم
فی الحال سلیمان از جای جسته ... عرض نمود ... سر بر آورده گفتم
... اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وان علیا
امیر المؤمنین فی الامة المبارکة الطیبة ووصی رسول رب العالمین
بک تحیی ومن علیک ... اگر ... رسول ... و ...
... سوال ... نبوت ... و ... سروری و برتری
... حبل المتین اخلاص و محبت ... و ...
... ولای تو ... و ...
... که شتم ... مبارک ... و اقبال ... و اگر ... شفیع ...
... بزرگی ... سلطنت ...
... وار ...
... ما ...
... حضرت سلیمان ...
سلیمان ابن داود ... الملک ...
... آفتاب ... سلطان ...
... آفتاب ...
... مطیع و فرمان ... حضرت ...
... آفتاب ...
... آفتاب ...

و در بهیر سمت ... آمده ...

زر قدش یا پری گرفته و قد دیگر و عمرش میری گذشته بود روزی آن حضرت را همی پیش آمد و امری که عمر رسید بجهة
انجام آن امر دو شیر نر ... بزرگ بود و شیر ... بشکل ... که شیر چرخ ... ایشان ... ملک ... نهان بود و ...
پلنگ ... از جهة آن گرزی ... هر دو ... گرز ... میکردند و ایشان را به آن مکان
فرستاد و ... خدمت ... که ... و ... از خدمت ... باشند و ... در آن مکان نمایند و چنانچه بنی آدم را
در آنجا گذار افتد ... آن ... قدم نهاده باشد ... آن ... و ... نمایند ...
اثر آن وقت ... نمایند و ... که در این باب ... جمیع ... که ...
شیران ... کوهان ... و ... انجام ... مشغول گشتند از قضای ... روزی حضرت سلیمان
بآن محل واقع گردید و ... آن ... شیران ... حضرت ... که ...
بنی نوع انسان ... اگر ... و اگر ... آمده ...
... حمله ... جنگال ... خونریزی ... و ...
که آنجناب ... عقل ... آن ... حضرت ...
... که نوری ... آفتاب ...
... انوار جلال ... و ...
... حضرت سلیمان ... صورت ...
صورتی بود ... و اگر خداوند ... حضرت سلیمان ... آن
شکل ... صورت ... حضرت ...
... زبان ... که ... آن ...
و آن ... قدرت خداوند ... شیران ...
آمده ... از حضرت سلیمان ...
و از صورت شیر ... حضرت ...
... صورت ... که ...
... قدرت ... صورت ... قدرت الهی ...
شکل ... که ... حضرت ...
... و ... آن ... حضرت ...

بنای این قصر ... که ... عرصه ... این ... عالم ... این
... آن ... علی این ... سلیمان ...
... این ... خداوند ... و ... و ...
... سلیمان ... حضرت سلیمان ...
... خدمت ... این زمان ... زمان ...
بندگی ... خدمت ... حضرت سلیمان ... خدمت سلیمان ...
... عفت و بندگی ... وقت ...
دولت ... سلیمان ... سلیمان ...
و ... جهان ... بندگی ...
بدولت ... این خاندان ...
... سعادت ... و ...
... انوار جمال ...
... این ... خدمت ...
... و ...
... جهان فانی گذشت ... امیر المومنین ...
کوه قاف ... عالم ... آدم ... کوه قاف ... عالم ...
دنیای ... کوه قاف ... عالم ... این دنیا ...
رسول خدا ... آن ...
... مصطفوی ...
... مخزون ... اسماء حسنی ... خدا ... اسما ...
... عرش و کرسی ...
و تسبیح و تقدیس و تهلیل ... آدم ...
... و اسرار ...
... آسمانها ... زمین ...

واند و چون برق درخشنده لمعان پیدا کرد و چون بر رعد قسم نمودند طالع شد و بر جبهه اسرافیل کاشتند متکلم شد بکلام سبوح
قدوس رب الملائکة والروح و چون کلام معجز نظام حضرت بانجا رسید فرمود چشم خدا بین پوشیده بود بشدم فرمود بکشا دیدند که خود
را در صحرای دیدیم مشتمل بر بازارهای معمور همه اهل آن بلد مشغول که مرکب از آن قطرها رنگ مشغول بود و رفع نشاط
دارالسرور بود و اهالی آن بلد در نهایت خرمی و فرحت ایشان در غایت نشاط و خرمی می نمود حضرت رسول
... بکل فرمود اینها جهه قوم عاد اند و از آن فرقه ضلالت نهاد که همواره در کفر و ضلالت مانده و دین خداوندان
کردهاند و ایمان بر روز معاد و حشر باور ندارند و مساکن ایشان در مشرق بود و قطع مکان ایشان نموده در آنجا آوردم
که شما ایشان را مشاهده نمائید و بمحال واقعه آن دارم که ایشان را دعوت باسلام نموده از کفر و ضلال برآرم و چون
اجابت من نکردند و روی بکعبه اسلام نیاوردند با ایشان مقاتله نمایم و دست بر جهاد می کشایم و آن حضرت
آن قوم را برسالت حضرت رسالت پناهی صلعم دعوت فرمود و ابواب نصیحت بر چهره ایشان کشود آن فرقه بد نهاد
بار بر منهاج عناد رفتند و دست بر محاربه کشادند که حضرت خدا و خلافه حضرت شاه تیرزن شاه مردان
هزبر غالب علی ابن ابیطالب امام مشرق و مغرب امیر عرب و العجم بر آن کافران محاربه
حمله فرمود و ایشان نیز هم از قضا نموده بشمشیر خدا در هر دو جهاد دست خدا است آورد و براق شمشیر برق
افشان و پیکان تیر خیر سان ... فرمود بر دو جان کرد و تیغ ذوالفقار در شعاع برآمد و بار بر ختان رخساره
نور خدا را افروختگی در نور است شاه اولیا آفتاب سان بکوشها در میان آن فرقه ظلمانی نزاد است و از
دم ذوالفقار جوی خون در آن مکان سیلاب وار گشت و سرهای کافران چون گوی غلطان در پای هر کسان
بر خاک و خون غلطان گردید قوم عاد را همه هم خاک خاک و وجود از آتش تیغ آبدار در مهر خاکستر
وار کان وجود آن فرقه را زیر و زبر شاه مردان گاهی بر زمین و گاهی بر میان هوا با ایشان مقاتله می نمود
و انهار احمر مستنیر آشکار می شد که از مشاهده آن امور غریب خوف و هراس بر صحابه ... ولیکن جار
انها بدر رفته شاه ولایت از عجاز هر کس یاران را بقبضه تیر و ایشان آمده و دست بجز ما و نجه ...
انها که داشته خوف و بیم از انها زایل گشت و اطفیان جلوت ایشان سوخت و باره دیگر آن قوم نزده ...
چند دعوت فرمود و انها را بستایش خداوند جاندار ام نموده قبول نمودند و در مکیا و انکار افزودند ...
کوید که دیدیم آن ... بر اعجاز دست بازیده همه و کرده ... و صاعقه پدید و ... روز ... گفت
و پیری چند آن حضرت میخواند که ما نمی فهمیدیم و چنان شد و می نمودیم که آن صاعقه و برق از دهان مبارک
چون مبارک بر می آمد و فغان ... که صداهای زهره ... می شنیدیم که با ... استمان ...

می آید پا کوبها ... هوش از دماغ کمال رفته و طایر هواس حیران گرده متحیر بودیم و قدرت خدا مشاهده می نمودیم
دیدیم دیاری آن قوم نابکار باقی نماند و اعمالی رفت بجانب دیگر شدند چون آن جناب از محاربه فراغت
یافت بار دیگر ... خندان وجمالی ... فرمود بجانب ما شتافت عرض نمودیم که یا امیرالمومنین ما را طاقت
... بعد ازین شنیدن ... ما را وطن مألوف خود ... و از این بیم و اندیشه ... بعد از آن
حضرت ... ما برآن سوار شدیم و با بر آن حضرت باد ما را بر ... بجای رسانید که آنجا ما
... دیدیم و بعد از لمحه خود را ... حضرت امیر دیدیم ... از آن ... نماز ... دیدیم
نماز ظهر بود و صباح ... رفته بودیم و در آن ... ساعت ... می نمود و جبرئیل ... داد و تعجب ...
... حضرت فرمود ... که جان من ... که اگر خواهم شما را بطرفة العین در آسمانها و زمینها
سیر دهم و ... بیک ... مرا ... قدرت ... دارم که آسمان ... زمین و زمین ... آسمان ... کردم
منم ... زمین ... منم ... ذات من این ...
... منم ... وجود ... وجود ... منم ...
... منم ... آدم ... من ...
... ای ... همه ... از این ...
... منم ... منم ...
من ... و ... بسا ...
... من ...
... من ... آواز آوری ...
... جهان ... دیده ... و این قدرت را ...

در بیان امیرزاده حضرت شاه ولایت با خلیفه ثانی و مکالمات عمر با سلمان فارسی ...

در کتاب خرایج مسطور است که در آن اوان که دور زمانه از عمر ... و الف ... شده ... و ...
... ها ... و ... ها ... را ... معیار ... و ... با ... بعث خلفای ... آمد
و ... عهد ... و ... قدم الامر ... از میان ... خلیفه اول ... عمر ... از این جهان در که
و خلیفه ثانی ... گشت ... گیمیا کار ... و ... سلمانی را ... نمود ... و ... از ...
... را ... علم ... عمل ... زمان ... و این ... با آنها ...

حریفان بیهوش

گفت که شده‌ام بود آنگه که عیاری کرده‌اند ... صومعه‌داران بی کاری کرده‌اند ساقی هوش ربای خود را آتش باز
برد او را بنده‌اند و باد نوای ثابت جامه را دست دگر مطرب و رنگ کار چون بزم بهشت ستان را به تعلّق کرم
دید و آن نغمه خوان حجازی آهنگ زده قانون نوای وی به عهدی و نیسنج وی آدم ارغنون وش به آیین [illegible]
نوازان دلکش آواز برکشیده و از پرده دل و گوشه جان بی پروا صوت عراقی بگوش هوش آن بیهوشان جامه
گری نغمه سرخ و دیو در گردن حسن نوشت عقل زیرک که این چه بوالعجبی است العرض صفحه دیباجه میبود
هنگامه گردید و در روزگار سلسله کلام خود دیده پیوسته احباب اصحاب که به سمت ارادت و بندگی بجناب [illegible]
ثابت داشته به بزم یاد میکرد و سخنان در روزت نشست و انجمن پاک سرشت بر زبان می‌آورده تا آنکه
بحضرت خلافت پناهی رسید و بجناب اسد اللهی معروض کرده که خلیفه ثانی سبقیان و موالیان شمار [illegible]
آزار می‌رساند و بر خشم زبان که اشد بر سنان است خاطر اشیاء را افگار میکرده‌اند این جناب شنیده را ناشنیده می
ینداشت و دیده را از راه صبر و حلم نادیده می‌انگاشت تا آنکه روزی سلمان فارسی در خدمت سعادت [illegible]
آن ماه سرو بوستان ولایت در بهشتانی اندیشه بیرون دیم طرف آن عزّ و گلستان [illegible]
بستانی از نباتین میگذشت که خلیفه ثانی مانند اهرمن دو چار سلیمان شده و چون برهمن بیزه دار [illegible]
حضرت امیر المؤمنین به آن لعین گفت این فرمود که خار این چه داشته و میدارد که قدم در مرحله [illegible]
آزار دوستان ما گذاشته دست از حسن گفتار و رفتار برداشته جراحات لسان لها التیام
ولا یلتام ما جرح اللسان نوک زبان از نیزه تیزتر بریده و لوث سخن زشت از پیکان تیز درنده [illegible]
بعضی سخنان که از ادب دور بود و از روی عقل و دانش مهجور بعرض مقدس رسانیده چنانی [illegible]
و آن نیز قدرت بر دو کار گمانی در دست داشت قدرت ما بجانب عمر بر زمین انداخت
انداختن آن صورت فاذا هی حیة تسعی [illegible] که آن کمان از دری گشته آتش [illegible]
شده دهان بستان بهیئت شتری بزرگ و جانوری سترگ و از دهان آتش فشانی آغاز کرده و روی عمر [illegible]
آتش بجانبش افتاده دان سامری صفت فرعون حضرت مانند گوساله بخوار در آمده و اضطراب [illegible]
و فزع روی بکتاب کلیم طور ولایت و ما صدق است فتی نمرده دامن موسی آورده و عجز و زاری [illegible]
بالله یا ابا الحسن لا عدت بعدها یعنی از برای خدا بفریاد من برس که توبه کردم که بعد از این چنان نکنم و چنان نگویم
و خود را به پناه آن پناه [illegible] دور شد پذیر رسانیده عذر زاری و عجز میکرد که آن فریادرس
غنی و بعد دست اعجاز [illegible] گشت که عمر از پیش چون ذره و آفتاب و آئینه سکندر [illegible]

بود باب بوده‌اند آنچه داغ از دل [illegible] رها و جانور جان گزار اگرچه [illegible] بدالعجبی [illegible] اسد اللهی معجز آن [illegible]
رسیده بخود و جانب نکال و بر آن که اهل بیت عمر را نشان داده از آن یکباره [illegible]
حیرانی نشست چون شب شد به سوختن بر سر ... لیان سلمان [illegible] که در آن وقت مال بسیاری
از ناحیه مشرق نزد خواه آورده‌اند و از عهدی بحر علام الغیوب ... دادن مخفی کردن [illegible]
اندودن است زر ما را بیرون آورده مخفی ... و برو مسلمانان صحت کن و بر اهل ایمان سوی سلمان [illegible]
آورده و پیغام فرستم حیث ... رها و باب تقسیم آن مال رسانید و گفت پیش از آن که در میان [illegible]
مال را باید و خوار فرو خورد حال اصحاب و آنکه از که حق بین دادهی عاید کرده عرق [illegible] آن عجب
کرده و بود گفت صاحب ته ازگجا به این عوض ... [illegible] این راز به [illegible] سلمان گفت ای
عمر براه انکار و بر نهان بکسان و هر آینه بر دشمنان مانند آفتاب عیان است پیدا است پیش خاطر امیر [illegible]
داد و همی به راه عیب انداز و نهان عمر گفت ای سلمان مرا الفت و عهد فی نشست پی پایان [illegible]
و مودت و داد است چاشنی و رشته دل و مایه درآمیخت ... که گر ادب ولا و وفا را با امیر [illegible]
بر بنده و نهادی آن عطا را سوی ... ارادت و مخالفت او را با برین و ... [illegible]
سلمان گفت ای عمر بسخن گفتی و حق الحقیقی حرف گذارنده زبان راندی و خود [illegible]
خدا را بگو ماتمی تبسیم و دلو ... و اعتبار [illegible] کرد که [illegible] خرد و دانش حرف [illegible]
سحر و معجزه هیچ نزد دل در کشش دار ما مری گفت که دست از دید مهاجر و مولای [illegible]
نهفت است و صاحب اسرار و لایت و امامت علمش علم لدنی است و اسرار ربانی علم و عمل [illegible]
و از آن سبحانی در گنجینه دل او از رموز الهی و گنوز علوم نامتناهی نهفته و آن است که تو دیده [illegible]
بود و این هنوز تفاوت از آن است که گذشت است و دیده و تو چیزی و صاحبی به هوش نوشتی [illegible]
منجانی و انقدر امیری و نبخشیدی که تو کلی نظری [illegible] لازم آمد تو چرا از کرده بندی [illegible]
نگویند و از غایب و بر خود دو رسید ای نقد حساب گناه بده و تاب از آفتاب نگو نه است [illegible]
نوکر شد و بجانب حضرت گنده [illegible] و نامم در ... [illegible]
بود خلوت یغما بر ان دل ... است [illegible] که بودیم و همان خواهد بود [illegible]
من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود چون [illegible]
بر و دیدار خود گفت که ... [illegible] سلمان چون [illegible]

آمده بجانب یزدان روان گردید و از عقب او دوید تا رسید نور یزدان و واقف آشکار و نهان بر آن فرمود
که گفت و شنید ابلیس پرتلبیس چه بود اندر او بوضوح است و پس از تکلم بمن سبحان عرض نمود که خداوند عالم
خداوندا تو داناتری از آنچه میان من و او گذشته و سخن رفته است حضرت جلال بکلمات بدون کم و زیاد حضرت
فرمود و از آن باز بعد وی گشود و بسیر نمود آن که بعد ما از ترس اژدر آتش بار ما تند کمان و دو گشته و نمود
و رجب و هراس از خاطر منی نکند نشانست و با تکلم مردان همان زمان و مرام آن است چون صبح شده عزم آنکه
مال از تقسیم نمود و معلمان فرا نمود حال تبدل نمود درین رو راویان اخبار در کتاب بستان الکرام آورده اند
و این عجب افزا حدیث را بسند صحیح ذکر کرده که روزی حضرت جبرئیل علیه السلام را شوق خاکبوسی انجم خیول
سراسر نور جناب اقدس نبوی بسر افتاد و از منزل قدس بهوای مجلس مقدس حبیب خدا و برگزیده خدا
بگشاد بال گشاد و ذوق تمام از اعلی علیین بجانب زمین بشتافت و در آن منزل فلک قرین سعادت یافت
از خدمت و ملازمت اشرف خلاصه ممکنات و خواجه کائنات کسب اخلاق ملکی می نمود و از شرف لقای
خدای نمای اشرف موجودات فیض اقتباس انوار سعادت می فرمود که ناگاه جمال ازل پرده از رخ گشود و صانع
لم یزل جمال صنعت نمایان نمود حضرت جبرئیل آن جمال دیده حیران بجانب محبوب الله بین و امام المتقین افتاد
از جای جسته چهره بر خاک زمین نهاد و شرایط تعظیم و تکریم بعمل آورد و لب بدرود و سلام باز کرد که زهی
خوبی که کس خیال تو کند   با همچو منی فکر جمال تو کند   ترسم که با خویش خود ندارد   ابرو که تماشای
جمال تو کند حضرت مقدس رسالت پناه با این دمی آن فرمود که ای برادر عجب تعظیمی بجهت این جناب لازم
انتظیم نمودی و این سجود و ادب دوده با بوجی مستودی که مرا عجب افزوده و باب حیرت بر رخم گشوده حضرت
جبرئیل بعز عرض رسانید که ای حبیب خدا از این منظر جلال خدا و کیف حکایتی دارم و از آثار قدرت و کمال او
روایتی در بیان می آرم او را این حق تعلیم است و هدایت او مرا منهاج فرموده و تحقیق بر ما دری روزی آشنا
شده و در جواب و سؤال خداوند بکلام اسناد و داد و در طریقه عبودیت و بندگی این جوان مرا پیر است و بود
و از علوم طاعت و سر و لطف و کی اواب سداد بر چهره ام کشود فرمود آنچه می باید مرا ببندد و داد خداوند
کرده او انسب تعلیم و تدریس آن مراد بر ذمه متقین آورده و از هر بنده بروی آن دین حق گشتیم و از تبرعی
در تقدیس او خداوند سبحان کدام جناب رسالت مآب فرمود چون ما که آن حکایت چه بود و بیت صحبت
آنکه کی که تعلیم او تو را داد بکدام راه بوده گفت چون خالق ازل و معلم هیچ بدل مرا آنجا در وجود آورد
شد سؤال فرمود که تو کیستی و من کیستم و تو را چه نام و مرا اسم گرام کدام من از این سؤال اول و عظیم تحیر و کمال

حضرت جبرئیل تعلیم شد و در جواب حضرت امیر المؤمنین
داد و او را حاضر از آن حضرت

در بحر تحیر غوطه در گشتم و در تیه حیرانی و سرگردانی ایستاده بودم رفت و بماندم از این سؤال بجواب تشنه گشتم که دیدم این
نوری انوار در عالم نور حاضر و از مهر و دوران در ماندگی و حیرانی نشسته مرا بسیار یاد آورد که دید تعالی تجلی آمدم چون صورت
معصومیت صورت معانی و سبحان الله بر رخساری گردیدم ما ننه صفت فرشته مطلع صف از آن جواب تعلیم گرد و سر ببه
شد و بود و بجا می آورد و ضمیر بود و عرض کن و تو پرورده کار جلیل و نام مقدس و جلیل من بنده ذلیل و توام نام جبرئیل
بعد از تعلیم از آن معلم کل من جان حرف و زبان که در آنند بدم و در جواب اثبات فرمود آنجناب را بندگی که حق
رسانیدم و از آن چند مرتبه معرفتی رسیدم و دیدم آنچه دیدم حضرت فرمود عمر تو چند سال می شود و از سنین شهور
آنچه خدا را بیگانه گفت یاد بسوال آن شناسا ساده است که هر سی هزار سال کیبار طالع می شود و از فلک سابع من سی هزار
طلوع آن را دیده و غروب آن را شنیده ام و مشهور است که جناب مقدس نبوی حضرت امیر المؤمنین را طلبیده و عمامه که
از سر آن سرور بود و از زمین و آسمان بر داشته چون طره غرای جبهه مبارک گشادان شده و مه جهان آرای ثابتی
نور افشان نمود آن چشم حضرت جبرئیل بر جان سپاسار افتاد که از جبهه انور نیره درخشیده آنجا نمود و فانشده
سحر که مطلع صبح صادق و فجرها در هست در ابتدای جبهه و رخسار انور نور ثابت بینا کرد و دید حضرت جبرئیل
محفلش در این باب بر پیشانی تنزل کرد و بادب سجده از بستیم گشود و این مضمون بر زبان جاری فرمود که تعریف حق
بگفتم گفتنی نیست   کجا نیست بهجر و سجود گفتنی نیست   من ذات حق را بر انجمن رسانم   آنانرا که شرح الگفتنی نیست
تنی ابیم صحبت جانفزای   صحبت عقل و هوش از سر ربائی   که آن عاشقی بر خم عز قد تمکین   خبرآن کسوت شد آن کس
بمیز گشت مست از جام وحدت   چکید از کوثر قیض این دو تلک   که گمکم من درون بر عرش فرش است
بر رسیده آنچه از ما فوق عرش است   در آن مجلس که چون خلد برین بود   یکی از حاضران روح الامین بود   در آن
دم شد باعرابی مقتل   زبانی در بسته معنی عقل اول   که حضرت گر چه از عالم قدوست   تو میدانی که زیر فرش
دون است   امیر المؤمنین آن بیکرانه   و جواب مرد اعرابی چنین داد   سخی آنکه او دارای عرش است
که دانم آنچه بر بالای عرش است   زاسرار حقیقی و مجازی   کم در بسته شود ترجمانی   الغرض که عالم علم
البقیتم و لی حق امیر المؤمنینم   منم یعسوب دین از نفس قرآن   دو شستم جنگم با کافران   منم سری که
مخزون است در غیب   منم آنکه مکنون است لاریب   مقدم من کنم بدرق و خندان   مقدم من کنم سنت و قرآن
ماه برج دوران این آسمان است   در دست من مفاتیح جنان است   منم که من لیس منم نور   منم موسی منم عیسی منم
طور   زاسرار خدا احکام من بود   با ابراهیم کل نشد و فرمود   منی آدم اگر آدم بجنم بود   بیتول حق مکشوف
چو کرد آنجا ز مخلوقات عالم   بمن تفویض شد از خلاق   منم عرش منم کرسی منم روح   منم هوا من منم کشتی

منم روح از آن روزی که آدم در عدم بود نه عرش و فرش و نه لوح و قلم بود بگردم از کعب [illegible] جبریل هنوز [illegible]
بود [illegible] در آن وقت که آدم گشت موجود گفت [illegible] روی زمین بود منم واقف [illegible] در نهانی
بپرس از من ز علم آنچه دانی از آن روح الامین شد مست و مدهوش ز عجب سر بزیر افکنده خاموش [illegible]
گفت بگذرم [illegible] که ای [illegible] بگذارم تو [illegible] ندانستم که جبریل [illegible] درانیدم [illegible] مکانش
چه سر زد این سخن روح الامین را نظر کرد و آسمان را و زمین را بدو گفتا که [illegible] تو ای جبریل و روح
روح الامینی چه شد جبریل [illegible] منظور بماندیم از نظرها گشت مستور همه اصحاب را این حیرت [illegible]
بدو گفتند تا با این چه سر بود منم گویا از آن شاه ولایت بگویم گفت سر این حکایات که این [illegible]
روح الامین بود رسول انبیای مرسلین بود زمن پرسید از ما وای جبریل کجا باشد ندانیدم [illegible]
نظر کردم بسوی آسمانها بدیدم در مکانها و مکانها بمن [illegible] حجابات و مقامات شدم [illegible]
گردید عقل از آن مات گذشتم از سرادقهای عرش هزاران ساله ره بالاتر از عرش ندیدم [illegible]
روح الامین را نظر کردم دگر سطح زمین را بکوه و دشت و بحر و بر گذشتم بهفت اقلیم چون خورشید گشتم
بدیدم قعر دریا و کناهی هزاران ساله بعد از گاو و ماهی که [illegible] بود مشخص شد که روح
الامین بود امام و مقتدای خلق این است [illegible] امیر المؤمنین است [illegible] خدائی [illegible]
ولی بود و ولی گفتن خدا است **در بیان رد شمس [illegible]** [illegible]
روایت شده است که روزی شمع بزم طالب و مصباح محفل هدایت [illegible] امام [illegible]
غالب کل غالب [illegible] قدم [illegible] گذاشته [illegible] ایمن و [illegible] بهشت [illegible]
داشته آن سرزمین از آن سعادت [illegible] مشتاقان [illegible] صحرا و کوه آن [illegible] بر عرش برین [illegible]
بر سماوات تفاخر و نازاست و بر افلاک و [illegible] که [illegible] امثال این [illegible]
[illegible] فرق شرف [illegible] جمال [illegible] ذوالجلال [illegible]
[illegible] و شمال [illegible] آن زمین [illegible] وصول آن کف پا [illegible]
بر زمینی که نشان کف پای تو بود [illegible] الغرض آن [illegible]
[illegible] المقدس [illegible] آن زمین [illegible] آن کف پای [illegible] جاری گردید که چنانچه
[illegible] کف پای [illegible] گوی [illegible] فلک ثوابت [illegible] بودی [illegible]
[illegible] فیض [illegible] بیت المعمور [illegible] گذشتی [illegible] الکرخ [illegible]

[illegible]

دور [illegible] رنجم [illegible] آن زمین [illegible] آن مکان [illegible]
[illegible] گشت [illegible] جای [illegible]
سای پای [illegible] دست [illegible] آن پای [illegible]
حیات [illegible] فلک [illegible] معراج [illegible] وصول آن کف پای [illegible]
گشت [illegible] و [illegible] آن [illegible] کف
پای و جهان [illegible] سعادت آن قدم [illegible] عرش خدا است [illegible]
کی سزاوار این عرش [illegible] الغرض آن [illegible] ایام [illegible]
[illegible] عرصه [illegible] رسید [illegible] آن حال [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] جوانی [illegible]
[illegible] چون [illegible] آب [illegible] احوال [illegible] عدم [illegible]
[illegible] سماوات سبع طباق [illegible]
حضرت امیر [illegible] حال [illegible] آن جوان [illegible]
[illegible] خوب [illegible] خوب [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
آن جوان [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] این مکان [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقت [illegible] کسی جز [illegible] نماند درین وقت که من بیکس و قبل رجل المؤمنین و الای حیدر صفدر زنده دوان گردید چون بکوه
آن مزرعه رسید خواهان گفت این تل که می بینی حوالی چند شهر است و مرا از توقف ناگزیر و آن جا نور [illegible]
نشنیدست و خود بهای کوتک رفته که مرا دیگر در آمدن طاقت نیست و حرکت قدم نیست [illegible]
گوید ناچار [illegible] بستم و در این از آن نیست که نشستم و دیدم جنبری مقابل [illegible] نهفته و [illegible] غربی
ساخته و [illegible] در آن کنام آرام گرفته و نیز دیدم که شیر چرخ از هیبتش گریزان و در بیابان از وحشتش [illegible]
در بیابان چون شیر مرا دید غرش آغاز کرد و بجانب من [illegible] شیر خدا دل [illegible] آمده و قرار
در خاطرم [illegible] و [illegible] کشودم که [illegible] حضرت جرخ [illegible]
[illegible] نیز [illegible] و این [illegible] پیغام داده که از مزرعه این جوان [illegible]
[illegible] که [illegible] مسلمانان در آن [illegible] کشوده [illegible] این حوالی [illegible]
[illegible] رسیده و کلام [illegible] کرده [illegible] و شنیدن [illegible] حکم [illegible]
[illegible] خضوع [illegible] کرده [illegible] کار [illegible]
[illegible] آن مکان و محل گذشته [illegible] روی [illegible]
[illegible] در خاطرم [illegible] بخاطرم رسیده و وقت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بزبان [illegible] جون
[illegible] کدام [illegible] رسیدیم آفتاب غروب کرده [illegible] آن حضرت نماز عصر [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] نماز [illegible] آمادی [illegible] نماز عصر گردید [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] آن آفتاب [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] جهان [illegible] نماز فریضه [illegible]
پس از فراغ نماز [illegible] خاطر [illegible] کشوده [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خیال [illegible] خطاب آن جناب [illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آفتاب [illegible]
و [illegible] خیال [illegible] بخاطرم [illegible]
که من بعد [illegible] خیالات باطل نکردم در بیان سخن گفتن آفتاب با حضرت امیر [illegible] السلام

در کتاب روضة الواعظین و مناقب فضایل از امام المتقین و اسد الله الغالب [illegible] مؤلف روایت نموده
که سعید ابن جبیر گفت بخدمت ابن عباس رفتم و بعد از سلام در حجاب فرود نشستم [illegible] و [illegible] چند
از هر کس [illegible] آمد گفتم ای [illegible] رسول خدا آمده ام که سوال کنم از حال امیرالمؤمنان [illegible]
مظهر العجایب علی ابن ابیطالب در باب اختلاف اقوال مردم درباره آن جناب و افراط و تفریط [illegible]
شان او گفتگو می نمایند ابن عباس گفت آمده سوال نمائی از حال بهترین خلق الله بعد از محمد نبی الله که او
بهتری در عالم [illegible] و [illegible] که [illegible] است [illegible] سوال کنی از وصی پیغمبر
و خلیفه آن سرور و صاحب حوض [illegible] قیامت [illegible] در آن روز [illegible]
روح ابن عباس [illegible] که [illegible] عالم و [illegible] عالم [illegible]
آدم الی روز قیامت [illegible] کتاب [illegible] از فضایل و خصایل علی ابن ابیطالب
و چون پرسیدی [illegible] که [illegible] می نمایم [illegible] که حضرت [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] مشکل [illegible]
[illegible] هزار مرد بودیم [illegible]
هزار مرد رسید و چون صباح [illegible] جناب رسول خدا [illegible] شنوید و چون
وقت برآمدن آفتاب شد آن جناب [illegible] ولایت مآب فرمود که یا علی قم فانظر
علی الله عز و جل کلم الشمس اذا طلعت یعنی [illegible] و [illegible] عزت [illegible]
الله تعالی و با آفتاب که [illegible] از آیات قدرت [illegible] صنع [illegible]
کن که [illegible] طلوع اوست [illegible] در آن روز [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] آفتاب با جناب ولایت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] برآمدیم
خورشید فلک امامت [illegible] آسمان و زمین [illegible]
جمال [illegible] جانب مشرق [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب از کوه طلوع کرد [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] که حضرت امیر فرمود السلام علیک ایها العبد الله [illegible]

یعنی سلام بر تو باد ای بنده حضرت ذو الاحسان که ... پروردگار خود که از وقت غروب آفتاب برآمد و جواب آفتاب [illegible]

طلوعت ولایت لا بزبانی فصیح و بیانی صحیح داد که تمامی مردم شنیدند که السلام علیک یا خلیفة رسول الله و وصیه و حجة الله علی

خلقه یعنی سلام من و عطای من بر تو باد ای برادر رسول خدا و وصی و جانشین او و حجت خدا بر بندگان از جن و انس و بزبان پهلوی

این سخنان را بعرض مقدس میرسانید که رحمت خدا بر تو ای مظهر نور خدا و خداوند [illegible] نوبی که از پرتو انوارت

چون روان [illegible] رسیده مشعله نور منبسط در زمین و آسمان و چون شمشیر [illegible] از غیب [illegible]

عالم تابیده جهان جهان شعاع درخشانی در دو سرا آمده و چون صبح امید دیدار خورشید غایب نمایان میکردم [illegible]

در طرف کوی عرش [illegible] [illegible] آفتاب [illegible] توجه تو از من روی می تابد [illegible] کسوف روی

می نماید [illegible] عالمتاب الطاف جهان آرایت [illegible]

[illegible] حضرت می [illegible] الطاف که جهانی از آن [illegible] از من در ربع [illegible]

و امکان [illegible] در یا ... [illegible] چون کاینات جمله [illegible]

[illegible] چون آفتاب فلک [illegible] سپهر [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

که حضرت رسول خدای بر خواسته [illegible] ولی خدا [illegible] عرش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این حکایت ابن عباس [illegible] حضرت [illegible]

در [illegible] [illegible]

در کتاب [illegible] و در کتب مخالفان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خورشید رخشان شد و چو هوا مانند برقع از روی جهان درخشان چشم رسول نصرانی بر علی ابی موسوی افتاد گویش بعضی
مریم قال ابی عبدالله الثانی الکتاب و بعضی مسائل گفته و از وی چند مسائل پرسید و در چشم وی رسالت خویش
تخریج ببخشید مرا بعضی زیر آیه اندوخته چون قدم در مسجد نهاد و در محراب درود خواند شایسته بیان کرد این نامه
رسول نصرانی را آواز داد که شان مشهور شد که واقف شد زاسرار غیب هست اندر پرده اسرار نهانی خصم
نصرانی بر آن واقف مسائل و آن مسائل را حرف نمود و مقصد جواب بود که حضرت حلال مشکل فرمود رسول این
سخن که تو میگوئی یکی از اولیا عارف و عارفان واقف است از جمیع اولیا و انتساب و مردان راه گفت آن سخن
اسرار است و سخن آن عالمی راز و راز را باید همچنین دل و گوش هوش بشنود آنکه گفت امید بهشت ندارم یعنی بر
خالق بهشت امید دارم چه مراد خدا است که عبادت از جهت طمع بهشت نکند و مزد و رشوه در رضای خدا منظور نیست
باشد یعنی فقر او طاعت قرب درگار بخشد و آنکه از آتش دوزخ نمی ترسم یعنی خوف من از حجاب باری است و بیم
از سخط غفاری است که از ترس دوزخ سلام و اینجا عالم برزخ الهی ما عبدتک طمعا فی جنتک و خوفا
من نارک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی خداوندا عبادت نمی کنم تو را برای طمع بهشت و ترس
از دوزخ بلکه بندگی تو می کنم که تو بندگی را شایستی و سزاواری و بندگان را بندگی در کار و خداوندان خود غرامت
سپهدار که صفت ابنده ماست و بهشت و آنکه گفت که از خدا نمی ترسم یعنی عالم و جبار است که ظلم و جور نیست
بلکه کار آن عدل است و از خود می ترسم که با من بعدل معامله کند و جزای عمل من دهد و ترس من از این است
رب عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک و آنکه گفت در نماز سجود و رکوع نمی نمایم این نماز نماز میت است که
رکوع و سجود ندارد و آنکه گفت که روزه نمی دارم و امید ثواب ... و خوردن گوشت مرده و آنچه دیگر گفت که از ان برون می آورند و
که بسته شده و حلال است و آنچه که دوست دارد اموال و فرزند است مضمون انما اموالکم و اولادکم فتنة و آنکه
فتنه و گواهی می دهد به بهشت و دوزخ است که ندیده و تصدیق نموده اند و گواهی بوجود هر دو میدهد و آنکه
میدارد مرگ است و مرگ حق است و آنکه می آید و دوست میدارد و حکم کسی است که کار و مرگ نباشد چه
بنکو کار است میخواهد عمل نیکش بسیار شود و هر که بد کار است آرزو در جزا الله تا کی و از مرگ بیزار
چون رسول آن حرفها را از وی رسول شنید و آن جمال جهان آرا را دید و از آن نور بروی ... دید
به نبوت رسول داد و اسرار و اعتراف نمود و زنان برد و بر اسلام گشت و کی با افعال و صفات و ذات که
... تو را یکی دانم امام حق بعد از مصطفی بقا ... بی مثل غیر تو نام امام حق ... هر که ...
بالا علی ... و ... و ... ... دربیان

اظهار رجحان سید ابرار صلی الله علیه و آله مراتب فضیلت و منقبت حضرت شاه مردان و شیر یزدان ...
در کتب معتبره باسناد صحیح از واحدی نیشابوری منقولست که بعد از آن که شیخ عنبر بهشت مشکل گشای ساقی کوثر
و شافع روز محشر ملاقی گردید و حارث و حضرت سید بعضی از ضرب شیخ عبد رحمان مقام مغرور شدند هم رسید علیه
... و دولت صولت و سطوت شاه ولایت از ... و ...
گذشت از مهابت غضنفری فرحام چرخ ... در فلک ... و ... وصلت ... برگ
... چون ... زمین ...
و ... حامله ... و ... شمس المضیئه ... ماه فلک ولایت
... طالع شد و نور جمالش بر آسمان زمین ساطع حسب قدر روی منور محبوب خود ...
... و ... که ... جلوه گر گشت ...
... جمال و جلال خداوند ... یزدان و جان ...
المرسلین حضرت نبوی را از آن رفتار و ... روی نمود و با ... اشارت ... کلام
... و ... چند ... و جلال آن برگزیده خدا ... نمود و ... چند ...
سرور اولیا تقریر نمود که معنی آن این است و حاصل مضمون آن عبارات چنین که اگر ... آن ...
از ... که ... برگزیده خدا ... گمراه گردند و ... نموده
چنانچه گروه انصار ... در باره ... بعضی از حقایق عظیمه و دقایق ... آن سرور ...
... را اظهار ... و ... اظهار ... آن حضرت بر ...
... آن حضرت ... و ... آن لوای مفاخرت بر فلک ... می ...
... که از ... آن ... و آن ... روح ...
بر ... یا علی ... روح تو ... و جسم ...
ظاهر تو ظاهر من است و باطن تو باطن من ...
با دشمنان ...
... سلام ...
... نموده ... زنادقه ...
... علی ...

دو قیامت بسبب تفضیل از اهل محشر ممتاز اند و از سایر مردم با علم سابقه مشرف از کمی که بر جبهه‌ای نور قرار دارند و دیگر
آنکه رو سفید و شاد دل در محشر قدم گذارند و در بهشت با پیغمبر خدا همسایه باشند و پایه قدر و منزلت ایشان از ملکان
زیاده و یا علی تو ئی که حق با تست و تو با حقی و حق سبحانه تعالی بر زبان و دل خاطر تو میگذارد و هرچه تو گوئی همه حق که
تو ئی همه حق است و توئی که ایمان محمد و قرین رسول سبحان و گوشت تو [illegible] جون کشتم [illegible] کسی که او
دیگری قاده گردی که این حدیث و احمد حنبل که امام سنیان و مخالفان است این حدیث را از ابن عباس
و دیگران از انس روایت نموده اند که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی
سخاوته والی موسی فی بطشه والی سلیمان فی [illegible] والی داود فی [illegible] والی یوسف فی جماله والی یحیی فی
زهده والی عیسی فی [illegible] والی محمد صلی الله علیه وآله فی کماله فلینظر الی علی ابن ابی طالب بودی ابراهیم
[illegible] جهان [illegible] کشتی نوح را [illegible] کجا ساحل [illegible] گنبدی رحمت [illegible]
کجا بر ساحل جودی کشتی رحمت از دریا

در بیان اعجاز حضرت امیرالمؤمنین در [illegible] و کرم [illegible]

روایت کرده اند که جهان [illegible] در پایان بر [illegible] آسمان قدم در طریق [illegible] ارباب [illegible]
گذشته [illegible] خلاف خلفان [illegible] مخالف آمده و در زمانه بر [illegible] تشت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] اصحاب [illegible] رسید [illegible] با ارباب صدق و صفا [illegible]
[illegible] اولیا و [illegible] احکام [illegible] الالباب با ایام [illegible] حاصل گشت [illegible]
[illegible] مغان [illegible] پیر مغان [illegible] شیخ و [illegible] ساقی [illegible]
رعنای [illegible] ولایت [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] صورت عدل یزدانی در جهان [illegible] ظلم [illegible] عادلان طریق
[illegible] کار [illegible] آمد [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] کمال عدل [illegible] رسید [illegible]
[illegible] جهان بکام دل اکنون [illegible] رسید [illegible] طریق این زمان [illegible]
[illegible] رسید آسمان [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسید [illegible] نو خوان [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] رسید چون [illegible] آن [illegible]

[illegible] نشستن که به عمار و سر [illegible] گویند که [illegible] در خدمت آن سرور بودیم [illegible] آن
[illegible] محراب [illegible] نمودیم که ناگاه غلغله عظیم و غوغای [illegible] از [illegible] مسجد [illegible]
گشت و شورش محشر [illegible] که [illegible] شمشیرهای [illegible] آمده اند و [illegible] بپناه [illegible]
[illegible] منتظر فرمانند [illegible] مردان که شاه ولایت پناه بعمار [illegible] که آن [illegible] ذوالفقار
ذوالفقار را [illegible] عمار [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] مسجد [illegible]
مسجد [illegible] که آمده بودند [illegible] در آن میان [illegible]
[illegible] یا غیاث المستغیثین یا اکرم الراغبین یا ذا القوة المتین یا رازق المسکین یا محی العظام
[illegible] یا عون من لا عون له الیک توجهت و بولایتک توسلت و علیک [illegible]
[illegible] عنی [illegible] ای کریمی [illegible] پناه [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible] شد بعد از سلام [illegible] یا مولای
یا امام المتقین الیک اتیت و بابک قصدت فاکشف ما بی و انک
علیم خبیر بما کان و بما یکون الی یوم الوقت المعلوم یعنی ای امام زمان
[illegible] مشکلات [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] علم [illegible] که [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] جوانی [illegible] ایام [illegible]
[illegible] گمان [illegible] که [illegible]
[illegible] امام جهان [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] جهان [illegible] حالها [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] دفع گردیده و [illegible] آن [illegible]

او هم وجیز در این باب تیز و مختصر هر کس پی این تربیت کیمیای جست علی دیگران تربیت با آفتاب گفتند او هم
بسته جانداز کاشف غموم و فارج هموم دارد که جهت بر رفع این قضیه عجب و واقعه غریب که روی داده است این
ما فی را بر ما فینه احوال مانکند اره که ما تنها این سانحه بر هوش ربا شنیده و نفهمیده ایم و اسبه واری فاجعه الم و ضرب
و هم جز یاد رسی امام زمان و شفیعای منقبان است ای که این تو را عار نیست نشاهی هر کس را تو دی
منصب صاحب جاهی همه در مسجد و میخانه چه هشیار و چه مست همه خوانند تو را تو که این جواهی با تو حاجت
بو د شرح غم خود گفتن چون تو از سر ضمیر همه کس آگاهی بر رضای تو چه یک برگ نریزد ز درخت که تواند
که جان تو کند برای پس امیر المؤمنین با آن افسر خطاب فرمود که تو در این باب چه میگوئی و چه جواب داری
دختر بانامه و زاری معروض عرض در آمد که ای مولای من آنچه باب من در این باب بیجاب ولایت مآب
عرض کرد و مقدمات حمل مرا دید ما فی در سوانح خود از زبان او آورده همگی صدق و صحیح است و خاطر جان من
بی ناموسی و بی ره و اری و رسوائی صریح نهایت بیچی تو که مولای هر مؤمن و مؤمنه و هر عقده ای هر کره را که
مبادا که همچو دشت عمری مرا ان جهت من رسید و تهمت خیانت در خیانتی بر من اصول هیچ بدخاطرم کرده
و لیکن میدانم که زاد و اولین و آخرین و اسکار و نهان دوی زمین دو آسمانه خاطر جمع باشد اسکار و جان
و در برابر حضرت علی که دختیان و حلم دارم که علم صادق و راستی قول من داری و مرا امید و دو طائفه ...
در وجه ..... مینماید ای امید دارم که مرا از این تهمت عاری فرمائی و از این امر خطیر خلاص دهی در
ساعتی که حضرت امیر المؤمنین ذو الفقار بدست گرفته پای بر منبر نهاد و چون نور خدا بر منبر جلوه گر آمد در
عظم بر فرقه منبر ضیا گستر دید و صحن در سر منبر نشسته بر چرخ چهارم گذشت و چه اشراف و لوکش فند گری
و سد شکسته حق بر کرسی نشست فرشتیان در عرش نور خدا ایدند و کرو بیان در فرش صنع خدای تماشای همه
روحانیان ثنا خوان و تسبیح گو شدند و فرشتگان رطب اللسان و عذب البیان که والنجم کین ...
پروردگار و لیکن باقی افتاد انگار که آن حضرت فرمود که خیمه در گوشه افروز و بانی مسجد بر پا کرده
قابله را آوردند حضرت فرمود که برو در این عورت را ملاحظه که حمل دارد یا نه قابله چون بر این قضیه مطلع
گردید رفته دختر را دید و در عجب شده و عوض رسانید که حامل حبایست آن حضرت به پدر حزین فرمود که تو در آن
قریه جایی هستی که از محال دمشق است گفت بلی فرمود در کوهستان محال شما برف بسیار است گفت بلی یا ولی الله
فرمود که از شما کیست که پاره از آن برف آرد و شما را از علامت بر آرد عرض شد که از این محل انجا دو دست
دنجا دور نیست و او را برای فاره سنگ و مکه نه برف با انجام رسد که حلال مشکلات و رافع حاجات

منگل کشا چند شد و بعد از زمانی پاره برف در دست خدا و تجه قدرت نما بود و فرمود که اگر خواهم همانگه
با برف بر انجا می آرم که صدای مردم به تکبیر بلند گردید و غلغله تسبیح ملکوت اعلی رسید پس قابله را فرمود
که این برف و دختر را برده در اندرون خیمه دو دختر را بر روی برف نشان و طشتی حاضر کردان که کرمی از دختر خواهد
افتاد که وزن آن پنجاه و هفت درهم و دو دانگ خواهد بود که قابله عمل نمود و هم سو همان چنان شد و چون
کرم افتاد وزن نمود همان قرار که حضرت فرموده بود بی زیاده و کم شد و بعد از آن حضرت امیر
بر آن پیر شخص خطاب نمود که برو دختر خود را از غم و محنت برآر که دست خیانت مردان بهمن او نرسید
و هرگز جز ابا او نظر خیانت ندیده و حال او بدین حوال است که در فلوس که ده سال از عمر او گذشته بود
روزی در جوی آب نشسته که این کرم ضعیف و کوچک در شکم او رفته و در این مدت می بالید تا که بدینجا
رسید آن پیر زبان بدرود و سلام گشود که شهادت میدهم که تو عالمی بانچه در ارحام است و در خیال بر من
و عام و تمامی مردم زبان بدعا و ثنای آن حضرت بر آوردند و جمعی ..... شدند که ...
سالی بجهت پریشان حالی گشته و حقی و شدت فقر از فقدان گذشته مردم بجهه فقره باران در فغان
ای غفار رحمت الهی که ان آن وارث علوم اسرار مرسلین ... و فصیحین ... ...
مسئلت باران از خداوند قهار از شد که فوراً ابری حقیر پدید آمد و سحاب در تسبیح و غمام در نقار آمد
و کوه ما لا مال آب گشت و نابان و کشت زار سر سبز و شاداب صحرای کوفه دریا شد و از شدت باران
ترس و بیم انگار مردم مسند می شدند که آن حضرت مسئلت نماید که باران منقطع شود آن ... حضرت
دست بدعا برده است و قطع باران را از خداوند خواست فوراً باران ایستاد و سحاب مرتفع گردید
بدیدار شد ... از سر علی گس آگاه زیرا که نشان کس آگه از سر آگه که محکمه پر ضیا ...
لا حول و لا قوة الا بالله **در بیان ورود خیر قطره در خبر در رفتن حضرت امیر بپرسیدن** در کتاب روضة الواعظین
از ابو سعید خدری مرویست که روزی در ابطح در خدمت سید نجبی و خواجه دو سرا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم
و جمعی کثیر از اصحاب در خدمت آنجناب اکتساب سعادت و صواب می نمودند که ناگاه و غباری از دور
که دیدم که دیدم نزدیک تر رسید تا آنکه آن غبار در مقابل آنحضرت نشست و شیع صنع خدا و جام جهان نمای عالم ...
حبیب خدا و رنگ زدای مرایای خاطر مردم را فراگرفت و از میان کرد او آدمی پدید برآمد که السلام
یا رسول الله و خاتم النبیین و آن حضرت جواب سلام او آن داده پرسید که کیستی و در این غبار چه ...
از بهر چیستی صادقی از عیان انکار ... گردید که ای صورت تو ملک جمال و جمال ملک و ای خلف بوخان جهان

قصد معذر آن

در جهان جان من   فی صفت تو جان کرده بکالبد   فی صفت تو غوغا زنند در بستان یا رسول الله قوم من مرا ظلم کرده
است خوارج را تفرقه نموده اند و از جاده راستی و درستی عدول و تخلف و تمرد و تمرد غزا که سالها در دست داشتم
بتخریب ضعف از کم برده و تمرکس در پا بدر کرده اند چون جناب مقدس نبوی پناه و پناه بی پناهان شد بسر درس
درماندگان و ضعیفان شد خود را چاره کار ایشان و برین درگاه فلک پایگاه روی آورده ام پس از بستان عرش آشیان
آورده ام و صفت امیدواری و دستهای هواداری دارم که شخصی را با جانب من روانه فرمایند که میانه ایشان
به انصاف حکم کند و رفع جور و انصاف از من نماید و چون حکم کرد از ایشان برد و آوردن آن شخص برایم و بیعت
و بیعت با ذره تمام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که تو کیستی و قوم تو کیستند و از چه سبب دور دل
عرض نمود که عرفطه بن شراخ جنی ام و پیش از بعثت شما بسوی آسمان قدم می نهادم و اخبار سمع می نمودم
و خبر با میدادم چون حق تعالی شما را برگزید و بحق هادی و رهنما گردانید ما را از آسمان ممنوع شدیم و ایمان
برسالت شما آورده و با جماعه مخالفت و طاعت کردیم و اسلام اختیار کردیم و از کفر و ضلال کناره گرفتیم لیک
طریق جدائی گشتیم و جمعی از قوم ما از جای دیگر آمده لوای کفر و ضلال افراشته و قدم در طریقه تعرض و فساد گذاشته
که چون در عدت از ما زیاده اند پای در راه اذیت و اضرار ما نهاده ما را طاقت مقاومت و برابری و طاقت
مصادمت و همسری ایشان نمی باشد و امید واثق از حضرت رحمة للعالمین علیه السلام که رفع شر آن اشرار
و رفع جور آن قوم نابکار فرمایند   و ادام آلبسیده که از زمین دولت   بر عهد ایشان و غیرتشان تنگ
سر و رو حضرت فرمود از نظر بره پوشی چرا صغیر و که بپرده بر داد و بی پرده در نزد این جمع قدم گذارد
که خوابیدن شکل و شمایل که از غنیه و کامل قریه چنند که آوازی برآمد که سمعا و طاعة و برده و از رخ برداشته
و از میان غبار و گرد قدم برون گذاشته دیدیم شخصی بسری دراز و چشمی در میان سر یا چند جهای کوچک
دندان مانند سباع و موهای بسیار مانند موی خرس زبان فراخ بوشیده در برابر حضرت رسالت
ایستاد و حضرت خاتم النبیین عهد و میثاق از او گرفته که با او روانه فرمایند سلامت باز گردانند و فرمود
از عهد عهد اگر برون آید برد   از هر چه گمان کنی قدرت آید مرد و روی با بکر نمود که برخیز با برادرت
عرفطه برو و قوم او را ببین و خبر بیاور که در چه کارند و چه در سر دارند و میان ایشان با انصاف حکم نموده دعا
ابوبکر پرسید که یا رسول الله ایشان در کجا مقام دارند و محل و مسکن ایشان چه جاست حضرت فرمود که در زیر زمین
ابوبکر عرض نمود که یا رسول الله من کجا طاقت آن دارم که در زیر زمین قدم گذارم و تحمل این بار گران کنم
من کجا و این لاف بسیار زدن   کار روی زمین را نمی توانم ساخت چگونه بزیر زمین می توانم پرداخت

ای نوع میان ایشان حکم می توانم شد و حال آنکه میانه من و ایشان حکمی اکبر ضرورت و از بدن انتقام و جوهر
مخصوص و اذکار کان بودگر خلق د خود هم خواهد رسید   ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی بخش
زبان ایشان را نمی فهم و کلام ایشان را نمی دانم و چگونه انصاف آن تا انصاف خند بکه روبری توان نمود
با تفاوتی   هر آنکه در آن کار دست نادانی دارد قدم بر تصدیق آن نهد بیک که نقش حضور خاص و عام و
سرور انام و پیشند که   روندگان طریقت به نحو نخورند   جای علی کس که از هنر عاریت   جمال
شخص چشم است و روی و عارض و خط   هر آنکه در این کار و بار دلدار است که جناب اقدس نبوی کامیاب
بر دیده و آن را بجمله این امر که بدید تکلیف انجام این خدمت را به او نمودند و آنچه از باره خارج شنیده بود بعینه
بهمان را ادا شنوده روزگار از آن دو مقدار تمامت گفت و مصدق حال آن را نهادند از آسمان همت
که نه هر سری سزاوار سروری است و نه هر کسی در خور برتری نه هر دیو گاه سلیمان تواند که روز مهر خود را
بیرون تواند آورد که   نه هر که چهره برافروخت دلبری داند   نه هر که آینه سازد سکندری داند   نه هر که
طرف کلاه کج نهاد و شد نشست   کلاه داری و آیین سروری داند پس جلب دل بکمال انظار که جناب بمیمن و سیمال
انداخته و فرمودند کجاست حلال مشکلات و قاضی حاجات که شیر دور و بحر و برادر انبیان بهتر کو کاشف
کرب و دافع هموم و غموم که او آذر غیرت های آینه صنع خدای و صانع قدرت های شاه مردان و شیر یزدان
کردید که لبیک لبیک یا رسول الله در خدمت ایستاده و حلقه اطاعت برکف نهاده و جان عزیزی را
محرمی   هر چه حکم کنی بر دو جان ملکی حضرت جلالت فرمودند   خدا چه صورت زیبای کمک می نوبت
کشاد کارمن اندر کرشمهای تو بست یا علی می توانی در این راه قدم نهی و امر عرفطه و قوم او را مغلوب داری
بر و با عرفطه و خبر از قومش بگیر و حکم کن میانه او و قومش حضرت اسد الله الغالب عرض مقدس رسانید که
سمعا و طاعة یا رسول الله پس عرفطه برخواست و دست شاه اولیا را گرفت و با تجهیز این قدم از آنجا ذوالفقار حمایل
کرده روی براه آورده و از حضرت رب العزت استمداد همت و توفیق نصرت مسئلت نموده عرض کرده
جمال روی تو در هر طریق همره ماست   نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست غایت از الطاف نبوی چشم
همی دارم و در توجه جناب مصطفوی قدم در این راه میگذارم و چون جان جهان با اتفاق عرفطه روان
گردید ابو سعید خدری و سلمان فارسی و چند نفر از صحابه از عقب روان شدند که ببینند چه می شود و جناب
مظهر العجائب چه می کند و چون میان صفا و مروه رسیدند یاران دیدند که زمین شق شد و عرفطه فرود
و حضرت امیر یاران فرمود ببینید که خدا شما را جزای خیر داد و بمانند تو نشسته روی بزیر زمین نهاد و یاران دیدند

زمین بمکافات و آنحضرت بزیر زمین شتافت طبقات ارض مژده ورود مسعود اقدس بهمدیگر دادند و بشکر گذاری
حضرت باری زبان نیاز گشادند ماهی از شرف قدوم سعادت لزوم بالید و بر سماء فخر از فلک گذرانید
که اینکه مهمان شده فرخنده قدوم بفرق ما رسیده و فرق ما را از فرق فرقدان گذرانید از این خاک پاک که بود
با عرش سای گردید و خورشید خاک پای گشت زانب بر زبان رسانید طبقه اول زمین از عز و شرف با فلک
همنشین گشت و طبقه دوم از رفعت از سپهر محیط بر گذشت ثور ثری بر ثور ثریا افتخار کرد و ماهی بر
بحوت سما این فوت را بر زبان آورد که قدم شاه اولیا فرق ما را تاج است و زیر زمین در قدوم شب
معراج بسی آسمان گشت و گویند و اندوه ما را بر گشت و منتظر که آیا آنجناب را چه پیش آمد روز دیگر صبح
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نماز فرمود و یاران را اعلام کرد که از شیر قدرت پروردگار چه آثار ظاهر شود ناظر که
اثری مشهود نرسید محبان غمین و لشکر منافقان خرم شدند و با یکدیگر می گفتند که جنیان حیله کرده و مرتضی را
بدام انداخته که هلاک سازند و ما را از قهر موذی حضرت پیغمبر آن سرور خلاص نمایند و نماز عصر نموده آفتاب از فلک
امامت طلوع نمود که جناب رسول روانه شده و در آن وادی در اعلام منافقان بی علم نشسته
امیر مؤمنان کشادند که از همه چیز و حجم دست خوشتر است و قریب بغروب که منافقان بعلتی بهلاک جلیل
المبین درین میان نمودند که بیکبار آفتاب سپهر قدرت فریدکار آفتاب وار طالع و غرفه از پیش و آن جناب
با شمشیر خون چکان از معارف ظاهر شد دوستان تکبیر گویان خاک قدمش بوسیدند و جناب ختمی مآب نبوی
از جای جسته پیشانی انور المرور را بوسیدند و فرمودند احوال چه چیز بود از ما غایب ساخته بود جناب علوی بعرض
رسانیدند که چون بقوم غرفه رسیدم و ایشان را یکی از سه چیز دلالت نمودم اول ایمان بخدا اباکردند دوم
بجزیه قبول نکردند سیم مقابله که متراضی جمعی کثیر را از انها و گروه از غرفه بشد روی مبصاح بنهادند
شمشیر دادند و اثبات سهادم بسیاری از ایشان کشتم تا عصر امان بر آوردند ایشان را امان دادم ایمان آوردند
و غرفه بناطا موافقت و مصالحت کردند تا فتنه از میان ایشان بر طرف شد و فته حوییان صف بیخ سطر
آمده زمین ادب بوسیده و عرض نمودند یا رسول الله خدا تو را جزای خیر دهاد و بوصی و پسر عمت ما را از ورطه
مردیاری با ما کردی و در محله حمایت ما بر دی مقاتله و ستیزه داد که نزدیک بود اسلام از میان ما برود و ما را ضایع
نموده دم اگر هر سوی ما کردد زبانی شود هر یک تورات تسبیح خوانی هنوز از بی زبانی حقه بشد
بکثرت یکی نا گفته باشد در ذکر اعجاز بشادت و دلایت در کتاب روضة الواعظین از ابن عباس مرویست
که صباحی در مدینه مشرفه در خدمت فیض موهبت صبح نور بخش صباح آفتاب منای شمس فلک رسالت اقدم

سپهر نبوت قدس اساس انوار اسرار می فرمودم مقداد و حذیفه و اباذر و سلمان و جمعی چند از یاران در حضور انور حاضر بودند و قرین مطالب
و افاضات وافر و آنجناب پشت مبارک کرده روی اعتنا در مسلمین بر آن دم که صفوفی داخله در صحن الیشی بالی بود محراب
و اوه و رزمان منبر و محراب از شوق و شعف بیواره گشاده بود که چه غم دیوار رحمت راک دادر و چون توشیشی بان چه باک از
موج بحر اراکه باشد نوح کشتی بان که ناگاه غوغای عجب و غلغله عجب آوازی چند بگوش باوصله ای و شب
از استماع آن افتاد که طایر حواس روی به پرواز نهاد آنجناب بسلمان و حذیفه فرمود که به بینند چه واقعه روی داده و چه
اتفاق افتاده چون در مسجد آمدند چهل نفر جوان دیدند که هر یک شیر خطی در دست و کلاه ای مکلل بجواهر در سر با صوتی بطانی
عجب و شیوه غریب که بر سر هر یک نیزه وکلیه از لؤلؤ آویخته و بزرگتر انها جوانی ساده رخسار و تبسم طلعتی چون آثار نوکوی و برها
که طالع گشته و جهان افروز است بر سر و روان نشسته تعالی الله چه رویست این که گوئی آفتابستی اگر مه را حیا بودی
ز شرمش در نقابستی و صوت بلند می گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة السلام علی محمد المختار المبعوث فی الاقطار حضرت خاتم پیغمبران
آن قوم را ب شرف باریابی حضور ماذون فرمودند که آن جوانان زمین ادب بوسیده معروض نمودند ای قبله مقبلان عالم کونین
روی دل عاشقان چون ماه سوی تست هر کس نماز روز بگرداند روی نظر نکرده ام و دیده ام چند روزیست که حضرت نبوی
فرمود که ای حذیفه الیمان مانند برق عیان روان بحجره طاهره بتول شو و سیف الله المسلول و داماد مسموم و رافع غموم
هر حاجتم کنام و بی دهر پیره اداد فی برادر تنگ حجره و مونس دل غمین که ناصر در نوبته داستین و زنور هموار
و تکلال مسکلات مشهور طلب کن و بگو بیا و از دوستان ما مسرور کن هوای مجلس و عاشقان معطر کن
حذیفه گوید که چون بحجره طاهره رسیدم شاه جهانیان که مشکوة مصباح نور بوده قسم و از شعشعه جمال و عمل الله بود
دیده ام نور باب کردید حضرت علوی فرمود بحجاب شرف و همیم که از قومی که علم بر احوال ایشان دارم و از روزی که
خلقت ایشان شده بر سر ایشان اینجا آگاهم عرض کردم فدای تو گردم علم تو بر خاطر مجوبات و فضل تو سبحان
و چون در خدمت آن منبع معرفت بمسجد آمدیم آواز مرحبا و آوای تهلیل از مسجد و محراب بلند گشت و خروش خلایق بتحمید ایشان
از افلاک گذشت برانکه ز محراب و منبر ندای که دیدم رخسار داور خدای از این روی روی خداپیشه
از این روی موسی بسینا رسید از این روی روی قرین انکار از این روی سیادت صورت نگار
از این رخ هویدا رخ مصطفی است از این روی پیدا جمال خداست از این روی روی او کیمیا
از این روی روی جهان بر مهر که آنجناب بر خواسته و گفت کدام است از شما که تشنه جان و معدن ایمان
نموده و فرمودید و قایع بابت حسن گوارست با عظیم و رکن حطیم که مظهر صفات کبریائی و مطلع آیات
و لب بسیاری از صفات کمال آن لب پسندیدهاند و فو الجلال را گفت و جواب از آسمان و زمین بر این شیخ صفت

جوئی و العقاب جلند روز بی راستش و دو دست او باری بر ده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار که حضرت ولی
فرمود یا علی صاحب این لیرک از روی اخلاص صاف از صاف نور او صاف و نعمه او قدر او کشف است برادر و باغم
از خاطرش بردار که ما و اولیا نظر توجه بر آن پسر افکنده و پرده پندار از دیده ضمیرش برکنده آنجوان دید آنچه دید و چون
مقدس رسانید که محراب شش گوشه ابروست نماز بر سر علوم که به بوست یا رب نفخه مظهری که از هر سوئی روی دل
کاو از مسلمان بوئیست که حضرت امیر المؤمنین فرمود آنجوان تن درمی آی دیده بر منبع خدا آگاهی که به توفیق حضرت باری
حاجت را برآوردم و دست برفع الامت کمادم تا حقیقت حق ظاهر شود و قدرت حضرت ما در باهر گردد که نیم شب
سیاحات و هاجمی حاجات و نهم صراط مستقیم و منهاج قویم فردی که در دل داری بگوی و از دوئی که هیچ گی بگوی که جوان
آن مرده شنید رخسارش چون گل دمید و عرض رسانید که مرا برادری است که شوق صحبت بیدمشکان داشت
قدم در انجمن که میگذاشت روزی در صحرا گوزنی چند دید و از متعاقب انعام مرکب جدا ماند و یکی از آن غزالان که سحاران
اشکال نصف بدنش مفلوج گشته و توان و تاب از تن و زبانش گسسته زبانش از گفتن و زبان ماند و دستش از کار رفته
و ما در سپیده است که داعی این امراض و آلام کشف این علل و اسقام نماید چنانچه برادر من از این محنت نجات
نموم و هم بیضه و اقربا و عشیره ما که مضطر و افسرده با اسباب کار دولت و ما بازوی کار و زار ایمان می آئیم و قدم
در طریقه اسلام میگذاریم و ما از بقایای قوم عاد هم و بجود و کرم معروف [illegible] که حضرت امیر المؤمنین با زبانی فصیح
کاتب برادرت ابن عجاج ابن ملاحل ابن ابی العصاب ابن سعد ابن مسبع ابن عادی ابن وصل ابن صعب [illegible]
پسر جوان نام و نسب خود را شنید متعجب گردید و عرض کرد برادرم در هودج است و اینک با جمعی از قوم که
[illegible] که از اوقات بهرزنی زمام شتری گرفته بدر مسجد رسانیدند و شتر را خوابانیدند [illegible] و دست
کاینک برادر من در مسجد است شاه ولایت بنا [illegible] هودج رفته پرده از روی او برداشت دید که
در آن هودج بدین مفلوج خوابیده و چون چشمش بر آن حضرت افتاد چشمه خونین از دیده گشاد و در آن حال
صدای های گریست مانند ابر بهار زار زار گریست و با داد حزین دل و [illegible] گفت الکرم الکرم الشکوی
الملتجی یا اهل بیت المصطفی و زبان بی زبانی گویا گردید که ما بدین در پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم
ای قربانی [illegible] صغیران وای بادر دما کمان روی نیاز نشانکرده و خود را بجز [illegible] در دمند آن آورده
و شکایت خود با حضرت امیر المؤمنین میکنیم و حاجت ازین آستان میجوئیم که حضرت امیر المؤمنین
[illegible] سحر [illegible] لیستکین [illegible] او گشت و فرمود [illegible] مضطرب شد هم

خود حیاری که روز بهرث گذشت و غمهای بیحد تنهای مبتلا گشت ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
ای سر شوریده باز آئی بسامان غم مخور گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوش الحان غم مخور
وامر فرمود که منادی ندا نماید که بعد از نماز عصر مردمان در بقیع حاضر شوند و قدرت خداوند جلیل را مشاهده
نمایند خداوند گوید بعد از نماز عصر مردم گروه گروه گشته و انبوه در بقیع جمیع آمدند و حضرت اسدالله الغالب
از متعاقب مانند مهر بر حساب حاضر گردید چون قریب بغروب شد که دیدیم دو آتش بلند شد از دو جانب که
هر یک چون مار نفر در شرف ان و مانند تیر ضربان آتش افشان که زبانه یکی زبانه جهنم را خاموش میکرد و شعله دیگری
دوزخ را سجل طرح می افکند یکی از دیگری عظیم تر و زبانه او بیشتر بود که مردم از آن آتش بر شررتیمه سرد و خاک بجوان
در گرداب ترس و خطر افتاد که نور طور ولایت و ماه سیمای امامت که نور طور پرتوی از اوست
سینا تجلی ذات حضرت صفات او کلیم وار ده بآن دو کوه آتش نهاد و هیبت و صلابتی که زهره آتش آب
و دلکش و هیبتی که کوه خاک مانند باد در اضطراب می افتاد و ماه ذوالفقار برق آثار بیچاپ آتش روان کرده
ستانه و برآتش نظر کرد که از دهانه آتش شرر کرد و چون قریب بر آن کوه آتش گشت جبل جان از آتش کم
قدم گذاشت و نا چاشد تور بسمان در آتش فروزان تابید شد و از آن کوه آتش سحاب رحمت بیدید
داستان حیات یکی که زبانه کشید و فروزان بهم شد و چنانچه دو لشکر یکباره حمله آورند بهم حمله می آوردند
و دو صاعقه بلند شد و صداهای هولناک مانند رعد از آتش بر می آمد که دل در سینه زنان می طپید و مردم را زهره
و اضطراب دست داده و دم بدم صدای رعد و صاعقه بلند می گشت و بیهوش از سرها و قرار از خاطرها
میگذشت و مجلس بلند است که چه واقعه حادث و چه سانحه پیش گشته که این قیامت آشکار و این هنگامه
هیدا شده و تمام شب این غوغا بود و اشتباه زی آن دو کوه آتش بر پا بود تا آنکه صبح طالع شد و از آن
برگزیده خلایق شد مردم از صیلانه یکبارگی مایوس شدند و کف زنان داریه او قرسن ما فغان بهلاکت
هلاک گشته و مرد بعقبش تقعض هم رسانیدند که ناگاه آن دو کوه آتش فرونشست و آن دو صحیح برطرف گشت
و دود صاعقه تمام شد و نور فروزان جمال اسدالهی و برق خرمن سوز بزرو دزدان و دادی گرامی آفتاب
وار در آن صحرا نمایان گشت و مظهر جمال و جلال کبریائی نمایان و آن سرور را سری خونین چکان در دست مقبول
آن بازده آمد که می بود و چیزی درمیان پیشانی داشت و موی سر آن مانند سیاه مطلق و دست دیگری چون
خاریت که دیده بر پیشسته سرخ و زرد می گشت آن شاه سر در برزد محمل آن جوان رفته و فرمود که بعد از این
گوئی از برای تو خواهد بود و درست العمر بر بعد و صحت خواهی شد و آن سر را مانند مرد برا داد شاخ

شاد و میدان خیاد و بسر بیاز بقدم شاه سرفراز نهاد و کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله بر زبان جاری کرد
و بصدق کامل و یقین درست بر زبان آورد که خداوندا اگر چه تو خورسند بود همه [illegible] و عقایق و خویشان
و اقارب و برادران بشرف اسلام مشرف و از نهب آن قرین شوق و شعف شدند مردم از آن معجزهٔ عجیب و دران
سر موجب مبهوت شدند و جمعی آنحضرت را سوگند دادند که چون فرماید و از آن پسران معنی اظهار نمایم
که حضرت فرمود این سر عراین اجیل ابن قیس ابن ابلیس لعین است و او را دوازده هزار جنی مطیع و منقاد بودند
و این پسر را اذیت و اهانت رسانید و بروزی که امده بود و گذشته بود و من ایشان را به اسلام دعوت نمودم
اجابت کردند و روی بجزو آوردند مقابله نمودم و از آب ذوالفقار شبانه آتش وجود انها را بباد فنا دادم [illegible]
بر ایشان کنار دم نماید بقتل رسیدند مضمون کل شیء یرجع الی اصله بنا بر و نار و صل گردیدند زنان جون زنان
لب ستایش باز و به دعا و نعت دمساز اند که حرمت منزه [illegible] نمودی از آن بیابی

در بیان حکم عمر ابن الخطاب درباره قاتل منفصل و حضرت شاه ولایت رد حکم آن در مقصد

روایت که در زمان خلافت عمر ابن الخطاب که صدق و صفا را یاب و [illegible] خلاف امامت در سحاب بود
از فتنه و فساد بسیار و جور و جفا افزون از شمار می نمود روزی عمر در مسجد رسول نشسته و آن جبر و محراب [illegible]
هیبت که چراگاه گنگ حرمان شد گذرگاه زاغان نا خوش خرام ز فضا در آن اوان شخصی دست بقتل
بری گشاده و جنت یاب از من قتل نفسا بغیر نفس فکانما قتل الناس جمیعا را بر طاق نسیان نهاده جوانی را مقتول [illegible]
حکم خدا و رسول بود اولیای مقتول قاتل را بدست آورده و او را نزد عمر برده آن بی بصیرت قاتل را باولیای
مقتول سپرد که قصاص نمایند و طریقه مرضیه الحکم فی القصاص جیواره را بجا بیاند اولیای مقتول قاتل را از دم شمشیر
زهر مال نوش نمایند و بضرب [illegible] نشسته و مجروح گردانیدند و گمان اینکه قاتل مقتول گشته و از آن
ضربها کار از کارش گذشته او را گذاشتند و گذشتند از اتفاقات اینکه هنوز رمقی در تن آن مجروح
باقی بود و بقای او را اسباب میبود آن نیم جان تن ناتوان را بخانه خود کشید و جراحی بجهت معالجهٔ
حاضر کرد و جراحت زخمهایش را مرهم نهادند و باب معالجه بر رخش گشادند بعد از چندی زخمهایش به شد
نا توانیش فربه شد از خانه بیرون آمد و جا بجا [illegible] اولیای مقتول [illegible] تحقیق شد و برسرش ریختند
کشان کشان نزد عمر بردند و ماجرا را دوباره بر سر [illegible] عمر قتلش امر نمود و طریقه اجرای حکم را فی ما
بود آن مظلوم بیکس که خدمت حضرت امیرالمؤمنین فرستاد و آنجناب را از این مقدمه خبر داد که مرا یکبار
کشته و قصاص نموده اند مجدداً او را قتل داده و حکم خلیفه بر هلاک من بهت میکارند یکبار میرد هر کسی

بیچاره جامی بارها است [illegible] از جناب یعقوب دین و امام متقین دارم و هنای حیات [illegible] آن حیات گش
مرده دلان و نجات تشنگان [illegible] میدانم که مرا از جور خلیفهٔ ثانی و ظلم ابن قنفذ [illegible] فرماید
و حیاتی از نو به این مضطر بخشید کرشمه کن [illegible] سامری بشکن [illegible] دکان ساحری بشکن
که قاضی حاجات و خادم مشکلات و منشا مهمات حاکم محکمه قضا و قدر [illegible] بود که اولیای مقتول
دست از قاتل بیچاره بردارند و او را بحال خود باز گذارند و خود شرفیاب [illegible] ورود بمسجد [illegible] آن سعادت
بنا [illegible] جمال خدای نمای نورانی کرد چون [illegible] جناب رسید و محراب [illegible] مسجد دیگر
باره [illegible] فیض [illegible] و اصحاب و احباب از فیض قدمش [illegible] گردیدند [illegible] مکان [illegible] عمر
پرسیدند که این چه حکمی است که درباره این بیچاره کرده [illegible] عرض کرد که حق تعالی
فرموده النفس بالنفس حضرت [illegible] او را قصاص کرده اند [illegible] زنده مانده حضرت
فرمود که حکم این است که دست از او بدارید و او را بگذارید [illegible] مقتول [illegible] عرض رسانید
که یا ولی الله [illegible] خواهد گشت [illegible] فرزند من [illegible] آنجناب فرمود
او را [illegible] ضربها که بر او زده [illegible] مثل آن ضربها که [illegible] آن زده
بر او بزنند [illegible] بعد از آن [illegible] آن شخص [illegible] عرض رسانید که یا امیرالمؤمنین
حکم چنین است آن حضرت فرمود بلی همچنین است عرض نمود عفو کردم و گذشت نمودم و مصالحه [illegible] شد
عمر [illegible] که حمد خدا که شما را اهل بیت طهارت و چراغ راه هدایت [illegible]
[illegible] شود و گفت لولا علی لهلک عمر **رفتن پیغمبر بمعراج و شنیدن صدای حیدر کرار** در جلد دوم حیات القلوب مسطور
از ابن عباس [illegible] روایت [illegible] مطلوب است مسطور که چون جناب
اقدس [illegible] از برای ام هانی و این دار فنا [illegible] حضرت رحمة للعالمین [illegible]
[illegible] جبرئیل و میکائیل در رکاب [illegible] براق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ز جان پاک [illegible] روح [illegible] روحی فداک [illegible]

در هیچ آسمان نگذشتم مگر آنکه ملائکه آسمان همه به زیارت من آمدند و در باب آن حضرت سوال نمودند از شاه ولایت و مطلع
الغرائب و صاحب اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب و بعرض مقدس رسانیدند که چون بزمین برگردی او را
از شرف قدوم خود مشرف سازی سلام از ما بعلی ابن ابیطالب برسان و او را از ما دعاگوی باد به آسمان هفتم
رسیدم و از آنجا که گذشتم جبرئیل و میکائیل و مقامی که معین بود از من [illegible] ماندند و از رفتن باز ماندند و قدرت
و قدرت برزیادتی روی نداشتند هم بغیر از این پر انداختند بال گسستند و پر انداختند و از آنجا [illegible] علیه التحیة والثنا
منقولست که فرمودند چون از افلاک گذشتم و بتوفیق حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] رسیدم و داخل سراپرده عزت گردیدم و از حجاب بحجاب دیگر میرفتم و از حجاب عزت و حجاب
قدرت و حجاب بها و حجاب کرامت و حجاب عظمت و حجاب نور و حجاب وقار و حجاب کمال [illegible]
هزار حجاب بقدرت و توفیق سبحانی طی کردم و ببال اقبال در حریم قدس پرواز میکردم تا بحجاب جلال رسیدم
در آن منزل که خاص بقدم عبودیت و اختصاص ایستادم و لب به نیاز و مناجات گشادم و آنچه خواست [illegible]
وحی نمود و هرچه از برای خود و علی ابن ابیطالب سوال کردم همه را بمن عطا فرمود و مرا در حق شیعیان او
او [illegible] شفاعت نمود پس خداوند جلیل مرا ندا کرد که ای محمد کرا دوست میداری از خلق من گفتم [illegible]
من آنرا دوست میدارم که تو او را دوست میداری پس ندا فرمود که علی را دوست بدار که من او را
دوست میدارم و دوست میدارم هرکه او را دوست میدارد و دوست میدارم هرکه دوست او را دوست میدارد
سجده [illegible] کردم پروردگار خود را و شکر [illegible] بجای آوردم پس ندا فرمود که ای حبیب من علی
ولی من است از خلق من بعد از تو او را [illegible] کردم که برادر و وصی و وزیر و خلیفه من تو باشد [illegible]
بر دشمنان من یا محمد بعزت خود سوگند یاد میکنم که هر جباری که با ولی من دشمنی کند البته او را [illegible]
و هرکس که با علی مخالفت کند البته او را [illegible] و هلاک گردانم یا محمد بر دلهای بندگان خود مطلع گردیدم [illegible]
بهتر خواه خلق خود [illegible] مطیع تر از ایشان یافتم برگزیدم تو را پس او را برادر و وصی و خلیفه خود [illegible]
دختر خود بهترین زنان عالمیان بدرستی که نوراهم بخشیده ایشان دو پسر طیب و طاهر و پاکیزه [illegible]
بذات خود قسم میخورم که هرکه از خلق من دوست دارد علی را و زهرا و امامان از فرزندان او [illegible]
البته علم او را بلند گردانم بسوی خانه عرش خود و در بهشت خود در آورم و او را میان ساحت کرامت خود [illegible]
دهم [illegible] از نظر قدس دهم که با ایشان دشمن باشد یا از طریق ولایت ایشان عدول نماید البته محبت [illegible]
او را نصیب نمایم و از ساحت قرب خود مهجور گردانم و عذاب [illegible] خود را او را بنمایم یا محمد بدرستی که [illegible]

رسول من بسوی جمیع خلق من و علی است ولی من و امیر مؤمنان و مولای متقیان و وارث اعقاب و میثاق گرفته‌ام
از جمیع ملائکه و پیغمبران و جمیع خلق خود در روزی که ارواح بودند پیش از آنکه خلق آسمان و زمین را بیافرینم
برای محبتی که بتو و علی و بفرزندان شما و شیعیان شما دارم از طینت شما آفریدم پس عرض کردم ای الهی من [illegible]
چنان کن که امت من همه بر امامت او متفق گردند فرمود یا محمد او ممتحن است و دیگران بدو ممتحن [illegible]
می‌کنم خشنت را از طینت یا محمد بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر بنده‌ای آدم را علی [illegible] و اگر
علی نبود بهشت را بدو نمی‌آوردم زیرا که بشما جزا میدهم بندگان خود را در روز معاد ثواب و عقاب و بعلی
خود و امامان از نسل او انعام می‌کنم از دشمنان خود و در دنیا پس بازگشت همه بسوی من است [illegible]
جزا پس تو را و علی را حاکم میگردانم در بهشت و دوزخ خود پس دشمن شما داخل بهشت نمی‌شود و دوست شما
داخل جهنم نمی‌گردد و قسم بذات مقدس خود خورده‌ام که چنین کنم و از آنجا فرمود که چون از حجابات [illegible]
قدس برگشتم و از هر حجاب از حجابهای پروردگار رو که میرفتم از عقب خود ندائی میشنیدم که ندا میرسید [illegible]
علی را دوست دار یا محمد علی را مقدم دار یا محمد علی را گرامی دار یا محمد علی را خلیفه گردان یا محمد علی را [illegible]
یا محمد علی را دوست دار که هرکه او را دوست دارد من او را دوست میدارم یا محمد [illegible]
علی و محبت [illegible] و چون [illegible] رسیدم ملائکه آسمانها تهنیت می‌گفتند که گوارا باد کرامت خدای بر تو و بر علی
یا علی یا علی یا علی

در بیان معجزه حضرت امیر در کوفه و بیان ثبوت [illegible]

سعد بن عبدالله باسناد متصل از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که در آن اوان که [illegible] ولایت
و صاحب [illegible] مشهور معرکه هدایت و مقتدای امام المشارق والمغارب غالب کل غالب [illegible]
کوفه [illegible] گرفته و آن جهت برای سعادت [illegible] از شمع جمال [illegible] نورانی گردانیده
جمعی از اصحاب بعرض مقدس رسانیدند که چنانچه از کرامات و معجزات که حضرت [illegible]
[illegible] بجناب فاضی حاجات و کاشف کربات [illegible] و از رفتار بعضی از
رازهای نهانی پرده گشایند که ما را اطمینان [illegible] و دل [illegible] فرمودند که [illegible]
فرمودند که دیده و باید صبر و دلی حلیم و ضمیر یقینی کامل و ایمانی از شائبه ریب و ریا خالی [illegible]
هرچند مینماید و صداقت میند و از معجزه و خوارق عادات آنچه مشاهده کنند حمل بر فضل خدا و رسول
نمایند [illegible] و توان احتمال دیدن آن ندارند ما در [illegible]
جهات
و عقل و ایمان [illegible] حمل بر سحر و کفر نمایند و ابواب ضلالت و ضلالت بر چهره خود [illegible]

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز   ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست   عرض کردند ما میدانیم که از رسول الله
میراث علم بشما رسیده و شما معدن اعجاز و اسرار و کاشف رازهای پوشیده‌اید حضرت فرمودند که تحمل علوم و معرفت اسرار دوست
و درین مرحله مخاطرات و مهالک بسیار است و احتمال آن نکند مگر مومنی که دلهای ایشان از اسرار و ابرام نموده‌اند و از امتحان
در زمین با صدق حال خود رسیده‌اند که تو سفته‌ای قطره‌ای حال مجوی که جام جم نکند سود وقت بی‌خبری
آنجناب فرمودند که چون خواهش این دارید که بعضی از عجایب اسرار بشما نمایم چون نماز خفتن کنید از عقب
من روان شوید و چون آن کاشف رازها از نماز فراغت یافت بجانب صحرا گردید شتافت و شخصی در مرد
دو مرد از خیار شیعه سید الشهدا متعاقب آنحضرت روان شدند و چون کاشف رازها از نماز فارغ شد آن نور خدا
با کلیم وادی و صاحب روان شدند چون بصحرا رسیدند آن جناب فرمود که چیزی بشما نمایم از آنچه حضرت رسول
بمن عطا فرموده و عهد می‌گیرم از شما عهدی که حق سبحانه و تعالی از حضرت رسول گرفته آن بی‌وفایان سست پیمان
و عهد شکنان کم از آن معتقد عهد کردند و از سروش غیب می‌شنیدند   دست وفا در کمر عهد کن
تا نشوی عهد شکن جهد کن   جان که از او به بجهان ما بیست   هیچ نیرزد چه وفا و ارتست بعد از آن حضرت
امیر المومنین فرمود روی از من بگردانید تا دعائی که خواسته‌ام بگویم چون روی از روی خدا گردانیدند
شنیدند که مبهم فرمود و می‌خواندند و گفتند فرمود که حال روی بجانب من نمائید چون نظر نمودند بستانی نهایت
چون بستان بهشت خرم و گلهای رنگارنگ شده و گلزار ارم و جویهای آب روان مانند کوثر و سلسبیل
و انهار روان و قصور مرصع و کوشکهای مرصع پر از حور و غلمان دیده ایشان حیران و ضعف و قدرت
حیرت حیران گردان که از جانب دیگر آتش‌ها دیدند که بفلک زبانه کشیده و شعله‌های پرشرار بفلک رسیده از آن
بستان گلستان روح پرور دیده جان آن بهشت برین دیده و از آن شعله‌های آتشین و اخگرهای پرشرار دل
پرشان طپید و ایشان را هیچ شک نماند که آن بهشت و این ماذاست و آن جنت و این دوزخ پرشرار
ایشان در ورطه گمراهی افتاد که ان هذا لسحر عظیم و هم ابنها کافر شدند بمکر و فسون   خوش بود گر محک تجربه
آید میان   تا سیه روی شود هر که در او غش باشد حضرت ولایت پناهی با آن دو مرد مومن فرمودند
که آن بد عهدان سست رای و پیمان شکنان هرزه درای را شنیدید و عهدی که از ایشان گرفته بودم دیدید
چون بنای ایمان شان سست و مانند اسلام شان نادرست بود   که هر که پاک باید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ
و گلی لؤلؤ و مرجان نشود اکنون این گروه بمن کافر شدند بجهت آنکه آن معجزه من بود بر ایشان و آن حضرت روان
شدند و آن دو مرد در خدمت آنجناب تا بدر مسجد کوفه رسیدند و دعائی فرمود که آن دو مرد شنیدند بار دیگر شنیدند

و چند رکعت آن مسجد در و دیوار فوت شد حضرت فرمود چه می‌بینید عرض کردند در و فوت پس از آن معجزه هر یکی از آن
دو مرد مسلمان و دیگری کافر گردیده حضرت بآن مرد مسلمان فرمود که در بر داشتن این اسرار با قوت نفع فراوان
از دست کند اسلام ست حرص آن مرد از آن داشت که دستی برگرفته در آستین کند چون بامداد در آن نگریست
ما آن دید سرور اولیا را فرمود هر کاو این قدر امکانش بود از تجربه سعادت شهر نوری و الا دوزخ را دیدیم آن
شخص بنزد سرور آن سرور عمل کرده در مسجد آورده و حق سبحانه و تعالی آن را سبب ایمان او گردانید حدیث

حدیث

خروج بر شحنه حضرت امیر المومنین   از ابو هرون این حدیث آمده با روایت که روزی امام زمان و شیر یزدان
مرد آن را دیدم از اصحاب و احباب کناره گرفته و مانند خورشید تابان یک شب و شبها دوری از تنها گزیده از قرار
بازپس در نخلستان بی نگاره حضرت کل وادی طور و نخلستان انشا آن از سنگ سخت بهشت و دوان
فرمود چون کیمیای احمر و شده احمر انکشتر در آن نخلستان نهان گردید و مانند ذات و نفسی بحجاب از دیده‌ها
نهان هر قدر جست کم گشتم آنجناب را نیافتم گفتم بدولت سرا برگشته و از این مکان گذشته‌اند هم سوگواران
بودم و مشتاقان ناگاه ناله حزینی شنیدم مانند سروش غیب و مناجاتی غریب چون ندای هاتف لا ریب شاید
هوش ربا می‌فرمود الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال في عصیانک عمري و عظم في الصحف ذنبي فما انا مؤمل غیر غفرانک و ما انا
یعنی الها الهی گناه که تحمل کردی بحلم و بردباری و کذا ابدی از من و در مقابل آن لعف وادی و بسی گناه که
بکرم خود پرده از روی آن کشیدی الها اگر دور و دراز شد در نافرمانی تو عمر من و بزرگ گردید در صحیفه‌ها
اعمال گناه من پس نیستم آرزومند غیر آمرزش تو و نیستم امیدوار جز خوشنودی تو با خود در گفتگو بودم
و بعد جانب و جستجو که از دوام و کلیم ما بسیار اجابت مرسلین ما این سر بسر نزول نموده‌اند و از آثار پدید
رسول خدا معلوم است فرموده و در مناجات شده و بیان حاجات چون برا از صدا آرسم و دیدم مولای متقیان است
و سرور جهانیان علی ابن ابیطالب است و اسد الله الغالب که با خالق کار ساز رباب راز و نیاز کرده
و از این بنده کی داغ غیرت بر جبین احیاء مرسلین و ملائکه مقربین نهاده خود را از آن جناب پنهان کردم و از وجه
نمی‌ و حرفی نگفتم دیدم چند رکعت نماز گزارده و در دعا و تضرع آورده و از سیل سرشک روی زمین را دریا وار
بجان آسوده فلک را آتش را ساخت و نیاز حاجات بدرگاه الهی عالی نامت مناجات او فرمود
حضرتنا آفات صلواتک فانت مطلع علی تحلم علیک اکرم الی اجل قریب و بل الهنا
العین کیف تصبره غدا علی قرب بلانار الی تمادی ماشئت تحامی علی غیرها عنک و انت

براج عبرم ضولك

مطلع تجلی جلیلک الکریم الی اجل قریب فویل لها ثم الف ویل کیف تصبر ان خذلها
تحریق النار الهی طال ما ارتکبت نفسی الی ما هو واحج الیّ وانت مطلع تعلم
جلیلک الکریم الی اجل قریب فویل لهذا الجسد کیف یصبر غدا علی تحریق النار

یعنی الهی دور و دراز شد زمانی که چشمان من در خواب بود و حال آنکه او فتهای فارهای تو داخل شده بود
و تو بر من مطلع بودی و بکرم خود از من درگذرانیدی و مرا درگذاشتی باجل نزدیکی که قیامت باشد پس وای بر این
چشمان من چگونه طاقت بر سوخته شدن از آتش جهنم خواهد داشت الهی دور و دراز شد زمانی که پاهای
من رسید از جهت امری که غیر طاعت تو بود و تو بر آن مطلع بودی و از بردباری خود از من درگذرانیدی و مرا تا اجل
معین مهلت دادی پس وای بر این پاهای من چگونه طاقت بر سوخته شدن از آتش جهنم طاقت خواهد داشت
الهی دور و دراز شد زمانی که من مرتکب اموری شدم که نفس بدان مایل بود و دل‌ها از ... من واجح و تو مطلع
بر آن بودی و بکرم بکنونی خود از من درگذرانیدی و مرا تا اجل نو خود مهلت دادی پس وای بر این جسد ضعیف من
چگونه فردا بر آتش جهنم صبر خواهد کرد و بعد از این عبارات دیدم آن زبده کائنات که پس افتاده با حال
شکسته [illegible] که مدهوش گشته بهوش از سر رفت [illegible] و نتوان از خاطر توان
آورد گذشت من متحیر شدم و مبهوت و چون [illegible] بر سر [illegible] دیدم که آنحضرت بهوش
آمده و لب بمناجات بازکرد و آسمان و زمین را از آن مناجات بخضوع و جزع و فزع آمد الهی الویل
لی ثم الویل لی ان کان فی النار مجلسی الهی الویل لی ثم الویل لی ان کان الزقوم طعاما لی
الویل لی ثم الویل لی ان کان الحمیم شرابی الهی الویل لی ثم الویل لی ان کان القطران
لباسی الهی الویل لی ثم الویل لی اذا قعدت الیک وانت ساخط عنّی

یعنی الهی وای بر من پس وای بر من اگر زقوم طعام من باشد الهی وای بر من پس وای بر من اگر آتش جایگاه
من باشد الهی وای بر من پس وای بر من اگر حمیم آب من باشد الهی وای بر من پس وای بر من اگر قطران پیراهن
من باشد الهی وای بر من پس وای بر من اگر بر تو وارد شوم و تو بر من خشمناک باشی و بعد از آن [illegible]
بر زبان معجز بیان جاری [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیدم باز آن حضرت از شدت غلبه خوف و خشیت مدهوش گردید [illegible]

تا ... بر [illegible] دیدم در آن [illegible] که ... نماند و ... اندازه گشت و فرمود
یا ... وحیرا الفاک وکم اخلق الذنوب وجهی فیا لیتی لسانی ادعوک وکم اخرس
المعاصی لسانی فکیف لا ادعوک وانا العاصی وکیف لا ادعوک وانت الکریم وکیف
وانا انا وکیف لا ادعوک وانت انت وکیف افرح وقد عصیتک وکیف احزن وقد عرفتک
یعنی ... ملاقات با تو کنم و حال آنکه گناهان روی مرا کهنه کرده اند و چگونه زبان تو را بخوانم و حال آنکه معاصی
زبان مرا کند نموده و چگونه تو را نخوانم و حال آنکه تو بزرگی و چگونه شاد باشم و حال آنکه عصیان تو را نموده ام
من گناهکارم و چگونه تو را نخوانم و حال آنکه تو کریمی و چگونه تو را نخوانم و حال آنکه من منم و چگونه تو را نخوانم و حال
آنکه تو تویی و چگونه شاد باشم و حال آنکه عصیان تو را نموده ام و چگونه محزون باشم و حال آنکه تو را شناخته ام
بعد از آن دیدم که چند رکعت نماز گذارد و در قیام و قعود برد ... در این مقال لب گشاد و مراد ... و اوقات
شکایه ساعات الهی ینام کل ذی عینی وینتهی الی وطنه انا وجل القلب وعیناک ینتظر رحمتک تحفی
وانتظر عفوک کما ینتظر المذنبون یعنی الهی هر صاحب چشمی در شب می خوابد و در وطن خود آرام
می نماید و من از خوف بیدارم و دلم ترسان است و چشم منتظر عفو تست چنانکه گناهکاران منتظر عفو تو
می باشند [illegible] من و خیال تو و ... و بعد از گریه
و زاری بسیار گفت الهی اتحرق بالنار عینی وقد کانت من خوفک باکیة الهی اتحرق بالنار
قلبی وقد کان لک محبا الهی اتحرق بالنار جسمی وقد کان لک خاشعا الهی اتحرق
بالنار لسانی وقد کان للقرآن تالیا الهی اتحرق بالنار جوارحی وقد کانت
لک ساجدة یعنی الهی آیا خواهی سوزانید به آتش جهنم چشم مرا و حال آنکه از خوف تو گریان
و آیا خواهی سوزانید به آتش دل مرا و حال آنکه در ... تو ... آیا به آتش خواهی سوزانید جسم مرا و حال آنکه
خشوع و خضوع از جهت تو بعمل آورد الهی آیا خواهی سوزانید به آتش زبان مرا و حال آنکه از برای تو
دعا ... و آن پس دیدم آنحضرت ... که ... تو ... آتش ... از چند سوزان
برآورد و ... رنگش ... کرد و ... و از سینه ... آتش بر زمین و آسمان
و این ... از سوز درون میخواند فهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من ذنبی فتعظم
علی بلیتی یعنی ای معبود من ... کنم از عفو تو پس سهل میشود بر من گناه من بعد از آن
یاد می‌کنم گناهان بزرگ خود را پس عظیم می‌گردد بر من بلای من بعد از آن گفت آه آه ان قراءة فی الصحف

الهی ان کل ذنوبک

فيلمه

السَّيِّئَةَ آنَا تَائِبٌ بِهَا وَأَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذُوهُ فَيَا لَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا يُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَلَا يَنْفَعُهُ

یعنی آه آه اگر بخوانم در صحائف اعمال گناهی که من آن را فراموش کرده ام و تو آن را حساب دارنده باشی پس گوئی
بگیرید این را یعنی فرشتگان عذاب را بگوئی پس فسا ای وای بر گرفتاری که خویشان و عشیره او را سود
رسانند و قوم و قبیله نفعی باو نتوانند رسانید و او را از عذاب و عقاب نتوانند رهانید آه من
نار نزاعة للشوی آه از آتشی که جگرها را بسوزد ابو درداء میگوید که دم زیاده از حد گذشت و سر بجیب دارای سخن بر
خاطر زارم گذشت که دیدم آواز ناله آن جناب ضعیف و صدای گریه ایشان پست و مختفی شد صدائی از آن
جامع اصوات و جامع صفات بر نیامد جرأت کرده پیش آمدم و نزدیک رسیدم و از سرم دیدم که ششم دیدم
سرو آزاد و از پا فتاده و سر امیر المؤمنین چون شمشاد بی آب روی به پژمردگی نهاده گویا دل داده عاشقی است
که بجای معشوق دیده و جان داده و بهجران کشیده و دستی است که محو جمال محبوب گشته و در برابرش نظاره دیده
گشاده جامه هستی چاک ساخته و خرقه وجود را بخاک انداخته هر قدر صدا دادم که روحی فداک یا امیر المؤمنین جوابی
نیامد و دانستم که اعضای مبارکش را جمع دو هم اقدام دیدم که فراهم می آید و جمع نمی شود گفتم انا لله و انا
الیه راجعون امیر المؤمنین جان بجانان تسلیم نمود و جان بجان آفرین روان ساخت گوئی دوست اینجا و
فرمود شتابان و در سر زنان بدر و لشکرکشان خانه رسیده فاطمه را اطلاع دادم پیغمبر آخر الزمان روان شدم و خاک
بر سر کنان آه کشان و اشک فشان چون بآن ابواب جنان رسیدم آستانه عرش نشانه را بوسیدم
و روی نیاز بسنگی که جبرئیل بآن روی نیاز مالیده بود مالیدم و ناله آن دل کشیدم که روح جان از تن بی
زمان برید و جان جانان از تن دوری گزید حبیب بمحبوب رسید و طالب بمطلوب وصل گردید امیر المؤمنین از
دنیا رفت و امام المتقین قالب تن را در هم شکست حضرت فاطمه سؤال فرمود آن حضرت را بچه حالت
دیدی و احوال او را چگونه فهمیدی کیفیت را چنانچه دیده و شنیده بود بعرض مقدسش رسانید آن جناب فرمود
سوگند خورم که این حالتی است که از خوف جناب اقدس الهی مکرر آن را عارض می شود و این غشی است که از
غلبه شوق و ذوق بر آن حضرت واقع میگردد پس آن جناب تشریف آورده و او را بچه حال عدیم المثال
تقویت بخشای فوت بخش پر ما توان گشتند و گلاب از سحاب رحمت لایزال بر چهره صورت قمر آیین
افشاندند سر و دیها بکمال آمدند و از حالت وصال بعالم زوال تشریف آوردند من می گریستم و بر آن
سرور میگریستم فرمودی ابو درداء چرا میگریی عرض کردم بر آنچه تو بسر خود می آوری فرمودی یا ابا درداء

فَكَيْفَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَدُعِيَ بِي إِلَى الْحِسَابِ وَأَيْقَنَ أَهْلُ الْجَرَائِمِ بِالْعَذَابِ وَاحْتَوَشَتْنِي مَلَائِكَةٌ

غلاظ

صد هزاران شکر این شیوه بندگی
بکمینی ضعیف از ادعیه آزاد بنده بخت

غِلَاظٌ وَزَبَانِيَةٌ فِظَاظٌ فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ قَدْ أَسْلَمَنِي الْأَحِبَّاءُ وَرَحِمَنِي
أَهْلُ الدُّنْيَا لَكُنْتَ أَشَدَّ رَحْمَةً لِي بَيْنَ يَدَيْ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ

یعنی ای ابو درداء چگونه خواهی بود اگر ببینی مرا در حالی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین شده باشد اهل معصیت را
بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ یعنی درشت خویان و درشت گویان و زبانیه فظاظ یعنی فرشتگانی
که دوزخیان را به دوزخ برند و رحمی بحال ایشان ندارند پس ایستاده باشم من در نزد پادشاه جبار و فروگذاشته
باشند مرا دوستان یاری من کشیده باشند و دستان و رفت کرده باشند بر من اهل دنیا هر آینه در آن وقت
تو را بیشتر بر من رحم خواهد آمد در پیش کسی که هیچ پنهانی بر او پنهان نیست اعجاز شاه مردان در کرم و حیران صد ابو درداء بود
که چون در خلاف فضای جهان سرو قوت یعنی سیاه مستان را از فضولات به خورشید خمار رهاند اگر زمانه صبوح
انگیز صبای صحائف شبانه از صافی صهبای یگانه رفت و حریف بستم ظریف در کار اندر سپهری و مجلس
گذشت ساقی میخانه وفا و ولا جلوه گر آمد پیر مغان محفلیان را زنگار و جام انجام خورشید خمار شکن بگام
مخموران با مجلس رسانیده و مطرب قضا در بزم قدر ساز این ترانه نغمه را مطرب آغاز کرده که چه منتی است ما دگر که بجا
آورد که بر ساقی و این باده دیگر آورد چه باده ای است این معرفت نظام شناس که در میان غزل قول
او آورد نوبت بزم ساقی کوثر رسیده و مجلس آن محفل آسمانی برچیده و آفتاب از فلک خلیفه برآمد و چهار نسب
امامت و دعائم اسلام بحق دو عالم مستحکم گردیده پرتو شب هجران را که پرده ظلام فراگرفته بود صبح
نورانی اسلام فروگرفت و طلعت گذشته عالم امکان را که زمین را درخت بریده بود نوروزی خورشید فروزان گرد
مرده و مسعود دست فشان و سوسن و غنچه هم دستان که روز هجران و شب فرقت بآخر رسید
روز این حال گذشت اعتقاد کار را ختم شد اعتقاد باده و غم که خزان مسعود بود عاقبت قدم
بهار باخر شد شکر ایزد که باقبال کله گوشه گل نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد صبح امید
که معتکف پرده غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد این پریشانی شبهای دراز و غم دل
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد چون آوازه خلافت امام ثقلین آویزه گوش جهانیان گردید و شیرازه هم گسسته اسلام
و ایمان بمن خلافت شیرازه بند صحائف اسلام و ایمان بهم پیوست گشت بجانبی چنانکه در کتب احادیث و سیر مسطور است
جناب خلیفة الله فی الارضین و حضرت رحمة للعالمین مظهر الله نور السموات والارض آرایش کونین را از پرتو جمال
جهان آرای دوش ولای آن حضرت جنات عدن موعود گردید و آن مثبت سرای بی بنا بخلایق فرمود تا آیین دین مبین
و شریعت سید المرسلین و طریقت مقبول را از آن آستان بپای خود فرا رسیده ناله جان جانان پیش آن روشن تر از نور آفتاب گردیده

دارکشت اطراف دشت را در غرق ذرات انوار فیض رضوان کرده رسیدند و دو فرسنگی کوه داهی بود مشهور بکنجه چیان
شکل بیابانگشتان و جو داد آن مقام گذارش نمودیم بچاه چهار فرسنگ دور دیده بود و چاه بسته شد که قدمی از زیبایان و
دانایان هوشیار و در فوقها در آن محل همراه بودند و در کتب سماوی موصوف چون شعاع شعشعه و جمال نور خدا را در آن
دشت ساطع دیدند و پرتو آفتاب قدرت قادر یکتا را در آن بیابان لامع دیدند از عشق و شوق کلیم وار باسید
دیدار بجانب طور هدایت شتابان آمدند و از ذوق استماع گفتار جان بخش مراد سمت سینای ولایت روان
و زبان هر یک با صدق حال خود گویا و سخن سرا بود که زانس وادی ایمن نه نغم فرم لبس موسی انجا
بهوای قبسی می آید چون بطرف حضور نور گستری نور طور رسیدند و جمال ساقی کوثر دیدند از جمال و جلال
مفتیه شدند ساده دلی پرز امید و بیم چه در دامن طور سینا کلیم چه تابید حرف زبان بر بود لن ترانی
ارنی زده و کلیم وار لب بتکلم گشادند و بخدمت سپهر منزلت عرضه دادند که در حوالی این دشت سنگی است دانیم
صفت نقوار انبیای عظام بر آن منقوش ودیعه است که ما و پدران و اجداد ما که دانا و صاحب رای و هوش
بودند طالب این سنگ ودر جستجوی آن شتاب و درنگ می نمودند و مقید بودند وادیات فرو فرهنگ نشان
این سنگ را جا داده که وصی پیغمبر و امام زمان آن را ظاهر خواهد کرد و یقین میدانیم که آن سنگ هست و علم
نداریم حال مستدعی از جناب ولایت مآب می باشیم که کشف این راز فرموده سنگ را پیدا کنند و بر عیان
نمایند و بر ایقان ما و صحابت خود افزایند حضرت کاشف راز و عارف معارف اسرار و اعجاز در آن
دشت روان و مانند سحاب خیابان ریگ روان و خار مغیلان فیض رسان گشته خانه ریگ از قدوم
شاه ولایت چون یاقوت رمانی گردید و خار بن وادی از رشحه ریزی رحمت نهشت ساهی مانند یاسمین نسترنی
عطرسا و عنبر افشان در آغاز نمود که تلی از ریگ مانند کوه گران هویدا و عیان گردید حضرت دانای نهان و عیان
نزدیک تل ایستاده و با احباب و طایفه که در خدمت مشعود بودند فرمود که روزی ابسا وصیا سلیمان بیمان
ودر نشسته و سر عظیم چون براین مکان رسیدیم آن سنگ را در زیر این تل دیدیم بود و عرض نمودند که ما را قدرت
بر داشتن این تل نیست و علم شما از برای ما چه حس نیانچه آن را بسیار دیدیم حقی را کار حکمت که آنجناب
سفر مان نبیی چند آشنا فرموده با دی وزید و صرصری جهید گرد و دیده حجاب نمود که ریگ را مستغرق ساخت که فور
باد بر آن تل جهیده ساعتی نگذشت که آن کوه ریگ در آن بیابان چون سیه فایان گرد مستغرق و پراکنده گشت
و زمین صاف و هموار نموده شده و سنگی عظیم و صخره جسیم آشکار حضرت فرمودند که ایدوان سنگ ای آنکه
مطلوب شما بود همین است طایفه یهود اطراف آن سنگ ملاحظه و عرض کردند نامهای کرام در آن سنگ می بینیم

بدست آن اسماء نامی بر این سنگ ظاهر باشد حضرت فرمود آن نامها بر همین سنگ نوشته و چه قدرت نقش کرده
در آن طرف این سنگ است که در زمین است سنگ را بر داشته و نامها را بر آن بگذاشته جمیعا ملتمسی حل آن دو آمده و چه
ولکن اوراده و با جفا را که قریب هزار نفر بودند اطراف آن سنگ را خالی نمودند هر قدر سعی و قوت نمودند
آن را حرکت نتوانستند داد که ناگاه آن شهسوار میدان بربست دست مبارک در زیر آن گران سنگ فرموده و آن
قوت و رحمت آن معجزه نما را که آسمان از حرکت آن بکون وکوه از افتضای آن بسته و می آید بر گردانیدند
سر نمای عیان و راز نهانی نمایان شد و دیدند بر آن سنگ نام نوح و ابراهیم و سلیمان و داوود
و موسی و عیسی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وعلیهم اجمعین منقوش است که همه را بر نمود و رفته و توان
دوش آن گروه کشاده گرفته همه آن زبان انسا دیگر گشوده **خواب دیدن شیخ خدمه نجف اشرف**
دیگر ناقلی ازشیخ نجف علیه الاف التحیه و الثنا اورده اند که در شبی در روضه سرو مرتبه جهان آرا و دو
صحن منور عرش برای امام المشارق والمغارب غالب کل غالب در خواب بودم و دیدم از بدیدن انجم
جناب بستم در خواب دولت بیدار روی یمن نمود و در آن دل شب آفتاب بخشم از خیره افتاب گشود دیدم
انبیاء و مرسلین و جماعه اولیا و بشر بین خورشید و ملک نهضت و جیب رب العرب بعزم زیارت مرقد منور
و مضجع مطهر امام جن و انس و بشر رنجب آورده اند و آن روضه مقدس را از نور جمال عرش آرا و قدم مبارکش
سامانی بیحد و روشنی کرده اند و حضرت آدم صفی و سایر پیغمبران و امیر المومنین و حسنین علیهما السلام در قدم مقدس
بوده اند و بقصد شوق شرف با هم قال لب گشوده اند که این بارگاه آن مکانیست که گویند که همه جا اوج عرش
سطح حضیض جلال قدس اورده گوید مرجع ر شده عرش کرسی جلوه شان ایستاده و التماس در آن اثنا دیدم
شخصی با اند و این و با فاصری اند و بکلین بخدمت حضرت پیغمبر معظم در آمده و شکوه آغاز و لب بشکایت باز
نمود و از جور منبر را زکی نامی که در اوان از جانب یکی از سلاطین زمان در اینجا که مرکانی است بفیض آثار بود
و بقیه آن روضه بی نظیر می نمود فغان بر کشیده و جزع کرد که یا رسول الله بفریادم برس که منبر را زکی
در این مکان شریف با وجود این خدمت بر شب غم هست قال دارد و بر من جفا و ظلم روا میدارد که حضرت
نبوی مرتبه اورا دون منبر را زکی فرمود در آنزمان سر و پای برهنه اورده اند و چون دیده رسول خدا بر او افتاد
فرموده که ای زکی از دست تو شکوه آمده اند اما خوف نداری و نمی بینی که در جوار شاه ولایت و وصی من
کمترای بجوان که منبر را زکی در عالم خواب عرض کرد پی ادبی کرنیدی بو البشر با همه بابا نی ...
فضل و بشر با جوار و بکرم نشد خاطر حسن این که ادم نشد که جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمود

در لعن ابن ملجم لعین که در روز نوروز ... و زیارت آن حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللهِ فی اَرْضِهِ وَالحاکِمِ فی بَرِیَّتِهِ
السَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحِبَ الدَّلائِلِ وَالآیاتِ الباهِراتِ
وَالمُعْجِزاتِ القاهِراتِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا وَجْهَ اللهِ
المُنْتَجَبِ وَحُجَّتَهُ الْعُلْیا السَّلامُ عَلَیْکَ یا رُکْنَ
الأَوْلِیاءِ وَعِمادَ الأَصْفِیاءِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا قُدْوَةَ
الصّالِحینَ وَیَعْسُوبَ الدِّینِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

چرا اشاره بحضرت ابوالبشر کردی گویا خوف نمودی و خجالت کشیدی مبادا که بدست خود اشاره بجانب حضرت
آدم نموده و صحیفه را خواند و جناب اقدس بخوی خندان شد مجلس ... در بیان ...
از عایشه که یکی از زوجات سید الانس و الجان بود ... امیر مومنان را می‌نمود مرویست که روزی
شافع روز جزا رسول خدا را در حرف خواب ... در حجره آن جناب سر بسینه مبارک ... چون از حجرات
طاهرات آن خلاصه کاینات را ندیدم از کثرت اضطراب مضطرب و متوحش گردیدم که مبادا امری
سانحه روی داده و واقعه اتفاق افتاده باشد چون در جستجوی آن شافع امام بر بام بر آمدم دیدم آنجناب
ایستاده و ابواب راز و نیاز گشاده و با این ... حضرت قاضی الحاجات در مناجات که
اِلهی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ خَلیلِکَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ اَنْ تَغْفِرَ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ ای خدا سوال می
نمایم بحرمت بهترین بندگانت که ... امت محمد را بیامرز اِلهی اَسْئَلُکَ بِاَحَبِّ النّاسِ عِنْدَکَ
عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ اَنْ تَرْحَمَ عُصاةَ شیعَتِهِ چه سوال از تو بدوست ترین مردم در نزد تو علی ابن ابیطالب
که عاصیان ... مرا رحم کن و چون مدتی طویل درنگ نمودم دیدم که آن برگزیده رب جلیل در مناجات
می‌بود و طلب مغفرت امت را بواسطه حضرت علی ابن ابیطالب مسئلت می‌فرمود و انواع این کلمات را
بر زبان جاری میکرد و عفو خطایای گناهکاران را با ابروی علوی بر زبان می‌آورد من که آنجناب را
ملاحظه و تضرع و زاری آن حضرت را مشاهده نمودم نزدیک تر گردیدم چون آن جناب مرا دید ...
پرسید در جواب ... سؤال گشودم که چون حضرت رسالت پناه را در حجرات ندیدم ...
گردیده بقدم تجسس خود را بخدمت رسانیدم جناب رسول خدا فرمود ای عایشه ...
کردم یا رسول الله سوالی دارم ... اَکْرَمُ عَلَی اللهِ المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ
... از برای خدا ملائکه مقربین ... فرمود ... عرض کردم اَکْرَمُ عَلَی اللهِ الأَنْبِیاءُ المُرْسَلُونَ ای خدا
پیغمبران مرسل ... فرمود بلی اَنْتَ سَیِّدُ المُرْسَلینَ وَخاتَمُ النَّبِیّینَ ای ... پیغمبران
و خاتم ایشان ... فرمود ... از این سوال مطلوب چه و از این عبارات مقصود ... مقصود
خود را بیان و مطلب خویش را عیان ... حضرت رب العزت از فرشتگان و انبیا اعظم
و اولیا اکرم ... تو پیغمبری که آسمان و زمین ... موجود و جمیع مخلوقات
بجهت تو ... فرمود ای عایشه ... عرض ...
بر آمدم که عاصیان امت را دعا کنم ... ملک ... دیده ... کردم

برتبه جلالت

برتبه و جلالت شأن ابن ملجم علی ابن ابیطالب در نزد جناب ایزدی ... از مطیعان و اوصیا ...
و از برگزیدگان اولین و آخرین احدی را ندیدم ... در طلب مغفرت عاصیان امت شفیع ...
او را بدیگران گزیدم ... احدی را ... بود او را در محل عرض حاجت شفیع ... ایشان
می‌نمودم روایت ... و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده که بعد از آن که جناب ...
امام مشارق و مغارب امیر المومنین صلوات الله علیه از قتال خوارج نهروان ... مراجعت فرمود
و در انبار ... عالمی از علمای یهود که به آیات محکمات تورات دانا می‌بود بخدمت آنحضرت
آمده و عرض نمود که یا علی ... پیغمبر آخر الزمان ... سید الانس و الجان حضرت فرمود
آری آن یهود گفت که در تورات دیده و موافق روایات از حضرت کلیم ... رسیده که ...
... و امتحان در حیات ... و امتحان دیگر بعد از حیات آن پیغمبر وارد می‌شود ...
... واقع شده ... باقی مانده حضرت فرمود ... آیات تورات و روایات کلیم ...
... امتحانات که ... بعد از آن ... داده ... فرمایم ...
حضور جمیع اصحاب و خواص مهاجر و انصار ... نموده و ...
عالم یهود گشودند ... بعد ... که ... خواهد رسید ...
... که ... عالم یهود ... که جانی ... حضرت
رسیده ... که آن ... حضرت اشاره ... فرمود ...
این است که این ریش از خون این سر ... خضاب شود ... از این ...
از مرد و زن ... و یهودی ... اقرار کرده بشرف اسلام مشرف گردید ... که ...
... در تورات ... کلیم ... بعد از اسلام در خدمت آن جناب ... و تحقیق مسایل
... از آن حضرت می‌نمود تا آنکه ابن ملجم لعین ... شیعیان امیر المومنین ...
... حبل المتین ... روز ... حیدر کرار ...
جناب ... بود ... ابن ملجم ...
... رسول خدا امام حسن مجتبی ... در آن وقت آن عالم یهود حاضر بود و ...
عرض نمود که این لعین را ... مرا ...
این روسیاه ... که بر قتل برادر خود اقدام ... نمود ...

ابتدای بیان کیفیت ابن ملجم مرادی و شرح حالات آن بدبخت ملعون و بیان فتنه حضرت امیر المؤمنین

علمای این باب حکایات آن مقتدای آسمان و زمین را بروایات مختلفه اظهار و تحریر نموده‌اند آن برگزیدهٔ رب
العالمین را بطرق متباینه یادگار نموده‌اند و آنچه صحت اقرب و درین مقام ذکر آن انسب است آنست که
آن چنین است که بعد از غزای نهروان گروهی از خوارج که از آن جنگ بعض شمشیر غرصه لافتی را از سینه و
سنان بیداد رسول خدا نجات یافته بودند در مکه مجتمع گردیده ذکر قضیهٔ نهروان و کشته شدن سران خود را
نشان خود می‌نمودند و خاطر شوم خود را آماده کار این حرکات می‌فرمودند و امرای اهل اسلام را ماده کرده
تا آنکه میانه آن گروه شقاق نفاق هم رسید و عهد و میثاق مستحکم گردانیدند که هر کس بقتل جناب اسد الله
الغالب علی ابن ابیطالب و معویه و عمرو عاص قیام نماید ابن ملجم متعهد قتل سرور دین جناب
امیر المؤمنین شد و برک ابن عبدالله تمیمی عزم قتل معویه مصمم گشت و عمرو ابن بکر تمیمی کمین عمرو عاص را جازم
گردیده هر یک بصوب مقصد خویش شتافتند اما ابن ملجم ملعون بکوفه روان و آن راز را به احدی
بیان ننمود تا روزی دست شقاوت عنان غرورش را گرفته بخانه مردی از قبیله تیم الرباب که از خوارج
بود کشید و در آن خانه ملعونه زنی که دختر اخضر تیمی بود در آنجا دید که چهره جمالش بغازه روسیاهی آراسته
و گونه احوالش بخال دخت شقاوت و گمراهی پیراسته الوان مصفر در بر و در لباس خود جلوه
کنان مانند هند جگرخوار در ایوانی بعد تغنج و دلال نشسته چون چشم آن ملعون بر آن بدبخت افتاد
بیکباره عنان طاقت از دست داد و مفتون جمال و شیفته خد و خال آن ملعونه گردیده از
اصل و نسب و حال و حسب او پرسید گفت از قبیله تیم الرباب می‌باشم گفت شوهر داری گفت نی
شوهر مسمی ندارم چون آن روسیاه و ادبیر آن گمراه و بدبخت آن شقی را گرفتار دید بسیبوی
معشوقانه و کرشمه‌های دلبرانه دل او را ربوده بعد از عشوه و ناز گفت در کار اینست که من طالب شوهر
می‌باشم اما مهرم سنگین است و امر خطیری مرا کابین باید و از عهده آن هر کسی قدرت بر نیاید
ابن ملجم گفت مهر معین کن گفت سه هزار درهم و غلامی و کنیزی و قتل علی ابن ابیطالب آن
ملعون بمجرد شنیدن گفت سه هزار درهم و کنیزک و غلام سهل است اما آن جناب قتل علی مرتضی
و در قوه اعدای از جهانیان نیست و چگونه با فاطمه که قدرت برین است و خصم اسد اللهی جناب
الهی مقبول سازد که خاشاک وجود کاینات را تیغه ذوالفقار شرر بارش کافی است
و ... بر ... یا فاطمة من بعده علی قتل علی ابن ابی طالب المجاب الدعاء المنصور

من السماء والارض ترجف من خشيته والملائكة تبرع الى الله منه
وای بر تو ای ملعونه که یاد این شخص کردی که می‌گفت رسول خدا صلعم که مستجاب الدعوات را آسمان ما بی باور
و زمین ادبیر اوراق است و او که سزیت و لشا ... و یل لک من بعده علی قتل علی ابن ابی
طالب و هو اذا قاتل یکون جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و ملک الموت بین یدیه
وای بر تو ای ملعونه که عزت بقتل علی ابن ابیطالب داده و حال آنکه هر گاه او قتال کند جبرئیل از طرف
راست و میکائیل از طرف چپ و ملک الموت در پیش روی اوست فقامه ... چون آن شقاوت
از ابن ملجم ملعون شنید بمنزل خود برگردید و مدتی متحیر و متفکر ماند تا که بکلیات بشکن نمود
و او را پیراست و بغرور آن روسیاه آنچه عتاب از روی خود برداشت و خود را بر بودن دل آن شقی ملعون
در کشیده و بکاروی کرده و او را چنین ... و گفت ای ابن ملجم قصد مراد و بکرده من آن
از مراد و رضاجوی ... خدا و رسول بیرون کند این مال و کنیزک را بتو بخشیده مرا مطلب آن شب
گذشت از قتل علی ابن ابیطالب امر بکمال او را خاطر ساخته که از بس باز آن روسیاه چون
رای آن ملعونه را بامرای خود موافق دید و آنچه مطلب داشت از او شنید گفت بخدا قسم که باین شهر
نیامده‌ام مگر بجهت قتل علی ابن ابیطالب آن ملعونه چون این سخن شنید و آمدن کوفه ابن ملجم را بجهة
امر عظیم هیبت بسیار مشعوف گردیده و گفت که من نیز جمعی را بتو یار و درین امر خطیر با تو معاون و دمساز
میسازم و درین ابن ابیطالب تیغ را شمشیر را یار و ملعون گردانید و ابن ملجم نیز شبیب ابن بجره را
دیده و درین و دستان با خود همداستان گردانید و آن سه ملعون با یکدیگر اتفاق نموده عهد بستند
که روز شانزدهم ... آنکه الهی را یاری نمایند و در شب نوزدهم ماه رمضان بجز خیر اللّٰه شرر از قتل الله
سرور را پاره پاره کرده بستند و پیش از آنکه موعد برسد ابن ملجم ملعون بجهت اقتدار پیدا و عزم خود و حیرت
دست و دوست بدوش ... بر ... و چون شبی از شب گذشت فغفغه و شورش عظیمی ظاهر
چون نگاه کرد کوهی دید از آتش که روز باو می‌آید و دود شان مشاهده نمود که سر بفلک کشیده و بجانب او بکره
آن ملعون مضطرب شده لرزه بر اعضای پلیدش افتاد و وحشت و دهشت عظیمی او را دست داد ناگاه
دید که آن دود او را فرا گرفت و آتش از اطراف و جوانب او بیرون می‌آید چون ... تحمل نیابد بیهوش شد
از هوش رفت و کارش بیهوشی منجر گشت و شنید که قائلی می‌گوید استمع وع القول یا ابن ملجم
انک فی امر هول ... معظم یعنی بشنو ای ابن ملجم و بفهم بدرستی که تو در امر هولناکی

منی تقیم قتل الفادین المکرم اکرم من طاف و لبّی و احرم و اول کرده کشتن
سجاع کرمی که بهترین همه طواف کنندگان و تلبیه گویان و محرمان است ذالک علی ذو الفقار
الاقدم فاذبح له الفه لکیلا تندم و آن سجاع کرم علی است که صاحب تقوی است
و در تقوی مقدم است بر هر کسی پس تو بکن سجده و بازگشت کن از این عمل که بعد از این ندامت نکشی
پس قائلی گفت یا شیخ ابن الشیخ آنچه در خبر دیده بیش گرفته از قتل علی ابن ابیطالب
بر آن مطلع و مستحضر میباشیم و ما گروهی از خشنابیم که بدیت او ایمان آورده و در این وادی سکن داریم
مکیده ایم که در این وادی لب سبر بی زنبار که تو ملعون مطرود و مشئوم و مردودی پس سنگها بجانب
ملعون می انگندند تا از آنجا فرار نموده و مرویست که چون ماه مبارک رمضان در آمد روزی آنجناب داخل
مسجد گردید اعیان و اشراف کوفیان ذکر در مسجد حاضر بودند دیده … و بر بالای منبر بر آمده خطبه ای در نهایت
فصاحت و کمال بلاغت مشتمل بر حمد و سپاس الهی و نعت و درود بر حضرت رسالت پناهی بر زبان معجز
بیان جاری فرمود و حاضرین مجلس و خطبا را موعظه شافی و ارشاد وافی نموده ایشان را از سخط و غضب
قهاری ترسانید و برحمت و مغفرت غفاری امیدوار کرد انگاه پس بجانب یمین منبر نظر نموده گوشواره
عرش برین امام حسن را به خطاب فرمود که یا بنی کم مضی من شهرنا هذا ای فرزند چند روز از این
ماه گذشته است جناب امام حسن عرض نمود که سیزده روز پس بجانب چپ منبر نظر نمود جناب سید الشهدا را
دید نشسته گفت یا بنی کم بقی من شهرنا هذا ای فرزند از این ماه چند روز
باقی مانده است گفت هفده روز پس آن مالک ملک ولایت و امامت بر فرق مبارک خویش دست نهاده
بمحاسن خود فرود آورده و فرمود لتخضبن الآن الثانی فی هذا الشهر لحیتی من دم رأسی
یعنی بدبخت ترین مردم در این ماه محاسن مرا از خون سر من خضاب کند اذ تنبعث اشقیها
قتلی یقدیر … یعنی از … مراد … مرا خواهد کشت و محاسن مرا بخون سرم
خواهد خضاب … اورا بجویم و طریقه رضا جوئی او را بپیمایم پس آن سرور غمناکان گریان گردید
و اهل مجلس را از گریه حضرت اندوه و محنت رسید همگی صدا را بگریه بلند نموده و ابواب نوحه و زاری
بر چهره خود گشودند پس آن جناب فرمود که ای قوم مرا از مرگ ترسی و هراسی نیست و از بیم آن خوف
و دهشتی نه و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه … که انس
ابوطالب بمرگ از انس طفل به پستان مادرش بیشتر است من همیشه مشتاق مرگ بوده ام و آرزوی آن مینمودم

رحمة ازابن

اما از این سبب دلم بریان و دیده ام گریان است که فرزندان من که نوبادگان رسول و قرة العین بتولند با وجود
اینکه در دار غربت گرفتار و مبتلا و داغ جد و مادر بزرگوار دیده … بعد از من … سوگوار …
شهادت من ندیم محنت و آزار خواهند گردید و … خواهد رسید
بزهر جفا مسموم و دیگری را از … محروم سازند و … بسیل
فیض رحمت یزدانی را … در کربلا شهید نمایند و ابواب زجر و ستم بر روی آن …
اهل بیت طاهره بعد از قتل اهل کینه اسیر و ذریه مطهره … در نهایت تعب و خواری
کمال شغف و زاری بجانب شام روند ابدان مطهره ایشان را در خاک کربلا انداخته و سرهای مبارک ایشان را
بنیزه کرده … پس فرمود ای حاضرین سلام مرا … رسانید
مرا گوش زد هر خاص و عام گردانید که هر کس مراسم مصیبت و تعزیه داری قرة العین رسول را بجا آورد
در ماتم ایشان بر نوحه و زاری … اورا دوست دارم و … پس آن حضرت
بعد از مراسم وعظ از منبر بزیر آمد و در تمام ماه محنت همراه … افطار
و شبی در خانه امام حسن مجتبی و یک شب در خانه جناب سید الشهدا افطار میفرمود …
نمی نمود و بر زبان اعجاز نشان بیان میکرد که ملاقات من بپروردگار نزدیک است …
با من … میخواهم که چون امر پروردگار برسد … باشم و چون شب نوزدهم …
ام کلثوم … افطار … دو قرص نان جوین … نمک و شیر …
بزرگوار آورده چون آنجناب از ادای نماز فارغ گردید … مبارک …
اشک … ام کلثوم … که ای دختر …
مرتبه دو نان خورش تناول نموده … ابن عم رسول خدا …
آمدن آن بزرگوار بدنیا تا زمان رحلت او از این …
فردا در نزد جناب رب الارباب طول حساب …
… در دنیا طول … از جهة حساب …
و در حلال دنیا حساب است و در حرامش عقاب ای دختر … دو نان خورش …
خورده … پس … ام کلثوم شیر را برداشت … را بجا گذاشت حضرت امیر المؤمنین …
آن نان جوین با نمک تناول نموده برخواست و متوجه عبادت شده … مشغول رکوع و سجود و قیام …

می بود و در نهایت تضرع و ابتهال با درگاه معبود و طاعت حضرت ذوالجلال اقدام می نمود که ... در قضای حاجات غرض
حاجات بجناب قاضی الحاجات میکرد و گاه از گریه و زاری دل اهل بیت را بدرد می آورد و زمانی از خانه بیرون
رفته بجانب آسمان مینگریست و از خوف و خشیت حضرت رب العزت زار زار میگریست و چنین بر زبان
صدق الله جان صدق رسول الله جاری میفرمود و چندی ذکر اللهم بارک لی فی لقائک اللهم بارک لی فی الموت
می نمود پس اهل بیت طاهره و ذریه مطهره را جمع کرد و این کلام جان سوز با ادای درد ابی فی هذه الایام
تفقدونی بر زبان می آورد یعنی ای فرزندان من و ای اهل بیت من در این روزها از میان شما خواهم رفت
جگر عترت طاهره را از این گونه کلمات کباب ساخته و خاطر مبارک ایشان را از اخبار محنت آثار خویش قرین اندوه
و غم و مشقت نموده میگفت که جناب رسالت مآب را در خواب دیدم که فرمود والله یا ابا الحسن
انا مشتاق الیک ای ابوالحسن بخدا قسم که من بسیار مشتاق دیدار تو شده ام و انک قادم
الینا فی العشر الاخیر من هذا الشهر یعنی در دهه آخر این ماه نزد من خواهی رسید بیرون
کشته ترین و بدبخت ترین اولین و آخرین این جهان محاسن مبارکت را از خون سرت خضاب کرده
اساس دین مبین را خراب می نماید یا علی هلم الینا فما عندنا خیر لک و ابقی یعنی بیا نزد ما که
نزد ما بهتر و باقی تر است پس اهل بیت چون آن سخنان غم ... را از آن سرور انس و جان شنیدند تاب
جامه صبر و شکیب را برتن دریدند ام کلثوم عرض کرد که ای پدر بزرگوار چون است که امشب خواب را بر خود حرام
و قیام شب بیداری و ... سعادت خویش را یکسان برسانی حضرت فرمود یا بنیة ان اباک قد قتل
الابطال و خاض الاهوال و ما اعتراه اضطراب و دهشة اکثر مما اعتراه فی هذه اللیلة
یعنی ای دختر پدر تو بسیار ... گشته و خود را با هوال عظیمه ... انداخته هرگز اضطراب و دهشت این شب
هم رسیده و امشب خود را در نهایت خوف و دهشت می بینم ... اضطراب آنجناب بجهة ملاقات
رحمت حضرت رب الارباب و لقای فرح بخشای جناب رسالت مآب می بود که ... گلشن فردوس
درجات عالی علیین و صحبت جناب ختم المرسلین ... کثرت شوق و غلبه ذوق موجب اضطراب و دهشت
و موجب القلوب و دهشت پس فرمود یا بنیة قد قرب الاجل و انقطع الامل و تحقق که اجل
نزدیک و آرزوی من ... این سخنان بر جناب ام کلثوم و سایر فرزندان آنجناب ... و هم
بسیار دهشت و غم ... دست داده آنحضرت ایشان را ... می فرمود و تقوی و ... کار ...
می شود و باز مشغول راز و نیاز و رکوع و سجود و عبادت و طاعت حضرت بی نیاز می بود تا وقت آن رسید

که ... و پس جناب ام کلثوم آب آورده و آنحضرت وضو تجدید فرمود و بیان ... در حال ... بر زبان
جاری می نمود اشدد حیازیمک فان الموت لاقیکا و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا
ای علی کمر از برای مرگ در بند ... که مرگ ... ملاقات خواهد کرد و جزع مکن هرگاه مرگ بوادی تو فرود آید
خدایا مرگ و لقای خود را بر من مبارک گردان ... چون بصحن خانه رسید مرغابی چند که بجهة امام حسین
علیه السلام آورده بودند ... آنحضرت آمده بالها گشوده ... و اضطراب می نمودند ... کان
جناب ... و پس از آن کسی آواز ایشان نشنیده بود حضرت فرمود لا اله الا الله هن صوائح
تتبعها نوائح و فی غداة غد یظهر القضاء یعنی ایشان فریاد کنندگان اند که
در عقب ایشان نوحه کنندگان خواهند بود ... و فردا قضای پروردگار عالم ظاهر خواهد شد پس ام
کلثوم گفت ای پدر این مرغابیان حیوان بی زبانی اند که ... ایشان را
که از کجا ... هر وقت که گرسنه شوند ایشان را آب و دانه دهید چون ... خوف انقلاب
دورگشته ... تا آخر کمر بند ازکمرش باز شد ... و فرمود لا اله الا الله ... الا
مرگ است و کمر بند خود را از زمین برداشته بر میان بست و گفت یا علی میان خود را از برای مرگ محکم ... چند ام
کلثوم که این سخنان را شنید فریاد برآورد که وا ابتاه و اغوثاه که پدرم در تمام این شب خبر مرگ خود را بما میگوید
و فریاد کنان نزد امام حسن آمده و آنچه واقع شده بود از فقره مرغابیان و سخنان آنحضرت با و نقل کرد شاهزاده
شتابان بخدمت پدر آمده عرض کرد که یا ابتاه این چه حال است که بیرون ... حدیث است که میکنی حضرت
فرمود ای پسر این حال من ... که ... خواهم بود زیرا که خواب دیدم که جبرئیل
ابو قبیس فرود آمده و سنگ از آن کوه برداشت و بسوی کعبه رفت و بربام کعبه ... و آن را ... سنگ را
برهم زد تا ریزه ریزه شده ... و آن ریزه ها ... در مکه و مدینه ... و در هیچ خانه در مکه و مدینه
نگذاشت ... ریزه از آن سنگها در آن داخل شد و تعبیر این خواب است که پدر تو ... در کدام خانه
نباشد که ... از ... مصیبت من در آن داخل شود امام حسن عرض کرد که ای پدر ... که
بایکی خواهد بود حضرت فرمود که ... فرموده که ... عبدالرحمن ابن ملجم مرادی او را
مرو ... شهزاده عرض کرد که ای پدر هرگاه ... که ... اورا بقتل رسان حضرت
ای فرزند قصاص قبل از جنایت نمی باشد امام حسن گفت ای پدر ... که ...
حضرت فرمود ای فرزند گرامی منزل خود ... آن ... چون شاهزاده ... آنحضرت

امر او نمود حضرت او نشسته دید که بر گرد پس یکی از فرزندان او برچسپیده و اعلم گفته که گفت واتش را وصیت فی
پس جناب امام حسن بخانه آمده و با اهل بیت محزون و غمگین بودند و حضرت روی بمسجد نهاده و بگفت خلوا
سَبِیلَ الْمُؤمِنِ الْمُجَاهِدِ فِی اللّٰهِ لَا تَعْبُدُ اِلّا اِیَّاهُ یعنی راه اسیر مومن جهاد کننده در راه خدا
هرگز غیر معبود یکتا را بندگی نمود پس حضرت داخل مسجد گشته و دو وقت قندیلهای مسجد خاموش بود
تا اینکه آنجناب بر خواسته بعد از نماز تحیت چند رکعت نماز دیگر بجا آورده و بتعقیب شد پس دو
رکعت نماز دیگر کرده و بر بام مسجد بر آمده و اذان گفت و جمیع اهل کوفه صدای آنحضرت را می شنیدند
ابن ملجم روز هشتم شمشیر خود را بزهر آب داده و با اتفاق آن دو فاجر دیگر بخانه قطامه ملعونه رفته بودند و شب
نوزدهم در خانه آن ملعونه خوابیده بود چون صدای آنحضرت را شنیدند قطامه فریاد زد ابن ملجم آمده و گفت
بر خیز و زود باش که فرصت از دست میرود و جناب علی ابن ابیطالب را بقتل رسانیده مراد خود را از من حاصل کن
آن ملعون گفت سوگند به قسم که خواهم رفت و علی را خواهم کشت و باین جهت به سبب تزئین او لعین و جن
خواهم شد اما بمراد خود نخواهم رسید پس بر خواست شمشیر خود را برداشت و با اتفاق دو دان و شبث کمال
تعجیل قبل از آنکه حضرت امیر از اذان فارغ شود به مسجد در آمدند و در میان خفتگان مسجد خوابیدند و چون
حضرت از اذان فارغ شد و بزیر آمد تسبیح گویان بصحن مسجد آمده و شروع نمود به بیدار کردن خفتگان
چنانکه طریقه آنحضرت بود که بر خفتگان میگذشت و میفرمود الصلوة یرحمکم الله چون بابن ملجم رسید
آن ملعون بروی خوابیده داشت فرمود بر خیز از برای نماز و چنین مخواب که این خواب شیطان است
پس فرمود قصدی که کرده نزدیک است که از آن زمین و آسمان از هم ریخته گردد اگر خواهم خبر میتوانم داد
که در زیر جامه خود چه داری پس از آن روسیاه گذشته روی بمحراب عبادت آورده و مشغول نماز گردید
در آنحال آن روسیاه خود را بستونی که حضرت در آنجا نماز اشتغال داشت رسانید و در آنجا ایستاد
و حضرت اسد الله رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانکه آنحضرت را عادت بود و چون مسبع نماز نافله
واجب دست بنا نهاد آن اشقی صبر کرد تا جناب امیر المومنین رکعت اول را بجا آورد و از
رکوع آن فارغ شده بسجود رفت و چون خواست سر از سجده بردارد که آن پلید دست را بشمشیر بلند
کرده قلم برید زبان این قصه عظمی را چگونه نگارد و بچه نوع بر عارض صفحه اشک حسرت از دیده بیاره چاک
این سانحه کبری را رقم نماید که روسیاه دو جهان عازم قتل سرور شد و جا لرزید و شقی دو جهان چون
هر کس شهادت بر فرق پسر عم پیغمبر زد از آن لعین بر فرق بر گزیده معبود و در ما بین مسجد افتاده

ثم قال ام بر فرق فاطمه سبحان کردو مشا بهشت فرموده آن سپهر بر موضعی رسید که در غزای خندق ضربت عمرو بن
عبدود و فا رسیده بود آه نوبت باو لیاه رسید آسمان طپید از آن ضربتی که بر آن سر فرو آمد
چون شمشیر آن شریر بر فرق همایون شاه غیر رسید از شعور سرنا پیشانی انورش بشکافت و سوزش تیغ
بر سر جایگزین باد با بست و بسجود مانده و آه از بر گزیده الله که بر زد و صدای مبارک به نوای بسم الله و بالله و علی
مله رسول الله فزت برب الکعبه بلند فرمود و بزانه جان هو ام اللہ و شکست فی رسول اللہ سر و پس آن امام
عباد بر رو در افتاد و در آنحال غوغائی که از آنجا متصاعد می گرد و زمین چون سیماب لرزیدن آغاز کرده تا آسمان
نیلگون جنبید را سازد ریاهای جهان موج زن گردید و کرو بیان عالم قدس را هیبت رسید و میان البحر خود را
از آب بیرون انداختند و جن و ملک قبا ارزن جامه عزا ساختند شد باد سیاهی وزید و غبار زمین
عرض را رسید در های مسجد بر هم بخورد و صوت فزت و رب الکعبه از دل بشر و جان غیره روح الامین
با بین آسمان و زمین نوای تَهَدَّمَتْ وَاللّٰهِ اَرْكَانُ الْهُدٰى وَانْطَمَسَتْ وَاللّٰهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَاَعْلَامُ
التُّقٰى بر کشید و صدای هوش ربای قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفٰى قُتِلَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبٰى قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضٰى قُتِلَ
وَاللّٰهِ سَیِّدُ الْاَوْصِیَاءِ قَتَلَهُ اَشْقَى الْاَشْقِیَاءِ آه واویلا بگوش جهانیان رسید
یعنی بخدا قسم که بر هم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستاره های علم نبوت و بر طرف شد نشانهای تقوی
و عبادت کشته شد پسر عم محمد مصطفی و وصی و بر گزیده مجتبی و کشته شد علی مرتضی و سرور اوصیا او را
بکشت ترین اشقیا کشید که پس حضرت امیر فرمود اَیُّهَا النَّاسُ قَتَلَنِی ابْنُ اللَّعِینِ الْیَهُودِیَّةِ وَ
رَبِّ الْکَعْبَةِ قَتَلَنِی ابْنُ مُلْجِمٍ یعنی ای مردم بخدا قسم که کشت مرا ملعون پسر زن یهودیه
یعنی ابن ملجم و آنجناب در دامن محراب در خون غلطان گشت و ماند و اما ما در فرش که نشست حضرت
بوالبشر را دست غم بر سر آمد و جناب خیر البشر را شکاف دیگر نوح از این واقعه غم افزا نوحه سرا گردید
و خلیل را از این سانحه هوش رفت آتش در جان بر سید کلیم را آتش ماتم در دل نشست و مسیح در چهارم فلک
گشت سلیمان را گنبد امن از پا بشد و داود را ارکان وجود بباد رفت در عالم علو و سفلی انقلاب انگاربشد
و در عوالم ملکوت شور رستخیز پدید آمد حضرت زهرا گریبان چاک کرد و طلب داد غریب در جهان باقی گشت و ندای
قتل امیر المومنین زلزله در اعلی علیین انداخت و صدای غم فزای روح الامین عوالم قدس پر واویلا
ساخت و فغان جهان ریزه ریزه گردید و بادهای سیاه در عالم وزیدند و عابدان و خاکسار شدند و مرد خوار
امین جنس خود از بیداد و از شقاوت ابن ملجم مرادی منجر و متکرشت اَللّٰهُمَّ الْعَنْ الخ

مجلس سیزدهم در بیان وقایع جنگ... ابن ملجم حضرت شاه... آن حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا امیر المؤمنین اللهم صل علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اخی نبیک وصفیه ووصیه ووزیره ومستودع علمه وموضع سره وباب حکمته والناطق بحجته والداعی الی شریعته وخلیفته فی امته ومفرج الکرب عن وجهه قاصم الکفرة ومرغم الفجرة الذی جعلته من نبیک بمنزلة هرون من موسی افضل ما صلیت علی احد من اولیائک یا رب العالمین

حدیث

از اسمعیل بن عبد الله مرویست که بعد از واقعهٔ قتل عثمان ابن عفان از اطراف در میان مردمان اختلافات بسیار شد و بود و اختلاف زیاده از حد و شمار من عزلت اختیار کردم و از آن جا میل به روی صوادی و ساحل آوردم و مدتی از میان بحر رفته و تشویش کنار دریا میدیدم و از صحبت مردم دوری و مهجوری گزیدم و از اوضاع زمانه متحیر بودم و از اطوار ایشان و حکایت متفکر بودم تا شبی که دیده مردم در خواب بود و بیدار شدم و مرا حاجتی روی نموده از خانه خود برآمدم که حاجت خود را تمام دیدم در ساحل دریا مرا میرسید واضحا و در زبان تضرع و مسکنت گشاده با آوازی ضعیف و دلی نحیف با حضرت قاضی الحاجات در مناجات است و به نهایت حزن و اندوه با شعائه و زاری مشغول غرض این کلمات می دکنادی خود را از آن شنیدم و دعای عزادی و جانگداز مرا امید داد و این مناجات شنیدم و میگفت یا حسن الصحبة یا خلیفة النبیین یا ارحم الراحمین البدیء البدیع الذی لیس مثلک شیء والدائم غیر الغافل والحی الذی لا یموت انت کل یوم فی شأن انت خلیفة محمد وناصر محمد ومفضل محمد اسئلک ان تنصر وصی محمد والقائم بالقسط من بعد محمد اعطف علیه نصرا او توفه برحمة یعنی ای خداوندی که نیکوست آشنائی تو و ای خلیفه پیغمبران و ای اول همه موجودات و ای پاینده و منزه از فوت و ای زنده بری از موت و فنا توئی که هر روزی از برای تو شانیست و توئی خلیفه محمد و یاری کننده و تفضیل دهنده او سؤال میکنم از تو که یاری کنی وصی و خلیفه محمد را و قائم بعدل بعد او را اگر یاری کنی یا او را نیز خود طلب کن و در رحمت خود رسان پس سر از سجده برداشت و بنشست و خوانده و سلام داد بعد

اب قدم گذاشت بر قلزم افزود که یا عجبا و عجبا بعجب است که بر روی آب روان است عجب او و دوان و آواز گرم کرد ابدانی فریاد که خداوند رحمت کند متعلق من شد و گفت هدایت کنند که گذاشته و چشم انداز دی راه نجات و رهنماینده و پیکان و منهاج توئیم و صراط مستقیم بر داشته بود و از او سؤال کن از دین و ایمان خود گفتم هدایت کننده و گفت گفت وصی و خلیفه محمد من منوّجه کوفه شدم و چنین بگوید رسیده در صحرای قیامت نمودم که چون صبح شود به خدمت امیر المؤمنان برسم چون پاسی از شب گذشت و در دیدار و خواب رفت دیدم مرا در شهادت و در پشت نی نهاده و بنای مناجات حضرت واهب العطیات نهاد و گفت خداوندا آنچه پیغمبر تو و رسول برگزیده تو من فرموده بود و مرا با آن امر کرده بود در میان این امت بجا آوردم و مقامی انتقامی و اهتمام عمل کردم پس بر من ستم و جفا نمودند و زبان شناعت و جهالت بر من گشودند با ایشان جدال و قتال نمودم و بنوعی که امر فرموده بودی در کوشش و جهد بودم تا دشمن من شدند و من دشمن ایشان شدم و ایشان از من دلتنگ شده اند و من از ایشان دلتنگ و آنچه پیغمبر تو مرا خبر داده بود نمانده مگر یک چیز که این معلوم مرادی بعمل آید و مرا بشهادت رساند و خود را بشقاوت و ضلالت قرین گرداند خداوندا سعادت نزدیک گردان و مرا به لقای خود رسان که مشتاق لقای تو گردیده ام و از جور و جفای این امت بجان رسیده ام و بعد از اتمام مناجات رو به کوفه گردید چون از عقبش روان گشتم تا بدرگاهی رسیدم و داخل گردید پرسیدم که این خانه از کیست گفتند از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صبر کردم تا صبح شود که خدمت آنجناب رسم تا بانگ اذان برآمد ناگاه شنیدم که غلغله عظیمی بلند شد که آن حضرت ضربت خورده و در کتب معتبره بسند معتبر از حضرت سید البشر جناب پیغمبر مرویست که در شبی که بمعراج رفتم و با حضرت آفریدگار بملکوت اعلی بسیار آمدم در جانب راست عرش خدا در ملکوت اعلی شخصی را دیدم بر منبری از نور نشسته و روشنی طلعت و ضیاء رخسار دلارای او از خورشید گذشته قبه از یک دانه مروارید غلطان بر بالای سر او نصب بود لمعان و درخشندگی آن دانه بحدی میشد که دیده ملائک از دیدن آن خیره میگردید و عقل بشر از تعریف آن مروارید نمیرسید و صفای آن بنوعی ظاهر میشد که عقل در آن حیران بود و ملائک بسیار از دیدار او صف و فوج در صف و دستگاه با تجد و شعار در یمین و یسار آن به نهایت عجز و ادب ایستاده و در کمال خضوع و خشوع بجانب او دیده گشاده و ساکنان سموات بجانب او نگران می بودند و در حیات آن عالم بالا کلمات او را حضور جان می نمودند از جبرئیل پرسیدم که این صاحب عظمت و جلال کیست که بر این منبر نور نشسته از انبیای مرسلین و از ملائک مقربین جبرئیل عرض کرد که یا حبیب الله دیگر رفته او را دریابید و او را سلام نمائید چون حضرت نبوی

در کتب این مضمون اینگونه است که در شب ... که مرغ ... ابن ... عالم ... که مرغ ... در ... که ... ابن ...

روزی که تشریف برده و سلام کرده آرام جان و مایهٔ تاب و توان امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب را بنظر
در آورده تعجب آنجناب فزوده و بحضرت جبرئیل فرمود که ای جبرئیل مگر برادر من علی در معراج من سبقت
گرفته بود در عروج ملکوت اعلی و در این شب از من گذشته حضرت جبرئیل عرض کرد که یا حبیب الله این علی
نیست نیابت نوریست از انوار علی و حقیقت آن اینست که قدسیان ملکوت و روحانیان عالم جبروت
و حملهٔ عرش و ملائک سموات و سکنهٔ رضوان و جنات در کارگاه حضرت قاضی الحاجات عرض نمودند که بار الها
ما را شوق جمال دلارای علی ابن ابی طالب در دل و جان لیسپارد و ذوق لقای خدای نمای آن در خاطر
نمانده و از عقد انقطاع محبت او با جان خود بر رشتهٔ ایم و رشتهٔ ولای او را بمیان جان لیسپرده علاقه مفارقت
جمال او را نداریم و تاب هجرت او را نمی آریم از دوری دل تنگ و شکایت می نمائیم و از روی عجز
و شکست مستدعی وصال او می کنیم جناب علی اعلی این ملک را از نور علی بصورت علی از جناب
ذات عرش آفرید و او را بجهت تسکین طلب جمیع ملائکه بدید کرده بهیکل ملائکه ملکوت و سکان
صوامع جبروت و حملهٔ عرش و کرسی و خزنهٔ لوح و قلم در هر روز و هر شب جمیع خدا و مرتبه زیارت جمال
او می نمایند و از شوق و ذوق نظر بصورت و هیات او می شتابند از حضور این مظهر نور سرور
و سرشار می شوند و تسبیح و تقدیس پروردگار می گویند و ثواب قرب علی را می جویند و ثواب این زیارت
و تسبیح را بهر شیعیان و دوستان علی می نمایند و تحقیق که در هر شب از ارکان عرش هفتاد هزار
فرشته است که هیچ عبادتی و تسبیحی ندارند و هیچ کاری و عملی بجهت نمی گمارند بجز دعا کردن بدوستان
علی ابن ابی طالب ای دوستان مروی است که آن صورت نورانی و شبیه مظهر علی عمرانی در بیان عرش
بجهان مشرق بود و باعث تسکین و تسلی ملائکه و ملک بود و در کجا هر شب بزیارتش میرسیدند و از جمال صورتش
بهره مند میگردیدند تا وقتی که ابن ملجم مرادی علیه اللعنه ضربت بر فرق همایون آن امام جن و انس
و آن قبلهٔ عالمیان در محراب عبودیت نمود آن صورت مبارک تغیر بهم رسانیده و فرق مبارک آن
شکافته شد چون ملائکه این حالت را دیدند و این واقعه عظمی را فهمیدند فغان و زاری برآورده و دو
زمان و نوحه کنان بحضرت کبریائی نالهٔ سر کردند که پروردگارا این چه حالت است که مشاهده می نمائیم
و این چه صیحاتست که ملاحظه می کنیم و دیده ما کور باد که این حال را نبینیم خطاب بایشان رسید که ای
ملائکهٔ آسمانها بدانید که در اینوقت در زمین بد ترین اشقیا و دغا بازان ولی من و محبوب من علی ابن ابیطالب
حضرت رنده در ارکان دین من را در هم شکست لعنت من بر او باد که تمامی ملائکه گریان شدند و لعنت بر آن شقی
معمور شوند و جبرئیل امید و ندا و نفیر آه و فغان نازل گشت و در میان زمین و آسمان بر زبان می گفت
و می گریید و خون می گشید و الله قتل امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
در حدیث صحیح آمده که چون حضرت سید الشهداء در صحرای کربلا بوعده خدائی وفا کرد و جمعی که همراهان و اصحاب او بودند
کشته و امید روی او در وضع انفراد و منصرف و جاه و نسیم بر دوستان شاید تا بدرجهٔ شهادت رسید پیشانی
آن حضرت را بر داشته با آسمان رسانیدند و به آن صورت متصل کردانیدند و آن دو صورت در عالم علیین
هست و هر صبح و شام ملائکه بزیارت آن دو صورت مقدس میرسند و لعنت بر قاتلان او و دشمنان
او می نمایند و هم از عایشه مرویست که گفت حضرت رسول خدا نشسته و در سر او دست در گردن علی ابن ابیطالب
نموده میفرمود یا بنی انت ایتها الوحید الشهید یعنی پدرم فدای تو باد ای یگانه و یکتا و شهید و آنگاه
و گونه ای روی مبارک حضرت امیر المومنین عرق پاک میفرمود و بر چهره خود میمالید پس قطرات اشک بر رخساره
مبارک بسوی جاری و ریزان گردید و آنگاه حزن و ملال بجان حضرت امیر عرض نمودند که سبب گریه و حزن
عالم چیست حضرت فرمود که گریه میکنم برای آنچه در این امت از برای تو واقع است که دست خواهند گشود
می بینم که مشغول نماز باشی و با پروردگار متوجه راز و نیاز که بد بخت ترین اولین و آخرین و شقی ترین روی زمین
حرکت می کند و ناقه صالح ضربتی بر سر تو زند که ریشت از خون سرت رنگین گردد حضرت امیر المومنین عرض
کرد که این حقیر جبلا متی ایمان و سلامت دین است یا نه حضرت رسول فرمودند چه میگوئی یا علی این سیرت
و حبل المتین محکم ایمان تو سیاستی و نور و روح روان و جان جهان منی طینت تو از طینت من و نور تو از نور
و فطرت تو از فطرت من ایجاد شده است هر که انکار تو کند انکار من کرده است و هر که خلاف تو کند
خلاف من کرده تو وصی منی و خلیفهٔ من و یاری کننده دین من و ساعی امر تو امر من و نهی تو نهی
و حجت خدائی برابر او و خلیفهٔ رهنمائی بر جمیع عالم و آدم دوستی تو دوستی خداست و خشم تو خشم خدای
دوستان قدر و منزلت و جاه و مرتبت بر خدا او خدا و رسول سپرده اند چنانچه ظاهر است همین
حدیث دلیلیست کافی شافی چون مطلب بیان مصیبت است عرض می شود که چون ابن ملجم آن امام امم
پیشوای عرب و عجم را بتیغ شقاوت و ظلم ضربت زد و خاک عالم بر فرق شیعیان نمود صدای حضرت
جبرئیل در میان زمین و آسمان بلند شد که بخدا قسم که ارکان هدایت شکست و تاریک شد ستارها
فلک نبوت گسیخت عروة الوثقای محکم الهی و شکسته شد پرچم دوستی حضرت رسالت پناهی و بلای ز مین
و آسمان و زمین بر هم زده و از آسمان خون بارید و از هر سنگ و کلوخ خون بارید و پوشیده در اوقت حضرت امام

گفتم این صدا را شنیدند که قتل امیرالمؤمنین چنان طپانچه بر رخساره فرو زد که بیهوش گردید و مقنعه از سر برکشید
و چهره خراشید و فریاد واأبتاه و واعلیاه و وامحمداه بلند نمود و حضرت امام حسن و امام حسین حیران و نالان
از خانه بیرون دویدند و سر و پای برهنه بجانب مسجد روان گردیدند که دیدند مردم فوج فوج نوحه کنان و گریان
گریان بجانب مسجد روانند که شهید شد امام عابد مجاهد کشته شد رهبر دستگیر خلایق و واإماماه از درون
مسجد بلند می گردید و واامیرالمؤمنیناه از صغیر و کبیر که گوش ملائک آسمان میرسید چون داخل مسجد شدند
دیدند که [illegible] حضرت امیرمؤمنان را دیدند که در میان محراب عبادت افتاده و از فرق مبارکش
خون بر روی مبارکش جاری گردیده و در صحن محراب رسیده و محراب را از خون خضاب کرده و دیدند و ریش مبارکش
از شدت زخم رخساره زرد و زعفرانی گشته فریاد واإماماه و واأبتاه برآوردند و [illegible]
گردیدند و دیدند [illegible] آن حضرت حلقه ماتم زده و ابوجعده میخواهد آن حضرت را بجهة نماز [illegible]
و آن حضرت را قدرت نماز نیست ای روزگار است مجابت برده ای ماتمیان ای [illegible]
و جان امام و جهان شجاعت که [illegible] شجاعت در از خیبر کنده و در میان دو صف که صد هزار لشکر [illegible]
ریخته بودند و در میان اینها لیلة الهریر هزار رکعت نماز کرده و طریقه عبادت را این طریق بجای آورده بکمال
قدرت و توانائی بر نماز [illegible] که ایستاده و با نشسته نماز را بجای آورد الغرض حضرت امام حسن حسب الامر پدر بزرگوار
با مردم نماز را [illegible] و آن حضرت با ایما و اشاره نماز را [illegible] بود و از شدت ضعف بهر طرف میل می فرمود
و در خانه مبارک را از خون شریف گلگون [illegible] بود و از هر طرف صیحه و شیون شیعیان بلند بود و [illegible]
بیهوشی آه و زاری [illegible] و حضرت امام حسن [illegible] پدر بزرگوار بر دامن گذاشت و جناب سیدة النساء [illegible] رخساره
بر کف پای والد ماجد می سود و مانند ابر بهار زار زار می گریست و اشک خونین بر رخساره جاری می فرمود
حضرت امام حسن عرض نمود که ای پدر بزرگوار پشت [illegible] ارکان دین و ایمان را بر هم شکستی و ما قیامت بر ما [illegible]
ما و شیعیان را از این مصیبت جانسوز خستی چگونه تو را باین حالت تماشا کنیم [illegible] مبارک تو دیده
خونین گشایم که آن حضرت دیده باز نمود و فرمود ای فرزندان گرامی وای نور دیدگان [illegible]
بگذرید [illegible] اینک جد شما و مادر و جده شما و خواهران [illegible] و پدر شما آمده اند
و منتظرند که او را ببرند [illegible] ای فرزندان که گریه کنید که شما ملائکه آسمانها را بگریه [illegible] آورده و زاری
شما ساکنان ملأ اعلی را [illegible] و خروش کرده و [illegible] زنان مردان و زنان گروه گروه [illegible] بجانب مسجد
آمدند و خاک بر سر می نمودند و چون شمشیر را آن ملعون بر محراب [illegible] زده بود و شدت زهر بر آن حضرت تاثیر نموده

در حجره [illegible]

در خانه مبارکش از زردی بسفیدی مایل گشته دیده بطرف آسمان نظر می نمود و زبان معجز بیانش بتسبیح و تقدیس حق
بود که اسئلک یا رب الرفیق الاعلی ای پروردگار از تو سؤال می کنم رفاقت انبیا و اولیا [illegible]
و زمانی غش کرده [illegible] حضرت امام حسن را حال دیگرگون گردیده و قطرات عبرات آن سلطان
از دیده مبارکش بر رخساره بچکید چون لآلی غلطان بر مرجان رنگین و آن اشکهای خونین از دیده حضرت
امام حسن بر رخساره پدر بزرگوار بارید حضرت دیده باز کرد و بزبان اعجاز بیان ملاطفت آغاز کرد
ای نور دیده گریه مکن که بعد از این پدر تو را هیچ الم نیست و حضرت رسول خدا حاضر و حضرت
[illegible] حضرت امام حسن فرمود که این عمل شنیع که کرده و تو را ضربت زده [illegible]
فرمود که [illegible] عبدالرحمن ملجم [illegible] خوانند آورده که شکافته
او از مسجد [illegible] و این ملجم را دست و گردن بسته و سر و صورت شکسته آورده جمعی که بودند جمع گشته
و او را لعنت میکردند و [illegible] بر صورت او می افکندند و گروهی گوشت [illegible] بدندان
میکندند و پاره پاره بچوب و سنگ [illegible] و واعلیاه و واإماماه می گفتند و خاک بر سر میکردند
و [illegible] شمشیری در دست داشت و صفوف مردم را دور مینمود و آن ملعون را نزدیک محراب آورده
بسر و صورت [illegible] بر هم شکسته و چون بر صورت نحس او [illegible] از خوف
دیوانه وار بهر طرف نظر میکرد و می گفت هر چند نفس خود را نصیحت کردم فایده نکرد تا مرا بعذاب ابدی
سرمدی گرفتار کرد حضرت امام حسن فرمود ای ملعون [illegible] باعث شد تو را که امیرالمؤمنین را شهید کردی
و این بود [illegible] شیعیان او [illegible] این مکافات [illegible] بود که [illegible]
فرمود آن ملعون سکوت نمود و هیچ نگفت حضرت امام حسن از آن مرد که او را آورده بود [illegible]
که چگونه براین [illegible] دست یافتی عرض کرد که من [illegible]
غفلت ربود که کاش هرگز بیدار نمی شدم و این روز را [illegible] در خواب [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] الموت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و شوهر [illegible] زنان او [illegible] مصطفی

قاطع تکالیف و قاطع است او کدام باست که آن گمشده زن گفت ای مرد چه می‌گوئی گمان دارم که کل کوفه این زمان
شنیدند بر قنبر و چنین صدا رخ داده من صدائی وحشت انگیز از در و دیوار می‌شنیدم و احوال زمانه منقلب می
دیدم که ناگاه مجدداً صدائی جانسوز از میان زمین و آسمان بگوشم رسید که واکشته قتیل امیرالمؤمنین شمشیر خورد
از خلاف کشیدم و از خانه بیرون دویدم و هیجان می‌آمدم این ملعون را دیدم که سراسیمه میرفت و هر طرف
نظر می‌نمود و متحیر می‌گشت گویا راه بر او بسته شده بود او را گرفتم و گفتم کیستی و اراده کجا داری و می
رفتن داشتند این گفت گفتم که بمسجد می‌روم حاجتی دارم و قضای آن قدم مشکل دارم گفتم چنین صدائی شنیدی و خبر
داری گفت نه گفتم من شنیدم و میروم که معلوم کنم تو چرا می‌ایستی که تحقیق نمائی گفت حاجت من از این ضرورت
تراست گفتم ای وای کدام حاجت است که از این قیامت کبری و سانحه عظمی و مصیبت تراست و بیم
رفته بر او حمله کردم با وی در پیچیدم دیدم شمشیری خون آلوده در زیر جامه دارد گفتم گویا تو امیرالمؤمنین را بجهت
رفت بگوید بر زبانش جاری شد که آری بر او در او بهجوم مردم رسیدند و معاون من گردیدند و این
ملعون را گرفته آوردیم حضرت امام حسن شکر و حمد خدا را نمود و بحضرت امیرمؤمنان فرمود که ای پدر
مهربان این دشمن خدا و رسول است که آورده اند این ملعون حضرت نظر بر او فرمودند با آواز
ضعیف با او این کلمات لب گشودند که ای بدبخت بر امر عظیمی قیام نمودی آیا من بد امامی بودم
برتو بودم آیا عطاهای بسیار و احسانات بیشمار بتو ننمودم و تو را بر دیگران حسد نفرمودم
اگر مرا می‌کشند که تو را بقتل رسانم و جهان را از لوث وجودت پاک گردانم و بتو اسپی رسانیدم و
عطاهای تو را مضاعف گردانیدم و میدانم که مرا خواهی کشت ای بدبخت ترین بدبختان جهان خدا انتقام
از تو بکشد آن ملعون گریست و گفت یا امیرالمؤمنین آیا نجات می‌توانی داد کسی را که در جهنم است پس آن
حضرت به امام حسن سفارش فرمود که او را طعام بده و آب بده که از تشنگی و گرسنگی عبرت کشند و بگیر
ردست و پای او و به او مدارا کن و چنانچه من از دنیا بردم یک ضرب او را قصاص کن و هرگاه نجات یافتم
آن دنیا انشاء الله من سزاوارترم که از او عفو نمایم و ما اهل معدن رحمت و کرمیم و حضرت فرمودند
که مرا بخانه ببرند و حضرت امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه و سایر آن حضرت را برداشته که بخانه برند
چون بدر مسجد رسیدند صبح صادق گریبان صبوری چاک کرده و نور او در زمین عرصه رسیدگان او روی افق
بود حضرت فرمود مرا بجانب مشرق برگردانید و زمانی مرا در آنجا نگاه دارید و بصبح خطاب فرمود که ای صبح
تو شاهد باش و گواهی ده بین در قیامت از تو شهادت خواهم خواست که از ابتدای عمر که در خدمت حضرت رسول

بنماز ایستاده‌ام و در هر قبله عبودیت حضرت معبود قدم نهاده هرگز تو ندیدی که مرا خفته یعنی در هر گز بیدار
که من در خواب باشم و من بسیار بیدار بوده و تفحص تو نموده و تو نیامده و دیدم پس گفت چه فرموده است شب فی
نورانی که از ضرب شمشیر ابن ملجم کفن روی و خون آلود و سر بر زمین سوده که خداوند گواه باش که در قیامت که تمامی
پیغمبران مرسل و غیرمرسل و انبیاء و اولیاء کامل و اکمل حاضر باشند گواهی ده که از اول عمر الی حال که بسجده
شهادت چشیده و جراحات شمشیر زهرآلود دیده در بلایا و قضایای تو راضی بوده‌ام هرچه که در بر وجود من شقاوت
صابر بحکم تو بوده بجان و جهان قبول فرموده‌ام و هرچه مخالف حکم تو بوده از او دوری و مهجوری
نموده‌ام تخم خیر خیر تو را از روی شوق کشته و جز طاعت تو راهی نه پیموده‌ام که خروش از مردم و زن بر آمد
و صغیر و کبیر ناله و شیون سر کردند و آن حضرت را بدولت سرای مبارک آوردند و چون بدرخانه رسیدند دختران
حضرت بتول عذرا و سایر فرزندان آن حضرت بیرون دویدند و ناله واابتاه وا علیاه بکرخ برین رسید
و خروش واسیدنا وا علی علیین تو ام گردید چون آن حضرت را بحجره رسانیدند و دیده زینب خاتون
و ام کلثوم و سایر دختران آن حضرت بعمامه پرخون و رخساره گلگون و در رفته دیگرگون پدر بزرگوار
جرم‌های خود افتاده ایستادند و اشک خونین بر چهره جاری کرده میدیدند و می‌نالیدند که ای پدر بزرگوار هنوز
شعله نائره فراق جد بزرگوار جگرهای ما را کباب دارد و هنوز ماتم ما در کار نیکار ما را از اضطراب
مفارقت جد و مادر فاطر ما هنوز مجروح و مقروح است و دیدهای ما در فی روان و روح این هیات
کمان است ناله گرد و دهای ستم رسیدگان دوچار گشته و ام کلثوم مکشف حزننا طویل و عبرتنا
لا ترقی من للضعیف حتی یکبر ای پدر مهربان اندوه تو بر ما زیاد است و آب دیده‌های ما هرگز
ساکن نخواهد شد بعد از تو که کودکان ما اهل بیت را تربیت و یاری و بزرگان ایشان را تقویت
غمخواری می‌کنند و هر یک بنوعی ناله و زاری می‌نمودند که هیچ گوشی را طاقت شنیدن نبود و هیچ
دیده را قدرت دیدن آن حضرت هر یک را در بر می‌کشید و می‌بوسید و تسلی میداد و ابواب
و صیت بجهت ایشان می‌گشود که بعد از این غمی نخواهد رسید و الم نخواهد شد تا که از نظر مبارک
آن حضرت بر جناب سید الشهداء و خامس آل عبا افتاد که بر رود خون از دیده‌های مبارک گشوده و
گریه و جزع و بیقراری خود را هلاک نموده دلهای خونین مجروح گشته و گاه از صبر شکیبائی
و صفیه نمود یا ابتاه من بعدک من اجلک تعلمت البکاء ای پدر مهربان بعد از این
که از برای ما خواهد بود گویا من گریه از برای تو آموخته‌ام چون آن حضرت جناب امام حسین را بگان

دید حالات خویش فراموش کردید فریاد برکشید که یا حسین ای نور دیده من ای مایه دل
من نزدیک من بیا چون آن حضرت نزدیک رسید حضرت امیر آنجناب را چون جان پاک در
کشید و بدست مبارک اشک از دیده های مبارکش پاک میکرد و دست مبارک بر رویش گذاشت و
فرمود ای فرزند گرامی خدا ترا و برادران و خواهرانت را در مصیبت من صبری عظیم کرامت نماید و صبر
نمایاد به اجمعینان مبتلا فرماید پس هر یک از فرزندان را بنظر حسرت نگاه فرموده آه کشید که جهان
برهم خورد و اشک بر چهره مبارکش جاری گردید و از زهری که در بدن مبارکش تاثیر نموده بود از
هوش رفت و چون بهوش آمد امام حسن قدحی شیر آورده آنحضرت تناول نمود و فرمود بقیه را به
آن اسیر دهید که اشتها دارد و حضرت امام حسن را قسم داد که با او نیکوئی کنند و طعام نیکو به آن اسیر دهید
دوستان را گاهی محروم   تو که با دشمنان نظر داری آن ملعون را خبر دادند و آنچه حضرت فرموده
بود برای او گفتند بر فرق خود زده گریست و آن شیر را خورد و از عقب عمر بن عثمان جراح فرستادند که آمد
زخم حضرت را ببیند و مرهم نهند چون آمد زخم را دید گریست و بر فرق خود زده که این شمشیر را
بزهر آب داده اند و عمامه از سر گرفته گریبان چاک کرده و اویلاه این زخم مرهم پذیر نیست و شفا
ندارد و بیقراری نمود و چون شب سیم رسید اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر گردید و در آن شب آن
حضرت نشسته نماز کرد و روی بمحراب طاعت و عبادت آورد و چون صبح آن روز طالع گردید و از آن
مصیبت عظمی گریبان طاقت دریدند آن حضرت مردم را رخصت فرمود که بخدمتش رسند پس فوج فوج
می آمدند و سلام میکردند و حضرت جواب میدادند و ابواب التفات بر چهره ایشان میگشادند
که سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید اما در اختصار کوشید پس حجر بن عدی
برخاست و گفت فيا اسفى على المولى التقي ابو الاطهار حيدرة الزكي قتله كافر حنث زنيم
لعين فاسق نغل شقي پس ساکت شد حضرت فرمود ای حجر چگونه خواهد بود حال تو در وقتی که ترا تکلیف
نمایند که از من بیزاری جوئی حجر گفت که اگر مرا بشمشیر پاره پاره کنند و به آتش بسوزانند از تو بیزاری
نجویم و طریقه مخالفت تو نپویم حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد در آن وقت صعصعة بن صوحان
عرض کرد که یا امیر المؤمنین مدتیست که مسائل چند در خاطر دارم و در تفتیش آن نهایت اهتمام بجای
آوردم و بخاطر می آوردم که از حضرت تو سؤال کنم و جرأت بر عرض نمیکردم اگر رخصت فرمائی عرض نمایم
حضرت فرمود سؤال کن از هر چه میخواهی عرض کرد که فدای تو شوم تو بهتری یا حضرت آدم حضرت فرمودند

ای صعصعه

ای صعصعه اگرچه از خود تعریف کردن قبیح است که شخص خود را ستاید و به توصیف خود زبان گشاید اما چون سؤال کردی
جوابش بشنو آدم را جناب اقدس الهی از دیدن حضرت اقرب در بهشت ساکن گردانید و از شجره منهیه او را نهی کرد
پس آدم رو بآن آورد و او را از بهشت بیرون نمودند و بر من مباح نمودند و من میل آن ننمودم و دیده از خوبی
بر آن نگشودم و عارف شیراز خواجه حافظ در این باب گفته است   غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
چرا که دنیا را ترک کرده و از آن اعراض آورد صعصعه عرض کرد که تو فاضلتری یا نوح حضرت فرمود که نوح بر قوم
خود دعا کرد و گفت رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا و من چنان ننمودم و همواره طریقه طلب آمرزش
انتها می نمودم و پسر نوح کافر گردید و منقطع شد و پسران من سید جوانان بهشت شدند صعصعه از
فضیلت حضرت بر موسی پرسید و از زبان آنجناب این جواب شنید که چون موسی مبعوث بر فرعون شد
گردید عرض نمود که میترسم که مرا بکشند که یکی از ایشان را کشته ام و برادرم هارون را با من بفرست و چون سوره
برائت نازل شد مرا امر فرمود که برای اهل مکه بخوانم با وجود آنکه چندین کس از ایشان کشته بودم بر قسم
و سوره برائت بر ایشان خواندم و صلوات و درود پیغمبر بر زبان راندم و تهدید و تخویف ایشان کردم و هیچ
بخاطر خود راه ندادم گفت تو بهتری یا عیسی حضرت فرمود مادر عیسی در بیت المقدس بود و هنگام ولادت
حضرت از هاتف غیب شنید و ما در رسید که بیرون رو که این جا جای عبادت است نه محل
ولادت و فاطمه مادر من بیرون بود و در هنگام ولادت جزع و فزع مینمود و پناه بخانه خدا برد و جای
مقدس الهی را بر زبان آشکار دیوار خانه شکافت و آوازی آمد که اندرون کعبه آی و او در وضع حمل
که این خانه جای ولادت ولی است و محل مولود وصی حبیب صعصعه عرض کرد که تو بهتری یا رسول خدا
آن حضرت گریان شد و فرمود حیف مر اینجا طرح کردی ای صعصعه آن آفتاب دین بود و آن مولا
دین چاکر او افکند و من این رتبه یافتم که بعطیت او تعالی چند چیز با کرامت فرمود و مرا در آن
شریک نمود او را پیغمبر گردانید و مرا وصی او کرد حوض کوثر را با او داد و مرا ساقی آن کرد کلید بهشت و جهنم را
با او داد و مرا قسیم گردانید و لوای حمد را با او داد و مرا بردارنده آن نمود اما چند چیز بمن داد
که با آنجناب نداد مثل زنی مثل فاطمه و دو پسر چون حسنین پس صعصعه گریان گشته و حضرت
از این کلمات بیهوش گردید و دیگر گفته اند و در فضیلت بر موسی چنان گردانند که فرمود که موسی
اندیشه و از آن گردید و در وقت گرفتن رسید و من در کعبه ... دیدم و چون شب ...
آن حضرت اهل بیت را طلب کرد و همه جمع شدند و آن حضرت وصایا فرمود و از زهر ابدان

سنت کرده و هر چند خود و فی و اشامیده فی آورد میل نفرمود و لبهای مبارکش بذکر خدا مشغول بود پس فرمود
ای حسن و ای حسین و ای عباس و ای محمد و عون و عبد الله و زینب و کلثوم وداع می‌کنم شما را
بار دیگر نظر می‌نمایم شما را انتظار حشر بین دست خداوند عالم خلیفه من است بر شما ای فرزند گرامی ای حسن
وصیت می‌کنم ترا در باب برادرت حسین که او معروف بحسین مظلوم است و شما از شنیدید
پس نبا بر فرزندان که از زوجات دیگر داشت التفات فرمود و سفارشات بلیغه ایشان
نمود که وصیت می‌کنم شما را در باب اولاد فاطمه که ایشان ذریه رسول خدا و گوشواره عرش الهی
مبادا مخالفت ایشان نمایند و خلاف کنند و اطاعت ایشان کنید که چراغ راه هدایت و یار دیگر
حضرت رسالتند و فرمود احسن الله لکم العزاء شما را خدا صبر نیکو کرامت فرماید و من همین امشب
شما را بدرود می‌کنم و ماه از شما بر می‌بندم و حضرت امام حسن را خلیفه و جانشین خود کرد و فرمود ای حسن تو در جهان
وفات باید حسین را خلیفه و وصی خود نمائی و حسین علی ابن الحسین را و علی محمد ولد خود را که حضرت
رسول همچنین امر و مقرر فرموده و وصیت نامه پنج برادر از دین حسین و قواعد و رسوم
و فرمود که نوشتند و اولاد و اقارب را اطاعات و عبادات و خیرات و مبرات امر فرموده
و از حب دنیا و غفلت از نعمتهای الهی منع فرمودند و چون اهل بیت و فرزندان آن حضرت این کلمات
جانسوز غم اندوز شنیدند خروش و گریه و وا ابتاه برکشیدند و اشک گلناری بر چهرهای
جاری کردند و حضرت زینب خاتون گریست گریستنی که جان بر خود شنیده و بجهه آن مظلومه
دو جهان جن و انس گریان شدند پس فرمود ای حسن بدان که بعد از من بلیتهای بسیار و محنتهای
بیشمار بشما رو خواهد آورد و شما همچنین این امت کینهای دیرینه از شما طلب خواهند کرد پس بر همه
صبر کن عاقبت صبر نیکوست و ثواب بیشمار اما امام حسین علیه السلام نظر نمود و نظر حسرت
و رقت در او کرد و اشک از دیده مبارکش فرو ریخت و فرمود ای حسین مظلوم من تو آن کسی
این امت که در ره صحرا با نواع بلاها مبتلا شوی بر تو باد بصبر و تقوی ای فرزندان من چون
من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن و حنوط کن بحنوطی که جبرئیل از بهشت آورده و رسول خدا فرموده بود
و چون مرا بر تابوت گذاری پیش تابوت را بر مدارید که حاملان آن جبرئیل و میکائیل‌اند و عقب
تابوت را بگیرید و هر جانب که پیش تابوت رفت شما هم موافقت و در دم آن رفت دفن کنید
و هر موضع که جنازه من ایستاد بدانید که همان مکان قبر من است و ای حسن تو بر من نماز کن

است که برده بگو که چیز از من وقت که پیر دیگری را رفت بجز صبوری که از آن زمان از نسل حسین بهم رسد و قبر من آنجا
باشد در شب و شعبان یقین خواهد بود و جمعی از من حسین و بعد از آن که خاک گردی خاک را از موضع قبله دور کن
تو ای ولی که کنده و آماده خواهی دید و چوبی ساخته بنقش کرده و در کتابت که پدرم حضرت نوح ساخته
و بجهت من در آنجا گذاشته پس مرا بر روی آن دفن کن و صفت ساخته و در کتابت بر روی من گذارد
و بعد از آن مرا برادر که مرا در آنجا یافت و بجهت تو رسول خدا ملحق تو هستم کرده و هر وقتی که مشرف گردد
در شرق هر را طلوع کند او را و روح پیغمبر را بهم جمع می‌نمایم و پنهان کن قبر مرا که کسی نداند و چهار قبر
مکان از برای من ترتیب ده و بپوشیده در حین انتخاب شد زمانی چون گذشت بهوش آمد و فرمود که از حضرت
رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر آمده‌اند گفتند یا ابا الحسن عجل فانا مشتاقون الیک و نگاهی به
فرزندان نموده گفت یا اولادی و یا اهل بیتی استودعکم الله و دست و پاهای مبارک را
حرکت دادند و فرمود بر شما باد و سلام ای رسولان وحی پروردگار من ان الله مع الذین اتقوا
والذین هم محسنون و حسین بنفس عرق نموده مشغول که شما از پیش گشت در قدم شهادت
بسوی روضه رضوان خرامان شد و از این جهان فانی گذشت صدای شیون و غلغله مردو زن
اندرون سرای حضرت و بیرون درگه سرا بلند گردید و از اطراف و جوانب موافق و مخالف
با سینه‌های چاک و دلهای غمناک سر و پای برهنه پریشان زنان و واویلا گویان رو به جانب خانه
آن حضرت شدند تن مبارکش از خاک دفن کرده که بالله راحت و از حزن و درد تنک بیوفا که رسید
سینه چاک سوز دل و حسین عشاق روح الامین بر سر زنان که السلام علیک و روح الله بجنازه شهادت گرده
مجلس چهاردهم در ذکر دفن و کفن حضرت یعسوب الدین امیر المؤمنین علیه السلام و در مجلس بیست و یک

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا امیر المؤمنین السلام علیک یا سید الوصیین السلام علیک یا
صاحب المفاخر و المناقب السلام علیک یا امام المشارقین و المغارب السلام
علیک یا نقطة دائرة المطالب السلام علیک یا اسد الله الغالب السلام علیک
یا علی بن ابی طالب و رحمة الله و برکاته ما بقیت و بقی اللیل و النهار حدیث
روایت کرده‌اند که وقتی گروهی از شیعه مرا کشت حضرت امیر المؤمنین آمدند و این علم ساعتی
میان ایشان بود آنگاه عرض نمودند که این منصب را با خود همراه دارد در وی جستار آمده است

واز او بر قوم پیغمبر حضرت آن ملعون را فرمود بسی و نظری جلالی در مدتی طویل به آیند موعود داد
سوگند داد که آنچه از قوم پیغمبر رسیدت بگو آیا نبودی در میان اطفال و در طفولیت با ایشان بازی
میکردی و هرگاه خود از دور میدیدند میگفتند آمد فرزند جمیله و سکها آن ملعون گفت بلی حضرت
فرمود چون بسن جوانی رسیدی که شتی براهی برشتی و در غوراه ایدی و نیزه گریه کای شقی بدتر از پی
کننده ناقه صالح گفت بلی چنان بود حضرت فرمود که مادر تو ما را خبر داد که در حیض بتو حامله شده است
چون آن ملعون این سخن شنید اضطرابی در حالش بهم رسید و تغیری در وجناتش حاصل گردید گفت یا ادم
چنین گفت حضرت فرمود که بعضی مرا خبر داد گشته و بقیه موجود است بلکه از نبود است **حدیث**
ضیف از امام امین بسند معتبر روایت کرده اند که گفت روزی حضرت رسول شرافت نزول
سرای حضرت بتول ارزانی فرمود و آن سرای فردوس بار از سعادت ورود و قدوم میمنت
نورانی شد حضرت زهرا زهرا در فرش جان را بجهه های انوار گسترد و دامن احمه و بجهت ترتیب اسباب
میزبانی حریر پاسخه نزد آن سرور آورد و حضرت امیر مومنان طبق خرمائی موجود نمود و دفتر حلال
ضیافت کرد و امام امین هم خواست در منتهی ضیافت خدمتی کرده خود را در زمره جان نثاران آورده
قدری شیر و مسکه ترتیب داد و در خوان صنیافت نها و شبانه خوان کارزم و جود و چسپ حضرت
نبوی خدا با زهره زهرا و دو گوشواره عرش علی از آن حریره تناول فرمودند واز آن شیرات
واز خرما و مسکه کام جان را شیرین نمودند و حضرت ساقی رحیق حسین طشت و ابریق آورده حضرت
رسول دست مبارک شسته و بر رخساره مقدس کشید و نظر ازروی شاه شفقت و مروت و محبت وجود آن
برگزیدگان خداوند غفور نموده بجانب آسمان بسیار نگریست و روی مبارک بجانب قبله آورده دست نیاز
خود را بطرف آسمان گشوده زمانی طویل بحضرت معبود راز و نیاز نمود آنگاه بسجده رفته مدتی در سجده
بود تا گاه او از مبارک بگریه گرداند و از سرشک دیدگان لولو و مرجان بر چهره غلطانید و سر از سجده
برداشته نشست و در بحر تفکر غوطه ور شده آثار حزن و ملال از آن سرور ظاهر گشت اهل بیت
از آن حالت غمناک و از ملالت حضرت رسالت اندوهناک شده جرأت سؤال و تفتیش موجب کلال
نمودند و نشستند تا آن زمان بطول انجامید حضرت ولایت پناه و فاطمه زهرا عرض نمودند جان
نبوی را چه حالت پیش آمد که دیده مبارکش گریان شد و خاطر پریشان خدا دیده مبارک را گریان نگرداند
و خاطر عالی بی خطر غافر رساند و آنجناب در جواب فرمودند چون شما از نزد خود جمع دیدم از کمال

وجمال شما مسرور گردیدم و چنان حرفی و سروری روی بمن آورد که هرگز ندیده و در خود مشاهده نکرده بودم
و در روی شما میدیدم و صنعت و قدرت جهان آفرین را مینگریدم که حضرت جبرئیل نازل گردید
خداوند عالم را این بشارت رسانید که خداوند جهان از شادی و حرفی که در تو حادث شده مطلع گردید
و دانست که شادی تو بسبب برادر و فرزند و دختر و فرزند زاده است و از دیدن ایشان که بهترین اولاد
و اخر تیب میشود اسباب سرور و وجود بجهت توانگه و از جمعیت ایشان ابواب بهجت و مسرت بر
چهره است گشاده گردید پس بوجود ایشان نعمت خود را بر تو کامل واز دیدار ایشان کرامت و رحمت را بر
جناب مغفرت شامل گردانید و خطیه خود را از این عطایای عظمی بر تو ختم گردانید و مرتبه رتبه
منزلت ایشان را با علی مراتب قرب و جاه رسانید که همواره در جنات خلد با جناب ایشان نشسته
و در مقامات عالیه و ترتیب با حضرت قرین و دوری از تو نکنند و جدا نشوند و دوستان ایشان
هم در بهشت جا داده و شیعیان ایشان را در جات جنان منزل و مکان بخشید و هر کس عروة الوثقای
ایشان را در میان جان است از مهالک خطرناک نار و میزان رست و هر کس حبل المتین ولای ایشان
گسست سخط و غضب من پیوست و در اسفل جهنم با مشرکان نشست و مستحق عذاب ابدی و عقاب سرمدی
گشت نهایت چه بسیاری با ایشان خواهد رسید و در دنیا مصائب و نوائب چند دست هم خواهند داد
گروهی از امت تو که دعوت تو را بسجود و بندند واز قالی تشیع کنند هر یک از ایشان را در ناحیه از نواحی
زمین بقتل رسانند و بر جور و ستم هر چه تمامتر بجهد کرد اند و قبور ایشان از هم دور باشد
و مشاهده مقدسه اینها از یکدیگر مهجور است در مصائب اینها خونبار شود و چهره روحانیان از آن ملال
پر غبار پس حمد کن خدا را بر آنچه برای بندگان پسندیده و راضی شو بقضای او که بجهه این برگزیدگان
کرده و ابتدا و عقب ملاقات از تو در پس قم تو تجلی نمایند و بعد تو شقی ترین امت و بدبخت ترین
اولین و آخرین بحقیقت پی کننده ناقه صالح مرتبه شهادت خواهد رسید در شهری که نبوی آن شهر هجرت
نماید و محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود و بعد از آن جای اهل بیت تو بسیار خواهد گردید و قتل
و اسر و نهب و غارت بایشان خواهد رسید و حضرت جبرئیل اشاره کرد بنوی جناب امام حسین
که این فرزند زاده تو شهید خواهد شد با گروهی از ذریه و اصحاب تو در صحرائی که نزدیک فرات است
و کربلا نام دارد و مدفن و مقتل او است و بهترین قطعهای زمین است و قطعه از بهشت است و بعد از
آن جمیع اقطار زمین جلوه در آیند و کوهها طپیدن آغاز نمایند دریاها بموج آیند و آسمانها و اهل

تحرک و اضطراب درآمدند و دست ندمی باری کردن و حضرت فرمود شوید که اختیار اظهار ضعف کرده ام
و وحی الهی هم اینجا شود که منم قادر و توانا هرگاه خواهم غیبت خواهم کشید و از انتقام ایشان
عاجز و مضطر نخواهم گردید بکمال وحشت خواهم سوگند که عذاب کنم قاتلان ایشان را چنان عذاب
و عقابی که هیچ عاصی و شقی نکرده باشم و هرکس در ثه او را خوار گشته و خونبهای ایشان فرو نگذشته چنان
انتقامی از او بکشم که از هیچ یک از عاصیان نکشیده باشم و آنچه در این باب لعنت کنند
ایشان را و حق تعالی بدست قدرت قبض روح آن شهیدان بکند و از آسمان اعظم ملائکه بسیار
نازل شوند با ظرفهای یاقوت و زمرد که مملو از آب بهشت باشند و با جامهای بهشت شهیدان را
غسل دهند و آن جسدها را با جامه بهشت پوشانند و ملائکه صف بر صف بر ایشان نماز گذارند و علامتی در قبر ایشان
قرار خواهم داد که تا قیامت روز بروز احترام خواهد رسید و هر روز و هر شب صد هزار ملک زیارت
آن قبور آیند و تا قیامت از شیعیان و اولیا و سایر اهل که زیارت آن قبور نمایند بدرجه مغفرت خواهند رسید
و ثواب خواهند جست و به نوری از نور عرش صورتهای ایشان منور شود که در روز قیامت از چهره ایشان
ساطع و درخشان باشد و بسیاری از عاصیان است که برپا و در شفاعت ایشان بدرجه مغفرت برسند
و از نیران رهند **ذکر حضرت خضر** مرویست که بعد از شهادت آن والی ولایت و صاحب ... حضرت خضر
بصورت مردی پیر دیدند ایستاده و بر قدم گشته ... سلام کرده و نعش کشنده ... و از زبان او
این کلمات در مصیبت آن زبده کاینات شنیدند که میگریست و میگفت امروز خلافت حضرت رسالت
منقطع گردید و از این مصیبت عظمی شکست عظیم بارکان دین مبین رسید یا ابا الحسن خدا او را رحمت کند که در
ایام حیوة جناب رسالت مآب و بعد از حیات آن برگزیده رب الارباب همیشه اوقات خود را
مصروف خدمت آن سرور ... همواره علم نصرت و معاونت آن حضرت می افراشتی و دین خدا
بقوت بازوی حیدری مستحکم بود و همیشه حضرت رسول مضمون یا علی انت منی بمنزلة هارون من
موسی بر زبان جاری میفرمود و در صورت و سیرت شبیه آن سرور و در رتبه و شرف و نزدیکی از همه کس
زهد و عفاف رضای خدا و رسول منظور بودی در قیام و قعود و در رکوع و سجود ساعتی از یاد خدا غافل نبودی
و در چشم دشمنان دین خاک مذلت می انباشتی و باسرار احمدی واقف و در علوم محمدی عارف از حقد و ...
و کینه دور بودی و از جمیع مناهی و ملاهی مهجور بلکه بصفات مستحسنه آراسته و بزیور مکارم اخلاق حمیده پیراسته
بودی شجاعت و مروت و سخاوت و قوت از [illegible] بود و حلم و عفو و تواضع و ورع از خصایص او

تمامی یاران حضرت

ماتان در حضرت رسول خدا بر گریست و برای ماتمی متوالی و گریه و شیون صف اهل جاه ... بعد از رحلت حضرت خیر
البشر امثال آن است و در ... ابواب ... بر چهره مبارک گشودند و از این نوع
شنیدن در مصیبت امیر مومنان بعکس ... از زبان خضر علیه السلام شنیدند و برای العین آن را دیدند
اصحاب سوری روی داد و از جانها فریاد شورش یوم النشور در آن زمان اتفاق افتاد و چون
انکشاف به انجام رسید از نظر مردمان غایب گردید و در جستجوی هر چند شتافتند اثری از آن بزرگوار
نیافتند الغرض چون ... علی از آب تیغ ابن ملجم جام شربت شهادت چشید و صبر و شکیب از اهل حرم
... حلق خدا بعالم ... رسید ارکان دین مبین از شمر آن چندین ... و وحی ...
خدا از این حادثه ... علیین شتافت ... و وادی اصحاب ... و سوگواری چنان
غلغل و شوری از هوا طنین گردید و صدای غریب و عجیب در مصیبت آن بزرگوار بگوش مستمعان رسید
... ساکنان ... اهل زمین انکباب گردید ... رسید کان مصیبت عظمی
دراوردند و بعضی صدای تسبیح و تقدیس میشنیدند و برخی نوحه و عراقی بدیع بر زبان می آوردند در
وقت در هوا ... يَبْكي وَمَا لِي مِنْ اَهْلي وَالسَّرْقِي فِدَاءٌ لِمَنْ كَانَ قَتيل
ابنِ مُلْجَم جان و مال و اهل من فدای کسی که شهید تیغ ابن ملجم گردید ... علی
دکا فوق الخلائق في الوغا ... اذ كان بيت المحرم جان من فدای علی که ...
بالا تر از جمیع خلایق بود و از سعادت او ارکان بیت الحرام مضطرب شد علی امیر المؤمنین
وَمَن يَبْكي لِقَتْلِهِ البَطْحى وَالاَكْنافُ زَمْزَم جان من فدای امیر المومنین که گریست در قتل او زمین
بطحی و حرم و اطراف و اکناف آب زمزم تَكادُ الصَّفا وَالْمَشعَرانِ كِلاهُما تَهُدّا وَبانَ النَّقصُ
فِي ماءِ زَمْزَم لِقَتْلِ عَليٍّ خَيرِ مَن وَطِئَ الْحَصا اَخا الْعالِمِ الْهادي النَّبِيِّ الْمُعَظَّمِ
نزدیک شد که صفا و مشعر از هم پاشیده شود و آب زمزم خشکیده از برای قتل بهترین کسی که بر روی
سنگ ریزهای بطحی ... راه رفته یعنی برادر پیغمبر هادی مکرم وَاَصْبَحَتِ الشَّمْسُ الْمُنيرُ ضِياؤُها
لِقَتْلِ عَلِيٍّ لَوْنُها كَوْنُهُ مُظْلِم در قتل علی نور از خورشید زایل شد و مانند شب ظلمانی تاریک شد پس
جمیع زنان و دختران بنی هاشم در تعزیت آن امام عالم چهره خود را مجروح ساختند و در مصیبت آن بزرگوار
خاک حسرت بر فرق خود میپاشیدند و جناب ام کلثوم موی کنان و نوحه کنان در ماتم پدر بزرگوار
این اشعار را میخواند و اشک خونین بر عارض می فشاند اَلا یا عَینُ جُودي وَاسْعِدينا

الا فابکی امیر المؤمنینا یعنی ای چشم بگو فغان و دعا و گریستن بر امیر المؤمنین یاری نما
وتبکی ام کلثوم علیه بعبرتها وقد رأت الیقینا میگرید برای او ام کلثوم و همه اشک خود را تمام جاری نمود
بجهت آنکه ملاحظه نمود آنچه بر پدر او رسیده و از دنیا رحلت کرده شد و ای بهترین من رکب المطایا و فارسها
ومن رکب السفینا یعنی ای کسیکه بهترین سواری که سوار اسبان راهوار و
شتران بوده سوار شده ومن صام الهجیر و قام لیلا و تلا الله خیر الخالقینا
گریه کن بر کسی که روزهای گرم در روزه بوده و شب بیدار و با پروردگار خود مناجات می نمود امام
صادق یزید فقتبم فقد حوی علما ودینا گریه کن برای امام ... سکوکار
متقی و دانشمند که علم و دین را جمع نموده و مرحب قد هوی بالسیف قدا و عفر ذا الجناح علی الجبینا
و گریه کن برای آن امامی که مرحب خیبری را بشمشیر پاره پاره کرد و جبین او را بخاک مذلت مالید ...
تبعد النبی فقد نعینی ابا حسن وخیر الصالحینا ... بعد از پیغمبر در عالم
موجود فدای تو باد جان من ای علی و ای بهترین صالحان امت فلا والله لا انسی علیا
و حسن صلوته فی الراکعینا بخدا قسم که فراموش نخواهم کرد علی را و نیکوئی نماز او را در میان
نمازکنندگان الا قل للخوارج حیث کانوا فلا قرت عیون الحاسدینا
بگو با گروه خوارج که چشم شما روشن مباد الا فابلغ معاویة بن حرب فلا قرت عیون الشامتینا
و برسان معاویه که چشم شماتت کنندگان کور باد پس دو نونهال بوستان رسالت و دو ...
ولایت از آب دیدگان پدر بزرگوار غسل داده و سیلاب خون از دیده گشاده و پدر را در تابوت نهاده
یکطرف تابوت را از زمین ... کرده و طرف دیگر را ... گرفته از کوفه از دری که مشهور به باب ...
بیرون آمدند و منقول است که یکطرف تابوت را جبرئیل و میکائیل گرفته بودند و معاونت ... رسول
خدا حسنین را می نمودند و چون تابوت روانه گردید وحشت و غلغله و وحشت و ولوله از خلق کوفه بگوش
برین رسید تمام شیعیان جامه جان را چاک می کردند و در مصیبت آن سرور خاک اهل بیت رسول خدا ...
نوحه و غوغا از خانه بیرون دویده و در عقب تابوت رسیدند جناب امام حسن ایشان را از گریه ...
و از آمدن منع فرموده و در نهایت گریه و زاری زبان مبارک را بلا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گویا نموده ندا وا ابتاه وا انقطاع ظهراه ... و جگر حسن ... دیده و آه
جانکاه ... پاره تن ... عرصه ملکوت را ... امام رسول ... کردیده ...

بی اندازه رسید و در صبح جمعه تابوت حضرت خاتم الوصیین بسنگ و دیوار و کلوخ و اشجار بجهت سجده و
تعظیم خم شدند چنانکه از امام جعفر صادق روایت و از آن مشتوای مخالف و موافق حکایت کرده اند و
حمیدان عمارتی که بکمال بر سر راه نجف است تعظیم تابوت آنجناب و از قرآن بر گزیده حضرت رب
الارباب است عمارت مزبور را خانه گویند چون تابوت مقدس بنجف رسید نجف اشرف
سجود بالیده و آن سرزمین از شرف بر عرش برین ... عرش نزدیک این فرش باید گشت
کشف و نجف را از این عز و شرف کل بر کل نکشف ... شد و در عرض راه سواری بر نجف و خاک عرشی
بوی مشک و عنبر از او ساطع بود و انوار کمال و جمال از همین فرش لامع بر حسنین ... کرده امام حسن
انت الحسن بن علی رضیع الوحی والتنزیل وخلیفة الله و حسن بن علی رضیع وحی
و تنزیل و خلیفه پدر خودی امام عرض کرد بعضی پس اشاره امام حسین کرده هذا الحسین بن علی سبط
نبی الرحمة و فطیم النبوة و ربیب العصمة یعنی حسین بن علی است که سبط ...
نواده نبوت و عصمت است امام حسن عرض کرد یعنی پس اشاره بنعش مطهر کرده فرمود هذا امیر المؤمنین
و سید الوصیین و خلیفة رسول رب العالمین عرض کرد یعنی پس فرمود این است امیر
و امام خدا ... عرض کرد این است سید اوصیا ... فرموده است که ... پدر سلام ...
ام ... و صل ... بسم ... ماه ... سحاب ... جناب حسنین
کرید ... جمال پدر بزرگوار دیدند جناب امام حسن ... فرموده ... حضرت فرزند
جناب امیر المؤمنین فرمودند ای فرزند جای حیرت نیست که هر کس وقت یابد خواه در مشرق و خواه در مغرب
باید که بروت برادر ... حاضر باشد و در حالت فوت ... حضرت ... فرموده غایب ...
در اثنای راه او ... جا ... سید ... رسول خدا ... سید ...
تابوت ... موضع ... شریف ... سر تابوت بر زمین نزدیک کرد ... حسین ...
دیگر تابوت را ... زمین نهادند ... در میان آن ... شده و ...
کرباتابوت همراه بودند ... حسنین ... پدر بزرگوار ... نماز ... فرمودند ...
... ایشان ... جمعی ... روز ...
... فرمودند ... گروه ... عرض ... ایشان ...
... گوشت ... آنها ... کسی ...

مسلمین از مهاجر و مؤمنین انصار حاضر کرداند آن شخص روانه شد و اسلام گزید و در عوض راه صد اسپ و ستم اسپان کوشش او رسید
چون مشاهده نمود رخسارهای خویش را که بروغن زیت کرده و ساعت جانزار از وجوشان بر آمده بود دید در
نهایت جمال و ضیا و نهایت زینت و صفا و آن شخص پرسید که چه قسم است که شما را بدین نهج ملاحظه میکنم
از وفات در لباس جوه مشاهده می نمایم گفت که بعد از شهادت در نعیم جنت بودیم پس بعد و چون در قصور
جنان می بودیم که منادی ندا کرد یا شهداء البررة الصالحين قد استشهد سيد الشهداء علي بن ابي
طالب في هذه الليلة فصلوا عليه ای شهیدان صحرا و دریا از این شب سید شهیدان و امیر مؤمنان
شهید گردیده باید همه حاضر شوید و بر او نماز گزارید پس رفته و با سایر شهدا بر آن برگزیده خدا نماز گذارده
مراجعت نمودیم و الحال از نماز او بر میگردیم القصه چون جناب حسنین از نماز فارغ گردیدند جنازه را
برداشته و قدری از خاک کندند قبری ساخته و لحدی پرداخته دیدند که تخته در زیر قبر فرش کرده و بر آن
نوشته بود هذا ما ادخره نوح النبي للعبد الطاهر الصالح المطهر علي بن ابي طالب عليه السلام
الصلوة این آن قبریست که ذخیره کرده است آن نوح پیغمبر از برای بنده شایسته طاهر مطهر علی ابن ابیطالب
پس شاهزادگان کالبد مطهر آن امام انس و جان را که جان جهانیان بود و نمی از عمر جاودان برداشتند
و در آن لحد گذاشتند صدای هاتفی شنیدند که میگفت انزلوه الى التربة الطاهرة فقد
اشتاق الحبيب الى الحبيب و حسنین هر یک دو رکعت نماز کردند و بعد از آن بر سنگی رو بکار
فرا آورده دیدند پرده از سنگ پس بر روی قبر کشیده امام حسن پرده را از بالای سر آن حضرت برداشت
گریه دید که حضرت رسالت پناه و آدم و نوح و ابراهیم با حضرت صراط مستقیم گفتگو می نمایند و زبان
یکدیگر عراز و نیاز می گشایند و جناب امام حسین پرده را از جانب پای آن حضرت برگرفت دید که فاطمه
زهرا و حوا و مریم و آسیه بر آن حضرت میگریند و بر کربت و مصیبت آن حضرت می نالند پس قبر را صاف
نمودند و آن دو بزرگوار در زیر قبر نشسته آه آتشین بفلک هشتمین رسانیدند و صعصعة ابن صوحان مشتی
از خاک برگرفت و بر سر خود ریخت و لحظه گریه کرد و گفت بابی انت و امی
يا امير المؤمنين هنيئا مريئا لك يا ابا الحسن و مادرم فدای تو باد با آنکه از روز ... تا آخر
خوار برده و کار خود را رسیدی مبارک باد تو را لقای پروردگار پس سوال میکنیم که خدا ما را از شیعیان
و موالیان تو گرداند در نعمت ... و تو رساند بسببهای از فضایل آن حضرت را بیان نموده حاضران
گریستند و مراجعت بکوفه نمودند حضرت پروردگار چون بحوالی کوفه رسیدند خرابه دیدند و نشنیدند

خواب و ویرانه شهر در آمدند چون خاطر غمگین رسیدگان پر انقلاب تکاثف و پریشان حالت تکاثف دل پدر مرگان
دلشکسته سقف و دیوارش نشانه شکستگی خاطر افسردگان از جان ویرانه ناله حزینی و آواز ضعیفی شنیدند که ...
میخراشید و جراحات خاطر مجروح را نمک می پاشید آن دو سبط رسول چون با آواز صدا رفتند و داخل آن
شدند غریبی دیدند زار و رنجور بر بستر غربت افتاده و همنشینی و غمگساری نداشته و دل بر هلاک نهاده و خشتی زیر سر
گذاشته و دست دعا بدرگاه چاره ساز حقیقی برداشته و اشک حسرت از دیده میبارید و آه شرربار بفلک
میرسانید حسنین علیهما التحیة والسلام بنزد او رفتند و فرمودند که چه کسی و از کجائی و باین پریشانی چرائی گفت غریبی از حرم و ما
تو ای محب نصیب مدار بی ندارم و رنجوری بی پرستار و بیماری دارم و نه مونسی و نه غمخواری خویش و غربت
درین خرابه در مانده و بی قسمتی مانده و اقربا باین ویرانه مانده فرمودند چاره ای تو از صحبت و غمخواری
کفت غمخوار من خداست و پرستار من یاری با وفا بود که در این شهر ... و بدین خرابه
نشسته ام هر روز جوانی نزد من تنها می آمد و مانند پدر مشفق مهربان و برادر یکدل بکمال ... بالین من می
نشست و غمخواری و دلنوازی من میکرد و حدیثی بر زبانش نمی گذشت و دلداری من و رنجوری من میکرد و قوت
مرا آنچه هر روزه بود می آورد و جناب حسنین از او پرسیدند نام او چه بود و نشان آن چه بود گفت
کسی را نام آن یگانه پرسیدم و این جواب از آن شنیدم که ترا با نام من چکار است ...
حال تو را محض رضای خداوند یکتا و خوشنودی خالق توانا می نمایم و دیده ... همین قدر میدانم
که سه روز است که نزد من نیامده و ... گفتند اگر ... هیچ نشانی
و ... داری ... کف ... میدانم که ... تسبیح و تهلیل ... و تقدیس و تمجید
او ... تسبیح بلند گردی ... تسبیح ... و از ... گوشش می رسیدی
و ... و دیوار ... و عظمت آن بزرگوار ... و از آسمان و زمین ...
و آن را می شنیدم و چون نزد من می نشست ... مسکین ... غریب ...
آن بزرگوار این مقالات را شنیدند و ... بر کشیدند ... گفتند
و گفتند ای پیر آن وصی پیغمبر و ولی خداوند اکبر ... مشکلات ...
پدر ما علی مرتضی بود پیر گفت ای آقازاده های من ... آقای من ...
در این خرابه بی پرستار ماند ... آن مولا ... فراموش نباید ...
گفتند ای پیر ... ملعون ... ضربتی ... و آن حضرت از دنیا رحلت فرمود

جانان جهل اقامت کرد پر از شتاب این جگر فرش واقعه جان سوز طلب پینان افتاد و مانند طایر بسمل بخاک غلطیدن
نهاد و مشوره خورشید و خود از خاک افکنده نماید که مرا به مایه ای این حسن افکن رواکه امیر المؤمنین و یعسوب الدین
معتقد حالش گشت و در بستار احوالش شود و به آن طریق که دیدم غمزه ای کشند و به این سیل حزین وفا داری حسین
امام حسن و امام حسین آن برادر شفیق میداند و از او رفت و درخت باب و انگور بر چهره اش می کشند پس آن
برگرفت ای آقا زاده بشمار انجمد قسم میدهم بجد بزرگوار و بروح پدر عالیقدر که مرا بر سر فرزند بدید و از رفقا
معتقد حال من گشت ما او را زیارت کنم و دختر مطهر او را در آغوش گیرم پس امام حسن دست راست او و امام حسین
دست چپ او را گرفته و بر تربت مقدسش بر مومنان او آوردند و آن برچون بر قبر مطهر رسید خود را بروی مرقد
منور انداخته و آن تربت را چون جان بر زمین در آغوش کشید و جان فرو شی اوذل بر آورد که جهانی را بغم خود
کرد و عجز و فرش غم دار آن غم که گسترده و بعد از زاری بسیار روانه شد گفت خداوندا بحق صاحب این قبر
و بحرمت این بزرگوار که جان من ابستان در دار عالم مقدس مولای خود سان که طاقت مفارقت ندارم
و بار عهد حرمت آن دار بر خاطر نشسته گرد آرم دعای آن پیر را اجابت مقرون کردید و جمال آن امش غیر رسید
در حالت جان عزیز اینجا که گوی دوست سپرد و از این دیر پر آلام انتقال را بدید و دیشت هر دو کمان
آن برادر خشند و در جوار مرقد امام عالمیان مدفونش ساختند و چون شام او کان از آنجمله بدید بزرگوار
حضرت ام کلثوم سوگند بحضرت امام حسن داد که قاتل پدرم را بسپارد ام و دید حضرت خواص اصحاب جمع
و در باب آن لعین مشورت نمود هر یک بقتلی از اقسام زجر و سیاست از از سوختن و ریزه ریزه کردن
عرض نمودند حضرت فرمود سوای قصاص نمود پدر بزرگوار فرمود اهم کرده و یک ضرب حیدری تن آن سگ را بیابد
سگ بیابان کرد و اید و او را جلد به کاسه ران رسانید حدیث آمدن عجوزه بولت شاه امیر المؤمنین
و روایت کرده اند آن که روزگار غرض شاه مردان را در خانه و جهان گسترده و دهر ناپایدار این حکم
سوگوار ظاهر کرده و عجایب آن که اهل بیت اطهار از این مصیبت عاجز شده جمع کردن و سوزان
واز زاری دمی نمی آسودند که ناگاه از در خانه حضرت فاطمه آن حضرت مخدرشی جگر جرش وناله جانکاه
جراحات خاطر ایشان را ملتهب پاشید و دید و فغانی جانکاه از نکو سرا اهل بیت سید اطهار رسید و به عقارب
آن زنی موی ریشان موی کنان و موی کنان داخل آن بیت گردید و گفت السّلام علیکم یا اهل
بیت النبوّة و موضع الرّسالة و مختلف الملائکة و چنان نالید و از سینه فغان بر
که اهل بیت صحت را بیهوش از سر رفت و قرار اهل مجد و ر و ال مجد از نشست و گفت ای مرتضیان ای بیش از

ودر پرستار ضعیفان راچه مانده فرزین گشت مولای جانیان را در برسر آمده و سر ور عالمیان را به واقعه روی نمود و افتاد بر سر

سه زلف زنان بر عقرب زلفت نظر کردم — قمر در برج عقرب بود و بیتم سفر کردم
سه ساعت سر بر سر بر در دروازه ساعت — چو مرغ آتشیان دیده بر زانه سر در زیر پر کردم
جهت نسل کشدم در دریچون فرقت — بسوز سینه شب را بر تا صبحدم سحر کردم
شود مجنون دیگر مدت سیلاب — کفن با دست خود بر قد و بر سر کردم
محرم بود در دل محرم دار ستم — بهر گمت آرزو دارم طول محشر کردم
کهی در کوفه کو دیدم کم در دل — نگونه ما در پیرانه خود در بدر کردم
ز داغی کز گردن زینب فاطمه — قمه خنجر خنجر که ده زرنگان فاطمه
رویده رنگ شعله که بهار غم — در خاک تیره ای افتاد فاطمه
حیران نمود لعل حلش بر لب دو دهنه — تا دیده اند لب زبان فاطمه
کردید روز خلق زنده ملک — از شدت شمع شبستان فاطمه
یعقوب بهر یوسف بخت دریده — زنجیده ز کنعان فاطمه

[illegible]

زرکی از کردی که بر پروانه ای از ... و اسلاف ... آنجا ...
او را کرد که ای پروانه
وصلات سوگوار ...
وزارت ... و ککار سوختن
کشید و دود کار ...
ونکشم خدا او ...
بس رسید پی ...
سینه ام گفتم ...
می شوم مسک ... با آن بزرگوار
روزی دیگر دیدم سینه ام من آن
گفتم خدا ... مردان و ...
وارد گفت این غذای اطفال
و پرستش ... و گفت ...
دمان ... از مردان و ...
حضرت ... و آن بزرگوار اطفال
نماید و از ... که ...
در شور ... از آن جناب بر
و با صورت جهان ...
نبین محل اهل ... را می

هذا جزاء من ضیّع الاوائل و البتامی یعنی بخشش و رات آتش ابیها
جزای کسی که بیوه زنان و یتیمان را ضایع کذارد و براه نفقه ایشان قدم نگذارد من با خود گفتم این عکس است بصورت
زنان و پرستاری یتیمان من خداوند جهان کماشته و فرشته است که دست بیوه زنان قدم بیجان کمک
که ما کاه زنی از آن نیست به کمان من بکمنه جبتی قدم کذار و چشمش به آن کتاب افتاد و او ... جناب باز کرد

جنان رحل اقامت گشوده پیرامن شمع این جگرگوشه واقعه جان سوز طلبید... رخسار و مانند طایر بسمل بخاک طپیدن

[illegible]

چراغ اهل ... فاطمه ... را ... پیش کرده و ... از مجلس اهل بیت رسید ... و مقارن

آن زنی موی ریشان ... و موی کنان ... در آن ... کرد و گفت السلام علیکم یا اهل

بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائکه ... و از ...

که اولاد حضرت را هوش از سر رفت و فاطمه ... گفت ... ای ...

در پرستاری ضعیفان را چه باکه قرین گشت هوای جانیان را بر سر آمد و سرور عالمیان را به وقعه روی نمود و اتفاقا روزی

زود که از هوش رفت و مانند چوب خشک بی حس و حرکت گشت حضرت ام کلثوم آن را بجل آورد و ... احوال

او کرد که ای پروانه بال و پر سوخته وای شمع انجمن ... سوزان و گداختن ... که این سان ... بیکبار

و معاینات ... آن شمع انجمن سوز ... از شرح راز ... مادر ... که زنی ... از ... غرب

دیار و بیکس و ... شوهری داشتم در جهاد شهید شد ... کار ... اضطرار

کشید و روزگار ... روزی ... آبی ... و ... از دیده ... گریستم

و گفتم خداوندا ... مرا ... شوهر ... که در آن حال دیدم ...

... رسید ... ای زن این ... است ... ده که ...

... گفتم ... نام من ... رضای خدا ... می کشم ... تحمل

می شوم ... آن بزرگوار دادم ... خانه ... رسید ...

روزی دیگر دیدم ... آمد ... گفتم ... گفت ... تو ... ام

گفتم خدا ... من ... خانه ... دیدم ...

... این غذای اطفال است ... آن ... مانند ... آن ... بستان ...

در پیش ... و گفت ... اطفال ... من ... می گویم ... گردن

دامان ... از ... سر رشته ... من ... اطفال ... الغرض ...

... آن بزرگوار اطفال من ... و ... ای کودکان ... علی

... که ... چون ... آن بزرگوار ...

... آتش ... آن آتش سوزان ...

... جهان ... آن آتش ... ان حضرت ... آن صید

... اهل ... و آن ... ذ ق

هذا جزاء من ضیع الأرامل والیتامی یعنی ... حرارت آتش ...

... زنان ... این ...

زنان ... جهان ... کشته ... است ... زنان ... جهان که

که ... زنی ... من ... رسید ...

نزد من آمد و [illegible] که [illegible] بن کعب که [illegible] باز بسته [illegible] گفتم [illegible]

و [illegible] ملکوت [illegible] شد که هذا أمیر المؤمنین و أخو

سید المرسلین و زوج سیدة نساء العالمین هذا أسد الله الغالب و إمام المشارق

و المغارب الذی محبته فرض علی الحاضر و الغائب علی بن أبی طالب علیه الصلوة و السلام

[illegible] رو و [illegible] برکشیدم و [illegible] مبارک آنجناب را بوسیدم و گفتم و احیانی منک یا

أمیر المؤمنین [illegible] این [illegible] و [illegible] بر آنحضرت [illegible]

فأحیانی منک یا أمین الله فیما قضیت [illegible] مرا [illegible] من [illegible] که [illegible]

[illegible] کردم و [illegible] حال [illegible] کردم [illegible] که [illegible] این احوال را [illegible] کردم

[illegible] کردم [illegible] که [illegible] بود [illegible] کردن من [illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible] بسیار کردم [illegible] مبارک [illegible] می شد [illegible] می کرد و [illegible]

در این [illegible] خاک [illegible] و خون [illegible] و [illegible]

و فغان [illegible] و [illegible] که [illegible] و زاری [illegible] و [illegible]

حدیث عذاب [illegible] ابن ملجم ملعون [illegible] و [illegible] روایت کرده اند که

روزی در مسجد الحرام بودیم [illegible] که [illegible] مقام [illegible] و زبان بحمد و ثنای حضرت [illegible]

[illegible] و [illegible] کفت [illegible] مسلمان شده [illegible] آمده و چون [illegible]

[illegible] دیدم [illegible] و [illegible] نهاده [illegible] در برابر مقام

ابراهیم [illegible] که [illegible] و آن [illegible] از [illegible] و آرام [illegible] روایت [illegible]

اسلام [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] زمانه [illegible]

در [illegible] عبادت و [illegible] همواره [illegible] بودم در دریای [illegible] و در اجرای [illegible]

[illegible] روزی در عجایب دریا [illegible] می نمودم که دیدم مرغی عظیم مانند [illegible]

[illegible] دیدم و بر بالای سنگی که از میان آب سر بر آورده بود و [illegible] و [illegible] زمانی [illegible]

[illegible] ربع آدمی از دهان آن بیرون افتاد [illegible] زمانی [illegible] بعد از زمانی آمده و در همان مکان

نشسته و باقی [illegible] دیگر از دهان آن [illegible] که آن [illegible] آدم [illegible]

[illegible] که آن مرغ [illegible] و [illegible] و [illegible] زمانی [illegible]

وقعه [illegible] می آید و آن [illegible] که [illegible] آن [illegible]

[illegible] باز [illegible] از [illegible] و [illegible] آن شخص [illegible]

[illegible] و از [illegible] آن [illegible] که [illegible] و این مرغ و این عذاب [illegible]

[illegible] ابن ملجم [illegible] قتل علی ابن ابی طالب [illegible] این عذاب الی یوم [illegible] معذب [illegible]

[illegible] این [illegible] و [illegible] اسلام [illegible] و [illegible] آن امام [illegible]

عذاب آن [illegible] و [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] که [illegible] بر [illegible] امام [illegible]

مجلس [illegible] در ذکر [illegible] حضرت امام حسن [illegible] زهر دادن [illegible] و [illegible]

و [illegible] ملعون [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

السلام علیک یا ابن أمیر المؤمنین السلام علیک یا ابن سید النبیین

السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن سید الوصیین

أشهد أنک یا ابن أمیر المؤمنین أمین الله و ابن أمینه عشت مظلوما

و مضیت شهیدا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن [illegible]

روایت نموده اند که چون آن [illegible] که [illegible] با معاویه [illegible]

[illegible] جابر انصاری [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] نمود [illegible] که [illegible]

آن [illegible] رسول [illegible] جابر [illegible]

[illegible] که آنچه [illegible] موافق [illegible] حضرت [illegible] است [illegible]

[illegible] جابر [illegible] که [illegible] این [illegible]

[illegible] که [illegible] جابر [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و جان [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible] حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین و جناب امیر المؤمنین و امام المتقین علیهما السلام [illegible]

جبار از زمین بیرون آمدند چون چشم من ایشان را دید اعضایم مرتعش گردید و وحشتی زده بود دم بدید و دهشتی بکارم رسید
که مشرف بر هلاک شدم و قرین ممات دیدم امام زمان [illegible] در عالمیان عرض نمود یا جابر [illegible] رسول الله
جابر با من در اعتراض است و از جهت صلح با معاویه در انکار و اعتراض که این نه از جانب خداست بلکه از پیش
نفس من میداند و مرا بدین امر [illegible] ملامت میکردند حضرت رسالت فرمود که این از جانب خدا
و بامر و اراده او ما و بین خطاب فرمود که یا جابر هرچه امام زمان گوید مؤمن را در آن اعتراض نبود و انا
امور خدا [illegible] در حضرت [illegible] امام [illegible] معارضه و انکار [illegible] خود و غرض محال
سزا[illegible] باشد و به امتحان عروج و بعرش اعلی صعود فرمودند من توبه کردم و به استغفار [illegible] و بچنان
صفیه زمین مردم بود آنحضرت رسالت پناه [illegible] زمین زمان [illegible] از خلق [illegible]
فردوس و بهشت خرم و در اهتزاز آمده و از خوبی [illegible]
و خاطر انورش سلیم روزی سواره با نهایت جاه و جلال میگذشت و با غلامان و موالیان پیاده که در خوش
بودند راهی برخورد شخصی شامی که بجان دشمن خدا و رسول بود و نهایت عداوت خاندان بتول داشت
بر آنحضرت گذشت و بر جمال خدای نمای آنجناب نظرش افتاد گفت این که چنین روی [illegible]
[illegible] گفتند این فخر زمان و زین امام حسن است چون نام مبارک حضرت بشنید خار حسد و عداوت
در دلش بیشتر از بیشتر خلید و زبانش [illegible] نا سزا و بیهوده گشاد و از وقاحت هیچ فرو نگذاشت و از حیا
و شرم بالکلیه دست برداشت و آنحضرت ساکت بود و هیچ نفرموده تا سخن آن مرد تمام گردید و کلامش بختام
رسید آنحضرت زبان مبارک گشود و بر او سلام نمود و فرمود گویا در این شهر غریبی و از اهل شام میباشی گفت
آری فرمود با من بیا اگر مکانی نداری تا تو منزلی دهم و اگر احتیاج داری ترا از احتیاج برآرم [illegible]
بتو عطا کنم و اگر حاجت دیگر داشته باشی روا نمایم آن مرد شرمنده گردید و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه
خدائی و حجت او هستی [illegible] در عالمیان و خدا میداند که امامت [illegible]
و در خدمت حضرت رفت و از کفر و ضلالت گذشت بجان و دل [illegible] اهل بیت شد و از موالیان
و محبان خاندان رسول گشت و آن حضرت مدت عمر [illegible] حج پیاده [illegible] نمود و در هر مرتبه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] آن پای قدرت [illegible] هر خاری که [illegible] رسید برگهای [illegible] رضوان فخر میکرد و آن جمال [illegible]
وادی رسید که [illegible] می آورد [illegible]
[illegible] غرق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سید الشهدا و همچنین [illegible]
و در [illegible] بر کف [illegible] بر قدم [illegible] غلامان و موالیان [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آن جمیع [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] آن دو نور حضرت احد که در حقیقت یکی [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] آن دو [illegible] جمعی از آن [illegible]
[illegible] خدمت آن حضرت [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] سواری [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] سواری [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن امام [illegible]
[illegible] پای مبارک [illegible]
[illegible] کعبه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] منزل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] منزل [illegible] غلام [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] آن غلام [illegible]
امام زمان [illegible] آن [illegible] امام [illegible] غلام [illegible] امام [illegible]
[illegible] شیعیان و محبان [illegible] این [illegible]
[illegible] قبول [illegible]

علاج و پرهیزگاری و شما دوستدار باشند حضرت فرمود خدا بتو کرامت خواهد کرد و پسر تو از سبب جهان خواهد
چون سخنان آمد و دختران آن پسری آورده بودند و فرمان قسمت چنانچه میخواست و در فن آن حضرت پای مبارک بر
آن درم و دو هم برطرف گردید **حدیث شانزدهم** روایت که روزی عبوری کردند مثالان مانند برده و جوان آه
کشان و اشک فشان وارد خدمت سرور بستان جان و امام زمان گردید و از دیده خون پالا و از چشمه چشم خون
دریا دریا سرشک بر چهره روان گردید و عرض نمود که ای مسیحای مسیح دم که از دست جبلی جاری دیده ولد
نفس قدسی منقبت مراتب روح الهی شده عیسوی ستم فی دیده و هیچکس و انصار جوانی را در دلهای شما
پری رسانیده و عشر عزیز حضرت محبت و اخلاص با اکرام و احباء عالیمقام شما کند رسیده در دو
شمار و دشمنان جفاها دیده و رنجها کشیده و بجهت عنف و عداوت شما به منتها رسیده و مضطر شده ام
بزرگوارست که غره اتفاقی حسن و محبوب دین بوده است و زنهار دست داده و دست منتقم
چاره ساز احوال ساکنی من رسیده و تلخی دو چار گردیده که از اظهار آن آنحضرت را علاج دیده یک نظر
مرحمتی از نور محاجم آن صاحب خلق حسن فرمود که بعث و نعمت عرض خود پسری داشتم که مایه زندگی
و قرار دل من بود او دوازده روز است که گذشته و از دنیا رفته مراد نابوده سوزان کشته و دست
من برده است در تیره خاک منزل گزیده و دل را میکنید آه و فریاد که از چشم خود دیده
کمان ابروی من منزل کرد آن گوهر یکدانه کشور امامت و ولایت بر حالت آن ضعیفه رحمت آورد
کرد که خود را آزرده مدار که مرادت حاصل دیده فرادت بزودی بنمود و حاصل میکرد و آن مظهر صنع ذوالجلال
بالفاق بر رود آن روانه بجانب مزار آن جوان گردید و شمع سان آن شمع شبستان وجود مزار آن را از نور
جمال ثانی روضه رضوان گردید ابواب فیوضات بر لحد آن آسوده لحد باز شد و نسیم عنایت ایزدی
در چمنش در اهتزاز بخشش باد و دولت بیدارش در گشاد که در تحقیق جان بحق با چشم عشق حسن
با تمکن گیسوی معنبر قمرزمین روح در عالم ارواح بسر برده و با شادی و نشاط زبان می گشود که نعمت
اگر بر سر خاکم گذری پاره سازم کفن و زندگی از سر گیرم حضرت امام حسن بر سر قبر آن جوان دو رکعت
نماز نمود و لب بدعا گشود که خود را قبر شکافته و آن جوان از قبر با کفن بدر آمده خود را بپای آن حضرت انداخت
گر نهان خاک شوم بر سر خاکم گذری تا بپابوس تو از شوق جهان برخیزم و عرض کرد که السلام علیک یا حجة الله
فی الارضین و صلوات بر پیغمبر فرستاده و گفت در این دم ندائی شنیدم که رسید که روح این جوان را بجانش
رسانید که امام زمن امام حسن از ما این جوان را زنده خواسته و مزار این از تشرف قدوم خود آراسته است

ای دوستان همین امام زمان را که شمه از مکارم اخلاق و معجزات شنیدی شنو که چه جور و جفا از اشقیا کشیده و چه
مصائب که از قوم بیحیا به آنجناب رسید که در یاد دیده که بر شان گزید و این مصائب را شنیده انکار کرده
چون دلش بر این بزرگواران گریان نشینند و وحش و طیر نالان عَرَيُّونَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَدِيَارِهِمْ
يَنُوحُ عَلَيْهِمْ فِي الْبَرَارِي وَحُوشُهَا آل رسول خدا غریبان و دور شدگان از دیار خود اند
که وحوش صحرا بر آنها گریه می کنند وَكَيْفَ لَا تَبْكِي الْعُيُونُ لِمَعْشَرٍ سُيُوفُ الْأَعَادِي فِي الْفَلَاةِ تَنُوشُهَا
و چگونه گریه نکند چشمها بر جماعتی که شمشیرهای اعداء در علاینه حبیبه های ایشان را پاره می کنند بُدُورٌ تَوَارَى
نُورُهَا فَتَغَيَّرَتْ مَحَاسِنُهَا تُرَابُ الْفَلَاةِ تَغُوشُهَا ستاره‌ها اند که روشنی ایشان نهان
شده و خاک بیابان رخهای نازنین و نیکوی ایشان را متغیر نموده و بر امثال این مصیبت باید گریه کنند
گریه کنندگان و نوحه نمایند نوحه کنندگان مروی است که چون مرکز دایره حق و یقین و وصی بر حق حضرت
خیر المرسلین بعالم جاودانی شتافت و رتبه خلافت و سروری و مرتبه امامت و برتری به سرور زمان
و زمین حضرت امام حسن قرار یافت آن گوهر بحر شرافت و بزرگواری و مخزن جواهر علوم و بر دباری
روشه بر منبر برآمد و پس از ستایش حضرت رب العزت و درود و سلام بر شافع قیامت فرمودند ایها
الناس امشب کسی از این جهان فانی رخت برای جاودانی کشیده که دست ضعف خداوند
مثل و مانندش نیافریده و نقاش قدرت ازلی بجز او بجمالی رحمت و جود کشیده و منقد جانش
بوجودش افتخار است و شاخ خزین از محبت و ولایتش علیا در بهشت از شب ما متوجه لقای خالق جل
و علا گشته و از این دیر غدار بسرا گذشته است که موسی ابن عمران رحلت نمود و عیسی ابن مریم بر
آسمان عروج فرمود القرض آن نور دیده و سید ابرار بر قی از فضایل و مناقب پدر بزرگوار را بیان کرد و چشم
از مفاخر و مآثر آنحضرت از زبان آورد و اشکهای حاضران مثل پدر بزرگوار سیلاب اشک از دیده بر چهره
مبارکش جاری گشت و گرد ملال بر رخساره همایونش نشست که خروش والاماما از صغیر و کبیر بلند
گردید و فریاد واسیدا و ازبرنا و پیر بگوش از سید در مسجد کوفه از شور و حلق شود یوم النشور
برپا شد و رستخیز قیامت آشکار گشت فرمود که پدر بزرگوارم شما را براه حق و یقین دعوت
فرموده و بطریقه دین مبین هدایت می فرمود من نیز شما را براه دین و بنیادی هدایت می نمایم و ابواب
فلاح و رستگاری بر چهره شما می گشایم پس تکیه اهل کوفه برضا و رغبت با آنحضرت بیعت نمودند
در مواقف آثار و الجناه بموجب جهل نزد آن کسی طریقه انقیاد و اطاعت بجا آوردند و آن حال سی و

سال از شهادت آن برگزیده ذوالجلال گذشته و از ایام عمر شریفش رفته بود خبر بیعت کوفیان با جناب امام زمان
چون از گوشه و کنار بگوش سرخیل گروه اشرار معاویه بدکردار رسید دل پلیدش در برش طپیده سراسیمه
و مضطرب گردید بجمع آوری لشکر خذلان اثر پرداخت و عداوت و کین آن جناب را بر خود مخمر ساخت
کمر مخاصمت جگرگوشه خیر المرسلین محکم برمیان بست و با شصت هزار از گروه شقاوت آیین عازم محاربه
نور دیده امیر المؤمنین گشت و از آن طرف نیز شاه کشور سروری و صف آرای لشکر غضنفری
متهیه اسباب حرب و شور و با جنود مسعود توجه بجانب معویه مردود نمود چون آن بد اختر از ورود لشکر
آن حضرت مستحضر و از انبوهی جنود لشکر باخبر گشت نامها بروسای کوفه که در رکاب آنجناب
بودند نوشت که هرکس نور دیده و فرزند برگزیده رسول خدا را تنها گذارد و در چشم و قدم من قدم
گذارد او را بمناصب عالیه منصوب خواهم نمود و از همگنان پایه قدر و مقدارش خواهم افزود و هر که
او را گرفته یا بقتل آورد دختر خود را بعقد او در آورده از مال دنیا بی نیازش خواهم کرد و از این
و امثال [illegible] چون رسل و رسایل آن کوفیان بی ایمان بتواتر و توالی رسید آن گروه بیچاره
بیوفای [illegible] کریمان [illegible] گردید بطمع مال و جاه دست از اطاعت حضرت حجة الله برداشته
و قدم در جاده روسیاهی گذاشتند و آنجناب چندین دفعه از امرای لشکر چند سردار با جمعیت بسیار
بجنگ معویه فرستاد آن لعینان بیعت و عهد آنحضرت را شکسته و دین را باخته رفته بلشکر
معویه پیوستند چون آنجناب دید که کوفیان را بنا بر حیله و نفاق است و مدار کار ایشان بر غدر و شقاق
[illegible] از مهر دنیای دون [illegible] است و از منازعه و محاربه با معاویه کسل [illegible] و از [illegible] و تحقیر
ایشان همگی را در ساباط مداین جمع نموده لب مبارک باین بیان گشود که مرا با کسی نزاع و جدال نیست
و با احدی [illegible] و قتال [illegible] صلاح و جمعیت مسلمانان [illegible] همت [illegible]
[illegible] چون آن منافقان این سخنان را از شهریار کشور ایمان شنیدند بیکدیگر گفتند که
از کلام آنجناب معلوم و از سخنانش مفهوم میشود که با معاویه بنای مصالحه دارد و [illegible] قدم در
در طریق محاربه نمیگذارد و آن روسیاهان را گمان [illegible] چون آنحضرت محاربه [illegible]
منازعه [illegible] کینه و عناد گشادند و غدر و نفاق [illegible] آن شافع روز معاد [illegible] دست
[illegible] برداشته و قدم در طریق آزار و اذیت آن حضرت گذاشته [illegible] این روسیاهی
معاویه [illegible] کلام آنجناب [illegible]

مصالحه نموده و دست بیعت [illegible] امام [illegible] شقاوت بر فرق فرخنده
آن جناب را بغارت بردند و حرمت خود را دولت جاوید شمردند از غارت جانماز آن حضرت چشم نپوشیدند
و در اذیت و ایذا آن سرور کوشیدند ردای مطهر را از دوش انورش ربودند و [illegible] ابدی [illegible]
بر چهره خود گشودند حضرت چون این حالت را دیدند [illegible] کوفیان بی ایمان را [illegible]
متوجه مداین شدند و در اثنای راه جراح ابن سنان اسدی که در کمین آن پیشوای دین نشسته بود
برون تاخته دست [illegible] بر ران مبارک آن اشرف جهانیان زد که تا استخوان رسید از آن
زخم جگر حضرت خیر البشر دریده و آه از نهاد [illegible] آنحضرت بر آمد جمعی از غلامان آنجناب بر سر جراح ریخته
او را مجروح و پاره پاره ساختند [illegible] جان [illegible] برگزیده باری
[illegible] بمداین بردند و در آنجا جراحان بمعالجه جراحت آن جراح جراحات [illegible]
[illegible] اشتغال نمودند و [illegible] مداوای زخمهای آن حضرت مینمودند و از آن طرف روسای کوفه
بمعویه مردود نوشتند که [illegible] قدم بیرون [illegible] متوجه
عراق شو که [illegible] خدمت جناب برگزیده [illegible] تسلیم می نماییم چون [illegible] آنجناب [illegible]
سبحانه امام مجتبی [illegible] کوفیان [illegible] نامه نوشته فرستادند و ابواب وعظ و نصیحت بر ایشان گشادند از غضب
و عقاب الهی ایشان را [illegible] آن فرقه بیوفا را بر جهاد [illegible] ترغیب فرمودند [illegible]
آن سرور کوفیان [illegible] قدم در جاده کوشش و جهاد [illegible] معدودی [illegible]
فایده [illegible] پس آنحضرت [illegible] در این موضع [illegible]
[illegible] با معاویه لعین بصلح راضی گشته بعد از مصالحه با خواص خدم و ملازمان خود
متوجه مدینه شد معویه ملعون [illegible] در مقام مکر و کید [illegible]
امام زمان [illegible] قتل و غارت گشادند [illegible] سعی جمیل
[illegible] شیعیان و دوستان آن حضرت بقتل رسید آنجناب از این خبر [illegible] عبدالله ابن عباس
و چند نفر از موالیان خاص روانه دمشق [illegible] معویه ملعون اظهار [illegible] روسیاه [illegible]
چند در جواب [illegible] مراجعت فرمودند [illegible]
زمان معاودت [illegible] آن حضرت بوصل [illegible] که همیشه در ظاهر [illegible] محبت می نمود [illegible]
در نهایت بغض و کین با آن امام مبین می بود [illegible] کشاده و [illegible] آن حضرت [illegible]

پیش از آن که این لعنت آل زیاد فتنه و شیشه زهری نزد او فرستاده بود که در وقت فرصت آنحضرت را زهر ستم
چشانیده و باعث بجای شقاوت و گمراهی بر روی خود گشوده و آن روسیاه دین را بدنیا فروخته و خرمن دین
و ایمان خود را بآتش حرص و طمع سوخته سه مرتبه زهر در طعام کرده بآن امام خورانید و هر مرتبه آنحضرت
مریض و رنجور گردیده شفا از حضرت شافی الامراض درخواست نمودی و حضرت مجیب الدعوات آنجناب را
شفا عطا فرمودی بالاخره موالیان آنحضرت از کید منافقان مشعر و از مکر آن بدگهر با خبر گردیده
او را از مجلس دور نمودند و حضرت [illegible] از موصل نزول اجلال بمدینه فرمودند و در آن اوان از
جانب معاویه بن ابی سفیان والی مدینه مروان بود معاویه شیشه از زهر هلاهل نزد مروان فرستاد که این
زهر را قیصر روم بمن هدیه داده که هرگاه یک قطره از آن بدریای عمان رسد هر آینه جمیع جانوران آن
بیجان شوند بهر تدبیری که دانی و بهر حیله و تزویری که توانی باید شربتی از آن بآن امام زمان حسن بن علی خوراند
او را بنی مروان پس بعد از اطلاع بر مضمون نامه معاویه لعین در صدد قتل جگر گوشه حضرت خاتم النبیین
برآمده تا آخر ضعیفه ملعونه را بمکر و کید و زر و سیم بر فریب جعده بنت اشعث مشهوره ستمکاره که زوجه بود
خاتم الانبیاء بود مایل ساخت و آن ملعونه را بکاذب باطله و فنون و فسانه برشمرده ساخت امام زمانه را
که یزید پسر معاویه بر آوازه حسن و جمالت مفتون است و شیدای حسن و جمالت مجنون مدام در آرزوی [illegible]
بسر میبرد و همواره [illegible] بزرگ [illegible] وصول وصال تا امام عدیم المثال در حیات است
نخواهد داد و باب این مدعا بر چهره آمال نخواهد گشاد آن ملعونه را بنیرنگ و فنون از راه برده آن تمویهات
و زخرفات را یکبارگی بشنود از آن روسیاه موعظت [illegible] گشت و از سر رستگاری و [illegible]
گذشت حق صحبت دیرینه امام مظلوم را فراموش نموده و طریقه بیحیائی و بیوفائی را پیموده قدری از آن زهر هلاهل
آمیخته بکوزه آن جناب داد و ابواب خذلان و شقاوت دو جهان را بر چهره خود گشود و آنحضرت از تأثیر
آن زهر [illegible] در تمامی آن شب قی نموده و احوالش از شدت درد دل متغیر بود و چون صبح شد
مدار الشفای [illegible] روضه مقدسه جد خود پیغمبر آخر الزمان رفته و بعد از دعا و استشفاء شفا فی
حال آنحضرت شده مراجعت نمود بار دیگر آن سخت دل [illegible] قدری از آن زهر را در رطب آلوده بآنحضرت
خورانید و تأثیر زهر در وجود مبارک پدید گردید پس آنجناب زیاده از پیش و الم آنجناب بیشتر گردید
از صبح تا شام در ناله و بیقراری میبود و مدام در تعب و زاری [illegible] طالع گردید در حق اسماء بدگمان شده
خود را بروضه منوره و مضجع مطهره جد بزرگوار رسانیده زبان بعرض گشود و بنای شکایت اشقیا نهاد

ملاحظه فرما که ای جد بزرگوار بر حال جگر گوشه زادت دیده کشا و بر احوال فرزند دیده خود نظر فرما و ببین که امت
بیوفا بجفا تا که بما میرسد و ستم و ظلمها که با فرزند میکنند ای جد بزرگوار بعد از تو ما را [illegible]
اذیت و آزار ما را فرا گرفته از بغض و کین هیچ کوتاهی ننمودند و طریقه بیحیائی و بیوفائی را همواره پیموده اند حضرت
سیدة النساء فاطمه زهرا را بعد از تو بانواع محنت و بلا مبتلا گردانیدند و نهایت جور و ستم نسبت باو بکار بردند
[illegible] آزار و اذیت او را صواب شمردند و خاطر مبارکش [illegible] تعب و الم آزرده
حق رسالت را بیجا نمودند و ظلم و ستم بجد و نهایت [illegible] داماد [illegible] فرق [illegible] بزرگوار
در محراب عبادت بتیغ ستم شکافتند و از رعایت حقوق بالکلی روی برتافتند ای جد بزرگوار بعد تو
زمره اشقیا بر عزت ما [illegible] از دولت [illegible] و از حبل المتین دین مبین دست توسل برداشتند [illegible]
بعد از شکایت بسیار از قوم جفا کار طلب شفا از روضه منوره رسول خدا نمود و آن شفابخش مرضهای درون
و برون را شفاعت [illegible] کرده از روضه مقدسه جد بزرگوار بیرون آمده دیگر بخانه [illegible] اسما ملعونه [illegible]
[illegible] گذشت و بجهت تغیر آب و هوا بخاطر مبارک رسید که با چند نفر از اصحاب بموصل تشریف برده
چند روزی در آن مکان استراحت فرمایند و خاطر را از آن ملعونه فارغ نمایند چون بموصل آن [illegible] نزول
نزول کردند [illegible] سعادت نمودند نزدیک و دور رسید از هر گوشه و کنار [illegible] آن بزرگوار
شتافتند و ادراک خدمت با سعادت آنحضرت را دریافتند خاک قدمش را کحل الجواهر دیده [illegible]
نمودند و غبار آستانش را بر چهره اعتبار میسودند در شام شخصی بود در ظاهر و باطن مردود کور دل از [illegible]
دین و ایمان [illegible] خاندان رسالت را دشمن میبود و طریقه بغض و عداوت با اهل بیت طهارت می
کینه اولاد رسول خدا را در سینه داشتی و دل خود را پیوسته بر عناد ذریه طاهره میگماشتی چون از ورود آن
[illegible] بموصل با خبر شد با خود گفت هیچ بهتر از آن نیست که بموصل رفته با آنحضرت در ظاهر
طرح الفت و دوستی اندازم و در خفا بوقت فرصت آنجناب را هلاک سازم پس [illegible]
بر مراتب داده و قدم در جاده [illegible] بموصل رسید بعد از ورود آن [illegible]
عقیدت مینمود و هر روزه در مسجد بآن مقتدای امام [illegible] اقتدا میکرد و در قیام [illegible] ایمان و دینداری
بجای می آورد و در حین وعظ و استماع احادیث نالان میبود و وقت فرصت را انتظار میبرد تا روزی
مقتدای [illegible] از عبادت دست داد از مسجد بیرون تشریف آوردند و در مکانی
نشسته و اصحاب [illegible] گرداگرد [illegible] صف بسته بوعظ و نصایح اشتغال داشت و [illegible]

بر جناب از نقاهی مباشت آن کور ظاهری و باطنی از مسجد بیرون آمده عصا زنان مرفق با امام زمان
گذشت عمدا عصا را بر پشت پای آنجناب گذارده ایستاده آهی وا ویلا چون سر سنان عصای آن ملعون
بر پشت پای جناب امام زمان رسید آن روسیاه از روی عمد بقوت هرچه تمامتر زور آورد دید که آه از نهاد
کشور ولایت بر آمده بهوش گردید و پای مبارک ورم نمود خون از آن جاری شد ای دوستان و ای شیعیان
این همان پائی است که بر سر ملایک می سود و از بوسیدنش جبرئیل و میکائیل فخر می نمود این همان پائی است
که پیغمبر خدا او دوستش میگذاشت و همواره در بغل او کوشش مباشت مرویست که روزی حضرت رسول
در نماز بود همین جناب با روی چون آفتاب داخل شد و چون طفل بود بجانب حضرت دوید و چون
رسول رسیده آن حضرت در سجده بود که بر دوشش آن حضرت سوار و بر عرش خدا گذار نمود حضرت رسول
قدری سجده را طول داده دید آنجناب بر زمین آمد سر از سجده برداشت و میگذشت سر و میکدشت پای همین
جناب را گرفت که از دوشش مبارک نغلتد و گریان نشود حال کور ملعون عصای زهر آلود بر این پای نرم
و نرم از رسول خدا نمی کند از زحمت این پای مقدس هر گاه بی تسکین در مدت حیات آن حضرت
هر وقت که بمکه تشریف می بردند با وجود شتر و اسباب سفر و تجمل و حشمت پیاده منازل حج را طی
نمود و مسافت بعیده را پی سوار شدن می پیمودند سجدی که پای آنحضرت ورم نموده التماس می کردند البیان
و اصحاب را از ورم و درد آن پا دل بدرد می آورد حال این کور از خدا دور چنین ظلمی بر این پا روا داشت
و پائی که زینت دوش علی مرتضی و زینت آغوش فاطمه زهرا بود از عصا مجروح نمود و دل حضرت فیروشت
مفروح الغرض موالیان و شیعیان آن کور ملعون را گرفته که بسزای عمل شنیعش رسانند حضرت فرمودند
آزاد بدارید و او را بحال خود گذارید که در ظاهر و باطن کور است و در آخرت با زمره اشقیا محشور پس اصحاب
آن کور شقاوت مآب بر داشته و آن روسیاه راه خود گرفته رفت پس آن برگزیده خدای از شدت
بی اختیار ناله کرد و از کثرت ناله دل ساکنان آسمان و زمین را بدرد آورد و شیعیان را از ماتم آن حضرت
خاطر قرین اندوه و غم گشت و ایشان را سیلاب حضه و گریه و دست از سر گذشت حضرت رنجور را ناله
می فرمود که خواستم چند روزی از بلا و محنت دور بنشینم و آرمیده دیگر اعدا هجوم هر جا که میروم بلا قرین است
و غم هم نشین پس جراح را طلبیده چون نظر جراح بر آن زخم افتاد سر تکه خونی از دیده گشاده کرد
که آن آهن را همچنین بزهر سم آب داده و بعد این زخم را زده اصحاب که این کلام را شنودند دست
افسوس بر یکدیگر سودند که چرا آن کور روسیاه را از دست دادیم و جزای عمل زشتش را در کنار نهادیم

حضرت دنمود غم مخورید که بسزای عمل خود خواهد رسید و در این زودی در جهنم مقام خواهد گزید قرح جدای
جراحت آن حضرت مشغول گردید و آن زهر را از عروق آنجناب کشید زخم آن سرور روی بهبود آورده بعد از
روز نوردیده جناب امیرالمؤمنین و برادر برگزیده آن فخر آسمان و زمین قدوه و زبده انس حضرت قباس آن کور
روسیاه را در موصل دید که بهمان عصا بدست داده و عازم است که قدم از موصل بیرون گذارد چون نظر آن
بزرگوار بر آن کور شقاوت شعار افتاد عصا را از دست او گرفته چندان بر سر و روی آن ملعون زد که عصای قبیحش
مجروح شد و فرمود که سر او را بریدند و اعضای جسد او را اصحاب امام زمان بآتش سوختند و روح خبیثش
از بدن مفارقت نمود و روانه بسرای جهنم گشود و جناب امام حسن با اصحاب روانه مدینه شد و سیعلم
وسیعلم الذین آمنوا ای منقلب ینقلبون اللهم اقتل کل ظالم ظلم حق محمد و آل محمد

مجلس زیارت جناب امام حسن که در این بزرگ جایگاه مسموم و شهید شده و زیارت حضرت امام حسن را و کیفیت شهادت آن حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن نبی الله السلام
علی السید المجتبی والامام المرتجی سبط المصطفی علم الهدی
صاحب الشرف البدیع ذی الحسب المنیع والفضل
الجسیم المدفون بارض البقیع السلام
علیک و رحمة الله و برکاته

مرویست که چون یکانه گوهر صدف امامت و یگانه جوهر کان رسالت قره العین حضرت امام حسن اراده
نماز می نمود رنگ مبارکش زرد و بشره مقدسش گشیده می گردید و چون متوجه وضو می گشت مجموع اعضا و جوارح
و بندهای مفاصلش میلرزید و اصحاب تغیر حال آنجناب را مشاهده می نمودند آنجناب در جواب می فرمودند
که سزاوار است کسی را که در برابر خداوند معبود بایستد و در طریق بندگی و عبودیت از این بیش بترسد و بر اعضایش
رعشه کرد و چون نماز می ایستاد ابتدا بتضرع و ابتهال زبان می گشاد الهی ضیفک ببابک یا محسن قد
اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم و چون از نماز فارغ می گشت
بجز اوراد و اذکار بر زبان مبارکش نمیگذشت تا آنکه مدید و در دو مرتبه تمامی اموال و اثقال خود را در راه
خدا انفاق کرد و بجهت خود هیچ منظور نداشت و دو بار بجهت مصرف اهل و عیال باقی نگذاشت و سه مرتبه نیمه

دست مشافهه نمود و لطف او را مخاطب ساخته فرمود حقی که موزه از پای مبارک را در راه خدا داده و دیگری را بجهت خدا نهاده و
منقولست که مردی فقیر بخدمت آن دستگیر ضعیفان آمده پنجاه هزار درم سؤال نمود و آن حضرت به جود و سخای بی نظیر از آن
معدوده پانصد درهم به آن فقیر فرمود پس سائل حمالی آورد که زرها را حمل نماید آنحضرت طیلسان مبارک را بوی بخشید
که این را کرایه با بهای حمالی بده سائل عرض کرد که شنیده ام که رسالت را قدری گرانبها است و اعرابی دیگری بخدمت
آنجناب آمده پیش از آنکه لب بسؤال گشاید بچیزی طلب نماید آنجناب فرمود که آنچه در خزانه است باو دهید ده
هزار درم موجود بود باعرابی دادند اعرابی عرض نمود که ای مولای من چرا صبر نفرمودی که مدح و ثنای تو گویم
بیان حاجت خود نمایم آن معدن کرم دست احسان و گلشن خورشید امامت و نشان فرمودند که ما از اهل بیتی
میباشیم که چون کسی امید واری زود داشته باشد عطا میدهیم پیش از آنکه آب روی سائل بریزد و عرق خجلت
از چهره آن فقیر و حاجت آشکارا و سائل عرض کرد که بوصف نیاید و چنین بیت گویی
و در حسن و جمال آن برگزیده ذوالجلال کتابها ساخته اند و مجلدات پرداخته مصاحبت آن قرة العین حضرت
رسالت بنوعی بود که زبان بیان از تقریر آن عاجز میشود و خورشید کمین بنده درگاهش و ماهیچه خاکروب
جاهش جمال جبرئیل پرتوی از نور رویش و لیلة القدر سوادی از موی گیسویش یوسف صدیق کمین چاکر مجلس
و سلیمان نبی محو جاه و جلالش و مرویست که حسن آن امام بنوعی بود که احدی از جهانیان را طاقت دیدن
و توان مشاهده کردن نبود علما از شیعه نقل نموده اند از زنان آنحضرت را دیگر گروهی که بخانه آنحضرت می آمدند
و طلاقه می کردند تا روزی حضرت امیر فرموده که فرزندم حسن بسیار طلاق میگوید عرض کردند که این عزیز
که یک بیت کسی در خانه آنجناب مانده کاف و بحیات جاوید می ارزد و نه گوارا است که یک بار از انتظار
احرام آنجناب در منزل او مشغول نماز بود و متوجه راز و نیاز که ناگاه دیده زنی بر وی افتاد در کمال محبت و جمال
بی اختیار بمنزل آن حضرت در دید و در نهایت گریه و ناله در برابر آن حضرت نشست بعد از فراغ از نماز
از او پرسیدند که چه طلب داری عرض نمود جمال تو را دیدم و بیتاب و مفتون رخسار تو گردیدم و شوهر دارم
و میخواهم مرا بکنیزی قبول فرمائی حضرت فرمود که از من بگذر و فریب دل مخور آن ضعیفه لقمه اغاثه فرود
و زاری بنیاد نهاد و بیکسی به قدر حضرت او را منع نمود عشق قوی دست از جان بر دل آن ضعیفه
برده بود و دیگر دلش اشتیاق باد که تاب صبر نداشت و امکان توان و آرام داشته باشد عشق است
که شیر نر زبون آید از او صد دعوی دگر و فسون آید از او که دوستی کند که رنج فزاید که دشمنی که جوی خون

آمد ازاو الغرض آن پامال ستور عشق که محبت چنان ناصبور و بیطاقت بود که حضرت در وقت آن گریه
و هر کس وارد منزل می گردید گریان میگردید و اشکش بر رخساره می چکید تا آنکه حضرت حجة خدا و حسین کوکب
سپهر عز و علا تشریف آورده و عجب شوخاتی مشاهده کرد از گریه امام زمان سر و رو چهار و عیان
گریان گشت و حقیقت حال بر همکس ظاهر گشت تا آن ضعیفه ناامید شده و رفت و در آن وقت شاه قوی دست
متوجه آن شده که از آن داستان گذشت حضرت امام حسین از جهة خیر ام برادر کرام صورت ماجرا را
تحقیق کرد و بر زبان نیاورد تا از آن منزل باز بر گشتند و گذشت شبی حضرت امام حسن گریان از خواب
بیدار شد و از دیده اشکبار حضرت امام حسین تحقیق نمود که چه سبب است که گریان میباشی
فرمود خوابی دیدم که ما در حیات من اظهار نمائی در پرده از آن گشائی در خواب بحضرت یوسف
صدیق رسیدم و حسن و صباحت آنجناب را آنچه شنیده بودم صد چندان دیدم و دیدم حیرت بی
جمال او میرفت شده و واله و شیدا می گشتند من نیز از رخسار آن گریان شدم گفتم ای برادر مادرم
فدای تو باد چرا گریانی گفتم از قصه حسن تو و مفارقت از زلیخا تعجب نمودم که احسن القصص است
یاد آوردم و از زندان و مدت محبس و مفارقت حضرت یعقوب رقت کردم و از زلیخا تعجب
نمودم من گفت چرا در منزل او از قصه زن بر دیده که عاشق جمال تو بود و او را راندی و بآتش هجران فرو
متعجب نمی نمانی که تا فی این قصص است و از سخاوت آنجناب مرویست که در روز جنگ جمل که عایشه بر جمل
اختلافی جهان بنای دخل داشت و لوای مفارقت و محاربه با وصی بر حق و امام مطلق افراشت در حین
اشتعال نایره جدال و اشتعال آتش قتال که نیزه و شمشیر بر رگ و مارک دلیران بی بند باران میبارید
و خنجر پهلوی دلاوران را می درید حضرت شیر خدا و غضنفر بیشه وغا قنبر را روی بجانب پسر خود محمد
حنفیه نهاد و سنان اجل نشان بداد که ای فرزند بجانب عایشه تاز و بآن سنان جان ستان
او را از پای انداز و در خاک و خون غلطان ساز محمد حنفیه که اشجع شجعان زمان بود از پدر نامدار سنان
گرفته و جانب سپاه مخالفان رفته هر قدر خواست که خود را بعایشه برساند پیش دستان پیکش بر
حیله منع نمودند راه بر آن مامور گرفته و نگذاشتند که آن دلبر آتشی بشتر رساند محمد حنفیه مراجعت نموده
و نگذاشتن را عرض نمود که فکر باید بتول و نور دیده رسول امام زمن حضرت امام حسن نیزه از برادر گرفته و حمله کرده
والا گهر عرض کرد که آیا مرخص میفرمائی که من رفته شتر این بدگهر را از پا در اندازم و روزگار آن زن را
حضرت فرمود برو ایجان پدر که آن خورشید فلک شجاعت چون شیر ژیان مانند شیخ بران رفت و بدین سنان

چابکسواران میدان روان گردید چون لشکر مخالف نور خدا را در میدان وجمال رسول خدا را عیان دیدند مجال
میدان خمان تاب گردیدند که مصدق قدرت الهی دو دیده اسد اللهی بر ایشان حمله آور شد و آفتاب
وار از برق شمشیر بر ایشان ضیا گستر خاکش واران گروه نابکار در طرفة العینی از میان میدان یکسو رفتند
آن حضرت آهنگ خانه نمود چون آن لشکر موسی را باری قرین دیدند و قدرت خدا را گوساله زرنگ
فهمیدند هجوم آوردند دوباره حمله آور گردید و بیضای موسی انگاشته و از سنان جان ستان مصدق عصای
شعبان مبین هویدا فرمود گوساله گشته چون قدرت حق دید خوار برکشید و از آن پدید جان معادی
چنید که فرزند شیر خدا چون شیر نیشتر رسید سنان از بنگم شتر فرو برد و شتر و گوساله را از پای در آورد
و با نیزه پر خون نزد حضرت امیر مومنان رسید و در دمی چند اکثر از آن حضرت شنید محمد حنفیه چون
این مبارزت و دلیری دید خجل و منفعل گردید حضرت امیر فرمود که ای فرزند تو مخلف از این فرزند
و فرهنگ مدار و مجلس کار رفته‌ها بر دل مپسندار و کدورت از این معنی بر دل منشان و شجاعت و دلاوری
ایشان باب انفعال بر چهره ات نگشاید که ایشان فرزند رسول خدا و صورت و معنی قدرت نما
باشند کار ایشان از دیگری نیاید و رفتار ایشان دیگری راست نیاید تو فرزند و سرور سینه منی ای فرزند نور
و صبیت مکلم محبت ایشان و خدمت ایشان ای عزاداران سیلاب سرشک از دیده بچکانید و درد
او چگونه رسانید آنْتُمْ اِذَا الْمُصْطَفٰی مَنْ یَنُوحُ لِیْ وَیَبْکِی الْاِمَامُ الْفَاضِلُ الْمُفَضَّلا
ای شیعیان آل مصطفی کیست که نوحه برای من کند بر امام فاضل برگزیده فَقِفُوْا لَنَا عَنْ ذِکْرِ
حَبِیْبِ مُحَمَّدٍ وَخَلُّوْا الذِّکْرَ الْکُمْ حَبِیْبًا وَمَنْزِلا ای دوستان بایستید تا گریستیم بر حبیب محمد
و واگذارید ذکر دوستان و منازل خود را قِفُوْا لَنَا مَنْ ذِکْرِهٖ وَمَصَائِبِهٖ فَقَدْ کَادَ
یَنْبِیْ الذُّحُوْلَ تَحَوُّلا ای دوستان صبر کنید تا درد یا کنیم در مصیبت او که نزدیک بود که
او فراموش می‌نماید ابتدای شهادت مروی است که چون نونهال گلستان احمدی و مایه سرو بوستان محمدی سید
مجتبی جناب امام حسن از موصل وارد مدینه گردید و مدینه را از نور وجود فایض السعادت رشک روضه خاطر حرمت
گنبد شد و جود مبارک آن باعث هستی دو جهان از ام زهری که اسما دختر جناب آن جناب خود نهفته بود چون
علیل و رنجور می‌بود و شکایتها اسما چند را نزد معاویه نمود دیگر باره مروان بی ایمان قدری از زهر
به جعده مرواید نزد اسما فرستاد و به آن ملعونه پیغام داد که شوق سپر والی شام و صالت نهایت
رسیده و از ذوق صحبت و معاشرت تو بی صبر و سکون گردیده جهدی کن که این زهر را به جلاب آب آمیخته با آن

آن برگزیده پروردگار

جناب دهی و به وصال یزید پلید رسیده از دوری فرقه دوری اسما به نوکار خواهش مواصلت یزید و شوق
عقد مرواید بر سر نماد و پای در طریقه شقاوت و ضلالت ابدی نهاد و چشم سته در طلب فرصت مقصود
و جستجوی وقت می‌بود مجال آن نمی‌یافت که زهر را به آن ستم ... امام اقضام حاشیه با کام امام انام چشانند و آن ستم
قاتل را بکجوی نوزده پیده رسول خدا رساند تا شب ... هم ستم ... و صوف ... مضمون ... قادری از آن زهر را
و قدم در طریقه شقاوت و ضلالت گذاشته متوقع منزل آن حضرت گردید و با خود می‌اندیشید که مرگ
مرا منفعت ندارد و سبب آمدن می‌پسندد که پیش از این حالت دوری و ... براین ... قهوری از خدمت فرزند
شافع قیامت نادم آمده ام که زمانی از گلستان مجالس گل آن حلیم و دیدار حدیم الشان حلیم و مهربان
رنجیده مقصود خود رسیده در حجره مانم چون وارد خانه هشت نشانه گردید بدید که آن جناب در خواب
و امین بیت طاهره و روزیه مطهره چون ماله پرتو آن بدر منیر آسمان امامت گرد آمده و در خوابند آن مصیبت
خادمه و جواری آن جناب را مانند بخت خود در خواب دید بالین حضرت شتافت آن دولتمند گونه
دید که سر آن گوهر یکتا بسته و مهر مودند گوزه را بر دست و سعادت جاوید دانست که شربت زهر را در آن
ریخت و انگشت پشمان مالیده تا زهر را با آب گوزه آمیخت و از غرفه بیرون آمده منزل خود رفت بعد از زمانی که
آن برگزیده یزدانی از خواب بیدار گشت جناب زینب خواتون را بیدار فرمود که اکنون حضرت
ایکی جد بزرگوارم رسول خدا و شافع روز جزا و پدر تاجدارم علی مرتضی و مادر با فضل مادرم فاطمه زهرا را در خواب
دیدم قدری آب بیاور که وضو بسازم و خود دست مبارک دراز فرموده کوزه آب برداشت و گریه
و اثر ... زهر دید چون تشنگی بر آن جناب غالب بود بر کشید چون امام زمان از آن آب آشامید پس
زهر جانگزای از حلق تا ناف رسید از شدت زهر بیتاب شد و خود را بر زمین افکنده در قعر ...
افتاد و هفت دواخر ... ماه فلک گاه خیر ... بشر ... و لشکر ... پهلوی حمزه سید الشهدا از آن دو ...
ضربت ابن ملجم لعین بفرق امیر المومنین دوباره کارگر آمد و جراحت ما ... ستم بر دل زهرا ...
جبرئیل را بال و پر شکست و میکائیل را ناله و محنت ... از ملکوت گذشت اسرافیل را ... جبروت ...
رسید و عزرائیل در خاک و خون ... روح اطهار مرسلین با دیده نمناک و خاطر غمناک ... رضا ...
گفته وه از شومی اعمال و از غفلت افعال اشقیا ... شاه ... مونس کمال بود و می‌آشفته در رنج
کا ... آن زهر از پستان تا ناف بر کشیده ... بشد شکاف شکافت و ... بر زمین ...
زنان ... خانش پریشان شد پس همگی دختران و خواهران بر دور آن جناب آمده ... گکال از ناله

و شیون و افغان و واویلا و جهان غلغله افکن گردیدند و مصیبت از کیوان گذشت و فغان و واویلا در
ایوان آسمان زلزله افکن گشت حضرت سیده نساء العالمین زینب خاتون گفت ای برادر ما را به چه طاقت
گذاشت داده و چه مصیبت است که اکبر ما روی داده هنوز غم مادر مستمندیم و هم بر این مصیبت و هنوز مصیبت جد
کشیده ای بس مصیبت جد بزرگوارم هنوز ما را اشکبار دارد و از دنیا اثر آن در دست رسیده و دیگر چه خیال
داری و چه در نظر داستان در گنبه و زاری چه پیر که در بوقت خبر جناب سید الشهداء حضرت امام حسین علیه
التحیه و الثنا رسید که برادر بزرگوارت ساغر جانگزای ام برکشید و جرعه محنت افزای سم بکام جانش رسید
بر فور که بجانب حیوانش لرزید و مانند غم در وجودش سر زد اکثر شد آن امام زمان بجانب و قوان کشید سحاب
سان از دیده ژاله بارید و برق وار ابر ای خورشید منکسف به امامت رسید چون بخدمت برادر والا گهر
و بر آنحضرت نگرید دید یاقوت بر گستر لبهای لعل بر آبش که چون الماس ابدآور مبدر خشید از حدت سم الفرعی
رنگ گشته و کار از چاره و مداوا گذشته اشک مروارید سان بر چهره مبارکش غلطان و دل مبارکش در
طپان از شدت الم و هرچه هجوم ستم گشت از جمال امام عدیم المثال پژمرده و گونه رخسارش افسرده است
از شور و فغان اهل بیت شور قیامت عیان است و فزع اکبر عیان از غلغله و حسرت و از فغان تحسین
منهاست و ولوله و اگر بتاره ارزه و ساکن خاطر های مستمند جهان در نظر امام حسین علیه السلام تیره و تار آن
سبب دلگیر گردید و ناله از دل غم پرورش به آسمان رسید که خروش و کرسی بر هم برزنید و در آن گلخسار بر غوغای علیه
حضرت امام مسموم برادر مظلوم را چون جان شیرین در برگرفت و ناله و فغان از سر در گرفت و گفت ای برادر جهان
وای آرام دل ما توان مدان که زمانه عجب روزی برو زمان آورد و بساط ماتم در کاشانه ما گستر و داغ
مفارقت تو را بر دل من نهاد و ابواب مهاجرت را بر روی تو گشاد محال جد و پدر و مادر را در خواب دیدم که در
روضات جنان خرامانند و در حدیقه های فردوس تفرج کنان قدم منکسف ای فرزند دلشاد باش و از
قید غصه و کدورت آزاد که از دستان ملامی خدائی یافت و بدین زودی بجانب ما خواهی شتافت و مادر
بزرگوارم فاطمه زهرا در یک طرف از بهشت با جده ام خدیجه کبری استاده و حوریان در برابر ایشان بهبود
دست ادب بر سینه نهاده مادرم مضطر بود ای فرزند گرامی بجانب جد و پدر بزرگوارت نظر نما و بر شان دیگر
بکش که منتظر در ورود تو نشسته اند و چشم انتظار در راه نهاده این مختصر تمام و آنچه تو ترتیب داده و اندیشه ... فردا
شب [illegible] ... ای نور دیده و ای ... زهر رسیده وداع ...
عصمت کن پا گلشن فردوس ... کن و چون از خواب دیده گشودم آن تشنگی ...

الحق آب از این کوزه آشامیدم حال چون دیگر گون و اوضاع حیات را وارون دیدم چه گونه
بدان از عطش بسایدم بکام جان خود آن آب را رسانیدم چه گونه بود کز آن ناگاه
معلوم ترا گلوی خشک مرا پاره کرد و بجگر حیات بود که همراه آب تیغ اجل روان شده آب
زنگ منقم و نیک جدول پس جناب امام حسین کوزه را به دست که از آن آب که برادر آشامید
آشامد و از آن جرعه که آن سرور نوشیده نوشد جناب زینب خاتون که این محشر را دید
با خروش و فغان بجانب برادر دوید و خونی که از پای در افتاده بر روی خاک و زمین غلطید که ای
برادر با جان برابر چه در نظر و چه خیال در خاطر چه از پست جلوه کرده است برادر بزرگوارم از این آب
نوشید و از آن جرعه جرعه ممات چشید و ما را زهر قاتل و سم هلاهل بکام و جان رسید
بس حیف که تو دیگر اراده آشامیدن داری و هوای آب از جهان مشتاقی ای برادر گرامی هنوز موی
دیری زینب نگشته و هنوز لشکر دشمن در برابرت صف نه بسته هنوز سوز تشنه لبی بجگر زینب
نرسیده و هنوز قاسم دنیایی اگر از خون و خاک ندیده است و ... ام کلثوم ...
و هنوز واقعه ناصراه از کودکان و اطفال مستمند به آسمان نه پیوسته ناله هنوز نوبت ...
و هنگام سوختن زینب در این ماتم که امام مظلوم مسموم چون کوزه آب را از دست امام حسین دید
و به شکایت نگرید از آن جا بالا از جای جسته و کوزه گرفته بر زمین زد و فغان نمود که ای برادر
عزیز همت تو این آب مسبب و صیت تو این شراب نه ابرار قضا در کمین ار وجود من سیلاب
زهر سر داد و بر آب قذر در سر بستان دل من از دریای بلا رود محنت و غم گشاد که ای عزیز برادر
مگذار که آب نوشی سرم فدای تو باب من است باب تو نیست من از آب شربت
هلاک باید نوشم و تو از آب شمشیر و خنجر باید سیراب شوی من از جرعه قاتل باید جرعه ممات
کشم و تو از زهر دم تیر و نوک سنان جرعه ناکامی و مرگ نوشی که ناله از جگر جناب سید الشهداء
برآمده برادر را در آغوش گرفت و شدت زهر بر آنجناب روز افزون گردیده و گاهی مانند طایر
بسمل در آغوش برادر می طپید و گاهی بر زمین می غلطید زمانی تکیه بر دوش زینب خاتون
میفرمود و او انی بر برادران و خواهران از روی حسرت نظاره می نمود تا زمانی که صبح از جگر گوش
سرد بر آورده دمید زبان گشته مرغی زبان جو مغک شد شکسته بال غرابی رشتیان نزند
سپهر نیلوفر انجم نمون گردون رنگ زمانه سنگ بینائی بهشت جز زد در ... صبح گریبان شفق

بچون زنج شب دگوه با رخ زرد و آفتاب سر زده خورشید پرتو او از دل پرده داران سرزده با جگر لخت لخت از
پرده‌های شفق رخساره ماتم را عیان نمود که احوال قرة العین زمان و امام انس و جان پر آشفته گردید و فی
عارض و رنود مقدسش بهم رسید و جگری که جگر شیر بشیر او پاره پاره گشته لخت لخت بخشش می‌افتاد
و خوناب دل از دیده جهان بجهانیان سیلاب وار بر روی عالم می‌نهاد چون آفتاب بلند شد و آوازه ماتم
در مسند سرور عالمیان و امام زمان از شاه تشنه لبان رسید که ای برادر مرا تنها گذاشتی بسی اکنون یار
می‌کنی امام حسین عرض نمود که رنگ مبارک برگشته و بشره مقدست زرد گردیده مایل شد حضرت
امام حسن فرمود که ای نور دیده معاذ معراج را مصداق آنجا بشد و فرمود جد بزرگوار بدید و دست
در گردن برادر نموده هر دو بزرگوار بسیار زار گریستند فغان در جهان و خروش از حاضران برآمد جناب
امام حسن با تمامی خواهران و برادران اهل بیت با یکان یکان رسم وداع بجا آورد فراق می‌نمود و صبر و قرار
از خاطر حاضرین می‌ربود خونابه از دیده چون ... روان بود و وحش و طیر نالان و بر سینه زنان پس حضرت جناب
سید الشهدا از برادر نامدار استفسار فرمودند که این عمل شنیع را که کرده و این سوز و الم از کجاست آن جناب
فرمود که هر کس نموده سزای خود خواهد رسید و نخواهم که او را بی پرده رسوا گردانید و در خلوت اسما
لعین را طلبیده که ای حیای بی شرم و ای بی وفای بی آزرم ترا به این داشت که این جفا و جور بر روا داشتی
و قدم خیانت در خاندان رسالت گذاشتی شربت هلاک من چشانیدی و آب ناگوار محنت بکام [illegible]
[illegible] این عمل رسوا [illegible] و سزای تو را [illegible] نهایت [illegible] خود [illegible]
خود خواهی دید از من دور شو و از رحمت خدا مهجور و بعد از آن یکان یکان فرزندان را طلبید و دست بر سر و روی
ایشان کشید و چون بحضرت قاسم دید آهی سوزناک از جگر برکشید و چنان گریست که ... مفرغ بر گردن
و انفاق ... آن فرمود که حاضرین متحیر ... گردان گویا میاید که همین فرزند ... بگردن ...
در گردن در صحرای کربلا ایستاده و زبان بتضرع و زاری گشاده و اذن جهاد می‌طلبد و در کار ... عزیز
سخید می‌شود با حضرت امام حسین فرمود که ای برادر گرامی دختر فاطمه را نامزد این فرزند کردم
داماد ... در حجله‌گاه خیال ... دیده فاطمه را بعقد قاسم در آوری که عروسی ایشان در زبان خاص
و عام خواهد گشت و پیش انبیا و دیگر جهان کافه انام حجله‌گاه انبیا ملوک و ملک آسمان ... بود ...
ایشان مطاف مقربان درگاه ... باید نظر لطف ... از ... در نیغ مداری و او را در زمره جان نثاران خود شماری
در رزمگاه و بزم او را ... ز نسبت ... لطف ... جرات ... اگر امام ... و سفارش ... در باب

بیت طهارت و دختران و خواهران نموده و فرمود همگی را بر سر دم و خدا را معین و یاور شما گردانیدم و چون
سنت بیت بهم صورت حالت آنجناب دگرگون گردید و فرمود اَسْتَوْدِعُكُمُ اللّٰهَ وَ اَقْرَاُ عَلَيْكُمُ
السَّلَامُ شما را بخدا سپردم و سلام من بر شما باد و اسرار امامت و ودایع حضرت رسالت آنجناب امام
حسین سپرد و او را امام و رهنمای جهان گردانید و فرمود ای برادر عزیز دم آخرین است و وداع یاران
رفتن است و ایام گذشتن سر مبارک را بر سینه جناب امام حسین علیه السلام نهاد و زبان مبارک بکلمه
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله گشاد و بجانب ریاض رضوان گردید و بجد بزرگوار و پدر نامدار
و مادر خوشی از جناب سید الشهدا برآمد که مدینه برسم از زنید و از کان جهان منقلب گردید حضرت زینب
خواتون منقعه از سر کشید و چهره خراشید و فغان و اجداه و اباه و اماماه ... کردانید دیوار مدینه
بر هم خورد و شورش و غلغله فرار از خاطرها برد از کان هدایت شکست و جهان رسالت بجز این موت در
رواق سماوات ماتم بدید گردید و در اطاق خضرا فرش مصیبت گسترده ناله از ... تا ... و کوکب
از راس و ذنب چهره کلی بست برای حضرت فاطمه زهرا دوباره ماتم سر گشت و خروش دختران زهرا از سما
در گذشت امام زنان با ... دستی بر سر و دستی بر جگر زنان که نعمان ... گشتان خود ... و چشمان
مقال نوحه‌گر و ... کی می‌شد از ادراک دوری تو هلاک تو خود که هلاک بودی کند ادراک روا بود که تو
در زیر خاک باشی و من سیاه پوشم و بر سر کنم ز ماتم خاک چرا تو جامه نگردی سیاه از غم من
چرا تو خاک نکردی بسر ز ماتم من اَ اَدْهُنُ رَأْسِي اَمْ اُطَيِّبُ مَحَاسِنِي وَ رَأْسُكَ مَعْفُورٌ
وَ اَنْتَ سَلِيبٌ آیا بعد از این من سر خود را خواهم مالید و بدن خود را خوشبو خواهم کرد و حال آنکه سر تو
در زیر خاک و بدن تو بر زمین افتاده است فَلَا زِلْتُ اَبْكِي مَا تَغَنَّتْ حَمَامَةٌ عَلَيْكَ وَ مَا
هَبَّتْ صَبَا وَ جَنُوبٌ و بر تو خواهم گریست مادام که مرغی در عالم بخواند و مادام صبا و جنوب گرد جهان
نشاند بُكَائِي طَوِيلٌ وَ الدُّمُوعُ غَزِيرَةٌ وَ اَنْتَ بَعِيدٌ وَ الْمَزَارُ قَرِيبٌ یعنی ای برادر گریه
من بر تو طویل است و اشکهای دیده من چون باران ریزان و تو بمن دوری و زیارت مقبرت نزدیک
غَرِيبٌ وَ اَطْرَافُ الْبُيُوتِ تَحُوطُهُ اَلَا كُلُّ مَنْ تَحْتَ التُّرَابِ غَرِيبٌ ای برادر تو غریبی با وجود که
اطراف مدینه بقبر مطهر تو متصل است و لا محاله غریب است هر که در زیر خاک است اَ اَدْعُو بِعَيْنٍ
لَمْ تَرَ اَقْدَامَ اَهْلِهِ كَئِيبًا وَ دَمْعُ الْمُقْلَتَيْنِ سَكُوبٌ شب را بروز و روز را بشام می
آورم و اندوه در حالی که اشکهای من از دیده‌ها می‌ریزد فَالْعَيْنُ تَجْرِي عَبْرَةً بَعْدَ عَبْرَةٍ

وَلِلْقَلْبِ مِنْهَا رَنَّةٌ وَنَحِيبُ یعنی ای برادر از برای سم من انگشتهای من بریان است و از برای دل من
ناله و اندوه بسیار است ای برادر گرامی چون بجهت جد بزرگوار رسی سلام مرا به جناب رسالت پناه برسان و شرح [illegible]
ما عرض کن که جفاکاران امت با ما طاقت ما را ویران نمودند و از بیوفائی و بیحیائی فرو گذاشت ننمودند شمه از
حالات اهل بیت خود تقریر و بیان عاجز است و ستمهائی که با ایشان واقع گشته از اظهار آن زبان قاصر [illegible]
بیچیز دیگر چون برادر بزرگوار گریه و با چشم گریان و دل سوزان آه کشان و اشک فشان برادر بزرگوار را
وداع جانی السوگوار و گریان گردانید و در روایت که بعد از آنکه امام مظلوم مسموم امانت امامت
به برادر سپرد گفت وصیتی دیگر دارم و آن این است که چون مرا بوداع قدم رسول الله بری جمعی بگمان آنکه
در نزد رسول الله دفن میشود سر راه بر تو خواهند گرفت و اراده فتنه و فساد خواهند نمود [illegible]
قسم میدهم که صبر نمائی و ملاحظه فرمائی که بقدر شیشه حجامی خون کسی در میان ریخته نگردد و آخر چنان شد که
آن حضرت نشان داده بود که وقتی که او را بوداع جدش میبردند عایشه بر استری سوار شده و مروان
لعین با جمعی بنی امیه سلاح بر خود راست کرده سر راه بر ایشان گرفته عایشه می گفت که نگذارم که کسی را
در خانه من دفن کنند که هرگز او را دوست نداشته ام و مروان می گفت که عثمان مسعود را در آخر [illegible] بقیع
مدینه دفن کنند و حسن ابن علی را در پهلوی رسول خدا این کی روا باشد و بنی هاشم [illegible] از غلبات
برآورند و بقول مشهور ابن عباس پیش رفته گفت برو فتنه را کوتاه کن که حسن را بوداع جدش میبردیم [illegible]
حرمت داشتن قبر رسول خدا را خوب میدانند و استعمال [illegible] و داخل شدن در خانه او با آنکه
بیدین رخصت او تجویز نمی نمایند و در پاس داشتن حرمت رسول الله چون دیگران [illegible] شد و اگر این اراده
میداشتیم تو و قوم تو را [illegible] منع ایشان از این قسم چیزی توانند کرد و بعد از آن [illegible]
عایشه را گفت تَجَمَّلْتِ تَبَغَّلْتِ وَلَوْ عِشْتِ تَفَيَّلْتِ لَكِ التُّسْعُ مِنَ الثُّمْنِ وَفِي الْكُلِّ تَصَرَّفْتِ
یعنی بروز جنگ جمل بر شتر سوار شدی و امروز بر استر سوار شده با آنکه خدا و رسول تو را از [illegible]
خانه بیرون نیائی و اگر زنده بمانی محتمل است که بر فیل سوار شوی و تو را از میراث رسول یک از نه
میرسد یعنی از نه زوجه یک حصه میرسد چه او را هشت زن دیگر بوده و تو همه را تصرف کرده و خانه را
خانه خود نام نهاده [illegible] که امام حسن امام حسین را وصیت کرده بود که [illegible] شیشه حجامی
[illegible] ریخته گردد و دیدی که این جمع [illegible] چه بر سر می آید و بعد از آن امام حسن را
[illegible] فرموده حسب الوصیه او را در بقیع [illegible]

جواب دیگر شیخ فخرالدین [illegible] که از فضلای بزرگ [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] از فضلای [illegible] علمای [illegible] حسین [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] فخرالدین [illegible]
[illegible]

فضیلت [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]

فخر کردی پس قرار گیر در مواضع ذلیل پس از [illegible] کربلا [illegible] آنکه [illegible] فرود آمد [illegible]

فرزند پیغمبر در کربلا [illegible] صاحب [illegible] محمد [illegible] ... [illegible] علم [illegible] پس

که [illegible] ... [illegible] آن ... [illegible] مردی [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

مجلس [illegible] در بیان [illegible] سید الشهدا [illegible] در روز [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَخَا الْحَسَنِ الْمُجْتَبىٰ وَخَلیفَتَهُ وَاٰیَةَ اللّٰهِ الْعُظْمىٰ وَحُجَّتَهُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ فاطِمَةَ عَبْدَهٗ وَدَعْیَتَهٗ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا صاحِبَ الدِّماءِ السّائِلاتِ وَالنُّحُورِ الْمَنْحُوراتِ وَالرُّؤُسِ الْمَرْفُوعاتِ وَالْخُدُودِ الْمُعَفَّراتِ وَالْاَعْضاءِ الْمُقَطَّعاتِ وَالْاَجْسامِ الْمُجَرَّحاتِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهٗ

در کتاب [illegible] احنف بن قیس روایت کرده که از وصی بر حق و خلیفه مطلق امیر المؤمنین شنیدم که فرمود

که معویه بر دین اسلام [illegible] بمیرد و در [illegible] ... [illegible] جان از این جهان خواهد برد و این [illegible]

[illegible] که آیا [illegible] خواهد بود که این ملعون که سالها بر طریقه اسلام می‌بود [illegible] مقام [illegible]

[illegible] شنیدم که معویه مریض [illegible] دیدم که روی بر دیوار [illegible]

[illegible] نهادم [illegible] چون [illegible] کردم گریان [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] از علی بن ابیطالب شنیدم که می‌فرمود که معویه [illegible]

خواهد مرد پس گفت ای احنف [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] چون حضرت [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] پس آن حضرت [illegible] ... [illegible] آن حضرت [illegible]

گروه و گفت السلام علیک یا [illegible] و [illegible] هارون بن [illegible]

[illegible] ... [illegible] که کردند هارون

[illegible] پس حضرت فرمود [illegible] ... [illegible]

[illegible] بند مرثیه محتشم [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] تاریک شد [illegible]

آن چشم آفتاب [illegible] ... [illegible]

[illegible] روایت [illegible] از آن معاویه علیه اللعنه و العذاب [illegible]

چون [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد [illegible] ... [illegible] یزید بن معاویه [illegible]

چون آن لعین [illegible] ... [illegible] یزید علیه اللعنه و العذاب [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] آن لعین [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] عبد الرحمن [illegible]

جناب امام حسین خوفناک چنانچه هر بیعت من فرو داده‌اند و متابعت کرده‌اند فهو المطلوب والا که سر ایشان را [illegible]
من بفرست چون نامه آن ملعون بولید رسید بر خود طپید و گفت سبحان الله عجب کاری افتاد و خوف جانشان روی من
نهاده متعاقب هر یک فرستاده والیشان را نزد خود طلب داد وقتی فرستاده آن رسید که حضرت سید الشهدا با برادر
در روضه منوره حضرت رسالت پناه حضور داشتند فرستاده پیغام ولید را رسانید حضرت امام حسین علیه السلام فرمود
که معاویه مرده و ولید ما را خواسته که بیعت یزید پلید داریم عبد الله عمر و عبد الرحمن ابی بکر گفتند ما نیز همانجا خود
میرویم در خانه خود خلوت می‌گزینیم و عبد الله گفت من با یزید هرگز بیعت نخواهم کرد و خود را در زمره متابعان او در آورد
و حضرت سید الشهدا فرمود من نزد ولید باید رفت و اراده او را دریافته گفت فرستاده ولید رفت و مراجعت کرد که ایم
منتظر تشریف حضرت امام حسین است فرمود که برو که اگر هیچکس نیاید من خواهم آمد و بعد [illegible] شرف [illegible]
با سی نفر از غلامان و موالیان بخانه ولید تشریف بردند چون وارد مجلس ولید گردیدند دیدند که مروان نشسته
و ایستاده [illegible] چون حضرت را دیدند از جا برخاسته تعظیم و تکریم بجا آوردند و اظهار بشاشت و خرمی
کردند حضرت فرمودند غرض از احضار من چیست و مرا چرا طلبیده‌اید ولید صورت حال و نامه یزید پلید را بنظر مبارک
در آورده ظاهر کرد و بیعت حضرت فرمود که در خلوت بیعت مناسب ندارد فردا که این خبر شایع گردد و جمیع مردم [illegible] شود
من نیز آنچه صلاح و صواب باشد خواهم نمود [illegible] ولید عرض کرد که جناب شما مختار و هر [illegible]
اختیار دارید مروان حکم [illegible] گفت حال که حضرت حضور دارند دست از او نباید داد و این امر را بفردا نگذار که [illegible]
بیعت کند ترا با او بستنی نیست و اگر بیعت نکند گردنش بزن [illegible] آن حضرت امام حسین ع فرمود یا ابن الزرقا انت
تقتلنی ام هو ای فرزند ازرق [illegible] آیا تو مرا خواهی کشت یا او [illegible] این کار [illegible]
نحن اهل البیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة بنا فتح الله و بنا ختم ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت
محل آمد و شد ملائکه [illegible] و بما ختم امامت خواهد بود و یزید مردی است شراب خوار و فاسق [illegible]
[illegible] و مناهی [illegible] و مثل من کسی هرگز با او بیعت نخواهد کرد [illegible]
[illegible] نخواهد آورد و آن حضرت [illegible] فرمودند مروان [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] ولید گفت [illegible] که شرق و غرب عالم از من باشد [illegible]
حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین رسید [illegible]
[illegible]

یزید دهد و قسم فرمود که خوف دارم که آل ابو سفیان حرام است [illegible] خاص و عام مردمان [illegible]
گذشت و ولید [illegible] ابن زبیر [illegible] بجانب مکه معظمه [illegible] ولید مطلع شد [illegible]
او فرستاد و چون آن گمراه [illegible] رفته بود [illegible] و حضرت امام [illegible] شب [illegible]
عزم عراق فرمود و عزم وداع روضه مطهر و مرقد منور جد [illegible] هزار جان گرامی فدای روضه او چون [illegible]
ضریح مقدس آن حضرت رسید نوری از قبر مقدس آن حضرت ظاهر شد [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] قرآن شریف [illegible] دیگر آن [illegible]
روز [illegible] قبر مطهر آن حضرت ایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک وابن فرخک
وسبطک الذی خلفتنی فی امتک یا جداه منم حسین پسر فاطمه زهرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منم حسین [illegible]
[illegible] منم حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم ان هذا قبر نبیک محمد وانا ابن بنت نبیک وقد حضرنی
من الامر ما قد علمت اللهم انی احب المعروف وانکر المنکر وانا اسئلک یا ذا الجلال و
الاکرام بحق القبر ومن فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی ولرسولک رضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیدم پیغمبر خدا با فوجی از ملائکه حاضر شده و امام حسین را در بر گرفت و سر او را بر سینه خود چسپانید و دیده و چشمش را بوسید و گریه کرد و گفت ای
وای حسین شهید من ای مرغ غم رسیده وای قافله سالار کاروان محنت ای دل شکسته [illegible] ای شگفت کشته [illegible] تا ما ای
است از خواب ابدی رسانیده و به بوستان نعیم سرمدی [illegible] شربت شهادت ای تو گل گلزار سعادت ای سرو [illegible] چراغ [illegible] وای
نور دیده و جگر پاره رسیده ای مرهم داغ دل در فراق دیده و دوای درد [illegible] از غم [illegible] زود [illegible] که [illegible] حسین گریه
جگر تشنه و در خون خود [illegible] که [illegible] از رحمت خدا محروم و از شفاعت من مهجور باشند ای حسین آنگاه
من با دیده و دل [illegible] تو [illegible] و همه [illegible] و مشتاق [illegible] و همه ملائکه [illegible] منتظر قدوم
گرامی که ای نور دیده من حسین [illegible] که انتظار تو را اهل بهشتستان دارند [illegible]
دارند تمام اهل سموات و جمیع ملکوت [illegible] مقدم تو [illegible] چون [illegible]
[illegible] نور العین [illegible] بپاستاده [illegible] نگاه کن [illegible]
[illegible] حسین فراق [illegible] برادر تو [illegible] در این ریاض [illegible] نشسته [illegible]
توام ای حسین [illegible] ای [illegible] نیامده [illegible] حسین [illegible]
جان [illegible] که [illegible] کربلا شهید [illegible] وطن [illegible] و بر زمین افکنده و سر تو [illegible]
[illegible] ای [illegible] کرده [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله [illegible]
[illegible] حسین [illegible] مظلوم [illegible] مغموم [illegible]
سوی آن [illegible] سوی [illegible] کربلا [illegible] سوی امام حسین عرض [illegible]
[illegible] حضرت فرمود ای نور دیده [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] سعادت ابدی [illegible] شهیدان [illegible] جهان
من وای آرام دل [illegible] شفاعت [illegible] شهادت [illegible] سعادت [illegible]
تو [illegible] که [illegible] این [illegible] داری تو [illegible]
واصل گردید [illegible] رسول خدا [illegible] زعفران [illegible]
آن [illegible] کردم و عرض کردم یا رسول الله این چه حالت است [illegible] حضرت [illegible]
ای نور دیده این نشان خاک کربلاست [illegible] حضرت [illegible] خواب [illegible] و بشارت [illegible]
[illegible] صورت حال [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]

و عازم گشته [illegible] حسین [illegible] و گفت السلام علیک [illegible] حسین تو وداع [illegible]
و این [illegible] زیارت [illegible] از آن [illegible] آوازی آمد که علیک السلام [illegible] ای [illegible]
[illegible] برادر خود امام حسن [illegible]
[illegible] وداع کرد و چون [illegible] از مدینه [illegible] بنی هاشم جمع شده [illegible]
[illegible] کردند آن امام مظلوم چون [illegible]
[illegible] گریه [illegible]
[illegible] چون تو [illegible] کاروان [illegible] غریب [illegible]
[illegible] کاروان [illegible] رسید [illegible]
روز [illegible] که حضرت فاطمه شهید [illegible] امیر المؤمنین [illegible] سعادت
و [illegible] کلثوم و زینب [illegible] خدا جان ما [illegible] ای محبوب
[illegible] ای [illegible] حضرت [illegible] ای سید
ای نور دیده [illegible] کربلا [illegible] آل بنی هاشم [illegible]
[illegible] آن بزرگواری [illegible] رسول [illegible]
[illegible] آن [illegible] جان [illegible]
حضرت [illegible] آن جان [illegible] وداع [illegible] و چون [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که من [illegible]
دل [illegible] حسین [illegible] عراق [illegible] حضرت [illegible]
من [illegible] رب الارباب [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] من [illegible]
پس آن حضرت دست مبارک [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] حضرت فرمود ای [illegible] حسین [illegible] شهید [illegible]

من گشته خود و اهل بیت من و زنان و اطفال را اسیر و مخیف شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و هرچند استغاثه نمایند یاوری نیابند
که یاری ایشان نماید پس ام سلمه گفت که ای فرزند دلبند جد عالیمقدار تو تربت مدفن ترا بمن داده است که در شیشه نگاه دارم
پس حضرت امام حسین دست دراز کرد و کفی از خاک کربلا برداشت و بام سلمه داد و گفت که این خاک را نیز در شیشه ضبط کن
و هرگاه که هردو خون شود بدان که من در آن صحرا شهید شده ام و چون آن حضرت عازم شد که از مدینه بیرون رود و خویشان
و یاران خود را وداع نمود و خواهران و دختران خود را بر محملها سوار کرده و قاسم فرزند امام حسن را با سایر برادران و برادرزادگان
و اهل بیت خود برداشته روانه شد که از جمله ایشان بودند ابوبکر و محمد و عثمان و عباس فرزندان حضرت امیرالمؤمنین و عبدالله
و مسلم بن عقیل و علی اکبر و امام زین العابدین و علی اصغر که مردم علی کبیر میگویند و چون آن حضرت از مدینه بیرون رفت
این آیه را خواند که در قصه بیرون رفتن حضرت موسی از ترس فرعون بسوی مدینه مدین نازل شده است فخرج منها خائفا
یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین یعنی پس بیرون رفت از شهر ترسان و منتظر رسیدن دشمنان گفت
پروردگارا نجات بخش مرا از گروه ستمکاران و آن عارف معارف ربانی از راه متعارف روانه گردید عرض
کردند مناسب آنست که از راه غیر متعارف بروید چنانچه ابن زبیر رفت تا آنکه اگر کسی طلب شما نماید شما را نیابد آن قدوه
اهل نجات فرمود که من از راه راست بدر نمیروم تا حق تعالی آنچه خواهد میان من و ایشان حکم کند و بعد از آنکه آن
مدینه علوم ربانی از مدینه بیرون رفت ناله و استغاثه از مدینه بلند گشت و خروش و واویلا از جهان و مکان از ایوان کیوان
گذشت مدینه رسول در فراق قرة العین بتول نالان و ملول گردید و از در و دیوار این مدینه آواز [illegible]
من درد الفراق آه و اشوقاه ما العلاق [illegible] نغمه میرید در وادی عراق و آن جان
جهان بمنزله روان از کالبد آن بلده روان گردید و تا قیامت فارغ و الم بر پیکر مدینه خیمه زد چون آن
آلهی بیت را خود [illegible] و طی منازل بمرحله مرحله جاشد فوج فوج از ملائکه سماوات بر [illegible]
بر خود استوار کرده [illegible] آن خلاصه ممکنات [illegible] خاک بوسی
بر پوشش [illegible] پاک [illegible] السلام علیک یا حجة الله السلام علیک
یا خلیفة الله السلام علیک یا ابن رسول الله بدرستی که حق تعالی ما را امر کرده [illegible] یاری جد و پدر تو فرستاده
و اکنون [illegible] تو که در مراحل اطاعت و یاری تو [illegible]
دفع ضرر دشمنان از جناب مقدست کنیم حضرت فرمود که وعده گاه ما و شما در صحرای کربلا [illegible]
[illegible]
از جانب اقدس الهی [illegible]

بنیاد انواع خوارق [illegible] آن امام آفاق آمدند و عرض کردند السلام علیک یا ابا عبدالله ای سید و مولای ما شیعیان
و جان سپاران و یاوران توایم در باب دشمنان و معاندان خود [illegible]
[illegible] جناب مقدس [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة [illegible]
[illegible] این خلق گمراه [illegible] خوانده [illegible]
[illegible]
[illegible]
و محل استجابت دعای هر سعید [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] اصحاب و اولاد [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible]
حضرت رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] آن حضرت عازم [illegible]
آن قبله جان و کعبه جانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible] مانند [illegible]

و ابواب نصرت بر چهره ما و ما ایمان گشاید و حضرت امام حسین را بجانب خود خوانده و بعضی از این ایمان بخدمت آنحضرت
رانده و چون از رای آن حضرت ایشان سخت دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام مظلوم جوابی بایشان نوشت و مسلم ابن عقیل را بجهت هدایت آن فرقه بصرت روانه فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مثل کتب · اللّهمّ العن اوّل ظالمٍ ظلم حقّ محمّدٍ وآل محمّدٍ وآخر تابعٍ له على ذلك اللّهمّ العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللّهمّ العنهم جميعا

مجلس پنجم در فرستادن حضرت سید الشهدا مسلم ابن عقیل را بکوفه و شهادت آن بزرگوار است

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا حبیب الله وابن حبیبه وخلیل الله وابن خلیله الذی اکرمه بالشهادة واجتباه بطیب الولادة وجعله سیّدا من السادة وقائدا من القادة السلام علیک ورحمة الله وبرکاته

از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق روایت حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که هر که مصیبت اهل بیت را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حق تعالی او را [illegible] راوی گوید که [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
قیامت شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جناب سید الشهدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
و همچنان که ازین نقل معلوم می شود روح حضرت فاطمه زهرا و جناب سید الشهدا حاضر می شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسلم بن عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و در مسجد رسول نماز نمود و آن حضرت را زیارت کرد و بخانه رفت و اهل و خویشان را وداع نموده و دو دلیل خود همراه گرفته
شد و بود همراه خود برداشت و روانه کوفه گشت و دلیل را از جهت ... کوفه روانه شد و در عرض راه جاده را گم کرده و در روی
بیابان آواره از تشنگی بیتاب شدند و آن دو نفر پیش آن بزرگوار از تشنگی هلاک شدند و مسلم خود را بزحمت تمام بآب
رسانید و از آنجا نامه بحضرت امام حسین نوشت و حقیقت حال خود و مردن رهنمای خود را مندرج ساخت و این مقدمه
در اول حال بفال بد داشت و عرض نمود که چنانچه صلاح بیند مرا ازین سفر معاف دارید که میترسم بجناب مقدس
زیانی رسد و اوضاع دیگرگون شود چون نامه بحضرت رسید جواب نوشتند که جبن و واهمه بر تو غالب و از اطراف
و جوانب ترس ترا احاطه نموده است چون نامه بآن رسید گفت از دوری خدمت تو می ترسم و از مخالفت
جناب بر سر نام و اگر نه جان در راه تو کمترین چیزی و نثاری است که در دست دارم و درین عالم دینی که در آن عالم حقیقی
بجان برسرانم که بجا دارد تو بشتر ... انشاء الله کمتر ... و روانه شد و در اثنای راه مردی را دید که تیری بر آهوی زد و آهو
بسمل شد مسلم گفت انشاء الله دشمن خود را خواهم کشت اما خاطر شریفش پریشان گردید چون وارد کوفه شد بخانه
مختار ابن ابی عبید ثقفی فرود آمد و کوفیان بشرف خدمتش پیوستند و از دوام ... رسیدند و فوج فوج آمده نامه
حضرت امام حسین را می شنیدند و میگریستند و اظهار بشاشت و خرمی میکردند و خود را بر او بیعت می نمودند
تا آنکه هجده هزار نفر از آن نامردان بشرف بیعت امام مشرف گردیدند و از کار ... حال ...
گرفته نوشت که بعد از من از عقب می رسم و در ... مسلم ... بحضرت امام حسین نوشت که
هجده هزار نفر بیعت نمودند و ابواب اطاعت بر چهره خود گشودند چنانچه تشریف ساورند حین ...
و چون تردد شیعیان بخدمت سعادت لازم جناب مسلم بسیار شد نعمان ابن بشیر که از جانب یزید پلید والی
بود خبردار گردید بمسجد آمد و مردم را نصیحت نمود که دست از شورش و فتنه بردارید ...
کرد عبدالله مسلم ربیعه که از هواخواهان بنی امیه بود گفت این سخنهای تو ... ضعیفان ...
بیزید پلید نوشت که مسلم ابن عقیل از جانب حضرت امام حسین بکوفه آمده و شیعیان با او بیعت می نمایند اگر کوفه
خواهی کسی را بفرست که در انتظام امر ایشان ... چون نامه بیزید رسید با سرجون ...
مشورت نمود آن ملعون صلاح در فرستادن عبیدالله زیاد دید و چون یزید با ابن زیاد ...
نموده سرجون گفت ... رای ... آن لعین گفت بلی سرجون نامه معاویه ...
داد که امارت کوفه را بضمیمه بصره به ابن زیاد داده بود و چون نامه ... رسید ...
مسلم و بیعت شیعیان و اهالی کوفه ... مسلم ...

عبید

عبیدالله زیاد و سپه عثمان برادر خود را در بصره گذاشت و خود بجانب کوفه روان گردید و در حوالی کوفه ... تا شب رسید ...
برسر کشید و چهره نحس خود را پوشانید و با کوکبه و ازدحام در شب داخل کوفه گردید و مردم چون منتظر قدوم امام زمان
بودند پس از حشم و ازدحام ایشان او را سلیمان القدر ... نموده باستقبال روان شدند و رکاب او را بوسیده مرحبا
یا ابن رسول الله می گفتند و آن ملعون در غضب و دندان بدندان می سایید تا بدار الاماره رسید نعمان بشیر بر بالای
کاخ آمده چون آن ازدحام دید گفت یا ابن رسول الله تامل فرمائید تا صباح ...
عبیدالله زیاد بانگ زد که در را باز نمایید که عبیدالله زیاد است مردم کوفه رسیدند و عبدالله ... داخل دار الاماره
گردید و چون صباح گردید امر کرد که منادی ندا کرد که مردم بمسجد کوفه در آیند و خود بمسجد در آمده و آن ملعون بر منبر بالا رفت
و گفت ایها الناس مرا یزید پلید والی این دیار نموده و ... مطیعان او را نوازش تمام
و مخالفان و معاندان او را زجر و سیاست کنم از عقوبات آن بر حذر باشید و اجتناب نمایید ...
رؤسای محله و قبیله را طلبید و تاکیدات اکید و تهدیدات و وعید نمود که هرکه را در محله خود کسان مخالف دارید
حقه و آشوب میدانید نام او را نوشته بمن بسپارید و هرکه قدم از خلاف گذارد خون و مال شما مباح است
و چون خبر ورود آن سگ مردود بمسلم رسید هراسان و خائف گردید و از خانه مختار بخانه هانی ...
شیعیان پنهان بخدمت او می رفتند و بیعت می نمودند تا آنکه ... بیعت نمودند و ...
هانی مخالفت نمود که شریک بن اعور همدانی با اتفاق عبید ملعون از بصره آمده بود و در خانه هانی بود ...
بر احوال مسلم مطلع گردید گفت ابن زیاد بعیادت من خواهد آمد چون او مشغول سخن باشد تو شمشیر آخته ...
کار او را بساز ... چون ابن زیاد بعیادت ...
آمد و شریک بطریق معهود آب خواست مسلم ... بیرون آمد ... مخالفت نمود ... دیگر مسلم گفت که ...
که بمکر و غدر او را بکشم زیرا که حضرت رسول نهی کرده است از کشتن بغدر ...
آمدن مسلم تا ... شریک شعری بر زبان آورد که دلالت بر خروج او میکرد و ابن زیاد از آن شعر متوهم گردید
برخاست و بیرون رفت ... و آن لعین خیال آنکه تفحص کرد که بر احوال مسلم مطلع
شود ... معقل نام ... و سه هزار درم ... داد و او را طلب مسلم فرستاد و گفت تفحص کن شیعیان او را
و هر یک از ایشان را ... اهل بیت ... و این زر را ... بگو که این زر را آورده ام
نذر کرده ام که صرف محافظت دوستان اهل بیت نمایم و ابواب سعادت بر چهره خود گشایم ...
... طرح آشنائی با ایشان ... احوال مسلم بن عقیل مطلع گردید ... معقل

پی تفحص عبد الله به مسجد در آمد و جاسوسانه در احوال و اوضاع مردم می‌گردید و اکثر اوقات در مساجد می‌زیست تا آنکه نظرش
بر مسلم بن عوسجه افتاد و شنید که جمعی می‌گفتند که این مرد از برای امام حسین بیعت میگیرد و چون آن را شنید نزد او آمد
آمد و در پهلوی او نشست تا از نماز فارغ شد پس نزدیک او نشست و گفت من مردی از اهل شامم و حق تعالی بر من
منت نهاده و محبت اهل بیت رسالت و دوستان ایشان را در دلم انداخته و بهار در قدم ولای شیعیان
میگذارم و نام اهل بیت بر زبان می‌آرد و گریه میکرد و مبالغه در اظهار اخلاص و محبت می‌نمود و طریق مکر و حیله
مرعی می‌نمود پس گفت که شنیده‌ام که یکی از اهل بیت باین شهر آمده است که برای فرزند رسول خدا از مردم بیعت بگیرد و از
مجلس مخالفان پنهان کرده است و سه هزار درهم نذر کرده‌ام برای او آورده‌ام و کسی مرا راهنمائی او نمی‌کند که باو
برسانم و در این وقت در مسجد متحیر بودم در کار خود ناگاه شنیدم که جماعتی می‌گفتند که این مرد از شیعیان اهل بیت
و موالیان حیدر کرار و نبوی تو اشاره میکردند باین سبب نزد تو آمده‌ام که این مال را از من بگیری و مرا از این
شرف محروم نگذاری و شرف ملاقات فرستاده امام مشرف گردانی و امید دارم که مرا از این شرف محروم نگردانی که من از محبان
ایشانم و اگر خواهی اول از من بیعت بگیر و چندروز مهلت بده اوه ? ابن عوسجه از سخنان او بازی خورد و گفت
خدا را حمد می‌کنم برای آنکه دوستی از دوستان اهل بیت را ملاقات کردم و از دیدن او شاد شدم و لیکن آزرده شدم
برای آنکه مردم بر احوال من مطلع گردیده‌اند و آن مجلس ملعون گفت که آزرده مباش که آنچه برای شما می‌شود خیر است
و اکنون نزدیکی از من بیعت بگیر که می‌خواهم در بیعت امام خود داخل شوم آن ساده لوح بیچاره کلمات دروغ او را
بر صدق حمل کرده از او بیعت گرفت و با یمان مغلظه از او عهد گرفت که در مقام خیرخواهی باشد و افشای این
راز ننماید ای لعنا جهنم آرام روی است پس بر هستی نهاد یه داده است پس آن ملعون چند روز بر خانه
ابن عوسجه میرفت تا آنکه ابن عوسجه بر او اعتماد کرد و او را بخدمت مسلم بن عقیل برد و بیعت را تازه کرد و مال
میداد برد و هر روز بخدمت او میرفت و نزد او می‌نشست و خبرهای احوال شیعیان را مطلع گردید و ابن زیاد لعین را خبر
و چون هانی متوهم می‌بود بهانه بیماری بمجلس آن ملعون حاضر نمی‌شد روزی ابن زیاد پرسید که چرا هانی نزد
ما نمی‌آید گفتند او بیمار است گفت شنیده‌ام که بهتر شده است و بر در خانه خود می‌نشیند پس محمد بن اشعث و اسماء بن
خارجه و عمرو بن حجاج را طلب کرد و دختر عمرو در حباله هانی بود و ایشان را نزد هانی فرستاد و گفت او را
بگویید که بمجلس ما در آید زیرا که او از اشراف عرب است و نمی‌خواهم که میان من و او غباری که در دل باشد و آنچه کرده پس ایشان
نزد هانی آمدند و او را راضی داده بمجلس آن ملعون در آوردند و هانی در راه با ایشان می‌گفت که از این ملعون خائفم
ایشان او را تسلی دادند که او بدی از تو در خاطر ندارد و چون نظر ابن زیاد ملعون بر هانی افتاد گفت بپای خود بقتل

صحبت آمده چون داخل مجلس شد آن ملعون با او سخن عتاب کرد و گفت این چه فتنه است که در خانه خود برپا کرده و بیا تو بر
در مقام خیانت در آمده و مسلم را در خانه خود جا داده و لشکر و سلاح برای او جمع میکنی پس ابن زیاد معقل را طلبید چون
نظر هانی بر معقل افتاد دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده است و آن لعین را بر خفایای اسرار ایشان
مطلع گردانیده است و دیگر نتوانست انکار کرد پس گفت بخدا سوگند که من او را بخانه نیاورده‌ام و از امر او خبر نداشتم
من در آمد و از من امان طلبید و من شرم داشتم که او را از خانه خود بیرون نمایم اکنون سوگند یاد می‌کنم که اگر
مرا رخصت دهی بروم او را از خانه بیرون کنم و باز نزد تو آیم و اگر خواهی گرو و ضمان می‌دهم که نزد تو برگردم
برگردم ابن زیاد گفت بخدا سوگند که دست از تو برنمیدارم تا او را نزد من حاضر گردانی گفت بخدا سوگند که
این هرگز نخواهد شد که من دخیل و مهمان خود را بدست تو دهم که او را بقتل آوری پس ابن زیاد لعین مبالغه کرد
در آوردن او و او مضایقه می‌نمود چون سخن میان ایشان بطول انجامید مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت ایها الامیر
بگذار تا من با او در خلوت سخن گویم و دست او را گرفت و بکناری برد و گفت ای هانی خود را بکشتن مده و قوم خود را
بلا مکن و میان مسلم و ابن زیاد و یزید رابطه خویشی هست و او را نخواهد کشت تو مسلم را بایشان بده و خود را از بلا
ده هانی گفت بخدا سوگند که این ننگ را بر خود نمی‌پسندم که مهمان خود را بدست دشمن دهم با آنکه صحیح و سالم
و اعوان و یاوران دارم بخدا سوگند که اگر هیچ یاوری نداشته باشم نگذارم مسلم را تا بکشته شوم چون ابن زیاد لعین
این سخن را شنید هانی را نزد خود طلبید و گفت بخدا سوگند که اگر مهمان مسلم را حاضر نکنی گردنت را بزنم هانی گفت
که اگر اراده این امر داری شمشیرها از غلاف کشیده شود و آتش فتنه مشتعل گردد ابن زیاد گفت تو به این سخنان مرا
می‌ترسانی پس چوبی که در دست داشت برداشت و بر روی و بینی او بسیار زد تا آنکه چوب شکست و خون بر ریش مبارک او جاری
شد پس هانی دست بقبضه شمشیر کرد که از غلاف بکشد ابن زیاد بانگ بر غلامان خود زد که او را گرفتند و قبضه
انگشت زدند و در بر روی او بستند چون حسان بن اسماء این حالات را مشاهده کرد گفت تو ما را فرستادی این مرد را
آوردیم و از جانب تو او را امان دادیم اکنون با او غدر می‌نمائی ابن زیاد بانگ بر او زد و دشنام داد
و فرمود که او را گرفتند زدند و او در گوشه نشست در این حال محمد بن اشعث لعین گفت که او امیر است و آنچه
می‌گوید بجا است و او را حبس کردند پس خبر بعمرو بن حجاج رسید که هانی کشته شد عمرو با قبیله مذحج جمع گردید و دار الاماره را
احاطه کرد و فریاد زد که منم عمرو بن حجاج و اینک سواران قبیله مذحج جمع شده‌اند و طلب خون هانی می‌نمایند
و نگذارند که از وی جرمی صادر شده که سبب او را بقتل آورد ابن زیاد از سخنان ایشان متوهم گردید و شریح
قاضی را گفت برو هانی را ببین و مردم را خبر ده که او زنده است چون شریح نزد هانی رفت دید که خون از روی

جاری است و میگوید که کجایند خویشان و یاوران من اگر ده نفر از ایشان حاضر در آید مرا از شر این ملعون نجات
میدهند پس شریح بیرون آمد و از بالای قصر صدا زد که هانی زنده است و آسیبی باو نرسیده است چون اهل
قبیله او شنیدند که او در حیات است پراکنده شدند و ابن زیاد بمسجد در آمد با اتباع و ملازمان خود و اشراف کوفه
بر منبر بر آمد و مردم را از تفرقه و مخالفت ترسانید و مطیعان او را بنوازش و بخشش امیدوار کرد اما
در این حالت جمعی بمسجد دویدند که مسلم خروج کرده است و متوجه دار الاماره است ابن زیاد مضطرب
گردید و از منبر فرود آمد و خود را بدار الاماره افکند و در ها را بر روی خود بست عبد الله بن حازم روایت
کرده است که من در مجلس ابن زیاد بودم که هانی را مجروح کردند و امر کرد محبوس و چون آنحالت را دیدم
مشاهده کردم نزد مسلم آمدم و حقیقت را باو نقل کردم و چون اصحاب مسلم در خانهای دور خانه هانی جمع
بودند مسلم مرا امر کرد که ندا کنم در میان ایشان که بیرون آیند و منادیان او ندا کردند که یا منصور امت
و چون کوفیان همین که ندای مسلم را شنیدند بر در خانه هانی جمع شدند و مسلم بیرون آمد و برای هر قبیله
علمی ترتیب داد در اندک وقتی مسجد و بازارها پر شد از اصحاب او و کار بر ابن زیاد تنگ شد زیرا در آنجا
نفر در دار الاماره با او نبودند و بعضی از یاوران که در بیرون بودند راه نیافتند که نزد او روند پس اصحاب مسلم قصر آن
ملعون را در میان گرفته سنگ می افکندند و دشنام میدادند ابن زیاد و مادرش را ابن زیاد کثیر بن شهاب را طلبید گفت تو
بیرون رو و هر که ترا متابعت نماید از قبیله مذحج و مردم را بگو که از عقوبت یزید و سوء عاقبت حرب بترسند و دست
نمایند و از معاونت مسلم دست بردارند و بعد از او محمد بن اشعث را فرستاد که چنین کند و بهر خود جمع
رایت امان نصب نماید و ندا کند که هر که در تحت این رایت در آید بجان و مال و عرض در امان باشد و همچنین
قعقاع ذهلی و شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن برای اینکار و فریب دادن آن بیوفایان
غدار بیرون فرستاد پس اشعث علمی نصب کرد و جمعی بسیار او جمع شدند و آن گروه دیگر مردم را بوعده های سلطانی
از معاونت مسلم پشیمان میکردند و صحبت ایشان را پریشان میکردند تا آنکه گروه بسیار از آن گروه
غدار کرده آمدند و از راه عقب قصر بدار الاماره در آمدند و چون آن ملعون لشکری در اتباع خود دید کرد علمی
برای شبث بن ربعی ترتیب داد و او را با گروهی از منافقان بیرون فرستاد و بنای فتنه سازی نهاد
و اشراف آن گروه بی انصاف را بر بام قصر بر آمدند و اتباع مسلم را تهدید و وعید و از یزید پلید تخویف نمودند
الغرض آن بیوفایان غدار و نامردان عاری از عار و در روز غدار مانند دوستان این زمان که ابن الوقت
روزگار می نمایند و بخیالی دوستی چند ساله را بباد داده ابواب نفاق بر چهره می کشایند بپای رفتن از دور مسلم کنار

گرفتند که اکنون مقام و طریق نفاق نهاده وقت از وفاق بر گشته بخیال ضعف ایشان و جنگ شان بر خیال تایشان
و تنگ شان چون شام از روز تیره و پدید گردید مسلم زیاده از سی نفر نزد خود ندید و چون بمسجد رسید که نماز گذارد ده نفر با او ماندند
بودند بعد از نماز خواست از مسجد بیرون رود یکی کس با او نبود آهی از دل پر درد بر آمد و عالم در نظرش تیره گشت متحیر
و حیران بهر طرف نگران و در کوچه و محلات گردان بود تا بدر خانه طوعه رسید و او کنیز اشعث بن قیس بود
و پسری داشت بلال طوعه در خانه خود نشسته و انتظار پسر خود میکشید که مسلم باو دو چار گردید باو گفت
شربت آبی داری که بیاشامم رفت و آبی آورد و آن جناب تناول نمود و ساعتی درنگ فرمود طوعه گفت ای بنده
خدا بجای خود رو که شب بودن تو درین جا مناسب نیست مسلم گفت مرا درین شهر مسکن و ماوائی و خویش و اقربائی
نیست من مردم غریبم چنانچه مرا پناهی دهی امید دارم که حضرت رسالت ترا در قیامت پناه و امیدگاه باشد گفت تو کیستی
گفت من مسلم بن عقیلم که کوفیان با من بیعت نمودند و طریقه مکر و بیوفائی با من پیمودند طوعه مسلم را شناخت با تلطف
و از رغبت آن حضرت را در منزل خود برد و مقدمش را غنیمت شمرده در حجره سکونت داد و اسباب خدمتگاری
مهیا کردید و در آن شب بلال پسر آن زن بخانه آمد مادرش را در تردد دید و از احوال پرسید مادر بعد از سوگند بسیار
واقعه مسلم را بطلالی او گفت اما ابن زیاد چون شنید که اصحاب و احباب جناب مسلم متفرق و پراکنده شده اند
بمسجد آمده منادی ندا کرد که هر کس بمسجد حاضر نشود خونش هدر و مالش تلف است که کوفیان لعین چون
سباع از در و دیوار هجوم آوردند و آن ملعون شوم بمنبر رفته و گفت مسلم مخالفت خلیفه کرده و گریخت هر کس
او را بخانه خود برد خانه اش خراب و خونش ریخته خواهد شد و هر کس خبر او را آورد اسباب و خلعت و دولت
بیکه [illegible] و از مسجد بیرون آمده بر در دروازه ها آدم گذاشت که با خبر باشند و حصین بن نمیر را فرستاد که
در محلات تفحص نماید و روز دیگر در دار الاماره نشسته و مردم را صلا داده محمد اشعث را نوازش نمود که در آنوقت پسر طوعه
آمد خبر مسلم را بعبد الرحمن اشعث داد و آن ملعون بپدر مژده خود گفته با ابن زیاد خبر رسید و آن ملعون هفتاد نفر از
شجاعان را همراه او نمود که رفته مسلم را بیاورد چون آن جناب صدای پای اسبان را شنید بگریه آیات و نالید و چون
گویا گردید و شمشیر برداشته و از حجره قدم بیرون گذاشته و چون ایشان را دید بر ایشان حمله آورد و جمعی را بر خاک هلاک
انداخت و بهر طرف که حمله می نمود از پیش آن شیر بیشه ولایت فرار می نمودند تا چهل و پنج نفر از ایشان را بکشت و داد شجاعت
داده مردی را گرفته و بر بام افکند که در هم خورد شد کوفیان دیدند که چاره آن شیر غرین را نمی یابند و نزدیک است
که تا صبح همه هلاک گشته شوند بر بام خانه بر آمده سنگ و خاک بر آن سید خلایق می افکندند تا آنکه بکیر بن
حمران ضربتی بر روی مکرم آن سید مکرم زده لب بالا و دندان آن را افکند و آن شیر خدا بر آن روبهان حمله آورد

وپاک وجهم کرده قتال وجدال میکرد که در آن اثنا ملعونی سنگی بر پیشانی نورانی آن زد که خون فرو ریخت مسلم گفت گریه
شدن اشقیان عنایت حال امام حسین قدیمی متکفل است در روی بدید که وی کرد گفت السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک
یا بن رسول الله یا بن عم خیر [illegible] که ناگاه سنگی دیگر بر لب مجروح و دندان شکسته آن آمده که خون
از دهانش جاری شد و محاسن شریفش غرقه خون شد [illegible] بسیاری جرأت و کثرت زخمهای مسلم که از آن
غداران بیوفا بدن شریفش رسید ضعف و ناتوانی بر وی غالب گردید و دیگر طاقت محاربه نداشت تکیه
بر دیوار کرد و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و گفت ای قوم بیوفا مرا جرعه آبی دهید که تکلم هم نتوانست
[illegible] از تشنگی حرارت افروخته [illegible] از آن قوم بی شرم و حیا شفقت وی نکرده و او را آب ندادند آخر مردی از
خانه بیرون آمده و قدحی آب آورده بدست وی داد مسلم چون خواست بیاشامد قدح پر از خون شد آن آب را ریخت
آن مرد [illegible] آن قدح را پر از آب نمود و به وی بداد آن نیز چنین شد باز قدحی دیگر آورد این مرتبه چون خواست
بیاشامد دندانهای مبارکش در قدح ریخت مسلم قدح را از دست نهاد و گفت آب خوردن [illegible] ملعونی
از عقب مسلم آمده و نیزه بر پشت مبارکش زد که بر رو درافتاد و در آن وقت مسلم گفت انا لله و انا الیه راجعون پس [illegible]
هجوم نمودند و مسلم را اسیر کرده و او را بر استری سوار کرده نزد پسر زیاد آوردند چون مسلم داخل مجمع آن ملعون شد سلام نکرد
ابن زیاد گفت ای مسلم چرا سلام نکردی گفت [illegible] اسلام [illegible] سلامتی [illegible] پس ابن زیاد
[illegible] تفکر نمود پس سر برآورد و گفت ای مسلم چرا بر امام زمان خروج کردی مسلم گفت امام زمان حسین بن علی است
که فرزند فاطمه و سبط محمد مصطفی است و من بامر او باین شهر آمده ام و دیگر سخنانی چند در میان مسلم و ابن زیاد مذکور
گردید [illegible] در این مقام [illegible] پس مسلم گفت ای پسر مرجانه یقین میدانم که [illegible] خواهد داشت که مرا
[illegible] و مرا از وصول بخدمت حضرت امام حسین محروم کرد [illegible] وصیتی چند دارم میخواهم کسی از من
بشنود و بعد از من انفاذ نماید [illegible] ابن زیاد گفت [illegible] مسلم [illegible] عمر سعد گفت ای عمر
بیا [illegible] قرابت و خویشی که در میان ما و تو [illegible] وصایای مرا بشنوی و بعد از من عمل آری ابن سعد [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] گفت ای پسر سعد [illegible] چون از جانب ابن زیاد [illegible] گفت ای مسلم
وصایای خود را بیان کن مسلم گفت ای پسر سعد سه وصیت دارم اول آنست که در این شهر هفتصد درم قرض دارم اسب [illegible]
مرا بفروش و قرض مرا بده وصیت دوم آنست که چون مرا شهید کنند [illegible] مرا خواهند فرستاد و تو باید [illegible]
از ابن زیاد درخواهی و در موضعی دفن نمائی وصیت سیم آنست که نامه بحسین نویسی که کوفیان بیوفائی نمودند [illegible]
[illegible] بعهد ایشان [illegible] تعلقات [illegible]

وحرم حضرت تشریف [illegible] ابن سعد قبول نمود که وصایای او را عمل آورد ابن زیاد
چون وصایای او را شنید گفت [illegible] کاری نیست [illegible] چنان [illegible] ما او را بکشیم [illegible]
شد پس ابن زیاد [illegible] گفت مسلم را بر بام قصر ببر و از آنجا [illegible]
پس بکیر بن حمران ملعون دست آن مظلوم بزرگوار [illegible] بر بام قصر آورد و [illegible]
بتسبیح و تهلیل الهی [illegible] حضرت رسالت پناهی جاری بود و [illegible]
[illegible] میان ما و میان قومی که ما را فریب دادند [illegible] و چون بر بالای بام [illegible]
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله [illegible] ابن [illegible]
جهان گذشت [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] چون [illegible]
از [illegible] و در این نفس آخرین [illegible] که اجل امان [illegible]
جان [illegible] و در خدمت [illegible] جان [illegible] پس مسلم [illegible] بر زبان جاری [illegible]
قتل [illegible] بکر ملعون [illegible] آمد و چون [illegible] تیغ بر وی زند [illegible] شد [illegible]
[illegible] که [illegible] گفت ای امیر چون [illegible]
[illegible] ملعون [illegible] گفت چون [illegible]
[illegible] چون بالای بام رسید [illegible] قتل مسلم [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
ملعون [illegible] و آن ملعون بالای بام آمد و آن [illegible]
[illegible] ابن زیاد ملعون [illegible] غلامان خود گفت [illegible]
[illegible] آن غلام [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] آن غلام ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible] پس ابن زیاد ملعون امر کرد [illegible]
از برای یزید ملعون بشام فرستاد لعنة الله علی اعداء آل محمد

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم
العنهم جميعا اللهم العن يزيد ابن معاوية وعمر بن سعد وشمرا وابن مرجانة
الى يوم القيمة

مجلس نوزدهم در بیان شهادت فرزندان مسلم بر تیغ شقاوت صدور ملعون است

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا صاحب
النوائب والاحزان وقرين الشدائد والاشجان النجلى عن الديار والاوطان والفقيد
عن الاقارب والاخوان المنقطع عن حرم جده المصطفى ورحمة الله وبركاته

از ابن محبوب روایت است که در زمان خوف آل مروان عبد الملك و ابراهیم بقصد زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین
و جان و جهان فدا باد بر حضرت علیه الصلوة والسلام از کوفه بر آمدم و چون در بیابان بی پایان بیرون رفتم
راههای پر خطر و از یاران بسته و صاحب دلان از دل از این مات گشته بودند و کسی را عزم زیارت
میسر نبود بعضی بر سر کنید من از راههای غیر متعارف و از بعضی راههای دلف گذشته و افتان و خیزان
با دیده های دل شکسته می گفتم که بعضی را از کجی بر سانید چون عشق حرم بیت رسول است پا بر جا
از بیم هر خودداری را براه نجات رسانیدم و از مخاطرات بنیاد و توکل و بعض رسانده بهلاکت نیندیدم
تا بکربلای معلی رسیدم و از بیم راهزنان راه دار رسیدم خدا را شکر کرده و شب بقصد زیارت خود را بکنار نهر رسانیدم
و غسل کردم و چون خواستم به آن روضه منیفه از در داخل شوم دیدم شخصی را از آن روضه سر برون آمده گفت ای
محبوب زیارت تو محبوب است و عمل تو مرغوب بر کنار نهر خود که حال وقت زیارت نیست گفتم این
بی انصافی است من از کوفه با چندین خوف و بیم و هزار گونه تشویش و مشقت بعزم زیارت مولای خود راه افتاده
و از راه و بیراه پا بر سنگ زده و سر در این راه گذاشته و آمده ام تو مرا منع می کنی گفت من هرگز تو را از این ...
نه منع میکنم جناب در این شب حضرت ابراهیم خلیل الله و جناب موسی کلیم الله و عیسی روح الله و جناب
خاتم پیغمبران و سرور رهبران حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله با گروهی از انبیا و مرسلین و حبیبان و اهل ...
و ملائکه مقربین و گروهی که شمار ایشان را خدا میداند از پروردگار اذن یافته و بقصد زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
به این روضه مطهر شتافته اند و تا صبح در اینجا بزیارت مشغول هستند و چون زایران آن حضرت را از درگاه ...

شتافته اند و از این جهت دیگری را اذن دخول و اذن و صول نیست تو برو و صبح معاودت کن من از این مقدمه بر
زیارت آن حضرت را خوانده ام و در گوشه ای آرمیدم و صبح بزیارت مشرف شدم و شب دیگر عازم کوفه
گشتم و از حضرت امام ابو عبد الله جعفر صادق علیه التحیة والسلام حدیث صریح مرویست که یک زیارت
حضرت امام حسین علیه السلام در ثواب مقابل است با سی حج که کسی در خدمت رسول خدا نموده باشد
و در وقتی که آن حضرت در کوفه تشریف داشتند شخصی از اقصی بلاد دین بقصد زیارت حضرت امام
زین العابدین علیه السلام با من عازم کربلا شد و چون بجا و به رسید حضرت ویرا طلبید و فرمود که اگر از زیارت
حضرت امام مظلوم چه فایده می رسید آن شخص عرض نمود که شفای امراض و عافیت ابدان و سلامتی اهل و عیال
و قضای حوائج و استجابت دعا از برکت این امام بر او ظاهر می شود و از راه صواب است حضرت فرمود میخواهی فضیلت زیارت
آن را بگیم عرض نمود بلی یا ابن رسول الله آن حضرت فرمود صواب یک مرتبه زیارت با یک حج که در رکاب حضرت
رسالت مآب بشد مساوی است و آن شخص تعجب می نمود و آن حضرت زیادت میفرمود تا آنکه فرمود
یک مرتبه زیارت با سی حج مقبول که در خدمت رسول خدا باشد مساوی فرمود و آن شخص گفت از کان
آن فضل زیادت الحسين والله لا فرقه حتى اموت یعنی هر گاه مرتبه زیارت آن حضرت این است
بخدا قسم که از فرودی جدائی نشوم تا مرا وفات در رسد و در روضه آن حضرت مجاور باشد تا وفات یافت
و از روضه مطهر و صحن منور آن مستان است زر ضريحا لحرد ان وثاه الحسين ابن فاطمة الزهرا ای شیعیان حضرت
آن ضریح بهترین خلایق را از دور و نزدیک یعنی امام شهید فرزند فاطمه زهرا علیها السلام گریه کرده ضریح
حال گریان و بلائی زیارت کن ضریح شهید غریب را که بجول بکا مید ادده و غم من از برای غریب
فودا فودا فقل بالقلب ... پس آن حضرت گریان بگو ای شهیدی که غم غربت و ...
تو هم گشت یا غریبا بالاجل حضرت ... اسفا بعده على القربا ای غریب بیکس که بسبب غربتی تو
غریبان با دمی اورم ... یا خضيب الشيب بالدموع ممزوجة بالدماء
ای آنکه محاسن شریفت بخون سرت خضاب شد ... خون آلوده ام
ليتني بالطوخ كنت فداء لك يا سيدي وكل فدائي کاش ای آقای من در کربلا بودم و خود را فدای
شما میساختم و پیش ... امری بود خدا اموال من خود را از برای شما ... روزی بخدمت
حضرت جعفر صادق علیه السلام رسیدم فرمود اینجا بر چه قدر مسافت میان شما و ما و قبر جدم صاحب
مناقب و مفاخر عرض کردم میان منزل و کربلا یک روز هشت حضرت فرمود که هیچ بزیارت حضرت

امام حسین علیه السلام میرود کم فدای تو شوم میرود فرمود بخواهی بزیارت او هستم و عارف کم بثواب زیارت عرض کردم
بلی فدای تو شوم فرمود هرگاه کسی مهیای زیارت شود اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دهند که فلان پسر فلان عازم
زیارت سرور شهیدان است و چون که از منزل خود بیرون میرود حق تعالی چهل هزار ملک موکل میگرداند که بر او صلوات
بفرستند تا بر قبر مقدس حضرت امام حسین علیه السلام برسد و هر گامی که در راه زیارت او بر دارد ثواب شهیدی
که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد باو کرامت میفرماید و چون داخل روضه مقدسه می شود و دست بر ضریح او میگذارد
و بر او سلام میکند و میگوید السلام علیک یا حجة الله فی ارضه پروردگار و جمیع فرشتگان بر او صلوات میفرستند تا از
زیارت فارغ شود و بعوض هر رکعت نماز که کسی در حایر امام حسین بجا آورد حق تعالی ثواب هزار حج و هزار عمره
و هزار بنده آزاد کردن و هزار جهاد در راه خدا باو کرامت میفرماید و چون از نزد قبر برخیزد که بمنزل خود رود منادی از جانب
پروردگار ندا میکند که طوبی لک ایها العبد لقد غنمت و سلمت قد غفر الله لک ما سلف ای بنده بهشتی
غنیمت یافتی و رستگار شدی حق تعالی جمیع گناهان ترا آمرزیده و اگر در آن سال بمیرد حق تعالی بقدرت خود قبض
روح او میکند و او را به بزرگی [illegible] و اگر زایران حضرت اراده کنند که بوطن خود معاودت کنند آن جماعت
ملکها با او رفیق شوند و بر او صلوات فرستند تا بوطن خود معاودت نماید و چون داخل خانه خود می شود ملکی میگوید
پروردگارا بنده تو زیارت ولی ترا ادراک کرده و بمنزل خود رسیده است که جواب خطاب میرسد یا ملائکتی قفوا
بباب عبدی و سبحونی و قدسونی و کبرونی و اکتبوا ذلک فی حسناته الی یوم یبعثون ای ملائکه من بر در خانه بنده من بایستید
تا وقت وفات او و تسبیح و تقدیس و تکبیر کنید مرا و ثواب آنرا در نامه حسنات این بنده ثبت کنید و هرگاه
او را وفات رسد غسل و کفن و نماز او حاضر شوید پس فرشتگان در خانه او مکث می کنند تا چون او وفات
کند گویند پروردگارا بنده ترا وفات رسید تا [illegible] خطاب میرسد یا ملائکتی قفوا بقبر عبدی فسبحونی
وقدسونی وهللونی واکتبوا ذلک فی حسناته الی یوم القیمة ای ملائکه بر سر قبر او مجاور شوید تا روز قیامت و ثواب تسبیح و تقدیس
و تهلیل را در دیوان حسنات او بنویسید و ملائکه از آن قرار معمول دارند از شرم با وجود توای زاده زیاد آزاده
مرد و باغ امامت زپا فتاده جوری که کرده [illegible] دودمان کاری که کرده [illegible] بسیار حرج
و از مفسدان ولی همچون تو نی [illegible] شود دعا [illegible] زجفای تو در جهان [illegible]
جان داده ای که بسته تو بیخ اهل بیت [illegible] زخم کین [illegible] آتشی که [illegible]
در تیغ کرامت بهر تو ای [illegible] زخم که آتش [illegible] چون کرم [illegible]
[illegible] که جور تو بر و جفت [illegible] آتشی که [illegible] اهل بیت [illegible]

روایت [illegible] احمد [illegible] حسین بیان این کتاب [illegible] نموده اند که در باب شهادت ولدان مسلم دو روایت
مذکورست یکی آنکه [illegible] طفل صغیر ولدان جناب مسلم بوده و دیگر آنکه ابراهیم و محمد پسران عبدالله جعفر بوده اند
[illegible] بوده است و چنین است
[illegible] مسلم بوده شهادت بسیار [illegible]
[illegible]

نذرت [illegible] جناب [illegible]
[illegible] چند [illegible]
[illegible]

رفیق کرده اند که [illegible] ایشان [illegible] بودند و آن [illegible] مدینه [illegible] رسید [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] وقت [illegible]
ایشان [illegible] کاروان [illegible] کاروان [illegible]

امام حسین علیه السلام میروی گفتم فدای تو شوم ... بزیارت ... و عارف گفتم ثواب زیارت ...

ای فدای تو شوم ... [illegible]

... پسر فلان عازم ... [illegible]

حتی ادا اتی اعلی و ادا الفضل ... علیه
بالبیت الفضل ... الکم لا ...
... [illegible]

... [illegible]

و ... ایشان ... نموده ... مرمری زنجانی ... جهان ... بوستان ...

... که بسته ... و دهقان ... و ... ...

... که ... ایشان ... و ... مقام ... و ...

... که ... ایشان ... ایشان ...

روایت شده احمد مختار چنین بیان این حکایت جانسوز را نموده اند که در باب شهادت ولدان مسلم دو روایت
مذکور است یکی آنکه این دو طفل صغیر ولدان جناب مسلم بودند و دیگر آنکه ابراهیم و محمد پسران عبدالله جعفر بودند
صورت حوادث مذکور بعد از شهادت جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا بوده است و چنین است
که ایشان در خدمت پدر بزرگوار بکوفه آمده و بعد از ... که جناب مسلم ... شهادت ...
در خانه شریح قاضی مخفی گردیدند و شریح قاضی ایشان را پاس داری می نمود و شهادت پدر بزرگوار
بر ایشان اظهار ننمود و هرچند آن دو نور دیده رسول خدا بشریح می گفتند پدر بزرگوار ما کجاست آن ... جواب
ایشان عذری می آورد و آنها را ساکت میکرد تا آنکه ابن زیاد ملعون شنید که دو پسران جناب مسلم در کوفه پنهان
و مانند گنج مخفی و پنهان منادی بکوچه و بازار فرستاد که هر کس آن دو گوهر ...
... [illegible]
چون ... [illegible]
... [illegible]
شریح ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
این خبر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

نمود و آن دو طفل معصوم هر قدر جهد نمودند بجائی نرسیدند و به کاروان هم نرسیدند و در آن بیابان دوچار گردیدند قضا را ایشان

زن و مرد قدری سرگشته جاده را از نظر آن بیچارگان دور بود و در نگار دوست از جفای ذریه مصطفی گریستند و آسمان سیاه شد و خون

بدیده گریستند آن دو طفل غریب دو معصوم کم کرده حیران سرگردان در خارج کوفه هر طرف میرفتند و سر به صحرا نهادند حال

به جانب سیکه شتند بیچاره اطفال ابن زیاد و طفل گشتند و بجای پناه جای رسیدند ایشان را گرفته بیرون پیشند بحکم آن

دو نور دیده و جگر خیر البشر جستند نزد ابن زیاد و شان بردند و حبس به شام نمود بسبب آن دو ولد ازتمام بر بزید آن لعین

و بسبب امر آن دو طفل سعید بر یزید پلید نامه نوشت و آن دو نور دیده رسول را بزندان فرستاده و فقط خون خود

که طعام و شراب بیشتر به ایشان ندهند و بر ایشان سخت گیرند و عجز و زاری ایشان را نپذیرند و در بعضی از روایات صحیحه

منقولست که مدت یکسال آن دو طفل خورشید مثال در زندان بودند و روزها بروزه و شبها بنماز تا هنگام افطار می نمودند

تا روزی بیکدیگر گفتند تا چند باین زندان باشیم و باین عذاب معذب چون زندانبان نان و آب آورد و خود را بآن

شناسانیم شاید رحمی نموده بر ما رحم نماید و راه فرجی بجهت ما گشاید چون شب شد زندانبان موافق عادت معهود نان و کوزه

آب آورد به آن گفتند که ای شیخ محمد مصطفی را می شناسی گفت چگونه نمی شناسم و آن خاتم پیغمبران است بیرون زمین

و آسمان و فخر کائنات گفتند علی ابن ابیطالب را می شناسی گفت آری آن امام ما و وصی پیغمبر آخرالزمانست و شاه دین

گفتند جعفر ابن ابیطالب را می شناسی گفت چگونه نشناسم و حال آنکه خداوند جهان دو بال از نور به آن داده

که در روضات حور و قصور با ملائکه پرواز میفرماید گفتند ای شیخ ما را می شناسی گفت نه گفتند ما ذریه رسول خدا و عترت علی

مرتضی هستیم و پسران مسلم ابن عقیل و یکسال است که درین محبس گرفتاریم و لیکن تو با ما این نوع رفتار می نمائی

مرد که این حکایت شنید خود را بر قدم ایشان انداخت و گفت ای آقازاده کان من فدای شما که شما را نمی شناختم

و کمال شما را آگاه نبودم و خود را بر پای آن دو سرور انداخت و قدری بر سر پایهای خود را خورد و گفت جانم فدای شما

هر جا که میخواهید بروید در زندان را گشود و نان و آب به ایشان داد و ایشان را بدرقه نمود و برگشت و در بعضی

روایات زندانبان را نام مشکور و مردی نیکو و از شیعیان پرهیزگار و صاحب زهد و تقوی بود چون ایشان را

دید بر پای ایشان افتاد و اذیت ننموده و برنج ایشان گریست و در منزل خود برده متوجه خدمت گذاری

گردید چون غوغای عام فرونشست ایشان را از زندان رها نموده راه مدینه را نشان داد که بروید تا رسید به انگشتری

بایشان داد که برادری دارم در قادسیه که شما را بمدینه خواهد رسانید و خود برگشت و آن دو طفل معصوم مظلوم قدری

راه آمدند روز بکار بود مسکور رفته گفت که من کار خود را کردم و کار شما هم بدست خدا آورد و سر رشته از

نظر آن دو دور شب شد در بیابان ماندند بخواب رفتند و صبح رفتند چون صبح طالع شد

از طالع بد خود را در خارج کوفه دیدند سرا سیمه گردیدند و متحیر گشتند که چه سازند و چون پنهان شده و چون خورشید در غاب

محجوب شد پنهان چون روز روشن شد و آفتاب بلند گشت بر کنار جوئی در آن جا که آب بود و آن دو کبوتر گرانمایه

بنخلستان خود جبر بردند و نخلستان از کار آن دو طفل معصوم خبردار گردید و چون شب در آمد زنی اهل بیت بود و بیکان آب بیاورد و بدید

خدا خود را آمده چون ماه و مهر ایشان را بخانه برد و بعد از تحقیق حالات ایشان گفت ای جانان من بوی خوش از شما برسید که

زنان عجم باشید از بار رسالت و بخانه می شناسید و در منزل نیکو ایشان نهاد و طعامی از برای ایشان آورد و در بسته گفت

خود آمد و کالی که در خانه ما است ای عزیزان بنشینید و مرا چون نیک بحال چون زبرای شما کار کنم

گفت و در هنگام خواب ایشان را بستر گذاشته و چون این زن حیا بر پسر زن خارث ابن عروه بود و شوهرش

از او چون روی زمین کشیده که در خانه ما بسیار آمده و از شوهر خود پنهان داشت و چون ابن زیاد از گریختن آن دو طفل

معصوم آگاه شد منادی را صدا زد و بارها گفت که هر که اول سر او را بیاورد مرا بر تو مال بسیار دهم و خانه حارث

خود را گشاد و آن ملعون گفت ای من خبر رسیدن که هر که از فرزندان آن دو طفل را بیاورد جایزه بسیار

از رسول خدا گردانی میخواهی آن دو طفل معصوم را بهم بقتل رسانی من از شر تو خلاص کردم و ماه شفاعت

جناب پیغمبر را بدست آورده خدا دادم این زیاد گفت نگو ما اطفال کشته شده ناحق بناحق ریخته و دنیا دادی که

در ما تمامی دوم گفت خداوند مرا نجات دهد سوم گفت ما بخدا واگذار و چهارم گفت خداوند است که مرا در دنیای حکم کشید

در نهم گفت که خداوند مرا بحضرت مصطفی و اهل بیت طاهر آن بیان و دیگر ساکت شد و حرف نزد و تا با خنجر دست یافت

بوی زد و چون عطش بروی غالب شد آب خواست ابن زیاد ملعون مخالفت نمود و آب نداد و نداد

ضرب را بیاورد و بدن آن بیکس سکوی مجروح شده بود که حس و حرکت نداشت و جمعی شفاعت آن را نمودند و چون

از اطفال بر بزرگ آوردند و دیده گشود و رو بسجاده نمود که با کوثر و از حوض کوثر سیراب کرد و جان بجان آفرین

تسلیم نمود رحمة الله علیه اما آن زن صالحه عفیفه آن دو طفل معصوم را در منزل خود نگاه داشته بود و طعام بجهت ایشان حاضر نمود

که ناگاه صدای در خانه آمد و شوهرش حارث آمد در نهایت خستگی و ماندگی زن از او پرسید که از کجا می آئی

گفت چنین ضعیف و بی حال شده آن ملعون گفت که ولدان مسلم از زندان امیر فرار نموده اند و منادی ندا کرده که هر که

ایشان را بیاورد و هزار درهم امیر میدهد و هر که سر ایشان را بیاورد دو هزار درهم میدهد و من از صبح تا شام

ایشان را بهر جانب بشتابان و مانند یا به چرا دگوه دوان بودم تا آب خوردم گشتم و ایشان را نیافتم آن مومنه نیکنهاد

گفت ای مرد از خدا بترس و از ذریه رسول خدا کار را بخدا و رسول بسپار و از خیانت اندیشه نمائی آن ملعون

ای زن تو را با این قضایا چه کار است طعامی داری بیار که زهرم آب شد و تمام خوردم و در بعضی روایات آن سگ ولد الزنا

کوچک بیدار بود و مهمی ای تو از آن فرقه و دو کار در خواب شده دو کار گو خدا ... چون پاره‌ای از شب گذشت برادر بزرگ
که نام آن محمد بود برادر کوچک را که ابراهیم بود بیدار کرد که ای برادر برخیز که دیگر کردو ... گشتیم که در خواب دیدم که حضرت
رسالت پناه جناب پیغمبر بود و حضرت مرتضی و فاطمه حضور داشتند چون چشم پیغمبر بر من افتاد و فرمود ای مسلم دلت
آورد که این دو طفل معصوم را از خود جدا و در میان ... گذاری پدرم عرض نمود که فردای تو بشوم فردا ... خواهند آمد
خواهند گشت ابراهیم گفت ای برادر من هم چنین خواب دیدم و هر دو دست در گردن یکدیگر کرده ... زاری کردن
حارث ملعون بیدار شد و آواز آن دو طفل معصوم شنید از زن پرسید که چیست این صدا و ناله ... و چه جای این
گفت زن بیچاره حیران و مضطرب شد و آن ملعون بر خواست و شتاب ... آن دو طفل معصوم که گذشته
میکرد و مثل شتر فالج و مثل ... که دست بر دیوار می‌کشید تا منزل ایشان رسید و ... آن
معصوم و پرسید که شما کیستید گفتند ... گفت من صاحب منزل شما گویید که چه کاره اید ... گفتند در آن حال از لعین دغا
... خورشید آفتاب لقا ... کرده‌اند که دو دست خود را غم ... چون ... کل عیب کنیم
قیاس کرده ... گفته او صبح مشرق ... که کوچک گفت ای برادر برخیز که ...
کنکاو که از آن خبر پرسیدم حارث ملعون گفت ... گفتند اگر امان گوییم ... گفت بلی قالا امانا
الله وامان رسوله وذمة الله وذمة رسوله گفتند ای امان خدا و امان رسول خدا و ... ندیم
پناه رسول خدا گفت بلی قالا ومحمد بن عبد الله على ذلك من الشاهدين قال نعم قالا والله على ما نقول وكيل
گفتند محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله بر آنچه گفتیم گواه باشد گفت بلی گفتند خدا بر آنچه میگوئیم وکیل و گواه باشد گفت بلی
پس آن دو مظلوم گفتند ای شیخ ما از ذریه پیغمبر هاشمیم و از زندان ابن زیاد گریخته‌ایم آن ملعون گفت ... از مرگ
گریخته اید ... که خدا مرا بر شما ظفر داد آن دو طفل معصوم را برگشته ... و دستهای ایشان ... که آن ملعون
بر جنازه آن دو ... چون ... این شنید ... آن لعین دغا ... زنهار ... گفت
و گیسوان ... ایشان ... تا صبح ... پس آن دو طفل ...
چون صبح طالع شد آن ملعون بر خواست و بیرون آن دو طفل معصوم رفته و چنان طپانچه بر صفحه رخسار بزرگ
زد که ... خون شد ... ضعیفه ... که ای مرد این بیرحمی است از خدا بترس ...
و دختی آن ... آن ملعون قبول نکرد و آن زن ...
... غلام سیاهی داشت ... گفت این دو طفل را ببر ...
... غلام آن دو طفل را ... آن ملعون ...

لعین ... که ... گفت ما اشبه سوادكما بسواد بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وآله
این غلام ... بشارت ... بسیار ... رسول خدا بلال مؤذن آن غلام گفت ... گفتند ما از عترت طاهره محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله هاشمیم ... غلام گفت نفسي لنفسكما الفداء ووجهي لوجهكما الوقاء يا عترة
المصطفى والله لا يكون محمد صلى الله عليه وآله خصمي ... جان من فدای شما و روی سیاه من سپر روی نورانی شما ای عترت پیغمبر
قسم بخدا که روز قیامت پیغمبر خصم من نباشد ... ایشان ... گفت
... رسانید ... آن ... حارث ملعون گفت
... من ذریه رسول خدا ... آن غلام ... گفت اگر مرا پاره پاره کنی
... این عمل ... شد حارث بغلام ... آن غلام ... بعد از آن
به پسر خود گفت که ای فرزند ... این ... سبحان الله من از ... رسول
... زنی ... از جان ذریه رسول خدا ... که من چنین عملی کنم ... ای بیچاره ... بزرگی
... که روز ... رسول خدا ... این دو طفل معصوم را
... ابن زیاد ... هر که ... آن ملعون گفت ...
... گفت این دو طفل غریب ...
... معصوم ... آن ملعون ... آن ضعیفه را ...
... معصوم ... آن ملعون ... آن ضعیفه زد و آن ضعیفه ...
پسر گفت ای پدر این چه ... که جواب خدا و رسول ...
... گشت ... ضعیفه ...
... که ... رسول خدا ...
... آن دو طفل معصوم ... رسول خدا ...
... آن دو طفل ... چون این دو معصوم ...
ایشان ... از فلک گذشت ... آن دو
... که ...
... گفتند ... آن لعین ...
و دیده بر سر آن ... گفتند آن دو معصوم که ای شیخ ...

و شب آن دو ما را بفروش و بهای ما را بگیر اگر مراد تو مال است ای لعین دغا بگذر از خون ما تیغ کین از میان جان ما

دل سنگت ما را ... پس از این مفروش ... ما را به همراه خود ببر و به عوض غلامان خویش حلقه بگوش

پیر بگوش ما باز ... نفروش چه اینکه فردای قیامت محمد صلی الله علیه وآله خصم تو نباشد کس کرد ... فغان

... فغان ... بر خروش و یک ... اندازد ... زمین کی ... از آن ... که کار ... گر کرده ... زند روز ... فرزند

وقت نیم شبی کرگوید ای الله ... هرار ... تو از فغان مرا ... پس گفت آن ملعون نمی کنم این کار را ولیکن می

شما را و سرهای شما را نزد عبیدالله بن زیاد می برم و جایزه دو هزار درهم می گیرم پس گفتند ای شیخ آیا حفظ

نمی نمائی قرابت ما را با رسول خدا آن ملعون گفت میان شما و رسول خدا قرابتی نیست گفتند ای شیخ ما را زنده نزد ابن

زیاد ببر تا آنکه او حکم کند در باب ما هر چه خواهد گفت مرا راهی نیست بسوی ابن زیاد مگر آنکه به خون شما تقرب بسوی

او جویم گفتند ای شیخ آیا رحم نمی کنی کودکی ما را گفت خدا از برای شما رحمی نیافریده است در دل من گفتند

ای شیخ هرگاه چنین است پس بگذار ما را که چند رکعت نماز بگذاریم دگر خطاب نمودند آن دو

با ... کس که ای شیخ از برای خدا امان بده تو را فی ... که نماز کنیم ای لعین بدگوهر

نماز کنید شما اگر نماز نفع دهد شما را پس آن دو مظلوم چهار رکعت نماز گذاردند و دستهای خود را بسوی آسمان

بلند کردند و گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق ای زنده و ای علم دارنده

حکم کننده تو حکم کن میان ما و این ملعون به حق پس آن ملعون از جا برخاست و

... شمشیر ... گردن او را زد و سر او را ... کرد و تنش را در فرات انداخت

اول آن سگ مردود سر برادر بزرگ که محمد بود ... شیخ لعین ... بر ... پس ... مبارک

... را در آب انداخت پس گفت برادر کوچک ... که از خون برادر ... که بگذاری ... خود را

ملعون آن ملعون گفت این کار چه نفع می دهد تو را آن معصوم گفت همچنین دوست می دارم و خود را

... برادر خود ... گفت من ... کرده ... که ... رسول خدا ... آن ملعون گفت ...

... برادرت می کنم پس آن ملعون ... گفت بر ... آن مظلوم ... پس گذارد آن ملعون

شمشیر را بر گردن او و ... و بدن او را در آب فرات انداخت پس بدن برادر

بر روی آب ... بود تا آنکه آن ملعون آن بدن طفل کوچک را در آب انداخت پس بدن برادر بزرگ

... و آمد تا آنکه بدن برادر خود رسید ... و ... و آن ملعون می شنید

از میان آن ... که ... یا رب فاحکم بیننا و بینه فقالت ما فعل بنا هذا الملعون فاستوفی لنا حقنا یوم القیامة ... بروز کار ... فی

بر سینی

ای مبین که چرا ابن ملعون پس گفت برای ما چه آوردی ای ملعون در روز قیامت پس سرهای مقدس آن دو بزرگوار را

در توبره گذاشت و خون از آن ... ریخت ... نزد عبیدالله زیاد و آن ملعون بر کرسی نشسته بود و در دست او

چوبی از خیزران بود پس آن دو سر را در برابر او گذارد چون نظر آن ملعون بآن سرهای مبارک افتاد سه مرتبه

از جا برخاست و نشست و گفت وای بر تو کجا ایشان را ظفر یافتی گفت عجوزه ای ایشان را ضیافت کرده بود گفت پس حق

ضیافت ایشان را نگاه نداشتی پس چه چیز گفتند تو را گفت گفتند ای شیخ ما را ببازار ببر و بفروش و منفعت

ببر ... ما را ... تا آنکه محمد صلی الله علیه وآله در روز قیامت خصم تو نباشد گفت تو چه چیز گفتی گفتم

این کار را نمی کنم ولیکن می کشم و سرهای شما را نزد ابن زیاد می برم و دو هزار درهم جایزه می گیرم گفت چه چیز گفتند تو گفت

گفتند ما را همراه خود ببر نزد ابن زیاد تا آنکه او حکم کند میان ما با امر خود گفت چه گفتی تو گفت گفتم مرا راهی بسوی

ابن زیاد نیست مگر آنکه به خون شما تقرب بسوی او جویم گفت چه چیز گفتند تو را گفت گفتند مرا ای شیخ حفظ کن

قرابت ما را از رسول خدا گفت چه گفتی تو ایشان را گفت گفتم از برای شما از رسول خدا قرابتی نیست گفت دیگر

پس چه چیز گفتند تو را گفت گفتند ای شیخ رحم کن کودکی ما را گفت پس رحم نکردی تو ایشان را گفت گفتم که خدا رحمت

نداده برای شما در دل من رحمی گفت وای بر تو پس چه چیز گفتند تو را نیز گفت گفتند پس بگذار ما را تا چند رکعت نماز

بگذاریم گفتم نماز کنید هر چه خواهید اگر نماز نفع دهد شما را پس چهار رکعت نماز گذاردند گفت چه چیز گفتند در آخر

گفت بلند کردند دستهای خود را بسوی آسمان و گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق گفت

عبیدالله زیاد به تحقیق که احکم الحاکمین حکم کرده است میان شما از جانب فاسق پس خواند ابن زیاد غلام

سیاه خود را که نام او نادر بود گفت ای نادر بگیر این شیخ را و کتفهای او را ببند و ببر در موضعی که ایشان را کشته

و در آن ... و قتل و ... گردن او را ... اسباب او ... هزار درهم برای تو است و تو آزادی

از جهت رضای خدا پس برد آن غلام او را در موضعی که آن ملعون کودکان را در آن موضع کشته

بود و آن ملعون گفت ای نادر ... من ... پس ... گردن او را ... و بدن نحس او را در آب

فرات قبول نکرد و او را ... پس ... ابن زیاد ... و آتش ... کرد

در عذاب ابدی ... اللَّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا

مجلس بیستم در بیان عزیمت شاهزاده ... به جانب کربلا و وقایع عرض راه است

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَبا عَبْدِاللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا مَنْ بَكَتْ عَلَیْهِ السَّماءُ بِالدِّماءِ وَ ذُبِحَ بِسَیْفِ الْجَفاءِ مِنَ الْقَفاءِ الْمَسْلُوبِ الرِّداءِ وَ الْمَسْبِیِّ النِّساءِ وَ الْمَطْرُوحِ بِاَرْضِ كَرْبَلاءَ وَ الْمَحْرُوقِ الْخِباءِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ

از جابر بن عبدالله انصاری که از اجلهٔ صحابهٔ حبیب حضرت باری است مرویست که چون شنیدم که حضرت سید الشهدا بر عزم سفر کوفه جازم گردیده و حرکت از بیت الله الحرام را لازم دیده بآن جناب عرض نمودم و بزبان ضراعت و ابتهال طریق جسارت پیمودم که جعلت فداک عزیمت کوفه داری و حال آنکه جفاکاری کوفیان را صدق می پنداری دلم در تشویش و خاطرم از این معنی در تشویش و ریش است که ایشان بی وفائی آئین و سست عهدی رسم و آئین کیش و دین است چنانچه با پدر بزرگوارت عمل نمودند و قول بیعت خیر البشر را مهمل و معطل گذاشتند بجان سپردند و با جناب مقدست رفتار خواهند نمود و آن قاعده را استوار و برقرار دارند صواب در آن است که چنان که برادرت امام حسن مجتبی با معاویه مصالحه نمود و صلح را مصلحت دیده و فلاح را در گوشه گیری فهمید شما هم باید از در مصالحت در آئید بسا مناقب حضرت فرمود یا جابر اگرچه بزرگوارم تو فرمایش که صلح برادرم صحیح بود و صلاح من در نزاع است عرض کردم خدا و رسول دانند و من دیدم دست بر خطا بردم و جناب راز پنهان با حضرت کارسازگذاشت فرا در های آسمان گشاده گشت و انوار جلال نبوی و علوی عیان گشت حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و حمزه و جعفر از آسمان فرود آمدند نزد حضرت نشستند و تکامل و با جابر بن غالب و ... بر اعضایم افتاد و ... نمود حضرت رسول فرمود یا جابر در مرحله فرزندم حسن نگفتم که عمل امام فرموده صدق است و چون دار دنیا بازیگاه ... فرزندم حسین ترا بدانجا فی ... چرا می کشی ... خدا می ... در وقت خود تسلیم و رضا ... و این فرزندم خلیفهٔ خالق جهان و برگزیده خداوند عالمیان است و از کار دوای اسرار ... و انوار بی شمار انگار خواهند کرد که مصلحت عالم در آن است و رضای پروردگار جهان و از ضرار روایت کرده اند که گفت ده روز قبل از توجه حضرت سید الشهدا بجانب کربلا ... مردم کوفه و دلهای ایشان با شما است و شمشیرهای ایشان با بنی امیه پس آن حضرت بدست مبارک بجانب آسمان اشاره نمود و مرا از نظاره ... دیدم درهای آسمان گشاده ... و ملائکه ... بسیار صف زده ... نزد من آمدند که عدد ایشان را بجز خدا کسی ... اگر ... نمودای ضرار اگر نه آرزوی سعادت شهادت

بقضای جناب احدیت و شوق ملاقات حضرت رسالت بوده هر آینه با این لشکر با اعدا جهاد میکردم و لیکن یقین میدانم که من و تمامی اصحاب من در کربلا شهید خواهیم شد و از فرزندان من بغیر از سید سجاد کسی از قتل نجات نخواهد یافت و مقبول است که چون نوردیده ... کشتار ... ارتکاب ... و روایت محمد حنفیه بخدمت آن حضرت مشرف گردیده و بعرض مقدس آن جناب رسانید که غدر و کوفه را لیکن به پدر بزرگوار و جدی و مکاری ایشان را با برادر بزرگوار فهمیدی و بیم آن دارم که با تو غدر و نفاق اگر در حرم خدا مانی عزیز و محترم خواهی بود و هیچ حرمت ترا کسی نمی تواند نمود آنجناب فرمود که ... ای برادر گرامی اسرار نهانی ... در این سفر و رموز عشق عاشقی ما بیان میدان ... معلوم که صدق و صفا در راه دوست با عشق است و لوای شعاف ... خانه دل ... و در این رزمگاه ... اگر عاشق است ... دل که نظرگاه دوست ... چنانچه ... ما هم در آنجا شهید خواهیم کردید و حرمت خاندان ... من بر طرف خواهند ... گردد که بیکاب ... روانه شود و به آن سامان روی که ما را دوستان و ... محبان ... فرمود اندیشه با خود مکن چون سحرت فرمود ... و حرم محترم را برخاسته سوار گردند حنفیه ... آمد و عرض کرد که ... اندیشه ... و در این باب تامل ... کشتی حضرت فرمود که چون تو رفتی حضرت رسالت تشریف آورده و فرمود یا حسین اخرج فان الله شاء ان یراک قتیلا ای حسین بیرون رو که حق تعالی میخواهد ترا کشته ... و ... از جان و سر کذشته محمد گفت انا لله و انا الیه راجعون هرگاه تو با این عزم ... زنان را چرا با خود در این سفر می بری حضرت فرمود و ... ای برادر گرامی ایشان را اسیر و خوار خواهند کرد و ... بی چادر ... و بی یار و غمخوار مانند ... و ... با عشق ... پس از این ... محمد حنفیه عرض کرد چون چنین است ... و چون و چرا ما را ... انصاف ... حدیث عشق ... لیکن مجال گفت نباشد در این سخن امام مظلوم در جواب برادر فرمود که ... خدا ای تقاضای این کرده ... از برای ما این روز ... شفاعت ما را ... معصیت با ایشان ... مرتبه ایست که ... حضرت اقدس الهی ... آنرا کسی نداند ... آدمی که کشته ... عشق شد ... اندیشه های ... اوست

بسر ... بسوی ...
... جنان ...

فلک چون سر بریده ازین حسرت وارگون   انگه چرخ منقلب زین واقعه شفق در خون کشیده من خشان تکلون
اجزای روزگار زنس دید انقلاب کرد چرخ متحرک خاک پر سکون کند احداث اربعه از بای سیل
کُنّی خلل فتاده در ارکان کاف و نون   آنکه قیامت موعود بر کسی کاید ز فاو بعد که کیف کنون
گفتم محرم است و منوز شفق هلال چون خیمه زده الایش نخون   دگر شده است که مهر شن از گوش بوش
بر ساده رعزای شه دین کند بروان   یا سوخت میزابه او زرده آفتاب بر ید و شاه پشته لبان کرده بگان
جان ما برده ان ره حسین   سر در آستان سرداران حد حسین   تو لسینه کان بستان
فراق و سراینده کان مراتب اشتیاق فوز شرکت امام آفاق را از مکه معظمه بر سیاق برشته تحریر در آورده ما
که بعد از آنکه حضرت سید شهدا در سیم شعبان از مدینه مطهره وارد مکه معظمه گردیده آن مقام را از انوار حضور
خود منور کردانید و چون ماه ذی الحجه درآمد بخدمت را فرستاد و بود به سبب حج که آن حضرت اتفاق رسانند
ذکر رقه روانه جانب او کردند حضرت از صلح اراده توجه بجانب عراق نموده طواف خانه خدا کرد و سعی و صفا
و مروه بجای آورده و در هشتم ماه ذی الحجه از شهر مکه بخارج مکه معظمه تشریف برده و وعده کرده و جمیع عزاء عش
بر استان حضرت خداوندگار و در روز حضرت سید الشهدا و همراهان و جمیان نموده که آنچه حق تعالی از حد مشیت مقدر
کرده خواهد شد و تحقیق که مرگ را بجز ارادت آدم و قلاده ام شمر کرده اند و احدی را از آن گریز نیست و مرا
بسیار اشتیاق اسلاف کرام و آبا و اعمام خود کرده ام و از برای اعدای کان بسید بر روی خدا و
مرا بقای خود خواهد رسانید و لعقه بهترین آنکه زمین کربلا رسن همیان بوده و اواب قضا و برکت
و آن زمین کنند و دکان ها و وصال لحوم الاعتقاب وقیل الحمق الفن ناکرده ام و ما کهبم که اعضای من بر پاره خواهد در آنجا و پاره
از تقدیرات الهی و قضای آسمانی راضی و خوشنودم و بر بلای او صبر خواهم نمود و عطا کند
در آن صبر کنندگان را اعطای بی مرهم و دحضره قدس نزد حضرت رسول مجتمع خواهد شد
و اعلی درجه کرامات خواهد رسید هر که را آرزوی شهادت است و دست قدم بر دهد و گذارد و در همه که جهت
و ره همت خود را از تعلق تعلقات ور و دست ما همراه باشد و السلام علی من اتبع الهدی پس
عبدالله زبیر متابعت آن حضرت قدم را ره آمد و بمقام همراهی آن حضرت بر آمد و از سفر حضرت
اظهار ملالت می نمود و حضرت را منع از عراق می نمود آن حضرت فرمودند که نمی خواهم بسبب من حرمت
حرم خدا بر طرف شود و چنانچه از حرم خدا بیرون باشم و کشته شوم مرا خوشتر است و آن کشته شدن
در حرمت ابدی بهتر از آنکه نزدیک کعبه معظمه باشم و بر کار و درکنار فوت منون شوم مکرر کرد

و محبوب تر است انگه در حوالی کعبه معظمه مدفون شوم و این سخن اظهار نمی بود که ذات آن سرور عظام سید و عبدالله
کنایه فانید که دیگر کشته خواهد شد و حرمت خانه خدا بسبب آن ضایع خواهد گشت چنانچه شد و حجاج مردود سبب
قتل عبدالله آتش شرافت و قدر را آن خانه خدا افروخت و حضرت امام محمد بن حنفیه و سایر بنی هاشم
اعجاز تسلیم مرقوم فرمودند و باب التفات بر چهره کشاگشوده که هر که آرزوی سعادت و لقای وصول بمرتبه
عالیه سعادت داشته باشد بمن ملحق شود و در این سفر همراهی کند و هر که طریقه خلاف پیماید و از همراهی
کناره جانب خلاف از اطراف بر او قسم مجاز و خواهد رسید و عاقبت سعادت کناره از آن خواهد گزید
ابواب فتح و فیروزی بر او نخواهد بود و بهروزی بر او روزی نخواهد بود و السلام
عدل سلطان کربر سید حال مظلومان عشق کوشه گیران را طمع از عافیت باید برید عبدالله عمر بعد از حرکت آن
سرور به تعجیل تمام از مکه روانه شد و بشرف خدمت امام مشرف شده عرض کرد که یابن رسول الله کجا
میروی بحرم جد خود بر گرد حضرت فرمود از پی دنیای فانی نزد حضرت سبحانه تعالی اینقدر ندانی که سر
یحیی ابن زکریا پیغمبر علیه السلام بزن نابکاری بردند و بنی اسرائیل از طلوع صبح الی وقت طلوع آفتاب هفتاد
پیغمبر را از تربت هلاک سیراب کردند و تعجیل در عقوبت آنها نشد و عاقبت بعقاب دنیوی مبتلا شدند
عبدالله عمر عرض کرد که میخواهم از جبهه مطهر تو موضعی را که حضرت رسول الله بوسیده و هم حضرت ناف مطهر تو را
که صد هزار ناف چین فدای را بوی مشک سایش باد که ببوسم و عبدالله عمر سه مرتبه بوسید و گریست و مراجعت نمود
و عبدالله جعفر محمد و عون را بمعاونت آن سید مظلوم همراه کرد و چون بمنزل اول که منعم موسوم
حضرت نیام سعادت بر نیشم و محل ورود لازم التعظیم گردید قافله در آنجا بودند که هدیه چند از جانب والی یمن
به یزید ملعون می بردند آن جناب هدایا را تصرف فرمودند و ساربانان را مخیر نمودند در مراجعت نمودن
و همراهی کردن جمعی سعادت دوستی موافقت اختیار نمودند و از این ساربانان یکی بیان حال شهادت
خصال است که بعد از این آن ملعون آن عمل شنیع بظهور خواهد رسید و چون از منزل منعم کوچ فرمودند
و چون بر براب ثعلب نزول نمودند در آنجا قیلوله فرموده دیده از خواب گشودند متغیر الحال و گفتند اول
حضرت علی اکبر از آن حضرت پرسید که سبب گریه شما چیست حضرت فرمود که ای فرزند گرامی در خواب دیدم
که قائلی میراند و که شما از سرعت می نماید بسوی مرگ و باد سفر می کشد بجانب بلا و محنت و مرگ شما را اینجا
بهشت می خواند و بر هر چه تمام تر با علی علیین میکشاند آن امام زاده عالی قدر بعرض مقدس رسانید
که آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود که ما بر حقیم و حق با ماست و دشمنان ما بر باطل اند و باطل با ایشان حضرت علی اکبر عرض کرد

پس از مرگ چه بود و از کشته شدن او که از بهر حضرت فرمود تو را جزای خیر دهد پس از آن موضع عازم زبیمه شد چون
خبر توجه آنحضرت بعبید زیاد لعین رسید حصین بن نمیر را با جمعی کثیر براه قادسیه فرستاد که از طرق و شوارع باخبر و از امام
زمان بهر جا مستحضر باشد پس آنحضرت با اصحاب بهر جا قطع منازل میکردند تا در منزل بطن رمه عبد الله بقطر را برسالت کوفه
فرستاد و نامه بجهة مسلم ابن عقیل رسول رشت و کیفیت حرکت خود در آن مندرج فرمود و عبد الله بقطر روانه گردید چون
بقادسیه رسید حصین ابن نمیر او را بگرفت و نزد آن لعین بفرستاد او را آوردند از او پرسید که تو کیستی گفت از شیعیان
علی ابن ابیطالب خواست نامه حضرت را از او بگیرد نامه را پاره کرده بدهن درانداخت حصین لعین گفت چرا چنین کردی
بجهة آنکه تو بر مضمون نامه مطلع نشوی حصین او را بنزد ابن زیاد لعین فرستاد آن لعین پرسید نامه حضرت بچه جماعتی
نوشته بود عرض کرد بجماعتی از اهل کوفه که نام ایشان را نمیدانم و سررشته از آنها ندارم ابن زیاد در غضب شده گفت
باید نام اشرار را بگوئی یا بمنبر رفته از امام مظلوم تبرا جوئی عبد الله گفت بمنبر میروم و تبرا میجویم چون بمنبر رفت بعد از حمد
و ثنای جناب اقدس الهی و درود و نعت حضرت رسالت پناهی و جناب سید اولیا صلوات الله علیه بر جناب سید الشهدا
و اولاد پس فرستاد و گفت ای مردم من رسول جناب امام حسینم بسوی شما و بهترین خلق خدا اوست و پسر محمد مصطفی
و [illegible] و علی مرتضی [illegible] زهرا [illegible] شما می آید [illegible] او را اجابت کنید و بنصرت او [illegible]
بشتابید [illegible] و بدانید که اجابت او فرض است و نصرت او واجب [illegible] بعد از آن بر ابن زیاد [illegible]
نمود و طلب رحمت از برای شیعیان [illegible] مردمان [illegible] ابن زیاد [illegible] که او را [illegible] از بام
قصر بزیر انداختند و استخوانهای او [illegible] شکسته و هنوز رمقی در بدن داشت که سرش را جدا ساختند و از آن سمت حضرت
سید الشهدا [illegible] منزل [illegible] رسیدند و جمعی در حوالی آن [illegible] رسیدند از کجا [illegible] زهیر ابن قین [illegible]
حضرت رسول [illegible] و [illegible] زهیر [illegible] مشغول طعام بودند [illegible] حضرت
[illegible] دست [illegible] و حیرت [illegible] طعام [illegible] دست از طعام کشیدند [illegible]
زن زهیر که دختر عمرو [illegible] بود گفت سبحان الله فرزند رسول خدا [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] امام [illegible] زهیر [illegible] جناب سید الشهدا
[illegible] گردید [illegible] برگشت و [illegible] خوشحال [illegible]
[illegible] بود [illegible] گردید [illegible] آن حضرت
نصب کردند [illegible] گفت [illegible] سبب من ضرری [illegible] محقق شود و من
میخواهم که جان خود را فدای امام زمان کنم [illegible] و او را وداع کرد [illegible] این سخن [illegible]

کاش [illegible] داشتم که [illegible] جناب امام حسین [illegible] بعضی از روایات مرویست که چون زهیر [illegible]
جناب سید الشهدا رسید [illegible] گفت [illegible] آن حضرت [illegible] زن خود گفت که ای [illegible]
[illegible] از این ساعت [illegible] رسول خدا [illegible] دل از جان و مال کندم [illegible] سر بزانوی [illegible]
[illegible] که [illegible] من [illegible] امام زمان [illegible] گفت ای زهیر تو میخواهی که
فرزند مصطفی [illegible] سید الشهدا [illegible] من [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] قیامت [illegible] کار [illegible]
گفت ای زهیر من نیز در خدمت تو می آیم [illegible] فاطمه [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] زهیر [illegible] گفت [illegible] بخدمت امام
[illegible] هر که [illegible] وطن [illegible]
[illegible] از برای شما حدیثی نقل میکنم [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] سلمان رضی الله عنه [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
علی [illegible] الله [illegible] امام [illegible]
[illegible] جان [illegible]
جناب [illegible] جان [illegible]
[illegible] زهیر [illegible] اتفاق [illegible] جناب [illegible]
و چون جناب امام حسین علیه السلام [illegible] نزول اجلال فرمودند [illegible]
زینب خاتون خواهر محترمه آن حضرت گفت [illegible] صدای هاتفی [illegible] که این شعر [illegible]
الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
ابن عقیل [illegible]
این [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]

تا آنچه راست ماندست که دنیا بآن تو بسم کرد و این شعر را خواند فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی
وانبل وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسیف فی الله افضل وان تکن الارزاق قسما مقدرا
فقلة حرص المرء فی الرزق اجمل وان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به الحر یبخل

و چون حضرت این شعرها خواند مشخص شد که تن بشهادت در داده‌اند و شربت ناگوار مرگ را برای رضای الهی بخود
گوارا کرده‌اند پس حضرت اولاد عقیل را طلبیده و آن خبر را بایشان فرمود و ایشان را دلداری نموده بایشان
شرایط دلنوازی بعمل آورده و در معاودت با ایشان مصلحت کرد و ایشان گفتند یا بن رسول الله زندگی بعد از مسلم
بچه کار آید و بی وجود مقدس تو وجود ما بکار چه آید از کار رفت [illegible] نیستیم که برنگردیم تا از شربتی که مسلم چشیده
ما نیز بچشیم و چون در عقبه نزول نمودند مسلم را دختر صغیره بود که مصاحب دختران امام حسین بود و بدین منزل
بعادت سابق بخدمت امام حسین آمد حضرت او را بسیار نوازش فرمود و مراعات نمود که هرگز مثل آن
نبود و بسیار در روی می گریست و دست مبارک بر روی وی می کشید و بگریست آن دختر را گفتی در دل بهم رسید و گفت
یا بن رسول الله امروز با من لاطفی می کنی که گفتی شفقت یتیمان است و با نداده پی پدران گویا پدرم شهید گردید
حضرت زار زار گریست و گفت ای نور دیده من بجای پدر توام و خواهرم زینب خاتون مادر تست و دختران ام
خواهران تواند و پسرانم برادران تواند دختر گریان شد و فریاد برکشید و چون اولاد عقیل و فرزندان مسلم آن
خبر را شنیدند بناله و فغان درآمدند و عمامها از سر برداشتند و نوحه و زاری آغاز کردند و حضرت ایشان را دلداری
می نمود و چون سحر شد غلامان خود را فرمود تا آب بسیار برداریند پس آب بسیار برداشتند و قدم در راه گذاشتند
و کوچ فرمودند و رفتند تا بمنزل زباله رسیدند و درینجا خبر عبد الله ابن یقطر باین حضرت رسید و چون این خبر
موحش را استماع نمود آب از دیده مبارکش جاری شد و دست بدعا برداشت و گفت خداوندا برای ما و شیعیان
ما در دار عقبی منزلی نیکو مهیا گردان و جمع کن میان ما و ایشان در غرفات جنان بدرستی که تو بهر چیز قادری پس جمیع
اصحاب خود را جمع نمود و فرمود ما را خبر رسیده که مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و عبد الله ابن یقطر کشته شده‌اند
و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته‌اند و لوای بیوفائی و بدعهدی را افراشته‌اند پس هر که از شما دست
برگشتن دارد برگردد بی حرج نیست بر او عهدی از ما پس مردم متفرق شدند از چپ و راست رفتند تا اینکه حضرت
با اصحاب مستقلش که از مدینه همراه او آمده بودند و معدودی چند که افتاده بودند
اینها را اختیار در رجعت داد و از برای این گفته است که آن اعراب که متابعت او کرده بودند برای طمع مال
و راحت و عزت دنیا بود پس حضرت از آن منزل حرکت فرمودند تا اینکه بمنزل بطن عقبه نزول اجلال فرموده

و در آنجا مرد پیری از بنی عکرمه بخدمت حضرت آمد و عرض کرد یا بن رسول الله ترا سوگند میدهم که برگردی و بکوفه
نروی که [illegible] دلبستان و دوم نیز جان بستان حضرت فرمود که ای شیخ آنچه تو خبر میدهی بر من پوشیده نیست ولکن
اطاعت امر الهی واجب است و تقدیرات ربانی واقع شدنی است و بخدا سوگند که دست از من برنگذارند تا
تا سر مرا از بدن جدا نمایند چون خبر قرب وصول آن امام مظلوم بابن زیاد شوم رسید حر ابن یزید را با هزار سوار
بسر راه آن حضرت فرستاد و حر گفت که چون از خانه بیرون آمدم صدای منادی شنیدم که سه نوبت گفت
که ای حر بشارت باد ترا ببهشت من با خود گفتم که حر بجنگ فرزند رسول خدا میرود و بشارت
بهشت می شنود و از کوفه برآمده روانه گردید وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد

مجلس بیست و دوم در ورود [illegible] بکربلا و آمدن حر ابن یزید برسالت آن برگزیده اله

بسم الله الرحمن الرحیم

صلی الله علیک یا اباعبد الله السلام علیک یا بن رسول الله السلام علی من هو نحره
منحور وصدره مکسور وجسده علی التراب غیر مستور ورأسه علی الرماح مشهور
وشیبه بدمائه خضیب وخده علی الارض ودمه تریب ورحمة الله وبرکاته

از حضرت بضعه رسول خدا و زهرا [illegible] روایت که چون جناب امام حسین متولد گشت و چندی که گذشت حضرت
رسالت پناه بمن فرمود که فرزند حسین را [illegible] بمن ... نمودم [illegible] در دامن خود گرفت
و پایان ندارد و میدانم که [illegible] زندگی او تو قدم بعرصه وجود گذارد که تحفه خدا و جانان را دارانست
و چون نگاه از دست حمل من گذشت حوادث عظیم در خود مشاهده نمودم و از این حالت بیچاره گردیدم تا آنکه
گنودم [illegible] طلبیده و دعائی بر آن خوانده و دمیده و آب دهان مبارک بر آن افکنده و فرمود که بیاشام چون
آشامیدم حرارت من دفع شد و چون چهل روز دیگر گذشت حرکتی در خود می یافتم مانند موری که حرکت
کند و چنین بودم تا دو ماه که گذشت و حرکت و اضطراب و تلخی من زیادت و از خوردن و آشامیدن باز ماندم تا ماه سوم
و چون ماه سیم رسید که خبر درگذشت در خانه خود نشسته بودم و در روز ده تا هفده (?) و خواب نمی شدم
تا ماه چهارم رسید وحشت و اضطراب من با اطمینان مبدل شد و پیوسته ملازم محراب خود بودم و در محل عبادت
حرکت نمی نمودم تا آنکه ماه پنجم شد خود را سبک و روح خدا را در خود فزون ترسیدم تا ماه ششم دیدم که دیگر
در شبهای تار [illegible] بشعاع مشعل نداشتم و شبی در خواب بودم و از یک شمع و چراغ مستغنی بودم و چون نگاه
مرتم صدای تسبیح و تقدیس از شکم خود می شنیدم و تعجب و تفکر میکردم چون ماه نه رسید در خواب دیدم که گوئی

حبیب دوستی عظیم آمد و بال خود را بر پشت من مالید بیدار شدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز کردم باز خواب بر من غلبه کرد
و چون خواب رفتم در خواب دیدم که مردی با جامهای سفید نزد من نشست و ماده بر دو پشت من دمید بیدار شدم
و همان از خواب بیدار شدم و بار دیگر وضو ساخته چهار رکعت نماز کردم و خواب مرا ربود در خواب دیدم که شخصی آمد
نزد من نشست و دعاها و تعویذها بر من خواند چون صبح شد خود را به پدر بزرگوار رسانیدم و جواب خواب را بعرض
مقدس آن رسانیدم چون نظر پدر بر من افتاد اثر سرور و بهجت و علامت حبور و مسرت در بشره مبارکش دیدم
ترس من زایل شد پدرم فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که خدا بتو خواهد داد آن مرد اول خلیل من عزرائیل
بود و دوم برادر من میکائیل بود که موکل بر رحمهای اهل بیت رسالت است و او بر کرف و لبان او برکت داد
سیم حبیب من جبرئیل بود که حق تعالی او را خدمتکار فرزندان تو کرده و مرویست که چون حضرت امام حسین متولد شد
حضرت رسول خدا بفاطمه زهرا فرموده بود که من بنام او شیر دهم و حضرت حضور نداشت هیچ مادری که شیر
حضرت امام حسین را شیر داده چون حضرت رسالت تشریف آوردند و فرمودند آنچه خدا خواسته می شود و چون
امام حسین متولد شد حضرت پیغمبر سه روز صبر نمودند تا حضرت آمد و زبان مبارک در دهان امام حسین
جناب زبان حضرت رسالت را می مکید و چهل روز بر این نهج بود و بعضی روایات انگشت ابهام را در دهان آن
حضرت گذاشت و همچنین گوشت آن از گوشت حضرت رسول و خون آن از خون آن بزرگوار و جان
آن از جان آن عالیقدار سرشته شده است چون رسیدن موکب کربلا فتاد گردون بفکر شورش دوران فتاد
اعضای چرخ منتظم از یکدگر گسیخت اجزای خاک متصل از هم جدا فتاد تابان بر قیرو رفت سر سروران
خیاطهای پرده گیسان از قضا فتاد از شه باد حادثه دیدند هر طرف سروی بسر در آمد و نخلی ز پا فتاد
مانده بهر طرف نگران چشم هر فتی در جستجوی گمشده خود تا کجا فتاد تا که نگاه پر دو کی چهار سوی ... مرتضی فتاد
جو گشید ناله باز اعجی چنان گز ناله آتش گنبد گردون صدا فتاد پس کرد روبه یثرب و از دل
کشید آه نالان بگریه گفت که این با محمد است قران و یار رحا و عجاورا صحرای کربلا ورد و نشان ظلم
و آه بوستان یاد ز محنت و غم وادی واقعه کافر ایان طریق بوده و ابواب سوکواری بر چهره ها یتیمان گشوده اند
که چون وادی کربلا از یمن قدوم ستمدیدگان رشک روضه فردوس است آن چاپایان پر بلا از سعادت ورود
قافله سالار صفا یعنت گلزار قدس گردید چون در منزل اشراف باشراف افگند و آن منزل را از شرف
منازل بهشت بیاراند کرد و صحرا بنهایت حزن و ملال از آن منزل کوچ کرده و شوق اقامت نموده و قرب
دو ملازمت سپاه قریب آن شاه دم سپاه ظاهر کرده جمعی از یاران بعرض مقدس رسانیدند که ملازمت در ...

آن امام مظلوم که سرهای سنان و گوش سپهیان مخالفان است که برخواسته آمده که دانوقف لشکر و برابر آن فرزند پیغمبر
الشعف آرا گشته و در حین که با شدت عطش زده اصحاب آن سرور لب تشنگان بشدند چون اطفال و زنان
سپاه دشمنان را دیدند مضطرب و مشوش شده ناله و فریاد بر کشیدند آن حضرت ایشانرا تسلی داده و در برابر آن
سپاه ایستاده فرمود امیر این جا حاجت گیست و آمدن این لشکر و این صحرا از بهر چیست آمده و عرض نمود که السلام
علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته و نام و نسب خود را بیان کرده و چون روز بسیار گرم بود آن جمیع
وستمها اثار عطش و تشنگی در لشکر خود دیده فرمود اصحاب را امر نمود که اسب را و مرکبان ایشانرا آب دهند و خود
بنفس نفیس متوجه آب دادن با نخاشد ایشان و سپاهیان ایشان را از قید تشنگی آزاد نمود و فرمود ای حر تمام
یعنی ای حر آیا بجهت ما آمده یا چاره ای خر عرض کرد که حسب الامر ابن زیاد مامورم که ملازم رکاب تو باشم
گو که حضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون وقت نماز بود حضرت فرمود ای حر وقت نماز است
و بنگام راز و نیاز تو با قوم خود نماز کن که ما هم مشغول نماز شویم حر عرض کرد که بر عالمیان ظاهر است که
جهان و پیشوای عالمیان فی حسن امروز بسجده وجود مقدس تو بر پاست و زمین و آسمان بعقبات
انکار ما بهم با تو نماز خواهیم کرد و لشکریان آن سرور نماز نمودند بعد از فراغ نماز حضرت فرمود ای قوم
از عمل که باعث خذلان و خفقان سجده است نکرده نوشته اید و رسل شما بمن رسیده و بجانب این دیار کشیده اید
سکال باطل را بر حق گزیده و موفقانی را به نموده و خلاف آنچه نموده اید مسلمانید و باب ظلم و جفا
بر چهره ما میکشایید بگذارید که بمدینه جد خود برگردم و از آمدن بکوفه تقاعد ورزم حر گفت از این نامها من خبر
ولکن از جانب ابن زیاد مامورم که در خدمت تو باشم و از تو جدا نشوم تا در نزد او گوید حضرت فرمود مرگ تو را
نزدیکتر است از این کار و این گفتار و امر فرمود که محملها را بر شتران بستند و بر دو کیان سراق عطف در محملها
و براه افتادند و قدم در بادیه نهادند لشکر حر آمده بمقام مخالف برآمدند حضرت فرمود با حر ثکلتک امک از ما چه
میخواهی حر عرض کرد اگر دیگری نام مادر مرا ببرد و این قسم سخن می گفت متعرض او می شدم لکن در شان مادر تو که
بتول عذرا و بضعه رسول خداست جز تعظیم و تکریم ربی نوانم گفت دو نشسته تا یانرا بگل نمی توانم چیدن
حضرت فرمود ای حر آیا اعطف و شان مرا میدانی که در باره من گرد بیده خلقی میفرمود که حسین
ای امروز در روی زمین مثل حسین من نیست و بهتری از اهل بیت در جهان ایشان داری
بهشت آن من بفرمان یزدان شه ذوالمنن که هر حسین شکرا داریست شد حسین و حسن از من
بما نشیندی که در زیبه حسین بشم نبوی رسول مجید از آن نو چشم ناقه ابوادی بدرش خود لطف کردم سوار

به ایشان دگر داد جای حسن بگفتم بود کی فدای تو من جمال بیت و ناقه بر سوار چو ناقه ما ماندار همراه بر نیزه گیسوان
ز گیسوی مشکین کرد بر گشود گر حشم ما هر دو گیسوی اوی بر آن عنبرین موی سودیم روی دگر ره پیغمبر پاک رای بگفت
کرای ار تو بت اخدای خوب ای بود ناقه شده و چو ناقه ما بود گفته رو بر عشق بی کشت و بر واله جهاد
در انه فلک و لوله دگر باره گفتم بآن تاجدار بآن مایه خویر پرور دگار که عفو عفو کند ما هادی خوب چو ناقه
ما یکیت و لب بهیمر بالا بر آورد دست بسوی خداوند بالا و پست بالماس و گان فرو ریز عفو خدا را
جا خواند و العفو گفت چو باره دگر آن راز گرد دگر باره العفو آغاز کرد ستایش گر ایشان شده جهان آفرین
براو آفرین خواند جان آفرین بهشت برین شد بر وزگار بر و فرخ شد همی ابر شده داد ندا آمد از کردگار جهان
بجبریل کی مهر درخشیان شتابان بسوی زمین آوردی به پیغمبر پاک از من بگوی که کر باره و گر گشت در زبان
بالعفو گفتش ز بس چان بسی دو فرزند خواندم ما چنین واری شدند ما بگو بگو ز ما ایشان کسی کش زبان سود
و دمش خیر البشر عرش سای تو او را اکنون خوار خواهی همی بیکباره و زنش گرانی همی بگو چه شوی گر گنهکاری کنیم
که او هست فرزند خیر البشر بپرای خون چه خون تو از که باشد بر آن خون خداگه نه خواه ای فرزند برو
بیا و آور و بیرون پا و دی اولاد عشر کر کرده در دین صحرا که جان بر نفاق بر بیعت عهدی و نفاق اتفاق نمودند ایشان اند
اهل بیت رسالت و صفا نوادهٔ عصمت و طهارت که خلقت جهان بجهة وجود ما شده و پیدا وجها یان بوجود ما موجود گردید
دو عالم طفیل وجود من است وجود دو عالم بجود من است منم آنکه از راز پنهان درست که دارم بحسب جبان وجهان
دوست منم آنکه پرورگم نه سود و جو درخشنده ماه و فرزند مهر منم کشور آرای ملک یقین منم کانه شرف ای
عرش برین منم مظهر قدرت کردگار زمین صورت کردگار آشکار منم آنکه در بستان چین ز راز و شرف
روح الامین دل طرفش فدای من است لب خودت گرای من است خود عرض کرد که هر گاه آمدن کوید
بر شما شاق و علاقات اهل نفاق بر شما و شوارت از بر اجتنابها ماکه بگوید بر خود جهد به جسم بر گرد و دوین بر بالها
جمعان بوده و بابن زیادتی باسمتها که فضل خدا کاری کنند و اسیر همه که من و او شما و جنیل و رسیا بانجل
والدرا والیس و کفیل تمام حضرت بجهة آن دار فاسد با اصحاب سعادت شان که اصحاب میمن شرف شدند
بدست چپ قدم که انتقند و خوبالشکر خود از طرفی برفت و بود و دیده خیر البشر از طرفی دیگر در آن بین هو که بحث
بشد در آمد الماس می بود و بصیف زبان می گوید و آن حضرت در جواب او مینمود که جا دو راه خدا سعادت
دین و دنیا است و باعث اجر رو زجزا از کشته شدن در حال که ملازم و چون در راه دوست بست بر نجامی او
و بمقام تسلیم برسید هم و قدم بکند ارم تا آنکه در حضرتی حقایق نزول اجلال آن ملال است کل کشت خیمه دیدند در بحکارز نحیه

از کیت گفته که از عبد الله ابن مرتضی است حضرت باو پیغام داد که یاری ما یار شود از بیت جیالت را ازین به نو
کار عبد الله عرض نمود که هنگام رسنگانی کرده و اقارب و خویش تجاری تبع او رو ده گفت و اتفاقی همه بسایدم
و بجز عرض ره در کار کور رسید و چنانچه من یاری شما خواهم از لشکر سعادت اثر او ل من کشته شوم گفت وکیک عبی
دارم بدر کن خطب کسی نفرستاده دم که او را با اوده بشد در تکلیس مقابل من تاخته است که مرا آن کجک
تیز داده باشد حضرت فرموده ما را مرکب تو احتیاج نیست و لکن ازین حوالی بیرون شو که در آنجا باشی از
ازبرای ما ایجا تا نه پروردگارم بر در او بدوست عاشق شدند و دندان جانگسل باشد و چون از قصر بنی مقاتل فرستند
حضرت فرمود خواب دیدم که چند برین هوا آورشدند و در آن میان سک ابلق از پیشتر حمله می نمود و ویرا نیش
و این سوشیده خواهم شد و بقول به هر جا لشکر حضرت از جانب چپ پرفتند تا رسید بزمین کربلا و در آن ایام
سواری از نزد ابن زیاد ولعین رسیده و نامه بجة حر آورد که هر جا نامه تو رسد باید حضرت را فرود آری و بطرفی
رفتن آن جناب را مانع شده نگذاری تا لشکر یا تو برسند و حر مانع رفتن لشکر سعادت اثر شده و عقب را
به ابن زیاد نوشت و از روز حاشیه دیدیم و بقول دیشم محرم بود بعد از وصول خبر آن ملعون نامه بجة
امام حسین نوشت که یزید من نوشته که تو را مهلت ندهم تا بیعت کنم تا بیزید او و ... حضرت چون نامه او را
خود راند جب دفع نمود که رستگاری نخواهد شد کردی که بعث ی مخلوق را استحقاق خالق خرید ند رسول چون جواب
خواست حضرت فرمود ما را بر نصیحت ی جواب فقد حقت علیه کلمة العذاب یعنی فرشته از اوراد نزد عمر را ابن
تحقیق که ثابت شده است برو کلمه عذاب و بقول دیگر بعد از علامات عمر با حضرت و قع مکالمات آن
سر در با او عمر بعرض مقدس رسانید که جان خود را فدای جان مقدست کرد و رستم دیده با و چنانچه تیغ
رو بکشد و از این راه همچ سنگ و گوهی نگذاشتم که نویدت من نداد حال بر او شما می گویم چون است بود و هر
لشکر فرود آمده شما بدست او که حرم از ما دور فرود آید همین که لشکر با تمام رسیدند شما بار نموده و هر طرف که خواهید
بروید حضرت قبول فرموده چون شب شد حضرت بار نموده و روانه شدند و آن شبی بود چون دل منافقین کوفه
تیره و تار و جمعی آن شب چه پیشتر میان جنگ کار و مو لبسیان امام زمان در آن شب راه گم کرده و هر طرف
که میگشتند از راه و اثری نمی یافتند چون اهل بیت همین دید که راه گم شده یکبار آغاز اضطراب نمودند و سیلاب
خون از دیده گشودند راه از راه ناهمراه شده و راهنما از راه دور خاب ز دیده خواتون بر سید که امام زمان کی
و رهنمای جانبان و پیش که نا میدیت آن نور آب دریغ که در دشت کربلا بر رهنمای خلق کسی رهنمون نشد
وی اختیار مانده این همی از ایشان بند شد که در آن وقت نشسته و بنجاح نمایند حضرت امام امام فرزدان شید مکمل

مشتاق آمده بشیر از تشنگی بی‌تاب و حیران حیران و بیدل فرستاده چون صبح روشن شد مرکب آن حضرت بزمین چون لنگی رسیده و بایستاد
قدم از آن بر نداشت هر چند که آن حضرت اسب را از پیش راند نرفت پرسید که نام این زمین چیست عرض کردند که یابن رسول الله
این زمین را ارض ماریه گویند حضرت فرمود نام دیگر هم دارد عرض کردند کربلا هم گویند حضرت فرمود الله اکبر ارض
کرب و بلاء و موضع سفک الدماء این زمین کربلا و موضع ریختن خون ماست قفوا ههنا یا قوم فها هنا محط رحالنا
ای قوم این زمینی است که موضع کشته شدن من و اهل من است و اینجاست که اهل بیت برهنه و اسیر خواهند گردید
و فی هذه تمشی الرؤس علی القنا بین ایدی الاقوام و از این زمین سرها بر نیزه‌ها خواهند رفت و شهر بشهر و دیار بدیار
خواهند گردید و فی هذه تبقی علی الارض جثث بلا کفن و در این زمین بدنهای ما بی سر و بی غسل و کفن در روی
خاک خواهد افتاد پس آنحضرت پای مبارک از رکاب در آورده و بر روی زمین نشست و آن زمین را ...
و برکات ... و چون قدم مبارکش بزمین کربلا رسید زمین زرد و متغیر گردید و غبار از روی آن
برخاست و بر گیسوی مبارک و محاسن آن حضرت نشست پس امام مظلوم زنان و خواهران و دختران خود را طلبید
و ساعتی بحسرت بر روی ایشان نظر فرمود و زار زار گریست و بجانب آسمان نظر نمود که خداوندا اهل بیت پیغمبر تو را از
حرم تو دور کرده و باین مکان آورده‌اند ... پس ام کلثوم گفت ای برادر بزرگوار این چه زمین است که
که خوف عظیمی در دل ما رسیده ... آن حضرت فرمود ای خواهر مهربان بدان که در جنگ صفین
با پدر بزرگوارم حضرت امیر المؤمنین در این زمین رسیدیم ... سر مبارک در کنار برادر بزرگوارم نهاد و بخواب رفت
... و زار زار گریان بود برادرم عرض کرد که ای پدر چه شد که از خواب متغیر الحال بیدار شدی
ای فرزند در خواب دیدم که این صحرا دریائی است از خون و حسین مظلوم من در میان خون افتاده و دست و پا میزند و
و فریاد میکند ... پس روی مبارک بمن کرده فرمود یا ابا عبدالله کیف تکون اذا وقعت ...
ای فرزند چگونه خواهی بود ... عرض کردم ... چاره ندارم ... بقضاء الله و ...
خدا تسلیم ... و چون عزم ابن زیاد ... شهادت ... بحضرت ... جزم کرده بتکلیف امارت لشکر
را بعمر ابن سعد ... و آن ... بامام حسین ... قبول ...
و ... ایالت ری ... و ابن زیاد گفت
... لشکر را ... ایالت ری ...
... ایالت ری قبول نمود ...
... ایالت ری ...

الشهدا ... و در روز ... با چهار هزار سوار وارد دشت کربلا گردید و بعد از ورود بآن سرزمین عمرو ابن ... لعین
... که بخدمت حضرت سید الشهدا فرستاد و اراده و سبب آمدن آن سرور ... نمود ...
... تشریف بردن آن ... نوشته بود و چون بعد ...
... آن بزرگوار نموده بود ... که بخدمت جناب امام حسین علیه السلام ...
... ابن سعد ... لشکر ... بگو که باین امر ...
... ابن عبدالله ... و اگر خواهی ...
... آن سرور برده ... آمدن آن جناب ... روانه شد اصحاب چون آثار ...
آن شقی ... آن حضرت مانع گردیدند آن ملعون ... ابن سعد ...
ابن قیس را فرستاد و چون قره بخدمت ... رسالت علیه السلام رسید بعد از ادای سلام و تحیت ...
عمر لعین را بجا آورد و سبب تشریف آوردن آن حضرت را پرسید آنجناب فرمودند که نامهای متواتر ...
... مرا از مدینه جد بزرگوار ... آن قوم ... باین مکان ... مرا
... و اطاعت خدا و رسول ... مدینه جدم ... چون قره ... رسول ...
... بخدمت عمر سعد لعین ... آن ملعون کیفیت را بابن زیاد نوشته روانه کوفه نمود ابن زیاد ... حضرت
امام حسین علیه السلام ... عمر ابن سعد نوشت که ... یزید را از جناب امام حسین ...
... و نامه را ... بغدادی فرستاده ... بر آمد و ... یزید ...
... گردانید ... آن گروه ... دنیا ... شقاوت ...
... اختیار کردند ... عذاب ... و ... ایمان ...
... اول ... شقاوت ... با جناب سید الشهدا قبول نمود یزید ابن ...
... بود که با دو هزار سوار ... روانه کربلا گردید و بعد از آن ...
... لشکر ... جناب امام حسین فرستاد حصین ابن نمیر را با چهار هزار ... شبث ابن ربعی ...
محمد ابن اشعث ابن قیس را با هزار سوار بدشت کربلا فرستاد عبدالله ابن حصین ... را با هزار سوار ...
... با ده هزار ... و دو هزار لعین بجنگ ... روانه ساخت ... ابن سعد ...
... آن مردود ... گردید ...
و اصحاب ... آن حضرت ... جنگ ... شقاوت ...

رحلت کرد از شریعت خیر المرسلین زنده گردید و خاطر مقدس حضرت خیر الوصیین را فرح رسانیدند و آنچه از بعضی روایات
مستفاد می گردد عدد لشکر سی هزار سوار بوده ابن زیاد بدست پرخطای کربلا روانه نمود و در بعضی از کتب معتبره هفتاد هزار
تعداد آن گروه شقاوت بنیاد نموده اند و در بعضی از کتب معتبره صد هزار نوشته اند و صد و بیست و دو هزار هم گفته اند از روز
چهارم محرم الی ششم محرم می آمدند و در روایت ابو مخنف بن لوط بن یحیی ازدی که [illegible] و دو هزار از آن گروه [illegible]
اشرار که مقابله فرزند سید ابرار آمدند باین قرار است که در روز چهارم محرم عمر سعد لعین با لشکر خود شش هزار
سوار و ابو الاشرس والی خراسان را با پنج هزار و عمرو ابن حجاج را با دو هزار و چون روز پنجم محرم گردید زید ابن
ارقم و اسعد را با هشت هزار و ربیع ابن سوار ابن قیس ابن ضحاک را با سی هزار و حکم ابن عقبه را از خوارج بود با سه هزار
و در روز ششم یزید ابن رکاب را با دو هزار و شبث ابن ربعی را با چهار هزار کس و حجار ابن اوس را با هزار
سوار و مزاحم ابن حریث را با هزار سوار و سنان ابن انس را با دو هزار و خولی اصبحی را با دو هزار سوار و در هفتم محرم
حرمله ابن کاهل لعین با دو هزار سوار و محمد ابن اشعث را با دو هزار و عبد الله ابن حصین را با دو هزار کس و شمر ابن
عباس را با هشت هزار و عبد الله کلبی را با دو هزار کس و در روز نهم محرم حکم ابن طفیل را با چهار هزار و [illegible] ابن
مالک را با دو هزار و قیس ابن اشعث را با دو هزار و شمر ذی الجوشن را با چهار هزار کس فرستاد و سوای [illegible]
اول جنود [illegible] در روز ششم محرم در کربلا مجتمع شده و چون آن گروه طغیان پژوه خاطر اهل بیت رسول خدا
و از هر طرف آن لشکر شقاوت اثر دل اصحاب سید الشهدا شکسته گردید از شورش کوفیان دعا از حرم محترم
خامس آل عبا شد به آسمان رسید و از خوف آن گروه انبوه جگر پرده گیان حرم رسالت زرد گردید و دل
دوستان جگر گوشه فاطمه زهرا قرین اندوه درد اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک
اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس [illegible] دویم در [illegible] مکالمات امام ابن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علی من دمه غسله و شیبه قطنه و التراب کافوره
و نسج الریاح اکفانه و عیدان الرماح نعشه و قلوب من والاه قبره السلام
علی المقتول یوم الاثنین ابی عبد الله الحسین و رحمة الله و برکاته

در احادیث معتبره منقول است که پیش از ولادت شهنشاه کشور شهادت حضرت جبرئیل نازل شد بر حضرت رسالت
در نهایت حزن و ملالت و غایت [illegible] و کسالت [illegible] از دیده روان [illegible]
شود که فرزندی خدا [illegible] عالم جن و انس [illegible] که از برای [illegible] شود خواهد شد که [illegible]

آسمانها و کواکب [illegible] عرش باشد نهایت [illegible] تو بعد از او [illegible] و خواری [illegible] شهادت [illegible] اهل عالم
آنها اسیر گردند حضرت فرمود یا اخی جبرئیل مرا چنین فرزندی احتیاج نیست بعد از آنکه سه دفعه این کلام
شد حضرت رسول جناب امیر المؤمنین را طلبیده و فرمود که جبرئیل خبر داده که فرزندی از تو بوجود خواهد آمد که بعد از تو
بدرجه شهادت خواهد رسید حضرت امیر فرمود که مرا چنین فرزندی احتیاج نیست سه مرتبه این مکالمه واقع شد حضرت
رسول فرمود که او و فرزندان او امامت تا قیامت خواهد بود و وارث آثار پیغمبران او خواهد بود و خزائن علم
اولین و آخرین است و بعد از آن بنزد حضرت فاطمه فرستادند که خدا البشارت میدهد ترا بفرزندی که بعد از او
شهید شود بدست امت حضرت فاطمه گریان شده فرمود که مرا چنین فرزندی چه احتیاج است سه مرتبه حضرت
این مکالمات فرمود و جواب همان [illegible] شنود تا آنکه فرمود که آن فرزند و اولاد آن پیشوای دین مبین [illegible]
اهل دین و وارث آثار من و پیغمبران و خازنان علوم من و ترجمان [illegible] بود حضرت فاطمه راضی شد بعد
از آن حامله شد بجناب امام حسین و بعد از شش ماه آن حضرت متولد شد و هیچ فرزندی شش ماهه نماند
مگر جناب امام حسین و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و بروایتی حضرت یحیی و دائم منقول است که آن حضرت [illegible]
حضرت رسول می آمد و زبان مبارک را در دهان امام حسین می نهاد و آن حضرت می مکید تا سیر می شد و از حضرت
فاطمه و زنی دیگر شیر نخورد و گوشت آن از گوشت حضرت رسالت روئید و خون آن از آن حضرت [illegible]
تعالی این آیه را در شان او فرستاد و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک یعنی مدت حمل آن و از شیر باز گرفتن آن سی ماه بود و چون بحد قوت بدن
و عقل رسید و چهل سال از عمر آن گذشت گفت پروردگارا الهام کن مرا و توفیق ده که شکر گزار نعمت [illegible]
گردد بر من و بر پدر و مادر من و صلاح کن از برای من بعضی از ذریه مرا حضرت فرمود که اگر نمی گفت بعضی از ذریه مرا
همه فرزندان آن امام و پیشوا می بودند لکن مخصوص گردانید بعضی را و این آیه کریمه و وصینا الانسان بوالدیه
حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها عرض انجناب بود که حامله شد والده آن بکراهت و وضع کرد او را از
روی کراهت که خبر داشت شهادت آن حضرت را و آنچه عیان می شود و فضائل و مناقب این بزرگوار زیاده
از آنست که حد و احصا توان نمود و ما طریقه تحریر آن نتوان نمود و از آن جمله وقایع جانسوز کربلا و این مدعا
خدا [illegible] فضائل و اعجاز آن بزرگوار است و بیان مجملی از آن این است [illegible] در آمده [illegible] این
ماتم [illegible] سیاره و باد [illegible] گرفت [illegible] آفتاب [illegible] گرفت ماه و این
[illegible] روی خاک [illegible] و خاک [illegible] گر [illegible]

زین علما که بیچه ازرق آید بین آن شاه کم سپاه لبهای سیاه که برف دا ماند و عجب آن نگاه دین میکش میان لشکر
کین مانده و خاموش اند چرا گروه شاه دین چو کسی از سپاه دین گنها باره و مانده دم اند عجب هوای خدای بر ظلم اهل کوفه و پیشی گواه دین
پس از کوفیان ستمکار کرده و گفت کای بیشرمان سنگدل و روسیاه دین ای ظلما شود بما وای بر شما بند گرگ
خداوای بر شما شب تنها ان مجلس تعزیه داری واقعه نویسان وقایع محنت و سوگواری روند سان خود را شیخ
ناله و آه کرده و شمع تنها از دود آه آتش بار بر مراد غم بجهان انداخته و این محنت ملوک را بیان خونریز گرگ چون
اجتماع عساکر کوفه و ظلام و صحرای پر بلای کربلا دست داده و قرب صد هزار یا سی هزار نفر با لشکر کافر بسیر در برابر امام
امام صف کشیده کافران کین کشا و هیبت این مظاهر جوان و فوج آن گروه ضلالت ماثر را دیده و کثرت آن جنود
نامسعود را مشاهده نمود بخدمت آن شاه کم سپاه آمد و عرض مقدس رسانید که قبیله بنی اسد نزدیک اند بیگانه و آشنا
و از بنوطائی بیگانه اند از باطل دور اند و بما از یک چنانچه مقرر است فی چون ما یک شود و قبیله را بنصرت
سنها انیم چون رخصت یافت دست نزد آن جماعت رفته و ایشان را بوعظ کافیه از کفر و گمراهی باز داشته و نود
نفر از ایشان بر داشته روانه خدمت آن شاه ملک سپاه گشت منافقی از ایشان خبر این خبر را به عمر سعد رسانید
شامی با چهار صد نفر بدم راه ایشان رفته جنگ عظیمی میان ایشان بوقوع انجامید و قبیله بنی کوفت معرکه نیز کرده
شوند و عجب بخدمت آن امام خبر نیف آمد و مراتب را عرض نمود و حضرت بلا حول و لا قوة الا بالله زبان
عمر سعد و حجاج را از داد که با پانصد نفر بر لب آب فرات رفته و که ممانعت نمود که آب به رعیان
و اهل بیت طاهره نرسانند و چون تشنگی بر اصحاب غلبه کرد روی بخدمت آن حضرت آوردند حضرت کلنگ
بدست مبارک گرفته از عقب خیمه حرم آمده نه گام بجانب قبله برداشت و آن کلنگ را بر زمین زده از اعجاز آن
شهسوار کشور سرباز خیمه چون چشمه مصفا پیدا و آبی گوارا مانند عذب فرات آشکار شد و آن حضرت
و اصحاب از آن آب آشامیدند و مشکها پر نمودند چون این خبر به پسر زیاد لعین رسید به عمر سعد نوشت که شنیدم
که امام حسین در صحرای کربلا چاه کنده و آب برون می آرد چون نامه من بتو رسد کار را بر آن بزرگوار
بعزم جنگ تنگ کرده ممانعت آب از جگر گوشه حضرت رسالت مآب نما بعد از ورود نامه ابن زیاد آن
بر تقیه اعدا رسول خدا در آن صحرا کار را دشوار نموده از غم زندان ساقی کوثر آب فرات منع نمودند و از تاب
عطش و تشنگی جگر اهل بیت پیغمبر پر شد تا شنید لب حضرت عباس را طلب فرمود و آن قدوه بی کس
آب با سی سوار و بیست پیاده بجانب فرات روان کرد و چون قرة العین حیدر کرار روی بسمت شط فرات
آورد عمرو ابن حجاج با لشکر خود که بحفظ آب مامور بود ممانعت نموده با وی محاربه مشغول گردید اصحاب حضرت

تشنگان را آب کرده سیراب گردانیدند و اهل بیت امام مظلوم و سایر اصحاب شهید و سیراب کردیدند پس جناب سیدة
این سخنها چنان اعجب بود که شاید بواعظ و نصایح رنگ کفر از چهره ناپاک آن زادید و از آب کلمات هدایت آثار چراغ
عطش تشنه لبان سراپرده های حرم را ماند و خود با عباس و علی اکبر از اصحاب کزیدان سعد لعین با پیغام
بدین خود تیر از لشکر جدا کردید و بخدمت آن سرور شتافت و شرف خدمت آن بزرگوار را دریافت امام
معجزه اقام حجت را آن به فرجام خطاب نمود و با آن شقی دوجهان این مضمون ادا فرمود که یا ابن سعد از عقاید
و از این چشم مپوش و با مردان ابوسفیان مخاصمه من مکوش از جانب رسالت مآب که مرا جد بزرگوار است و جناب
مرتضی بوتراب که مرا پدر عالیقدر است شرمت و از حضرت زهرا که مرا چون جان در قفس می پرورید آزرمت
فرو اجواب احمد مختار چه خواهی داد و در روی حیدر کرار چه نوع دیده توانی کشاد و بجانب من آو سعادت جاوید
تحصیل نما مکث کرده در خانه ما نزول بیچاره کسی بیت آل رسول منم آنکه چون کرم بسازم مخازن بود تنگ میدان
من لامکان به بر جد من بود از چهر برآورد و غرض که باده بر به برای جدم چه بود و حسین شه زان
شرف عرش عرش برین زجدم بوب خدای جهان رسیده عرش کرده بان آن روسیاه و جوش فرعونش
رسانید که از نسب بلند پایه است ستمگر و از قدر و منزلت با خبر چاشم شاه کشی کیست جبرئیل و عبد جد
رسول رب جلیل است اما میترسم که ابن زیاد لعین بجور و کین خانمان را خراب نماید و ابواب تعدی و طغیان
بر چهره ام کشاید حضرت فرمود که در دنیا از مال خویش بجهت تو خانه بنا و در عقبی تقدیم بهشت را بجهت تو بنام
رسانم که من رضا دادم اگر نه حضرت فرمود که من از خدا از آن خوب تر و مرغوب تر از مال خود در حجاز بتو دهم
خاطرت را از این رنگذر مرهم نهم گفت به عیال خود برسام دانستجاب دید که آن تیره دل عیب و عذر مطلب
شنود ای عمر سعد چرا کرئی این کار را بر سر می برای از آنچه خواهی بسر می که بیداد خویش فرو چنان
زینچه که سازد پیش و نیز سلطان چرا کرده خواهی نمی دانزاد که کرده بر او تا آید بدو نگاه سر بر که خواهی تواند
بجز نکند رش بجانان پرورید چین باخدا و خود چون کنی زخون خدا تیغ پر خون کنی تو ای بانصد شته دام
از ما ای ابر که خواهی حریم خدای از این ورطه بگذار تا بگذریم حرم را از این ورطه برون بر ما بس گر
عرش برین از ابن سعد لعین روی مبارک کردید و بزبان معجز بیان این کلمات را گفته رسانید که یا
ابلیس روی دست از خدا بر داشتی و قدم در طریقه نفاق و شقاق گذاشتی قادر حقیقی کند مدعی از دو جهان
که داده در دنیا از آن نعمت را ازبشه و الا عذر تو کرده ای بشعر بوده و بر حضرت خواب ملالت بستند آن روز را زردی و مستور انیسی
اگر کندم نبود و خورش خوب بجهت تو دم جهت بود شهر ملعون از ملاقات حضرت امام حسین و عمر سعد مطلع گشته دین نامه

نوشت آن ملعون شقاوت سرشت نامه بعمر سعد فرستاد که شنیدم شما با حضرت امام حسین صحبت میداری و سر الفت داری
چون وصول نامه باید که دست از آن حضرت [illegible] ساعت والا که دست از امارت برداشته سرداری سپاه
با [illegible] ایالت ری بشمر ملعون واگذار و روایت است که حامل این نامه شمر ملعون خود بود که در روز پنجشنبه نهم محرم الحرام
عسکر شقاوت اثر عمر سعد ملعون [illegible] عمر سعد شمر گفت [illegible] مصالحه [illegible]
قتال و نزاع [illegible] اولاد رسول خدا [illegible] دنیا و عقبی رستگار است و فرزند رسول خدا [illegible]
[illegible] داده و قدم [illegible] بیعت یزید [illegible] خواهد نهاد شمر گفت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] رجوع [illegible] پس عمر سعد [illegible] امارت [illegible]
[illegible] لشکر سردار شود [illegible] بر محاربه حضرت امام حسین [illegible] اولاد رسول
خدا [illegible] لشکر را امر نمود که [illegible] پرده های حرم محترم و اصحاب آن امام معظم [illegible]
از [illegible] حیا و رحم و وفا [illegible] و چون خروش لشکر مخالف بلند شد حضرت امام علیه السلام [illegible]
[illegible] داده و سر بزانوی غم [illegible] نهاده بخواب رفته بود جناب زینب خاتون چون خروش لشکر مخالف
شنید متغیر الحال و مضطرب الاحوال بنزد برادر بزرگوار خود آمده [illegible] آن جناب [illegible]
آن جناب رسانید که ای برادر مهربان آیا می شنوی که سپاه مخالف بنزدیک شده اند و شورش و غوغا [illegible]
امام مظلوم سر از زانوی غم برداشته [illegible] جناب زینب خاتون گفت ای خواهر مهربان در این دم جدم رسول خدا
و پدرم شاه اولیا و مادرم را بخواب میدیدم [illegible] نزد ما خواهی آمد چون زینب
خاتون این کلمات جان سوز را شنید طپانچه بر چهره انور خود زده ناله و واویلا برکشید که ای برادر گرامی [illegible]
جانسوز است [illegible] حضرت فرمود [illegible] دشمنان شاد [illegible]
[illegible] و حضرت عباس را فرمود که ای برادر گرام برو و از ایشان سوال کن که مطلب از این شورش و غوغا چیست
و باعث این [illegible] حضرت عباس [illegible] نزدیک صف مخالف آمده پرسید
که غرض شما از این حرکت و شورش چیست گفتند حکم امیر است که یا متابعت او نمایید یا [illegible] حضرت
عباس فرمود شتاب مکنید [illegible] تا کیفیت را بامام زمان عرض نمایم [illegible]
[illegible] فرزند اسد الله الغالب رسانید حضرت فرمود ای برادر [illegible] از ایشان سوال
که امشب را با ما مهلت دهند [illegible] نماز و طاعات و تهجد [illegible]
نموده این شب را بمناجات [illegible] حضرت عباس نزد آن گروه [illegible]

[illegible] آن [illegible] قبول نمودند [illegible] خروش سپاه برآمد [illegible]
خلاف مذهب [illegible]
[illegible] این فرزند ارجمند شاه ولایت و جگر گوشه حضرت رسالت [illegible]
که عمر سعد [illegible] از این سخن شرم [illegible] امام و اصحابش [illegible]
لشکر شقاوت اثر [illegible] غوغا [illegible] منزل خود [illegible] که شمر ملعون [illegible]
سپاه حضرت آمده ندا درداد [illegible] پسران خواهر ما [illegible] حضرت عباس و جعفر و عبدالله فرزندان
حضرت امیر المومنین [illegible] آن ملعون [illegible] سپاه [illegible] آن ملعون گفت
شما را امان دادم [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] لعنت خدا بر تو [illegible] امان [illegible] جگر گوشه حضرت رسول
خدا و فرزند ارجمند شاه اولیا و قرة العین فاطمه زهرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و من انشاء توقع معاودت و اتفاق چشم بست صحبت و اتفاق ندارم و خود را بخدمت جامع لشکر فیض رسیدم اگر [illegible]
عقب را با من کار نیست و برادرانش با زاری تعجب است سر وفاداری چون پرسند از دیگری [illegible]
و شام قدم کمال و فارغ البال بمقصد خود خواهد رسید چون آن جناب این جواب بسمع اصحاب
رسید هر یک از آن وفاداران برآمد و غلغله از آن حق گذاران بلند کردید حضرت عباس [illegible]
و هر یک از جا برخاست و برادران ما او موافقت نمودند و بعرض رسانیدند که هزار جان عباس فدای
خاک رهت شود ای برادر گرامی [illegible] بزرگانی هستند و صبر چهره [illegible] تو این
میدان سربازی است و معرکه سرافرازی عباس در خدمت تو جان برکف نهاده و در میدان
جان سپاری است برایگان [illegible] عباس از تو بهتر است و عبدالله و عون و جعفر از تو عزیزتر
جان ما ها تصدق جان مقدست شود تو جانی و ما بدن و تو روانی و ما جسم و تن بی جان مرده و تن
بی روان [illegible] تو آقائی و ما ها غلام و تو مولائی و ما بنده ما ها تمام [illegible] زمانی که [illegible]
رکابت [illegible] و [illegible] در بکارات [illegible] پدید آورده عباس در جلوه دوری [illegible]
نمیتوانم بی وجود مبارکت لحظه در بزم زندگانی نشیند چه جان از کردن [illegible]
نشسته کردن چنین غم مهجوری و ناصبوری [illegible] جان غم پرورد من چنین پس آن جناب [illegible]
نموده که شهادت مسلم شما را کافیست من شما را ماذون نمودم که از این مهلکه رفته خود را [illegible] که
رسانید [illegible] شما مطلبی است آن سعادتمندان عرض نمودند که ای سرور و سردار ما دوری
تو را بر خود گزینیم شماتت جهاد را چگونه ببینیم هرگاه ما را گویند که سید و سرور خود را گذاشته از راه
وفا و اخلاص گذشتند [illegible] جواب چه بگوئیم معاذالله از تو دوری نمائیم تا خون [illegible]
در [illegible] خاک کربلا را [illegible] خود [illegible] محال است که جا بیاییم [illegible] نمائیم [illegible]
[illegible] قبول [illegible] که خاک [illegible] و عشق را [illegible] کرد پس [illegible] برخاست و عرض کرد که چگونه
ما دست از نصرت تو کوتاه نمائیم [illegible] و کار خود چه جواب گوئیم [illegible] که دست از جان
[illegible] نوبت [illegible] تا نیزه [illegible] های [illegible] شمشیر [illegible] و هرچند [illegible] دست
دست از محاربه برنخواهیم داشت و قدم در طریقه جهاد خواهیم گذاشت تا خداوند مهربان [illegible]
[illegible] ادا در حق تو [illegible] نمودیم و طریقه حق گذاری پیمودیم و [illegible] که هرگاه هفتاد مرتبه کشته
شوم و مرا بسوزانند [illegible] را بباد دهند از تو جدا نشوم [illegible] هیچ روی نشود [illegible] فدای

کو آن روی که [illegible] آن [illegible] و زهی این چنین بوعده رسانید هرگاه زندگانی [illegible] باقی می بود که
شدن در راه تو [illegible] می کردیم و روی [illegible] شدن و جهاد می آوردیم چه جای اکنون که فانی و در روزی
[illegible] نیست که من [illegible] هزار بار کشته و زنده شوم و بازگشته شوم چاره از فدای تو [illegible]
نخواهم و جمعی دیگر از آن وفاداران گوی شهادت و حق گذاران میدان سعادت هر یک [illegible] جان
سپاری خود را بعرض رسانیدند و بموعظه ثابت قدم در راه یاری ورزیدند که [illegible] از فلک
و آفرین از ملک برخواست و روزگار [illegible] بر وفای آن شیر مردان و ثبوت قدم آن [illegible]
[illegible] بود و محمد پسر حضرمی گفتند که پسر تو [illegible] از [illegible] کشته [illegible] و [illegible]
عرض کرد که عوض جان خود و او را از خداوند جان آفرین میخواهم مرا زندگانی [illegible]
از تو جدا شوم حضرت جابر [illegible] مودند که [illegible] خود را [illegible] و آن [illegible]
[illegible] که در طریقه جان [illegible] قدم در [illegible] چه جای خود [illegible] کرده و روی [illegible] آورده
[illegible] فانظروا الی منازلکم [illegible] مبارک اشاره [illegible] منازل [illegible] در جات [illegible]
نمود [illegible] از این راه بهمه اهل [illegible] که [illegible] کشف کرده [illegible] که در عالم شهادت
رفت چون ایشان قصور جنان دیدند و از دست [illegible] آن امام [illegible] منازل خود [illegible]
مشتاق شهادت گردیدند [illegible] و [illegible] می خریدند [illegible] خاک [illegible] که
حال فراغ و معاینه [illegible] ابن حسین همدانی گوید که در ایام جوانی و اوایل [illegible]
زندگانی مرا [illegible] که میلی بود در آن شب از کثرت [illegible] در معاینه [illegible] و با یاران
کمال [illegible] فراغ می نمودم پس آن جناب در آن شب [illegible] اصحاب [illegible] حضرت
[illegible] و از جناب سید سجاد این حکایت روایت [illegible] می کرده که در شب عاشورا
فرمود که [illegible] های حرم [illegible] بهم برپا نمودند و آن جناب [illegible] علی [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] و [illegible] جنگ [illegible] خوف و [illegible] آوردند حضرت [illegible]
[illegible] میدون [illegible] که این [illegible] بیاید و [illegible] آورید و [illegible]
[illegible] که گفتهای شما [illegible] در [illegible] و مقام آن شب [illegible] آن جناب با اصحاب [illegible]
و سلام [illegible] بر حضرت [illegible] مشغول بودند [illegible] و در رکوع و سجود [illegible] حقیقی [illegible]
می نمودند آن سرور [illegible] حرب [illegible] ترتیب میداد و [illegible] این [illegible] که [illegible] زبان [illegible]

قصور کم فی الجنة

[illegible]

دائما انکم الی الجلیل
فکل حی سالک السبیل

یا دهر افٍّ لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب او طالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل

حاصل مضمون آن بیت که اف بر روزگار پایدار باد که چه بسیار دوست و وفا کرده و بسیار مصاحب و یار و ندیم

و دیار را بقتل آورده و از یک کس بدل راضی نیست و باز گشت به سوی خداوند جلیل هر زنده راهی که من در پیش دارم

الغرض در آن شب آه و ناله این بیت رسول خدا باسمان رسید و از اینان حدیث و آن نیز

فلوات آفاقی زمین ... آن جناب زمانی بر روی پرده پشتمان سرادق عصمت بحسرت می نگریست و از

تفکر غریبی ... ظاهر و آثار ... بیشتر جهت کرده ... و حیران متحیر

و گاهی از آه و سوز ... ارکان عرش ... ملاء اعلی را ... و زبان روزگار ... آن بزرگوار

این گونه ... بکلام غم و ماتم می نمود و نحن نامن اهلیة نقتل فی ضیعتها اقرة عین الرسول و کتبوا ...

فاطمة البتول

و آه ... بحسرت ... و سوزش ... فرزند ... کو فیان ... جای سرتی

ذکر بنات ... فی یوم ... نجوم السموات العلی ... که در روز ... کان

علی الارض الیابسة العاریة

آسمان عزت بر زمین کربلا پایبند ... و تخستاد من ... طیها ... تقطع اعضاء

سادات آل ... و ... که در حین ... آن پاره پاره می ... ای ...

بنی آدم و بزرگان جمیع عالم ... ارباب ... جناب زینب خاتون ... وری

عظماء اهل الاسلام و ... اهل الفرات والانعام

برادر بزرگوار جناب ... و ... بکمال وحشت و اضطراب بجانب خیمه سعادت قباب آن سرور ... و آه سوزان ازدل

بر کشید که خواهرت ... زینب ... رنگ ... بزبان مبارک حرف ... چنان ...

میرانی ... زینب ... که خاطر ... ملاحظه می نمود ای ... از

رحلت رسول خدا و شهادت پدر بزرگوارت علی مرتضی و برادر ... امام حسن مجتبی ... و ... اهل بیت ... عمر

بر ... تو ... آن بود ... این ... را ... می کنم و اکنون ...

خبر شهادت ... و پناه ما که خواهد بود ... که خواهد بود آن امام مظلوم ... و

... که بگونه ... آن حضرت ... خطاب کرد که ای ... سبار

... هر دو چشم آن بزرگوار ... اشک خونین ...

و ... لو ترک القطا ... یعنی اگر قطا ... میخواهد جناب زینب ...

از استماع این کلام اضطرابش زیاده گردید دستهای مبارک ... اشک چشم گلگون کرده

فرمود ... این سخن ... ترا ... جاده ... کرده و مرگ را ...

چهره انور دید پس چنان گریست که اشک چشم از دامانش گذشت و بر روی خاک افتاده بیهوش گشت

پس حضرت را خواب ربود و چون از خواب چشم گشود ... آب ... خود ... فرمود ...

چنان دیدم که ... بر من حمله می نمودند ... آزار ... و ... آن میان سگ ابلق ... دیگران

بر من ... که ... دارم که قاتل ... باشد و بعد از آن دیدم که جدم پیغمبر با فوجی از ...

ظاهر گردیدند ... نور دیده ... مظلوم ... فرزندان ... من ...

... ساکنان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی ... و ... ایشان ...

و آن حضرت ... رسول خدا فرمود ... این ... سبز ...

آسمان ... و ... سوی خون ... در این ... که ... آن ...

از اهل بیت ... جناب زینب خاتون ... مبارک ... ماتم و زاری ...

غم ... گریه و زاری ... برادر بزرگوار ... رسول خدا که ... باد ...

غربت ... آن حضرت ... ای ...

کان و کل آلات شایب ... و القبر بیة کل انا ... یعنی مرگ ... مردم ... خواهند رسید ...

خانه ... فاطمه ... آن حضرت ... که ... جانب ...

و ... از ... فرزندان ... ایشان ...

یک ... و ... ای ... فرزندم ...

وارد ... و ... رسول ... و ...

... و ... حضرت ... و ... آن حضرت ...

تلاوت قرآن ... مناجات ... ملاء اعلی ... آن ...

و ... آن ... و ... حضرت ... غمناک ... و زاری ...

و ... و ... قرآن ... و ... حضرت ...

مقال ... ماذا ... ای ... خدا ...

... و ... آن ... حضرت ...

فیه فی کل ... الفضاء ... والعرض والطول ...

... و ... بابن ... و ... و ...

وتکمیل

کشتند اهل عصمت را تشنه در دو فرات و حال آنکه آب آن [illegible] و الارض
وَالرَّحِمُ مَوصُولٌ
وضعتم والحق حقکم و حال آنکه آب بر ایشان بست و زمین زمین ایشان است [illegible] بر جمیع [illegible]
عالم را [illegible] ایشان جناب فاطمه کرده بود و این زمین زمین ایشان است و این حق حق ایشان است این
رحم رحم ایشان است که خدا واجب کرده است در قرآن بر جمیع خلق که آنرا وصل کنند و اولاد انجاساد الحجج
الْمَوصُولُ
فِي النَّفسِ تَطَهُّرُها لَمُحيِي قَدْ كَشَفَ [illegible] سرهای سادات ایشان را در آفتاب گرم [illegible]
کوبان کرده بودند آفتاب [illegible] و خون از ایشان جاری بود و بکرم [illegible] که کرد آن جسدهای پاره پاره
[illegible] کرده بودند [illegible] و پامال [illegible] ... مشهوره كما قال الفنا وهنا في
سرهای ایشان را از تنها بریده کرده اند و بعد از آن بریده و بجوار [illegible] بلند نصب کرده اند که گویا آنها
بِالاَنغالِ مَغلُولٌ
بر نیزه ها [illegible] علامت و کم [illegible] با لطف محسنة وما جادوا [illegible] و ایشان را اسیر کرده و هتک کرده زنان
عفیفه عصمت پناه را و ایشان را بزرگواران را که یکی از ایشان امام زین العابدین است غل در گردن آن بزرگوار
مَهَازِيلٌ
نهاده [illegible] دست و پای او [illegible] ... زمان ایشان [illegible]
اَهلَكَ وَهاكَ فِي اللَّيلِ
در میان غلامان شما بود که [illegible] ایشان را بر شتران [illegible] امام [illegible] سرها
سرهای ایشان که مانند ماههای شب چهارده بودند [illegible] چون آن سرها [illegible] نگاه و بر آن
میکردند و چشم از ایشان بر نمی [illegible] و چون شب می شد آن سرها بر سر نیزه [illegible]
مَولُوا
نظر میکردند زنان و اطفال سرها [illegible] ایشان [illegible] ماکوماشئتم فاصنعوا آنچ
ای بنی امیه وای بر ما در شما که چه کردید آنچه خواهید بکنید و آنچه خواهید بگوئید قال القوم من [illegible]
و غرضهم ذلك ولا [illegible] بالجهل و این بزرگواران طاهرین اند و جمیع [illegible] اند از [illegible]
معصومین اند از جمله گناه [illegible] علی رغم ایشان [illegible] نزل القرآن والحق الاول و
[illegible] مع ایشان نازل شده تمامی قرآن [illegible] و تورات و انجیل [illegible] فریاد میکنند
مع ایشان را

وَسَيَعلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ اللَّهُمَّ خُصَّ أَنتَ أَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعنِ مِنِّي وَابدَأ بِهِ أَوَّلاً
ثُمَّ الثّانِيَ ثُمَّ الثّالِثَ ثُمَّ الرّابِعَ اللَّهُمَّ العَن يَزِيدَ بنَ مُعاوِيَةَ خامِساً وَالعَن عُبَيدَ اللهِ بنَ زِيادٍ وَابنَ مَرجانَةَ وَعُمَرَ بنَ
سَعدٍ وَشِمراً وَآلَ أَبِي سُفيانَ وَآلَ زِيادٍ وَآلَ مَروانَ إِلى يَومِ القِيامَةِ اللَّهُمَّ العَن بَنِي أُمَيَّةَ قاطِبَةً

مجلس بیست و سیم در ذکر شرح مصائب و مکروهات امام زین [illegible] بکوفه رسیدن

بسم الله الرحمن الرحيم

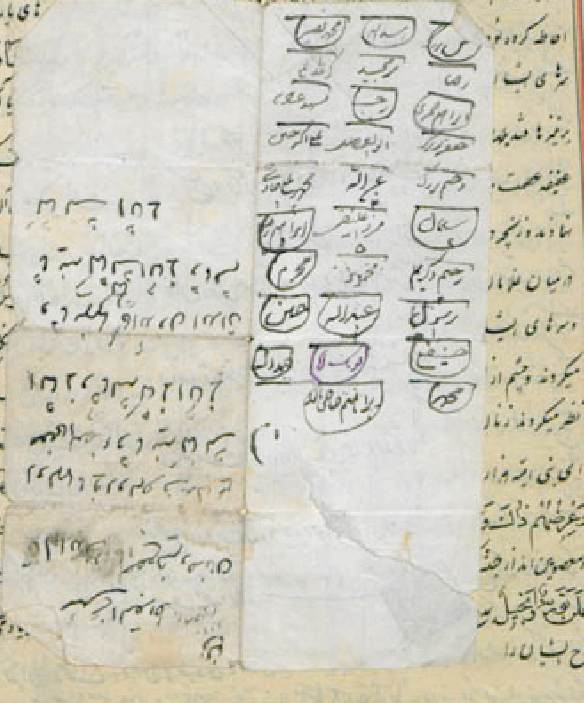
السَّلامُ عَلَيكَ يا أَبا عَبدِ اللهِ السَّلامُ عَلَيكَ يا ابنَ رَسُولِ اللهِ السَّلامُ عَلَيكَ يا مَنِ الأَئِمَّةُ
فِي ذُرِّيَّتِهِ وَالشِّفاءُ فِي تُربَتِهِ وَالإِجابَةُ تَحتَ قُبَّتِهِ السَّلامُ عَلَيكَ يا مَن شَرَّفَنَا اللهُ [illegible]
السَّلامُ عَلَيكَ يا ابنَ رَسُولِ اللهِ وَرَيحانَتَهُ وَابنَ أَمِيرِ المُؤمِنِينَ [illegible] وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ

از طرق عامه از عایشه و از طرق خاصه از زینب که از زوجات سید عرب و رسول هاشمی نسب اند روایت
و شیعه و سنی [illegible] ... جناب
باب [illegible] ... حضرت
بازی مشغول [illegible] ... قسم
و چون برگشت [illegible]
بول میکند [illegible]
کردن آن [illegible]
ساعه مشغول [illegible]
سوار شد حضرت [illegible]
و امام حسین را [illegible] ... با پایان
با آن حضرت [illegible] ... نازل
امروز چه کار [illegible]
کردید و مرا [illegible]
روح و روان [illegible] ... در جهان
... خوابیده آورده که.

مبلغ [illegible] تومان [illegible] میرزا [illegible] محمد [illegible] اردبیل
[illegible]
فاضل [illegible] عبد [illegible] مشهدی [illegible]
در ذمه [illegible] ثابت [illegible] شرعی [illegible]
مدت بیست روز [illegible] خود [illegible]
ربیع [illegible] هزار و سیصد و [illegible]
۱۳۲۸
[illegible] الحجه [illegible]

سر بچه من داد که این تربت طاهر مطهر است و مرویست که چون جبرئیل خبر شهادت نور دیده سید ثقلین
و سرور سینه سرور را نقل حضرت امام حسین را بجهت حضرت رسالت آورد و آن حضرت را گریان و نالان
کرد آن حضرت دست بر [illegible] ما گرفت و [illegible] رفت و [illegible] زمان طولی [illegible]
و [illegible] مشغول بودند که جبرئیل نازل شد و کف خاک [illegible]

کشته‌اند اهل عصمت را تشنه در روز عاشورا و حال آنکه آب را بی‌شبهه بر همه حلال فرموده و گواهی و اللّه ما اطعمتم و لا ارضعتم و لکن حقهم و حال آنکه آب بر ایشان بر همه رضای ایشان است و زمین زمین ایشان است و حق جمیع رضاست عالم را مهر مادر ایشان جناب فاطمه کرده بود و این زمین زمین ایشان است و این حق حق ایشان است این رحم رحم ایشان است که خدا واجب کرده است در قرآن بر جمیع خلق که آنرا وصل کنند ... فی النفس تظهرها لهفی فلا کشف اللّه اذاها ... بعد از سادات ایشان را در آفتاب گرم عاشورا جمیع کشتی کربلا کرده بود و آفتاب ...



وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی وابدا به اولا ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع اللهم العن یزید خامسا والعن عبید اللّه بن زیاد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل مروان الی یوم القیامة اللهم العن جمیع ... فاطمة

مجلس بیست و سیم در روز ... عاشورا ... امام زمان ... بیان

بسم اللّه الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبداللّه السلام علیک یا ابن رسول اللّه السلام علیک یا من الائمة فی ذریته والشفاء فی تربته والاجابة تحت قبته السلام علیک یا من شرفه اللّه فیهما درته السلام علیک یا ابن رسول اللّه وریحانته وابن امیر المؤمنین وذریته ورحمة اللّه وبرکاته

از طرق عامه از عایشه و از طرق خاصه از زینب که از زوجات سید عرب و رسول هاشمی نسب اند روایت و شیعه و سنی هر دو حکایت کرده‌اند که روزی در منبر سپهر رسالت و آفتاب جهانگیر فلک نبوت نجابت مآب در خوابگاه بودند و در حجره خاصه مشغول استراحت که حضرت امام حسین آمد و طفل بود من آن حضرت بازی مشغول می‌شدم که مبادا بیدار شود حضرت رسول را بیدار نماید چون امام حسین مشغول شد بسبب فهمی قسم و چون برگشتم دیدم حضرت امام حسین بر روی شکم حضرت رسول نشسته و بعادت اطفال بر روی شکم حضرت بول می‌کند خواستم آن جناب را بردارم دیدم حضرت رسول فرمود که بگذارید که کار را و او را بحال خود بگذار که بول آن قطع شود و فارغ شود الغرض جناب رسول خدا از جا برخواسته و بر شکم مبارک زینب وضو ساخته مشغول نماز شده و متوجه راز و نیاز چون آن حضرت بسجده رفت حضرت امام حسین بر پشت مبارک سوار شد حضرت رسول آنقدر سجده را طول داد که حضرت امام حسین از پشت مبارک بزیر آمد و سر از سجده برداشت و امام حسین را چون جان شیرین در آغوش گرفت و باز متوجه نماز شده و در نماز گریه و گریستن بی‌پایان با آن حضرت رسید و گریان و نالان فرمود ای جبرئیل من جا دوست خود را طلبید کردم پرسیدم که برای امروز چه کاری کردی که هرگز ملک دیدی حضرت فرمود رسیده بودم که جبرئیل از جانب پروردگار من نازل گردید و مرا خبر داد ... فرزند ... و تو آن را چنین دوست میداری و گرامی داری رنج و درد نفس می‌شماری همین فرزند را امت تو در صحرای بی‌آب شهید خواهند کرد ... جبرئیل ... حجره خواهند آورد که تا روز قیامت جان در میان ... و ملائکه ... خواهند بود ... سرخی بمن داد که این تربت حایر مطهر است و مرویست که چون جبرئیل خبر شهادت نور دیده سید ثقلین و سرور سینه سرور ... حضرت امام حسین را بجهت حضرت رسالت آورد و آن حضرت را گریان و نالان و محزون کرد آن حضرت دست ... امیرالمؤمنین را گرفته و با یکدیگر گذشته زمان طولی در این ... بمحضر ... و منکر ...

منیرا بکرای ذوق نگاه کشاف دای دو دستهای عرفیه نجات چند این مصحف جان سوز و عالمی از این غریب
بیره روز است نهایت شما را بجلال کجب فی مصحف و بی بهانی خود سوگند میدهم که صبر اشعار خود سازید
و علم تحمل و سکون برافزایید پس آن دو مقتدای انام باهم حضرت فاطمه علام جبرئیل گرفته قرار و آرام بر گنجینه نهادند
و نیز مرویست که یکی از دوستان که بگم عاشق عشق آن متوکل بر قطرات باران بود روزی حضرت رب
العزت در خواست نمود که بجناب زمین شتابد و شرف عتبه بوسی جناب رسالت دریابد بعد از اذن
نزول بشرف خدمت حضرت رسول مشرف گردید حضرت ام سلمه را فرمود که در پیش در باش و نگذار که کسی
قدم در اینجا گذارد و داخل این سرا شود که در آن وقت برگزیده خدا و نور دیده مصطفی رسید و سر از در آمد
خواست که مانع شود که آن حضرت داخل شود که بجناب رسالت رسید ام سلمه نتوانست داخل حجره گردید و [illegible]
خود را فرود حضرت رسالت جا بیند و بر دوش آنحضرت سوار شد آن ملک از دیدن آن حال متعجب گردید
اخر سپهر سروری گل گلشن نیکی و بجناب رسول خدا گفت که او را دوست میداری آنحضرت فرمود که مرجان
بهترین و فرزند بهترین است ملک عرض کرد که امت جفاکار او را شهید خواهند کرد و در عجبی بود از اهل
نو خواهند آمد و خاکی از تربت مقدس بجناب اقدس بنمود و حضرت ام سلمه سپرده دو خون از دیده
است فی که از اعاظم سفیان و امام و پیشوای ایشان است مرثیه بودم آن مخصه مظلوم ثبت نموده و او بجناب
برخ خود گفته است تاق قلبی و الفؤاد کئیب و ارق نومی فالرقاد عجیب بدینما که از اول من سپرده می آید و چون
دل که دل من جای شاید و خواب من بی بیداری مبدل شد و لیکن عجب است که دیگر مرا خواب برد و قتنا
نعی الحسین و شیب الحی تضارنی ان الیم از هر اندوهی که جسم مرا کاهید مویهای مرا سفید کرد اندوه خدمت
که از کشتن امام حادث شده فمن مبلغ عن الحسین رسالة و ان کرهتها انفس که از جانب من کسی
و اگر چه بعضی نفوس مکروه این معنی را ناخوش دارند ذبیح بلا جرم کان قمیصه صبیغ بماء الارجوان
مقام مرا بآل حسین رساند که بی تقصیر کشت و او را ذبح کردند و او را بخون خود غلطانیده که گویا پیراهن او را
باب ارغوان رنگ کرده بودند فللسیف اعوال و للرمح رنة و للخیل من بعد الصهیل نحیب در وقتی که لشکر کفار آن مظلوم
و اصحاب او حمله کردند صداهای شمشیر نوحه بلند شد و شیهه اسبان بآسمان رسید تزلزلت الدنیا لال محمد
و کادت لهم صم الجبال تذوب برای آل محمد دنیا به لرزه در آمد و نزدیک شد که کوههای محکم سخت که بگدازد
و غارت نجوم و اقشعرت کواکب و هتک استار و شق جیوب و صفت آل رسول ستاره های سما لرزیده و روشنی آنها
برطرف شد و پرده ها و جامها که در این غم دریده شد یصلی علی المبعوث من آل هاشم و تغزی بنوه ان ذا لعجیب

الفؤاد کئیب

لهن خطوب

القلوب

الصهیل نحیب

جیوب

از بهر عجایب اگر مصیبت و درد و بغیر معمور شد و فرزندش را که کشته ان کان ذنبی حب آل محمد فذلک ذنب
لست منه اتوب اگر گناه من دوستی آل محمد است پس هرگز من از این گناه توبه نخواهم کرد هم شفعائی
یوم حشری و موقفی اذا ما بدت للناظرین خطوب ایشان شفیعان منند در روز محشر در وقتی که امرهای صعب از برای خلایق
رو داده باشد باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است باز این
رستخیز عظیم است که زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا حسین
وقایع نویسان روزگار و صحیفه نگاران و انقلاب محنت و غم حدیث غم فزای کربلا را چنین بیان نموده اند که چون
آن شب جانکاه سحرگاه رسید و از شفق تشنگان [illegible] و قرب فلک مهر و ماه گردید صبح روز شوم عاشورا
دمید سر و از جگر پرده برکشید و ماتم خصه آن جالک گریبان تا دامن بدرید و از شفق دیده خون آلود بجانب این
گروه حیران اشک ریز آمدند و پیشانی [illegible] نوبت سپاه آمدند و سپاه چرکت
مانند آه ماه [illegible] فوج فوج سپاه گردید و آهنگ جنگ و اگر نه به ایوان کیوان رسانید شاه شهدا
و سپاه ابرار [illegible] ارغوان و جمال [illegible] نوریدگان و خوشان از سرای
بانگ نماز و ندا و زبان اعجاز بجگر دلدار و نیاز گشت و سرهای آن معرکه وفا و صرف ارزان صیدان
از انگشت زلال باده و صبوحی ساغر و رخساره از خون جگرهای پاره پاره بهشت و ثنو داده دل از آب
تیر خوردند و از کرد وقت و حمیت قوم امام مظلوم معصوم چهره های شکسته خود را نورانی تر از رخساره غلمان
فرمودند بمجاهدت ادای صلوات نمودند و در حق گذاری و رسم وفاداری اراقت کرده راه بهشت
مشغی از جان نثاران ارسته شده و در آن دشت خونخوار عقد نماز بسته گوهر چون عالم راز و صدف
ملاء اعلی نگران آن صف شدند و حیران آن شوق و صف صفوف که از نصرت آن نماز در بارگاه خالق
و نیاز آمدند و صفوف ارواح مقدسه و مشتاق آن نماز و ملتای آن سوز و نیاز با برادران
که کاش از اهل آن صف بودیم و رخساره بخاک راه آن صف می سودیم و طوق بندگی باین نمازی می بودیم
بعد از ادای صلوات آن خلاصه کاینات و مادی راه نجات فرمودند گواهی میدهم که در این روز ما
همه در خون خفته خواهیم گشت و بجز حضرت سجاد و احدی زنده از این در طه بدر نخواهد رفت

خطوب

ز رواق دار اعلای این نگون طاق بر وش و خروش آمد و این بانگ اهل هوش را گوش کرد خیل ابد
ای گروه دوستان خدا و لشکر خدا سوار شوید وای وفاداران موکب شهدا پا در رکاب کنید که امروز هنگام
سرور راه دوست با خلق بست و صحرای شهدا و میدان عاشق کوه آن وقت خورشید از کوه با دل پرارزو
و با رنگ شکسته و گونه زرد و در آن وادی نظر کرد هنگام صبح که زبان خلق را نگار خور چون سر برآورد گی
انگار افلاک برادر که دستم بر سند چین آفاق را از خون شفق سرخ رنگ شد و خاک رنگ و عرق
تقدیر بستان براه و رف صفحه تدبیر روزگار گفتم چه صورت پا خورشید بیشتر گفتم قیامت آمد
محشر شد انگار ز و بانگ بر عقل کاین ماتم کیست که بیش نمانده به کمال جهان قیامت و آرای
پیکر و همچو دشمن جنه و داور شب جنت به مقصود مدار آن سروری که از پی شوق لطف می رفت هم
سر به پیش وهم گرد جان رفت چه بهر چون رخ مرد را میان بیت روی ستاره چون دل این زیاد
دوزخ گذشته دم و ز دامن محشر بی حق محشر بکاخ آدم و چشم گردکار زینت و وای روی ترنجی
فخر عالمین مسند نشین بارگه کبریا حسین ای غزادار ان هنوز اصحاب مشغول اوراد و متوجه اذکار بودند
که صدای کوس و نای حرب از سپاه شقاوت پناه به عرش رسید و صدای صهیل مراکب از جانب آن
کافران محارب و ترب بکواکب گردید سپاه و خیل متیع و کفل میدان آمد و ابن سعد از بهر داد
سوار و ورود کارزار آمد و ندای هل من مبارز در چند گرد شاه بلکه سپاه با معدود و قلیل از یاران
مدل و قوی و خاطری مطمئن و شوق تمام روی به میدان کارزار نهاد و صفوف قتال آراسته شد
میمنه و میسره از هر طرف هم بسته و حضرت فرمود که خیمه های حرم بیکدیگر متصل بود و خندق بر پشت
انداختند و آتش افروختند که راه از یک جانب بسته و زهیر ابن قین در میمنه لشکر سعادت اثر و حبیب
ابن مظاهر را در میسره جا داد و مامور فرمود و علم مبارک را بدست حضرت عباس داد و آن فوج
قلیل را که چهل و دو سوار و پنج سوار و صد پیاده بودند به نحوی در این لباس وصف جانی فرسا
و اما ملک و اهل فلک زبان به تحسین گشادند و ابن سعد ملعون نیز تهیه قتال و جدال آراسته و کار شقاوت
و جهالت را پرچه همه میسره و ابن حجاج را بر میمنه و میسره و شمر ذی الجوشن را بر آراست و لوای ضلالت را
به رید غلام خود سپرد و عروة ابن قیس را سردار سوارگان و شبث ابن ربعی را سرکرده پیادگان کرده
در نهایت بیحیائی روی به سپاه شاه دین آورد و در آن حال حضرت شاه شهید از روی صدق
کف نیاز در دست به این مناجات بدرگاه قاضی الحاجات گویا گردید اللهم انت ثقتی فی کل کرب ورجائی

فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من هم یضعف فیه الفؤاد وتقل فیه الحیلة
ویخذل فیه الصدیق ویشمت فیه العدو انزلته بک وشکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک
ففرجته وکشفته فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة چون سپاه کوفه بخندق آتش رسیده راه را مسدود دیدند ملعونی کف

وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة

بشارت با و شما داد به آتش حضرت فرمود خدا او را در دنیا عذاب آتش رساند چنان که فورا اسب آن
ملعون رمیده و او را در آتش انداخت و در آتش دنیا سوخته جایزه نار واصل گردید پس آن حضرت عمامه قوم
بر آمده عمامه رسول را بر سر بست و ردای آنحضرت را در بر کرد و ذوالفقار حیدر کرار را حمایل کرد و زره
سید الشهدا را بر دوش مبارک افکنده و اسباب حرب را بر اندام مبارک ترتیب داد که جبرئیل و میکائیل
لب به ستایش و ثنا خواندن گشودند بدین دستان اسد شتافت و بن حب کرد حقان و شد ثمین
به پیشنهاد خقان خبر است بر بند کمر است تیغ بر دو جای تیغ شد بر کمر ذوالفقار شد او زنش تک سوار
بر زنت پیمای او بکمر بود خلق و جمال دو برادر بود خورشیدن بر آورد او بکمر که دیدم که بادو در روی چو
چه در رزمگاه عدو چون بود بیستی در این تیغ را بکمر بهنگام دشمن خلقی ظفر دوری از روز تیغ نی
کنون بست با او برادر میان بهم که برادر بیاید زبان شنقه و چشم کمر بست راه دیده جلوه دارد چون
درگذار و فرمود ای برادر جهان جمیر کجا شاید جانی در اشغال شوب انداز قضای الهی بنوده است که چون مرا
با این تیغ در رزمگاه بشتافتی از حد و بگاه حی و جان بستاندی و من با این تیغ از بزرگ ده منظر دو جاه از قوم
بستان زخم می آیم و مو که شهادت می شتابم رضای دوست بر من چنین هم رفت من این
در روز بنجاج سوار شد و بجنگ شد بی که جهان آفرین در تماشای کل گشت و فغان و خروش از مکان
گذشت سلیمان و ادهیان موکه روان گردید ای دوستان و شیعیان مقول که نور جمال حضرت سید
الشهدا در میدان به بود که در بیچارگی نار هر جا که میرفت و بر هر ای که گذشت جهان روشن می شد که چون صبح
وچراغ بود و که در جانب بعضی می گفت سوات زینة السموات والارض و چون میان میدان رسید
خلق و بنجاج رنگ شد و غیره گردید بسیار فرموده باینک چند دف بود وبه آن رسیده میان
مبارک کرد بجهة اتمام حجت خطاب کرد که ای کوفیان آیا تقتلونی الی ابن بنت محمد وانا بن علی بن ابی طالب
کو من پیغمبر و فخر میانستم داد بن حجت آزادت که دین را کامل کرده فهل من سنة غیرتها او شریعة
بدلتها فهل کنت فی دین الله من تغیری سنت یا شریعت کرده ام یا بدیل دین خدا نموده ام احللت ما حرمه الله لحرمت ما
احل الله از حلال محمد را حرام کرده ام یا حرام او را حلال کرده ام آخر بپیغمبر تمام گری می رسید

الکرام الله یا بن محمد

الا لجسد احمد

حسین منی و انا من حسین یا ای عزاداران آیا این نوبت جان کاهی را نشنیده‌اید و خون از دیده بجای اشک
جاری نکردید این جمله بزرگوار است که جان او جان پیغمبر و جسم او جسم پیغمبر و پوست و گوشت آن از پیغمبر
جان پیغمبر روییده حال میگوید که من آیا تغییر سنت و شریعت کرده‌ام یا حلال پیغمبر را حرام و حرام او را حلال نموده‌ام
کر شود گوشهای ما که این وقایع عظمی را بشنود آقا جان خدا جان ما را فدایت کند تو شریعت پیغمبر را جاری نمودی
تو دین خدا را ظاهر کردی تو سر در راه محبت جان دادی و تو جان خود را در راه کمک بیکاران بنهادی
ای کاش می شدی تو آن روز نمی‌دیدی ما را میکشید و فرزند سکینه الغرض آن امام زمان بگوش آن منفور
ای گروه دغا هم اگر از نهر من کردیده نگاه کنید و کسی نمود انکار کتاب خدا جوش را بست مکان لعل
زبان بات بگوید او بر جوش ما ای من بجوز دی مد بخش بی جای من چون این کلمات از آن زبان
گاه بانگ بگوش آن فرقه رسید همه بخروش آمدند و فرقه متحیر و مبهوت شدند و قومی چه گفتند
که ما چنین آنچه میگوئی حق و صدق و درست است حضرت فرمود پس بچه سبب بر من قتال می نمائید و خون
حلال میدانید وای که ده دوم وزنک و اسلام می نوشتند از من دلیل رسول خدا و تیغ عبد اله و فدام
عاقبت آن میکنند ایمه که دروغ صادق کفاران و صواب از آن سخنان جهد شد و دلا و اکرت و ابر
پرده ها بگوش امام رسید متاثر و متغیر گردید و گفت و لا حول و لا قوة الا باالله و بحضرت عباس فرمودند
که آن گروه کور دل و زنان هیچکس دیگر بسپاه خواهند گرفت دوباره خطاب بآن گروه فرمودند که ای شیث ربعی
حجار ابن ابجر و ای قیس شما بمن ننوشتید که میوه رسیده و باغ سبز و خرم شده و منتظر قدوم تو ایم که لشکر
مستعد و آراسته و آماده اند و من بنوشتن شما از حرم جد خود حرکت و بدین جا آمده‌ام حال که رعایت حرمت
نمی نمائید و در یاری و حرمت من قدم نمی‌گذارید کنند ببینید که ما حرم محترم و حرمت طاهره رسول خدا بود
بحرم جد خود بروم و هر کاری که انجام میکنید اقدم سخت حیات و زنگ و خوام رفت آن ملاعین گفتند باید
بیایید به بیعت یزید و متابعت ابن زیاد در آئی والا که دست از تو بر نداریم تا نریزیم خون ترا پس حضرت
فرمود یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون و انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یومن بیوم الحساب
یعنی من پناه بر دوام به پروردگار خود و پروردگار شما از آنکه از من بر بند یا مرا مقتول نمائید و پناه می برم
برب خود و رب شما از هر متکبری که ایمان نمی آورد بر وز حساب و فرمود بخدا قسم که دست ذلت ندهم
و زنج ذلت و خواری نهم و بنمیگریزم از شما مانند فرار بنده و بنده هم جهاد از هر متکبر جبار و هر جنبنده که آخر
دست مبارک بمجلس شریف کرده دانوقت پناه و هفت سال از عمر شریف آن برگزیده حضرت ذوالجلال گذشته

بود و فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود و نصاری وقتی که گفتند عزیر و مسیح پسر خداست و شدید شد غضب خدا
بر قومی که پیغمبر خود را کشتند و شدید خواهد شد بر شما وقتی که امام و امام زاده خود را کشتند مدینکه که ولد
ولد ولد از شما در این امت دو گروه در میان کشتن ایشان و اختیار ذلت و خواری و متابعت یزید در مرکز ایشان
شده که دین را بدنیا فروختم و بخن آن لعین را بحجة حیات دو روزه ترجیح دادم و ما جان را نیز جنت جلوه جهان
از جنت برگزیدیم آنچه ذلت ارباب ضلالت در نظر دارند و حیات با ذلت و معصیت را ختم نموده اند
حال که چه خدا اراده بر ما است بر شما تمام نمودم با قلت جوانان و اصحاب در این صحرای بی آب با این معدود
از جنود معدود خود با شما جهاد نموده روی از شما بر نمی تابم و جهاد در چنان قایم که تا روز نشور در این دار
نور اندازد و عرب و عجم در السنه و افواه مذکور سازد پس آن حضرت روی باسمان نموده عرض کرد
که خداوندا حبس کن از ایشان رحمت را و قطع فرما از ایشان که رحمت را و مستوجب گردان مرا اینها فرزند ثقیف
یعنی مختار که جامهای زهر آلوده مرگ را بایشان بچشانند و تیرهای جان سوز هلاک را بجان ایشان بزند
و انتقام من و یاران مرا از ایشان بکشد که مرا فریب دادند و غدر و مکر نمودند و دروغ بما گفتند و حق
مرا نشناختند و ما توکل کردیم بفضل و کرم تو و بازگشت بسوی تست پس از آن عمر سعد ملعون را طلبیده از آن
مرد و چهار رشتم مانع می آمد که بجانب استجاب آید چون آمد مانند خشت بود قرین کردیده و امام حسین
بریزد آن ملعون رسید عرض نمود که یابن رسول الله با ما بیستی چه مهمی داری و چه مطلب داری حضرت فرمود
که ای عمر سعد ایالت ری دست از خدا بر میداری و قدم در طریق قتل و غارت اولاد رسول
خدا میگذاری تو ای باغ خدا گشته رزم اندازی اگر که خواهی حرم خدای از این ورطه نگذار که یدم
حرم را از این ورطه بیرون برم تو این بانو نمی‌که خواهی اسیر ذلیلان نمیری خود و شمشیر
پس برده بانوی تو محترم رسول خدا را به حرم آن ملعون عرض نمود که مرا در این کار اختیاری نیست
و ابن زیاد این لشکر را فرستاده و هر یک را امید و نویدی و عده داده است حضرت فرمود ما آمال خود
شما امید رسید و از عمر و جوانی خود بهره خواهید کرد و می بینم که ترا در جایی خوب گشته
باشند و سرت را بر نیزه نموده گوی لعب اطفال باشد در کوچه و بازار خواهند گشت و ملعون از اول
خواهی بست و روی باصحاب آورد و از سخن کشتن با آن ملعون درگذشت ان ملعون بصف سپاه خود آمد
تیری در کمان گذاشت و گفت ای گروه شما هم گواه باشید که اول کسی که تیر بجانب لشکر امام حسین
من نمودم و هر دو دست سان تیر از کمان رها ساخت و بعدا ملعون از اول و مردود ابد که و هر بند و تمامی آن گروه

از کمان رها کرده و مروی است که جمعی از اصحاب مجروح و خسته شدند و نشانه شدند تیرها و کمان ها و چون
سعد بر عمر سعد کمان ... اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلک اللهم العن
العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس بیست و چهارم در ثواب زیارت و قتل و شهادت حر ... علیهم رضوان

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا من بکت
له السماء بالدماء ویا قتیل الظماء ویا من جسمه غریق بالدماء السلام علیک یا من
الحق علی قومه حجته فانکروها ونقضوا بیعته وجفوا رسول الله فی صلبه وحجابه ...

از امام ... و سرور کائنات امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمودند محبوب ترین چیزها نزد خدا ...
که بچه جد بزرگوارم حضرت سید الشهدا گریان شود و یاری حضرت رسول خدا و فاطمه زهرا کرده است و
حقوق ما اهل بیت را بجا آورده و هر دیده ای که در مصائب گریان است نگر دیده که در ماتم جد بزرگوارم گریسته
و مصائب آن ... و اهل محشر ... در فزع خواهند بود و گریه داران ... ایمن ...
و عقاب قیامت ... خواهند بود ... ایشان را ... کرده
جد بزرگوارم ... پس خوشا دیده های گریان شیعیان و سینه های سوزان محبان که ... ایشان
شوند و ... از حدائق بهشت ... و مروی است که ضعیفه ... که ...
... رسید ... آتش ... حرام ... و با انواع عصیان ... آتش
همسایه ای داشت که تعزیه دار جناب سید الشهدا بود و پیوسته ... مصائب اهل بیت ...
روزی آن زن فاسقه بخانه همسایه آمد که آتشی ببرد دید که آتش طعام تعزیه داران خاموش ...
... آتش روشن شد ...
از دیده بر رخساره اش چکید آتش بر داشته بخانه خود قدم گذاشت و رفع احتیاج نموده ...
که محشر برپا ... عذاب ... و کشان کشان ... چون
نزدیک به آتش رسید ... سواری با جمال ... رسید و ... از او ...
... از ... ابن رسول الله ... اصحاب ...
که ... آلوده و امان آن ... اگر چه از عاصیان است لیکن امروز ... تعزیه داران

و اشکی بچه ایشان ... و بدین جهت آن ... از دیده اش روان گشت و گناهان گذشته اش
سجنات بدل شده است و یک ... از او بر دشته ... کما قال الله تعالی ... پس آن زن عوض
گرو ... قوم ... و شود ... تعزیه داران ... گناهان ... می بیشتم
مغفرت ... صحرای کربلا ... الظالمون پس آن زن از خواب ...
گشته ... مجلس تعزیه ... و ... خواب ... تعزیه ...
حق ... گریان شد و آن زن ... عمر خود صرف تعزیه داری و سوگواری ... نمود
و زمانی فارغ از آن اندوه و مصیبت نبود چون شد شهید سید و سالار اهل بیت ...
اهل بیت از دیده ... خونها ... اهل بیت ... گردید ...
... اهل بیت ... اهل بیت ... مضطرب ...
بجا ... اهل بیت ... از ظلم ... اهل بیت ...
خدا ... امروز ... اهل بیت ...
... اهل بیت ... مروی است ...
امام انس و جان و سرور عالمیان ... فاطمه ... دلان ...
و حجت خدا بر آن قوم ... حق را ... حق ...
... و بنای آن قوم ... که ... سعادت ...
جانش ... که ...
... زبان ... گروه ... جنگ ...
... قتال ...
حیات ... خواهد ... در ... عزای ... خواهند ...
جواب ... رسول و فاطمه ... لعن ...
... راضی نبودم ... این عمل شنیع ...
هم ... لشکر ... محاربه ... راضی نمی گردد
کار را ... این کلمات شنید از وی ... روی ...
از ... لشکر ... دید ...

خواهد دید و در عقبی او مقام نهاد و گفت ای عمر تو بکجا نامدار و دلاور روزگاری درین کار از چه غافلی لعنت
که در تماشا بوده می گیرم و چه خواهد شد که بر دولت [illegible] خواهی گفت ای پسر امری از این خطرتر و کاری
از این عظیم تر که دیده یا شنیده ترسم من از این کار زاریست که رسول خدا را می بینم که معاینه ایستاده
و در این رزمگاه دیده گشت و بهشت از طرفی باز شده می کشد و در این وادی خیابان است و قهر خدا و دوزخ
با نهایت التهاب از طرفی عیان و خود را در تردید می بینم و فیما بین بهشت و نار متحیر و تشویش دارم
که در این میان چه خواهد شد و من کدام را اختیار خواهم کرد علایق دنیا و عوایق نفس بجانب
آتش میخوانند و عقل و دین و نفس مطمئنه بجانب بهشتم می کشانند که بر عنان مرکب را بجانب حضرت
امام زمان گردانیده و نعره از جگر برکشیده که سعادت را برگزیدم و از شقاوت و ضلالت روی
تافتم و تازیانه بر مرکب زده بخدمت آن قبله آفاق و زمان و حکمران زمین و آسمان شتافت و خود را در
[illegible] دست را از آب دیده گل گشت و عرض کرد یا ابن رسول الله یا بقیة [illegible]
التوبه من اول مرا بر [illegible] بستم و رشته دین و ایمان گسستم و دلهای احباب ترا خائف کردم
اصحاب ترا بواسطه تشویش خاطر [illegible] و گناهم کرم [illegible] فرمائی نهایت حضرت [illegible]
و گواه است که مبتلا هستم که امر یا نجا منجر خواهد شد و این ملاعین بنوع [illegible]
حال که این کردار دیدم که دست از خدا برداشته و محاربه و جدال قدم که گذاشته اند [illegible]
رسیدم و دست از جان شیرین کشیدم اهل و عیال را فدای راه کردانیدم و از مال [illegible]
دنیوی چشم پوشیدم آیا مرا در زمره سکان بهشت خواهی شمرد و در جرگه فدائیان نام خواهی [illegible]
حضرت [illegible] التوبه من قبول خواهد شد و بازگشت من [illegible] قبول [illegible] حضرت رسول [illegible]
مرتضی و فاطمه زهرا از تقصیر من در خواهند گذشت یا نه [illegible] آدم [illegible]
[illegible] لطف توام [illegible] حضرت فرمود توبه تو مقبول و اخلاص تو محبوب و خدمت تو [illegible]
خدا [illegible] پسندیده خواهد بود [illegible] و کر این عرض نمود که [illegible]
که بحصول مراد سرافراز شدم و از قید [illegible] آزاد [illegible] بادولت بندگیت گشتم از خواجه کی دو عالم
حضرت [illegible] بصورت حر [illegible] و آن سر و صورت را [illegible]
کرده [illegible] عرض کرد که درین شب [illegible] خواب دیدم [illegible] مرا آگاه کرد [illegible]
گفت [illegible] و گفت در این روزها کجا بودی [illegible] گفتم [illegible] حضرت امام حسین گفت ای [illegible]

عداوت [illegible] و القاب [illegible] بسبب [illegible] می سپاری با فرزند رسول [illegible] و قرة العین بتول [illegible]
و خدا را خصم خود کرده با این عمل [illegible] جنت [illegible] هوای بوده [illegible] زبانه دوزخ ابد الآباد [illegible]
زنهار زنهار قدم در این ورطه خطرناک مگذار و این کار را بازیچه مپندار که تا قیامت در دنیا ملعون خواهی بود
و در برزخ با دوزخ [illegible] نصرت آل رسول جان در بازد خود را [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] مصعب برادر حر چون برادر را در خدمت امام زمان دید [illegible] و مایل [illegible]
[illegible] و از صف سپاه ابن سعد [illegible] بخدمت شاه تشنه لبان آمد و گفت ای برادر
خدا ترا جزای خیر دهاد [illegible] از نفس [illegible] بسعادت [illegible] هدایت [illegible]
سعادت مرحبا از این [illegible] و خود یک قدم از [illegible] ضلالت [illegible] سعادت [illegible]
و خود را از این آمدن و آباء و اجداد خود [illegible] صاحب حر برادر [illegible] شاه والا [illegible]
[illegible] داخل کرده و عرض کرد ای شاه [illegible] مرا رخصت ده که میدان [illegible]
[illegible] میدان رفته [illegible] از این [illegible] بر خاک هلاک انداز [illegible]
حضرت فرمود ای حر تو [illegible] مهمان [illegible] برگزیده [illegible]
[illegible] این کار [illegible] عرض کرد [illegible] نجات [illegible] اول [illegible]
سپاه [illegible] مبادرت نمودم [illegible] طریقه [illegible] اول [illegible] قدم
شاهراه خدمت گذاردم [illegible] جان نثار کوی [illegible] گردم [illegible]
[illegible] لا علاج [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] انی انا الحر ومأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف
عن خیر من حل بارض الخیف [illegible] ماحصل ترجمه اش این است که [illegible]
[illegible] از جانب [illegible]
و آن [illegible] مشهور [illegible] طوایف و قبایل عرب معروف [illegible] شجاعت [illegible]
فرزانه [illegible] معارک جنگ ترک [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] میدان [illegible] رسید [illegible] ای اهل کوفه و شام [illegible]
غرق خون بر زمین [illegible] فرزند رسول [illegible]
او را [illegible] این [illegible] مرکب شقاوت [illegible]

ارى من حيفي

دگر هست بزور شما چه آورده که با او مخالف و از آب فرات منع نموده و از مرحمت کرم جد خود منع کرده جواب
پیغمبر را چگونه خواهید داد و ساقی کوثر چه نوع معذرت خواهید و عمر سعد ملعون چون حر را در میدان جولان کنان
دید و این کلمات از او شنید پریشان شد و صفوان ابن حنظله را طلبید و چون آن ملعون هم از شجاعان
بود به او گفت برو و حر را نصیحت نموده او را از یاری امام حسین مخوف گردان و از این اراده منصرف و الا او را
ضربتی از ساغر شمشیر چشان که دیگری مایل نشود و صفوان در برابر حر آمده که ای حر دست از یزید برداشتی
و لوای مخالفت او برافراشتی از عقل تو دور و از رفتار تو بعید است که دست از جاه و دولت برداری و به خواری
و ذلت قدم گذاری حر گفت ای غافل در چه خیالی و در اینچه جز منجوانی یزید مرد پلید فاسق و ملعون
منافق خدا از او بیزار و پیغمبر خدا از او در آزار است این بزرگوار که در این بیابان تنها و بی یار و دست
انتقا گرفتار است فرزند پیغمبر خدا و جگر گوشه فاطمه زهرا است و در روی زمین امروز واجب از این از او
و شایسته تر احدی نیست ای سر خ داری جبرئیل پاسبان او است و حسین منی و انا من حسین در شان او گفته است
که کسی دست از خدا و پیغمبر و دین پیغمبر بردارد و قدم در راه متابعت اولاد ابو سفیان گذارد تو چه میدانی که
از دولت الزنا جز خسران دنیا و آخرت نباید صفوان در غضب شده نیزه حواله حر نمود حر نامدار نیزه او را شکسته
خوانده و چنان نیزه بر سینه او زد که از پشت او برآمد و از اسب نگونسار نمود که تمامی لشکر دیدند و بر جنبش زود بجهنم
واصل گردید پس برادران آن ملعون یکجا بر حر حمله آوردند و آن شیر بیشه مردانگی یکی را بر فرق زد و دیگری
بر کمر که به جهنم رسیدند و در جهنم و نیران انجمن شدند برادر کوچک فرار نمود حر متعاقب او رفته و چنان نیزه
بر پشت او زد که از اسب در گردید و در درکات جهنم به برادران واصل گردید حر روی بجانب امام حسین نموده از زمین
ادب بوسه داد و گفت یا ابن رسول الله روحی فداک اجبتک عنی حتی ترضی عنی یعنی من اصبرا بود
آزادی از آتش جان که در نام تو نهاده پس حر شوق بسیار ذوق بی شمار دوباره رو بمیدان کرده
و جولان کنان از کو چنان مبارز طلب می نمود کسی بر حربش اقدام ننمود آن دلاور نامدار بر قلب لشکر زد جمعی
نو را آن اشقیا به یک اسفل نار فرستاد و ناسب او را پی نمودند آن شیر مرد پیاده گشته در میان آن کافران
افتاده میزد و میگفت در پای این رجز میخواند ان انا الحر و نجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر و لست
بالجبان عند الکر لکننی حاصل رجز بیش این است که منم حر و فرزند حر شجاع تر از صاحب دلیری که از جای خود
جدا نشود و نیستم من ترسناک نزد حمله کردن و لیکن من پا دارم نزد خشم گرفتن اعدا چون حضرت امام مظلوم
دید که حر پیاده است فرمود که اسبی برای او حاضر نمایند و آن دلیر سوار شده کافران را متفرق ساخت و جمعی را بجهنم

هنالك انك

الواقف عند الكر

هلاک ساخت و چون عطش بر او زور آور گشته بجانب امام رو کرده که یا ابن رسول الله قبلتی الی تلک سقیت اوحی فداک
بجا می بجه بزرگوارت داری بجو ما که عطش مرا حاصل دارم و بعرصه شهادت رفتن حضرت امام نیز لب
گریان گشته و فرمود غمگین مباش بر جنت رسیدی از عطش دل شاد که مدت این زمان ز نی غرور هش از اصحاب
و یاران امام مظلوم برآمد و از سر اوقات حرم محترم ناله و زاری جنت گردید و حر نامور در آن دریای لشکر خود
در و بر فرق هر کس میزد او را دو نیم می کرد و گاهی بر میمنه می تاخت و سر از میسره بیرون می آورد و گاهی
که آن لشکر شقاوت اثر متفرق شوند ابن سعد بانگ بر سپاه زد که چه نشسته اید یکجا بر او حمله نمایید که جمع
بیش بیک ز ریس شما از حیث که تمامی لشکر بیکجا بر او حمله آمدند و دور آن دلاور نامدار گرفته هر یک بخوی ضربتی
میزدند و او میکوشید و میخروشید و میزد و می گفت که ملعونی تیغ بر او زد از ... که سینه آن دلاور
دید و حر از اسب سواری چرخ از اسب در گردید و نعره کشید یا سیدی یا مولای ادرکنی و ادرکنی
ای آقای جهان مراد ریاب که در این دم آخرین جمال مبارک را ببینم و جان شیرین در این دم و پسین نثار کنم
کنیت سپارم حضرت چون ندای او را شنید بیتابانه خود را به او رسانید و لشکر را از دور آن متفرق نموده و آن
صید بسمل را از میان آن کافران در آورده نزد خیام اصحاب آورده و با آستین مبارک غبار از چهره او پاک میکرد و باز
ناله این ابیات بر زبان می آورد لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح و نعم الحر اذ نادی
حسینا فجاد بنفسه عند الصباح فیا ربی اضفه بحور عین یعنی هر آینه نیکو حر است حر بنی ریاح شریف زاده است
نیزه ها و نیکو حر است در ساعتی که ندا کرد حسین را پس آمد و وقت بامداد جان را فدای ما کرد پس ای
پروردگار من ضیافت کن او را در بهشت و ترویج کن او را با حوریان خوش منظر و حر عرض می کرد که ای امام و دل
از تو بهشت دار پیش بپای تو جان دهم کمین نثار هزاران اگر در تنم جان بدی کمین هدیه را جانان بدی
پس جان بجانان آفرین تسلیم نمود پس از آن مصعب برادر حر آمده بخدمت آن امام ابرار و عرض نمود که ای
آیا مرخص میفرمایی که مانند برادر سر و خاک راه سپارم و کام جان از شربت جان دادن بر آرم حضرت فرمود
شما اما را نیز از مهمان خود نمایند تا دیگری بجانب میدان روان گرده و مصعب عرض کرد که برادر جانم فدای
راه تو دستوری کرامت فرما که از برادر خود نمانم و خون بها او بستانم حضرت او را اذن داد و آن جوان
مرد روی به او آورد و نیزه داد و در میان آن کافران رفت و داد مردی و مردانگی داد و تا به درجه رفیعه شهادت
رسید پس برادر نامدار خود مصعب گردید آنگاه حر را پسری بود علی نام و غلامی غره نام که در میان لشکر مخالف بود
و چون پسر دید که پدر و عمش شهید شدند بجانب امام آمد با غلام مرکب جهنده و خود را نیز به امام رسانید

و قلت له جاد بنفسه

فجاد بنفسه عند الصباح

این قدر از مرکب فرود آمده اول رکاب امام حسین علیه السلام را بوسید و بعد از آن بر زمین افتاده روی بر روی او
میمالید و زار زار میگریست و میگفت ای پدر خوشا بحال تو که جان خود را فدای فرزند رسول خدا میکنی حضرت فرمود
این طفل کیست عرض کرد که این ادب دوست و غلام زاده من است و جان نثار کرده من نیز آمده که
راه تو جان دهد اکنون میخواهم مرا اجازه دهی تا بمیدان روند و از شربتی که مردم نوشیده من نیز بنوشم حضرت فرمود
ای عم تو طفلی و از بدرت یادگاری طاقت حرب نداری عرض کرد که یا ابن رسول الله سعادت ورود
تو بهتر از زندگی و حیات میخواهم مرا اجازه دهی و چون مبالغه بسیاری نمود حضرت وداع کرده دستوری داد پس
آن جوان مرکب را جولان داده و بمیدان کارزار آمد و هر که در برابر او می آمد بر خاک هلاکش می افکند و بسیاری از اهل
زمین را بر زمین افکند و هلاک کرد و حضرت سید الشهدا با آواز بلند او را دعا کرد آخر لشکر با و هجوم آورده
وی را در میان گرفته شهید نمودند چون غلام حضرت دید که آقا و آقازاده هر دو بشرف انجام سعادت
سعادت یافتند و از تاثیر باده سربازی سرخ رو شده حضرت حیدر که اشتیاق او را بهوای جان سپاری
سر افتاده و رخ بر خاک قدم امام امم نهاده گفت ای از قطرات باران شفاعت چهره ناامیدی عاصیان سفید و ای
خاک کوی تو رستگار و سعید از حضرت امید دارم و التماس دارم که مرا دستوری داده که رسم جان فشانی که
خاقه خویش آموخته و سرمایه سعادت که در خدمت خواجه زاده خود اندوخته ام در رهگذر ات مصروف دارم و قدم
بر قدم آقای خود در طریقه سربازی گذارم و سعادت سعیدی دو جهان از شرف جان در خدمت یابم و بشرف
وعده اشتیاقم امام امم چون آن غلام را دلداده بسعادت دید بجانبش نظر مرحمت و رأفت کرده
آن سعادت سرافرازش فرمود و از مکان پایمردی مفارقتش قول فرمود پس آن سپاه روسفید بعد از اجازه برگزیده
حالی مجاهد با شوق و شعف تمام و شتاب و نشاطی مالا کلام رخ بمیدان آورد و از چهره خویش علامت بشارت
نمایان کرد بعد از کوشش بسیار و کشتن جمعی از آن کسان شربت شهادت چشید و از نخله سعادت ثمره
بخش فیض ابدی در گشته فدائی و او راه دوست داد و روی وفا بر خاک قدم جانبازان نهاد و در زمره شهدا
محشور گردید و در آن وقت هوس و هوا بر چیده یک قدم خویش از منزل فلاح و رستگاری پس نبندد و لوای
حضرت سید الشهدا اگشت بر پس شاه تشنه لب نعش آن سپاه را از رزمگاه بیرون آورده و بغلطانش بستند
دیده و مرحمت رشحه عطوفت براو فشاند مرد حق شناس که تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه پوش
پس نوبت سربازی از آن سینه چاکان بدیگران رسید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ
اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا

مجلس بیست و پنجم در رزم بریر ابن حضیر و وهب ابن عبدالله و شهادت آن بزرگواران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَنْصَارِ الْمُجَاهِدِينَ السَّلَامُ عَلَى زَيْنَبَ التَّقِيَّةِ السَّلَامُ عَلَى سَكِينَةَ الْمِسْكِينَةِ السَّلَامُ عَلَى رُقَيَّةَ السَّلَامُ عَلَى النِّسَاءِ الْخَفِيَّةِ السَّلَامُ عَلَى بَنَاتِ الْهَاشِمِيَّةِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

روایت که چون حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام از کوه طور بجانب قوم آمد و از احسان سامری و گوساله پرستان
با خبر گشت بعد از تهدیدات بسیار و وعده و وعید فی شمار چنانچه در کتب مسطور است گوساله خراب نمود که آیا
خدای را بجا که این قوم گمان کرده اند پس بر جناب اقدس الهی گوساله بزبان آمد و گفت یا نبی الله بر ورد گار عالم
عظیم تر از آن است که گوساله یا در جهت یا مکان یا احاطه مایه نمود قسم که چنین هست بلکه فتنه و موهبی
که سامری رهنما کرد و قوم را گمراه یا نبی الله رسوا گرد بنی اسرائیل را عبادت من وا داشته مرا خدا گو
باطل و گناه بل ایشان بر صلوات بر محمد و علی و آل طیبین و طاهرین ایشان و انکار ایشان نموده و جهات
عظیم تر از آن و وحی آن و موالات ایشان و چون بنی اسرائیل در عبادت گوساله منکر شدند و اتفاقی
گوساله را بر چیده نمودند با اتفاقی که بر چیده و از هم فرق نمی شد پس وحی رسید بحضرت موسی که گوساله
را بپن سائیده و ریزه های زر را بدریا بریزند و بنی اسرائیل از آن آب نوشند که هر کس عبادت گوساله کرده
و دماغ آن خواهد گردید و بر سیاهی لب و دماغ آن سفید خواهد شد و فرق میانه کسانی که عبادت گوساله
کرده اند و آنان که نکرده اند ظاهر خواهد شد بعد از آن که حضرت موسی چنان کرد و امر حضرت ایزدی بجای آورد
کدام فرقه نموده اند و کدام ننموده و ظاهر شد که عبادت گوساله را با تحقیق وحی شد که توبه بنی اسرائیل قبول
نخواهد گشت مگر آنکه یکدیگر را بکشند و شمشیر قتل بر هم نهند پس حضرت موسی قوم را خطاب فرمود و بعد حمد
حضرت خداوند خطاب نمود و مضمون آیه کریمه يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ
فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ گوش زد ایشان کرده و بنی اسرائیل که مرتکب آن گناه بودند از خطاب خدای
ترسیدند و توبه و رغبت بقتل کردند بنابر وحی حضرت الهی جناب کلیم الله فرمود که هر کس عبادت گوساله نموده
و جمعی از آنها سامری بوده تن بقتل دهند تا از غضب رهند و کسانی که عبادت گوساله نکرده اند روی
بکشتن آنها آورند و براحدی ابقا ننمایند دوازده هزار نفر مامور شدند که سایر را قتل نمایند و دست بگشاین

گشته بود و وقتی رسید که چنانچه لشکری برباد رود و پدری پسر و برادری برادر را تا کشت رخت جا دیده می‌کشند و ملعون لشکرها
قاتلین بجناب کریم آلهی عرض نمودند که ما و اصحابی که عبادت گوساله نموده‌اند در مصائب و بلا مساوی می‌باشیم بچه
بلای ما شدیدتر و صعب‌تر از ایشان است ما خود بشمشیر ریزی برادر و پدر دست می‌آلائیم و خون بی‌گناهان و غایت
تمام قتل می‌نمائیم مصیبت ایشان ما را اعظم مصائب و اتم نوائب است و ایشان از کشتن برهند و بنعیم باقی برسند
اتقیا از ما بهتر و ما را هم چشم از آنها بیشتر است حضرت کلیم بمناجات لب گشود و مناجات قوم را عرض نمود وحی
نازل گردید و خطاب و الهام رسید که بگو قوم را که در هنگام کشتن و خون ریختن لب بصلوات بر پیغمبر آخر الزمان
گشایند و خدا را بجاه محمد و اهل بیت طاهرین بخوانند که ما بر ایشان کشتن پدر و خویشان آسان خواهیم نمود
که مصائب اقارب آنها بر ایشان تمام نمایند و هیچ وجه از این ملال حال آنها متغیر نباید چون قاتلین این خطاب وحی
علام شنودند لب بصلوات بر پیغمبر آخر الزمان گشودند و خدا را بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواندند و تیغ بر گوساله
پرستان راندند چون تیغ بر سر قتالی آغاز و خون ناحقی جاری و نما و سیلاب خون در آن زمان بر روی
زمین روان گشت و منقول است که گوساله پرستان سی هزار بودند و قاتلین دوازده هزار چون مقتول بودند
که قاتلین لب بصلوات می‌گشایند و حق تعالی را بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین یاد می‌نمایند بر قلب ایشان
القا شد و توفیق اعانت این اسما که متوسل به پیغمبر آخر الزمان و اولاد او کردند و دست توکل بعقب عطای الهی
ایشان زنند که از این مهلکه خطرناک برهند و جانی با قبول توبه بدر برند تا می‌لب بصلوات و درود بر پیغمبر آخر
الزمان گشودند و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را شفیع و واسطه خود نمودند توبه ایشان قبول و مشمول ایشان
مقبول حضرت باری افتاد و از کشتن رهیدند و در مهد نجات رسیدند از یمن الطاف این بزرگواران
و صلوات بر پیغمبر آخر الزمان از عذاب و سخط الهی خلاص شدند و از جمله تائبین و خواص گشتند

چون شد ببلا آل نبی از زمانه حل   آمد بهار گلشن دین از زمان وی   شد جب بباد رفت پیغمبر خاک شام
جهلی خراب شد بنای فلک ری   سرگشته بانوان حرم کربلا دین   چون دختران نعش بر این سر چوبی
نماند غیر او کسی از یاوران قوم   نه زنده غیر او کسی از همرهان حی   آمد بسوی مقتل و بر هر که میکشید
می‌ریخت از آب دیده غبار از عذار وی   جهاد رو بروی برادر که یا اخاه   در بر کشید تنگ پسر را که یا بنی
مادر آمدت ایک از غطا   دل شاد دار برست این زمان زبی سوختگان حرقت مصیبت و افر و همکنان شعله
جان که از عقوبت محدثان حدیث صحبت و عقران الایت که ورت چنین روایت نموده اند که بعد از آن که
این بزید ... از قید این زندان فانی آزاد گردید و از سر بازی جهاد شهسوار گشت و اعجاز ... و بنهایت

مراد رسید و نظر بعضی روایات صاحب تحفه تاب انتخاب یک یک می‌آمدند و درود و سلام بر آن قبله امام می‌نمودند
و از آن جهاد حاصل نموده در زمره ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ می‌شدند و بعضی
هنوز از رحل گران گرانبهای شهادت ایشان زینت می‌نمود و از تحفه سعادت جرعه‌ای ﴿تَجْرِي فِيهَا كَأْسًا دِهَاقًا﴾
کام جان ایشان می‌بود و در آن اوان میان و آسمان از نعره نصره محمدیه بیک گشت و از جوش و خروش کروبیان عالم
شور هویدا فوج فوج از ملائکه و قدسیان بخدمت آن امام زمان می‌آمدند و بستند عای نصرت و یاری می
نمودند و تمنای جهاد و جان سپاری و آن امام مجاهد غازی چنان سرگرم سربازی بود که بجز بحصول مرتبه شهادت
و حصول لقای حضرت رب العزت التفات بچیزی و احدی ننموده و جمعی از جنیان همین شوق شرف باب
حضور پر نور شدند و ماذون جهاد گشتند که و تحمل بر بزرخیر مبادی بخدمت حضرت آمده و لب بستند عای
جهاد و یاری گرده رخصت میدان رفتن آغاز و آن بزرگوار از اهل بیت و دو سه دوازده نفر و خیال می‌بود
خاری ترین اهل زمان و بهترین اماثل و قران و عرض نمود که ای سید و مولای من در روزگار جوانی
در اخلاص و اطاعت شما بپایان رسانیده و ایام کامرانی را بعیش خدمت شما گذرانیده ام کنون تمام
بجا رسیدی رسیده و زمان روسعیدی حاصل گردیده از آن دارم که در این دم و اپسین در رکاب عالی یار
و این ریش سفید را از خون سرخ بخدمت از آم جنات سعادت باب ببرم شرف بود که ای بزرگوار کار
جوانی گذشت و ایام عیش و کامرانی رفته زمان پیری است و هنگام فرصت و گوشه گیری تو را باز درهنگام
و با این فعالان چه باز او برو و آسوده شو و در زمره اعدا در ... که ما را این جرعه لطیف است و این ساغر رنگی
بعد از من با رنگ ان باش و هوا و از ستم دیدگان بر وی عرض نمود که ای امام زمان و پیشوای جهانیان هر چند
خسته دل و ناتوان شدم هر گره که یاد روی تو کردم جوان شدم در پیری از آرزوی جوانی دارم و در سایه لطف روی تو
جان سپاری شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم کنون که نهال امیدم بار
آمده کجا روم و در که جام سوار آرم تیغ برجا کرم از راه خدمت سر برندارم از خاک درگاه حق بفرمائید که بمیدان
روم و با این مخالفان روبرو شوم و در پیری با جوانان دو دست و پنجه آن کرده و با جوانان دست و گریبان
آن امام زمان چون بر اراده او ظفر جان نثاری ثابت قدم دید و کلمات او را شنید اذن جهاد بخشید او دو
وارد و بر رخش کشید و بر چون از آن جنگ بشوق و ذوق تمام بجانب میدان شتافت و رجز خوان دوران
گمان کشت ﴿أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَيْسَ يَرُوعُ الْأَسَدَ عِنْدَ الزَّئِيرِ﴾ ...
منم بریر و پدرم خضیر است و هر کس و هر خیر و مرا اهل خیر و شما را ضرب و نمی بایم ضرری و به آن رو بیاب

ایمن مکن گریب

منم بریر

خواهد آورد و هیچ نوازش ان از مقتل بر نیاید وهب گفت ای مادر من ای خاتون مهربان و ای خاتون ازاده غیر از این چه
بر آید مفضل در برابر او آمده و گفت گواهی میدهم که تو از ما [illegible] کافی برو گفت پا بنا بر بیوفا [illegible] رسول خدا [illegible]
بجهد برگشته شوم [illegible] قبول کرده و شمشیری بر خود بربسته و از [illegible] بر [illegible] آن مطعون زده که هوش [illegible]
و هوش رسید و ما [illegible] فی آن [illegible] و بر خاک [illegible] و [illegible] کلاس [illegible] حاصل کرد [illegible] این و [illegible] آن [illegible]
شهید کرده بودند و مرحمت جان رسانید بعد از آن وهب ابن عبد الله کلبی غریب میدان شود و شهید [illegible] امام [illegible]
لب بعرض گشوده [illegible] ای برادران وهب برادری نصرانی بود و [illegible] جناب سید الشهدا اسلام آورده بود [illegible] تقدیر
جوانی بود در نهایت شجاعت و غایت جرات [illegible] و [illegible] عروسش مهر [illegible]
بود در خیابان حوض [illegible] و [illegible] رفاقت [illegible] در عین جوانی [illegible] بود و [illegible]
شیخ و شاب از [illegible] آن روز [illegible] گذشته [illegible] کتاب امام زمان [illegible] کربلا [illegible] چون
جمعی [illegible] جان خود [illegible] کرده [illegible] و [illegible] کرده [illegible] وهب که زنی بود
[illegible] و [illegible] که ای فرزند [illegible] ای نور
برگزیده [illegible] سرو [illegible] خوبی [illegible] گل [illegible] مجبوب [illegible] زندان [illegible]
که [illegible] خود [illegible] خصوص مرا با تو که [illegible] که [illegible] و آرام [illegible] و [illegible] در راه تو
صبر [illegible] فرزند [illegible] ترک [illegible] و [illegible] شرع
روز قیامت در این [illegible] فرزند [illegible] پاره [illegible] کار [illegible] این [illegible]
[illegible] کرده [illegible] این صحرا آورده می خواهم در این [illegible] که [illegible] کار [illegible]
و سربازی [illegible] که [illegible] جوانان [illegible] از خون خود [illegible] که [illegible] و [illegible]
و [illegible] فرزند من [illegible] و [illegible] خاک میدان [illegible] خون [illegible]
چا [illegible] که امام زمان [illegible] خواه [illegible] شود وهب گفت ای مادر مهربان [illegible] جان من و
[illegible] فدای [illegible] و سردار عالمیان [illegible] جان شیرین [illegible] کرده
حضرت آقای خود [illegible] می خواهم [illegible] این [illegible] که با ما موافقت کرده
[illegible] بجای آورده و از من [illegible] از وصال من [illegible] بهره [illegible] از [illegible]
برداشته و با ما در این دشت قدم گذاشته اگر [illegible] برم و [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] آن [illegible] و آن فرشته [illegible] گفت ای فرزند [illegible]

با هوش باش و از عقل و فکر [illegible] دل [illegible] که زنان ضعیف العقل [illegible] رای [illegible] خود
و دل [illegible] غارت [illegible] وهب گفت ای مادر [illegible] خیالی [illegible] هوش [illegible]
و من [illegible] من فدای [illegible] خاطر جمع دار و این خیالات [illegible] وهب [illegible]
که ای یار دیرین و ای همسر [illegible] ای همدم جان و ای [illegible] جان [illegible] که امام زمان و فرزند [illegible]
در این [illegible] جان [illegible] و [illegible]
سازم و [illegible] بر بام [illegible] خود [illegible] خدایا [illegible] عروس [illegible] چون این کلمات
شنید آهی کشید و گریه و گفت ای مونس جان [illegible] هزار جان من و تو فدای امام حسین [illegible]
دیده رسول [illegible] جان خود [illegible] در [illegible] قدم در طریقه جان [illegible]
[illegible] که هر کس [illegible] کرده و [illegible] شود [illegible] خواهم
[illegible] رضوان باب [illegible]
و کربلا [illegible] حضرت امام زمان [illegible] که [illegible] که در این جهان فانی
[illegible] در آن جان [illegible] و
[illegible] و قدم در دشت [illegible] وهب قبول [illegible] حضرت امام زمان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] جان [illegible]
در [illegible] جان [illegible] مخالفان می آرد و [illegible] که [illegible] جان [illegible]
[illegible] شهید [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
در خدمت [illegible] که [illegible] قدم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] خود [illegible]
محبوب [illegible] در خدمت ایشان [illegible] که از [illegible]
پاک زن [illegible] حرم [illegible] وهب [illegible] روی [illegible] میدان نهاد
[illegible] ستنکرونی فانا ابن الکلب سوف ترونی و ترون ضربتی و حملتی و صولتی
الحرب [illegible] و ادفع الکرب [illegible] که آقای من حسین [illegible]
[illegible] و از [illegible] شمع نورانی [illegible] داده و [illegible] امام

امام الکریم [illegible]

زمان خواند و حمله بجانب مخالفان جفا پیشه نمود و جمعی کثیر از لشکر کفار بجهنم فرستاد و می آمد و در خاک پاک می غلطید
پس در جنب پدر و مادر آمده و گفت که یا اماه ارضیت عنی ای مادر آیا از من راضی شدی گفت ای فرزند ارجمند خدا از تو راضی
که در جهاد و یاری امام عباد جد و جهد نمودی و شرط وفا بجا آوردی نهایت من وقتی از تو راضی می شوم که در خون خود غلطان
می بینم که جان خود را فدای امام مظلوم ساخته باشی و سر خود در میان معرکه انداخته در آن سعادت دست یابی گفت خود بمرتبه
رسانیده و محبت از آن حاصل نموده ام و گفت ای مایه آرام من بجان کوش و در راه امام زمان فدا شو سر و در این
سر سبز باز آیم جان فدا کنم و آورده اند مادرش گفت خوش کن ای سر پر غم زینب خوش کن [illegible]
روی تو زخم [illegible] گیسوی تو پس عروس را وداع کرده و آمد بمیدان و مبارزان
کشته انگاه خود بجنب لشکر مخالف زده و چهار سوار و دوازده پیاده را از ضرب تیغ آبدار بخاک هلاک انداخت
شد که نیزه آن ستمگر بر [illegible] آن قوم را برکند و مشرق ما بین آن [illegible] پیاده و قرار داد آن
بود و بر زمین [illegible] و گفت ای پسر کوشش کن و دمار از این مخالفان برآر و بهشت آن شیر زن
نعره می کشید و میگریید که ای زاده سعادتمند جان فشانی کن تا شهید شوی و خدا از خود خوشنود و رسول
و وصی رسول را خشنود سازی که آسمان و زمین در وفای آن شیر زن و در اخلاص آن ارادت [illegible]
حضرت امام زمان گریان فرمود ای زن و خدا [illegible] خدا جزای خیر دهد که در یاری ما کوتاهی
نکردید و در نصرت ما بکوشیدید و آن [illegible] پاک نژاد و حلقه [illegible] نهاد بشارت باد تو را که در بهشت با
و اجداد و جوار جدم خواهی بود و مادرم زهرا از تو راضی است خواهد زد و چون وهب از کارزار فرو ماند لشکر
مخالف او را در میان گرفتند و سر او را جدا کرده بجانب مادرش انداختند آن شیر زن سر فرزند را گرفته در سینه
چسبانید و خروشی برکشید که آه و فریاد که از چشم خود دیدم [illegible] کمان ابروی من
می نالید و می گفت که ای شهید ره وفای شیر بچه مادر شیرم بر تو حلال و جانم فدای سر پر خون باد و سر را
بجانب لشکر مخالف انداخت که سری که در راه دوست دادیم پس نمی گیریم ای فرزند وفا دار من و جهت قرة
العین نیکو کار من و در بعضی روایات مذکور است که آن زن عمود خیمه برداشته و دو نفر از آن ملاعین قتل رسانید
حضرت امام حسین او را برگردانید که ای زن نیکو طلب جهاد بر زنان نیست آن زن عرض کرد که فدای تو شوم
و از آن که از فراق پسر طاقت شدم و این عمل نمودم و عروس وهب خود را بر سر وهب رسانید و آن سر را چون جان
در آغوش کشید و رخساره بر روی آن کشته غالیه کرد ملعون گفت عمود بر آن بیچاره زد و او را بنور پرستی
شهید کرد و گفت وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم العن اول ظالم ظلم

حق محمد و [در بیان مجلس یازدهم در ذکر شهادت ... مسلم بن عوسجه و ... وهب] المجلس

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا حجة الله و ابن حجته السلام علیک یا قتیل الله
و ابن قتیله بابی انت و امی ما اجل مصیبتک و اعظمها عند انبیاء الله و ما اجل مصیبتک
و اعظمها عند اولیاء الله و ما اجل مصیبتک عند الملأ الاعلی و ما اجل مصیبتک و
اعظمها عند شیعتک خاصة بابی انت و امی یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته

جمعی که بر تو ارباب شنیده اند در کتب معتبره مذکور است که در ذکر احوال مسلم بن عوسجه است که ...
و در احوال [illegible] نقل است [illegible] پسر ما [illegible] در احوال [illegible] چون ماه و اولاد [illegible]
و از مذهب وهب [illegible] بشنیدم و اصحاب مخالف [illegible] بشنیدم خالف [illegible]
ذهبت و نعالک و ذهبک [illegible] که چشمهای ما [illegible]
و از ایشان خود مسموع است و [illegible] بودم چون [illegible] شد [illegible]
و [illegible] و از دیدهای مولد و [illegible] کشته از لشکر مروان [illegible] و صحرای [illegible]
[illegible] که از [illegible] ان [illegible] در میان خاک غلطیده اند [illegible]
بر [illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible] بر [illegible]
و [illegible] و از ایشان [illegible] با تمام [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] است
آن شخص [illegible] که [illegible] ابن [illegible] و [illegible] امروز [illegible]
و [illegible] که [illegible] در صحرای کربلا [illegible] شده [illegible] اسیر کردند
ای [illegible] و آن [illegible] جان [illegible] مانند [illegible] کردید و کرد جان [illegible]
[illegible] بریده شوم و [illegible] میان آن جمع [illegible] ایشان حسین [illegible] جان [illegible]
[illegible] که [illegible] مولای من است [illegible] و امام [illegible] غم [illegible]
و [illegible] که [illegible] آواز یا حسین و صدای [illegible] کردید [illegible]
جمعی [illegible] شدند و بعضی [illegible] مبارک [illegible] یا حسین [illegible] بودم که [illegible]
بودم [illegible] و بعضی [illegible] شد [illegible]
وای [illegible] و معمول است که [illegible] اهل ایمان [illegible] و [illegible]

نه بشکنید ای ترکش‌ها منفعل می شوند و دلها خوف می یابند و عجب نمی آید و ازین عجب ان خود دوری
می نمایند و بعضی که دلیرتر می شوند بسیاری به نهایت خود پاره پاره می نمایند و بعضی هست که در
آنجا علاج می پیوسته که ایشان را حسینی می گویند و حسین اللهی می گویند و انفعال خود را بعد از آن که در هیجا
مبارزه می اندازند و صبح به سلام بر می دارند و از زنان تو جنگ [illegible] بسیار هست که گلهای [illegible]
دگرگون از آنجا [illegible] حرف [illegible] و [illegible] ابن شاه [illegible] می نمایند پس
شجاعان که دم از دوری آن بزرگوار بزنیم و از اعدای لشکر می خواهم [illegible] اللهی [illegible]
و این آیه [illegible] تمام گر [illegible] آن بزرگوار [illegible] کرده [illegible]

مثنوی شد بر سنان چو سر شاه تاجدار ﴿ گشت آسمان زمین ز ... کار ﴿ افلاک [illegible]
شد کبود [illegible] ﴿ آفاق [illegible] شفق سرخ شد کنار ﴿ [illegible]
﴿ چون [illegible] ﴿ [illegible] ﴿ [illegible]
که [illegible] بود تار ﴿ [illegible] ﴿ آن [illegible] جا ماند [illegible]
[illegible] خضاب [illegible] ﴿ [illegible] ﴿ [illegible]
[illegible] ﴿ [illegible] ﴿ [illegible] یاران [illegible]
دل [illegible] مصاحب [illegible] که به درجه شهادت رسید [illegible]
[illegible] حرب کرد [illegible] و این رجز میخواند إِلَيْكِ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمٰنِ
فَأَبْشِرِي بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ یعنی [illegible] به سوی خداوند [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] و [illegible] می شود و [illegible] به درجه رفیع شهادت رسید
و [illegible] حضور سعادت [illegible] حاصل کرد [illegible] پس [illegible] امام زمان
رسید و زمین ادب [illegible] السلام علیک [illegible] و [illegible]

مثنوی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] رسول [illegible] میدان [illegible] و این رجز میخواند [illegible] على الموت
[illegible] الرحمن ﴿ يا ابنا قد [illegible] في الجنان ﴿ فقد [illegible] حسن البنيان
[illegible]

میدان سعادت کرد و جنگ کرد تا به درجه شهادت رسید و بعد از او سعید بن حنظله شیبی شوق ریاض رضوان نمود و قتال
آن کافران کرد و این رجز میخواند صَبْرًا عَلَى الْأَسْيَافِ وَالْأَسِنَّةِ صَبْرًا عَلَيْهَا لِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَحُورِ
عِينٍ نَاعِمَاتٍ هُنَّهْ [illegible] يَا نَفْسُ لِلرَّاحَةِ فَاجْهَدَنَّهْ یعنی صبر کنید صبر کردنی بر شمشیرها و نیزه‌ها
صبر کنید صبر کردنی بر آنها که داخل بهشت می شوید و اینها از برای کسی است که اراده کند رستگاری را و در یاری
نمود و کارزار کرد و جمعی را هلاک نمود و به درجه شهادت رسید و بعد از آن مسلم عوسجه که از اکابر زهاد و از اشراف
و اعیان عباد بود و از بزرگان اصحاب و اخص احباب حضرت سید الشهدا می بود مدتها در خدمت جناب
امیر المومنین روزگار گذرانیده بود و قرآن در خدمت آن حضرت به اتمام رسانیده و احکام [illegible]
ولایت مآب [illegible] و در خدمت آن حضرت [illegible] فیض رسانیده و آن [illegible]
آن بزرگوار را برادر خوانده و در زمره مخلصین و موحدین محشور [illegible] هیچگاه [illegible] بود و دل
بی نظیر کربلا در کربلا ملازمت امام زمان آمده [illegible] رسید معروض داشت که ای پسر رسول الله
چشم مسلم کور باد که جناب را بی یار ببیند [illegible] این [illegible]
برین طاقت اضطراب [illegible] حرم [illegible] و این [illegible]
فرما که چون [illegible] یاران و برادران این سر را میدان [illegible] و این [illegible]
ولایت در خاک و خون [illegible] آن حضرت [illegible] خدا ترا رحمت کند و جزای خیر دهد
رسید و مسلم شوق کنان [illegible] و این رجز میخواند إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لُبَدْ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ
مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدْ فَمَنْ بَغَانَا حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدْ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدْ یعنی اگر سوال کنید از من
[illegible] صاحب [illegible] از فرع بنی اسد [illegible] و رسول
گذشته و کافر [illegible] صمد است [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
برین ثابت قدم [illegible] فرزند رسول [illegible]
و شجاعان در برابر او می آمدند [illegible]
بجنگ [illegible] آن لشکر چون [illegible]
افتاد و داد مردانگی داد [illegible]
رسید یا ابن رسول الله جعلت فداک حضرت امام حسین [illegible]
رمقی داشت حضرت امام حسین [illegible]

گذشتی و به سعادت از این جهان فانی و بقا پی بردی رسیدی ای امیر تو خواهیم رسید و آنچه دیدی خواهیم دید ای مسلم ما از عقب
می آئیم و در خدمت جدم باتفاق خواهیم رفت مسلم چون کلام حضرت را شنید و در آنچه عنبر آمیز آن جناب را شنید که جهت
امام حسین علیه السلام بر اوست دیده باز کرد و گفت مرحبا و اهلا یا ابن رسول الله چه سان جمال است که دیدم خوشتر جمال تو
دیدم و در آنچه بوی فتراک اقبال تو را شنیدم پدر و مادرم فدای تو باد و خوش آن تن که جان در پای تو داد
خوش کسی که در پای تو سر نهاد اگر کردمی تا به روز شمار هر امروز هر روز جان فی نثار در آن دم از آن بدیه بودم
محل هم زمان مال آن زمان منعقل حبیب ابن مظاهر گفت ای مسلم بشارت باد تو را بهشت مسلم آواز ضعیف
گفت که تو را بشارت بخیر باد حبیب گفت ای مسلم هر گاه میدانستم که بعد از تو زنده خواهم ماند می گفتم وصیت کن الا لیقین
میدانم که همین لحظه تو ملحق خواهم گشت مسلم گفت ای حبیب وصیت می کنم تو را که جان خود را فدای امام زمان کنی
و دست از خدمت امام برنداری حبیب گفت بچشم که چنین خواهم کرد مسلم بحضرت امام عرض کرد که یا ابن رسول الله
روحی فداک رحم کن فرزند و رو مسعود را بجد بزرگوارت برسان و دیده برهم نهاد و به سرای جاودان خرامید و همچنین
حوران بهشت کرد بعد مسلم شیون بر آورد که یا سیداه یا ابن عوسجاه و جوش و خروش کبیر بگوش سپاه ابن سعد رسید از
شادی خروش بر آوردند شیث ربعی گفت مادرهای شما بر کشتار شما نشینند بدست خود بزرگان خود را می کشید و شاد می شوید
این بزرگوار را باسلام حقها داده در راه خدا کوششها نموده و مسلم از پیری بود و داود و سال بود و خروش خاطر بر کرد و خبار او بسیسته
و چون نهال نوخیز در چمن صباحت ماه در سنه جانش بیره بندگی و دولت جناب امام حسین پرورش بود شجاع
انوار عمر و محبت اهل بیت بر جاحت حیب و خیانش تافته آن جوان نوخیز از کشتن پدر اشک در دیده بچه‌ای بی تیک
در عجب ماه و بقوم سعادت بر خواهت و صلاح رزم برخود آراست مادر او کمی پور فرخنده بود که صد پور پیش
کفن بنده بود بپوشید آن صلاح بر در به آذرنگ او به او روی زرد عیان قرص پی بر زنده تشنه ابر بر بیکی
بر از دو ابرو کشیده کمان زده گوی خورشید جم صولجان زبردستی جنگ ضرب برتر همیشه برش ابروش خون ریز تر
زیکار پیش تر جوان که از کو ترکان او بهستان چه چندت ما در و چادر کرد روان حیدر بر امود
کرد و بخدمت امام زمان رسید و عرض کرد که فدیت شوم پدرم تصدق راه تو کردید و به درجه شهیدان رسید این
مادر من که عمری کرده است مرا این خدمت بنده من میگوید که بشتاب و در نصرت امام زمان سعادت دو
جهان دریاب که وقت ننگ نیست و زمان ایستادن نمی باشد قدم بر قدم پدرت گذار و دست از جان
امام زمان بردار که هنگام سربازی است و ایام وفاداری آیا اذن هست که خود را فدای تو کنم و پدرم بشتاب و خود را از غم
زمان آزاد نمایم و سبحان شادی خدمت بحاجت میدان کرایم حضرت امام زمان فرمود پدرت شهید شد و تو

جوانی و لذت کامرانی ندیده چنانچه شیخ تو بی مادرت از خود نومید و بیکس و بی یار و هم نفس خواهد بود پسر مسلم
در جواب امام زمان متعجب ماند و سیلاب سرشک از دیده روانه کرد که یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو و
در مرا بچه همین روز پرورده و خداوند جهان ما را بچه قربانی کوی وفای تو آفریده چگونه به بی سلیم و یکسی تو ری
تو ببینم تا یکسان باشم هزار مثل من و پدر من و مادر من تصدق راه تو شویم و فدای خاکپای تو گردیم مادرش چون قرار
متقن دید گفت ای نور دیده من در چنین شکری و با آن جان بازی می نمائی هرگاه از جنگ برگردی در میدان
جا آوری از تو رضا نخواهم بود و شیر حلال نخواهم نمود پسر مسلم روی به میدان نهاد و جولان کنان مبارز طلب
کرد و مادرش متعاقب او روان و گریه کنان می گفت ای فرزند گرامی بشتاب که در خدمت امام زمان
جان فدا نمائی و پدرت را در نزد اولیا و شهدا روسفید فرمائی از تشنگی ماتک ما داد و از کشته شدن تو غم نیست
مباد که از این جهان فانی سیر بی و روی بر خاک و خون ما جاودان می نمائی پسر مسلم بهت تفرق اعلمال جنگ
کند و بضرب تیغ آن ملاعین به درجه شهادت رسید سر او را بریده و بجانب مادرش افکندند آن پاک
گرفته آن سر را بر چهره خود بست و زمین را بآب دیده تر کرد و گفت ای نجیبه مادر و ای نوجوان خوب بود
مرا آفرین بر تو که داد سعادت دادی و مرا و پدر را سرخ رو ساختی و مثل یعقوب که در ماتم یوسف گریان بود
و جهان نالان و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل
محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت علی
قتله اللهم العنهم جمیعا
مجلس سیم در زیارت اسم ابن عم سه در ذکر جان نثاری و شهادت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر
المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء السلام علیک و علی جدک و ابیک و علی
امک و اخیک و علی الائمة المعصومین من بنیک و رحمة الله و برکاته

از معاویة ابن وهب که از اکابر صحابه و اصحاب حضرت عالیمقام و مقتدای کاملان امام جعفر صادق علیه
السلام بود مرویست که در روز عاشورا بخدمت آن حضرت رسیدم دیدم که آن جناب در سجده است و گریه می
کند و نشستم دیدم که آن حضرت می فرمود اللهم یا من خصنا بالکرامة و وعدنا الشفاعة و
حملنا الرسالة و جعلنا یعنی ای خداوندی که ما را مخصوص بکرامت کرده و وعده داده ما را شفاعت روز
جزا و ما را قرار داده و رسالت و امامت را که و وعده داده مغفرت اغفر لی اللهم و لاخوانی المؤمنین

و زیارة الاربعین

وَاخْلُفْ عَلیٰ اَهَالِیهِمْ ای پروردگار من جانشین شو برادران دینی مرا و بپاس زیارت کنندگان قبر حضرت ابا عبد الله
الحسین علیه السلام را که در دوستی او مالهای خود را صرف و بدنهای خود را در زیارت وی برنج و تعب می‌کشند بجهة
نیکی با ما و ثواب تو امید دارند مهربان مکافات بکن ایشان را برحمت و رضوان خود و شب و روز نگهدار ایشان
را و کفایت کن شر هر جباری و ظالم و ستمکاری را از ایشان و حمایت فرما از شر هر قوی و ضعیف اشرار از شر شیاطین
انس و جن و عطا فرما زیاده از آنچه طمع دارند و می‌پندارند در غربت سید شهیدان و امام و شفیع ما از جان و تعلقات
انقطاع از اهل و اوطان و رسیدن بمحل [illegible] و آنکه بیش اولاد و خویشان و یاران [illegible]
خلیفه و ناصر و یاور آنها باش در پرستاری و غمخواری اهل و اولاد ایشان اللهم فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس
بیچاره رحم کن رویهائی را که در زیارت حضرت امام مظلوم ابا عبد الله الحسین متغیر شده است وارحم تلک
الخدود التی تتقلب علی حفرة ابی عبد الله الحسین و رحم کن آن رخسارهائی که بر قبر جدم مالیده شده است وارحم
تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا و رحم کن آن دیده‌هائی که اشک در مصیبت جد بزرگوارم از آنها جاری
شده است وارحم تلک الصرخة التی کانت لاجلنا و رحم کن آن نالهائی که از برای مصیبت
ما از دلها برآمده وارحم تلک القلوب التی جزعت لاجلنا و رحم کن آن سینه و قلبهائی که از جهت
ما کرب و محزون و غمگین است اللهم انی استودعک تلک الانفس وتلک الابدان حتی ترویهم من الحوض
یوم العطش الاکبر خداوند مهربان من می‌سپارم بتو این نفوس و تنها را تا روز قیامت در روزی که تشنگی بسیار
باشد که ایشان را از حوض کوثر سیراب سازی و در اینجا نظر رحمت اندازی و [illegible]
راوی می‌گوید که من مدتها در تماشا ایستادم و آن حضرت در سجده بود و تضرع می‌نمود و دعا می‌خواند و از برای گریه کنندگان
جناب امام حسین علیه السلام می‌فرمود و چون سر از سجده برداشت من نزد آن جناب رفتم و سلام کردم دیدم
آن حضرت متغیر الحال گشته بال و فروریخته رخساره و محزون است و قطرات اشک مانند مروارید غلطان و لؤلؤ
مرجان بر رخساره مبارک جاری بود و من پریشان شدم و عرض کردم فدای تو شوم سبب گریه چیست و اندوه
این مشقت از چه گشت فرمود که ای پسر وهب کر غافلی که امروز چه روز است آیا نمیدانی که جد بزرگوارم سید
شهدا و سید الاصفیا در زمین کربلا در مثل این روز بدرجه رفیعه شهادت رسیده و دیده روزگار چشم
[illegible] تا روز قیامت بر آن بزرگوار خونبار و اشکبار است من گریان شدم و عرض کردم که در این ایام کدام
کدام عمل بهتر و از همه اعمال خوبتر است فرمود بهترین کارها در این روز گریستن و گریانیدن و محزون
بودن بر آن مظلوم است و زیارت کردن از دور و نزدیک عرض کردم که فدای تو شوم من نمیدانستم که [illegible]

[illegible] علیهم الکربة

گریه و زیارت آن بزرگوار تا این مرتبه است حضرت فرمود ای پسر وهب دعا کنندگان بر زائران جناب امام مظلوم
در آسمان بیشتر از زمین اند ای پسر وهب ترک مکن زیارت آن جناب را بسبب خوف از کسی که هر کس زیارت آن
مظلوم را ترک نماید بعد از مرگ آرزو می‌نماید که قبر او در [illegible] ای پسر وهب آیا نمیخواهی که فردای قیامت
در درگاه [illegible] و جناب پیغمبر با تو مصافحه نماید و بعد از این دیدم آن حضرت چندان
گریست که محاسن مبارکش غرق اشک گردید و خروش و هیجان از جهان جانان [illegible] گردید و از جهان
بگوش ما لیان [illegible] هلموا نبك اصحاب العباء وترثی سبط خیر الانبیاء باید ای شیعیان
ما گریستن و مرثیه بخوانیم از برای جگر گوشه حضرت سید انبیا هلموا نبك مقتولا بکربلا لم یرحض لنهایة فی العلاء
باید ای برادران ما گریستن سر کنیم که حسین صحراها [illegible] الا فابکوا قتیلا قد بکته البتول
فاطمة سیدة النساء گریستید ای دوستداران بجهة [illegible] که گریست بر او فاطمه زهرا و می‌گفت ای بحمد
ای غریب ما [illegible] الا فابکوا الثاوی الطف حزینا الا فابکوا المذبوح القفاء
گریستید ای [illegible] از برای آن برگزیده خدائی که بدن مبارکش [illegible] در کربلا بر روی خاک
و ماند [illegible] و سر [illegible] که از قفا گردن مبارکش بریدند [illegible] الا فابکوا
لمن ضجت علیه شعوب الجن حزنا بالبکاء ای شیعیان [illegible] که [illegible] و ماتم آن جناب
در گریه مشغول بودند الا فابکوا لمعفر فی الترب علی الرمضاء مسلوبا بالعراء ای [illegible] و ای عزاداران
شاه شهید شیون نمائید و خود را از گریه معاف مدارید از برای آن بزرگواری که سر مقدس [illegible]
کربلا کباب گردیده و اعضای پاره پاره در خاک و خون غلطید الا فابکوا المرمل بالدماء الا فابکوا
ای شیعیان گریه کنید بر شهید کشته که زخم [illegible] جاری گشته بنفسی الجسم منعفر
تریبا علی حر الصعید بلا وطاء فدای او شوم ای جسد مظلوم که بر روی زمین گرم با زخمهای بسیار و
تن مبارک افتاده و مدتها آن را کسی دفن نکرده بود بنفسی من هو ثمانین شبابا تقلب [illegible]
جانم فدای اهل بیت [illegible] که ایشان در دشت کربلا بر ظلم و جفا کوفیان [illegible]
می‌گشتند بنفسی النسوة حزنا علیه ومن مملولا بالتحیاء فدای خواهران و دختران
حضرت امام حسین شوم [illegible] ایشان را از کربلا بکوفه می‌بردند و چون [illegible] رسیدند [illegible]
بند نمودند و خود را از شتران افکندند و بجانب نعش امام حسین علیه السلام دویدند و گفتند [illegible] علی البتول
یا ابن نزار وفدا [illegible] ای مقتول [illegible] و ای بسته [illegible] که حضرت [illegible]

[illegible] المستباح

بر ما تو دشوار است که ز تو غریب گشته دیگر زنگار دل خون گشته چند ما بود تو بر تو بگریم و حال از تو دور شویم علی
ابکیا ان ترانا بارض الطف مکتئبا می بگر گوشه مصطفی وای پاره دل شاه لافتی چه دشوار است بر پدر ما که او را
بدین حالت ببیند که در زمین کربلا مانند بسمل ای نخل وچین کشتگان از جد امام حسین دوری می نماید و بکجا
برند عیب می برند مالیدن خاک گردون خروشش رفت از بس خروش کرد زمانی ز هوش رفت آمد بهوش
وجسم برادر بخون و خاک در برکشید ناله جان سوز دردناک بعد ز ستر گفت و پریشان نمود موی دامن بخون کشید
و گریبان نمود چاک از دیده بیرون آمد و مالید رخ بخون زد بر جبین چنانچه در بر سر نمود خاک از نیل اشک دو لعل عطش فشاند
چون سنگ و ز آه سوزناک زد شعله بر سماک آمد بهوش و کرد خروش و ز هوش رفت در بر گرفت آن تن بیجان
چو جان پاک گفت ای برادرم کشته ام حسین تو گشته چاوشت ز تیغ هلاک ایجان پاک رفته ز تن تیغ تیغ
لیکن وای جسم چاک مانده بخون روی خاک از قاتلان خود [illegible] اختیار عم و الم از خاک گل صحرای
ستم عیان روایت نموده اند که چون ساقی دهر دور جام شهادت را در بزم جانی مشربان محفل وفا دور انداخت
و حریف دهر بوقلمون بر نوشانیدن درد درد اکثر از آب تیغ خون ریز کار رسید کشتگان نخانه رضا را ساحت دوره
این جهان رسیده و نوبت شهادت بر آن بزرگوار قریب گردیده و لشکر دیگر هر دو در کار رحلت [illegible] بودند ناگاه
دیدند که از میان [illegible] سواری مکمل بصلح مانند رستم دستان و سام نریمان بر برکی کوه پیکر سوار و خودی
از فولاد بر سر نهاده و تیغی [illegible] کردار مانند برق لامع در بر ساطع رسید و بعد از جولان [illegible] این سعد [illegible]
که منم هاشم عتبه ابی وقاص پسر عم عمر سعد و روی بجانب امام زمان نموده که السلام علیک یا ابن رسول الله السلام
علیک یا حجة الله پسر عم من عمر سعد ملعون خود را روسیاه هر دو کون و گمراه نموده و بموجب شما آمده من جان
بازی هر دو سرا شما آمده ام مرحمت فرما که در میان جوانان خون خود را در رهگذارت ریزم و خون خود را با خاک [illegible]
که قربان حضور [illegible] بزرگوارت [illegible] افزایم و خود را در میان جوانان خونین کفن اندازم حضرت او را
دعا کرده بازون فرمود هاشم مانند شیر غران بمیدان آمده و گفت پسر عم من سردار و سالار اسلام است بایدم
بحرب من آید و مبارزت من کرا آید تا ظاهر شود که [illegible] عمر سعد ملعون
برادرم افتاد و لب باز زبان گشاد که شجاعت این دامن میدانم و دلیری او را حسب الواقع اطلاع دارم و حریفان
من میدان او صلاح نیست و گفت که بروند [illegible] و دین و ابن زیاد [illegible]
حسب و شجاعت منسوب بود گفت من این کار را می دانم [illegible] برابر هاشم آمده گفت
ای بزرگ عرب غفلت [illegible] از مال و ثروت دنیا [illegible] و قدم در طریق هلاک گذاشته هاشم

گفت ای ناپاک دون وای روسیاه ملعون [illegible] نیست و کمال معطلی چنین که کسی بجهة دو روزه دنیا دست
از دامن فرزند رسول خدا برداشته و نعیم مقیم را بجا گذاشته شمشیر بروی جگر گوشه شیر خدا کشد و در زمین دل کم
محبت یزید دغا باشد باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی کنم ناصح بطعنه گفت
حرام است مهر شاه گفتم بچشم گوش بهر حرف نمی کنم سخن ملعون خوب نیست دیگر سخن گویم [illegible] مجال
گفتگو داده برادر حمله کرده و چنان شمشیر کین بر فرق آن لعین نواخت که تا ناف مرکب شگافته و دو نیمش ساخت
چنان ملعون چون برادر خود ملعون را کشته دید با هزار سوار یکبار بر هاشم حمله آورد دید هاشم بی خوف و هراس خود را
بر آن گروه زده و بهر سو که می تاخت از کشته ها می ساخت و بضرب تیغ در خاک ریخت تا آن ناکسان [illegible]
میدان مانند برگ خزان می ریخت چون امام امام هاشم را در عرصه کارزار با هزار سوار بجهاد مشغول دیده برادر جاری
خود فضل ابن علی تکبیر داده [illegible] نمود و دیگر معاونت هاشم فرستاد و ابن سعد لعین چون دید [illegible]
هاشم افتاده می آید هزار سوار از لشکر شقاوت شعار روانه نمود که راه بر فضل زنند شاه ولایت پناه [illegible]
که با هاشم ملحق گردند پس آن گروه روسیاه خود را بفضل رسانیده آتش جدال اشتعال پذیرفت فضل ابن علی که
شجاعت را وارث بود رو بآن لعینان نمود و چون شیر در میان گله افتاد و خرمن هستی آن فرقه بی پیر
بباد فنا میداد تا آخر آب آن بزرگوار را بتیر زدند [illegible] و در دل [illegible] شهادت نهاده تا آن گروه [illegible]
تا آن ملاعین شرم از حضرت امیرالمؤمنین نمودند جگر گوشه [illegible] شهادت چشانیدند و بفیض وصال
ابدی رسانیدند در خلد برین بپدر بزرگوار رسیدند [illegible] قدم بر روضه رضوان نهاد و جمال
فدای برادر کرده و شرط ارادت و جانفشانی را بجای آورد و جناب سید الشهدا چون شهادت برادر دیدند [illegible]
از جگر برکشیده اشک خونین از دیده و بر رخسار مبارکش جاری کرده و فریاد و واویلاه [illegible] و در جگر [illegible] خون
کرد [illegible] خروش خواتین حرم بسپهر برین رسیده و ماتم و مصیبت [illegible] آسمان [illegible] قرار نماند
پس لشکر مخالف یاران فضل ابن علی را بدیده بشهادت رسانیده و بجماعتی که با هاشم محاربه می نمودند پیوسته و گرد
گرد او گرفتند و هاشم بر ایشان حمله نموده بسیار کشته و بخون رسانیده و از غیرت دین با آن خیل بی دین مردانه می کوشید
و در حین کروفر خود را [illegible] رسانید و بر ایشان تاخت و بضرب شمشیر آبدار او [illegible]
و او را در خواستند که فرار نماید که چند هزار سوار دیگر از لشکر ابن سعد بامداد رسیدند و قریب پنج هزار سوار بر او حمله
ور گردیدند بضرب تیر و سنان و شمشیر [illegible] زخم بر آن سعید زدند که دیگر تاب حرب نیاورد و از مرکب [illegible] گردید
و بر او از [illegible] بعرض حضرت سید الشهدا رسانیدند که یا ابن رسول الله شهادت [illegible] هاشم [illegible] بزرگوار

شنافم این کلام را بزبان آورد و جان بجان آفرین تسلیم کرد جرعه از جام شهادت چشید رحمة الله و رضوانه
پس از آن ظهیر ابن حسان اسدی که از شیر بنی اسد بود دست از وطن و اهل و عیال و مال برداشته و قدم در طریق یاری
فرزند رسول گذاشته بود بخدمت شاه شهید آمد و اجازه میدان طلبید و او شجاعی بود یگانه آفاق و در دلیری و قوت
طاق گوی مبارزت از جمیع دلاوران عرب ربوده بود چون بکنار میدان رسید سام ازدی با مراء ابن سعد در برابر او
آمد و او دلاوری بود نامدار و بر اسبی کوه پیکر سوار سلاح ملوکانه پوشیده بود ظهیر گفت ای بدبخت ناکس فرزند
شرم نمیکنی که شمشیر بروی ذریه رسول الله می‌کشی رحم نورا می که بجهنم در آورند از آتش دوزخ در امان نه
سام خواست که سخن گوید ظهیر او را امان نداد و بیک نیزه از اسب بر زمین افگند و بجهنم ساخت پس رجز خوان در میان میدان مبارز طلبید
چون که هیبت شجاعت و صلابت او گوش زد خواص و عام بود احدی یارای مبارزت او نمود و عمر ابن کعب و برادر
او و پسر عم آن او خود را به سپاه ابن سعد رسانیدند و رخت بوادی جهنم کشیدند ابن سعد لعین بحجار الاحجار رسید پس گفت ای برادر
دلیر و در میان همگنان بشجاعت شهیر برو و سر ظهیر را بیاور حجار الاحجار گفت بهیهات بهیهات او شجاعی است که
با هزار سوار برابر کرده اند مگر من از جان خود سیر شده ام که بجنگ وی روم مگر آنکه لشکری انبوه در موضعی کمین
بجوی که مطلع نشود من بمیدان وی روم و چون بر من حمله کند من بجانب لشکر گریزم و آن لشکر از کمین در آیند
و او را در میان گیرند و کار وی را بسازند بازی چرخ کج باز ببین که تا چه بازی کند آنگاه عمر سعد با اهل از کار
پس سعید سوار مکمل و مسلح در موضعی در کمین نشستند و ظهیر ابن حسان از این کید غافل بود و هنوز در میان ایستاده
و با لب تشنه و گلوی خشک و دهان از گرد و غبار میدان بر خاک کشته بود در نهایت خوف و هم دیوار راه وی
و بیستاد و ظهیر گفت ای ابن الاحجار نزدیک تر آی تا ترا گفت ای ظهیر من بجنگ تو نیامده ام بکجا بیمش تو آمده ام ظهیر از سخن وی
در غضب شد و بروی حمله کرد و مرد روی برتافت بگریخت و ظهیر از عقب وی تاخت آن ملعون خود را
به کمینگاه رسانید و نعره برکشید که چهار صد سوار از کمین برآمده بر ظهیر حمله کردند و وی را در میان گرفتند ظهیر
اندیشه نکرد و نیزه برکشید و بر ایشان حمله ور گردید و وی را در میان گرفته نیزه آن دلاور بهر که میرسید از پشت
بر خاک هلاک می افگند و به نیزه و شمشیر حمله کرد که نیزه او ریزه ریزه گردید پس دست به قبضه شمشیر شرر بار برده و چون
شیر در میان آن گروه افتاد و خرمن هستی آن ملاعین را بباد فنا میداد تا پنجاه سوار را به قتل رسانید آنگاه از بسیاری
زخم دیگر طاقت قرار بر روی مرکب نیاورده از اسب در گردید و فریاد بر آورد که یا ابن رسول الله دریاب کجایی
کجای تو ای پسر نذیر و من که از واقعه یاد که بر خاک حضرت سعد غلام امیر المؤمنین علیه السلام
و شنود که ظهیر از اسب بیفتاد با ده نفر از غلامان حضرت به میدان رفته آن لشکر را متفرق ساخته ظهیر را از میان ایشان بیرون

آورده بخدمت حضرت رسانید حضرت پیاده شده و بر سر بالین وی ایستاده و هنوز رمقی در ان باقی مانده
بود ظهیر چشم گشود و جناب سید الشهدا را ایستاده بر بالین خود دید روی خود را بر قدم آنجناب نهاده گفت
خاک قدم دوست شدم مپسند که کسی را این حس که امروز مراد در قدم اوست پس حضرت فرمودند ای ظهیر مروت
شرایط دوستی بجای آوردی خدا ترا جزای خیر دهاد ای ظهیر این سخن بگوی و مرد و مستی داری بیان کن تا بجای آرم
ظهیر گفت یا ابن رسول الله حاجتی است بسخن آوردم که بر خاطر ما شد بعد از آن سخن کو هم حضرت فرمودند ای
یاران حاجت ظهیر را بدهی و در نشت مخفی شد ظهیر سعادتمند شده مولا پس ظهیر دوان بر رحم
که کسی چیزی باشد اگر جان بجان آفرین تسلیم کرد حضرت در وی گریست و فرمود طوبی لطاهر
فانه لیزال الجنة جوار جد سبال ظهیر ابن حسان که در حقش ما من باشد اللهم العن اول
ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة
التي جاهدت الحسين عليه السلام و شايعت و بايعت و تابعت على قتله اللهم
العنهم جميعا
مجلس بیست و هشتم در بیان شهادت عمار ابن خالد صیداوی و سوید ابن عمرو و حجاج ابن مسروق
بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليك يا رسول الله احسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا امير المؤمنين احسن الله
لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا فاطمة الزهراء احسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك
يا محمد ابن الحسن احسن الله لك العزاء في حبيبك الحسين و رحمة الله و بركاته
شیخ جعفر ابن نما و دیگران روایت کرده اند که ملکی از ملائکه سموات که هرگز بخدمت حضرت رسالت پناه نرسیده بود
روزی بشتافت شرف یابی خدمت حضرت رسالت پناه از خداوند خویش در خواست از جناب اقدس الهی رخصت
که بزیارت آن حضرت آید چون روانه شد حق تعالی با او وحی کرد که خبر ده محمد را که مردی از امت او که او را
یزید می گویند فرزند طاهر مبارک فاطمه بتول را شهید خواهد کرد ملک گفت الهی و سیدی من شاد شدم
بزیارت آن حضرت میروم چگونه آن حضرت را باین خبر محزون کنم حق تعالی فرمود که آنچه تو را امر
کنم باید که عمل آوری پس آن ملک بخدمت آن حضرت آمد و بالهای خود را گشود و گفت السلام علیک یا حبیب
من از پروردگار خود رخصت طلبیدم که بزیارت تو بیایم چون مرا رخصت داد چیزی بمن داد که آرزو کردم که کاش
بالهای من میشکست و این خبر را برای تو نمی آوردم ولیکن مخالفت امر پروردگار خود نمی توانم کرد ای پیغمبر
که مردی از امت تو که او را یزید می گویند حق تعالی عذاب او را زیاده گرداند فرزند مبارک طاهرت را
که از دختر طاهره بتول تو بهم رسیده شهید خواهد کرد و بعد از کشتن فرزند تو از دنیا بهره نخواهد برد حق تعالی او را

ناگاه بعذاب خواهد گرفت و بجهنم خواهد برد پس چون امام حسین علیه السلام دو ساله شد حضرت رسالت بسفری بیرون
رفت روزی در اثنای راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و سیلاب سرشک مانند باران از دیده مبارکش
روان گردید و رنگ روی مبارکش متغیر گردید خاطر نفیسش غمناک گشت و فرمود که در این وقت جبرئیل بر من
نازل شد و مرا خبر داد که در کنار فرات زمینی هست که آنرا کربلا می گویند و فرزند من حسین را در آنجا شهید خواهند
کرد صحابه گفتند یا رسول الله که او را شهید خواهد کرد حضرت فرمود که یزید خدا برکت ندهد او را و گویا می بینم
جای کشتن او را و محل دفن او را و گویا می بینم که سر او را هدیه برای یزید می برند و هر که نظر کند بسر فرزند
من و شاد شود حق تعالی میان دل و زبان او مخالفت اندازد و او را بکفر و نفاق مبتلا سازد پس حضرت از آن
سفر محزون و غمگین برگشت و بر منبر بر آمد و خطبه ادا کرد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر منبر بالا برد
دست خود را بر سر امام حسن و دست چپ بر سر امام حسین گذاشت و سر خود را بسوی آسمان بر داشت
و گفت خداوندا منم محمد بنده تو و پیغمبر تو و این دو فرزند از پاکیزگان عترت من و از نیکان ذریت منند و از اهل بیت
که ایشان را بعد از خود در میان امت می گذارم و جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند من حسین را بجور و ستم خواهند
کشت و امت من یاری او نخواهند کرد خداوندا مبارک گردان او را شهادت او را و او را از بهترین شهیدان گردان
[illegible] که تو بر همه چیز قادری خداوندا برکت مده کشنده او را و برکت مده کسی را که یاری او نکند پس اهل مسجد
همه صدا بگریه بلند کردند حضرت فرمود که [illegible] می کنید و [illegible] یاری او نخواهید کرد [illegible]
گفت که پس آن حضرت پیش از وفات خود [illegible] متوجه سفری گردید و چون برگشت رنگ مبارکش متغیر [illegible]
گردیده بود پس بر منبر بر آمد و خطبه بلیغ موجزی ادا کرد و آب از دیده های مبارکش می ریخت پس گفت ایها الناس من
میان شما می روم و دو چیز بزرگ در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت منند
[illegible] و این دو چیز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند [illegible]
حق عترت و اهل بیت خود از شما سؤال نمی کنم مگر چیزی که خدا امر فرموده قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ یعنی بگو یا محمد که سؤال نمی کنم از شما بر [illegible] مزدی مگر محبت [illegible]
[illegible] که چون بیاید بر حوض کوثر نزد من دشمن کرده باشید با ایشان و [illegible] که در روز قیامت وارد [illegible]
[illegible] که اول از ایشان [illegible] و سیاه باشد چون نزد من آید گویم که شما کیستید [illegible]
[illegible] گویند ما اهل توحید از عرب پس من گویم منم احمد پیغمبر عرب و عجم گویند ما از امت توایم
پس من گویم چگونه رعایت کردید کتاب خدا و اهل بیت مرا گویند که ما کتاب خدا را ضایع کردیم و اهل بیت

خواهیم داد و عترت ترا سعی نمودیم که از روی زمین ایشان را برانداختیم و جهان را از وجود مسعود ایشان تهی ساختیم
پس من روی از ایشان بگردانم و ایشان از آب حوض کوثر تشنه برگردند چنانچه سید جلیل سید اسمعیل حمیری علیه
الرحمه نظم نموده [illegible] و عالم را از این جهت [illegible] لالی شاهوار [illegible]
وفرعونها وسامريّ الامة المشنع پس ایت دیگر خواهد آمد از اول سیاه تر و تیره تر مانند شب دیجور و شخص اول
گوید ما پس گویم دو چیز بزرگ میان شما گذاشتم چه کردید با آنها گویند کتاب خدا را مخالفت کردیم و عترت
ترا یاری نکردیم و ایشان را راندیم و بجانب خود نخواندیم و کشتیم و پراکنده و متفرق و پراکنده کردیم من گویم
دور شوید لعنت خدا بر شما باد و آن جماعت با لب تشنه و روی سیاه از لب حوض دور شوند وراية
[illegible] بالزور والبهتان [illegible] پس ایت دیگر نزد من آید که نور از آن ایت اهل
محشر تابد و مانند آفتاب تابان و ماه درخشان نور از آن ایت و صاحب ایت [illegible] که من گویم
کیستید شما گویند ما اهل توحید و [illegible] امت احمد [illegible] اهل حق که حامل کتاب خدا بودیم و حلال
خدا را حلال و حرام دانستیم و عترت طاهره ترا دوست داشتیم و ایشان را یاری کردیم و در رکاب ایشان
قتال کردیم و جان خود را از ایشان دریغ نداشتیم وراية يقدمها حيدر ووجهه كالشمس اذ تطلع
[illegible] پس من بگویم که بشارت باد شما را بهشت و جنات عدن وارد حوض کوثر شوید
و در بهشت جاودان خواهید بود پس ای دوستان سعی نمایید که [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible]
که این [illegible] جهان جاودان [illegible] و جناب پیغمبر شما را [illegible] جهان و دوستداران شما [illegible]
که این غم جانسوز و مصیبت غم اندوز بار ملال و حزن بر دل پیغمبر نهاده [illegible] محرم [illegible] و اندوه بر روی
[illegible] عالمیان [illegible] لقد طبق الآفاق شرقاً ومغرباً فلا يتجلى ابداً ولا ينقطع [illegible]
کرده است مصیبت که آفاق را از مشرق و از مغرب همه عالم پر است از این مصیبت و [illegible] اهل [illegible]
[illegible] وانتشر في كل البلاد [illegible]
[illegible] منازل اهل الجور [illegible] اهل العدل [illegible]
[illegible]
ضاق في الآفاق [illegible] ولكن لاهل الدين في الارض [illegible]
عالم [illegible] و از برای اولاد رسول خدا و فرزندان [illegible]
في ارض العراق مشعشع وما بقعة الا وفيها ترعرع [illegible]

المشنع

وراية يقدمها حيدر ووجهه كالشمس اذ تطلع

فلا يتجلى

ترعرع

وهیچ نبود آنجناب که آشوب و اضطراب در آن نباشد فمالی لا اری الحسین و رهطه وعترته بالطف ام تقتل
واویلا وا مصیبتا که جناب امام حسین را و عترت طاهره اش را که در کربلا بطرح و زاری میکردند و لم ار الا ثلثة
والشمر من فوق صدره هشم صدره و هو للعلیل مجمع وا مصیبتا که آن بزرگوار [illegible]
لعین بی دین بر سینه اش نشسته و سینه که محل علوم الهی بود [illegible] و لم ار الا مظلوما
ذبیحا من القفا وقد کان نور الله فی الارض یلمع وا مصیبتا وا غربتا وا مصیبتا آن امام مظلوم که سر او
از قفا بریدند و حال آنکه آن نور خدا بود که در زمین درخشان بود مانند آفتاب [illegible] بقتله الهادی النبی
یفجع و موضع تقبیل النبی تقطع [illegible] آن را می بوسید [illegible] که آنجناب را
پاره پاره کردند واغوثاه و واویلاه تزلزلت الافلاک من کل جانب تکاد السماء تنقض و الارض تقطع
از مصیبت آن قمر زمان آسمانها لرزید و نزدیک شد زمین از جا کنده شود و عالم سیاه شد [illegible]
و نعی جبرئیل بنوح محرقة و نعی املاک السماء جبرئیل [illegible]
خبر کرد [illegible] کروبیان گریان شدند و فغان و واویلا برکشیدند و ضجت املاک السماء و نادت
طیور الفلا والوحش [illegible] آسمانها [illegible] گریان شدند و مرغان و وحشیان جهان
بگریه و نوحه و زاری در آمدند و فغان میکردند و جئن کریمات البتول حواسر و لم یبق جیب
و دختران فاطمه [illegible] سر برهنه [illegible] امام حسین [illegible]
باشد [illegible] البتول سکینة و تضربها بالسوط ظهرا تفجع حضرت سکینه خاتون جسد مبارک پدر بزرگوار
در بر کشیده و می بوسید [illegible] فیضربها
السیاط فتلتجی بعمتها من حیث بالقهر [illegible] حضرت زینب خاتون
عمه خود [illegible] که ای عمه [illegible] تقول لهم یا شمر فتحت خلیها اذ کان بالقتل
توصی فتقنع و حضرت زینب [illegible] ای شمر وای بر تو از این طفل [illegible]
خود [illegible]
جسم مطهر آن تشنه خون [illegible]
[illegible]
جهان [illegible]
[illegible]

وتفجع
الجن تجمع
لا تبقی و ترفع
تفجع

از کوکب برج شرف مه آفتاب بین در پرده کسوف نهان آفتاب باد هر کس دلش بحرمت آل نبی نسوخت مرغ دلش به آتش
حسرت کباب باد و موقف حساب [illegible] علی بوتراب باد و مرویست که بعد از شهادت جمعی از
اصحاب [illegible] بعضی از اجاب عمرو بن خالد صیداوی بخدمت آن برگزیده خالق ارض و سما آمده و زبان معذرت
گشاده گفت السلام علیک یا [illegible] از شهادت یاران دیگرم [illegible] عمرو آرام
برمن دشوار است که حزن و ملال اهل بیت رسالت را مشاهده نمایم و بجناب مقدس در این حالت [illegible]
این جانی که در این تن مانده [illegible] شهادت [illegible] این صحرا [illegible]
هرچند جدائی از کالبد را [illegible] وداع مفارقت [illegible]
میدانم که زمان جدائی [illegible] جناب مقدس
[illegible]
عرض [illegible] جز این خیال ندارم خدا گواه من است [illegible]
رسیدن [illegible] از آن زمان که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم وما الله
ظلما للعباد و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من
عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب وقد خاب من افتری

همی اینها یعنی چنین است که مومن آل فرعون بقوم خود می‌گفت و این بزرگوار بکوفیان میگوید ای اهل کوفه من میترسم
می‌ترسم برشما مثل هنگام روز احزاب ای قوم من میترسم برشما مثل آن عذابها که بر امتهای گذشته وارد
شده است مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که بعد از ایشان بودند و خدا نمیخواهد ستمی برای بندگان خود
ای قوم می‌ترسم برشما از عذاب روز قیامت روزی که روی از محشر بگردانید بسوی جهنم و شما را از عذاب خدا
دارنده نباشد ای قوم من نکشید حسین را پس مستاصل کند خدای تعالی بغضب خود برشما بعذابی از جانب خود که
زیان کار است کسی که کذب و افترا گفت [illegible] پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ای
پسر سعد خدا ترا رحمت کند ایشان مستوجب عقاب شدند وقتی که نصیحت ترا قبول نکردند و ترا و اصحاب ترا [illegible] گفتند
و چگونه مستحق آتش سوزان نباشند و حال آنکه بزرگان دین و خلاصه اصحاب سید المرسلین را بقتل آوردند و خدا
نیست سر کرده حنظله ابن سعد عرض نمود فدای تو شوم جسم خود را هدف تیر کوفیان کردم و لذتی که بابت
از تیر و سنان ایشان چشیده و جان من هنوز در این تن باقی هست و به لذتی که بابت بر سر رسید آیا رخصت می
فرمائی که روی بمیدان آرم و این جان را برطبق اخلاص گذارم و با برادران و یاران ملحق شوم حضرت فرمود
که این جهت سعادت [illegible] خدا از جهان بمکافات خواهد کرد حنظله عرض کرد که السلام علیک یا ابن رسول الله صلوات
خدا بر تو باد و بر جد نامدار و پدر عالیقدار و اهل بیت تو باد و خدا جمع کند میان من و میان شما در بهشت جاوید حضرت امین
امین فرموده آن بزرگوار در دریای حرب غوطه ور گردید و جمعی را بقتل رسانید بسعادت شهادت فائض گردید
دستچه ملحق گردید بعد از آن سوید ابن عمر که بشرافت حسب موصوف بود و بکثرت عبادت و لیاقت معروف قدم
پیش گذاشته معروض داشت که السلام علیک یا ابن رسول الله یاران وفا کیش کام [illegible] شهادت می باشند
دشمن [illegible] بمیدان [illegible] دیده را تاب دیدن [illegible] و سامعه را توان شنیدن سخنان [illegible] نیست
هر گاه رخصت فرمائی در این دریای [illegible] و ضرب غوطه ور شوم و گوهر مراد که یافتن شهادت
در رکاب [illegible] است بدست آرم حضرت فرمودند برو که ما هم بتو ملحق خواهیم شد آن جوان مرد جولان
کنان عازم میدان و جمعی کثیر از آن لعینان بی دین را بقتل رسانید و [illegible] زخمهای کاری جراحات
از پای در آمد و در میان کشتگان افتاد و از آن کافران کسی [illegible] و آن بزرگوار همچنان در [illegible]
افتاده و دل بر هلاک نهاده بود تا شنید که حضرت را شهید کردند [illegible] خود زخمهای کاری که توان
و تاب از او برده بود کاردی که در موزه خود داشت کشید و [illegible] لعینان رسانید و جهاد کرد
تا او را بضرب شمشیر و سنان پاره پاره نمودند و بعد از آن حجاج ابن مسروق که موذن آن امام مظلوم بود آمده رخصت طلبید

معروض کرد که السلام علیک یا خلیفة الله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله [illegible] رسول خدا [illegible] صلوات [illegible] جان بازی [illegible]
[illegible] از جناب [illegible]
حضرت مرخص شد [illegible] میدان سعادت نهاد و این رجز میخواند الیوم تلقی جدک النبیا
ثم اباک ذا الندا علیا ذاک الذی نعرفه وصیا والحسن الخیر الرضا الولیا و ذا الجناحین الفتی الکمیا
امروز ملاقات می کنم جد تو پیغمبر را پس ملاقات می کنم پدر تو صاحب جود و سخا علی را و آن کسی که
من او را وصی پس ملاقات می کنم حسن را که نیکوست و رضا است و ولی خداست پس ملاقات می کنم صاحب
دو بال جوان دلیر را پس ملاقات می کنم حمزه شیر خدا شهید حی را پس الله اکبر گفته [illegible] آن ملاعین حمله
آورده در دریای حرب غوطه ور گردید و جمعی را از آن [illegible] سقر [illegible] واصل [illegible] آن بزرگوار
آن کافران کشته [illegible] آن سعید را [illegible] زخمهای کاری بر آن بزرگوار [illegible]
کشید که یا ابن رسول الله ادرکنی حضرت مانند عقاب خود را به آن جناب رسانیدند نظر افگنده
سر او را از خاک [illegible] عرض نمود که [illegible] بزرگوار [illegible] و جان بجان آفرین تسلیم
حضرت او را برداشته بخیمه رسانید [illegible] بعد از آن یک یک از اصحاب [illegible]
در معرکه عرصه میدان می شدند و جان خود را نثار می نمودند اللهم العن اول ظالم ظلم حق
محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت
مجلس [illegible] در بیان [illegible] شهادت [illegible] عمر [illegible] على قتله اللهم العنهم جميعا

بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا انصار الله و خلفائه السلام علی امناء الله و احبائه السلام علی محال
معرفة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله [illegible]
راویان روایت [illegible] اسرار [illegible] محراب عبادت و بندگی
روایت کرده اند که چون شاه سریر ولایت و [illegible] امامت غالب کل غالب امام المشارق والمغارب
امیر المومنین بعزم رزم معاویه لعین کمر بست و [illegible] لوای سعادت بجانب صفین [illegible] بعد از
طی مراحل و قطع منازل به بیابانی بی آب رسیدند که آب [illegible] نمی [illegible]

می شود اصحاب از عدم آب بآنجناب شکایت کردند و آن حضرت چون یاران را از شدت تشنگی بیتاب دیدند عنان
از راه او بپیچید و در میان آن بیابان با اصحاب بدیری رسیدند از ساکن دیر تفحص آب فرمودند در جواب گفت از اینجا
تا آب دو فرسنگ است اصحاب بعرض آنجناب رسانیدند که یا مولانا توقف در بدن و طاقت در تن نیست اجازت فرما
که در تفحص آب شتابیم و آب یافته از رنج تشنگی آسوده گردیم جناب اسدالله و از احوال ظاهر و پنهان آگاه فرمود
که بر من هیچ چیز پوشیده نیست و در آن حوالی عنان بتحویل کشیده و اشارت فرمود که این موضع را بکنید چون قدری آن
زمین کنده شد سنگی در کمال عظمت که هیچ آلتی در آن کارگر نبود ظاهر گردید فرمود که این سنگ را بردارید تا آب اصحاب
هر چند جهد نمودند سودی نداد که آن سنگ را از سر چشمه دور کنند آبی ظاهر شد بغایت صاف و شیرین و خنک جمیع
لشکر سیراب شدند و چهارپایان خود را سیراب کردند و چند آنکه خواستند آب برگرفتند پس حضرت آن سنگ
از سر چشمه برداشتند و بر بالای چشمه نهاده فرمود که آن را بخاک انباشتند چون راهب آنحال را از آن دیر دید بجهت
دو بکمال شتاب متوجه آن حضرت آمد و پرسید که تو پیغمبر مرسلی فرمود نی گفت که فرشته مقربی فرمود نی گفت
پس کیستی فرمود وصی پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ام گفت ای امام این چشمه چیست فرمود
منبع آن از بهشت است و سیصد و سیزده وصی از این چشمه آب خورده اند و من آخر ایشانم راهب گفت دست بده
تا مسلمان شوم و چون مسلمان شد از سبب اسلامش پرسیدند گفت ما در کتب خود دیده ایم و از علمای سلف شنیده که در این
موضع چشمه ایست و بر سر آن سنگی است که از آنجا بر ندارند آن سنگ را نتوانند برداشت مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و من
سالها می طلبیدم چون رسیدم جناب امیرالمؤمنین که بیان شد و گفت الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ
مَنْسِيًّا و گفت ... پس راهب ملازم رکاب ظفر انتساب جناب ولایت مآب بود و در جنگ
شهادت فایز گشت و آن حضرت بروی نماز کرد و او را دفن کرده از برای وی طلب مغفرت نمود و بعد از روانه شدن
عسکر ظفر قرین از آن سرزمین بجانب صفین بمنزلی رسیدند که آنجا ... و الام ... و از آنجا هم
و بوی انواع ... و ابتلا و ... محنت و عنا آشکار بود چون آنجناب بآن
زمین گذشت آه از نهاد مبارکش برآمد و زار زار گریست و اشک حسرت از دیدگان مبارکش فرو ریخت و بآن
آن زمین سجده فرمود و هٰذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ این زمین کربلاست و محل خوابیدن شتران ایشان است هٰذَا
مُلْقٰى رِحَالِهِمْ این محل انداختن بارهای ایشان است وَهٰهُنَا تُرَاقُ دِمَاؤُهُمْ اینجا ریخته خواهد شد خونهای
ایشان طُوبٰى لَكِ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْكِ تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ خوشا بحال تو ای خاک که ریخته خواهد شد
بر تو خون دوستان خدا و در کتاب کشف الغمه آورده است که ... روایت است از ابن عباس که آنحضرت

بسم الله

قراءته حرکت ... پس آنحضرت از اسب فرود آمده
و دست مبارک ... در زیر آن سنگ نموده آن
سنگ ...

این مرا مخاطب ساخت و گفت ای این کلمات غم رسان و الفاظ مصیبت رسان چه بود گفت ای پسر عباس اگر بدانستی
آنچه در این سرزمین مستتر است و از وقایع که در این زمین روی دهد بآنچه من دانستم تو نیز گریستی تا گریبان و دامنش
و محزون و اندوهناک گردی و آن حضرت چندان گریست که از دیدگان مبارک بر محاسن جاری فرمود
که محاسن مبارکش تر گردید و فرمود مَا لِي وَلِآلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا لِي وَلِآلِ حَرْبٍ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَأَوْلِيَاءِ
الْكُفْرِ وَالْعِنَادِ یعنی مرا چکار است با اولاد ابی سفیان و آل حرب که لشکر شیطان و مرا چکار است با اولیای
و عنادان پس روی مبارک بجانب سر داده فرمود صبر ای فرزند و جگرگوشه من که پدر تو عرصه کربلا ... العباد و حبیب
فاطمه زهرا و زینب دوش و فرزند محمد مصطفی حضرت سید الشهدا آورده ... یَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقٰى مِنْهُمْ صبر کن ای ابا عبدالله که بپدر تو نیز خواهد رسید
آنچه بتو میرسد پس بعد از این سخنان آن برگزیده خالق پیش و جان آگاه ... خوابی ... و بعد از
و اطاعت و برخاست بعد از ادای دو رکعت نماز و ... چون از خواب بیدار شد
فرمود ای پسر عباس در این ساعت در خواب دیدم که جماعتی از آسمان فرود آمدند که علمهای سفید در
داشتند و شمشیرها حمایل کرده بودند و حلقه ... ایشان چون برق می درخشید پس در این زمین خطی کشیدند
پس دیدم که شاخهای این درختها و برگهای آن بر زمین افتاده و در این صحرا دریای خون است
و خون تازه و در آن موج میزند و حسین من در آن دریای خون افتاده و دست و پا میزند و استغاثه میکند
و کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردانی که از آسمان فرود آمده بودند ندا میکردند و میگفتند صَبْرًا يَا آلَ الرَّسُولِ
فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلٰى أَيْدِي أَشْرَارِ النَّاسِ یعنی صبر کنید ای آل پیغمبر که کشته
خواهید شد بدست بدترین مردم وَهٰذِهِ الْجَنَّةُ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ و ای حسین
بهشت بسوی تو مشتاق است پس ایشان نزد من آمدند و مرا تعزیت نمودند و گفتند أَبْشِرْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَدْ
أَقَرَّ اللّٰهُ بِهِ عَيْنَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی شاد باش ای علی که دیده تو روز قیامت با دو روشن خواهد شد پس گفت
أَنَّهُ أَكْبَرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَمَوْضِعُ سَفْكِ الدِّمَاءِ يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ مَعَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَوُلْدِ فَاطِمَةَ
پس این زمین موضع کرب و بلاست که دفن می شود در آن هفده کس از اولاد من و اولاد فاطمه و این زمین
در آسمانها معروف است پس فرمود ای پسر عباس برخیز و طلب کن در این زمین پشکل آهو را ... که پسر عباس
خبر داده است که در این صحرا پشکلی چند خواهم دید که رنگ آنها زرد شده باشد مانند رنگ زعفران پس پسر عباس
برخاست و بعد از اندک تفحص پشکلهای چند یافت مجموع بحضرت آورد و حضرت ... و آن

برداشت و بوسید و بوئید و گریست و گفت ای عباس به اکه این پشکلها را عیسی ابن مریم برداشت و بوئید و گریست در
وقتی که باین زمین رسیده و کیفیت چنان است که حضرت روح الله با حواریین باین زمین وارد شد عیسی گوسفندی
دید که درینجا می گریستند حضرت در نزد ایشان نشست و گریه بسیاری کرده وازگریه او حواریین نیز گریستند اما سبب گریه را
ندانستند و بعد از آن سبب را پرسیدند فرمود و هٰذِهِ اَرْضٌ یُقْتَلُ فِیهَا فَرْخُ الرَّسُولِ وَفَرْخُ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شبیهٌ لِاُمّی
این زمینی است که در آن کشته خواهد شد فرزند رسول و نورچشم فاطمه بتول که شبیه مادر من است در آخر الزمان و در
مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است واین آهوان با ایشان میگویند و خبر میدهند که در این زمین
ما چرا می کنیم و از همه آفتی محفوظ خواهیم پس حضرت عیسی دست دراز کرده و آن پشکلها را برداشت و بوئید
و بر زمین گذاشت و گفت خداوندا این پشکلها را بر این حالت باقی بدار تا پدر بزرگوار حسین بیاید و این زمین
برداشته بوید پس حضرت فرمود اینها بعطای عیسی ابن مریم تا کنون بحال باقی مانده اند پس آن حضرت به آواز بلند
گریست و گفت الهی ای عیسی ابن مریم برکت ده و کشنده کان حسین را و آنقدر گریست که بیهوش شد و ما
و ما نیز گریستیم و چون بهوش آمد قدری از آن پشکلها را در گوشه ردای خود بست و قدری بر برداشت و من
و فرمود ای پسر عباس چون خون از این پشکلها جاری شود بدانکه حسین من کشته شده است ابن عباس گوید
آن پشکلها را برداشتم و در آستین خود بستم و محافظت آنها می کردم تا روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار
دیدم خون از آن پشکلها جاری شده است و آستین من پر از خون شده بود و آن روز بود که محرم بود گفتم بخدا
که حضرت امام حسین امروز شهید شده است و من هرگز از علی امیر المؤمنین دروغ نشنیده ام و بعد از ورود حضرت
با عساکر نصرت از صحرای صفین و معویه لعین با لشکر شقاوت آئین مانند خوک بیابانی در برابر لشکر حضرت
نشسته صفهای جدال و قتال بسته هر قدر حضرت خاتم الوصیین بارها دیدار آن لعین را به راه هدایت دعوت
فرمود صلابت جبلی و جهالت فطری آن مردود مانع قبول هدایت بود و اصلاً سود و فایده نمود تا کار از جنگ و قتال
بجدال و قتال منجر شد و هفتاد و یک لشکر آن برگزیده رب مجید و لشکر شقاوت اثر آن عنید چند ماه بوده
در برابر یکدیگر نشسته و محاربه و مجادله بهم زده چنانچه در هر بیست چنانکه در کتب احادیث مسطور است و چون
این حکایات بسیار اشعار مفید و مجالس آنکه جنگ و شجاعت حیدر کرار در صفین با کرده طالبان زیاده از آن است
شرح و تقریر شود با طریقه اختصار از بهر و مبارزت و دلاوری آنحضرت در صفین مرتبه بود که بیجز اولیا اعجاز و قوت
ولایت نبود و در و دو لشکر متجاوز از صد هزار یکبار و دویست هزار نفر حاضر بودند و تماشای جنگ و حیرت بدیع کران
کنان آن حضرت را می ستودند و معاویه را با عمرو عاص در آن بیابان نگاه میداشت و بجهت صلاح کار خود

بکمال خوانده اند با اینکه در روزی دو لشکر مانده دو بحر بر شوره و شر یکدیگر تاخته و از خون زمین را رنگ چون آب
حضرت اسد الله الغالب در عین مشغله نوایر قتال گردیده با ضرب شمشیر بنده و بازوی ولایت پناهی
بجهم انگشتی که دو مرده و مرکب را چهار پاره می ساخت و فرمود ابن عباس میگوید که در آن حالت که گرد
دو لشکر چنان ماند نور و رعد و برق بر یکدیگر ریخته بودند و خروش دلیران و فریاد و در آن جنگ بر سید سید
آن حضرت بر لحظه ملاحظه آفتاب میفرمایند و دیده مهر از بهر آن خورشید خاور می گشت بنده عرض کردم یا حضرت
حضرت فرمود و انظر الی الزوال حتی نصلی ملاحظه آفتاب می نمایم که ببینم وقت نماز شده است ابن عباس گفت
فدای تو شوم این چه وقت نماز است طرفین در قتال و جدال و آتش جنگ بر پا و طعن و ضرب در نهایت اشتعال
زمان نماز بسیار و فضای آن هم گلگون حضرت فرمود ای ابن عباس بالاخره بجهة نماز مناره شمشیر ها و در طریق نماز
جهاد و جهد شمشیر ها بکنار برپای داشته بود و فرایض و سنن جناب اقدس الهی جل آیه و دین مبین رواج
یافته بود ما باید نتیجه استقامت ادبی است و اقامت ظاهری و در جهان هر گاه ردای مبارک
جناب امام و هیبت آن مشغول نماز گشت با آنکه صغیر و کبیر جنگ بجز این صغیر و کبیر میرسانید و مکان
لشکر شیر زبان صد و بیست و هزار تا چهار ماه و دو لشکر در برابر هم نشسته و در وادی منازعه و جنگ آفرین که
الدرایات بگرد و حضرت علی الله دو لشکر گفتگو و اسلام بر یکدیگر بجهة مشغول منازعه و قتال بودند بنوعی که
سواره با کار و دشمن طعن و ضرب زد و بدل نموده اند و چون آن روز با پایان رسید و شب دیگر دو لشکر بجان
طریق مشغول محاربه و جدال بودند و جوی در بای طعن و ضرب متلاطم بود که خون در آن صحرا موج زن
جوی در آن دریای خونخوار فرو نشستن و سیلاب خون سر بهر طرف گرفته و مکان نیز از هر طرف مانند باران
باریده و بشمشیر خون ریز چون قضای ناگهانی فرود می آمد و در آن حین حضرت اسد الله الغالب بهتر و بسیار مشغول
است و فرمود بعضی نفس است بر ادای صلوات و نماز و کیفیت سجاده مبارک در ازمکان کشید و بخضوع و خشوع مشغول
بانگ تکبیر و ادای حسن ادای تسبیح نمیشد و فرموده صحابه بعرض اقدس رسانیدند که در این هنگام و گاه قتل و اگر خبر است
و خوفهای محشر هوا بهول قیامت عیان است و در شمشیر ها یاران نماز به اتمام رسید و مقبول است و قبول گردید
فرموده این محشر و هنگامه بجهة برپای داشتن نماز و رواج شرف حضرت جعفر و جبل و انبیا است که بجهة جهت او نماز
داود اسمعیل بسیار بخارم و مشغول نماز گردید و نهایت خضوع و خشوع منوجه ردا و نیاز است آنان و زمین بر آن صرف
گران دوگانه مقربین درگاه و تعجب حیران جهان قدسیان از ادای او مقیس مانده و صورت نگار از آن صورت
الیه روان بسیار حیرت فلک بر زبان می آوردند و ارواح انبیا و اولیا تا تمنی گشت مک آرزو می کردند جهان

بالا و والای او جهان فیروزین و قامتهای او بعد از ادای نماز باز مشغول محاربه و جدال و متوجه جهاد و قتال شده و دو دیگر
و ضرب شمشیر و دو کشتن و لعنش کافران محو گردیدند آنچه در اخبار صحیح است در آن شب با جمله کمتر نماز آن
حضرت شنیدند و هزار تکبیر زدن جنگ [illegible] با جمله [illegible] که هر تکبیری کافری را به ضرب ذوالفقار [illegible]
و نمودگار آن قدرت الهی دیدند که قتل و کوشش از سر تا پا [illegible] در آن دشت می گشت
حوالی مسیح کرده [illegible] لشکر معاویه لعین مشرق و مغرب [illegible] و در آن وادی [illegible] و همچون گشته شدند
لعین بد خیال با خود نمود یکی اگر بهجرت حضرت امام المتقین امیر المومنین آید و زبان به نوحش گشاید
بروم که بگه چاره [illegible] از جمله [illegible] عمرو عاص ملعون شد [illegible] و کلام [illegible]
نموده ابواب و غل و جبل گشودند چون از سپهر [illegible] نشست [illegible]
هم رفته [illegible] نفس [illegible] دید
اجل اندر کمین نشست [illegible]
گردون شد [illegible] زینب [illegible] مریم [illegible]
ای برادران وای شیعیان از این [illegible]
جامه [illegible] و سوزی [illegible] این واقعه [illegible]
روشنی که این [illegible] مشغول است که در آن روز [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] کوفیان [illegible] حرم [illegible]
[illegible] مادران [illegible] نواز [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] روز عاشورا [illegible]
عطش والتهاب [illegible] بعد از قتل مسلم ابن عوسجه [illegible] عمر سعد لعین [illegible]
نفر از اصحاب [illegible] آن حضرت [illegible] از لشکر [illegible]
[illegible] عمر حجاج لعین [illegible] لشکر امام حسین [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] حرم محترم [illegible]
[illegible] اعوان و اقارب آن امام معصوم باقی مانده بودند
که آن [illegible] مصطفی [illegible] ذوالفقار [illegible]
از [illegible] حضرت امام [illegible] رسول الله [illegible]

وارکان وجود آن ملعون [illegible] زمین [illegible] آسمان و زمین [illegible]
[illegible] کرامان [illegible]
به آن امام [illegible] جهان آفرین [illegible]
فتان [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] چون آن ملعون از اطراف و جوانب [illegible] حرم [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] میدان [illegible] جدال [illegible] آن وقت ابوثمامه انصاری [illegible]
مقدس [illegible] که یابن رسول الله [illegible] وقت نماز [illegible]
[illegible] نماز پیش [illegible]
[illegible] آن [illegible]
لعینان [illegible] آن امام [illegible] حسین [illegible]
[illegible] ملعون [illegible]
حصین [illegible] آن ملعون [illegible] لعین
نقل [illegible] اصحاب [illegible] رسول خدا [illegible] نماز [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
عبدالله [illegible] عرض کردند که یابن رسول الله [illegible]
گردیده [illegible] نماز گذارید [illegible]
تا نماز [illegible] گذارید [illegible] نماز گذاردند [illegible]
نماز [illegible] آن [illegible] الغرض [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
مانند گل [illegible] نماز گردیدند [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] عشق [illegible] نماز [illegible]
عالم ملکوت [illegible] ملایک [illegible] آن نماز [illegible] تسبیح و تقدیس [illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible] خدا [illegible] روی زمین [illegible]

و باین عزیزی قدم در راه سعادت نهاده و مارا مرخص کن که بجهت نصرت او و فدای جان او همراه بیم و قدم در راه یاری او بنهیم حقا
بجا می آورد که مقربین و حور و وحوش بزمین و کوه و جبال و دریاها رسید که این جان پاک در روز الست در عالم ارواح
با ذات اقدس بایسته و در مرحله امتحان و ابتلا نشسته که گنهکاران امت جدش را شفاعت نماید و در مقام عاشقی جان
بگردان خود گرفته که در قیامت از همه گنهکاران برآید غرض از خلقت آدم صفی و افلاک و آنجا که زمین و عالم خاک
مطهران نور پاک بود و مسجود ملایکه این ذات مجتمع صفات می شود و شما که شاکی خلاف ارض پستید قدم
در میدان جان آنجعل فیها من یفسد بیگذاشتید طریقه عبودیت و بندگی را ملاحظه نمایید و باین قدر و منزلت
و اطاعت امر و رضا ببینید که چگونه در راه تسلیم و رضا ایستاده و جان و اهل و عیال در راه عهد و وفا نهاده و در این دشت
خونخوار و صحرای ناپیدا کنار روزگار در عبودیت مشغول است و در راز و نیاز رضای ما را مشغول بذات سبحانی
بزودی سوگند که هیچ پیغمبر و ملک مقرب قدم باین امتحان و بلا ننهاده و در مرحله ما زینتی و وفاداری با پیمان
کمین عهد و وفا کس پیرامون نرسیده تو و او این سخن انکار کار ما نرسد سخن عجب در این که هیچ محرم راز
جز حق کار ما نرسد کلک صنع و قدرت هنوز ما نقش رنگین تقدیر نقشی نکشیده و این چنین نسخه صاحب عیاری
امتحان بنی نوع انسان و ملک نزده و تماشای صنف کبریائی نموده که آنچه ما قال از آثار قدرت و اسرار
مکنون تقدیر بود بروز کرده و در صحرای کربلا جلوه گسترده هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی بدلپذیری نقش
نگار ما نرسد هزار نقد ببازار کاینات آرند یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد برود و آنجا همای همت کامل و بهشت
جاودانه و عرش اعظم را در آتش داده بجهت درود و جان پاک و روح مطهران سعید شهید مایه ببینید و ارواح
مرسلین و اهل بیت مخلصین را خبر دار نمایید که بقدم استقبال مبادرت نمایند و در نهایت استعجال دیده انتظار
گشایند که این بنده شهید من در این ساعت شربت شهادت خواهد نوشید و جرعه دیگری که خود نوشته خواهد رسید
الغرض آنجناب از روی عشق و شوق بسوی مشغول نماز و مناجات و راز و نیاز بود که لشکر کوفه و شام مجتمع
و ار استغراق آن امام آفاق منتفع بودند و زهیر ابن قین و سعید ابن عبدالله سعادت همراه از روی شوق و شعف
جانهای خود را سپر ساخته در حال آن امام علیه السلام مشغول بودند و هر تیری و پیکانی که از طرف سپاه دشمن بجانب
امام حسین و اصحاب می آمد ایشان فدائی وار سینه سپر ساخته و دگر خود را سپر نموده و بجز از جان بجان خود
و بالجمله گرداند ذوق و شوق و سجده می بردند و با نفس مطمئنه و دل آرام دگر دشمن بودند که جان
جان جهان کاینات نمودیم و در راه آن امام قلب و جان خلاصه موجودات طریقه جان نثاری بجا آوردیم که حق
قیامت شرایط عهد و میثاق را بجای می آورد و مارا از خجلت نمیکنند دانکان محبوب سیدالشهدا رو بزخم تیر و نیزه

سرنیزه آن دو برادر گراوه و دو سر با بر سر فرست را رسید و سر و جود سپر و سعید ابن سعید مسعود بود و ایشان حال بکلف امام
و در نظاره بودند آن مقتدای امام بودند ... نماز را تمام نمود و کار سعید مسعود تمام شد و در حالتش بکلام رسید امام
آمد و گفت خداوندا گواه باش که در خدمت این امام زمان جان خود را نثار و وصیت نمودیم و در طریقه فدویت و
عبودیت کاهلی و تغافل ننمودیم و جان بجان آفرین تسلیم نمود حضرت از او خشنود بودند و اعمال آن کشتگان ستوده و دعای حق
آن شهید را یاد فرمودند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم
العن العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا

مجلس سی و دوم در بیان رزم حبیب ابن مظاهر و زهیر ابن قین بجا و علامت سپاه سعید ... و سعادت در میدان

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدا
ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم السلام على
الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى اولاد الحسين وعلى اصحاب الحسين عليه السلام

در کتب معتبر از ابن بابویه روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت پناهی در راه بیکه شتند و جمعی
از اصحاب در خدمت آنجناب بودند که ناگاه چشم مبارک سرور کونین بر حضرت امام حسین افتاد
که با اطفال بازی میکرد و چنانکه حضرت از اصحاب پیش افتاد که حضرت امام حسین را بگیرد آنحضرت میدوید و میگریخت
و جناب رسول خدا متعاقب آن برگزیده خدا میدوید تا آنکه آنجناب را گرفت و دهان مبارکش را گشود و دهان
مبارک را در دهان آنحضرت گذاشت و لب و دندان مانند یاقوت و مرجان امام حسین را می بوسید و میفرمود
حسین از من است و من از حسینم و دوستی حسین دوستی خداست و قطب راوندی از مفید و ابن اسود روایت
نموده که روزی حضرت رسول خدا با مطلب حضرت امام حسن و امام حسین بیکشته که تا موضعی گذشتند که آن دو
امام مظلوم خوابیده بودند و افعی بزرگی بر دور ایشان حلقه زده و دو شاخی بر سر ایشان سایه افکنده و من بسوی آن
مکان رو دیدم و دیدم که ... چون مار آواز پای حضرت را شنید رفت و بعد از کمی ... شد و آتش
از دهانش زبانه کشید و ... نرسیدم و بر خود لرزیدم چون مار از چشم رسول خدا افتاد بیکدیگر
نا بقدر پرستش مولی و بابجانب ... فرق خشک که من ... حضرت فرمود
حمد خدای را که ما هر دو را بیکبار و ... آن دو دیده خود
و اول سر امام حسین را برداشت و بر زانوی راست خود گذاشت و بعد سر امام حسن را بر زانوی چپ

و زبان مبارک و دندان حضرت امام حسن گذشت تا بیدار شد و گفت ای پدر در خواب رفت من عرض کردم که گویا امام
حسین بزرگتر است حضرت فرمود که حسین را در دلهای مومنان محبتی و در قلبهای محبان معرفتی پنهانی است که نه
در رسول دیده شد اما در این صف نگار کربلا لب تشنه جبهه وادی خونخوار کربلا از روز روز آل نبی تیره شد
نرفت چون مهر افسانه سر و دار کربلا رفته در غم لب گلگونش از عطش در حلقش آب خود در خس و خار کربلا
تخت جگر نوار طفلان پی پدر از آب دیده هر بیت بیمار کربلا ما هم گفته و جمله امت وی که خواست با کمک جمیل
فاخوشی از کربلا شد کاین جهان روزی هنگام یادگار در کار آنچنان نمکت کاکربلا تا قول حدیث غم دوران
مصائب غم فرسا از وقایع صحرای پر بلای کربلا چنین شرح و بیان نموده اند که بعد از شهادت یاران و اصحاب
حبیب ابن مظاهر که صاحب مناقب و مفاخر بود بقوم معاند تبه حضرت امام زمان روی نمود و آن پیر
کهنسال و بزرگوار نیکو خصال از اصحاب حضرت خاتم النبیین و از بزرگان اهل حق و یقین بود که در حدیث قدم
نوده و در کتاب ساقی کوثر جهاد نموده احادیث بسیار از ایشان روایت است و همین مرتبه در علوم مرتبه
جناب امیر المومنین اخوان و احترام او را داشتی و سر عزت و اعتبار رسانیدی از ایشان می آموختی قرآن
تمام از حفظ میدانست و هر شب ختم یک ختم میخواند و پیر و سالار لشکر حضرت را سر دار بود مشغول است که روزی
حضرت رسول خدا نشسته بود و سر را در کوچه از مدینه میگذشت حضرت سید الشهدا امام حسین را دید که با اطفال
بیکره و از راه عطف با اطفال بازی می آورد حضرت رسول دید که از آن اطفال طفلی منعطف حضرت امام حسین
میدوید و هر زمین که حضرت پای می نهاد آن طفل خاک پای حضرت را برداشته بر چشمان خود می کشید
حضرت رسول خدا دویدند و آن طفل را در بر کشیدند و دیده آن را می بوسیدند و دست مبارک بر سر و روی
آن می مالیدند و می گریستند گریستنی که دل اصحاب درد آمد و سبب پرسیدند حضرت فرمودند که طفل این طفل
یکه این است که می بینم که فرزندم حسین من حسین مظلوم و همراهان وی آن نور دیده من کمال خلوص و اراده
دارد و سبب گریه من هست که جان طفل در صحرای کربلا جان خود را فدای فرزندم حسین خواهد ساخت و از
جان نثاران حسین من خواهد بود و می خواند این مشغول است که آن طفل حبیب ابن مظاهر است که در آنجا به سعادت
میرسد و خود را فدای امام زمان می کند القصه حبیب بخدمت امام محمد تقی عرض نمود که اصدق خاک
گرام سری داری که این سر را در سر خدمت کنم و این جان را در راه واجب بجا و فدا دهم و عرض نمود که
که این محاسن سفید را از خون این سر سرخ گون و این روی پر مهر را از خون خضاب گلگون سازم
سر خود را در رکاب شما بشستم و جان خود را قابل قربانی آن جان پاک نبیند نم جان من آستان است الله

عزت کنکن این تن بتو در کز شایسته نباشد باز داغ و رنجوری به گریه غربت و دوری پیش قربت مردان زمان
که بجوانب حضرت کریان گردیده فرمود ای حبیب طاقت مفارقت تو ندارم و بار مساعدت تر تر کا تحمل نیارم
و تو مرا از جد و پدر یادگاری و در این دشت خونخوار مدد و یاد و دوران پیری تو را در یافته و از خستگی تشنگی بجگرت
تافته است حبیب عرض کرد که ای آقا زاده من و آقای من و ای سید من و مولای من چون سگی از آستان
پر شده از وفا بر گردانش زنجیر شده جانب او را رعایت می کنند و در پیری او را حمایت من سگ این
آستانم و پرورده نعمت این خاندان رعایت جانب من چشیدن شهادت است و سر دادن در راه و سعادت
میخواهم و از زمره سگان کوی تو محشور شوم و از جمله فدائیان راست محسوب گردم حضرت چون ابرام و
و مبالغه او را شنیدند گریان او را از جهاد و داع آن پیر پاک اعتقاد روی به میدان نهاد و میخواند که

> أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرُ فَارِسُ هَيْجَاءَ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ وَأَنْتُمُ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ وَأَنْتُمُ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمُ وَأَصْبَرُ حَقًّا وَأَتْقَى مِنْكُمُ وَأَعْذَرُ

مترجم و مرد من مظاهر است سوار میدان جنگ و هم جم در دشمنی که
جنگ برافروخته شود و شما از شمردن بیشترید و ما جهت تر و ظاهر تریم از برای حجة و او را شما بیوفا تر ید و ما وفادار
بر راستی و حال آنکه من از شمایم و ما تر تم یک از شما با وجود پیری و ناتوانی سفت و دو نفر از آن اشقیا کشتم
کرد آخر ملعونی ضربتی بر او زد که از پا درآمد و خواست که برخیزد که حصین ابن نمیر لعین ضربتی بر فرق او زد
نگون گشت دید که یابن رسول الله ادرکنی حضرت چون شهباز خود را به او رسانید و هنوز رمقی از او باقی بود
باز کرد و عرض کرد ای مولای من فدای خدمت گردم جای می بینم گرامی و هیبت نامی داری که بانجام
رسانم سعید کرد این سر را در سر خدمت دادم و از خون این سر بر این چهره و ریش خضاب سرخ رو گشتم
خوش آن خون که بر خاک پای تو ریخت خوش آن تن که بهر تو از جان گسیخت و جان بجانان آفرین تسلیم نمود
شهادت حبیب خروش از اصحاب برآمد و ناله از اهل بیت بلند شد و بر رو می نه گویا است که قاتل حبیب بدیل ابن مریم او را
بریده بمکه برده و بر حبیب کودکی خورد سال در دروازه مکه بود از آن دید آمد که تحقیق حال امام مظلوم نماید و آن سر را
پرسید که این سر کیست بدیل گفت سر حبیب آن کودک سر پدر خود را شناخت و سنگی برگرفته بدیل زد که سرش
و جان مالک نیران واد و بعد از آن زهیر ابن قین بجلی که از اشراف و بزرگواری نامدار بود و همواره طرفدار
و خیر خواهی حضرت و اهل بیت سیدت بوده و از خدمت امام زمان دوری نمودی زاهدی عابد و سعادت مندی کامل
بخدمت حضرت امام زمان آمد و عرض نمود که السلام علیک یا حجة الله علی العالمین السلام علیک یا قرة عین
حضرت فدک یا زان جستند و دو شد ازان از مهربان که شده تا چند شاه و مستانی اهل بیت رسالت را عالم

دیده برین کشتگان کشایم عنایت نظری کن که من [illegible] ... لطف تو کاری [illegible] دست عا دارم که
جام سازی [illegible] ... ثواب بر افرازی که دست غیرت خدایی از آستین اسد اللهی بر آمده
از شیر [illegible] ... کاشف [illegible] ... بازنده کانی آرام برق غیرت که کنون
[illegible] ... دست [illegible] ... چاره بر [illegible] ... وادی من
ه دی [illegible] ... که دست بجا [illegible] ... واز خون خود چهره خون آلود عالم حضرت فرمودند باید
یاد ای زهیر پی ... [illegible] ... زهیر رجز خوان میدان آمده جولان نمود که أنا زهیر و أنا
ابن القین أذودکم بالسیف عن حسین إن حسینا أحد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک
رسول الله غیر المین أضربکم ولا أری من شین یعنی منم زهیر پسر قین و دور میکنم شما
[illegible] از جانب امام حسین ... که امام من حسین یکی از سبطین است و رسول خدا [illegible] ...
[illegible] ... کاش نفس من [illegible] ...
از آن [illegible] ... کشته [illegible] ... بن عبد الله [illegible] ...
[illegible] ... رضوان [illegible] ... شهادت را دید پس از آن غلام سیاهی که آزاد کرده ابوذر
غفاری بود [illegible] ... حضرت باری [illegible] ... امام مظلوم غریب معصوم وحید آمده زمین
ادب بوسید و ... [illegible] ... السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرحمة
و مختلف الملائکة ... اجازت [illegible] ... بجانب میدان [illegible] ...
فرمود ای غلام اجازت دادم ... [illegible] ... این صحرا [illegible] ...
... [illegible] ... که ای آقای من شما با معدن جود و احسان
... [illegible] ... نوبهار کرامت
... [illegible] ... این خاندان کامرانی در خدمت شما کرده
و زندگانی [illegible] ... دولت شما [illegible] ... روزها بسر برده ام
که بهنگام [illegible] ... و ایام [illegible] ... از این معرکه جان بدر برم هیهات
شما دوری [illegible] ... و اگر [illegible] ... عذاب ابدی و عقاب سرمدی
یا ابن رسول الله ... [illegible] ... دولت غلام من شد و اقبال [illegible] ...
[illegible] ... از دولت وصال تو [illegible] ... من [illegible] ...

[illegible] ... من [illegible] ... این کوی [illegible] ...
اگر [illegible] ... یا ابن رسول الله این سخن [illegible] ... کل [illegible] ... از شرف جهان
[illegible] ... رو سفید [illegible] ... که این روی سیاه [illegible] ... این جان [illegible] ...
جانهای پاک [illegible] ... که افتاده باشد [illegible] ... قدم [illegible] ...
من هر سفیدی [illegible] ... سیاهی لازم [illegible] ... آیا میخواهی که سیاهی
[illegible] ... رو [illegible] ... محشر رو سفید [illegible] ... نامحشور [illegible] ... اینجا
[illegible] ... این خونهای مطهر [illegible] ...
[illegible] ... مخلوط و ممزوج کردم این صورت [illegible] ... این جانهای [illegible] ...
[illegible] ... امیری [illegible] ...
[illegible] ... میدان [illegible] ... جان نثاران [illegible] ... انجاب
[illegible] ... و این رجز را میخواند کیف یری الکفار ضرب الأسود بالسیف صلتا عن بنی محمد
أذب عنهم باللسان والید ... [illegible] ... از جانب [illegible] ...
[illegible] ... بعد از آن [illegible] ...
[illegible] ... حضرت [illegible] ... که جان بجان آفرین تسلیم نمود
[illegible] ... بالای سر وی [illegible] ...
اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الأبرار ... [illegible] ... روی او را سفید [illegible] ... خوشبو [illegible] ...
[illegible] ... بعد از ده روز [illegible] ... بوی مشک از او [illegible] ...
[illegible] ... اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام وشایعت
وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا وضاعف علیهم فی الدنیا والآخرة

مجلس سی و یکم در روز [illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible] ...

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الأرواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله
أبدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک
السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین وعلی أولاد الحسین وعلی أصحاب الحسین
سید بن طاوس از محمد بن احمد روایت کرده [illegible] ... زیارت حضرت سید الشهداء

أرجو به الجنة یوم المورد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
هر که خواند این [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
یا حسین [illegible] ...
۱۳۰۳

و بنفس میرفت چون پیری او را ضعیف و مرور شهور و سنین و کلال نحیف کرده تا قادر بزیارت آنحضرت [illegible]
چندی با وجود پیری [illegible] بزیارت آنحضرت رفت و چون بشرف زیارت مشرف شد [illegible] کرد [illegible]
بخواب رفتم دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام از قدم مطهر بیرون آمد و شعاع جمال خدای نمایش آسمان و زمین را
نورانی کرد و روی بمن آورده و فرمود که ای شیخ چرا با من جفا کردی و وفا را ترک کردی من عرض کردم که فدای
تو شوم ضعف و پیری بر من مستولی شده و باین جهة تقصیر در خدمت و کاهلی در زیارت نمودم عذر مرا از
بپذیر و بر احوال من نگر پس عرض کردم حدیثی از جناب شما باین شیعیان رسیده میخواهم از جناب مقدس شما
بشنوم که بی واسطه من نقل کنم حضرت فرمود بگو عرض کردم که از شما روایت کرده اند که هر که در حیوة خود مرا زیارت
کند من بعد از ممات او ویرا زیارت خواهم کرد آن حضرت فرمودند که بلی این حدیث از من است [illegible]
و اگر او را در آتش جهنم یابم از آنجا بیرون خواهم آورد اللهم ارزقنا [illegible] الحسین [illegible]

و تجاوره [illegible]

و از سلیمان اعمش روایت است که گفت در کوفه همسایه بود که گاهی نزد او میرفتم و از وی سبب [illegible]
میانه ما و او صحبت تا شب جمعه نزد وی نشستم و با او صحبت داشتم که چه میگوئی در باب زیارت حضرت امام حسین علیه
السلام گفت زیارت آن بزرگوار بدعت است و هر بدعتی ضلالت است من [illegible] و از گفته او ملول شده
بیرون رفتم و بجهة خشمناکی بودم که در منزل خود خوابم نبرد و با خود قرار دادم که سحر قبل از مردم
ویرا بین [illegible] فضایل آن قبر گویم [illegible] ثابت می نمایم هر گاه [illegible] و از اعتقاد بد
دست بردارد با او بزیارت می روم والا [illegible] و جهان را از لوث وجود [illegible]
شد بدر خانه وی آمدم و در کوبیدم زوجه او آمد گفتم فلان را میخواهم گفت قبل از این از خواب بیدار
و [illegible] بقصد زیارت حضرت امام حسین عازم کربلا شد گفتم سبحان الله آن انکار و این [illegible]
و من هم متعاقب آن رفتم و چون وارد کربلا شدم و شرف [illegible] آستان بوسی [illegible] رفتم دیدم
در حوالی قبر مطهر مقدس امام زمان [illegible] و [illegible] از دیده [illegible]
زار زار گریان است و می گوید الهی بحرمت صاحب این قبر مطهر و مرقد منور که از تقصیرات من در گذر
و بر عقیده فاسده من [illegible] زیارت او [illegible] بزیارت [illegible] در کار شک
و درنگ کردم [illegible] و [illegible] از آب دیده [illegible] گفتم ای شیخ
دیشب چه گفتی در باب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای سلیمان عقیده من [illegible]
[illegible] و از آتش دوزخ خلاص [illegible]

دل من

دل من [illegible] گفتم ای شیخ چه خواب دیدی گفت چون از پیش تو رفتم خوابیدم و در عالم خواب
دیدم که شخصی عظیم الشان و بزرگواری [illegible] سوار است در نهایت لطف و جمال و نجابت
و جمال که نور روی آن جهان را روشن نموده و کسی [illegible] و [illegible] بزرگی
و خلقت او بزبان در نمی آید و در دور آن سوار جمعیتی بسیار و خلقی بیشمار بودند که احصا [illegible]
نشده [illegible] روی آن سوار سواری بود در کمال عزت [illegible] تاجی بر سر [illegible]
که چهار [illegible] نور [illegible] روشن نموده دیده من خیره شد و متحیر گردیدم [illegible]
آن گروه پرسیدم و گفتم این بزرگواران کیستند گفت آن سوار حبیب خدا و سید [illegible]
محمد [illegible] صلی الله علیه و آله است و آن سواری که در پیش روی [illegible]
[illegible] امام المشارق و المغارب علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام
[illegible] ناقه از نور پیدا شد [illegible] و هوا [illegible]
[illegible] پیش روی [illegible] می آمد گفتم [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] و آن سوار حضرت امام حسن
مجتبی است [illegible] هذه الليلة ليلة الجمعة فيذهبون لزيارة المقتول
المظلوم الشهيد المدفون بكربلاء اعني الحسين بن علي المرتضى [illegible]
مظلوم [illegible] امام حسین علیه السلام میروند من [illegible]
[illegible] کعبه [illegible]
کف [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] از خوف [illegible] از خواب [illegible]
[illegible] والله لا افارق قبر الحسين حتى يفارق روحي من جسدي
[illegible]
[illegible] قول رسول خدا [illegible]
حسین [illegible] و از [illegible] چون آفتاب [illegible]
[illegible]

ساکن چرا بهموار بی نیکو نیست جان جهان خبر جهان رفت و رنج عجب این جان به سختی از تن برآید

بیرون نشد آن تربت دریغ که درویش کربلا بر رهنمای خلق کسی رهنمون نشد حافظان جانم شد این

کشت با نعمان معدوم از برای چه این چرخ دون نشد در اگر زندگی بعد عالم حرام شد لیکن

چرخ شعبده و همچنین دین به کام شد سرگشتگان وادی حزن و سوگواری محنت ریگستان پیمانه اندوه بیهمواری

از ستم کشان دشت جفا و مظلومان صحرای کربلا روایت نموده اند که چون جمعی از ستم فلک جان بازی

جانبهای پاک داده بجهاد خورشید آسمان امامت تنها ماند و شوق شهادت فیالحال کان مرحبا

سپهسالار بتیغی عجیبش بر جنب رانده رضوان بخشنده نوبت بعباس ابن علی رسید مائل بر سید

بشنو و سعادت خود گفت ای شنو به چه در نظر داری گفت مرا رخصت ده تا بتنهائی

حضرت و رفت و هرچه برسیدم و دادرس نیست جانی دارم در راه خدا نثار کنم فرمود

برادر اگر تو بروی دیده از این دولت که در خدمت امام زمان جان نثار کنم چه بهتر و از که رخصت

در پیش به چه شرط نظر و رفت فرمود اگر چه او در جهد خادم تشنگان در مقابل فرخ

دست و مقابله خواهم کرد تشنگی تو و ما عطش گفت من نیز هم این گمان داشتم پیش از

گفت چون این سعادت یافته بروی خدمت امام زمان علیه السلام و از او رخصت طلب و جهد

خود را ساده کن و هیجای معرکه آخرت شو که امروز روزیست که بادیه جیب المقدور در

تحصیل آخرت سعی نمائیم که بعد از این روز عملی نخواهد بود و حساب روز جزا

در پیش داریم پس عباس قدم اخلاص و یقین برداشت بخدمت امام و پنهان آمد

و گفت یا ابن رسول الله امروز از و پیش دیگانه همچکس در نزد من از تو عزیزتر نیست

و آنچه داشت در فدا از تو بهتر نشد گفت اگر تو بیشتر و فرع نام عالم کشش

بستم با از تو بهتری که نزد من از جان عزیزتر نیست و در مرحمت تو بیگردم ای

دست رحمی آورده ام و غیر جان ارمغانی ندارم و غیر از این تحفه چون نثاری

بنظر نمی آورم تحفه ام چکنم و چراغم که این جان را ارمغان چگونه بسوزم و در این

دشت که در کتاب شما بوده ام خدمتی و کاری ننموده جان نثار کرده ام الحیوی

افکنده و باین جهت جانی دارم از خود خجل و سری در پیش منفعل هرچند عرق بجگرگشتم زیش جبه تا

آشنائی عشق شدم زاهل جهان دیدم و کوه دردم و من خسته و غریب ای حضرتی تحفه بجد و عهم آیا

رخصتی هست که روی بجهاد نهم و جان خود را در راه وفا بدهم و گرنه من از این بیگناه روی نکشته شدن

بیگانه از بیکاره رسید که چون نظر بحال ما کرد می نالیدم و بی پرستاری وفی یاری تو او دیده وفی بی

روانم و جوش و جانم بخروش می آید از بیقراری اهل بیت رسالت بیقرارم و از پستانی و عطش خاندان

طهارت و نبوت گریانم و از حضرت او را اذن داده گفت که ای وفادار سرباز و هوادار ان سرافراز

خدایا در شما کرده و تقدیر بار شود برو که ما هم آمدیم پس عباس شمشیر از غلاف کشیده با غلام خود روی میدان

نهاد و عباس در شجاعت مثل و نظیر نداشت و هیبت مبارزت او بگوش همه مبارزان رسیده و گوش

این منم گفت که من چون دیدم که عباس با تیغ برهنه بمصاف می آید و کثرت شجاعت و هنرهای او را دیدم معاینه

مشاهده کرده بودم فریاد کشیدم که ایها الناس کسی بمصاف شما می آید که در معارک شیر ژیان و پیل دمان

میباشد زنهار بجنگ او مروید که همه هلاک می شوید لشکر از سخن وی ترسیده عباس هرچند مبارز طلب میکرد

میدان رفت عمر که این حالت را مشاهده کرد گفت چون جرأت نمی کنید که میدان وی روید باید بیک بار بیکبار

بر وی حمله نمایید و او را تیر باران و سنگ باران نمایید پس لشکر از جا جنبیدند عباس که این حالت

مشاهده نمود خود را بر سر و زره ای پیچید و با تن برهنه چون شیر ژیان بر آن روباه صفتان حمله کرد و بهر طرف

که رو می آورد لشکر مخالف هزیمت اختیار می نمودند و دسته دسته از ایشان در پیش می انداخت و می

گفت من چون یاوری آشنایی و اسمم کفشدار ای عباس نمی اندیشی که با تن برهنه خود را در دریای حرب

افکنده عباس گفت در راه دوست آدمی به خیر گشته سیل آتش بیرحم می گوید که بخدا قسم دیدم که زیاده از دویست

کس را در پیش انداخته بود و می گشت و میدید و ابیاتی بخود میخواند و مرد و مرکب را دو نیم میساخت که آفرین

از دوست و دشمن بلند شد و ساکنان فلک بتماشای آن جدال و کوشش دیده گشادند و انگشت حیرت

بر لب نهادند که از اطراف و جوانب او در آمدند و خشم لشکر بیچاره ای بر او زدند که از کار رفت و از مرکب

در گردید و آنقدر سنگ بر او زدند که از حس و حرکت افتاد پس سرش را جدا کردند و در میان جمعی کثیر نزاع

افتاد که هر یک ادعای کشتن او می نمودند که از کشتن او فخر و غیره تمامه اصحاب افتاد و ناله و بیقراری

بالا نهاده و دیده پرستان بر جان بازی آن بزرگواران حیران بود و سینه فلک از تاثیر و حسرت آن ابتلا بسوخت

بیان که در آن وقت غلامی ترک و دلیری میترک حضرت بجهت امام زین العابدین خریده بود و در آن محضر حضور

لبی دارم غمزده از خجالت دیده پاک بر از گناه

حضرت امام زمان قدم گذاشت و عرض نمود که آیا قابل است جان و عوض که شهادت نامش هست که جان خود را
در رکاب ولایت نثار نمایم و افتخار نمود که والد بزرگوارم حضرت او را اذن دادند آن غلام جوانی بود نیکو روی
و خوشخوی ماه‌سیما و فرخ لقا صورتی داشت حسن و صوتی مستحسن قرآن را نیکو تلاوت می‌نمود و رنگ از آینه دلها
می‌زدود چون اذن یافت حضرت امام زین العابدین بشتافت و عرض کرد ای آقای من و مولای من سید
و الکریم بود جنگ تو چشم هوای سلطنتم بود خدمت تو کردیم و روزگار در خاک غم بسر بردم هیچ درکه و ادبار پدرم
ریخته و گوهرها و جواهر بستر نگاهی انداخته و کار مرا از بخوری نوساخته آرزو داشتم که در برابرت اسب جهاد در میدان
جهانم و دستی براین جهان فشانم جان خود را هدف تیر کوفیان سازم و در پیش روی از ایشان بر خاک هلاک
اندازم دریغ از بی‌وفائی زمان و افسوس از بی‌مهری دوران که این آرزو در دلم ماند و این خار در خاطرم بشکست حال
مرخص فرما که میدان رفتند روم و مانند سایر اصحاب بدرجه شهادت رسم حضرت سجاد از سخنان آن غلام
گریه در فرمود ای غلام خدا یار و یاورت باد آن غلام جنگ کنان مانند مرغ بیال پرواز ... می‌جوید آمد
با آواز بلند گفت السلام علیک یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة اراده میدان دارم و قدم از این جهان
سنگین دارم بستند جای رخصت از شما اهل بیت رسالت می‌خواهم و مستدعی جنت و عفو تقصیرات از مطالعان
رحمت رجوع کردن هست می‌کنم که چنانچه گناهی از این روسیاه واقع گشته باشد و خطائی از این مقصر رسیده باشد
بر من ببخشایند و بر تقصیر من نظر نمایند که غرض اصلی از اهل بیت بر آمد و ناله از سراپرده‌ای حرم بلند شد
و حضرت امام زین العابدین فرمودند که دامان خیمه را بر داشتند که ملاحظه جهاد غلام نمایم آن غلام غیب
دلیر بجانب معرکه تاخته و ترکی رجزی میخواند که ای امام من و آقای من حسین و ای اتبک که بهشت خلد
بزرگ حق آن غلام ترک که بر کاه مرا تعالی می‌قبول فرمود سلطان جهان بنظر و فخر عالمیان جوزا بهم
حامل برابرم یعنی غلامت هم و نوکرت هم بال و پری ندارم و این طرفه که تیر غیر از بهوای منزل
سمرغ در سرم شکر خدا که بازو در این روز تکاپوست عادوس خوش هوش می‌شنود و بعیت پنجره‌ام بیس ماه از جلیه
و حمله‌ای چند بر ابراق پیسه آمد و لشکر هلاک افتادند و چند نفر سپاه از اولاً مرده ددی بجهنم شادند و از تیغ
آن رنگ و مارک آن ملاعین بر سم کوفه و خوارگر دید عمر سعد ملعون جمعی و فرستاد که یکبار دور آن
گرفته از چهار طرف بر او حمله آوردند و زخم بسیاری بر او زدند از حرکت باز ماند و دست بر این جهان
بر سر دی ریخته او را سخنی دیاران بستانیدند و چشم نامند او را هستش اشکبار گردیده اللهم العن اول
ظالم ظلم حق محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام

مجلس سی و دویم در حرب و شهادت و باقیه قتلهم الله لعنهم جمیعا نعیم بن عجل یکی و پسر دوران ...

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علی اشرف
المقتولین الشهداء والقتیل بسیف الاشقیاء وصاحب الرزیة العظمی ثانی رسول
الله و ثالث شروط لا اله الا الله الحسین المظلوم ابی عبد الله و رحمة الله و برکاته
فی ذکر مصابنا و بکی لاجلنا و تباکی استحق ...

تعالی ان یعذبه بالنار

از حضرت امام عالی‌مقام امام جعفر علیه السلام روایت شده
هر که یاد کند مصیبت ما را و گریه کند بجهة ما یا خود را بگریه وا دارد شرم می‌کند از اینکه او را بآتش عذاب کند
زید شحام گوید که من روز جمعه بزیارت حضرت سید الشهدا بعد از نماز جمعه از شرقا فی خدمت در مسجد کوفه بودم
مردی بود بصلاح و سداد آراسته و ظاهر حالش بجلیه ورع و زهد پیراسته و تب او را جا ... کشیده و دار و جنس
حبه ... زیارت و ... چون برهنه و عور بود نظر من بر پشت وی افتاد دیدم جراحتی که گویا بشر بوده در پشت
می‌نمود و چرک و خون از آن روان فاستثارت قلبی و دل من از آن جراحت بهم برآمد مرا دیده و هم
حالت از دیدن من گشته گفت زید شحام تو بگفتم آری گفت ای فرزند بیا و مرا غسل کردن احوالت
گفتم بخدا قسم که سعادت تو بگفتم نام از این جراحت که در میان دو کتف توست خبر دهی و بگوئی چه سبب
آن بوده گفت ای زید خبر میدهم تو را بشرط آنکه دوم حیات من این راز را با احدی در میان ننهی و این راز
خبر بیچکس ندهی گفتم چنان باشد چون بالحیای خود را پوشید گفت ما ده نفر بودیم که هم ساده طریقه
زنی را می‌پودیم و معاصی و مناهی را مرتکب می‌شدیم و هر شب در خانه یکی از رفقا می‌آسودیم و اسباب طعام
و شراب که نه سرانجام می‌نمودیم که بعشرت و باین نیش دوری بسر رسانیم چون نوبت دور بمن رسید
شبی دیگر در خانه من اسباب ضیافت بایست چیده و شبی که از خانه رفقا آمده و مست شده بودم و زوجه
بیدار بود و مرا از خواب غفلت و مستی شراب غفلت هشیار نمود که شب دیگر نوبت تو در رفقا جمع می‌شوند
نه هیچ نداری و خانه جهان را با زمین پنداری بر خیز و آبی در حجره خانه آلوده و ریز که در خانه ...
دارد ما کولات موزی هم فرستد مستی از سرم پرید و خواب از چشمم رمید گفتم ای زن چاره چیست
اللیلة لیلة الجمعة و لا بجاوشتهدا میر المؤمنین من قدم یتا و بنا البته ... امشب شب جمعه است
و ... زائران امیر المؤمنین بزیارت قبر مطهر آنحضرت در می‌روند کمین نموده اسباب ایشان را گرفته و
انعام بده که از رفقا خود خجالت نبرم کلامی بر خواستم و اسلحه و اسباب حرب بر خود آراستم و در خندقی که

کوفه نوحه کنان کردم و شبی تاریک و تار بود ناگاه برقی زد و سیاهی دو نفر دیدم که از کوفه می آیند چون نزدیک رسیدند
برقی دیگر زد دیدم دو نفر زن اند خوشوقت شدم و ذوق نموده از جا جستم و خود را بایشان رسانیدم که خود را
و جامه‌های خود را چند از بدن آن بیچارگان ترسیدند و جامه‌های خود را انداختند من زیوری چند از آنها برداشتم
کفش زیور و اسباب طلای خود را بدهید پس برقی دیگر جست دیدم یکی عجوزه ایست کهن سال و دیگری دختر
نجابت ... و صبیح و دیگر ... چادر و مقنعه ... گفت
و دیدن آن ماه ... و اندیشه مقاربت آن بر من غلبه کرد خواستم از قوت و ...
نزدیک شوم ... و شرم گشتم عجوزه بیچاره مضطرب حال گشته چون ماهی بسمل
گفت ای جوان ... و جامه و زیور ... حلال ... بحل ...
... و دختر ... چون ...
بن الخمس شود که بزیارت حضرت امیرالمؤمنین رود و به آن روضه مقدس مشرف شود ...
زفاف ... دو نفر ... در میان ...
... او ... که ...
دختران عجوزه ... و زاری می نمود و چون ایشان برهنه بودند ... زیر جامه ...
دختر ... زیر جامه خود ... و آن عجوزه ... من ... از آفتاب ...
... دست ... زیر جامه آن می کشودم که دیدم دختر چون
بسمل ... و دست ... حضرت امیرالمؤمنین ...
المستغاث بک یا الله المستغاث بک یا امیرالمؤمنین یا علی ابن ابی طالب یعنی ...
وای امیرالمؤمنین ... فریاد رس ... این ظالم ... حرف او تمام ...
... چون نظر کردم دیدم سواری سرا پا سفید بر اسپی ... چون برق ...
... رسید ... بوی مشک ... جهان ... بانگ بر من زد که ...
از این ضعیفه ... دیدم ... و چون ...
... می شدم که اذهب لشأنک فانک تموت بفعلک هذا ... گناه ...
... از دست من ... دیگر ...
... دیدم آن ...

نجات نمیر شود ... دیدم سواران ... اندک ... بعد از ...
... شدیم ... آن سوار و ضعیفه‌ها ...
بر آن دو زن ... آلبیات بانگا جامه‌های خود را پوشیدند ... زیورهای
خود را بردار ... بر دیده نهاده‌های خود دیدم آن عجوزه ... و گفت خدا
کند که ما را نجات بخشیده ... از این ظالم خلاص کرد ... ما را
و زیارت پیشوای متقیان و امام غالبان مشرف کردیم و به آن آستانه رسیده که این ... آل
و امانی خود برسد و بزیارت روضه امام ... سوار ... که علی ابن ابیطالب
شما را قبول کرد ... فریاد رسی ... سلام ...
نشسته ... که ما را ... علی ابن ابیطالب و امام المشارق
که آن دو ضعیفه چون این نوید شنیدند پای ... بوسیدند و خاک ... کشیدند
شوند من اندک بهوش آمدم گریستم و استغاثه نمودم که یا امیرالمؤمنین وای فریاد رس
انی تائب الی الله عز و جل علی یدیک من توبه کردم ... و دیگر معصیت نکنم ... من ... دیدم آن
فریاد رس ... گفت ... فانک ... کردی ... توبه ...
عرض کردم که ... اگر ... ضربت ... هلاک می شوم آن جناب ... من ...
از خاک بر داشته بر آن ضربت پاشیدند ... فی الفور آن زخم ...
و این قدر باقی ماند ... اعجاز امام زمان و گفت ای زید ...
... و سر ... من ... خاکستر ...
زبس حوادث خراب شد ... دشت کربلا ... کباب شد
... ارکان کاینات ... گرفت
... عرش برین ... در اضطراب شد
کون و مکان ... آن زاده ... آل نبی ...
... در آتش ... حجاب شد ...
... دشت کربلا ...
... اصحاب ... رسالت ...
و سر و جان خود را رایگان ... امام زمان ... هلال ابن نافع ... رسید

کلک سروری رسید جلال جوانی بود مانند ماه تمام و اختری فروزان در فلک عزت با احترام در خدمت حضرت
کمال اخلاص داشت و از اهل فضل و ورع و اهل تقوی بود چون دید که یاران هم سفر همه بار سفر بسته و در عرصه
گاه شهادت رسیده یکی سپر در قفا کرده افتاده و دیگری تیغ در دست سر را دو نیم داده و بدن آن یک چاک چاک و رخسار
این یک پر از خون و خاک آهی کشید و خون دل از جویبار دیده بر رخسار بچکانید و مانند ابر بهار جوشان و
خروشان با دلی از غم مالامال و رویی چون گل فروزان و ابرویی هلال سان بخدمت امام زمان آمد عرض
کرد السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا حجة الله روحی لروحک الفدا یا بی انت و امی یاران همنشین
همه از هم جدا شدند ما هم وابستهٔ دولت جاه توایم وقت آن رسیده که جلال پیش تو در راه خود جلال دگر
کسب خود را از حضیض وبال برآورده باوج کمال رساند و خود را در زمره جان نثاران رساند یاران گفتند حضرت
فرمود ای جلال حلال زاده وای هوادار آزاده تو مرا فرزند صاحب و قوای دیار بیکسان و درماندگان چگونه
بفراق تو رضا شوم و چه نوع خود را در غم دوستی کنم جلال بعرض مقدس رسانید که جلال را تا غم در پیش منفعت
دنیا و آخرت ببین روز اند هم شده و بتجارت جوانی و رنج زندگانی در این معامله سود اندوخته اگر امروز
جان در پیش بنا حق بودی شرمنده باشد که در کار صرف کردی و سودای نقد روان اکرم کالای موجود
می گذاری در بازار اخلاص بتجرج داد می نمایند که در حسرت خرج است و دریغ که سوای این محقر بضاعت
جنسی ندارم چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست که ندای سبزه برهنا دارد و استدعا دارم که از راه همت
عام بر این بینوا کرامت فرماید و رخصت میدان جهاد مرا نماید آن امام زمان از کلمات آن سرباز میدان
وفا گریان گشت و او را اذن فرمود جلال رجز خوانان و جولان کنان میدان سبک عنان گردید و گفت
ادمی بها سلمنه اتوقها والنفس لا ینفعها اشفاقها ممنوعة خدی ... لیملأن ارضها ...
یعنی می اندازم سوی شما تیری که لایق نباید در ترنامه و این بسته بزهر آب داده شده و زمین پر
نکنند اند احشاء اعدا و ... دکان جای محاربه کذاشت و تا تیر در ترکش داشت بر آن مخالفان زد و جمعی
هلاک کرد و بعد از آن دست بشمشیر نمود و این رجز میخواند انا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین حسین و علی
ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک رأیی و الاقی عملی من پسر بجلی دین من بر روش دین امام حسین و پدر بزرگوار اوست
و امروز کشته می شوم شمای آرزوی من و نهایت آمال من است و در دریای حرب غوطه ور گردید و بسیاری
از آن ملاعین نحس زبردگی اسفل فرستاد و اسفل السافلین را از ورود اهناشان و همراه رسانید که گوها
از چهار طرف در آمده دستهای آن مظلوم را بشکستند و او را گرفته نزد شمر ملعون بردند شمر چون آن زاد دید گفت ای

دل چرا خود را در ورطهٔ هلاک فکندی و دل از خدمت حضرت امام حسین برنکندی آن شیر مرد گفت ای پلید
با جانان که تا جان در بدن دارم هوادار آن جانش را چه جای جان خویشتن دارم بکام آرزوی دل چه دارم
مطلبی حاصل چه باک از خبث بدگویان میان انجمن دارم کرم صد لشکر از دونان بقصد دل کمین آرد
بحمد الله والمنة نشتی لشکرشکن دارم عزرکز خاتم لعلش ز نملاف سلیمانی چه اسم اعظم باشد چه باک
اهرمن دارم ای سگ جفا جو دود ملعون وفا نام مقدس آن بزرگوار را بر زبان نحس نجس خود جاری
کردن که مرا عار می آید که آن نام مقدس بزبان تو جاری شود من هلاک شدم و به رتبه کمال رسیدم و تو
ای ملعون و ابن زیاد و یزید هلاک گشته و از خدا گذشته اید چون پرده از روی کار شما بردارند معلوم شود
که در چه کاریم همه این سر در راه او نثار در بیم خدای رسید و بقرب حضرت خداوند بیچون واصل گردید شمر ملعون
گفت سر آن سرور را جدا نمودند و لب بر سر بادشان مشق کردند چون نافع ابن هلال دید خود را کشته و در خون
خفته دید گریان گردید و آهی از جگر کشید مادرش زن هلال همراه بود و از یاران راه چون شوهر را کشته دید
و پسر را گریان و سرگشته دید گفت ای جان مادر وای مایه توان و تاب مادر بکریختن که کار زنان و شعار زنان بود
کار مخنث که جگر پاره رسول خدا ایستاده و مدد میطلبد و در میدان کنار جهاد را تو آماده است شمشیر بردار و قدم در صف
جهاد گذار جد کن که در برابر فرزند شیر خدا مانند شیر از بان چنگال بچون مخالفان رنگین و دیده را ماز و آبی معالی
نقع بره و مادر از نافع این وقت من ارزو چنین است که سر را مسدور جان دهی و رخ نگاک پای امام زمان
نهی که جگر من در عزاب سوز دود و دل من در ماتم گداز و ماه امام حسین تو را مادری دیار امام زمان خود
پدری دیاوری نمایند پس آن شیر زن مرد وار شمشیر بر دوشته بکمر پسر لب و دهنی ببرد و صوی او کشیده بالا له
و آه ... داد و او را بخدمت حضرت روانه نمود و از منعاقب آن رود خون از دیده گشود نافع تنگ نماد و چون
بخدمت شاه نافع جهاد رسید روی بخاک مالید و عرض نمود که ای شفیع روز محشر امشب یوم اگر نافع روی نیاز بخاک
اور آده و روان بیا ومیرد را و بحفظ خود کرده و از میدان میخواهد حضرت فرمود ای نافع بیدریت آنچه با
بجا آورده ~~و روان بیا و میرد را و بحفظ خود کرده و تو بر که~~ که او فقد روان در راه او بذل کرد و تو بر دولت نامه او
باش و دل ما در از مرگ خود خوش کن که او باشد مادر راضی بر فقش تو نباشد نافع چون از امام زمان این
کلمات شنید بجوانه خوشی از دل کشید و بعرض رسانید که یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد و مادرم
جهاد و کمر بسته کرده و مرا در زمره قربانیان کوچه رضایت در آورده و این تیغ را بر میانم از جنگ و از جهاد
رشته امید گسیخته و مرا در مخدمت فرستاده و رضای خود هست ارجان من و او رضای ما در شهادت من است

و خوشگوئی آن [illegible] فاش چون این سخن حضرت چون این بشنید او را مرخص گردانید تا بر روی میدان آورد
مانند ماه تابان بر [illegible] میدان در آمد گویی خورشید است که بماه از روی او چون هلال ابرو
فلک [illegible] نجوم [illegible] [illegible] بر روز آن جناب هنوز خط [illegible] لب
چو آمد [illegible] پس آورد بماه و خورشید کرد و بعد از [illegible] رجز خوان گردید امیری حسین و
نِعْمَ الأَمِيرُ سُرُورُ فُؤَادِ البَشِيرِ النَّذِيرِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرٍ مُنِيرٍ
یعنی امیر من حسین است و نیکو امیر است سرور دل [illegible] بشارت دهنده و ترساننده است علی مرتضی و
فاطمه زهرا پدر و مادر اوست پس آیا میدانید شما مثل و مانند [illegible] از برای او و حال آنکه نظیر [illegible] برای
اوست صورتی مانند آفتاب در وسط آسمان و برای اوست پیشانی مانند ماه نورانی شب چهارده پس
دریای حرب و ضرب [illegible] آن دریای ناپیدا کنار [illegible] و چند نفر از آن ملاعین را بجهنم واصل
گردانید و آخر الامر بضرب تیر [illegible] آن ملاعین [illegible] رسید [illegible] سرش جدا کرده بجانب
لشکر سعادت اثر امام انداختند که ناگهان مادر آن نوجوان [illegible] چون هلال [illegible] سر پسر را برداشت
و بر سینه خود گذاشت و گفت أَحْسَنْتَ يَا بُنَيَّ يَا سُرُورَ قَلْبِي وَيَا قُرَّةَ عَيْنِي ای [illegible] شیر من بر تو حلال و گوارا
که نیکوئی کردی و مرا در حضور فاطمه زهرا روسفید آوردی و چنان گریست که لرزه در جهان بهم رسید
پس آن سر را بجانب لشکر مخالفان انداخت که این سر را در راه [illegible] داده ام [illegible] و او را بایگان
پس [illegible] عمود خیمه را برداشته بجانب مخالفان رو نهاد و میگفت أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ
بَالِيَةٌ نَحِيفَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ [illegible] ای قوم [illegible] ضعیفه
شده ام [illegible] [illegible] زندان فاطمه زهرا ای دوستداران
و ای عزاداران و فا [illegible] و اخلاص ملاحظه نمائید آسمان و زمین از وفای آن شیرزن گریان
ذکر [illegible] عالم [illegible] در این داستان [illegible] آن زن [illegible] و باعث [illegible] دو نفر از آن
ملاعین را بعذاب الیم گرفتار ساخت که حضرت امام حسین [illegible] آن زن را برگردانید و فرمود
ای زن وفادار و ضعیفه [illegible] خدا [illegible] رحمت کند [illegible] بر شما و [illegible] بر تو و شوهر و پسر تو
که [illegible] حمایت [illegible] باولاد رسول خدا نمودید آن زن عرض نمود که [illegible] مولای من [illegible]
از شوهر و پسر [illegible] [illegible] از ایشان [illegible] نگذارم [illegible] جهاد [illegible] بود که [illegible]
[illegible] خون خود [illegible] [illegible] معرکه کشته [illegible]

اهل بیت رسالت کرد اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن
العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا اللهم
مجلس سی و سیم در قتل [illegible] [illegible] یزید بن معاویه و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد [illegible] و محمد [illegible] اولاد مسلم بن عقیل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا سبط
المصطفی السلام علیک یا فلذة کبد الزهراء السلام علیک یا ابا
الائمة النقباء النجباء السلام علیک یا [illegible] العباد و رحمة الله و برکاته
در کتاب نوادر الحکایات از مؤلف آن [illegible] مسطور است [illegible] که [illegible]
[illegible] در لاهور که از جمله ولایات معموره هندوستان است بودم از جمعی ثقات شنودم که [illegible]
[illegible] که یکی از ولایات توابع لاهور است هر ساله در روز عاشورا اطفال اسلام [illegible]
و چوب [illegible] و [illegible] اذیت [illegible] در روز عاشورا جمعی از مسلمانان [illegible] داری
[illegible] و سوگواری حضرت سید الشهدا [illegible] و [illegible] جنازه ترتیب داده و عماری
[illegible] و [illegible] که در هند معمول و دستور است عماری [illegible] و عزاداری [illegible]
[illegible] و [illegible] گردیدن و نوحه کردن مشغول شدند و [illegible] امیر [illegible] سالها
اذیت [illegible] از مسلمانان هندوان [illegible] این [illegible] جاری [illegible] و [illegible] چندین سال
از ایشان [illegible] [illegible] این عماری که [illegible] و [illegible] و [illegible] هندوان
[illegible] که [illegible] [illegible] این طریقه منسوخ و برطرف کرده و اذیت مسلمانان [illegible]
[illegible] و [illegible] آن ملعون این عمل را کرد و آن [illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] آن روز [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] اتب [illegible] و [illegible] در [illegible] ناگاه [illegible]
[illegible] در نصف اللیل حاکم [illegible] و [illegible] خدا [illegible]
[illegible] از شادی [illegible] و [illegible] و چون صبح شد [illegible]
حاکم [illegible] و [illegible] از این جهان [illegible] در همان شب حاکم [illegible] و از عمل خود [illegible]
[illegible] می نمود که ناگاه [illegible] آن [illegible] آغاز کردند و [illegible]

طبیدن جهاد خوانند و فوراً جان بدادند و مردند و مردن ایشان آن جان دادن حاکم منافق مطابق و موافق بود بعد
از آن همین عمل در خانه هنود واقع شد و پیدا شدن موشان و رقصیدن ایشان و مردن ایشان و دیدن صاحب
خانه خود اشتیاق گشت و سجده کنان این خود و در یک مذکور شیوع بهم رسانید که احدی از هنود در آن دیار
و ماندن بخاطر نکرد رسید هنود از این بلا و وبا برگشت و سایر اطراف متفرق شدند و هر کجا که بودند باز
موشان بهم رسیده و رقصیده و میمردند و آن هندو فوراً میمرد که در آن شهر دیاری از هنود نماند و بعد از
که قدم محکم نکند موشان که وقت از آنجا رفته باشند تا رفته رفته این عمل او بهو رسانیده شود
و مولف این کتاب بذات رب الارباب و بروح مبارک حضرت رسالت مآب قسمها یاد نموده که در آن بود
و برای العین مشاهده نمودم که در کوچه و بازار از نعش هنود و مکان که آتش بود و بر بنه مردن مسلمان وقوع
که اینها را وقت سوختن بود دیگر از قرار کمین تخ روپیه شده بود تا کار بجائی رسید که زنهای هنود
تمامی مسلمان و در جاده نکاح مسلمانان در آمدند و این همه از شامت و خباثت عملی است که هندوی ملعون
با آن جنازه نمود و سال بسال این طاعون در میان اینها بهم میرسد و از آن سال جهت این معجزه در
هند شیوع بهم رسانید هنود تمام داری و سوگواری شاه شهیدا مینمایند و هنود و مسلمان جد و جهد
کنند که ما فوقی بر آن متصور نیست و آنچه مؤلف این کتاب خود دیده در دیار دکن و کلکته با خلاصی
هنود و مسلمان مراسم تعزیه قیام و اقدام مینمایند و مال صرف و بذل میکنند که در هیچ جدی از
بلاد ایران کسی ندیده و این نوع اخلاص از احدی نشنیده است از آن جمله سیدی عالی تبار از قوم
هند در آن اوقات بعزم زیارت جناب ضامن غریبان و شفیع جمیع خداوند جهان از نسبت آمده بود و او نه
مونس می بود و از تعزیه داری مردم هند از هنود و مسلمان بعضی حکایات عجیب می نمود که عقل از تصور آن
مات میگردید و متحیر از خیال آن عاجز میشد و مذکور میکرد که در ولایت کلکته بودم در حین حیات جنت
الدوله بعد صد هزار تکیه عزا بود که هنود و مسلمان تعزیه داری می نمودند و مبلغهای خطیر صرف آن بشش
مجاور مسافر از غریب و بومی می گشت و دیگر و اوقاف معارف نذرات دیگرت و آن ماحکایت دیوانت الدوله
کرده در هر تکیه از پنج هزار روپیه الی بیست و پنج روپیه صرف او و هر ساله این قانون برقرار بوده و فیض الله
چهار فرنگی کف بود شخصی بود خواجه معین الدین نام که همواره طریق تعزیه داری بیبودی و در این روپیه
مرتبه گوی سبقت از همگنان ربوده و قاعده آن این بود که هر ساله از ابتدای محرم الی عاشورا تا آی
تعزیه داری بنیاد می نهاد و از فقیر و مسکین و غنی و محتاج صلای عام میداد که مدام در این ده روز بهر کس که

پریشان ایشان ماند و خون آن حسان آن سیری شدند چون روز عاشورا می گشت خود بصورت ماتمیان در کنجی می نشست
و تمامی اهل و عیال خود را در سرائی نموده و بر روی ایشان می بست و تمامی اموال و اسباب بیوت و نقد
خود را جمع نموده می گفت در راه جناب سید الشهدا دادم هر کس هرچه میخواهد برداشته ببرد و رفقای او ضایع اسباب
او را می بردند و در راه شاه شهید و امام سعید چشم از همه اشیا می پوشید و بطریق همراه هر ساله از این عزا خود
مراد می پوشید تا سالها بعادت معهود بفاکران مسلمان و هنود تمامی او ضایع او را برده که دیگر چیزی باقی
نماند یکی در سرای اهل و عیال آن رفته و دست ضعیفه او را گرفته که در راه جناب امام امام علیه السلام این
عورت را می برم و هرگاه خواجه معین الدین در راه امام همه چیز خود را وقف و صرف نماید این زن را هم بدهد
و کسان ضعیفه را انست ابا آورده و برده و همه در حیض افتاده و هر کس لب بچون و چرا گشوده بخواجه معین الدین
خبر رسید که ضعیفه تو را بردند و می گویند در راه جناب امام حسین می برم خواجه گفت بگذارید ببرد من و زن
فدائی و قربانی راه امام می باشیم و هیچ وجه ممانعت ننمود و زبان بکم دنیا نگشود و آن شخص ضعیفه را تا
راه برده دید هیچکس او را نگذارد که از ان خواجه قدم در طریق ممانعت نمیگذارند و خواجه و کسان و اولاد
بجز تسلیم و رضا بر زبان نمی آرند آن عورت را پس آورد و در روی بخواجه کرد که حوصله عیار اخلاص
و جان نثاری تو را بر محک امتحان زدم و فوراً از این عمل ارمایش کرم که مرتبه بسیار درجه و مقدار
و علو همت افتاد و جان نثاریت چه قدر عیار دارد اگر نه این عورت مراینجا خواهر دینی شد و در
دو نظرت خواجه هزار روپیه بداد و زن را بجهت مهر او فرستاد و نام نیک در دو جهان نهاد
این روایت است که حق تعالی دعای حضرت زکریا را مستجاب کردانید و دعا کرد که حق تعالی فرزند طیب و طاهر باو اعطا کرده
در محراب که خدا را بشارت میدهد بتو را به یحیی پس هر کاه این روزها را روزه دارد دعای او مستجاب گرداند چنانچه دعای زکریا
مستجاب کردید پس فرمود که ای پسر شبیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام
برای حرمت این ماه پس این امت حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود را نشناختند و در این ماه ذریه پیغمبر خود
قتال کردند و زنان ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را غارت بردند پس خدا ایشان را نیامرزاد ای پسر شبیب
اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن بر مقتل جناب سید الشهدا که بجهت او هجده نفر از اهل بیت او را با او شهید کردند که هیچ یک
در زمین شبیه نداشتند و تحقیق که گریستند برای شهادت او آسمانهای هفتگانه و زمینها و چهار هزار ملک برای
نصرت آن حضرت بزمین آمدند آن حضرت شهید شده بود پس ایشان نزد قبر آن حضرت هستند ژولیده مو
و گرد آلوده تا وقتی که حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود پس از یاوران آن حضرت خواهند بود پس وقت

شما ایشان خواهد بود که یا لثارات الحسین یعنی ای طلب کنندگان خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا از پدرش و پدر
از جدش پیغمبر علیه السلام که چون جدم امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید از عبد الله بن بکر
روایت کرده است که گفت روزی از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که یابن رسول الله اگر قبر حضرت امام حسین
بگشایند آیا چیزی خواهند یافت حضرت فرمود که ای پسر بکر چه بسیار عظیم است مسائل تو بدرستی که حضرت امام حسین
ابن علی ابی طالب با پدر و مادر و برادر خود هست در منزل رسول خدا و با آن حضرت روزی میخورند و شادی
می نمایند و گاهی بر جانب راست عرش آویخته است و میگوید پروردگارا وفا کن بوعده که با من کرده و نظر
می کند بزیارت کنندگان و ایشان را با نامهای ایشان و نام پدران ایشان و مسکن و ماوای ایشان و آنچه
در خانهای خود دارند می شناسد زیاده از آنچه فرزندان خود را می شناسد و نظر می کند بسوی آنها که برای وی
گریند و طلب آمرزش از برای ایشان می کند و از پدران خود سوال می کند که از برای ایشان استغفار
کنند و می گوید که ای گریه کننده من اگر بدانی آنچه خدا برای تو مهیا کرده است از ثوابها هر آینه شادی
تو زیاده از اندوه تو خواهد بود و از حق تعالی سوال می کند که هر گناه و خطائی که گریه کننده کرده است عفو
فلک عصاره سر کشتن بارزد بجوان صلا که در صف کربلا ارزد چو این صلا رسید گوش جان ان حرکت
از این جهان که بی بقا روز قربان کوی وفا ارزد بهشت اگر [illegible] ارزد بر خواهش ... ارزد
جزو دست هر صد ادست بران لشت پا ارزد از انفعالی گرفته کشتی دین ... دست ...
مگر آن دم که از غم هجران حدیث ناله و ماتم ثواب واقعه غم اندوز محبت او ماتم داحتیاج رقم نموده اند که
چون در آن روز جان سوز و در آن دشت غم اندوز تمامی اصحاب و احباب جناب سید الشهدا علیه السلام
آنچه دانسته بودند بجا آوردند رسیدند و از زخم تیر و سنان گویا چون بهار باغ سعادت و کرامت وصل
گردیدند و از موالیان آن حضرت سرباز نماند که در راه آن سرور انس و جان سر و جان بازد و رخساره شریف
از خون گلگون و از خراق سازد نوبت میدان بخویشان و اقارب رسید و هنگام جان بازی بنی هاشم
و اولاد عقیل و جعفر طیار قریب گردید و ایشان منحصر بودند به اولاد آن حضرت امیر المؤمنین و اولاد عقیل
و اولاد امام حسن در آن وقت همگی آن نونهالان بستان ولایت و سعادت جای وداع باکید گریه کنند
و نوای الفراق الفراق بگوش ساکنان ارض و سما رسانیدند و می گفتند که از باکرم چون ابر بهاران
گریستند فریاد روز وداع یاران که در آن وقت خروش از آسمان و زمین برخاست و فغان و ...
از اهل حرم و سرا پرده عصمت بر آمد و همگی از مرکب ها پیاده گشته یکدیگر را در آغوش کشیده حقیقت ... حاصل می نمودند

ادب کرنشه دست زهیش سرافراز
بهار خوش سروست تحت در دست ارزد
جزو دست ... ارزد
که این گلگشی دست ... ارزد
غزل ... که ... دست ... سر
در این غزل ... شاه دگر ارزد

و در حضرت امام زمان بهم را می بوسیدند که اول پسران مسلم یکدیگر را وداع نموده و خود را بحضرت امام زمان رسانیده
و هر یک از آن جان نثاران رخصت خواستند و اول رخصت میدان می نمودند ابتدا عبد الله بن مسلم که جوانی بود
نورسیده و خط گرد عارضش دمیده و جمال نورانی او مانند ماه دمیده خورشید بحضرت امام عالی مقام رسید و گفت ای پسر
رسول الله روحی فداک مرخصم فرما که خود را در زمره جان نثاران اندازم و این سعادت را دریابم و در آن
وقت قطرات عبرات از دیده مبارک امام حسین بر رخساره جاری و فرمود ای نور چشم من شهادت مسلم
تا قیامت داغ بر جگر من نهاده و شما را بجا بصبر و قرار یاد داده میخواهید داغ تازه بر روی داغ گذارید و مرا
ازین مصائب جان که از پی صبر و قرار ... عبد الله عرض کرد که جان من و برادر من و پدر من و مادر من فدای
خاک راهت باد و زنده گانی با تو خوب است و جوانی در خدمت تو مطلوب لذت این جان شیرین در این
که در خدمت باد رود و در حضرت مبارک ملاحظه دیگر چه روز دیگر و کدام زمان بودن سزاوار است حضرت آهی
کشید و این حدیث بخاطر مبارکش رسید که روزی حضرت امیر المؤمنین از جناب رسول خدا پرسیدند که یا رسول الله
آیا جناب شما عقیل را دوست میدارید و بجانب او نظر لطف و شفقت دارید حضرت رسول ازین سوال غمگین
گردیدند و اندوهگین آثار ملال و کلال از جبهه حضرت نمایان شد و فرمود یا علی والله که عقیل را دوست میدارم
و او را از جان خود عزیز تر دارم یکی آنکه عم او ابو طالب او را دوست میداشت و دیگر آنکه یا علی پسر او در محبت
فرزند من بکشتن دهد تو حسین مظلوم معصوم من در صحرای کربلا بی یار و یاور مانده باشد و در میان گروهی
از اشقیا در میان غربت و تنها مانده باشد اولاد این عقیل جانهای خود را فدای حسین من بدل نمایند
و خون خود را در حضرت در راه او در آن صحرا بریزند باشند ای علی هر کس در حضرت حسین مظلوم گریه کند
مراد او را علی علیین قدم گذارد و مرا بجای جان شیرین است و خدا را از جمله مقربین و مخلصین ... اشک
از دیدهای مبارک حضرت رسول مانند باران روان گردید و چنان گریست که حضرت امیر المؤمنین نیز
بیهوش گردید و فرمود یا علی بر آن گروه ملائکه آسمان و مقربان و آسمان و زمین خواهند گریست
تا قیامت بر ایشان نوحه و غصه خواهند نمود الغرض بعد از مبالغه بسیار حضرت امام زمان عبد الله
را اذن میدان داد و آن شیر دل خوش شمائل و خوش دل میدان بجز جوان رفت و گفت اليوم القى مسلما
وهو ابي وفتية بادوا على دين النبي ليسوا بقوم عرفوا بالكذب لكن خيار وكرام النسب من هاشم
یعنی امروز ملاقات می کنم مسلم را و او پدر من است و جوانانی که هلاک شدند پس قومی که معروف شده
باشند بدروغ گوئی بر دین پیغمبر نیستند لیکن نیکو و کرم النسب سادات هاشمی و اهل او بند و مانند شیر غران

[illegible]

و میان مخالفان افتاد وی گفت منم که جان خود را فدای آقا و امام خود کرده‌ام و جان از تمام کردم
و در راه حق خود بهشت شود از آن ملاعین را بر خاک هلاک انداخت و روی همت بالا از ایشان خون آلود
تا آنکه عبد الله بن صبیح ضربتی بر پیشانی مبارکش زد و عمر بن مالک تیری بر دل بی کینه‌اش زد که از اسب در غلطید
کشید که یا ابن رسول الله روحی فداک مرا دریاب و چون نفس آخرش بود و بعد عمران القسم آمد
که حضرت امام زمان خطاب دارد خود را بآن شهید مظلوم رسانیده و او را در آغوش گرفت
شهید بار هلاک رسانید و بعد از آن محمد برادرش به میدان رفت و شهید شد
شد و جمعی از آن اشقیا را بدرک جهنم فرستاد و ابراهیم اسدی و لقیط ابن ایاس جهنی او را شهید نمودند و چون
کشید که یا ابن رسول الله روحی فداک ادرکنی که آن حضرت خود را بآن رسانید و او را از خاک برگرفته آورد
و در کنار برادران خوابانید و بعد از آن جعفر ابن عقیل که جوانی بود جمیل و چون آفتاب انور چهره‌اش آن
امام عالمیان آمد و زمین ادب بوسید و عرض رسانید که السلام علیک یا ابن رسول الله بابی و امی انت اما
مرخص میفرمائی که خون برادران خود را ازین ناکسان بستانم و خود را بمراتب جانان برسانم
که در آن وقت آن حضرت متغیر و ملال گشته فرمودند که برو شهادت ثمرش ... و
چگونه مشاهده این اوضاع نمایم و حیات را بخود هموار سازم جعفر بروی شاه دامن عرض کرد که یا ابن رسول الله
هنگام مفاخرت و مباهات است و ایام مسرت و شادمانی خدا را التماس حاجت کرد بعد از آن
روز برها الهی میت و روی میدان آورد و این رجز میخواند و کلاب از دیده می ریخت انا الغلام
الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب
من عترة البر التقی العاقب یعنی منم پسری ابطحی و طالبی از گروه آل هاشم و آل غالب و ماییم سادات
ایشانیم این است حسین که پاکیزه‌تر از پاکیزگان و اشرف اولاد آدم است و در عالم امام زمان
و جان جهانیان از عترت طاهره رسول خدا است و یاره گفتگو قتال شد و الحال بیست نفر از آن اشقیا را بدرک
اسفل فرستاد و داد مردی و مردانگی داد و چون از غلبه تشنگی بیقرار گردید و از شدت حرارت آفتاب
کارزار به سر خداوند روانه شد و ضرب بشر ابن سوط بهلاک مرجعت جان روان کرد و نعره کشید که
یا ابن رسول الله عطشی که تشنه لب خود را بآن رسانید و او را از میان آن گروه برآورد تا نفسها برید بعد از آن
عبد الرحمن ابن عقیل بجوش و خروش آمد و اراده کرد و بعد از آن بجانب میدان مانند شیر زیان و رجز بر زبان جاری
گشت و این رجز میخواند ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران

هذا حسین شامخ البنیان و السید الشیب مع الشبان و از من عقیل است شناسید مرتبت مرا از نبی هاشم ابیه
مرتبه برادران مرا از اولاد هاشم که بزرگواران دین هستند جوانان و اقربه اند و این حسین امام زمان و زندگی
پدر و جوان و در راه آن جان داده را شرف علیای خود فدای او کرد بر قلب لشکر غدار زده میخند و نعره سوار
کماکس شرکه افکند و شورش در لشکر عمر سعد انداخت و بضرب عثمان ابن خالد جهنی بدرجه سعادت رسید آسمان
و زمین بکرات به سرهای آن بزرگواران بود که گریبان دامن پیشانیان سنجر و گریبان آن جان نثاران گلستان
و جوانان آن قدر نمایید که در آن وقت بر امام زمان چه گذشت و در آن دشت بر شاه شهید چه حالت روی
میداد و محمد قسم که هر که در این باب تأملی رود ظاهر میگردد که عظم معجزات و اجل کرامات آن بزرگوار
این داستان است که در چنین عظیمی صبر و تأمل نمود و همیشه بطریق جزع و فزع که در زمانه خلف ایشان
و شرایط زبانی بجا آورد و زبان بنفرین آن ملاعین گشود و آسمان و زمین را گواه نمود که کدام یک از ایشان از رسل
نبی صبوری را پیشه و طریق تحمل و بردباری را بپیمود ما ناللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد
و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و
بایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس سی چهارم در مرثیه عبد الرحمن و دیگر برادران عبد الله جعفر و شهادت ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علی من بکت علیه السموات و سکانها و الجبال
و خزانها و السحاب و اقطارها و البحار و حیتانها و الارض و قیعانها
و البحار و حیتانها و مکة و بنیانها و البیت و المقام و المشعر الحرام و الحطیم و
زمزم و المنبر المعظم و النجوم الطوالع و البروق اللوامع و رحمة الله و برکاته

بعضی از ثقات روایت کرده‌اند از سید علی صیغی که گفت من مجاور مولای خود علی بن موسی الرضا بودم
چون روز عاشورا شد یکی از اصحاب مقتل امام حسین علیه السلام میخواند و باین روایت رسید که
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که از دیده‌های او در مصیبت جناب امام حسین بقدر بال مگس آب بیرون آید
حق تعالی گناهان او را بیامرزد و اگر چه مانند کف دریا باشد و در آن مجلس مردی جاهل که مدعی علم بود حاضر بود و بعضی
از فضل خود گفت و مقام داشت گفت این حدیث صحیح نباید که صحیح باشد چگونه گریستن بر آن حضرت اینقدر ثواب داشته
باشد و باو مبالغه بسیار کردیم و از ضلالت خود برنگشت و چون روز دیگر شد جمع آمدند و زبان بمعذرت
گشودند و اظهار ندامت گفت دیشب خواب دیدم که ...

برپا شده است و مردم را بدو ریگ صحرا جمع کرده اند و دردهای عیال را دیده اند و در آن وقت تشنگی غلبه بر من غالب شده بود
نظر کردم جانب راست خود حوضی کوثر دیدم و بر لب حوض دو مرد و یک زن را دیدم که ایستاده اند و
جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده است و جامه‌های سیاه پوشیده اند و میگریند از مردم پرسیدم که اینها
که بر لب حوض نشسته اند گفت یکی محمد مصطفی است و دیگری علی مرتضی و آن زن فاطمه زهرا است گفتم چرا سیاه
پوشیده اند و میگریند گفت که مگر نمیدانی که امروز روز عاشورا است و روز شهادت حسین است پس نزد فاطمه
رفتم و گفتم ای دختر رسول خدا من تشنه‌ام آن حضرت از روی غضب بمن نظر کرد و گفت تو آن کسی که انکار
میکردی فضیلت گریستن بر مصیبت فرزند دلبند و نور دیده من حسین مظلوم را از دهشت این خواب
بیدار شدم و از گفته خود نادم و پشیمان گردیدم و اکنون از شما معذرت می‌طلبم که از تقصیر من درگذرید و ابن قولویه
بسند معتبر از زراره روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ای زراره بدرستی که
آسمان گریست بر حسین چهل صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل صباح بسرخی
و کسوف و کوهها پاره پاره شدند و از هم پاشیده شدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت
گریستند و زنی از زنان بنی هاشم روغن نمالید و سرمه نکشید و موی سر خود را شانه نکرد تا سر عبیدالله بن زیاد علیه اللعنة
برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه بودیم از برای مصیبت آن حضرت و جدم علی بن الحسین چون پدر بزرگوار خود را
یاد میکرد آنقدر میگریست که ریش مبارکش از آب دیده تر می‌شد و هر که آن حضرت را در آن حالت میدید
گریه او میگریست و ملائکه نزد قبر آن امام شهید اند گریه برای او می‌کنند و گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا
و آسمان است از ملائکه گریان می‌شوند و چون روح مقدس آن حضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم
نعره زد که نزدیک بود که زمین را از هم بشکافد و چون جان خبیث عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه علیهم اللعنة از
بدنشان بیرون رفت جهنم بخروش آمد و اگر حق تعالی او را منع نکرد و خزینه داران جهنم را که آنرا حبس نمایند هر آینه
هر که بر روی زمین بود میسوزانید ولیکن مامور است بامر خداوند خود و خازنان او را بزنجیرها دارند و چند
دفعه بر خازنان خود زیادتی کرد تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را بر او زد و او را ساکن
گردانید
و روایت کرده که در ولایت موصل حاکمی بود ناصبی که همواره کینه
خاندان جناب خاتم النبیین را در دل داشت و پیوسته خود را بایذا و اذیت شیعیان اهل بیت رسالت
میکاشت از پی اولاد ملازم خاطرش غمین و دلش حزین بود تا آنکه مقتضای عقیده نحوست نذر نمود
که هر گاه حضرت باری تعالی فرزندی عطا فرماید بکشتن این دو زائر که شیعیانی قبر امام

زیارت ضریح مبارک مهر بارز حریم شهادت از ولایت شام و جبل عامل بنجف و اشراف موصل عبور نمایند قتل نمایند
و بر چهره زوار ابواب ظلم و ستم گشاید و چون اراده کامل بمقتضی شامل ایزدی بر هدایت او قرار گرفت بعد
از آنکه مدتی سال طلب فرزند نمود از آن ناصبی پسری متولد گردید و چون بحد رشد رسید مادر او از نذر او
مستحضر و از عقیده مذموم او را با خبر گردانید لاجرم بحکم نادر از عقب جمعی از زوار که از موصل گذشته بودند
روان گردید و چون بجایی رسید که بکربلا نزدیک است رسید ملاحظه نمود دید که زوار از آب فرات عبور نموده اند
و آنجا اقامت کرده منتظر معاودت زوار بود که او را خواب ربود در خواب دید که محشر برپا و قیامت آشکارا
گردیده و موعد وعده ثواب و عقاب عاصیان رسیده و او را بدوزخ میبرند که سزای ناصبیان در آتش بسوزند چون
بدوزخ رسید آتش دوزخ از سوختن او متوقف گردید مالک دوزخ بآتش خطاب کرد که چرا او را فرا نگرفتی
جایز میداری که بسوزانم او را و حال آنکه غبار زوار کربلا بر او نشسته و در اندرون او جا کرده
هر گاه او را بسوزانم من از تصرف در او خواهم گردید پس در تنش او مبادرت نمودند بقدرت الهی آن غبار
مانع از او دور شده و در این مرتبه نیز او را گرفته دیگر بار مالک او را خطاب نموده همان جواب شنید چون
از خواب جست و از عقیده باطل خود برگشت و از خلص شیعیان شد و خلع لباس ظلم
نموده و مجاور بستان امام حسین علیه السلام شد و چون طبع موزون داشت بمداحی و مرثیه گفتن آن حضرت
مشغول شد و نسبت او بخانواده حضرت شاه نجف است و در ثنای عربی و فصاحت
و در مدح حضرت امام حسین علیه السلام می‌گفت در خواب او را امداد نمودند و از مبتدی فصاحت
در زیارت و خدمت زوار صرف گشت و جواهر معانی این عبارات نظم اندر زبانش می‌گذشت
مثل یوم عاشوراء اذا وا لهفا آل محمد وا ثکلی
بکت ... کیف ابکی الحسین وقد غدا یتلو باعلی الطف وهو و ...
والطاهرات حواسر کل بنوح ودموعها تستفوح
... هل هذه اخی وهذا
والهی ومن الزینب قلبها مقروح
یا سید هذا الشیب هو مخضب بدمائه وبالدماء فیه
والقائم تبکی علیه ...
الوحاب وهو فصیح الیوم مات محمد بالله والطهر موسی والمسیح وجعفر

و حالتی که روی پدر خود را می بوسید و می گفت ای پدر بزرگوار امروز جدم محمد مصطفی صلعم وفات یافت و امروز موسی و عیسی
و نوح از دنیا رحلت نموده اند اَلْیَوْمَ نَبْکِیکَ النِّسَاءُ بِأَدْمُعٍ مِثْلَ الدِّمَاءِ أَسَفاً وَنَکِیفُ نَنُوحُ امروز آسمان بر زمین
می گریه و خورشید منکسف شد لَهْفِی عَلَیْهِ مُرَمَّلاً بِدِمَائِهِ وَمِنَ السَّوَافِی کَفَّنَتْهُ الرِّیحُ و او با او جسد مطهر
آن مظلوم که در خاک و خون غلطیده و باد از ریگ بیابان او را کفن نموده است لَهْفِی لِآلِ بَیْتِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ
کَالْبَدْرِ یَزْهُو فِی السِّنَانِ یَلُوحُ و او با آن سر فرزند نیز که بر بالای نیزه مانند ثعبان چهارده خورشید
وَالطَّاهِرَاتُ عَلَی الْمَطَایَا حُسَّرٌ نَهَبَ الْعِدَاةُ عَلَیْهِمُ وَیَنُوحُ و حرم محترم او برهنه بر شتران سوار بودند
و دشمنان از غایت شقاوت بایشان می نمایند که این سر بریده حسین است این سر [illegible] افسر
حسین است این جسم [illegible] در [illegible] است [illegible] این [illegible] ستم
[illegible] میراث [illegible] حسین است این [illegible] در [illegible]
حسین است این جسم [illegible] که [illegible] تیره [illegible] حسین است این [illegible]
راویان مصائب اخبار جگر سوز و ناقلان نوایب غم اندوز چنین روایت نموده اند و ابواب محنت بر محبان
عالمیان گشوده که بعد از شهادت آن نوجوانان هاشمی نوبت بولدان عبد الله جعفر طیار محمد و عون رسید
و آن دو گوهر صدف کواکب رخشان فلک سیادت گردید و ایشان پسر زاده جعفر طیارند و نور چشم سید کرار
که جد ایشان دو بال از نور دارد و در بهشت جنان پرواز کنان هر سو می گشت و دختر زاده امیر مومنان
و فرزند ارجمند جناب زینب خاتون و محمد که برادر بزرگ بود در اول عنفوان شباب باز الفاظ محبت
مآب با برادر خود عون بخدمت امام علیه السلام آمدند دیده و بخون جگر آلوده و زبان به استدعای جهاد
گشودند که ای پسر رسول الله با بی دارم ای جسم آیا مرخص میفرمائی که زلفین خود را در معرکه جهاد از خون
رنگین و از نیم سپهری که رخساره گشته را از تیغ کوفیان لعل رنگین نمایم حضرت امام زمان چون فرزندان
زینب خاتون را با آن حالت دید آهی سوزناک از جگر بر کشید و بی اختیار اشک مبارکش بر رخساره انور
چکید و فرمود که ای نور دیدگان خواهر کمترین وای سرور سینه زینب بیکس من شهادت از این جهاد ابرام
و میدان را بگذارید و آگاه باشید که مادر شما در این بیابان رنجهای بسیار خواهد دید و مصائب بیشمار برآن
رسیده مرا از خون خود دست و پا رنگین خواهد نمود و بر تن بی سرم دیده خونین خواهد گشود و سر اپرده
و از کوی شما بیرون خواهد کرد و پرده گیان را اسیر و نظر خواهد نمود و سرم را بر فراز نیزه نصب خواهد
و زاری سکینه و فاطمه را خواهد شنید و ایمری که شهر بشهر خواهد رفت و در مجلس ابن زیاد خواهد نشست ما تم من را استم

داین مضمون [illegible] بوده نگار بر زبان جانسوز [illegible]

[illegible] این برادر
[illegible] ای بهترین [illegible]
[illegible] سر فرازنده [illegible]
[illegible] است این [illegible]
[illegible] بر [illegible] حسین است

رسیده و این است همیشت شهیدان که بار از نفس شما اندک خود جواهرات خاطر از الیش فنا دیده و از شهادت
خود دوری ما از خاطر ما پسندانیده همه عرض نمود که مادرم و پدرم و هزار جون من و برادرم فدای تو حضرت
شوم ما را اما در پرورده و به این روز رسانیده که قربانی کوی وفایت کردیم و فدای جان حضرت شوم
عشق نمود و روح و همه خود را هم با شیر اندرون شد و با جان بدر شود پی وجودت ما موجود نباشیم و کلید
پس از خود این سر را بر این تن تنها بسپریم ما در این جا بماند که علی روزگار دشمن شوند و سر و دو ما بر آن سرم
حضرت فرمود بروید نزد مادر خود و اینس دل مستمند او باشید و مرهم خاطر دردمندش شوید آن بزرگواران
نالان و گریان روانه نزد مادر و تنگ زار کردیدند وقتی رسیدند که حضرت زینب خاتون از غم برادر بزرگوار
بر زانوی غم نهاده و سیلاب خون از جگر گشاده گفتند السلام علیک یا اماه چون چشم زینب خاتون بر آن نهال
نورس باغ و خوشی از دل برکشید که آسمان و زمین بهم بر زید و گفت ای فرزندان ارجمند و میوه های دل
دردمند هنوز نقد روان را در نکرده از امام عالمیان نیافته اید و جان شیرین را در خدمت برادر از جان عزیزم
فدا نساخته بچه رو نزد من آمده اید و بچه کار بر این جانب شتافته محمد و عون عرض نمودند که ای مادر گرامی قدر ما شتابی
همین مطلب آمده ایم و به تماشای این مدعا بخدمت قدم گذارده همین کار کرده و درخواست ایم شتابت چه کار است
که امام زمان و سرور عالمیان در آن میدان ما بیاد را بر احوال نهاده و ما را بخدمت فرستاده که گویا ما را قابل قربانی
کوی وفای خود ندانسته اند و مرخص محاربه نمیکرد اند که ما از اول آن معصوم نادر برآمده و جان در کوی
نیز وفادار کرده خود سنیده که و اباه و اعماه و حسرتاه واگر شماها ای فرزندان غریب من شما را بعد از کوی
پرورده ام و با عمخواری شما را در بر دوش کشیده و در پرستاری شما اوقات صرف کرده ام و بر این قدر وقت
رسانیده ام بجهة همین روز که جان خود را از برادر بزرگوارم دریغ نداریم و او را در این صحرا بی یار و یاور نگذارید شما
هنوز ایستاده و ترت و لعل لب گشوده اید چرا تا حال زنده مانده اید و جان خود را از حضرت ما در اطلاع مرشد
از برگزیده خدا بهتر و از سید شهدا عزیزتر دیدید و خود را در راه شمع جمالش پروانه سان سوزان نسازید
و خود را در معرکه جان سپاری فدائی وار انداز ید که محمد روحی را شیدا نموده که خداوند این گنج گوهر را امام زمان
نمی توانم و معارضه با او و همراهان هم جایز نمیدانم کجا روم چکنم چاره از کجا جویم که گشته ام از غم چو بیچارگان
مشغول در رنگ شدن تحال زندگی دارم در آن زمان که به تیغ جفا شوم مقتول حضرت زینب خاتون و فرمود که ای
جانان فرزند بروید تیم تسلی مرا همراه شنید و دو در پیش کرد و خاک راهش از دیده اشک فشان کل نمائید و مرا
مرا و خود را مایوس اگر بیوفائی و در خواب صبر و در مگس بخشائید و منحصر بهشت بنمائید که بجای کوفیان در قصد

گذشته است و میدان از سربازان تهی گشته پس آن دو گل گلزار وفا از تربیت مادر بزرگوار بخدمت حضرت امام [illegible]
آمدند و بخاک راهش افتادند و روی تضرع و زاری بر زمین نهادند و بگناه مادر بزرگوار کشته [illegible]
فرزند بتول را بمحبت جگر گوشه رسول عرضه دادند که ای فخر زمین و زمان و بهتر جهان و جهانیان از دیده خون
دل بهر بردی مادر [illegible] بر روی ما [illegible] و جگرم [illegible] ما در درون سینه هوائی شهادت [illegible] بر باد اگر [illegible]
زان هوا [illegible] بجز جنگ ما در رخصت بفرما که قدم بمعرکه نهیم و جان بهوای راهت دهیم که چنانچه [illegible]
مادر مهربان را جواب [illegible] داد و دیده بر رخسار آن نمی توانیم گشت و حضرت چون ابرام و اصرار [illegible]
مهربان و مبالغه خواهر زادگان را دید و همینه ناچار ایشان را رخصت کردند و زبان معجز بیان
بر [illegible] گویا شد و پس محمد عازم میدان و جولان گشت و این رجز میخواند شکر [illegible]

جعفر شهید صدق فی جنان ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی محشر

یعنی اگر نمی شناسید مرا منم پسر جعفر طیار که در باغ جنان در پرواز است و شهید سعید است و چون دا[illegible]
وردا امام زمان عین مطلب و مقصود ماست و همین فخر مرا کافی است جمعی کثیر از آن اشقیا مبارزت
آن نامدار آمده و ضربت هلاک چشیدند که عمر سعد ملعون جمعی را فرستاد که دور آن نامدار را گرفتند و آن
شیر بچه در میان آن روباه [illegible] افتاده ایشان را بضرب تیغ و سنان پاره پاره می نمود چون [illegible]
[illegible] با آن زور آور کردید عامر بن نهشل تمیمی علیه اللعنه غافل ضربتی بر آن بزرگوار زده از اسب [illegible]
و آن اشقیا دور آن نامدار را گرفته بضرب [illegible] شربت شهادتش نوشانیدند و بسیار رنجیده [illegible]
رسانیدند که عون برادرش بخدمت امام زمان عرض نمود که فدایت شوم برادرم مطلب [illegible]
خود را رسانید و شیر مادر را بر خود حلال کرد و من را هم [illegible] این ساغر آرزوست و در راه [illegible] عشق
بازی گفتگو [illegible] از من در عشق لاف [illegible] که از جان گریزم تا میرم در شتابت میخواهم از داغ
داغی مانده بر دل مجروح ما در [illegible] کدام [illegible] از این داغ [illegible] دارم [illegible]
عشق [illegible] کردن [illegible] از لبس داغ سوده است شاه مجاهد غازی [illegible] عشق
بازی [illegible] از آن [illegible] و همی از جانه سربازی به آن نوشانید که مانند شیر ژیان [illegible]
برآمد و جمعی از آن سواران را پاره پاره نموده سواران از آن که سوار رسیدند و پیادگان روی به آن
آوردند و دور آن را گرفتند در میان پیادگان افتاده و داد دلیری داده هجده نفر پیاده و [illegible]
که سواران رسیدند و او را در میان گرفتند آن شیر بچه می زد و می گشت و درد از آن ها جان [illegible] که عبدالله

بحالی ضربتی بر آن [illegible] آن بس زود از اسب در گردید و خون گشتید که یا ابن رسول الله [illegible]
و دایت دادی [illegible] که امام زمان خود را بسر آن بزرگوار رسانیده [illegible] و [illegible]
چون امام زمان را بر بالین خود دید گفت [illegible] که در حال تو امید نگاه باز پسین در دیدن [illegible]
شوم [illegible] که مادر [illegible] خود و آن [illegible] از خون [illegible] و خود [illegible]
[illegible] اطفال جناب سید الشهدا [illegible] پروری [illegible] سیلان [illegible] شد حضرت آن [illegible]
سینه پرخون [illegible] و در میان شهیدان گذاشته [illegible] و به [illegible]
حضرت زینب خاتون بشهادت دو فرزند دلبند خود مطلع گردید [illegible] گویند که [illegible]
[illegible] مردانه [illegible] صبوری [illegible]
[illegible] بگوئید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم
العنهم جميعا الى يوم الجزاء

مجلس سی و چهارم در بیان شهادت [illegible] ابو بکر ابن امام حسن

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا وارث الانبياء السلام عليك يا
وصي الاوصياء السلام عليك وعلى آلك وذريتك الذين جاهدوا في الله حق جهاده
الباقين والصراط المستقيم ورحمة الله وبركاته [illegible] که جناب رسول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حسنین [illegible] بجناب [illegible]
حسن مجتبی که جناب امام حسن چهار ساله گذشته [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] سال رسیده [illegible] جناب [illegible]
[illegible] طاهره [illegible] آمده [illegible] جان [illegible] امام [illegible]
[illegible] آن [illegible]
و آن گنج [illegible] جناب بتول عذرا [illegible]
[illegible] جناب [illegible] حضرت [illegible] مضطرب [illegible]
[illegible] جناب [illegible] اضطراب [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] که شاید کسی [illegible]
[illegible] چون کسی [illegible] جناب امام حسن [illegible] يا مهجة قلبي وقرة عيني قم
فاطلب اخاك الحسين فان قلبي يحترق من فراقه [illegible]

عنوان برخیز بهجت برادرت انتساب و آن قوت دل و آرام جان و اقربا که هم از معارف قدس موزون است و حکم
بر چهره روز امامت جناب امام حسن طلب برادر کرد اندر بیرون آمده با صاحب افغان و خون فی مود
یا صفیّ حسین بن علی یا قرة عین النبیین انت یا اخی یعنی ای حسین ابن علی وای نور دیده پیغمبر کجائی
در آن حال که آن معدن عطوفت و جلال بدین مقال گویا بود و از هر طرف جستجوی برادر می نمود و دو اکثر نیز
با بهام ملک علام از آن ایشان بسوی فاطمة هل رأیت اخی حسینا ای دو اخو دیگر برادرم حسین را
از خدمت کرده حق تعالی آن دو ابو بوبان ... با امام حلیم وی هشتم کرده عرض نمود یا حسن یا
نور عین المصطفی وسرور قلب المرتضی ومهجة فؤاد الزهراء اعلم ان اخاک الحسین اخذ صالح بن رقعة
یعنی ای حسن وای نور چشم سید من ای ... وی سینه علی مرتضی وای جان و دل فاطمه زهرا بدان که برادرت
امام حسین را صالح یهودی گرفته و او را در خانه خود مخفی نموده آن کودک چنان در خواست و دو ان
آفتاب را بدین نطق ... صالح یهود ... و آن هر دو ... بعد اعیان منور و ... کردید صالح
او را دیده چون ... آمده ... نمود که ای صالح ای صالح برادرم حسین را بیرون آورده تسلیم
نما که او را ... ما هر ... والا ... ادرم فاطمه ... از برق دعا ... محجوب بود
... که ... سازد و برادر بزرگوارم علی مرتضی ... ذوالفقار ... جانا
... ای صالح برادرم ... رسول خدا جهان ... که روح
بود ... کند صالح ... و ... که کودکی با این ...
... و این ... زبان فصیح گویا ... پرسید
و گفت یا صبیّ من انت ای کودک ... کیستی ... و ...
... بر پاسخ حضرت امام حسن فرمود اختی الزهراء بنت المصطفی قلادة الصفوة ودرّ
صدف العصمة ودرّ جمال العلم والحکمة وهی نقطة دائرة المناقب والمفاخر ولمعة من انوار
المحامد والمآثر التی خمرت طینة وجودها من تفاح الجنة وکتب الله فی صحیفتها
عتق عصاة الامة وهی ام السادة النجباء سیدة النساء البتول العذراء
فاطمة الزهراء الانسیة الحوراء بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یعنی مادرم زهرای ... دختر ... که ... صدف ... جمال ... و ...
نقطه دایره مناقب و مفاخر ... است ... که ... بهشت ... آزادی

معدن کان

معصیت کاران امت جدم را و او ما در سادات و نجیبان و سیده نسا و زنان است و نام مبارک او بتول عذرا است
صالح گفت ... و پدرت کیست که ... حضرت فرمود انا ابن علی ابن ابی طالب
انا ابن علی بن ابی طالب الضارب بالسیفین والطاعن بالرمحین والمصلی مع النبی فی القبلتین
المهدی ... ابو الحسن والحسین ... اهل الجنة ای صالح پدرم اسد الله الغالب علی
ابن ابیطالب است که با دو نیزه و با دو شمشیر در راه خدا جهاد کرده و ... با پیغمبر نماز بجای آورده و جای
خواب جناب رسالت مآب خوابیده و خود را فدای آنحضرت در همه جا ... ثقلین است و ... صالح
گفت پدرت را شناختم و معرفت کمالش حاصل ساختم جدت کیست و این همه ... حضرت
آن حضرت در جواب او فرمود وجدی محمد المصطفی من صدف الجلیل ... ابراهیم الخلیل الکوکب
الدری والنور المضیء من مصابیح المجتبی المعلقة فی عرش الجلیل سید الکونین ورسول الثقلین
ونظام الدارین وفخر العالمین ومقتدی الحرمین وامام المشرقین والمغربین وجد السبطین الحسن والحسین
ای صالح جدم در یست از صدف عطوفت و جلال و میوه ایست از درخت ابراهیم خلیل که کوکبی است درخشان
و نوری فروزان از مصباح تجلی که او یختن شده است از عرش رب جلیل سید ثقلین است و رسول
کونین نظام دارین است و فخر عالمین مقتدای حرمین است و امام مشرقین و مغربین جد حسن و حسین است
که منم و برادرم حسین آن بود چون این کلمات را از جناب امام حسن شنید آئینه ضمیرش از صیقل صدق و صفا
آراسته گردید و صورت حالش از نور صلاح و صداقت پیراسته ... و جمال حضرت امام حسن گردید و او
از آن فصاحت و طلاقت نطق آن امام زمن بی اختیار اشک بر چهره اش روان گردید و در دلش آثار جلال
نمایان پیوسته ... از روی تعجب نظر در آن حضرت میکرد و گریه ... حسن ... بر زبان می آورد
ای نور دیده جهان و فخر زمین و آسمان مرا مسلمان کن و اسرار ایمان بمن نما ... جناب امام حسن ...
برادرا ... و آن صالح دین و دنیا از روی قبول ... و باندرون خانه رفت و دست حضرت امام حسین
را گرفته بیرون آورد ... پای مبارک او را بوسید و دو طبق زر نثار ... آن لالی گرانبهای بحر عطوفت و شرف گردانید و در
خدمت آن ... حضرت سید ... آمد و آن حضرت ...
فرزندان خود دید ... و صالح ... که ... عفو ...
دارم ... حضرت ... زهرا ...
که حسین ... حضرت مصطفی و فرزند دلبند علی مرتضی است من ... آن ...

ناقل نمود با جناب رسالت پناهی حضرت اسد اللهی از نوم رجعت فرموده مدینه را از تشریف رشک دار
السلام نمودند آن تو سلمان بخدمت حضرت علوی آمد و مراتب گذشته را عرض کرده بمنصب عفو تقصیر گرد
نابلیه بر آستان کرم کرد باب بعد از آن اجل بر حضرت شاه ولایت از گذشت فرموده بخدمت حضرت
رسالت دلالت نمود صالح با دیده اشک ریز نمود از خدمت خاصه موجودات رسانید و زبان بعذر گشود
تقصیری که در باب حضرت امام حسین نموده بود باز کرد و در حق حضرت رحمة العالمین را واسطه آورد حضرت
نبوی بدو فرمودند که من از این ماجرا غم که بر دل فرزندم گذاشتی در خانه خود بعنوان حبس او را نگاه داشتی که
حمایت این فرزند پسندیده پسندیده خدمت و برگزیده خالق یکتا خداوند بخشاینده باید از تو خوشنود شود
و این جناب بر تو نگرد و توبه تو را بپذیرد صالح از آب دو دیده گشت و مشغول که چهل شبانه روز در صحرا
می گشت و مشغول استغفار بود و دیده اش بیخواب تا آنکه جبرئیل از جانب پروردگار بجناب اقدس نبوی نازل
و بقبول توبه صالح آنجناب را خبر نمود حضرت فرستاده و صالح را آورده و بنظر عطوفت و مهربانی بدو نظر کرده
و خبر آورده حضرت جبرئیل بدان مرد نیک اعتقاد داده و ابواب سرور و فرح بر رخش گشاده ای دوستان
شنیدم آن کسانی که در صحرای کربلا با آن امام انام آن نمودند که دیدی و شنیدی چه خواهد بود مقام
انعام خدائی [illegible] چه معذرت خواهند گشود داوار دو جهان [illegible]

[illegible]

مهران و فاتر غم و صفیران حدیث ماند و ماتم حضرات غم اند در محبت تو ام را چنین پیر ان نموده اند
که چون در آن دشت جا گرفتند و لجه طوفان زا اولاد عقیل و عبد الله جعفر و مسلم از اقارب امام زمان
از جام شهادت ساغر یوفون بالله چشیدند و در خاک و خون غلطیدند ای ماتم داران
امام حسن و فرزندان امیر المؤمنین اسد الله و امام حسین کسی دیگر بود که فدای او رضا کرده و در معرکه
روان شود که نهال برومند و فرزند ارجمند حضرت امام حسن شاهزاده عبدالله که مشهور به ابوبکر بود
و از حضرت قاسم بزرگتر جوانی بود نورسیده و مانند ماه تابان خط بر گرد عذارش مانند دایره سبزه
بود آزاده در میدان شجاعت و حسن وری بود مانند شهنشاه در میدان جلادت بخدمت عم بزرگوار آمد و از آه
شررفشان آتش بجهان انداخت و از اشک بحر نشان خاک را گل ساخت زمین بوسید و سیلاب از دیده روان

[illegible]

و بعرض مقدس رسانید ما را با آب دیده دشت و روز ما جراست زین رنگه که مهرگمش جوار دو دو خاک
دیگر از جفا دیدم روی خویش بر روی ما ز دولت اگر بشتاب و دوای غم نبرد که او ما را هم از جرعه شهادت قسمتی
دار ساغر سعادت قسمتی چه شود که از جفا خود و مرحمت ما برآب و کشد از نمود ام از سحاب عنایت
فرمائی و مرخص نمائی که میدان اشقیا روی آرم و خود را فدائیان نثار حضرت چون آن نور دیده
دید مانند جان شیرین در بر کشید و گفت تو از برادر بزرگوار یادگاری و مرا مونس غمگساری چگونه برادر
دشمن اجازت دهم و بار غم تو بر دل برغم نهم عبدالله عرض نمود فدای خاک رهت شوم حاشا که
جفا و جور خصم باکی نیست قال فردا میزنم امروز عشرت می کنم از کشته شدن باکی ندارم شهادت را
عین سعادت و کامرانی است و در رکاب جان باختن نهایت زندگانی و در حشر بجد بزرگوارم چگونه
نظر نمایم و در خدمت جد نامدارم بچه زبان راه معذرت گشایم آیا نمی خواهم که با شهیدان صحرای کربلا
یکسان و همعنان باشم و در زمره یاوران و انصار حضرت یزدان دامان تا دامن کفن کشم در پای خاک
باور نکن که دست ز دامن مدارست که امام زمان آن نور دیده گان را ناچار اجازت میدان داد و زبان به لا حول
و لا قوة الا بالله گشاد و آن عزیز مانند شیر خدا مانند شیر ژیان میان میدان در آمد این رجز میخواند و جولان
به جانب میداد و تیغ که حاصل مضمون آن این خواست که منم فرزند حیدر [illegible]
مانند باد صرصر و بر معاندان چون غضنفر [illegible] از آن ملاعین بر خاک هلاک انداخت و لشکر ابن سعد
مشوش ساخت و مانند هزبر ژیان بجانب عمر سعد ملعون تاخت و بیچاره آن سگ عجاب انداز
[illegible] عمر سعد ایذا مانند شیر خشم آلود روی بجانب آن نمود از ترس خود را میان سواران انداخت
لشکر را سبید نمود که از لشکر هاشمی [illegible] آن شاهزاده جمعی را کشته آن ملعون را مدید و بعرض
کرده آن سگ روباه سان گرداند بجانب دیگر دوید عبدالله برگشته در میان میدان ایستاد و از آن
مبارز طلب نمود عمر سعد مرد دو هر کس را میفرستاد بضرب شمشیر آن شاهزاده عدیم المثال بدوزخ
میفرستاد عمر سعد بحرن اسعد [illegible] را با پانصد سوار بجانب آن نامدار فرستاد و منقول که غلامی از جانب
امام حسن [illegible] دو نفر دیگر [illegible] شاهزاده آمدند که آن شاهزاده بحری را با پانصد نفر سوار
بضرب تیغ [illegible] لشکر ابن سعد [illegible] پانصد نفر سوار دیگر [illegible]
رسیدند و آن غلام نامدار صد و سی نفر را [illegible] چون تشنگی [illegible]
بود خواست مراجعت نماید که ملعونی [illegible] آن [illegible] نیزه [illegible] که از اسب [illegible]

بجولانها و شاهزاده عبد الله لشکر شبث ابن ربعی را زیر و زبر و اعضا را پراکنده ساخته بود و بعد از زخم بیدرین
سر نفس رسیده چون غلام را پیاده دید بر وی تفش رسیده او را برداشته و در پیش قربوس زین گذاشته بجانب
خیمه گاه روان شد که اسب شاهزاده از کار رمانده و فرو مانده شاهزاده از آن پیاده گشته و دست غلام را گرفته
بخیمه گاه می آورد و اعدای از آن ملاعین جرات بجنگش میکرد که در نیرفت عون برادر حضرت عباس ذخیره
وا بی آورد که سوار شود که در آن وقت غلام جان بشد کرد و روی بدار السلام آورد پس عبد الله بر غلام
گریان شده میدان آمد و جمعی از پهلوانان نامی را بدار البوار فرستاده و با بدن مجروح بخدمت جناب
سید الشهدا شتافته گریان که العطش العطش سخت افتم که بر کاه حضرت فرمودی سیدهم و ما از این کافران برمیگردم
امام زمان آهی از جگر برآورد و آن شاهزاده را بدید و بحسرت نظر کرد که ای جان عم عنقریب از دست جد خود
سیراب خواهی شد آن شیر بچه شیر خدا از آن نوید مسرور و در خاک شده روی بمیدان نهاد که علامت جراحات
آن ضرب دست شد و چون دلش لب بر افروخت و لشکر بازنمودند که بجز از نام دیگر ره میدان دلاور
آورده و غبار معرکه رنگ جنگ بلند کرده و دور آن شاهزاده را گرفتند و او دلیرانه همچنان یکی شمشیر میزد و گاهی
میزد یکی کار میزد و آن شیر زاده با همه آن ملاعین محاربه میکرد که حضرت عباس عم را بدست خیاب
اکبر داد و با عون برادر خود معرکه گرم داشت و غبار انکار تا خود را بشاهزاده رسانید و از میان لشکر آن را
برداشته بخیمه گاه می آورد و چون شاهزاده بی حال بود به آرام و صبر امیرفت که ملعونی خنجر آمده ضربتی بالای
همه زخم بر میان دو کتف آن زد که از مرکب در غلطید حضرت عباس بجانب آن لعین تاخته و یک ضرب
شمشیر سر از تن آن نحس جدا کرد و چون شاهزاده عبد الله آمد دید طایر روحش در کار رمیدن و کلمه شهادت
جان از تن بدن است بی هوش شده بود آهی از دل برکشید و آن شهید را چون جان در آغوش کشیده
بخیمه گاه رسانید و آن مصیبت زده بیش از عطش آخرین روی بکار شاه امام حسین نموده و عم بزرگوار خود را نگریست
از این ستم رسیده ام طریق مهربانی را که بشنیدم زبان حال جان دهم ز مهر و جانب دیت چون مرگ در نظرم کفن پیچیده بر
روان کن عنایت ای رحمت دریغ وحال بگمان آخرین تسلیم نمود و حضرت امام حسین بر حالش گریست
که شرح آن نتوان گفت و مادر آن شاهزاده و مادران خود او با آن بخت مظلوم رسانید و گریبان چاک
چاک کرده و این مضمون در زبان او در آن سخن بود در غم تو از دیده جان سوخته کمی غنچه لاله تر در خاک
گشت ضائع دریغ خفته غنچه ترا در قبر شد خبر دریغ جان در داغ و در این سینه رویت فروغ روی در خاک
اسکندر دریغ بهار عمر ترا لحد وقت ندیده گرگ مرگ سر بلا ملول آن دیده دریغ

دردی ز صد آه و صد هزار دریغ رحلتش خون ز تیغ صد حیف و صد هزار دریغ رحم نشد آه ای جوان
زنجولان این سرو گلعذار دریغ اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن
مجلس سی و ششم در ذکر شهادت جعفر و عون و عبد الله فرزندان امیر المؤمنین و شهادت آن برادران زنان عرب

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علی سید المظلومین الشهداء و اسیر المقتولین النعماء الاسیر بایدی الاعداء والقتیل بسیف الاشقیاء و صاحب الرزیة العظماء و رحمة الله و برکاته

در حیات القلوب مسطور است که روزی حضرت عزرائیل بحضرت جبرئیل افتخار کرد که من از تو بهترم زیرا که من بر
ارواح مقربین حکم که حال هر چه شد سیاستم و هم که و عوض خواهیم دید و من بر مرتبه تمکنم در مجلس صدور
وحی الهی جبرئیل گفت من بهترم زیرا که من امین خدایم بر وحی او و رسول اویم بسوی پیغمبران و رسولان و هم
صاحب خسف و قذف و خذلان امت را عذاب کرده و شکر رحمت من و نجات هر دو مرتبه دیدم خطاب ایزدی
شد که عرض کردند پس وحی نمود بسوی ایشان که ساکت شوید بعزت و جلال خود سوگند که بتحقیق من
که خلق کرده ام خلقی را که بهتر است از شما و بهتر از خلق اولین و آخرین و بسبب ایشان شما را موجود کردم
و آسمانها و زمینها را بنا کردم و ایشان مظهر قدرت و صنعت خدا و منبع و عرفان ایشانند علوم خود را ایشان کردم
گفتند آیا خلقی بهتر شد و حال آنکه ما را از نور خلق کرده فرمود که بلی پس حکم کرد که حجابهای قدرت
گشوده شد ناگاه دیدند که بر ساق عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی و فاطمه و حسن
و حسین بهترین خلق خدا پس جبرئیل گفت پروردگارا سؤال می کنم از تو بحق ایشان که مرا از خدمتکاران
ایشان کردانی حق تعالی فرموده کردم ترا خادم این خانواده و اهل بیت و رتبه چاکری ایشان را بتو دادم
پس از آن روز حضرت جبرئیل خادم اهل بیت گشت و مرتبه اش از دیگر ملائکه گذشت و در کتاب کنز العمال
منقول است که روزی رسول خدا در حجره ام سلمه بود ناگاه جناب امام حسین تشریف آورد و آن جناب
از نور جمال مانند چهره و دل روشن کرد و جناب پیغمبر آن سرور را در بر کشید و میبوسید و دهان
مبارکش را مکید و دهان مبارکش را میبوسید جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله این ساده را دوست داری
گفت بلی گفت جفا کاران امت او را بکشند و گردن و صحرای کربلا تشنه و خوب و بی یار و مددگار با زبان
تشنه شهید خواهند کرد و این فرزند مبارک را که امت آن بر ایشان و دیده های او گریان شد و خواهند کرد

که چنانچه از اسمعیل بفدیه گوسفندی راضی شده نذر او را قبول کردی جد حسین مظلوم نیز نوبت وحی رسید که ای
حبیب من یا غلامی حسین مظلوم را از شهادت نگاه بداریم و ببند نجات است و عاصیان از نار به عذاب آتش
و اگر نجات هست و غلامی از هلاک ایشان را خواهی و اراده داری که شفاعت عاصیان ایشان را در روز قیامت
نمائی از سر حسین بگذر و راضی بکشته شدن او باش که بهتری مصطفی چند بیت که این شود و آن نگو اینه
و ناچار این غم و رنج این الم بر دل تو که پیغمبر مائی و بر امت که ولی ماست و حضرت فاطمه حسین بر
رهائی امتان از عذاب ممکن نباشد عرض کرد خداوندا من بجهت غلامی امت بر قتل جگر گوشه ام راضی شدم
وحی شد که رضای تو و بهای کار را زی کند با آنکه پیش نیز آن دید و از غم عجب راضی شود پس جناب
رسول آن مقدمه را بحضرت امیر مومنان اظهار فرمود آنحضرت آهی کشیدند و جیب اصطبار را گریبان کردید
ولایت آنحضرت را از رنج مانع آمد و عرض نمود آنچه خدا و رسول در باب پسندیده نمود پسندیده من آن
پسند و آرزومند است پسندیدم رنج او پسندم مراد می رسید که رضای ما در آن نیز لازم
و اخبار آن غم حضرت نبوی آن جگر سوز واقعه را بجناب بتول گوش زد فرمود حضرت خیر النساء
گریه و زاری و جزع و بیقراری آغاز نهاد و سیلاب خون از دیده گشاد و حضرت فاطمه را اگر تاب
شنیدن این مقدمه نیست و طاقت فهمیدن این سانحه عرض نمود ای پدر بزرگوار هیچ مادری توان
شنیدن این داستان ندارد و این مصیبت را بر فرزند خود دید تا چگونه این فرزند نازپرورده را می توانم
شنید که شهید نمایند و ابواب جور و جفا بر روی آن گشایند هیچ یگانه ای راضی نخواهد شد که یگانه ای
شهید کنند چه جای مادر که یگانه ما یگانه آن جور کنند که آن ستمها بشناسد که حضرت رسالت پناه فرمود
تسلی و آرام داده حضرت بتول عرض نمود بقضای ربانی راضی می باشم و تسلیم امر آن سبحانم و می گریه
امام حسین متوجه که ای فرزند این هست تو رحم نخواهند کرد و ما را بجز رحم را ایشان بیچاره و دل از تو
کندن مشکل است و شهادت تو در عهد [illegible] لیکن اطاعت امر الهی را باید نمود و مشیت الهی است و دیده شود
که مظالم آمده که باید برادرش هم [illegible] شود بحضرت امام حسن اظهار نمودند [illegible] اصفیا و بر گشته بفرمود
فدیه جناب امام حسین کردهند او را مجبوری با بل مشیت الهی است گر نمودند که وحی رسید که در این معامله
اصل حسین مظلوم معصوم هست باید او را هم خواست که رضای او در این باب لازم هست و استشهار آن از زم
حضرت نبوی و جناب علوی در این امر غریب متحیر العجب این سانحه متفکر که چگونه این امر عجیب را بجناب امام
حسین گویا کردهند و این خبر جان سوز را چه نوع بآن فرزند ارجمند رسانند حضرت فاطمه از شدت جزع و گریه

گریه و زاری رفت و از گریه نوحه و الم در کجا منزل شد جناب رسول گاهی بصورت مبارک امام حسین نظر فرمود
و زمانی بجوی حسن و حقوق آن نور دیده میگریستند و سیلاب از دیده می گشود و در فکر که چگونه آن امور را اظهار دارد بمحل
هول ناک تکرار نماید تا آخر جناب برحی حکم جناب اقدس الهی جناب سید الشهدا را در بغل کشیدند و گلوی مبارک
او را بوسیدند و فرمودند ای نور دیده مظلوم من بدان که خداوند جهان امری بجهت تو خواسته و تو را در میان بندگان
بجهت قربانی گوی رضای خود [illegible] و از برای سر دادن و جان باختن قربان دیده در این باب رضای تو
صبر و رضای تو چه می باشد حضرت امام حسین چون از جد بزرگوار آن اخبار شنید مانند گل شکفته و خندان گردید
و چون شاخ ارغوان برافروخته شادان و عرض نمود که ای جد بزرگوار من این سر را قابل قربانی راه
دوست نمیدانم و این جان را لایق نثار حضرت معبود نمی شمرم جانی که جان بخش قبول نماید و بنظر قابلیت آن
دیده گشاید زهی سعادت آن و خوشا بسعادت چنان آن حضرت رسالت از شنیدن آن پسندیده فرمود اگر این
وصل سر رشته از دامان جان گذشت و فرمود ای جان جد وای روح روان جد خداوند جان باختن
تو را در راه خود قبول فرموده و سر دادن تو را در راه رضا مقبول نموده حضرت امام حسین فرمود چنانکه
این مختصر نثار قبول حضرت پروردگار و شایسته درگاه آفریدگار است ما افزار شکر سزاوار و صد هزار حمد
پروردگار که دوست جان و دل طلبیده است و ما دادن این قدر که پسندیده احتمال دوست خرم شد که جان
بجهت وفای یار [illegible] اقبال و سری که شود پامال دوست صبری تنگه خواهم کرد و در این معامله جان بی وفا
خواهم آورد این سر من در راه دوست و جسم و جان من فدای رضای اوست زیر شمشیر غمش رقص کنان
خواهم رفت هر که شد کشته او نیک سرانجام افتاد و خیانت مراهم پسندی عالی است و از حضرت یگانه نیکو
آرزوی و منتهای حضرت فرمود چه پیدا شد امام حسین علیه السلام عرض کرد که مطلب من این است که بجهت خوبی
که از من در راه رضای جهان [illegible] این بر زمین بریزد و بخاک بیابان کربلا آمیخته گردد شفاعت عاصیان امت را بجهت
نجات و در صحبت ایشان نظر مغفرت کند جبرئیل نازل شد که حق تعالی سلام رسانید و میفرماید که ما هم عهد
کردیم که اول قطره خونی که از جناب امام حسین بر زمین ریزد عصیان عاصیان امت تو را پاک سازیم و هر
کس در مصیبت آن [illegible] اشکی از چشم جاری نماید در قیامت از او با حضرت امام حسین محشور نمایم و بهشت جای
[illegible] ای [illegible] رگ و رگ [illegible] ایکاش [illegible]
ما را هم می بود [illegible] زینب [illegible] گشته میدان برادرش [illegible] گفت با برادرش چون
جان برادر ای نور چشم رفت از برم [illegible] ای جان برادرم آن حقه زیر خاک و من زاده [illegible] بر خاک

او دانسته ام بکجا برم تا بر غربت بیکسی خود ناله سر کنم در این عزا که باید بگویم دردا و حسرتا که نشستم گروه
نگشته شد برادر با جان برابرم کو بینند نالد از چه ناله کنم بجان کو بینند شیون از چه شیون برآرم کاین بیکس
غلتان در خون است این نوجوان حضرت بکجان ای نوجوان دستی بر آرد و خواهر خود را بپرور آید عباس ای جوان بیند
دلاورم ای نوجوانم ای زاده قاسم ای نوجوان حضرت بکجان خود کجا روم در حیرتم که گریه بر احوال خود
کنم یا بر حسین بیکس بی یار و یاورم اکنون برو به سر بستر خیزم سوار شو که چشم می گشودی بگذارم مرغ
که چون در این روز دیگر شود نوبت شهادت به اولاد حضرت امیر مومنان رسید و سوم برادران لا لبیای عباسی
مرغ فدا قرب کردید حضرت عباس روی به برادران مادری خود نمود یا بنی امی تقدموا حتی اراکم قد
نصحتم لله و لرسوله یعنی ای برادران و فرزندان مادر من پیش روید و جان خود را فدای امام زمان نمایید
و ابواب شهادت و سعادت بر چهره خود گشاید تا ببینم خالص شدن شما را از برای خدا و رسول و برادران مادری
آنحضرت عبدالله و جعفر و عثمان و ابوبکر بودند و عرض کردند ای برادر بزرگوار سمعا و طاعه جان ما نثار
فدای امام زمان و سر و عالمیان باد خاطر جمع دار که در رکاب آن جناب بسیار کوشش و جان در راه
فرزند رسول خدا کوشش می نمائیم تا در خون غلطیده با شمشیر و سر و ... پدر بزرگوار گرامم حضرت عباس
ایشان را دعا کرد و گفت ای برادران جهتی از پدر بزرگوارم بیخبر شدم و نگاهی به ایشان می آیم که
کمر با عشق در راه امام زمان گوی سعادت ربوده است در جنگ صفین پدر بزرگوارم برادرم محمد حنفیه را طلب فرمود
و به او گفت یا بنی شد علی میمنة عسکر یعنی ای نور دیده حمله کن بر میمنه لشکر معاویه پس برادرم بر میمنه لشکر معاویه
حمله کرد و مانند نهنگ در دریای جنگ غوطه خورده و آن صف را بر هم زد و از رزم گاه منهزم کرد و بسیار کشت
زخم بسیار برادر کار گرفته و مجروح و خسته برگشته و بخدمت پدر بزرگوار مضطرب الحال رسید و عرض کرد
یا ابتا العطش یعنی از تشنگی بجان آمدم و از بسیاری جراحات ناتوان شدم پس پدر بزرگوارم فرمود
او را جرعه آب دادند برادرم محمد قدری از آن آب آشامید و قدری را در میان زره نمود و گفت و الله
لقد رأیت علی الدم تجری من حلق القمیص یعنی دیدم که خون بسته از حلقه های زره او بیرون می آمد پس بعد
برادرم آرام نگرفته بود که پدر بزرگوارم برادرم فرمود یا بنی شد علی میسرة عسکر معاویه ای فرزند ارجمند
حمله کن بر میسره لشکر معاویه پس برادرم رفت و بر لشکر معاویه بر هم زد و ایشان را متفرق نمود و برگشت
و در این دفعه نیز جراحات بسیار از زخمهای شمشیر بدو رسیده بود و می گفت العطش العطش آب می دهید آب بنمید
دهید پس قدحی آب بدو دادند قدری از او خورده و قدری را در میان زره خود فرو ریخت که پدر بزرگوارم فرمود

معاویه

گرای نور دیده برو بجانب لشکر معاویه و حمله نما بر ایشان پس برادرم بجانب آن لشکر رفت و لبی مبارزان از ترک
و تازک بر هم شکسته شجاعت نمایان نمود و از بسیاری زخم و جراحت و گرانی زره و جوشن ناتوان شد و برگشت
و چون بخدمت پدر بزرگوارم رسید نالید و گریید پس پدر بزرگوارم میان دو چشم او را ببوسید و فرمود فداک
ابوک فقد سررتنی والله یا بنی بجهادک هذا بین یدی فما یبکیک افرحا ام جزعا
یعنی فدای تو شوم مرا مسرور و خوشنود گردی با این جهادی که در برابر من کردی پس چه چیز ترا بگریه در آورد
از سرور گریانی یا از جزع برادرم محمد بعرض رسانید که ای پدر بزرگوار چگونه گریه نکنم و حال آنکه مرتبه سوم مرا
مرگ فرستادی و همچون حضرت خدای که زمانی قرار گیرم و این دو برادر بزرگوارم حسن و حسین که
خدمت تو ایستاده و مانند شیر ژیان دیده بر رزمگاه دوخته اند هر یک لشکری را نامزد نمایند و بحمله در آوردی جانی
خوار و زار می نمایند و ایشان را از خود حمله نکردی و مامور نکردی پس حضرت پدر بزرگوارم روی او را ببوسید
و فرمود یا بنی انت ابنی و هذان ابنا رسول الله افلا اصونهما عن القتل و انا یعنی ای نور دیده
تو فرزند منی و حسن و حسین دو فرزند رسول خدا و دو پاره جگر فاطمه زهرا ای فرزند هیچ وقت شده و امکان
دارد که من زنده باشم و فرزندان رسول خدا را بجنگ فرستم ای فرزند خوشا بسعادت فرزندان که
در رکاب این بزرگواران جان نثار نمایند و دست بیاید چون خود از کیش در راه خون خدا دریغ ندارند حضرت
عباس آهی از جگر برآورد و گریست و گفت ای برادران گرامی حال آن دمی است که پدر بزرگوارم گفته آن
هنگامی است که فرمود کما کانوا خون فاطمه را و جان خدا و فرزند رسول خدا حسین و حضرت عباس
بزرگتر بود با جعفر و عون و عبدالله و سایر بخدمت حضرت امام زمان شتافتند و گریبان گریان شرف خاک
بوسی خاک راهش دریافتند چون چشم جناب سید الشهدا بر برادران افتاد و ایشان را با یکدیگر آن عزیزان
شد چه فرمود خبر دید که غلغله میدان دارند و هوای رزم کوفیان و اعدا را از اول آنحضرت با هم
و فرمود ای عباس ای برادر نامدار چه خیال داری و چه از این گریستن در نظر می آری گویا می خواهی که مرا بیغ
هجران برادران ضعیف سازی و از حرمان این نوجوانان به آتش سوزان در اندازی حضرت عباس با برادران
گریان بعرض مقدس رسانیدند که هزار جان ما فدای جان مقدست گردد غیر از کشتگی ما از عهده غلامی
اقارب و اعوان خود در خون گشته اند زیاده بر این تاب دیدن مصیبت آن و عزادار نداریم آیا امام حق
بفرمایی که جان خود را فدای تو نموده و ابواب سعادت بر چهره خود گشائیم حضرت امام حسین فرمود
گرای برادران از می دانید که غرض این قوم جان کشتن من می باشد دیگر را در خون شدن من شما ها عرض نمودا

بچه ها اید ایدام حرکت میداد زید که چون من بحثید شوم دیگری رجوع ندارند واحدی را متعرض نمی‌شوند که
حضرت عباس با برادران گریان گریان عرض نمودند که یابن رسول الله فدای تو شویم آیا ما پس از تو در جهان
زنده باشیم و دل خود را بحیات دو روز هستی نائیم هیهات هیهات اف بر زندگانی باد که بعد از امام زمان
بر رود و لعنت بر آن جانی که پس از جانان در بدن بماند امام زمان فرمود که شمر ملعون شما را امان داده
حیات بر شما ها مباد و پس از من شما را امان نیست و این اهل بیت بیکس را باد و مهربان مرا با دشمنان گذارید و از این
میان کناری گیرید و بعد از شهادت من اطفال یتیم مرا بشیم برادری نمائید و خواهران محنت رسیده را برادری
که چون این از حضرت عباس برآمد و جان بر فرق مبارک خود زد که آتش بر افلاک افتاد و عرض نمود که ای
حیات عباس وای بر حیات کشت ما پس از دو روزی که صاحبان از سر ما کم شود و چنانچه خدمت علمداری
بمن رجوع فرموده بودی اول کسی که جان نثار خدمت بیکو و عباس بود و اکنون ابتدا در رزم کار هر سه برادر این
شکسته زار جگر که بجاوز از حکم ... فرموده توشه باشیم و بجز اطاعت کاری نداریم اگر این سرا زات ...
سوابیت رفته و این تن از ازل بهوا ایست از جان گذشته / با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی
ارنی گوی بمیقات بریم / خاک کوی تو بصحرای قیامت فردا همه بر فرق سر از بهر مباهات بریم / گوش
اخلاص نو برکنگره عرش زنیم / علم عشق تو بربام سموات بریم / اما القصه زمان چون ماند و سعادت برادران را امید
ناچار ایشان را بمجادله و مباردت مرخص کرد پس جعفر که جوانی بود و نوزده ساله و ماننده ماه تابان ...
اول بسنه ... که مرا مرخص جهاد سازید و نظر حرمت ... اندازید که روی میدان آرم و ما ... از این
کافران برآرم ... و چون هر یک ... اول رخصت رای می‌نمودند و در آن صحرا شور و شین بپا شد که
چشم روزگار ندیده و گوش هیچ احدی نشنیده برادران با یکدیگر وداع می‌کردند و آسمان و زمین را گریه می‌
و می‌گفته بگذار تا بگریم چون ابر بهاران / که از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران / الغرض بعد از وداع برادران
و پس از ناله و افغان جعفر مانند مهر انور و آفتاب ضیا گستر روانه میدان گردید و از آن کوفیان مبارز طلبید
عمر سعد ملعون گفت کی که با اولاد ابوتراب مبارزت نمی‌توانید چند نفر از سپاه ... را
بر او حمله نموده که کارش بسازید که چند نفر از دلاوران نامی یکدفعه بر آن فرزند ... کوثر حمله آوردند
و آن شیر بچه مانند شیر ژیان در میان آنها افتاده و دست بضرب و حرب گشاده تا همه را از تیغ گذرانده عمر
سعد خولی اصبحی را با پانصد سوار بجانب آن بزرگوار روانه نمود و آن کافران رو به آن ... نهادند و جعفر
بشوق شهادت بر آن کوفیان حمله آورده و این رجز را میخواند انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذی النوال

حسبی بعمی شرفا و خالی احمی حسینا ذا الندی المفضال یعنی منم جعفر صاحب مرتبه
رفیعه فرزند علی ابن ابیطالب و کافی است مرا در شرف عم من و خال من حمایت می‌کنم آقا و سید خود حسین
که صاحب جود و شرافت و مالک کرامت و فضیلت است و در دریای حرب غوطه ور گردید و از ناله شمشیر آتش بار
خرمن حیات جمعی کثیر از آن ملاعین را سوزانید و آخر الامر خولی اصبحی لعین تیری بر دیده آن نور دیده حیدر
کرار زده شربت شهادت نوشید و از جام ساقی کوثر شراب طهور نوشید بعد از آن عبدالله برادر ...
سوی ... برادر بجانب میدان شتافت و از پرتو جمالش نور در آن دشت ... و این رجز میخواند انا ابن
ذی النجدة و الافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذو النکال فی کل یوم ظاهر الاهوال
یعنی منم پسر صاحب شرف و افضال و فرزند شمشیر رسول خدا و صاحب شدت بر کفار بود و گروهی انبوه از آن
اشقیا را از تیغ آبدار بضرب مرگ چشانید و در آخر کار بضرب هانی ابن شبث علیه اللعنه برادران ...
گردید و از دست جد بزرگوار سیراب گردید و بعد از آن برادر دیگر از حضرت عباس قدم بمیدان نهاد و بعد
از کوشش بسیار که جمعی از آن کافرین ... بدرکات جهنم فرستاد آخر الامر بتیر خولی اصبحی لعین ...
دیگر بدرجه رفیعه شهادت رسید و با حور العین هم آغوش گردید و چون عون برادران خود را در خاک و خون
آغشته دید بیتاب شد و خود را بمیدان رسانید و بعد از حمد و ثنا این رجز را بر زبان جاری فرمود شیخی علی ذو الفخار
الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین ابن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام الصیقل
یعنی آقای من حسین صاحب نور عظیم است از نسل ... صدق کریم معدن فضل و شرف است این حسین ...
مرسل است حمایت می‌کنم از او به تیغ صیقلی و جان خود را فدای او می‌کنم که برادر بزرگوار است پس آن
نور دیده حیدر کرار بر آن گروه ... حمله ور گردید و جمعی ... را بقتل ... و بعذاب الیم ...
و در آن معرکه داد جانفشانی و مردانگی داد و آخر بعد از کوشش بسیار از تیغ عبدالله ابن غنوی بدرجه ...
بهشت جاوید خرامید و لذت شهادت را بکام جان دید جام شراب طهور از دست ... بزرگوار نوشش گردید
و جفای اهل ظلم و ستم را فراموش ... و دیده ساقی کوثر آن حال را ملاحظه نمود و بر ... برادران پاره
پاره برادران دیده گشود از دل نالش رفت و تاب و طاقت ... و اندوهش از سر گذشت شوق جانبازی
... برادران ... سر بر ... افتاد ... خون ... روی بمیدان نهاد و این رجز خواند
اقدم بکم و لا اری فیکم ... ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا شر قوم حسبا و من مضر لعله
الیوم تبوکم من ... شر مکان فی حریق و سقر ... یعنی ... و بیان نمایم ...

آن شقی که کافر شده است به پیغمبر ای رجزهای رجز زینک شوعر را امید دارم که امروز در سقر جا کند بدتر
مکانی در آتش افروخته سوزانند و از جمله آنکه نواکار گشته شقی ای بدترین بشر پس بر آن ملاعین حمله نمود
و قاتل برادر بزرگوار خود را بجهنم فرستاده و در لشکر کفار نهاد و بنیان آن لعینان را خراب ساخته
بهر طرف که می تاخت از کشته پشته می ساخت بسیاری از آن سنگین دلان را بر خاک هلاک انداخته عاقبت
آن گروه او را در میان گرفته و طعن نیزه و شمشیر بسیار بر آن بزرگوار زده از بسیاری زخم و جراحت از
اسب در گردید و روح شریفش از کالبد بدن پریده در عالی منازل جنان نشیمن گزید چون عثمان را قصه را
چنان دید و برادران را در خون خود غلطان نگرید آه از نهاد آن سرور بر سر زده بجانب میدان روان گردید
و چون بمیان میدان رسید این رجز را خواند انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی ذو الفعال الطاهر
و ابن عم للنبی الطاهر اخی حسین خیرة الاخایر و سید الکبار و الاصاغر بعد الرسول و الوصی الناصر
یعنی منم عثمان صاحب مفاخر که آقای من علی صاحب کارهای طاهر است و پسر عم پیغمبر طاهر
من حسین بعد از پیغمبر خدا و وصی و ناصرش علی مرتضی بهتر اخیار است و سید صغار و کبار و چون برق لامع
خود را بر طلب آن گروه زده آتش فنا در خرمن وجود آن گمراهان انداخت و جمعی کثیر را طعمه شمشیر
شررفشان ساخت بهر طرف که روی می نهاد گروه گروه از لشکر طغیان اثر پشت میدادند و بهر طرف
که مرکب می تاخت از خون اشقیا زمین را لاله رنگ می ساخت تا آنکه آن روسیاهان آن بزرگوار را در میان
گرفته بضرب تیغ و سنان تن مقدسش را خسته و سر دوش آن گوهر معدن ولایت را شکسته اکثر
خون که از جراحات آن سرور رفت از زین بر روی زمین افتاده رخسار عنبرین را بخاک کربلا نهاده شقی
از فرزندان ابان ابن حازم سر مقدسش را از تن جدا کرده در آن وقت از سن مبارک آن بزرگوار بیست
بکمال گذشته بود جناب سید شهیدان نعشهای برادران را از میدان برده در آورده پهلوی یکدیگر بر زمین نهاده
آه آن جناب فلک مهر و ماه را تیره گردانید و چند رجب برادران و موالیان می گریست و بر آن
ابدان خونین بیتابانه میگریست در مصیبت آن شهدا حرم محترم ماتم سرا گردیده و فغان از اهالی حرم
بفلک رسید و بعد از آن که برادران آن جناب بدرجه شهادت رسیدند برادر دیگر ابراهیم فرزند جناب علی
ابن ابی طالب از شهادت برادران دلگیر گردیده و بعد از رخصت امام زمان با جمعی جنگ بسیار کرده
کرده و پس از مجادله بسیار بضربت یکی از آن روسیاهان بروضات جنان خرامید و با برادران
در فلذه برین قرین گردید جناب سید الشهدا نعش شریف برادر خود ابراهیم را نیز آورده در کنار شهدا خوابانید

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له
علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس ششم در بیان رفتن جهاد خواستن شاهزاده قاسم و بیان عروسی آن شاهزاده است

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا من
بکت علیه السماء بالدماء و ذبح بسیف الجفاء من القفاء المسلوب الرداء و
المسبی النساء و المطروح بارض کربلاء و المحروم من الماء السلام علیک و رحمة الله و برکاته
منقولست از ثقات روایت که جمعی از اصحاب روزی در خدمت حضرت امام زمین و دین برگزیده خداوند عالمین حضرت
حسن امام حسن علیه السلام بودند و با حضرت در باب معاویه علیه اللعنه گفتگو می نمودند که چرا باید آنحضرت
از معاویه علیه اللعنه این همه رنج و تعب کشید و این الم و محن بجهت صبر و شمار را متحمل گردید و بمقام جهاد و دفع آن
بر نیاید و شر آن ملعون را از سر شیعیان رفع نماید حضرت فرمودند که ما بعضی از آنچه که بر محن و الم
و مدعی صابریم اگر نه می توانیم دعا نمود که عراق شام و شام عراق شود شامی ملعون در آن مجلس بود
و از جمله منکران اهل بیت رسالت می بود سخنان حضرت را بطعن و کنایه بعرض مقدس رسانید از روی
استهزاء و تمسخر بعضی عبارات بر زبان گذرانید که چگونه می تواند شام عراق و عراق شام شود حضرت
فرمود تو شرم نداری که در میان مردم بی حجاب می نشینی و جمعی نامحرم را به بی حیائی می بینی
آن شخص این کلمات از امام زمان شنفت و برآشفت و چون بخود نظر کرد دید زنی شده و علامات مردی
در جوانیت آن قطع شده بر خود لرزید و متحیر گردید حضرت فرمود برو بشام که زن تو مردی شده و با تو
خواهد کرد و طفلی از شما بعمل خواهد آمد شقی چون آن مرد شامی بشوم بشام رفت و بخانه خود رسید
زنش را بصورت مردی دید و پس از رسیدن آن همه مردم متحیر و متفکر بودند که این زن چگونه مرد
شده چون آن مرد را دیدند که زن شده فوج فوج بخانه وی آن می آمدند و از حال ایشان حیرت
میکردند تا آن مرد از آن زن حمل بهم رسانید و طفلی از ایشان متولد گردید شقی بهمان طریق که بود
تا مدتی برقرار بود و بعد از چندی آن زن و مرد هر دو بمدینه متوجه آمده توبه و استغفار نمودند و در
امام زمان لب بغفران گشود که آن معدن جود و احسان در حق ایشان دعا فرموده هر دو
بحال اول عود نمودند و بخوشوقتی مراجعت بوطن نمودند و هم از آنحضرت روایت نموده اند که بعد از شهادت

حضرت امیر المؤمنین جمعی از اصحاب و گروهی از احباب بخدمت جناب امام حسن آمدند و عرض کردند یابن
رسول الله بجا بیار از آن اعجازی که پدر بزرگوارت می نمود و پرده از رخسار رازها می گشود حضرت فرمود
اگر بجا بیارم شما را یقین زیاد خواهد شد عرض کردند بلی فدای تو شویم که حضرت دست کرده پرده را دور
و فرمود نظر نمائید چون نظر کردند دیدند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه نشسته اصحاب متحیر
و متعجب شده و درود صلوات فرستادند حضرت فرمود می شناسید عرض کردند بشناختیم یابن رسول
الله و گواهی میدهیم که تو ولی خدا و امام بحق راهنما [illegible] میدان کربلا چون کرد عزم معرکه
سلطان کربلا [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] کربلا [illegible]
دشت کش [illegible] کربلا [illegible]
راویان روایت سوگواری و ناقلان حکایت نوحه و بیقراری سرشک خونین از دیده روان و قلم
جانگداز صحرای پر بلا را چنین بیان نموده اند که چون در آن بیابان جانگداز از غزالان حرم رسالت
صیدی نماند که صیاد روزگار پرجفا بدام شهادت نینداخته و کسی نبود که نوای جان سپاری در
رکاب خورشید فلک امامت نواخته باشد بعضی از برادران شاه شهید از جام سرافرازی باده نوشیده
و جمعی از اقارب و یاران آن برگزیده خداوند جسد بشربت ناگوار مرگ چشیده با حور العین هم
آغوش گشته آن امام عالیمقام بحسرت در آن صحرای خونخوار نظر نمود و در مفارقت یاران با
وفاداران از دیده خون آلوده خون جاری فرمود که در آن وقت فرزند دلبند امام حسن و جگرگوشه
امام زمن شاهزاده قاسم که قد مبارکش تازه نهالی بود از چمن امامت رسته و [illegible] کرده چون
[illegible] دل [illegible] چون دیده و رنگ [illegible] بخدمت عم نامدار و امام بزرگوار روان گشت [illegible] از دیده
روان شد سوی دشت کین بی هراس [illegible] از دیده [illegible] خوناب دل [illegible]
سوی داور دادگر برگشت و با دیده خونبار و خاطر [illegible] سلام [illegible] عرض رسانید
که ای سرور سرفرازان و ای [illegible] جهان روشن دیده ام [illegible] اصحاب و یاران با صبر
و قرارم [illegible] که این جان [illegible] فدای خاک راهت سازم و [illegible] میدان از لوث وجود
این مشرکان [illegible] چون آن امام [illegible] آن شاهزاده آزاده [illegible] دید جان
[illegible] دیده و [illegible] کی [illegible]

سر خود بزانو [illegible]

[illegible] جان [illegible] کربلا

که طوطی آن گلشن [illegible] برج [illegible] ولایت [illegible] چون هلال [illegible] فرمود که ای قرة العین
نامدار و جگرگوشه برادر عالیمقدار در این دم که سپاه ظلام ما را احاطه کرده و لشکر شقاوت فرجام کوه ماتم
[illegible] یاران و هواداران ما بر آورده اند تو را چه مطلب و مدعا و از من [illegible] چه التماس [illegible]
میدان مخالفان و هوای سرفرازی جان داری زینهار که پیرامون این جنگ [illegible] این
لعینان [illegible] که ایشان را با من سر و کار است [illegible] اگر [illegible] من [illegible]
[illegible] برادر عدیم المثال از آن برگزیده حضرت ذوالجلال آن سخنان جانگداز شنید با نهایت کمال [illegible]
گریان گردیده و بعرض مقدس عم بزرگوار رسانید که ای تاجدار میدان شهادت و ای شهسوار عرصه
شجاعت زنهار که تا جان در تن این مشتاق [illegible] در بدن من باشد تو [illegible] میدان این لعینان بی دین
سازی [illegible] خداوند چاره ساز [illegible] جان حزین در کف دست نهاده و با عزم درست [illegible]
وفایت داده ام [illegible] از کرم سوی من دار گوش [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] آن جوشن [illegible] کلاه [illegible]
لب تشنگان و امام زمان از آن نونهال بوستان امام حسن این کلمات جانسوز را شنید سرشک خونین
از دیده حق بین بر چهره نازنین فرو بارید [illegible] فرمود ای نور دیده و نهال نورسیده
[illegible] که در این مرحله خطرناک قدم گذاشته [illegible] حضرت [illegible] این فرقه جام [illegible]
و این میدان و بیابان [illegible] امتحان من بر پا شده که در این دشت [illegible] در خاک و خون خفته [illegible]
[illegible] این فرقه تقدیر بر نام من [illegible] جام من [illegible]
[illegible] ای قرة العین گرامی [illegible]
[illegible] دل [illegible] قتال [illegible] که مطلب این فرقه [illegible]
می باشد چون حضرت قاسم رخصت محاربه از امام زمان نیافت [illegible]
[illegible]
[illegible] خورشید [illegible] آن امام [illegible]
که ای عم بزرگوار و ای یادگار [illegible] سعادت شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوم آه و مصیبت‌ها و نغمه‌ها دامی بکام رحمت آورد که شوق سنان و خنجر در دم اثر نموده و ذوق فدا شدن دو برابر
سماک و خون غلطیدن قوا از مرم ربوده تا چند بی‌تابی تمنای زار و خواهران فگار را بچشم و تاکی مضطرب بناله
مادران و پیر و کیسان حرم محترم [illegible] یاران ما تمامی در خاک و خون افتاده و برادران و احباب یکی
با بدنهای چاک چاک دیده با سنگار در و ماتک وانه [illegible] رسیده از ایشان باز مانم و خود را بایشان برسانم
خدایا [illegible] ای بهیس راه کرمن پیاده میروم و همراهان سوارانند ای عم نامدار فردا که شور نشور پیدا
و لوای شفاعت کبری برپا می‌شود جواب حضرت فاطمه زهرا را چه گویم و چه سان طریقه معذرت حضرت
خیر البشر را پویم چگونه بر [illegible] بزرگوارم نظر کشم و جد نامدارم حیدر کرار را بچه زبان مجاب سازم یاران
هم نفس و برادران خونین جگر لوای شهادت برافرازند و در عرصه محشر خود را در زمره جان سپاران
افراز نمند من با رخساره زرد و دلی پر درد در میانه ایشان چگونه خجل وار [illegible] و از حیا سر [illegible]
در آن عرصه نام و ننگ میان شفاعت ببندند تنگ همه در رکاب تو بر خون جبین کرده روی سوی جنان
اکنون نگواهی مرا اندر آن انجمن فرستیدان خونین کفن چو چشم در این دشت [illegible]
دریغ آیدم بر تن خویش جان بحسرت نمایم بهر یک نگاه که رفتند و من دور ماندم ز راه چون [illegible]
زمان از آن شهزاده عالیمکان این کلمات جانسوز شنید آهی سوزناک از جگر کشید که ای جگر گوشه من
تو یادگار برادر بزرگوار و میوه دل [illegible] و مرا از جان عزیز [illegible] و از فرزندان عزیز تری تا چون
پدران در خاک و خون خفته و در این دشت خونخوار گشته نمی‌توانم دید و [illegible] را از نوک
سنان و زخم تیر چاک چاک و پاره پاره نظاره نمی‌توانم نمود دل خوش دار که در روز داوری که [illegible]
[illegible] شفاعت کبری در عرصه محشر [illegible] و عاصیان امت را از ورطه عصیان رهانند تو از جمله شافعان
امت خواهی بود و در زمره شهیدان [illegible] با زنان محبوب خواهی گشت [illegible] بکار این انجمن
[illegible] ور خویش [illegible] بار صبر و طاقت [illegible] دم را بهنگام [illegible] چون حضرت
قاسم [illegible] ناچار از خدمت عم بزرگوار بجانب خیمهای حرم محترم شتافت و در گوشه
[illegible] که ناگاه بخاطرش رسید که پدر بزرگوارش حضرت امام حسن بوقت رحلت وصیت [illegible]
که ای فرزند من هر گاه غم و الم بسیار بتو رسد و در محنت [illegible] تورا دچار کرد این تعویذ را از بازوی
باز نموده بخوان و بفهم معنی آنرا [illegible] که از غم آزاده شوی و از محنت زمان
وارهی حضرت قاسم گفت کدام غم از این بیشتر و کدام روز از امروز [illegible] وصعب [illegible]

از بازوی خود باز نموده خواند دید که حضرت امام حسن نوشته اند که یا ولدی یا قاسم اوصیک انک اذا رأیت عمک
الحسین فی کربلا وقد احاطت به الاعداء فلا تترک البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسول الله
ولا تبخل علیه بروحک کلما نهاک عاودته لیأذن لک لتحظی بالسعادة الابدیة ای فرزند گرامی وای قرة العین نامی چون
در صحرای کربلا لوای شهادت و سربازی برپا شود و میدان امتحان و ابتلا آشکارا گردد عم بزرگوارت جناب
سید الشهداء را بی‌کسی در دریای حرب و ضرب غوطه ور گشته و اصحاب و یاران او تمامی از جان گذشته
با علی علیین رفته اند آن غریب مظلوم را از من درود و سلام بگو و بعرض مقدسش رسان که ای برادر کامکار
فغان که روزگار در چه [illegible] است که این جان ناتوان را در این صحرا فدایت سازم و مانند [illegible]
در عرصه سربازیت قامت افرازم ای برادر بزرگوار مرا تاب دادند و خود را بجرعه سیراب نکردند جامی
نچشیدند و بتو شربت آبی ننمودند و بعد از درود و سلام ای فرزند گرامم باید از عم بزرگوارت در آن
معرکه بلاخیز جان خود را دریغ نداری و فدائی وار در میدان شهادت قدم گذاری و تن ناپرورده
خود را از ضرب شمشیر و تیر [illegible] غرق خون گردانی و بدن چاک چاک خود را [illegible] عم نامدارت
[illegible] مادر خود را [illegible] کنی که [illegible] در سینه [illegible] جهل و [illegible] جد نامدار [illegible]
کامکار منفعل نمانی چون آن شاهزاده آن تعویذ را خواند مانند سیلاب گلاب از دیده بر چهره [illegible]
[illegible] بوسید و گریه کنان بجانب عم بزرگوار روان گردید و زمین ادب بوسید معروض داشت که ای عم
بزرگوار وصیت نامه از پدر بزرگوار من رسیده که در هر صورت و محنت باید آن عمل نمایم و در انجامش [illegible]
مرحمت الشیم را مضمون آن باید عمل نمود که این هم با یادگار من است در این دشت کین [illegible]
ببین هر چه این نامه فرمان بود تو دانی که فرمان یزدان بود [illegible] آن نامه چون شاه دین [illegible] از او
[illegible] در نامه دید [illegible] بوسید و بر دیده و بر نهاد [illegible] برادر چو خط برادر بدید دل
از جان خود برادر برید [illegible] از بارگی [illegible] بخاک اندر افتاد و از رفت هوش [illegible]
گریه از سر گرفت دل از آرام [illegible] [illegible] امام زمان [illegible] آن نامه [illegible]
جناب امام حسن [illegible] آن امام غریب [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین آن تعویذ را بوسید
[illegible] ای نور دیده ای قاسم در این نامه ای حضرت آرام دل [illegible] زخون تو اکنون [illegible]
[illegible] این نامه گیرم گواه [illegible] خواه [illegible] چنین کرد [illegible]

فی الجهاد و الاباء

[illegible]
۳ [illegible]

اشنود که این چون گلشن شادمانی روی داشت بوضعی که بنام غم افتاده است در نقاب بیمهری روزگار مثال امید
نا امید بیاید و دست حضرت قاسم را گرفته بجانب خیمهای حرم روانه گردید و گفت ای خواهران کشاکش من بهر
که روزگار همدم و انیس من عیب انسانی بجهت ماتم کشتگان برپا کرده و آسمان بدر قاه دیرین قفس قرین حرف مقتضه
بر سر ما آورده ای زینب نامه از برادرم امام حسن درین صحرا بمن رسید و دیده ام روشن گردید بیایید و دیده گریان
از خط امام حسن روشن نمایید چون حضرت زینب خاتون نام امام حسن شنیدند و آن کاغذ و خط مطلع
گردید فریاد و حسرتا و فغان و حیناه برکشیدند و ناله و آه با ابتاه و با اماه بفلک رسانیدند چو زینب بر آن
نامه نوحه بنگرید در آن نامه مرقوم دید ای دوستان زمانی دراز دیده بر خط برادر نهاده از هوش
رفت و کارش از کار گذشت چون بهوش آمد نامه از سر گرفت و قاسم را چون جان عزیز در بر کشید امام
لبان فرمود که ای خواهر حال وقت عیش و شادی قاسم است نه هنگام نوحه و ماتم برخیزید و ما فیها بیت
لی الی برآتش محبت زنان زیور و صندوق رخت مرا بیاورید و اسباب عروسی قاسم و فاطمه را مهیا کنید
که در روزگار این عروسی و ماتم خواهد ماند و سالها نوعروسان و نوجوانان حسرت این ماتم و عروسی جهان
خواهند خورد چه آنجا کسی مجلس آرا بود نوا خوان آن بزم چه بود بیا راست مجلس خدای جلیل
نوا خوان آن بزم شد جبرئیل ازین جشن چشم جهان پرنم است ازین عیش گیتی پر از ماتم است
دو گیتی از آن بزم گریان شدند زنان ماهی نوحه خوان شدند چه آن بزم شد زینب آن رزمگاه
خود شید خورشید و موئید ماه سرو دوش عنبر پر زر بود همی ناجش از آب عنبر بود زهر سو سوی برگ دل
گرای من عنبری زد بچون دست زلی به هر سو سر سروری بر سنان دو دیده و گشوده تماشا کنان
به رجا سری بر سنان برفراشت لی رهش آن بزم رسمی نداشت القصه چون امام زمان حضرت قاسم
با فاطمه تزویج نمود و چهره هلال قد او بجهت ایشان برپا نمود و خود متوجه میدان و حرب مخالفان گردید
قاسم مویه کنان بر غم دل پر غم نظر نمود منکر است و در آن ماتم و عیش مانند ابر بهار گریست که
ناگاه صدای هل من مبارز من جانب حسین بلند گردید ای خواهران در آن دشت پر بلا جسمی عشقه با تیغ
برپا و بانگ مبارک باد و فریاد وا ویلا بهم آمیخت اگر دیده چشم حیران در آن ماتم و عروسی اشک ریز
و دل کرد پنهان از آن غم که سرور ماه خیر دیده روزگار تا آن زمان و هیچ تحت الارمان چنان بزمی
و گوش دهر تا پایدار هیچ قرن و دوران چنین رزمی نشنیده است چون امام زمان با شور و غمان آن
بزم را آراست شور و شوق از خیمهای حرم محترم برخواست و ساکنان ملا اعلی با تکبیر و تهنیت بر آورده گریان

خاتم ولا پیستاران افغان برکرده هنوز داماد در حجله عروسی نشسته و عروس دیده بر رخسار داماد نگشوده که
خروش هل من مبارز از کوفیان شقاوت نهاد و شامیان کفر بنیاد بلند و ناله و افغان داماد از پرده کعبه حرم
محترم خروش و غلغله در آسمان و زمین فکندند به هر سو دوی ناخوش در کار زار که از خون داماد دست نگار
کنند و به هر سو هم دلی کند که دست عروس از آن رنگ نیستند کشیده بهر جای دیوی کمان که بنشسته
دوران سر آورده زمان به هر سو دوان گردند و حبابان خوشتان بسر از غمهای جهان یکی به داماد
رخ سیر کند و عروس نیکی گوفت کرده به این عروس ای دوستداران چون آن یگانه زمن آواز هل من مبارز
شنید و پی حیای آن اشقیا را دید سر بسیمه از جای جسته دیوانه عروس را از خویش گسسته عزت میدان
نمود عروس مضطرب حال دامن داماد را گرفت که ای آرام دل ناتوان خود چه شده که شتابانه از جای جستی
و کرکین عهد در بکار رضم بستی گویا اراده که کشتن مرا که بیهشی داری و مرا اینجا بیکس در میان این کوفیان
بگذاری مرا با تو این دم سر عهد و بیمان است دمی سوی من بین که فرصت دمی است کسی زیر ایوان چون
انگوس بگشی منبه دو چون نوعروس در نقاب که بجهت عیش باده و وصال شب هجر نادیده روز وصال ای یار
حضرت قاسم این کلمات جان سوز از دختر عم خود شنید خروشی از دل برکشید که کوه و دشت بلرزه و طلبیده
و عروس ناکام را چون جان شیرین در بر کشید که ای جان و جان من گویا نمی شنوی که صدای هل من مبارز
از کوفیان چند است و عم بزرگوارم حضرت امام زمان عاشورم ساعت این گروه شقاوت پیوند بگذارم
که بی‌ برادر کو ارات جنوب تقال بسته و من جنگ تو دو کارت نشسته ام و چون عم زاده ام علی اکبر
با غم عباس کهن برکردن و دل بر شهادت نهاده و من با تو نشسته ام و قرار و آرام گیرم انی الی الجنان عازم
و الی دفع الاعداء جازم میخواهم که بمیدان روم و دشمنان ججا و کیم ای نور دیده روان من این میدان
سر بازیست نه مکان دلنوازی و این عرصه وفا داریست نه وقت دلداری خوشا آنکش که با تو وفا
در جلوه گاه بهشت خواهم گرفت و در نزد جدم احمد محمد و جده کرام و جده ام فاطمه زهرا این غم
دشت طلب خواهد کردن اما امروز تا وقت روز شمار بود تازه این بزم درد روزگار بسی تازه داد دم
و بس عروس مانند این بزم اخا کموش شو و زینب ماتمدار دیده جهانش و گردون ویاد دم
ب بدکنان که در روزگار دیرین جمله کرده اند سود شو و جلوه گاه هست بسی سال و ماه بخلق جهان
تا این جلوه گاه که این غم آنجا در این جلوه گاه زود داد خواهند هر کنار و جوانی عزادار
تا بی چو آنجا بر دوم نگاه گنه دست خبر لیسانه رفت زمه آلود عزت فی بر سرت بعد داوری

کنند هزاران چو مریم کنیزی کنند ای پدر عجب حال که سرنوشت من این بود به تقدیر تو چنین بشد بحکم
رضا بقضا و سر تسلیم بحکم قادر یکتا چه چاره دو دیده دارم چون عروس داماد در انتظار میدان وغا زره ام
کو جان دیده تو می نالید و خروش از جگر کشید که جهان بر سرم لرزید و گفت ای جان دل ز غم
پاره جگر تو را بکدام نشان و کدام مکان تو را بجویم پس حضرت قاسم دست زده دامن را چاک کرد و گفت
مرا بدین نشان بشناس و کفنش پوشید اشارت الی قوله تعالی ای دختر عم مرا باین نشان بشناس در قیامت
تو را باین نشان خواهم دید در خدمت جده ام فاطمه زهرا از کشاکش وصالت کلمه ای عجبش درد دلم
چنید که فغان و خروش از پردگیان سرادق عصمت و عفت بلند گردید و حضرت قاسم بخدمت عم
بزرگوار خود آمده و عرض نمود که چنانچه ای عم بوصیت پدر بزرگوارم عمل فرمودی دارو امادی
مرا سر فرازی فرمودی حال التماس دارم که مرا هم مرخص فرمائی که من هم بوصیت پدر بزرگوارم
عمل نمایم و شربت جان نثاری بجای آرم حضرت فرمود یا قرة عینی اتمشی برجلك الی الموت
ای نور دیده آیا بپای خود بسوی میدان کارزار میروی عرض کرد ای عم بزرگوار چگونه روم و حال اینکه
نور دو چشم میان احمد اینکه تنها میگذارم ولی یار و غمگسار مشاهده می نمایم هزار جان من فدای
تو گردد و روح من تصدق خاک راهت شود پس حضرت امام حسین گریبان او را چاک کرده و عمامه
او را و لطف نمود لطفی را بر روی او دویدن نمود و لطف دیگر از سینه کفن در او پوشانید
و شمشیرش را برکمر او بست حضرت قاسم روانه میدان گردید چه در رفتن جنگ داماد و داماد
فغان عروس آمد از بزم گاه برآمد چه از حجله آن نوعروس عروسان ز حجله ناموس
شاه زنده از غم فغان سوگوار برآورده و اندیشه بر روی خاک از صحیح ابن بابویه روایت که روزی
در خدمت حجت خدا و سرور سینه داغی حضرت سید مظلوم جناب امام معصوم امام حسین علیه السلام بودم
و از آنجا وصف خداوند یکتا اسرار لاتعد و لاتحصی مشاهده می نمودم جرأت ورزیدم و خواستم که قدم از طریق
سؤال گذارم و از مراتب اسرار و حقایق را از حضرت در میان آرم که آن واقف سرایر و بخفایا جهان
معارف و مفاخر بر چهره من نگریسته و خنده بر کرده و فرمود مطلب داری و چه در خاطر می آری عرض نمودم که ای سید
و سرور من سؤالی میکنم از شما امری که یقین دارم که اسرار از خداست و صاحب آن اسرار تویی من میخواستم
که میخواهی بینی که چگونه مخاصمه کرد رسول خدا در مسجد قبا با خصم خود و ولی خدا عرض کردم که فدای تو شوم
یا ابن رسول الله همین میخواهم که بشنوم فرمود برخیز و با من بیا و من در خدمت آنحضرت در کوچه بودم که بیش از آن

و در بعضی روایات سوای حضرت قاسم حسن بن حسن ... و عبدالله بن حسن ... و محمد و ابوبکر ... و غیرهم از شهدای اولاد امام حسن رضی الله عنهم اجمعین ...
مجلس سی و دوم در زیارت و شهادت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی انصار الله وخلفائه
السلام علی امناء الله واحبائه
السلام علی محال معرفة الله ومعادن
حکمة الله وحفظة سر الله واوصیاء
نبی الله وذریة رسول الله و...

که چشم برهم نهم خود را در خدمت آنجناب در مسجد قبا دیدم متحیر و سراسیمه گردیدم آنحضرت تبسم کنان فرمودی جمع
حق تعالی باد مسخر سلیمان کرده بود که درخانه بکجا میرفت و ما را بدان ... فرموده که منم وارث
فرموده یا ابن رسول الله فرموده منم صاحب علم کتاب خدا و وارث امامت بار پیغمبر بوده ما را و ...
مسجد قبا شد حضرت داخل مسجد شد دیدم حضرت امیرالمؤمنین بر گریبان ابی بکر لعین چسپیده و حضرت
انگشت مبارک را با دندان میگزید که ... که ای تو و اصحاب تو و ...
خدای را لعنت من ... اند که در ولایت پادشاهی بود با حسب واقعه در خراسان تو ای شکست
سال و ولایت و جنس آنها گرامی بود و قاعده داشت که هزار سوار که امیری نامدار در شمار عسکر می آورد
گرزی زرین بر او عطا میکرد تا روزی عرض لشکر خود امید دید و به اوضاع و احوال لشکر و عسکری نگریست
صد و پنجاه امیر با گرز زرین بر او عرض شد که هر امیری بر هزار سوار سردار بود و در ملازمت آن جماعت
سپاه بعد از سال سپاه و شمار عسکر چشم در حضور پادشاه دید که هر ولیت لشکر بسیاری نمود و منتقم
بحال گشت و دل بکرد و اشک از احوال درویشان متحیر و بعد از آن بسبب رفتن بسیار گریست و بابگریه
سر از خاک بر داشته بجانب لشکر و عسکر گریست خاصان از این معنی متحیر و متفکر فرو رفته از او
تحقیق نمودند که سبب تغیر امیر چیست و در این وقت که ایام شادی و سرور است وقت غم و اندوه نیست
از تنگی حال پادشاه از چه رنگ راست و این شکست گریه و زاری ... از چه در عروسی گفت چون
عرض لشکر و سال سپاه دیدم و این از تنگی از این سران و طبقات عسکر ملاحظه کردم حضرت
جان سوز صحرای کربلا بخاطرم آمد و مصیبات غم اندوز جناب سیدالشهدا علیه التحیة و الثنا در نظرم
جلوه گر که در هنگامی که آن امام مظلوم بی یار و یاور مانده و اشک از دیده های خونین بر چهره افشانده
میفرمود که هل من ناصر ینصرنی احدی یافت نشد چه بود که من با این لشکر در آنجا حضور داشتمی و سر و جان در
فدا کردمی هر کاه کشته می شدم عین مدعا و صواب بود و هر کاه دفع قاتلان آنحضرت می نمودم عین
و آرزو الغرض گریه و زاری من بر تأسف بحال امام انام بود و بر یاوری آن سرور که چرا در آنجا
نبودم و جان خود را نثار و ایثار ننمودم و بعد از زمانی چند که آن پادشاه دنیا از این جهان گذران
نزول کرده و از این جهان فانی رخت بربسته برای باقی رسیده او را در خواب دیده که در بهشت
جنان با کوکبه پادشاهی روان و بدبدبه شاهنشاهی غلامان غلمان بهشت و دستانی
دلکش در کابش صف بر صف و حوریان حور منظر در موکبش با جامهای شراب طهور بر کف بار ...

تمام عشرت مرا بود اما در رسید و دوار دنیا مطلوب بسیار که از نه این سلطنت و قوت زری بیشمار که مقتضی شوکت
و ثروت است از شما بظهور رسید چه شد که این مقام از شما گذشت و در عوض این ناز و نعیم در نعیم بشما جواب
کفش لعنت آن تأسف و تحسر و گریه که یکجا دفعه که با بن روی داد و آرزو میشوم که کاش که در کلاب ساحه بخدمت
بودم از آن آرزو باب این امال بر خسم باز و قرین سوا ابد گشته‌ام و من از مظلمه خلایق بری گشت و اهم
اعاظم از انواع اسباب خاری چنیم که می‌بیند و به این ناز و عجب مشاهده می‌کنید شاهد اقتام در بر
سروش غیب بگوشم سلام آورد که یک دفعه که ایثار کردی اندیده و لب که در رخ دولت گیتی که ختم و ناز
پس ای عزیز جهدی نما و در این سرای فانی از آن آرزو برزخ خود گشت و از غم مظلومان کربلا دمی بیاب انگی
از دیده ببار و آتی بر روی کار خود چار نامه اعمال که از گناه و مرا اسباب دولت رشحه ف سحاب مغفرت
شاه شهید بشوی و از این جهة رای بچه چنگال چاره و راه سیاهی خود بجوی که هر کار معامله مرضیای ظاهر
و باطن باشود از این وفته اوست و چنانچه فتح خطایا و جرایم ما کرده و بو بقا این آب رو خواهد بود خفی از
ثقات که یکی از عمال دیوان و مستوفیان دفتر گریبان را در بعضی اوقات در خواب دید چون مستوفی بیخوفی
در ایام حیوة تعزیه داری نبود و گاهی در محافل عزا او گواه او را در عالم خواب دید در تعزیه خانه نشسته
و دل در ماتم و عزاداری بسته از او پرسید که با عمل دیوان و خدمت حکام که در حیوة مشغول بودی
چه بودی و از کیفیت وفات و عالم برزخ چگونه استودی در جواب این شعر خواند و گلاب از دیده
که بر خضر زند طعنه و بر آب حیاتش هر کس که در این تعزیه سقای حسین است و همچنین مؤلف دو سال
خود در چند سال قبل از این یکی از دوستان صدیق و محبان خلیق که در ایام حیوة با او انسی تمام داشت
و صحبتش مرهم بر جراحات خاطر یاران بکیه است عیف الاشراف این بلد بود و از اهل کمال بود او را
در خواب دید و از دیدارش بهجتی حاصل کرد و در عالم خواب با او معانقه نمود و دست او را گرفته
لب به تحقیق گشود که ای عزیز بر تو چه گذشت و در آن عالم حالت چگونه گشت از خوف و زشت دیدی
و بچه مراتب از نیک و بد رسیدی نعم ادنی در جواب نمود رحمت و لعل لب گشود پس از اصرار بسیار
اظهار کرد که در آن عالم کرسی گذاشته و سرور شهیدان بنی آدم قامت شفاعت برافراشته بر کرسی
نشسته و جمعی را از آن راه برده و جمعی را از این راه و از عرف آن در عالم خواب ظاهر می‌شد که جمعی
به محبت و ولای آن بزرگوار رستگار شده و فوجی بعلت بغض و عناد روانه نار گشته و اکثر ارشد
مستغفار مشهور ... بر ... رستگار شده ... از ... [illegible]

و هم که رفته

در هر کشته هجر روه آن که ز رفتن و — بر نشور ... رفت و — همه شتر ... در ... وقت
هم که ... عالم ... گشته — هر جا ... انداز ... شان قتاد
چشمی که نور ... گرد رفت — چشم ... قتاد — هر چند ... کار کرد
بر ... قتاد — تا که چشم ... — ... زمان قتاد
خود بر حسین ازاد — هر دو ... قتاد پس ... الصحیح — ... سیول

بجز از آن آئین جمال سوگواری و چهره پر داران نوعروس محبت و زاری از دیده خونین بر رف ... بگزید
و از خامه سیاه زبان خط و خال بر صفحه بیان گذاشته اند که چون در آن روز محنت انجام و دوران زمان
فرجام گذشت ... مهری و جفا چهره و رخسار نوجوانان تشنه لب هاشمی نسب را از خون غازه
کاری و نوعروسان آن صحرای پر تعب را از سیه شرم بر چهره خونین و قرین نوحه و زاری نمود و حضرت
امام زمان نظر بر مصیبت برادر و جوانان عروسی برادر زاده محزون و خاطر و دل خون باب رفته بود
والا دمی در حجله ننشسته و ساغری بچهره عروس ندیده که صدای هل من مبارز از لشکر مخالف بلند
شد حضرت قاسم بهجتی که در مجلس اول گذشت عازم میدان گشت چون آن جگر گوشه شیر خدا با شان
و شوکت عزیمت میدان نمود ملائک عرش آسمان بنظاره آن بدر منیر فلک امامت دیده گشودند آن شهزاده
عالیجناب چون بمیان میدان رسید جولان نمود و این رجز را خواند إن تنكروني فأنا ابن الحسن
سبط النبي المصطفى المؤتمن اگر شما نمی‌شناسید پس بدانید که من فرزند حسن مجتبی و نواده محمد مصطفی ام
هذا حسين كالأسير المرتهن بين أناس لا سقوا صوب المزن ای قوم این عم من حسین است که
امیر مجلس در میان مردمانی که از رحمت خدا دورند و بعد از آن بآن گروه مرده خطاب فرمود
ای کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا از جگر گوشه‌های رسول خدا چه میخواهید و از فرزندان حضرت علی
مرتضی چه کینه در دل دارید جناب شافع روز جزا و فرزند دلبسته رسول خدا در این بیابان از شدت
عطش بی تاب و عیال و اطفال آن برگزیده ذو الجلال در تشویش و اضطراب اند گویا از خدا شرم
و از رسول آزرم ندارید با قدر و منزلت ما را فراموش نموده اید در آن قوم بیحیا حمله نموده و بیک حمله سی
و پنج نفر را از آن ملاعین بجهنم فرستاد و آن شیر بچه با چنگال خون آلوده برابر لشکر مخالف ایستاد و عمر
سعد ملعون را آواز داد که ای پسر سعد امروز اسب خود را آب داده کف ... و ای ...
که اسب خود را آب میدهی و جگر گوشه رسول خدا را از آب منع میکنی دیگر از جواب او ... فرزند رسول

کسی نیست و از اقارب و خویشان سید الشهدا کسی نمانده هنوز وقت آن نیست که دست از این جماعت برداری
و مارا گذاری که بجانب مدینه رسول روی آریم و اهل بیت عصمت و طهارت را از این دشت پر بلا برون بریم
ابن سعد لعین از گفته آن شاهزاده سر بزیر افکنده زار زار گریست و مطلقا متعرض جواب نگردید و در رفته
شاهزاده مبارز طلبید کسی جرأت بجنگ او نکرد که عمر سعد ازرق شامی را طلبید که تو ادعای شجاعت و
سالاری می نمائی برو بمیدان و جواب این جوان هاشمی را بده ازرق گفت ای عمر سعد سالها که
کوس شجاعت و پهلوانی زده ام منتهای مرا سوا امانی و بجنگ کودکی میفرستی ابن سعد گفت ای ازرق
تو این را نمی شناسی و صولت و جلالت آن زاده اقبال این میر و شیر خدا است و این جگر گوشه حسن مجتبی
ایشان اشجع زمان و مشهور زمانند این [illegible] حرب و شجاعت و دلاوری میراث ایشانست تو می بینی
که با وجود تشنگی و عطش که قوتی ندارند [illegible] قدم در وادی شهادت نهاده و اعادی از این [illegible] چگونه
این لشکر [illegible] دیده و بچه صلابت و جرأت باز [illegible] چنانچه قطره ای [illegible] آن [illegible]
از این پیاده بر خواهد آمد و صفوف لشکر را زیر و زبر خواهد کرد ازرق اصرار عمر سعد را انکار [illegible]
پسر خود یکی که بزرگتر بود طلبید و او را مسلح کرده و خود و جوشن و درع و جوشن پوشانیده بجنگ آن [illegible]
فرستاد و چون آن سگ بجنگ برابر شاهزاده آمد بر یکدیگر حمله ور گردیدند شاهزاده ضربتی بر او زد که کله [illegible]
پرید شاهزاده موی آن را گرفته و بر [illegible] و در میان میدان [illegible] مرکب برانگیخت و او را از اسب در [illegible]
دیگر [illegible] و مرکب برادرانه [illegible] که [illegible] جان بمالک دوزخ داد برادر
دیگرش [illegible] بخونخواهی برادر کشته در میدان آمد و بر آن جناب حمله ور گردید و آن [illegible]
بر کمرش زد که دو نیم گردید و بمالک دوزخ [illegible] ازرق [illegible]
میدان آمد و آن شاهزاده ایشان را [illegible]
جناب [illegible] خود [illegible] و [illegible] چون [illegible]
گردید [illegible] و [illegible] میدان [illegible]
ای شیعیان چون آن سگ [illegible] چون [illegible] بهترین [illegible] گردید [illegible]
سموات [illegible] از جهان [illegible] ام [illegible]
رسانیدند که ای سرور [illegible] چاره [illegible] و [illegible]
نزدیک گردید چون امام [illegible] مصطفی [illegible]

بتوان سراپرده و خود [illegible] جنبه پی جان [illegible] خویش [illegible] گردید [illegible]
و دست مبارک بسوی خداوند تعالی و مبارک چند گریسته و بزبان راز [illegible] خود را با [illegible]
برادرزاده خود [illegible] جناب احدیت رسانید و گفت که ای جهانبان داور دادگر از این داوری
آگهی بر سر [illegible] بآن خون که خواندیش خون خدای تا آن کشته کش توئی خونبهای تا آن کشته زاری
که در روزگار [illegible] دو گیسی شب و روز زار [illegible] خون را براه تو ریخت بآن سر که بهر تو ازتن گسیخت
[illegible] که شوید بجنگ [illegible] گشته کش توئی [illegible] [illegible]
این [illegible] چون ازرق [illegible] شاهزاده [illegible] گفت ای جوان هاشمی چهار فرزند مرا
که در جهان نظیر [illegible] کشته [illegible] ایشان [illegible] حال [illegible] ای تو را [illegible] و [illegible]
در مرگ [illegible] شاهزاده کرد چون چند طعن [illegible] شد آن ملعون [illegible] شاهزاده
زد که اسب در [illegible] حضرت امام حسین اسب [illegible] و خود [illegible] که حضرت قاسم
با ازرق در میدان [illegible] ازرق دست [illegible] شاهزاده خدا را یاد نموده و [illegible]
بکمرش زد که مانند [illegible] از پا در آمد و در [illegible] از لشکر برآمد و فغان از جهان بر
حضرت قاسم [illegible] آن ملعون شده [illegible] حضرت امام حسین را زمام گرفته و روانه نزد آن امام
زمان گشت و چون نزدیک آن حضرت رسید از مرکب بزیر آمد و رکاب عم بزرگوار را بوسید و چون
چشم جناب سید الشهدا بر آن نونهال باغ [illegible] که حرارت آفتاب آن گل [illegible]
جناب گرد [illegible] مبارکش از شدت عطش خشکیده [illegible] عرض کرد که ای عم بزرگوار
وای بهترین خلق روزگار [illegible] جان ناتوان [illegible] جان مقدست [illegible] العطش [illegible]
آبی [illegible] ناتوان [illegible] از این [illegible] لشکر [illegible] و سرچشمه حیات [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] دیده [illegible] و دشوار و گران است که تو [illegible]
[illegible] و [illegible] اجابت [illegible] خدا [illegible] کافران [illegible] مکافات [illegible]
از این کافران [illegible] مکافات [illegible] حکم حق و [illegible]
[illegible] و [illegible] دل [illegible] و [illegible] عمهای حزین [illegible] که دیدار
و وداع باز پسین است چون آن شاهزاده [illegible] از خدمت عم بزرگوار خود روانه بجانب
[illegible] های خود گردید [illegible] و [illegible] چون [illegible]

فرزند دلبند خود افتاد بی اختیار خروش زنان برآورد که ای فرزند گرامی شیر من بتو حلال که در فرزند
خیر النسا روسفید کردی و در جان نثاری فرزند دلبند رسول خدا قصور نکردی ای فرزند
گرامی با درد مفارقت تو چکنم و جواب این عروس نو رسیده را چه گویم و دست خود را بگردن فرزند
دلبند خود انداخته بیهوش گردید و چون بهوش آمد روی بجانب عروس نمود که ای همدم بیکس
من وای نو عروس بیکس من سرو قامت داماد این نظر کن جمال او را نظر کن که دیدار او
تو بقیامت افتاد و تا روز قیامت روزگار داغ فراق آن یار بر دل من و تو نهاد که فریاد
واحیناه از خواهران و دختران امام زمان برآمد و عروس بی اختیار در چهره و جمال داماد نظر نمود
اشک خونین می بارید ای خواهران این درد و غم را عروسی داند که باین درد مبتلا شده
و مادری میداند که بغم فرزند نو داماد گرفتار شده باشد حضرت قاسم ایشان را تسلی میداد که ای
مادر مهربان وای عروس ناتوان دل خوش دارید که اینک سر خود را در راه امام زمان خواهم داد و
رو نظر بر رخسار خیر النسا خواهم گشاد ای مادر مهربان دل خوش باش که دنیا فانی است و سرانجام
مادرین جهان این طریق است و از کنار عروس برخواست گفت یا [illegible]
که ما تو نشنیم لشکر کفار مبارز می طلبند و امام زمان اراده میدان دارد و در وادی [illegible] گرید ای
دوستان چگونه شرح نماید که در آن وقت بر حال مادر خونین جگر و عروس غم پرورد چه گذشت داد
وا از آمدن در حال میدان آن تشنه لب ناکام چه نالهای زار که از دل ایشان بر فلک دوار
نگردید و هریک از آن حسرت کشان زاری کنان با ناله و افغان میگفتند نظاره سرو قد آن
شاهزاده را می نمودند و رخسارهٔ زعفرانی را بپاره های جگر ارغوانی می آلودند یکی گفت کرد
اسیر عروس یکی بهر داماد [illegible] یکی بهر مادر و گیسو گشود یکی بهر دو گیسو پریشان نمود
و چون آن نیر برج امامت بجانب میدان رسید هرچند مبارز خواست کسی از آن ملاعین جرات
حرب آن امامزاده نکرد چون آنجناب چنان دید خود را بر صف سپاه آن گروه روسیاه زد
و بهر طرف حمله می نمود و با لب تشنه [illegible] خون [illegible] آن کافران مردود روانه سقر می نمود چون
عمر سعد لعین آن گروه شقاوت آئین را دید که از پیش آن فرزند زاده اسد الله الغالب گریزان شدند
وا بهم یک طفل هاشمی این چنین اشک ریزان گفت هرگاه از تیغ این طفل هاشمی چنین ترسان [illegible]
با هم آن که شجاع زمین و آسمان [illegible] فرزند پیغمبر آخر الزمان است چه خواهید کرد و چگونه دل [illegible]

بر دوش بدرد خواهید آورد که یکباره آن سواران و پیادگان بر او حمله کردند و تیر و نیزه و شمشیر حواله او کردند
آن شاهزاده در دریای حرب غوطه ور گردید سپاه کفر بر او هجوم آوردند راوی میگوید من آن طفل را در آن
وقت دیدم که نور از رخ روی می تابید و چهرهٔ وی چون آفتاب درخشان در میان آن کافران میدرخشید
و پیراهن و ازاری پوشیده بود و نعلین در پا کشیده و گوشه نعلین پای چپ وی گسیخته بود و میان آن گروه
انبوه مجادله می نمود که در آن حال عمر ازدی گفت سوگند خوردم که تا کار این جوان هاشمی را تمام
نکنم دست از وی بر ندارم گفتم سبحان الله این گروه که او را در میان گرفته اند کافیست چگونه دل تو تاب داد
که با وجود گرفتاری این طفل در دست این همه اشرار ضربت بروی زنی سوگند خوردم که اگر تیغ حواله
نکنم دست بر نمی دارم آن لعین بر کمر اسب تاخت و ضربتی بر فرق آن امام زاده مظلوم
زد و زخمهای بسیار از تیر بر وی زده بودند نقل کرده اند که سی و هشت زخم خورده بود و خون بسیار
از وی رفته و اسب آنهم را از بس که تیر بر وی زده بودند دیگر طاقت بر حرکت نداشت [illegible]
سوی او گشت راست فریاد و فغان از سراپرده خواست چو شمشیر بسوی او جست راه بر امامزاده
از خیمه گاه گرداری چو از تیغ کین شد فگار چنین [illegible] انگشت خون در کنار چه میکان کشیدی ز
کشیدی ز دل آه [illegible] چو [illegible] تکاپوی [illegible] چو شمعی [illegible]
خونگار [illegible] برادرا ای برادران زبانم لال که تقریر کنم که بر آن نور دیده
چه قدر زخم کاری زدند و آن امامزاده معصوم در میان آن سپاه شوم بی تاب و توان
سراسیمه و حیران فرو مانده و دستهای مبارکش از کار جنگ و جدال از کار رفته دید که
از کار گذشت و از این جهان فانی بدار باقی بسعادت جاودانی نزدیک گشت با آواز حزین [illegible]
در [illegible] که حضرت امام حسین بجانب آن شاهزاده اشتافت و مانند شیر ژیان آمد
شکافت [illegible] صفها [illegible] آن لعین دست خود [illegible]
آن حضرت دست او را جدا کرد آن لعین فریاد کرد لشکر مخالف جمع شد که او را از دست امام
رها کنند پاره حرب در پیوست و آن ملعون در دست حضرت کشته و روانه جهنم گشت و آن امامزاده
از زیر دستهای سواران بیرون آورده هنوز رمقی در او باقی بود چشم باز کرد و در عالم [illegible]
جان بجان آفرین تسلیم نمود الی هیچ دیده ندید و هیچ گوشی نشنود جناب سید الشهدا داماد [illegible]
با غرق خون [illegible] در آغوش [illegible]

ناله کشید خروش واویلاه و فغان واکربتاه از آن شاه کم سپاه برآمد همه ملایک و طغیه روح الامین زاری خاص
لاهوت بلند گردید سیلاب سرشک از دیده حضرت جاری گشت و فرمود واقفو بنی علی عملک ان تدعی وقلو
بحیلک وجیلک فلا تعبنک ای نور دیده دلبند قسم که کرات رغم تو که او را یاری نمودی اجابت تو
نکردند یا اجابت تو کنند و یاری تو نمایند یا یاری کنند و سوای سود کند ای شیعیان چون آن امام مظلوم
آن شهید معصوم را از خاک برداشته و روی او را بر روی مبارک خود گذاشته نعش غرقه بخونش را باینه
جان شیرین درآغوشش گرفت میان ملکان گذاشت و در این مقال نوای نوحه گری برافراشت که ای
زوجات فدای جلیل کنون آب از چشمه سلسبیل شدی که جدا از کنار عروس عروس خانات کنده نوحه
فغان از اهل بیت برآمد و مادر قاسم و عروس از دو رسیده ناله و زاری می نمودند اللهم العن اول
ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین

مجلس سی و سیم در بیان زیارت شریف از حضرت عباس و بیان شدن آن حضرت در راه ... بیان

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا صریع
الدمعة الساکبة السلام علیک یا صاحب المصیبة الراتبة لقد اصبح کتاب الله فیک
مهجورا و رسول الله فیک موتورا السلام علیک یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزیة
وجلت المصیبة بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام السلام علیک و رحمة الله و برکاته

روایت کرده اند که آدم در طلب حوا در زمین میگشت و در اطراف و اکناف گرد صحرا میگشت تا
گردش زمین کربلا وارد گردید و چون پای آن بزرگوار رسید امواج هموم و غموم روی با او آورد و چون
بقتلگاه امام حسین علیه السلام گذشت پایش بسنگی برآمد و زخم شد و خون از او جاری گشت گفت پروردگارا
هیچ ذنب اگر خداوندا اگر گناهی از من سر زده است در جمیع زمین گردیدم و ... که درین
زمین بمن رسید در هیچ زمین ندیدم پروردگار وحی کرد که ای آدم این زمین محنت و بلاست و این
موضع قتلگاه حسین است که سبط پیغمبر آخر الزمان شهید خواهد شد و اهل بیت او را اسیر خواهند
نمود بعد آدم گفت پروردگارا قاتل او که خواهد بود حق تعالی فرمود قاتل او یزید خواهد بود که جمیع اهل
آسمانها و زمینها او را لعنت می کنند حضرت آدم گریان شد و لعن بسیار بر یزید پلید نمود و نوح چون زکشتی

او یعنیک فلا تعبئک

از شرر الم که بجانش رسید
... ذره قرب تو ...
از شرر عشق تو آمد بکاه
... دل و جانم ...
... عشق ...
کاین قطره از آن چکید ...
احسن ... مظلوم ...
در شب ... صفر ... ١٢٧۶

سوار شد کشتی در آب بحرکت آمد چون بزمین کربلا رسید موجی پدیدار گردید و کشتی طوفانی شد و مشرف بغرق گشت
نوح خائف و ترسان شد و گفت پروردگارا در هیچ موضعی از زمین مرا نرسید آنچه در این زمین رسید جبرئیل
نازل شد و گفت ای نوح این زمینی است که در اینجا فرزند زاده خاتم پیغمبران و فرزند امیر مومنان شهید
شده و بدین زمین ملعون ازل که نام او یزید است کشنده او خواهد بود پس نوح نفرین کرد و او را لعنت کرد تا کشتی از غرق
نجات یافت و حضرت خلیل الرحمن روزی سواره از صحرای کربلا گذشت اسب او بلغزید و ابراهیم
از اسب افتاد و فرق مبارکش بشکست و خون از آن جاری شد ابراهیم شروع باستغفار کرد و گفت
پروردگارا چه گناهی از من سر زده که مستحق این عقوبت شده ام جبرئیل نازل شد و گفت ای خلیل گناهی از تو صادر نشده
و لکن این زمینی است که نور دیده پیغمبر آخر الزمان در آن کشته خواهد شد بجور و جفا و خواستم که تو
در این بلا با او موافقت کنی و خون تو در اینجا نیز ریخته شود ابراهیم گفت ای جبرئیل قاتل او که خواهد بود
گفت کشنده او یزید خواهد بود که جمیع اهل آسمانها و لوح و قلم او را لعنت می کنند پس ابراهیم دست
مبارک برداشت و او را لعنت و هر مرتبه که او را لعنت کرد بقدرت خدای تعالی اسب آمین می گفت
ابراهیم باسب گفت تو چرا آمین می گوئی گفت از برای آنکه من بسبب آنکه تو بر من سوار بودی
مفاخرت می کنم و چون از تو بزمین افتادم و از تو خجالت کشیدم و چون شبان اسمعیل گوسفندان
او را در زمین کربلا می چرانید چند روز گوسفندان را دید که آب نمی خوردند و آب فرات نمی آشامیدند شبان حیران
و متعجب شد عرض حضرت ذبیح الله رسانید حضرت با حق تعالی مناجات کرد جبرئیل نازل شد و گفت ای
اسمعیل سبب را از گوسفندان سوال کن که بقدرت خدای تعالی جواب ترا گویند چون سوال کرد گوسفندان
بزبان فصیح گفتند یا ذبیح الله ما را الهام شد که در این زمین فرزند قرة العین و جگر گوشه سید
آخر الزمان با لب تشنه شهید خواهد شد و ما شرم داریم که با وجود این در این موضع آب بیاشامیم و نیز ما را
در تشنگی موافقت خاتم و حضرت کلیم الله موسی بن عمران با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا
رسیدند چون داخل آن صحرا شدند نعلین او گسسته شد و پای او مجروح شد حضرت کلیم گفت خداوندا
سبب و عرض این خجالت چه بود خطاب رسید که یا موسی این زمین کربلاست که خون فرزند حبیب من در آن
ریخته خواهد شد مدتی گشت که ماهیان دریا و وحشیان صحرا و مرغان هوا او را لعنت می کنند پس موسی
دست برداشت و او را لعن کرد و یوشع آمین گفت و حضرت سلیمان بن داود بر بساط خود نشسته بود
و باد او را بر روی هوا می برد چون محاذی صحرای کربلا رسید باد سه مرتبه آن بساط را گرداند و نزدیک

که با چنین سرنگون شو ابلیس با دساک شد و بساط بر زمین آمد حضرت سلیمان باد را عتاب کرد که مضطرب و سرنگون
نوازش باد بقدرت پروردگار بتکلم آمد و گفت ای سلیمان این زمینی است که سبط پیغمبر آخر الزمان در آن
خواهد شد و قاتل او یزید است که همه مخلوقات الهی بر او لعنت می‌کنند و ما شما و لشکر شما لعن بر او نکنند
نمی توانم از آنجا گذشت پس سلیمان دست برداشت و بر او لعنت کرد و همه اصحاب آن جنیان و مرغان آمین
گفتند پس باد بساط را برداشته از آنجا گذرانید و حضرت روح الله با حواریین و چنین سیاحت صحرای کربلا
رسیدند چون خواستند از آنجا بگذرند شیری بر سر راه ایشان آمد و مانع رفتن ایشان شد عیسی گفت ای شیر
چرا سر راه ما گرفته گفت یا روح الله این زمینی است که سبط نبی امی فرزند علی ولی بظلم یزید پلید کشته خواهد
شد و ما لعن بر قاتل او نکنیم نمی‌گذارم از اینجا بگذری پس عیسی دست برداشت و بر او لعنت کرد و همه حواریین
آمین گفتند و از آنجا گذشتند آدم درین هوا بغم و غصه مبتلاست کشتی نوح غرقه طوفان ابتلاست بال
ای خلیل آتش ... دیده این سفره ... که در ... اولیاست ... خرمن صبوری بر ...
وادی ... موسی ... کو ... ماتم سلطان بن حسین ... و ولوله در جان ...
انجا غم از برای دل مصطفی خوانده آن خود چه حسرت که در جان مصطفی است کرم ... این غصه
در خواست ... از این ماجرا ... شورش ... زمین بود ... بر ... بزرگی ...
در ... علمداران ... میدان ... غم ... بدین ...
مقدم جان ... گذاشته اند که چون از سپاه ... کسی نماند که سر ...
... سلطان سر ... شهادت ... ناکرده ... معرکه ... نماند که ...
... جان سپاری ... باشد ... مصطفوی از خار شقاوت ...
بوستان ... از صرصر ضلالت ... شاه ... بالک ... چاک چاک ... زعفران ...
... سر ... کرده ... جان خود ... دل ... کوفیان ...
... که ... میدان ... آن ... کوه ... حضرت عباس
که از برادران خود بزرگتر بود در شجاعت و دلاوری و جلال از همه بیشتر بود ... بوستان ...
سید الشهدا ... ماند و ... از بی یاوری ... مبارک ... محمد ...
پرده عصمت و طهارت از عطش بی تاب ... گلزار ... حسین ... برادران ...
آن مظلوم ... خون ... گلگون ... گره ... و ...

گلدسته ای از ... که جان ... کس بر خود طپیده و گفت دریغ ... کاشکی ...
که کردار ایشان ... بهار ... روایت است که شهزاده عظیم الشان ... جان ... انتقال
از عباس ... برادر ... امام زمان ... زمین ادب ...
و برچهره ... گل ... جان عباس فدای جان مقدس باد برادران ...
بکام ... جان سپاری قیام نموده در خاک معرکه شهادت طپیده چهره ... خون ...
آیا وقت آن شده که این ... جان ... فدای ... کردم ... خون خود ...
برادران ... یا ابن رسول الله فدای خاک ... کردم ... از این ... شهادت برادران ...
بی ... ای ... کار ... رفته ... ای ... که جان
خود ... تو ... این ... آن ... امامت ... برادر ...
کرامی ... که ... کرد ... حیات ... عز ... رنج ...
تو ... این صحرا ... یکی ... این وقت ...
... کرامی تو ... زمان ... چون ...
... مقدس ... سرو گلزار حضرت
... ای ... بزم ... غلام ... جام
... آن ... جان ... حرم ...
... کوفیان ... کشته ... خاک ... خون ...
... وفا ... حرمت شهادت ...
... بود ... شراب ... رحمت ...
... عطش ... آرام ...
... کلثوم و زینب ... حرم عصمت ...
بی یاوری ... سرم فدای خاک ... معرکه ... کرد ...
... کربلا ... جان ...
... سرانا ... کباب ... شد ... روز ...
... معرکه جان ... آن امام مظلوم ...

واندوه گریبان گیر دیده هنوز حال که عزم سفر آخرت و جازم مرحله شهادت شده جهدی کن که آبی بجگر کبابان
حرم عصمت و حیا و زلالی از برای اطفال تشنه بیاوری که از عطش ایشان جان مرا سوخت و شراره فغان
بی آبی آتش غم در جگرم افروخت کنون که هوش جوب مخالفان داری [illegible]
جان داری براهل بیت دل آزرده آب رسان که علاج تشنگی بیکسان صحرا کن چون آن شیر بیشه شجاعت از تیغ
روز قیامت اجازت یافت تیغ مصری حمایل و مشک بر بازو افکنده مانند شیر دژم در آن معرکه جان نثاری
شناخت و با آواز بلند غلغله در سپاه آن لعینان افکند که ای بیوفایان بیحیا وای بیشرمان بیوفا گویا شما از خدا
اندیشه و بیم از روز جزا ندارید اینک پاره جگر رسول خدا از شدت تشنگی کباب شده و علی مرتضی از عطش بیتاب
و غنچهای شکفته گلزار رسالت پژمرده و شکوفهای شاخسار ولایت از بی آبی افسرده اند ممنوع شده مگر
زجان حق بینی یا در جهان [illegible] کسی [illegible] از [illegible]
در کدام مذهب روا و چه حقیقت است که در این وادی وحش و طیر سیراب و حرم محترم و اولاد مکرم امام تشنه لب از
حرارت آفتاب چون مرغ بسمل در اضطراب باشند چنانچه مردان [illegible]
شقاوت [illegible] روزگار [illegible] و اطفال صغیر را چه جرم که [illegible] لب از تشنه
از زندگانی خود بسیر آمده اند از شنیدن آن فرزند شیر خدا تزلزل در میان کوفیان بهم افتاد و غلغله در میان آن
قوم دغا افتاد بعضی گریه و زاری و جمعی ناله و استغفار می نمودند و گروهی زبان به بی ادبی دراز کرده و این سخن
می گفتند که ای پسر ابوتراب چنانچه سراسر جهان پر از آب شود قطره از آن بکام شما نرسانیم و جگرهای آن
اطفال و زنان شما [illegible] از تشنگی هلاک و از آب دم شمشیر سیراب [illegible] برادرت امام زمان
[illegible] عباس [illegible]
هیهات از این خیال محال [illegible] برگزیده خدا [illegible] مخلوق [illegible] خالق [illegible]
آسمان کرده و گفت یارب تو آگاهی که [illegible] اهل بیت نبی [illegible]
بحرمت مقدس آن شهسوار عرصه شهادت [illegible] آن شاه [illegible] سپاه چون [illegible]
سپاه را دیده قطرات اشک از دیدهای خونین [illegible] فرو بارید [illegible] که خداوندا گواه باش
در راه وفای تو جان می کشم که [illegible] العطش از [illegible] سرادق [illegible] آن [illegible]
در ملکوت اعلی [illegible]
بالا رفت [illegible] که حضرت عباس [illegible]

اطفال [illegible] تشنگی [illegible] و چون [illegible]
رسید [illegible] فرزند شیر خدا [illegible] آفتاب [illegible] تشنگی [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] اطفال مرتضی [illegible] که [illegible]
[illegible] علی مرتضی [illegible] فاطمه [illegible] تشنگی [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
العطش [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] ای عباس [illegible] آب [illegible] کام [illegible]
آن شیر بیشه امامت [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] امام زمان تشنه کام [illegible] اطفال صغیر [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] خداوندا گواه باش [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرزند شیر خدا [illegible] میان آن [illegible]
[illegible]
فرزند حیدر کرار [illegible] معرکه [illegible]
[illegible]
[illegible] میان [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] تشنگان [illegible] غم [illegible]
[illegible] مانند [illegible]
[illegible]
[illegible] قطعوا [illegible] اجابة [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible] فرزند [illegible]

بر سنگ بدوش چپ کشید و بآن منافقان لعین جنگ می نمود و بجانب امام زمان شتابان می بود که او را دیده و بجنیاند
ملعونی ضربتی بدست چپ آن بزرگوار زد که دست چپ آن هم جدا شد فغان از ساکنان ملا اعلی برآمد و این ابیات
فرمود یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار یعنی ای عباس از منافقان مترس و بشارت باد ترا برحمت پروردگار و مصاحبت
احمد مختار روای شیعه که عباس تا آب رسانیدی و تشنگان را از تشنگی رهانیدی و گفت خدایا این دست
هم در راه رضای تو دادم و جان را در خدمت امام و پیشوای خود نهادم حرارت تشنگی با این همه جراحت
کم می جواب تشنه کامی عورات و اطفال را چه جواب گویم و با ایشان چه عذر گویم آه نداشت دست که زخم
تواند کرد نه طاقتی که قدم بجا تواند کرد بخاطر آورد تشنگی از انتظار اهل حرم و تشنه کامی و درماندگی
برای غم خطاب کرد که ای مرکب مبارک دم مرا بر لب خیمه ای اهل حرم که شاید آب رسانم
تشنه کامان را و از انتظار برآریم آن غریبان را و رکاب جنگ می نمود که آبی با هل بیت رسانید
که ناگاه در صوامع ملکوت افتاده و منافقان بسیار سنگ از دیده کشاده و که نیک کوفیان انجاب
تیرباران نمودند و تیری چند بمشک آمده آبها را ریخت انجاب چون چنان دید از حیرت پریشان
بر خود پیچید و ناچار مرکب را بر خود هشیار کرد اینکه ناگاه لعینی نیزه بر سینه مبارک او که معدن وفا
بود زد که دیگر قرار و آرام بر او نماند و بی هشیار عنوه با خدا اوکی از آن جناب برآمد و از مرکب بر زمین
عباس که بود راحت جان حسین می گفت پیکی گشت قربان حسین غم نیست که دستم از بدن گشت جدا
افسوس که شد جدا ز دامان حسین چون صدای آن شهید مظلوم بگوش امام معصوم رسید آه سوزناک
از نهاد مبارکش برآمد که فلک الافلاک بر هم لرزید و خود را بر برادر شهید خود رسانید دید که برادر علمدارش
در میان خون غلطیده و مشک آب غرق خون گشته افتاده دید غلطیده چون پاره جگری جان را
گفت ای نشان تاریک و اشک حسرت از دیده حق بینش روان و دو دست مبارکش قلم گشته و بی هیچ فرصتی
آن آن آنکس خبری وقت حسینی و از مرکب بزیر آمده برادر خود را در آغوش کشید و دیده
گریان گفت برادر تو در شهادت که تو را با ایشان سپند و ... از جگر برکشیده ... 1
بگوش آسمان عالم ... که خروش بر زمین لرزید و شور ... بر کجا ... در همه ...
قوم بغیکم ... خالفتموا دین النبی محمد اما کان خیر الرسل وصاکم بنا اما نحن من نسل النبی المسدد
اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من خیر البریة احمد لعنتم و خزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقون حرنا یتوقد ... گرد بدای ...

قوم نسیب

قوم نسیب گرامی خود و مخالفت کردید شما دین پیغمبر را که نام او محمد است آیا نبود بهترین رسل که وصیت کرد
شمارا در برای ما آیا نبودیم ما از نسل پیغمبر آیا نبود زهرا مادر ما و دون شما آیا نبود احمد بهترین مردمان
لعنت کرده شوید و خوار داده شوید بانچه جنایت کردید پس زود باشد که ملاقات نمایید حرارت آتش
برافروخته شده را و خطاب به برادر نمود که غمگین مباش مرحمت اینک از فغان و دل شاد دار که بشارت
از نبی ... ای برادر چون سخت جدا کردم برسی ... مادرم ... سلام مرا برسان و بگو که
جفا کاری چنان که برما کردند و دیدی ما که بجز یک فرقه آمد و من بوده خود و فای ... از و رضای خدا از ...
الوداع رنج و عذاب نمودی که دم ای برادر بزرگوار نیست ... شهید شده ... برآب و از تشنگی داد گفت جواب
شدی که تو نیستی زودتر خدای جلیل ... کنون آب از چشمه سلسبیل ... تو تشنه بر لب زودتر
نی خون فرو شوید از ... دود تو گوید خدای جلیل ... بو بر دست تو جبرئیل ... دست ...
خدنگی از جفت زمرگان بنوید ... اگر کشتی از ما در خود بری ... مادرم ...
گر و کار جلیل شفاعت کنی بر کلیم و خلیل ... بازو در آغوش تو ...
بهر هست زلیس برزی ... زخمهای ... ان امام مظلوم ...
پاره آن برادر ... نظر برداده و اوره ... ساز ... زخمهای کاری بر بدن مبارکش
زده اند او را نه توان بر داشت دیگر ... پاره ...
چنانچه و از روی ... تر ... زبان ... که هزار جهنم از درون تو ...
غم جان ... تو رستی از غم این ... هر لحظه هزار غم ...
ضعیف ... این ... کاری ... ای برادر گرامی ...
رفتن ... بعد از این ... خدا ... ما را ...
کرده اند ... از این ... غم ... امام مظلوم ...
جسد ... حرم ... آن ... داده ...
... آسمان و زمین و جن و انس ... این ابیات بگوش اهل ... جهان ...
... مصائب شهید الطف جلی لنا ... و کم من دهی عن ...
... فاحل شهر العشر الا تجددت بقلبی احزان توسل فی البکا
واذکر مولای الحسین و ما جری علیه من الاعداء فی طف کربلا ...

اندوه من تازه می شود و محنت و بلا و غم دیگر را رو با می آورم مولای خود امام حسین را که در این دیار در زمین کربلا
کافران تنها یاور رسید فوالله لا انساه بالطف کاملاً لعترته الغراء الکرام ومن فلا الا قاربولا
فی هذه الارض واقتلوا یا آل بیتها الشیخ ما نجدلا بر زبانم کرو اموش نمی کنم امام حسین را وقت
که زمین کربلا رسید و به اهل بیت خود گفت ای عزیزان من فرود آئید که در این زمین دیدم که من در اینجا کشته خواهم
شد و بدن من بر روی خاک خواهد ماند واسقی بها کاس المنون علی ظما ویضحی جسمی بالدماء مغسلا
و من در این زمین جام شربت مرگ را با تشنگی خواهم نوشید و جسم مرا بجای غسل خون خواهند داد فقال علیه القوم
من کل جانب والقوه عن ظهر الجواد مجدلا فراموش نمی کنم آن وقتی را که آن قوم نابکار ... در آن خیاب
آورده و او را از پشت مرکب ... و کرا بند فراح جواد السبط نحو نسائه ینوح وینعی
الظامی المرملا و مرکب ... روان شد و نوحه کنان در هر منزل زنان از برای رسیدن خبر
صاحب تشنه خود خرجن کریمات البتول حواسرا فهابن مهر السبط والسرج مجلا
و دختران فاطمه چون صدای مرکب را شنیدند با سر برهنه بیرون دویدند و مرکب سید بی سر را که کشته زین
او نشسته دیدند ... فادمین باللطم الخدود لفقده و
اسکبن دمعا حزنه المتطلی پس ... رخسار خود زدند که خون جاری شد و از دیده های خود اشک خونبار
ریختند اشکی که حرارت آن هرگز از اهل ... فیا حسرة لا تنقضی ومصیبة الی الحشر یرقی
المهدی بالتصبر اقبلا و حسرتی ... از این حضرت ... که از اهل ... آل محمد علیهم
را این را با ... ولم انس زینب قبله تستغیث مکسرة اخی کنت لی حصنا حصینا وموئلا فراموش نمی کنم
زینب را وقتی که ... ای برادر تو بودی که پناه ... و ملجا من بودی
یا قبیل الادعیاء کسرتنی وقد تشفق حزنا طویلا مطولا ای برادر ای کشته اولاد زنا
... اخی لیتنی اصبحت عمیا فلا اری جبینک ذا الوجه
الجمیل مرملا ای برادر کاش پیش از این کور شده بودم ... ترا آغشته بخون بدیدم
وتدعو الی الزهراء بنت محمد ایا ام زکی قد هوی وتزلزلا و فراموش نمی کنم زینب را وقت
که مادر خود فاطمه خطاب کرد که ای مادر ... ایا ام قد امسی حبیبک بالثری طریحا
ذبیحا بالدماء مغسلا ای مادر حبیب تو حسین در زمین کربلا کشته شد و بخون خود غسل داده شد ایا
ام نوحی فالکریم علی القنا یلوح کالبدر المنیر علی الدجی ای مادر نوحه کن بر سری که ...

نیزه دیده شده و نوحی علی النحر الخضیب فاسکبی دموعا علی الترب الرملا ای مادر نوحه کن بر مظلوم ... و گریه
کن بر رخساره ... خاک ... ونوحی علی الجسم التریب مطروح خیول بنی ...
و نوحه کن ای مادر بر جسمی که بر خاک کربلا افتاده و پایمال سم ستوران آل ابوسفیان گردیده است ونوحی الی ...
فی القید معتل ... و نوحه کن بر جناب امام زین العابدین که دست و پای او را
بسته بودند و بجانب یزید پلید می کشیدند با وجود آنکه بیمار و مجروح بود ... فاللهم العن اول
ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک
مجلس چهلم در بیان ...

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یابن رسول الله السلام علی ... الارواح التی حلت بفنائک
... السلام علیک ...
... ابراهیم ... جام ... پوشید ...
... خلعت ... پوشید ...
... ابراهیم ...
...
... حضرت ... عرش ...
... نور ...
... انوار ...
... حضرت ... نور ...
... نور ...
... عرش ...
... ابراهیم ... نور ...

و خاتم النبیین و بهترین انبیا و مرسلین محمد محمود است و آن دیگری از آل من و بهترین اوصیا و اولین و آخرین بهترین
اولیا و سید حقیقی علی ابن ابیطالب است یکی از دو فرزند حبیب من و نبیره ولی من فاطمه و دو نور دیگر از ذریه
ولی من سید سیده جوانان اهل بهشت زینت آسمانها هست گوشوار عرش حسن و حسین است و نه نور دیگر از
نقاوه الدین و ذریه حضرت خاتم النبیین است که هریک خورشید فلک امامت و هدایت اند حضرت ابراهیم عرض کرد که
بار الها ملکا معبودا آن سایر انوار که در دور آن انوار مقدسه بجهه وجهی و فی عدد و انتها مستغلق بکثیب از
پی شمار می باشند خطابی بآن رسید که آن انوار شیعیان علی ابن ابیطالب می باشند و از شعاع نور ولای
آنها اقتباس کرده و منتهی بحبل المتین تولای آن بزرگوار گشته اند ای ابراهیم ای خلیل من بر تولای
آن بزرگواران و تولای آن پیشوایان چون حضرت خلیل آن جلالت و شأن که کواکب درخشان در اوج
اعلی و نجوم درخشان جنت المأوی می بخشند و تقی عطف و مکان آن چهارده نور جلیل و از انوار
ایشان با خبر و قدر و منزلت اینها را فهمید از حضرت رب العزت مستدعی گردید و مناجات نمود
که اللهم اجعلنی من شیعة علی بن ابیطالب خدایا بگردان مرا از شیعیان علی ابن ابیطالب خطابی
حضرت رسید که جعلتک من شیعة علی ابن ابیطالب یعنی گردانیدم ترا از شیعیان علی ابن ابیطالب
که خداوند عالم در کتاب خود خبر داده وان من شیعته لابراهیم ای برادر قدر و منزلت این بزرگواران
و شنیدی حضرت ابراهیم خلیل از جمیع پیغمبران معتبر و از تمامی انبیا و مرسلین افضل و در پیش پیغمبر است
قرب و علوشان آن بزرگواران این صفات که توان فهمید ما قدر و مقدار و عزت و جلال آن بزرگواران
وهم و خیال ما عاجز است با وجود این آرزو می کند که کاش شیعه علی ابن ابیطالب بودم و شیعی مرتبه
شیعگی علی را می نماید ما و تو که دم از تشیع می زنیم قدر این مرتبه را ندانسته و نشناخته ایم و خانه دل را که محل
ولا و مکان تولای آن بزرگواران است از اغیار خالی نکرده قدر این مرتبه نشناخته ایم یعنی چه خدا انشاء الله
همه را بمرتبه تشیع برساند و از زمره هوا و هوس نفسانی برهاند منقول است که چون حضرت خلیل بجهت
مأمور شد که حضرت اسمعیل را قربانی کند دست کرد اند و او را برد و در معرکه ذبح خواباند
بعد از ورود از عرفات و مشعر الحرام به اسمعیل فرمود که انی اری فی المنام انی اذبحک ای فرزند
حسب الامر خداوند عز و علا شده که تورا قربانی راه او نمایم حضرت اسمعیل عرض کرد یا ابت افعل
ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین ای پدر بزرگوار آنچه امر شده بکار رسد و بجا بیاور و زود باشد
که یابی مرا از صابران پس حضرت ابراهیم اسمعیل را خوابانید و کارد را گرفت و حضرت اسمعیل گفت ای ابت

فرزندی بکشد و باقی ای پدر من ردای خود بپوشان دستهای مرا محکم ببند که مبادا حرکتی از من صادر شود و جامه تو
خون آلود کرد و حضرت فرمود ای فرزند بجهه قسم که دست و پا بسته و ذبح کردن هر دو با هم جمع نمی کنم و از این
شیطان لعین وسوسه بحضرت ابراهیم و اسمعیل کرد و دفعه دست بحکم الهی انجام کار را مانع گرد حضرت ابراهیم کارد را
بر حلق اسمعیل گذارد و سر خود را بجانب آسمان کرد و به زور قوت کشید کارد و گلوی آنرا نبرید بحکم حضرت
که جبرئیل دم کارد را مبدل به پشت کارد کرد و برید تا چند دفعه که در آن وقت ندای فرج بخش رسید که یا ابراهیم
قد صدقت الرؤیا و با اسمعیل و با ابراهیم صابرین شما را در بند امتحان نمودم و باب آرامش بر چهره شما گشودم
نمودم و در او امر صبر و شکر فرمودید ای ابراهیم تو خلیل منی از کائنات و ای اسمعیل تو صفی منی از کائنات
تجزی المحسنین و گوسفندی بهشت را جبرئیل بجهه فدای خلیل آورد و حضرت اسمعیل را فدیناه بذبح عظیم
که در آن وقت حضرت ابراهیم آرزو میکرد که کاش اسمعیل را ذبح و قربانی بکنم دست آورده بودم تا آنکه دل
می آمد و مستحق مرتبه اهل مصیبت می شدم و از این خصوص ملال شد که در آن وقت خطاب بآن حضرت رسید که یا ابراهیم
من احب خلقی الیک یعنی کیست از خلق من محبوب تر و عزیزتر بسوی تو حضرت ابراهیم عرض کرد ای پروردگار
که ماکرده انبیا را به نبوت مبعوث می فرمودی از ما محمد به نبوت پیغمبر آخرالزمان و لایت علی بن ابیطالب
و دوستی او کرمی و جان محمد را بر جان جان است و دارم یا رب ما خلقت خلقا احب الی من حبیبک محمد
من خلق کرده خلق را دوست تر بسوی من از حبیب خود محمد و از خلق اولین و آخرین کسی عزیز تر
محمد و اولاد آن خطاب بآن رسید که فرزندان او را دوست تر یا فرزندان خود را حضرت خلیل عرض
کرد یا الهی فرزندان او را از خود و فرزندان خود بیشتر دوست دارم و محبوب تر بند ترد من از فرزندان
خطاب آمد که چنانچه فرزندان او را دشمنانش بجور و جفا بقتل برسانند و بضرب تیر و سنان مدتی
پاره پاره نمایند دل تو بیشتر بدرد می آید یا آنکه فرزندان خود را بدست خویش بقتل برسانی عرض کرد که بر
آن قسم که از جفا و جوری که به اولاد خاتم پیغمبران رسد دل من بیشتر بدرد می آید و باب غم و الم بر چهره خاطرم
گشاید خطابی بآن رسید که بدان که در آخرالزمان قومی از امت محمد که خود را از امت محمد ادعا می نمایند که از امت
حسین مظلوم فرزند او را که پاره جگر اوست و نور دیده علی ولی من و دوستی او به تیغ ظلم و عدوان شهید
کرده و عیال و اطفال آنرا اسیر و دستگیر خواهند نمود و بسبب این عمل مستوجب عذاب ابدی و سرمدی خواهند
گشت پس حضرت ابراهیم را جزع و فزع دست داد و از مجری دیده کان سیلاب خون بر رخساره جاری
و خروش و واویلا برکشید و فغان و واویلا بلند کرد پس خطابی بآن رسید که ای خلیل من بزرگواری

گاه این جزع و گریه که از برای آن مظلوم می‌نمودی اجر وی چه آن اسپاه تیر انداخت که حضرت اسمعیل را بدست خود قربان
را دما می‌نمودی و طریقهٔ اطاعت ما می‌نمودی و فدیناه بذبح عظیم یعنی جزع و گریه بر جناب سید الشهدا علیه
الاف التحیة والثنا است و منقول است که بعد از آنکه حضرت ابراهیم از ذبح حضرت ذبیح ممنوع شد از این معنی
ملول و کسل گشت و غمین و متکدر خطاب به او رسید که ای خلیل جلیل من از این معنی ملول مباش و بنا بر حرمت
خاطر محزونت که چون حضرت اسمعیل حامل نور پاک محمدی و از صلب طاهر مطهر آن حضرت خاتم الانبیا
و جناب خاتم الاوصیا بوجود خواهند آمد او را الکار نو مصاحف نمودم و آنگاه خطاب جناب ابراهیم خلیل
ابراهیم برداشته شد و حجب سماوی از نظر حق نگرش بسته چون دیده بگشاد حضرت باز شد و بر جناب کشف
درجات و منازل حضرت رسالت پناه و جناب ولایت مآب و زهرا بتول [illegible] رسید جوانی
دید متحیر گردید و از آن میان مرتبه و مکان و علو جاه و جلالت شان شاه شهیدان [illegible] کف بار خدایا این
بزرگوار کیست و چه نام دارد خطاب به آن رسید که این برگزیدهٔ من است و سید جوانان بهشت و پسندیدهٔ
و دیدهٔ [illegible] که سر خود را در راه من داد و [illegible] در مرصوصهٔ امتحان [illegible] مقام
شفاعت عاصیان است چه ایشان [illegible] این امام [illegible] است و شفیع مذنبان این حسین شهید و بنده
و اولاد و ذریه و نسل اسمعیل ذبیح و فرزند فخر الزمان است و فرزند ارجمند علی ابن ابیطالب حضرت
ابراهیم عرض نمود بار خدایا این بزرگوار از اسمعیل ذبیح عزیزتر دوست دارم و [illegible] فرزندان او را جان
خود عزیزتر [illegible] می‌شمارم حضرت ابراهیم بعد از جزع شهیدان مرتبه و جلالت شاه شهید و [illegible]
اجر و ثواب رسید و از اسرار ملک و ملکوت [illegible] گردید [illegible] حجاب برگرفت کسی که [illegible]
جام جهان نما گشته خطاب به آن رسید و فدیناه بذبح عظیم ما او را فدیه اسمعیل قبول کردیم و ذبح عظیم مراد از حضرت
شاه شهید است فدا جان ما شیعیان را فدای جان مقدسش نماید و ما روسیاهان را شفاعت او [illegible]
بحق محمد و آله راویان حدیث جانسوز عزا و واقفان روایت محنت اندوز کربلا ناقلان قصهٔ پر غصهٔ کوفی
و واقفان مقدمهٔ اندوه و سوگواری روایت نموده اند که چون در آن روز که در کربلا [illegible]
ده صحرای نینوا شور محشر ظاهر و آشکار گردید آهوان [illegible] در دام صیاد [illegible]
دشت نبوت [illegible] جفای [illegible] کبوتران حرم ولایت [illegible] میان [illegible] طایران
کوی امامت [illegible] ستاره‌های [illegible] سپهر [illegible]
و گریه این همه [illegible] ماه و مهر [illegible] بر آن ماه پاره‌ها گریان و در افغان [illegible]

امام انس و جان دید که کسی از یاران و هواداران نماند که خود را بر این سعادت کشند و سواری نیست که سمند
شهادت بسوی میدان جنت دواند سلاح کارزار و خود و اسباب قتال بر تن مبارک آراست و عزیمت
میدان کوفیان کرد [illegible] چون شاهزادهٔ نوجوان و نهال برومند امام انس و جان حضرت
علی اکبر دید که پدر بزرگوار و امام [illegible] میدان
و قدم بر رزم مخالفان می‌گذارد گریبان [illegible] پدر بزرگوار [illegible] شاه [illegible]
معراج‌گاه زمین ادب بوسید و عرض نمود که ای سرور لب تشنگان و سرور [illegible] جگر خستگان فدای جان مقدست
و از جان علی اکبر [illegible] میدان و این [illegible] در حیات [illegible] حرب مخالفان
[illegible] ساقی کوثر [illegible] در جهان موجود [illegible]
از حضرت [illegible] حضرت شاه شهید چون [illegible] علی اکبر [illegible] اشک حسرت [illegible]
می‌دید [illegible] سروری [illegible] دل پر [illegible]
[illegible] لاله [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
علم افتخار برهم [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]

من و خواهران بیکس من بخاک رسیدن اگر دو دستی دیگر بخشیدی قدم که دستی که دارد و دست نثار می کردم و در یکجا
ایثار امام زمان می آوردم تو در جواب حضرت فاطمه زهرا چه جواب خواهی گفت و چه گونه معذرت این رسوایی
خواهی کرد که فرزند آن عازم میدان باشد و فرزند تو زنده و در این میان بسیاست بسیار از این باب سخن
گوید که جز قربان راه وفاشدن هوای تمنایی ندارم که کجا جناب سیده زنان زینب خاتون نظر
نموده که ای عمه مهربان مرا در نزد حضرت زهرا خجل و شرمسار مگردان و چه بدام روسیاه و منفعل می خواهی گردانید
در محشر با محمد و عون فرزندان تشنه شهادت بهرادر و من بخشم و با آن میوه های دل غربت بیعان
و شهادت ایشان چرا ملاحظت نمودی و در خون غلطیدن ایشان چرا بنه گریبان نکشودی جز
برخوردن و بی صبوری ورزیدی و بدن پاره پاره ایشان نگریدی و خروش وادیا بکشیدی
کرمن از آنها عزیزترم و بعز که حضرت زینب خاتون از مکالمات علی اکبر خروش واویلاه کشیده و گریبان
گریبان آن نودیده را در آغوش کشیده که ای جان عمه ورد تن عمه سنخ بدید صد هزار محمد و عون و زینب فدای
یک تار زلفین مشکین ببین تعزیت و من هم از آنها تصدق جمال جهان آرایت در خون طپیده ایشان اخر دیدم و کاکل تو
خون می نتوانم دید و با بی صبوری هلاک انها کشیدم و بار غم دوری تو نتوانم کشید علی اکبر گفت ای عمه جان
وای ما ندانی قول هیچ چه از این باب سخن مگوی که جز قربان راه وفاشدن تمنایی ندارم و گریبان کشته
امام زمان آمده زینب دید و بر رخ خون دل ماده داد سوی و اماده دلی گرگرش دل انگار کرده و گریبان
درم بر پژمرده روی و قد بسته دام دم گرم او کشت بهم زد دل زد دل گفت ما در با دارد دل فجر
علی اکبر خدمت بجد اسوز بشرح و زاری زیبا گشت و گریبان و نوازش شماری خود را عرضه داد و چون امام
زمان دید که چاره نیست بجز رخش میدان علی اکبر آرام نمی گیرد ناچار اجازت رخصت داده و مانند خلیل
اسمعیل را بقربانگاه فرستاده و دست مبارک اسلحه حرب بر او پوشانید و براق رزم بر بالای ولایش
مرتب ساخت و در آن دوران علی اکبر هجده سال از عمر شریفش گذشته و خط هنوز برگرد رخسارش نکشیده
و در حسن و جمال شبیه پیغمبر ذوالجلال بود و در صباحت و فصاحت و فضل و کمال بی عدیل و بی مثال هرگاه که مردم مشتاق
لقای پیغمبر می شدند آمده آن شاهزاده را می دیدند و از گفتار و جاه شمایل کلام را چون گیسوی نبوی می شنوانیدند و هم
گاه طالب صوت و کلام جناب پیغمبر خدا می شدند آمده با آن شاهزاده متکلم و کلام آن را می شنیدند الغرض
زنان که طوطی از او گشته پرستو بپرورش بیت قدر نامزد سواد بیت قدرش از روز علی
و بدان حسن و جمال بیشان و شوکت علی اکبر را بر مرکب عقاب سوار و اجازت حرب داد بر مرکب عقاب

علی اکبر سوار شد خورشید تازه بجهان آشکار شد چون آن شاهزاده سوار مرکب شده عازم میدان گشت مادر علی
اکبر و خواهر و سایر پردگیان حرم اشک خونین بجای سرشک از دیده روان و عنان و رکاب آن نوجوان
گشته که در نوبت اب از دیده های مبارک امام زمان سیلاب مانند روان و دستهای مبارک بسوی آسمان
بلند نموده و باین مقال رطب اللسان شد اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه
برسولک
الناس خلقا وخلقا ومنطقا بار خدایا گواه باش که فرزند رسول تو و شبیه ترین مردم بصورت و سیرت
بحضرت احمد مختار بسوی این گروه اشرار می رود و چنانچه ما را شوق دیدار پیغمبر بود و دل هم میرسید روی
بجانب او می آوردیم و بجمال او نظر می کردیم پس آن شاهزاده مانند سرو آزاده بر بالای مرکب نشسته
بشکل و شمایل احمدی و هیبت و صولت حیدری روانه میدان گردید و مانند آفتاب جهانتاب حسن
میدان را از شعاع چهره خود روشن نمود و از پرتو جمال خدای ما ای در دشت کربلا را رشک وادی ایمن
فرمود که چنان بیوفا دست میان بیحیا ما نه سروی دیدند که خورشید تابان بار آورده و نونهالی از گلزار
رسالت بار ور گردیده در میان میدان نمایان شد که دو گیسوی مشکفام مجعد در پیش روی انور چه
گیسوی عنبر فام متعاقب سر که فریاد از نهاد آن جمع بر آمد هنوزش بد سایه بر آفتاب هنوزش
نزد با مشکین عقاب و زبان بهمان تبارک الله احسن الخالقین جنبه نمودند و حیران جمال آن شاهزاده
شدند و از عمر سعد پرسیدند که این جوان کیست که ما را بحرب او تکلیف خواهی کرد عمر سعد گفت این فرزند
اکبر حضرت امام حسین است و شبیه است در صورت و سیرت بحضرت پیغمبر و علی اکبر نام دارد که در آن وقت
حضرت امام حسین بانگ بر ابن سعد زد که قطع الله رحمک کما قطعت رحمی خدا نسل ترا قطع کند چنانچه
که نسل مرا قطع کردی که شاهزاده نوجوان اسب را چپان میدان بجولان در آورده و این رجز آغاز کرد
انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی منم فرزند حسین ابن علی با خانه خدا نسبت به پیغمبر اولی ترم
از هر کسی و هر چیزی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی و در صفت و حمایت پدر جان
فشانی می کنم و با شمشیر شما را بدانید که چگونه است ضرب پسر هاشمی نسب که فرزند شیر خداست پس چند
آن شیر بچه شیر خدا مبارز طلب نمود احدی از آن ملاعین بمیدان آن نرفته عمر سعد بانگ زد که چرا
بمیدان او نمی روید بی گفته ای روسیاه از ازل ابد بین که در میدان جولان کنان است
ماهی سوی کارزار گرد و ماه و خورشید شد اشکار هویدا جلال خدائی از او بدی و وصف نمود
هر گره عنبری سیاه بر جنگ حیدری تو گوئی که آمد کارزار میدان رزم سوار

و با آنکه شیر خدا زنده شد   فلک پیش شمشیر او بنده شد که آن شاهزاده تیغ از غلاف کشید و خود را بصف سپاه مخالف
زده شور در میمنه انداخته و کار را بر میسره و ارباب جانب تنگ ساخته و آن تیغ آن جان ستان از
کمرگاه گذشته بهر جانب که رو می نمود گروهی را بخاک هلاک می افکند و بهر طرف که می شتافت ریشه حیات جمعی
از بن می کند تا آنکه صد و بیست نفر آن گروه شوم را کشته و بدرک جهنم فرستاده و از شدت عطش و حرارت
آفتاب بی تاب گشته بجانب پدر والا جناب آمد و عرض کرد که یا ابتاه العطش یا ابتاه العطش قتلنی ای پدر بزرگوار
تشنگی مرا می کشد و ثقل الحدید اجهدنی سنگینی آهن اسلحه مرا رنج و تعب میدهد فهل الی شربة من ماء سبیل
آیا بجرعه آب راه توان برد و میسر توان شد که در این صحرا جرعه آبی بکام من مظلوم برسد حضرت امام حسین
از شنیدن این سخنان از فرزند ارجمند خود گریان شده جهان در نظر آن مظلوم تیره و تار شده و از تشنگی
فرزند ارجمند بی تاب و قرار شده فرمود یا بنی اصبر علی محمد و علی [illegible]
و آن شاهزاده را نزد خود طلبیده بدست مبارک گرد از رخ رنگین و موی و ابروی آن پاک کرده فرمود
یا بنی دست لیاقت در دهان آن شاهزاده در دهان معجز بیان خود گذاشته مکید و گفت رسول خدا از دست
وی که دست کرم تشنگی انجام [illegible] سنگینی بار و فرمود برو که از دست جدت سیراب خواهی گشت و بعد از تشنگی
و تعب [illegible] نخواهد گذشت آن شبل شیر خدا [illegible] مرکب را بجولان در آورده بمیدان
و با وجود تشنگی هر قدر از شجاعان لشکر عمر سعد برزم آن امامزاده فرستادند تمامی از ضرب دست آن فرزند
زاده ساقی کوثر روانه جهنم شدند و هر یک را بیک ضرب دو پاره می نمود که صف سپاه لشکر ابن سعد شکسته
و لشکریان از آن جلادت و ضرب پریشان و دل شکسته که آن امامزاده مظلوم مانند شیر خشمناک خود را بصف
لشکر ابن سعد زده بشمشیر زبان و هزبر دمان می کشت و می انداخت و هلاک می ساخت که عمر سعد ملعون
را بهم غلبه کرده شور و فغان در لشکرش افتاده و نزدیک است که متفرق شوند محکم حصین و ابن نوفل
که هر یک از شجاعان بودند دو هزار سوار داده که از چپ و راست این پسر هاشمی رفته و هر یک هزار سوار را
همراه برده اطراف او را فرو گیرند بلکه او را عاجز نمایند که آن دو ملعون سگ با آن دو هزار سوار سگ
صفت بر آن جناب حمله نمودند آن سرچشمه شاه ولایت [illegible] صلوات بر پیغمبر فرستاده و رو در [illegible]
نهاد و یک حمله اشرار را مانند روباه و یا گله گوسفند در پیش انداخته می کشت و هزار را بخاک هلاک می انداخت
تا اشرار را عقب لشکر دوانید و عقب ابن سعد رسانید که عمر سعد ملعون بانگ بر تمامی سپاه زد که ای نامردان
این کودک طفلی بیش نیست چرا اینقدر هراسان و ترسان می باشید که یک مرتبه تمامی سپاه از جا جنبیده آن

شاهزاده را در میان گرفته ای شیعیان و ای دوستان شما را بخدا قسم میدهم که دست از انصاف برندارید
و قدم در طریقه تفکر گذارید و از روی دانش تعقل نمایید که جرأت این بزرگواران در قوه و قدرت بشریت
یا از انبیاء و اوصیاء چنین کرامت و شجاعتی بظهور رسید و آنچه در صحرای کربلا واقع شده تمامی معجزه است و از
اعجاز گذشته سخن قسم که چنین جهاد امامزاده ها [illegible] اعجازی است [illegible] از هر معجزه بیشتر است بهر
حال آن کافران بی ایمان دور آن شاهزاده را گرفته و آن شیر بچه در دریای حرب و طعن غوطه زده
و تشنه [illegible] آن قوم جفا از هر جانب [illegible] درآمده هر یک   بهر قسمی بدن نازنینش را مجروح
می ساختند و شاهزاده [illegible] نفر از اطراف بر او زخمهای کاری میزدند تا از ضرب شمشیر و سنان
بدن منورش پاره پاره شده و باز با آن ملاعین محاربه می نمود و دست از جهاد کوتاه نمی کرد مرغ روحش
بپرواز رسید   سنان [illegible]   فلک را ز نوک سنان دل کباب   ملک را ز پیکان پر و بال [illegible]
رسیدی به نوک سنانش [illegible]   جناح ملک بال گشتی سپر   شودی چو از خون رخ [illegible] شدی
زهرا پر از خون و خاک   چو چشمش پر از اشک خویش شدی   بنی را پر از خون جهان بین شدی ای [illegible]
[illegible] تا آنکه منقذ بن عبدی ضربتی بر فرق همایونش زد که فرقش شکافته شد آتش [illegible]
شود و زبان حال من [illegible] که گفتم [illegible] آن امامزاده معصوم بر روی اسب در غلطید و فریاد بر آورد که یا
ابتاه ادرکنی و چون طاقت نشستن بر روی اسب نداشت یال مرکب را گرفته و عنان اسب رها نمود
و آن گذاشت مرکب آن امامزاده را میان لشکر کافران برده هر کس که میرسید ضربتی بر آن امامزاده
[illegible] طرف با هم بردند چون آواز علی اکبر بگوش حضرت امام حسین رسید [illegible]
و میان میدان رسیده علی اکبر را ندید فریاد زد که یا علی یا علی ناگاه آواز از طرف دیگر آمد که یا ابتاه ادرکنی
ای پدر مرا دریاب حضرت امام حسین مرکب را بآن طرف راند کسی را ندید باز فریاد زد که یا علی یا علی آواز آمد
ای یاران حضرت امام حسین مضطرب شده دگر صبر نتوانست [illegible] صف سپاه مخالف را از هم
[illegible] میدان نگاه کرد علی اکبر کشته [illegible] فریاد بر آورد که یا علی یا علی آواز [illegible]
که حضرت امام حسین به چه حال [illegible] قدم [illegible] که [illegible] عنان را از دست
[illegible] از لشکر کفار بجانب پدر رو نمود حضرت هر قدر عنان داری می نمود فایده نمی نمود و دم [illegible]
یا علی یا علی می نمود و اشک مانند سیلاب بر چهره مبارک [illegible] جوابی نمی شنود [illegible]
چنین [illegible] که صدای وی [illegible] از ندای وی شد چون سحاب [illegible] زعفران [illegible]

گفت هیهات ایا بنی تا که غریق باد چون نقش کجک شد بند بند نقشش استخوان پی کی باشد تاب کو
بر هر بر چون خاک آن سر که تنگ داشت تاج وکلاه کی کف ای فلک چو من پدری همچنین پسر در خون
خویش دیده کجا دیده ای و کی شنیده غم زیاد غم ابا بسیار عیش امهات اربعه را شد عزای وی
شد تازه داغ صدری احمد مرسل فرش بر خواست زآسمان و زمین بانگ وای وای یا علی دمی بحال
نگاه کن و یا فاطمه فرزند دلبند خود را ببین ای عمه زینب دوست را نظر فرما که چه حالت دارد بعد از آن
که حضرت مسافی قطع فرموده مرکب علی اکبر را دید و صاحبش را ندید مرکب به سرعت آمد و امام مظلوم تعاقب
آن مرکب روانه و مانند دلالت کننده گان آن مرکب رو بطرف حضرت ... تا بموضعی که شبیه حضرت
ناگاه چشم جهان بینش افتاد که مانند طایر پر خورده در خاک و خون طپیده و چون صید بسمل شده در خون غرق
گشته در خاک می غلطید حضرت از مرکب بروی زمین آمده فرزند را چون جان شیرین در آغوش گرفت و فرمود
قتل الله قوما قتلوک خدا بکشد کشنده گان ترا که در آن وقت شاهزاده چشم باز نموده پدر نامدار خود را بر بالین دید
فرمود خوشا آن مردان که بر بالین خویش چنین پدر باشد اجل در قبض جان تن مضطرب من در تماشا است
یا ابتاه جد امجدی رسول الله ای پدر بزرگوار جدم حضرت مصطفی دو قدح از شراب طهور در دست دارد یکی
سیده که نوشش من می کنم و دیگری را هم ... از بهر تو می باشد و میفرماید العجل العجل یا حسین فانا
مشتاق الیک یعنی زود بیا زود بیا ای فرزند من حسین که حضرت را از شنیدن فرزند و از جراحات زخمهای
کاری آن میوه دل دردمند حالتی دست داد که بیهوشی و غشی دست می آید و آهی از سینه مبارک
کشید که زمین و زمان را در هم سوزانید و پی احباب بر خویش و اقربا و واقعه عجب غلغله در آسمان ظاهر
و گفت خداوندا این قربانی راه تو که جان را در راه تو ... آیا به درجه قبول خواهد رسید و بعد از آن
فرزند را بر داشته روانه خیمه گاه گردید نعشش را در آغوش جان جای داد ... از اشک سر ...
بر رویش ... زنون گفت ... چه ... روی او دیده ...
بر رویش چو او دیده ... از روی خداوند خورسند شد خدا دید و سوی خداوند شد
بنهاد رخ خویش شاه سوی بوستان گرد گریان نگاه ندای جهان آفرین را شنید جای خوشی
بگوشش رسید ... ندای که صبر الک یا حسین کسی این درد را ... که ...
رسیده و مرگ همچنین فرزندی را دیده باشد چون حضرت علی اکبر را بخیمه گاه آوردند آواز داد که
وا ولداه و ... علی اکبر بیایید در این حال ... که دیدار آخرین است در هنگام واپسین که حضرت

خاتون پی هوشیار از سراپرده حرم بیرون دوید و فریاد و اصوتاه بر کشید ای برادران سیده زنان حضرت زینب
خاتون تا حال از سراپرده بیرون ندویده بود یا جوانی که ... نوجوان او کشته ...
نهایت در این وقت جامه صبوری بر تن دریده ... بر کشید و از حرم بیرون دوید و خروش
و واویلا و فغان و هیهات از سراپرده های حرم بر خاست و تمامی حرم محترم بیرون آمده بودند و آن شهید
حلقه ماتم زده و دور علی اکبر گریبان صبوری چاک کرده بر سر خاک و از سینه غمناک آه شرر فشان بفلک
الافلاک میرسانید و آن تن پاره پاره را مانند جان پاک در آغوش کرده بیهوش گردید ...
و پریشان موی ... و من بخون کشیده و گریبان نمود چاک از پا در آمده ... رخ بخون ...
جا بجا ... و بر سر نمود خاک آمده بیهوش و کرد خروش و از بهوش رفت و بر کشید آن تن پر خون ...
پاک کای جان پاک ... ای جسم چاک مانده بخون ... ای نازپرورد
مادر ای نوجوان ... مادر ای ... مادر ای کام ندیده مادر ساعتی دیده ...
غربت نظر فرما و کاری از ناله و زاری کرده که گوشش ... واحدی از سنگ دلان نشنیده و آن مرگ
نوجوانی مثل علی اکبر کدام مادر می تواند دید و صبر این ماتم تا کجا ... کدام پدر می تواند ...
روزی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام حضرت اسمعیل را قربانی کرد بعد از آن که خداوند ...
فدای بچه او فرستاده و او را از ذبح نجات داد و حضرت اسمعیل چون ... خورسندی ...
گلوی حضرت اسمعیل ... گفت ای مادر این چه علامت است چون دید که ... از کارد ...
کشتنش کاردی است که حضرت ابراهیم بحکم خداوند علیم حکیم بگلوی اسمعیل کشیده ... صیحه زده ...
غلطید و از همین غم بیمار شد و از همین غصه ... وفات نموده با وجودی که اسمعیل سلامت زنده
و فدائی حضرت رب العزت بجای او فرستاده و حال مادر علی اکبر ... زنده بماند و چه نوع ...
ما بقیه لا حول ولا قوة الا بالله ... مشغول ...
... دیدند که خاتون ... بالای ... از خیمه بیرون دوید و فریاد و ...
ای نور دیده ... وای میوه دل ... فرزند برادر ... وای ...
خود را بر روی علی اکبر انداخته او را در بر کشیده و حضرت امام حسین ...
چون پرسیدند گفتند که این زینب خاتون خواهر حضرت امام حسین است و جناب زینب خاتون
مشهور است که دو دفعه از خیمه گاه بیرون دوید یک دفعه در این وقت که علی اکبر را آوردند و یک دفعه ...

زبانم لال شود که گویم وقتی که امام زمان در روی خاک افتاده و در خون غلطیده و در خون مبارک می طپید آن
سینه نثار او و فرزند دلبند بود مانند ماه درخشنده و خورشید درخشنده و مرد و بدرجه شهادت رسید
و آن فرزند خواتون قیامت و زهره زهرای عصمت صبوری کرد و طاقت آورد و از خیمه بیرون نیامد
و در راه برادر بزرگوارش انتظار فدا خواست که در نوبت شاهزاده علی اکبر دیده باز شود و در
حضرت امام حسین نظاره فرمود که با آب و دانه های اشک [illegible] و خوبان با جامهای شراب
کوثر [illegible] اند و جان بجان آفرین تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون اللهم العن اول ظالم ظلم
حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت علی قتله اللهم
مجلس چهل و یکم در ابتدای [illegible] العنهم جمیعا [illegible] حضرت [illegible]
نیز

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علی الحوراء العین السلام علی بنات امیر المؤمنین لا سیما علی
الانسیة الحوراء ام کلثوم الکبری اعنی زینب المظلومة المغمومة الباکیة الزکیة
الطاهرة الزاهرة العلیة العالیة الحسنة المحسنة العابدة الباقیة الشاکرة الراضیة المرضیة و رحمة الله و برکاته
محدثان حدیث [illegible] و [illegible] معانی [illegible] روایت [illegible] و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و یتیما و اسیرا [illegible] حکایت [illegible] یوفون بالنذر [illegible] گان [illegible] بر ورق بیان
نگاشته اند که از قضای روزگار غدار و تقاضای دهر [illegible] روزی دو ریحانه گلزار حضرت خاتم
النبیین دو سرو نوخیز بوستان جناب سید المرسلین دو گوشواره عرش خدا دو زینت
دو گل دو رشته رسول دو قرة العین بتول دو نور حدیقه مصطفی دو نور حدقه مرتضی از عارضه
مزاج [illegible] و بیماری و [illegible] بستر [illegible] و سوگواری شدند و به [illegible] خورشید جهان
کبرا از شدت مرض در تاب و تب فتادند و ابواب رنج و تعب بر چهره روحانیان گشادند منقول است
که حضرت رسالتمآب با اصحاب بعیادت آن دو سرو گلستان انتخاب تشریف آوردند و آن خانه ارم
[illegible] از شرف ورود در رشک دار الخلد جنان کردند و فرمودند یا ابا الحسن نذری بجهت این دو فرزند دلبند
نما که از عارضه خلاص شوند جناب ولایت پناه سه روز روزه نذر فرمودند و حضرت بتول عذرا و فضه
هم نذر بان متعهد ادای امر گشتند بنوشته حضرت زهره زهرا و بتول عذرا از عارضه دو فرزند دلبند
منقلب [illegible] داده قدم در محراب طاعت و [illegible] نهاده و شفای آن [illegible]

[illegible] بود و ما چشم [illegible] آن دو برگزیده و مختار [illegible] می شود و در این حال روحانیان عالم قدس گریان
ساحت انس با خاطری پر ملال بعرض مطلب [illegible] کنند و شفای ایشان [illegible] در دفع مرض و دفع اندوه و غم
از دو سید جوانان بهشت و مادر و پدر بر این مطلب فرمودند که ای [illegible] قرة العین رسول از ما خوشی دو فرزند دلبند
و مادر این بار غم بر خاطر گران [illegible] آن گلهای بوستان رسالت را نداریم و تحفه این [illegible]
نمی توانیم خطابی با ایشان رسید که بحضرت اقدس ما که بری از چون و چرا است در معامله با این نورهای
پاک که محض ظهور قدرت است احدی آگاه و حضور [illegible] بخود و ساده نظری بحسن اخلاق ایشان
که چگونه در راه رضای ما قدم می زنند و دم طلب و وفا می زنند دم [illegible] دیگر بایشان [illegible] که شفای
و نفس عیسوی مانند ایشان است و محبت ایشان [illegible] بود از [illegible] انحاء جان [illegible]
عین محبت و ما توانایی این مظاهر قدرت محض گشت به اشاره نظری [illegible] دوا را [illegible] اعجاز
[illegible] را [illegible] اند و دل و هوش دار [illegible] از آن [illegible] این مظاهر [illegible]
[illegible] و وقت آن [illegible] بود از آن [illegible] حق شفا فرمود
حال نوبا و گان رسول خدا گشت و محبت تاب و تب از تن نازنین گشت کان تاب و توان [illegible]
خیر [illegible] شوق وفا بعهد و گرفتن سه روز روزه که نذر فرموده بودند از [illegible] خاطر [illegible]
تحویل [illegible] از آن سعادت یافته در محراب [illegible] و وفای نذر [illegible] روزه فرمودند
از [illegible] خضوع و خشوع بر چهره انور گشوده و گل ریاض [illegible] از جناب [illegible] نمودند که
گرفتن روزه با ما در [illegible] شوند و [illegible] روزه داران ازل
سیده [illegible] مادر روی لطف و مهربانی به ایشان فرمود که شما را از ضعف [illegible] و [illegible]
و رنج [illegible] گذشته است [illegible] اند و مهربان این [illegible] و وفای [illegible]
هنوز [illegible] خود اکنون [illegible] ضعف [illegible] آن دو [illegible]
و دو گوهر معدن ولایت [illegible] مهربان مادر گرامی [illegible] مانند غنچه [illegible] در جواب [illegible]
با روزه داران [illegible] روزه [illegible] شود که این روزه در روزگار [illegible]
حال و لیل [illegible] روزه داران [illegible] دیگر این روزه [illegible] حضرت بتول عذرا
شفای دو فرزند دلبند خود را قبول فرموده [illegible] گرفتن روزه [illegible] آن دو
رسول [illegible] روزه داران جهان [illegible] فضه خادمه [illegible] روزه [illegible]

گفت و از اقتدای برآن شفیعان محشر قرص از ملک برگذشت چون بنای روزه برآن است و این روزه
فرار یافت حضرت زهره زهرا بجهت افطار بجهت سیده ابرار اشتیاق کرد ای قسیم جنت و نار و ای قاسم
انوار و اخیار در این روز رفت ما بجز شربت آب التکار است و در کاشانه و خانه قوتی که قوت حالت
برحلاوت باشد پدید از آن جا که بیهشت شود که صائمی چو تحصیل در روزی روزه داران را کفیل شوید
خواهد بود و رضای عنایت آن شهسوار میدان حلال تی بجهت انجام افطار از خانه بیت فتنه برآمده
صباح جوار شخص یهودی شمعون نام برقدری پشم کرد که جناب سیده فنا آن پشم را رشته و جو را اجرت
دارند و بواسطه این قناعت و بندگی در ایم حرمت و حضرت بدول سکان آسمان و زمین گذارند چون جناب
ولایت مآب جو و پشم را آورد و از این مائده خوان قناعت و سعادت بر روزه داران حب گستر
بتول عذرا بنا بر معهود عمل نمود پنج قرص جوین بجهت افطار ایمه آورد ان روزگار و تب کان روزه
ترتیب فرمود بعد از ادای صلوات که اجماع آن تا دیان راه نجات دست داده و روزگار را صبید بیرار
دیده برآن سروران روزه دار گشت و حضرت زهرا خوان کرامت و قناعت آورده و آن قرصهای جوین
حزنت مائده آسمانی بود حاضر کرد که ناگاه صدائی از آن باب که جبرئیل جویا نمش افتخار نیکائیل
از خاکروبش سرمه دیده همی شمار حاصل می کرد بلند گشت که ای اهل بیت رسالت و محل جود و سخاوت
مسکین ازین ایتیم و از مهمانی حزین و خان از شما که خانواده کرم و جهان بنا و باعث ایجاد زمین و آسمان
مسکنت دارم کرم را عنایت فرمائید و قوتی مرحمت فرمائید که از گرسنگی قدرت بندگی ندارم و زندگی
چون آن صدا بگوش قاسم خلد و نار رسید و از اولیا و کبار رسید یک گرده نان که بجهت آن معدل کرم
وجود منظور بود خود را با پل تصدق قسمت نمود و حضرت بتول عذرا هم قرص خود را به آن مسکین داد و
بشوهر بزرگوار نمود چون دو گوشواره عرش برین این حالت را از پدر نامدار و مادر بزرگوار خود دیدند
خود را با وجود ضعف تب و روزه به آن خبر بخشیدند و پنج مینوائی و رضای جناب کبریائی ابرجان
خریدند فضه هم به دستور آن مینوایان دین میان قرص جوین خود را به سائل داد و در دور سبکبار
چون قدم فضا و القضه آن برگزیدگان پروردگار در آن شب به آب افطار فرمودند و از شهد قناعت
مذاق جان را به شکر ائی الله بر انار شیرین کاس کام کام مرا جماکار تقویت نکرده قلب جانان
گرسنه و خوراک با صبر و احتیاط در ابرار شتی نمودند دیگر باز به دستور بنای روزه گذاشتند و فقیه
بگردید همه از حضرت زهرا پشم یهودی را رشتن آغاز فرمود چه بادست او چرخ شد آسمان بنام فلک

از شرف گرد جاده که باره چون چرخ از رشته بیافت ابه رشته است چرخ مردانه بیافت چادر روزه دار گریبان
فرستاد و چون با قوت با خوان یهودیان زهر سوی لشت افتند از آن ریسمان کام دل یافتند گسسته زدل
رشته قبر و کین زده دست محکم بحبل المتین از آن رشته سررشته یافتند که از رشته کفر دل تافتند مشغول
که از برکت آن ریسمان پشم جمعی یهود بشرف اسلام مشرف گشتند و از راه و رسم کفر و ظلام گذشتند چون آن
روز میمون که رشک شب قدر و حضرت سلام هی حتی مطلع الفجر بود بپایان رسید و زمان افطار روزه
داران فرض گردید بعد از ادای نماز پس از فراغ باده و نیاز حضرت بتول در منبه ساز و برگ افطار و
انجام طعام و نعمت معهود پنج قرص جوین که ماحصل منزل مائده بهشت برین بود حاضر کرد جناب ولایت
مآب با دو فرزند شرافت انتساب از مسجد تشریف آوردند و مانند مهر انور با دو ماه ضیا گستر تجلی زدند
رشک بهشت و دار السرور کردند چون خوان گسترده شد و آن چهار تن که چهار رکن عالم ابداع
خواص بنی آدم را باعث قرار و استوار بودند بر سر خوان نشستند که ناگاه ندائی از آن در که باب السلام
کعب شرف و منزلت از آن کره بود بلند گردید و صدائی بگوش محرمان سرا پرده قرب و عزت رسید
کای اهل بیت نبوت و موضع رسالت که آیه انما یرید الله در شان شما وارد است و کریمه یا ایها الرسول
تبع دار ازل الیک بر جلالت و جاه شما شاهد بیتیمی از یتیمان بی سر و پای فرومانده و از یکسان زقوتی والله
قوتی که در تحصیل آن قدم گذارم از شما زیادتی طلب می کرد و ارسید سعادت می خواهم که مرا قوت جان و قدرت
بر خوان و بنده و جانبازان را با یوم النشور ورد زبان و حرز جان شما شد و برما خداوند جود و دو کون
در وجود شما و وجود چون صدای سرافرش بگوش افرشتید و گوش دل شنیدند عقل و هوش رسید
قرص نان خود را بآن بانوان بخشیدند حضرت فاطمه زهرا و دو فرزند شیر خدا و فضه هر یک به دستور و حسب
خود را به سائل یتیم عطا نمودند و آن بسیتیم را از خوان جود بهره مند و جهان جهان برکت بخود دیدند و آن
هم به تب لب از روزه گشودند و کام جان را از حلاوت قناعت و شراب لبغون فیناکات
مزاجها انجیلا بهره دادند چون سحر آن شب که لیلة المعراج دو انا ارتش جهان و انوار جمال و جلال ازد
در خشان بود رسید آن فرزندان پاک خیث روزه نمودند و روز سیم هم در روزه شدند و در و جانبان جلال
در آن دولت سر مشغول در بوده جبرئیل در رحش راقفان گشت و میکائیل لب گزان روح القدس
بندگی و اطاعت متحیر گردید و ملائکه مقربین در تقدس این بزرگواران انگشت تعجب به دندان گزیدند
براینشان هزاران هزاره آفرین رسید از جهت ندارجان قسم بن الغرض چون روز سیم هم رسید

و از این جهت زود گشته بیچاره بسیار معیوب و خان گردیده خورشید فلک امامت و ناهید سپهر ولایت باده و معرفت دوران
برج هدایت و دو اختر تابان آسمان رسالت از مشرق مدینه نزول فرمودند چون اجتماع نیرین واقع گردید
و قران سعدین در بیت الشرف ظهور رسید حضرت بضعه احمدی بدستور خوان سعادت چیده چون آن بزرگواران
خواستند که دست بطعام دراز نمایند و روزه بشکنند ناگاه خروشی مانند ندای سروش روح افزا
بگوش سروران دین مبین رسید که ای برگزیدگان رب مجید و ای خانواده عطوفت و مرحمت اسیری از اسیران
روزگار و غریبی از غریبان زارم گرسنه مرا بطعام حاجت است دستگیری نمایید از شما که شفیعان روز نشور
گشته‌اید [illegible] نخواهد بود و جزای شما با خدا و نعمت خواهد شد چون آن آواز
بگوش شاهنشاه کشور اعجاز رسید [illegible] آن مرکز دایره وجود [illegible] کرده [illegible]
که از جهت انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا [illegible] خود چنین گفت آن
که [illegible] این [illegible] آن [illegible] بخشیده [illegible]
رسول خدا نمودند [illegible] اکتفا [illegible] بجز آب کرم [illegible]
چون شب [illegible] آن ساقیان بزم [illegible] مهمان [illegible] قاب قوسین او ادنی
و هفتم [illegible] افطار کردند [illegible]
خروش از سکان سموات [illegible]
روح الامین و روح القدس [illegible] تقدیس [illegible]
که [illegible] این طاعت و عبادت [illegible] کرامت است که از این سروران [illegible]
ظاهر گشته [illegible] فتوت و سخاوت [illegible]
و از گفتار [illegible] الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
و کرسی ایجاد و موجود [illegible] ذات مقدس [illegible]
نهان بود و وجود موجودات [illegible] عدم [illegible] کمال وجود [illegible] این بزرگواران
کرام و [illegible] انبیا و مرسلین [illegible] اولین و آخرین [illegible]
[illegible]

در شأن آن تشنه‌لبان کربلا [illegible]
حضرت سید المرسلین [illegible]
[illegible]

ای دوستان وای شیعیان تصور نمایید و خون دل از چشم بارید [illegible] که بزرگوارانی که این طریق
در راه رضای خدا اقدام زدند و از طاعت و عبادت [illegible] مسکین و یتیم و اسیر را از خوان کرم
[illegible] روزه [illegible] افطار کردند در صحرای کربلا [illegible]
چگونه با [illegible] ورسم مهمان نوازی [illegible] اگر [illegible] روز [illegible] افطار کردند
در آن روز کوفیان آب از ایشان دریغ داشتند و از آب دم شمشیر آن تشنه‌کامان [illegible]
سیراب ساختند [illegible] که در آن روز جگرسوز بعد از آن که تمامی اصحاب و همگی اقارب و احباب
آن امام مظلوم [illegible] رسیدند و از ساغر [illegible] سیراب گردیدند
[illegible] در آن دشت [illegible] خون از چشم [illegible]
[illegible] از خون [illegible] طوفان نوح [illegible] ظاهر نموده [illegible]
[illegible] حضرت قاسم
[illegible] جناب عباس [illegible]
عباسی گلگون شده [illegible] داخل حرم محترم [illegible]
وصیت نموده قسم بخدا و رسول [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] بعد از سعادت
[illegible] جگر پاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواهید شد از شنیدن این
[illegible] جناب سکینه خاتون
[illegible] امام زمان [illegible]
[illegible] امام شهید جاری گردید [illegible]

ای نور دیده کسی که در میان سی هزار نامرد گرفتار شود و ناصر و یاوری از برای او نباشد چگونه تن بمرگ در ندهد سکینه
خاتون گفت یا أبه ردّنا إلى حرم جدّنا ای پدر ما را بحرم جد خود برگردان آنحضرت آهی کشید و فرمود اگر
اگر مرا بحال خود می گذاشتند محال بود که این همه فرزندان و برادران بکشتن دهم و قدم در جائی که نهم
پس سکینه خاتون مقنعه از سر برکشید و ناله بلند نمود و دست در گردن پدر بزرگوار در آورد و جهان را از گریه
زیر کرد و از عقب بر خود زد که بیهوش گشت و بر روی زمین بحرکت افتاد و پس امام آن مظلومه را بهوش
آورده فرمود سيطول بعدي يا سكينة فاعلمي منك البكاء إذا الحمام دهاني لا تحرقي قلبي بدمعك
حسرة ما دام مني الروح في جثماني فإذا قتلت فأنت أولى بالذي تأتينه يا خيرة النسوان
ای سکینه من بعد از من بسیار گریه خواهی کرد و حال باین گریه دل مرا مسوزان پس چون کشته شوم تو
اولی بگریستن این فرمود و بر ذو الجناح سوار گشته عزیمت میدان فرمود و مانند آفتاب نمایان در
میدان تابید و بجهت اتمام حجت بآن گروه روسیاه خطاب نمود و باطراف راست و چپ نظر فرمود
ندا در داد أما فيكم يا أيها الناس راحم لعترة أولاد النبي رسول ای مردم آیا رحم کننده
و مهربانی در میان شما از برای اولاد پیغمبر خدا هست أأقتل مظلوما وقدما علمكم بأن أبي
لي في العالمين عليّ آیا مرا بظلم و ستم شهید خواهید کرد و حال آنکه میدانید که امروز نامند من در روی
الكبرى خير الوصيين كلهم أما لطهر النبي سليل آیا پدر من بهترین اوصیا نیست
من فرزند پیغمبر شما نیستم أما فاطمة الزهراء أمي ويحكم وعماي جعفر وعقيل آیا فاطمه
مادر من نیست و آیا جعفر و عقیل دو عم من نمی باشند دعوني أرد ماء الفرات ودونكم لقتلي
فهذي بي الظماء عليل بگذارید تا من از آب فرات روم و متعرض من نشوید که جگرم از تشنگی کباب
شده که در وقت از آسمان و زمین غلغله و شیون برخاست و آن کافران بی دین جوابی بآن
حضرت ندادند ذو الجناح را حرکت داده و بجانب راست او آمد هل من ناصر ينصر آل محمد
آیا دیگر یاری کننده هست که یاری کند اهل بیت احمد مختار را و بجانب چپ نظر نموده ندا کرد
هل من ذاب يذب عن ذرية الأطهار آیا دفع کننده هست که دفع شر کند از عترت اطهار آیا فریاد
رسی هست که ما را حمایت کند و دین خود را رعایت آیا فریاد رسی هست که اولاد رسول خدا را فریاد
رسد که در آنحال از صدای ملکوت ناله و حسینا بلند گشت و عرش و کرسی بلرزه در آمد چون جناب
زینب خاتون و ام کلثوم استغاثه برادر بزرگوار شنیدند ناله و غوغاه و واجداه برکشیدند و حضرت

زینب خاتون بناله و زاری می فرمود اليوم شقّق جيب الدين وانتهبت بنات أحمد نهب الروم والصين
امروز گریبان دین محمد دریده شد و دختران احمد را اسیر کردند چنانکه رومیان و ترکان را اسیر می کنند
اليوم قد رجع قلبي من جوانبه وهاج بالخيل ساداتنا أميرنا امروز کوهها بنوحه
بجنبش آمده و بر آفتاب معرکه آب ناشده و مانند سیلاب بر خاک ... و اسبان هجوم آورده اليوم
قام بأعلى الطف نادبهم يقول من ليتيم أو لمسكين امروز زینب خاتون در میدان
زمین کربلا ایستاده و ندا می کند که کیست که بفریاد یتیمان و مسکینان برسد ای یاران این بزرگواران
همان خانواده و اهل بیت طاهره و ذریه مقدسه اند که نان خورش خود را بیتیم و مسکین و اسیر داده
و خود روزه افطار در روز گشاده امروز حال یتیم و مسکین شده و کسی بفریاد ایشان نمیرسد و استغاثه ایشان
نمی شنود و ایشان را اسیری نمایند و شهر بشهر میگردانند فيا ليتني لما استغاثت حضرتها
وكنت لها بالمال والروح فاديا ای کاشکی من حاضر بودم در صحرای کربلا در وقتی که جناب سکینه
استغاثه می کرد و میفرمود که آیا کسی هست که مرا یاری کند من جان و مال خود را فدای او میکردم وكنت لها
للذين فدوه والده يرضيه من لي في الفداء وافيا بلکه فدا می شدم از برای ایشان
که فدای آنحضرت شدند و من چه قابلیت دارم که فدای ایشان شوم ولكن حظي عبرتي
أديم البكاء فيهم وكنت لهم راثيا ولیکن نصیب من چنین است که همیشه گریه کنم بر ایشان
بخوانم از برای ایشان وأبكي عليهم إذ أحاطوا بهم العدى وكانت شرعوا فيه القنا فالمواضيا
آه و واویلا و همه گروه نسوزد و ... افسوس می کنم وقتی که بهمان خاک صحرای کربلا و آن جناب
مظلوم را گرفته و تیر و خنجر بر او بستند و بدن نازنین او را بضرب تیغ و نیزه پاره پاره میکردند
فعم جميع الخلق حزنا وخيفة وصارت عاصير الرياح سوافيا پس دانوف ... از جمیع خلق
حالتی آمد و تمامی کاینات بفریاد و فغان در آمده مضطرب و سراسیمه گردیدند بعضی از غم و بعضی از
ترس و بادهای سخت ... چون جناب سید سجاد و برگزیده خالق عباد حضرت امام
زین العابدین استغاثه پدر بزرگوار و ندای امام حسین را بجان شنید که از هر طرف طلب یاری می
و کمک یاری او نمی نماید با وجود تب و بیماری و رنجوری حرکتی در نهایت ضعف از بستر برخاست
و از خیمه بیرون دوید و نیزه در دست و بدن مبارکش از خستگی میلرزید و کلاهی ... بر سر مبارکش
زمانی بر روی ... و بر زمین ... در چنین حال ... آن جناب ام کلثوم ...

میرود و بدو میفرمود و شادی ... ای فرزند گرامی برگرد تو بجای کجا میروی امام چهارم میفرمود
یا عمتاه یا نور عیناه قد یجئ قاتل ابی ... ابن رسول الله ای عمه مهربان بگذار که در پیش روی امام
زمان جهاد کنم تا کشته شوم آیا استغاثه پدر بزرگوارم را نمی شنوی که طلب یاری می کند چون امام ... سلطان
و سرور عالمیان آن فرزند دلبند را عازم میدان دید فریاد برکشید که الله الله ای فرزند گرامی برگرد که نسل
من از تو باقی خواهد ماند و تو پرستار یتیمان و غمخوار اسیران می باشی بخواهر این را برگردان که
دودمان این خاندان خواهد بود و طلب گشتنده چون من از نسل و چهره مبارک تو عالمیان خواهد شد پس آن امام مظلوم
سخن او را شنید و مخالفت از رفتن میدان کردند و آنحضرت فرزند بیمار خود را چون جان شیرین در برکشید و خروش
از دل پر درد برکشید و اسرار امامت و ودایع انبیاء را بآنحضرت سپرد و از علوم غیب و اسرار لاریب آنچه
[illegible] و رسالت بجز اطلاع آنحضرت برشمرد و مخافش زنان و عورات پریشان را بآنحضرت فرمود و بهای
بسیار از ابواب رموز الهی و مسائل ثابت جناب رسالت پناهی بر آن جناب گفت و عازم میدان گردید
اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن
العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس چهل و دوم در بیان شهادت شاهزاده علی اصغر در آغوش پدر والاگهر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علی اهل العصمة و مفاتیح الرحمة السلام علی
العترة الطاهرة و الذریة المطهرة و رحمة الله و برکاته السلام علی بنات خیر الانام السلام
علی حور معصورات فی الخیام السلام علی سادات الهاشمیة و البنات العلویة و الاولاد الفاطمیة [illegible]
معبران اخبار ... ناقلان روایت ... این ... را چنین تقریر ... نموده اند که
روزی حضرت سید ... و سرور انبیاء مالک ممالک قاب قوسین او ادنی صاحب ... ثم دنی فتدلی
جناب رسول خدا شافع روز جزا صلی الله علیه و آله ... ضعف و کسالتی عارض ... که ...
مقدس گذشته که در حجره طاهره بتول فاطمه ... از آن روضه ... فرماید چون شرف نزول
بحجره طاهره بتول ارزانی فرمودند و آن خانه بهشت نشانه را از یمن قدوم ... رشک روضه
رضوان نمودند حضرت ... و زهره ... از ... پدر بزرگوار ... مبارک ...
... الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گفت ... [illegible]

[illegible] رضوان فاز من جنت ... دوزخ ... آن زمرد ...
جای مقربین ... و در بعضی احادیث صحیحه منقول است که جناب مستطاب نبوی فرمودند که ...
... انما فاطمة بضعة منی چون حضرت بتول ... ایمانی ... آن برگزیده حضرت سبحانی
... بر آن جناب افتاد و ... از فیوضات و سعادات بر چهره ... دلش ... جمالی ...
انوار ... و ... و رخساری ... زمان ... از ... عقل و خیال ... مقام ...
از خورشید ... و ... کالبدر ... چون آنجناب ... فرمود ...
... بیانی ... و بعد از زمانی سرور جوانان بنی آدم ... سرور ان عالم ... رسول ...
بتول ... زمان ... حضرت امام حسن با رخی ... فرزند ... و ...
... دولت سرای شرافت ... ارزانی فرمود بعد از ... خویش ...
فرمود السلام علیک یا اماه ... ای مادر مهربان امروز ...
... از این ... حضرت امام ... از این ... میفرمود ...
از ... جد بزرگوارم در این مکان ... با جد والاشان ... از این مقام ... حضرت بتول
... فرمود ای فرزند ... جد بزرگوارت امروز ... دوری ...
در این سرا ... ارزانی فرموده ... آن سرور عالمیان ...
... چون ... جد ... و شوق ... آن بزرگوار ...
... حبیب خدا ... کرده عرض کرد السلام علیک یا جداه ... ان ادخل معک تحت الکساء
حضرت فرمود ای جان جد ... زلفان ... حضرت ... کیسوی ... مقام
... قد اذنت لک یا حسن ... آن امام عالمیان ... بزیر عبا ... ماند جان ...
... زبانی ... که ... بعد از آن ... عالمیان ... دو جهان ...
... حضرت ... خدا ... آل عبا ...
امام حسین ... از انوار کمال ... بعد از سلام ...
... که این ... است که مشام ... بوی ... گرده ... بوی ... است که ...
... مانند ... جد ... حبیب ... که روانی ... ملک ... می آید ...
... امام حسن ... آن بزرگوار ...

در زیر عبا با نهایت سرور که همه مانند نور یزدانی در زیر کسای یمانی نشسته دیدم عرض کردم السلام علیک یا
جداه السلام علیک یا من اختاره الله [illegible] جد بزرگوار شوق پای بوس مرا از صبر و قرار دور نموده و ذوق صحبت
کثیر السعادت توان و تاب از من ربوده و نفحات وصل فیض شامل نسیمات مشام جان و جنان مرا
واله و مدهوش کرده که جز آغوش مبارک مشامی نظر آرم با قدم در طریق مهجوری و صبوری نتوانم گذارم آیا
رخصتی هست که در زیر این کسا و در آغوش مقدست درآیم و خود را افتخار روزگار و محبوب آفریدگار بنام
ستاده به نزد و هم به پای همی چون بهم نزد خدای جناب رسول خدا فرمودند نعم قد اذنت لک یا حسین
ای جان جهان و ای قوت روان وصال روح افزایت نهایت آمال است و عین مدعا و دیدار آن
سحابیت روشنی دیده است و منتهای مشا پس آن گوشوار عرش خدا در زیر عبا درآمده چون جان در آغوش
رسول خدا قرار گرفت همزه چه رحمت را و ابا مهر او را چه جان تنگ در برکشیده آن دو گل گلزار امامت
از نسمات صبای غیب سرمست و مدهوش گردیدند و از افاضه فیوضات اسرار لی مع الله
فهمیدند که در آن وقت از مشرق ولایت مهر سپهر امامت طالع و از عکس رضایت لمعات انوار جلال و جمال
لامع گردید انوار کمال کبریائی از افق آن دولت سرا ظهور نمود و طلیعه صبح ازلی از مطلع آن حجره
نقاب از چهره گشود یعنی شعشعه جمال بی مثال الله [illegible] بر ساحت آن خانه فیض [illegible] تابید و صورت
معنی الله نور [illegible] حضرت طاهره خدا را ظاهر گردید بعد از ورود حضرت شاه ولایت از حضرت زهرا
و بتول اطهر مقام تحقیق بر آمدند که امروز از ساحت این خانه شمیم گلشن فردوس آیه ای وارد و دلها
این کاشانه هوای منزل قدس [illegible] از این فرش استشمام نسایم خوش مشام جان میرسد و از این
فضا فیض فیوضات ملکوت اعلی استشمام می شود امروز نکهت سدره و طوبی در این حجره پا وزیده است
با خورشید جمال ازلی از مطلع این سرا دمیده گویا نسیمی از خلق معطر سرور کاینات با ینجا رسیده که عالم
ساحت و نسیمی از کوی بهترین مخلوقات این عرصه وزیده که چنین فیض نکهت و غالیه ساحت بوی جنت
میکند و با نسیم دولت [illegible] و آن صبح که گیتی منور است حضرت بتول بعرض رسانید که حضرت رسول زمن
حرم [illegible] گسترده و ساحت [illegible] از پرتو [illegible] خود [illegible] کرده اینک در
[illegible] و ابواب سعادت بر چهره ما گشوده و دو فرزند به شرف خدمتش مشرف شده و از
ادراک پای بوسش [illegible] انواع شوق و شعف حضرت علوی از غلبه اشتیاق [illegible] جناب مصطفوی
وارد [illegible] خود را [illegible] پای ادب [illegible] در خدمت جناب نبوی

زبان [illegible] وسلام [illegible] گذاری از توام گنج معراج گاه شده و از توام گنج [illegible] آیا اذنی هست که در زیر
کسا چنین نیازمند را بر خاک پای حرم [illegible] و در زمره خاک بوسان درگاه [illegible] عرش نهایت رفعت
و از این مباهات از انبیا و مرسلین و اولیا کاملین [illegible] ملکان عرش [illegible] سدرة المنتهی [illegible]
گردم همینکه بشنید آوازی [illegible] گوش [illegible] چون در راز [illegible] گفتی که وحی خدای [illegible] براو افتاد
از عرش یزدان فرود [illegible] سپاه [illegible] جلال خداوند [illegible] پس [illegible] در فشان
گشود که ای [illegible] گیتی [illegible] نبود [illegible] کی این [illegible] که سازیم نزد خدا جای جای پیشینه
راز رسول خدای درآمد شتابان بزیر کسای چون آن چهار نور در زیر کسا منور شد آثار قدرت
و انوار لطف جهان آفرین ظهور یافت و لمعات نور و فیضان [illegible] آن خانه [illegible] که رشک
وادی ایمن بود بر ملکوت و جبروت [illegible] چون حضرت زهرا و آل بزرگوار و شوهر نامدار و دو فرزند کامکار
مانند [illegible] و [illegible] الشرف مجتمع دیده و انواع فیوضات و برکات از آن اجتماع از ثری
بثریا رسیده [illegible] عرض نمود که السلام علیک یا رسول الله آیا مرا [illegible] که در زیر عبا
درآمده [illegible] قدسیه و فیوضات عرشیه فرق مباهات افرازم [illegible] قرب یا مکان
[illegible] حضرت رسول فرمود قد اذنت لک یا فاطمه چون آن
[illegible] لمعات انوار خدائی [illegible] در زیر آن عبا [illegible]
[illegible]
سموات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] یا ملائکتی و سکان سمواتی [illegible] و عزتی و جلالی
ما خلقت سماء مبنیة ولا ارضا مدحیة ولا قمرا منیرا ولا شمسا مضیئة ولا فلکا یدور ولا بحرا یجری ولا فلکا یسری
الا فی محبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء یعنی ای ملائکه مقربین وای سکان آسمان و زمین قسم
وجلال خود که خلق نکردم آسمان را ونه زمین را ونه ماه تابان را ونه آفتاب درخشان را ونه دریائی که جاری
شود ونه فلکی که دور کند [illegible] محبت این پنج تن [illegible] زیر این عبا [illegible]

بولای ایشان زود رستگار شد و هر کس رشته ولای ایشان را برید در دو کون خوار و زار و من از راه [illegible]
حضرت روح القدس با شاید و مکرر و تعجب و حیرت ماند که آیا صاحب این شان و عطف و این قرب
کرامت کدام بزرگوارانند پس جبرئیل عرض کرد یا رب من تحت الکساء ای پروردگار من کیستند اینانی
که در تحت کسا بند خطاب الهی رسید هم اهل بیت النبوة و معدن الرسالة هم فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها
ایشان اهل بیت نبوت و معدن عنصری رسالت حضرت فاطمه است و پدر او و شوهر و فرزندان او
چون جبرئیل امین از القاب جلیل و اهل آن کسا خبردار شد گفت که [illegible] از چاکران آن درگاه هم و از [illegible] ایشان
آن خرگاه خادم انام و غلام حلقه بگوش ایشان پر آواز شد بزم گردیدن زهر غره کشنده [illegible]
همه روی سوی آن بارین درخواست که مرا بانجا بار دهی پس جبرئیل امین موقف عرض پروردگار رحیم [illegible]
که آیا مرخص میفرمائی و اذن میدهی که خود را بنجا کرسی آن انجمن رسانم و خاک پای ایشان را
عزت و افتخار خود کرده و خود را ششمین آن پنج تن که آسمان و زمین از ایشان برپاست نمایم و
خود را بر فرش ره آن مفاخر عرش و کرسی سازم و از این جاه و منزلت فرق اعتبار را برفرازم [illegible] لا نبی
مرسل و لا ملک مقرب رسانم که یا رب تو بر حرمت این کسانی که من از سوی این کسا رهنمای جواب
رسید قد اذنت لک یا جبرئیل یعنی اذن دادم تو را ای جبرئیل پس روی زمین و بحبیب من و برگزیدگان
سلام و درود از من برسان و بگو انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
روح الامین با خاطری شاد بسوی زمین فرود آمده خود را بان انجمن عرش قرین رسانید که السلام علیک یا رسول الله
علیک خداوند علی اعلی تو را سلام میرساند و تحیت و درود و اکرام بحضرت اقدس مخصوص میگرداند که
قسم بعزت و جلال خود که خلق نکردم آسمان را و نه زمین را و نه ماه تابان و نه آفتاب درخشان
و نه دریا که جاری شود و نه فلک که دور کند مگر در محبت آن پنج بزرگوار که در زیر کسائی اند چه روح
الامین سوی اینجا رسید نیاید گفتن که گویم چه دید [illegible] همه [illegible] عرش دید و هویدا ز دامان آن عرش
دید چه فارغ شد از کار راز و نیاز [illegible] و بعرض مقدس رسانید که [illegible]
مرا این داشته که قدم جرأت بر [illegible] و [illegible] اجازت [illegible]
ادرم که اگرچه مرا آن خجلت و قدرت [illegible] خود [illegible]
قامت و رتبت نمی باشد جائی که ملک مقرب را اندازه [illegible] نهایت [illegible] من از مقیمان این
درگهم سر و جان فدا کرده این رسم [illegible] که در [illegible] این کسا جای من [illegible]

سازی و مرا رخصت دهی که گویم بیزدان در اینجای راز آیا مرا رخصت است که در [illegible] جا کنم و چنین رضا [illegible]
برگ [illegible] عرش [illegible] این برگزیدگان خدا سلام حضرت فرمودند قال اذنت لک یا جبرئیل جبرئیل [illegible]
تمام و ذوق [illegible] کلام [illegible] آن کسا شده و مکرر آیات تطهیر خوانده که پروردگار رحیم میفرماید انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible] که حضرت امیر [illegible]
شد حضرت [illegible] خداوند [illegible] که عاقبت [illegible] حضرت رسول فرمود و الذی بعثنی
بالحق نبیا و اصطفانی من الخلق نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل اهل الارض و فیه
جمع من شیعتنا و محبینا الا و نزلت علیهم الرحمة و حفت بهم الملائکة و استغفرت لهم الی ان یتفرقوا
ای علی قسم بخداوندی که مرا بحق فرستاده و از میان خلق مرا از برای پیغمبری خود برگزیده که ذکر نشود
همین حدیث کسا در هیچ محفلی از محافل اهل زمین که در آن محفل جمعی از شیعیان و دوستداران ما باشند مگر
آنکه رحمت بر ایشان نازل شود و ملائکه ایشان را احاطه کنند و از برای ایشان استغفار نمایند تا آنکه
متفرق شوند حضرت امیر علیه السلام گفت اذن والله فزنا و فاز شیعتنا و رب الکعبة قسم بخدا
که رستگار شدیم ما و رستگار شدند شیعیان ما قسم بپروردگار کعبه که حضرت رسول فرمود ما ذکر خبرنا
فی محفل من محافل اهل الارض و فیه جمع من شیعتنا و فیهم مهموم الا و فرج الله همه
و لا مغموم الا و کشف الله غمه و لا طالب حاجة الا و قضی الله حاجته
یعنی مذکور نمی شود حدیث ما در هیچ محفلی که در آن محفل جمعی از شیعیان ما باشند و در میان ایشان مهموم
باشد مگر آنکه خداوند عالم اندوه او را فرج دهد و نه مغمومی باشد مگر آنکه خدا غم او را برطرف کند و نه حاجتمندی
مگر آنکه خدا حاجت او را بر آورد ای دوستان و ای شیعیان حضور نمایید که از برای این بزرگواران [illegible]
شرف و منزلت و جاه و جود که اتفاق [illegible] خصوص از برای چنین [illegible] خدا و خامس آل عبا که [illegible]
چون جان [illegible] خدا جای داشت [illegible] و دیدی که روزگار [illegible] در صحرای کربلا بر آل
امام زمان تنگ داشت چون تشنگی [illegible] زکف [illegible] دین گرفت از تشنگی [illegible] روی زمین گرفت [illegible]
جائی که [illegible] باد [illegible] داد [illegible] دین گرفت [illegible] سخاوت علی [illegible]
و ز نوجوان عزای رسول [illegible] گرفت [illegible] حجر [illegible]
هم پای [illegible] خاک حرم را [illegible] داد [illegible] سلیمان نگین گرفت [illegible] از خاک خون حضرت [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] گرفت [illegible]

کردند پس برنده سری را که آفتاب از شرم او منقبض رخ از وی در حجاب می‌رفت که در آن روز سوم که قربانیان
کوی وفا یک یک جان خود را در راه خدا فدا نمودند و زیحان کجه مهمان و اسیر طریقه حق که داری [illegible]
بودند بر خاک چاک می [illegible] اگر معنی جان در راه دوست باختن را آشکار ساخته که رسم فدا شدن این است
دستهای بریده حضرت عباس صورت فدا شدن را جلوه گر کرده که دست از جان کشیدن چنین است
گلگون حضرت قاسم با صدق و وفاداری را جسم بزرگوار نموده که در راه رضا سری باختن و دوام
جان دادی دست و پای خود را از خون خود خضاب نموده قدم در جوی خاک نهادم فدا اند و چون علی اصغر شیر
خواره چون رخشان ستاره سپید رخشنده که من هم در شیرخواری از جمله فدائیان و سر بازان هستم و در
مظلومیت عقد جان نثاری بسته و رشته عمر و زندگانی گسستم آن امام معصوم بعد از شهادت یاران
و اصحاب و پس از سر بازی وفاداران و احباب مانند آفتاب عالمتاب عمامه رسول خدا بر سر و تیغ
علی مرتضی در بر یا ذو الفقار حمایل [illegible] به میدان آمده و از برای اتمام حجت مضمون این بیت را با
واز دیده اشکبار لؤلؤ [illegible] بر چهره مبارک می‌فشاند که ای قوم جفا و کوفیان بیوفا امروز در روی
زمین آیا بجز من کسی هست که امام زمان و فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد آیا از آل عبا و اهل کسا کسی
[illegible] است که در آغوش رسول خدا پرورده باشد نحن اصحاب العباء خمسنا [illegible]
[illegible] وانا الکعبة [illegible] اصحاب عبا که حق تعالی شرف و عزت عالم را بخمسه ما افزوده و نیم
تیغ بزرگواری که در روی زمین نشیمن ندیشتم تا آنکه جبرئیل آمده و بستم تا واقع شد که از آسمان و زمین
فلغله برخاست آن امام زمان دو ماه بود و آن لعینان بتکلم در آمده فرمود ای کوفیان شوم و ای شامیان
ملعون از اهل آن کسا بجز جد و پدر من دیگر کسی بود و بغیر از مادر بزرگوار و برادر کامکار من کرا دیدید
آن جا خداوند جهان بستود از آن تیغ تن مرا که از ... کلیم مادر دیگر پدر مادر است برادر
بود و یک ... من در آنجا بند غیر از تیغ تن من آن هم کشش [illegible] جبرئیل شد از حکم داور خدای جلیل
زنده و ح الایمن بار برد [illegible] کرد جهان همچو من که [illegible] بگفت این در باب شد خشم داوی
سوی علک برترب زمین کرد روی چنین گفت کر این بخوانیم که از خاک برخیزد و برمن که این جهد
این است جا کار خوب حرمت تو را و مادر و مادر رعایت کردند و حق نبوت و رسالت تو را درست بجا
آوردند و رهایی آن پسر [illegible] و یاران [illegible] شهادت چنانچه ندای جد بزرگوار از غیرت سجال اهل بیت
بغرا که زینب و کلثوم را شدت عطش بی تاب و توان نموده اند آنکه چه جاده اسیری به سر نموده اند و از غم بی یاری

و در بدری خو

و در بدری خورشید جمال رسانیده ما قرب شود فما جزینا یا قوم هل کنت تارکا لفرضی هل جاقت
تقبل الطاف حق ای قوم آیا من سنتی را تغییر داده ام یا بدعتی در دین نهاده ام یا دین خدا را بر هم زده ام
الم تعلموا انا و ما وجدنا لدینکم واعظم عظیم المواقف آیا نمیدانید که ما اماهای رسول
خدائیم نزد شما و داده اینم از آنحضرت را عهد دیجان عظیم که ما اماهای او در اجحاف نمائید فلا تنقضوا
عهدکم فانه اماکم یوم کشف الحقائق پس چگونه عهد پیمان رسول
خدا را که در پیش روی ثبات و روزی که ضعیف برهنه بر زمین که داند که ضعیف ابن سراروی جرم
بگلف چند شد و آنحضرت به برادرانی حرم آمده که بیست چه دو داده که حضرت زینب خواتون علی
شیر خواره را برداشتند و بخدمت امام مظلوم آورده که ای برادر بزرگوار این طفل معصوم از بی شیری
و تشنگی به هلاکت رسیده و نزدیک است که از بی شیری کام و زبانش خشکیده و لبان مبارکش از شدت
گرما تفتیده دست حضرت گاهی از روی حسرت بر آن طفل معصوم فرمود ای برادران کافر
که جد تو در محشر خصم ایشان باشد در آن طفل را با نهایت افسوس برگرفت و نزدیک
سپاه مخالفان رفت که ای گروه بی ایمان و منافقان ملعون اگر نفتد به شما من گناه کارم و این
عقوبت را سزاوار این طفل معصوم صغیر و در جمیع مذاهب در وقت بی تقصیر است قطره آب تو
که از بی شیری به هلاکت رسیده و شیرش پستان مادرش خشکیده آن کافران در جواب گفتند که ای ساقی
ساقی کوثر دو فرزند عزیز که علی اکبر به اولاد جدا تو و شوی ... ایم که قطره آب ...
جان جنایت که حرمله کاهلی لعین آمد که ناکهان بکمان تیری بجانب آن امام مشارق و مغارب
کرد آن تیر جگر سوز بحلقوم مبارک آن شاهزاده معصوم آمده و گلو را که بر بازوی شاه شهید ...
از گلوی نازنین آن شاهزاده جاری شد ... امام مظلوم گذشت آن شاهزاده از تاب درد
رزنید و چون حالت بس برروی دست امام حسین در خون طپید و زمین و آسمان بر کمد که زانه حضرت
امام سعید تیر را از گلوی علی اصغر بازوی مبارک خود کشید و جهان در نظرش سیاه گردیده و دست
زیر آن خون گرفته و بر آسمان برکشید و فلک غم زده گردیدند و کودکان می‌ریخت یک قطره از آن خون
نمی آمد و بغیر سوا چون در راه خدا است سهل و آسان است در مراد جهانیان و آن طفل را زمین برنجی
که بر روی دست امام بود و دیده بر روی پدر مهربان باز نمود و خندید و بعد از آن روح مقدسش بعالم
علیین پرواز کرد و جناب شاه شهید روی بجانب آسمان نمود و گفت ای خداوند این فرزند دلبند

ازینکه ناقه صالح گم کرده بود پس حضرت رو به خیمه های حرم نهاد و آن طفل معصوم را در آغوش حضرت
زینب داد و گفت ای خواهر گرامی بگیر این طفل را که از پستان مادر هرگز سیراب نشده و پیکان خورده واز
دست جفای روزگار و کوفیان غدار بگوی تا از گریه اش افزون نکنند از حالش از سموم حادثه زمانه پژمرده
و شاخسار جانش از صرصر ستم پژمرده گردیده کو خروشش از اهالی حرم بلند شد و غلغله در زمین گردون
افتاد و ناله از دل مادر علی اصغر برآمد و فغان و اقربا چنانچه برکشیده که ای سبزه نوخیز گلزار ای گلدسته ام
ندیده مادر ای طایر باغ جنان و ای حور علی روضه رضوان ای شکوفه گلزار شهادت و ای غنچه شکفته
بوستان سعادت ای شقایق گلگون مادر محزون و ای شاخ ارغوان مادر جگرخون ای افتاده در خون
آلوده تو را چگونه ببینم که به غنچه کفن گشته و این گلوی پاره پاره تو را چه نوع لطف به گردن کنم که چون
نخفته اینچنان مادر آب خواهی از آب پیکان سیراب شدی و بچه شیر زادی خود از قحط حرمله کاهل
ز هر جفا کشیدی دمی دیده باز کن و با فاطمه و سکینه راز و نیاز کو و زمانی از خواب بیدار شو با
ستم رسیده و ... حضرت زینب خاتون آن شهید شیرخواره را چون جان شیرین ببر حبیب
و نور سوده ای نور دیده و ثمره محنت رسیده ای صغری وفادار من گویا مفارقت علی اکبر را نخواستی
و بار ... حضرت قاسم نبود اما و ... گشته بود ... شهادت بود و چه موسم در خون غلطیدن
ناله بدر بزرگوار ... در ... مادر نمی شنوی فغان سکینه را چرا جواب نمیدهی و ... خار
فاطمه ... بجانب مدینه ... که ای جد بزرگوار ... بما یک نظری کن
وای مادر ... بجانب ما گذری نما که مردان ما را کشتند و نوجوانان ما را پاره پاره کردند و اطفال
صغیر ما رحم نکردند و از بزرگ و کوچک ما گذشتند آیا اطفال ما هم کشته ... رسیدند و سختی این همه خود و جفا
می شوند ای عزاداران ... ای قیام قیامت چنین ظلمی ... و هیچ ...
و اوصیا ... واقع نگشته ... هیچ گوش نشنیده ... هیچ چشم از ابتدای خلقت کون
تا کنون از کس چنین ستم که بعالم ... آل نبی ... بعد از شهادت علی اصغر
حضرت امام زمان بعزم محاربه کوفیان مصمم گردید و رخوت کهنه خود را طلبید و در زیر رخوت خود
در بر فرمودند که بعد از شهادت آن ملاعین چشم از آنها بپوشند و بغارت ... چون جناب زینب
خاتون و سایر اهل بیت رسالت آن غوات را دیدند و لباسهای کهنه را که آنحضرت می پوشید
گریه خروشش برآوردند ... حضرت زینب خاتون مضطر ... گرامی

برادر گرامی که مادر و جد و پدرم از غیب رفته اند و مادرم فاطمه و برادرم امام حسن از این جهان گذشته اند
مصیبت و همه مصائب را تازه ... و وجود ما را ... و خاک غم بر سر ما ... حضرت
فرمود ای خواهر گرامی صابر باش و بقضای الهی شاکر که این دنیا بر احدی باقی نخواهد بود و همه اهل
جهان از شربت ناگوار مرگ خواهند نوشید شماتت اعدا از همه دردها بدتر و از کشته شدن صعب
تر است شما صبر ... سوی خدا ... رسیده است کنون نوبت شهادت من و صیت است
مرا با نوای ستم دیده بگوش جان بشنو خواهر ... چو من بعرصه میدان کین شهید شوم
ز دیدن تو ... شاد ... تا ... سوم ... برفراز سنان ... خود شود
بگون غلطان مخدرات حرم ... را اسیر کنند ... ظلم و ستم کنند ... در این ... تو ...
اهل بیت یادر باش ... خواهران ... علی الخصوص سکینه ... رسیده ... ز دختران
ز دختران ... ای برادران کدام خواهر این کلمات را از چنین برادر می تواند
با این چنین روز ... در خیال می تواند دید در روضه الشهدا منقول است که حضرت یوسف علی
و علیه السلام را خواهری بود که از او ... بودند و ... برادر مهربان ... چون برادران حضرت یوسف
به صحرا بردند خواهرش در خواب بود چون بیدار شد پرسید برادرم کجاست گفتند با برادران به
صحرا رفت گفت پدرم ... بمتابعت برادران رفت ... و ... و ... کشید و از جای
جهید ... تا ... درختی بود ... که مسافر و مجاور ... آن درخت
... مفارقت وداع می شدند چون خواهر یوسف به آن درخت رسید و پدر را دید احوال برادر
گفت با برادران رفته فریاد و واگریها برکشید حضرت یعقوب گفت ... ایشان جدا ...
خواهر یوسف ... بجانب برادران ... در آن بیابان روان گردید و ...
... افتاد و ... و فریاد ... ای برادر ... که ... آنحضرت یوسف
... گریه و فغان ... بیهوش ... بیهوش ...
با فراق چند روزه ... و چگونه ... در ...
خاتون ... خواهران و دختران آنحضرت ... که ... نامحرم در ... ایشان
... و برادر بزرگوار ... و دل ... شهادت ... و امید ... در ...
برادر ... چگونه خود ... آنحضرت بعد از ... لباس کهنه ...

قبای خز مصری پوشیده و دواتقه رسول خدا او در بر نموده و ذوالفقار حمایل نمود و چون هنگام ماند
بود که ذوالجناح بیاورد مقام خدمت آن شاه ذوالجناح کشید قدر عنان اسب ذوالجناح گرفته
بکف گرفت رکاب شهادتش جبرئیل بصورت نوکر خادم و سب اسرافیل عنان گرفت و برآمد زین امام
سوار با دشه آن شاه دین سلیمان وار بر ذوالجناح چو سبط رسول گشت سوار یکانه خون دل از چشم
ثابت و سیار بر رسید ملکان آسمان و زمین که از برای شهادت سوار شد دین هر از حجاب فلک
قدسیان بر آورده اند گشوده دیده نیم سو نظاره می کردند که آنجناب بعزم قتال روانه میدان گردید
که حضرت زینب خواتون مشاهده آن حضرت دوید که ای برادر والا گهر عنی تا مل فرما که یکبار دیگر جمال
دل آرای ترا ببینم و این آرزو را نکو بسر برم آن حضرت عنان کشیده خواهر گرامی را در بر کشید
و فرمود شما را بخدا قسم میدهم که صابر باشید و به او تعالی سپارم که وکیل موروث و کفیل حقات
امور شما می باشد و روانه میدان بعزم قتال گردید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد
و آخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت على قتله اللهم
مجلس چهل و سیم در بیان شهادت امام زمان العنهم جميعا و امدن حضرت [illegible] در [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدا ما بقيت
وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى
ذریت اکرام بسند معتبر از امام همام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والسلام مرویست که در صحرای کربلا
اطفال و اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام از بی آبی بیتابی می نمودند و نزد آنحضرت زبان بشکوه می
گشودند ملکی از جانب پروردگار عالم نازل شد و بخدمت جناب امام حسین عرض نمود که یا حسین پروردگار عالم می
فرماید که هر حاجتی داری از ما بخواه و هر مدعایی که در خدمت درگاه ما بگو تا اجابت کنیم حضرت عرض نمود که پروردگارا
خداوندا جهان آشکار و نهان عیان و پوشیده و نهان یکسان است این بندگان تو از صغیر و کبیر از تشنگی بی
تاب و در اضطراب اند ملک خطاب رسید که امام را بگوی که آسمان و زمین در دست تو و قضا و قدر پای بست امر تو
بست حکم منتظر است و دوزخ و بهشت در فرمان تو چشمه های بهشت از انگشتان تو جاریست و نهرهای جنات در فرمان
امر تو در بنجا ساری به انگشت خلق برزمین بکش آنحضرت بانگشت معجز نمای بسته خلق کشید در حال نهری
ظاهر شد شیرین تر از شیر و شیرین تر از عسل و سرد تر از یخ ملک گفت یا حسین این است حق مخدوم خاکپایک

موافق
که روز رزگت نهان بود و از قدرت خدا عیان گردید و حدیث مذکور موافق بخلاف عامه و خاصه ثبت
آمد بسوی معرکه و اکنه زبان گشود گفت این حدیث و خون زدل بر آسمان گشود ممنوع شد که بجهان حق نبی
یاد جهان نمانده کسی ز آل نبی ما را کشته اند ما بکشند از بهر که از آل نبی نبود عترت نبی حق نبی چگونه گذاشتند
شد چنین نگذشته است الله را از عترت نبی اینک بخون آل نبی رنگ کرده اند هستی که بود در کربلا جیب نبی
یارب تو آگهی که رعایت کسی نکرد در حق اهل بیت نبی حرمت نبی این ظلم را جواب چه گویند روز حشر بر
کوفیان مقام بود حجت نبی فردا چه بیت دست مکافات داد ما گیرد ز خصم حکم حق و غیرت نبی بس گفت از این
حدیث دیوانش کسی نداد لب تشنه غرق خون شد و آبش کسی نداد نوحه سرایان ماتم خلق جهان مصیبت
کربلا اشکباران مجلس خوب و داری در مجلس و سوگواری چنین نوحه سرا و از نوک خامه سیاه
زبان مرا بی خواز انگارش خاکریده اند و از دیده خون چکانیده که چون در آن روز غم اندوز از ضعف
تشنگان میدان با عرصه رزمگاه خالی ماند و از خونهای کف آن دشت ابتلا میدان شهادت گلگون گشت یاران
کوی وفا سر در راه دوست داده و تمامی زائران کعبه صفا جبین در آن بیابان بر خاک افتاده از جان نثاران
سوای شاه شهدا سرور امامت دختر ولی نظر ولایت شهادت سرباز نمانده که در خون نغلطیده باشد و سر از تن
نبود که جانش بجانان نرسیده باشد فرمانفرمای میدان چه در دشت کین سیدالمرسلین میدان کین
گشت دید خود عرشه دید چه و بدریای خون غوطه ور دریک چهار طرف ناگاه آهی سوز
ناک از جگر برکشید که این سرایرده نیلگون تیره و تار گردید و بطرف حرم نگاه نظرش فلک
افتاده و بر آن جوانب در خون غلطیده و بدنهای پاره پاره دیده که و دل حرم رسالت صاحب
سوخته نمود و اطفال و عورات و اطفال از تشنه فرمود ای حالی با آن امام زمان
داد که شرح نتوان کرد و حسرتی بر آن حسرت کشید جهان که قهرمان [illegible] توان
[illegible] برادر و فرزند و سر ریک [illegible] و دیده و دیگر
زینب بیا در ده و دختران حرم تشریف آورده میدان گردیده فرمود یا سکینه یا زینب یا ام
کلثوم یا شهربانو علیکن منی السلام سلام من بر شما باد وداع می کنم شما را وداع آخرین و نظر
بسوی شما نظر باز پسین و وعده گاه من و شما جنات است و در خدمت جد و پدر و مادر با شما ملاقات
خواهم نمود و یکان یکان را مانند جان شیرین در آغوش کشیده و سر و روی بوسید و ایشان را تسلی بهای
خدا فرمود سجاد و بیند صبور که خروش بر کیان هوش از زمین و زمان بر آورده فغان

کودکان توان و توانش از جان گرفتیان ربود و حضرت زینب خواتون را وصیت نمود و غمخواری و پرستاری یتیمان
سفارش فرمود که ای خواهر مهربان خداوند جهان با شما یار و مددکار باد و رخا شما را جوادار و غمخوار است و
وایشان را یکایک تسلی نمود و در خیام هر یکی وداع نمود و حضرت سجاد را در بر آورد و از آن و وصایای امامت ...
اهل بیت طهارت سرافراز کرد و عمامهٔ رسول خدا را بسر و ذو الفقار ولی خدا را بر کمر استوار نمود و ...
دلداری آن ستم زدگان را تسکین داد ... کان عقوبت محاربه ... و سعیمان دادبر ذو الجناح
رفتار نشسته و تمامی اهل بیت متعاقبش از کنار و سوی کنان روان شدند حضرت ستیده زنان
خواتون چون برادر بزرگوار را دید که مانند جان جهان میدان رو داشت روانش از تن روان گشته و بادل
سیل بر کشش از دامان گذشته خورشید و بناخن مخف چهره خورشید که ای باد گار حیدر کرار و ای نور چشم
احمد مختار چه اراده داری و ما را بکه می گذاری چه خواهر بیای او بنگرید جمال دلگشوده را دید
خورشید کاهی چون چهره زرد و حور مراست از نو بهین آرزوی که آتش بر ما نو بهار ... که سایه ای بر خاک
پای نو سر در ... خاتون ام کلثوم ... از ... کشید و ناله و ... افلاک رسانید که ای برادر گرامی
میدان خواهی رفت و فنا و فراق و مصیبت ... جگر های خونین ما خواهی سوخت کاش از زمانه ...
ماتم دیده بکشادی ... که ... مرگ ... ای وای از فراق نمی تابی حضرت فرمود ای خواهر مهربان
غمگین مباشید که خداوند مهربان بجه شما ... خواهد شد و ... شهادت ...
کشته شدن علاجی ... آهنگ میدان شد و آن ... جهانی ...
دلگشا ... بر ... فرش گشت و ... که ... در ... هم نوع ...
میدان ... و از ... جمال دید ... میدان ... کشته فرش ...
... آن امام زمان آهنگ میدان فرمود ...
... از ... و دشمنان ... جمال ...
الغرض که چون ... میدان کین ... ای ... روان گشت ...
جهان ... کشت ... ذو الفقار ... بعد از آن که آن
سرور عالمیان و امام زمان ... که میدان رسید ... جمال آن برگزیده ... از افق آن بیابان طلوع
کرد آفتاب رخسار ... جمال امام ... گشت ... حقیقت ...
... بر آن قوم ... گردید ... و از آن ...

رشک وادی ایمن گردید و زمان و مکان غیرت جنت عدن قدرت حق ظهور نمود و کمال ضعف از قبس روز
و نمود آنحضرت مانند کوه گران بر پشت ذو الجناح ... کشید و نیزه را بر زمین استوار و بدین رجز تکلم
کرد کفر القوم وقدماً رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین کافر شدند قوم و از ثواب پروردگار روگردان شدند قتل
القوم علیاً وابنه حسن الخیر کریم الابوین حنقاً منهم وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الی حرب الحسین
... امیر المؤمنین و فرزند او حسن را از راه عداوت ... لشکر جمع کنیم و بحرب حسین روانه شویم یا لقوم
من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین ... قوم رذل ...
... کشتن ... حرم خدا و حرم رسول ثم صاروا وتواصوا کلهم باجتیاحی
لرضاء الملحدین ... متفق شدند ... محمد لم یخافوا
الله فی سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین ... اهل ... عبید الله
... وابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین
لا لشیء کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی والنبی القرشی الوالدین
... لشکر ... من ...
... امیر المؤمنین ... سید المرسلین خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن
... فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة وابن الذهبین ... من له جد کجدی
فی الوری او کشیخی فانا ابن العلمین ...
... فاطم الزهراء امی وابی ... الرسل امام الثقلین
... عروة الدین علی المرتضی
هادم الجیش مصلی القبلتین ...
... یعبدونا اللات والعزی معاً وابی کان یصلی القبلتین ... قوم
... عبد الله غلاماً یافعاً وقریش یعبدون الوثنین
... قوم مشغول بت پرستی بودند من له عم کعمی
جعفر وهب الله له اجنحتین ... خدای تعالی او را
... فی سبیل الله ماذا صنعت امة السوء معاً بالعترتین عترة

اکرام الرسول المصطفی و علی المرتضی [illegible] که بهجا که این امت کردند بعترت مصطفی و حضرت سیدالشهدا [illegible] مقام نصیحت
و موعظه آن حضرت برآمده و فرمود ای قوم بترسید از خداوند قهار و بپرهیزید از انتقام معبود جبار که
هر مظلومی را از ظالم خواهد کشید و هر ستمگری از ساغر مکافات شربت ناگوار خواهد چشید اگر بخداوند یگانه اقرار
و اعتراف دارید راه خلاف مسپارید و در خطا اصرار منمایید و از آزار من قدم بکشید و بدانید نهال رسالت از جد من
بارور است و گلستان ولایت از پدر من معطر مادر من بضعه احمدیست و نور دیده محمدی [illegible] پیغمبر برگزیده
و بر دوش خود نشانیده و این لبهای خشکیده من که از تشنگی افسرده و خشکیده [illegible] بوسیده و در روی و موی
مرا بوییده و موجب حق رسالت او را پاس دارید و رعایت جانب او را در باره من فرو مگذارید که سبب
عذاب و موجب عقوبت خواهید گشت و در درکات نیران با فرعون و شداد خواهید بود از این
کلمات آتش در جان لشکر افتاد و بعضی را گریه و ناله دست داد [illegible] برآمد [illegible] مخالف خروش شد
گریه کودکان و [illegible] و خروش [illegible] سراسیمه سوی عمر بن سعد شتافتند بانگ کوس و نفیر [illegible] که این شاه فرزند
پیغمبرست این زاده ساقی کوثر است [illegible] لبهای او خشکیده [illegible] که گویا
علی زنده بازآمده است میدان کین [illegible] است پس آن فرزند شیر خدا [illegible] آورده
[illegible] وقت بود گفتم لشکر [illegible] که منم گرامی [illegible] و عالم طفیل
وجود من است وجود دو عالم بجود من است منم نور خالق روزگار که از من [illegible] منم
[illegible] دوست که دارم [illegible] عهد و پیمان دوست منم معنی قدرت کردگار [illegible]
[illegible] منم داور آسمان و زمین منم پاک داور را جانشین منم آنکه بر آستانم جبین ز روی شرف سوده
روح الامین مرا کرده داور [illegible] منم حلقه گوش عرش برین منم نور از نور [illegible] منم قرة
[illegible] ای گروه بی ایمان و ای فرقه [illegible] از جان عترت رسول چه می جویید [illegible] که عورات
[illegible] را از این مکان برداشته بدیار ترکستان بریم و این زنان و طفلان که از نسل محمد مصطفی و علی
مرتضی می باشند قطره آب بکام و زبان ایشان [illegible] از تشنگی بی تاب و [illegible]
صدای گریه از لشکر ابن سعد بلند شد عمر سعد چون اضطراب لشکر را دید و [illegible] و غلغله ایشان شنید [illegible]
که لشکر [illegible] ساز جنگ [illegible] حضرت امام زمان را یاری نمایند که شمر ملعون [illegible] آواز
که ای پسر ابوتراب [illegible] ببیعت یزید و متابعت ابن زیاد در آ که [illegible]
[illegible] هلاکت [illegible] و کشته شدن را اقرار [illegible] حضرت فرمود هیهات هیهات محال است که [illegible]

بیعت و [illegible] ابن سعد [illegible] قلب لشکر [illegible] که آنحضرت را تیرباران نمایند و خونریزی
[illegible] کمان [illegible] پانزده هزار [illegible] آن امام عالمیان [illegible] آنحضرت را تیر
باران نمودند از قضا یکی را [illegible] آن امام زمان [illegible] عالمیان [illegible] توقف [illegible] قهاری [illegible]
[illegible] شجاعت آن سرباز راه [illegible] ای [illegible] اکنون که حجت بر شما
تمام نمودم جهادی با شما [illegible] تا روز قیام [illegible] ابن سعد ملعون یکی
یکی مبارزان عرب و شجاعان با امام [illegible] آن امام زمان میفرستاد و آن فرزند [illegible]
الغالب یک یک را بجهنم میفرستاد بعضی را بر فرق میزد که تا سینه می شکافت و بعضی را بر کمر میزد و دو نیم می
ساخت بعضی را بر کتف میزد [illegible] و بعضی [illegible] سینه [illegible] القصه [illegible] هزار
[illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible] ابن سعد [illegible]
[illegible] ایشان شکسته [illegible] در میان عرب مشهور بود [illegible] آن حضرت [illegible]
مخالف [illegible] و دلهای ایشان [illegible] از معادن [illegible]
[illegible] در آن زمان [illegible] ملائکه سموات [illegible]
مدهوش شدند ملائکه [illegible] زبان [illegible] که [illegible] بر روی زمین [illegible]
[illegible]
که ای ملائکه [illegible] یاری این [illegible] و جان نثار [illegible] از شما طلب یاری [illegible]
حدیث [illegible] ملک از ملائکه مقرب [illegible] بخدمت آن حضرت [illegible] سلام [illegible] که خداوند عالم
فرستاده [illegible] دنیا [illegible] امامت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دنیا [illegible] ملائکه [illegible]
شما را خدا جزای خیر دهاد [illegible] حضرت [illegible] میان [illegible]
[illegible] خدای مهربان [illegible]
[illegible] آن حضرت در میان میدان ایستاده
و گاهی [illegible] احوال [illegible] اهل حرم [illegible] و گاهی [illegible] تشنگی [illegible]
[illegible] میان معرکه [illegible] عجب [illegible]
و عرض کرد السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله [illegible]

وانگه حضرت جواب سلام باز داده و ابواب لطف بر روی آن گشاده فرمود تو کیستی و درین بیکسی و غربت
از برای چیستی که بر مظلومان و غریبان وارد شدی و سلام می کنی آن شخص عرض کرد یا ابن رسول الله من ملک
منم مظهر بربان و چاکر شاه مردان و شیر یزدان مرا زعفر را جنی می نامند و لشکر من درین بیابان حیدر و بیابان
در جا و سر العصم مکانی که هر دو بزرگوار شمشیر شجاعت زدند و آن جا را از کفره و جن پرداخت قافی
مسلمان و هوادار امیر گروه ایشان ساحت حال من سر کرده و دیگران ایشان هم در منزل خود بودم که فغان
بر سر زنان و بر سینه زنان و یا حسین گویان آمدند و مرا اعلام کردند که در منزل عیش و استراحت نشسته و دل
بعث زنان اهل البیت در صحرای کربلا قیامت بر پا و اولاد رسول هست اولاد زنا کشته و مقتول اند امام زمان و حجت
خدای یار و یاور مانده است و طلب یاری می نماید من بر سینه زنان خود را بجانب تو شتافتم و شرف
مشرف کردم و سواری ده که من با لشکر آمده این اشقیا را بخاک هلاک افکنم و عالم از لوث وجود ایشان
پاک و صاف سازم حضرت فرمود ای زعفر نیک … خدا داده که تو را جزای خیر دهد … ما را پیش اولاد
جایز نیست زیرا که شما ایشان را می بینید و ایشان شما را نمی بینند و شرط مروت و انصاف نیست
گرد که ما متکفل می شویم بصورت آدمیان و مثل بصورت ایشان در مقابل گشته شویم … تو را حجب نجات
و رهائی از مهلکات خواهد بود حضرت فرمود جزاک الله جزای خیر دلم از هیچ تو نرسیده …
دیده ام که امروز بلقای پروردگار خواهم رسید و ازین دنیای فانی خواهم رهید تو مرا … خود معاودت
کن و بجهت خاطر من … که جزای تو خیر و پاداش عین آمدن تو نیک و خوب است زعفر بچشم گریان
و دل بریان مراجعت نمود که آنحضرت دید در روی هوا غلغله و ولوله بلند شد و جنیان … پیدا شدند
پرواز کنان رسیدند و عرض کردند السلام علیک یا حجة الله روحنا فداک ما از یاران و هواداران تو ایم
و آمده بخدمت تو جان فشانی کنیم مرخص کن که بطرفة العین این ملاعین را بخاک هلاک روانه … الیوم … ثم
حضرت فرمود خدا شما را رحمت کند و جزا دهد این سر در این راه رفته و این تن در این عرصه بخاک … چون
نطلبیده خویشانند این شهادت عین سعادت و محض لطف و کرم است … قبل … خود را
در خواب دیدم که جدم مرا بوسید و فرمود یا حسین ان الله قد شاء ان یراک قتیلا ای حسین جد من
خدا میخواهد که تو را کشته و بخون خود آغشته ببیند و محاسن نورانی از خون خضاب کرده خواهد و سرت
بریده و زینت سنان مقدر کرده است و شاء ان یری حرمک علی اقتاب الجمال و حرم تو را اسیر و در
هر شهر و دیار ببیند … صبر … تا خدا حکم کند پس جنیان گریان مرخص شدند و رفتند پس ابن سعد

معلوم چون دید که کسی از قدرت مقابله و محاربه با آنحضرت نیست متحیر شد سر کرده های لشکر آمدند که ای ابن سعد کم
اتقدرون من تقاتلون ای بر تو آیا نمی بینی که با که جنگ میکنی هذا ابن الانزع البطین هذا ابن
قاتل العرب این فرزند انزع بطین و جگر گوشه اشجع ابین است چه لشکرها را کشت و ما را باید از جان دست
چه باید کرد ابن سعد گفت بر این طریق چاره آن نمی شود گفته شد یکدفعه امر کن که لشکر بر او تازند و تیر با جانب او
اندازند بلکه بر این طریق چاره آن بشود که یکدفعه چهار هزار تیر انداز تیرها را جا کنند از جوانب آنحضرت
انداختند ای عزیزان تصور نمایید و از گریه و زاری خود را معاف مدارید که چه صعوبت بر آن بزرگوار پیکان
خدا و امام دو سرا رسیده که چشم روزگار از اول خلقت آدم الی یا روز قیامت ندیده و نخواهد دید منقول است
که چون حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را نمرود مردود در آتش انداخت و خود از تشویش آنجناب فارغ
ساخت ملائکه بعرض کبریائی رسانیدند که خداوند جهان و خلاق زمین و آسمان امروز در روی زمین
بجز ابراهیم شناسای ذات تو کسی نیست و مقرب برگزیده تست او را به آتش انداخته و جهان
از وجود مبارکش که مثل و مانندی ندارد پرداخته خطابی بملائکه رسید که بروید و چنانچه از شما نصرت
بخواهد یاری آن برگزیده … و منقول است که ملک باد و آب و خاک و آتش با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
بعزم یاوری آنحضرت نازل شدند و هر چه با آنجناب اظهار یاری و نصرت نمودند حضرت ابراهیم قبول ننمود
پروردگار من بمن بیناست و در امر من دانا … حسبی من سؤالی علمه بحالی … حاجت … حاجات است بعد
از آن خطاب رسید یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و از این توکل حضرت ابراهیم بخطاب خلیل الله
سرافراز و در افواه و السنه خاص و عام مشهور و از عالمیان ممتاز گشت ای برادران تصور نمایید که این
امام مظلوم با وجودی که شما بشنوید و بچشم … نفر اقارب و اولاد و اصحاب و احباب و اهل بیت عصمت
و طهارت در آن ورطه خطرناک بودند و در آن طریق بخاک و خون آلوده گشته راه رضای حضرت
باری پیمودند و خود را بسعادت دیدار جنتیان راضی نمودند و ملائکه و جنیان که بر یاری آنحضرت آمدند
و از مرتبه اطاعت آن چیزی کم و کسر نمی گشت باز از راه رضا و وفا از عهد خدا باز نگشت و عصیان
خاص و کفیل شد و گناه عاصیان جد و شیعیان پدرش را متعهد و بر گردن گرفت … قدر و منزلت
آنجناب را باید دانست و مثال این حکایات را اگر … ملاحظه … مرتبه … اعجاز
و در روز قدرت و صنعت خدای در باره آن بزرگوار چیزی نبود … خداوند عالم ما را … توبه
… آن مرتبه مغفرت … و از ورطه عصیان و مخالفت رهاند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين

وشایعت وبایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس بیست و چهارم در قتل امام [illegible] بن [illegible] و مکالمات

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا من [illegible]

مجروح وصدره مکسور ورأسه على القناة مشهور السلام علیک یا من [illegible]

بالدماء ویا قتیل الظماء ویا من جسمه غریب بالدماء ورحمة الله وبرکاته

مبارزان میدان دانشوری و دانشوران مرحوم [illegible] گستری چنین حکایت و بدینگونه روایت کرده اند که چون خلیفه برحق و وصی مطلق نفس خیر المرسلین و ولی حضرت رب العالمین باعث ایجاد آسمان و زمین و خداوند جهان [illegible] جان جهان مصطفوی و روح روان نبوی مظهر قدرت الهی حضرت اسد الله الغالب [illegible] خلافت [illegible] کشته و مسند هدایت نشین گزید [illegible] که جهان که از غبار ظلم ظلمانی و تیره بود و [illegible] که از [illegible] ضلالت و [illegible] جهالت افسرده و پژمرده [illegible] منور تر از [illegible] جاوید [illegible] گشت [illegible] ظلام رفت و نور اسلام پدید گردید و [illegible] ایام گذشت و [illegible] جاوید عالم رسید خاتم [illegible] سلیمان قرار یافت و اهرمن دیو سیرت [illegible] دار البوار [illegible] نوای [illegible] فرعون مصر غرور از مدینه جهان گذشت فلک [illegible] و سپهر [illegible] از خورشید جمال شاه ولایت [illegible] گردید و [illegible] ظلام که زمان [illegible] گرفته بود پراکنده و [illegible] سامری از ساحری دست کشید و [illegible] از ید بیضای موسوی [illegible] عدم [illegible] گردید دیو رفت و خورشید از [illegible] و نوبت [illegible] که [illegible] چون اخبار [illegible] شاه ولایت پناه [illegible] گردید [illegible] و فردوسی [illegible] حق پرستان را [illegible] شادی [illegible] که [illegible] پرستان را [illegible] غم و الم پدید گردید [illegible] و انقلاب را گردید و ذلک فضل الله جاری بر زبان [illegible] گردید و [illegible] و اطیاب [illegible] و درد جان معاویه علیه اللعنة والهاویه چون از این خبر [illegible] و از خلافت خلیفه برحق با خبر گردید [illegible] [illegible] و رنگ از رخ [illegible] پدید [illegible] که [illegible] و [illegible] بشیطان و دیو و سلیمان [illegible] و [illegible] و [illegible] و رضوان [illegible] و [illegible] از نور [illegible] و دور و باطل محض از حق محض [illegible] و [illegible] جمیعا [illegible] و [illegible] با جمعی از [illegible] از [illegible] در [illegible] کار [illegible] با خدای یگانه [illegible] در میانه [illegible]

ولایت پناه [illegible] خلافت [illegible] و از [illegible] باطل [illegible] چون [illegible] آن [illegible] آن سگ [illegible] و از فرمان حضرت [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] کاتب امام [illegible] و [illegible] و [illegible] حضرت [illegible] خیر الانام از لوازم [illegible] حضرت [illegible] بر [illegible] آن لعین [illegible] و [illegible] سعادت [illegible] و جمعی از اصحاب خاص که [illegible] خدمت جناب نبوی [illegible] [illegible] از [illegible] که از اصحاب یمین بود [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]

إن آنستم إمرأة الجنة من خادمنا [illegible]

و [illegible] بود [illegible] معاویه لعین [illegible] از [illegible] که [illegible] لعین [illegible] جمع [illegible] گمراه [illegible] و [illegible] ایمان و اسلام [illegible] گشته [illegible] آن فرعون [illegible] و [illegible] ضلالت و [illegible] و چون [illegible] [illegible] جمال [illegible] چون [illegible] فی [illegible] گردید [illegible] آن [illegible] [illegible] معاویه لعین [illegible] و چون [illegible] [illegible] و [illegible] آن [illegible] [illegible] و [illegible] چون [illegible] عهدی [illegible] [illegible] و از طرف [illegible] آب [illegible] [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] چنانکه [illegible] و چون [illegible] [illegible] و [illegible] اضطراب [illegible] جمعی از اصحاب [illegible] آب [illegible] معروض [illegible] [illegible] معاویه لعین [illegible] [illegible] [illegible] آن لعین [illegible] [illegible] و [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] ممنوع [illegible] و [illegible] آن [illegible] چون [illegible] ولایت [illegible] رسید [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible]

بارها تمام آمده یاد و خود و کودکان خود دیده چنانچه جمعی از آن سپاه بر دار و بر آب رفته خود با مسعود معاویه از نهر فرات
ویرانه در تشنه انگاه از منصرف و [illegible] ساحل فرات منصرف شود که عطا کرده است که جانب [illegible]
آب دم خنجر آبدار — به جوش بیارد رخش خشن — [illegible] — چنان [illegible] ابر [illegible]
[illegible] پوشید بر تن چون جوشن کارزار — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — علی اصغر [illegible] — جهان از [illegible]
گشت زار — [illegible] — علی [illegible] — روان [illegible]
نمود آن [illegible] جمعی از [illegible] و [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
رسید [illegible] لعین که در [illegible] و [illegible] پیغام [illegible]
چنان است که [illegible] آب [illegible] آن لعین [illegible] بالشکر سوار [illegible]
حیدر کرار است [illegible] جناب سید الشهدا چون [illegible] آن [illegible] دید که [illegible] شوند بر آن [illegible]
بر آن لشکر [illegible] قدرت الهی [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] برهم [illegible] رسول خدا [illegible] العین علی مرتضی [illegible] در میان آن
[illegible] افتاده [illegible] حیدری [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — زهر [illegible] — [illegible]
دگر [illegible] میدان [illegible] سید المرسلین [illegible] — [illegible]
چون آن شاه [illegible] بر آن [illegible] میدان [illegible] دمار [illegible] لشکر
معاویه چون [illegible] سپاه [illegible] و [illegible] لشکر [illegible]
لشکر [illegible] آب [illegible] شاداب [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] آن شاهزاده [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] بزرگوار حضرت امیر المؤمنین [illegible]
و آثار حزن و اندوه [illegible] عرض کردند که ای جناب [illegible]
[illegible] ساقی کوثر [illegible] معاویه لعین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که [illegible]
[illegible] جهان [illegible] کشته [illegible]

از روز [illegible] بعد [illegible] جهان [illegible] [illegible] و نو [illegible]
آب از [illegible] لشکر معاویه [illegible] صحرای کربلا [illegible] اعوان و انصار [illegible]
[illegible] در میان [illegible] و [illegible] حضرت [illegible] اصحاب [illegible]
کشتی [illegible] طوفان کربلا — [illegible] خون [illegible] میدان کربلا — [illegible]
خون [illegible] از [illegible] کربلا — [illegible] — [illegible] کربلا
[illegible] — [illegible] — [illegible]
کربلا — [illegible] — [illegible] کربلا — [illegible]
[illegible] حرم [illegible] ای شیعیان [illegible]
[illegible] که [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] مرتضی [illegible] اذ [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] جان [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] امام زمان [illegible]
[illegible] آن جان جهان [illegible] العین حیدر کرار [illegible]
[illegible] جهان [illegible] محاربه [illegible]
[illegible] قتال [illegible] میدان [illegible] رسیده [illegible] انا
ابن علی الطاهر من آل هاشم کفانی بهذا الفخر حین افتخر وجدی رسول الله اکرم من مضی
ونحن سراج الله فی الارض نظهر [illegible] علی [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] فاطمة
امی من نسل [illegible] احمد وعمی [illegible] والجناحین جعفر [illegible]
[illegible] ولاة الحوض [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] ومبغضنا یوم القیمة یخسر [illegible]

مرو باشند و دشمنان در قیمت ... [illegible] خواهند بود و هرچند از آن ... [illegible] سید الشهدا قدرت سقایت
بر خود ... [illegible] آن ... [illegible] گرد را علاج ... [illegible] از غلاف کشید حواله ... [illegible]
جهان ... [illegible] از میان ... [illegible] بیش ... [illegible] عباس کشت ... [illegible] جهان آفرین و ... [illegible]
و بسیاری از آن ... [illegible] زخم ... [illegible] و ارکان ... [illegible] این رسول الله ... [illegible]
و صف ... [illegible] لشکر ... [illegible] نعش او ... [illegible] گردید و ... [illegible] میدان آمد ... [illegible]
و شاه ... [illegible] در آن ... [illegible] که ... [illegible] که در آن وقت ... [illegible]
... [illegible] بود ... [illegible] آمده زبان ... [illegible] که این علی ... [illegible]
و دست ... [illegible] که ... [illegible] است ... [illegible]
و ... [illegible] شدم ... [illegible] خود خواهند ... [illegible]
و ... [illegible] بیرون ... [illegible]
و ... [illegible] در آن ... [illegible] برکشته
و دست ... [illegible] که آن ... [illegible]
ضعف ... [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ... [illegible]
... [illegible] عباس ... [illegible] سوی فرات ... [illegible]
چون ... [illegible] که آن ... [illegible] فرات ... [illegible]
و ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] انا اعطیناک ... [illegible]
یعنی ... [illegible] این کلام ... [illegible]
که آن ... [illegible] حضرت ... [illegible] گفت ای جان برادر ... [illegible]

بولاد کشته

پا از آب شده دیده کاینات سوی آب چون شاه دین دست برد ز خون جگر عکس خود آب خورد لب تشنه چون
بر آب لب شاه و ز لب تشنگان حرم کرد یاد ... [illegible] دلشان ... [illegible] شد ز آب ... [illegible] از دیده
دست از آب آنحضرت از تشنگی اطفال و خواهران یاد آورده و سرشک گلناری بر چهره مبارک جاری کرده
که در آن وقت شغف و صوامع ملکوت افتاده ملایک لب از تسبیح ... [illegible] و از آن واقعه جان سوز
دریا آب از دیده کان جاری کرده که آوازی ... [illegible] که ای جناب تو آب می نوشی ... [illegible] حرم
غارت کردند آن سرور ... [illegible] روانه بجانب خیام کردید در آن وقت عمر سعد ... [illegible] که آن سرور
در میان ... [illegible] از ... [illegible] کافران ... [illegible] و ... [illegible] کردیدند و ... [illegible]
... [illegible] از آن ... [illegible] خیمه های حرم محترم ... [illegible] ظاهر شد که آن ... [illegible]
... [illegible] که از دست ساقی کوثر آب ... [illegible] آنحضرت ... [illegible]
و فرمود که وداع می کنم شما را وداع آخرین ... [illegible] شما را دیدن بار پسین ... [illegible]
... [illegible] بر سر ... [illegible] باشید ... [illegible]
... [illegible] باشید ... [illegible] اطفال ... [illegible] به امام زین العابدین
فرمود که ای فرزند ... [illegible] دل ... [illegible] و اصحاب و ... [illegible]
و دل ... [illegible] ای فرزند ... [illegible] خدای ... [illegible]
و ... [illegible] مدینه ... [illegible] سلام ... [illegible] بوستان
که ای شیعیان ... [illegible]
شما ... [illegible] اطفال ... [illegible]
... [illegible] گشته ... [illegible] میدان ... [illegible]
... [illegible] ای ... [illegible] شود ... [illegible]
... [illegible] شود ... [illegible] خون ... [illegible]
... [illegible] از آن خون ... [illegible] روی و موی روی سوی
حرم ... [illegible] روی ... [illegible] کرانی ... [illegible]
... [illegible] حال من ... [illegible] احوال من ... [illegible]
... [illegible] خدا را ... [illegible] من ... [illegible] دست ... [illegible]

چه گویند ما را پدر را که کشت خدا را نگویی تو این راز زشت ای دو سجاع چون فرزند بستدم زین العابدین را می‌
از من از اسلام برسان و بگو ای فرزند بستدم وای من دل شکسته باسکینه من طریقه مهربانی ربجا آورد
و فاطمه صغری را از خواهش خود پرورد که داغ یتیمی برایشان نماید و رنج بی پدری ببیند را نباید زارد
چه آید بسوی امام زمان بگو تو برادرم برادر زمان چه گوید زبانم چه داری پیام بگو بی پدر
و سلام چه بر خون من بنگرد بوسم بریده که چون شد تن زرد شهم بگو شد بشمشیر کین چاک چاک زخم
سواران نهان شد بخاک به پشت تو ساید چه با آه و دست بگو شمر بر سینه من نشست چه کلثوم ساید بروی
و موی شود زلفش از کلکل مشکبوی چو پرسد که رگ گلگلت خون کیست خدا را بگو هیچ و گریان با
چه کلثوم مجروح زسر برکشد سرت را با از آه در برکشد چو کبود چند پر از خون من ریش ان کنند کبود
خواهش بسوی چو زینب فغان بر کشد ز سر با غم و آه سوگ شد چه با گریه بیند تو را در کنار براد
وحش کریان شود زار زار پر از خون کند روی از روی تو کند سرخ گیسو زگیسوی تو از آن خون هنگام
شمار شفاعت کند نزد پروردگار چه با خنک شد را زان شاه زشت زد ز خشک افلاک آواز خواست اللهم
العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين
وشايعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا مصباح الدجى و
سفينة النجاة والرجاء المرتجى السلام علیک یا حبيب الرحمن و يا شريك القرآن و يا صاحب المقام
عارفان معارف ربانی و واقفان علوم [illegible] سخنان کشف آگاهی این حدیث صحیح را روایت کرده‌اند
از حسن بصری روایت کرده‌اند که در نیمه شبی تیره و تار که ادم به مسجد الحرام افتاده و کار روزانه را تمام
شد ای حوائج و ادای فرائض بر آن عالی مقام با اقامت کشاده چون وارد مسجد الحرام شدم وحشتی
بدید کرد و وحشتی در دلم بظهور رسید که طایر هوسم چون مرغ بسمل بخود طپید و وقت مشقدم
بهر جانب دوید چون داخل آن خجسته مقام شدم همه جا شنیدم و ملوّ از نور دیدم که در آن تیره شب
ساحت آن خجسته مقام مانند خورشید انور تابیده و بدانی چون بر هوش عالم غیب در مسجد الحرام
که از آن نور جبت الحرام رنگ وادی طور و مانند عرش اعظم سراپا نور گردیده چون گوش فرا دادم
حیرت دیده کاشتم و آوازی شنیدم چون نوای اهل راز با عجز و نیاز و پر تو جمالی دیدم مانند انوار

جمال خداوند که با همه سر اپرا عجاز و آن صدا نوای تحسین طور ظاهر و عیان و از آن جمال مشعل نور علی نور
و نمایان بزرگواری دیدم در نماز ایستاده و در محراب تضرع و ابتهال قدم نهاده که مسجد الحرام در حرم
کامش بحجه بیرام احرام بسته و رکن و مقام کرد ذکر شش مشغول طواف گشته چه از خاک کوی دلش
عبادت و ستارا را زد ربانی باب الفضل باب جبرئیل از روی ذوق و شوق با حضرت قاضی الحاجات
در مناجات بود و در کمال فروتنی و مسکنت با جناب واهب العطیات باین عبارات در گفت و شنود
در زاویه از زوایای مسجد ارمیدم و همه تن گوش گشته متوجه استماع آن راز و نیاز گردیده شنیدم
بزرگوار بزبان اعجاز این در اسرار می‌سفت و با حضرت رب و دود کار باین لفظ راز میگفت یا ذا المعالی
علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه یعنی ای خداوند حق اعلی برتب اعتماد من و پیرایگی
و عطف تو اعتقاد من نیست سعادت بنده که تو مولا و آقای او و طوبی لمن بات خائفا وجلا
یشکو الی ذی الجلال بلواه خوش سعادت بنده که در این دل شب ز سمان و خائف شکوه می‌کند
سوی خداوند خود و بسوی پروردگار ذو الجلال خود بلایا والام خود را اذا خلا فی الظلام مبتهلا
اکرمه ربه ولباه در وقت که با دوست خود خلوتی نموده و با معبود یگانه خود از روی تضرع
ابتهال مناجات میکند و از روی نیاز اشتیاق و عبودیت خود را نزد او عرض میرساند چه خوب
که دوست او را گرامی دارد و در جواب او لبیک بگوید حسن بصری می‌گوید قسم بخدای بحق معبود مطلق
که بجود ایستک این سخن از دهان معجز بیان آن بزرگوار بر آمد دیدم صدایی در مسجد الحرام
نوای مثل ان هاتف غیب از عالم لاریب بلند کردید لبیک لبیک انت فی کنفی و کلما قلت قد سمعنا
که ای یگانه بنده ما و فای من ما تو را در عوض یکمرتبه دو بار لبیک می‌گویم و در جواب تو را
بلبیک همواره می‌بویم تو در پناه و حفظ و حمایت ما و هرچه گفتی همه را شنیدم تشتاقه صوتک
ملائکتی وعذرک اللیل قد قبلناه صدای روح افزا و کلام بهجت
تو را مشتاق‌اند کن که ملائکه مقربین و ارواح مرسلین مشتاق صدای تو‌اند و ما را صدای مبارک تو
لبیک است و عذر تو و خواهش تو را قبول کردیم سلنی بلا خوف و لا تخف انا الله
سوال نما از درگاه ما بی خوف و خجالت و بی هراس هر چه میخواهی و آنچه خواهش داری
خداوند تو و تو بی پسندیده و برگزیده من حسن بصری گوید که من را دایمه و وحشت عظیمی داد
ز دهم و از این سوال و جواب که مانند گفتار عاشق و معشوق و طالب مطلوب بود زمانی طویل خوش

شنیده‌ام که بعد از آن در میان این بزرگوار و حضرت پروردگار چه گذشت و سر رشتهٔ راز و نیاز بکجا ختم گشت چون بجنبش اقدام
با خود گفتم که مسجد الحرام عرشش برین گردیده و ملائکهٔ مقربین در اینجا مسکن گزیده و کرّوبیان راز و نیاز ایشان معبود
یگانه باز بصحبت ایشان دور و دراز است جبرئیل امین است یا میکائیل روح القدس است یا حضرت ابراهیم خلیل که بنا کرده
مسجد الحرام آورده و روی اطاعت و عبادت بقبلهٔ امام کرده و باز گفتم این قدر و منزلت و رتبه و مرتبه با
مالک بیت آیا این بزرگوار از کجا آمده و کیست گمانم جانا بغیب آمده که این مکان رشک وادی طور گردیده
تجلی ظهور گشته یا مسیح از آسمان نازل که شرافت این بیت الشرف کامل شده و یا خلیل الرحمن از بهر کوتاه
هوای بیت الحرام در سر افتاده و از روضات جنان باین فرخنده مکان قدم نهاده که ملائکهٔ سموات
با او در نیاز شده و حضرت حق سبحانه و تعالی با او در راز یا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله از بهر طوف
خانهٔ خدا و دیدن مکه و منا در دل هوا داشته که از اعلی علیین باین سر زمین شریف قرین تشریف آورده
و دوباره در بطحا اسباب حق پرستی گسترده یا علی مرتضی از شوق محل مولود و منشا فی بیت الله الودود مکرّر بسان
کبوتر گشته که از قاب قوسین شرافت ورود ارزانی داشته و باین مکان دلنشین قدم گذاشته تا خود
در کنف کشف شود و چون کوردلان متعجب و حیران و بهر طرف نگران بودم و از آن سؤال و جواب متغیر
بحال و آشفته احوال شب بروز می آوردم و خود را ظاهر نمی نمودم تا بدانم آن بزرگوار کیست و از
ارواح مقدسهٔ ملائکه و یا از اشباح پیغمبران گذشته کدام یک می باشد تا هوا روشن شد و خاطر اقدام
مطمئن خود را بنزدیک آن سرور رسانیدم و قالب بیجان خود را بخدمت آن جان جهان کشانیدم دیدم
آن مفخر انبیا حسین است و سرور اولیا و اصفیا و اصلین شاه سرافراز است و امام سرفراز از شاخ عصیان
عاصیان است و متعهد جرم گناه‌کاران بهتر و بهتر روزگار است و خلف صدق سیّد قدرت پروردگار
جگر رسول خداست و نور دیدهٔ علی مرتضی زینت بهشت و حلی پاست و گوشوارهٔ عرش خدا شاه شهید است
و برگزیدهٔ خداوند مجید خونین کفن عرصهٔ کربلاست و گلگون قبای دشت ابتلا نور منیر دین است و نور
سید ثقلین خورشید آسمان و زمین نور مشرقین ریحانهٔ رسول خدا حسین ای چرخ غافلی که
چه خراب کرده‌ای وز کین چها در این ستم آباد کرده‌ای در طعن این لب است که با عترت رسول بیداد
کرده و خصم و ستم و بیداد کرده کام یزید داده از کشتن حسین بنگر که را بقتل که دلشاد کرده
در حق شقاوت است در باغ دین چه با گل شمشاد کرده با دشمنان دین شو آنکه تو با مصطفی
حیدر اولاد کرده ای زاده زیاد نکرده است هیچ که مرده این عمل که تو شداد کرده ای غدار ان دوای

سفیان مقتول است که در روز عاشورا در صحرای پر بلای کربلا بعین امام مظلوم معصوم که با خداوند قیوم در راز
و نیاز بود و قدر و منزلت او را شنیدی و محبت که چون در آن دشت بلا که دشمنان مانند و از بیابان دیو
داران آن شئی ماند که جان در رهش فدا سازد و خود را در ورطهٔ جفا و جدال اندازد روزگار بی‌وفا
از مهر و جور و جفا مار زهر وان چون بنوبت را از پا درآورده و قیامت کبری در صحرای کربلا قائم گردید
کربلا گلزاری گشت پر از شقایق جیب خونین کفنان و دشت پر از سنبل زلف و زاری شد از بدنهای
داغ دار نازک بدنان سر رفته ان گلزار بنوعی بود که از جفای کوفیان از پا فتاده و مخدرات سرا پرده عصمت
و طهارت دل بأسیری داده دیده ساکنان فلک از نظاره بدنهای پاره پاره شهدا اشک ریز و سینه
قدسیان از اندوه اسرا شعله خیز مانده نعش کودکان تاب و توان از جهانیان ربوده و اقبال وفران
نقش هستی از لوح جهان سترده در آن حال آن امام عدیم المثال یگه و تنها مانند خورشید تابان میان
میدان مبارزت می‌نمود و بهر حمله تیغی گشید از آن رو سیاهان را روانهٔ سعیر می‌فرمود و بنوعی
بر آن منافقان حمله می آورد و عرصهٔ میدان را از وجود آن ملاعین تهی میکرد که شجاعت الحیدریه
که در میان عرب مشهور و آوازهٔ آن روز در شجاعت حسینیه ضرب المثل شد و شجاعان روزگار را
دستور العمل که عارفی در این خصوص فرموده ثم قاماً مع الحق تقذف بالقناة علیهم وکم باطل
منه زاهق یعنی از آن امام بر حق من لیسباد از آن می گشت و فانی می‌شد لیکن همه
کس ایستاده کسی را که دید کرد تا قیامت از نسل ادمی هم مغرب فکم فلق ضربا بقربن عاجم
فکم قطعت صولاته من فیالق با وجود این ضربها که بر او رسید خود را بیشتر بر ایشان میزد
مرد مرکب را که هم صبر است و آتش در خرمن وجود آن اشرار از شعلهٔ شمشیر می افروخت و بوسه
بر زره می گشت و دست از جان و برمیداشت الی ان دای اسلافه فی سلسلة البالجم الان لاحق
تا آنکه در انتقال جمال جهان آرای پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی بدان امام بیان
طالع و در میان زمین و آسمان لامع گردید و صدای یا حسین را شنید که ما او را فرمودند که ای حسین
من ای حسین من بیا بسوی ما و با ما طمئن شو فکانهم والقوم نا ضارب لها عن الجنی وادام فیه امشی
چون جمال جهان آرای آن بزرگواران را دید و صدای روح افزای ایشان را شنید محو جمال ایشان
شد و در شربت بادهٔ غم زدای لقای بهشت کردید از خود بیخبر گشت و از جهان و جهانیان گذشت و گفت
لبیک لبیک اقدم اقدم و دست از جدال کشید و ذوالفقار در غلاف نموده از مرکب بر روی زمین مسکن گزید

چون مرتبه شاهی از صدر زین رخش شد اگر غلط نکنم جوشش بر زمین افتاده و در انحطاط آن شهسوار میدان امامت از
کثرت ضرب شمشیر و سنان بی تاب و توان گشته و از شدت زخمهای پیکان از جای بر آمده بسری که زینت دوش
نبی بود بر زانوی حسرت نهاده و تنی که پرورده آغوش زهرا بود در آغوش خاک افتاده و ناله واحسرتاه از زمین و آسمان
برآمد و ناله و مصیبتا از ساکنین عالم بالا بلند گردید غباری از زمین کربلا برخاست که عالم را آلوده نمود و
جلالت خورشید منفعل گشته عالم تیره و تار شد که در آن وقت جمعی از آن اشقیا متوجه خیمهای حرم شدند که
اراده غارت نمودند آن شاه ندا فرمود که ای قوم بیحیا و کوفیان بیوفا شما را با من کار است از خیمهای حرم
چه میخواهید اگر دین ندارید حمیت چه شد پس شمر مردم را از رفتن خیمه گاه منع کرد و آن خلاصه ایجاد شفیع
روز معاد یکه و بیکس در میان خاک و خون می غلطید و گاهی مانند طایر بسمل می طپید در آن وقت عمر سعد
آهنگ قتل آن امام مظلوم نمود چون نزدیک رسید جرات نموده برگشت و احدی از آن ملاعین بار امر
عظیم جرات نمی کردند و نزدیک نمی رفتند که شمر لعین بانگ بر آن کافران بیدین زد که انتظار چه می
کشید کار آن امام مظلوم را تمام نمائید که بکمال قدرت بر حرکت ندارد و توانائی در او نیست
شکسته گردیده از نوک تیر که بر سینه و دست او جروح بی
نی اگر شکفته ام در این دشت زاد که پرورده
زهرا و راه کنند چون آن سپاه روسیاه از آن گمراه این سخنان را شنیدند بیکباره از آن ملعون
رمیدند و گفتند ای عمر سعد و شمر از پیغمبر خدا شرم ندارید و چه خیال است که در دل دارید این سرور
این بیابان افتاده فرزند علی مرتضی و نور دیده فاطمه زهراست گویا حضرت مصطفی در این بیابان
فتاده و حضرت زهرا گیسوان مبارک گشاده است جناب مرتضی علی بر سر زنان است و جناب امام حسن
زاری کنان روی سیاه شود گمگشتگی سوی او در این دشت کین بنشیند و خیش او را ببین
که گوئی فتاده رسول خدای بدشت احد با تن خون گرای عمر سعد چون این سخنان را از لشکر شنید و بخشیده
گزند و بشیند و ... را بقتل رسانید که در جهان مانندی ندارد و مادر دهر چون او یگانه فرزندی
ازو بیکباره لشکر بر آمد ز جای زمین و زمان گشت گردون گرای گرفتند گرد آن ستمها بکف
غریو و فغان خواست از هر طرف از اطراف و جوانب آن امام مشرق و مغارب حمله آوردند سنان
ابن انس سنانی بر دست و با آن شاه حق پرست حمله ور گردید سنان ستم را سوی شاه حق ساخت
نشان بپهلوی شاه و ساخت شکاف اندر آمد بعرش برین مرنزه گشت حبل المتین در آمد بفوج ملائک
فغان فتادند از پشت گردبادان در آن حال خورشید از ذروه کبریائی بر خواست و در آسمان و زمین غلغله و ولوله

بیا آمد زینب آغوش پیغمبر خدا بیهوش و در آن صحرای پر بلا افتاده بود و لب عذر خواهی و راز و نیاز با خالق
کارساز گشاده که الهی بوعده خود وفا کردم بسر و جان در راه رضای تو دادم از تقصیرات شیعیان
جدم و گناهکاران امت جدم در گذر در آن وقت از جلال کبریائی بر غبار و ساحت قرب خداوند
کاری تیره و تار گردید صیحه ملایک بلند و خروش و دعا بیان شور محشر در سموات افکنده که بار خدایا این
برگزیده تست که با لب تشنه و بدن چاک چاک بی یار و یاور در دامان صحرا افتاده و فرزند پیغمبر
تست که با هزار و هفصد زخم در میان این گروه ناپاک دل بر خاک افتاده خطاب رسید که ای ملائکه
مقربین در روز الست این شهید راه وفا جان خود را فدای ما نموده و اسباب رنج و تعب بجهة
اهل بیت خود اما آن قدر نموده برادران و اصحاب خود را کشته دید که ایشان جد خود را در قیامت حیران در
گرسنه و تشنه و خواهران و دختران خود را اسیر خواست که شیعیان جد خود را از آتش جهنم خلاصی کند
بعزت و جلال خداوندی ما سوگند که انقدر را از عاصیان امت جد بزرگوار ایشان را بجهة تعزیت او
سا خواهیم و انقدر را از گناهکاران شیعیان بدوش دار که گریه برا و از آتش سوزان هولناک گذارد
بخشم که او راضی شود فبکت له الاملاک والجن جمیعا وصبت دما بکت سبع طرائق
پس همه ملائکه و جنیان حلقه و بنگار فریاد و فغان بر آوردند و هفت آسمان خون گریست واظلمت
الآفاق واسودت الدنیا وتاب اعاصیر الریاح الهوا ما همه آفاق تاریک شد و دنیا سیاه گردید و بادهای
شدید بحرکت در آمد و آشوب در همه کاینات افتاده و زلزله در سموات روی نهاد که در آن وقت حضرت
زینب خاتون سیده نسا عالمیان از خیمه بیرون دوید و فریاد کرد که ای عمر سعد تو ایستاده و فرزند
رسول خدا را می کشند و سرا پا برهنه و فریاد کنان دوان افتاده گویان تا جوال قتلگاه رسید که در آن
وقت آب از دیده آن ملعون روان گردید و روی خود را گردانید ای شیعیان وای عزاداران عبد الله
مولود امام حسن در آن وقت طفل صغیری بود و مانند ستاره درخشان بر در خیمه تابان می بود چون عم خود را
در آن حالت دید طاقتش و اختیار از جگر کشیده و خاک بر فرق خود زد که بیهوش و فرش بر هم رزید
و بی تابانه بجانب عم بزرگوار خود دوید امام مظلوم چون دید که آن امام زاده صغیر بر فرق خود زنان
بجانب قتلگاه شتابان است با آواز بلند ندا داد که بجانب زینب خاتون شیعه بود یا اختی احبسیه
دیگر از قتلگاه معبد او را و با نیا نگذار که آید و ضمیر بی کس شود هرچند جناب زینب خاتون خواست که او را
مانع آید آن شاهزاده عالیمقدار ممنوع نشد و بی اختیار خود را بعم نامدار رسانید و فرود

یا عمّاهُ جُعِلتُ فِداک یعنی فدای تو شوم ای عم گرامی و خود را بر روی عم نامدار افکنده و آن جان
جهان را مانند جان پاک در بر کشید که ناوقت ملعونی شمشیری حواله جناب سید الشهدا نمود آن امام زاده
معصوم فرمود ویلک یا ابن الخبیثة تقتل عمی ای ولد الزنا عم مرا میخواهی بکشی و دست خود را بر دم تیغ زد که بجهت
نابود و دست آن طفل معصوم قطع شد و فریاد بر آورد که یا عمّاهُ لقد قطعوا یدی ای عم بزرگوار دست مرا
جدا کردند و حضرت او را در بر کشید که ای نور دیده صبر کن که همین دم بر وصال جانان خواهی خرامید
که حرمله ملعون تیری بر آن امام زاده زد و فی الفور بر ای عم خود شهید گردید ناله از دل حضرت برآمد
که دریا با موج و صحرا با وکوهها لرزه در آمدند و در زمین سیاه و خروش و املاک از جن و ملک بفلک نمودار
رسید ماه و اکرتاب از زمین و زمان طپید گردید آن امام زمان ساعتی مدهوش شد و چون بهوش
آمد رخسار مبارک را از خون خضاب و دیده را پر آب روی خون آلود بسوی آسمان نمود که پروردگارا
چون در راه رضای تست بر من گوارا است و این همه تیر و سنان در راه شریعت جدت [illegible] من روا
و همیشه [illegible] بخون سرخ گردیده رخسار و موی بسوی خداوند خود کرده روی بر خسار شاداب و دل
شادمان که گره سوی خدای جهان [illegible] باد و دست گفت وشنف ولیکن نه مرد بشنید
گفت کسی [illegible] اگه ز اسرار آن بجز راز دان شد عجب [illegible] اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد

مجلس [illegible] شهادت امام حسین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله
ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک
السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین وعلی اولاد الحسین وعلی اصحاب الحسین

روایتست که در یکی از بلاد هندوستان پادشاهی بود با عز و شان و دوران [illegible]
[illegible] بود و فرق عزت و جلال بر فلک می سود بجان دوستدار نبی و آل نبی بود و طریقه [illegible]
حضرت علوی [illegible] می پیمود در آن دیار حسن ارادت و عقیدت آن [illegible]
ولایتش [illegible] احوال دور و نزدیک [illegible] از صداقت و دوستی آن [illegible]
و [illegible] اظهار و تکرار می شد [illegible] جناب سید الشهدا و [illegible] بود
آن سرور [illegible] و روز [illegible] ولای آن شهید مظلوم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] روزی [illegible]

و تاجری که بار جید [illegible] بجهة تجارت [illegible] منفعت بسیار از این متاع [illegible] حضرت خاتم
النبیین و اسرار جناب خاتم الوصیین حدیثی تازه و روایتی بی اندازه از برای عیش جان مایند [illegible]
در نزد او [illegible] رابطه [illegible] روزی تاجری از مدینه منوره بجانب هندوستان بعزم تجارت
و از [illegible] حالات [illegible] و اخلاص آن بحضرت رسالت پناهی آگاهی [illegible] خود [illegible] آن سرور
و وصول بقرب خدمت جناب نبوی [illegible] صحبت حضرت علوی را گوش زد آن [illegible]
چون [illegible] خدمت جناب رسالت رسیده و از این واسطه [illegible] شرف [illegible]
مشتری گردیده [illegible] صحبتش را کیمیا و متاع [illegible] مشتری [illegible]
شد از اخبار و آثار [illegible] تاجر بعد از ورود [illegible]
آن شهر باری بعضی از اخبار و آثار [illegible] رسالت [illegible] دیده و شنیده
بعرض آن شهر یار رسانید و [illegible] حسنین و بعد [illegible] نوشتن [illegible]
[illegible] حضرت زهرا [illegible]
حسنین و نزول جبرئیل [illegible] که در آن [illegible] حضور داشت [illegible]
[illegible] رسانید و آن شهر یار دین [illegible] استماع این معجزه [illegible]
و خوشحال و [illegible] و این [illegible] معجزی دیگر [illegible]
[illegible] بی اندازه [illegible] از [illegible] و کرامات حضرت امام حسین
[illegible] از معجزات و [illegible] آن سرور [illegible]
و [illegible] حضرت سید الشهدا گردیده همواره دست نیاز بدرگاه بی نیاز [illegible]
[illegible] رسیدن بخدمت آن جناب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جناب شافع روز جزا [illegible] و از فراق
[illegible] روز [illegible] رسیده و [illegible]
[illegible] گردیده [illegible]
از [illegible] رسیده [illegible] واقع گردید [illegible]
دیدن آن شهریار [illegible] چون آن [illegible]
در برابر [illegible] از سر برید [illegible] از جان [illegible]

و طومار زندگانیم برهم پیچیده گشت و از شر خیانت دیو اولاد زنده شیر خدا کامیاب گشتم و باز زندگی جمال فرخ قیلی
جان را که آشفته و گذشتم چون در بهشت درخاوه در محبت و بلا متوسل شاه بسته و متوکل گم
گوشه شیر خدا بودایم گشته و بجانب آن قبله حاجات آمد کافی عبدالله ای سلطان دین امیر خیبر خیم
خیرالمرسلین بود میدیدم از خدا او جهان که خدایت سازم از دل فدا جان یک نظر هستم جوانی
یاامام پس جناب هم خواهیم تمام چه شیر زبان کرم اسیر زاده شیر خدا هستم ناگاه دید
در آن بیابان دشت سواری عیان شد و خورشید ما فی عرق خون نمایان شهسواری دید که از سر تا قدم
خون غلتیده گشته و مانند لمعه نور براق خون چکان نشسته چون آن جهت بر قیس رسید وقار سیدان
نهیبی شیرزده شیر ده که شیر رسید و از هیبتش در شیرخانه شیر زنجیر گسسته رفته و قیس متحیر و مدهوش شد
عرض کرد که ای شهسوار این دهان و فا درس درمانده کان مندام بچه نام و تهمت و منظر کدام یک از
اسماء خداوند است آن شهسوار فرمود که ای قیس منم آنکه در راه دوستان باین روزم که می بینی
منم آنکه بجهت فریاد رسی شیعیان و محبان چنینم که مشاهده می کنی منم آنکه مشفق این زخم های جانکاه
بجان خود خریده ام که محبان من در راحت باشند منم آنکه این زخمهای شمشیر دشمنان را بر خود روا داشته
که عاصیان از ورطه عذاب رهائی یابند منم آنکه شب و روز در خیالش بودی و پیوسته از اشتیاق
دیدارش می سوختی ای قیس چون حجابی که همواره در تماشایش بودید مجنون وار بیهوش گشته در خاک
می غلطید و بیهوش آمده عرض کرد که ای جان جهان دیده قیس کور باد چشمش چه بود که تو را
باین روز نه بیند این زخمها از کیست گریه کرده و به درد نمود پاسداد
بچون خدا دست گشوده آن حضرت فرمود که امروز دهم محرم و روز عاشورا است و در صحرای کربلا میدان
جانبازی و جمعه که وفاداری برپا با کوفیان در نبرد بودم و با شیعیان جولان کنان در آورد
کاو آن تو بگوشم رسید همنوائی و درمانده کی تو را دیده دلم و دیدانیک بر وقت رسیده و تو را
از چنگال این شیر زه شیر رها ساختم حال باز بصحرای کربلا میروم و نبرد کوفیان دغا کرده در راه دوست
فدا سازم دو عده الست را بجای آورم قیس عرض کرد که جانم فدای خاک راهت باد در جهان جای تو
فدا کرده جانم را فدای بهشت سازم و بهمراه میروم آن حضرت فرمودای قیس بیان کن که در این
معرکه اسراری چند است که جز خداوند یگانه بر آن احدی را دانا نیست و از نظر قیس غایب گردید
بر سر زنان مجنون گشته از عیش و سرور گناره گزیده و هر دم که در حیات بود بگریه و زاری

می نمود و از محبت و ماتم داری حضرت شاه نجف لحظه ای آسوده نبود بس خنده را از خوناب دیدگان رنگین
می کرد و لؤلؤ و مرجان از بحرین دیدگان بر رخساره چون نقره پرسیم جون خون حلق تشنه او بزمین رسید
جوشش از زمین بدر زد و خروش برین رسید نخل قد او چه خسان بر زمین زدند طوفان باسمان غبار
زمین رسید با دامن غبار چون هزار نی رسانند گرد از غربت بر فلک هفتمین رسید گمان
عابد در غم کرده دون بی بلبل زد چون این خبر عیسی گردون نشین رسید پیشه فلک زلزله چون
نوبت خروش از آنجا بحضرت روح الامین رسید گرد این خیال ماتم کاه کان غبار تا زمین
جلال جهان آفرین رسید هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دل است و هیچ دلی نیست
جلال محبت گشان و بارماتم و وقایع نوبیان را در نگار آمده وام شرح واقعه جانسوز و بیان
مصیبت هم آمده زیرا چنین نموده اند که چون در آن روز که گفته اند رسالت از صرصر شقاوت کوفیان
رنج و رنجها های چمن نبوت ازشد باد جفا خاک میان افسرده گردید نوبت سرجش با امام زمان
رسید و هنگام فدا شدن سرور لب تشنگان به یک گردید شاد گشته لب بعد از جدال بسیار و قتال
بسیار که ده هزار از آن اشقیا را به دار البوار فرستاده و از کشته پشته ها ساخت و جمعی از آن اشقیا را
هیرکرده و در آن صحرا انداخت که خطابی با انجناب رسید که ای مخمصه زاده و دوست گویا روز الست را
نمی آری و هم صحابان است را نظر شفاعت نمی کری چنانچه بقوت امامت و شجاعت ولایت جهاد
کنی عشق دو جهان وکون و مکان را تاب برابری قدرت همسری نیست ورا تاب و توان ضربت تو
با کیست چه کن که خود را لقای مارسانی و از مشفق جهان فانی رهائی آمده از اشک ا غبش بیهوش
بگوش کمای زفلک عبث بیا الهی تو نیست با قوت امامت و دست ولایت با صولت جلال تو
ای شاه حق پرست کی طاقت برابری و تاب همسری است این همه را اگر کند امداد هر چه هست
با قوت شجاعت و قدرت امامت اگر جهاد کنی جهانی تاب برابری تو ندارند و عشق اولین آخرین
توان محاربه تو بخاطر تصور نمی آرند و ست از محاربه بردار و پای در طریق سخاوت و شفاعت گذار
که اشتیاق ما به لقای مبارکت بی اندازه است بابت چه سبب با حجاب است چون امام مظلوم آن خطاب
شنید و از سر هوش غیب آن ندا بگوشش هوش رسید بجهت وفا بعهد الست از دو صلاح ساید گشته زبان
باید گویا کرد و هنگامه کرد آن وقت آن زمین با خبر جز نه در آمده و خروش و کرسی
به زلزل و غلغله بر آمده و فلک بیاد افکند که ناله اعمی و فغان از دیده سیاهان عالم بالا جمع گردید چون

لشکری عنان [illegible] کف شاه دین گرفت از پشت زین فتاد بروی زمین گرفت گشت آنزمان به گریبان دو لب
بر چشم زار زار بی اختیار گرفت ای برادران تا بپرورد دامان فاطمه با بدن چاک چاک بر دامان خاک
گرد دیار حق غرق خون دید فی الحال روی نیاز بسوی خداوند بی نیاز آورد که اللهم تری
ما ذا یصنع بولد نبیک یعنی خداوندا می بینی که چه می کنند به پسر پیغمبر تو ای برادران آن امام مظلوم
ضرب شمشیر و زخم سنان و پیکان تیر در بدن بی نظیر جسم شریفش بود که بدن مبارک در آن میان نی
نمود بعضی هزار و نهصد و بعضی بیشتر گفته اند و تمامی تیرها در پیش روی آنحضرت بود که پشت با آن کافران ننمود
بود که فغان از ملائکه سموات برخاست که پروردگارا این حجت و خلیفه تست در روی زمین و این کافران
بی آیین دین با او بر این آیین جور و جفا می نمایند و نرسی از تو و شرم از رسول نمی دارند که خطاب باشان
رسید که بعزت و جلال و بزرگواری خداوندی ما سوگند که عنقریب مکافات خداوندی انتقام این معصوم
مظلوم را از قاتلان او خواهد کشید و بعذاب ابد و عقاب مخلد ایشان را معذب خواهد کرد
وقت ابن سعد لعین را لب سیاه نموده که در آنجا که این شاه تشنه لب از شدت جراحت بی طاقت
قدرت نماند در جانب دشت است بجانب او رفته کار او را باز دید و بیگانه وار این بیاد دست آورد
جوانی از قوم نصاری که بشجاعت سرآمد زمان بود نزد او جهت سر آن نام لال بار که گویم باد چه گفت
آن نصرانی با خنجر بران بجانب آن سلیمان زمان روان گردید و چون نیز و یک آن برگزیده رب مجید
سروری دید بخاک افتاده و سه داری سر بر زانوی بر خاک نهاده که دم عیسوی از دم جان بخشش
بود و سوسمای ابن عمران در اشتیاق جمالش بسوی طور سینا شتافته بیجای آن سلطان سریر امامت نظر
خون چشمش جلوه گر دید دلهای آن شاهنشاه کشور ولایت در دلش کارگر آمده بیخودانه متحیر گردید و خروش از دل
کشید و مستانه حیران جمال آن ساقی میخانه شهادت گردید و جرعه از صهبای ولایش چشید و در دل این نظر
منظور یار شد و محو دیدار خانه دل از غبار پاک کرده و یک قدم به جاده جان نثاری و شهادت شد
بیک رو بر او کشف اسرار شد بر او نور یزدان هویدا شد چون امام مظلوم بر آن نصرانی نظر نمود و او را
بر آن رو بالین خود دید دیده گشوده فرمود که ای نصرانی پاک اعتقاد چه در دل داری و چه در نظر و در شتاب
ابن سعد چه قدم می نهی داری و سه ای که در راه دشت داده ام بر تربت داری این سر که زیب دوش
بود زینت سنان سازد وقتی که جای در آغوش زهرا داشت بر دامان این دشت انداز چون نصرانی این
از آن شاه تشنه لبان شنید بر تو از انوار جمال آن خورشید فلک امامت بر نه کار شد چه شکل و جوه

چون شکل طور پر نور و بر سینای سینه اش نور شهادت ظهور نموده دید با نی ذات که جهه شرح نیاز مندی خود و عذر خواهی
گناه و شرم منکسرانه که چون عشق بازی خود را جلوه دید از شعله های آن خورشید محیط شهادت مدهوش و بی
پا از عجز و نیاز در برابر آن سرور میدان امامت ایستاده و خاموش بود ساعتی ولی بزبان بیدم و دیده اش
طور سینا کلیم کیمیا بر و افتاد و بر خاک دید کز او گشته کوه بی زبان چه بیند قامت صاحبان استحان در روی زمین گر
گردیده خونش بر زمین خداوند داور فتاده بپای شده با شتر خون ز خون خدای رسیده بجانب موسی
سر دم آموز عیسی فر بسته ام شده کشتی نوح طوفان گرای فتاده بدریای خون نا خدای شده کشتی ای ای
از رضیس بجنون غوطه در ازرق دریای بیکس چون سماء دیده آن نصرانی از شوق لب دیده و دیده
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون رسید بعد از سلام و تحیت بخاک افتاد و بعرض
داشت که ای بزرگوار قدای خاک پایت باد یقین میدانم که تو از آن بزرگوارانی که در تورات و انجیل مناقب
و مفاخرت را خبر داده اند و عیسی ابن مریم و موسی بن عمران از نبوت جد بزرگوارت و امامت پدر
مادر ایشان آگاه ساخته اند مرا چه یارا که بجانب مقدست تیغ کشم و خذلان خدائی را بر خود گیرم و آن نصرانی جوان
دیده بود و در آن خواب از مسیح و عده بهشت شنیده و از آن خواب متفکر و از کشف و شهود متحیر که آیا چه
کرامت بار مرا شده و دولت بیدار مرا در کف داده آن امام مظلوم مرا خواب آن نصرانی از پدر یاد فرمود
و پرده از چهره این اسرار گشوده که از مسیح وعده بهشت شنیدی و در تحیر داری و از عذاب ابد رهیدی چون نصرانی
خواب خود را شنید و این اعجاز از آن شاه سرفراز دید بعرض مقدس رسانید که فدای تو شوم خواب
بمان بود که فرمودی و همچنان حرف بحرف حضرت مسیح علی جمال را نمودی برخیز ای سحر جام جهان بیشم داد و دهان
بسته از حسن تو گرداند که هم بسته ام در حرم ابروی تو بسته دل دین بیاد اکنون وقت طلب که تا هم
و نور اسلام آن شهید و زبان بر اشهد ان لا اله الا الله گشود و ذوق شهادت یافته و دست عقیده را گرد
دامان جان جمیل گردید و چون از حجت رفت بخود آمد میدان شتافت و جمعی کثیر از آن کافران را
بقتل رسانید چندین زخم بر سینه و اعضای وار فشاند و آن بر گزیده خدای جهان داد و آن بگذار
تسلیم نمود خونه بود بجوار رسید قطره بود بدریا پیوست ای عزیزان بعد از شهادت آن نصرانی
کافران بیدین از اطراف و جوانب آن امام مظلوم هجوم آوردند و هر دو آن کافران شقاوت و بیرحمی بر او گرد
و جمعی کثیر از آن شقیان چون بامام زمان فرصت کردند یکی تیر را در افکند و بجگر شکاف از کمان گشاده
و بکمان آن امام مظلوم رها نمودند آن جگر گوشه رسول ثقلین را با تیر جگر شکاف را بر سینه متحیر خون

بسوی آسمان دید که خدایا چون هر دو دست بیجان بزخم دو بر تیغی که از پهلوی مبارک می‌کشید و بی‌تاب
روی آن دشت را از خون لاله گون می‌ساخت و پیکان کشیدی نمی‌توانست بیرون شدی روی خوش ین
پر از خون انس زخم کاری جنس شده زکار بینی را دل از درد شده سوکوار چو پیکان کین برکشش از دو دست
جگر کاه خیر است زکاف دران صحرا حضرت پیغمبر بود که فرزند دلبند خود را بدین حال مشاهده کند و جمعی
مرتضی بدین سان در دیده خود را با بدن چاک چاک نظر نماید حضرت خیر النسا که جگر گوشه خود را از یاران جدا
می‌نمود که است که تیری جگر شکاف که فغان را بر پیچید که چگونه پهلوی مبارکش را شکافته و بر بدن مقدس
به نوع زده‌اند پس که دانسته که فاطمه زهرا بر آن کی روایت کرده‌اند که تیر ماریش در آسمان الحق
ملعون مردود بیک جگر سوز بر نیت فی نورانی آن شه را بر جهرا مانده و که پیشانی مبارکش را شکافت
از زخم سر آن امام مظلوم بیرون آمد و خون بر رخسار مهر آثار آنحضرت روان گشت که گاه تیزی زهر
آلود که سه شعبه داشت آمد و بر سینه بی‌کینه آن جناب که مخزن علوم الهی بود و بر کاه حضرت
ماهی نشست که آن حضرت فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و چون تیر را کشید خون فواره جاری
گشت و آن امام بر کف آنحضرت آن را می‌گرفت و بر آسمان می‌پاشید که یک قطره بر زمین نمی‌آمد و گفتی از آن خون
بر رخساره انور خود مالید و گفت خدایا این خون است که در راه تو ریخته **فَخَرَّ صَرِيعًا فِي التُّرَابِ**
لِوَجْهِهِ لِيَعْبَهُ فِي الْجِنَانِ خَارِقٌ پس ملعونی تیر زهر آلودی بجانب آن حضرت
انداخت که آن مظلوم بر روی خاک سر گون شد **فَعَضَّ خَدَّهُ بِخُضُوعٍ عَلَى رَبِّهِ وَشُكْرًا لِحَبْرِهِ فِي عَظْمِ الصَّوَابِ**
و در آن حال خدا را سجده کرد و رخساره مبارک خود را بر گاه احدیت بر خاک نهاد و عمر سعد بر پشته می‌گفت
عَجِّلُوا عَجِّلُوا زود باشید زود باشید کار او را باز بدید پس شیث ابن ربعی و از آن حضرت خجل
برگشت و سنان ابن انس هم از آنکه رفته جرأت نمود و مراجعت کرد آن ملعون درمانده و در میان لشکر آواز داد
که هر کس مراد را جا داده و هر چه می‌خواهد بدهید هم گفت از برای این کار رای ماران زبان فرو لال شود آن خود
سیه دل را در صحرای کربلا بر خاک و خون می‌غلطید و چون طایر بسمل می‌طپید زیاری که بر سر مبارکش
که دو ند هوا داری که هیچ مار گشش را فرود آورد و سری که بر دوش مصطفی بود و آنکه خون جاده گشت و گی
که در آغوش زهرا پرورش یافته در آغوش صحرا ماند و آن لعینان از سطوت و صلابت فرزند شیر خدا
مزه شده و چون پیش رفته هیبت و شوکتی از آن نور دیده مصطفی دیده که از آن عمل شنیع می‌گذشتند و بر می‌گشتند
و عمر سعد ملعون متحیر بود که ناگهان گفت که شمر گفت انا امیر الامیر و روانه کردید که از سینه آن دل پر کین

در همه حال ... بس گوئی
برآن کرد جهره ... در وداع الرب باخبر
که هر دو ... بزرگترین
بیاد وصیت

بلشکر بیرون تاخت و تیغ بر لعین جنین گفت این کار کار من است که نسل بر آدم زیر من است سوم خدای جان گیرید او
بیکون دکشتم سپاه خبر است بشمر روی کنم خون کرای که در روی او بود روی خدای بدادی برزان کشم کاراو
بر آدم نگه است و روز گار چو آن دو بد نزد شاه زمین ... بر آسمان آن ... سینه
و بر روی سینه مبارک آن امام زمان که معدن اسرار خدا و منبع انوار خداوندیگانه بود قرار گرفت آن شاه سر برداشت
فرمود من انت یعنی چه کسی عرض کرد من شمر حضرت فرمود **فَقَدْ رَقِيتَ مَرْقًى صَعْبًا** یعنی کرد نیکی
را و رفتی **مَكَانًا عَلِيًّا** یعنی مکان بلندی نشسته‌ای که مخزن علوم رب است و گنجینه اسرار سبحانی است
آیا کلامی نشناسی آن سگ گفت تو فرزند شیر خدا و پاره جگر محمد مصطفی و نور دیده فاطمه زهرا حضرت فرمود با وجود
شناختن چه می‌نمایی و دشمنی که می‌کشی آن کافر خبیث ملعون جواب گفت با وجود این شناخت آن اعلی
قدر و مکان را بهر سود کشتن **وَاللَّهِ لَا ذُقْتُ قَطْرَةً مِنَ الْمَاءِ حَتَّى يَذُوقَ الْمَوْتَ** یعنی تشنه‌ام چنانکه فرمود آب
بنوشانیدم که بر شربت مرگ را آن مظلوم فرمود این جماعت است عرض کرد زوال جمعه حضرت فرمود ...
مذکور می‌نماید عرض کرد می‌باید در مناجات بود که مخدان محمد رسول الله است جاری می‌نماید حضرت فرمود
... کنند و یاد کنند ... انداخت بی‌خبر حضرت نبی و علی از آن سر ... خدا ...
حضرت نبی بجاه ... که خداوند تعالی خود دعا کردم و این ... مالیات ...
... بر سینه که ... ما ... جمیع ... خود دعا خواهم کرد و ... بالصیان ...
سوی پس خطاب ... ارواح ... اولین و آخرین ... کاملین و ملائکه مقربین بر سینه که ای ارواح مقدس
ای ملائکه ... و ... که ... خون مبارکی ... خواهد ... و آن زمین ...
خواهد ... که من خون‌بهای آن خون خواهم بود ... خون را ... خواهم بود
... و گناه ... و وفا داری این را ... نظر نماید که ... رضای من ... شهادت ...
... بخاطر ... از نظرهای کاری ... استقبال روح مطهر آن شهید ... و مستعد و ...
آن جان ... کرده‌ای فارغ از ... آماده‌ای ... و حمله عرش ... بجانب زمین
گرائیده‌ای ملائکه مرا ... برای استقبال روح مطهر ... شهدای ...
... مرا ... که ... عرش ... بجانب ... جاهای شراب ...
آن روح مقدس باشید و کاسهای بلورین ... بجانب کربلا ... عرش ... بجانب زمین کربلا ... شتاب و ... کربلا ... بجانب اکمال ... فرموده ...

اللهم قد رضیت بقضائک
وسلمت لامرک

و بیرون رفت از آسمان و زمین بر بوستان آه و حسرت ... سنگ ... بجای ... جبل المتین ... و دگر باری حال ... و از آن سنگ ملعون ... نمود و دست ... شد که ...
... جبل المتین ... سپاه ... زمین کربلا ...
... آسمان و زمین ... عالم ...
... و وحوش ... مرغان ... وحشیان ...
هر جا که بود ... هر جا که بود طایری از آشیان ... حال ... شد ...
... قبض روح مطهر که خطابی ... رسید که یا ملک الموت ... قبض روح ... جهان ...
... قبض این روح ... روح مطهر ...
... يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي
في عبادي وادخلي جنتي

... و بعد ... روح مطهر ... قبض ...

... که ... یا اهل الديار البسوا لباس الحزن فان قرة عين البتول مذبوح ...
... رسید ... عرش ...
...
... که ...
... عالم ...
... حضرت زینب ... ام کلثوم ...
... انا دليك يا جداه يا خير مرسل حبيبك مقتول
وكل ذلك ضايع ...
...
...
... حضرت سید الساجدین ...
... اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم

العصابة التي

العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا

مجلس چهل و ششم ... بالیشه ... حضرت ...

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى اولاد الحسين وعلى اصحاب الحسين ورحمة الله وبركاته

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت من تذکر مصابنا وبکی لما ارتکب منا کان معنا في درجاتنا يوم القيامة کسی که مصیبت ما را یاد کند و گریه ... ومن ذكر بمصابنا فبكى وابكى لم تبك عينه يوم تبكي العيون
از برای او ... و کسی که مصیبت ما را یاد کند و گریه ... ومن جلس مجلسا يحيى فيه امرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلوب و کسی که در مجلسی ...
... روزی که ... مرثیه ...
... خورشید ... کوه ...
... زمین ... عرش ...
... روح الامین ...
... جبرئیل ...
... قیامت ...
... جور و جفا ... آه و فغان ...
... صحرای کربلا ... سید المرسلین ...
... الشهداء ... شهادت ... جان ... عالم ...
... چون آن ملعون ...
... سر مبارک آن مظلوم ...
... فاطمه زهرا ...
... امام ...
... چون آن سر ...

چون جناب امام حسین علیه السلام متولد فرمود و جهان را از مولود مسعود خود رشک بهشت برین نمود چون دو سال از
شرف آن امام زمان گذشت در مدت شیرخوردن آن سرور جهان لب از سخن گفتن آن امام طول کشید
حضرت بتول از تکلم نمودن او دیده خود بغایت ملول کرده بخدمت پدر بزرگوار شکایت نمود تا روزی جناب
پیغمبر در محراب عبادت ایستاده و زبان براز و نیاز درگاه خالق [illegible] که آن امام مظلوم آمده در کنار
جد بزرگوار در محراب نماز ایستاد و چون پیغمبر زبان به تکبیر نماز گشود و آواز آن حضرت بالله اکبر بلند شد
حضرت امام حسین تیز لب معجز بیان گشوده بالله اکبر فرمود پیغمبر از ذوق و شعف هفت مرتبه الله اکبر فرمود
و امام حسین هم متابعت جد بزرگوار نمود و از این جهت هفت مرتبه تکبیر در نماز سنت شده وای عزاداران
امامی که کلام اولش الله اکبر باشد چگونه روا است که با لب تشنه او را شهید نمایند و سر مبارک او را بر نیزه
نموده صدای خود را با الله اکبر بلند نمایند اما چون آن سر مقدس بر فراز سنان سنان بلند شد فغان از زمین
و زمان برآمد و ناله جنبان و نوحه جنیان غلغله و ولوله در آسمان افکنند. به تکبیر آوازها شده "
گمی به تکبیر شد هستند خداوند دانند و رسمای بکشند و بزنند تمام صدای ای یاران چون سر مطهر آنجناب
از فراز سنان سنان درخشان شد و بر آن دره دشت تابان و غیابان خورشید از خجالت زرد و زار گردید
و ماهیدار این غم عجین و اشکبار و غیبیان از دیده خون روان نمودند و درخیابان زبان ناله و فغان باز
مشغول گشودند آن سر که بود بر دوش نبی مدام تیک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین آن تن که
بود پرورشش در کنار نو غلطان بخاک معرکه کربلا ببین از نوک سنان سنان شد بدید سری که
سنان افگند بر گیسوی صدای جهان تجلی نمود از فراز سنان هرگه آن سر بر آن نیزه و نیزه
شد آن فی پرانداز شکل طور هر آن سر بر آن نیزه محبود جای سر نیزه گردیده خوش فدای که در آن حال
از آسمان خون بارید و افلاک برسم و زمین و خطاب از حضرت رب العزت رسید که ای جبرئیل گو با
خبر از صحرای کربلا داری و بر نعش به احوال نازپرور و دامان فاطمه جگر کاری و از خدمت داده خود خبری
آری واقف اواده خود را در بیابان پر بلا شما جگر اری حسینی که شبهای تار [illegible] بر [illegible] وی و نوای ان فی
الجنة [illegible] فضایل و مناقب او را بیان می کردی طریق [illegible] کی واقفی ما را بنمود در
صحرای کربلا با تن بی سر افتاده و سر مبارک را در راه رضای ما داده و با بدن چاک چاک در راهی کرده
ای جبرئیل در راه وفای ما روی از نفعه و پنجه جسم تیر دشمن شافه [illegible] سینه مبارکش خنجر سنان گوبیان
راه داده با جمعی کثیر از ملائکه مقربین لبیک [illegible] زمین روانه شو و سلام و تحیت ما را بآن یگانه گوهر دریای سخاوت

برسان و بگو که ای حسین مظلوم وای برگزیده معصوم حالت چون و احوالت چیست ای شهید راه ما
وفا بوعده خود فرمودی و جان و سر در راه رضای ما تسلیم نمودی خوشدل باش و خوشنود که ما هم بوعده
خود وفا خواهیم کرد و تو را در شمار شفیعان روز شمار خواهیم آورد بعزت و جلال و بزرگواری ما سوگند
که از عالم الی روز قیامت ابنقدر از عاصیان را برکت تعزیه تو بیامرزم و الف الف از گنهکاران را
بجهت گریه توبه رتبه رفیعه مغفرت برسانم و الف الف از شیعیان را بسبب زیارت و مجاورت مرقد مطهر
تو بروضه رضوان کشانم که تو راضی شوی و در روز قیامت بسیاری از عاصیان که تو شفیع خواهی بود
و بیامرزم ولای تو بمرتبه رفیع و رفعت خواهند شد و ای جبرئیل برو که سکان سموات و جوامع ازوان چون
بشنوند المنتهی طالبان است و روی حسین تو را از خون مبارکش محبوب من گلگون و دوران خون مطهر
تقرب خود را از انبیاء و اوصیاء افزون نمود و حبیب من و رسول را خرسند ما و ولی ما را از این قصه
جان سوز متأثر گردان که حسین در آغوش پرورده و پرسیده ی که ذات [illegible] در راه شفاعت عاصیان
نوکر ذات و جبرئیل آن خطاب جان گداز و واقعه محنت افزا را شنید بر سر زنان و بر جبین کوبان
با دو هزار بال خود را بصحرای کربلا برسانید و چون بدان دشت بلا رسید آن هیچ دید و شنید فلکی
مشاهده کرد و از اولاد رسول خدا و کشته زاری منظر دیدار و از فرزندان حسن مرتضی [illegible] تو
جوانان فاطمه پاره پاره و بود و از خشم تیر و خنجر بر جسدهای شریف امام زادگان هنگام افشانده و نظر
خاک بر سر گشت و در میان کشتگان می گشت و گاهی بزانو در آمده بر ضمیرات و می نشست تا بر نعش
مطهر امام زمان رسید آه [illegible] منا اختیار نعره یا حسین از او سر زد چنانکه آتش در او در جهان افتاد
و خود را بخاک افکنده و تاج تقرب بر زمین زد و بر سر زنان بر دور آن نعش مطهر میگردید و بعد از آن
با گریه و زاری برابر آن تن مطهر ایستاد و روی ادب بر زمین نهاد و سلام و صلوات [illegible] کرد و
آن شاه تشنه لب رسانید جبرئیل بعد از شنیدن [illegible] و ادای سلام و تحیت دید که او زاری از حلقوم
مبارک آن سرور برآمد و با نهایت فصاحت فرمود که ای جبرئیل درگاه احدیت عرض کن که بسی
که در راه وفای تو دادم و بر سر سنان سنان است و [illegible] که در [illegible] رضای تو جاه دادم ایک [illegible] خنجر
و شمشیر چاک چاک و پامال مرکب گشته چون رضای دوست در این بود این همه جراحات را بجان خریدم
و اسیری زینب و کلثوم را منظر خریداری دیدم هزار مرتبه خود را شهید می خواهم قتیل تیغ ستم
شدن و [illegible] هر آنکه با قدام [illegible] شهادت [illegible] بچون طلبیدن و جان دادن و اطاعت [illegible] ای جبرئیل عرض

مژه پسران که باره فدیان در قیامت از سر تقصیر گنه کاران امت جدم در گذرد و نظر رحمت و مغفرت بر عصیان ایشان
مردم کند و بر ایشان رحمت آرد بعد از آن جبرئیل چهره و رخساره خود را از آن خون مبارک گلگون نمود و
ببرد و فقد حضرت رسالت پناه گریه در آن حال ذوالجناح سر بسینه زنان و نوحه کنان بر نعش امام زمان رسید
چنان صیحه کشید که جهان بر هم زد و پستانها خود را بر زمین زد و گاهی از هوش رفته و پی حیات از پای
حمله بر آن اشقیا نمود و چهل نفر از آن اشقیا را کشته خود را بر زنگ نعش مطهر بنهاد و سیلاب خون
از دیده همی بارید و بزبان بی زبانی می گفت ... می زاید خود شان بسر بر پا کنند و خاک بدندان
تن خویشتن گرد خاک برآن تن همی کرد گریان نگاه بسر ریختی هر زمان خاک راه خروشان بسر می
شکوه بار چو دو رهن کوه ابر بهار بدندان همی کند خاک زنگ کشیده جیب نوک بچگانش از برگ به
کهی سود رخساره بر پای او کهی گشت از خون او سرخ روی بپای کلثوم شد روی سود زلفلقوم
شه روی خونین نمود ندانم چه آن پاک پیکر شنید چو از بوسه گاه ... که خوشان درآمد
زجای جیب خون چکان دیده خون کرای ای دادن ذوالجناح بعد از پی ماتم پیساره کاکل ... شانی
خود را از خون مبارک آن شهید معصوم گلگون نموده و شیهه زنان روانه سراپرده های حرم گردید چون
نزدیکی حرم محترم رسید بجوانه صیحه کشید و سر بر در آمد و بپراکیان سراوق عصمت و طهارت با دیده های اشکبار
بار و سینه های فگار بر در امام زین العابدین حلقه ماتم زده و در انتظار امام زمان دیده گشاده
که ناگاه ذوالجناح جست که دیده ماهی محذرات اهل بیت عصمت از جا جست سرهای برهنه از سراپرده ها بیرون
دویدند و دیدند که ذوالجناح با روی خون آلوده زین واژگون صاحب کریمش نمی آید چون امام زین
العابدین با ضعف و نقاهت آواز ذوالجناح شنید و آن مرکب بی صاحب را دید آه از دل پر درد برآورد
فغان از دل برکشید وهو يقول و يضرب برأسه الارض عند الحسين حجبات ذوالجناح
می کشید و بغیر و پرسش از ان زمین ترجمه نامه و چون نظر خواهران و دختران حضرت شاه شهید بر ذوالجناح
نزد افتاد بجه ماتم بادرند و حضرت ام کلثوم بر سرش میزد و می گفت والحاه واانباه واعلياه
والاماماه واجعفراه والحسيناه هذا حسين بالعراء صريع بكربلاء محزوز الرأس
من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین است که در خاک و خون غلطیده است در زمین کربلا سر او را
از قفا بریده اند و ردا او را کنده اند واز پا در آمده و غش کرده و بیهوش گشت و نمی توان گفت که بر دختران
امام زمان چه گذشت و بر اهل بیت رسالت چه رفت حضرت سید سجاد در نهایت ضعف و تب

در بستر

در بستر افتاده و جناب زینب خاتون با خاطری محزون و دل بسیری داده یکی غم و دردی کیمی گو
فریاد العطش بلند کند و بی فریاد و ... آن غریبان بینه هر گاه آسمان غلغله افکند و فریاد
و مصیبت گو دکان تو رسیده ... برکنند سکینه خاتون نعره زنان گفت که ای عمه جان
ذوالجناح از میدان آمد و پدر بزرگوارم از زین نگاه و فریاد بیاید و آن اسبها وارد و ناچی از ای حرم
دور ذوالجناح را گرفته بسر و سینه میزدند ای شیعیان تصور این قدر را نمایند و بنگر این مصیبت
جگر سوز که در آن وقت اهل بیت رسول خدا چه حال داشتند و دختران فاطمه زهرا چه احوال از رنج
از ازل تا شام ابد کسی چنین مصیبتی ندیده و هیچ آفریده نشنیده این جور و جفا و غم و محنت وقت آن
معلوم که در برابر آن جگرپاسان شمر ملعون به آن خیمه ها گشت می نمود و کافتان العطش و چه بی دختران صغیره
کرده خون از دیده ها روان گشته و در آن وقت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که ای عمه
خواهران ستم رسیده چادرها بر سر نهید و آماده اسیری و دربدری باشید که خداوند جهان ...
این طریق مارا خواسته و این خواری و زاری سرنوشت ما شده است که این حرمت را آن ستمکاران
آتش ام کرده است بغارت اهل بیت عصمت کند و اسباب خیمه گیان حرم محترم را
تاراج نمایند که ناگاه آن گروه شقاوت آثار بجانب خیمه ها دوان و خیمه اهل بیت کرم
چنان گشته و چون بخیمه ها رسیدند دست بغارت گشودند و چادر و مقنعه از سر زنان ربودند و ...
ام کلثوم را ... گوشواره و معجر ربودند که خون بر دوش مبارکش ریخت و فاطمه دختر صغیره امام
زمان می خواست که دو خلخال از پای من بیرون می آورد و زار زار می گریست و ...
گریه می کند که چرا گریه بکنم که دختر رسول خدا و فرزند علی مرتضی را برهنه می نمایم گفت بر گاه
سبب این حرام مکنید این عمل می شوی که هر گاه من نکنم دیگری خواهد گرفت و شمر ملعون ...
حضرت امام زین العابدین را دید در نهایت ضعف و تب بیهوش گشته کما قتلوا علیا فی ...
کشید او را بر همین فراش که خوابیده حضرت زینب خاتون که صدای شمر را شنید فرمود ای
هنوز از کشتن اولاد رسول سیر نگشته و فریاد و گریان و زاری کنان رو بجانب جد بزرگوار کرده
يا ابتاه يا علياه واماماه واقلة ناصراه والحسيناه انا دينك يا جداه يا جبرئيل
حسينك مقتول ونسلك ضايع فاطمه صغری دختر سید الشهدا می گوید
از سعادت پدر بزرگوار و خویشان بر در خیمه ایستاده و چشم بر بیابان پاره پاره شهدا اشک بودم

ازیک طرف جده حسرت بر بدنهای چاک چاک پدر و برادران نظر می نمودم و از یکجانب در فکر حال گاه
خود و عمه های زار بودم که آیا بعد از این مصائب دیگر بر سر اهل بیت چه خواهد رسید و حال فرزند خاتم
رسول خدا بکجا خواهد انجامید آیا ما را مقتول خواهند ساخت یا اسیر که ناگاه آن فرقه روسیاه گاهی
گاه رو کشیدند معلوم نی از همه پیش نرسیده که نیزه ها بدست بود و اهل بیت رسالت
زده ایشان را برهنه می شود و دست به نهب و غارت حرم رسالت می گشود و ذریه طاهره امام
مظلوم استغاثه و زاری میکردند و مقال لما جهدا و آیا باه و اعلیاه و قلة ناصره و اجنبا
و اغیاه آه آمامن مجیر ینجیرنا آماغیاث یغیثنا بر زبان می آوردند یعنی آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد و
هست که ما را یاری کند هر چند اهل بیت استغاثه می کردند کسی رحم بر یکی از ایشان نمی کرد و پس من از آن
این حال بر خود لرزیدم و هراسیده بهر سو میدویدم که شاید خود را یکی از عمه ها یم رسانم و خود را از جور آن ملعون
ره نمایم که ناگاه نظر آن روسیاه بر من افتاد و تعاقب من نمود که بسنان ریشان کتف من چنان
بر رود و چادرم را از سر بر بر آمد و گوشوار من را گرفت کفتم ای ملعون از خدا چرا جمعیت نمی کنی گوشواره را
خود از گوش من بردن آوردم آن لعین بر جسم التفات ننموده گوشواره را بشیبانی کشید که گوشم پاره پاره
و خون بر رخسار ام جاری گردید پس عمه ام نظر نموده مرا باینحال دید و دوید تا نزدیک رسید و فریاد زد انظر
الی یا ابتاه بر کشید و فرمود که ای نور دیده و سرور سینه برادر و ای نشستر ما و دل پژمرده گوید
پیمان بستم من در جواب عمه ام عرض کردم که ای عمه بزرگوار چادری ندارم که خود را از نظر محرم
بپوشانم یا عمتاه هل من خرقة استر بها رأسی ای عمه خود را چادری هست که خود را بدان
پنهان دارم آنجناب فرمود که یا ابنتاه عمتک مثلک ای دختر عمه تو مثل تست فرایت رأسها
و جندها قد اسود من الضرب پس نظر کردم عمه خود زینب خاتون را دیدم که
خود و حال آنکه جبین مبارکش از ضرب سیلی سیاه شده بود و ما او علی النسوان بالسبی عنق
و کم سلبوا من ادرع و مخانق یعنی آن کافران روی آوردند بر آن زنان به اسیر کردن و هجوم کردند بر آن
ضعیفان بغارت کردن و هر چه از لباس که در بر ایشان بود کندند و کم اخرجوا من اذن بحره افعل
و کم قطعوا من خلخل عنها عاتق و از گوش آن حوریان که بعضی نوعروس و بعضی نورس بودند گوشواره های
گوشهای ایشان مجروح کردند و کاهی بود که گوشش را با گوشواره می کندند و بسیار طفلها که بودند
ان بزرگواران ممرده و کم طفل ضیع بالسهام فطامه و من غلام بالحسام مراهق پس
زینب

... مطلوبین بر خوار و اهل بیت که بزرگانشان از شیر مادر گرفته شده و بسیار برادران زرنگ بیطرخ ایشان را تشمیر بر زیند وقادوا
علینا ثیبا العیلسوره بغلیه فی حنقة عبرة لا ترقی و شبوا علی الابیات نارا و حملوا
ثبابا علی اجمالهما عیر اوالیفی
بیا ابیات العیلسوره ... بر آن سوار کردند و من نیمهم قد قطعت کبد احمد و کل ثیابا دیر البیط الاوافق
نعف بر زنان سوار کردند و آن دف کان آن منافقان در خیمه ها زنان رسیدند چنان ناله و زاری در دند ... از ایشان فسید که
آنان باره پاره کردند و هر یک از ایشان سیر اندام کردند و فریاد ... زنسیاری بلوا و مصیبتهای که ایشان رسید
بو تمضر رسول الله شنة حالنا و من ال النعم الکرام بخانق فهلذی تنادی رب
عمل عمانا و هذا ینادی
الغوث من عظم ما لقی
کی میگفت که یا رسول الله و کی از ندبت یا الغوث الغوث ... که او خواه ... از ندبت و زاری زد
رسول خدا سحج ال را میبن و بعضی از اولاد اعماو و یزید گوارد و خود را بر سنگهای سنگ ما ... و هذی علی الاقتاب فی النوح
زادها و ضرب العدی بالسوط فوق العواتق ... زن اهل بیت خود که برای ... نشان ... و ببری
با لمرافق
دو نوحه کردن و زدن ... ایشان ... اذا امفهما ضربا بالسیاط براسها
ولم یک واق تتقی ... چون زد ... که در بر ... ایشان ... و ببری
کوارق
بلاد ... در ... خود که آن ... فان یحجو نا یکون رزیة و
یجرون من ماء العیون ... دوستان و حمان ... که بسیار گریه ... و از دیدهای خون
باران است جاری نمایند و قل لکبیر القلب یبقی متا علینا و یجری من شئون الماقی ... مان دل
ما که در ... نمایند ... مانند ... و تانقیم الحزن لکم
الی العشر فی حزن لکم متشایق ای ... آن ... ما تا ... شما اهل بیت ... تا
از ... امروز ... بیت ... ما ... می کردیم ... ما کرده
و ... تسبیم و اولاد ... کرد ... و هذی ننادنا فی الرجال تجمعوا لما تکم
یکون فی کل غاسق ... در این مجلس زنان و مردان ... از برای ... شما و ...
و گریه میکنند ... و مستند تا بیکم منجما له کبد حری علی نطق سابق
و قلبا ذا امل الهم خافق
دو ... و حیف ... نسبت ... و نادب لکم مر و صف منقص
لیافد ناکم متضایق و حال لکم کنا و بالیتنا ... بیکم ... یعنی ...
که ... و ... اینجا ... رنج ... در ... شما ... در ... مضطرب ... حبس می که
چون هلال محرم ... بلدی ... القدم العزیز ... مجلس چهارم دهشتم لذ آن و ... کربلا ... بشهد ...

در بیان رسیدن ... اوراد بسم الله الرحمن الرحیم و بردن جناب شهربانو بدرگاه

السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین والصلوة علیک یا من شیبته بالدم خضیب وخده ترب وبدنه نهیب وفی کربلا شهید غریب ورحمة الله وبرکاته

ایران لشکر محمد و مدد گستران لشکر علم و بزم شرح حکایت جانوران روایت بر نگار که چنین نموده اند که چون نوبت خلافت بعمر خطاب رسید لشکر اسلام از هر بوم و هر بوم و هر دیار روی آورد و بعضی که اسلام حمد از لشکر ملک عجم و دختر خاندان کسری و هم جمعی از زنان و اولاد و یزدجرد شهریار که شهریار ایران ... و دیگر ربود بدست ... ملک عجم بلایت عرب آوردند و امرا و امیران بعوض عرض غنیمت فی ... نمود و غرض خطاب ... جناب و خطاب ... مقام سوال و جواب ... آن فرخنده ... دختر یزدجرد ... که ... روزگار ... امرا عجم ... زبان عجمی گفت که ... بر ... که ... جسارت ... و ... امام حضرت رسالت ماب ... دیده ... این روز ... عمر ... آن عبارت ... عجم ... مرده ... گشوده جناب ... دخطر الوقت و آن مجلس حاضر ... جسارت ... دامان شهربانان ... خاتون بزرگان و ... کرمیان ... دختر یزدجرد ... شام ... بهگونه خطاب ... بحث کردن ... رأت کرامت خلافت عرض کرد ... بادکه ای ... سزاوار او ... زر ... دانی ... که پیش از آن که شهربانو ... جا ... در خواب جناب رسالت را دیده که داد و نجات او شده ... دست حضرت امام حسین داده ... مبارک ... بود شهربانو بگرفته حضرت امام حسین ... نموده ... از جمال حضرت امام حسین ... بیهوش شده و عقل ... گذشته چون ... شده از شوق ... جناب امام حسین جناب ... اضطراب می بود تا ... شد باز در خواب دید که حضرت فاطمه زهرا ... آن آمده ... کمال مهربانی فرموده و اسلام ... آن عرض نموده ... بود در دست حضرت ... بانوان و بهترین زنان جهان ... اسلام مشرف گشت ... وقت العرض جناب امیر مومنان روی بشهربانو نموده بزبان دری و عجمی با او ... شده و نام ... و احوال ... و ایشان ... فرموده چون شهربانو بجمال خدای ... سر ... خدا ... بدو ... پس ... او در خدای ... ازو ... گرد جای ... قرین گشته خرم ... قرین گشته ... آن ... القصه چون شهربانو از زبان ... شهسوار میدان لافتی این حکایات شنید متحیر ... کرده ... بزبان ... بعرض مقدس رسانید که خداوند ... سبحان ... بنجات و حیات جاوید ... جناب ولایت مآب ... رحمت ... عنایت ... کمال ... دیده ... از زبان مبارک مژده حیات جاودان

داوند که کنون ای تو ابرگزیده خدای ... دیده ... چنین با دل ... گزین ما مداران که ساز ... پسنده چون آن فرزند ... از آن امام ... این مژده جان ... وگوش ولش ... ور شاهوار مزین کرده در آن مجلس بهشت نشان که رضوان ... روضه رضوان ... فیض ابدی در آن ... نظر ... دیده ... نظرش بر پای ... خورشید جمالش خورشید خاوری نور ... واز انوار رخسارش روشنی ... آثار جمال ... بر چهره مبارکش ... و اسرار قدرت و کمال حضرت لایزال از ... نمایان ... از آن ... زرخسار او ... جان ... روی جانان ... اقرین روشنش ... آفرین ... حجاب ... سایه بر آفتاب ... بر عاشقان ... جان ... لبش کوثر روان چون جناب شهربانو ... جمال ... آن ... رسالت ... افتاده در خواب ... که در عالم رویا ... دیده ... از ... جناب مرتضوی بزبان دری عرض نمود که ... فرخنده فرزند ... که چون او ... زمان ... گرامی ... آن ... حضرت امیر مومنان ... فرمودند که این ... و نور دیده حضرت رسالت است این ... که در آسمان مشهور ... مظلوم ... معروف ... مذبوح ... این ... داده ... جان ... میدان کربلا ... جور و جفا ... شفیع ... روز محشر و شفیع ... و فرزند ... ساقی کوثر است که این سرو ... بوستان ... گل ... گلستان ... گرامی ... روز الست ... آن ... را به فرزند ... خود ... و از طوایف ... شرف ... جناب شهربانو ... آسمان ... این ... جان ... دو جهان ... از شوق این ... ما ... و ... در سرای دل ... این روز ... دستان ... نمی نمود که در صحرای کربلای پر بلا ... حضرت سید الشهدا با هزار ... خنجر ...

دوشت داده و عامی اولاد و اصحاب آن جناب با بدنهای چاک چاک در آن دشت هولناک فتاد
~~نهاده و بستان ... که جناب شهربانو~~ و چگونه میتوان که ملاحظه شده بود آن احوال نماید
و با آن بدن پاره پاره دیده گشته بود و سرور خود را که در آن وادی پرخطر بیند و از خون مطهرش خار
آن صحرا را مانند لاله احمر مشاهده کند رسم جزای قاتل و جزای رسم زنند تکیه بر جرید
قلم زنند رسم گزین کنند شفیعان روز حشر دارند شرم که حق ... دم زنند دست عقاب حق
برآید ز آستین چون اهل بیت در اهل ستم زنند آه از دمی که با کف خون بچکان ز خاک
آل نبی چو شعله آتش علم زنند فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن بعرصه محشر قدم
زنند جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند از صاحب حرم چه توقع
بود آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از
آب سلسبیل مقبول است که چون در آن روز ... در آن دشت بلا خیز پاره جگر حضرت خاتم النبیین
از ضرب شمشیر کوفیان دغا پاره پاره گردید شافع روز قیامت بدرجه رفیعه شهادت رسید دشت کربلا
از خون شهدا لاله رنگ و گلگون شده و دیده فلک از جریان سیل سرشک رشک جیحون آسمان پر گرد
و غبار شد و زمین تیره و تار از چشم سپهر خون بارید و از سینه سنگ ناله و فغان ... بسماک رسید از وحش
و طیر ناله و استغاثه بلند گشت و از جن و انس فغان و واویلا غلغله در ملکوت اعلی گشت چرخ چنبری
از این غم خمید و زهره در این ماتم گیسو برید خورشید در حجاب ... منکسف گشت و کیوان ...
نبود و ... افتاد و ارکان ایمان ... انهدام نهاد چرخ ... و لوح و قلم ... اضطراب
قرین انقلاب گردیدند هر چیز که آسمان ... سکون گشت و زمین بی سکون افلاک چرا ...
و هر ... و عالم را ... ذوالجناح شکسته بال ... با کاکل پرخون ... لجام
و زین ... از آن ... گشته و از قتلگاه گذشته صیحه زنان ... و فغان رو به ...
سراپرده های حرم گردید در آن وقت پردگیان حرم محترم در خیمه مضطر و پریشان نشسته ... های محزون دل
با بیم ... صدای ذوالجناح شنیدند از خیمه بیرون دویده ذوالجناح را دیدند در خاک و خون غلطیده
بسیاری ... بر آورده و مانند طایر بسمل گردیده از سم بر فوق خاک می پاشید و از ...
خود ... بیکباره آواز واویلاه ... برکشیدند ... خروش ...
و فریاد و واابتاه بر آوردند و بجای اشک سیلاب خون از دیده روان کردند گفتند از چشم و دل ...

بگفتار شان گریه بر لب ... جناب زینب خاتون و ام کلثوم ... سید الساجدین و امام زین العابدین
که ای نور دیده کان عمه هزار جان گرامی فدایت باد بر غیر که روزگار تو را بی پدر ... بی
نمود ذوالجناح بر در خیمه گاه آمده و خبر از رزمگاه و پدر نامدارت آورده چون از آن زینب فغان بر کشید
بروی امام زمان نگریسته که ای وارث علم پیغمبری ندانم خبر تو کی دهی همانا که باب بزرگوارت
رزمگاه بسوی سراپرده ... ندانم که شیر ... باز آمده ... سر فراز آمده
آن امام چار را چون چشم بر ذوالجناح افتاد که از بسیاری تیر پر بر آورده و مانند ... از آن وصیت
زنان است حالی بان امام مظلوم دست داد که نزدیک بود که روح مبارک از بدنش مفارقت نماید
بجانب اعلی علیین گراید باز بقوت امامت خود را نگاه داشت و نظر بجانب ذوالجناح میداشت بچشم
خداوند ... سمند ... پدر خداوند ... لجام و گسسته فسار کشان بر زمین ...
گشته عنان و نگون زین ... روی ... بر ... پیکان ...
خون سر و جگر ... ذوالجناح ... مانند باران اشک از دیده می بارید ای یاران
امام زمان بعد از فغان بسیار و ناله بی شمار زمانی از هوش رفت و چون بهوش آمد فغان و زاری
از سر گرفت و با تن تب دار و جان فگار رو بجانب زینب خاتون و سایر عمه های خود ... خواهران ستم
رسیده خود نمود که ای عمه های ستمکش من وای خواهران ... بیکس من ... پدر نامدارم از رزمگاه
آمده ... عریان ... بی پدر نامدارم ... گویا ستم ...
بیکسی ما رحم نکرده و حسین غریب ما بی پدر و بیسامان ... کرده که ناگاه حضرت زینب خاتون ...
خواهران و دختران امام معصوم بر دور ذوالجناح حلقه زده هر یک پرسش امام مظلوم را از آن ...
که شهربانو حرم محترم آن حضرت مرکب صاحب خود را بی صاحب دید خروش و ...
بر کشید و موی کنان و مویه کنان آن ... مبارک ... زنان و فغان کنان ...
نوای حزین از دل ... با زین ... کشت ... بر از خون ...
دیگران ... گریان گشت ... شاه ... گریان سوی رزمگاه ...
... خداوند چون شد ... جان ... سوی خدای جهان
پاک فرزند خود ... نشان خدا ... جناب شهربانو ... امام زین العابدین
رو بر و ... کلمات ... گفتگو مشغول گردید که ای فرزند ... دل ...

چو پیش آمد که از گلزار زندگانی خار محنت دیده و فراموش کرد تو امام زمانی و آشکار و نهان در نزدت یکسان

هیچ جهان در برابرت عیان بین با که گویی که گفت دیگر تحمل مرا دم بر دیدن بزرگوارت در نظرم جلوه گرد

گردید یا دیگر بدیدار آن بزرگوار مشرف نگردم شد جناب امام زین العابدین در جواب مادر چه گوید سخن

سرایید خوش شنید و نالید و گریه زار چنین گفت کای مادر غمگسار که غمدیدهٔ باب من امروز است

بیانا که امروز گردون سلکست تنی را که خیر النسا پرورید بشمشیر کین شمر خون کشید زمین شد ز خون

کسی خون گرای که باشد روان خون خدا خون بهای چون امام زین العابدین با مادر مهربان وقایع را

متوسل شد مادر مستمندیده با آه و ناله زبان گشود که ای فرزند ارجمند در هنگامی که باب تا جدارت غریب میدان

و مشهود دید مادر ز محن او مخالفان را بر خود رخم گشت هود حکم را از خیمه را این خیمات سوخت و از شعله آتش

نجوش صبر و قرار من از دست که ای یا کنیک زمین داده خدا شاکر و شکست جان مرا پیش از که من

سر در راه دوست خواهم داد و با او اقامت در خدمت جد بزرگوار خواهم گشت و در این دشت سرا نجوم خواهد

بید در خون خود خواهم غلطید و سجاع با زین و اردون و کاکل چو خون انجام کشته و نعمان گسسته خواهد

آمد و تو را از این گرداب بلا ساحل نجات خواهد برد و دل خوش شد که زود بمن خواهد رسید و از دیدار

بهره ور خواهی گردید چون بیچاره کربلا این کلمات جانسوز را از مادر غم اندوز شنید بی اختیار ناله و واا

برکشید و با مادر نوحه سرا گردید که ای مادر مهربان زمانه تو هم و صال را به آخر رسانید و مرا از جام پر زهر

مفارقت چه دهند و چشانید این مرکب وفادار تو را از میان با گفتار چه خواهد برد و مرا از خواهم امر

بی مهری ای مادر خواهد شد ای مادر مهربان هر چند فراق فرزندان خواهی دید نهایت رنج بی سری

جدا شدی خواهی گردید و محنت مجلس ابن زیاد و شتر ای کشیده باد و شام برهنه سر و برهنه پا شتران دیده زینب و کلثوم

بسته رسته بجند گرفتاری می ... برهنه عریان و گریان می نشینی رخسار سکینه را از سیلی نیلگون

نگاه خواهی کرد و دستهای ... در غل زنجیر نگاه خواهی آورد و تشنه برده و حرم را ... از

رنج و گبیران را موی کشان و مویه کنان در بیابان ... چون زینب ... از سر کشته

کلثوم وارث ... که ای شمر دغا ... بیداد سنان ... زاری ... مدان

ابن زیاد ... ای چه کلثوم و زینب ... کذار بود ... نگاه سوی ... نگاه

... که زهرا ... جناب سجاد ... شد ... و ... شد

... شده ... که دید ... انسان ...

در دیده نگه خوانی دختر امام حسین ... کتاب ... حال ... و ... جانان ...

... کای مادر مهربان در این ... با محنت و ابتلا ... بیدرد ... گرفتار ...

... مادر مهربان سوی پدر ... حال ... خدا را ... ایم ...

... گردم اسیر ... سپاه ... سوی ... شمر ... نشان ...

... ای مادر مهربان ... پدر ... بود ... گرفتار شدم

محنت ... ای مادر مهربان ... بیجا ... نشان ... گردد

... ای مهربان ... شمشیر و نوک سنان ... بیجا ... مادر

... بیجا ... نشان ... خون سر ... دو دست ... زنجیر ...

... خواهر اسیر گشته ای مادر مهربان ... سوم ... و این صغیره ... که ...

... زنان ... ای مادر ... چون ... بزرگوارم ...

... صغیره ... ای جناب ... ای پدر بزرگوار ... ازجدائی

فغان از جدائی ... ای پدر مهربان ... جان ... می پرورید

... دور ... ما ... ز ... سیلی ... نگار است

ای برادران آن ... این کلمات ... جان ... که سکان ... سموات

... گفتار ... چنان گشت ...

... آسمان ... اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی

ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس چهل و سیم در روضه ابن شهر آشوب ... امام مظلوم ...

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبدالله لقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة بک علینا وعلی

جمیع اهل الاسلام وجلت وعظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات

فلعن الله امة قتلتک ولعن الله امة ظلمتک ولعن الله امة سمعت بذلک فرضیت به

در مشکوة الانوار مرویست از یحیی ... که روزی در خدمت مصباح مشکوة ولایت شافع روز جزا

جناب سید الشهداء علیه الآلاف من التحیة والثناء بودم که جوانی از در درآمد که طوفان سرشک از ...

گذشت و عرض نمود که ای دوای دردهای شیعیان مادرم از شیعیان و محبان شما بود و مال بسیار داشت
و در این بستر بی شمار مرا گفت که چون من این جهان فانی را بدرود نمایم به اینجانب کرام امام زمان و مولای
جوینان را خبر کن که بر چه رسیده از آن قرار عمل نمائی و بجای آری و غافل مشو و چون از این جهان برود مرا
از اموال و اسباب خود خبر نداد و آگاه ننمود که در کجاست و هیچ وصیتی هم ننمود که به چه مصارف
برسانم می ترسم که مرا از آن بهره نباشد و دیگران را نصیب و قسمت باشد آن امام زمان او را تسلی فرمود
که خاطر جمع دار که اسباب و نقود آن مفقود نخواهد بود و استخوان او را فرموده که در خدمت آن حضرت
بر مادر مرده رود و جوان در خدمت فرزند رسول خدا بر وقت مادر آمد و حضرت دیدند که چادری بر
روی آن صالحه کشیده اند و روی بجهت قبله خوابیده و حضرت امام حسین دست بدعا برداشت و قدم
در حق او ضراعت و ابتهال گذاشت که دیدند آن ضعیفه مرده فوراً عطسه زده و نشست و در انس با این ترانه
رطب اللسان گشت که سایه بسر و نور بر قالب ای مسیحی دم هر کس رو بجهت که بر خصم رسیم اقارات
و زبان به شکر گذاری حضرت باز گشاد و درود و سلام بر عنصر شریفش و بعرض مقدس رسانید که ای
ای که جان بخشی مسیحا جای اموات کرده و از آب جود نفس روان اقرباب تقرحیات ابدی فرموده ای
قدسی سبب گشت عالم قدس مشام رسید و از غبار قدم فرخنده منزلت نفحه بهشت و خوبی از این
مراد زید از بهشت ورود مسعود جانی از نو یافتم و از این سرای فانی جاوانی از سر گرفتم گرچه مرا بکنه او روح
بوی تو باد عقل و جان کو بر سنی بنثار افشاند حضرت فرمود که بر مطلب مدعای که داری و وصیت
ما و اولاد خود از اموال خود بی بهره و بی نصیب منما آن زنده دل ضعیفه عرض نمود که خداوند ثلث
اموالم آنکه نظر لطف و مرحمت از این مهجور باز نداری و در عالم برزخ بگشای لحد مرا سبکباری بعد از
جان سپردن مدد نمائی و دست لطف خود سپاری و در محشر و فزع اکبر و از مومنان و موالیان خود داری
که امید دارم که چون بر آید ز کار کارم چه جان سپرین تو سپارم سنگ کوی تو ام سپاری
و آن ضعیفه پاک اعتقاد اموال و اجناس و نقود خود را سراغ داد و وصیت نمود که ثلث آن را امام
زمان و ثلث آن را سیم بشرطی که از موالیان و محبان شما باشد و الا به شیعیان خود قسمت فرماید
و بخواندم کلمه طیبه را بر زبان جاری نمود و مرده شد و آن مخدره مظلوم جان بداد پس از شیعیان گروهی
و جوان مادر رسیده و خود هم بجهت لزوم امام زمان را بوسیده که خدا داناست که امامت را در کجا
در کجا قرار دهد روایت ابن شهر آشوب از امام هشتم منقول است که فرزند دلبند شیخ یوسف کتاب سنیع و

فکاک است و اسناد علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا روایت نموده که در اول ماه محرم بخدمت
آن جناب مشرف شدم فرمودند یا ابن الشبیب ان کنت باکیاً لشیء فابک للحسین المظلوم
ای پسر شبیب اگر گریه می کنی بر چیزی پس گریه کن بر جدم امام حسین مظلوم و بدرستی که بر مصیبت آن بزرگوار
گریستند زمین و آسمان و چهار هزار ملک بجهت نصرت آن سرور شهیدان بزمین کربلا فرود آمدند و هنگامی
رسیدند که آن مظلوم بدرجه رفیعه شهادت رسیده بود پس آن فرشتگان دیگر باره به آسمان عروج ننمودند
مجاور مرقد مطهر او گردیدند و از آن زمان تا ظهور حضرت قائم با دلهای گرد آلوده و مویهای ژولیده
سوگواران نوحه بر امام زمان است و کار ایشان استغفار و ستایش زوار آن جناب است و از ترس زاران
ضریح آن مظلوم مشغول اند و مغفرت برای شیعیان ایشان را مسئول اند و در وقت قیام ظهور قائم ایشان از یاران
او خواهند بود و نصرت و معاونت آن حضرت خواهند نمود ای پسر شبیب اگر بر مصیبت جد بزرگوارم گریان
گردی بعد از آنکه آب دیده بر رخساره ات جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره ات را
بیامرزد خواه اندک باشد یا بسیار و خواه کم و خواه بیشمار اگر در غرفات عالیه بهشت مسکن خواهی
ز لعنت قاتلان آن حضرت کوتاهی مکن و هرگاه ثواب شهدای کربلا را خواهشمند باشی هر وقت
که مصیبت آن بزرگوار را یاد کنی بگو یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً
یعنی ای کاش با ایشان بودم و جان خود را فدای سرور لب تشنگان می نمودم پس رستگاری می شدم
رستگار شدنی عظیم چون راه کاروان برو که بلا فتاد در طاس چرخ ناله زنا بکتی در افتاد
هم خامه فلک زبان خود بشکست هم کلک روزگار ز دست قضا فتاد هم نخل بوستان امامت
بر شکست هم سرو جویبار رسالت ز پا فتاد جانم فدای آنکه ز راه کرم نمود خود را فدای
امت خود بی جدا فتاد هر کس که طالبش بجان آشنا بدند یا رب چه شد که یکسی بی آشنا فتاد
خنجر بحنجر خلف مصطفی رسید آتش بخرمن علی مرتضی فتاد در جرم غم که با همه سبز کی جدا
طفل ز دست شاه آن شه جدا فتاد چون از آن محفل سوگواری و سوگواران
مجلس سوگواری سرشک خونین از دیده روان و حکایت جان سوز را چنین بیان نموده اند که بعد از
واقعه شاه شهید و پس از شهادت برگزیده خالق مجید که روزگار عالم را سیاه نموده خاک بر
خود و جهانی کرده و فرش ماتم و مصیبت در بزم زمین و آسمان گسترده و بی حیایان سپاه او کرده
بغارت اولاد خیر البشر گشودند و ستمگران جفا گستر خیمه های حرم را تاراج نمودند صلوات شایان بجمهور

صورت ات از پنجه جور رخاک بسته و ام چه بود دست ستم قدر مشکین فراز ان حیف ولایت افکنده عمودت
خسته افتاده با بند بلا ... آن ماه جبین مه و کافران دغا دختران رسول خدا و اهل بیت حق مرتضی را بر شتران
بی حجازت بند با مانند اسرای روم و فرنگ پیش لشکر ابن سعد لعین بردند ای عزیزان چون کرد
اهل بیت محمد مختار بر قتلگاه شهیدان افتاد و دیده خونبار آن غریبان بدنهای پاره پاره و جسمهای
چاک چاک خونین کفنان را مشاهده نمودند خروش برکشیدند و زبان غم برگشادند که بگویم چه دیدند جر گلها
چون ره آن کاروان افتاد شور و شور و ناله همه از کمان افتاد هم بانگ نوحه غلغله در عرش اعظم
افتاد هم گریه بر ملایک هفت آسمان افتاد هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید هر جا که بود طایر از آشیان
افتاد هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد بر زخمهای کاری تیغ و سنان افتاد ناگاه چشم دختر زهرا در آن
میان بر پیکر شریف امام زمان افتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از او در جهان
حضرت زینب خاتون نازپرورده دامان فاطمه را پس دیده بر بدن شریف او در انجا که در خون
آغشته نظاره کرد فریاد برکشید و صدا بی حد بر آورد شتر بر زیر انداخت که یا محمداه
یا من صلی علیک ملیک السماء هذا حسینک مشعوف بالعراء مرمل بالدماء
یعنی ای پیغمبر خدا ای آنکه بر تو صلوات و سلام باد این فرزند پسندیده حسین برگزیده تست که در این
صحرا در خاک و خون افتاده و سیلاب دارد و هر لحظه اش خون از دیده ما ایران گشته مقطع
الاعضاء بالخنجر و بالرماح مقطع الاعضاء این حسین تست که اعضای او را پاره پاره کرده اند
و نفاق بریده اند پس بزبان برگل آن بضعه البتول روی در مدینه کرد که یا حبیب الرسول این کشته
همان حسین تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست این نخل تر کز آتش جان سوز
تشنگی دود از زمین بر آمده بگرداب خون حسین تست این ماهی فتاده بگرداب خون که هست
زخم ستاره بر تنش افزون حسین تست ای جد بزرگوار هذا الحسین مسلوب العمامة والرداء
قتيل مقطر بالدماء این حسین تست که بی عمامه و ردا در خاک و خون غلطیده
خون خضاب شده قتيل اولاد البغايا فی جليد رمح الصباء این حسین تست
کشته اولاد زنانست و باد صبا بر آن میوزد و خاک بر آن می فشاند این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه از این جهان بر بسته دون حسین تست این تشنه لب نشسته ممنوع از فرات کز خون او زمین شده گلگون حسین تست
مهمان عترت که از او زمین شده گلگون حسین تست این تشنه لب ... که چنین غم ... بر زمین شده ... مدفون حسین تست بعد از آن

با دیده اشک فشان و سینه آتش نشان روی در بقیع مادر خود حضرت فاطمه زهرا نمود که ای دختر محمد مصطفی
در این صحرا بیا و حال فرزند دلبند خود را نگر که چنان در این بیابان با تن بی سر و بدن خاک خاک غلطیده
و در میان خاک و خون خفته و این همان حسین است که از قطره باران او را محافظت می نمودی و بهوا او
از گیسو و کاکلش غبار می افشاندی حال با تن بی وزان بر زمین بر گشته و غبار می فشانند و عرض عجز
بر جسد شریف او میراند و یبکین بنات ذلک سبایا و اولادک فی ایدی الظالمین اساری و دختران
تو بیم و ما را با اسیری می برند و فرزندان تو بیم که ما را ظالمان سر و پای برهنه در این صحرا میدوانند
پس روی در بقیع و زهرا خطاب کرد وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد کای مونس غمگسار
دلان حال ما ببین ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین بنهای کشتگان همه بر خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین آن سر که بود بر سر دوشش نبی مدام یک نیزه اش ز دوش مخالف کنون
جدا ببین آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا ببین در خلد بر حجاب او
آستین فشان و اندر جهان مصائب ما بر ملا ببین نی نی درا چو ابر خروشان بکربلا طغیان سیل فتنه
و موج بلا ببین یا بضعة البتول زابن زیاد داد کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد بعد از آنکه بیت
با مادر مهربان با چشم خون فشان و جگر سوزان خود را بنعش مبارک امام عالمیان رسانید و خطاب نمود
خواهرت فدای تو باد چشمش کور که ترا با این روز نبیند ای فرزند مصطفی و ای جگر گوشه علی مرتضی و ای
نور دیده فاطمه زهرا ای قافله سالار دشت و غا حال ما را مانند اسرای روم و فرنگ با اسیری می برند و
جناب سکینه خاتون و فاطمه صغرا خود را بر روی نعش پدر بزرگوار انداختند و دیده اشکبار را در رنگ
جیحون ساختند که ای پدر بزرگوار این چه حالت و مصیبت است کاش ما نمی بودیم و ترا با این صورت
مشاهده نمی نمودیم و دیده های ما کور می بود و ترا چنین نمی دیدیم یا ابتاه یا ابتاه اتری من ذا یجود علی یتیمی
ای پدر بزرگوار بعد از این یتیم پروری که خواهد کرد و که ما را جسم خواهد آورد یا ابت عظمت رسول الله
یا ابتاه الی و الفاجر الملعون تکلمنی یا ابت عظما بر هموسی الی ... یا ابت ... الذی ... الیوم
کاش جدم رسول خدا نظر میکرد که جگر پاره این ماه جبین ما را برهنه و عریان می نماید کاش پدرم مرتضی
نظاره می نمود و ما را میان دشمنان با پیرهن پیدا میدید پس جناب زینب خاتون از استماع این کلمات
چنان خروشی برکشید که آسمان و زمین بر هم لرزید و آسمان جا بجا برجا بی خبر شد و بعد از آن مرثیه بسیار
چون تر زبان کرد و در نیاحت الحمد لاطة تنکوا الیه بقلب موجع حزین باکی فما ...

فی جدث ولا ابک خضیب الشیب الدمی ای برادر گرامی کاش من مرده بودم و محاسن مبارک تو را بخون خضاب
نمی دیدم و چندان گریست که از هوش رفت و جناب ام کلثوم بسبب فوت معصوم زمعش مطهر امام مظلوم آه و ناله
و استغاثه و فغان و اجداه و محمداه و اسلاماه سر کرد و ام کلثوم تدعو وهی باکیة یا جدنا هذا ثاوی بالفلا
اجهد بصوتی یا اخی لقد اصحت ای برادر مهربان بر دیده اشکبار و دل مجروح ما نظر کن که
با وجودی که از پدر و کیان سرا پرده و قوت و حرمت حال ما را مانند اسرای روم و زنگ به اسیری می برند
لهفی علی فاطم الصغری مخضبة بالدم اجفانها مسلوبة الوجن و اخواتاه بر فاطمه صغری که از گریه و نجوای
چشمهای او مجروح شده بود لهفی علی قولها من حین قد نظرت شلو الحسین بالخیل وکالقتیل
ملقی علی الارض عاری الجسم معتفر ابتاه و ابن الناصر قتلنا و اخیبا
و او یلاه از آن زمانی که نظر فاطمه بر جسد پدرش افتاد و جبین مبین او بر خاک چسبیده و خون از حلقوم او جار دهری و اعتدی
جاری گردیده و پس در آن وقت فاطمه گفت آه که یار شد یتیمان ما و فریاد و رسیدگان ما که
روزگار غدار بر ما جفا کرد و احزنا لکرم السبط منتهرا کالبدر یشرق فوق الذابل اللدن
و احزناه بر سبط رسول الله که مانند ماه شب چهارده بر سر نیزه میدرخشید فیالها محنة عمت مصیبتها
و بالها حسرة فی قلبی تحز ای وای از محنتی که مصیبت آن عام است و بجمیع عالمیان رسیده وای
از حسرتی که حزن و اندوه آن بهر دلی رسیده و مرویست که آن گروه سخیف عترت طاهره سید خدا را
با حضرت امام زین العابدین از راه قتلگاه پیشکر شقاوت اثر ابن سعد بیرون آوردند و در حوالی از دوی آن بیچاره
مکانی مسکن دادند و آن غارت زدگان با جائی که الحال هیچ مسلمان نمیپسندد از دیدهای مجروح دود
چون گشاده سر بزانوی غم نهادند در آن وقت بحضرت سیده زنان و نور دیده شاه مردان جناب زینب
خاتون خبر دادند و از این خبر ابواب درد و غم بر چهره هستی گشادند که این ملاعین چه اراده دارند که
کشتگان جند خود را بخاک سپارند و اجساد اولاد اولاد مصطفی و نور دیدگان مرتضی را در این دشت بی دفن
گذارند و نهایت بی ادبی با آن اجساد مطهره بجای آورده و اویلاه میخواهند اسپ بر بدنهای مبارک
و مطهره سروران دین میتازند و این تنهای منور را پامال سم ستور سازند و چون این خبر وحشت
اثر بآن ستم رسیده جانکش و محنت دیده بیکس رسید ناله و اشوب را بر کشید و فغان و استغاثه بفلک بسیار
بانگشت مبارک گونه خویش خراشید و از درد دل و سوز درون بر آن جراحات نمک پاشید غم و اندوه
آن ستم رسیدگان زیاده گشت و اسیری و دربدریشان از یاد رفت بر دهری خروش و اتباع برگشته

خواهری

خواهری فغان و افغان و باستان رسانید مادری نالید و ابناء برادر و هر زنی در عزای شوهر نوحه گر
و هر عزیزی در اندوه دامادی از خون دیده بر چهره نگاریست و هر چه در این باب فکر و چاره و علاج می نمود
دستشان از چاره کوتاه و لشکرشان نارسا بود که در آن وقت فضه خادمه حضرت زهرا نزد جناب زینب
خاتون آمد که ای خاتون مرد و جهان وقتی بسفینه سوار بودم و زمان سفینه از دست رفته و رسول خدا در کشتی بود
و چون کشتی آن شکست و بجزیره افتاد در آن جزیره شیری دیدم عظیم و غضنفری مهیب که متوجه آن
سفینه گشت من آزاد کرده رسول خدایم و کنیز حضرت خاتم الانبیاء آن شیر همه تعظیم نموده و اشاره بآن نمود
که مرا و او را راه رسانید و از گرداب رهانید ای خاتون من سبب ما از همه جا منقطع گردیده و ما باید
از او مدد طلبیم چنانچه در حضرت سفر ما بید در این ناحیه شیری است مرا رخصت ده که بروم و آن را بیاری آ
معظمه آن مظلوم از غم و شکار از این غم از راه اسم حضرت زینب خاتون او را رخصت فرمود و فضه
روانه شد و چون بجنب رسید و در آن ناحیه نزدیک گردید در تفحص آن شیر بود و بهر طرف جستجو می نمود
که نظرش بر شیری افتاد در نهایت مهابت و صلابت و در کمال عظمت و صولت که شیر کردن از صلابتش
در جاها مرعوب پنهان گشته و شیر بیشه از صولتش از جان گذشته و مانند ماتم زدگان سر بر روی
گذاشته و چون مصیبت رسیدگان لوای ناله و آه بر افراشته چون چشمش بر فضه افتاد سر از جا برداشت
آشنایان و دیده بجانب او گماشت فضه گفت یا ابا الحارث من کنیز سید عالم و دختر شیر خدا
یا ابا الحارث اتدری ما ذا اراد بنو امیة ان یصنعوا غدا بابی عبد الله
ای شیر آیا میدانی که بنی امیه فردا میخواهند با جسد امام حسین که کشته بنی امیه فرزند شیر خدا نمود
و شاه اولیا را اسیر و چون شیر این کلمات جانسوز و عبارات غم اندوز شنید سری بجانب آسمان بلند
نموده بر بالا نگریست و بی اختیار ناله و افغان گریست و براه افتاد و فضه هم در عقب او که بکربلا نهاد فضه
از متعاقب آن روان گشت چون بقتلگاه رسید فضه دید که چون چشم شیر بر آن اجساد مبارک افتاد و بر آن
بدنهای پر نور دیده دوخت و بیهوش نمود که زمین و آسمان بلرزه در آمد و در قتلگاه بجست و یک یک اجساد را
که رسید بو میکرد و دیگری را خوشبو از دیده میگریست و خاک بسری میریخت تا رسید بنعش امام انس و جان
بی اختیار خود را بر زمین زد و از هوش رفت و ارکان وجودش شکست چون زمانی گذشت و بی تابی بسیار کرد
بر دور آن نعش مطهر گردیدن آغاز کرد و زمین و زمان را بناله در آورد و مانند غمخواران تا صباح پاس و نگهبانی
اجساد می نمود و زمانی از پاسبانی نمی آسود و فضه حقیقت را بحضرت زینب خاتون عرض نمود و ایشان از آن جا

مقرر معین کرده چون روز دیگر که آن ملاعین خواستند که بر آن امر شنیع قیام نمایند به آن فعل قبیح اقدام
از آن شیر ربانی آن ابد و جیده محافظت ابدان مطهره مشغول شدند عمر سعد تاکید شنیع و
سفارشات اکید نمود که این روز را فاش و عیان نمایند و دست از آن فعل شنیع بردارند و بعد از آن
که سرهای شهدا را بر قبایل اعراب تقسیم نمودند سر مطهر امام مظلوم را خولی اصبحی لعین برداشته
روانه کوفه گردید چون بکوفه رسید و بدار الاماره ابن زیاد لعین رسید وقت آمدن آن لعین
گذشته بود و آن ملعون بخانه خود آمده دو زن داشت یکی حضرمیه و دیگری اسدیه و چون زن حضرمیه از
محبان اهل بیت اطهار و دوستان حیدر کرار بود آن سر منور را از آن زن پنهان نمود و در خانه چون
گنج اسرار نهان کرده به نزد آن زن آمده که طعامی حاضر داری بیار و زن گفت که درین چند روز در کجا بودی
گفت شخصی بر یزید خروج نموده بود رفته بودیم و او را قلع و قمع کرده آمدیم و طعام خورده بخواب رفت آن زن
بعد از خوابیدن آن سگ مردود بعادت معهود که شبها برخواست نصف شب بجهة تطهیر و وضو از
حجره بیرون آمده دید که در یکی از حجرات روشنی عجیبی عیان است و نور از آن حجره تا آسمان در لمعان
او را حیرتی دست داد و متحیرانه در صحن آن سرا ایستاده و با خود گفت خورشید درین حجره ظاهر گشته
یا مهر انور در خانه ما گذشته در این نصف شب این آفتاب نورانی از کجاست و درین منزل ما و تابان
از چه جا طالع گشته که ناگاه دید شورش عظیم و غلغله عجیب از آسمان بزمین آمده و فضای هوا را فرا
گرفته و ساحت زمین را آواز واویلا زلزله افکنده چهار زن با ناله و شیون و زاری کنان و سینه
زنان فرود آمدند و داخل آن حجره نورانی شدند و یکی از آن زنان که بعضی شان از بیان زیاده تر بر سینه
و جلال از آنها بیشتر بود آن سر مطهر را برداشته و بر سینه گذاشته از سوز دل خروشیده نالید که ای
شهید مادر وای غریب مادر وای لب تشنه مادر فدای این سر بی تن شوم و تصدق جسد انورت
گردم چه از کوفیان بیدین بر سرت آمد و چه از شامیان بتو بر باد دادند و خواهرت رسید و آن زنان بسوی
در گریه و زاری با آن حضرت موافقت می نمودند و از ناله و زاری دمی نمی آسودند و بعد از زمانی غایب
شدند و آن شورش تسکین یافت زن خولی گوید چون دیدم که آن شور و غوغا ناپدید شد دلم بی تاب
گردید و داخل آن حجره گردیدم و آن سر منور را بر داشته و نظر وقت بر آن دیدم چون جناب سیدالشهدا را
بسیار دیده بودم سر مطهر را شناخت چنان نعره کشید که آن خانه بر سر زد و بیهوش گردیده و بعد
از آن که بهوش آمد چندان بجزع و سینه خود زد که از سر و سینه اش خون روان گردید و آن سر مطهر را بوسیده

بوسیده و با مشک و گلاب شسته و در موضعی نهاد و خود را بر خولی رسانیده گفت ای ملعون حیا نکردی و کافر شدی
فرزند با جان پیوند رسول خدا را کشتی و سر او را بخانه من آوردی خدا ترا لعنت کند و طپانچه بر فرق او
زده و از خانه بیرون رفت خولی گفت ای زن اولاد امیر را اسیر کن گفت ای سگ مردود تو اولاد
فاطمه زهرا را اسیر کردی و زر سیدی برادران خود می زنی و از آن خانه بیرون رفته دیگر کسی او را ندید و مروی است
که بعد از آن که عمر سعد ملعون از دفن کشتگان لعین و کوفیان به آیین سپاه خود فراغت حاصل کرده
روی بکوفه ساخت و شهیدان آل محمد و ذریه احمد را در آن صحرا انداخت و روبجانب کوفه آورده در عرض راه
با اهل بیت مطهر که پیش فرستاده بود رسید مردی از قبیله بنی اسد گوید که در کنار نهر علقمی با مزرعت مشغول
می بودم و بعد از رفتن کوفیان صحرا از دشت کربلا عجب از شهدا عجایب بسیار مشاهده می نمودم که نمی
توانم کمی از بسیار آن بیان کرده و اندکی از بسیار را بر زبان آورد و از آن جمله چون با در آن ابدان مطهره
میدیدم رنگی مشک و عبیر بمشام میرسید و موسم میدیدم که ستارگان آسمان فرود می آمدند و آن نجوم
فلک امامت و خلافت را زیارت کرده بالا صعود می نمودند و من با عیال خویش در آن صحرا تکیه و تماشا
میکردم و کسی را نمی دیدم که حقیقت حال را معلوم نمایم و چون هر روز وقت غروب میگردید از جانب
بیابانی خود را با آن کشتگان رسانیده و تمام شب در آنجا می بود و طلوع صبح از آن مکان غایب می شد
پس در شبی از شبها بخواب نرفته همه شب بیدار بودم و در کناری افتاده آن صحرا دیده و تجسس می کردم که
شاید حقیقت حال آن ابدان مطهره بر من ظاهر گردد و کیفیت احوال آن شهدای طاهره بر من گردد دیدم
در آن دشت تار از سمت قبله علامتی آشکار شد چون نیک نگریدم شیر ژیانی در نهایت هیبت
دیدم که شیر بر من نظر نمود از من گذشت و خروشان و جوشان در میان آن کشتگان می گذشت
گریه کنان از طرف قبله نمودار شد و خواست که از صولت آن لرزه در اندامم افتاد بجانب رسید از ضعف افتاده
شیر غرانی و شیر پادشاه کشور یزدانی چه شیر از نه سپاه عجب الهی چه شیر صورت معنی
الهی چه شیر از سرپستان دایه تقدیر بشیر خوار گشته با خضر هم شیر رسید و شد بسوی
نمود و روانه شد بسوی نعش رسید چون بر نعش با دو دیده تر گریان آن
در خون طپیده ... کمی چه معذور و از آن نشست برابر کمی چو مادر ... گشت و گرد او کمی
بپیکر او میرسید و بو میکرد کمی زروی ادب ... دیکرد و پس یکی از آن ابدان مطهره
در بر کشید و چون ... زنگار از دل پر ... از ... اشکال ...

وهر کس دوست من دست داد و در آن صحرا نظر کردم بر جهار دست چپ افروخته افتاد جمعی کس را دیدم و از آن
شیون و نوحه بسیار می آید و بر زمین می نشینند گویی از آنها می گفت وَاحُسَيْنَاهُ وَاإِمَامَاهُ وَاغَرِيبَاهُ وَا
مَظْلُومَاهُ از آن آواز دلم غمین و خاطرم اندوهگین گردید با اثر آن آواز با کمال خوف و هراس قدم
نهادم و صاحب آن صدا را دیدم [illegible] رسول خدا [illegible] دادم که شما کیستید و این مصیبت و ماتم از جهت کیست گفتند
ما زنانیم از گروه جن که هر شب تسبیح و تهلیل [illegible] رسول خدا و زینت آغوش فاطمه زهرا می داریم
و در عزای آن تشنه لب خضاب حسرت از دیده می باریم گفتم وامصیبتاه این بدن چاک چاک از جناب امام
حسین و پاره پاره جگر رسیده گویا [illegible] گفت چی آن جسد پاره پاره از تیغ اشقیا
و آن سر عزیز آن حق [illegible] سبحانی و مظهر اسماء یزدانی است چون این کلام شنیدم صیحه زنان و ناله
کنان بمکان خود برگردیدم و مصیبت و زاری برپا نمودم و لوای ماتم و سوگواری برافراشتم و بعد از آن اهل
قریه [illegible] بودند و در حوالی کربلا سکنی و در آن وادی پربلا ماوی داشتند گفتند که اولاد رسول
خدا را شهید نمودند و در آن بیابان انداخته کفن و دفن نمودند خانچه [illegible] فرماید و این
دلگیر سوال نماید که [illegible] من چرا نکرد دید و در روی بجانب حضرت طاهره من [illegible] ایشان را
کفن و دفن نمودید و [illegible] رعایت رسالت مرا نمودید جواب چه گوییم و چگونه راه معذرت پیش
بعضی گفتند از این زیاده [illegible] و از یزید پلید که مال ما را تاراج و عیال و اطفال
ما را اسیر نموده از این ولایت اخراج نماید تمنای ایشان که از مردمی با خبر و از مردان خویش
مردتر بودند گریه و زاری [illegible] و نوحه کنان با این مقال لب گشادند که [illegible]
امامان مطهره واجب و مقدمه اولاد رسول خدا در بیابان افتاده باشند بی کفن و دفن مانده باشد
پس آن قوم آمده خواستند به دفن [illegible] و در زیر زمین دار السعادت دفن آن برگزیدگان
رب العالمین [illegible] چون اجساد گلگون آن نازک نهالان باغستان نبوت
و [illegible] و اشجار بار در بستان رسالت [illegible] آشنا نشد که آن بدنهای شریف از کدام
از آن سروران جهان است متحیر ماندند [illegible] که ناگاه جوانی [illegible] در آن دشت پیدا شد
به ایشان گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ای قوم چه در خاطر دارید و چه [illegible] اراده دارید گفتند
که این سروران [illegible] و بهترین جهانیان [illegible] و از این بیابان سوزان [illegible] و ایشان
نمی شناسیم انجوان گفت من یاری شما در این کار می نمایم [illegible] انجوان

با آنجا جسد مطهر امام جهان و سرور جهانیان را که دفن نمائیم که وقت تنگ و زمانه [illegible] است انجوان آمد تا
نزدیک جسد پاره پاره که نور از آن جوشش [illegible] رسیده و شعاع آن بدن پرخون باطراف دشت می تابید
و مرغان سفید بسیار بر دور و حوالی آن بدن مطهر نشسته چون انجوان از اسب [illegible] بر آن بدن افتاد حسینا
گفت و ناله و زاری نماده و خود را با آن جسد مطهر رسانیده آن جان جهان را چون جان پاک در برگرفت
و زاری و ناله را بسر انجوان عرض کردند که ای شخص [illegible] نزدیک است باید از دفن کشتگان فارغ
شویم جسد امام را بنجا انجوان گریان و نالان [illegible] گفت جسد امام زمان همین است انجوان خود
گریه و نوحه در همین مکان مطهر که حال هست دفن نمودند و جناب علی اکبر را در پائین پای آن امام مظلوم
دفن کرده سایر شهدا را بهم در یکجا مدفون ساختند [illegible] و چون [illegible] را
دفن کردند انجوان گفت [illegible] دیگر است [illegible] باید آن را هم مدفون نمائیم که برادر امام
حضرت عباس است و انجوان باتفاق امام آمده در همان مکان شریف حضرت را مدفون [illegible]
سعادت و برکات مشحون نمودند اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ
الْعَنْهُمْ جَمِيعاً

مجلس پنجم در زیارت [illegible]

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسِيرَ الْكُرَبَاءِ وَمَسْلُوبَ الرِّدَاءِ وَالْمَذْبُوحَ
مِنَ الْقَفَاءِ وَسَبِيَّ النِّسَاءِ وَمُجَرَّدَ فِي الْعَرَاءِ وَالْمُخَضَّبَ بِالدِّمَاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

از ابن جوزی که از علمای اهل سنت و از فضلای متعصب انجماعت است مرویست که مردی در شب بخواب
که حضرت رحمة للعالمین و شفیع المذنبین خواب دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن مرد فرمود که
برو و فلان شخص مجوس بگو که دعای تو در حق تو [illegible] مستجاب شد و گذر [illegible] که از صرصر [illegible]
پژمرده بود [illegible] آن مرد از خواب بیدار شد و در فکر دیدن خواب چون [illegible] را حوالش
نشنیده بود [illegible] حالش گذشته [illegible] مجوس [illegible] پریشان [illegible]
[illegible] آن مجوس صاحب گنج و مال و مالک ملک و منال بود و ضیاع
و عقارش بحد قیاس [illegible] بیش از احاطه تخمین و مقیاس می شود [illegible]

افشا نماید و پرده از رخسار شاهد مدعا گشاید بیاید که چون بزنان جمع و جیب نفع نماید لابد از اوای رسالت

حضرت رسالت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب زبان لب بسته دم بر نیاورده و از این

اندیشه متوجهات الاعمال پیوسته جواب را با احدی اظهار نکرده در شبی دیگر که در عهد راحت غنوده باز ادب

چادر پرده از رخ گشوده و حضرت نبوی او را اجمال خدای نمانموده و فرموده و از چه تبلیغ رسالت ننمودی

با اظهار مطلب گشودی باز سید ارشاد در حال خواب تماشا گذشته و مقصودات و شنیده او را دو چار

نرسیده رالت دم فرو بسته جواب را بیان کرده و به احدی این راز را در میان ننهاد و در شب سیم پیوسته

نور جمال مصطفوی در مرات دیده دلش ظهور و از تغافل در ادای فرمایش نه گوی نهی کرد و چون آن مرد

دیده گشود و از لوح سینه وسوسهای دوشینه و اندیشهای پیشینه را زدوده خود را نزد آن شخص مجوس

رسانید و به آنچه از جانب جناب ختمی مآب نبوی مامور بود او را با خبر کرد و دید که جناب رسول خدا فرموده

قد اجیبت الدعوة یعنی تحقیق که دعا در باره تو مستجاب شد آن شخص گفت مرا می شناسی

که از کیش شما خارجی و از طریقه دین حضرت خیر البرایا بری میباشم و خدا و پیغمبر شما را نمی شناسم آن شخص

گفت میدانم نهایت حضرت خاتم النبیین در سه شب متواتر و متعاقب مرا بجانب تو با ادای این پیغام

مامور فرموده اند و اصرار بلیغ در این باب نموده اند مجوسی فورا باشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله زبان گشاده قدم در دایره اسلام و ایمان نهاد و زنار

کفر از میان گسسته و رشته ولای ائمه اطهار را بر بازوی جان بست و تمامی قبیله و عشیره خود را طلب

و اصحاب و اقربای خود را حاضر کرده و به ایشان اسلام خود و انکار کفر و ظلام گذشته رسانید و گفت

تا حال در تیه ضلالت و گمراهی بودیم و طریقه قدلان و رهزنی را پی نمودیم اکنون با اسلام روی آورده ام

و جباه حق پرستی را بر ساحت ضمیر خود گسترده ام شما هر یک آنچه از مال من دارید و قدم در پیش براه اسلام

گذارید بر شما حلال و بشما بخشیدم و هر یک از دایره ایمان بیرون روید و بسوی حضرت پیغمبری نکروید از من

بیگانه و مال مرا آنچه دارید باز گذارید و تفرقه را او جایز مشمارید و بعد از آن روی با آن مرد صالح

آورده گفت هیچ میدانی که تحقیق استحقاق چه چیز موجب استجابت دعا در حق من گشت گفت الله

اعلم گفتم هستم که پس دم از تو سوال نمایم که مرا با خبر گردانی و از در حیرت رها نی گفت بدانکه چندی پیش

از این دختری داشتم و در کیش خود به پسرم ترویج می کردم و انواع حلوه و اشربه و فواکه ها

گون مهیا ضیافت دوستان و آشنایان بر خوان می چیدم و در همسایگی من جمعی از اشراف سادات حلاوه

فاطمی نسب هاشمی حسب بودند که همواره کسی و از زخارف دنیوی فی الجمله من بعد از صرف طعام و اطعام

خاص و عام در صحن بام خانه خود آسوده ام آوازی شنیدم که دختری از آن سادات مادرش می گفت که

یا اماه قد اذانا المجوس بریح طعامنا یعنی ای مادر بوی طعام این گبر ما را از ما رسید چه من شنیدن این

کلام سوزناک از جا جسته و چند ظرف طعام و اقمشه و چند دست لباس فاخر با انعام و جهی مکاتب

بجهه ایشان فرستادم و باب معذرت حق جوار بر ایشان گشادم و چون ایشان آن طعام

و اسباب و اثواب دیدند خرم و شادمان گردیدند شنیدم که آن دختر لب به دعا برداشت و مادر می

گفت ما که از درگاه ما درحق این گبر گمنام دست ما این طعام در از نخواهیم کرد پس یکی دست به دعا

برداشته و گفتند حشرک الله مع جدنا رسول الله یعنی خدا حشر تو را با جد ما رسول خدا کند و ای دانند و بعضی از اعما

آمین گفتند فلما انتهت الدعوة الی جدتی نزل الله نیز حضرت رسول و رعا ... تو که مستجاب شد و بغیر از من و خدا کسی آگاه نبود

و از این راز سربسته احدی خبر دار نه بعیت نیم شب که جد ایشان من با در دوم از پیر گراهی نفضل و کرم

خود بیرون آورده و از این کفر گذشته با اسلام روی نهادم کاش از زمان سراق کردن نمک شوی

و این خیمه چه ستون بی ستون شدی کاش از زمان که بنگر او شد در خاک جان جهانیان هم از تن

بیرون شدی کاش از زمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی این انتقام

اگر نفتادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی آل نبی چو دست تظلم بر آورند ارکان

عرش را به تزلزل در آورند ای دوستان دلهای شیعیان مشغول است که بعد از آن که وقایع صحرای

کربلا واقع گردید و آنچه بایست دمقرر شده بود بظهور رسید خاک غم بر فرق عالمیان شد و غبار ستم

جهان را تیره و تار نمود و عمر سعد ملعون و شمر ذی الجوشن دون سرهای مقدس شهدا را بر نیزه ها دسته

حضرت امام سجاد بیمار و عورات طاهرات اهل بیت رسالت و خواتین مخدرات سرادق عزت و

جلالت روانه بجانب کوفه شدند چون بحوالی کوفه رسیدند ابن زیاد ملعون از غوغای عام ترسید

و آوردن سرها بی کفن را اهل بیت باعث وحشت گردید ده هزار مرد مسلح امر نمود که در سر هر کوچه

و کوی حاضر بوده محافظت نمایند که هجوم عام نشود و کوفیان فوج فوج از شهر برآمده در حوالی دروازه

منتظر بسر ماتمش بودند چون اهل بیت طهارت و عصمت بدروازه کوفه رسیدند و آن ازدحام و غوغای

عام دیدند غم بر غم ایشان فزود و گوید که ام کلثوم خواهر امام حسین پرده از رخ گشود ای دوستان تصور نمایید

که در آن حال چه حالت بر اهل بیت رخ نمود و دیده بصیرت گشاید که چه گونه زمین و زمان بر خود

سوار نمود چون چشم کوفیان بر محملهای اسیران و سرهای شهیدان افتاد و دانستند که عترت محمد رسول حرم
رسالت را بر شتران سواره و امام زین العابدین را با غل و زنجیر نظاره می‌نمودند فغان و زاری و گریه
و صیحه و بیقراری آغاز نمودند حضرت امام زین العابدین فرمودند که ای اهل کوفه ما را اقتل می‌سازید و سپس
نوحه و شیون می‌کنید و بر ما می‌گریید چون داخل دروازه شدند شیون از مرد و زن برخاست
حضرت زینب خاتون میفرمود که اینک برهنه سر بر شتر نشسته‌ام سوار ای کسی که چشم می‌گشودی کجا بودم
که در آن وقت زنی از بالای بام آواز برکشید مِنْ أَیِّ الأُسَارَى أَنْتُنَّ شما از کدام امیرید گفتند
ما اسرای شکسته بال و غریبان پریشان احوال از ذریه احمد مختار و آل حیدر کرار می‌باشیم که آن زن
صیحه زده خود را از بام زیر انداخت و آنچه از چادر و مقنعه داشت حاضر ساخت و بایشان داد و
گریه و زاری نهاد اما چون ستمزدگان دیدند که مردم کوفه آشفته حال و متغیر الاحوال گریان
و مانند شمع گدازان حضرت زینب خاتون آغاز تکلم نمود و بنیاد مکالمه فرمود بنحوی که گویی جناب
امیر المؤمنین را میدیدند چنانکه گویی حیدر کرار بمکالمه درآمده است و فرمود ای کوفیان بی وفای
بی وفایان بی شرم و حیا هنوز از زخمهای اولاد رسول خدا از ضرب تیغ و سنان شما خون جاریست
و آب دیده‌های ما بر چهره‌های زعفرانی روان است مردان ما را کشته‌اید و بر خاک و خون افکنده‌اید و
و از راه حیله و فریب اظهار ندامت می‌نمایید امام زمان را بخود خواندید و از مکر او را بی‌کس در مقابل
بانجا بکشتید و غدر و نفاق کردید و فضیحت و نفاق با او کردید کم نکردید و باز می‌گریید که این
ننگ تا قیامت از شما پاک نخواهد شد و بغداری و نفاق در میان اهل آفاق مشهور و معروف شده
و عظیم خواهد بود عذاب و نکال شما در حساب و وبال شما مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا
صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الأُمَمِ بِعِتْرَتِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ
در جواب پیغمبر چه خواهید گفت که ای آخرین امتها بعد از من با عترت من چرا
بعضی را اسیر کردید و بعضی را بخون غلطانیدید مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي
بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي آیا اجر رسالت و مزد نبوت من این بود که فرزندان ما را بکشید
از سخنان آن جگر گوشه فاطمه زهرا مردم را اضطراب و وحشت پدید آمد و متحیران سخن
و ماتم میکردند و فغان و ناله از دل بر می‌کشیدند پیری از کوفه ایستاده بود و گوش بر آن سخنان
داده چندان گریست که از هوش رفت و کف را لت میکوفت و دست میفرمود ای دختر خاتون قیامت

پیر و جوان شما بهترین پیران شما از همه کس بهتر و جوانان شما از همه عالم بزرگتر و زنان شما بهترین
زنان بنی آدم و مردان شما سرور و بهتر اهل عالمند که در این وقت بغمهای عظیم مبتلا شده و سرهای شما را
آن کافران لعین میان اهل حرم محترم آورده‌اند که ناگاه چشم حضرت زینب خاتون بر سر مطهر
منور جناب امام زمان و پیشوای عالمیان افتاد و تحمل نماند چنان آهی از دل برکشید که زمین و زمان
برهم برزد و پیشانی نورانی خود را چنان بر چوب محمل زد که در هم شکست و خون از جبین مبارکش گشت
و گفت ای سرو ریاض جلال و ای خورشید فلک صفا که از جور ظالمین دغا از پا درآمدی ای دیده و جوهر
کور باد خورشید که میبیند که سر انور ترا بر فراز سنان نیزه دشمن افراشت که ای کاش کربلا از خون
طپان ای برادر بزرگوار فاطمه بیمار خود را طلب نما که از رنج هجرانت بجان رسیده و تنگ آمده است
نوازشی فرما که از شر دشمنان مبتلی شده و ای ماه تابان برج امامت فرزند دلبندت امام زین
العابدین را نظر کن که مغلول رنج و غمهاست و از ضعف و ناتوانی تاب نمی‌آرد یا أَخِي أَمَا حَضَرْتَ
وَقَفْتُ فَقَدْ تَكَ يَا سَنَادِي يَا جَانِبِي ای پناه من وای فخر و افتخار من و ای سبب من چشم
که تو را کم کرده‌ام أَخِي يَا ابْنَ الرَّسُولِ أَذَابَ جِسْمِي حُلُولُكَ فِي التُّرَابِ بِلَا وِطَاءٍ ای برادر
فرزند رسول خدا شهادت تو و دوری تو در قبر جسم مرا گداخته است وَبَيْنَ الْحَبْلِ مِنْكَ فِنَاءُ
حَتَّى وَضَيَّقَ الصَّدْرُ ظُلْمًا بِأَتْرَاجِي ای برادر که بدن تو را با چال ستم ستوران نمودند و سیبان
تو ناله می‌کند استخوانهای سینه تو را از راه ستم ریزه ریزه کردند أَلَا يَا سَيِّدِي أَمْسَيْتُ أَبْكِي وَتَعْلِيَ
الْحِمَامُ عَلَى ابْكَاءِ سُبْقِي ای آقای من همیشه بر تو میگریم و مرغان مرا بزاری گریه می‌کنند أَخِي
هَذِي أُمَيَّةُ ذَاتُ صَوْتٍ وَقَدْ ضَنَّا بِجَهْرٍ بِالْفِدَاءِ ای کاش زنان بنی امیه در عیش و طرب
و ما نشسته‌اند و ما را برهنه در بیابان میگردانند فَيَا ابْنَ أُمِّيَّةَ وَلَهَا خُدُورٌ وَنَبْرُزُ مِنْ خِبَائِنَا لِلسَّبَاءِ
زنان بنی امیه در سراپرده و نهایت اطمینان نشسته‌اند و ما را از سراپرده با اسیری بیرون آورده‌اند
كَأَنَّا مِنْ بَنَاتِ الزِّنْجِ نُسْبَى وَنُضْرَبُ بِالسِّيَاطِ بِلَا خَطَاءٍ گویا ما از دختران خطا و کنیزانیم
که ما را با تازیانه و جور و جفا رها کرده‌اند در آن وقت فاطمه دختر امام حسین را دیده بر سر منور افتاد و خروشی
از جان حزین کشید که نزدیک بود که عالم کون و فساد و کو نام و حیات بنهاد و لب مبارک بر آن
خطاب میکرد و این اشعار را بر زبان شریف می آورد أَبَتَا يَا أَبِي يَا خَيْرَ ذُخْرٍ فَقَدْ تُكَ يَا أَبَا
مَنْ ذَا الْيَتِيمِ أُمَلَ ای پدر بزرگوار من وای اکرم خلق و دخیره من بودی بعد از تو من کجا

خواهم داشت أيا أبتا ما كان أسرع فرقتي لذلك قلبي لفقدك اليوم مكبل
ای پدر من چه بسیار زود بود که تو از من مفارقت کردی و بعد از تو که با من مددی خواهد کرد وأشكو
إلى الزهراء بنت محمد بقلب حزين بالبكاء مقفل و شکایت می کنم بسوی فاطمه زهرا دختر
محمد مصطفی با دل شکسته حزین که گویا بحزن و اندوه دل او را قفل زده بود ننادا یا جداه یا من حمى
القبر وانظر حبيبك مسلوب الجبين مطلا می گفت ای جد بزرگوار از قبر برخیز و فرزند غریب خود را
ببین کشته و در خون خود غلطیده و ببین او را که چگونه عاري العرا معفرا قد غدا
خضيبا بالدماء مغسل ببین فرزند خود را کشته و در بیابان بی کس افتاده و محاسن او بخون
خضاب شده و جسد شریف او را بخون غسل داده وساروا بنا يا جدنا حواسرا وأوجهنا
بعد التخدر تبذل ای جد بزرگوار ما را اسیر کردند و برهنه و پا برهنه بازار کردند و رویهای
که در حجاب عزت و عصمت بودی عار ماند و حضرت ام کلثوم چون سر برادر را دید فغان بر کشید
و این ابیات را بگوش خواص و عوام می رسانید أخي يا أخي زود سكينة نظرة تراها بالحرى [illegible]
ای برادر ای برادر نظر کن که سکینه خاتون از نظر کردن بروی مبارک تو شده برادر أخي
فاطم الصغرى لقد كاد قلبها يذوب أسى فاعطف عليها بنظرة ای برادر دختر تو
صغری از غم تو نزدیک است که دل او از هم پاشیده پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بسوی او نما
أخي يا أخي أي المصائب أشتكي فراقك أم هتكي وفقد عزيمتي ای جان برادر از کدام
از مصیبتها بگویم و بسوزم و لب زنم فراق تو را بگویم یا اسیری و غربتی خود را بگویم أم الثوب مسلوبا
أم الجسم عاريا أم النحر منحورا ببيض صقيلة آیا بی چادری و بی مقنعه خود را بگویم یا جسم
تو که در صحرای کربلا افتاده بگویم یا گلوی بریده تو را أم الظهر مرضوضا أم الشيب قانيا أم الشعر
منثورا لعظم المصيبة آیا استخوانهای شکسته تو را که پامال سم ستوران شده بگویم یا موی بر
خون تو را أم الطفل مذبوحا أم القلب ظاميا أم الدمع مسكوبا بكل ثنية یا کودکهای خورد سال را بگویم که شهید
کشته و سر بریده یا جگر تشنه تو را بگویم که تشنه لب از دنیا رفتی یا اشک چشم خود را بگویم که در صحراها
و بیابانها می ریزد أم الجسم لم يدفن أم النحر داميا أم الرأس مرفوعا على كعب قنية یا بدن نازنین تو را
بگویم که بر آن نماز نکردند و کفن و دفن ننمودند یا حلقوم تو را بگویم که خون آلوده است یا سر مبارک تو را
که مانند ماه شب چهارده است بر سر نیزه کرده اند أم الرحل منهوبا أم المهر ناعيا أم الوجه مكسوبا بحر الظهيرة

أخي يا هلالا غاب بعد كماله
فمن قد ترى أخي فقد [illegible]
[illegible]

[illegible]

با جفای تو را که غارت کرده اند بگویم یا سینه مجروح که چون آلوده شده می گشته بگویم یا روی مبارک که در زیر تیغ
کرم افتاده بگویم أم العابد السجاد أضحى مغللا عليلا أسيرا في الفلا كل كربة
یا سید الساجدین را که با وجود علیل و بیماری غل کرده اند و او را بزنجیر کشیده اند و در بیابانها که پر است از محن
بگویم أم الضائعات الفاقدات حواسرا كمثل الإماء يشهرن في كل بلدة یا زنان بی پرده که
مو برهنه که مانند کنیزان ایشان را در شهرها تشهیر می کردند بگویم أخي قد ذكرني فقدكم يا ابن والدي
فحزني لكم باق إلى يوم بعثتي ای برادر یاد فقدان تو را کرد ای برادر غم و اندوه من بر شما تا روز
قیامت باقی خواهد بود أخي لم تحدثني الليالي ببينكم وقد كنت عن هذا الزمان بغفلة ای برادر
بنی من در گزاف که بعد تو نمی کردم و از این زمان و از این وقایع غافل بودم أخي يا أخي من ذا الوذ
بظله ومن بعدكم أرجو لشكلي وضيعتي ای برادر جان من ای برادر جان من بعد تو سایه بر سر من
بود و الآن پناه بکه برم که سایه او بر سر من باشد و اگر ما بسته دار أخي يا أخي لليتام ترفقوا
بكل حريمي وارحموا حال غربتي ای برادر ای برادر بفرزندان بگو با این یتیمان که بر غربت من رحم کنند
و این ضعفای بی کس را آزار نکنند أخي الخصم سلب النساء أساتنا وضرب اليتامى يا ابن أمي [illegible]
[illegible] أخي ليت هذا الرزء كان بخاطري وياليت ذاك
اليوم كان بمهجتي ای برادر کاش این خبر بگوش من می آمد و کاش که آن [illegible]
می آمد أخي يا أخي ما كان أطيب عيشنا وأطيب أيام تقضت بطيبة ای برادر ای برادر چه خوش
عیش بود آن وقتی که در مدینه طیبه بودیم که با تو بودیم و چه خوش روزگاری بود آن وقتی که در مدینه طیبه بودیم
أخي بلغ المختار عنا سلامنا وقل أم كلثوم بكرب ومحنة ای برادر سلام ما را بجد
بزرگوار برسان و بگو فرزندت ام کلثوم در غم و محنت گرفتار است أخي بلغ الكرار عني
تحية وقل زينب أضحت تذاق بذلة ای برادر برسان از من تحیت بسیار و دعا
بپدر بزرگوار و بگو که زینب را بخواری و ذلت اسیری برده اند عليكم سلام الله ما هبت الصبا
وما ناح قمري على غصن الكبد ای برادر بر شما باد سلام خدا مادام که باد صبا می وزد و مادام که قمری بر شاخ
می کند و در بعضی روایات است که زینب خاتون با آنحضرت خطاب کرده می فرمود بأبي العطشان
حتى مضى بأبي المهموم حتى قضى یعنی ای مردم فدای تو باد ای برادر که تشنه بودی و از دنیا رفتی
فدای تو گردم ای فدای تو گردم ای ناجی برادر که با دل پر غصه و سینه پر غم از اینجا رحلت کردی بأبي من هو غائب

[illegible] ای برادر

فلا یرتجی ولا جریح فیداوی مداوا شو گردم ای جایی که دیگر امید واری بهبود داشت

پس روی با اهل شام کرده گفت یا اصحاب محمد هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا

ای اصحاب محمد و ای امتان احمد اینها ذریه پیغمبر شمااند و دختران اویند که ایشان را مانند اسیران کافران می رانند

گاه می کشید پس صدای خود را بلند کرده گفت یا اهل الکوفة قتلتم اخی صبرا فویل لامکم

ستجزون نارا حرها یتوقد سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا

بالنار انکم غدا لفی سقر حقا یقینا تخلد وانی لابکی فی حیاتی علی اخی از کلمات جگر سوز آن معصومه

واز عبارات محنت اندوز آن مظلومه در میان اهل کوفه جنبشی افتاد و دهشتی روی داد و کسی تا آن روز مصیبتی چنین

ندیده بود و از اعادی نشنیده شور قیامت آشکار شد و محشر اکبر پدیدار و حضرت ام کلثوم در فراق برادر جزع می

آن سرور مجروح شنیده و ناله و ابکا بر می کشید که در و دیوار بحال آن غریبان می گریست و شیون و نوحه از مردان و زنان

کوفیان منتشر گردید بعضی خاک بر سر می کردند و بعضی از جگر لخت لخت میساختند بعضی گریبان چاک میکردند و تشنگیان

سوزش و وحشت عظیمی شد که هرگز کسی چنین سوزش و وحشت عجیبی ندیده و نشنیده بود و حضرت امام زین العابدین

در بالای شتر بنهایت فصاحت و بلاغت خطبه مشتمل بر حمد و ثنای باری تعالی خوانده فرموده ما هم اهل

طهارت و رسالت و ما هم معدن رحمت و شفاعت هستیم پس آن ستمدیده که بدون جرم کشته شد و از البکی

خود خوانده و بر حد سخاوت رسانید یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا

لو اننا ورسول الله یجمعنا یوم القیامة ما کنتم ای امت جفاکار جواب رسول خدا را درباره ما چه خواهید گفت ما کنتم تقولونا

وصیت پیغمبر خدا را درباره عترت طاهره او نشنیده و خدا را خبر نبشنیدید در روز قیامت ستمکاران محاکمه نادر برابر رسول

خدا چه خواهید گفت راستی بود و بدعملی شوید تسیرونا علی الاقتاب عاریة

کاننا لم نشید فیکم دینا یعنی ما را بر شتران برهنه سوار گردید و ما را اسیر کرده گویا

گویا ما هرگز بکار دین شما نبوده ایم الیس جدی رسول الله ویلکم اهدی البریة

من سبل المضلینا آیا جد من رسول خدا نیست که او مردم را بدین شما رهنمود یا وقعة الطف

اورثتنی حزنا والله یهتک استار المسیئینا و واقعه کربلا اندوهی بر دل ما گذاشت که هرگز نمی

خواهد رفت که در آن وقت آن سر مقدس منور حضرت امام مظلوم شنیدند که این آیه از سوره کهف بخواند ام حسبت ان اصحاب

الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و جمعی دیگر شنیدند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون از منبر مولی آن سر نشتر سه روز آورده و روز دیگر آن لعین

در دارالاماره نشست و بار عام داد و امر کرد که عترت طاهره و ذریه مطهره را بر هیئت اسیران بنزد آن لعین برند

آن لعین سر و ندا با مراد و ناموس و نشسته مجلس آن لعین آوردند سر مبارک سرور شهدا را در طبقی که

در نزد آن ولد الزنا حاضر کردند چون نظر آن لعین بر سر آن مبتلای اهل بیت افتاد آثار فرح شادی

شد و چوبی در دست داشت اشاره بر لب و دندان آن سرور شهیدان می نمود و می گفت حسین چه خوش

لب و دندان بود و دانست زید بن ارقم که از جمله اصحاب سید عالم بود در آن مجلس حاضر بود خروش

و فغان بر آورده گفت ارفع قضیبک یا بن مرجانة فوالله الذی لا اله الا هو لقد رأیت

رسول الله صلی الله علیه وآله یقبل ثنایاه ای پسر مرجانه چوب از این لب و دندان بردار بخدا قسم که گواه

دیده ام که حضرت رسول این لب و دندان را می بوسید و می مکید ای ملعون روزی دیدم که حضرت

برادر او و برادران او را و این بزرگوار را بر زانوی چپ نشانیده و دست بر سر ایشان می کشید

و می نمود اللهم هذین ودیعتی عند المسلمین ای خدا این دو پسر امانت منند

در نزد مسلمانان و ایشان را بتو میسپارم ای پسر مرجانه امانت پیغمبر را خوب محافظت کردی پس

گریان از آن مجلس بیرون رفت و گفت لعنت خدا بر شما باد ای کوفیان پسر فاطمه را کشتید و پسر

مرجانه را امیر خود ساختید و خدا نمی آمرزد کسی را که با فرزند پیغمبر چنین کند کان النبی یحب

یلثم ثغرا فقد اللثین بعدا کرم ملثم پیغمبر دوست داشت که لب و دندان حسین را

ببوسد پس ملعون آن بوسه گاه را پاره پاره کرد وغدا العیش خلة فوق الثری ظلما

وضرج عارضیه بالدم حیث ... منور او را بخاک مالیدند و گلگونه مطهر او در انجمن خون آغشته نمودند

قتل الحسین فیا سماء تقطری حزنا فیا دار السرور تهدمی کشته شد حسین ای آسمان

از این اندوه از هم بپاش و ای خانه سرور شادی خراب شو و از صاحب مناقب و مفاخر او

روایت که چون سر مطهر منور جناب سید الشهدا را بجهة ابن زیاد بردند آن لعین بی دین آن سر

بر دست کرده بود و بر زانوی نحس نجس خود گذارد که قطره خونی از آن سر مبارک چکید و جامه آن

مردود بی دین را سوراخ نمود بر ران پلیدش رسید و ران آن را سوراخ نمود از طرف دیگرش

بیرون رفت فرش را سوراخ نمود مانند شهاب ثاقب بر زمین فرو رفته غایب شد و سوراخی که در ران

آن بی ایمان بهم رسیده قرحه شد و هر چند سعی در علاج آن کردند چاره پذیر نشد و روز بروز عفونت آن

زیاده شد و عفونت خوبی بهم رسانید بحدی که کسی بر اطاق نشستن نبود و همواره مشک آن کاسه یا

بر آن بنی و مشک را از این عمل رو سیاه و خجل کردی و با وجود این رایحه بوی عفونت شدیدی از آن ملعون
و از آن جسم مشام نزدیکان او رسید که بوی خوش را فنا کرده بودند و همچنین آن ملعون از درد آن معذب
بود و از عقوبت آن خجل و شرمنده تا بقتل رسید و در جنگ ابراهیم ابن مالک اشتر بجهنم واصل گردید
او شناخته شد و سر نحس پلید آن ناپاک را جدا ساختند و نزد مختار آوردند و جهانی را مسرور
و شادمان کردند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك اللهم
العن العصابة التي جاهدت الحسين و شايعت و بايعت و تابعت على قتله اللهم العنهم جميعا

مجلس پنجم و هفتم در بیان امام سجاد و حضرت ابو ... مجلس ابن زیاد شد و ... العنه و العذاب

بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله و اخترناه عليك يا بن محمد
المصطفى و السلام عليك يا بن علي المرتضى و السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء و يا بن
خديجة الكبرى و اخا الحسن الرضا و ابا الائمة الهدى و اخترناه عليك يا بن رسول الله و حجته
مرویست که روزی حضرت امام حسین در خدمت سید ثقلین نشسته بود و حضرت رسول بجمال
باکمالش دیده بنظاره می‌گشود و گاهی او را می‌بوسید و زمانی می‌بوئید و آن التفات منظور
داشتی از روی حسرت نگاه بر رخسارش می‌نمود ساعتی متفکر می‌گشت و لحظه در ورطه غم
می‌نشست عایشه در خدمت آنجناب می‌بود و ملاحظه التفات و انبساط آنحضرت را بر امام حسین می
نمود از روی تعجب و حیرت گفت یا رسول الله چه بسیار دوست میداری این طفل را و چه بسیار
تعجب و حیرت می‌آورد تو را دیدن حال او حضرت فرمود ای عایشه چه میگوئی این پاره
تن منست و جگر گوشه من این زمین را نشانها بحیرت در آورده و به تعجب در افکنده اسراری
چند با اوست که ملائکه مقربین را بحیرت در انداخته و آثار عجب و غریب از او ظاهر خواهد شد
که انبیاء مرسلین و اوصیاء و اصفیاء در تعجب و تأسف خواهند بود بدان ای عایشه که بعد از من
جمعی از اشقیاء امت او را شهید نمایند و بسیاست تمام در صحرائی بی آب سر او را از تن جدا کنند کافران
آن مخلد در جهنم خواهند بود و عذابی خواهند دید که احدی نخواهد دید بدانکه هر که زیارت کند
آن را ثواب یک حج از حجهای من در نامه اعمال او ثبت می‌شود عایشه متعجب گشت و گفت ثواب
یک حج از حجهای شما نوشته می‌شود از برای زائر حسین حضرت فرمود ثواب دو حج نوشته می‌شود

عایشه

عایشه تعجب می‌نمود و می‌پرسید تا حضرت رسالت فرمود که هر که او را زیارت کند ثواب هفتاد حج
از حجهای من بجهت او نوشته می‌شود و فرمود ای عایشه هر کس مشیت ایزدی و قدرت لم یزلی بخیریت
و سعادت قرار گرفته دوستی حسین در دل او قرار می‌گیرد و بزیارت میرود و هر که بزیارت حسین برود
و عارف بحق او باشد با ملائکه مقربین در اعلی علیین خواهد بود و منقول است که روزی حضرت رسول
نشسته و حضرت امام حسین بر زانوی مبارکش بود و ابراهیم ولد آنحضرت بر زانوی دیگرش
و با هر دو نور دیده ملاطفت و التفات می‌فرمود و ایشان را میبوسید و گاه رخسار ایشان را ... می
نمود که جبرئیل نازل شد و سلام جناب احدیت رسانید که یا رسول الله حق سبحانه و تعالی می‌فرماید
که از این فرزندان و نور دیدگان که داری یکی را اختیار کن که بجهت تو نگاه داریم و دیگری را بجوار رحمت
خود بریم که هر دو بجهت تو جمع نخواهند شد رضای تو در بودن هر یک که باشد آن را بجهت تو می‌گذاریم
حضرت رسالت پناه ساعتی متفکر شده فرمود یا جبرئیل ابراهیم که فرزند من است براه احدیت دادم
در رضای پروردگار راضیم که حسین باشد که بجهت بودن آل علی و فاطمه و حسن اندوهناک خواهند شد
بعد از سه روز جناب ابراهیم تب نمود و بجوار رحمت ایزدی واصل شد و حضرت رسول براو گریست
و بعد از آن هر وقت که جناب امام حسین را میدید در آغوشش می‌کشید که مرحبا بمن فدیته
بابنی ابراهیم ای عزاداران تصور نمائید که حضرت رسول فرزند خود را فدای جناب سید الشهداء
می‌گردانید و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن از کودکی نوازش میدادند و در صحرای کربلا چه خواهد بود
و چه گونه این مصیبت عظمی را برخود هموار خواهد نمود و فرمود ... که پرسش این ماجرا شود
و امان رحمت از کف مردم رها شود ... که در شفاعت امت بروز حشر خاموش از این گناه
لب انبیا شود ... که این خطا شده خطا کشی در معرض عتاب اهل جفا شود آواز می‌کند
لب تشنگان حسین ... سر کرم شکوه بابری از تن جدا شود ... فریاد از آن زمان که زبیداد کوفیان
هنگام داد خواهی خیر النسا شود ... باشد که راز دار محشر امید عفو ... چون داد خواه شافع روز
جزا شود ... مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت ... که شفیع تشنه لب کربلا شود ... کی باشد آنکه کرم بود
گرد و در حشر تا داد اهل بیت و بده که داد رخشند ... اسیران لشکر غم و غوغا ...
بر صحیفه الام حین رقم نموده اند که بعد از آن که اسیران صحرای کربلا و اهل بیت رسول خدا را با سرهای
مطهر و پیکرهای منور سر بازان میدان شجاعت و سرخیل از آن معرکه شهادت وارد کوفه کردند و آن

غزالان چون بتوفت داز دوام امقام شامیان بیجا خسته و دل شکسته بدار الاماره ابن زیاد ولد الزنا داد
منهم کج کار گوید که من در دار الاماره آن لعین را سیاه و سفید کاری عمارات مشغول می بودم و از کج
کاری بهسته آن لعین نامه اعمال خود را سیاه می نمودم که ناگاه غلغله و شیون و خروش مردوزن
بگوشم رسید و بی اختیار و بیم جلید و رنگ از رو بیمین غنادی پرسیدم که سبب و باعث این غوغا چیست
گفت شخصی بر یزید خروج نموده و لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته و او را کشته و سر او را با اسرای او رند
گفتم کیست گفت حضرت امام حسین من از رشک نکاه دم جزعی نمو اشتم گفت لیکن آن در دانستم نتوف
و بی تابانه از آن سرای بیرون جستم و چنان طپانچه بصغر خود زدم که نزدیک بود کور شوم وای کاش کور
شده بودم که آن روز تکی ندیدم و چون قدری راه رفتم چهل کجاوه و محمل دیدم که آمدند و دیگر کوکبان
رسول خدا و فرزندان شیر خدا در آن محملها بودند و از ناله و زاری شان نمی آسودند و اهالی کوفه از مرد
و زن و اطفال تماما گریان و نالان در حوالی آن محملها می آمدند و هر کو دکان اهل بیت بترحم
خرما و نان بایشان میدادند و حضرت ام کلثوم رضی الله عنها بانگ بر ایشان میزد و میفرمود
یا أهل الکوفة إن الصدقة علینا حرام ای کوفیان تصدق بر اهل بیت رسالت حرام است و انها
گرفته بدور می انداخت و زنان کوفیان این حال دیده زار زار برا احوال آن برگزیدگان حضرت
ذو الجلال میگریستند منقول است که روزی بود دیده فخر کونین و سیده ثقلین جناب امام
حسین با نهایت شوکت و جلال و با کمال عزت و اعزاز سوار در کوچه از مدینه میگذشت و از پرتو
جمال قدرت نمائیش در و دیوار مدینه چون چشمه خورشید نورانی می گشت در رهگذاری جمعی از
بینوایان عور و مساکین پریشان روز دید که چون بینوایان خوانی در میان گسترده و پاره نان
و خرما از در یوزه گری جمع کرده بر روی خاک نشسته و با کمال اشتها مشغول گشته اند چون آن
خوان وجود و میوه جنستان شهود آن مساکین بینوا را دید از راه مسکین نوازی عنان کشیده
و بنظر عطوفت و رافت بر انها نگرید انجمع پریشان از جای جسته بر آن حضرت سلام نمودند
و لب بتکلیف گشودند که ای خلیفه و جوهرت آسمان و زمین و وجود هیچ دست نمود جان آفرین چه بود
که کرم فرمائی و با خاک نشینان را بقطعی قدر و مرتبه از افلاک گذرانی چه کم میگردد از فیض سحابی
اگر بر شوره زاری ریزد آبی که آن سحاب رحمت الهی و شافع هر سفید و سیاهی از پی دلجوئی
و دلداری آن مساکین از مرکب بزمین آمد و آن خاک نشینان که دفتر و حیرانی در کنار نشست

انها از دیده را انها نموده و خوش و نیز خوش خوشی کرده و آن زمین بنگ کجب از جهت
و برکت از کرسی و سدره گذشت آن بینوایان سند تا تکلیف نمودند که نور دیده خاتم جنت
و نار و فرزند برگزیده دست پروردگار دست معجز نمای بخوان طعام آن مساکین دراز نماید و از
مائده خوان آن فقرا بجان و بیان مائل شد و در بعضی روایات آن مظهر مکرمات با
ایشان طعام میل فرمود و ابواب نازو نعمت بر چهره ایشان گشود و بروایتی دیگر آن سرور
از ایشان معذرت خواسته که ما اهل بیت را طعام صدقه حرام و مخالف احکام حضرت رسول
انام است و بعد از آن تمامی را بر داشته و قدم بقدوم انها گذاشته به دولتخانه بهشت نشانه
که جبرئیل به دربانی آن افتخار می نمود برد و انها را میهمان عزیز شمرد و لوازمه میزبانی و طریقه
مهربانی با انها نمود و هر یک را فراخور حال جیب و دامان از مائده عطا مالامال نمود گویا
این روز را میدید و این کلام را از خواهر مهربان می شنید که ای اهل کوفه تصدق بفرزندان
حیدر کرار و ذریه احمد مختار روا نیست که ای اهل کوفه تصدق بجاه و نبود که گواه لایق دلاله
مصطفی نبود الغرض شورشی از اهل کوفه برپا شد و غلغله انگیزد که هیچ گوشی نشنیده بود
و هیچ دیده ندیده که در آن وقت حضرت امام زین العابدین خطبه در نهایت فصاحت میخواند
و این عبارات بر زبان گوهر فشان میراند ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی
فانا علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ای مردم هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بداند که
من علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب می باشم
انا ابن المذبوح بشط فرات من غیر ذحل ولا ترات
منم پسر آنکه او را بی تقصیر و گناه در کنار شط فرات مانند گوسفند سر بریدند انا ابن من انتهک
حریمه وسلب نعیمه منم فرزند آنکه هتک حرمت او نمودند و آنچه داشت از او ربودند انا ابن من
انتهب ماله وسبی عیاله منم فرزند آنکه مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند
انا ابن من قتل صبرا وکفی بذلک فخرا منم فرزند آنکه صبر نا او را در راه خدا سر بریدند و همین فخر
مرا بس است پس فرمود لا غرو ان قتل الحسین وشیخه قد کان خیرا من حسین واکرما عجب نیست اگر
کشته شد حسین زیرا که کشته شد پدرش از کشتش او عظیم تر بود و قتیل بشط النهر روحی فداؤه
جزاء الذی ارداه نار جهنما کشته شد حسین در کنار نهر فرات جانم فدای او باد هر که با این

عمل کرده در آتش جهنم است و چون عورات اسیر با حضرت سجاد داخل مجلس ابن زیاد بدنهاد شدند
حضرت سیده نساء زنان زینب خاتون در میان ایشان بسیار پریشان بود و آن کنیزان در اطراف آن
دار و مجلس آن ملعون شدند و حضرت زینب خاتون در گوشه از قصر آن ملعون نشسته و کنیزان بر او
حلقه زده اند و ابن زیاد پرسید که این کیست حضرت زینب خاتون جواب نداد تا سه دفعه آن ملعون
احوال گرفت کنیزان گفتند این زینب خاتون دختر زاده رسول خداست پس ابن زیاد گفت حمد
می کنم خدا را که شما را رسوا کرد و دروغ شما را ظاهر گردانید حضرت زینب خاتون جواب داده
فرمود الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وطهرنا من الرجس
تطهیرا انما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا یعنی شکر می کنم پروردگار را که ما را اکرام ساخته
به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله و ما را پاک و پاکیزه گردانیده است از رجس و شرک و نفاق و کینه
و جز این نیست که رسوا می شود فاسق و دروغ ظاهر می آید و آن غیر ماست ابن زیاد گفت دیدی فعل
الهی را نسبت بخود و اهل خود حضرت زینب خاتون فرمود الله تعالی بر جماعت نوشته بود و مصیبت
شام قتل ایشان را مقدر کرده و جدم رسول خدا و پدرم شیر خدا خبر شهادت ایشان را خبر داده
و بمضاجع خود رفتند و عنقریب در عرصه محشر میانه تو و ایشان جمع کرده خواهد شد و بر تو حجت
خدای تمام خواهد شد و خصم تو خواهد بود که کیست ابن زیاد بر افروخته و غضبناک گشت عمرو بن حریث
گفت ایها الامیر بر زنان حرفی نمی رود خصوص زنان دل سوخته ابن زیاد بحضرت زینب خاتون
گفت خدا نفس مرا خوشحال و شفا داد از قتل جماعت طاغیه خاصه پس دختر رسول خدا از این سخن
گریست و نالید و فرمود کشتی شیخ و بزرگ ما را و کندی گوشه رسول خدا را و بریدی درخت اهل
بیت را اگر این تو را شفا داد پس شفا یافتی و بمطلب خود رسیدی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون ابن زیاد گفت این زن عجب شجاعی است و طرفه جرأتی دارد و مانند پدرش که شجاع
بود آن معصومه فرمود مرا با شجاعت چه کار را زنی من ترا دهش می نماید که بر زبان می آورم پس
ابن زیاد ملعون بمسجد آمده بر منبر بالا رفت و گفت حمد خدا را که حق را با اهلش ظاهر گردانید و
یاری کرد امیر الفاسقین یزید را و کشت دشمنان یزید را که [illegible] از در و دیوار مسجد بر آمد و اتفاقا
در زمین بر هم لرزید که عبد الله بن عفیف ازدی که از شیعیان بود و از جمله زهاد و در مسجد نشسته بود چشم
یک دیده اش در جنگ جمل و دیده دیگرش در جنگ صفین ضایع شده بود از جا برخواست و گفت ای

دشمن خدای پسر مرجانه کذاب و ای ولد الزنا حرام زاده کذاب توئی و پدرت و آن ملعون که تو لعین را والی
ساخته ای کافر فی ایمان تو پسر زیاد ولد الزنائی پیش پیغمبری اولاد پیغمبران و اولیا را می کشی و بر جای
صدیقان بر بالای منبر می ایستی و سخنانی که لایق خودت و مولای خودت می باشد بر زبان جاری می کنی
خدا زبانت را قطع کند ابن زیاد غضبناک و جهان در نظرش تار شد و گفت کیست این شخص عبد الله عفیف
گفت من بودم ای دشمن خدا ذریه طاهره حضرت رسالت را که آیه تطهیر در شان ایشان از آسمان جبرئیل
آورده و در جنگ احد ندای لا فتی الا علی رسید ابنه که تو در قصر خود بی حجاب سر آوری و تزعم انک علی دین
الاسلام واغوثاه این اولاد المهاجرین والانصار لا ینتقمون من طاغیک اللعین ابن اللعین علی لسان محمد خیر العالمین
ای وای کجایند اولاد مهاجرین و انصار که انتقام نمی کشند از طایفه طاغیه تو ای لعین پسر لعین
و حضرت رسالت شما را لعنت کرده است پس ابن زیاد بر آشفت و گفت این مرد را گرفته نزد من بیاورید
چون او را گرفتند بطور و شعار جنیه از دو نفر کرده هفتصد نفر در جمع شدند و او را از دست موالیان
ابن زیاد گرفتند و چون شب شد آن لعین لشکر بسیاری بر کوکب محمد اشعث فرستاد که بروید و این
مرد کور را از برای من بیاورید چون آن لشکر و فرستادگان ابن زیاد مجرد شدند قبیله ازد جمعی نموده بجانب
عبد الله آمدند و در میانه محاربه عظیمی واقع شد و جمعی کثیر از طرفین کشته شدند و بالاخره چون اصحاب
عبد الله قلیل و فوج فوج لشکر ابن زیاد ولد الزنا میرسید شکست یافتند و بدر خانه عبد الله رسیدند در را
شکستند و داخل خانه آن پیر مرد شدند چون دختر عبد الله خبر شد آن پیر ضعیف را خبر داد که مخالفان
آمدند آن جوانمرد گفت ای فرزند باکی نیست شمشیر مرا بمن بده چون دختر شمشیر را داد آن دلیر شمشیر را از
غلاف کشیده و شروع بخواندن این رجز نمود انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن
ام عامر کم دارع من جمعکم وحاسر وبطل جدلته مغاور یعنی من پسر عفیفم که صاحب
فضل بود و پاک عفیف پدر من است و مادرم عامر است ای صاحب زره و دلیری در میان شما هست که با او
جنگ نمایم و شمشیر خود را حرکت میداد و آن منافقان را از خود دور میکرد و دختر نیک اختر او می گفت ای بابا
لیتنی کنت رجلا اخاصم بین یدیک الیوم هؤلاء الفجرة قتلة العترة البررة ای پدر کاش
من مردی می بودم که با این فاجران قاتل عترت طاهره پیغمبر در پیش روی تو محاربه می کردم و از هر جانب
که آن ملاعین قصد آن مومن پاک دین می نمودند پدر را خبر میکرد تا آنکه بسیار شدند و از اطراف او را
احاطه نمودند و دختر واویلا کرد یا ذلاه یحاط بابی ولیس له ناصر یستعین دشمنان پدرم

احاطه کردند و یاوری نیافت که دفع ضرر از او نماید و آن کوربخت را زخم زده و مردانه با شمشیر مشغول شد و جهاد
شود تا آنکه آن گروه غلبه کرده او را گرفتند و نزد ابن زیاد لعین بردند چون نظر آن لعین بر آن حضرت
افتاد حکم بقتل آن شیر آن پاک دین کرد آن لعین بدرجه شهادت رسید پس ابن زیاد حکم کرد که سر
مقدس را در کوچه و بازار بگردانند زید بن ارقم گوید که در غرفه خانه خود بودم صدای شیون مرد
و زن شنیدم چون نگریستم سر مطهر را دیدم که مانند آفتاب میدرخشید و بر دور و بر او نور آن میتابید
چون برابر غرفه رسید این آیه را شنیدم که تلاوت می‌فرمود إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ
هُدًى و همچنین که مردم سوره کهف را می‌شنیدند که سر مبارک میخواند أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ
الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و با وجود این اعجاز انکار با آن سنگدلان خالی
فایده نمی‌بود آری هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود و ابن زیاد لعین کاغذ
به اطراف و اکناف نوشت و عالم را از شقاوت و ضلالت و حیله که داشت و دیگر
داو که بود خبردار کردند چون رسولان آن مردود بهر طرف روان گشتند و کیفیت را به یزید پلید
نوشت و بنا بر آن لعین سرها و عورات اهل بیت را باتفاق جمعی از ملاعین روانه شام نمود و چون پیک
آن روسیاه به مدینه حضرت رسالت پناه نزدیک گردید و هر روز جمعی کثیر از بنی هاشم بر دروازه آمده
انتظار خبری کشیدند روزی پیری دلسوخته از بنی هاشم بر دروازه نشسته و دیده بر راه دوخته بود
که سواری از عراق وارد گردید آن پیر برخاسته و گفت ما الخبر فقال الخبر عند الامير
یعنی چه خبر داری گفت خبر نزد امیر است آن مرد هاشمی عمامه از سر برداشت و گفت واویلاه انا لله وانا الیه
راجعون فهمیدم که امام حسین علیه السلام شهید شده است و چون خبر بامیر مدینه رسید گفت که مردم
مسجد رسول آمدند و در زمان مسجد پر از مرد و زن شد و پس عمرو سعید علیه اللعنه والعذاب که والی
مدینه بود بمسجد آمد و خطیب بر منبر رفته فتح نامه را شروع بخواندن نمود و آن سیهای مرد و دشنام از خدا
و رسول ننمود و در برابر روضه مطهر آن سرور لب بوقایع کربلا و فتح لشکر اشقیا گشود که از آن حکایت
جانسوز ماتم در اهل مدینه افتاد و از زن و مرد واویلاه و وامصیبتاه و واحسیناه بلند گشت از خانهای
بنی هاشم شیون و نوحه باسمان رسید و از فغان و ناله و واعفیاه زلزله در ارکان عالمیان ظاهر گردید
و از غرایب مضمون این مقالات جانسوز بگوش عالمیان می‌رسید فوالله ما قاس امره نحو
ونا عاينت عين البصيرة مثلها که احدی مثل مصیبت اهل بیت

چشمی مدید و حسین بن زهرا حجة الخلق كلهم وأتباعه الغر الكرام ذوي التقى
حسین فرزند فاطمه که حجت جمیع خلایق بود و یاران او که همه نقیب و نیکوکاران بودند لقد قتلوا ظلما
وسائر رؤوسهم تدور على الآفاق كالنجم في الدجى یعنی از روی ستم کشته شدند و سرهای ایشان
مانند ستارگان درخشان در شب تار در آفاق گردانیدند تضيفنا الغبراء عليهم رحيبها فحلوا
برضارب الجنان على الحجارة بین یاد و بود و وسعت بر ایشان تنگ میگردد و لیکن جنت خواهید تلک الذرية
من سلالة أحمد يغضبن أسارى لا نصير ولا نطا ذریه طاهره احمد که باقی مانده اند اسیر
بی یار و مرکب اساری لاهل الهند تغدى وتطلق اسارى لاهل البيت تسبى الى الولا
اسیران هند آزاد میشوند و رها میشوند و اسیران آل محمد بخدا سپارند فيا ليت نفسي
لنفوسهم وقاية ويجي كانت عن جبينهم فدا کاش جان من فدای جان ایشان میشد
و کاش نفس بعوض نفوس ایشان هلاک میگردید پس یکی از آزادکردهای عبد الله جعفر از آن مقدمه
جانسوز با خبر شده خود را بعبد الله جعفر رسانید آن مرد محزون و شکسته دل عون گفت چه خبر داری
از جناب سید الشهدا گفت عبد الله فرزندت بدرجه شهادت رسید گفت جانش فدای امام حسین
باد از آن حضرت چه شنیدی گفت عون و محمد دو فرزند دیگرت را لب تشنه سر بریدند و پاره پاره
کردند گفت فدای خاک راه امام حسین از جناب زینب چه خبر داری گفت محنت او از حد گذشت و اسیر
و پا پیاده او را بردند مانند اسیران روم و فرنگ شمردند گفت از امام حسین بگو گفت بدرجه شهادت
رسید پس ناله و افغان برکشید و از سوز دل چنان نالید که جان را زنید و گفت خداوندا چنانچه من از این
سعادت محروم شدم حمد میکنم که اولاد من در رکاب آن حضرت بودند و از جهت برادران و فدا ایشان
آنجناب شهید شدند سیاهی آزاد کرده ام البنین مادر حضرت عباس این خبر را شنیده با گریبان چاک
داخل خانه ام البنین شد چون چشم ام البنین بر او افتاد از جای جسته گفت ای غلام چه خبر
آوردی شده اند و تو فال بخیر نی و باین طریق می‌آئی گفت ای خاتون من دیگر چه خبر آرم
از حضرت شد ام البنین گفت حضرت گفت ام البنین گفت عثمان چه شد گفت
او را نیز یاران کردند گفت عباس وفادار من چه شد گفت ای وای که دستهایش او را بریدند و ضرب
شمشیر بدنش را چاک چاک نمودند ام البنین واویلاه گفت و گفت اینها فدای امام حسین
شده اند سهل است تا فاطمه که جگر گوشه رسول خدا است گفت ای خاتون آنجناب

فراز و نشیب زخم زدند و لب تشنه سر بریدند کدام لعین نعره کشید و غش کرد و چون او را بهوش آوردند موی
پریشان نموده و چادر بر سر انداخته خود را به بقیع رسانیده و بر مرقد حضرت امام حسن رفته گفت السلام
علیک یا ابن رسول الله عمر برادرت کشته شده و برادر دیگر عثمان کشته شده برادر دیگرت جعفر را سر بریدند
ای فرزند رسول خدا عباس را پاره پاره نمودند مصیبت هر کدام یک گریه کنم و زاری نمایم بجهت اینها
گریه نمی‌کنم لیکن(؟) امام حسین شدند پاره پاره جگر علی مرتضی چه خاک بر سر کنم ای فرزند بی مادرم حسین
وای بجهت بی یاورم حسین و خود را بر مرقد مطهر جناب فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا رسانیده آن قبر
مطهر را در آغوش کشیده و چنان زارید که اشک از دیده ملک و فلک جاری گردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و دوم در نقل پیغمبران بزیارت سر مطهر امام زمان و ملاقات رسیدن و گریستن ایشان(؟)

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا صاحب
الدمعة الساکبة السلام علیک یا صاحب المصیبة الراتبة ورحمة الله وبرکاته
صادق دلان آگاه و روشن ضمیران نقشه‌پرداز مفسران تفسیرات و محدثان حدیث کلمات صاحبان
فاقه ربانی و عارفان معارف سبحانی از فیوضات نامتناهی چنین مستفاض و از نشئات آگاهی
چنین آئین مستفاد نموده‌اند که چون حکمت کامله ازلی و مشیت شامله لم یزلی بنا بر مصلحت عامه و قدرت
تامه تعلق پذیرفت که جانی بیجان و مشتی از خاک(؟) نماید از مشتی خاک نمناک و کفی آب پاک بنیاد
قالب آدم سرشت و آنرا بعذب فرات و ملح اجاج عجنت(؟) و بچهره الطاف بنهایت مضمون کرده
چند سر روحی آن کالبد را صاحب روح گردانید و دلش را مفتاح فتوح او را بنسخ معرفت
محبت نوشانید و صحف صفوت و کرامت در وی پوشانید نام بهشت آدم صفی کرده و از حکمت جد
شجره دوجهانش در آورده از مخلوقات محمود و مسجود گردانید و ما جمیع مراتب فسجد الملائکة کلهم
اجمعون رسانیده مشهور سموات شد و منظور روحانیات در عوالم قدسی بی‌مثال بود و قرار
این بسیار روزی احساس نوری در پشت خود نموده و دید که اشعه انواری ساطع در صلب
درو در حیرت افتاده دیده رو بجناب باری برداشت و گفت یا رب من هذه الانوار جواب باو رسید
و خطاب مغفوریش کرده که در این انوار اشباح و مثالی چند بود که اعتبار از ذروه عرش نصیب
قرار داده‌ام و تو را از این جهت تاج کرامت و اصطفی بر سر نهاده مسجود ملک و محمود فلک را از این جهت

گشتی و از مرتبه

گشتی و از مرتبه و درجه روحانیان بالاتر و اعلی گشتی شرف و بجهت این انوار مقدسه مسجود ملائکه
بجهت شرافت این اشباح مقدسه است حضرت آدم عرض نمود که ای پروردگار من ظاهر کن حقیقت
این انوار و کشف این اسرار امر شد که بذروه عرش نظر کن تا بر تو ظاهر شود که این انوار کیست
چون نظر نمود اشباحی چند دید و صورتی چند بنظرش ممثل گردید که نور ایشان عرش را روشن
نموده و ملکوت و جبروت و سموات را ضیا و نور بخشوده حضرت آدم را دیده خیره و دلش در آن
صورتها شیفته گردید که یا رب من هؤلاء الاشباح ای پروردگار من این بزرگواران
چه نام و چه مرتبه و مقام است که دیده دلم از مشاهده اینها روشن و نورانی می‌شود خطاب با آدم
رسید که اینها افضل و اکرم خلق منند که بهترین مخلوقات اولین و آخرین نیند هذا محمد و
انا الحمید المحمود این حبیب مرحمت و من پروردگار حمید و محمود نام این بزرگوار را
از نام خود مشتق کرده‌ام هذا علی و انا العلی العظیم این علی ولی منست
و نام این بزرگوار را از نام خود مشتق کرده‌ام هذه فاطمة و این فاطمه دختر حبیب منست
و انا فاطر السموات والارض و هذا الحسن و هذا الحسین و انا المحسن و انا قدیم الاحسان
این دو بزرگوار فرزندان علی ولی منند و دو سید جوانان بهشتند و اسامی اینها را از
نام مقدس خود گذاشته‌ام ای آدم اینها بهترین خلایق و گرامی‌ترین مخلوقات منند و
بسبب بغض ایشان می‌گیرم و بسبب محبت ایشان عطا میدهم و بجهت مخالفت ایشان عذاب
می‌کنم و بسبب موافقت و ولای ایشان ثواب میدهم پس متوسل شو با ایشان نزد من هر گاه
بتو برسد مصیبتی و خطائی و بگردان ایشان را شفعاء خود نزد من فانی آلیت علی نفسی قسما
حقا ان لا اخیب بهم آملا و لا ارد بهم سائلا بدرستی که من قسم خورده‌ام بذات
مقدس خود قسم حقی که نومید نکنم بسبب ایشان هیچ آرزومندی را و رد نکنم بحرمت ایشان هیچ
سائلی را پس حضرت آدم قدر و منزلت آن بزرگواران را فهمید و بعضی احادیث منقول است که چون
حضرت آدم بخلعت کرامت ممتاز شد و بسجده ملائکه از مخلوقات ممتاز سرافراز گردید و تصور کرد که اشرف خلق گردیده
و خود را عالم اعلی از زمین بهتر و افضل‌تر چون تأمل نظر کرد امر نموده برجوه و بالب خطابی باو رسید که ای آدم
نظر کن بسوی عرش من ... سلطان عشق ... بحق صعف و دل خسته
چون نظر کرد دید در ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و فاطمة زهرا و حسن

سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
چون حضرت صفی نام آن بزرگواران را بر عرش نقش دید عرض کرد یا رب من هؤلاء خطاب باو رسید
که این بزرگواران از ذریه تواند پس تو نیکو بشنو که ایشان بهتر از تو هستند و من از جمیع مخلوقات ایشان را برگزیده ام
و اگر ایشان نبودند تو را خلق نمیکردم و بهشت و دوزخ را نمی آفریدم و زمین و آسمان را پیدا نمیکردم و از اینجا
معلوم میشود که غرض از ظهور آن انوار مقدسه بود که قدرت و صنعت ظاهر شود بر همگی و اگر تو نظر
حسد بایشان نظر کنی با مرتبه و منزلت ایشان را تمنا کنی و آرزو نمائی البته باش که از جوار ما بیرون
خواهی شد و از قرب ما در خواهی گذشت پس آدم بعلت قوای بشری تمنای منزلت محمدی و از ربی
جاه و علوی نموده از بهشت بیرون خرامید و حوا قدر و مرتبت حضرت فاطمه را خواهش کرد و از روضه
جنان دور افتاد و بجهه قدم نهاد و این است معنی ولا تقربا هذه الشجرة جاه و مرتبت
و علوم و مرتبت محمدی و علوی تعبیر نموده اند که آدم آرزو کرده و نزدیک بان شد و از این جهت
خطاب اهبطوا بایشان رسید و از بهشت بزمین وارد گردید و بعد از آنکه حضرت صفی وارد زمین گردید و از روضه
جنان دوری گزید مدتها در بادیه غم و الم حیران و در ورطه حزن واله و گریان بود و بعضی از عنایات
آن بزرگوار را بسیار بسیار ظاهر گردید هر گاه و اجتهت نالید و اشک بر رخساره جاری نمود تا
ظلمنا انفسنا بار الها توبه مرا قبول کن و مرا بمرتبه قرب خود مخصوص گردان خطاب و نوازی از راه
اشفاق و اعزاز باو رسید که ای آدم فراموش کردی امر مرا و نصیحت مرا که هر وقت مصیبتی و خطائی
بتو رسد بخوان مرا بمحمد و اهل بیت طاهرین او و متوسل شو بایشان و شفیع خود گردان ایشان
که هر بلا و شدت و خطا و علت ببرکت ایشان از تو دفع و رفع می شود حضرت آدم عرض نمود که فراموش
کرده ام امر شد بان که بخوان مرا بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که اجابت کنم و التماس تو را قبول
کنم و زیاد کنم از آنچه تو میخواهی فوق مراد تو را آدم عرض کرد که ای پروردگار من آیا رسیده است مرتبه
و منزلت ایشان نزد تو بجائی که بجهت توسل من بایشان توبه مرا قبول کنی و خطا و عصیان مرا عفو کنی
و حال آنکه مرا ابو البشر خلق فرمودی و مسجود ملائکه نمودی و محسود ابلیس کردی و بهشت خود را بجهت من
مباح و آزاد گردانیدی خود را بمن رسانیدی و ملائکه مقربت را خادم من کردی رسید خطابی باو
که ای آدم مسجود ملائکه و این همه فضل و شرافت تو از جهت این بزرگواران بود که در صلب تو بود
مسجود ملائکه را از سجود تو مقصود بوده و هر گاه که تو این بزرگواران را میخوانده ای و متوسل بایشان می شدی

و از من سؤال می نموده هر چه به تو الهام میداشتم و محافظت می نمودم که شیطان تو را فریب ندهد
و بر هر چه است باب خطا و لغزش نمی گشاد پس اکنون ایشان را بخوان و متوسل شو بایشان که شفیع
تو شوند که اجابت تو کنم و تو را بمرتبه عفو و بهشت برسانم و از من و الهام تو را داد مرتضی و حضرت
آدم دست برداشت اللهم بجاه محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین من الطيبين لما تفضلت
بقبول توبتی وغفران زلتی وعادتی الى مرتبتی پس خطابی باو رسید که تو را امرزیدم و توبه
تو را بدرجه قبول معقول گردانیدم و موفور نمودم نصیب تو را از آلاء و نعم خود و دل خوشدار
که مرتبه نبوت سرفرازی و کلمات مغفرت و اصطفا تمام از این است معنی فتلقى آدم من ربه کلمات پس
حضرت آدم نام مقدس این بزرگواران را ورد جان و ذکر جنان و حرز بازوی امید و مایه
و مایه نجات خود نموده و طریقه عبودیت و اطاعت رب ودود پیمود تا روزی از جبرئیل پرسید که ای
حامل وحی و ای جبرئیل هر وقت من نام این بزرگواران را بر زبان جاری میسازم و استماع مینمایم ایشان
در قلب می اندازم از یاد ایشان دلم روشن و مسرور و از استماع ایشان روحم و دلم چون روضه
حور می شود و چون نام امام حسین را بزبان می آورم و نشان مثال آن در خاطر می نگارم عنان
مرتعش و لرزان و سراپای وجودم گریان و نالان میگردد و از این نام دلم از جا و قرار میرود
بوجع و درد اندر بحزن قرار از خاطرم میرود و صبر از دلم تمام می شود و تابم بی تاب و دیده ام پر آب
میگردد و کوه کوه غم و الم وارد جانم می شود و ارکان قلبم در هم میشکند سبب چیست و علت کدام
ای بابای اندوه راه و این هدهد چه رمان از که ام و واقعه جانکاه است که پیوسته از نام این
نام بزرگوار حزینم و سوار از این هم کرام اند و غمگین حضرت جبرئیل چون این مقدمه از حضرت آدم
شنید سری بجنبانید و بی اختیار دود آه فلک رسانید رنگ از رخش پرید و مانند مرغ بسمل بر خود طپید
دیده ها پرخون گریان شد و سینه آتش بریان آهی از جگر برآورد و سیلاب سرشک بر رخساره جاری کرد
و آه کشید و فریاد و وا ذبیحاه وا یتیماه بر آسمان رسانید حضرت آدم متحیر ماند و گفت که ای اخی
تو را چه حادث شد و اضطرابت را چه علت جبرئیل گفت ای حضرت صفی بدان که این بزرگوار از زمین
حسین مقتول و در دشت شهیده نوح و مینه منه باد اذا ما هذا وقد انتصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب
ای ابو البشر این فرزند دلبند تو و نور دیده ام گزیده تو بمحنتی و مصیبتی دوچار خواهد گشت و بنوعی از ربح
و مشقت بر آن خواهد گذشت که هر مصیبتی نزد آن کم و اندک و هر بلا و محنتی در برابر آن بیمقدار و قامت با

و در آخر الزمان بعد از رحلت جد و شهادت پدر و مادرش و پس از وفات مادر و برادر عالیقدرش که حق
از اشقیا امت جدش که شقی تر از عاد و ثمود و بدتر از شداد و نمرود باشند با وجود اقرار به نبوت
جد و امامت پدرش در صحرای کربلا با اقارب و خویشان و انصار و فرزندان در میان خواهند
گرفت و راه آب بر آن مظلومان مسدود خواهند نمود و تمامی اقارب و اولاد و انصار و فرزندان
دینی امام و برادر و اعوان او را در برابرش به تیغ ظلم و خنجر جور خواهند کشت و او را وحید
و غریب و لب تشنه سر از تن خواهند برید و پهلوی مبارک او را بضرب سنان خواهند درید
قد سیان دو استغاثه کنند و اعطشاه و اقلة ناصراه و اجداه و اعدی چاره ای آن سید
و هیچکس به فریاد و زاری آن رحیم نخواهد کرد و یک قطره آب بر آن نخواهند داد و
زنهای حرم آن را تاراج خواهند کرد و آتش ظلم و جور بر انها خواهند افروخت و روان مصطفی
و مرتضی را از این ظلم خواهند سوخت و اهل و عیال او را به اسیری شهر بشهر خواهند برد و اطفال
چون اسرای روم و فرنگ خواهند شد و پیک زنجیر بهم خواهند بست و از ضرب تازیانه سینهای
مطهر اعدا را خواهند خست حضرت آدم چون این کلمات جانسوز شنید فغان و ناله را
بر کشید و بنوعی نالید و زاری بفلک رسانید که آسمانها در جوش و ملایک در خروش آمدند
و بنوعی جزع و فزع نمود مانند زنی که عزیزترین فرزند او را کشته و بخون آغشته باشند حضرت
آدم گفت ای جبرئیل در این چه حکمت و این چه مصیبت بود این برگزیده خدا چه مصلحت است جبرئیل
گفت یا صفی الله این برگزیده خدا و زینت عرش دعوی کرده در ازل که ارواح تمامی انبیا و اولیا
و قاطبه مخلوقات ایجاد شده و در عالم ذر که کافه خلق اولین و آخرین جمیعا معصیت
اولاد تو زیاده از حد احصی بود و عصیان و گناه ایشان بیشتر از اندازه است او و شهادت این
جان جهان سر خود را در راه خدا داد و شفاعت جمیع گناهان ایشان خاص عصیان و جرایم ایشان
گشت و این همه بلا بر خود خرید اگر این بزرگوار نبود همه امکان اولاد و دیگر دارد و در روز جهاد
تو روز ایشان سیاه بود و نامه اعمال ایشان پر گناه و لیکن ببرکت این بزرگوار از همه رذالت ها
برات خواهند رسید و از مین وجود مقدس آن چه جان جهان آدم و وزن بدرجه مغفرت خواهند
رسید که احدی یکی از هزار و یکی از بسیار آن نمی توانم نمود حضرت صفی الله همچنان میگریست
و از سینه آه آتشبار می کشید ای از ازل ماتم تو در لبس خاک گیسوی شام تا روز گریبان

صبح چاک خیزد ز سینه بهشت این داغ بس هلاک دیده زدیده اشک از این درد بس هلاک در بهشت
آتش زده هم ناید بخشم آن از مرگ هم این راه سوزناک وی مانده تا ابد بعزای تو در جهان
شب در سیاهی و سحر از غصه سینه چاک در غم که از نه زمین سر نگون نشد چون شد بر وی خاک
تشنه لب هلاک جان جهانیان بچه رو از بدن نرفت از جسم شاه دین چه برون رفت
جان پاک ای عزیزان مرویست که روزی در طواف بیت الله الحرام شخصی را دیدند بصورت
عجیب و هیات مهیب در جامه کعبه چسپیده و شعالی از چهره او چکیده و خونابه دل از دیده بر زمین
ریخته مانند دو زنجیر در سوز و مانند تیره روزگار ان تیره روزگار از روزگار نا امید شده یاس و نومیدی کمال
و در آتش حسرت و ندامت میسوزد که از ساحت طریقه تضرع و زاری را با این مقامی گوید و با
دل پر از درد میگوید که بار الها مرا بیامرز و حال آنکه میدانم مرا نخواهی آمرزید و قلم
عفو بر جرایم من نخواهی کشید اگر چه ملکان آسمان و زمین لب بشفاعت کشیند و طلب
مغفرت بجهه من نمایند خلق انبوه و جمعی کرده که او جمع و از این حال غریب او
عجب که از خداوند غفور مذکور و در این باب اصرار و تکرار بغلو میرساند متعجب و از او
مستفسر که ای مرد با وجود گوه گوه گناه از درگاه حضرت غافر الخطیات نومید نمی توان شد
رحمت و مغفرت حضرت غافر المذنبین را نومیدی نمی توان بود اعظم کبایر نومیدی از خدا
و یاس بجهه بنده کفر است و نادانی آن شخص گفت که از من بدانید و مرا به سیاهی خود
گذارید که آنچه نموده ام و آن گناهی که مرتکب گشته ام صلاح پذیر و بعجز نایده تا رحمی و ببخشش
من نخواهد بود از او پرسیدند که چه گناه از تو صادر شده که امید مغفرت از تو منقطع گشته و کلمات
نجات از تو مندفع گفت چایند و حقیقت مرا گوش نمائید بعد از آن که در صحرای کربلا بجهه
حضرت مصطفی و سید شیر خدا گذشت آنچه گذشت و شهادت امام عالمیان واقع
گشت کوفیان دغا نهال نابود بوستان امامت را از پا درآوردند و ارکان دین و ایمان را
زیر و زبر کردند سر مطهر جناب امام علیه السلام به نجاه نفر از آن ملاعین بدآیین سپردند
که بشام نزد یزید پلید ببرند و چهار برند و هر شب ایشان سر منور را در جایی میگذاشتند و مشغول
آشامیدن شراب می شدند و من در سپاه در میان ایشان بودم و هر شب در کناری دور از ایشان تنها
می آسودم تا شبی آن سر منور را آن لعینان در میان گذاشته متوجه شرب خمر شدند و چنان

سرزنب فرزند که بیهوش گردیده ومن از دور پریشان می نگریستم وبر آن سرور در رسیده بود می گریستم
دیدم وحشت عظیمی بهم رسید وشورش واضطراب بسیاری ظاهر گردید وصدای نوحه وزاری جن شد وفغان
وبیقراری در عالم پیدا گویا درهای آسمان گشاده گردید وخیمه در برابر سر مقدس برپا شد دیدم شخصی از جملی
من آمد گفتم ای برادر این کیست جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وبسیار مقربین ملائکه بزیارت سر منور امام آمده
واین شور وغوغا از ایشانست که شنیدم جبرئیل بنالد وادمیگفت یا آدم صفی الله یا ابا البشر از آن که دیدم
مرد چند بالای پس هر فوجی از آن خیمه بیرون آمد وبر سر زانو متوجه سر سرور عالمیان گردید جبرئیل
عرض کرد که ای پدر آدم ببین این سر جهان سرور است که در روز خلقت وهنگام توبه میفرمودی که چون تمام
این بزرگوار بپرسم دیدم گریان ودل شکسته وپریشان می شود نظر کن که این امت جفا کار بر او چه
کردند وچگونه این سر مقدس را از پیکر مقدسش جدا کردند که خروش از حضرت آدم برآمد وآن سر مطهر را
مانند جان جهان بر سینه خود گرفت وبوسید وبوئید ونوحه کرد ومویه کرد وبعد از آن نوح نبی آمده فرزند
وبدستور زیارت نمود وگریست وبعد از آن حضرت ابراهیم خلیل وجناب موسی کلیم وعیسی وشعیب
هر یک از پیغمبران فرود آمدند ومی گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک ایها
الشهید المظلوم المعصوم زار زار مانند ابر بهار میگریستند ومن شنیدم که حضرت جبرئیل گفت
از ازل یا عجب الله که دیدم غلغله تازه برپا شد وحضرت پیغمبر با حیدر صفدر وامام حسن نزول اجلال
فرمودند دیدم آن سر مطهر بحرکت در آمده بقدر مقدار قدم باستقبال فرموده گفت السلام علیک
یا جداه السلام علیک یا ابتاه السلام علیک یا اخاه پیغمبر بزرگوار معذورم دارم
که دستی ندارم که ترا در آغوش در آورم وپائی ندارم که بپای بوست بیایم جانی ندارم که نثار رهت کنم
وپیشانی خود را بر پشت پای نبوی نهاد وباین مقال لب گشاد که یا جداه مشاهده فرما که ستمکاران
امت من چه کردند وبر برادر وپسر وخواهر ودختر من چها آوردند که پیغمبر خدا نعره از دل برآورده
بیهوش گشت وچون بهوش آمد آن سر مطهر را بر سینه مبارک گذاشت ولب بر لب مبارک آن
سر نهاد وزار زار میگریست ومی فرمود ای شهید مظلوم من وای قتیل معصوم من فدای تو شود جد
وپدر تو ای حسین برگزیده پسندیده من که خروش از ملائکه وغلغله از پیغمبران برآمد وهمگی بر اطراف آن
جناب نوحه وبیقراری نمودند ومحشری آن شب در آن دشت برپا شد وشور وغوغا وشور انگیز
عرض کرد که یا صاحب خدا مرخص میفرمائی که با کوفه ... آن کنم که با قوم لوط نموده ام حضرت فرمود

رسانیدند

اشرار را عقاب میکنم ومخاصمت اشرار در قیامت بجای می آرم جبرئیل عرض کرد که جمعی از ملائکه مامورند
که این پنجاه نفر را هلاک سازند وزمین را از وجود نحس ایشان پردازند حضرت رسول اذن داده وشعلکان
بر وقت آن پنجاه نفر آمده هر یک را حربه آتشی زده که فورا خاکستر شدند وچون چهل ونه نفر را هلاک
نمودند بسر وقت من آمده نعره زدم که یا رسول الله من از ایشان نیستم ونبودم مرا بخشا که دیدم حضرت
رسول فرمود خدا ترا بیامرزد ومن از هول ووحشت بیدار شدم بر خود لرزیدم ومتغیر شدم ویقین
میدانم که دعای آن حضرت دروغ نخواهد شد ومن امروز نخواهم گشت ونقاب از چهره بر داشته
صورتی دیدم مانند خوک شده مقامی مردمان برادر وبر قاتلان امام مظلوم لعن نمودند واز آن جرم بیرون
کردند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد
وآخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وشایعت وبایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس پنجم ودویم در وقایع غم لبریز جناب سعادت خصال در روز شنبه سیم از زمان

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبدالله صلی الله علیک یا بن رسول الله صلی الله علیک یا صاحب المصیبة
الراتبة والمهموم الحزین والمذبوح العطشان والمقطوع الوتین ومعفر الجبین مجروح
الوجه دامی العینین یا باکی العینین المقتول فی یوم الاثنین رحمتک رسول الله
مروی است که خدا ... بنهاد از کوفه ابن ... بردند وباتفاق لشکر ابن زیاد وعمر سعد ملعون
قدم بوادی کربلا گذاشت الآن حرب لشکر اولاد حرب را ترتیب میداد ونیزه وشمشیر وخنجران لشکر
بلا تقریر امروز میکرد ومدت نوزده روز بان لشکر شقاوت پناه همراه بود وچون از کربلا مراجعت کرد
روی بخانه خود آورد نقل می نمود که در خواب دیدم که قیامت برپا شده ومردم از تاب عطش وتاب
وحرارت آفتاب عالمی را اضطراب بود ومن از شدت تشنگی مدهوش بودم که ناگاه سواری
در نهایت مهابت وجلال وعطش واجلال پیدا شد وجمعی کثیر از پیغمبران وصدیقان وشهیدان در جلوش
در خدمتش روان بودند وشعاع جمالش محشر را روشن ومنور کرده گذشت وسواری دیگر بعد از آن
نمایان شد که لمعات نور از جبین مبارکش بر زمان ومکان نمایان وبعد قیامت نور افشان
وچندین هزار اولیا وانبیا در رکاب سعادت انتسابش بودند وهر یکی که مبعوث می شدند
بمن رسیده فرمود بگیر این را دیدم که کسی شد فی مرا گرفت که گمان کردم که کف من جدا باز دیدم

گفتم ای بزرگوار بحق این بزرگوار قسم میدهم که بگو آن کیست گفت این کرار غیر فرار و وصی احمد مختار است گفتم اول
که بود گفت آن پیغمبر خدا و سید دوسرا بود و پیغمبران و صدیقان در خدمتش بودند گفتم شما چه کسید گفت ما
ملائکه پروردگاریم و در خدمتش می‌ایستادیم گفتم مرا چه گناه گرفته اند گفت حال تو مثل این جماعت است چون
نظر کردم عمر سعد ملعون را دیدم با لشکری که همراه او بودند که من اکثر را می‌شناختم که زنجیر از آتش
در گردن ابن سعد بود و آتش از دیده و گوشهای آن زبانه می‌کشید و سایر لشکر او در عذاب بودند
و ملائکه بر ایشان چسپیده و کشان کشان ایشان را می‌بردند و چون قدری راه ما را بردند دیدم که حضرت
رسالت بر کرسی از نور نشسته و دو مرد پیر نورانی در جانب راست او ایستاده اند پرسیدم آن
دو بزرگوار کیستند گفتند نوح و ابراهیم علیهما السلام حضرت رسالت فرمود یا علی چه کردی حضرت امیر
بعرض رسانید که احدی را از قاتلان حسین باقی نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کرده بخدمت تو آوردم
حضرت رسول فرمود ایشان را بنزدیک من آورید و یک یک را می‌بردند و حضرت می‌فرمود چه کردید
با فرزند دلبند من و بیکس [illegible] که تمامی محشر گریان و نالان می‌شدند یکی می‌گفت آب بر روی آن
مظلوم بستم و یکی می‌گفت از تیر جگر او را خستم یکی می‌گفت فرزندان او را کشتم یکی می‌گفت اسباب را
بیغما بردم الغرض شورشی در محشر افتاد که حشر و نشر از خاطرها رفت و حضرت رسول متوجه شده و نعره
می‌کشید وا ولداه وا قلة ناصراه وا حسیناه وا شهیداه وا غریباه وا نور عیناه وا اهل بیتاه
پس خطاب به پیغمبران فرمود که ای برادرم نوح و ای پدرم ابراهیم ببینید که امت من در باره عترت
من چه کردند و چه بر سر ایشان آوردند خروش از پیغمبران بر آمد و خطاب به آتش فرمود که بگیر ایشان را
و یک یک را زبانه جهنم می‌کشید و بسوی خود می‌برد و بیک مردی را آوردند گفت یا رسول الله من سقای
بودم نیزه و شمشیر بکار نبردم فرمود سیاهی لشکر ایشان را زیاد نمودی آن سقا را بسوی جهنم کشیدند پس
مرا آوردند احوال خود را عرض نمودم همان جواب فرمودند و مرا بجانب جهنم کشیدند من از دهشت آن از
خواب بیدار شدم و زبان و نصف بدن من خشکیده و مردم از من بیزاری جستند ملعون مطلق بودم [illegible]
نوح مسکین اینان تا بجهنم واصل شد || بر دو بنجاح چشم فلک [illegible] گون || در حیرتم که دیده دیگر [illegible]
سرنگون || گردون بپا [illegible] که شاه دین || گردن بزیر خنجر بیداد شمر دون || زینب [illegible]
مجروح زمین چرا || گردون نکند جامه ز رنگ نیلگون || کلثوم سر برهنه و ماه فلک چرا || بر سر نکرد خاک [illegible]
نالید [illegible] || شد سرنگون [illegible] || ساکن گشت و خاک [illegible] سرنگون || حیرتم چنین [illegible]

درون و بیرونش || جان جهانیان همه از قالب برون || نشنیده هیچ گوش و ندیده است هیچ چشم || از ابتدای
خلقت کونین تا کنون || از کس چنین ستم که بعالم یزید کرد || آل نبی اسیر و حسین را شهید کرد
از سعد ابن مسیب منقولست که از ثقات معتبر روایت کرده اند که روزی در طواف بیت الله الحرام شخصی را دیدم صورت
آن مانند قطران سیاه و چهره آن چون [illegible] حال عاصیان بر گناه است در جامه کعبه آویخته و دستهای
او برده و از نهایت گریه در نهایت زاری می‌گوید اللهم رب هذا البیت الحرام اغفر لی و ما
احسبک تفعل و لو تشفع لی سکان سمواتک و ارضک ای پروردگار بیت الحرام مرا بیامرز
و گمان نمی‌کنم که مرا بیامرزی و اگر چه سکان آسمان و زمین شفاعت میکنند چون مردم این عبارت
از او شنیدند و صورت سیاهی روی او را دیدند تعجب کنان او را دو پرسیدند که ای مرد
نیکو نیست [illegible] طریق نومیدی است که می‌پویی وای بر تو چنانچه گناه از فرعون و نمرود و نافرمانی
تو از شیطان عظیم تر باشد نباید از رحمت خدا مایوس بود و از فضل آن نومید نتوان شد بگو چیست بیان
شدت مایوسی و مضطر از جهة چیست شاید چاره در تو شود آن شخص گفت من خود میدانم که چه کرده ام و چه
بروز سیاه خود آورده ام که شفیعان چاره گناه مرا نمی‌توانند کرد مردم بسیار او جمع شده و نهایت
اصرار و ابرام و اظهار و اعلام امر آن نمودند آن بدبخت گفت که من ساربان [illegible] از مدینه الی عراق
امام انفس و آفاق بودم و بخدمت آنحضرت همواره مواظبت می‌نمودم [illegible] و چه شرافت
که همواره در باره ام می‌نمود و آن حضرت را زیر جامه بود که [illegible] که منسوبه تطهیر و غسل می‌کشید
آن و از من [illegible] و من متوجه آن بودم [illegible] در آن بود چون بند جان پاکان گران بها
و صفا مانند خورشید [illegible] که دیده عقل از دیدن آن بند به بند حیرت و گمراهی حسرت می‌[illegible] من سیاه [illegible]
او آن بند بند او در بند گشتم و از فیض دنیا و آخرت گذشتم هر چند التماس کردم که آن بند را بدست آرم و
آن بند خواستند و بهره مند گردم میسر نشد [illegible] تا آنکه وقایع صحرای کربلا [illegible]
و قیامت کبری در آنجا عیان گردید و آنجناب و اصحاب از دم تیغ مخالف سیراب شدند [illegible]
رسیده و از شراب طهور شاداب گردیدند [illegible] مانند ستاره درخشان در آن صحرا
و ملک و ملکوت از دیده سیلاب خون در ماتم آن شهیدان گشاده همان زیر جامه در پای حضرت بود [illegible]
بند آن زیر جامه می‌نمود نفس اماره مرا بر آن داشت که در مکان پنهان شوم و چون شب شود [illegible]
مطهر منور [illegible] مقصود خود را حاصل کردم و در مغاک چون غول پنهان شدم و در [illegible]

و در بعضی [illegible] که بر کف زیر [illegible]

نهان و چون حضرت رب عالم را فرا گرفت و بزرگی ظاهر گشت خود را بقتلگاه شهدا رسانیدم و در حوالی و میان
کشتگان جسد مجید خود را گشتم تا نظرم بر جسمی افتاد که دیدم که نور آن جسد منور عالم را روشن نموده و از جسد مطهر
شهدا انوار الهی درخشنده و بلند می گشت و نور از زمین و زمان گذشته و شقاوت و ضلالت مرا بر آن داشت
که بدن پاک و مطهر حضرت امام علیه السلام را از آن میان جستجو کرده و راه شقاوت را بپویم بعد از تفحص بسیار جسد
مقدس آن بزرگوار را دیدم مانند آفتاب درخشان و در لمعان و چون ماه تابان نور افشان و بسیار اجساد
چون ستارگان در پیرامون آن تابان مُرَمَّلٌ بِدِمَائِهِ وَالرِّيَاحُ سَافِيَةٌ عَلَيْهِ در خون خود
غلطیده و با وجود غبار بر آن افتاده چون نظر نمودم چشمان را بر جامه را دیدم که در پای مبارک بود و چشمان بند آن
می شود نمایان که بسیار بر آن زده بودند باز کردم و آن گرهها را یک یک می گشودم خواستم آن بند را
بیرون آورم ای دوستان روزگار با جسد مطهر مقتول امام زمان هم کار داشت و از آن جسد بعد از کشته
شدن و جامه ای افتادن باز دست بر نداشت و از اعمال خود نگذشت چه جای هست که این فقرات
در میان می آرم و چه چیزی هست که قدم در بجا این جا نشوز مقدمه می گذارم ای وای وای دریغ چون
دیگر باقی مانده که گشاده شود که ناگاه آن امام مظلوم از دو جانب دست مبارک دراز کرده و آن گره را
گرفت که آن ملعون شاید چشم از آن شناعت پوشد و در این مقدمه جا نگاه نکوشد فائده نمود
عزاداران و تعزیه داران از همین دست حدیثی دارم و روایتی میان آرم که این دست چگونه دستی بود
دیده می شود روزی حضرت امام حسین علیه السلام در مدینه بود و در مسجد رسول طریقه راز و نیاز با حضرت
ودود می نمود اعرابی وارد مدینه گشت و بهر کوچه و بازار می گذشت که مرا بپویم و مقصود مرا روا نماید کریم
ترین خلق خدا و سخی ترین اشراف و سخا حضرت امام را به او نشان دادند و ابواب هدایت و نجات
بر چهره او گشادند چون بمسجد حضرت امام حسین آمد دید آن حضرت مشغول نماز است و متوجه صلوة
شعری چند در مدح آن حضرت خواند و مدعای خود را بزبان راند آن حضرت بعد از فراغ فرمود
ای قنبر از مال حجاز چه مانده عرض کرد چهار هزار مثقال طلا حضرت فرمود بیار که این اعرابی اداء
زاست انها بر آن حضرت بخانه رفته و آن مال را بردای مبارک پیچیده از شرم و حیا با از خجالت
حضرت آن از شکاف در آن مال را بیرون داد و عرب چند شعری در مدح آن حضرت خواند و گریان
گشته از قلت زر گریه میکنی گفت نه والله ولیکن گریه می کنم که این دست زیر خاک کهنه خواهد رفت و
باین جود و سخا در زیر زمین پنهان خواهد گشت آیا اگر این روز را میدیدی چه میگفت و چه بروز خود می آورد که

گویان بی وفا با این است جواد که هزار بار جبرئیل او را بوسیده و میکائیل بر گرد سر گردیده و چه رخنها که ترا رخنه
بزرگ که نشکفته و این جمال ملعون بجا حال چه می کند و چه رسیدی می شود و خاک بر فرق شیعیان
الغرض آن ملعون بجا ستکوبیده مرقد را خواستم که دست مبارک را از آن جدا و از گره را کنم خواستم بر
خواستم و در تفحص حربه روان شدم تا تیغی کشته در آنجا دیدم برداشتم و بقوت هر چه تمامتر بر بند آن دست
که اکثر و قوت می نمودم دیگر [illegible] که در بر آن بند دست میزدم و بند [illegible] رسول خدا را بارها می
کردم و دیگر بند علی مرتضی را میدیدم تا آن دست که دست قدرت [illegible] بوده رخنها بوده گاه
مقربان بارگاه احدیت بوده از بدن جدا و از بند رها نمودم خواستم بند را بیرون آورم و اولیا
و اصفیا دیدم آن شهریار کشور امامت دست دیگر را هم بند کرده و بر آن بند از آن دهر جشن کج طلوع
مرادم خواستم که باز دست چپ آن حضرت را رها کنم نتوانستم و نتیجه ای نگشتم باز آن حربه را برداشتم
و بقوت بر آن دست مبارک سودم و شرم از خدا و پیغمبر نمودم و بهر طریق که بود دست دیگر آنحضرت را
هم از بند جدا نمودم و خواستم آن بند را بردارم دیدم زمین بحرکت آمد و غلغله در جهان افکند
در فضای آن دشت خروشش و او بلاه و واحسینا و بلند شد گاهگاه همان بال زنان رسیدند و جبرئیل
و اسرافیل بر سر زنان و واحسین گویان وارد گردیدند و شنیدم که روی سیاه دست واو و شنیدم باز هم
رسانیدم و دیدم جمعی کثیر و فوجی غفیر با آه و ناله و فغان و ولوله بر سر و سینه میزدند و واحسین گویان
از آسمان می آمدند و چون نزدیک آمدند شنیدم که یکی از آنها می گفت وَاابْنَاهُ وَامَقْتُولَاهُ وَا
ذَبِيحَاهُ وَاقَتِيلَاهُ وَاغَرِيبَاهُ وَاحُسَيْنَاهُ يَا بُنَيَّ قَتَلُوكَ وَمَا عَرَفُوكَ وَمِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ
ای فرزند ارجمند وای آرام دل [illegible] گشته [illegible] آب فرات
منع کردند من چون این کلمات شنیدم و آن حادثه کبری را ملاحظه نمودم وحشت تمام بمن دست
داد و رعشه بر اعضایم افتاد و از وحشت بسیار خود را میان کشتگان افکندم دیدم مرد و یک زن با
نهایت افغان و شیون نزد جسد منور در میدان ایستاده و سیلاب خون از دیده گشاده و در برابر
ایشان جمعی بسیار و گروهی بیشمار دست ادب بر سینه نهاده و از هجوم قدسیان و انبوهی [illegible] کشتگان
عرصه از آن تنگ گردیده و غلغله و شورش ایشان به سپهر برین رسیده ناگاه بگفتم از آن مرد که انوار
بزرگی و جلال از ناصیه مبارکش ظاهر و آثار جمال و کمال از جبهه مبینش باهر بود و آغاز نوحه و شیون
نموده گفت يَا حُسَيْنُ فِدَاكَ جَدُّكَ وَأَبُوكَ وَأُمُّكَ وَأَخُوكَ —— ای حسین گریه

من وای غریب ستم رسیده من جد و پدر و مادر و برادرت فدایت چه شده است که از مظلومی خود بجای
واز جور ستم اهل جفا شکایتی نمی نمائی یا حسین قد زارک جدک و ابوک و امک و اخوک
ای فرزند جد و پدر و مادر و برادرت با ملائکه ملکوت بزیارتت آمده اند چون خطاب یا حسین از فر
کونین بگوش میر امام فاطمه رسید متحرک شده و بر روی خاک نشیمن گزید و گفت لبیک یا جداه
یا رسول الله لبیک یا ابتاه یا امیر المؤمنین لبیک یا اماه یا فاطمة الزهراء یا سیدة نساء
العالمین لبیک یا اخا المقتول بالسم ای جد والا تبار و ای پدر پسندیده و من و ای مادر علیا مقدار و ای
برادر برگزیده من سلام من بحضرت رسید و بر شما باد ای جد بزرگوار بیچاره نوع شکایت است که از جفا کار
نمایم و چگونه شکایت فرقه ستمکار را بزبان کشایم و دیعه که در میان امت گذاشته و ایشان را
بر حمایت آن گماشته بودی چه محنتها کشید و چه ستمها که از قوم یا وه رسید یا جداه قتلوا
رجالنا یا جداه یا جداه ذبحوا والله اطفالنا ای جد بزرگوار بخدا قسم که مردان ما را کشتند
و اطفال ما را ذبح کرده بیجان نمودند یا جداه سبوا والله نسائنا یا جداه نهبوا والله اموالنا
ای جد والا مقدار زنان ما را اسیر کردند و اموال ما را بغارت بردند یا جداه یعز والله علیک
ان تری حالنا و ما فعل الکفار بنا ای جد بزرگوار بخدا قسم که گران بر تو که کیفیت حال ما بدانی پس تا
روز جزا چنین نزد جسد منور سید الشهدا زاریت و بسیاری بر مصیبت محنت جگر گوشه خود کریست جناب
بتول عذرا در خدمت جناب رسول خدا شکایت سر کرده و با چشم پر گریه بعرض مقدس رسانید که ای
پدر بزرگوار دیدی که مشقت امت با فرزندم چه کردند در عالم حق نور دیده ام چگونه بجا آوردند بدن
گلرنگ سان گل بستانم را بریک طپیده کربلا کرده و اعضای پاره پاره اش از نظر افتاده و او را
آیا رخصت هست که از خون فرق لعینم رخساره خویش رنگین و با این هیئت ملاقات حضرت رب العالمین
نمایم و اوراق بنانه بیان را بر چهره رخسار فاطمان حسینم کشایم حضرت او را رخصت داده فرمود که
نیز چنین خواهیم نمود و سر و حسین را با اعضای پرخون او خواهیم سود ناگاه دیدیم آن بزرگواران
از خون آنجناب صورت و گردن خود را خضاب نمودند و جناب ختم المرسلین خطاب بجسد امام حسین
فرمودند فدیتک یا حسین یعز والله علی ان اراک مقطوع الراس مرمل الجبینین دامی النحر
مکبوبا علی قفاک قد کساک الذیول و انت طریح مقتول مقطوع الکفین ای حسین جان من
فدای تو شود بخدا قسم که بر من گران که ترا میر به روی خون آلوده و بریده حلقوم در ریوانات دید

علیکم منی السلام

کشم و می توانم دید که ریگ و خاک صحرا عوض لباس بدن نور او پوشانیده و جسد بی سر در میان بیابان افتاده
باشد ای نور دیده دستهای مبارکت را که قطع کردند و چگونه بر مظلومیت رحم نیاوردند جسد امام علیه السلام گریست
را بعرض جد بزرگوار رسانید گفت کمال آن ملعون در میان کشتگان پنهان است آنجناب چون این کلام شنید
بعضی من کریان میان مقتولان آمده بر بالین من ایستاده و در نهایت غضب فرمود مالک یا جمال اقطع
یدین من طال ما قبلهما جبرئیل و میکائیل و ملائکة الله اجمعون و تبرکت بهما اهل السموات و الارضین
ای ساربان نور دیده بر این داشت که قطع کنی دستهائی را که جد جبرئیل و سایر ملائکه مقربین می بوسیدند
و اهل آسمان و زمین بآن تبرک می جستند آن ملعون آنچه که فغان بیجا بجگرگوشه ام نمودند پس بود که مرکب
مرتکب این عمل کردیدی و هزار خواری دستهای فرزندم را بریدی خدا روی نورت سیاه کند و دستهایت
قطع کرده و نورا با جائی که خون در زندان در انگیخته محشور سازد و از رحمت خود دور سازد و کاف آن
حضرت تمام نشده بود که مرا این حال رخ نمود و دستهایم قطع و پاهایم شل گردید و رویم سیاه و غضب الروی
بمن رسید و با این حال خود را باین مکان رسانیده حرم خدا را شفیع کردانیدم و میدانم که فایده ندارد پس که
این وقایع جانسوز را شنودم از آن ملعون بیزاری جسته بر او لعنت نمودم اللهم العن اول ظالم ظلم
حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت
الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا جمیعا
مجلس بیست و چهارم در بیان ماه رمضان و ... شب ... که امام حسین
بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله و ابن صفیه السلام علیک
یا ابن امیر المؤمنین و الصفیه السلام علیک یا من شیبه بدمه خضیب و خده تریب
و رحله نهیب و فی کربلاء شهید غریب السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علی
از یعقوب سلیمان روایت کرده اند که گفت در زمان حجاج لعین از شدت اسکی و جوع ما از کوفه بر آمده
رفتیم تا بکربلا رسیدیم موضعی یافته که ساکن شویم ناگاه در کنار فرات خانه از چوب دیدیم و در آن
ساکن شدیم بعد از زمانی مردی غریبی دیدیم که از راه رسید و گفت دستوری دهید که امشب نزد شما بسر برم
راه دور کرم چون او را اذن دادیم آمد و ترد ما نشست و سخن از هر دری رفت تا سخن منجر شد به قاتلان
جناب امام حسین ما می گفتیم از قاتلان آنحضرت احدی نماند که بالغ بصفی نرفت و در این جهان تا نوع

ارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحلک علیکم

خدا بیامگذشت آن شخص گفت ای دوستان ایشان بر کذب و بهتان است من از آنهایم که در جنگ آنحضرت بودم
و تا حال در قید حیات بوده هیچ اذیت و آسیب بمن نرسیده از کفر خود پشیمان و در باب او حیران شدم که ناگاه چراغ
خاموش شد و آن شخص نزدیک چراغ رفته دست بشعله چراغ رسانید که بر فروزد و آتش بدست او گرفته مشتعل
و در یک لحظه آتش بر تنش گرفته اشتعال بهم رسانید و تمام جانش آتش گرفته خود را بفرات انداخت چون
از ترس آتش بآب فرو رفت آتش در بالای آب بالای سر او بود و چون از آب سر بیرون می آورد آتش
در او می گرفت تا از راه آتش و آب بدرکات آتش نیران واصل گردید و بسیار قاتلان امام زمان رسید
درد که چرخ سفله بکام یزید شد

طایران بوستان محبت و طوطیان شکرستان محبت از دل مجروح خروش بر آورده و روایت غم اندوز چنین
تقریر کرده اند که بعد از آنکه طایر بوستان جلالت و طوطی خوش بیان گلستان امامت از تیر بیداد کوفیان بسمل
گردیده و در صحرای پر بلای کربلا در خاک و خون طپید مرغی سفید و طایری خوب در آن دشت محنت بجز جانکاه از
در پرواز بود و بی خبر از این سانحه محنت افزا چون نظرش بر بدن شریف شاه شهید افتاد و بر آن جسد پاره پاره
دیده گشاده دید همای اوج سعادت بی پر و بال در میان خاک و خون پایمال گشته و شاهباز بلند اقبال در آن
بیابان غلطیده و سراپای اعضایش درهم شکسته صیاد روزگار دست جفا و از خنجر خونریزی او گشاده و در آن صحرا
از خون مقدسش سیلاب برداده صفیری غم انگیز بر کشیده و چون طایر صید شده بر خود طپید و خود را بآن نعش
مبارک رسانید و گرد او گردش کرده از سینه محزون آه آتشین بفلک بلند کرد و از دل خونین ناله و افغان بر آورد
و در پرواز آمد و ناله و افغان کنان بجمعی از ابنای جنس خود رسید و با ایشان دوچار گردید که در آشیان خود نشسته
بناز و نعمت مشغول خوش وقتی از دل بر کشیده و خود سرا کرد ایها الطیور تاکلون و تتنعمون والحسین
فی ارض کربلا فی هذا الحر علی الرمضاء مطروح دمه مقطوع و علی القناة مرفوع
ای مرغان سپید و ای طایران در آشیانه دل بناز و نعمت بسته اید و حال آنکه طایران کوی
در صحرای کربلا مجروح و بی روح بر روی ریگ روان افتاده و فرزند دلبند رسول خدا با سر بریده در خون
طپیده است سرهای کشته بر سر سنان است و بدن مطهرش بر زمین کشیده پر از خون و کیفیاتنا ناسبایا تاو
جفاة غرایبا زنان و دختران آن در اسیر کرده و فرزندان علی مرتضی را دستگیر آورده غسل
وکفنه الرمل والتراب کافوره و سیفه قطنه غسلش از خون کفنش ریگ چون خاک

کربلا گلگون نعش گردیده و طیارها از صیقلش پاره پاره شده مرغان چون این سانحه غم افزا شنیدند و با خبر گردیدند
از آشیانها پریدند و از شاخسارها پریدند و بصیحت ناله کنان به کربلا رسیدند و ناله و الماما و از دل بر کشیدند
خود را بر نعش مطهر رسانیدند کبوتروار معلق زنان در آن زمین بال بر زدن آغاز نمودند و نوحه و زاری
و ساز کردیدند و مانند زایران بدور آن کعبه جانیان در طواف آمدند و از گرد کوی امام آفاق به یمن
و سعادت یافتند و از آن خون مطهر بال و پر و سینه بسیار رنگین و معطر جهان آفرین قربان
گردیدند و پرواز کنان باطراف جهان و اکناف شهر و بیابان روان شدند از قضا مرغی از آن
طایران کوی وفا و زایران نعش سید الشهدا ببستانی از بساتین مدینه که آنجا افتاده و در آن
آن بستان قدم نهاد و خون از بالش روان و سرشکش از دیدگان عیان صاحب باغ یهودی بود
از دین بیگانه و او را دختری بود به تمام اعضا و مرض علیل گردیده از دیده کور بود و از جمله تن خود از پا
لنگ بود و از زبان گنگ بجهت معالجه طبیبان و سودا آن دختر را در باغ آورده و خود بجهت مهمی روانه مدینه
گردیده صحبت بر رفت و دختر بازمانده آن علیله زار و ضعیفه فکار رغبت تماشای خواب از دیده رخش رفته
و سیلاب غم از سرش گذشته بر روز سیاه خود می نالید که از آن ضعیف نالی مرغ شکسته بالی شنید و بر دو
دیده طایری بکوشش رسید خود را کشان کشان بجای آن درخت کشانید و مضمون آنکه بار درد کسی
رسد که دردی دارد در آن کوری خود را بصاحب دردی رسانید و از غم و الم رنجاید در نالش با مرغ
داستان شده و در نوحه سرائی با آن طایر محزون همزبان چون مدت مدیدی لب افتاده بود در نهال
امیدش در آن باغ بجز قطره از آن خون مبارک بر چشمش چکید و فوراً دیده اش روشن و بینا گردید نظرش
بر مرغ سفیدی افتاد که از خون سراپای دو بالش سرخ و گلگون گشته و بر شاخی از آن درخت نشسته خونش
از بال چکان و سرشکش از دیده آتش شرر فشان و سری در زیر بال کشیده چشم دیگر را فرا داشت قطره خونی
بر آن چکید که مانند نرگس شهلا روشن و بینا گردید چون آن دختر یک اثر را دید و بصیرت یافت
اعضای خود را محاذی آن طایر میمون داشت و قطره خونی که از آن طایر پرخون بر اعضایش می ریخت
دست می کشید که هر عضوی که معیوب بود درست شد و از برکت آن خون آن علت از وجودش زایل
گردید تا تمامی علت از او برفت و زبانش از لکنت و پایش از مرض فارغ گشت از شادی بجوشش آمد
و از خوشدلی بنجوش مانند سرو ناز در آن خیابان خرامیدن آغاز کرد و رقص کنان چون صبح دمید
و پدرش بباغ وارد گردید دختری دید مانند شکوفه شکفته و خندان و چون غنچه لبستان در خرام

از دور رسید که دختری کور و اعرج با زبانی گنگ و اندامی معوج در این باغ بود چون شد دیگر رفت دختر چون
پدر را دید گفت ای پدر من جان دختر تو ام که از آن حالت به این حال شدم یهودی گفت چه میگویی دختر
راه من بسپر ای فانی و دختر گفت به حضرت کلیم سوگند و … که من دختر تو ام و بجان کور و نابینایی
کردیدی منم یهودی گفت ترا چه پیش آمد و چه دولت و چاره شد که از آن همه بلا و ابتلا رستی و دیدن
نقمه عظمی رسیدی گفت ای پدر بیا تا در این باغ سراغ … بها یابی و ببینم و مرغ … و آن
جای درخت تنک بخت و آنرا گفت از برکت این مرغ خون آلوده طایر مسعود از آن همه مرض خلاص شدم
یهودی نظر کرد مرغی دید در کنج شاخی چون ماتمیان سری در زیر بال کشیده و مانند تیر خورده طایری خون
از بال و پرش چکیده ناله جانکاهش جگر خراش و آه شرربارش تا سوز جراحات ماتمیان را ممکن
باشد گفت ای مرغ از کجایی و از چه مقام می آیی و به چه سبب … با طوطی گلعذار و … حضرت
کلیم اللهی یا قاصد سبا طایر نخل طوری یا بلبل بستان سروری ای مرغ فرخ فال و ای همای همایون
اقبال بگذار ای که این قدر و منزلت بتو داده که بگو از چه دیاری و چنین خون آلود و محزون از جراحاتی
که آن مرغ بقدرت کامله حضرت سبحانی بزبان آمده گفت بدان که با جمعی مرغان در آشیانها مشغول
نغمه سرایی بودیم و با ابنای جنس عیش و نشاط می نمودیم که مرغی خون آلوده بما گذشت و فغان و ناله
از دل بر آسمان … صغری ارغوان بر دوش کشیده و ناله سرا باین مقال کردیا ایها الملکم اتشتغلون
بالملاهی وذکر الدنیا والحسین فی ارض کربلا فی هذا الحر علی الرمضاء ظمآن ومذبوح ومسفوح
ای وای بر شما مشغول لهو و لعب می باشید و فرزند رسول خدا و پاره جگر علی مرتضی را در این کربلا تشنه
لب شهید کردند و بدن مبارک از … و خون از او جاری است ما از شنیدن این کلمات
جانسوز از آشیانها پریدیم و عالم را تیره و تار دیدیم و چون بکربلا رسیدیم گلعذاری دیدیم از نیزه‌های خون
آلود و لاله زاری از دلهای داغدار جنیان و قدسیان بدن مقدس امام زمان را پایمال سم اسب
کردیم که در آن صحرا بی غسل و کفن مانده وقد سفت علیه السوافی بادها بر جسد مبارک آن معبود و زمین و آسمان
از این مصیبت موبه میزد و دریاها موج میزد و کوهها در حرکت بود وقد … وحوش الفلاد جنیان
و وحوش صحرا فوج فوج بزیارت آن قبله جهان و کعبه عشاق می آیند و بر دور آن میگردند و تبکی
من السهول والاودیة … جنیان معموره … بدور جسد مطهر آن بقعه ماتم زده و برادی
نوحه و ندبه مینمایند قد اضاء الترب من … وصحرای کربلا از نور جسد مطهر آن مظلوم شهید روشن شده

بیابان

بیابان … از نور و فروزان گشته وازهر النجوم من … و هوا از غبار … آن خورشید فلک امامت
درخشنده گردیده چون ما آن حالت را دیدیم بر خاک و خون غلطیدیم و خاک بر سر کنان طواف آن بدن مطهر نمودیم
و بخون مقدس حضرت امام زمان آلودیم و باطراف و اکناف عالم روان گشتیم که طیور و بنی آدم را از این
واقعه عظمی خبر نمائیم و من اکنون در این بستان افتاد و این خون که می بینی خون امام زمان است که دختر تو شفا یافت
و از برکت آن از آن آلام و مرض … پس یهودی … گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله … رسول الله … و یکی از آن مرغان خون
خود را بحرم محترم حضرت رسول رسانید و خون از بالهای آن بچکید و فریاد برآورد الا قتل الحسین
بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا آگاه باشید ای اهل مدینه حضرت سید المظلومین که کشته شد امام حسین علیه السلام
بکربلا شهید شد خامس آل عبا و آن مرغ بر دور قبه حرم حضرت رسالت میگردید و ناله و استغاثه می نمود
تا از حرکت افتاد و بیهوش شد … از مرغی کمتر نمی توان بود و نوحه و زاری کم از طایری نمی
توان نمود … و یکی از آن مرغان
نوحه کرد و طایران گشت بر دیوار خانه فاطمه صغری دختر امام حسین که در مدینه بود نشست و بال خون
و دیده اشکبار نوحه سر گشت و فغان بنیاد کرد و صفیر زدن آغاز … جناب فاطمه صغری که همواره در فراق
پدر سوگوار و نالان و از دوری برادران و خواهران گریان می بود و شب و روز دیده بر راه و گوش
بر آواز داشت چون صدای مرغ حزین شنید و صفیر جگر خراش آن شنید بیتابانه خروشی از جگر برآورد
و ناله و زاری سر کرد و گفت نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب … گفت ای مرغ
خبر مرگ کرا آورده قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب گفت خبر مرگ
امام را آورده ام گفتم کدام امام گفت آن امامی که توفیق صواب یافته در میان مخلوقات بسوی رضوان
شتافته ان الحسین بکربلا بین الاسنة والمضارب یعنی که امام حسین علیه السلام در کربلا میان
ضربهای تیرها و شمشیرها واقع شده فابکی الحسین بعبرة ترجی الاله مع الثواب پس گریه کن بر امام حسین علیه
السلام اگر امید ثواب از خدا داری قتل الحسین لهیها لقد سکن التراب گفتم ای مرغ
پس تو خبر مرگ امام شهید را آورده گفت آری بتحقیق که جناب امام حسین علیه السلام در میان خاک آرام
گرفت ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب پس بال آن مرغ
در حرکت شد و دیگر طاقت نداشت که جواب گوید فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب پس این

مصیبتی که بمن رسید از کربلا تا بعد از ساعتی که دو رکعات دعای الهی مستجاب شد پس آن مظلومه ناله خبر شهادت پدر
با اهل مدینه رسانید بعضی از غافلان انکار کردند و بر سحر حمل نمودند چون چند روز گذشت خبر شهادت آن امام
مظلوم منتشر گشت ای شیعیان حیدر کرار اعجاز این نجیب مظلوم و امام معصوم زیاده از حد اظهار و بیرون
از اندازه گفتار است تصور نمایید که پیغمبران مرسل و غیر مرسل هریک اعجازی داشتند و چنین اعجاز در تمام
عمر و حیوة بظهور آن معجزه لوای نبوت می افراشتند و این امام شهید غریب و حید چه در زمان طفولیت
و چه در زمان شباب و ایام شهادت و بعد از شهادت از سر مقدس و بدن مطهر چه معجزات و کرامات
ظاهر فرمود و بجهة بی ادبی شیعیان و معرفت مومنان چه آثار غریب و اسرار عجیب عیان نمود حضرت کریم
رحیم انشاالله تعالی ما و شما را بر منهاج قویم و لوای آن شاه نجیب مستقیم بدارد و در زمره شیعیان و دوست [?]
داران شماره و از آنجمله حکایتی در تواریخ بسیار مسطور و مروی است که بعد از آن که سرهای پر نور آن غریبان
دشت بلا را با حضرت سید سجاد و ذریه طاهره جناب شافع معاد بجانب شام محنت انجام می بردند
در منزلی از منازل عرض راه محلی بود معمور نام و قریه از قراء شام قلعه داشت مانند دل شامیان سخت
بر بلند کوهی واقع گشته و بر فرق جبل آن حصن متین اتفاق افتاده بر اطراف آن کوهسار سبزه و سایر [?]
ماتم بجهة ماتمیان گسترده و دهقان روزگار و چشمه‌های خوشگوار عجب فرات در آنها روان چو چشمهای ماتم [?]
اشک چشم عزاداران وادی کربلا به بدایه و آورده بهزار بستانش در نوحه سرائی چمن نوحه می نمود و قمریان
خوش الحانش بنواهای جانگاه مقتدر به سوگواری راه می سپردند اهالی قلعه تمامی یهود و بر ملت حضرت کلیم
می بودند و صاحب قلعه و قریه عزیز نام و بر طریقه رهبانیت قیام داشت چون اسرای اهل بیت را در دامان
کوهسار جا دادند و آن غریبان زار را در آن مرغزار سکنا گزیدی از کنیزان حضرت سیدالشهدا که آزاد کرده
آن حضرت بوده در خدمت جناب شهربانو منازل را می پیمود و پیش از اینجا این قریه را دیده و قبل از این
در خدمت آن جناب به این منزل منزل گزیده و دانسته که با آن حشمت گشتگان به این وضع و سامان باین
منزل رسیده و در نهایت بی سامانی و پریشانی با نوی معظمه که در میان اسیران چون شمع گریان
و سوزان نشسته و گاهی سر بر زانوی غم نهاده و گاهی اشک حسرتش از دیده گشته و زمانی دل به اسیری
نهاده و روزگار اسباب تجمل و تکلفش را بتاراج داده ساعتی بر جای رکاب امام زمان دیده با ذوقه شرح
مفارقت دوره هاجرت را با سر مطهر به این مضمون آغاز کرد که ای گل گلزار زندگانی من کجائی
تو وصل شاه دو عالمی من [illegible] زدیده با بحری [illegible] نهان بخون نشسته [illegible] اشک ارغوانی من

زاده‌ای تو فرزندم چه لاف مهر زنم که خاک بر سر من باد ای مهربانی من چو لاله‌ای همچو توئی دیدم و ندادم جان
زمانه شد متحیر ز سخت جانی من که هر که جان رود بیش زنده چون تواند بود چراغ مرده فروزنده چون
تواند بود که سر من را از اندر هلاک مذاق جان تلخ تر از زهر قاتل گردید و کام جان تلخ تر از سم
هلاهل که از جانب دیگر حضرت سیده زنان زمان و بانوی بانوان جناب زینب خاتون را دیده در کربلا [?]
با حال تباه دیده دلش بر سر سرور شهیدان افتاده در خروش است و به آن جگر افروز دیده گشت و آواز
شدت جزع و فزع بیهوش در بیهوشی نوحه سرا و گویا است یا اخی یا قتیل الادعیاء کرمتنی و اوردتنی
حزنا طویلا مطولا ای برادر ای کشته اهل زمان دشمنان بکشتن دادند و به ماتم دایمی ابدی ام
[illegible] یا اخی لیتنی اصبحت عمیا لا اری جبینک و الوجه الجمیل مرملا ای برادر کاش
من پیش از این کور شده بودم و رخسار چون ماه تو را اکنون خسته می‌دیدم و قد تعالی الی الزهراء [?]
بنت محمد یا ابا ام زکیه قد هوی نورا [illegible] بجانب ماه روی خود [illegible] ای ماه حسب تو در زمین
کربلا کشته شده و چون خود [illegible] یا ابا ام قد امسی حبیبک قد عری [illegible] بحرها بالدما مجللا
ای ماه نو [illegible] که مانند ماه تابان بر سر نیزه می درخشد و دیده خیره می شود یا ام نوحی
فالکریم علی الفنا [illegible] کالبدر المنیر علی القنا ای مادر مهربان بیا و امید من بر عرصات [?]
و نوحی علی السجاد فی القید بعد [illegible] الی الرجس اللعین مغلا نوحه کن بر زین العابدین
بیچاره که دست و پای او را بزنجیر بسته بجانب یزید پلید ملعون می کشند و بعد مفارقت جد و
برادران گرفتار است سر من از دیدن آن حالات و شنیدن آن مقالات بی تاب و در تب
و تاب در افتاده حضرت شهربانو آمد که ای خاتون من وای بانوی سکنه من مرا به یک بامداد
در نوری از تاراج کوفیان بدر رفته در این زمان که شما را بلباس و جامه احتیاج و ما بر خوف
ظاهر را به معقول و چادر در خورست [illegible] چنانچه مرحمت فرمائی در شب [illegible] خود [illegible]
برده فرو [illegible] و جامه و لباس بجهة شما خوبان [illegible] که از این لباسهای کهنه که [illegible]
بر اندام شما مانده بر آیند و از رفت پا باید حضرت شهربانو [illegible] که [illegible] و مهرجا [illegible]
باشی می توانی رفت سر من صبر نمود چون هوا تاریک و شب تاریک شده بر آن کوه رفت
نشست و دید در دانه چون ماهتاب فرح و سرور بسته و قلعه داران پی کار خود رفته اند زمانی در [illegible]
توقف نمود و دست [illegible] گذشت سر من [illegible] و آواز بر [illegible]

دید صدای از درون قلعه بلند شد که کیستی شیرین می‌آید غیر گفت تو کیستی گفت عزیز شیرین دید خود را در گشود و
آن را اعزاز نمود و نام خود گفت که مرا عزیر ابن هارون می‌گویند و صاحب اختیار این قلعه هستم
و شیرین را بخانه خود برد و با او کمال ملاطفت کرد و گفت من در اول شب در خانه خود خوابیده بودم و آرمیدم
چون بخواب رفتم دیدم و از این عالم رستم دیدم حضرت موسی و هارون علیهما السلام با دیگران
گریبان و خاطرهای محزون سر و پای برهنه اشک ریزان و بر رویش مصیبت رسیدگان شان اثر
در گردن دیدم ایشان از پیش طوفان خیز ناله کنان رسیدند و بجانب من گریه نمودند عرض کردم
ای پیغمبران خدا شما را چه مصیبت رسیده دیدم که داغ کرده که سر و پای شما بر روش مصیبت
رسیدگان است و ما هم دیدگان در عالم قدس که مصایب نیست و در جهان انس غم زدگی
نمی‌باشد گفتند ای عزیر چه میگویی در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان
همه بر زانوی غم است جن و ملک برادریان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد
آدم است خبر نداری که پاره جگر پیغمبر آخر الزمان را در کربلا پاره پاره کرده‌اند و فرزند علی ولی
سر بریدند و سرهای ایشان و اهل بیت رسالت را بشام می‌برند و امشب در این قریه نزول نموده‌اند
ما از مصایب آن بزرگوار بمصیبت زده و بمحنت رسیده‌ایم من گفتم ای پیغمبران خدا آیا شما به پیغمبر آخر
الزمان اعتقاد داشتید و او را از جمله پیغمبران می‌شمارید گفتند ای عزیر این چه حرف است که پیغمبر
خداوند جهان در بارهٔ آن و وصی او و اولادش از ما پیمان گرفته و او را از همه پیغمبران افضل
و اعلم نموده و ولای آن بزرگوار رستگاری از عقاب و عذاب و تبرای او موجب سخط و غضب
خداوند قهار است من عرض کردم علامتی من بفرمایید و نشانی بنمایید که یقین من قرار یابد و عقاید
مرا کامل نماید من فرمود که بر خیز و برو که کنیزی از آن وکرده امام حسین در قلعه آمده و متصل است
که در باز شود در را باز کن و او را کمال اعزاز شایعت او کن که زوجه تو خواهد بود و برو نزد
سر امام حسین و سلام ما را بآن نور دیدهٔ سید ثقلین و برگزیده سید آخر الزمان برسان و بگو
السلام علیک ایها الشهید السعید السلام علیک ایها الغریب الوحید السلام علیک ایها المقتول
العطشان السلام علیک ایها المذبوح الظمآن روحنا لروحک الفداء بدوما در حرف آی تو
یا لیتنا کنا معکم فانفوز فوزا عظیما من آمدم و در گشودم و آنچه بایست بر من یقین شود گشت
شیرین گفت ای عزیز هم بزرگواری و اعجاز آن بزرگواران زیاده از آنهاست که تو میگویی و میدانی

عزیز شیرین را پس فرستاد که من صبح بخدمت امام زین العابدین میرسم و آنچه خواسته باشند اطاعت دارم و فرمان
بردارم شیرین مراجعت کرده گذارش را بعورات اطهار گفت و عورت بر آن ستم رسیدگان دست داد چون روز دیگر
شد عزیر آمده و هزار دینار بسوگواران امام داده و بسیار معذرت گفت و خود را بخدمت امام زین العابدین
رسانید و هزار دینار برسم تحفه و هدیه پیشکش کرد و بشرف اسلام مشرف گشت و از این موسی و هارون که
دیگر هر یک از خواتین معظمه جداجدا تعزیت آورده و تمنا کرد و گفت ای اهل بیت طهارت چون من از
حضرت موسی و هارون بخدمت حضرت امام زمان رسانده‌ام بخشیدن دادم و میروم که ادای رسالت نظام
و خود را از خاک بوسان در بار آن گوشوار عرش خدا کرده‌ام و بر او سر مقدس پادشاه مظلوم آمد چون نظر ایشان
بر آن سرمنور افتاد و ابواب سعادت و فیروزی بر رخش گشاده باد کشف شد و انوار ایمان
قدرت پروردگار رسوا ... دید که موسی و هارون سر در قدمش نهاده و عیسی و شمعون جان در راهش
سری دید که از ثری بثریا نورش تافته و در دشت و کوه و صحرا روشنی و ضیا یافته عزیر بخاک افتاد و زبان
بعجز و نیاز گشاد که السلام علیک یا سیدی و مولای پیغمبران خدا و مقربان فا در تکیا بجناب مقدس سلام
و درود فرستاده‌اند و فرمان بشرح عظم و آلام گشاده یا لیتنی کنا معکم فانفوز فوزا عظیما کاش از صف
سربازان معرکه وفا بوده و طریقه وفاداری و جانبازی حضرت را می‌نمودم عزیر دید آن سر مبارک
بتکلم در آمده و فرمود ای عزیز سلام خدا بر آن دو پیغمبر عظیما باد و درود فادر تکیا بر روان آن دو بزرگوار
عزیر را عقل و هوش حیران شد و در آن سر مقدس گریان و گریان بعرض مقدسش رسانید که قدمی فرما ای
آقای من بسینه من آوازی آمد که بدین قدم مشرف گشتی و سلام پیغمبران عظیم الشان را بمن رسانیدی
در حمایت جانب اهل بیت مرا بجا آوردی خدا از تو خشنود و بقدم تا فع روز موعود تو خواهد بود و ابو
و اوان اهل بیت محمدی می‌بخشی پس شیرین را بعقد عزیر در آوردند و تمامی اهل آن قلعه از کوچک و بزرگ
تمامی بشرف اسلام مشرف شدند و بوا و طریقه مصیبت شاه شهیدان قدم میزدند و قطب راه ندی یافت
گردانیدند کرده مکانی که سر مقدس پرور جان آنجا ... از اشخاصی که با بسیار آن سر بود و در حکی
حکایت کرده که در منزلی که در راهی در آنجا بود رفته و آمدیم و بار گشودیم چون شب شد و سرانی که بود و گری
می‌بودیم ناگاه دستی از دیوار ظاهر شد و با قلم فولاد از مداد خون بر دیوار نوشت أترجوا أمة قتلت
حسينا شفاعة جده يوم الحساب آیا امید میدارند امتی که بکشتند کرده حسین را شفاعت جد او در روز جزا
خواهیم که دست را کریم غایب شد با دشمنان بسرشته شدیم جان دست ظاهر شد و نوشت ولا والله ليس

لهم شفیع وهم یوم القیامة فی العذاب شما او کند که سبب از برای ایشان شفیعی (ایشان)
در روز قیامت معذب و در آتش می باشند و باز غایب شد چون باز مشغول شدیم تیر پیدا شد و نوشت
وقد قتلوا الحسین بحکم جور مخالف حکم محکم الکتاب یعنی که کشتند امام را بحکم جور و ظلم و مخالف نمودند
حکم کتاب خدا را پس راهب صاحب دیر مشرف شد بر آن دیر و پرسید شما چه کسید و این سرها و سنانها کیست
گفتم شخصی بر یزید خروج نموده ما بجنگ او رفتیم و او را بقتل رسانیدیم و سر او را بجهت یزید می بریم راهب
گفت کیست گفتم حضرت امام حسین گفت دختر زاده پیغمبر شما و فرزند وصی آن گفتم بلی راهب گفت لعنت
بر شما و بر امیر شما هرگاه عیسی را پسری می بود ما او را بچشم خود جا میدادیم و از وجودش فخر و شرف [illegible]
می نمودیم حال التماس از شما دارم که این سر را بمن دهید که یک امشب نگاه داری نمایم صبح بشما [illegible]
واری هم داد و آن سر شریف را ستاد و گفت جای چند دارم جان خریدم [illegible]
و سر را برده شسته معطر نموده در مکانی خالی از غیر گذاشته و طاعت خود گذارده و گریان و نالان مناجات نمود
که بار خدایا از این سر مطهر نوری از انوار جلالت و بزرگواری تو برده ام تا چه که دل حزینم روشنی [illegible]
بصورت همین سر که این سر منور را با من بسخن در آورد که نور سر مقدس بتکلم آمد که ای راهب چه مطلب داری
عرض نمود نسب خود را بیان فرما حضرت فرمود انا ابن المصطفی ممنوع ماء الفرات انا ابن المرتضی ذبیح قفا
انا ابن فاطمة خیر النساء مرملا بالدماء علی الثری راهب چون این کلام شنید خروشی از سینه برکشید و چنان نالید
که دیر گریید و حرم نالید و گفت ای روی از روی انور برنخواهم داشت تا شفیع من نشوی
سر مطهر اسلام را بر او عرض کرد راهب اسلام آورد و زبان بکلمه شهادت گشود و نوید شفاعت از فرزند
دلبند حضرت رسالت شنود و صباح سر را بلشکر شقاوت اثر داده و بسیار عجز و الحاح نمود که سر مبارک
سر را بام ابرید و قدم در راه احترام او گذارید و عمر سعد لعین قبول کرد و چون در حوالی دمشق رسیدند
نظر کرد دید سیاه و مانند قلب آن ملعون گردیده است اللهم العن اول ظالم ظلم حق
محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت
و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا جمیعا

مجلس [illegible] و هشتم در حالات امام سجاد و [illegible] و اسلام راهب نصرانی است

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا صاحب
المصیبة الراتبة السلام علیک یا صاحب الدمعة الساکبة والمجموع الحزین الملهوف
الطعین والمقطوع الوتین ومعفر الخدین مجروح الودجین ذابل الشفتین بالکرب
العینین المقتول یوم الاثنین بعیداً عن رسول الله صلی الله علیه وآله ورحمة الله وبرکاته
روایت کرده شخصی گوید که [illegible] آن [illegible] در کربلا [illegible] هر کس [illegible]
بر [illegible] در می آورد که در لشکر ابن سعد در کربلا بودم و با ده نفر دیگر در آن سفر هم سوگند شدم [illegible]
و شمشیر بکار بردم و خود را در زمره آن کافران محارب می شمردم چون [illegible] رعب [illegible]
در جامه خواب افتادم دیدم مردی آمد که حضرت پیغمبر [illegible] گفتم آن حضرت [illegible]
از من نشنیده و کشان کشان مرا بخدمت پیغمبر برد چون [illegible] آن حضرت [illegible] دیدم
نشسته و سبیل [illegible] از [illegible] کشته [illegible] گرفته و [illegible]
ستاده و طشتی در پیش روی مبارک نهاده و شمشیری از آتش در دست آن ملک بود دیدم [illegible]
و هر یک آن ملک شمشیری زده که آتش [illegible] و باز زنده می شدند و بقتل می رسیدند [illegible]
احوال دیده از وحشت بر خود لرزیدم عرض کردم السلام علیک یا رسول الله آنجناب جواب سلام مرا
نفرمود و هیچ [illegible] و ساعتی سر در پیش افکنده و بعد سر مقدس بلند نمود و فرمود ای دشمن خدا
[illegible] حرمت [illegible] عرض کردم فدایت شوم من هیچ [illegible]
[illegible] خنجر کشیده [illegible] گفتی آنا سیاهی آن لشکر بودی [illegible]
خود [illegible] من [illegible] چون [illegible] دیدم در پیش آن حضرت گذاشته
فرمود این خون حسین [illegible] مظلوم است [illegible] از آن خون در چشم من کشید [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] کور [illegible] هست [illegible]
[illegible] لیس [illegible] یا محمداه
این [illegible] حسین است [illegible] حسین است این [illegible]
[illegible] حسین است [illegible]
[illegible] حسین است این [illegible] گر باد [illegible]
این [illegible] حسین است این [illegible]
[illegible] حسین است [illegible] حسین است [illegible]

الاخوان صحیفت دفتر بیان راوی و دیگر جغرافی از خون رسیده و زبان صحیفه بیان را سیاه پوش نموده اند که چون آن
لشکر ظلام و ستم خوان دیار شام اسرار اهل بیت رسالت و ذریه طاهره نبوت و ولایت منازل عرض راه
شام را می بریدند و در هر منزلی اعجاز و اسراری از سر مطهر جناب زینت آغوش پیغمبر نظارگیان مشاهده می نمودند
بزرگ اسلام مشرف میگردیدند تا اینکه سرها و اسرا را بموصل رسانیدند و اهالی موصل لشکر شقاوت حاصل
در یک فرسنگی موصل فرود آوردند و علوفه و مایحتاج ایشان را در آن مکان تحصیل کردند سر مطهر مقدس جناب سید
الشهدا علیه الاف التحیة و الثنا را در آن مکان بر روی سنگی نهادند و در اطراف آن حجر را از یاقوت رمانی
و لعل بدخشانی فرود آمد قطره از خون مطهر بر آن سنگ چکید و هر ساله چون ماه محرم میگردید از جای سنگ خون
تازه میجوشید و از آن قطره خون مطهر که از سر منور بر آن حجر چکیده بود روز عاشورا دریا دریا آب از دیده های
مجاورین و سایرین که بعنوان زیارت بر آن مکان می آمدند جاری میگردید هر ساله از دور و نزدیک جمعی
بانجا می آمدند و تعزیه میداشتند تا در زمان عبد الملک مروان علیه اللعنه که آن سنگ را برداشتند که این
آثار و اسرار نماند اما آنجا گنبدی ساختند و آن را مشهد نقطه نام نهادند و در هر ماه محرم شیعیان آمده مراسم
تعزیت و ماتم و سوگواری بجای می آرند هر سال تازه می شود این درد سینه سوز دردی که کم
گردد و سوزی که پی در پی است اما چون آن لشکر ضلالت شیم بنزدیکی دمشق رسیدند و بمنزلی که موسوم بقنسرین
بود وارد گردیدند دیری در آنجا بود از راهبی نصرانی که مکان راهبی نصارا که گویا از بناهای ایام
پیشینیان بود و در آن دیر مسیح و مریم را که در آنجا نهاده و آن دیر مقام رهبانان فرخنده کیش بود و مسکن عباد
نصارا و در کنیس راهبی نصارا که به آیات انجیل دانا و در قانون حق مسیح بینا بود در آن دیر مسکن داشت
و مواظبت بر طریقه عبادت می گذاشت چون سپاه ظلام بحوالی دیر رسیده فرود آمدند
نیزه که سر مطهر در آن بود بر زمین نصب نمودند راهب از اطراف دیر آواز شورش غریو شنیده و بر بام دیر
بسر بر آمد غلغله و آشوبی دید و لشکری و عسکری بی شمار جلوه گر دید گردی دید مانند قوم عاد و ثمود و
جمعی مست باده کبر و چون جنود شداد و نمرود در حوالی دیر فرود آمده و بار اقامت گشوده و در میان
آن لشکر جمعی اسرای اهل بیت حرم سرپرست دید که در قید اسار گرفتار و چون عقد پروین در یک رشته
سر کشان زار بارشان در کنار را آثار عفت و جلال از ناصیه رفتارشان هویدا و علامات رعب
و اقتدار از بشره گفتارشان آشکار را ماتمی و روز ماتم بر سر و آه آتشین از دلهای حزینشان بر فلک
شعله ور و ناگاه آن نیزه و سر مبارک را دید و دیده اش از تماشا خیره گردید سری بر سر سنان مشاهده

نمود که عرش برین نور از او دارد و شعاعش مشعل نور علی نور به آسمان افروخته لمعات نور دید که از آن
سر مطهر بر آسمان دوم و درهم ایستاده است متحیر گردیده با خود گفت حضرت حالی است و عجب حالتی گویا مسیح بر این سر
آمده که در این نورانی و عطرسائی است یا کلیم در این وادی قدم نهاده که آثار شعله طور و انوار تجلی و ظهور
هیبتی عظیم از آن سر در دل راهب افتاده و دهشتی عجیب در خاطرش حاصل گردیده آن لشکر را آواز داده و از ایشان
پرسید که از کجا می آیند و این سر از کیست و چه کسانند این سر منور از کیست گفتند از عراق
می آییم و بجانب شام ظلام میرویم گفت بچه کار رفته بودید و سپاه ماموری گشته که بکمال سرعت کرده اید
گفتند شخصی بر والی شام خروج نموده و ابواب عناد و نفاق گشوده ما او را با جوانان و اتباعش کشته ایم
آن را بجهت یزید میبریم راهب گفت اسم مهتر آنها چه بود گفتند حسین ابن علی ابن ابیطالب گفت
همان حسین که پدرش پسر عم و وصی و جانشین پیغمبر شماست و مادرش دختر پیغمبر شماست گفتند آری
راهب گفت لعنت خدا بر شما باد و بر [illegible] هرگز از شما دوری نکناد اگر عیسی را فرزندی
بوده او را بر دیده های خویش جای میدادیم و خاک قدمش را برچشم خود میگذاشتیم اکنون حاجتی
که شما حاجت دارید و از خدا و رسول شرم ندارید و بعد از آن گفت ما حاجتی نموده که هزار دینار
دارم و بشما میدهم که در این شب این سر را بمن واگذارید چون صبح از من بستانید و بجانب شام ببرید آن ملعون
بطمع زر سر منور را داده و هزار دینار زر گرفت و در بعضی روایات منقول است که آن ملاعین کفر آئین
شنیده بودند که جمعی از محبان از اصحاب مختار و شیعیان حیدر کرار اراده دارند که شبیخون زده آن لشکر را
تاراج و پاره پاره سر را با اسرا از ایشان جدا کنند از خوف آن سپاه پناه به دیر راهب برده و در حوالی دیر وقت
و سر را در صندوق نهاده و براهب سپردند علی ای تقدیر چون آن سر مقدس را داخل دیر نمودند راهب
حال دیگرگون گشت و آن دیر از نور بهشت گذشت لمعه لمعه نور بر آن دیر تابید و دید چون دل
مصفا گردید آن راهب با خود در تحیر و تفکر که این چه سری است که از این سر سرایت کرده و چه حالت
و برکت است که روی به من آورده است که ناگاه از سر روشنش بادی رسید که ای پیر با هوش احترام این
سر اطهر را بدار که رستگار خواهی شد و از جمله اخیار پس آن سر را با مشک و گلاب شسته و در خانه که داشت
و شب همه شب بر تقبیل آن ظرف چون قدری از شب گذشت دید آن خانه روشن گشت
و نور آن ساعت بساعت بیشتر و روشنی آن زیاده تر گردید و صداهای عجب و غریب از آسمان بلند
گوشش میرسید و سقف آن خانه که سر مطهر در آن بود شکافته شد و از آسمان بر زمین آمده جمعی از زنان

منقور آن عماری پر نور آمدند یکی می‌گفت مرحبا مرحبا ای راه دیده حضرت حوا مادر ادمیان و دیگری می‌گفت
راه دیده هاجر مادر اسمعیل را و دیگری راه دیده ساره مادر اسحق را و مریم مادر عیسی و صفورا دختر شعیب و آسیه
زن فرعون را پس دیدم آن خواتین معظمه تمامی وارد آن خانه شدند و گرد آن سر مطهر مانند ماه تمام حلقه
نشستند و از کثرت گریه و زاری غلغله در گرفتند حضرت حوا می نالید و آن سر مطهر را می بوسید
مکرر و میگفت که ای شهید مادر وای غریب مادر وای محنت زده مادر کاش در ازل عقیم بودمی و تو را
و تو را باین روز ندیدمی و در خروش و فغان بودند که ناگاه غلغله دیگر از آسمان بلند شد و زنان بودند که
با ایشان فرو بودند فرود آمده و مریم کبری و بعضی از زنان پیغمبر خدا فرود آمده و بر سینه زنان و خواهران
آن سر مطهر را بوسه و زاری و گریه بودند که تنگ مرتبه با ناله ماتم بلند شد و فغان و شیون خلق غلغله در جهان
افکند و ناله قدسیان و فغان اهل آسمان بزمین رسیده و راهب مضطرب شده که یکی با یکی بر آواز که
دیده بوسش که خواتون قیامت و بانوی محشر که هست سیده زنان و مادر شهیدان می آید راهب وحشت
وحشت زده همچو گردیده و جای در هوش بهم رسید که کسی را نمی دید و خروش و زاری می شنید که یکی
می گفت ای مظلوم مادر وای معصوم مادر ای شهید راه خدا وای غریب دشت کربلا ای تشنه
سینه من وای نور دیده من مادرت بفدای تو باد و فدا باد مادر گشتگان تو باد و افتادگان بعد از
ابدی معذب گردانند راهب را چو هوش عارض گشته چون بخود آمد اثری از آن مسافران ندید و
صدائی از نوحه گران نشنید برخاست و چهره و دل را بنور صدق و اخلاص آراسته نزد آن سر
مقدس آمد و از روی احترام تعظیم نموده گفت ای سرور جهان وای برگزیده خالق مهربان یقین دارم
که تو از آن بزرگوارانی که در تورات و انجیل وصف تو را خدای جلیل کرده و نبوت و ولایت جد
و پدرت را عهد از موسی و هارون گرفته بحق آن خدائی که ترا داد این همه رنج و تعب و
دشمنان بجفا رضای او بار محنت و بلا کشیدی که بیان فرما و زبان اعجاز بگشا که کیستی و
چرا باین درد و بلا مبتلائی که بیکبار سر مقدس جناب امام حسین بصدا درآمده و فصیح فرمود ای راهب
أنا المظلوم أنا المعصوم أنا الشهيد أنا الغريب كيف حال الشهداء كيف حال الأسراء أنا القتيل بسيف الجفاء
راهب عرض کرد ای سر مبارک زیاده بفرما تا بدانم آن را که میخواهم که بگوشش خود از زبان مبارک جواب
تو را بشنوم سر مبارک فرمود أنا ابن محمد المصطفى أنا ابن علي المرتضى أنا ابن فاطمة الزهراء
منم فرزند محمد مصطفی منم نور دیده علی مرتضی منم پاره جگر فاطمه زهرا منم آنکه وصف نمود و در شان من نازل

گریزان شد ذو المنن که فرستم بجان و تن است منم از حسین و حسین از من است پدر عطا مر دارم
احمد است پدر مادرم ماه یثرب است ای برادر حبیب و نسیم از سوز تشنگی و تیغم میرسی أنا الشهيد و
بكربلا أنا الذبيح من القفاء أنا القتيل بسيف الجفاء أنا الممنوع من الفرات أنا العطشان أنا الوحيد
منم شهید کربلا منم بریده سر از قفا منم قتیل شمشیر جفا منم منع کرده شده از فرات منم تشنه یگانه
پر اضطرابی آمد استماع این حکایات جانسوز و کنایات غم اندوز ناله از جان برآورده و سیل سرشک
از دیده روان کرد و آن سر مطهر را بر سینه و دیده گذاشت و گفت ای بزرگوار تا معتقد من شفاعت
و بهشت نشوی دست نخواهم برداشت ناگاه آوازی از سر مبارک برآمد که بدین حق مشرف شو که
شفاعت تو خواهم کرد راهب بزبان بکلمه شهادتین گویا گردید و خود را از دام کفر و ظلام
و بدرقه نیکان و خوبان رسانید چون روز شد لشکریان سر مبارک از آن پیر خواستند راهب بیام
دیر برآمده که با سردار این سپاه سخنی دارم و حرفی میخواهم بگویم چون شمر بپای دیر آمده آن راهب آن
ملعون را بسجده او رسول سوگند داد که این سر مطهر را گرامی دار و اعزاز و احترام او را از لوازم شمار
و در صندوق بگذار که از جمله مقربان حضرت آفریدگار و پیشوایان اهل روزگار است شمر قبول نمود و آن
پیر با مریدان بخدمت حضرت سید سجاد رسیده و بشرف پای بوس مشرف شده از آن جناب و جو
و از امام زمان اذن یافتند و چون بحوالی دمشق رسیدند شمر زرها را از معتقد خود خواست
سفال و بر روی آن منقش بود و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون و بر روی دیگر وسيعلم
الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون و مرویست که یکی از منازل که سر مقدس را با اهل بیت عصمت
اقدس بشام می بردند شخصی یهودی که یحیی نام او بود و در شریعت کلیم طریقه زهد و صلاح میبود
در آنجا متوطن می بود چون نظاره سرها و اسرا نمود و دید و بر لب سر که گوش از آن زیب و زینت
کشود و دید که لبهای مبارک آن حضرت حرکت می کند چون پیش رفت و گوش داد شنید که
میخواند وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون یحیی را حیرت روی نمود و گفت
عقیق آن سر انور زبان کشود و گفت منم این سر نور منظر یعنی جناب امام حسین ابن امام المشارق والمغارب
علی ابن ابیطالب است گفت پدرش را شناختم مادرش کیست گفت بتول اطهر و سیده نساء
فاطمه دختر پیغمبر یحیی را دل بارادت سید الشهدا راجع گشته و از راه رحم گفت که
بکلمه طیبه شهادتین گویا و در طلب ایمان گردید و از روی صدق و صفا مسلمان شد و اول عمامه

کرباشت مغفره مقعده ساخته و هر قطعه را یکی از مخدرات ستار رسالت داد و زبان بعذر خواهی و پوشش گشاده

و فضل ریشه آنچه لباس داشت آورده و برحلق اخوان گذاشت لشکریان بانگ بروی زدند که حمایت دشمنان

یزید میکنی از ایشان دور شو والا ترا پاره پاره می نمائیم یحیی را ذوق شهادت در دل کارگر دیدیک نظر آن

سرانور چنان در دیده اش جلوه گر گشته بود که از خود گذشته بهوای وصول بقرب جانان بر سرش

افتاده و به اولین قدم قدم در طریقه جهاد دون فی سبیل الله نهاد پروکشت ذات خدا جلوه گر

و بیش بر رخ داور داد گر نه ام بچشم خدا این چه دیده که از خود گذشت و خدا را گزید چنان درها

خنجر بازی کرد که بیکباره از خود تهی کرد جای بانگ بر غلامان خود زده تیر و شمشیر و سپر و ترکش آن مسلمان

آورده و برآن ملاعین حمله نمود چند نفر را بقتل رسانیده و از جام شهادت و جرعه محبت باده

چشید و تربت آن حال فرا ایجی نجیبه معروف و به استجابت دعا آن فرا مشهور و موصوف اللهم

العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة

التي جاهدت الحسين عليه السلام وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا

مجلس شانزدهم در بیان حضرت ... کربلا و تعزیه ... قوم بنی اسرائیل ... فضیلت ... توبه

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع

اهل الاسلام وجلت وعظمت مصيبتك في السموات على جميع اهل السموات فلعن الله

امة قتلتك ولعن الله امة ظلمتك ولعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به

مرویست که چون فرعون ملعون را غرور دولت دوروزه فانی از راه حق پرستی منحرف ساخته دست بادعای

ربوبیت برآورد و شوکت دار فانی از جاده عبودیت منحرف کرده بنداء انا ربکم الاعلی برافراشت

بند کی دست برداشته قدم در طریقه ادعای خدائی گذاشت ما للتراب ورب الارباب اساس ادعای خویش

مستحکم گردید و ملک مصر او را مسلم داشت تعدی و طغیان بر بنی اسرائیل دراز نمود و ابواب ظلم و جور بر رخ ایشان

برچهره حال ایشان باز نمود و کار و کل با زداشت و هر یک از ایشان بشغلی شدید اعلی گماشت که با قید بر

ایشان را از کارکاری دمی فارغ نگذارد و بر تکالیف شاقه از جنس گل بر کشیدن و با فید بر دوبال

بالا رفتن و گل را بر بالای عمارت بردن مامور بود که از زبان می افتادند و جان را قدم بعالم

آخرت می نهادند تا آنکه منت خدا در رحم واداده حضرت موسی بسمان قرار یافت که ایشان را از ظلم آن

طاغی خلاص و استخلاص بخشد آن طایفه حاصل آید حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام را بجزیه از ضعف بانوی

حضرت نبوی وعلوی نوشانید وخلعت نبوت و رسالت را بر آن جناب پوشانید که پیه اما قرینک فاستمع

لما یوحی سرخیده گردید و بدرجه شریفه واصطنعتک لنفسی رسیده از ورطه انکشاف درگاه ولا تحسبن که

مستجاب فاذهب الى فرعون انه طغى مخاطب گشت بنامی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی از جانب کبریا

رسیدند بعد از ورود حضرت موسی بدیار مصر و مکالمات و محاجات آن بزرگوار با آن طاغی باغی

موسی دید طایفه بنی اسرائیل در دست آن طاغی اسیر و روز و شب در ناله و عویل میباشند با قاضی

حاجات مشغول مناجات گشت که چاره بیچارگی ایشان بشود و تحقیقی در شفقت ایشان حاصل گردد وحی

نبوی موسی که بیاموز به بنی اسرائیل که هر کاری که ابتدا می نمایند و بجانب هر عملی که میگرایند باین ورد جان

افزا تر زبان و رطب اللسان شوند که اللهم صل على محمد وآل محمد که دشوارهای ایشان آسان خواهد

بنی اسرائیل این صلوات را حرز جان و تعویذ جان نمودند هر کاری میشد که باین صلوات بارکات

می کردند و از بلاها میرهیدند تا آنکه بدستیاری حضرت موسی قوی دعوی بر عمل مشغول شده حضرت

موسی با طایفه بنی اسرائیل بطریقی که در کتب مسطور است بحوالی رود نیل رسیدند و فرعون با لشکر

خود و ما مانی قبطیان با جنود و خیر معد و دار متعاقب موسی و گروه بنی اسرائیل روانه گردیدند بنی

اسرائیل چون بحر ذخار را از پیش دیدند و فرعون و جمع کثیر افزون از شمار را در متعاقب سر را

مضطرب گشته و بجانب حضرت موسی دویدند که در نوقت جبرئیل از درگاه جل و علا وحی بحضرت

موسی رسانید که بگو به بنی اسرائیل که مرا بوحدانیت بخوانند و بذکر رسید بشر و محبوب من که آقای

بندگان من است قلوب خود را منجلی نمایند و از روی اقرار و اعتراف متمسک بحبل المتین نبوت

او گردند و احاد و بکیشید ولایت ولی من امام مشارق و مغارب علی بن ابیطالب برادر محمد

وآل الطیبین و طاهرین او و بگویند خداوندا بحق آن بزرگواران که ما را از این رود بگذران بعد از آن

که حضرت موسی به بنی اسرائیل خطاب رب جلیل را رسانید انکار ابا و امتناع نمودند که از خوف جان

دهم هلاک از فرعون و اتباع او هراسانیم چگونه بآب رویم و غرق شویم که در آن وقت کفر از ایشان

که کالب ابن یوحنا نام و صداقت تمام داشت بعرض حضرت کلیم رسانید که این امر از جانب خداوند

رحیم است حضرت فرمود بلی کف تو نجو ز نمیکنی که من را به آب برویم حضرت فرمود بشر و ... علی

اللهم بجاه محمد وعلي وآله حوزة على الطيف المشار ... وصلوات ربغیر ونسا ... سوار

شده که باد از تعالی آب مأمور شد که آب رفت تا آنطرف آب دیوار و متوجه شود و گفت ای بنی اسرائیل
حضرت کلیم فرماید و زبان بر درود و صلوات بر پیغمبر آخر الزمان و وصی او گشایید که این مفتاح ابواب جنان و
مغالیق ابواب نیران و نازل کننده ارزاق آدمیان و باعث رضای خداوند سبحان است طایفه
مذکوره گفتند که وقتی که آب خشک شد و زمین نمایان ما داخل می شویم که وحی شد بحضرت موسی که بگو بقوم
صل علی محمد و آل محمد و بزن عصا را بر دو که حرمت پیغمبر آخر الزمان را چنین موسی صلوات فرستاد و عصا را
به آب زد که آب شکافته شد و زمین کوچه سان نمایان گشت طایفه مذکوره گفتند این زمین گل است و
ما می ترسیم که در گل فرو رفته تلف شویم خطاب شد بحضرت موسی که بگو خداوندا بجاه محمد و آل الطاهرین
که خشک کن زمین را حضرت موسی بعمل آورد زمین زود خشک شد طایفه مذکوره باز گفتند یا نبی الله که ما دوازده
فرقه و هر سبطی اولاد پدری می باشیم یک راه نمی توانیم رفت و بجهة تقدیم و تاخیر رفتن و بر پا شدن نزاع و
انکار را خواهد شد که خطاب بحضرت موسی رسید که ما را بجاه محمد و اهل بیت طاهرین آن و عصا را
بزن برآب که دوازده کوچه از آب ظاهر خواهد شد حضرت موسی صلوات فرستاد و عصا را بر آب زد و
آب شکافته شد دوازده کوچه شد باز گفتند چون داخل می شویم یکدیگر را نمی بینیم و از هم بیخبریم حضرت موسی
بامر خداوند یکتا صلوات فرستاد که دیوار آب مشبک و مانند پنجره گشته بنی اسرائیل تمام زبان به درود و صلوات
فرستاده داخل آب شدند و چون گذشتند فرعون و همه اتباع آن داخل آب شد بعد از آن که تمامی داخل آب
شدند بر هم گذاشت مضمون فغشیهم من الیم ما غشیهم پرده از رخسار بر داشت   لمؤلفه
دل با درش آورده به پیکر پاک بر آورش   کای جان پاک منو ما جان بتن دریغ   از تیغ ظلم کشته
تو ودند و من دریغ   عریان چرا است این تن پیمبر که بود   رنگ شکان آل پیمبر کفن دریغ   سر خدا بجواب
خوش وکرده رنگ چرخ   اکنون بخون یوسف من پیرهن دریغ   خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت
خرم زنیزه و این ربیع و دمن دریغ   آل نبی غریب و بدست ستم اسیر   آل زیاد کامروا در بطن دریغ
کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب رفت   صغری ز شام باز و سهیل از یمن دریغ   سلطان ز تیغ ظلم سرش
بخاک و خون   وز خون وحش بکف اهرمن دریغ   کفم رضیه بگو حال دل خراب   تا خسره مندرد
من حسرت جواب سوختگان ما به درد زخم ستم از کتب تواریخ و سیر چنین روایت نموده اند که چون
طایفه بنی اسرائیل همه عصیان و نافرمانی در روی و منفعت وجود شان در غرقاب جرایم و خطایا بکثرت گشتند
گردید میل معصیت چهره ایشان را سیاه و سیاهی گناه چهره خاطر شان را تباه نمود روزی لشکر کالی کار رفتند

و بحضرت کلیم از زبان معذرت گشایند که ما از آب معصیت از سر گذشته و غبار تیره روی بر روزنامه نوشته در
عفو گناهان ما را از حضرت غافر المجرمین بخواه و رفع ذلات و بلیات ما را از جناب اکرم الاکرمین بخواه که
رو دیس جنابت غرقه ایم و در ورطه خیالات واماندیم حضرت کلیم چون لطف و مرحمت دید روی نمود و
مناجات لب گشود که پروردگارا رحیما بخشایا و مراد بندگان عارفی و در بسته های قوم و حاجات ایشان
واقف در ... مغفرت بجهة ایشان بکنی و نامه اعمال ایشان را از سواد عصیان پاک فرمایی که ناگاه ندا
رسید که یا موسی در روز الست حقیقی بجهة شفاعت عاصیان از پیدا قدرت او گذیده ام و در کف رحمت
کرامت خود او را ... شافع مشافع کرامتی بهای شفاعت را مشتری گردیده و سروری
سواد ... داده و عصیان جانیان را بگردن گرفته که اکنون تا شمار هر عاصی بنکار که قدم در زمین
گذارد با تعزیه او را بدارد و در تشنگی ... جاده ... او را ... بعزت و جلال
خود سوگند که گناهان او در هنگام بر هم خواهم کشید و سیئات او را بحسنات مبدل خواهم گردانید حضرت
موسی عرض کرد خداوندا این بزرگوار کیست و نام نامی او چیست و کدام بستان و شمع کدام شبستان
خورشید کدام فلک است و ماه کدام آسمان گل کدام گلزار است و سنبل کدام لاله زار حقائق آثار
که این بار ... ندا آمد که ... حسین ... نام دارد و در زمینها ... مقتول در دریا تشنه مظلوم
و در صحرا ... وحید معصوم این جگر گوشه فخر آخر الزمان است و فرزند وصی آن که نبوت و ولایت جد و پدرش
ارشاد ... عهد کرده ام و اصحاب ... از آدم تا خاتم ... قدرت مستقل کرده این جگر گوشه جان جهان
که مادر ... جد و پدرش خواندی و از ظلم فرعون نجات یافتی این فرزند جان وصی است که متوسل
... راه ... فی قوم خود بگو که تعزیه او را بدارند و در مصیبت او دریغا او را جاودان بدارند
بحرمت آن سبحانه ... خود را ... که کار بر مراد ... رفع خطایا و زلات ... خواهد شد حضرت
موسی عرض کرد که ای پروردگار این بزرگوار در چه وقت ... از جهان ... و بکدام ... از امتحان و بلا
خطایی بار رسید که مثال از ... کربلا و صحرای ابتلا ... آن بزرگوار ... تشنه ... از این
جهان ... حضرت موسی عرض کرد یا رب بلی که بقدرت الهی زمینها هموار ... گشته زمین
کربلا در ... آن با ... در بستان کربلا ... و از قدرت خداوند ... حضرت
امام انام و ... بحضرت موسی ... که تفکر ... آن صحرا ... حضرت ... کرد صحرای
... آب ... و حرارت آفتاب ... در آب ... طرف ... لشکر ...

جا و شود جوانی به یکدیگر پیوسته از فدای بیل من جدا از خویش باز آورده و فرزند و از برنامهای اید از نبوی خدا
قلمار روان کرده از بکطرف کرنیت آتی ربانام کال شود که کنجیم جبه جبه جبه بر هر پاسند و کشته بسیاری
در حوالی خیمه گاه افتاده یکی را خون از تن روان و دیگری بر ابر بر بستان جوانی نوخط بی بهار دو خاک
خون غلطیده و سراپای اعضایش از زخم کاری چاک چاک شده و دیگری سواری بیابان آفتاب جانتاب
کفن در کرد و در میان میدان افتاده و در هر دو آورد و زبانی با دل پر درد و خاطر غمگین بر پهلو بر خاک
بنهاده رنانی از روی حرمت نگاه بخیمه گاه میکرد و داوای فغان آه و می کشید و اشک خونینش بر رخ
چکید به ایشان چشم موسی بر جناب سید الشهدا و آن کشتگان و آن احبا در خون و جرهای گلگون و آن لشکر
شقاوت اثر افتاده هوش از سرش بپرید و مضمون هر موسی صفا و این جا ظاهر گردیده بماند و اگر بیا بچشید
و فغان و اصرتا و بعلک رسانید که یارب تقصیر این شهید مظلوم چیست و این لشکر شقاوت اثر از کجیب
این لشکر کوشه محمد مصطفی است و فرزند شیر خدا بچه جرم او را اینچنین زار و نزار و بکدام گناه با او اینچنین رفتار
نموده اند خطاب با و رسید که این گروه امت جد او بند و این زجر و ستم را او بر جان خود خرید و در راه رضای
وفای ما این مرارت را دیده که دینا و آئین جدا و ضایع در طرف نشود ای موسی به بزرگواری خودم سوگند
که مبهم ما بسیار راه برگشته که با این بزرگوار و تقریه این شهید زار و زبان این مظلوم ملکاری می ارزم و برس
تولای این مختب از نام برجیزان رست و از قاتلان و آن اشقیایی که بشهادت آن ارضی بوده و در آن محمد
نخوام گذشت و اضافه لشکر هم امر نبدای موسی بگو که بنی اسرائیل و مابین گناهان خود این شهید مظلوم
شفیع خود گردانند و ده تقریه داری انجناب قیام نمایند که گناهان ایشان را بی امرزم و در حیثیان ایشان
بیکنندام موسی عرض کرد که مقرر است که بر بامداد و شام تقریه آن امام را وردجان و ذکر جان سازیم
و بر ضلوعیت او بنالیم خطاب رسید در کار خود جاعت هیچ اشکاره میت پس جناب موسی با بنی اسرائیل
مشغول تعزیه داری شدند و مثنوی این نوحه و سوگواری لقد اوهنتنا قلت الطوی منبر حزنا علی طول
و بسیکی کشتگان کربلا رنجها بر دل ما و حزنها بر خاطر ما گذاشته که تا انقراض عالم خواهد بود و تلک الحزن
بلی بالاحباح ولا منقطع ابدا ولا یحول از آن حزن بستی حاصل می شود و نه آن اند و از خو
زایل می شود و نه تاب دیده ما ساکن بسکر و نه نوحه و حضیض کم می شود و نخواطر فکری فی النساء قبول
و حزنی علی آل الرسول طویل از برای مصیبت فرزند رسول فکار و خیالات من بجولان آمده و در همه
واند و من طویل است ارق دموعی علی آل محمد لمن اخطبا عن جلیل آنکسها ی ما جاری گردید

ارقتم ما طویل

جلیل

فلی کربلا محمد رسیده بر ریحتکی اینچه با ایشان رسیده امری عظیم تهتون الد با عند ذکر مصابهم ودر تغیم فی الهات
وز زه و مصائب ایشان هر چیزی سهل و آسان است مصیبت ایشان اعظم مصائب عالمیان است مصارع
اولاد النبی بکربلاء علیهن حزنی یا حبیب طول هر چه بغیر او کربلا بخشیده کرده و قتلگاه ایشان آنکات
و من تا زنده خواهم بود از مصائب ایشان محزون و غمناک خواهم بود فیا لتک ذوحی یا حسین عزیزا
ان تعفر فی التراب جلیل جان من و اهل من فدای تو یا حسین شهید بر خاک افتاده فقد تبک تر محمد
عاریا و دیتک فی ترب التراب قتیل جانم فدای تو باد ای حسین در حالتیکه مرکب تو در صحرا برهنه و تیرباران
میکنند و سر تو را بر سر نیزه کرده بودند و پیکرت بر خاک افتاده و جسمت عریان علی الثری علیک خیول الظالمین
و بدن تو برهنه بر روی خاک افتاده بود و اسبان کافران بر روی آن جولان میکردند نبا تلک تبکی
الاملاک حزنا و سبط تا بنی العلاء قتیل و خزان تر با ملائکه گریان کرده و سیر ملائکه گریه اندر عرش
یک نفری بر ادران در امثال این مصائب خود داری نباید کرد و کسیکه در این مصیبت گریه خود را از دیده
ما نمحبت بوانده اذا الزمهم فی یوم عاشورا تما فلم ارکب طبعها فیه قاعده مرکا من در روز عاشور
روای ماتم بپا کنم و بر اسمن بیت اظهار نوحه نمایم پس در قیامت شفاعت من چه خواهد بود و اتی حبینا
حین انحر مفردا غریبا با رض الطف فی جم فرج آیا فراموش خواهم کرد حسین را در حیثی که تنها و بیکس بی یار
در زمین کربلا مانده بود و شمر علیه لعنت الله اکبر علی صدر اکرم الورای حضیض شمر ملعون بر سینه او که بهترین مخلوق
بوده نشسته بود و یقطع اوداج الحسین بسیفه علی حزنه خبر یا النحر شمر خود او بر حلق او میزد و رگهای گلوی
وی را می برید از روی قهر و غضب تا کنیکه دمهما یا زینب غیر و تشتعل فیک لا مالکم در زمین یا سرمدی
که زنی از زنان بنی اسرائیل که حضرت شاه شهید را تعزیه دار و همیشه بجهت این مصیبت سوگوار بود
بعد از فراغ از تعزیه با چهره اشکبار در سجاده طاعت بود و کار نشسته و مشغول وظایف و طاعت
می بود طفلی و دیت خود را سال داشت و ماند طفلان بطرف خانه روان و دست بیقرار
کشان بر تنور افروخته رسید و جهت آن سوزنده ایشش رسانید و در تنور افتاده مانند کبریت آتش
گرفته و در هم سوخت و آتش در جان مادر افروخته و وضعیه آن وقتی خبر دار شد و زمانی از خواب
بیدار که طفلش در تنور آتش سوخته و مانند اخگری که اخگر آتش در جانش در گرفت و فغان و داد
میکند خود زنان همسایه از فغان آن سوخته جان و سوختن طفل خبر دار شدند و دود از تنور بر
شده شعله آه و آتش را از آن جا نه و خبک زبانه کشید و دود و دود وحشی و از آن واقعه آه و مسرکر

طرح

شوهران از در خانه و خانه خود در همسایه شور آتش از شراره آه و فغان افروخته دیده و درون خود در آتش دید اگر که چشم
در فراق پسر سوخته بر سر زنان بر سر پسر آمد چه دید که هیچ مرادی نمانده آتش در نهادش شرر در جانش افتاد
از سوز سینه آتشین آه در نهادش شعله ور و از سوز درون آتشش به جگر در گرفته با زن خطاب آغاز
و عتاب بنیاد کرد که ای غفلت پیشه بی هوش وای جاهل سرشته بی عقل و هوش از غفلت تو پسرم در آتش
کباب شد و از کلالت دیده‌ام پرآب و چون شعله آتش به زن دل سوخته دوید و اعضایش را چون [illegible]
پسر از نایره غضب در هم سوخت و پسر سوخته را در میانه خانه نهاد و دیوانه وار بکوچه و بازار قدم نهاد
که حفاری بدست آرد و آن سوخته را در لحد گذارد و آن ضعیفه دل سوخته که کباب پسر از دست رفته و [illegible]
اسب سیاست و زجر شوهر از سرش گذشته با دل کباب و دیده پر آب به محراب عبادت شتافت
نیاز بدرگاه حضرت واجب العطیات نمود و دیده بگریه جگر آلود که خداوندا قادرا مهیمنا توانائی که
در باب پسر تقصیری ندارم و غفلتی بجای نیاوردم من مشغول تعزیه داری جگر پاره پیغمبر آخر الزمان می بودم
و بجهت مصیبت آن برگزیده آسمان و زمین سوزان و گریان بودم این طفل صغیر از دستم رفت و در میان آتش
سوخته روز افتادم برگشت الهی بحق جان امام حسین که در راه تو نثار کرد و جان را نثار رضای تو
کرده و بحرمت جگر سوخته مادر امام حسین که این دل سوخته مرا چاره بخش و فرزندم را حیاتی از نو
الهی بکار و جلال پیغمبر آخر الزمان و دوحی آن ذی قرب و منزلت بحق مظلوم تشنه که در عزاداری آن
مشغول بودم و از دیده او را [illegible] از غم آن [illegible] که ای [illegible] این جان سوخته [illegible]
[illegible] این زنان و مرا از این مصیبت برهان که زنان همسایه بخانه آن [illegible] می شوند
[illegible] و گفتند [illegible] و آن [illegible] گفته و پرسش از [illegible] نمودند [illegible]
برخواست و صحیح الاعضا [illegible] و قامت [illegible] بجانب مادر دوید و [illegible]
[illegible] که در [illegible] و [illegible] رسید پسر را زنده دید و آن سوخته [illegible]
[illegible] از شادی چون گل [illegible] و [illegible] بهوش آمد [illegible] حال نمودند
آن [illegible] که من چون [illegible] آتش افتادم [illegible] و از [illegible] از این
جهان گذشتم روان مرا بعالم قدس [illegible] ساحت [illegible] دیدم
[illegible] که روح این پسر [illegible] کالبدش برگردانید [illegible] که مادر دلسوخته آن [illegible]
جناب مظلوم [illegible] امام حسین [illegible] آن مظلوم معصوم جناب فاطمه زهرا [illegible]

دعای آن مستجاب است و خاطر آن در اضطراب تعزیه دار شاه شهیدان است و اشکبار مصائب برگزیده [illegible]
مرد و زن پس از غم و الم از دولت تعزیه داری و اشکباری قرة العین [illegible] از غم رسید [illegible]
بمرتبه رسید ای دوستان مرا این اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک

مجلس [illegible] هفتم در رحلت [illegible] شام و رفتن نزد یزید [illegible] شهادت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ولی الله
و ابن ولیه السلام علیک یا صفی الله و ابن صفیه السلام علیک یا حجة الله
و ابن حجته السلام علیک یا حبیب الله و ابن حبیبه السلام علیک و رحمة الله و برکاته

راویان این حزین [illegible] و ناقلان این [illegible] حکایت [illegible] معتبر از راویان [illegible]
که روزی حبیب خدا و طبیب دردمندان [illegible] و رسول کونین پیغمبر محمود [illegible] حضرت [illegible]
صلی الله علیه و آله تشریف شرافت و تصیف [illegible] سید النساء عالمیان و بهترین زنان جهانیان [illegible]
و از نور جمال بیمثال آن سرای فردوس [illegible] فردوس اعلی [illegible]
کرده [illegible] نور دیده [illegible] جوانان جنت را مانند جان شیرین [illegible]
جمال بیمثال آن دو قرة العین دیده جان را روشنی فرموده [illegible] حضرت امام حسن
می کرد [illegible] جناب امام حسین [illegible] جمال [illegible]
آن [illegible] حضرت [illegible] و از روی حسرت بر لب [illegible] می گرفت [illegible]
[illegible] این انوار ذات [illegible] و بر گلو [illegible] می گرفت [illegible]
لبهای انور امام حسن می بوسید و لحظه گلوی مبارک امام حسین می بوسید گاهی اسرار لی مع الله
مکالمات جناب احدالهی می شنید و گاهی راز حضرت بی نیاز از [illegible] راز می گفت [illegible]
نور [illegible] ولایت [illegible] نور از جمال نورانی [illegible]
[illegible] بعد از زمانی حضرت رسول [illegible] خود جناب بتول [illegible] که ای دختر گرامی [illegible]
[illegible] امروز [illegible] میهمان [illegible] حسن و [illegible] که از خوان کرم و جود [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] جان را تقویت بخشیم [illegible]
رسالت [illegible] فاطمه [illegible] و [illegible] روح [illegible] فاطمه [illegible]

و از آن خانواده جود و کرم از اغذیه و بنوی غذائی آماده نبود و طعامی که صرف شود مهیا و موجود نمی‌بود آن معادن
جود و سخاوت و جواهر کان شفاعت و رسالت و دُرّه جد بزرگوار نشسته و بار گفتهای شکسته لب از گفتن
و شرب بسته زبان بشکر و ثنای حضرت باری گشاده و به صبر و رضا دادار خود مشغول و در مرحلهٔ توکل و تسلیم قدم
حضرت زهرا از خجالت والد نامدار قرین اضطراب و ملال و در مطبخ شدن آغاز و از جهت نبودن طعام و اطعام
سید انام نهانی بزبان بی زبانی با حضرت مسبب الاسباب در راز و نیاز مشغول و مشغول گشت که در آن وقت
از برای اوقات عطف و قرب یزدانی کامل وحی حضرت جبرئیل رسید که ای رسول حبیب من خانهٔ محبوب من
مهمانی رود و رسول من هر برای تحول [illegible] منتظر مانده و احسان تشنهٔ بی مهمان است و دمی نیز با فاطمه
فاطمه را خاطر از میزبانی پریشان و در غم است بجهت اسباب ضیافت و لوازم مهمانی و حسن آن
هم امروز در سرائی که [illegible] بجهت صاحبان آن سرا مهیا شده توقف می باید داشت و در خانه که آن خانه
خدا خدا خانه است طعامی انتظار را نه از مهمان ارزنده من میزبانان [illegible] شرمنده اند و از شرمنده گی بر
افگنده و در این موقع هستی که از آن دست نقش دنیا و ما فیها به یکسو نهاده بجز کالای گران بهای جود
چیزی نیست مردن و رنگ آهنگ زمین شود و شتابان بسوی آن باب و دل من شتاب و قرب من و قدرت
باب بابا باب و حب و اسلام بی پایان برسان و دل من و وحی او را با آن جواهر مقدسه تحیات
زاکیات بگو که بزرگواری خود سوگند که عرش و فرش بجهت شما برپاست و آسمان و زمین از شما
سدره و بهشت جزوی از اجزاء محبت و ولای شماست و دوزخ و نار بجهت بغض و جفای شما بوده از میوه های
بهشت و میل دارید از مائده روضهٔ رضوان کدام تا دل میخواهید که از برای شما عطا نمایم و از روضهٔ
رضوان بسوی زمین روانه نمایم حضرت جبرئیل شادان و خندان از سماک نازل گشته بعد از ادای
سلام و درود و چنین عرض کرد که آن درگاه شود پیغام جناب اقدس الهی از جناب رسالت پناهی
که حضرت رود و کار مصیبت ماند که از قاسم خلد و نار و قسیم روزی ابرار و اشرار ولی من حضرت زهرا
سیدهٔ نسا و دو گوشواره عرش من حسن و حسین تحقیق نما که از میوه های بهشت کدام یک رغبت و کدام
طالب می باشند حضرت نبوی خطاب ربانی را بآن بزرگواران رسانید و آن آیات رحمت را از حضرت
سبحانی با خبر گردانید و فرمود از میوه های بهشت چه میل دارید و کدام مائده از موائد الهی مشتاقید همگی آن
ساکت بودند و از شرم و خجالت لب بحرفی نگشودند که جناب سید الشهدا و خونبهای دشت کربلا حجت
خدا و خامس آل عبا [illegible] زمان گهربار بگفتار در آمد عرض نمود که ای جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و برادر نامدار

چنانچه عرض مینمائید من فرمایش جناب احدیت را اجابت نمایم عاملی فرموده ای نورالدیده و ما را چنانچه
تو راضی و خوشنود و هرچه خواهی ما را مطلب و مقصود است حضرت امام حسین فرمود ای جد بزرگوار
من رطب را اختیار کردم و از میوه بهشت آن را منظور داده ام چه آن جد خود خواست خرمای تر و در
از شکل طوبی تر [illegible] گوشه دامان صوب او از خواست زهره و صفا شانی مرا آورده است ز نو گفت به
شکل طوبی بهار [illegible] میوه خرمای تر گشت باره [illegible] اهل خلد برین خوشان خرمای
تر خوشه چین ای دوستان حضرت روح الامین بفرمان حضرت رب العالمین طبقی از بلور از
خرمای بهشتی مملو نموده و از بهر خوان آن برگزیدگان خدا در حجرهٔ طاهره بتول آورد حضرت پیغمبر بجناب
بتول عذرا و سیدهٔ نسا فرمود که ای فرزند گرامی برو در حجره و خرمای تر بجهت جگر گوشه ام ب[یاور]
آن حوراء انسیه در آن روز خرما نبود و در آن کار از تعجب نمود در آن حجره بر سوی چون نگریسته گفت چه
که گویم چه دیده جهان را بر سر به نور دید زنجیرها در آن حجره را در دید و طبقی دید از بلور بهشت مملو
خرمای رنگ رنگ جهانی از آن معطر گشته و سندس و استبرق بر روی آن پوشیده حضرت بتول آن طبق
نزد حضرت رسول آورده بر زمین نهاد و خطابی بحضرت نبوی رسید که ای حبیب من از میوه بهشت
اول بشفیعهٔ روز جزا رسید [illegible] حضرت کریم [illegible] عرش وفای [illegible]
مقتدای سیدای اولین و آخرین افضل اولیای و مصطفین [illegible] چه وصی و پیش است و حسن و آلام بی انتها
پیش از همه حضرت نبوی جناب امام حسین را طلبیده و در برکشیده تحقیق می دید روی حسین بجان
دل نگرشته بسوی حسین [illegible] کرد خفش و آغوش تنگ که ای از تو کام مرا [illegible] رنگ و دیگر
از بیخ دشت هوار [illegible] دانگ گردش نشار [illegible] خرمای تر برگرفت بسوی آسمان
دیگر گرفت [illegible] و از دیدگان خون گشت [illegible] رطب را طراوت نقاب داد ز خوناب یاقوت
و داب [illegible] خرما بر و زخشت [illegible] الغرض حضرت نبوی بسم الله گفته یکدانه از آن رطب بدهان
معجز جان جناب امام حسین گذارده و فرمود هنیئاً مریئاً یا حسین و بعد از آن یکدانه دیگر بدهان
آن حضرت امام حسن گذارده و فرمود هنیئاً مریئاً لک یا حسن و یکدانه بدهان مطهر حضرت بتول
گذارده و فرمود هنیئاً مریئاً لک یا فاطمه و بعد از آن یکدانه از آن رطب برداشته و بر دهان مبارک
اسد الله الغالب و مظهر انوار الهی گذاشته و فرموده هنیئاً مریئاً لک یا علی ولی الله [illegible] حضرت مقدس
از جای برخواسته بسجده افتاده و سجده طول داده حضرت فاطمه عرض نمود که ای پدر بزرگوار سبب

و سجده کردن چه بود حضرت فرمودند ای نور دیده من چون رجب ابر دهان فرزندم حسین گذاردم میکائیل

و اسرافیل با ملائک آسمان دیگر و تمامی ملائک ... نمودند که شنیدم بانگ یا حسین من با ایشان

موافقت کرده و سجده بجای آوردم فرزند ... حسین مظلوم خود ... گفتم و چون رجب دیگر بر دهان فرزند

دلبندم حسن گذاشتم جبرئیل و عزرائیل و سایر ملائکه مقربین صدا بلند نمودند که شنیدم بانگ یا حسن من با

گریم جگر گوشه خود با ایشان شنیدم یا حسن بزبان آوردم چون رجب دیگر بر دهان تو گذاشتم حوریان بهشت

ساکنان بهشت ... و ساکنان قصور ... فریاد گشتند ... با ایشان

... یا حسن گشتم و چون رجب را بر دهان معجزبیان ولی خدا ... اطباق سماوات

بجوش و خروش و لوح و قلم در خروش ... ندائی از جانب ... سرادقات ... حجاب ...

از بارگاه صمدیت و احدیت بگوش من رسید که ... بانگ یا علی من ... حضرت

حق امتثال نمودم و گفتم ... دیگر ... نمودم ... عطف و جلال و قرب و منزلت آن

برگزیده خداوند ... بسجده ... بسجود ... نمودم و ندائی ... از

جانب خالق آسمان و زمین شنیدم که ای ... پسندیده من ... از ... زمان ... موعود

رجب بر دهان علی ... صدای ... علی ... شنیدی ... قدر و منزلت این

گزیده را ... ای حبیب من ... علی که من او را دوست ...

و هر که او را دوست دارد ... والذی بعثک بالحق نبیا لو ان

اهل الارض یحبون علیا کما یحبه اهل السموات لما خلق الله نارا ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روز شهادت ... چون تمام ... بر ... نام ... شد ...

... گفته کرد ... قیام ... آن کسان ...

چرخ ... نام ... دین ... امام

... کشته ... حرم ...

کشته ... حرم ... از شعله ... آتش ...

بیت

...

می‌شد سیاه کار جهان چو دو جهان ... گر نگرفت ... ام ... بار خواست که ای ... داد

بر دیگران ... می‌بایست ان چهار ... که چون روزگار جفا کار ... از ... جفا ... دادگستر

گوشواران بکشتند ... اهل حرم رسالت را اسیر و ... بر شتران بی جهاز سوار نموده بجانب دمشق روانه نمودند چون

آن اسیران محنت ... و خواتین ... بدمشق نزدیک رسیدند و با تمام ... انجام قرین گردیدند بیزید لعین

خبر دادند ... این خبر ابواب فرح ... بر روی آن ملعون گشودند که اهل بیت رسالت ...

اولاد رسول خدا ... آن لعین ... ازدحام ... روز جزا ...

... آیین بستند و کوچه و بازار ... زینت ... اجابه ... اهل ...

نی و نی نوازند و اسباب طرب ... قیامت ... ساختند ...

... روزی ... رسول ... دمشق شدم دیدم

در کوچه و بازار ... آن قوم ... خلق ... شور ...

... در کوچه و بازار ... در آن میانه ... که آیا چه ...

شده ... امروز عید ... زبان ... این فرقه ... جمعی را دیدم

که گریبان ... آه و حسرت ... آتش ... بجای اشک خون می

گفتم ای جماعت ... که ... گفته شیخ ... غریبی که ...

... آمده ام ... آسمان ... زمین ...

هنوز خورشید ... جهان تابان است ... آسمان رسالت غروب کرد ...

امامت ... رسول خدا ... شهادت رسانیدند ... فاطمه زهرا

در خاک و خون غلطیدند بری ... رخ ... عشق ...

... امروز ... اهل بیت ... یزید ... می‌آورند ...

... و این ... می‌گویند چون این مقدمه ... شنیدم

... خود ... و خاک ... و گفتم از کدام راه ایشان ...

گفتند ... از دروازه ساعات داخل می‌شوند ... دروازه ...

... کوچه ... می‌شود ... آن ازدحام ...

و آن ... عام ... تمام ... آن ... و ...

بر نیزه ... حسین ... عبدالله ... در ...

می آیند دیگر بنده و جمعی دیگر جنبیده و دست سرهای نورانی بر آن نیزه ها مینمودند و اهل بیت و سرهای زنان میان جهان
فروزان بود و درخشان که عالم را روشن نموده و شبیه بود بحضرت رسالت نزدیک رفتم و در آن نگریدم دیدم
سر مبارک سرور مشرقین جناب امام حسین است چنان گریستم و آن گشتیم که جانی گریان شده و حالی نمودن
که دیدم محمل های بسیار نمایان شد و اهل بیت رسالت در آن با عیان از بسیاری گریه خود را نگاه
داشت و بی اختیار در میان میدان نشستم دیدم جاریه در کنار محمل میرفت پرسیدم که این خاتون کیست
در اکریان دیر انجانب است دیده پرسیده که کیستی گر مرحمت زندگان خوب و در صحبت زندگان اسیر گریانی گفتم از
غلامان و دوستداران شمایم و از اصحاب جد بزرگوار شما دیدم گریست و گفت منم فکر که شاه امام حسین و فرزند
سرور سینه مستشقین منم سکینه منم که حالی من اینست که مبارک پرسیدم و بیهوشی فرین کردیدم از هم تجاهل
شنیده خود کردم و گفتم من خادمی است بنوعاید گفت ای سهل رسول خدا جد ما را باین روز می تواند دید
فاطمه زهرا حکایت ما را باین طریق می تواند شنید تو این مردی را که سر مبارک پدرم دارد و در میان
محملهاست بمن که شاید که دور تر برد که مردم نظاره بسر بروند و امقدور اهل بیت رسالت و از نظر تماشا ببینند
و بحرم محترم رسول خدا دیده و کشف بید سهل بیکو به نزد آن ملعون رفتم و گفتم حاجتی تو دارم برگاه روا نمای
حواله صد اشرفی بتو میدهم گفت چه حاجت است گفتم این سر را از میان محملهاست حرم محترم بیرون بری آن ملعون
بطمع زر سر را از آن میان بیرون برد و من از کثرت هیچ نتوانستم که خود را دیگر بار به آن اسیران کشتیکر سعادت
اثر رسانم و چون بدر دروازه رسیدند حضرت امام سجاد را با وجود ضعف و بیماری در نهایت ستمکاری
و خواری بر روی شتر نشانیده و اطفالش کوفته و از صدمه سواری شتر مجروح شده و میفرمود افادا دا
فی دمشق کانی من الزنج عبد غاب عنه نصیر و جدی رسول الله فی کل موقف و شیخی امیر
المؤمنین امیر فیالیت لم انظر دمشق و لم اکن یراني یزید فی البلاد اسیر یعنی بخواری مرا در دمشق می
برند مثل غلامان زنگی که بی آقا و صاحب باشند و حال آنکه جدم رسول خدا و جدم علی مرتضی است ای
کاش هرگز دمشق خیر نمیدیدم و یزید مرا اسیر به دمش اورا نمیدید بعد از آن که اهل حرم محترم را نجوم داخل
نمودند مرد پیری با محاسن سفید در آنجا بود گریه و گفت حمد لله رب العالمین که خدا دشمنان شما را
برطرف نمود و مردم را از فتنه شما رهانید امام زین العابدین فرمود ای شیخ قرآن خوانده گفت بلی
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی ای محمد مردمان بگو که من اجر رسالت
از شما نمیخواهم مگر دوستی خویشان خود را شیخ گفت بلی و فرمود فخوقذا القربی مائیم خویشان رسول که دوستی

داجب است ای شیخ این آیه را خوانده واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
یعنی بدانید آنچه از غنایم هست از آن خمس و از خدا و رسول او و ذوی القربی است شیخ گفت بلی امام فرمود ذوالقربی
مائیم که نزدیک تر از قرابت رسول الله ایم ای شیخ این آیه را خوانده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت فرمود مائیم اهل بیت که باین آیه خدا مرا با فضیلت و نعمت
تعالی بعصمت و طهارت ما شهادت داده است آن پیر چون این کلمات شنید گریان شد و از گفته خود
نادم و پشیمان و خود را بر پای مبارک حضرت امام سجاد انداخت و زبان از این سبیل برگشت کل ساخت بر خاک می عقیده
و مانند سبیل می طپید که خداوندا بی ادبی کردم و بر اولاد رسول خدا بنظر حقارت دیدم بقیه و حرفی گفتم
و دل افکار را آزردم را بحرمت همین بزرگواران قسم میدهم که از تقصیر من درگذری و گناه مرا ببخشی
و چنانچه توبه من قبولت حالی مرا کپیر که نمی تواند است به این حالت را ببیند اولاد پیغمبر توانائیم و فوراً
نعره کشیده و جان بداد و فغان از اهل بیت برآمد و حضرت امام زین العابدین بجهت او طلب مغفرت
نمود و گریان گردیده و اهل حرم را در مسجد جامع آوردند و در آنجا که اهنشه و حرم محترم و ذریه مکرم معظم پیغمبر
خدا را بجای اسیران نگاه داشته و در آن خرابه با دل خراب و دیده پر آب نشستند و چون عقد بردن یا اطاعت
جنین حکید که مجلس زینت دیده مجلسی آراسته و بزرگان آن ولایت را طلب کرده و امر نمود که اهل بیت رسول
خدا را بحضور آن مردود آوردند و لب های خاشاکی نشاندند و حضرت امام زین العابدین را با عمه ها
و خواهران و سایر خواتین مطهره با سرهای شهدا و دیگر مقدس امام سعید بجانب مجلس آن ملعون
بردند و سرهای دیگر را آوردند و از سر مقدس جناب امام حسین مکرر آیه لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم می شنیدند و آیات سوره کهف را از معجزات آن سر گوش بهوش استماع نموده میدیدند چون آن سر
مقدس را مجلس آن شقی آوردند رنگ رخسار های مردم متغیر گردیده بر خود لرزیدند و آن شیخ بر سر مطلسی
آن مردودی که سر مبارک را در طشت زر جنبش قرار داد و بیانات شعری ادا می نمود و زبان هب خود را
باین صورت می گشود املأ رکابی فضة او ذهبا انا قتلت السید المحجبا پر کن جهاز پایان مرا
از طلا و نقره بجهة آنکه من کشتم آقای پرده نشین و پادشاه بزرگوار را قتلت خیر الناس اما و ابا
و خیرهم اذ ینسبون النسبا کشتم کسی را که بهترین مردم بود از جهت حسب و نسب یزید از سخنان و کام عجب
شده و گفت او را بچه جهت وصل کردید که او را نوبت عورات اهل بیت را بعد از قتل آن ملعون آوردند
حاضران بگریه افتادند و بعضی از اعانات آن لب بنفرین گشودند که دیده و دل کار خبر من طلبی گوش

امر یزید چنین سخنی از کسی نشنیده حضرت زینب خاتون چون خود را بآن حالت دید و بر در قصر آن ملعون آن
مردم را شنید فنادت باعلی صوتها مستجیرة الا اهل لنا اما مجیر یعنی با آواز بلند
ندا در داد که آیا برای ما فریادرسی نیست بناتک یا جداه بندو نحوهما وتنوح حرمة و
ای جد بزرگوار و ای پدر نامدار دختران شما و اهل بیت شما برهنه و بی محافظه و دختران ابوسفیان و زنان
بنی امیه و قصرهای بسیار در پس پرده نشسته اند که خروش از آسمان و زمین و فغان رسید از ملائکه مقربین
قصر آن ملعون چون یزید در آمد و خانه و کاشانه آن مرد و بطغیان در آمد پس اهل بیت اطهر را در
صفه رواق مجلس آن ملعون نمودند حضرت امام سجاد با چند نفر اطفال و زنان آن گروه دست و شانه بغل
بریسمان بسته و حضرت زینب خاتون و سایر دختران را بسته با دیگر مقید نموده باین طریق وارد
شدند یزید امر نمود که طشت طلایی آورده و در برابر آن نهادند و سر مطهر امام زمان را در آن گذارد
لیت اشیاخی ببدر شهدوا وقعة الخزرج مع وقع الاسل کاشکی بزرگان بنی امیه که در جنگ بدر کشته
شدند در اینجا حاضر بودند و می دیدند که من چگونه انتقام ایشان را از فرزندان قاتلان ایشان کشیدم
فاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل پس مسرور و خوشحال می شدند می گفتند
ای یزید شل نشوی که چنین انتقام ما را کشیدی که در آن وقت چشم حضرت زینب خاتون بر سر برادر
خود افتاد که در طشت برابر یزید نهاده با آواز حزین ناله زار برکشید و گریبان صبوری درید واحسیناه
وامحمداه واعلیاه یا حبیب رسول الله یا ابن فاطمة الزهرا و سید شباب اهل الجنة یا ابن مکة ومنی
ای نور دیده سید انبیا و ای سرور سینه علی مرتضی و ای طلب دختر مصطفی در آن وقت زنی از بنی هاشم
خانه یزید بود خروش و زاری در آمد و با آواز بلند می گفت ای بزرگ اهل بیت رسول خدا و ای فرزند محمد مصطفی
و ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان و ای کشته اولاد زنا یزید ملعون را از سخنان جناب زینب خاتون
رعشه در اندام افتاد و پرسید که این سخن رسیده گفت که صوت و کلام آن مانند صوت و کلام حضرت علی
ابوطالب است گفتند این دختر علی مرتضی نور دیده فاطمه زهرا است این سیده نساء عالمیان است این بزرگ
جهان است این زینب خاتون خواهر جناب امام حسین است که آن ملعون چوب خیزران را در دست
داشت و بلب و دندان مبارک امام حسین می زد و می گفت کیف رأیت یا حسین چگونه دیدی این مجلس
ای حسین که در بوقت خلیفه بر زمین و زمان فساد و خراب آباد جهان روی بویرانی نهاد ای روزگار
هنوز گردش سکانت و ای آسمان هنوز ارکان قرارت برجاست ای چرخ هنوز در چرخی و ای زمین باز

سکونی ای خورشید دیگر از خاور سر بر نخواهی آورد و ای ماه باز داستان سیر خواهی کرد ای زمانه گوژ گشت
و ای قیامت کو نشانت ای فلک اجابت چرا در هم بر زده نشد و عالم را زیر و زبر نکرد در هم چیده گشت
کاش از آسمان بر آمدی از کوه ناگهان سیل سیه که روی زمین فرو گرفتی شدی کاش آن زمان که گشتی آن
سگ تا عالم تمام غرقه دریای خون شدی این انتقام اگر نفتادی بروز حشر با این عمل معامله دهر چون
شدی ای آسمان و ای خواهران این همان لب و دندان است و آن کام و زبان که از خدا و از جهان
رطب منوان و فی الفور جبرئیل امین رطب از بهشت می آورد و در خانه حضرت فاطمه زهرا حاضر می کرد و جناب
پیغمبر خدا از آن رطب بر دو شبیر همین بر دهان معجز بیان که حال در برابر یزید است می نهاد و به حسین بر یاد که
یا حسین زبان می کشد و ملائکه آسمان به تماشا می گفتند و حوران و غلمان بهشت مرحبا و اهلا می گفتند
پیغمبر و آن روز که رطب بر دهان معجز بیان حضرت امام حسین می گذاشت و گریه بلند برآوردند
معصوم مبارک می گریست این روز را امید و این سخنان شماتت آمیز را از یزید پلید لعین می شنیدند که
آن از روی شماتت میگوید کیف رأیت یا حسین و حضرت زینب خاتون و ام کلثوم مانند اسیران در برابر
و حضرت امام زین العابدین با غل و زنجیر در نظرش عقل در این مقدمه مات است و واهمه در حیرت
سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد که کام بخشی او را سبب و سببی شد درین چمن گل بی خار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است که ابو برزه اسلمی که از اصحاب حضرت پیغمبر بود و در آن مجلس حاضر بود
حالت را دید از جای جست و آواز برکشید که ای یزید قطع الله یدک خدا دست تو را قطع کند ای بیحیا
آنکت تقضیبک ثغر ابن فاطمة وای بر تو چوب بر لب و دندان فرزند فاطمه میزنی که بحق که دیدم
همین لب و دندان را می بوسید و می گزید و بسیار می شنیدم که می فرمود که تو و برادرت سید جوانان بهشت
می باشید خدا بکشد کسی که شما را و لعنت کند ایشان را و بعذاب جهنم و عقاب الیم در اسفل درکات دوزخ
معذب گرداند که یزید در غضب شد گفت که اگر نه حرمت مصاحبت تو با رسول خدا بودی ترا می کشتم ابو برزه گریان
گفت سبحان الله مصاحبت مرا با رسول منظور می داری و با فرزند او چنین ظالمی آن ابن طریق می
و گریان از مجلس آن ولدالزنا بیرون رفت و حضرت زینب خاتون با آواز بلند فرمود که حمد می کنم پروردگار را
و درود و صلوات بر جد خود پیغمبر آخرالزمان را که راست فرموده است خدا که عاقبت بدکاران این بود که تکذیب
کردند آیات خدا را و استهزا نمودند بآنها آیا گمان تو این است ای یزید که بر ما تنگ کردی اطراف زمین
و ما را اسیر کردی و شهر بشهر گردانیدی خواری ما است و عزت تو در کیمیای خدا و دل شوی که دولت تو منتظم و مراد تو

دوزخ پیغمبران بسیار را هلاک ایشان بدستهای آزاد شدگان خبیث و دشمنهای زنازادگان فاجر که خون ما از تنهای
ایشان میریزد و گوشتهای ما از دندانهای ایشان بیرون می افتد ای یزید اگر امروز ما را غنیمت خود می شماری
زود باشد که موجب غرامت تو گردد در هنگامیکه نیابی مگر آنچه دستهای خویش فرستاده است و نیست خدا
ستم کننده بر بندگان خود و بسوی خدا شکایت می کنم و اوست پناه من و بر اوست اعتماد من پس هر مکری
که می توانی بکن و هر سعی که خواهی بعمل آور و تا توانی با ما عداوت کن بخدا سوگند که نام ما را محو نمی
توانی کرد و وحی ما را بر طرف نمی توانی کرد و نیست رای تو مگر اندک و ایام دولت تو مگر اندکی و نمانی
و عقوبت جهت تو از تو زایل نخواهد شد در روزی که ندا کند منادی از جانب حق تعالی که لعنت خدا بر ظالمان
و ستمکاران است پس حمد میکنم خدا را که ختم کرد برای اول ما بسعادت و برای آخر ما بشهادت و رحمت
و سؤال می کنم از حق تعالی که ثواب ایشان را کامل گرداند و اجر ایشان را مضاعف گرداند و در میان ما
خلیفه ایشان باشد بدرستیکه او رحیم و دود است و خدا بس است ما را و نیکو وکیل است او برای ما یزید لعین
گفت که این سخنان از جگر سوختگان عجیب نیست حتی سر بر زبانه است و در آن وقت یکی از علمای یهود در
مجلس یزید حاضر بود از او پرسید که این سر کیست یزید گفت این سر اشرف اولاد بنی آدم است یهودی گفت نام
آن حضرت گفت امام حسین گفت پدرش کیست گفت علی ابن ابی طالب گفت مادرش کیست گفت دختر پیغمبر خدا
یهودی گفت ای یزید سبحان الله از او سر خود را بسیار حرکت داد و متحیرانه نظر می کرد که ای یزید لعنت بر این
تو و آیین تو پسر دختر پیغمبر را می کشید میان من و حضرت داود علیه السلام سی پشت است و مرا یهودیان حرمت و اعزاز
میدارند و خاک قدم مرا می بوسند و از برای من جان میدهند و شما پسر پیغمبر خود را
و فرزندان او را بی حرمت ظاهر آن این نوع سلوک می نمایید یزید گفت هر گاه پیغمبر را نفرین نموده بودی که اهل
بر خانه تو آسیب رساند می افزود آن یهودی گفت و افضیحتاه ای ملعون سخن پیغمبر را در باره اهل بیت او
و رعایت اولاد و ازواج او فراموش کردی و در محشر جواب جد ایشان را چه خواهی گفت و با خصمی ایشان
چه خواهی کرد یزید گفت این یهودی را بکشید که ما را رسوای عالم خواهد نمود پس آن یهودی برخاست و روی خود را
بطرف آن امام مظلوم کرد و گفت یا سیدی گواه باش که در راه تو شهادت اختیار نمودم و کلمه شهادت
محمد رسول الله جاری ساخت و در آن حال بر زبان جاری شد و بدرجه شهادت رسید و داد و دیدن کین نه یزید ملعون
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ اللّٰهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد
و آخر تابع له على ذلك اللّٰهم العن العصابة التي جاهدت الحسين و شايعت و بايعت على قتله

عیاض کرده ایا فراموش کرده و شنوده خدا را که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
آیا از عدالت و انصاف است ای فرزند آزاد کرده ها که زنان خود را پس پرده نشانیده و دختران رسول خدا را
در بدر شهر بشهر و در آورده از شهری بشهری و آشکار گردانیدی ایشان این افعال شنیع بحضور از جانبی که بر
برگزیدگان بشوابده و گوشت ایشان از خون شهیدان پرورش یافته باشد و پیوسته شمشیر بر روی حضرت
رسالت برهنه نموده باشند این همه شر کفر و ضلالت قدیم است و کینه های بدر و احد است که
از روی بغض و عداوت بسوی اهل بیت رسالت نظر میکنی و از کشتن ایشان هیچ پروا نداری و با نهایت
فرح و سرور چوب خیزران بر لب و دندان سید جوانان بهشت که بوسه گاه حضرت رسالت بود و حسین
یعنی انگار که از گذشته خود که در جهنم اند و قرب میجویی بسوی ایشان مناسب کردن اذیت محمد صلی
الله علیه و آله و ریختن خونهای اهل بیت رسالت و خورشیدهای فلک امامت و خلافت بخدا سوگند که بزودی
باشیاخ خود خواهی رسید و آرزو خواهی کرد که کاشکی دست من شل شده بود و کاشکی لال شده بودی
نشده بودی و آنچه کردی نکرده بودی و آنچه گفتی نگفته بودی خداوندا بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر که
بر ما ستم کرد و غضب خود را نازل گردان بر هر که خونهای ما را ریخت و حامیان ما را کشت و بخدا سوگند که پاره
نکردی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و زود وارد خواهی شد بر حضرت رسالت با آنچه
متحمل شده از ریختن خون ذریت او و هتک حرمت او کرده در عترت او در هنگامی که حق تعالی تفرقه
ایشان را بجمعیت مبدل کرده باشد و پراکندگی احوال ایشان را با جمعیت آورده باشد و حق ایشان را
از ستمکاران ایشان گرفته باشد چنانچه حق تعالی میفرماید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ
أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ یعنی گمان مکن آنان را که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار
در روزی که دادخواه خدا بس است برای حکم کننده و پیغمبر کافی است برای مخاصمه و جبرئیل معین و یاور است
در مخاصمه با تو و زود خواهی یافت عذاب خود را و خواهی دانست بدی مآل حال ستمکاران را و کسی که حکومت
و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد و خلافت باطل را برای تو مستقر گردانید و خواهید دانست که مکان شما بد
است و یاور شما کمتر است و اگر چه من قدر ترا کم می شمارم و سرزنش ترا عظیم میدانم برای آنکه خطاب
در تو فایده نمی کند بعد از آنکه دیده های مسلمانان را گریان و سینه های ایشان را بریان کردی و موعظه فایده
نبخشد و دلهای سنگین و جانهای طاغین و سینه های مملو از خشم حق تعالی و لعنت رسول خدا بر شیطان
که شیطان در آنها آشیانه کرده و با ما عداوت این قسم کرده و تو گرد آوری ای پس نمی عجب است کشته شدن برگزیدگان

اللهم العن جمیعا اللهم العن یزید بن معاویة و ... ابن ابی سفیان و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد

مجلس [illegible] در بیان [illegible] و شهادت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

صلی الله علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا خازن
الکتاب المسطور یا السلام علیک یا وارث التوریة والانجیل والزبور یا السلام علیک
یا امین الرحمن السلام علیک یا عمود الدین ورحمة الله وبرکاته

ابن جوزی که از علمای اهل سنت و جماعت و فضلای حنفی مذهب است که کشف در کتاب ملتقط ابن جوزی
ابو الفرج جوزی دیدم که نوشته بود که در شهر بلخ سیدی بود صحیح النسب علوی حسب از اولاد جناب مرتضوی
که او وفات او دختر و فاقه میگذشت و روز او بعبرت و تعب بسر می گشت از متاع این جهانی بجز کالای
گران بهای شرافت حسب و نسب چیزی و دستی نبود و همواره در حرفه عزلت و قناعت می بود تا روزی اجل
موعود در وقت او آمد و روز حیاتش بپایان رسید و ایام زندگانی او بختستام قرین گردید و جسد او
باقی کشید و در مکافاتی لحد از غمهای دهر رهید و جهان فانی را برفت رسید زنی علویه داشت و دو دختر همه پیکر که
همواره در حق عفت مستور بودند و در حجب عصمت و طهارت محجوب زن چون شوهر از دست دید و روزگار را
خود و دختران را بی پرستار و حافظ دید و در روز در شهر بلخ بکسی دیار ملاذ و ناچار از شهر بلخ هجرت
در نمود و دختران مسافرت را برقرار نمود و بسمرقند رخت اقامت کشید و در آن بلد بی مانند محل توطن
از قضا در ... سرما قایم گسیه بود و برودت هوا از و فسحت ارکان
جوان و پیرا و سید علویه را چون پای دم اقدام کاهی که توقف نماید در آن شهر بود نا چار
بیگانه خدا بود و آنرا مایه عافیت و محل عافیت نمود و دختران را در آن جا گذاشت و خود بجهت تحصیل قوت
قدم برداشت بهر جانب میشتافت که شاید قوت تحصیل نماید و مکانی بجهت سکون معین نموده بهر وقت
دختران آید که دید جمعی فراهم آمده و شخصی بر کرسی تکیه زده پرسید که این کیست و این
جمعیت حوالی او از چیست گفتند این شیخ بلد و حاکم شرع مسلمانان است و بر اجرای احکام اعیان بر مردمان
حکمران آن سیده پاک نژاد نزد او رفته و بجای سیادت خود زبان گشاد و غربت درمندگی و کربت
و ... در جواب گفتا فاتی علیکم البینة انک علویة یعنی
بیاور که تو سیده علویه هستی و بکار خود مشغول گشت و از این بی التفاتی خاطر دردمند آن عفیفه پاک سرشت شکست

آن سالار پاک اعتقاد و علویه شکوه نهاد از همه طرف مایوس و نومید و بی زاد و توشه روی بحانه نهید که
قطعه ... بود نهاد ناگاه در عرض راه شخصی را دید که بر در دکانی نشسته و بر دور او جماعتی ماند صف برصف
بسته زن بتحقیق حال او نمود گفتند شخصی است مجوسی و از این سوی بیگانه آن عفیفه از راه اضطرار حالات
خود را با تحسر و افسوس بآن مجوس اظهار نمود آن گبر نیکو آیین با وجود بیگانگی از دین ... صف چند
وار از جای جسته و رشته ... خود را از هم گسسته آن سیده عفیفه را مرحبا و اهلا گفت و فورا
زن خود را از خانه آورده و با اتفاق آن سیده عفیفه کرده و خادم هم از خود با اتفاق آن محمد زنان
نمود که رفته صبایای او را بخانه خود برند و لباسهای فاخر بجهت ایشان گرفتند آن عورت گبر آن سیده
و دختران را با انواع اعزاز و احترام بخانه خود برد و مقدم ایشان را مغتنم شمرد و مجوس هم نهایت
بشاشت و خرمی اظهار ایشان را نهایت اکرام کرد و لوازم خدمت بجای آورد و در خانه
خود مکانی معین کرد و از اطعمه و اشربه مسلمانان بجهت ایشان آورد آن سیده و سیده زادها او را دعا
نمودند و در مهد راحت و استراحت آسودند از قضا در همان شب شیخ اسلام آن بلد در خواب دید که قیامت
برپاست و فزع اکبر آشکار و هنگام حساب است و ایام ثواب و عقاب زبان محشریان و آفتاب
بر سر لوای حضرت محمدی افراشته است و ترازوی اعمال گذاشته رایت اجلال علوی برپاست و جزای
هر عمل و سزای هر یک ... و قصر مصری دید از زمرد سبز بغایت ارتفاع که حلقه بر شفوه و ... دیوار
و پهلو بر نگار خانه حور و رضوان پرسید این از کیست گفتند از فلان مجوس که در این شب تشرف اسلام
مشرف گشته و بجهت خدمت سیده علویه قدر و مقدار او از عبادت او ... گذشته آن شیخ از بیم قیامت
خود را بحضرت جناب پیغمبر رسانید حضرت روی مبارک از او گردانید و روی التفات نفرمود
آن شیخ عرض نمود که فدایت شوم من از مسلمانانم و جناب مقدست را از اهل ایمان آن حضرت فرمود
اقم عندی البینة انک مسلم یعنی شاهد بیاور که تو از مسلمانانی آن شیخ متحیر و مبهوت گشت دار کار خود
فرو ماند و متضرع و زاری جناب علوی و حسنین را بجهت شفاعت خود خواند حضرت فرمود الیت
ما قلت للعلویة وهذا القصر للشیخ الذی هی فی داره یعنی آیا فراموش کردی آن چیز را که گفتی
از برای علویه و این قصر از برای شیخی است که این علویه در خانه اوست پس آن شیخ از خواب جسته و از
هوش رفته دید که غفلت و بی سعادتی گریبان گیر او گشته و قاید توفیق که در پرسش آمده بود و از کنارش رفته
است کریبانش از سر گذشت و خاک مذهبت و مذلت بر چهره حالش ... نمود از جای جسته و در آن دل شب فلان ... را

بوقوف بچه تفحص کمالات وی پیچیده به اطوار آنکه سعادت قدم از سر گذاشت تا سراغ گوهر مقصود را از خانه گرفته
و در رفاه آن گهر شرف صدف پرسان پرسان راه پیمود چون بمنزل مقصود گذار کرد به شخص محبوس بیرون آمده آن
شیخ با اظهار مطلب لب گشود که ابن العقده آن سیده علویه کجاست محبوس کف خندی زد و من است شیخ کف
افسار احیا و محبوس کف مالی هذا ابن سبیل قسم یاد می کنم که هر گاه وصد اشرفی به هی ایشان اند هم شیخ اظهار
زیاده و اصرار تمام کمال رسید محبوس گفت ای شیخ بزرگوار دولتی بیکران و نعمتی رایگان بر وقت تو آمده
بود و گفت بخواب بود و مطالعه در باب از تو گذشت در ساحت احوال این رهسپار دانست بخشم بود از
دولت بی زوال بود از شاهد اقبال در بزم آمد و سعادت دنیا و آخرت یاد و از آن جایی که تو ابدی بر هم
دیدم و آن مقدری که مشاهده کرده‌ای تو دیده او را شنیدم و حضرت خاتم الانبیاء بر این تن برگناه در دی سیما
رحمت آورد و لب را مغفرت در دنیا و آخرت بخشید این رهسپار گفت و این مجالس سفید دلائلی نمودند آتش
شد و نظر عفو بخشایش بر این الابی اتش ابدالکنا الّتی بینه انت رایته انا والقصر الّذی
راینه لی خلق حضرت شافع المذنبین از خواب بیدارم کرد و از مستی به کاری هشیار فقیر زاده فاطم خان
می بخشود و بجزای خدمتی که با آن سیده علویه کرده بودم بشرف اسلام مشرفم فرمود والله ما عنت
ولا اجد فی ذاتی الا کلا علی تک الکلق تحسیبه انسم که بخواب نکرده من و از اهل من کرانکه رحمت سیده
علویه مسلمان شده ایم بخشد در ابی بخشند ابی از دو روز حرف اینجا بود و مشغول تجرای بکلام
مسلمانان باشی و این علویه‌های سیده را بی سپار که من ایشان را بنده وار خدمت گذارده و در راه رب جان
سر را نثار و هشیار تو ام کرده و در کجرخ سفله بکام نرسیده دره که تو چشم سیر بخشید شد زنجیر
گشته بر هن با محمد آن خورشید آسمان حق نابدید شد از بخت عالیش و هنی خود جهان ساه امید دار
آن شد و این ناامید شد صبح امید آل نبی تیره شد چو شام بر اهل شام از که چون صبح عید شد
ازدوده که کربلا غم درین جهان گردون سیاه و دیده انجم سفید شد حاصل مباد کام تو تا حشر
ای فلک حاصل چو از تو کام یزید پلید شد خاقان چاشتش بره زکی که روز حشر در های خلد
بر ذره کلید شد آل نبی زجور فلک در بدر شدند هر هر طرف به سوی کسان دوره گرشته شدند گو رات
که در آن روز سوم ایام می شوم که در شهر شام صباح هرات یزید شقاوت فرجام نابکار از شام و سر
ازول اهل کفر و ظلام بود بگفته از دانشوران نصاری از جانب قیصر روم با آن مرزد بوم نزدوان جسته تو
آمده بود از قضا آن ایامی بود که انجام آن ذمانی می شود سلام و گرایش کردن و از گون گشته دوان

چرخ بجور و گردون دو ناگاه دیگر دختاره ارقا بظلم دخیانه و دستان جداد را کار تیغ و خنا روز جان و جانبان
تیره تر از شب و بیکجو نور خدا در حجاب مخفی و مستور بود و ظلمت سراسر عالم را فرو گرفته و دف ها جابات
شقاوت قلوب اهل نفاق را تیره و سیاه کرده حضرت جان سوز و مصیبات غم اندوز حضرت سید الشهدا
و پیچیدن خبر شهادت در صحرای پرجفای کربلا اتفاق افتاده و هر جور و جفای ابن زیاد و خاک کوی مقتلان
حرم رسالت را برباد داده آسمان خون بار بود و زمین و زمان از آه آتش ناک بر شرار از خورشید
زرد رو در خوف مرقد شاه شهید گشت و ناهید با گیسوی بریده و ناله سرا او نوحه کنان در بزم مصیبت
نشست و آن روز که کاش صباحی نداشت و خورشید در این نیلگون حصاری گذشت آن لعین زشت
و پلید شقاوت سرشت مانند دیو بر مسند خلافت نشسته و چون اهرمن در مکان سلیمان تکیه زن گشته
مجلسی آراسته و از سران و سروران شام محفلی پیراسته اسباب شادی و نشاط چیده و لب عالم را فرو
برچیده مشغول عیش و سرور بود و منسوب مناهی و در دستهای مشهور و نصرانی رسول قیصر در آن بزم
حاضر و از جانب بستان مخفی آن سگ مردود و پلید بود غوغای عام دید در کوچه و بازار شام غلغله
عوام شنید در هر کوی و برزن پیر و جوان خنده زنان و هر شور و زن از شادی و لوله افکن
نغمه فزوده و از یزید پلید تفحص نمود که امروز مملکت شما را عیدی است مشهور و زنان سروری مخصوص اند
جز اینکه گویم که ما از آن بیخبر و در نزد ما مخفی است بیشتر است آن هم اولاد ولد از آن باد گفت که امروز
فتحی و کشتگانات در راه هست و سرکشی گویا اختفی از عیادت به عرب به دعوی خلافت بر خواسته
و جانگری از خوب اراسته سروران سپاه ما بمقابله او رفته و مانند هلالی در مقابل نور ماه نشسته
بر روی آن سرور بسته و باد او اعوانش جنگ و جدال پیوسته بعد از کوشش بسیار فتح و ظفر نصیب ما گردید
ما یار و لشکر آن جناب تار و مار گشته و آن سرور و اعوان و انصارش تمامی از جام بیجا خون ریزی سبیل
شربت گرده بند و از ساغر پر خون مانند باده شهادت نوشیده اند اینک سرهای ایشان
چو بار ما آورده و سران آن سروران را بامرای آن فرقه بحضور می آورند نصرانی رسول قیصر منتظر
می بیند که ایشان که بودند و از کدام ملت و از چه فرقه و جماعتند که ناگاه دید از عام عوام بعضی از
آن لعین به انجام رسید و جمعی از گوشان که منتظر و تماشایان و پیر که اهرمن از شقاوت در صدد
وحول از ایشان در هر بود شد و از سری چند مانند ماه تابان و مهر درخشان از سر نیزه تابنده
و تابان و بر در کوشک آن لعین نصب نمودند و بعد از آن نصرانی دید که سر کج جهان از آن منور و سرو

که دیده آسمان و زمین در نوحش ایستگ باره و تراب بفره آن لعین بجا آورده و آن سنگ طلعت طلائی
علیحده آن سر منور را بر آن طلعت نهاده و دیده بر آن گشاد نصرانی را از دیدن آن سر مطهر انور لرزه و رقت
و رعشه بر اعضایش دست داده دید که نوری از آن سر سر زد و در آن مجلس ساطع است و بر در و دیوار لامع که
دیده نصرانی تاب دیدن نداشت و دل آن نوان از دیدن که دید از عام مردم بیشتر و هر کدام نوعی
متحیر و مضطرب جمع شده اند بعضی گریان و قومی لب خندان گران دل سپاری گشت متحیر بود و از عجب
آن افزود و حیرت بر حیرتش رخ نمود که دید جمعی از نساء طاهرات و امهات مطهرات و نساء دیگر
و صبایای معظمات و ازواجات طاهرات مقید بحبه بسته اند حلقه زنجیر در یک زنجیر تمامی هم بسته
ای رقه و خواطرهای شکسته تمامی تنگ ریسمان لب مشغول موبه و شیون و فرین نوحه و من که ازها
آثار عطف و بزرگی پیدا و از نجابت و اصالت هویدا در قدر و شرف بر یک مربی و در رتبه و منزلت
و در میان آن زنان هاکش و دختران بکسی بزرگواری دیده زاده و زار و نهال بی برگ و بار
وی نحیف دستش بر بند گران استوار و از زعف غل و زنجیر بدن نازنینش فگار و با آن زنان سنگ
بسته و از رنج غل و زنجیر خسته بودند که ناگاه نصرانی از نظاره آن اسیران کناره کرد و آن سنگ
ربعه به گفت که ایشان در مجلس آورده ای چرخ جراز وکت تشادی وای آسمان چرا گردش
نشادی ای روزگار هم بسیاره آمی وای زمین چرا بی سکون و قرار شده می بینیم آن زیاد فی القصور
مصونة قال رسول الله منتهکات و دختران زیاد در قصرها محفوظ و از اغیار مستوره
و آل رسول برهنه و دست گرفتار بر جاست قال زیاد فی الخصور منیعة و آل رسول الله فی الفلوات
آل زیاد ملعون در خانها در کمال عزت و حشمت نشسته اند و آل پیغمبر در بیابانها خوار و زار اند و آل
رسول الله اصبحوا بالفضا قال زیاد تسکن الحجرات خانه رسول خدا خراب و ویران شده و آل زیاد در حجرهای
معمور و آباد نشسته اند و آل رسول الله تغشی جسومهم و آل زیاد غلاظ القصرات به بنای عزت
رسول کامیاب و ضعیف شده و اولاد زیاد که ونهاده از کرک و حکم می نمایند و آل رسول
الله تدمی نحورهم و آل زیاد ربة الحجلات از فقهای ذریه رسول خون جاریست و آل
زیاد و صاحبان خیمه آسوده اند قال رسول الله تسبی حریمهم و آل زیاد آمنوا السربات
حریم فرزندان پیغمبر بغارت رفت و فرزندان زیاد ملعون از غارت ایمن نشستند سایکیهم ماذن
لله شارق و نادی منادی الخیر للصلوات زود باشد که هر کجا رب لن ... ای که منادی نماز

که العرض آن نصرانی با کمال اضطراب مضطرب الاحوال بهر طرف می نگریست و آثار عجیب و غریب از آن سر
مطهر و آن مستند بنگاه بی پا در سر دید سری که بر سر تخت بی تاج دید چهره با نور بی تاج دید
سر روشنی که بر گوشه ایستاده یکی بالا و یکی بیالا چنگ یکی با نور دیده زار و نزار و دوشش بر بند گران
استوار ... ما ... مصباح طور بر زنجیر مولاه و مشکوه نور ... شده بود نور السموات
و مالک ... ریشه برگ و بار بر برای ... رسیده ... گرفته ... خرابه ... پیدای
برید ما ایشان بکیستند و از چه جاست و از کدام خانواده و دو طفل یتیمان آن ملعون گفت تورا با ایشان
چه کار و نام و نسبش اینها نورانی و دست نصرانی گفت میخواهم بدانم که در فرح و سرور با تماشای
بفضول رسانم آن لعین گفت این سر حضرت امام حسین پسر علی ابن ابیطالب است گفت ما در او کیست گفت
فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است و این دختران از علی ابن ابیطالب پسر عم رسول خدا
زهرات نصرانی گفت لعنت خدا بر تو که بیلم بشنو آنم کو نزدیک است که اعضای من از هم منفصل شود و روح
مفارقت کند می شنوم که این سر مقدس آیات قرآنی تلاوت می نماید ای یزید بدان من از فرزندان
حضرت داود است و میان من و داود چندان پشت است نصاری مرا تعظیم می کنند و خاک پای مرا بر کشتی
می برند و تبرک می کنند ... آن رسول خدا را می کشید و میان او و پیغمبر شما یک پدر بیش واسطه نیست ای یزید آیا شنیده ای
کلیسای حافر را شنیده ای یزید گفت ای نصرانی گفت در میان عمان و چین دریاییست و در آن میان معموریست
جز از یک شهر که در میان آب واقع است و طول آن شهر هشتاد فرسخ است و عرض آن بیست فرسخ
و در روی زمین از آن شهری بزرگتر نیست و کافور و یاقوت و عنبر از آنجا می آورند و درختان آن عود
و آن شهر در دست نصاری است و در آن شهر کلیسا بیست مشهور بکنیسه حافر و در محراب آن کنیسه حقه طلائی
آویخته است که در آن سمی است که می گویند آن سم الاغ عیسی است و در آن حقه را طلا و جواهر مزین کرده اند
و هر سال گروهی بسیار از نصاری از اطراف عالم بزیارت آن کلیسا میروند و در دور آن حقه طواف
می کنند و آن را می بوسند و در آنجا حاجات خود را از پروردگار می طلبند ای یزید نصاری سم الاغی را که گمان
می کنند سم الاغ عیسی است این قدر حرمت از آن بجا می آورند و شما پسر دختر پیغمبر خود را می کشید خدا برکت
نبخشاند بر یزید از سخن آن نصرانی در خشم شد و جلادان را گفت بکشید این نصرانی را که ما را در بلاد خود رسوا
کرد نصرانی چون این را شنید گفت ای یزید حکم بقتل من کردی گفت آری نصرانی گفت پس بدانکه دیشب
پیغمبر شما را در خواب دیدم که مرا به بهشت بشارت داد و گفت تو از اهل بهشتی

من از آن تعجب داشتم حال سر آن مظلوم مظلوم سحرم نشست میانه بر دل شما ای کاش بر خیز که در سینه این در کامی
بهم چو هر چه می کشی که زنه ملکوت پر و بام جهان بین دید آنکه هی وحال سخاوت میبایسم بود حضرت
خدا و رسالت محمد مصطفی پس برخاست دیر امام حسین را بر داشت در سینه خود جسبانید و گفت السلام علیک
یا ابا عبد الله الحسین و رحمة الله و برکاته در نزد جد خود حضرت رسول الله و پدرت علی مرتضی گواه باش که من مسلمان
شدم و دین کوی محبت و کشته می شوم پس گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله پس آن سر را می بوسید و بگریست تا کشته شد حضرت امام
زین العابدین رو به یزید نمود در نهایت فصاحت فرمود رو به یزید خطاب نمود که هر گاه جناب رسول خدا این
طریق میدید و حکایات ما را به این طور می شنید چه میکرد و چگونه تاب می آورد و بعد از آن چه خواهد کرد دختر
صغری دختر حضرت امام مظلوم فرمود ای یزید خوب کردی که دختران آل رسول را در زندان بتول را اسیر
و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدی و کار ما را باینجا رسانیدی و آن ملعون احوال یکان یکان را می پرسید
تا بجناب سکینه خاتون رسید پرسید که این دختر غمناک که چنین زرد رخساره و شکسته بال نظاره می نماید کیست
سر زانوی غم نهاده کیست گفتند که سکینه بنت الحسین پس آن ملعون نظر بسوی سکینه خاتون نمود که
دو دست خود را حایل روی خود نمود و از بی ساتری دست را ساتر روی خود نمود گفت این سکینه است
که جناب سکینه خاتون گریان شده و دلشکسته گریه و نوحه می نمود که نزدیک بهلاکت رسیده گریه یزید
و گفت چرا اینقدر گریه می کنی گفت چرا گریه نکنم و حال آنکه چادر و ساتری ندارم که از تو و هم نشینان تو خود را
بپوشم یزید گریان گفت خدا لعنت کند ابن مرجانه را که دین و آخرت خود را بباد داد و ابواب لعن
ابدی بر خود گشود ای دختر حسین پدر تو منع جسم کرد و با من منازعه کرد و سکینه خاتون گریست و گریان
بنهایت فصاحت گفت یا یزید لا تفرح بقتل ابی فانه کان مطیعا لله و لرسوله دعاه الیه فاجابه
و سعد بذلک و ان لک یا یزید بین یدی الله مقاما یسئلک عنه فاستعد للمسئلة جوابا و انی لک
یعنی ای یزید خوشحال مباش بکشتن پدر من که او مطیع خدا و رسول بود و خدا او را خواند و اجابت نمود و اما
ای یزید ایستادنی نزد خداوند قهار که از تو خواهد پرسید و مهیای جواب باش و کجاست جواب تو پس عذر
شامی فصاحت و بلاغت را دید و خوشش آمد گفت یا امیر هب لی من الصبیة هذه الجاریة یعنی خادمه این دختر را
بمن بده که خدمت من بکند و اشاره بجناب سکینه خاتون نمود چون آن صغیره این سخن شنید رو بزینب
کرد و حضرت زینب خاتون رسید یا عمتا [illegible] رسول الله [illegible] اولاد [illegible] حضرت

زینب خاتون فرمود ای ملعون خدا دستت را بشکند دختر رسول خدا را بکنیزی میخواهی هرگز نمی شود که کل
دختران خدمتکار اولاد زنا باشند یزید ابتدا این عمل را داده هرگز نمی تواند که آن شامی باز این حرف
را عاده کرد حضرت ام کلثوم فرمود ای احمق خدا زبانت را قطع کند و چشمانت را کور نماید و
دستهایت را خشک نماید که دیگر این سخنان را نگوئی که فوراً زبان آن و دیده های آن کور و دستهایش خشک شد و
بر روی افتاد و گفت [illegible] از یزید پرسید که اینها خانواده کدام هستند یزید گفت این دختر امام حسین و [illegible]
دختران علی ابن ابیطالب می باشند آن شامی چنان برفرق خود زد که نزدیک بود کور شود و گفت ای یزید
من تصور میکردم که اینها اسرای فرنگ و روم می باشند لعنت بر تو که اولاد رسول خدا را میکشی و ذریه
طاهره اینها را اسیر می نمائی یزید گفت ترا هم به ایشان ملحق میسازم و گفت گردن او را زدند ای عزیزان
وای خوانندگان تصور نمائید که جناب [illegible] و دید که شیخ مسلمانان [illegible] کرده
احسان و خدمت کرد و این بزرگواران که عترت طاهره و ذریه مطهره او می باشند چگونه می توان
دید که در مجلس یزید ایستاده و دیده هزار منافق عنید با ایشان خانواده بزرگواری که [illegible]
در جهان مثل و مانند نبودی و [illegible] آرزوی مرتبه و جاه ایشان نمودی با تهمت شفقت
و زحمت و نخوت شهر بشهر گردانند و اهانت و اذیت رسانند در استماع این حکایات جانسوز باید
شیعیان و دوستان خود را معاف از گریه و زاری ندارند و از ناله و بیقراری خود را هلاک سازند
چنانچه سایر علما از جهود و نصارا و گبر و ترسا شنیده که چه نوع تعزیه میدارند و اشک خونین و آه آتش ناک
برسانند از آنجمله از سیدی پاک نژاد و عارفی نیک اعتقاد استماع افتاد که العبد بر [illegible] می بودم
و بعضی نصارا [illegible] در آنجا روزی بر سبب می شوم روزی [illegible] تعزیه داری
و استماع ذکر مصیبت و سوگواری قدم خادم مجلس دیدم پر از خاص و عام و مملو از غیره و [illegible]
[illegible] بر پا بوده و مجلس مصیبت مهیا و در صحن خانه و در حجرات مردم در استماع حدیث غم مشغول می بودند
و آه آتش بار بفلک روانه می نمودند که روضه خوان در حین نوحه سرائی می بود و جناب حسن مجتبی
و صورت حسن متوجه بیان مصایب و شیون نمائی که در این وقت دو نفر ضعیفه که از دین و ایمان عاری بودند
کوچه عبور و مرور می نمودند و فعل آن سرگشته مانند سایر مردم در صحن خانه [illegible] و گوش به قرائت
داده و دل بحکایات جانسوز نهادند مردم در حیرت شدند که این ضعیفه های [illegible] در این مجلس
حاضر نشسته اند که روضه خوان همین مجلس جانسوز [illegible] و اهل بیت مجلس یزید [illegible] حضرت

سکینه خاتون بکنیزی میخواند و در میان داشت که آن دو ضعیفه که از استماع این حدیث جانسوز بجزع و فزع
در آمده بودند که بیت بشورش کرده و از جزع و فزع کثرت سینه و از نهایت اضطراب سر برهنه می
خاوند و با شرف بنیان می کشیدند که فریاد از کافر بیدادگر که تمامی مرد و زن از دودمان رسالت
دیگر و زاری آن دو نفر ضعیفه که خروش بر کشیدند و کار بجائی رسید که روضه خوان از خواندن ساکت و بر
وسیله زنان با آن دو ضعیفه همداستان شدند هر چند این مقوله سخن فیه نبود نهایت غرض این بود که شیعیان
کم نبوده که اگر مرثیه خوان بود از خروشیدن کوتاهی نمایند و از گریه و زاری خود باز نمانند که ستمکاری
و بیداد درین است و رسانند عذاب جهنم همین اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر
تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و تابعت علی قتله
اللهم العنهم جمیعا

مجلس سی و پنجم در کرامات حضرت سید سجاد بزیدیه پیه شقاوت نهاد و حکم قتل آن معظم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا موضع
سر الله السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره و الوتر الموتور السلام علیک و علی الارواح التی
حلت بفنائک و اناخت برحلک یا بابانت و امی السلام علیک و رحمة الله و برکاته
در کتاب ... از نوادر ... مفصل است که گفت سالی بر عزیمت زیارت مسجد الحرام و ادای
طواف بیت الله مشغول بودم چون از بادیه کوچ کردیم و قدری راه طی نمودیم بادی وزید مخالف و گرد و غباری مهیب
و تاریک و سیاه چنانکه قافله همگی متفرق گردیده و در میان آن جمع ریث نه هم رسید هر یک بوادی افتادیم و دل بر
نهادیم من تنها بیابانی رسیدم پر از مغیلان و در صحرائی بی کناره و کران نه راهی در دید و نه آگاه آبادانی و در آن
هوا جاده در آن چون وفا نا پیدا و راه در آن مانند وجود عنقا و کیمیا بهر طرف شتافتم در آن گمراهی راهی
نیافتم و چند آنکه سیاحت کردم اثری از قافله و چشم نیامد چون شب رسید خود را بپناه درختی کشیدم و بهر زمان از بیم
جان و خوف دد و ددان هول مینمودم چون پاسی از شب گذشت بکلی خوف و زید کرده و هر هر عرض آمدن
امدن و الهه عزیزی بر بی مشغول گشت و غبار وحشت و دهشت بر حاشیه ضمیرم نشست که دیدم در آن شب تار نوری
ظاهر گشت و علامت قیامت هویدا هر چون دیده گشودم جوانی نورانی را ملاحظه نمودم که سیمایش نور بینائی را
و تنگ نگاه و ناز خود دارد کنند ادراک ذات العلاکرده با خود گفتم این بزرگوار که باشد و درین شب تار درین بیابان

بشنیدم که می نماید از اولیای الله و از اقطاب بود از رحمتی رسانیده بپای آن درخت بردم و خود را پنهان کردم و دیدم در آن
بادیه خشک دست به طهارت برد و دیدم در حرف جوئی بگذارد فی الفور چشمه صافی تر از آب حیات و چشمه
تراوش نمایان ظاهر گشت دیدم آن بزرگوار وضوئی ساخت و در کار وضو و نماز برخاست و بکف با من حال این
کل شیء حیرت بنا صل علی محمد و آل محمد و افرج قلبی فرح الاقبال علیک و الحقنی بعبادک الطیبین
و نهایت خضوع و خشوع در نماز ایستاده و رنگ مبارکش زرد گشته سیلاب سرشک از دیدگان می گشاد و من عجب
وی نماز را ادا نمود و دیدم در پیش وی محرابی ظاهر گشت و چون آنجناب با تب و عده باد و حیه مرسید آن افتاد
میکرد و موازه سیلاب از دیدگان گشاد و سوزش می نمایند و بعضی میگریست که اعضای من بر غش کرد
چون از نماز و گریه فارغ گشت بر خواست و گفت یا من قصده الضالون فاصابوه مرشدا الخ
من از جا جسته است بر دامن وی زدم و شرح حالت خود را بیان نمودم و گفتم اگر توکل است بودی مرا
تنهائی لیکن همراه من بیا چون رواست مرا گرفته براه افتاد و دیدم که گرد زمین در زیر قدم من میکرد و چون از صبح
ظاهر شد آن مکه پروکه فرمود رسیدی گفتم نه از معبود جز او و خدا اوند ذوالجلال سوگند میخورم که مرا حال
من و مشهود چون پرسیدم سید من کیست من علی ابن الحسین و از نظرم غایب شد و از عادتی میانی مقبول است
سالی متوجه زیارت بیت الله الحرام گردیدم و بعد از طی مسافت راه آن خانه را بیضام رسیدم روزی در حصار
حیثم بر در کواری افتاد مانند خورشید پر نور و از لب سپای فاخر و در و لباس کهنه عینش گشت در و انگور
من از بهر بیان خود دلبسته پرسش حال بر خروش و فغان و خروش حق و بخش و دست قدرت خالق خالی بالا
زدت و جهان زیر پای چون خروش بلند که آفتاد با بستان گرفت و گریست و گفت ما عرفناک حق معرفتک
و انا جائع کما تری یا من یری و لا یری بسجاده که خواستم که دیدم فی الفور دو طبق از آسمان پیش روی
فرود آمد بر خود بلرزیدم و متحیر گردیدم و دیدم در پیش از طبق با و بود اشت و بکناری گذاشت در یک طبق در
و در یک طبق از میوه های گوناگون که هرگز ندیده بودم می چشیدم و همه بمن علیه کرده رسیدم با انگه پیا
سعی بی مجال آنجناب ندارستم دیدم نظر مبارک در من نگریست و گفت یا طاوس گفتم لبیک سیدی و مولای
تو را به اینجا حاجت است عرض کردم بلی بجانب که حاجت دارم نهایت میوه ها بهر از قدسیین دارم و بیشتر را
مبارک در از نمود هشتی از میوه ها بمن داد و ابواب قوای عشیم دیوانه ها داده حیثم را بر غم کشادات مبارک
بوسیدم و میخوراندم بر رخ مبارکش دیدم دو جامه یکی ردا و دیگری ازار نمود و جامه کهنه که دربر داشت صدقه
دلبوئی مرد و صرف وی کرد ربنا اغفر و ارحمنا و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم و در اینجا

میدیدم و از انبوهی خلق دیگر حجاب را ندیدم از صلحا پرسیدم که آن شهریار که بود که مسیح عهد و خلیل زمان گل
مؤدّ کنند وای بر تو از آن که نشناسی این اشرف اولاد آدم و اعظم مخلوقات عالم این سید سجاد و زین العابدین
العباد علی ابن الحسین است و مصطفی و مرتضی را نور هر دو چشم است بر فرق خود زدم و مدتها متحیر بودم
از فراقش بودم تا آنکه بخت بیدار و طالع سازگار مرا بشرف خدمتش رسانید رسیدم با آنچه می طلبیدم و دیدم
هر آنچه می جستم شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم عرش
بلند شد مرتزل چنانکه داد دور فلک ز شورش روز جزا خبر اشک ملک نمود ز چشم زمین گذار
آه بشر نمود ز هشتم فلک گذار هر دو دکان ز آتش دل رفت بر سما شد بر هوا سحاب سحاب صحن
اشرار نابکار ز میدان کارزار کردند رو بخیمه چو بر گلستان شرر اسباب خیمه رفت بغارت [illegible]
از دختران بیکس بی مادر و پدر خلخال نقره گشت ز بیداد کافری تاراج گوشوار طلا کافری دگر
بی هودج آنگاه قافله بنشسته برشتر سرها برهنه عترت اطهار زینب منقول است که از حضرت امام سجاد پرسیدند
که از مصائب که بر شما واقع گشت و از بلاها که بشما گذشت کدام صعب تر و از همه مشکل تر بود فرمودند الشام
الشام و کیفیت ورود آن امام مظلوم را بشام محنت انجام چنین بیان نموده اند که چون سران سروران دین
زمین را با امام زین العابدین و سایر مخدرات حجرات عصمت و طهارت بمجلس یزید پلید بیدین آوردند مجلس
آن لعین از اشراف و روسای آن شهر بر چنان قرین شرف و سعادت گردید یزید از حال یکان یکان
پرسان بود تا به امام زین العابدین رسید و گفت شنیدم که علی ابن الحسین کشته شد گفتند حضرت سیدالشهدا
را فرزند بود یکی علی اکبر که کشته شد و چون خسته گردید یکی علی اصغر که در آغوش پدر بدرجه شهادت رسید و این
علی اوسط است و چون بیمار و رنجور بود او را با غل و زنجیر نزد تو همراه آوردیم در این وقت آن ملعون این شعر خواند
لستُ من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل
چون خندف اسم مادر ملعونه اوست میگوید من از خندف نیستم اگر انتقام از اولاد احمد نکشم آنچه او بر سر اولاد
بنی هاشم بادشاهی [illegible] کرده این بیت ها [illegible] اگر نه چه پیغمبری و چه خبری و چه خدائی و از این شعر ظاهر
شود که آن ملعون بخدا و رسول اعتقاد نداشته و منکر بوده است و ظاهر است که بدون کفر و زندقه
چگونه مرتکب چنین عملی می شود القصه آن ملعون رو به آن حضرت نموده و گفت ای علی ما اصاب من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم حضرت فرمود این آیه در شان ما نیست در شان دیگران
و در شان ما این آیه است ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان

نبرأها

چون رفت سنجران تن سر [illegible] تاج ور
پا تاج شاه خرج زد از کوه سر

نبرأها لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا یعنی هر مصیبتی که بر شما میرسد در زمین و نه در
نفسهای شما پیش از آنکه شما را بیافرینیم تا اندوه نشوید بر آنچه فوت می شود از شما و شاد نگردید بر آنچه داده است شما را
در دنیا و شاد نگردیدیم از آنچه بما میرسد از نعمتهای دنیا یزید ملعون گفت یا علی ابن الحسین پدرت در
سلطنت و پادشاهی با من منازعه کرد و قرابت رحم بجای نیاورد و کشته شد و بکام او شما [illegible]
شد حضرت امام زین العابدین فرمود ای یزید خدا [illegible] آنکه پدرم را [illegible]
برباد ای پسر هند نبوت و پادشاهی با جدان من بود یا اجداد تو ای یزید جبرئیل در خانه ما فرود آمد
یا در خانه تو آیات هل اتی در شان ما است یا در شان شما آیت تطهیر در شان مرتبت شماست یا از ما
آیات [illegible] و میوه بهشتی بچه شما نازل شد یا از ما آیات مباهله در قدر و منزلت باشما و روز بدر
رایت اسلام در دست جد من بود یا جد تو در احد لا فتی الا علی در شان جد من بود یا جد تو زینت دوش
پیغمبر خدا پدر من بود یا پدر تو حسین منی و انا من حسین از برای پدر من بود یا باب تو [illegible]
القربی در حق ماست یا در حق شما ای پسر معاویه خوب وصایای پیغمبر را در باره عترت او بجا آوردید
او را در باره عترت او خوب رعایت کردید احترام نبوت و رسالت آنحضرت را واجب منظور داشتید
و لوای کفر و شقاوت در جهان بجا آوردی [illegible] اگر یاد آنکه چه کرده و دیده
سیاه خود و آورده هر کب چه عمل قبیحی شده و منوبه فعل شنیعی گشته با چه رو [illegible] که تو چشم امید
دارد جگر چه گرفتار است چه ظلم نموده و چه ستم [illegible] با اعمام و اصحاب و اقارب او [illegible]
که بریزی و اشک حسرت سیلاب سان بر چهره بریزی و خاک محنت و غم بر فرق خود بریزی [illegible]
خاکستر بیامیزی و [illegible] خواهی ولیک که مکافات خدائی خواهی رسید و بکیفر آنچه بعترت طاهر
نموده دچار خواهی گردید یزید اگر تامل در کار و بار خود نمائی و نظر بعبرت بر روزگار خود [illegible]
و او را بعالم ملکوت رسانی و فغان و [illegible] گردانی یزید از این طلاقت لسان و فصاحت بیان
و بلاغت گفتار و حلاوت زبان متعجب و متحیر گردیده از آن سخنان مبهوت شده تا مدتی [illegible]
مجلس آن ملعون سکوت نموده اشک ندامت بر چهره میریختند که یزید پلید در خشم شده [illegible]
[illegible] جلاد را طلبید که با این جوان هاشمی و سید فاطمی را بقتل رسان و او را به پدرش
ملحق گردان که جلاد حاضر گشته چون اهل بیت اطهار این حرف را شنیدند خروش و صدا از [illegible]
برکشیدند و داغ اهل بیت تازه و فغان عترت طاهره بی اندازه گردید جلاد آمد که ریسمان حضرت [illegible]

گرفت جناب ام کلثوم بر سینه و سر دو دست بر امام زین العابدین چسپیده و با لب خشکیده و کام تشنه گفت رو بر یزید
نمود که ای یزید دست از این کودک بردار و این یکی را از اسیران بگذار ای پلید بحق خدا که دیگر مردی بجز این از اولاد
مصطفی نمانده و یادگاری بجز این ذریه پیغمبر خدا نیست هنوز کشتن اولاد فاطمه زهرا بس نیست و هنوز بر طرف نمودن
ذریه آل رسول الله بآخر نرسیده هنوز اجساد قتیلان کربلا پر از خون و هنوز دهن علی اصغر از بدنهای شهدا گلگون است
هنوز اشک از دیدگان ما جاری است و هنوز چهره ما از سرشک گلگون گلناری هنوز فریاد واحسیناه از جن و پری
بلند است و هنوز ناله واحسیناه … و اگر تو باز از اسیران … بجگر ما … جگرسوختگان
سوزی و آتش محنت مجددی بر جان ما افروزی و حضرت زینب خاتون نیز بر خواسته و بحضرت امام زمان
آویخت که مرا … اول مرا بقتل رسان و از دیدن قتل او رهان و از سوختن داغ آن فارغ
گردان القرض آن ملعون شقی را آتش غضب افروخته فرمان بجلاد داد که او را بقتل رسانند و شمع وجود
اهل بیت … که دختران جناب امام حسین هر یک … در مجلس آن پلید محشری برپا
شد و هنگامه روز قیامت آشکار حضرت ام کلثوم چون دید که الماس … و آن خدا ناشناس … دمی
بیند و متغیر … رسول الله نمود و بصوت بلند فرمود انا ندبک یا جداه یا خیر رسل
حسینک مقتول و نسلک ضایع … ای جد بزرگوار ای پیغمبر خدا حسین تو کشته و نسل
ضایع کرده … آن ملعون برخاسته … رنگ از رخساره حاضران پریده … رعشه …
افتاد و فریاد برآورد که ای جلاد از قتل سید سجاد دست بردار و … که جلاد امام سجاد را …
که بقتل رساند حضرت مشغول نماز شد و جلاد گفت … بعد از … امام …
هوا پیدا شده بر آن ملعون …
قبر … و این راز را افشا نمایید … که جناب امام انام را بمجلس آوردند چون آن جناب بمجلس آن
مردود … حاضر کردند یزید گفت ای علی از قتل تو گذشتم آن حضرت فرمود ای یزید قتل …
تو تقدیر بود … که در آن وقت هند زن یزید … مقنعه از حرم سرای آن
ملعون بیرون دویده داخل مجلس گردید که ای یزید از حرم رسول خدا چه میخواهی و با ذریه طاهره علی مرتضی چه کار
داری یزید گفت او را داخل حرم سرا نمودند و گفت که اسرا اهل بیت و امام سجاد را داخل حرم سرای آن پلید
نمودند و زنان آل ابی سفیان چون آن خواتین معظمه را باین حالت دیدند خروش و افغان برکشیدند و …
… در ماتم غربت … ذریه رسول خدا قامت می نمودند و بروایتی آنکه آن لعین گفت که سر مطهر …

حضرت آن لعین … چون شب شد … عبیدالله عامر که زن آن لعین بود … چادر و مقنعه از خانه
بیرون دویده و فریاد برکشید که ای یزید سر مبارک فرزند فاطمه زهرا و پاره جگر رسول خدا را در خانه من نصب
نموده آن ملعون در مجلس عام بود بر خواسته جامه بر سرش انداخت و گفت خدا لعنت زیاده کند که من
کشتن آن راضی نبودم و آن ملعون بی دین … و به دست خود طوق گردن
آن امام مظلوم را … در کنار خود نشانید و مهربانی و ملاطفت می نمود و سر مبارک را بر منبر نصب نمود
و در حجره که در برابر او بود گذارده چهل نفر بر آن موکل نمود که پاس آن سر انور بدارند یکی از آن چهل نفر می گوید
چون شب در آمد همه رفیقان بخواب رفتند من چون معجزات بسیار دیده بودم و کرامات زیاده از حد
مشاهده کرده بودم نمی آسودم و چون پاسی از شب گذشت صدای عظیم از آسمان بگوشم رسید و شنیدم که شخصی
میگوید یا آدم اهبط ای آدم فرود آی پس آدم صفی الله با گروهی از ملائکه فرود آمدند و دیگر ندایی شنیدم
یا ابراهیم اهبط ای ابراهیم فرود آی پس حضرت خلیل الرحمن با طایفه پیغمبران از آسمان برزمین نزول
نمودند و همچنین روح الله با ملائکه جمعی فرود آمدند آنگاه خروش و فغان از زمین و آسمان بلند گردید
و نغمه عظیمی بگوشم رسید شنیدم که منادی ندا داد که یا حبیب الله … ای محمد فرود آی ناگاه دیدم که
… مصطفی … تشریف … قاب قوسین ادنی حبیب خدا و شافع روز جزا
با فوج بسیار از کروبیان عالم بالا نزول اجلال فرمودند و در آمدند در حجره که سر مطهر گوهر دریای امامت و مهر سپهر
و کرامت در آن بود … حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نالان و برسر زنان داخل حجره گردیدند چون
نظر اشرف کاینات بر سر مطهر امام مظلوم افتاد … و توان را از دست داده و تحمل آن مصیبت …
نموده از پا در آمد … که سر مبارک شاه … سر مطهر بر دامان سید انس و جان
افتاد جناب خاتم الانبیا چون سر مبارک نور دیده خود را بر دامن دید برداشت …
چسبانید و … نزد جناب ابوالبشر آورد … حکایت کرد که ای پدر بنگر که امتان
خاکسار با فرزندم چه کردند و حقوق … را چگونه بجا آوردند راوی گوید که چون این حال را دیدم مضطرب
و سراسیمه گردیدم و در آن حال روح الامین بجناب ختم المرسلین عرض نمود که یا رسول الله انا صاحب الزلزال
من مامورم که زلزله زمین … هرگاه دستوری باشد زمین را متزلزل کردانم و بنیاد آن و ساکنانش را …
آنجناب روح الامین را اذن نداد و باز جبرئیل زبان بعرض گشاد که چون از قهر … بهلاک …
… ساکنان این مکان … مرخص فرمایی که این موکلین را هلاک … جان …

خاک غلام حضرت شافع العباد او را بفت و دو جناب روح الامین سی و نه قور را ملک کرده چون نوبت بمن رسید
اضطراب و دهشتم زیاد گردید فورا بر زمین در خدمت جناب رسالت مآب افتادم و استغاثه و زاری نمودم
و رسول خدا شفیع خود ساختم آنجناب فرمودند که ای اخی دست از او بدار و او را بشفاعت دیگرانی مپیش
واگذار که در هر دو جهان ملعون و مستحق عذاب حضرت یزدان خواهد بود وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ
يَنْقَلِبُونَ اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ
الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا

مجلس شصتم در خطبه خواندن جناب سید الساجدین امام زین العابدین در شام کفر آیین

بسم الله الرحمن الرحیم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ
نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
محرمان کوی مشتاقی و محرمان کوی وفا و وفاق این مبارک حدیث را از عبد الله مبارک چنین روایت کرده اند
که در سالی با جمعی بطواف بیت الله الحرام احرام بسته و بشوق زیارت رکن و مقام از خانه برآمده بیابان
می پیمودیم و بذوق تمام قطع مراحل می نمودیم از قضا روزی از قافله و یاران دور گشتم و از شاهراه دست
راه بر جانب سرگشته چون گرد باد می گشتم ناگاه کودکی دیدم مانند آفتاب تابان از افق آن بیابان
طالع و مانند ماه منیر از کناره آن بادیه تابان و لامع گردید نمود او هفت سنین عمر طی کرده و در آن وادی
پای پیاده و راه رو روی او آورده بشوق تمام در آن بیابان گام میزد و می شتافت و بشغلی یا کلام از عالم غفلت
روی نمی تافت که عقل از سرم رفت و دیده ام بجانب آن نور کور او حیران گشت گفتم سبحان الله صحرای باین
خطرناکی و بیابانی بدین هولناکی که در هر مغاک او غولی است رهزن و در هر خارش دیوی راهزنی است
مسکن کودکی باین خوردسالی بپای پیاده چگونه بمقصد رسد و این بیابان پر مغیلان را از هم نورد و پیش او رفتم
گفتم ای صبی از کجا می آئی دیدم بیابانی فصیح فرمود من الله یعنی از نزد خدا گفتم کجا اراده داری دیگر کلام جانب
روانی گفت الی الله گفتم چه چیز گفت یعنی الی الله گفتم زاد و راحله ات کو فرمود و زاد و راحلتی کجاست گفت زادی
تَقْوَايَ وَرَاحِلَتِي رِجْلَايَ وَمُرَادِي مَوْلَايَ زاد من تقوی و توشه من اعضای من است و راحله من
دو پای من و مراد و مقصود من مولای من است گفتم در بیابانی باین خوفناکی تنها چرا [illegible] باین [illegible] کن بی

بار دیگر این گریه جگرسوز قدم [illegible] برد [illegible] که [illegible] بریده بدست او داد [illegible]
استنباط قدم [illegible] بجانب [illegible] بدست [illegible] شود [illegible] رجل [illegible]
گرد [illegible] بیابان [illegible] حاجی [illegible] کعبه [illegible] [illegible] بیابان [illegible]
[illegible] ارادت [illegible] در این [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] أَخْبِرْنِي مَنْ أَنْتَ [illegible] در این [illegible]
ای شیخ [illegible] [illegible] [illegible]
نَحْنُ قَوْمٌ مَقْهُورُونَ نَحْنُ قَوْمٌ مَقْتُولُونَ [illegible] قوم [illegible]
[illegible] قوم [illegible] [illegible]
[illegible] نَحْنُ عَلَى الْحَوْضِ نَرُودُ وَنَسْقِي وُرَّادَهُ [illegible]
[illegible] فَازَ مَنْ فَازَ بِوِلَايَتِنَا وَمَا خَابَ مَنْ خَابَ [illegible]
[illegible] وَمَنْ سَرَّنَا نَالَ مِنَّا السُّرُورَ
وَمَنْ سَاءَنَا سَاءَ مِيلَادُهُ [illegible] وَمَنْ كَانَ
غَاصِبَنَا حَقَّنَا فَيَوْمَ الْقِيَامَةِ مِيعَادُهُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
رسیدم [illegible] بیت الله الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] امام زین العابدین
[illegible]
[illegible]
[illegible] از کس [illegible]

روایت نموده‌اند که در رساله شوق طواف بیت الله الحرام که چون [illegible] به ذوق زیارت رکن و مقام و حریم

حرم رسیده به این عزم مشتاقان گشتم و پای ارادت در سر نموده به اشتیاق هر چه تمامتر روان شدم چون رسیدم به آن

حالی که [illegible] مشرف شدم هر دم نوری از انوار جمال کعبه الحرام [illegible] و رکن و مقام [illegible] با فقه و جوابی [illegible]

و خورشید عالم گیر زرد و ضعیف و چون حال [illegible] مشغول طواف است [illegible] و اشتعال [illegible]

عاشقیت [illegible]

کاهش آتش [illegible] آگاه [illegible] آب [illegible] جان مردان [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible]

آتش [illegible] حرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا یا ایها

المأمول في كل حاجة إليك شكوت الضر فارحم شكايتي ألا يا رجائي أنت تكشف كربتي

فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي أتيت بأعمال قباح رديئة وما في الورى خلق جنى كجنايتي

وزادي قليل ما أراه مبلغي أللزاد أبكي أم لبعد مسافتي أتحرقني بالنار يا غاية المنى

فأين رجائي ثم أين مخافتي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سینه‌اش

از سینه‌اش چو ریحان شنید   پس اکنون براندیش [illegible]   [illegible] بهوش [illegible]

[illegible] و دیگر بر آمد ز پای   تو گفتی روان شد [illegible]   بجائی که اندر آمد جان ناتوان   تو گفتی روان

نفس شد روان حسن بصری گوید که دیدم آن مضطر عاشق و بندگی [illegible] و سر افکند [illegible]

[illegible] از پای [illegible] از هوش رفت گویا از این دیر [illegible] سرای رخت بربست و به وصال جانان

پیوست [illegible] در کوی دوست جان داد [illegible] شوق قدم در راه جان دادن نهاده پروانه‌سان [illegible]

جمال جانان سوخت و آن سوختن [illegible] انبیا و صلحا و اولیا [illegible]

[illegible] و جان دادن [illegible]

[illegible] الحسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible] علی ابن الحسین [illegible]

[illegible] المناجات [illegible]

[illegible] قال الله تعالى في حقهم إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا

[illegible] يا أبا سعيد خلق الله الجنة

لمن أطاعه ولو كان عبدا حبشيا وخلق الله النار لمن عصاه ولو كان حرا قرشيا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] آل فرعون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عظیم زینب در میان رحمی بخشا زینب خانه ستم و صابر و نا کریم که ... ای شمال در ... [illegible]
زینب مراغی برکند بیت نیعی فیا ذلة الاسلام بعد عزه ویا لک من رزء على الانام
خطیر وای از ذلت اسلام بعد از عزت وای از مصیبتی که آن بر مردم میان ... وای حجوع
بعلة الزمن ... وای فؤادی ... [illegible] و بعد از این کلام جانب ... که
... آتنفی مصاب السبط نفسی الفدا مصاب له قتل النفوس یسیر
آیا از ... خواهم که مصیبت سبط رسول خدا که جان فدای او باد مصیبت او مصیبتی است که هلاک همه نفوس ...
... فأصبح یدعو هل مغیث یغیثنا فهل من مجیب وعز نصیر
آن سرور ... بکش ... ببلاشاده ... آیا فریاد رسی هست که فریاد رسد ... جواب ...
... و لم یبق الا عصبة علویة لهم عرصات ما لهن قصور ... [illegible]
برای او باقی نماند ... طاهره علویه که جان ... کشته ... و قالت
بنت المرتضی زینب ... صرعا ... [illegible]
... در میان خاک و خون افتاده ... فنادت یا علی صوتها منجرة
الا هل لنا ... مجیر پس ... [illegible]
جدنا ... سبطک ... فیا ابا ... [illegible]
سید ... که در زمین کربلا کشته ... در میان خاک و خون ... بنات ... جناه ... [illegible]
... و قصور ... [illegible]
... نشسته اند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ای مجلس ...

خطبه سیده آن حضرت را ... امام حسن ... امام حسن العسکری ... [illegible]
... آن حضرت ... [illegible]
... جناب سید سجاد ... امام ... [illegible]
... جناب امام زین العابدین ... [illegible]
چون ... امام زین العابدین ... [illegible]
سید سجاد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امام زین العابدین ... [illegible]
... منبر ... آن خطیب ... [illegible]
... جناب امام زین العابدین ... [illegible]
... آن خطیب ... [illegible]
... [illegible]
حضرت ... امام ... آن حضرت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر منبر برآمده پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

گوشوارهٔ عرش برینند و دو نهال بوستان حضرت خیر المرسلین [illegible] منزلت [illegible]

[illegible] حضرت خیر البشر [illegible]

[illegible] کاینات [illegible] پیغمبران [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] فرزند [illegible] خدا [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] پیغمبران [illegible] محمد [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] اصحاب [illegible] احزاب [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] رسول خدا [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] ایوان [illegible] آفاق [illegible]

[illegible] مکارم [illegible] اسد الله الغالب [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] سادات [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] مظلوم [illegible] مصطفی [illegible] مرتضی [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] زمین و آسمان [illegible] فرزند [illegible]

[illegible]

[illegible] فرزند [illegible] حضرت [illegible] امام حسین

[illegible]

حضرت [illegible]

مردم [illegible]

برادران

برادران [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اشهد ان محمدا رسول الله [illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسن و حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین

مجلس شصت و یکم در خطاب [illegible] خاتون [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله اشهد انک طهر طاهر
مطهر من طهر طاهر مطهر طهرت وطهرت بک البلاد ورحمة الله وبرکاته

راویان حدیث معتبر ... روایت ... صحیح ... آورده اند ...
جناب نبوی ... عالم امکان ... اسرار ... حضرت ...
گردید ... رسالت ... علیه السلام ...
... ساعی ... رسالت ...
صورت ... برحمه ... صورت ... علیه ...
دعوت ... قدرت الهی ... حضرت ... مصطفوی ...
و علوم ... اسلام ... شرق و غرب عالم
گذشت ... رسالت ...
هدایت ... حضرت احمدی ... محمدی ...
خلاصه ... معجزات و خوارق عادات آن اشرف کاینات ... رسالت ...
... حضرت ...
و اطراف ... عالم ...
خواندند ... هدایت ... رسول ...
... طایفه ... حضرت ...
... مذهب ...
... حضرت ...
... صحابه ...
... حضرت ...
... الکاری ...
علم ... حضرت نبوی ...
... حضرت رسالت ...
... طریق مذهب ... صاحب ...

دارابا

و در زمان ... حضرت ...
... علوم ...
... طریقه ...

حزن ...

دارا را بنها بزرگ تر بوده عاقب ... نام ... بکام ... و برهان و آیات ...
... بان سرور که پیغمبری و نبوت ... صفات و اخلاق و اطوار ...
او ... شجاعت ...
... علوم ربانی عارف ... اسرار و آثار انبیا و مرسلین ...
... حضرت ...
... خیالات ... گروه ... خارج
... دخول ...
... حضرت نبوی ... داخل مسجد ... مسجد ... حضرت
... مشغول ...
... خلایق می گفتند ...
... طریق مذهب ... نماز کرده ...
... اصحاب ... مسجد رسول ...
... حضرت رسالت ...
... قیام و قعود و رکوع و سجود ...
... حضرت ... طریق ... احکام شریعت
... نماز ...
که در فنون دانایی ... عالم ...
سرور ... انوار جلال ... مبارکش ...
و از شوکت و شان بزرگواریش زمین از آسمان و عالم ناسوت از ملکوت برتری یافته ... هزاران ...
... هزاران موسی ... وصف ...
نبوت و پیغمبری ... کلام ... وحی ...
... فلک ...
... هزاران ...
... هزاران ...

بعد از ادای سلام و درود بعرض مقدس غالب گردانیدند که آمده ایم از حضرت نبوی مستفسر شویم و از کماهی دعوت جناب رسالت
پناهی معجزه چنانچه نبوت خود را بر ما اثبات فرماید ما هم مطیع و فرمان بردار و الا کمر خود گرفته روانه شهر و دیار خود
شویم آنجناب در جواب ایشان فرمودند که میخواهم شما را بیگانگی معبود یگانه و خالق آسمانها و زمین که نه فرزند دارد
و مثل و نظیر و چون و چند و عدیل و شبیه که جز او پرستش را سزاوار نیست و غیر از ذات اقدس و ستایش و بندگی نشاید
الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ بخوانم که مراد این زمان پیغمبری و هدایت کیش درست
و علم اولین و آخرین بفضل و کرم خود بمن داده و حضرت مسیحا بنده بود از بندگان سابقه که برتبه فضل و کرامت مخصوص
و برتبه پیغمبری و نبوت منصوص مانند سایر عباد می نوشید و می پوشید و در طریقه هدایت کافه انام می کوشید
اوامر و نواهی الهی بخلق میرسانید ایشان از بنده گرامی هر چند هر رنگ و مثل بر خدا نهاده است بیت اگر
گوید مکان خدا است خدا بجز خداوند پاینده نیست مسیحا بغیر از یکی بنده نیست من و موسی و عیسی و هر که هست
همه بندگانیم یزدان پرست ایشان در جواب بعرض مقدس رسانیدند چنانچه حضرت مسیحا بنده و در مرتبه عبودیت
پاینده بود چرا نیست مانند سایر مردم پدری داشته که در مرتبه ابوت او قدم گذاشته باشد هر پسری که روی
از کتم عدم بعرصه شهود آورده لا محاله به پدر محتاج است و از داشتن پدر لا علاج حضرت ختمی پناه فرمودند
در نزد قدرت حضرت خالق قادر و خداوند غالب قاهر ربت همه چیز مقدور است و هر چه از
من حیث آن منظور قدرت جمیل تقاضای این داعی چنین بود که بدون وجود اب این موجود را از پرده
نهان روی بکاینات شهود نماید چنانچه حضرت ابو البشر که جمله مخلوقات را سر دفتر و اولیا را امید بوده نه پدر
داشت و نه مادری که قدم براه وجود گذاشت و لوای نبوت و پیغمبری بر کافه جهان افراشت امر آن کبر
حضرت مسیح عجب تر و غریب تر بیش نیست الغرض جناب ختمی مآب جلوه ای که در مضمون بر سطور و در
احادیث و خبر مذکور است بادله و براهین عقلیه و نقلیه و حجج واضحه شافیه بر ایشان القا و زبان حق
لسان را گویا کرده ایشان گروه کور از این جواب مبهوت و مانند نقش دیوار لب بر سکوت نهاده گشتند
خاموش و برخی در وادی شقاوت فرو رفته و در بادیه ضلالت و لجاجت مستغرق گشته آن حجج
و براهین ساطعه را منکر و در طریقه خود مصر بودند که دفعة حضرت جبرئیل بر جناب نبوی نازل
و آیات مباهله را بر ظهور حقیقت آن جناب و رفع مشغله شاهد آورد فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ و بعرض اقدس رسانید که خداوند
کریم سلام و تکریم بجناب مقدست میرساند که چنانچه این گروه با آیات و براهین آئین دین حسن اعتقاد مستحکم

عَلَى الْكَاذِبِينَ

داشته و از راه لجاج و عناد قدم در راه طریق خطا گذاشته بجز آن است ایشان را مباهله وجه دار ایشان تمام
گردان و خود و ما نیز خود و انساء و ابناء خود را آورده دعا و نفرین با خدا قرین نما و از این مباهله ابواب اعجاز
بر مومن و کافر بگشا و بگو که ایشان هم بیاورند مخصوصان خود را که هر یک در ادعای خود کاذب باشند مستحق
عذاب ابدی و لعن سرمدی گردیم که این آیات و معجزات الی یوم القیوم بحسب در زبان شیخ و شاب
و ذکر جنان اولوالالباب خواهد بود جناب رسالت مآب شرائط مباهله و مقدمات قصه را بر ایشان
گروه اظهار نموده و ایشان هم قبول نموده بنا بر این شد که روز دیگر هر یک از طرفین مقام مباهله بیایند
حقیقت صدق و کذب دیگری را ظاهر نمایند چون روز دیگر شد حضرت مصطفوی علیه و آله التحیه جناب
مرتضوی و حضرت بتول و دو قرة العین خود را حاضر ساخته و عبای مبارک بر سر ایشان انداخته گفتند بار
خدایا هر پیغمبری را اهل بیتی است که مخصوص باو و اینها روح روان من و جگر و جان من و مخصوص من شده اند ایشان
در گرد آن سنگ در پس و بعضی و چپ را که جبرئیل نازل گشته و آیه کریمه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا آورد و عرض کرد که ای حبیب خدا این اهل بیت را آفرید و از عالمیان
برگزید و عصمت و طهارت را به ایشان ارزانی فرمود و اینها را بهتر و معتبر جهانیان نمود و زمین و آسمان بوجود
اینها برپا گردیده و ایشان را به امامت و وصایت رسانیده ایشان را برافراشته و قدم در طریق مباهله گذاشته
که قدرت خدائی ظاهر خواهد گشت و صدق منکرین در هم خواهد شکست پس حضرت رسول فرمودند
که از اصحاب کبار احدی همراه نیاید و قدم در خدمت آن جناب نگذارد و دست حضرت امام حسن را در
دست حضرت سیده مظلوم را و بعضی گرفته جناب اسدالله از عقب روانه شده و نساء از مدینه طیبه
تشریف بردند از آن طرف گروه نصاری بانتظار روز موعود از مسکن معهود برآمده جمعیت خود را
داده میعادگاه قدم نهادند و با خود قرار دادند که چنانچه جناب خیرالانام با ازدحام تمام و حشم تمام
مالاکلام و جمعیت خواص و عوام و اصحاب و خدام بمباهله آید معلوم است که اساس کارش فریبی است
و دنیا داری و بنیادش حیله وری است و مملکت مداری و چنانچه ورای این باشد ظاهر است که به قوت نبوت
و پیغمبری است و ما چنان رسالت و پیغمبری که ناگاه دیدند در خارج مدینه نوری دو تابان و از افق آن جلوه
نمایان از عکس تجلی جلال کبریائی انواری چند ظاهر شده و اسراری چند با هرکه در دشت تابان شده
روضه رضوان رشک گشته و سطح صحرا و بیابان در روشنی از چشمه خورشید درخشان گذشت و انوار آن
نصاری را حیرت بر حیرت افزود و تعجب بر تعجب نمود که آیا وادی ایمن است یا کوه طور که فرش است

بارده رضوان و حور محل تجلی انوار ذات است یا مکان ظهور اسرار صفات گویا عرش فرش گشته یا عرصه غبرا
از علو اعلی گذشته آسمان زمین است یا زمین آسمان معنی فضای این مکان لامکان است یا رشک روحانیان
بهشت جاودان است یا مرتبه پیغمبر جسته از آن روی که ماه که نمودار شد رهنمای و آن دشت آنچه نور خدای
زیب نمودار شد آنگه که عیسی ماه نور او ایا آنگه بدرت رهنمون پرده از نور شد جهان بر نوای
رسیدی از آن دشت بر هوش و گوش پی طرقوا لبیس ندای سروش جهان داوری دیگر آمد پدید
نو گشت جهان وار آمد پدید به صورت نمودار آمد عجب عیان گشت آیات آن ورب جهان پرور از
ره بینش دیگر خدا باره بستند کان پی صبر گروه نصاری گشاده چشم براه به هر چاره چشم یکی نور
اگر بر لبشان فروغ نگرند چنین زبانشان زده نمودار شده داوری دگر عیان گشت سیمای [illegible] جمال
چه روی از رخ گشوده در چه گونه یزدان نمود به جلوه [illegible] به جمال شکوه و مردودی زن نصاری گروه چه چشم نصاری
بر لبشان فتاد عیسی و مریم شود نماید به بختشان رای شد هنوز چه دیدند آن سر خداوندگار چه [illegible]
رسول خدای خدا شد بر آن انجمن خود نمای چشم آن گروه [illegible] حیرت [illegible] بر شاه مردان [illegible] یزدان
افتاد هیبت [illegible] که دیده آنها از آن شان [illegible] بتره [illegible] از اینجای [illegible]
از نصاری شنیده بودند و دیده [illegible] مسیحا [illegible] و دیده بودند جمالی مشهود ایشان گردید و جلالی
صورت نظر شان رسید که دست قدرت لایزالی مانندش مثالی به دید [illegible] و کلک صنع ذوالجلال
جمالی مصور کرده گویا جلال قادر متعال مصور گشته و جمال صانع ذوالجلال نقاب از رخسار [illegible]
دیدند که هزاران عیسی در قدمش غاشیه بردوش بوده و صد هزاران موسی از نفس انوار رخسارش [illegible]
سلیمان نگهی می نظر آنها جلوه گر گردید که سلیمان در دربش کم از مور [illegible] و در صف بارگاهش حیران و پی [illegible]
و آن دشت پیدا گشت که [illegible] از رنگ نگارش گلستان خجل شده و نغمه [illegible] بلبل جبریل [illegible]
با خود گفتند مسیحا در این دشت آمده یا خدای عیسی پرده از جمال برگرفته مسیحاپرستان از آن رای و روی
شاه و دگر گفته که ما مسیحا دگر در جهان در اینجا فرود آمده از آسمان چه چشم خدا بین بندشان [illegible]
روی گشته عیسی که کجا چشم کورانست بر دوران کرای [illegible] خدا بین غایب خدای زیبای او [illegible]
زدست گشته [illegible] از روی یزدان پرست [illegible] [illegible] هزاران مسیحا رکنم عدم
مریم پیرهنی دیدند در نقاب نور مستور و مانند جان پاک از آلایش آب و خاک مبرا و دور که مریم [illegible]
از جان و دل [illegible] جان گستره [illegible] دامن [illegible] روان بر پاکان [illegible] [illegible] آن پاک فرزند [illegible]

دیعیش در رنم [illegible] نفس قدم [illegible] وقش چهره مریم [illegible] از آن دم مسیحا دم آموخته بند گره بش [illegible]
روزگار عیسی دم مریم که دیدی [illegible] کار تنهی [illegible] آکرفایده مریم کجا آمدی عاید که ناگاه نظر آن فرقه [illegible]
معصوم و دو کودک مظلوم افتاد که دست یکی را حضرت نبوی در دست گرفته و دیگری زینت آغوش شاه حق پرست
که هوش از سر ایشان گذشته و قرار از جانشان رخت فرار بسته دو نهال [illegible] دیدند مانند دو شمع [illegible]
با رسول خدا نفس که طرفی از وجود و شان سر سبز و یار و در [illegible] شده [illegible] از فرح [illegible] موجود و با زیب و فر
کلک صنع مانند آن دو جمال دلپذیر و چون آن دو مثال بی نظیر صورتی به دید نیاورده و بعضور قدرت [illegible]
ما بیان است به ظهور قدرت و بروز صنعت خود آشکار کرده آن یکی مظهر سربازی میدان وفا و این یکی [illegible] ظهور [illegible]
که شیر بشیر حلقه غلامی انبیا را در گوش جان نموده و روح الامین و روح القدس روی نیاز بر عتبه [illegible]
[illegible] دست قدرت قلم [illegible] بر بیاض صفحه رخسار انورشان با مداد [illegible] نوشته که این یکی [illegible]
وفات و آن [illegible] یکی [illegible] تیغ جفا [illegible] آن از آب شربت شهادت چشیده و این از بی آبی [illegible]
شهد شهادت نوشیده و لب آن از سموم زهر حادثه خواهد سوخت و حنجر آن از خنجر شمر [illegible] خواهد [illegible] مبارک
این از شدت زهر سبز رنگ خواهد گشت و رخساره و رخسار آن از صدمه خنجر شمر سرخ و گلگون خواهد گشت
مرتضاء دست حیدر و نجات رسته و میدان امتحان و نجات این شیوع [illegible] جهان خواهد بود و آن
ابواب جنان بر چهره گنهکاران خواهد گشود گرفته یکی دست او را بدست شده [illegible] بی [illegible]
قرین اندرا آغوش جانانه جان و در آمده زیب یک آسمان زینت نبوت نمای بهر [illegible] نهال نبوت [illegible]
بدور [illegible] یکی کودک خورد سال که او را بند جز نبوت جمال [illegible] بی [illegible] گران [illegible]
[illegible] سروری [illegible] چه بر دوش او گرد جای [illegible] بر او دوش جای [illegible] [illegible]
از دو کس بر پیروان رهبری چه دیدار او دید رب از هر کس ندیدار او گشت یزدان شناس [illegible]
چو آن راز دید سوی قوم خود دل شکر نگریه که گر این دو کودک بر آمد [illegible] بسوی خداوند [illegible]
بخوانند بر قوم عیسی خدای مسیحا پرستی نماند بجای [illegible] آتش آید بعیسی گروه که سوزد همه [illegible] و [illegible]
[illegible] نبوزد [illegible] که سوزد همه [illegible] سلطان [illegible] چون گروه نصاری دیدند که بجز آن چهار تن
احدی همراه حضرت ختمی پناه نیست و احدی از اصحاب و یاران خدمت آن جناب نیست [illegible] تحقیق [illegible]
آن بزرگواران آغاز نمودند ظاهر گشت که آن جوان مظهر العجایب و مظهر الغرایب امام المشارق والمغارب
الذی جبه فرض علی الحاضر والغائب علی ابن ابیطالب داماد و وصی و خلیفه و ولی [illegible] رسول خدا است

یک دختر رسول خدا سیدة النساء زهرهٔ زهرا بتول عذرا و زوجهٔ شیر خدا فاطمه زهراست و آن دو کودک دو فرزند
طاهرهٔ بتول و دو پارهٔ جگر رسول اند ایشم و خائف باطراف و جوانب نگریسته و گریه و زاری میکردند و از آن انوار
حقیقت نبوت و رسالت را فهمیدند عقل ایشان مات گشته و آب حیرت از سر شان گذشته با هم گفتند که
مشاهدهٔ آثار خدائی مینمائید و ملاحظهٔ اسرار کبریائی که عیسی مسیح سو کنند که اشباهی چند می بینیم و جلالی معاینه
میکنیم که از جمال ایشان نور طور ظهور یافته و مسیح و مریم در طریقهٔ بندگی ایشان رشته اند چنانچه لب بجواب
کشایند و بجانب ما نظر غضب نظر نمایند کی از قوم نصاری در جهان باقی و دیاری از فرقهٔ ترسا موجود نشود
نخواهد ماند عذاب یزدانی را بر خود نازل و خشم و سخط سبحانی را بر خود شامل می بینیم این بزرگواران چنانچه
کشند این کوههای گران از جا کنند و بشرق و غرب عالم افکنده خواهد گشت عاقبت در آن روز
گروه نصاری را بعذاب الهی معاقب و بعقاب مضمون فغشیهم من الیم ما غشیهم معاقب و بخطاب الا لعنة الله
علی قوم الکافرین مخاطب دیده از اطراف و جوانب بلای آسمانی و عذاب یزدانی را نگران شد
و مجموع مشاهده نمود طریق تصدیق را از جان بقدم صدق و اخلاص پیموده با یاران عهد گشته بزبان
و بیان مشک لب گشادند و جبین مرتعش و انفعال بر زمین خجالت و انفعال نهاده اند که هستند حق حقوم
و نفقات و جنس بخشایش خطایا و زلات از حضرت رحمة للعالمین می باشیم که از مباهله و نفرین بگذرند
بهمان قرحت جبلی و کرامت فطری که حقیقت مذهب نبوی بر ما معلوم و کیفیت رسالت مصطفوی
مفهوم گشته که رسالت و پیغمبری بر وجود مسعود مخصوص و بسلسلهٔ نبوت انبیا بر ذات والاصفات مختوم
و مفوض است بر ایشان هم چنانچه آن نور پاک شده اند پاک گوهر که ای روی ورای تو یزدان
دو گیتی زروی تو یزدان گرای کشد از تاب رخت مردمی هزاران مسیحا مسیحا دمی الوالعزم
عزم تو راجب الوالامر امر تو را کارسب حضرت رسالت پناه معذرت و استدعای ایشان را پذیرفت
و از راه رحمت و عنایت از دعا و نفرین با ایشان گذشت منت ایشان را قبول و مستدعیات ایشان را
مقبول فرموده و جزیه بر ایشان قرار داده که هر ساله هزار حله یمانی و بیست زره آهن بجهت مسلمانان
اسلام آورند و لب جدال و نزاع با مسلمانان در نوردند و مرخص گشته بسوی اوطان و بجانب نجران
معاودت و مراجعت نمودند ای شیعیان و عزاداران ملاحظه نمائید که از برای این بزرگواران
چه بلا و مصائب که روی نداد و این دنیای بی اعتبار چه ستمها و جفاها که بر دل ایشان ننهاد و بتواتر
و توالی شنیده باید که بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی الی یومنا هذا که صعود و هبوط در کربلا

پیشتها که بر آن برگزیدهٔ خدا فرمودند و رحمات و عنایات بی حد و در عبادت و غذا و کوتاهی ننمودند
بخصوص و بهشتیان جانی نور کربلا بصحرای دشت غم اندوز جناب سید الشهداء علیه السلام و آنچه که
آسمان و زمین را از هم بپاشید و کروبیان و ملائکهٔ مقربین را الی یوم القیامت زار و غمگین کرد چنانکه
در روایت که بعد از شهادت آن حضرت آسمان چهل شبانه روز خون گریست بنحوی که چادری و نیز مرغ
و دیوارها سرخ بود و چهل روز هر سنگ و کلوخی که از بیت المقدس برمیداشتند در زیر آن خون بود و بیان
چهل شبانه روز لباسهای قرمز کردید و خورشید منخسف بود و شده روی نورخود و کوهها از این جنابشان دیده
و دریاها بموج و تلاطم در آمدند و در همه عالم از شرق تا غرب آثار و علامات عجیب و غریب ظاهر گشت فغان
و نوحهٔ جنیان از اصوات برگذشت و فوت حضرت ضعفه گردید از شنیده باید که در آباد و آبادی ماهی بود و بیان
الف است و در مشهور است که هرات جانور کربلا ظهور رسیده و خاک عالم بر سر شیعیان گردیده
آن مرغ از آباد آبادی رفت و در هوابها با دل محزون و خاطر غمناک نشست اما تری الافاق مغبرة
والشمس حمراء بکدرة او قمرنا آیا نمی بینی آفاق را و سنگهای کوهها را که چگونه غبار اندوده گرفته
و نمی بینی آفتاب را که چگونه سربرهنه و سرخ و متغیر احوال و بر سبیل رب طلوع و غروب میکند اما
تسمع الرعد یبکی له والبرق والنجم ینقطر هما آیا نمی شنوی رعد را که بر او میگرید و همچنین
برق را و ابر را که بهم میگریند که میکند اما تری الجبل لم ترتعد فی طیرانه شاهد البکا
آیا نمی شنوی و نمی بینی زنبور عسل را که در وقت پرواز موزون صدای شکسته اش گریه را می آید و کل
تقعیر فیها قبره فکر بدا کل مکان تربته و همه عجائب و این قبر معطر آن حضرت
و همه مکانها کربلاست و کل یوم یومه لما تعض شر بلا علما و همه روزها روز عاشورا
و همه ایام روز شهادت آنحضرت است که هر گاه مرغ آن را در بر شیعیان که می شستند
اول میگریید و ناله از جگر میکشید و اکتنفتم عن بخمن ما یکا والا مح و آن حنجر که گلوی مبارک او را اتی
و اول میگرید و ناله از جگر میکشید و آن نیزه که پهلوی مبارک آن شاه سید را مانند خار بر خود می پیچید و خبر شهادت
آنحضرت را بظهور رسانید ولم هو ما آینت شبابلا فی الکون الا ذا البکا بمجرد قسم که دیدم در این
عالم چیزی را وجود هم نرسانیده مگر اینکه با گریه و غم آنحضرت مقرون بوده است و بعضی اینکه وجود بهم رسانیده و ... این
عالم گذاشته اول بر آنحضرت گریسته اند و در این جهان هم که دار باقی و ایام پاداش و مکافات اعمال است
بنحوی داستان آن بزرگوار چیزی در میان میست چنانچه جناب فاضل کامل و عالم بارع عامل عارف ربانی

یقعی قاسم و آنشها

اسرار دانای شیخ احمد قدس سره منقولست که فاطمه زهرا را در خواب دیدم و در آن خواب صحیح نقل احوال شهیدم
و هیچ حساب و کتاب نبود که اهل جناب امام حسین که هر که را بهشت ببرند بجهت محبت و ولای آن جناب
و هر که بجهنم ببرند بجهت عداوت آن بزرگوار می بود یکی را بجهنم می بردند که چرا او گریه نکردی و دیگری را می گفتند
که چرا مال خود را در تعزیه آن حضرت صرف ننمودی خدا اشاالله ما را از محبین جان و تعزیه داران آن
جناب علیه التحیه چون سرشته دین شد نابکار مرکز دو نقره ماند زبرا گریبان زار آن تن که بود
شرفش برمزار جان سیراب چون گشت غرق خون زخنجر آن تشنه کام که منزا بود آب خضر سیراب
گردش ز تیر شمشیر اندوار در خاک تیره ماند چه شاهای نازنین بر نوک نیزه رفت چو سرهای تاجدار
چون دید روز قتل شهنشاه دین سرشت تا حشر خون فشاند از چشم روزگار تیر خدا شراب خوش وشاه
دین حسین در خون خویش خسته میدان کارزار دست خدا کجاست که چند دو دست خصم از خون پاک پیکر
لب تشنگان نگار غلطیده میان خون و طپیده در کنار خاک آن پیکری که فاطمه پرورده در کنار و از جمله حکایات
جگرسوز و روایات غم اندوز محنت که در شام غم انجام و ایام توقف ذریه امام انام سکینه بنت خاتون
دختر امام حسین در خواب دید که در های بهشتان گشوده شده و نوری در میان زمین و آسمان ساطع گردیده و حوران
بسیار فرود آمدند که ناگاه بستانی در نهایت سبزی و خرمی و آراسته گشته با انواع و ریاحین ظاهر شد
و در میان بستان قصری بود در نهایت رفعت و زینت سکینه خاتون میفرماید که ناگاه دیدم پنج ناقه از نور
شدند و بر هر ناقه مهر سواری نورانی سوار بود و ملائکه بسیاری بر ایشان احاطه کرده بودند و یکی از ایشان که
مرتبه اش از همه بالاتر بود و جمیع خلایق در نهایت ادب تعظیم و تکریم او می نمودند بسیاه پوشیده و دست بر
دست گرفته آن پنج تن با آن گروه و ملائکان داخل آن قصر شدند و زنی نزد روی نزد من آمد و گفت ای
سکینه جد تو محمد مصطفی ترا سلام میرساند گفتم این قصر از کیست گفت از جد بزرگوار تو جناب امام حسین است گفتم
این پنج کس که بودند که داخل قصر شدند گفت اول آدم صفی بود و دوم نوح نجی و سیم ابراهیم خلیل و چهارم موسی کلیم
گفتم پنجمین که بود که لباس سیاه پوشیده و در نهایت اندوه بدست بر سر داشت و بدست دیگر محاسن خود را گرفته
و از ضعف می افتاد و بر میخواست گفت ای سکینه آن افسانه آن جد بزرگوار تو رسول خدا بود گفتم نزد جد خود
میروم و شکایت همت را با و بگویم ناگاه مرد زنی را دیدم که در نهایت جمال و کمال بود دیدم که در نهایت حزن و اندوه
ایستاده و خنجری در دست داشت و بان خون گفتم این شخص با جلالت کیست گفت این جده تو علی ابن ابیطالب است که بسوی تو
سرعت مینماید گفتم با جد ای سیدای که بر سر ما چه آوردند مردان ما را کشتند و طفلان ما را ذبح نمودند ما را

و برسران برهنه سوار کردند یا جداه لوترانا بالطف قد قتلت رجالنا و ذبحت الاطفال النهب قلت اموالنا
سیه دی و کوه کوه بگریه گشتند مردان ما را دیدند و ... فرزندان را سر برهنه و افتاده و بر یا جدنا لو ترانا کنت تعیت فلا
تعات قد سدد وا لمزد والعناء که باش سیه بدی ما که ... و مکر و ... مکسی بخورانا ... سید و ... بسیار بر سر برهنه
بودند یا جدنا لو ترانا عینا بنات اینک بین الترب والجیم قد فرنا ای جد بزرگوار که باش چشم تو
سیه دیگر بگریه ... دیدی که ... و چه ای گفتند ما را بگیر بچه کرد یا جدنا لو ترانا و لیس لنا
عن اعین الناس من ستر قد فرنا لو قطعنا ای جد والا بار که باش سیه بدی ما را که برسران برهنه سوار بودیم و عبا و عمامه
که در چشم مردان ... سکینه میگوید که ... گفتن شد ... و گفت ای دختران خوب
کرامت من با فرزندان من چکردند پس آن حوری گفت ای سکینه حکایت بس است رسول خدا را گریه فرا داده ای بس
در گرفت و داخل قصر کرد و دیدم و در آنجا پنج زن بودند در نهایت حسن و جمال و نور و صفا یکی از ایشان که در مرتبه
از همه بالاتر و حسن و جمال از همه زیاتر بود و لباس سیاه در برکرده و دستهای خود بر لب ایشان نهاده و پیراهن خون آلود
او آلوده دست گرفته و در نهایت اندوه دست بر سر گذارده گاهی می نشست و گاهی برمیخواست و چون او
نشستی سایر زنان می نشستند و چون او بر میخواست ایشان نیز بر میخواستند از آن حوری پرسیدم که این خواتین محترمه
کیستند گفت یکی حوا و دیگری ساره زوجه ابراهیم و دیگری مریم مادر عیسی و دیگری خدیجه زوجه سید انبیا گفتم این
کیست که در نهایت غم و اندوه است و از شدت حزن گاهی می افتد و گاهی بر میخیزد گفت ای سکینه اکنون در نهایت
اندوه است جده تو فاطمه زهراست که از غم پدر بزرگوارت باین حالت است من نزد روی او رفتم و گفتم ای جده
حقیقت ما را که گردند و بار ما را اسیر کردند و بحریم شهر و دیار بدیار گردانیدند و پدر مرا گشتند و من یتیم کردند فاطمه
که این را شنید گریست و نالید و فغان بر آورد و گفت وا لهفتا و احرنا قلب یا ولدی وجبرنا یا قلیل الصبر
و الرفقا
اندوه من بر قوای فرزند را حسرتا و از مصیبت تو ای گوهر گرامی یا طول الحزن علیک الیوم یا ولدی ...
تهاری قبلک و الاکرنا ای فرزند من اندوه و حسرت من بر تو همیشه است و از برای تو خواب و راحت از من
رفته است و بکوا لکه من حسی و تقبل انفی و من رضیعا جناب فاطمه میفرماید که ... و فریاد بگریه و گفت
ای سکینه که فرزند مرا غسل داد و که ... و لیلاه ویلاه من اضعنا کفته و من دلی و دفنه
والنحر و الحدقا ای وای بر من وای بر من که فرزند مرا کفن کرد و که اورا دفن نمود و کفن کردن نگاه ... به
مظلوم و تنهان او شد ویلاه ویلاه من عینی المحنو طلبه و من ترکنا سلو النفس فاطلقا و او را ... و سرو
که فرزند مرا حنوط نموده و که در دفن او گریه و از برای روشن آن کرد ... که ویلاه ویلاه

من صلی علیه ومن ایضا تری الثری فی محل طبقاته و داد ... که بر فرزند من نماز کرده و گواه

اهل قبر شود سکینه بگوید فاطمه را بر سینه حسین ... یا سکینة قد قطعت احشاء قلبي

ای سکینه دل مرا پاره پاره کردی جگر مرا سوختی اینک پیراهن خون آلود پدرت را برداشته ام تا در روز بازار

حشر خون او را طلبم ... که در جمیع آثار ... در خدمت جدم ... درهای آسمان گشوده بود و فوج

فوج ملائکه می آمدند و زیارت پدرم را می کردند و بالا می رفتند چون یزید پلید این جواب را شنید چنانکه

بر رخساره خود زد و گفت مرا با قتل حسین ابن علی چکار بود و بعضی روایت نموده اند که ... آن جواب

شنود و ابن بابویه علیه الرحمة روایت کرده که حضرت رسول فرمود که قاتل حسین ابن علی در تابوتی از آتش

در او نصف عذاب اهل دنیا مقرر است و بسته دستها و پاهای او را بزنجیرها از آتش بسته اند و او را سرنگون در قعر جهنم

انداخته اند و از گند بوی او استغاثه می کنند اهل جهنم بسوی پروردگار خود و آن ملعون با جمیع یاوران خود که

معاونت او بر قتل آن حضرت کرده است ابد الآباد در جهنم خواهند بود و هر چند سوخته شود پوستهای ایشان تغییر

بدل آن پوست تازه می دهند تا آنکه بچشند عذاب الهی را ... یک ساعت عقوبت از ایشان ساکن نمی شود

جمیع جهنم در ... ایشان می کشند پس وای بر ایشان از عذاب جهنم و اول کسی که لعنت کرد قاتل حضرت امام حسین را

ابراهیم خلیل الرحمن بود و امر کرد فرزندان خود را و عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند

و بعد از آن حضرت موسی او را لعنت کرد و امر کرد امت خود را بآن پس لعنت کرد او را داود علیه السلام و امر کرد

بنی اسرائیل را بآن پس لعنت کرد او را حضرت عیسی و بسیار می گفت بنی اسرائیل که لعنت کنید بر قاتل حسین و دیگر

زنان او را ... در خدمت او ... که کسی که با او ... چنان است که با پیغمبران ... شده است

آن ... کرد و آن مدفون ... در نظر من است ... که زیارت کربلا رفته است و در

وقف ... است و آن زمین مبارک را خطاب کرده است که ... مدفون ...

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة

التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا جميعا

مجلس شصت و دوم ... در این ... بر بزرگوار ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن رسول الله لقد عظمت الرزية

وجلت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام فلعن الله امة اسست اساس

الظلم والجور عليكم اهل البيت السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

در کتاب بحار الانوار مسطور و مروی است که ... بحرین که ... تقوی و پرهیزکاری ... فضل و

دین داری ... [illegible]

وتقدیر

تا می علما و فضلا را [illegible] دیدند و حکایات والی را شنیدند در بحرین [illegible] دو سه روز [illegible] و گفتند خاطر شریف [illegible]
عمل در قوت آن حضرت می‌نماییم چیزی در این منظوری و هرچه [illegible] در این محقق است امیر چون ایشان را ملزم دید و آگاه
عجز از وجهات حال ایشان [illegible] گفت سه کار باید هوشیار رفتار شد یا اقرار بکنید یا [illegible] جزیه [illegible] شود [illegible] و خواد
وزیر بوده به رساله جزیه یا در اصل و یا آنکه تمامی از جهان گذشته و شود [illegible] چند [illegible] این رفت و ظاهر شد
و پرده را از روی این مبهم کشف [illegible] تمامی گفتند سه روز از امیر مهلت بستند تا در دم که [illegible] کشف این امر
کاریم اگر جواب آوریم فهو الصواب و اگر نه در دم آنچه امیر حکم کند عین صواب است و از نزد والی آمده در
مجلس [illegible] و رسانیدی [illegible] گشاده جمیع حرف جواب گفتند و جواب آن عاجز
می‌شدند تا آنکه یکی از ایشان غنچه‌سان لب به تکلم باز نمود که ای گروه [illegible] و شما هم از اعلام [illegible] و قدم
در معرفت ایمان و ایقان [illegible] ما بندگان خداوندی هست و صاحب کاری و این جمع عجزه [illegible]
خالق است و خداوندگاری مولای ما صاحب العصر و الزمان است و پیشوای ما حضرت امام الانس
والجان و همه جا حاضر و بر ما و در ماندگی ما ناظر سوای [illegible] حبل المتین ولای او ما را فریادرسی
و کاشف این هم و غم [illegible] مقدس [illegible] پس بهتر آن رای متفق [illegible]
که ده نفر از فضلا را از سایر هوشیار [illegible] و از آن ده نفر سه نفر برگزینند که هر شبی یک نفر به صحرای خارج
از شهر رفته و در معبد طاعت و عبادت نشسته خدا را بخوانند و خود را پناه با امام زمان [illegible]
نماید کشف این امر مبهم و حل این مشکل [illegible] و غم [illegible] که در شب اول یکی رفت و در [illegible]
تضرع و مسکنت [illegible] امری بر آن کشف نگشت شب دوم دیگری به آن طریق نمود و
فرج چهره نگشود و در شب سیم فاضلی کامل و کاملی فاضل که او را محمد ابن عیسی می‌خواندند با نهایت یاس
و نومیدی [illegible] سر برهنه و اشک خونین از بحرین دیدگان چون سیلاب [illegible] به صحرا [illegible]
و چون به محل معبد رسید ناله از دل برکشید و امام انس و جان حضرت صاحب العصر و الزمان را به استغاثه
طلبید از قضا شبی بود تاریک و تار آن صالح پرهیزگار گاهی در سجود و گاه در قعود و گه در قیام و گاه در سلام
مشغول دعا و گریه و متوجه [illegible] دائم امام زمان را یاری و استغاثت می‌خواند و طلب فریادرسی آن
حضرت می‌کرد چون وقت سحر رسید و هنگام استجابت دعای مضطرین قرین گردید دید نوری ساطع شد
و در آن دل شب خورشیدی لامع شخصی را ظاهر گردید و گفت ای محمد ابن عیسی ما لی اراک علی هذه
الحالة وما الذی خرجت الی هذه البریة یعنی ترا چه شد به این حالت می‌بینم و چرا به این بیابان آمده

دعنی فانی خرجت لامر عظیم و خطب جسیم لا اذکره ولا اشکوه الا الی امامی [illegible] کشفه
برای امری بزرگ آمده‌ام و نمی‌گویم مگر به حضرت صاحب الزمان و آقای شیعیان آن بزرگوار فرمود یا محمد انا
صاحب الزمان فاذکر حاجتک یعنی من صاحب الزمانم بگو حاجت خود را [illegible] گفت اگر تویی که من می‌خواهم خود میدانی

اظهار و شرح و بیان نیست | جام جهان نمایت خبر از دوست | اظهار عرض حال خود اینجا چه حاجت است

حضرت فرمود ای محمد کسی که با امام زمان متفق و اصحاب [illegible] معتقد باشند سه روز مهلت [illegible] اگر کار [illegible]
کسی بماند و باشند و او امام زمان خود را شناسند چنانچه [illegible] صاحب الزمان فرمود که [illegible]
[illegible] می‌شود به هر حال این عمل شوم و فعل مذموم که دیدی از وزیر شریر و آن ملعون [illegible]
ناشی شده و از تلبیسات آن [illegible] زمان است که [illegible] آن انار [illegible] داده و آن [illegible] قالب [illegible]
نموده انار را در اندرون قالب پوشیده و درخت آن انار در خانه آن [illegible] می‌باشد هر قدر انار بزرگ‌تر می‌شود
و قالب جای گرفته با این [illegible] منقش می‌گردد و صبح همراهی [illegible] بگو که جواب آورده‌ام باید به خانه وزیر آید تا
جواب گفته شود و هرگاه [illegible] همراهی شود و قبول نمود [illegible] خانه آن [illegible] طرف دست
بالاخانه بگو و آن بالاخانه جواب این [illegible] حرف [illegible] خواهند شد چون [illegible]
می‌خواهند باید [illegible] سوراخ [illegible] قالب انار گذشته و آن ملعون [illegible]
دیگر منظور داشته باید فوراً آن کیسه را برداری و آن قالب را [illegible] امیر [illegible] و او را از مکر و حیله آن لعین باخبر
گردانید و از [illegible] باید و بگو که [illegible] انار [illegible] دیگر است که خدا [illegible] وزیر [illegible]
نماید و بیان کرد اندرون اناری [illegible] است که [illegible] و [illegible] وزیر [illegible] صورت
و حالش [illegible] می‌شود و حضرت غایب شد محمد با شوق هرچه تمامتر [illegible] خود [illegible]
گفت [illegible] که خاطر [illegible] تعلیمی [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]
[illegible] و علمای اهالی بحرین نزد والی آمده [illegible] وزیر [illegible]
در همان بالاخانه رفتند و [illegible] کم و زیاد آنچه امام زمان فرموده بود دیده و [illegible] آورده و والی فوراً
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] کلام [illegible] رسانیده و [illegible] از شر آن ملعون رهانیده و فضلا و اهالی بحرین
غرق بحر [illegible] و [illegible] نموده [illegible] است و قبر محمد ابن عیسی [illegible] در بحرین میان
ایشان مشهور و معروف است [illegible] مطالب [illegible] عبدالملک [illegible]

و آن زمان که خلیفه روی زمین بود روزی بطواف خانه الله الحرام مشغول می‌بود و حضرت سید سجاد و امام همام
زین العابدین نیز در پیش روی وی بطواف مشغول بود و هیچ توجه بعبد الملک التفات نمی‌نمود و آنحضرت مشغول
بحضور قلب و ابتهال می‌بود که جهان را در نظرش نمی‌نمود و ما سوی الله را دیده نمی‌گشود عبد الملک پرسید که این کیست
که در پیش من طواف میکند و بمن ملتفت نمی‌شود گفتند علی ابن الحسین است و گفت بطلبید و گفت یا علی ابن الحسین
من کشنده پدرت نیستم چه چیز تو را مانع است از آمدن نزد من آنحضرت فرمود که کشنده پدرم بدانچه کرد
آخرت بر خود تباه کرد و پدرت دنیا بر خود تباه نمود اگر خواهی که چون وی باشی اختیار تو راست گفت حاشا
و کلا هرگز نخواهم لیکن میخواهم که پیش من آیی تا از دنیای ما چیزی بتو عاید شود امام مشغول خود را بر روی سنگ
ریزها گسترده گفت الهی عزت و منزلت دوستان خود را بنما در ساعت دامن آن حضرت بدر
آن نوع درها بود که شعاع آن ابصار را خیره میساخت عبد الملک از اشتها بر میداشت و نظاره می‌نمود و آنگه خود
لیکن بود امام فرمود که اگر کسی از نزد تو پروردگار خود چنین باشد محتاج دنیای تو نخواهد بود پس آن
حضرت گفت خدایا فرو بر آنها را که مرا در آن حاجت نیست بکبار آن درها ناپدید شد از سعادت [illegible]
منقول است که از حضرت صاحب الزمان سؤال نمودند از تأویل کهیعص حضرت فرمود که این حروف از اسرار غیبی
غیبی است و اشاره بقصه است که خدا تعالی بنده خود زکریا را بر آن مطلع کرده و بعد از آن بر پیغمبر حکایت
فرمود و بیانش این بود که زکریا از پروردگار خود سؤال نمود که اسماء آل عبا را تعلیم آن نماید پس جبرئیل نازل
شد و اسماء مبارک ایشان را تعلیم آن نمود و زکریا در محن و مصائب متوسل بایشان می‌شد و در شدائد پناه
به ایشان می‌برد و هرگاه آن اسماء شریفه را یاد می‌نمود و اسامی ایشان را بر زبان خود جاری میکرد که محمد و علی و فاطمه
و حسن بوده باشند اندوه او زایل میشد و چون ذکر اسم جناب سید الشهدا را می‌نمود خاطرش پر اندوه و جگرش
پژمرده میشد و بدون اختیار اشک از چشم او جاری میشد و چون آن غم بیش شد و در مناجات عرض نمود که
الهی ما بالی اذا ذکرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی و اذا ذکرت الحسین
تدمع عینی و تثور زفرتی یعنی ای پروردگار من سبب چیست که هرگاه نام آن چهار بزرگوار را یاد کنم
خاطر من از همه غموم و هموم تسلی می‌یابد و هرگاه نام حسین را می‌برم گریه بر من مستولی می‌شود و غمهای من هیجان
می‌آید پس حق تعالی او را از قصه کربلا خبر داد و باین حروف که کاف اشاره بکربلا و ها اشاره بهلاکت اهل بیت
و یا اشاره به یزید و عین اشاره بعطش ایشان در آن صحرا و صاد اشاره بصبر ایشان در آن مصیبت زکریا چون
مطلع بر آن قصه شد سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری گشته می‌گفت

الهی اتفجع خیر خلقک بولده الهی اتنزل بلوی هذه الرزیة بفنائه الهی البس علیا و فاطمة
ثیاب هذه المصیبة الهی اتحل کربة هذه المصیبة بساحتهما یعنی ایخدا آیا بدرد خواهی آورد دل بهترین خلق را بمصیبت فرزند
وای خدا آیا بلای چنین قضیه بساحت عزت او را خواهی داد و آیا جامه این مصیبت را بعلی و فاطمه خواهی پوشانید
ایخدا آیا الم این مصیبت را بساحت مبارک ایشان فرود خواهی آورد پس گفت ای پروردگار من فرزندی بمن
کرامت فرما که در پیری باعث طیب خاطر و روشنی چشم من شود و در فریضه دوستی او کن تا دل من در
مصیبت او بدرد آید همچنانکه دل بهترین خلقان در مصیبت فرزندش بدرد خواهد آمد پس حق تعالی یحیی را باو کرامت
فرمود و بشهادت او روزی کرد و زکریا ماتم کرد و مدت حمل یحیی شش ماه بود همچنانکه امام حسین علیه السلام
نیز شش ماه در شکم مادر بود گردید بستان سر سلطان دین دریغ افتاد آسمان شرف بر زمین دریغ
بر پیکر امام زمان زاده زیاد [illegible] صد هزار کمان از کمین دریغ زینب بنالد که از زاده زیاد مسموع
دین رسول دین دریغ از دست دشمنان زیاد و ظالمان آل نبی اسیر و غریب و حزین دریغ داستان ماتم
سلطان دین حسین آخر ذکر عیسی گردون نشین دریغ چون آفتاب آل نبی بر زمین فتاد گردید آسمان
و سکون از زمین دریغ تا جان بدوست سپارد و جان گیرد از عدو خاقان نبود و صف آن دشت کین
دریغ واحسرتا که خانه ایمان خراب شد در ماتم تو سینه عالم کباب شد و از جمله حکایات غم انجام که جان
نوشت سید سجاد در شام چند روزی بطول انجامید و حسب الامر یزید پلید در خرابه آن مایه آسمانی و جهان
گزیده ای دوستان در مکانی آن همای اوج لامکان را جا داده بودند که در و دیوارش چون خاطر ماتمیان
شکسته و عمارت و آثارش از دل غمزدگان خراب و ویران زکشته [illegible] اشک چشم دل شکستگان
باب رسانیده و آه دل سوختگان ارکانش را در تزلزل که [illegible] و آن زینت سموات و ارضین جگر
گوشه سید المرسلین با خاطری حزین دمی [illegible] و شب [illegible] خواب آسوده
و بجای شربت چاشت [illegible] روز خون دل میخورد [illegible] که گوهرین [illegible] فلک نشین بود بر بستر
خاک [illegible] و سری که سر سروران [illegible] بر بالش [illegible] بازی میشود
خشت زیر سر [illegible] دست قدرت [illegible] از خواهران [illegible]
شکستش [illegible] صیاد که ملک [illegible] جناب سید الشهدا [illegible]
بود سه ساله و از آن اوقات [illegible] آن معصومه [illegible]
از غصه [illegible] و مادام [illegible] بر خاک [illegible] میشود

از نوحه های ستمدیده خواهران مصیبت رسیده احوال امام انام می پرسید و از تابش آتش دوری پدر آهی وا ابتاه
حسرت می کشید که پدرم کجاست و غایب از نظرم چراست اهل بیت او را تسلی میدادند و دلداری او باین نوع
زبان می گشادند که غم مدار و دل خویش را از غم فارغ گذار که بابت فردا می آید و زنگ غصه و محنت را از آیینه
خاطرت می زداید آن مظلومه زار باین نوید امیدوار گردیده در خواب شد و در جهت میداد نظر و دوری باب می جانید اکنون
پس جمال با کمال پدر بزرگوار را بخواب دید چون بیدار گردید آن دولت بیدار را ندید بنیاد گریه و زاری
نهاد و داد محنت و سوگواری داده زبان باین مقال می گشاد الهوا الذی قرت عینی یعنی پدرم
پدرم او بود دیده گان مرا تا جمالش را ببینم و از گفتن و مطایبش گفت ها مرا [illegible] اهل بیت هر چند او را تسلی
میدادند سودی نمی بخشید و بنیاد ناله و زاری از دست نمیگذاشت از تسلی اهل بیت غم و اندوهش بیش از
دیگر و نفس زیاده از پیش میگردید و می گفت ای عمه ها مگیس من درین ساعت پدر بزرگوارم نزد من بود و با کمال
محبت و مهربانی می نمود مرا و دامان داشت و لبهای مبارک بر لب و دندان من میگذاشت مرا می بوسید
و از حال و احوال من می پرسید من بگویند که پدر بزرگوارم کجا رفت و چرا از نظرم غایب گشت چون قدهای حرمی
و خواهران چنین وحشت و اضطراب او را باین نوع دیدند همگی یکبار رحمه بماتم نوحه [illegible] بر کشیدند از ناله
و فغان آن مظلومه و داغ مصیبت اهل بیت تازه و از شور و شیون آن معصومه غم و محنت ایشان بی اندازه گردید
از ماتم آن بیکسان در شام صبح شادی و عشرت شام شد و شور و وحشت ایشان بگوش یزید بد فرجام رسید از حقیقت
خویش پرسید که این شور و ماتم و اندوه و ماتم از کیست و این وحشت و اضطراب از چیست گفتند دختری صغیره
از امام حسین علیه السلام پدر بزرگوار خویش را بخواب دیده و از خواب قرین وحشت و اضطراب گردیده و وقوع
خواب خود باز میگوید و بنیاد شور و غوغا از نهاد ایشان میبرد آن پلید بی دین چه گفت سر مطهر سید الشهدا را نزد او ببرید
که شاید از دیدن آن سر مبارک او را تسلی حاصل گردد و غم و غصه اش فی الجمله زایل گردد پس سر مطهر سرور شهدا را
در طبقی گذارده و مندیلی بر آن کشیده نزد آن طفل آوردند آن معصومه زار از عمه بزرگوار خود پرسید که این
گفته مطلوب تو این و مقصود تو همین است چون مندیل از طبق برداشت و نگاه بر آن طبق کرد
دید آنچه دید بیتابانه خروش از دل بر کشید و با ناخن رخساره خویش را بخراشید و لوای ماتم و مصیبت را
افراخت سیلاب خون از دیده روان گردانید و آن سر مطهر را برداشته بر سینه خود چسبانید گلش بغربت
وادی اهل بیت را از خوناب دیده آب و رنگی داد و از غم ناله زار دیده مصیبت اثر بر جگر دختران [illegible]
داغی تازه نهاد و آن سر مبارک را مخاطب ساخته و گفتش این کلمات [illegible] بر ادا

یا ابتاه من ذا الذی قطع وریدک — ای پدر بزرگوار رگ گردن مبارک ترا که برید یا ابتاه
من الذی خضب شیبک بدمائک ای پدر بزرگوار که محاسن شریف ترا بخون سرت خضاب کرد یا ابتاه
من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی ای پدر بزرگوار که مرا در این کودکی یتیم کرد یا ابتاه من بقی بعدک
ای پدر بعد از تو کیست و که ما را خواهد بود یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر ای پدر بعد از تو که
یتیم ترا که بزرگ خواهد کرد یا ابتاه من للنساء الحاسرات ای پدر بزرگوار که مر زنان برهنه سر خواهد بود
یا ابتاه من للارامل المسبیات ای پدر که معین زنان اسیر شده خواهد بود یا ابتاه من للعیون الباکیات
و الشعور المنشرات ای پدر بعد از تو که فریادرس دیده های گریان و موهای پریشان خواهد بود یا ابتاه
من للضائعات الغریبات ای پدر بزرگوار که بعد از تو دادرس زنان بیکس خواهد بود یا ابتاه من بعدک
واخیبتاه واغربتاه ای پدر بزرگوار بعد از تو که خواهد بود وای بیکسی ما وای غریبی ما یا ابتاه لیتنی
کنت لک الفدا یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا ای پدر بزرگوار کاش فدای
تو می شدم و کاش پیش از این کور می شدم یا ابتاه لیتنی وسدت الثری ولا اری شیبک مخضبا
ای پدر کاش در زیر خاک رفته بودم و محاسن ترا بخون آلوده نمی دیدم ای عزیزان آن صغیره زار سخنی
نمود و خروش و فغانی کرد که زلزله در شام و غلغله در حوالی قصر یزید بد فرجام افتاد و العهد [illegible]
زد که جانی را بناله و فغان در آورد و آنگاه دهن خود را بر دهن مبارک پدر گذارده و دیده و دل
بجان آفرین تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد
و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت
علی قتله اللهم العنهم جمیعا

مجلس [illegible] تقسیم [illegible] حکایات [illegible] یزید بد فرجام در باب سر مطهر امام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله اللهم [illegible] الذین خالفوک
و جاحدوک والذین قاتلوک ملعونون علی لسان النبی الامی فی کل موطن و موقف
لعن الله الظالمین لکم من الاولین والآخرین وضاعف علیهم العذاب الالیم
راویان اخبار چنین روایت نموده اند که [illegible]
[illegible]

حرف خلافت و نبوت کرده نام ونسش در اهل ملکی بود بی نظیر و عدیل همواره ملایک اسمعیل در اهل جبروت
قرار و ایشان را قربه و طاعت او عجب می شود و جلت آن مرتبه بود که شتارزده هزار شهپر او اسجاوشته
و مسافت هر بالی تا بالی از او را آنها بین زمین و آسمان گذشته روزی در سویدای خاطر نشس خیالی خنید و نفعی
مشتبه ساخته خاطر کرد که جلت و شان که بیدن مناسب و لایق بود و در شیوه نبوت و بندگی موافق نمی نمود
چون مطهر خیال از ملکی چنین خلاف آیین در وادی طریقه کرسین بود و در رسلی فی و تنوک زدوانی بر بالهای
او افتاده و او را امر بپرواز شود با صد سال در پرواز آمده و در طیران با ساکنین عرش عزت و اعزاز و ممتاز شوارت
که کیف قادر از قوام عرش جلال را جلی نماید و بال اسیر و رفتار رسیدار آید در دل اهل قدر ماندم و در عجز
و ناتوانی صدا را خواند خطابی با و رسید انا عظیم فوق کل عظیم ولیس فوقی شیء ولا اوصف بمکان
بمکان خود برگشت و از اندیشه و خیال گذشت ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهر چه گفته اند و شنیده ایم
و خوانده ایم مجلس تمام گشت و با خر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم که برقی از لمعه عزت تو جهید
و صاعقه از صواعق عظمت و جلال پرتو افکن گردید نوری از انوار هیبت افروخت که بالهای در اهل حریت
از صفوف ملایکه دور شده و از مراتب قرب مهجور در اهل ملک زده خوار و ذلیل در ورطه حرمان افتاد و بنالید
و عویل در زاویه بعد قدم نهاده و در زاویه تخلف و [illegible] پریشان حال نزدی بود و در گوشه مذلت و حرمانی
مانده و دلگال مخفی می شود تا مظهر جمال لقا [illegible] و بجلال برداشت و تجلی انوار جلال [illegible]
قدم گذاشت خورشید فلک امامت از مطلع قدرت ازلی طالع گشت و کیوان احتمال و حمایت از لمعش [illegible]
لم یزلی ساطع مظهر ام نجات در عرصه شهود و ظهور شود و جهان را از شعشعه طلعت فرخنده سراسر نور فرمود و زینت
سموات جهان را رتبه و زینت داد و آسمان از رشک زمین از انجم داغ حسرت بر جبین نهاد شود آنچه در پرده
غیب بود چهار جهود و در نمایی شود که خطابی جلالت بعلم رسید که ای مالک افروخته جهنم را فرو کش دار
و جهنم را از جوش و خروش باز دار تا بیران را خاموش گردان و زبانه دوزخ فرو نشان آب رحمت
در این شب بر آتش ریز و آتش عذاب را با آب رحمت بیامیز مالک عذاب را بگو که دست از عذاب
عاصیان باز دارد و موکلین عقاب را امر نما که در این شب گنه کاران را مجال شود که [illegible] که شافع عاصیان
بعالم وجود آمده و شفاعت گنه گاران در عرصه شهود قدم نهاده ضامن گناه ایشان احمد مختار و دیدار اشرف
ورود نجسته و دیگر بار رضوان گو با نقاب حجاب از چهره گشوده و بهشت رضیه را صفحه زینت بخشید چه من در ان
مهر خورشید جهر شود و بعد از آن نوری از سرادقات عزت و جلال با دیده که عوالم ملکوت و جبروت را روشن گردا

و دندانی جبرئیل

و دندانی جبرئیل و میکائیل رسید که صفوف ملایکه را بیارایید و صفوف کروبیان و روحانیان را با فر غایب که در
این شب را بالای سموات عبادت دو ماه کار ایشان سعید لب بستایش و ثنا گشاید و ذات اقدس را
بستایش و تحمید یاد نمایید که مظهر جمعیت و عزت من در جهان ظاهر گردید و گوشواره عرش من را از قرۀ جواهر
خود ثانی عرش گرداند غاریان بهشت و رضوان را زینت نمایند و حوریان عنبر سرشت چهره و جمال را
بزیارت هم روند و چهره از گرد ملال شویند و یکدیگر را بشادی و مبارکباد گویند که مولودی از جهت حب من
هم رسیده و فرزندی از طاهره مطهره بتول بوجود آمده که آسمان و زمین از وجود من مولود بود و عرش برین
از نور وجود نورانی می شود و دل ما فرزندی نور بخش [illegible] فرزند ای چنین گردیده و که مادر است سینه
پیدا ذات جلیل و مانند گردیده ای جبرئیل با هزار [illegible] ملایک جلیل که هر یکی هزار هزار ملک باشند
نیابت سکوه و فرمان [illegible] افق و زمین مغرق [illegible] گشته با لمعات نور بزمین رفته بهسته ها
کاشانه [illegible] رسیده و درود و سلام مرا بحبیب من و شفیع [illegible]
و او را مبارکباد و تهنیت بوده و مولود آن داده و ابواب لطف و رحمت [illegible] به آن بهترین خلق
اولین و آخرین با این زبان گشوده که بشارت باد تو را ای بشیر و نذیر و حبیب جلیل و نظیر من بوده و این
مولود و بوجود این فرزند طاهر مطهر مسعود که فضل و رحمت خود را در باره تو تمام شود و مرتبه تو را ارتفاع
پیغمبران مرسلین و ملایکه مقربین فزوده [illegible] باب احسان بر این فرزند نمایند تو گشاده و تمام نامی آن از ازدحام
[illegible] و جمیعش گردانیدم و از آنچه فرمانی خود برگزیدم ای جبرئیل حبیب مرا خبر ده که جمعی از
اشرار نابکار امت تو این فرزند سعید تو را در صحرای کربلا با لب تشنه شهید خواهند کرد و فرزندان و خواتین
اهل بیت او را اسیر خواهند آورد هر قدر [illegible] ناهمراه کو و کسی راه یاری آن [illegible] وای برکشنده او
و بد حال ستم کشنده برادر من از او بیزارم و آن نابکار از من بیزار که احدی از اولین و آخرین
[illegible] خواهد بود عقاب و عذاب بهیچ یک از [illegible] زیاده شد پس جبرئیل با جمیع ملایکه بر زمین
نازل و در میان ایشان جمعی از ملایک [illegible] نور داشتند و با لمعات نور و سرور مسرور قدم
بر [illegible] شده و عرض [illegible] در اهل [illegible] رسیدند و با او دوچار گردیدند در اهل [illegible] کف [illegible] حامل
جلیل [illegible] روی داده [illegible] در آسمان و زمین اتفاق افتاده که آسمانها مملو [illegible] شور
روز [illegible] جبرئیل با او گفت در این شب آفتاب فلک امامت از آسمان [illegible] طالع
[illegible] برج ولایت لامع ضامن گناهان [illegible] بدنیا آمده و [illegible] در این [illegible]

حضرت امام حسین تولد شود و نور دیده رسید ثقلین جهان را نور بخشا فرزند و خداوند جل و علا مرا از برای تبلیغ
رسالت فرستاده و این کرده ملائکه را بار گناه از آن و درود بر زمین داده و جبرئیل گفت یا نبی خدا و بحرمت
مولود بجناب قسم میدهم که سلام مرا به پیغمبر آخر الزمان برسان و باز عرض کن که بحرمت این مولود مبارک از خدا
خواهد که از سر تقصیر من گذرد و نظر رحمت کرده مرا همچون مولود بخشد و از ذلت بعد خلاص کند جبرئیل قبول
نموده چون بخدمت جناب نبوی رسید و سلام و درود رب ودود را بآن حضرت رسانید و او را بولادت
مولود مسعود تهنیت نموده و ابواب فرح گشوده از خطاب خداوند غفور بر چهره پر نور آن حضرت گرد بعد
از زمانی آثار تغیر کرده و قطرات حائل از رشته انظار و آورده حضرت فرمود ای برادر من سبب تغیر
چیست و علت عزا گفت جبرئیل عرض نمود که جناب اقدس الهی میفرماید که این شهید امت و شفیع
گویان وفا جمعی از امت جفا کار تو که از قوم عاد و ثمود شقی تر اند او را زود به زندان برگزیده میان
خواهند کرد و ایشد و حلقوم مبارک او آن که بوسه گاه و شمامت تجنبستم خواهند برید جناب نبوی غمناک و گریان
گردیده و سبحان الله ... بر رخسار چکید جبرئیل عرض نمود یا نبی الله لما خلق الله عز و جل حکم علیهم
بان من عصاه دخل النار فقدم الحسین و حسین ذو وجه عشر فقتله فی کربلا و فیه یا نبی
ای رسول خدا چونکه در روز الست خداوند بالا و پست و عالم ذوات و ارواح همه موجودات را آفرید ایشان
سخاوت است بر ایشان حکم فرمود و بذات مقدس خود سوگند یاد نمود که هر کس
عصیان و نافرمانی نماید و طریقه گناه و طغیان پیش گیرد او را به آتش دوزخ در اندازد و دایم الآباد در جحیم معذب
سازد که جناب سید الشهدا قدم مبارک پیش گذاشت و لوای شفاعت برافراشت که ... شیعیان
ضامن شد و جرایم عاصیان امت جد بزرگ خود را در صحرای کربلا به سر و اهل و عیال خود را اسیری
ای پیغمبر خدا اگر این فرزند تو نبود و عرصه کار شهادت را نمی پیمود جان کمال امتان تو و دوای بیمار شیعیان
بر رحم تو سر خود و داد و گناه بکاران را ضامن گشت گردن به تیغ شمشیر نهاد و در صدر ایوان شفاعت جا
گرفت تا کناه کاری که از این ولای آن بدرجه مغفرت رسد و چه بسیار عاصی تیره روزگار که از برکت تربت
او که به آن بهره رحمت و صل کرد و این فرزند تو رحمت واسعه الهی است که الغم برخیزد و وسعت کل شیء
و این نور دیده تو باعث از آتش امانامی و هر چند بسیار ای ... نقد او خدا از عطا بخشش و امراو او
قادر که تسلیم نما و قطرات درد جبرئیل را عرض نمود به سند جای ادب گفت و گفت برکت این مولود
در شفاعت تو را در بار ... و در جبرئیل قبول نمود که جناب نبوی فدا از جناب امام حسین را بر آن کرده

و فرمود که بار الها بحرمت این مولود مبارک و بحرمت اجداد که از جرم و دلیل نگذشته او را و علو اعلی با
کردیم بساز کردان فوراً دعای آنحضرت مستجاب و در دلیل منظور نظر رحمت خالق و هاب گردیده
بالهای او بند و مرتبه او از اول رفیع تر کردیده و صفوف ملائکه پرواز کنان می گشت و از فخر و مباهات
سرش از سدره منتهی گذشت و می گفت منم آزاد کرده امام حسین و در شنیده فخر عالمین و بر جابجا افتخاری
پس ای عزاداران حضرت این غریب و مظلوم را باید بستر که به زاری رانگ رسانید که از برای او شما هر گاه
اجری و ثوابی بسیار از جرت این بزرگوار است که در روز الست ضامن گناه ما شد آن امام
وعده رسیده و ضرب و زخم شمشیر و سنان بر جان مبارک خود خریده و در مقابل پر سنان دید که تا به گناهی
مالک از برای شیعیان حاصل شود و ثواب گریه و ندبه آن بزرگوار را نمی گرفته و قدر و مقدار کرده
کار زمینه او از آن حضرت منقول است که انا قتیل العبرة و هم گفته شده کریه و افسوس ما ذکرت عنده مؤمن
الا بکی و اغتم لمصابی در مرتبه و سبیح مؤمنی ذکر نمی شوم مگر که گریه مرثیه من گریان می شود منقول
گویند از امام حسین شنیدم که فرمود که هر که یک قطره اشک در مصیبت من ریزد و خدا او را بهشت ابدالآباد
کرامت و در جوی که از برکت خود سزای و جزیه آن حضرت رستگار و بدرجه ابرار رسیده از دیگی
دعبل خزاعی است و کیفیت آن چنین مذکور است که دعبل خزاعی در ایام جوانی و شباب
شیخ و شاب مشغول تجرع ... و منتقد امثال ... ارغوانی می بود و از ساغر مدام مدهوش
و از باده ... شراب سوریش در سر جوش ... و ... دهوا اوده ... گفت
و مهوش تا روزی که ساقی روزگار در جوانی او را به تشنه رسانید و نوبت نوشیدن کاس جان کزای اجل
جانش رسید پسر او در بالینش حالت غریبی مشاهده و احوال عجیبی در نظر آن ملاحظه نمود چنانچه روز در اثره و
دید و روز کار رسیده اند و زبانش را از تکلم ... و از شدت حالت ... آن از حالت
خون گشت دانه دانه گمین و شماتی او در اعضای او ... و خون و دل ... حالت ... گرسی
دنیا ز دنیا نوحه و ناله بساز کرده چون شب شد مرا در خواب دید برخلاف سیاری و مجلس گریه نمایان
سوکواری جمال چون گل شکوفه و درخشان و رفتاری مانند آفتاب تابان و بوستانی مخراب دستار
مانند عنبر ... بهشت که دیده اند و دیدار او ... می شد و چشم از مشاهده بهشت روشن و با صفا کفت کرای
در حالت نزع و احتضار چه حالت بر تو روی داد که مرا از دیدنش برده چه چیز از آن همه تغیر در احوالات اتفاق
افتاد که مرا از زمره و امواتش شمرد دعبل گفت ای فرزند آن آنان که در حالت احتضار بر خسار مشاهده نمودی

و رخ صرخ ... از ... به

بعث آن بود که در اول جوانی مرا به اشعار [illegible] سروکاری می‌بود و به سودای [illegible] آن بازاری لازم
ارزش آن بود که [illegible] اسنادی می‌نمود که [illegible] اما چون مرا [illegible] که آشفته دل آن [illegible]
ابنا شدند همچنان با روی سیاه و زبان بسته بودم که ناگاه [illegible] نمودم شارع روز محشر جناب پیغمبر آخرالزمان را
از این قدم چون ریاض جنان با صفا [illegible] و بمن خطاب نمود أنشد [illegible] شهداء أهل [illegible]
تو دعبلی که مرثیه در حق شهیدان اهل بیت من گفته در جواب آن شارع امر بنظم زبان گشادم و چون [illegible]
بر [illegible] حضرت [illegible] [illegible] فرزند [illegible]
شروع در خواندن این ابیات کردم لا أضحك الله سن الدهر إن ضحكت وآل أحمد مظلومون قد قهروا
در کنار دنیا و اهل آن خندان مباد و حال آنکه اهل بیت رسول خدا از ظلم و ستم رسید و همگی خوار و زار
گردیدند مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر [illegible]
[illegible] و [illegible] و این قدر بلا بر سر ایشان آورده که گویا از ایشان [illegible]
شده بود که بخشیدنی نبود [illegible] در حضور آن شارع [illegible] این ابیات را با آخر خواندم آن
جناب [illegible] اشک حسرت از دیده روان نمود و چون ابیات با تمام رسید [illegible]
[illegible] که در [illegible] [illegible] عذاب [illegible] و باین مرتبه [illegible]
ای عزاداران وای دوستان هر که [illegible] داری و سوگواری آن جناب را قدر این نوحه [illegible]
[illegible] چنین باشد که [illegible] که سیلاب خون در [illegible] آن حضرت روان [illegible]
[illegible] ... یا عین ابکی للحسین و اهله [illegible]
ای چشم گریه کن از برای امام حسین و یاران او و هرگاه اشک تو کم باشد بجای اشک خون گریه [illegible]
غريب بكربلاء [illegible] ... فقطّع گریه کن ای چشم [illegible] محمد [illegible]
زیرا که [illegible] [illegible] [illegible] چنین کرد [illegible]
چنین [illegible] ابكي عليه ملقی بلا غسل ولا كفن ولا [illegible] گریه کن ای چشم [illegible]
که در کربلا افتاده [illegible] غسل [illegible] و کفن [illegible] تشییع جنازه [illegible]
على الثرى [illegible] ... [illegible] [illegible] اهل بیت که [illegible]
[illegible] ... وخرجن من فسطاطهن صوارخا [illegible]
[illegible] ... [illegible]

اذا ما امل المدمع

اذا ما قلّ منك الدمع

[illegible] ... يحيا به الله [illegible] وقتی بر جناب امام حسین
رسید [illegible] [illegible] فاحمرّ [illegible]
[illegible] ... پس [illegible] بر ایشان سر آن امام مظلوم را جدا کردای [illegible]
[illegible] ... فاهتزّ عرش الله جلّ [illegible] املاکه [illegible]
[illegible] وقت عرش خدا [illegible] ... و [illegible] عند
ذلك من السماء وبكت دما [illegible] والارض [illegible] والجبال [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... على جثمانه حتى تحطم [illegible] الاضلاع [illegible]
بر [illegible] ... وتناهبوا رحل الحسين وسلبوا [illegible]
یا اخت ما [illegible] اسباب و اموال امام حسین را غارت کردند [illegible] کردند [illegible]
[illegible] ... ابكي [illegible] الحسين [illegible] [illegible] ای [illegible]
[illegible] از برای [illegible] امام حسین در حالی که [illegible] و کسی در میان ایشان نبود که
[illegible] ... ابكي [illegible] تقول لاختها [illegible] الرحيل [illegible] يا اخت
[illegible] ... الجسد گریه کن از برای زینب که [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] کوچ کردن [illegible] ای خواهر ای ام کلثوم [illegible] کوچ کردن [illegible]
[illegible] ... [illegible] حسین را [illegible] فما [illegible]
[illegible] ... هذي [illegible] [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... یا اخت هذا اليوم [illegible]
لا [illegible] [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

یتجع

اسنع

الحسین تودیع

کشید و از شتر افتاد و شتر رخ بوش آمد بهوش و ناله زد از پرده جگر کای هم سفر زنان فرو مانده چرا برخیزد
کودکان رسن بسته را که زین العابدین را تنفری کن برهنه پای برگردنش رسن بگردن عمامه سر یکدم
سکینه از محبت بدوش کن آن طفل را که به او همدوشش کن مروت که روزی یزید علیه اللعنة والعذاب
الشدید در مجلس شقاوت نشسته و ابواب ملامت و طغیان بر چهره خود باز نموده راه آشنائی خدا و رسول
بسته بود مشغول آشامیدن شراب می بود و مشغوف بودن باده ناب قرنه را بسیار کرده و پیاله پر شراب
مجلس خود می آورد قمار بساط و رودی خود را از فاتح فسق و فجور بگشود دل بازیش بساط می ساخت دران
زمانی بود که سر مطهر سرور بنی آدم و پیکر منور مفخر عالم در مجلس آن لعین می بود و مانند آفتاب تابان درخشان
می نمود و از فقرا رسول از دانشوران فضلا و معتبری از کار و امامان زیست دران مکان حاضر بود و برادر اضلاع
لعین و مشاعیان شقاوت آیین آن نظاره می نمود از دیدن آن سر مبارکش دوران بگرید و از مشاهده آن پاک
پیکر دلش طپان و لرزان می گشت میدید که آن ملعون با حریف در بردو جنت بود در لحظه ملعون از نظاره دران
سر و ریش منیر ورد آن نصرانی را حال اگرگون و از حرکات آن ملعون تاب و توانش از جول بیرون رفته
پرسید که این سر از کیست و این همه سرور چرا و از بهر چیست یزید لعین گفت که این سر از بسر والی جهان و سالار
عساکر ابتلا و امتحان است این سر از سروری است که سید ثقلین جانش فدایش می کرد و همواره این پیکر را
در همه جان و جنان می پرورد و این سر فرزند علی ولی است و گل گلشن نبی نصرانی چون این شنید و بر از اطلاع بر
هوش آن سرش پرید و عقل از خاطرش رمید دیده اش گریان شد و خاطرش از نایره غم بریان گفت که ای
یزید خدا عذاب ترا زیاد کند و لعنت خود را از تو کم نکند در پیر کاری سر فرزند رسول خدا را در برابر نظرت
سنگساری و با این همه خفت دست از [illegible] قماری بازی و از شرب شراب شرم می سازی و این ای ابا جهی
و خود را از شر رحم الهی برون چنان باعث دخانه خود را در سقر جهنم ساختی است و عجب شنیدی دار فرود
و شداد هم به این بردوست ابلی و از نان کار و عواقب احوال غافل ای یزید از صاحب این سر مقدس
حکایتی دارم از روایتی در جهان می آرم به اینکه در سکانی که پیغمبر آخر الزمان در حیات بود و در مدینه معظمه [illegible]
زمین و سموات کذا دم را آن محل افتاد و چشم بر در و دیوار آن منزل گشت دارا و اوصاف پیغمبر شما را شنیده بودم
و آن جناب را ندیده و خواستم سجده پیشش مشرف کردم و شرف دست بوسش فایض شوم گفتم پیر چیزی از طبع
اقدسش را میل مست کفته بعطریات مایل می باشند و دانه از مشک و قدری عنبر برداشتم و بعزم تقبیل
آستان دولت بستان قدم گذاشتم وقتی رسیدم که در حجره ام سلمه تشریف داشتند بعد از اذن داخل مجلس گشته

بسعادت

سعادت اختصاص رسیدم چون از فرخ رخسار اقدس نبوی چشم نور یاب گردید و دیده بهجم از سر نور سبحانی خاک در بارش
بجای رسید سروری دیدم که در هیکل ذوات صفات کمالش را خداوند جهان چنان فرموده و در وصف او نبود
شکل و شمایل اشرفش را نوشته اند نوری از جمال حق مآلیش طالع گشت که زمان و مکان از هیبت جمالش [illegible]
گذشت تعین کردم که همان جناب است که روح الله با خبر داده لهذا ایمان آوردم فرمودند [illegible]
عرض کردم عبد الشمس آن حضرت فرمودند خوب نامی نیست نامم تو را عبد الوهاب نهادیم و از آن
وقت با سجال اسلام فرو بر اولاد و عیال اما چون در روم وزیر دربم می باشم اسلام خود را پنهان
داشته ام و در خدمت آن حضرت بودم که با اصحاب خود صحبت میداشت همین عزیزی که سر او را اینچنین حق
و خواری نزد تو گذاشته اند داخل شده و در آن وقت سبب خاطر طفل بود بجگر طفل آن سرور بفرزندی چنید
خود افتاد و بغل کشاد و فرمود مرحبا بک یا حبیبی و قرة عینی پس او را در کنار گرفت و لب و دندان مبارک
او را می بوسید و گریست و میفرمود لعن الله من قتلک یا ولدی خدا قاتلان تو را لعنت کند ای فرزند
و حلقوم مبارک او را بوسید و می گفت از رحمت خدا دور باد هر که این حلقوم بریدی یزید روز دیگر چون
بخدمت پیغمبر مشرف گردیدم صاحب همین سر را دیدم که با برادرش امام حسن نزد آن حضرت آمده عرض
کردند که میخواهیم در حضور شما کشتی بگیریم تا ظاهر شود که کدام یک در قوت بهتر است فرمود ای نور دیدگان
کشتی گرفتن شما لایق نیست بروید و هر کدام سطری بنویسید هر کدام که خطش بهتر است قوتش بیشتر خواهد بود
چون آن دو بزرگوار دو سطر نوشته بخدمت رسول بار آوردند آن حضرت ساعتی در بحر تفکر غوطه زده
گردید و فرمود که در کار تصدیق حسن خط امام حسن شود جناب سید الشهدا غمین گردد و هر گاه تصدیق جناب
سید الشهدا نماید جناب امام حسن حزین شود و حزن هیچکدام را روا نداشته فرمود ای جانان جد خود
شما اول خط خود را نزد پدر برید چون آن دو گوشواره عرش برین خط خود را نزد جناب امیر
المومنین بحجره طاهره بردند و جناب رسول نیز بحجره بتول تشریف برده چون زمانی بر آمد شاهزادگان
جوانمردان آمده سلمان فارسی رضی الله عنه در خدمت آن جناب بود از او پرسیدم که حکم پدر بزرگوار این
آن دو سرور چه نوع واقع گردید سلمان گفت که چون آن دو خط بخدمت شاه ولایت آوردند و آن جناب چیزی
بیان کردند بجناب [illegible] که هیچکدام صواب نیاید واقعه را برسول خود فرمودند ای نور دیدگان جد
خود بر برید تا او در میان شما حکم کند چون بنزد جناب مادر بردند و کیفیت را کما هی عرض کردند فاطمه زهرا
ترتیب حق متفکر گردید که چون جد و پدر ایشان متوجه شده اند انها را جا زاده و خاطر یکی را از تصدیق آن

دیگر بگنجد واز من بگوئید که کلام قنبر بود ای جانان مادر ما فقط یک گوهر در گردن هست که صفت دانه مروارید دارد
از او بپرس شما نازمی کنم و بر کدام که گوهر را بیشتر شیفته اند از خط بهتر است پس جناب بتول چنان نمود جناب
حسنین با یکدیگر پیش دستی میکردند که تا به گوهر را بیشتر یابند چنانکه بهر ساعتی شده هر کدام پیش از به گوهر
یافته یکدانه مروارید در میان آن دو در گران بها مانده هر یک بر برداشتن آن سبقت میکردند که جناب
رب الارباب بکامل وحی خطاب رسید که آن دانه را دو نیم و دو حصه نما که هر یک حصه خود را برگرفته
هیچیک را خاطر اندوهناک نشود پس جبرئیل شهپر بر آن مروارید زده دو نیم نمود حسنین هر یک نصف آن را
برداشتند ای زنده کسی را که حق تعالی و رسول و دلبندش نخواهند که غبار ملال بر خاطرش نشیند تو ای حجاج
باین خواری در مجلس خود ایستاده ای و این همه خفت بر اهل بیت او روا میداری اهل بیت طاهره او را آزار
نموده باین بیت در میان چندین هزار خلایق باز داشته رعایت حق جدش را خوب کردی و اعزاز
و احترام او را خوب بجا آوردی پس طشتی بر خواست و آن سر مطهر را بر سینه خود چسبانید و او را می
بوسید و می گفت ای سر مطهر گواه باش که زید بزرگوار و مدینه ما مدارک که از دوستان و محبان شما می باشیم
از دشمنان او شرمسار گشته گفت که رسول قیصر روم بخوای حال فورا برخاسته گفت ای حجاج ای
وای بر تو حرمت رسول قیصر را بجای می آری و حرمت رسول خدا را نگاه نداری و تحقیر میکنی اللهم العن
اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت [illegible]

مجلس بیست و چهارم در خواب دیدن [illegible] زن [illegible] زیارت [illegible] آن حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله لقد اقشعرت لدمائک
اظلة العرش مع اظلة الخلائق وبکتکم السماء والارض وسکان الجنان
والبر والبحر صلی الله علیک عدد ما فی علم الله ورحمة الله وبرکاته
روایت کرده اند که در شهر بلخ مردی بود بتقوی و دینداری موصوف و بورع و پرهیزکاری معروف
دوستدار اهل بیت طاهرین و هوادار فرزندان فاطمه البتول همه ساله از شهر خود سفر کردی و بخدمت حضرت
سید الساجدین امام زین العابدین روی نیاز آوردی و تحف و نیاز بخدمت آن شاه سریر اعجاز بردی
و مسائل دینیه خود را از خدمت حضرت پرسیدی روزی در هنگام سفر زن آن مرد بوی گفت که
چندان از این جا با که بخدمت امام خود می بری که کنی از آن سرور آوری مرد گفت ای زن آن هدیا

الحق الذی تهدی الیه هداه هو ملک الدنیا والآخرة وجمیع ما فی ایدی الناس
تحت ملکه یعنی ای زن بدانکه آنچه تو بدیه می بریم پادشاه زمین و زمان و مالک دنیا و آخرت است و آنچه در
دست مردمان است در قبضه اقتدار اوست فرزند رسول خداست چون آن زن این سخنان شنید ساکت گردید
و مرد در موسم حج متاع رحلت بسته و چون در مدینه طیبه بشرف زیارت حضرت امام سجاد زین العابدین
رسید آن جناب را مشغول صرف طعام دید حضرت او را امر باکل طعام فرمود و انواع ملاطفات بجا آورد و بعد
صرف طعام حضرت آب طلبید آن مرد برخواسته و ابریق را گرفته که آب بر دست حضرت ریزد آن بزرگوار
فرمود که ای شیخ انت ضیفنا تو مهمان مائی آن مرد عرض کرد انی احب ذلک من دوست میدارم این را
حضرت فرمود حیث احببت ذلک فافعل یعنی از این جهت که تو دوست میداری لابد مانعت نیست
من هم بجا آورم آنچه را که تو دوست داری پس آن مرد آب ریخت و حضرت دست مبارک می
شست از طشت برگرفته حضرت فرمود ما ذا آن مرد چون در طشت نگریست زمرد سبز دید که دید و چون قدری
دیگر آب ریخت حضرت فرمود نظر کن که چیست دید که در طشت است پس قدری آب دیگر ریخت حضرت باز
فرمود که نظر کن چون نگاه کرد دید یاقوت رمانی در نهایت درخشانی است مرد خود را در دست آن حضرت
انداخت و می بوسید و حیرت می نمود حضرت فرمود یا شیخ لم یکن عندنا شیء نکافیک فجعلنا
هذه فانها عوض هدیتک واعذرنا ای شیخ نبود چیزی نزد ما که مکافات دهم ترا در عوض هدیه کار
بر داد و هدیه ات بجهت تو و از جانب ما اکنون خود عذر خواه که تو اظهار کرده است آن مرد غرق بحر خجالت
گشته عذر ها خواست و بعد از ادای حج به شهر خود آمد و مراتب گذشته را بزن بیان کرد و که تو گفتی این صورت
[illegible] زن سجده شکر نمود و شوهر را قسم ها داد که در این سال مرا همراه ببر و [illegible] را به فراه
که تکلیف جمال امام زمان را بچشم [illegible] و بگذار خدمتش [illegible] آن مرد سخن زن را قبول [illegible]
[illegible] موسم همراه عازم راه شد و آن نیک زن در عرض راه بیمار گردید در حوالی مدینه
بجوار رحمت ایزد غفور پیوست آن مرد در نهایت جزع و فزع بخدمت امام زمان رسید و صورت
عرض رسانید که زن من بشوق دیدار بهجت آثار و زیارت مرقد مطهر جناب پیغمبر از شهر بلخ آمده در این
نزدیکی جان داده [illegible] بعالم بقا [illegible] و [illegible] حضرت برخواسته
دو رکعت نماز کرد [illegible] که برخیز [illegible] زنده [illegible] آن مرد برخواسته
[illegible] تمام روانه منزل گشت [illegible] دید [illegible] زنده [illegible] امام [illegible]

لنا غنیة وحنک

و این است چون سجده خود بسر آورد آن زن را دیدم نشسته و صبح و سلام و دیدار ائمه خرسند شده گفت ای زن چگونه زنده شدی
زن گفت چون ملک موت روح مرا قبض کرد و اراده با آسمان بردن داشت که دیدم بزرگواری با این هیئات
رسمت نزد ما آمد که ملک الموت از روی ادب تعظیم بجا آورد و گفت ای زن عرض نمود السلام علیک
یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین دیدم آن بزرگوار جواب سلام او را داد و فرمود ملک
موت روح این زن را بجسد او برگردان که بزیارت ما می آید و سی سال دیگر باید زنده باشد ملک
موت عرض نمود سمعاً و طاعةً لک یا ولی الله روح مرا بجسد من برگردانید دیدم که ملک موت دستهای مبارک
او بوسید و به آسمان مراجعت نمود آن مرد گفت ای زن سجده آنکس کن که صفاتی که گفتی تمام صفت امام من و مولای
من است و چون مرد و زن بخدمت امام آمدند چشم آن زن که بجمال خدای نمای آن امام زمان افتاد
بی اختیار صیحه زده و نعره کشید و خود را بر قدمهای آنحضرت انداخت و زمین را از اشک دیده ... و پیوسته قدمهای
آن حضرت را می بوسید و میگریست و می گفت هذا والله سیدی و مولای هذا الذی احیانی الله ...
بجد قسم ای سید دانائی من است که من ببرکت دعای آن زنده شدم و آن مرد و زن در مدینه مجاور شدند
و صبح و شام در خدمت آن امام زمان مشرف می گشتند ای دوستان هیچ میدانید که همین دستهائی
که ملک موت می بوسید و همین قدمهائی که در آسمان و زمین ملائکه بر دیده خود می کشیدند از ضرب زنجیر
کوفیان چه دید و از شکنجه کوفیان چه با آنها رسید هر کس زیبای نام این داستان گذشت از جان
خویش برشد و از این جهان گذشت این قصه کش تمام شنیدن نمیتوان آن سخن را از آن ... چه سان
گذشت کو ... که گل ... چه گو در زمانه بهار خزان گذشت گردون ... فلک
برای ... این ... که از وی توان گذشت ... ملک را زمین گریست ...
العطش که زینت آسمان گذشت در خون طپید پیکر فرزند مصطفی ایجان بر آنکه کار ز آه و فغان گذشت
شاها کو با آل نبی جفا این ستم از این عزا ... که چه بر کس جهان گذشت دیگر ز دور ساکن ...
کو ... با آل خاندان گذشت کس این ... و صبر ز ایوب کی شنید ... خون نزول
بیعقوب کی رسید بعد از آنکه اسرای کربلا مدتی در شام ماندند و در آنجا مصائب بسیار با ایشان رسید شبی
هند زوجه یزید در خواب دید که درهای آسمان گشوده شد و فوج فوج ملائکه نازل میشدند و در برابر سر مبارک
می ایستادند و می گفتند السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله ناگاه ابری از آسمان فرود آمد
و در میان آن ابر مردان بسیاری بودند و در میان ایشان مردی بود در نهایت نورانیت و در غایت ...

و ... ماه ... ستارها ... و روی او چون ماه ... بر زمین رسید ... آن مرد دوید و خود را بآن سر مبارک
رسانید و خود را بر روی او انداخت و لب و دندان او را می بوسید و زار زار میگریست و می گفت
قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک ای فرزند ... ای غریب ... ای جگر گوشه
تو را کشتند و از آب فرات منع کردند گمان ایشان نور شناسند یا ولدی انا جدک رسول الله و هذا
ابوک علی المرتضی و هذا اخوک الحسن و هذا جعفر و هذا عقیل ای فرزند گرامی منم جد تو رسول

و هذا حمزة و العباس

خدا و این است پدر تو علی مرتضی و این است برادرت حسن مجتبی و ... اند عمهای تو جعفر و ...
و عباس و یک یک اهل بیت خود را می شمردند هند میگوید چون این را در خواب دیدم خائف و ترسان
و لرزان و هراسان از خواب بیدار شدم و خود را بحجره رسانیدم که سر امام حسین علیه السلام در آنجا
می بود دیدم نوری بر سر مبارک احاطه نموده و آن حجره روشن شده و آن نور با آسمان بالا می ...
پس رفتم که یزید پلید را از خواب غفلت بیدار کنم و او را از خواب خود خبر دهم او را در جائی
ندیدم چون تفحص کردم او را در خانه تاری یافتم که رو بدیوار نشسته است و با غایت خوف
و ذلت و با نهایت اندوه و وحشت میگوید مالی و للحسین مرا با حسین علی چکار بود پس ...
شدم و حکایت خواب را با وی نقل کردم الم او زیاده تر و غم او بیشتر شد و سر بزیر افکند
و هیچ جواب نگفت و چون آن ملعون از کردار خویش نادم و پشیمان گردید و از طعن و لعنت مردمان
ترسید جناب امام زین العابدین علیه السلام را طلبید عذر خواهی و نوازشها کرد و اهل بیت را
ماندن در شام نمود اهل بیت ابا کردند و گفتند میخواهیم بسوی مدینه برگردیم و در محل هجرت رسول الله
باشیم پس یزید به امام زین العابدین علیه السلام گفت که هر حاجت که داری از من طلب امام زین العابدین
علیه السلام فرمود ای یزید سه حاجت دارم اول آنکه سر پدرم را بمن دهی تا آن را با بدن
منورش ملحق سازم و اگر ندهی ... نظر ... و وداع ...
نمایم و توشه از جمال وی بردارم دوم آنچه از ما غارت کرده اند باز رد نمائید سیم آنکه اگر اراده
کشتن من داری کسی همراه این زنان و طفلان بگذاری که ایشان را بحرم رسول خدا برساند آن ملعون
گفت در خصوص سر پدرت امریست محال که او را ببینی و دیگر ... چندانکه خواهی ... و دیدار
مقصود رسید ... که یزید این ... گفت امام زین العابدین فرمود ای یزید تو خیال میکنی که ...
از ... است و من ... دانی ... در آن وقت سر حضرت از ...

و بر روی آن سندلی گذاشته بودند و یکی از جراحات بود پس امام زین العابدین رو به سر مبارک پدر کرد و گفت
السلام علیک یا اباعبدالله ناگاه آن سندلی از روی سر مبارک برگشت و افتاد و از سر مبارک آواز برآمد که علیک
السلام یا علی یا ولدی پس امام زین العابدین بیهوش شد و گفت یا ابتاه ایتمتنی و ذهبت ای پدر بزرگوار
مرا یتیم کردی و خود رفتی خدا لعنت کند کسی را که میان من و تو جدائی افکند و هانا انا الحجر الجریح حجابک
فاودعک الله و اقرا علیک السلام یعنی من بعد از تو غم میخورم پس وداع میکنم من ترا وداع بر تو
سلام من بر تو باد پس افغان و خروش از حاضران برآمد و مشهور میان شیعه است که یزید آن سرها را
سرهای شهدا را بامام زین العابدین علیه السلام داد و آن حضرت اینها را بکربلا آورد و در روز اربعین
به بدنهای مبارک ایشان ملحق ساخت پس یزید گفت آنچه از شما برده اند من از مال خود عوض بدهم
حضرت گفت مال ترا نمی خواهیم و مالهای خود را طلب دارم بجهت آنکه جامهائی که از ما گرفته اند در میان آنها
چند جامه است که ریسمان آنها را فاطمه بنت مبارک خود رشته است و مقنعه و پیراهن آن حضرت
در میان آنهاست پس یزید امر کرد که آنها را آوردند و علاوه دویست دینار حضرت آن دویست دینار را
گرفته بفقرا و مساکین قسمت نمود بعد از آن یزید گفت اما از کشتن تو گذشتم و زنان را تو بمدینه خواهی رسانید
اهل بیت گفتند اول می خواهیم که مراسم تعزیه داری جناب امام حسین را قیام نمائیم پس بیبی
زینب خاتون از یزید خواهش نمود که سرهای شهدا را مجلس تعزیه ایشان [illegible] یزید هم قبول نمود
گفت آنچه خواهید بکنید و خانه از جهت ایشان مهیا کرد پس جمیع زنان قریش و بنی هاشم که در شام
بودند لباسهای سیاه پوشیدند و باتفاق معصومه زنان کربلا در تعزیه داری کوشیدند یزید امر کرد که
سرهای شهدا را بمجلس اهل بیت رسالت بردند و هنگامی که مجلس تعزیت منعقد و برپا شده بود که سرها را
آوردند ای برادران تصور نمائید که بر اهل بیت چه حالت دست داد و غلامی از جای جسته باستقبال سرهای
شهیدان روان شدند و ناله کنان و سینه زنان هر یک سری در بر گرفته بر سینه خود چسبانیدند و غلغله و فغان
شام بر خواست و لوای و حبیباه و واشهیداه بفلک رسید ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف
امام زمان افتاد حضرت زینب خاتون سر مقدس برادر بزرگوار را بوسید و بوئید و نالید و موئیه
هوش رفت گویا از جهان گذشت و بعالم بقا روان گشت بعد از زمانی که بهوش آمد فرمود که ای برادر و ای
که فدای سرت گردم و تصدق پیکرت شوم ای گور دیده ام که بینم بخون سرت [illegible]
کو زمین شد سر دادم ای برادر بزرگوار زمانی دیده گشا و بحال یتیمان و غریبان خود نظری نما که در غریبی [illegible]

شهر شام پی پاره و پاره و رو مانده ام زمانی بحال زین العابدین بیچاره نظر نما و ببین که وقتی فرما و آن یتیمان بی پدر و غریبان
در بدر را نوازش نما ای برادر بزرگوار از دردهای یتیمان و بیکسان زبان گشایم یا از سر بی تن و بیکسی [illegible]
تو ناله نمایم از ضرب تازیانه کوفیان و شامیان شکوه کنم یا از بدن پاره پاره و بیکس که در کربلا افتاده تو زاری نمایم
کنم یکجان و جان خواهر زینب زنده است بمیرد و تو در وحشت باشد و بدین مضمون نوحه و زاری می نمود
فوا لهف نفسی للحسین کاجنی غداة الطف فی کربة الشهید [illegible] از آنکه بر جسد حسین رو داد در کربلا
از شمر [illegible] سنانها بتارک منهم فی الجنا وضاد دم شیر فی الیه [illegible] تیر بستان ابن انس
اعضای او را پاره پاره نمود و شمر ذی الجوشن ملعون او را برید عجز علیها العاصفات
ذیولها ومن فی البیدا [illegible] کمر بادهای صبا و شمال بر جسد او رو من گشتان میکند و از جاهای
سم ستوران بر بدن او جا بجا فرو رفته فیا للسما سقوا بکته السما دما فغیر حمر الارض بالدم [illegible]
ای گشته که در مصیبت تو آسمان خون گریست و روی زمین از خون تو سرخ شد ملاء الارض فی الحرب
جمر من الدما و هن غداة الحشر من سندس خضر لباس او در حین جهاد از خون سرخ
شد و حال آنکه لباس او در قیامت از سندس سبز خواهد بود و ام کلثوم با سر عباس می گفت
فدیت فتی خر من سرج صدره [illegible] یعنی فدای آن جوانی شوم که از پشت زین بر روی
زمین افتاد چنانچه معلوم می شود اگر [illegible] سر [illegible] فدای آن کشته شوم [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم العن اول ظالم [illegible]

مجلس [illegible] (جبال)

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا علی بن الحسین زین
العابدین المکروب الحزین السلام علیک یا انصار المجاهدین و یا قربانا عالمقاتلین و الاحباب
راویان صحیح خبر [illegible] روایت کرده اند که در ایامی که فخر کاینات و سرور کاینات
شفیع عرصات حضرت رسالت ماب [illegible] مکه معظمه بمدینه مکرمه هجرت می فرمودند و تشریف آن [illegible]
برکت قدوم باسعادت منور ساخته بودند روزی گرم که حرارت آفتاب صحرا را مانند [illegible] می نمود [illegible]
خادمی تشریف [illegible] آن جناب خاطر [illegible]
بعد [illegible]

المستشهدین السلام علی الزینب التقیة و علی سکینة المنیرة [illegible] و برکاته

و از لاغری و ضعف بجای که رفته گوسفندی در این حوالی حیث آن معدن رحم و احسان به او فرمودند که اذن میدهی
که از همان گوسفند شیر بدوشم عرض نمود که فدای تو شوم از ضعف قدرت بر حرکت ندارد و از لاغری زمین
گیر است چگونه شیر از او می توان دوشید حضرت فرمود قدرت خدا زیاده بر اینهاست و به نزد آن گوسفند رفته
دست مبارک بر پستان گوسفند مالید بمجرد رسیدن دست نبوی شیر از پستان آن گوسفند روان و جاری گردید
حضرت فرمودند که هر چه ظرف بود آوردند و از آن شیر که از برکت دست با سعادت بهتر از شیر و جان و تن
از شیر جان بود پر کردند و تمامی اصحاب نوشیدند و آنچه ظرف در آن خانه و سایر اهل قبیله بود پر کردند
و خوب و بوی آشامیدند و بجهت حرارت آفتاب آفتاب فلک رسالت را میل بخواب بهم رسید در خیمه
ام معبد قیلوله فرمود و خیمه آن مانند جام فلک نور یاب گردید بعد از بیداری آن برگزیده حضرت باری
آب طلبید و وضو ساخت و در حوالی خیمه ام معبد درخت خاری خشک بود چون آن گلچین باغ مصطفی در پای آن
خار بن مضمضه فرمود و از آب دهان معجز بیان آن خار بهتر از گل سیراب آبداری نمود و فرمود از این خار گلهای
مراد خواهید چید و عجایب بسیار از او خواهید دید و بعد از وضو آن شهنشاه کشور اعجاز دو رکعت نماز بجا آورد
ابواب راز و نیاز با معبود بی انباز گشود و خیمه ام معبد بقدوم حبیب حضرت احد و محبوب خالق بیهمتا مشرف گشت و
و قدری از معبد ... گذشت و چون آن شب تا وقت نماز خفتن ... وضو با آن ... و از آب ... نوشیده بود
حیرانی نمودند روز دیگر ام معبد و قبیله آن دیدند که آن خار بن خشک بحث درختی شده سبز و خرم و بجوی گشته
اشجار باغ ارم شاخهایش چون نخل طور سر بر ... و برابر تیش مانند طوبی ... و سر در شاخ بسیاری
برآورده و برگهای سبز و تر گرده از نضارت ماننده ... گشته و از طراوت و نضارت از سرو باغ خیال
گذشته از میوه های بسیار بزرگ ... و از قرنهای ... به رنگ تمامی ... چون ... و عنبر بود و
شهد و حلاوت ماننده انگبین ... و هر کس ... که از آن میوه ... و هر ... که از آن تناول می نمود
... هر بیماری که ... از آن ... دفع می شد هر جایی که می
خوردند ... که ... گوسفندی که از برگ آن میوه ... بموانی ... الغرض ...
قدوم سعادت لزوم حضرت نبوی خیر و برکت ... و از ... اهل ... می
از اطراف می آمدند در سایه آن ... برگ ... می بردند و در صحرا ... بعوض
وان می خوردند ام معبد گوید که ناگاه صبحی بر خواستیم دیدیم میوه های آن درخت ریخته و برگهای آن زرد شده
محزون شدیم و از سبب این ... و متفکر بودیم که چه حادثه واقع شده که بعد از چندی خبر وفات سرور کائنات

به ما رسید فهمیدیم که در بین آن حادثه عظمی بعیر دعال آن درخت هم رسید بعد از آن آن درخت میوه داد و نه آب
و طعم و گوارائی مانند اول بود و کوچک تر و خوردتر میوه داد سی سال بر این حال گذشت ناگاه صبحی بر خواستیم دیدیم
پای آن درخت خار گشته و میوه اش ریخته شده و طراوت و نازکی ساق و شاخهای آن بر طرف شده
مضطرب حال شدیم و گفتیم که آیا دیگر چه حادثه حادث شده و دیدیم ... روزگار چه بازی نموده و چرخ
کج رفتار چه ... ناگاه خبر آمد که جناب علی ابن ابیطالب امام مشارق و مغارب از ضرب تیغ ابن
ملجم ملعون مرادی بشهادت رسید و در روزگار شیعیان دود ... و ... پریشان گردید بعد از آن از آن شجره طولی کسی
میوه ندید و آن درخت بادوده گردید خایب شاخ و برگ ... داشت و بحال می آمدند برگ آنرا بجهت شفا می بردند
و از شاخهای آن درخت برگ می چیدند و چندی هم بر این منوال گذشت تا روزی بر خواستیم ... شیعیان آن تقی
صبح ... دیدیم که ... آن درخت بزه ... شده و از ریشه آن خون تازه ... و بر زمین جاری
گردیده و از شاخ و برگهای آن قطرات خون می چکید و شاخ و برگ آن می خشکید ما از دیدن آن امر عجیب
شده ما ... نمودیم و از آن قبیله فغان ... بلند شد و یقین داشتیم که دیگری از ... دین
حجه بر سر آمده و ... نشسته ... بودیم چون شب شد صدای گریه و ناله و زاری از پای آن درخت
و آواز جمعی کثیر از جنیان بگوش مردمان رسید که نوحه سرا بودند و بلغات مختلف و نغمات متعدد زاری
کنان و بر سر و سینه زنان جمیع دوده بودند و ... از ایشان می گفت و می گریست یا ابن النبی ویا ابن الوصی ویا
بقیة ساداتنا الاکرمینا ای فرزند محمد مصطفی و ای جگر گوشه علی مرتضی و ای باقی مانده از آبا
و اجداد ... ماده گرامی ... و دیگری ... میگفت یا ابن الشهید ویا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر
الطیار عجبا لمصقول اصابک حده فی الوجه منک وقد علاه غبار
ای فرزند شهید وای آنکه عم او جعفر بن ابیطالب ... عجب دارم از شمشیری که بر
روی مبارک تو رسید در حالی که غبار آلوده بود و دیگری می شنیدیم ... نساء الجن یبکین من الحزن
شجیات ویلطمن ... للنساء الهاشمیات زنان جن ... گریه ...
... رسول ... و ... یاری ... نساء بنی هاشم ... ویلبسن ثیاب السود بعد القصبیات
ویلطمن خدودا کالدنانیر نقیات ویلبسن ثیاب السود بعد القصبیات
و نوحه و زنبه ... می کنند ... عظمی ... و ... جامه ... صاف است و بجوار
... و جامهای سیاه می پوشند بعد از آنکه ... سفید می پوشیدند

واز حضرت صادق روایت که جناب ایزدی عز شانه بجناب سید الشهدا چهار چیز عطا فرموده اول آنکه
ایام زیارت زایران قبر مقدس او از عمر مقدر ایشان حساب نمی نماید دوم آنکه در تحت قبه او
دعا البته مستجاب می شود سیم آنکه شفای هر مرضی در تربت مطهر او قرار داده است چهارم آنکه ائمه را از ذریه
او کرده اند و این چهار را باو کرامت کرده است بسبب غمی که بروی شده و مصیبتی که باو رسیده است و اعظم
من کل الرزایا رزیة مصارع یوم الطف ادهی و اعظم و بزرگتر از هر مصیبتی مصیبت
کربلاست فما احدثت الایام من یوم انشئت و لا حادث فیها الی یوم بعده
باعظم منها فی الزمان رزیة [illegible] الحادثة و از روزی که عالم موجود شده تا روزی که فانی شود مصیبتی اعظم
از مصیبت کربلا حادث نشده و نخواهد شد [illegible] خواهد بود و لکن ابن سبط المصطفی و هو ظامی
ینادی علیها المکابا وارث نبی کرم سبط مصطفی را در حالی که تشنه بود و او را از آب مباح منع نمودند و قطعه قطعه
الحسام و هو مفرد ینادی لاهل الحیف [illegible] که یاران او بر خاک ذلت افتاده بودند
و آن حضرت تنها مانده بود و مضطر بود آیا رحم کننده هست که بر ما رحم کند تموت عطاشا اهل بیت
و کبرتم هذا الناس و ذیلکم [illegible] اهل بیت [illegible] از تشنگی هلاک خواهند شد و حال آنکه [illegible]
ترک ایشان می نمایند تکاد السموات الشداد لقتله تفطرن و الارضون تخسف فیهم
نزدیک بود که جهة قتل او آسمانها شق شود و زمین فرو رود و کورت انوار النجوم جمیعها وانطمست [illegible]
و از شهادت او نور [illegible] ارکان زایل شد و آسمان خون بارید و زمین بجهة جمیع مخلوقات الهی گریست
و بر مصیبت او نالیدند و حضرت فاطمه زهرا از برای جناب امام حسین همیشه گریان و با سینه بریان در افغان است
[illegible] هزار [illegible] و هزار [illegible] ملائکه [illegible] گریه می کنند [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] آن [illegible] می آید و از زاری و افغان ساکن می شود و آرام می گیرد
و حضرت [illegible] آن مظلومه می آید و می گوید [illegible] اهل [illegible] بزاری و افغان [illegible]
گریان و گریان [illegible] و از تقدیس و تسبیح باز داشتی [illegible] ایشان مشغول تقدیس شوند [illegible]
[illegible] قاتلان و ظالمان فرزند تو را خواهد داد و ایشان را بعذاب و عقاب معذب [illegible]
[illegible] آل نبی که دم از این جفا زنند [illegible] آتش بجانهای [illegible] زنند [illegible]
[illegible] که [illegible] روز حشر [illegible] قدم [illegible] زنند دل بر [illegible] خصم [illegible] از هر
طرف [illegible] خدا زنند [illegible] این کشتگان [illegible] از کشتها پشته زنند

زستم و دوستان [illegible] دوری که دم [illegible] که با [illegible] بد [illegible] وز [illegible] دیگر [illegible] حرف برای
ظلم [illegible] گرفته [illegible] [illegible] مشغول است که [illegible]
پس یزید اسباب سفر اهل بیت را مهیا ساخت و از برای ایشان محملهای مزین ترتیب داد [illegible]
[illegible] که لایق او باشد حاضر نمود و اموال چند از برای خرج ایشان تعیین نمود و بام کلثوم گفت این مال را عوض
آنچه نسبت بشما واقع شده ام کلثوم گفت ای یزید چه بی حیائی برادران ما را می کشی و نفس رسول الله را مقطع
گردانی و دو سه دینار [illegible] عوض [illegible] پس یزید از جهة رفع تشنیع مردم بامام زین العابدین
السلام گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر من بجای او می بودم امام حسین [illegible] از من طلب میکرد اجابت
میکردم اگرچه خواهش [illegible] فرزندان من میکرد و هرگز بکشتن او راضی نمی شدم [illegible] که
[illegible] رسید [illegible] که [illegible] از من طلب نمائی که اجابت خواهد شد پس مقرر نمود که شخصی از اهل شام
[illegible] معروف بود با چند سوار [illegible] در خدمت ایشان بمدینه رود و سفارش بسیاری در رعایت
ایشان نمود و در باب محافظت ایشان بسیار مبالغه کرد و از بعضی روایات رسیده که آن شخص نعمان بن بشیر
بود که از اصحاب رسول الله بود پس او باتفاق اهل بیت روانه مدینه شد و در خدمت گذاری ایشان کوتاهی
نکرده و نهایت تعظیم و احترام از ایشان بعمل آورد [illegible] و در تمام اهل بیت موجب [illegible] ایشان
بود و هنگام سوار شدن و فرود آمدن اهل بیت نعمان با ملازمان او دور می شد و در وقت
[illegible] ایشان [illegible] و دوری [illegible] ملازمان و [illegible] سلوک می نمود [illegible] اهل بیت
خواهش می نمودند که ایشان را بکربلا برد و از آنجا روانه مدینه گرداند و خواهش ایشان را اجابت نمود [illegible]
[illegible] در کربلا [illegible] شدند و [illegible] جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم [illegible]
[illegible] و دوستان آن مظلوم بزیارت [illegible] بودند و چون نظر اهل بیت [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] بر قبر امام حسین علیه السلام [illegible] و آغاز گریه و زاری نمودند و جمعی
[illegible] بایشان [illegible] شدند [illegible] و [illegible] ماتم [illegible] احترام نمودند و هر یک از اهل بیت [illegible]
[illegible] می نمودند و [illegible] و زاری می نمودند جناب زینب خاتون [illegible] و فغان [illegible]
[illegible] مرقد جناب سید الشهدا انداخته [illegible] و [illegible] چون [illegible]
[illegible] که [illegible] زدند و [illegible] که [illegible] الافلاک رسید
نالید پس [illegible] کردون [illegible] از بس [illegible] که زمانی [illegible] آمد [illegible]

برادر برگرفت   که او را از میدان جنگ در بر گرفت   کای بیکس و بی غم شهید گشته ام حسین   وی گشته بخون خود غرقه ام
حسین   ای نوجوان جان بره دوست داده ام   و ای داغ عشق تحمل کرده ام حسین   ای شاه کم سپاه
سرها زتن جدای من   فی حجره ای سپاه دختم گشته ام حسین   بگذاشته سکینه و زینب بدرد و غم   در محنت اسیری
بگذاشته ام حسین   سر رفته از نیزه روان سوی شام و تن   در کربلا بخاک تو بگذاشته ام حسین   لب تشنه
جان بره ده در پای تیغ شمر   قسمت براه کام تو نوشته ام حسین   میرم برای لب تو ای تشنه لب
جانم فدایت ای لب تشنه کشته ام حسین   و جناب ام کلثوم خود را بر روی قبر مطهر حضرت عباس انداخته و از
زاری و نوحه بجای کاری می نمود که هیچ دیده ندیده و هیچ گوشی نشنیده و می گفت ای برادر
علمدار و ای نور دیده وفادار کلثوم بفدای وفایت گردد و دیده اش کور شود که ترا در خاک زمین ببیند
ای برادر مهربان ما از شام رسیده ایم و از غریبی بکوی تو رخت کشیده ایم اینک از راه مدینه قدم
دلبر و حضه ما ترا قدم میکنیم چنانچه شامی با تو [illegible] دست داری بگو هر شکایتی از زبان داری
و مهجوری دولت [illegible] جان فدا که جای [illegible] باشد ما [illegible] ای برادر [illegible] اگر ما در حال از تو
برسد چه بگویم و را جواب [illegible] طریق گویم از جدا اگر خبر [illegible] ما از جعفر [illegible] شد
چه خاک بر سر ما [illegible] از دو دست جدا شده تو بآن بگویم ما از تن پاک چاک چاک جعفر [illegible]
دهم ای برادر خوب من [illegible]   عباس ای جوان رشید دلاورم
و حضرت سکینه خاتون خود را بر روی [illegible] انداخت و آن قبر مطهر را در بر کشیده آه [illegible]
جانی از کباب ساخت زمانی از هوش رفت که گویا از عالم فانی گذشت چون او را اجل [illegible]
دیگر باره ناله از سر گرفت   آمد بهوش و قبر برادر چو جان پاک   در بر کشید [illegible]
زد دست و جامه چاک نمود و [illegible]   غلطان [illegible] آن جسم چاک چاک [illegible] خون دل
برافشاند و با فغان گفت ای انیس [illegible] دل روحنا فداک   پس [illegible] شتر [illegible] جگر
یک نیزه [illegible] زنگ [illegible]   [illegible] جهان [illegible]   مر همه آن [illegible] علم
شود هلاک و [illegible] حضرت قاسم بر روی آن [illegible] شید [illegible] دل خضاب کرده
و آه [illegible] و حضرت امام زین العابدین در برابر قبر مطهر امام زمان [illegible]
کردن کج و رنگ شکسته زبان [illegible] السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا حجة الله
السلام علیک یا ابتاه و ای پدر بزرگوار و ای شهید نامدار از شام آمده ایم و از اسیری [illegible] مجلس یزید

می آئیم و از خرابه شام باین صوب باز می گشتیم و از دیوان ابن زیاد آمده ایم و از ظلم آن [illegible]
سرگذشت اسیری اهل بیت عرض نمایم یا از بیماری و زنجیری زبان گشایم از غل و زنجیر [illegible]
کنم یا از بی چادری و بیکسی اهل بیت [illegible] نمایم از شماتت شامیان حکایت کنم یا از بی حیائی کوفیان [illegible]
از نالهای زار عمه ام حضرت زینب خاتون بگویم یا از گریهای خواهرم سکینه شرح دهم ای پدر [illegible]
دشمنان جفا که ما [illegible] و از طعن و ضرب معاندان [illegible] دیدیم و از هر کس چه گفتگوها که نشنیدیم [illegible]
سکینه را بکنیزی خواستند و عمه ام زینب را حکم بکشتن نمودند که [illegible] آن امام زمان زن و مرد [illegible]
حضار بناله و خروش در آمدند و فغان و خروش ساکنان ملأ اعلی رسانیدند و آن حضرت قبر پدر را در بر کشیده
صیحه زد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد بگریه گفت ای سالار [illegible] شهید [illegible] گشته
شهادت تو [illegible]   غم تو [illegible] گل نظاره گلاب گرفت   غم فراق پدر [illegible]
گرفت [illegible]   [illegible] مدینه شوم   [illegible] جد بزرگوار روم
چه سان بخدمت آن سید [illegible] روم   با آن جناب مقدس چه سان سلام کنم   چگونه بحضورش قیام کنم
چگونه [illegible] سلام خواهد داد   [illegible] جواب سلام خواهد داد   چه سان روم [illegible] بر قبر حضرت زهرا با آن
حدیث شهادت چه سان کنم [illegible]   [illegible] صبر چون آید   [illegible]
سوی من آید و این محن خطاب کند   [illegible] اهل جهان خراب کند   [illegible]
که حدیث [illegible]   و ام کلثوم خود را بر روی قبر برادر انداخت و گریه کنان گفت یا [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای کشتی که او را برهنه کردند [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتون [illegible] بر روی قبر برادر بزرگوار [illegible]
[illegible] قبر مطهر امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible]

که بعد از کشته شدن تو با ما چه ها گذشت و چون شهید شدی ما اسیر گردیدیم برنگ برنگ خاک بستر گردیدیم
تمام راه سوار جمازه بودیم غریب وار بیت در شهرها بودیم تشنه بر شتران برهنه بی معجر تمام بیکس و بی آشنا
دل یاور غریب اهل بیت چند روز در آنجا خیمه زدند و توقف نمودند و اعراب بادیه چون مطلع شدند جمعی عظیم از آن
قوم حضور کردند و بنای شیون و زاری نمودند و ناله و زاری ایشان ساکنان عالم بالا را متزلزل ساخت و گریه
می کشند و زنان نوحه امام زمان بگردانند روزی جوانی یهودی نزد جناب امام زین العابدین آمد عرض
کرد که من از اصحاب این قبر حکایت عجیبی دارم چنانچه رخصت فرمایی عرض کنم حضرت اذن دادند گفت
در حوالی این زمین زراعتی داشتم در روز دهم محرم در این صحرا افتاد بهمین موضع ناگاه دیدم که آن لشکر بسیار
بر آن غریب بیکس سوار حمله نمودند و گرد او را گرفتند از بسیاری گرد سم ستوران روز روشن چون شام تار
گردید چنانچه نظاره را یارای دیدن نماند چون ساعتی گذشت زمین بلرزه در آمد و قرص آفتاب گرفت و آشوب
و انقلابی در آسمان و زمین پدید آمد من گریختم و در گوشه خود را پنهان ساختم بعد از چهار روز که آن شورش فرو
نشست با ترس بسیار بهمین موضع آمدم و از آن لشکر اثری ندیدم و کشته بسیاری در این صحرا افتاده دیدم و در میان
آن کشتگان زخم و جراحت بسیاری از آن جوان که سوار که در روز دهم در میان آن جماعت استقبال دیده بودم کردم
و هر قدر گشتم سراغی از او نیافتم بجهت آنکه کشتگان را سر از تن جدا کرده بودند و همه بی سر بودند ناگاه جسد مطهری دیدم
پاره پاره و زخمهای بسیار مانند ستاره بر آن ماه پاره [illegible] که از شعاع آن بدن آفتاب و ماه در پیش
نور او [illegible] است بهوای گفت چون آن بدن چاک چاک را دیدم دلم بدرد آمد و اشک از دیده ام جاری گشت
اراده کردم که بپوشم رشته آن بدن پاره پاره را از خاک برداشته که ناگاه صدای نعره و زاری را شنیدم که از
پشت آن بر خود لرزیدم چون نیک نظر کردم دیدم که با حالت پریشان می آید و خاک بر سر میکرد و چون نزدیک من
رسید [illegible] بجانب من کرده و بجسد آن بدن پاره پاره رفت و آن را چون فرزندی که [illegible] در بر
در آغوش کشید پس برخاست و روان شد و اشاره بمن کرد که بپوشانی آن بدن را [illegible] من حیران بودم چون
[illegible] آن بزرگوار باز گردیدم که دیدم از آسمان گروه گروه جمعی [illegible] فرود آمدند بر آن
نعش [illegible] زیارت کردند پس گروهی دیگر از زمین آمدند [illegible] از آن بالین آمدند و گرد
آن نعش [illegible] زیارت کردند و گویا چنین می گفتند پس آوازی از آسمان شنیدم که اینک خاتم انبیا محمد
مصطفی می آید پس مرد [illegible] بزیر آمد [illegible] مانند ماهتاب [illegible] آن نعش
رسید گفت ای فرزند من [illegible] چرا [illegible] پس آن بدن مبارک [illegible] گفت آمد

و برخاست و بر جد خود سلام کرد و گفت [illegible] که سری ندارم که بخدمت کنم و دیده ندارم که بصورت نگاه
پس آن مرد چندان گریست که بیهوش شد و بر روی خاک افتاد و چون بهوش آمد گفت ای گروه پیغمبران ببینید
[illegible] چنین ظلمی دیده اید یا شنیده اید که این است [illegible] زنده [illegible] چشم گریان می گفت این است
کینه جوی خدا [illegible] آمده بمن از اصحاب [illegible] آزاده بیس جور و جفا که من کشیدم [illegible] محنت [illegible] کشیدم
[illegible] شب دو روز [illegible] و محنت جگر سوز این بود صرف حق گذاری [illegible] وفا و رسم یاری این
[illegible] چنین نباشد قانون مروت این نباشد پس صدای عظیم دیگر شنیدم که قرة العین [illegible] که مصائب
عزا می آید پس در آن وقت [illegible] می شنیدم که [illegible] ای بیکس وادی شهادت ای کشته خنجر شقاوت
ای جسم تو [illegible] ای شاه شهید [illegible] ای جسم [illegible] در خاک [illegible]
افسوس [illegible] ندادی [illegible]
[illegible] که تو را شهید کردند و مرا از تو نا امید نمودند خدا داد مرا از قاتلان تو بگیرد پس آن جوان یهودی گفت
از شدت شورش و غوغا از هوش رفتم و چون بهوش آمدم هیچکس را ندیدم حال شما ای اصحاب این قبر قسم میدهم
که بمن بگویید این کیست و اینها که از عالم بالا نزول کردند کیانند سید الساجدین فرمود که صاحب قبر شهید مظلوم
من حسین است پسر دختر پیغمبر و آن مرد اول [illegible] علی مرتضی است که در کتاب شما نامش ایلیا است و آن شخص
نور که اول آمدند آدم و نوح [illegible] و ابراهیم و موسی و عیسی [illegible] بودند و آن که بر تخت مرصع بود و بزیر آمد که
او را تعظیم و استقبال نمودند محمد مصطفی جد این شهید تشنه لب است و آن زن فاطمه مادرش بود و این زنان
که می بینی اهل بیت او از خواهران و زنان و دختران [illegible] که ایشان را از [illegible] به اسیری بشام برده بودند و حال
از دستگیری رخصت گرفته مراجعت کرده اند پس آن جوان یهودی بدست امام زین العابدین مسلمان شد و خادم آن
آستان گردید القصه آن سوختگان [illegible] در آن وادی کاری کردند و ناله و شیون [illegible]
که جان جانان [illegible] و حضرت امام سجاد [illegible]
[illegible] اقامت [illegible] آرام [illegible] چند روز [illegible]
اللهم العن اول ظالم [illegible] ظلم حق محمد و آل محمد
مجلس بیست و ششم در زیارت امام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله اشهد انک قد اقمت الصلوة
و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و تلوت الکتاب حق تلاوته و جاهدت

فی الله حق جهاده وصبرت علی الاذی فی جنبه مجتبیا حتی اتاک الیقین فرحمة الله علیک

روایت که چون جناب اقدس الهی تورات را بر بنی اسرائیل فرستاد و ابواب کرامت و رحمت از ارسال کتاب بر چهره
ایشان گشاد و مضمون آیه کریمه و اذ آتینا موسی الکتاب والفرقان وحی رسید بحضرت موسی که این تورات کتابیست
که باید ایمان باو آورند و بشارت باوامر و نواهی که در او مندرج است نمایند و الفرقان که مفرق مومن و کافر است
و سنجیده که بر بنی اسرائیل عهد الفرقان را که من فرستم نموده ام و بذات خود قسم خوردم که قبول نکنم از احدی
ایمان و نه عمل چیزی را مگر باو حضرت موسی عرض کرد که ای پروردگار من چه چیز است آن عهد الفرقان وحی رسید
که عهد بگیر از ایشان که اعتراف نمایند که ان محمدا خیر النبیین وسید المرسلین وان اخاه ووصیه
علیا خیر الوصیین وان اولیائه سادة الخلق وان شیعته المنقادین له نجوم الفردوس الاعلی وملوك
بدرستی که محمد پیغمبر آخر الزمان بهترین جمیع پیغمبران است افضل از تمامی خلق اولین و آخرین است و سید جنات العدن
انبیا و مرسلین و وصی او علی ابن ابیطالب بهتر اوصیا و سرور اولیاست و ذریه طاهره آن بهترین خلایق
و شیعیان ایشان ستارهای فردوس اعلی و ملوک جنات عدن میباشند پس حضرت موسی عهد گرفت
از ایشان و هر که قبول نمود و اعتراف نمود و علاقه تولای آن بزرگواران نمود نوری از جبین او ساطع
گردید و ظاهر بود و هر کس در عهد [illegible] در رخسار او آن نور نمی نمود و انکار آنحضرت [illegible]
نموده اند که مفرق میانه مومن و کافر و مسلم و منافق بود و ایضا مرویست که چون حضرت موسی مامور گشت که
عهد الفرقان که مفرق ما بین باطل و حق است به نبوت پیغمبر آخر الزمان و ولایت علی ابن ابیطالب و ذریه طاهره
از بنی اسرائیل گیرد با ایشان فرمود ای قوم حکم محکم جناب احدیت این است و فرمود حضرت عزت چنین
بنی اسرائیل بحضرت موسی گفتند در باب این عهد ایمان بتو میآوریم و قدم در طریق اطاعت تو میگذاریم و میشنویم
که از جانب خداست باین شرط که ببینیم خدا را عیان که امر کند ما را و خبر دهد که این عهد از جانب اوست بنا
فاخذتهم الصاعقة پس گرفت عذاب خدا آنها را که همراه موسی بودند و هلاک شدند حضرت موسی طلب بر بنی اسرائیل
کرد که هر گاه شما قبول میکردید این عهد را و اعتراف مینمودید به پیغمبر آخر الزمان و وصایت امیر المومنین علی ابن
ابیطالب رستگار خواهید شد والا با آنهائی که هلاک شدند ملحق خواهید گردید و مقامی هلاک می شوید [illegible]
گفتند که ما نمیدانیم که بر قوم ما چه حادثه رخ داد و چرا صاعقه بر ایشان افتاد اگر رسیده است ایشان را از خدا
بخواه زنده کردن بتوسل پیغمبر آخر الزمان و وصی آن از حضرت عزت درخواه که ایشان زنده گردند و از کیفیت
حال خود ما را خبر کنند که از ایشان سوال کنیم که چرا رسید بشما آنچه رسید پس حضرت موسی بجا آورد [illegible]

و از ایزد تعالی سوال نمود که خداوندا بحرمت این بزرگواران که بنی اسرائیل از عهد الفرقان بنبوت و ولایت ایشان
ابا نمودند و راه هلاک را پیمودند که قوم را باز گردان که حقیقت قول من بر بنی اسرائیل هویدا گردد و دنیا و دین [illegible]
و معضل این بزرگواران انکار [illegible] دعای حضرت موسی [illegible] آن برگزیدگان خدا بنی اسرائیل زنده گشتند قوم از
ایشان پرسیدند که عجب بهلاکت شما چه گردید [illegible] صاعقه عذاب رسید گفتند از جهت آنکه [illegible]
به نبوت رسول خدا محمد مصطفی و ولایت وصی او علی مرتضی [illegible]
جل و علا را و آسمانها از حجابات و عرش و کرسی و جنت و جهنم [illegible]
بزرگ [illegible] در جمیع عالم خدا [illegible] محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
آن بزرگواران [illegible] حق تعالی [illegible] آن بزرگواران [illegible]
که [illegible] این گروه [illegible] سوال [illegible]
گردید و [illegible] دیگر دنیا را خواستند [illegible] و از کعب الاحبار مرویست که در زمان عمر [illegible]
مقدمه نقل میکرد و قایعی را که در این امت واقع خواهد شد و قضایائی که حادث خواهد گردید پس گفت از جمله
عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر قتل سید الشهدا جناب امام حسین علیه السلام خواهد بود و این است فسادی که حق
تعالی در قرآن یاد کرده است ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و اول فسادی که عالم
گشته [illegible] بود و آخر آن فسادها کشتن آنحضرت است و در روز شهادت آنحضرت درهای آسمان را خواهند گشود
و آسمانها بر آنحضرت خون خواهند بارید و چون ببینید که سرخی در آسمان بلند شده بدانید که آنحضرت
شهید شده است گفتند ای کعب چرا آسمان بر کشتن [illegible] گریست و بر کشتن آنحضرت [illegible] گفت وای بر شما
کشتن امام حسین علیه السلام امریست عظیم و او فرزند برگزیده حضرت سید المرسلین است [illegible] آنحضرت
و آفتاب [illegible] و او را [illegible] خواهند کشت [illegible]
رسالت [illegible]
را [illegible] آسمانها [illegible]
که در آن مدفون می شود بهترین بقعهاست و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه بزیارت آن بقعه آمده است [illegible]
آن حضرت گریسته است و هر روز فوجهای ملائکه [illegible] بزیارت آن مکان شریف میروند و چون
صعود می شود نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم میگریند و فضایل او را ذکر می کنند
و در آسمانها او را حسین [illegible] میگویند و در زمین او را عبد الله مقتول میگویند و در دریاها او را فرزند [illegible] میگویند

و در روز سیم وفات آن حضرت آفتاب خواهد گرفت و در شب آن ماه خواهد گرفت و جهان در نظر مردم تاریک خواهد
و آسمان خواهد گریست و کوهها از هم خواهند پاشید و دریاها بجوش خواهند آمد و اگر باقی مانده فریاد و جیغ
سیفیان او بر روی زمین می بودند هر آینه آتش از آسمان میبارید پس کعب گفت ای گروه عجب می کنید از آنچه من
در باب امام حسین علیه السلام میگویم سوگند یاد میکنم که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر که حضرت
موسی علیه السلام بیان کرده و هر بنده که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بحضرت آدم عرض کرد و احوال
ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را بر آن حضرت ظاهر کرد پس آدم گفت پروردگارا این امت
آخر الزمان که بهترین امتانند چرا اینقدر اختلاف بهم رسیده است حق تعالی فرمود که ای آدم چون ایشان
اختلاف کردند دلهای ایشان مختلف گردید و ایشان فساد در زمین خواهند کرد مانند فساد و کشتن قابیل
و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه وآله پس حق تعالی واقعه کربلا را بآدم نمود و قاتلان آن
حضرت را روسیاه مشاهده کرد پس آدم گریست و گفت خداوندا تو انتقام خود را از ایشان بکش چنانچه فرزند
پیغمبر تو را بکشند و روایت کرده اند که چون خبر رسید بمتوکل لعین که اهل عراق جمع می شوند در نینوا برای زیارت
قبر امام حسین و گروه بسیار بزیارت او میروند پس یکی از امرای خود را مقرر کرد و لشکر بسیار همراه او کرد که قبر آن
عالیجناب را خراب کنند و مردم را از زیارت آن حضرت منع کنند پس آن امیر آمد بکربلا و این در سال دویست
و سی و هشت از هجرت بود و چون او خواست که مردم را منع کند از زیارت اهل قری و نواحی آن موضع شریف
او جمع شدند و گفتند که اگر متوکل همه ما را بقتل رساند که احدی از ما نماند که زیارت آن حضرت را ترک
نخواهیم کرد و ما هر روز چندین معجزه از این قبر مقدس مشاهده می نمائیم که اگر ما را ریزه ریزه کنند که ترک
نخواهیم کرد و چون این خبر را بمتوکل لعین نوشت و آن مردود کذاب در جواب او نوشت که بگذار ایشان را
کرد نبوی کوفه و جهان اظهار کن که برای مصلحت دیگر رفته بودم و دیگر متعرض احوال ایشان مشو تا سال دویست و چهل
و هفت از هجرت باز خبر بدو رسید که اهل کوفه و اطراف و نواحی بزیارت آن حضرت میروند و جمعیت عظیم
بر قبر مقدس آن عالیجناب میشود و بازاری بهم رسیده که مردم سوداگری میکنند پس باز یکی دیگر از امرای
خود را با سپاه گرانی فرستاد و فرمود که در میان مردم ندا کنند که از عهده امان ما بیرون است هر که بزیارت آن
حضرت برود و امر کرد که قبر را خراب کنند و نشانه اش را خراب کنند و مردم در آن وقت از ترس آن ملعون کمتر میرفتند
بزیارت آن حضرت و آن ملعون سادات علوی را تعقیب میکرد و شیعیان را تجسس میکرد و ایشان را بقتل
میرسانید و چون زمانی از این حالت گذشت گفته شد و تحقیق اصل شد و این مضمون از اهل علم مسموع شد

که در زمان خلافت متوکل علیه اللعنه که از خلفای شقاوت اساس بنی عباس و از آن گروه حاقی حق ناشناس بود
همواره اوقات خود را مصروف داشتی و غیرت بر این گماشتی که زوار و زائران حضرت شاه نجف را آزار
و اذیت رسانند و از تقبیل آستان و تبرک باسبان آن حضرت ممنوع گردانند هر قدر از شیعیان و زوار آن حضرت
رسانید که شاید این عمل معمول نشود فایده نکرد و مهمان شیعیان در این باب می افزود و گفت منادی ندا
کرد هر کس بزیارت رود مبلغی کلی دهد که شاید بجهت خرج مردم از این سعادت محروم مانند و خوشنودی
رضوان ایشان نماید روزی زالی دید عجوزه که زال روزگار جوانی او در آنجا حاضر بوده و دهری ایشان بود
زال و زر جهان گذاشته با قد خمیده باری بر پشت بسته و از قید تشویش متوکل رسته با توکل هر چه تمامتر
بکربلا روان است و افتان و خیزان مانند گردباد روان با لشکر هجران لنگ لنگان قدمی بر میداشت هر قدم
و لشکری میگذاشت آن پیره زن را بحضور عجوزه فرمان داد و او را بمجلس آورده مخاطب ساخت که ای عورت
کجا داری و در این پیرانه سر قدم که ام سفر میگذاری گفت عزیمت زیارت شاه شهیدم در قطره و بدین
سر قدم در این سفر پی بر آن لعین دعا بان زال لب باین مقال گشود که قدم عمارا در این سفر بی
باز سیاست میرسید که در این راه قدم نهادی و خود را بجاده وفا دادی عجوزه از سخنان متوکل برآشفته
در جواب گفت قدغن مبلغ تو را شنیدم و شفاعت جد بزرگوار آن جناب را بر خود پسندیدم و در سیاست
تو گویم گفت نشنیدی که هر کس بکربلا رود فلان مبلغ را بدهد آن عجوزه ضعیفه گفت شنیدم و خود را بالت
خود را بر زمین نهاد و سر آن را گشاد و همان مبلغ را برآورده و نزد متوکل گذارد آن لعین گفت که این
مبلغ را تو از کجا تحصیل کرده چرا زاد و راحله بجهت خود تحصیل نکردی و پیاده روی راه آوردی گفت چون منادی
این ندا در داد بر جهت تمام این وجه را تحصیل نمودم و دیگر صبر و تاب ننمودم که زاد و راحله و توشه و قافله مهیا
شود ترسیدم که اجلم فرا رسد و عمرم سپری شود و از زیارت آقای خود محروم مانم و آرزوی این سعادت را
بگور برم ناچار با پای شکسته بی زاد و راحله در این راه قدم گذاشتم و از جان خود بجهت سیاست تو دست
برداشتم برخیز و ببر چون سر پر نور آن جناب زد بر زمین کلاه شرف از سر آفتاب بگریست آسمان
از طریق که عقل گفت خواهد بنای عالم خاکی خراب زلزال بنای کون و مکان شد قبیل ظلم
عرش و فلک واقتاد انقلاب گر خاطر زمین گران سنگ شد چه تنگ از باد آسمان سبک تیز شد شتاب
هم مشتری بزد بر دو مهتاب بر زمین هم پاره کرد زهره زغم پرده رباب خاک سیاه بر سرش بنشست آسمان
زد دست صبح چاک از این نیلگون نقاب تا شد قصد شوی آن سر ابو گشته زخون گرفت ابر آسمان

آمد صدای نالهٔ ما از اوج لامکان که ای پسر فدا نموده فدای تو باد جان راویان روایت جانکاه و ناقلان حکایت
ناله و آه چنین روایت نموده‌اند که بعد از آن که حضرت امام زمان و فرزند سرور شهیدان با عورات اهل بیت
و فرزندان حیدر کرار چند روز در کربلای پر محنت توقف فرموده مراسم تعزیت و مصیبت قیام و اقدام نمودند گریه
و زاری کاری کردند و روزی بیابان وحشی بود که نخانه‌ها بازای گفت و زینب [illegible] بعد
از آن حضرت امام زین العابدین وداع مرقد مطهر پدر بزرگوار نموده با عمه‌ها و خواهران و سایر خویشان
عزیمت مدینهٔ مطهره نمودند و شب و روز در آن سفر جانسوز تمام ناله و غم و [illegible] نوحه و ماتم بودند و در گریه
و زاری می‌آسودند تا حوالی مدینه رسیدند و به نزدیکی وطن قرین گردیدند اهل بیت رسالت که معدن جود و سخاوت
و منبع احسان و کرم بودند خواستند که احوالی به نعمان که در خدمت ایشان می‌بود و در عرض راه ایشان را
جان فشانی می‌نمود و تمامی و [illegible] که مانده بود به او انعام فرمایند و نعمان بشنید و گریبان کرد به عرض
مقدس امام زمان رسانید که خدمت خانوادهٔ رسالت عین سعادت و برکت و محض مثوبات آخرت است
من چشم شفاعت از جد بزرگوار و پدر نامدار شما دارم و بدین عقیده قدم در راه شما [illegible]
مزد دنیا و منافع این سرای عاریت با اهل بیت ادا [illegible] کردند و روی براه آوردند چون سواد مدینه از دور نمایان
گشت جهان در نظر اولاد رسول خدا سیاه شد و از ناله و آه حال آن ستم رسیدگان تباه و خروش و [illegible]
کردند نعمان را همراه [illegible] سید حضرت سجاد فرمود در مکانی خیمهٔ مبارک افراشتند و بنای توقف گذاشتند
بعد مرا فرمود که برو در مدینه و یاران [illegible] دیده را از ورود ماتم رسیدگان خبر کن و احباب و [illegible]
از وقت شهادت [illegible] داری و مانند [illegible] عرض کرد [illegible]
مقدمه قادر و توانا هم حضرت فرمودند جزاک الله خیر [illegible] روانه شده و به جانب مدینه [illegible] و بشارت
امام و غربت حضرت سید انام را بگوش صغیر و کبیر رسانید تا وارد مدینه شده و [illegible] رسول [illegible]
و ناگریه و آه می‌سرایید و این مقال [illegible] یا اهل یثرب لا مقام لکم قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلاء مضرج والرأس منه علی القناة یدار یعنی ای اهل مدینه چه مانده‌اید [illegible]
که حسین کشته شد و [illegible] سیلاب اشک از دیده‌ها [illegible] بدن مبارکش در میان خاک و خون
افتاده و سر مطهرش را بر نیزه کرده‌اند و در شهرها [illegible] سید سجاد و اهل بیت [illegible]
دشت کربلا [illegible] صحرای [illegible] وادی غم و مسافران شام [illegible] ستم [illegible]
و من [illegible] اطلاع [illegible] آل عبا [illegible] ماتم [illegible] خیمه [illegible]

بلغ

[illegible] آن نور دیده [illegible] که با سعادت [illegible] دو کون [illegible] اهل مدینه از استماع این خبر ناله [illegible]
کوچه و بازار برهنه پا و برهنه سر یکدیگر [illegible] زنان از خانه بدر دویدند [illegible]
روانهٔ خدمت امام گردیدند و مردان با آه و فغان بی اندازه [illegible] روی نهادند و با پای برهنه و خاک بر سر
گریبان کنان [illegible] و [illegible] نوحه برآوردند و [illegible] خانه‌های خود [illegible]
با گریه و ناله و اندوه [illegible] روی [illegible] خدمت امام زمان شدند از آن خبر [illegible]
زنان از خانه [illegible] سوی [illegible] روانه شدند خصوص قوم بنی هاشم از حساب بیرون [illegible]
سراپا برهنه [illegible] گذاشت [illegible] اهل حرم [illegible] گریه و ماتم [illegible]
مرثیه خواندن و اهل مدینه فوج فوج و گروه گروه با گریه و زاری از شهر بیرون [illegible]
[illegible] که هرگز کسی مدینه را بدین شورش ندیده و مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] اندازه کردی [illegible] و بر سر زنان [illegible]
[illegible] می‌نمود و می‌گفت [illegible]
[illegible] و الدموع [illegible] جودا
[illegible] هذا المجید [illegible]
[illegible] و [illegible] چشم من [illegible]
[illegible] اشک‌ها از برای کسی که [illegible]
[illegible] فرزند رسول خدا [illegible]
[illegible] امام زمان [illegible]
[illegible] که [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] چون [illegible] زنان بنی هاشم
[illegible] صاحب جناب امام حسین [illegible]
[illegible] اشک [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] شهادت حضرت علی اکبر [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] علی اصغر [illegible]

شاخطالدارشعا

و یکی دعوی پیش از ده دیوار سر و دوش می شکست یکی دو حین میکرد از می حسابند وناله و فغان به آسمان میرسانید یکی از غضب جامه
زاری میکرد و یکی از چهاری امام بر زبان می آورد یکی از اضطراب بر زبانش جاری بود و دیگری داد و واه می نمود یعنی
بیهوش واز افتاده وجمعی از خروش جان را تاب داده یکی از گریه جبین بر زمین میگذاشت یکی دو خیر برسر اورمی
سینه میزد کشش غبار از رخساره پاک میکرد کمی سؤال دل در دناک میکرد کمی نسیم نوازی بهانه میکرد
و این بهانه بکشوش نشانه میکرد یکی گشوده زنیت با اضطراب اکنوش یکی بگریه سر او گرفت بر سر دوش
کمی نوازش آن داغ دیده میکرد کمی مدارک خوناب دیده میکرد کمی نوحه گری کمی بیداری کمی
مرثیه داری کمی غمخواری چون مردان رحیم بر امام زین العابدین افتاد که با رنگ شکسته و عمامه زولیده
و کوفته زده و دل غم پرورد بر کرسی نشسته و اشکش از دامان و کنار گذشته فریاد و واه بر آوردند و فغان و واسینا
کشیدند بر زیر که کمر می افتادند و بسوی آن حضرت می شتافتند و شرف است و بوس می جستند کمی
بر قدمش چهره می نهاد و یکی بر خاک رهش می افتاد واز دیده های مبارک امام زمان اشک مانند باران جاری
و خوارا از شدت گریه ضبط نمی توانست نمود گویا ماتم رسول خدا تجدید شده و مصیبت فاطمه زهرا دوباره به دیده
شهادت شیر خدا علی مرتضی بار دیگر از نو ظاهر کرد و جگرها پاره پاره امام حسن مجتبی از وحشت مدینه
دل سنگ از آن غزا و غزاداران چون موم نرم گردید واز آه گرم ماتمیان سینه ها بکباب چرخ ناسوار سپهر
حضرت امام زمان مردم را امر بسکوت فرموده و غوغای عام بالاشاره آرام فرمود چون اندکی هجوم فریاد مردم
از ایشان و ماتمیان سراپا گوش گشته گریه را گلوگیر گردیده حضرت امام زین العابدین خطبه غرا در نهایت فصاحت
انشا فرموده و بآواز بلند حاضران را مخاطب نموده که ایها الناس الحمد لله الذی ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی
الاسلام عظیمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نسائه وصبیته وداروا برأسه فی البلدان
من فوق عامل السنان ای گروه مردم خدا راست حمد که ما را به بدترین و بزرگترین مصیبتها جهت
اسلام شد بزرگترین رخنها سید جوانان بهشت را کشتند و فرزندان و اهل بیت او را اسیر کردند و سر
بزرگوار در شهرها گردانیدند و این مصیبتی است که مثل خود ندارد ایها الناس فای رجالات منکم
یسرون بعد قتله ام ایة عین منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها فلقد بکت السبع
الشداد لقتله وبکت البحار بامواجها والسموات بارکانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها
والحیتان ولجج البحار والملائکة المقربون ای گروه مردم پس کدام دل بعد از شهادت آن حضرت
سوز غم نمی تواند شد و کدام دیده بعد از استماع این واقعه غم اندوز سیلاب اشک خونین از حسرت

وهذه الرزیة التی لا مثلها رزیة

واهل السموات اجمعون

بنحوی که آسمانهای سقف گاه برای شهادت او گریسته و دریاها بخروش آمدند و آسمانها و زمینها بر خود بلرزیدند
و درختان آتش از شاخ ها بر آوردند و ماهیان بر آتش هجران طپیدند و قدسیان عالم بالا و حاملان عرش از
مصیبت سید الشهدا اشک خونین ریختند ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه
ام ای سمع یسمع هذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام ای گروه مردم کدام دل از این مصیبت شکافته نشد و کدام سینه از این غم
مجروح نگردید و کدام گوش طاقت شنیدن این رخنه که در اسلام واقع شده دارد ایها الناس اصبحنا مطرودین
مشردین مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک وکابل من غیر جرم اجترمناه ولا
مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان هذا
الا اختلاق والله لو ان النبی تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصایة بنا لما
ازدادوا علی ما فعلوا بنا فانا لله وانا الیه راجعون من مصیبة ما اعظمها واوجعها و
افجعها واکظها وافظعها وامرها وافدحها فعند الله نحتسب فیما اصابنا وما بلغ بنا پس حضرت امام زین العابدین حاضران که
حاضرین خروش بر آوردند و بعد از آن بزبان فصاحت رجحان فرمود که ای گروه مردم میدانید که چه کردند با
ما را رانده ایشان غل و زنجیر کردند و بر شتران برهنه سوار کردند و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند گویا ما اولاد ترک
و کابل بودیم و کردند اینها را از غیر آنکه گناهی کرده باشیم یا آزاری از ما بکسی رسیده یا کاری که موجب شد باشیم یا آزاری بجهت
رخنه که در اسلام کرده باشیم یا آزاری رسانیده ایم اینها را از پدران خود و ما این کردها تا کسی که اگر پیغمبر
با ایشان سفارش کشتن و ذلیل کردن و برانداختن نسل ما میکرد بجای آنکه در اکرام ما وصیت با ایشان کرده بود زیاده
زیاده از آنچه کردند نمی توانستند کرد انا لله وانا الیه راجعون چه ماتمی است جان گداز و چه درد فراوان است که ما را
و نزد خدا اجر خود را می طلبیم واز او امید ثواب داریم و او دوست انتقام کشنده از ظالمان پس خروش از حاضران
برخاست و چهره های ما را از آن مصیبت داده و کاست و مخصوص صوحان عبدی برخاست که ای پسر رسول الله من زمین
گیر شده ام و از صحت و از کار رفته ام و از رفتار و از این جهت از خدمت شما محروم ماندم و از دیدن
شهادت مهجور حضرت او را دعا فرموده بعد از آن به تخفیف اهل مدینه حضرت امام با اهل بیت اطهار روانه مدینه
شد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و
آل محمد وآخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وشایعت وبایعت
علی قتله اللهم العنهم جمیعا
مجلس ... در دعا ... بمدینه طیبه و زیارت مرقد منور رسول خدا و حکایت ...

فی الاسلام

بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام

بسم الله الرحمن الرحیم

صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا سیدنا الساجدین و زین الصالحین و قرة عین العابدین و سمی وصی رسول رب العالمین و علیک السلام و رحمة الله و برکاته اجعل الله لنا الکرامة فی اتباع الحسین علیه السلام

روایت که چون بنی اسرائیل من و سلوی در بیابان بودند واز من و سلوی که بجهت ایشان از عالم غیب میرسید [illegible]
گشتند بحضرت موسی عرض نمودند لن نصبر علی طعام واحد خطاب رسید که بدیه و قریه از قرای شام که از اینجا
نزدیک است که مطلب شما از آنجا حاصل خواهد گشت و در آن دروازه [illegible] در آنجا و قد از دیدن [illegible] ایشان حضرت
خاتم الانبیا [illegible] و آله و سلم و جمال جناب خاتم الاوصیا علیه التحیة والثنا [illegible]
بسجده ظهور حضرت و جلالت آن بزرگواران بنی اسرائیل بامتحان نموده و امر شد بایشان که چون بآنجا رسیدند
سجده نمایید از برای خدا بسجده تعظیم آن دو مثال و سجده نمایید بر نفس و قلوب خود ذکر صلوات آن بزرگواران
را و حطه بگویند و ببینند عهد و میثاقی را که در حقیقت نبوت و ولایت ایشان از شما گرفته شده است و بگویید حطة
یعنی اعتقاد بنبوت و ولایت ایشان که فرو میریزد گناهان شما و می آمرزد خدا گناهان گذشته شما را و زایل
کند از شما گناهان را [illegible] چون جماعت مذکور بآنجا رسیدند از راه جهالت و حمق تمرد نموده گفتند این
سخنانی است که حضرت موسی و یوشع ابن النون که وصی آن حضرت بود ما را به آنها استهزا مینمایند چون داخل
آن قریه شدند دو فرقه شدند و مذکور نمودند و سجده ننموده گفتند حنطة عذاب الهی بر ایشان نازل و در یک روز
بیست هزار نفر بمرض طاعون هلاک شدند و در روایت که چون خطاب شد بحضرت موسی که بگو ای بنی اسرائیل
عهد خدا را که بشما داده بودند بعمل نمایند و اقرار نمایند بنبوت حضرت خاتم الانبیا و وصایت وصی آن
و آل طیبین از ذریه ایشان و آنچه برسانند این عهد سوی اخلاد و اولاد خود قرنا بعد قرن و بطنا بعد بطن پس اگر
ایشان و استکبار کردند و عصیان کردند و رفعنا فوقکم الطور حضرت جبرئیل قطعه کوهی بقدر لشکر ایشان
بود آنرا بر بالای لشکر ایشان نگاه داشته که چنانچه ابا نمایند بر ایشان فرود آرد و چنانچه قبول نمایند از
رفع نماید پس بعضی بقلب و لسان ایمان آوردند و بعضی ابا و اضطرار ایمان آورده و سجده نمودند و در آن
سجده طرف روی خود را بزمین گذاشته نظر می نمودند که کوه بر ایشان فرود خواهد آمد یا نه ای شیعیان بعضی از
فضایل این بزرگواران را شنیدید که از بدو خلق عالم و آدم الی یومنا هذا و تا یوم یقوم الحساب بجز ظهور کرامات
و وقایع و مقامات این مظاهر جمال و جلال چیزی در جهان نبوده و نیست و اندک دیده بصیرتی هرکاه بشود [illegible]

و بجهت ایشان

پیشینیان ظهور رسیده چه در حیات و چه در ممات چه در حین شهادت و چه بعد از زمان شهادت [illegible]
پرنور و مرقد منور ایشان چه امورات غریبه تا محصور ظهور رسیده و از آن جمله در زمان متوکل عباسی علیه اللعنة والعذاب
با وجود اقتدار پادشاهی و خوف بر قدر کوشش و جهد کرد در خفا و علانیه در ورع سعی منع بعمل آورد که
از آثار حایر مبارک و مضجع فردوس آیات جناب حجة خدا سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثنا [illegible]
و کسی بزیارت آن روضه عرش مثال نرود فایده نکرد و روز بروز ظهور نور خدا بشیوع هم رسانید و خلق شیعه
بسعی و مخالف و موالف بیشتر گردید از آن جمله متوکل ملعون در بیع غلام خود فرستاد که آب بر قبر مطهر بسته
کشاید از آن مرکشته و دو دولاب فیض بر بیع جاریان است کرده در بیع روضه ابتدا کرد با مرقد مطهر انکشاف [illegible]
بودی ماده اشاده و چند پاکیزه ماده و بر روی آن خوابیده و در بیع تربت مطهر و عطر و خوف منور [illegible]
بود که مشام جان طالب شنیدن آن نداشت و مشک و عنبر اسبیح مقداری در برابر آن نبود و در بیع گوید که من [illegible]
آن مرقد مطهر را بحالت اول درست نمودم و بر قدر کار بستم که تخم را بیم چون گاو را نزدیک مرقد رسید
بر می گشتند و با آن نزدیکی نمی رفتند و چاره نتوانستم نمود تا آنکه بستم چون آب نزدیک مرقد رسید بر بالای هم
می ایستاد و حیران بودم هرچند این جرأت و جسارت از عقل دور است که قبر مطهر را مکشوف و منور [illegible]
این بی ادبی بشوند نهایت از اینجا که باعث ظهور نور الهی و وضوح مرتبه و جلال این نور در [illegible]
ظاهر شود احتمال است که این عمل شده باشد و لیسند معتبر از فضل ابن محمد روایت نموده که [illegible]
مرحوم ابراهیم و دیبح بعیادت او رفتم بعد از آن که طلب از نزد آن رفت گفتم اسرار خود را بمن بگوی که
طلب آمرزش از خدا می کنم که با وجود این همه معصیت نمیدانم حال من چگونه خواهد بود بدان که متوکل ملعون مرا
فرستاد که مرقد مطهر را خراب نمایم و چون رفتم و نا محله و کارگران جمع شدند و شام قریب شده بود [illegible]
گفتم بکار خود مشغول باشند که شب است امر خود را تمام نموده باشیم و چون از تعب سفر خواب بر من مستولی
شده بود بخواب رفتم ناگاه غوغای عظیمی و صدای چند شنیدم و غلامان آمدند و مرا بیدار کردند من ترسناک [illegible]
و گفتم شما را چه می شود گفتند امر عظیمی روی نموده که از این عظیم تر امری نمی باشد جماعتی در میان قبر داخل شده [illegible]
و منع می شوند ما را که نزدیک قبر برویم و تیرها بجانب ما می اندازند چون خبر و ایشان رفتم صدق گفتار ایشان بر من
ظاهر شد غلامان خود را امر کردم که ایشان را تیرباران کنند هرکه تیر انداخت آن تیر برگشت و صاحبش را کشت [illegible]
وحشت و جزع عظیم عارض شد و در همان ساعت تب لرزه را گرفت و بیمار گردیده از قبر دور شدم و مخالفت امر
متوکل و کشته شدن بر راست او در برخود قرار دادم و بادی گفت که من با او گفتم که از شر متوکل که میرسید [illegible]

و روایت متوکل را با جماعت مستمر گشته گفت شنیدم این را ولیکن از دیدن خود حالتی پیدا کنم که امید زندگانی
بخود ندارم راوی گوید که این حکایت در اول روز بود پس از شام آن روز هجوم وحش شد و روایت که متوکل
ملعون یکی از عمارتهای خود را با جمعی و عشرت کرده بست به روضه مقدس و ضریح اقدس سید الشهدا امر نمود که آن
مبارک مکان را خراب کرده از نهر علقمی آب بر آن بسته و زوار را قتل نمایند چون این خبر موحش به شیعیان
و دوستان خاص آل عبا رسید ایشان را وحشت از سر رسید و از آن جمله این خبر به زید مجنون که از دوستان خالص
شیعیان خاص امام انام می‌بود و در آن اوان به مصر اقامت داشت چون از بر خود نشسته و رسید از این خبر وحشت
اثر به نهایت غم و اندوه و حزن و الم کرده ناگاه از مصر متوجه زیارت آن حضرت گردید و چون به کوفه رسید بهلول
عاقل را ملاقات دیده بر او سلام کرده و در سلام ابتدا کرده و جواب آن بجای آورد و بهلول گفت که کوفه است که
تو را ندیده و تو را نمی‌بینم که محاورات واقع گردیده و مرد شناسی زید گفت به غبار جان ... اوراق
دیده را بعلی دیده گردیده و دوستان و ... بهلول از خوف زید هشیار شده بخشی احوال از زبان
گشوده زید واقعه را که گمان بیان کرده و آن واقعه حکم سوز را به زبان آورد پس آن دو عاقل و دیوانه با نهایت شوق
و خون و دلهای بریان و چشمهای گریان روانه کربلا گشته دیدند که آن ملعون آب را بر روضه مقدسه بسته و دو
گشاده در صحرا به روضه آن جناب جمع گشته و آب حیران بر روی هم ایستاده و از جهت خود گذشته و قدم پیش نمی‌گذارد
بر بعضی از ایشان افتاده ایشان را حالتی عجیب روی نموده که از آن فرونشستن و خاک کربلا برگرفته و دیده ایشان
بزار زاری و زاری رسید پس اگر از جانب متوکل ملعون مأمور به این عمل شنیع بود به جانب آن دو
روی نموده گفت که اگر حکم خلیفه مستمر نشنیده و از فرمان متوکل خبر نیست شما که ام بوده که زوار آن روضه امام انام
قتل نمایم زید گفت مرا هم از آن همین است و مطلوب و مقصد حسین که در سلک زوار آن امام انام محسوب شوم و تیغ‌های
آن دل‌ها را بهم آن مرد بر پای زید افتاده پای او را بوسید و در گریستن از دیده بر رخساره ریخت که ای زید به آب دیده
داخل را سر و بخشید از تقصیرات گذشت و من بر گشت و نمود که دولت و نعمت توبه گشته و جنابت متوکل روان می‌شوم متوکل
خواهم کرد و خواهم بخشید پس روانه نزد متوکل گردیده بعجز با امر و سر و بخشید از این زیاده گفت چنان که متوکل
در خشم شده او را بقتل آورد که دیگر ضعیف را جان منها این را کسی دگر نماید زید چون این بشنید و ...
گریه کرده روانه سر من رای گشت و بدن آن مقتول را برداشته به سر آن غسل داده به جای آورده و دفن کرد پس آنگاه صدای
دست و شیون شنید از جانب آن پرسید که شیون و گریه‌ها از کیست گفتند که معشوقه متوکل است اضطراب و آه
گفت سبحان الله تو مطلع سر و بخشیدن و تفتیش ... که روز عزا و از ... مرا مانند و ... سلطان ...

پس زید به سوی آن گریست که بر ... کشته مردم بر او در آن جمع آمد پس بر بیش آمد این اشعار را که در بحر...
متوکل را که به او رسانید
أتت بنو أميّة ما أتت فتري هتكت القبر في زمان يقول اعلم قتل
وتمام وقتله ظلما ثانية الاعراقه اهل البساتين يعني تا دولت که رفته امام انام را از ... نماید و قرار و دنیا
بهم گشته تا بر نمانه از ایشان برگرده و دولت ایشان را مرتبه دیگر آورد و آنگاه باشد که خدا او را عادل
گرداند متوکل ملعون از خواندن این ابیات در غضب شده او را حبس و ... در یاد دهید ... که لازم
جناب امام حسین دوست بوده گفتم که ... قوم خوب می‌شناسی که حب اهل بیت او را وا نگذارده غضب
... بخشید و ... از فضایل آن حضرت بسیار ذکر کرد متوکل خشمناک شده او را به زندان فرستاد
و روزی آن ملعون به خواب دید که شخصی نزد او آمده گفت بر خیز و زید را از حبس نجات ده و انواع اکرام
او را به جای آورد و ... مطلب او کوشش و الا هر چه هلاک نه خواهی شد پس از خواب جسته و از غایت
وهم و ترس خود زید را از زندان آورده و زید را خلعت فاخر و او را پوشانید و گفت هر چه خواهی طلب کن زید
گفت می‌خواهم از تو که ضریح منور جناب سید الشهدا را تعمیر نمایی و کسی را ممانعت نکنی و دیگر آنکه حکم نمایی که کسی
متعرض زوار آن جناب نشود متوکل ملتمس او را قبول نمود زید در نهایت شادی ... بیرون
آمده اهل هر شهر و دیار را بشارت نموده از گوشه و کنار هر کس به زیارت روضه آن حضرت می‌رفت

ای مؤمنان نگر دلان حال ببین ... ما را خوب و کس دیگر ببین ... او را دو خوبش که شیعیان ...
و ... خوب اهل جفا ببین ... جاب و دکون ... و ... جهان مصائب ما ... ببین
فی فی فی داد چو ابر خروشان بکربلا ... عطشان بسبیل شد و موج ... ببین ... خاک و خون کر
سرهای سروران همه ... ببین ... آن سر که بود بر دوش نبی مدام ... نیزه ... از دوش ...
جدا ببین ... آن تن که بود پرورش از کنار تو ... عطشان بخاک ... کربلا ببین ... راویان حدیث جان سوز
روایت نموده‌اند که بعد از آن که اهل مدینه به خدمت امام زین العابدین رسیدند تعالی از دیدن اهل بیت
از سرا و فوج کرده چون جمعی و خروش اهل مدینه و اهل بیت رسالت ... و ...
وقت نهایت انجامید زمانی توقف در خارج مدینه نمودند و دیده بر جمال حضرت سجاد گشودند و بعد از آن
به تکلیف اهل مدینه حضرت امام با اهل بیت اطهار روانه مدینه شدند و هر قدم که نزدیک تر می‌رسیدند باز
خروش و ناله بر می‌کشیدند تا به دروازه رسیدند که حضرت ام کلثوم را نظر بر مدینه جدش افتاد و گریه کنان
زبان باین ابیات گویا گشت مدینة جدنا لا تقبلينا فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینه جد ما

ای حسین قبول نما و بگذار که ما در دو جنس شوم که حسرت و اندوه اند ای ام خرجنا منک بالاهلین جمعا
رجعنا لا رجال ولا بنینا بیرون رفتیم از تو با انبوه و با جمعیت و برگشتیم در حالتی که دختران هر سه از
پسران ومولانا الحسین لنا انیس رجعنا والحسین به رهینا و رفت رفیق ای حسین
انیس و مونس ما بود و برگشتیم و حال آنکه آن جناب را در خاک کربلا گرو گذاشتیم الا فاخبر رسول الله عنا
بانا قد فجعنا فی اخینا خبر کن رسول الله را که ما مصیبت برادر خود گرفتاریم وان رجالنا بالطف صرعی
بلا رؤس وقد ذبحوا البنینا خبر کن رسول خدا را که مردان ما در زمین کربلا بی سر افتاده اند و طفلان ما را ذبح
نموده اند واخبر جدنا انا اسرنا وبعد الاسر یا جدا سبینا و خبر کن جد ما را که ای جد بزرگوار ما اسیر شدیم
و بعد از اسیری ما را دیار به دیار گردانیدند وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا
هر کسی که کشته حسین را و مراعات شما را منظور نداشتند فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال
ای رسول خدا چگونه بود اگر میدیدی تو اسیران اهل بیت را که برهنه بر شتران سوار بودند رسول مسلبینا
الله بعد الصون صارت عیون الناس ناظرة الینا ای پیغمبر خدا ما که پرده نشینان بودیم
هر دیار … بنظر … پس جناب ام کلثوم روی مبارک … بجانب بقیع … حکایت
احوال … به حضرت رسول خدا نموده که افاطم لو نظرت الی الحیاری ولو ابصرت زین العابدینا
ای فاطمه چگونه میبود حال تو اگر میدیدی دختران خود را در حالتی که حیران و سرگردان بودند و دادرسی
از برای ایشان نبود و چگونه بود حال تو اگر میدیدی امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر افاطم
لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای فاطمه چگونه میبود حال تو اگر میدیدی دختران خود
که اسیر شده اند در حالتی که اسیر شده اند و در شهرها متفرق گشته اند افاطم لو رایتنا سهاری ومن سهر
ای فاطمه چگونه بودی اگر میدیدی ما را که شبها بیدار … خواب نمی کردیم …
شده بودیم افاطم ما لقیت من عداک ولا قیراط مما قد لقینا ای فاطمه آنچه تو دیدی از دشمنان
تو قیراطی از دشمنان ندیدی فلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیامة تندبینا اگر حیات تو
باقی میبود تا قیامت بر ما نوحه می نمودی وعرج بالبقیع وقف ونادی این حبیب رب العالمینا
بالا رو به بقیع و در آنجا بایست و ندا کن که ای فرزند رسول خدا وقل یا عم یا حسن المزکی عیال
اخیک اضحوا ضائعینا بالا رو به بقیع و بگو ای حسن مجتبی و فرزند رسول خدا اهل بیت برادر تو …
ایا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضا رهینا بلا راس تنوح علیه جهرا طیور والوحوش الموحشینا

ای عم بزرگوار برادرت حسین از تو دور … ریگ گرم … و وحوش …
نوحه میکنند ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء
وشاهدت العیال مکشفینا ای فرزند رسول خدا چگونه میبود حال تو اگر میدیدی حرم اهل بیت برادرت را
معین و یاوری ندارد … برهنه … بر شتران برهنه سوار بودند فنحن الضائعات بلا کفیل ونحن
النائحات علی اخینا … همه بی کسان … همه نوحه کنندگان بر برادر ونحن السائرات علی
المطایا ونحن الباکیات علی ابینا … همه گریه کنندگان … ونحن الصابرات علی البلایا
ونحن المخلصون المصطفونا همه صبر کنندگان بر بلاها … الا یا جدنا قتلوا
حسینا ولم یرعوا جناب الله فینا ای جد بزرگوار حسین را کشتند و مراعات … لقد هتکوا
النسا وحملوها علی الاقتاب قهرا … ما را برهنه کردند … بر شتران سوار کردند و دیار به دیار گردانیدند جمعا
وزینب اخرجوها من خباها وفاطمة والهة تبدی الانینا زینب را از سرا پرده و خیمه بیرون کردند و فاطمه حیران …
و … سکینة تشتکی من حر وجد تنادی الغوث رب العالمینا …

و ای جد بزرگوار … وزین العابدین بقید ذل وراموا قتله اهل الخئونا
و زین العابدین را در غل و زنجیر کرده بودند … فبعدهم علی الدنیا
تراب فکاس الموت فیها قد سقینا پس بعد از حسین و برادران …
که … خاک بر سر دنیا که … جام مرگ نوشانید فهذی قصتی مع شرح حالی الا یا سامعون ابکوا علینا
پس این است قصه و شرح حال ما ای شنوندگان که گریه و زاری نمائید بر ما پس آن ستمدیدگان
مدینه شدند و آن بیکسان … رسیدند … روضه مقدس حضرت رسول خدا
… بر قبر مطهر رسول خدا …
حضرت زینب … عرض نمود که السلام علیک یا جداه السلام علیک …
…
و شرح مصیبت و ابتلای خود …
اسیران …
…

بیرون آمد محاسنش بعد بنگرید جعفر ابن موسی کاظم و پسر بیک حسینی بهر و بستان ... مجروح ما غریبان در صحرا وجابجا
کرد زمین کرد دید و جدا که از کوفیان بیوفا با بیکسان رسید بکربلا گفت که فریاد یا رسول الله از کوفیان لعین داد
یا رسول الله چرا زحال جگر گوشات نمی پرسی و زان مسافر بی قوت نمی پرسی حیدر اسیر و جفا پرسش حق
نمی کنی سر زینب از غش خونی کنی سری که او از اشک چشم سوی کم می شد دل شریف تو را
موجب الم می شد بنگر سر از پیکرش جدا کردند همین جور که بر بیشتر دهم کردند ... که زینت
بوالکستان تو را فدای که دست بر آنند ... بستان تو را نشان ناوک جدا که کوفیان کردند ... سوکه
کربلا جولان کردید بعد از آن روی حضرت ام کلثوم دختر جد بزرگوار آورد و از دل پر درد پیش کرد و خطاب
ای جد بزرگوار بخطاب مکرم نبوی تو از بنی امیه که بر اهلبیت ظلم و جفا کردند اباجدنا ... ولیکن امته
قتلوا بالقوا فی ظلمنا وتبخر ای جد بزرگوار اگر معرفت ما را امید بدی بر سینه سید بدی معصومی که دل سنگ
از آن بگداختی می شد اباجدنا هذا الحسین معفر علی الترب مجروح ... بقطع
ای جد این حسین است که بر خاک افتاده است و ... دور که از جگر ... دور بدید و شد ... تحت مانه
تحت الحوافر ... ورأسه عادیا ... ای جد این حسین است که جسدش دراز
در های جبا بیابان افتاده و در سر بنیزهای کافران است اباجدنا ... جالنا
کبیرا ولا طفلا علی الشدید ... ضیع
ای جد بزرگوار بگذاشتند از برای ما بزرگی و طفلی که بر خوار باشد ای جد بزرگوار عباس را کشتند و علی
کشتند و قاسم را کشتند مع ... خوارا کشتند اباجدنا لم یترکوا لنا خمارا ولا ثوبا ولم یبق
ای جد بزرگوار از برای زنان نگذاشتند سرانداز و دنچادر و مقانعه و از برای ... مقنعه ابنا
جدنا حرزنا عریانا حسیرا کاناسباء الروم بل انحر ... ای جد و الامر ... غارت کردند و حالی که
بی لباس اسیر بودیم که با اسیران روم بودیم بلکه بدتر از ایشان بودیم اباجدنا لو تراناکم
اساری علی اعداءنا تنضرع ای جد اگر حال ما را بدیدی ما را در حالی که لباس و اسیر بودیم و زاری
و تضرع بدشمنان میکردیم اباجدنا ترحم القوم ولا شفیعا ولا یرحموا البکاء یعنی ای جد بزرگوار
طلب میکردیم از دشمنان که بر ما رحم کنند نمی ... کسی که شفاعت ما را کند ... از شر دشمنان
اباجدنا ... تقتلنا ونضربنا بالضرب ... یعنی ای جد ... سر جداهای ما را ... و
و بر ما ... که ... اباجدنا ... بالعباد ... علیل

اباجدنا انکر ... قتلنا فی ظلمنا ...
اباجدنا ... العصر ...

تنقص هذه نفس متوجع یعنی ای جد بزرگوار زین العابدین بعد از قتل پدر مبتلا به بند و بلا گردیده و بیماری
شدید که ... دارد و ... اباجدنا یا انا حائر ... نکادیها ... والرمع ... سر
العابدین ما را امید بود که بر ... و بیوش ... که از غم و اندوه ... دوش ... ایمن ...
قبض ... من غیر ... یعنی چون جناب امام زین العابدین
ما را با جان امید و طاقت نگاه کردن نماند است ... و بیکر ... دو
بر ... که ... بحق ... پس آن ... روی ... منور ... اول
پر درد ... که ای ... رسول خدا از زینب ... رسید ... اول
... بدین ... گوید ... فراموش کرده ... اوشن ... حدیث ... دیگری از
دیده ... حال عروس ... را ... با جواب ... ... صغیر
جان ما ... که ... اگر ... ماده ... از
بر ... ماده
بر ... که ... در ... عرش
از قفع ... ام ... حسین ...
بر کف دستش ... حال ... خون ... کنار
... که ... خرده ...
... که ... فاطمه ... از ...
... کربلا ... خون ... نظر ... ام حسین ... اف ... زینب ... در کرده ...
روضه رسول خدا کرد ... اهل بیت ... چون نظر ... ام حسین افتاد ... شیون ...
دیده ... جگر ... در ... اندو ... دامان ... از
آن جمع را دید که حلقه ... لباس ... روضه رسول ... خدا ...
و از وحشت و دهشت بیهوش گشته از پا فتاد و پس بهوش آمده ... زینب خاتون ...
و حیان ... که ... سنگ ... از غصه ... خوبین ... پیرو ... از خون ... بر
می آورد این کلام بر زبانش جاری بود و با جناب زینب خاتون بعد ... معانقه می نمود ... سع
شیعیان سید ... امام حسین فغان و ناله و شیون ... بلند شد ... از آن ...
آن ... در ... شد و پس از آن ... سید ... داده ... اللهم العن ... ظالمیهم
مجلس ... در ... قضایای ... امام ... حضرت امام ... علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على الامين المؤتمن موسى بن جعفر البر التقي الوفي الطاهر الزكي النور
المبين المجتهد المحتسب الصابر على الاذى فيك اللهم وكما بلغ عن آبائه ما استودع من
امرك ونهيك وحمل على المحجة رب فصل عليه افضل واكمل ما صليت على احد ممن اطاعك ونصح لعبادك
انك غفور رحيم

مرویست که چون علی ابن یقطین که از موالیان دودمان طیبین طاهرین و از شیعیان خاص حضرت محبوب القلوب بود
حسب الامر امام زمان متوجه وزارت هارون بود و شیعیان را در مطالب و مقاصد خود رسی و غاشیه [illegible] می‌نمود
تا روزی نامه از حضرت امام همام موسی ابن جعفر علیه السلام باو رسید که وضو بطریق اهل سنت و جماعت بساز
و از طریقه تشیع احتراز نمای چون نامه به علی ابن یقطین رسید در این باب متحیر گردید و چون فرمان امام
زمان واجب بود امتناع نتوانست نمود و طریقه او آنکه وضو را موافق طریق اهل سنت نمود و مدتی بر
عمل و دستور العمل امام [illegible] تا آنکه بعضی از اهل حسد او را در نزد هارون ملعون متهم [illegible]
التشیع [illegible] او رافضی است هارون در باره او بد گمان بهم رسانید او برآمد روزی
و یکی از خانهای دار الاماره بکاری باز داشت که خالی از اغیار [illegible] آن خانه [illegible]
در باره او از مرحله [illegible] بگمان [illegible] چون هنگام نماز رسید هارون [illegible]
موافق اهل سنت وضو ساخت و بکار نماز پرداخت و آن بدگمانی [illegible]
عذرها از او خواست بعد از آن نامه دیگر از آن حضرت [illegible] رسید که موافق فرموده رسول و آیین
مرتضوی وضو بساز و عمل سابق را معمول مساز که [illegible] رفع شد اعجاز دیگر مرویست که
روزی از قیصر روم مندیلی مطرز بطراز خاص که [illegible] آن [illegible] و چون طلب هارون بود بجهة
هارون بعنوان ارمغان فرستاده و آن [illegible] آن مندیل را بعلی ابن یقطین داد و چون آن از غرایب
نفیس و از عجایب اجناس بدیع بود علی ابن یقطین از راه انعام حق [illegible] بجهت امام همام امام موسی کاظم
علیه السلام ارسال داشت روزی [illegible] چون از نزد هارون مرخص شد دید [illegible] جامه و نامه [illegible]
داده که ابن [illegible] بن داده که [illegible] چون علی نامه را دید بوسید و بر دیده [illegible] و جامه را دید
که هنوز [illegible] آن خشک گشته و [illegible] نامه دید که حضرت امام موسی کاظم نوشته بودند که ای علی
این [illegible] تو [illegible] است [illegible] که در [illegible] هارون [illegible] تعاقب علی آمده که [illegible]
[illegible] چون [illegible] هارون آمد هارون همان مندیل را از علی خواست بکیفیت آن چنانچه بود

کرم [illegible] از علی [illegible] که مندیلی که تو بعلی بخشیده [illegible] و از راه لطف این جنس نفیس ابجهة او گزیدی
بجهة امام خود فرستاده و تو بعث [illegible] نهاده هارون از علی پرسید که مندیلی که بتو کرامت نمودم
چه شد علی گفت حاضر است گفت بیاور که آن را ببینم علی فرستاده مندیل را آوردند و رفع [illegible]
از خود کرد و هارون خجل گردید و پنجاه هزار درم بعلی بخشید حدیث معجزه و مرویست که [illegible]
از فرط صبر و بردباری کاظم خوانده و در بیت صبور و کریم بود که روزی [illegible] از آن حضرت [illegible]
مبارک [illegible] و چون [illegible] جنان [illegible] نورانی آن حضرت [illegible] که پیشانی مبارک [illegible]
[illegible] مشوش گشته و [illegible] که [illegible] خجل گردید و پریشان [illegible] و از [illegible]
سرور حرمت مضمون الکاظمین الغیظ را [illegible] صد دینار به او انعام فرمود و او را آزاد [illegible]
اعجاز مرویست که در [illegible] اول مهدی بن منصور عباسی آن حضرت را از مدینه به بغداد آورده حبس کرد
شبی حضرت اسد الله الغالب مظهر العجائب را در خواب دید که با وی خطاب فرمود و این آیه را قرائت نمود
فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم آن لعین چون بیدار شد ربیع خادم را طلبید و آن
[illegible] آن حضرت فرستاد و چون آن حضرت را آورد [illegible] و معانقه با آنحضرت کرده
[illegible] و تکریم آن جناب را نموده در پهلوی خود نشانید و ده هزار دینار نذر آن حضرت داد و گفت
[illegible] که [illegible] زندان [illegible] آن حضرت فرمود که [illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible] پس آن حضرت را با ساز و برگ روانه مدینه نمود [illegible] اعجاز [illegible]
از [illegible] که گفت که در وقتی که امام همام در محبس هارون بود مرا هارون الرشید ملعون روانه نمود که
حضرت امام موسی کاظم را در زندان بقتل رسانم و آن ملعون را از غم آن امام زمان فارغ گردانم چون
بزندان رسیدم دیدم آنحضرت مشغول نماز [illegible] بود و دو شمشیر برهنه بر بالین آن امام [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] من [illegible] من رسیده [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] چند نفر از معتقدین خود با من روانه کرده [illegible]
[illegible] آن لعین [illegible] آن ملعون [illegible]
[illegible] شمار [illegible] امام [illegible] نا آن زنده بود [illegible]
[illegible] و چون آن [illegible] اعجاز در کتب معتبره [illegible]
مرویست که در سفر حجاز [illegible] رسیدم [illegible] جوانی [illegible]

دیر کوری ما بسیار مسکین موی لباس پشمینه پوشیده و شمله بر کتف انداخته و از مردم دور رفته و بکناری نشسته
با خود گفتم البته از زمره صوفیه است میخواهد در این راه زاد و راحله را بار گردن مسلمانان سازد و خود را از [illegible]
وی چیزی چند اندازه بروم و او را سرزنش نمایم و به توبیخ بازگشت نمایم چون بجانب او روان شدم [illegible]
با او متکلم نگشته فرمود یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و ما شد به امر حیران شدم با خود گفتم که این
نام من دانست و از ضمیر من خبر داد البته کی از اولیاء الله است بروم و از او معذرت خواهم چندانکه شتابان گردیدم
بگردش نرسیدم در منزل دیگر چون با او ملاقات کردم همان شهر بار را دیدم در گوشه تنها ایستاده و از دیده [illegible]
قطره اشک از دیده مبارکش مانند باران روان است و آثار خضوع و خشوع از [illegible] چون از نماز
فارغ گشت بخاطر من گذشت که بجهت تقدیم رسم معذرت خواهم دیدم فرمود و انی لغفار لمن تاب و آمن
و عمل صالحا ثم اهتدی [illegible] چون برق از نظرم غایب گشت در منزل دیگر بخدمت آن سرور رسیدم دیدم
بر چاهی ایستاده و ظرفی در دست دارد و آب میخواهد بردارد ناگاه آن ظرف از دست مبارکش رها شد و در چاه افتاد
دیدم سر بجانب آسمان نمود و دعائی خواند [illegible] دیدم که آب چاه بالا آمد که ظرف آن جناب پر آب گشته برداشت
و وضو ساخت چهار رکعت نماز گذاشت و بجانب توده ریگ روان شد چون پاره راه رفت تشنگی بر او غلبه کرد دیدم
که دست بجانب توده ریگ آورد و مشتی ریگ در آن ظرف ریخت و حرکت داد [illegible] آب شد و میل فرمود پیش
رفتم و سلام کردم و گفتم مرا هم نصیب کن از آنچه خدای منعم تو انعام کرده جواب سلام فرمود و فرمود که ای شقیق
علی الدوام نعم ظاهره و باطنه حضرت پروردگار با ما [illegible] بعد از آن کوزه را بمن داد از آن آب
نوشیدم که آب سویق و شکر بود والله که از آن شیرین تر و لذیذتر چیزی نیاشامیده بودم و سیر شدم چون بمکه معظمه رسیدم
بار دیگر شبی دیدم که نماز میکرد و با کمال خشوع چنان مناجاتی می نمود که هوش از سرم میرفت و [illegible]
[illegible] و زاری میفرمود که مراتب حضرت [illegible] و در آن مناجات و زاری و نیاز می
تا روز شد [illegible] بیرون رفت دیدم برخلاف منازل راه جمعی از خدم و حشم و موالی و غلامان در دور وی
میباشند پرسیدم که این شخص کیست و نام مبارک او چیست گفتند که این فرزند ارجمند مصطفی و قرة
العین [illegible] کوکب آسمان و امامت موسی ابن جعفر است و فاطمه زهرا را [illegible]
سرور گفتم امثال این معجزات ازاین بزرگوار عجیب نیست **معجزه** از یکی از موالی مرویست که روزی
علی بن یقطین مرا گفت که بکوفه رو و شخص دیگر را پیش من بفرست که با اتفاق وی دو مرکب خریداری نموده بابت
مال بخدمت امام [illegible] موسی ابن جعفر علیه السلام [illegible] چون بکوفه رسیدم و دو مرکب خریدیم [illegible]

مدینه روانه شدیم چون بحوالی مدینه رسیدیم مشغول اکل طعام شدیم دیدیم امام علیه السلام بر ما ظاهر شد و فرمود بیاورید
مکاتب را چون خواهش را دادیم بخواندند و جواب مکاتب را از آستین مبارک بیرون آورد و بما داد و فرمود
از همین جا رجعت نمائید عرض کردیم مدینه نزدیک است آمده ایم و توشه بجهت خود تحصیل نموده برگردیم فرمود آنچه
شما حاضر است همان بقیه طعامی که دارید کافیست چون آوردیم دست مبارک بر آن نهاد و فرمود شما را بکوفه میرساند
بازگردید بامان خدا چون بازگشتیم و هر قدر از آن طعام میخوردیم ببرکت دست آن حضرت تمام نمی
شد تا بکوفه رسیدیم **معجزه** از [illegible] امام ضامن علیه السلام مرویست که روزی [illegible]
بمنزل امام موسی کاظم علیه السلام آمد در آن وقت شخصی از مردم خراسان بخدمت آن حضرت آمده و آن
حضرت بزبان [illegible] تکلم نمود که هرگز چنین کلامی را نشنیده بودیم و حضرت امام علیه السلام همان زبان با او
فرمود چون آن شخص برفت [illegible] از آن جناب تحقیق نمود که این کلام [illegible] امام آفاق
در جواب [illegible] فرمود که این کلام جن است و کلام اجنه همچنین است و جای تعجب نیست چرا که امام عالم است
بمنطق وحش و طیر و جمیع حیوانات و ارواح و بر امام مخفی نیست **معجزه** در راحة الارواح از مفضل
روایت است که چون ماه تابان فلک [illegible]
[illegible] امام مغارب و مشارق امام جعفر صادق صلوات الله علیه [illegible]
بجانب روضه رضوان خرامید و ساحت قدس نزد اجداد طاهرین [illegible] عبدالله که پسر مهتر آن حضرت
بود دعوی امامت می نمود و [illegible] ادعا میکرد و روزی حضرت امام زمان و مهتر جهانیان
امام موسی کاظم که یکسال از وفات پدر گذشته بود فرمود هیمه بسیاری جمع نمودند و در [illegible] مانند کوهی
بر روی هم ریختند و آتش بر آن هیمه ها زدند [illegible] چون شعله ها
زبانه کشید و آن افروخته آتش بفلک رسید آن افروخته شمع شبستان مصطفی میان آن کوه آتش شعله
[illegible] ابراهیم شان نشست و با حضار تکلم نمود [illegible] گذشت [illegible] از نور جمالش نورانی
گردید و آتش [illegible] هزار های سوزان [illegible]
[illegible] آن فرزند [illegible] لمعات [illegible] آن جناب پس از زمانی از آن کوه آتش [illegible]
[illegible] با چهره فروزان [illegible] قدم بیرون گذاشتند [illegible] مخالف و موافق [illegible]
[illegible] که چون [illegible] امامت [illegible] چنانچه میخواهی این [illegible]
[illegible]

ای برادر بزرگوار من چنین می پنداشتم و در این دعا خود را صادق می انگاشتم چون داشتن رفیقی و مانند جبل [illegible]
گذشتی بفهمم شد که امامت حق است و دوزخ راست و در وجود عرش و من از حرف خود نادم و پشیمانم ز منفعل و عرق [illegible]
از چهره ریزان آری سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نشد این کار **معجزه** شیخ محمد بن شاذان قزوینی
باسناد صحیح از علی ابن [illegible] روایت نموده که چون امام زمان [illegible] را از مدینه بغداد آورده و در
حبس کردند من در خدمت آن حضرت بودم و چون مدت حبس بطول انجامید مرا [illegible] اهل و عیال قرار
و صبر از خاطر رمیده پیوسته در فکر عیال خود بودم و ایشان را از خاطر دور نمی نمودم بجناب [illegible] فرمود که [illegible]
خیال عیال مشغول می بینم عرض نمودم فدایت شوم چنین است که فرمودی فرمود که غسل کن چون بجا آوردم [illegible]
نماز فرموده و من هم اقتدا نموده که دو رکعت نماز در خدمت امام کردم پس فرمود که دست بر دو دیده
بر هم نه که من می دانم [illegible] چون دست بر دست مبارکش [illegible] بر دو دیده نهادم فرمود [illegible] وقت
خدا را ملاحظه نما چون چشم گشودم روضه مقدس [illegible] منوره حضرت امام مظلوم و شهید معصوم [illegible]
عالمین جناب ابا عبد الله الحسین علیه آلاف التحیة والسلام را دیدم در خدمت امام زیارت و نماز نمودم و فرمود
دیده بپوش چون دیده پوشیدم [illegible] دیگر [illegible] فرمود دیده باز کن چون گشودم در نجف اشرف
علیه آلاف التحیة والتحف بودم در خدمت آن امام عالیمقام بزیارت و نماز اقدام کردم و از حضرت امیر مومنان
جهان جهان فیض و برکت بردم باز آن والی ملکت اعجاز فرمود دیده بپوش [illegible] دست [illegible] و چون [illegible]
فرمود دیده بگشا روضه رسول خدا و مدینه معظمه چون چشم گشادم روضه منوره را دیدم و بزیارت مرقد
منوره حضرت بسعادت مشرف گردیدم فرمود بخانه خود رو و اهل و عیال خود را دیده و با ایشان عهد خود را تازه نما
من بمجلس بخانه خود رسیدم و زنان و فرزندان و اهل خود نشستم و با ایشان صحبت داشتم و بحکم آن امام زمان
شتافتم و باز حسب الامر آن بزرگوار چشم بر هم نهادم و دست خود را بر دست مبارکش دادم فرمود دیده باز کن خود را
بر سر کوهی بلند یافتم که مانند زمرد سبز [illegible] که هرگز چنین جائی ندیده بودم حیرت بر حیرت فزودم و آن [illegible]
و از نزهت و صفای آن کوه چشم خیره [illegible] آن حضرت وضو ساختند و [illegible] من هم وضو
گرفتم و دیدم آن حضرت [illegible] نماز [illegible] متعاقب آن حضرت صف نماز بستند
نمازی از امام و ماموین دیدم [illegible] از آن حضرت شنیدم که زمین و زمان متحیر [illegible]
از خود رفته مبهوت و با حیرت هم [illegible] شدند که کاش خاک پای امام بودیم [illegible] ماموین می شدیم بعد از فراغ
از نماز آن چهل نفر با حضرت وداع [illegible] تضرع و ابتهال نموده [illegible] حضرت فرمود [illegible] این کوه قاف است [illegible]

سر دیدی آن

که از اولیا و اقطاب اند و از جمله نجبا و نقبا [illegible] حضرت رب الارباب [illegible] که میانه من و ایشان
ملاقات واقع شود [illegible] واقع شد [illegible] چشم بر هم نه و دست مرا گرفت و بعد از زمانی فرمودند که دیده باز
کن چون چشم گشودم خود را با امام در همان زندان [illegible] دیدم **معجزه** محمد ابن سنان از
یعقوب سراج روایت کرده است که روزی بملازمت حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام شتافتم آنحضرت
در سر گهواره فرزند ارجمند خود ابی الحسن موسی کاظم علیه السلام دیدم که با آنحضرت سر گوشی [illegible] و زمانی
مشغول حرف بود [illegible] التفات [illegible] چون فارغ شد من بر خواستم [illegible] فرمود [illegible] مولای خود را سلام
کن پس حرکت کردم که طفل در گهواره چه میداند که سلام [illegible] امام [illegible] گهواره رفتم و سلام نمودم
دیدم آن [illegible] حضرت [illegible] بزبان فصیح جواب سلام مرا داده [illegible] نظر مبارک
و بزبان معجز بیان فرمود که با محمد ابن سنان [illegible] دختری [illegible] آن امام نهاده بود
[illegible] که [illegible] شیعیان ما [illegible] نام [illegible] چون بخانه آمدم [illegible] عایشه نام نهاده بودند [illegible]
دادم و نام دیگر نهادم **معجزه** [illegible] از محمد ابن یعقوب روایت [illegible] و او از علی ابن ابراهیم [illegible]
[illegible] روایت نموده که گفت [illegible] حسین ابن عبد الله [illegible] زاهد و عابد [illegible]
بود [illegible] بسبب [illegible] و اجتهاد [illegible] روزی [illegible] مسجد [illegible] امام علیه السلام [illegible] در مسجد بود [illegible]
طلب نمود و فرمود که دوست میدارم [illegible] حیران [illegible]
فدای تو گردم [illegible] فرمود [illegible] حدیث [illegible] فرمود [illegible]
بعد [illegible] حسین ابن عبد الله [illegible] حدیث [illegible]
و احادیث [illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible] روزی [illegible]
آن [illegible] رسید [illegible] کنم [illegible]
علیه السلام فرمود امام بحق بعد از سرور کائنات صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه السلام و بعد از او امام
حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و بعد از او علی ابن الحسین علیه السلام و بعد از او محمد ابن علی علیهما السلام
و بعد از او جعفر ابن محمد علیه السلام و صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] آن حضرت ساکت شد حسین عرض نمود
که یا ابن رسول الله [illegible] امروز امام زمان [illegible] فرمود که اگر ظاهر گردانم [illegible] امام [illegible]
حسین عرض نمود چیزی [illegible] که دلیل امامت باشد آن حضرت فرمود که برو [illegible] آن درخت [illegible]
[illegible] آن [illegible] و بگو موسی ابن جعفر میگوید که بسوی من بیا [illegible] بسوی آن درخت شدم [illegible]

که وحشت را دیدم که می‌آمد و زمین را می‌شکافت تا نزد امام علیه السلام رسید و قرار گرفت آنگاه اشارت به وحشت فرمود
که بازگرد و باز گردید و در مقام خود ساکن شد چون حسین ابن ابی ساره مشاهده نمود اقرار بامامت آن حضرت کرد و از ضیاء
سعادت بدولت معرفت امام زمان که من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة سرافراز گشت
و نقیض الفوائد و انقطاع فلان فی حیث … کرده نوبت کرد و العلامات اعداد حرف می‌نمود تا چه بنشین …
اعجاز از خالد مروی است که گاهی از کوفه آمد و بعرض امام موسی کاظم رسانیدم که بگوید مفضل بگو ما را
دعا کن تا وی شفا یابد امام علیه السلام فرمود که دیر وقت شنیدید و بجانب حق شتافت من تاریخ
نگاه داشتم بعد از چند روز مصریان رسیدند و خبر فوت آنرا در همان روز رسانیدند اعجاز از خالد روایت
نموده اند که در یک خدمت امام معظم علیه السلام بودم هشت نفر از موالیان بر دولت سرا آمده اند و حضرت …
بوسی دادند فرمود که از این هشت چهار خواهد شد چون روز دیگر شد چهار نفر از ایشان وفات نمودند اعجاز
از خالد بن نجیح باسناد صحیح روایت نموده اند که در کوی خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم آنجناب
در میان سرای خود ایستاده بود در دل خود گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم ای امام مظلوم وای معصوم مغموم چه جفاها
که از این ظالمان بپای تو نرسید و تو غریب فی الحال نظر بسوی من نمود و خطاب فرمود که ای خالد این خیالات
در خاطر مبار بعرض کردم تصور خطائی بخاطرم در دم فرمود ما بر قلوب شما آگاهیم تو تصور چنین خیالات
کردی و بخاطر آوردی و ما فی الضمیر معاینه بیان فرمود و گفت ما باختیار خود از حکومت بی بقای دنیا گذشته ایم
و آنرا باعتبار گذاشته هرآنچه … صبرها و ظلم ایشان بر عالمیان ظاهر می‌شود ما بمحفل آفتاب
معاد … هر کس با ما تولا کرد بسعادت ابدی پیوست و هر کس روی محبت ما آورد از هالک جاوید رست
اعجاز از هشام ابن سالم روایت است که چون امام صادق رحمة الله علی الخلایق جعفر علیه السلام بریاض
رضوان خرامید و در روضه جنان از نور جمال منور گردانید شیعیان بعضی موسی ابن جعفر را امام دانستند
و بعضی عبدالله جعفر را امام پنداشتند ما با جمعی بخدمت امام موسی کاظم علیه السلام نرسیده روزی با جمعی
از اصحاب محمد ابن جعفر و عبدالله جعفر در این باب گفتگو نمودیم تا بجائی رسید که در دل من تنگی پدید گردید
مسجد رسول صلی الله علیه رفتم و بعد از نماز تضرع و گریه بسیار کردم که الهی عاجز و سرگردانم نمیدانم
که از فرزندان امام جعفر کدام امام و رهنما است تا کی در شیعیان بیچاره فایتم و بکجا رویم بخوارج رو آریم یا قدم
در طریق معتزله گذاریم ما را با امام زمان هدایت کن چون از نماز و دعا فارغ شدم غلام امام را دیدم که بمسجد
در آمد و گفت مولای من موسی کاظم میفرماید که نه بخوارج رو آرید و نه بطریق معتزله قدم گذارید نزد من آئید

که شما را بجاده هدایت و براه راست دلالت نمایم من فی الفور بخدمت شتافتم و ما فی الضمیر خود را عیان …
و بحثم و حقیقت من گشت که امام زمان اوست اعجاز از ابو علی راشد که از شیعه رشید و سداد … بود
بود مروی است که بعد از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام شیعیان را محبوس بود رجوع شد که در این زمان
مدعی امامت بسیارند و جماعت شیعه را دلالت بخدا را اظهار می‌نمایند مصلحت در آن است که مال امام را به
هر کس باشد داده و مردی کاردان در این کار قدم نهاده و بجانب ابن ابی حمزه شتابد تا امام را دریابد
ابن ابراهیم در میان شیعیان به زهد و صلاح و سداد آراسته و بیگانه … کاردانی کامل
و کامل عاقل بود بجانب ابن ابی حمزه جست کرده سی هزار درم با دینار زر طلا و چهار هزار درم نقره …
جامه و اجناس بوی دادند و زنی بود صالحه و پرهیزگار و از شیعیان شب زنده دار خلیفه نام یک درم
… با من آورده که خود رشته بود گفت بخدمت امام زمان برو از من امام … آورده گفت که این درم
… که این بضاعت قلیل بخدمت امام برسان … بدین برم … زن گفت شرم مکن که حق امام … من …
… که فقها آورده بودند و سوالها که از امام کرده بودند در اهنام قوم بود و تحت ایشان را با حافظ … بودند
که امام جواب ایشان بخطاب … بر قوم ما برد ایشان را دیگر بنهاد و مهر نمودند و وقتی ابن ابراهیم … گفتند که این
اول بخدمت امام بسیم کن و کتب بگذار تا بجواب برد روز دیگر این … اگر مهر بحال خود باشد
بردار و پس سوالها بجواب رسیده … اگر مهر برداشته شود بدانکه وی امام است پس زر و مال و …
و اگر مهر برداشته باشد و جواب نوشته باشد زر و مال را پس بدار که وی امام بحق است محمد ابن ابراهیم گفت
چون بمدینه رسیدم مرا گفتند که عبدالله ابن جعفر علیه السلام پسر بزرگ او است و امام او است به منزل وی رسیدم
… گفتم که از سوال مولای تو ام عرض کنم تا چه فرماید غلام بیرون آمد و مرا بمنزل برد دیدم بر مسند نشسته
و غلامان بر پا ایستاده اند و دستها بر هم نهاده اند … پرسید که از کجائی گفتم از خراسان …
… بسیار نوازش و پرسش نمود گفت بچه کار آمده گفتم آمده ام که مسئله چند بپرسم و هیچ …
… گفتم بخدمت خواهم رسید و بیرون آمدم مطلقا در وی از امامت نیافتم و هر کس … دل من از …
از آنجا به روضه رسول خدا رفتم و نماز کردم و تضرع و گریه بسیار نمودم که یا خاتم النبیین و یا هادی المضلین راه …
… در راه می‌نموده … و وادی … سوده ام از مطلب اثری نمی‌بینم واز راه تا خبری نمی‌شنوم مرا …
که امام زمان است هدایت فرما … و دلیل گمراهان و دلالت نما یا رسول الله پس …
… روم با از فقهای نواصب و خوارج استغاثات … گفتم … بدین طریق … مشغول گریه … بودم که دیدم

شخصی است برنشسته [illegible] و دیدم بر خاتم سیاهی است مانند آب حیات و سیاهی نهان در ظلمات است عجب
[illegible] گفت محمد بن ابراهیم است [illegible] مولای من موسی بن جعفر را [illegible] محبوس [illegible]
و دعا را قبول [illegible] نواصب [illegible] باش خدا را بشناس [illegible]
از جای [illegible] که آن [illegible] خانه [illegible] گفتم که ای [illegible] درماندگان [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] امام زمان [illegible] آفتاب [illegible] بعد از رسول
خدمت فرزند [illegible] رسول [illegible] نور خدا [illegible] خادم [illegible]
مسائل [illegible] شطیطه [illegible]
فرمود [illegible] مدهوش گشتم [illegible]
قطب فلک امامت [illegible] فرمود حمد خدا را که تو را محتاج نواصب [illegible]
گشودم درهم شطیطه که خود کج کرده بود [illegible] مبارک آن درهم را [illegible] و فرمود این درهم شطیطه است که تو را
کج کرده ای و این کرباسی است که [illegible] فرمود [illegible] شطیطه را [illegible] سلام
[illegible] کرباس [illegible] شطیطه [illegible]
کفن حضرت فاطمه زهرا است [illegible] آن حضرت [illegible] کفن نگاه دار [illegible]
[illegible] شطیطه [illegible]
[illegible] روز وفات خواهد کرد [illegible]
فرمود که [illegible]
مبارک جواب نوشته [illegible] امام [illegible]
چون [illegible] بعد از [illegible] روز [illegible] وفات [illegible] ابراهیم [illegible] امام [illegible]
که ناگاه دیدم آن [illegible] اسرار خدا در میان مردم [illegible] نماز [illegible]
و سلام [illegible] چون [illegible] امام [illegible] آن جان جهان را ندیدم آن مظهر عجائب
غائب گشت [illegible]
حضرت [illegible] اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد

مجلس بیست و ششم در حبس [illegible] امام مظلوم معصوم را و بردن از مکه به بصره و بغداد و مدت حبس

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا ابراهیم یا موسی بن جعفر ایها الکاظم ایها العبد الصالح
السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک
یا ابن فاطمة الزهراء السلام علیک یا حجة الله علی خلقه و رحمة الله و برکاته

[illegible] روایت [illegible] که چون [illegible] الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از عبید الله بزاز نیشابوری که گفت میان من و حمید بن قحطبه طوسی [illegible]
بود در سالی نزد او رفتم و چون داخل [illegible] ماه مبارک
رمضان بود وقت زوال چون داخل شدم دیدم [illegible]
آبی بجهت او آوردند که دست بشوید و طعامی بجهت او آوردند مشغول خوردن [illegible]
هم تکلیف کرد [illegible] که ماه رمضان است [illegible]
[illegible] عذری موجب [illegible] افطار [illegible] بعد از فراغ از طعام گفت که من [illegible]
[illegible] افطار [illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] سبب [illegible] سوال [illegible] هارون الرشید [illegible]
چون نزد آن [illegible] دیدم شمعی [illegible] شمشیری [illegible] نزد آن ملعون [illegible] ایستاده [illegible]
سر برداشت [illegible] گفت طاعت تو تا چه مقدار است عرض کردم جان و مال [illegible]
المؤمنین است ساعتی سر بزیر [illegible] و مرا رخصت داد و چون [illegible] باز مرا طلبید [illegible]
[illegible] چون نزد آن ملعون رسیدم باز پرسید طاعت تو [illegible] گفتم جان و مال و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین است [illegible] و مرا رخصت داد و چون [illegible] باز گشتم [illegible] مرا طلبید [illegible]
[illegible] دین [illegible] عمل [illegible]
گفت بگیر این شمشیر را [illegible] این خادم [illegible] عمل کن پس خادم شمشیر [illegible]
[illegible] قفل [illegible] چون [illegible] گشودم [illegible] در میان آن خانه [illegible]
[illegible] سادات عالی درجات علویه و فاطمیه [illegible] گیسوهای [illegible]

اندانه و با غم و درد ساخته بعضی از ایشان چون ماه تابان در جبین بهار عمر و جوانی می بودند و بعضی چون کوکب
رخشان هنوز تجدید کلف نرسیده و خط برگ عارض انور شان ندمیده و بعضی در سن کهولت چون صبح سعادت
نورانی با محاسن سفید و مقامی [illegible] داده و در سن دست [illegible] بهم بسته در پای ایشان از زنجیر
ستم خسته بود من از ایشان پرسیدم که من انتم گفتند ما [illegible] آل رسول الله ما همه از خاندان رسول خدا
و ذریه طیبه مرتضی ایم پس آن خادم مرا امر کرد که خلیفه گفته که ایشان را گردن بزنی و در این چاه
افکنی من بر خود لرزیدم و آن روز سیاهی را بر خود خریدم پس یک یک را آن خادم از بند بیرون می آورد
و من ریسمان به گردن زده در آن چاه می افکندم پس حجره دیگر را گشود دیدم باز بیست تن از فرزندان حضرت
فاطمه زهرا با روهای چون آفتاب تابان و زلفین چون مشک سیاه در آنجا محبوس [illegible] و در زنجیر
[illegible] و بعرض او کرد که اینها را هم باید بکشی و مانند اینها در این چاه [illegible] من [illegible] از خدا
و رسول شرم [illegible] آزرم ننمودم و ایشان را [illegible] از آب تیغ شربت هلاک نوشانیدم و به نزدیک
آن شهیدان رسانیدم که در حجره سیم را گشوده دیدم باز بیست تن دیگر در آنجا محبوس که [illegible]
[illegible] و آثار سیادت و نجابت از چهره های انور شان ظاهر و آشکار بود خادم گفت از خلیفه است که اینها را
هم گردن بزنی و در این چاه افکنی من آن امر خطیر را [illegible] بستم و دست از خدا و علم [illegible] از عقد احمد [illegible]
جدا نمودم و یک یک را گردن میزدم چون نوبت به آخرین رسید پیری بود دیدم آهی کشید و گفت ای ملعون
[illegible] بچه جای [illegible] چه روز جزا از [illegible] سؤال کند که به چه سبب [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] من [illegible] ایشان را هم [illegible] گردی از شیع [illegible] ایشان [illegible]
بر ایشان [illegible] من از این سخن لرزیدم و جهان را تیره و تار دیدم [illegible] و آمد [illegible]
و آن خادم بانگ زد که زود باش و فرمان خلیفه را بجای آور من بیره [illegible] را [illegible] کشتم و دست
و رسول [illegible] با وجود آنکه فاعل این عمل شوم و عامل این عمل مذموم شده باشم دیگر روز [illegible]
[illegible] که [illegible] من نجات از هلکات [illegible] و [illegible] جهنم و معذب خواهم بود [illegible]
[illegible] و روزه [illegible] و حج [illegible] و [illegible] ای برادران [illegible] که [illegible] این بزرگواران چه گذشته [illegible]
[illegible] آخر الزمان از اشقیا چه رفته است لقد شرقوا بعد النبی وشتتوا وصفا علیهم بعد [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] و اولاد رسول خدا بعد از وفات او [illegible] شده اند [illegible]
و [illegible] این همه [illegible] کردند ففی کل حی [illegible] دماؤهم وفی کل ارض من تفرقهم قبر

پس و گردن بر خلیفه از جانب عرب در هر عصری [illegible] از خون آن امام [illegible] جگر [illegible] و داغ است [illegible]
در عالم متفرق کردند و هر یک را در هر جائی بقتل رسانیدند و [illegible] خون آن مظلومان گردیدند [illegible]
[illegible] فیها [illegible] الذکر از ایشان کسی که پای او [illegible] و محبت او از خدا [illegible]
جناب امام حسین است [illegible] از [illegible] بر رسیده و قرآن مجید [illegible] [illegible]
[illegible] از آن جمله حضرت [illegible] در زمین کربلا [illegible] گردیدند
[illegible] و جوانانی که با او شهید شده [illegible] بودند [illegible] کانها نجوم [illegible]
[illegible] بر سر نیزه ها [illegible] که [illegible] و [illegible] در میان [illegible] می
[illegible] و [illegible] تمسکت [illegible] و [illegible] حرم [illegible]
[illegible] اهل حرم [illegible] رسول خدا و ذریه [illegible] علی و فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] علی [illegible] کانها [illegible]
[illegible] آن نفسهای [illegible] که [illegible] و [illegible] خاک [illegible]
[illegible] علیها [illegible] آن نفسهای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هنالک [illegible] نوع [illegible] کسی که دل [illegible] و جان [illegible]
[illegible] است که [illegible] علاج [illegible] نمی تواند کرد و چون [illegible]
[illegible] فلو [illegible] و [illegible] قبر [illegible]
[illegible] پاره [illegible] بسوخت [illegible]
[illegible] فهی کل عین [illegible]
وفی کل [illegible] فطر پس در میان [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] وکل [illegible]
وکل طعام [illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و ما [illegible] اعلی [illegible]
فراموش کرده ام و فراموش نخواهم کرد [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در [illegible] ما [illegible] خواتم [illegible]

اذ قومی [illegible]

فی [illegible] والجزع

و آن زنان و دختران همگی فاطمی نسب بودند و روی ایشان روی فاطمه و موی ایشان موی فاطمه
و نام ایشان نام فاطمه بود و هر کس برهنه نگاه و بی‌مقنعه مانند اسیران ایشان را می‌بردند که چشمهای همه مردم از آزاده
و بنده برایشان می‌افتاد کم غیبة بأبناء الخدور بوادی الحتوف یا بنت رسول الله ما کنّ حاسرات و حال آنکه آن حوری
طلعتان همیشه در پس پرده بودند و با حرمت حرم سید الانبیاء و محرمان آن حرم نظر کسی بر قد و قامت ایشان
نمی‌افتاد و اشارات بدین است فأحضروا المستغاثات بها لما من جمیع الاهل کلهم نظری سیحان ای
دوستان گریه کنید و ناله و زاری نمائید و گریبان زنان بشکافید که اهل بیت از گریه شما دلشاد می‌گشتند
سلامی علیها بأن لعجائب ما حیهم و لیتها والهة نفحها بر سلام من بر آن زنان باد که در صحرای کربلا حیران بودند
و از برای ایشان یک دوستی نبود که مهربان باشند با ایشان و یک مسلمانی نبود که تسکین غم برایشان که این
جمع بودند و فیها تبا بحی یندبها النوح و ابکا علی قبة الاحبا بحثم القبر در آن صحرا بی‌کسی چند بودند از
غم کرات و زنانی ناله می‌کنند که گریه در دو دیده ایشان از آتش سینه علی ماتهم فی الاسیر کثیم حلا هم
تضربهم فضل نحیر هم از غیرت آن جمع زنانی که مادر پدر مردند و ایشان را منع می‌نمودند از گریه کردن و چون آن
مظلومان اندوه و گریه می‌کنند که مادر رسول خدا بخشیده آن حرامزادها زبان بریده رسول خدا بخش
میدادند و نیز جوانان سنگ رسول می‌کردند یحثهم بیته لعیفا علی القوی طوافهم بیوم الصیف و الهم العفر
فدای ایشان گردم که ایشان را در آن کوه‌ها و بیابان‌ها آن شتران گرسنه و تشنه نشانیده بودند و آن شتران
تکلیف آب بی‌حدید بودند و بلا و هموم غالب ایشان و بغضا و رنجهای بیابان و دوستان ایشان را لاغر و نحیف نموده
فاتنی ختلیخا الظم نلق فادحا عظیما و خطبا لا یحیط بها الفکر ای دوستان تأمل نمائید در حال
این بیچارگان بیاد و سرگذشت ایشان را که به تو حالی روده که نفس تو از آن اضطراب آید و گرانی تو
واقع گردد که تو از غمش آن شده بسی ذباریهم مرکز بلا حلوق علی آبنوها اتمل لو قر
آیا دوستان که مشهد سیدانیاء و اوصیا و از اولاد پیغمبر برهنه و سرگشته که در دو اسیر شوند و در زمین
سوار و در بین دشت فاتها الینا الهانیها و الله ذا ابنا امی و لا الاها قد و اللتنز اسیها
شیعیان چرا از غصه نمیرم که زنان هاشمی را اسیر کنند ای برادران آن معصوم زادگان پاک را اسیر گردانند
و کودکان یتیم را بازوان بستند و فتر ریسمان بستند بمناسبت سلامی علیها فی العنا حرمتی و قاتل
مجهود المقصر و لکنه سلام بر آن اهل بیت باد که در فتی که ایشان در رنج و تعب بودند و سوزش دل
از برای ایشان زیبا باد و در فتی که پاهای ایشان را زنجیر بر معتقد نموده بودند و من بیکرم و سوزم بر ایشان و کشم

که حال بر پاهای ایشان ظاهر شد بیم ای دوستان که این بنی عباس کاری کردند و بار دیگر فرزندان و بنی عمی علی و اولاد آن
رسالت نمودند که ظلم بنی امیه از خاطرها رفت و عداوت و عناد ایشان مرتبت شتی از بنی امیه گذشت چنانچه
دعبل خزاعی علیه الرحمه بر شته نظم در آورده و شناعت عمل آن ملاعین عنید را با وجود اهم غلو بیان ظاهر
و عیان کرده و معنی ازان این بیت تاللّه ان کانت امیة قد ... و ما ابدی بنی عباس من علی
بنی امیه ملاعین را از آنچه پیش کرده شده بودند و ظلم کردن شجاعان رسالت عذره باید و این چشم پر از
برای طایفه بنی عباس کجا عذری علمای اخبار و فقهای ابرار بیان شهادت حضرت امام مشارق
والمغارب و جگر گوشه اسد الله الغالب معین کوکب رخشان آسمان امامت و تابنده مهر فروزان
و صاحب را چنین اظهار در رشته ذکار در آورده اند که بعد از آن که هارون الرشید ملعون چند وقت
کار خلافت را بجهة اولاد خود تحکم کرده اند در رشته تحریر حضرت و طاقت را بیت را در جای این روزگار ...
بر خواند ... و اعیت جعفر که بود و آن ملاعین را کچه حسب این امر پسند بود محمد امین و مأمون و موتمن
را بجهه و برگ و وزیری و مشیری تعیین کرد و ایشان را بامر و نهی و زر داد و آورده چون یحیی برمکی جعفر را که فهم
آن لعین دار خاصان آن ملک کفر آئین بود با جعفر ابن محمد شغف که وزیر محمد امین بود محبت و عداوتی
داشت بکرات معانده و مکر کرده و ظن شده بودند توهم نمود که چنانچه خلافت بعد از مردن ملعون محمد امین قرار
دارد بر دست آن خبیث مهر دلجمعیت عناد و عداوت جعفر میان دولت آل برمک زیر و زبر خواهد
و اسباب و کف و اعتبار از دو و مال من ... جعفر بر زبان خواهد رفت و از این راه که در جواد و
تشنیع جعفر برآمده ودره مردن مظلوم و زبان بعنایت نمر جعفر گفت که این جعفر رافضی مذهب و دولتی
خلیفه وقت و مذهب دارد از شیعیان خاص امام زمان موسی الکاظم دارد و نوای انجابت امام آب
خادم می‌باشد و از امام عصر و خلیفه و مریب اند و هر روز تحف اموال و صدقات را به آن حضرت کما بیت
میرساند و ابجعفر را ازین تحقیقات خبر نیست و از آن حکمت مرده و خواند و بر شرح و ... بسیاری تحقیقات
و ضبطات بکار برد که آن کوساد از نیزار دا آورده و از فرزند جهان و عالم انکار و نشان و ... کرد در روی
نمودن از آن ملعون رشید که از آل رسول کسی را می‌شناسید که او طلب کند و ... حضرت موسی
ابن جعفر سفر سوم جامی رفت آن لعین علی ابن اسمعیل را که برادرزاده آن حضرت بود طلب داشته و او
بنو دهای بسیار مایل خلیفه نموده و از بر حالات آن جناب واقف بود و بر تحقیقات و ... آن ...
کا... عارف چون ملاقات یحیی لعین را آن بدبخت ... بآیین ... رسید جعفر را دل داده ابن ابی ...

وبامید از رعب خلیفه سیاه روی گویند بچه خواندن امامت خود را و تصحیح امام زمان نپذیرفت و اسباب [illegible]
ولایت را از اخفای ذریه نور خدا انگاشت قبول عامه را در قبول خلیفه دانست و قابلیت ذاتی را شرط ندانست
از وصل چهره بمراد دو فرسخ لوای کفر و الحاد مشهور شود و با آنکه از زبان خاص و عام و کافه انام این معنی
می‌شنود فایده بروی نمی‌شود که نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که
طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند دیگر غرابت که این ماجرا [illegible]
خدا و جاه‌طلب [illegible] از بالای والای پسندیده گمان فاده یکتا [illegible] هر کسی [illegible] آن [illegible]
دنی ارزنده و گلزار امامت نباشد که هر رنگ بایدکه شود قابل فیض ورنه هر سنگی گلی لؤلؤ و مرجان نشود
چون امام زمان بر آن مقدمات انگاشت علی علیه و نمود بچه [illegible] غربت بغداد [illegible] کرده عرض نمود
که پریشان و چون [illegible] دام [illegible] معتوه حضرت بچه امام [illegible] آن [illegible] که [illegible]
تو خاصه [illegible] و گفتی احوالات [illegible] آن [illegible] قبول نمود و [illegible] تمام [illegible] نخود و عرض نمود
که [illegible] فرما که [illegible] بکار [illegible] بکار آید [illegible] خیر و سعادت [illegible] بحضرت [illegible]
الهی جای خواهد گشت [illegible] که [illegible] خواهد آمد نهایت [illegible] می‌کنم که از چون
من [illegible] و به امامت [illegible] من [illegible] نشوی [illegible] و از جهان [illegible] از [illegible]
عرض کرد که [illegible] حضرت [illegible] تحریر [illegible] و سفیده دینار طلا و چهار هزار درهم [illegible]
چون از خدمت حضرت [illegible] آن [illegible] گذشت که [illegible] سوگند خورد از [illegible] خون
خواهد رفت و فرزندان [illegible] خواهد [illegible] عرض نمودند که [illegible] فدای تو [illegible] و [illegible]
و این [illegible] بگفتگوی حضرت [illegible] از [illegible] حدیثی از جناب رسول خدا که هر کس که با ذی رحم
خود احسان کند و او در عوض جفا و بد [illegible] نماید حق تعالی قطع حیات [illegible] از او خواهد کرد و [illegible]
براو خواهد رسانید و چون [illegible] ابن اسمعیل به بغداد رسید یحیی ابن خالد لعین او را بخانه خود برد و [illegible]
[illegible] به او [illegible] و او [illegible] و با او [illegible] که چون [illegible] هارون [illegible] بزرگوار خود سخنان
[illegible] خلوت [illegible] گوید که هارون [illegible] و آن [illegible] چون [illegible] هارون [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] نشنیدم که [illegible] خلیفه [illegible] زمان [illegible] بعد
خلیفه [illegible] موسی ابن جعفر [illegible] مدینه از اطراف عالم خراج [illegible] می‌آورند و او [illegible]
خزانه [illegible] اسباب [illegible] سیاه [illegible]

وزیت [illegible] و [illegible] و از [illegible] و چون بمنزل خود رسید دست [illegible]
[illegible] ولی [illegible] که [illegible] آن عبارت [illegible]
آمده بود و معنی [illegible] ظاهر گردید [illegible] منعم [illegible]
[illegible] که [illegible] بعذاب جهان [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] آل [illegible] از بعضی روایت مستفاد می‌شود که [illegible]
[illegible] آن [illegible] و آن [illegible] که [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] حسرت [illegible] که [illegible]
[illegible] بچه خواند [illegible] این [illegible] و عذاب [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] مطلب [illegible] و آن [illegible] سال [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] حضرت امام همام علیه السلام [illegible] و چون بمدینه منوره رسید [illegible]
آن ملعون [illegible] جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] این کلمات [illegible] یا رسول الله [illegible]
که [illegible] موسی ابن جعفر علیه السلام [illegible] امام [illegible]
[illegible] امامت [illegible] و آن ملعون [illegible] این [illegible]
[illegible] بعد از قتل [illegible] و [illegible] خون [illegible]
ساقی کوثر که خون [illegible] آن کون و مکان [illegible] این [illegible] و از خون [illegible]
کالانعام [illegible] بل هم اضل [illegible] الا لعنة الله علی القوم [illegible]
از آن [illegible] فضل ابن ربیع [illegible] آن [illegible]
فضل [illegible] افضل جهان [illegible] بزرگوارش مشغول [illegible]
[illegible] پس آن امام [illegible] و [illegible]
[illegible] شد [illegible] گریه و زاری [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
حضرت [illegible] مبارک [illegible] بزرگوار [illegible] که یا رسول الله [illegible] می‌کنم [illegible]

بزرگواری [illegible] که بهوای گفتم [illegible] چشم [illegible] از همه عالم [illegible]
که بهوای [illegible] بستان [illegible] شد چنان که غافل از عالم و آدم اند [illegible] آتش از غیرت [illegible]
[illegible] و چون آنجناب را نزد آن حرامزاده ملعون بردند زبان [illegible] و از [illegible] خود را
بنا بر آنکه [illegible] که آن حضرت را مقید کرده حبس نمایند و در محل [illegible] و دیگر روز [illegible] آنحضرت
بجا بودند یکی را به بغداد فرستاد و دیگری را به بصره روانه نمود و آن محمل [illegible] وقت [illegible] بصره [illegible]
بجانب بصره روانه ساخت که آن حضرت را به عیسی ابن جعفر بن منصور که برادرزاده آن کافر [illegible] بود سپارد
[illegible] عمارت [illegible] دوم ذی الحجه آنجناب را وارد بصره نمودند و تحویل عیسی کردند و آن شقی آنجناب
در حجره از خانه خود محبوس گردانید و مشغول [illegible] در عید [illegible] روزی دو بار در حجره را می‌گشودند و چون
یکسال بر این وجه گذشت [illegible] آن امام زمان اوقات در حبس گذرانید هارون ملعون به عیسی نوشت که آن
حضرت را شهید نماید [illegible] این فعل شنیع [illegible] بهانه [illegible] می‌آورد تا آنکه [illegible]
که عیسی این جناب را [illegible] طویل در این باب [illegible] جهان [illegible]
[illegible] بر قتل [illegible] باشد [illegible] احوال [illegible] و مناجات [illegible]
[illegible] زمانی [illegible] فارغ [illegible] و [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] رضای الهی [illegible]
[illegible] که آن [illegible] ام [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] که بر آن حضرت [illegible] بود [illegible]
[illegible] حال آن حضرت [illegible] از آن جناب این مناجات می‌شنیدم [illegible] که خداوندا [illegible]
این بود که [illegible] طاعت تو [illegible] حاصل شود [illegible]
[illegible] که [illegible] چون نامه عیسی به هارون ملعون رسید [illegible] آن [illegible]
از بصره به بغداد [illegible] در [illegible] جهان [illegible] در [illegible]
فضل ابن ربیع محبوس شد و چون [illegible] نظر [illegible] که روزی [illegible]
فضل [illegible] دیدم [illegible] خانه [illegible] فضل [illegible] چون [illegible]
که [illegible] این [illegible] نظر [illegible] گفت از این روزن نظر کن که [illegible] چون [illegible] گفتم [illegible]
می‌بینم [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible] می‌ماند [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] شکر [illegible] بر زبان [illegible] خداوند [illegible]
کار [illegible]
این [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
این زمان شمع [illegible]
پروانه [illegible]
[illegible] وام [illegible]
[illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دعا [illegible] مولای [illegible] مولای [illegible] گفت این امام زمان [illegible]
[illegible] این [illegible] رسول است [illegible] این [illegible] امام موسی کاظم علیه السلام
[illegible] روز [illegible] حال [illegible]
چون نماز بامداد می‌نماید تا طلوع آفتاب متوجه تعقیب [illegible] سجده می‌رود [illegible] تا زوال شمس
[illegible] که [illegible] زوال [illegible] آن شمس فلک امامت [illegible] نماید و بعد از زوال [illegible]
[illegible] وضو [illegible] متوجه [illegible] نوافل [illegible] و بعد از آن [illegible] سجده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] غروب آفتاب و بعد از غروب [illegible] مغرب [illegible]
[illegible] سجده [illegible] و بعد [illegible] افطار [illegible] سجده [illegible]
[illegible] و بعد [illegible] در خواب [illegible] و [illegible]
مناجات [illegible] خشوع [illegible] که آن جناب [illegible]
[illegible] این [illegible] چون [illegible]
[illegible] مطلع [illegible] بدهم [illegible] الحکم [illegible]
[illegible] امام [illegible] حضرت مصطفی [illegible]
[illegible] زوال دولت [illegible]
[illegible] فضل گفت [illegible]
[illegible] این عمل [illegible] قتل [illegible] روزی
[illegible] ملعون [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] کدام [illegible] حضرت موسی ابن جعفر [illegible]
[illegible] آن ملعون [illegible] در چنین وقتی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] خانه [illegible]
مولای خود را اعلام [illegible] مولای [illegible] آنحضرت [illegible]

در خدمت کنیز السعادة رسیدم دیدم غلامی متواضع در دست دارد و گوشت و پوستی که از شب تا نورانی آنجناب
برانده و جدا شده متواضع می کند گفتم السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک یا حجة الله رشید فرزانی حبیب
حضرت فرمود مرا با شنید چه کار داری با من بگذار است آیا دو ضعف و مال و کثرت جاه و جلال او در احوال
و احوال من مشغول بنگر را بدین بر خواست و فرمود که اگر نه این بود که از رسول خدا بمن رسیده که صحبت
پادشاهان جایز از جهت تقیه لازم و واجب است مرا آینه نمی آمدم من در عوض او بنزد آنجناب عرض نمودم
که مستعد سیاست داشت باشید که خلیفه بر شما خشم کرده است حضرت فرمود آیا خداوند جهان و پروردگار رحیم
در حمایت من نیست نخواهد گذاشت که او بمن رساند پس دعا می خواند و سه مرتبه دست بر سر خود گردانید چون
بنزد هرون رفت دیدم حیران در میان خانه ایستاده و نظر باو می کند و چون او را دید بجانب من دوید
مرا امیر عمر را خائف دوستان وانگه ما که در پیش ان بود باشی او را پادر چون آنجناب داخل مجلس آن
ملعون گشت آن ملعون استقبال آن حضرت نمود دست بگردن او در آورد و دست در جانب من
و مرا در من و وارث خلافت من لباس آن حضرت را در کنار خود نشانید و گفت بچه سبب کم دیدن
آن حضرت فرمود که وسعت ملک و مملکت تو و کثرت محبت تو مرا مانع می آید از ملاقات تو پس
و رخش آن حضرت را معطر و خوشبو گردانید و امر کرد که دو ضعف باو بدهند پس چون آن حضرت از آنجا
بیرون آن حضرت گرد چون حضرت تشریف برد من بهرون گفتم که آن حضرت را بچه سیاست آوردی
چگونه شد که او را ضعف دادی و نوازش کردی گفت چون تو را منصاف آن فرزند مطهر اطیاب فرستادم
دیدم گردی بسیار حضرت مرا احاطه کرده و نهایت غیظ و خشم با حربهای بسیار روی بمن آورده و حربها
در زیر خرقه بردند و گفتند که هرگاه اذیت بفرزند حضرت رسالت رسانی خانه و کاشانه تو را زیر و زبر
خواهیم کرد و الا متوجه نیستیم و بحال خود بگذاریم من از آنها اندیشه کردم از آزار آن حضرت گذشتم
اللّٰهمّ العن اوّل ظالمٍ ظلم حقّ محمّدٍ وآل محمّدٍ وآخر تابعٍ له علی ذلک اللّٰهمّ العن العصابة

مجلس ششم در بیان مراتب جانسوز شهادت امام هفتم امام موسی کاظم علیه التحیة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی اهل بیت الرسول وآلها ولا بالبتول السلام علی سادات العباد وعتائد العبید
وامراء الایمان ومولیات الادیان السلام علی طاهری الولادة ومن اطلعهم الله علی
علم الغیب والشهادة وجعلهم اهل السعادة ورحمة الله وبرکاته

گرفتاران حزن و الم و محبوسان زندان درد و ستم مرتشک خونبار از دیده و جگرهای داغ دیده ایشان که در حدیث فرمودی مصائب امام
معصوم را چنین بپایان رسانیده اند که چون ایام حبس آنجناب طول انجامید هارون ملعون لشکری بحکام فرستاد
و هرکس بتکلیف قتل آن جناب می نمود هیچکس بآن امر خطیر مبادرت نمی نمود و نشاد که از هر طرف و شکم جمعی را
جمع نمایند که جنس اسلام بگوش ایشان نرسیده و از نماز و رسول نامی نشنیده و در قتالی بی باک و در سفک دماء بی
باشند بمجرد آن فرستد بعد از جستجوی بسیار در بعضی بجه و شهادتها سی نفر از ایشان و ایشان خون ریزی که آن
لشکری که در صحبت ولی از صحرا و محاکه گذشته و در خونخواری بهواه غالب دارند گشته بجا آوردند نزد آن ملعون
فرستادند چون هارون ایشان را دید بسیار خوش حال شد از ضعف دشمن رسید جواب نشنید زر و جبه بسیاری
ایشان داده و ایشان را بر قتل حضرت کاشت و مطلب خود را باو آورده و خدا است و خود بربام محبس برآمده مشاهده
می نمود که بچه می نمایند چون آن طایفه داخل محبس آن حضرت شدند و چشم ایشان بر آنجناب افتاد بی اختیار
بر زمین افتادند و اعضای ایشان برلرزش گشته اسلحه و آلات خود را انداختند و بنهایت تعظیم و تکریم روی
بآن محراب ستم نهادند و چون بنزدیک رسیدند سجده نمودند و زبان بعذر گشادند حضرت دست بر سر
ایشان کشیدند و بزبان لغت و زبان ایشان احوال پرسی ایشان کردند هارون مضطرب گشته که مقصد فوت شد
دید آن جماعت برخاسته و بنهایت احترام پشت بجانب امام ننموده برگشتند و هرون از غیظ و سودا شده بجانب
و لایت خود برگشتند آن لعین دید که این حبس کارگر نیامد و در فکر چاره دیگر شد و کنیزی از کنیزان خاص
رعنا بخدمت آن حضرت فرستاد که در خدمت آن حضرت بوده شاید بدین وسیله قدری از آن جلال و کمال و
فضل و کمال آن حضرت در السنه و افواه کم شود یا بهانه بجهت تشنیع آنجناب بدست آید چون آن کنیز کهنه
آنجناب آوردند حضرت فرمود مرا با امثال این حوری حاجتی نیست و اشتغال جانب حضرت باری مرا
گذاشته که باینها بپردازم و خود مشغول عبادت اینها در نظر شما مقدار دارد و شما بیشتر رغبت چون این خبر بآن
سگ مطهر دادند گفت ما او را برضای او حبس ننموده ایم بلکه برضای خود این عمل را نموده ایم جاریه را نزد او بگذار
و بعد از مدتی دید و دیگر دید چون آن حوریه مطهر را در خدمت آن سرور گذاشتند و از این خبر خشم و غضب
مردن در جزو ازآن دو ساعت که بعد چند آن جاریه چه می کند دیدند در سجده افتاده و زبان به تسبیح و تقدیس گشاده
که این تضرع و ابتهال و عجز و ابتهال دعا و زاری ناله قدوس قدوس سبحانک سبحانک بزبان دارد و مقال هارون گفت او را آوردند
او را آوردند و اعضای آن کنیز میلرزید و مردم بجانب آسمان می کرد از او پرسیدند که ترا چه شده گفت چون نزد او رفتم
رفتم دیدم پیوسته در نماز بود و مشغول ذکر و دعا بود و بعد از فراغ از نماز متوجه دیگر خداشد و موافقت کردم این

که بعضی از فقرا می‌گفت محتاج بحضرت و نیستم چون کردم و بیچه خدمت و رسانند و فرموده که تو به خدمت

نمای پس انجا چه کار اند کفتم که فرموده که داستان بیکانی مودود بیم طبابتی لیبا را مانند فرغ فردوس

بنما چون جنات قدس نهای سبز و خرم و انواع ریاحین و گلهای دلفشین و چون گلستان ارم و در رو

بساط و کنیزان حور لقا صف صف قدحهای شراب بلور بر کف و نغمه‌ها مشغول ایستاده و غلمان پریوش با جامهای مکلل

دوی بر دو کاسه‌های جامهای بلور پر از شربتهای خوشگوار در دست داشته و انواع اطعمه گوناگون و الوان

میوه و فواکه از حد فزون مهیا و آماده و در پیش بکنیزان ایستاده و بر میداشتند این نه زندان جنت اصل

که از اوان آرام جانش حاصل است این نه زندان جنت فردوس بود که از آن در پیش مردمان بر بسته

این نه زندان گلشن کوی نگار بزم فلک را فرح روی یار است شادیش از رنگ عشاق آمده آتش در انجا

از خود مجلس مشغول گشتم و بسجده افتادم و در جهان حال بودم تا خادم نوم نزد و ندانستم که این کفت

در سجود آنجناب رفتی و آنچه دیدی در خواب بود و آن جاریه گفت بخدا قسم که پیش از سجود انها را دیدم و برای العین

مشاهده نمودم و بیکبارگی آثار دهشت عظیم بر من عارض شد که بسجده افتادم و زبان بتقدیس گشادم و آن

جاریه را با عدی سپرده که این حکایت را بکو رسانند و اندیشه نمایند و معلوم شد که باید آنجناب را مسموم ساخت

شخص خود را از غم آن برداشت قدری رطب خوب گسیل نموده و چند دانه خود زهر آلوده نموده و چند دانه آن از زهر

خالی گذاشته بخدمت حضرت فرستاد که آن حضرت تناول نماید و اصرار تمام نمود که رطب خوبی است باید آنحضرت

تناول نماید و غافل از این حال آن ملعون سگی را که بسیار دوست میداشت و مضمون آنجناب

مجلس بیش تعلق تمام بر آن داشت با قلاده امام زمان آن سگ خود را از بند آن سگ رها کنند تا بقلاده‌اش نزد

آنحضرت آمده ایستاده و آنحضرت خلال طلبیده و هر یک از آن رطبها که بزهر آلوده بود بر سبیل امتحان نزد

سگ آن سگ می‌انداخت و هرچه زهر نداشت خود تناول می‌فرمود سگ فورا بزمین افتاده و اجزای بدنش متفرق

گشت و خادم آمده هرون را تحقیق نمود که رطبها با بعد از آنحضرت تناول فرمود و خادم حقیقت حال را تقریر نمود آن ملعون

از مردن سگ غم و الم عظیم دست داده و بر سر سگ مرده رسیده و آن را با تمام دید و خادم را بسیاست نمود که

بگو که چه نوع شد خادم که ازو احوال را تقریر نمود آن ملعون گفت چاره نمی‌شود سگ را گفت در رطب بکرده بحضرت

رساند و زهر را باطل نمود و چون دید که فضل بن ربیع معتقد آن امر خطیر نمی‌شود آن حضرت را بخانه یحیی بن خالد برمکی

آورده و او محبس کرده آن حضرت به یحیی پیغام فرستاد که تو را چه سبب شد که مرا از مدینه طیبه برآوردی و بفکر

این جهال مشغول کردی چون فرستاده نزد یحیی رفت و عرض نمود حضرت را او گفت قسمهای بنوعی یاد کرد و خدا و رسول

شاهد آورد که من در این باب تقصیری ندارم و فرستم و طریقه اینست و سبب شما میکنم حضرت باو گرد و پیغام

فرستاد که مرا از این حبس بجاه و دست از سعایت من دار و آنچه بلا که بر من هست چنانکه بی از تو بر خدا و اند جهان خواهم

که اثری از تو و از دولت تو نماند و چنان شد که چنان نزدیک یحیی دیده و بر او و بقای مستعمل و وداع او اضعاف

و برطرف شدند و اثری از انها نماند چون هرون لعین پیوسته معوزات غریب از آن امام مظلوم مشاهده میکرد

که می‌اندیشید فایده نمی‌بخشید یحیی را طلبید و گفت ای بنی این مخالعی که ما را از آن هست و هر دو نمائیم و در رنج اوییم

کرامت خویش از مملکت و برهان مترتب نمی‌شود و فکری بجهت رفع آن نمی‌کرد و آیا تو را بدین مهمی هست که ما را از این کار فارغ

گردانی و در دفع تشویش او راهی بیابی آن ملعون القا نمود که هر که او را از حبس خلاص نمائی در این صورت

و احسان خود گردانی انسب و صواب اقرب می‌باشد چرا که دلهای خلایق بجهت حبس او از ما متنفر گشته است

هرون به یحیی گفت برو بخدمت او و زنجیر از پای او بردار و سلام مرا باو برسان و بگو که پسر عمت هرون میگوید

میگوید که من سوگند یاد نموده‌ام که تو را از این حبس بیرون نمودم تا دادم که اقرار بگناهی که بعمد کرده‌ای و از من طلب عفو

نمائی و نمود که این اقرار عاری و ذلتی در حضرت بدین شمار نیست و بعد بهر جا که میروی مختاری چون یحیی نزد آن

امام امام آمده و پیغام را رسانید آن مظلوم تبسمی نمود بر آن ظالم غضب فرمود که یک هفته از عمر من بیشتر نمانده است

چون روز جمعه آید خداوند مرا از قید شما و شما را از غم من رهاند چاه و رسن از من نماند و چون هارون

رقم خود را بجهت بر گردن از تو و اولاد و پیش و اعقاب شما معروف کرده و روز که رستاخیز شود و برخواهم

و خدا از این آیت پس و به آن لعین بگو که روز جمعه خبر مرگ من بتو خواهد رسید و روز قیامت که من و تو نزد خدا ایستاده

حاضر شویم و حاکم حقیقی بر تو حکم خواهد نمود ظاهر خواهد گشت که بدکار کیست و ظالم و مظلوم کیست والسلام بر یحیی

گریان از خدمت امام زمان بیرون آمده و بجراحت بهارون بیان نمود و آن ملعون را مردود از خدا و رسول خدا

ای در بغا آن لعین بد سیر کافر و دور از حق بی خبر ای در بغا شرح ظلمش چون کنم هم کرم هم جور او بیچون کنم

چون مکر بست آن لعین نابکار بهر قتل آن ولی کردگار در دیار خشم در طبعش نهاد ایمان شدی

طبقی از رطب بزهر سرشته و رطب ما را بزهر آغشته پسندید این شاه که لعین که از جمله اشقیا لعین بود داد و

آن حضرت فرستاد که آنجناب افطار فرماید و طلب آن لعین را ما حاصل نماید و چون آن رطب ما را بخدمت نمود

اولیا و بهترین ارض و سما آورده بود آن هادی راه حق چون آن رطب را دید اثمی از دل برکشید و بجانب آسمان کردید

و مقبول سند این شاه که روی بخدمت آن حضرت آورد و عرض کرد که البته باید از این رطبها تناول فرمائید و

روزه گشایید و مبالغه تمام و اصرار داد کلام در این باب نمود و در انجام این مقصد بر فرموده و چاره از عمر آن کرد

نمود آن امام [illegible] مهموم مهموم گریان بجانب [illegible] بود و کار رفتار رفته بود و زبان معجز بیان باین حرف جانسوز
گشود که [illegible] دم و دوای این باب مجبور [illegible] انداز آن رطب بشکر [illegible] اندرونشان از انفجار زهر
عرض حال [illegible] از زبان دل گفتا این مقال که ای جمالت شمع بزم افروز جان وی جمالت برق
خرمن سوز آن [illegible] بیش از این گر زین رطب [illegible] در هلاک نفس خود [illegible] لیکن از زیاد و مرا آمده
کفه [illegible] جان گرا آمده خواهم این خرده [illegible] زهر ناشوم [illegible] سوی جنات وصال
آیم [illegible] باهم از بهشت جنات جاودان این رطب که چو دل [illegible] در درون زهر جفا [illegible]
[illegible] آن دل [illegible] آمده نوش [illegible] آمده آید از وی [illegible] وصل حبیب [illegible]
آید طبیب ای حبیب [illegible] ای فدایت جان من جانان من چون صدای ارجعی [illegible] آمده
از آن جسم جان [illegible] جان فشان کردم کنون [illegible] هر که سر [illegible] کاین رهبر عشاق [illegible]
آمده هر کشته [illegible] آن امام جهان [illegible] از آن رطب [illegible] مبارک نهاده مشغول [illegible]
مبارکش [illegible] ای دریغا ای دریغا ای دریغ آفتابی شد نهان
در زیر میغ ای دریغا آن امام [illegible] سندی ابن شاهک [illegible] عرض نمود که [illegible]
هم [illegible] فرمایند آنحضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] صاحب [illegible] و آن معصوم [illegible]
زود آن امام متقی [illegible] آن حضرت [illegible] و آن جان جهان [illegible]
کند چون [illegible] ای جهان [illegible] مبارک آن [illegible]
کف [illegible] آن جناب [illegible] مسیح [illegible]
در جواب مسیح [illegible] آن جان جهان [illegible]
[illegible] آن آینه جمال حق [illegible] مبارک [illegible] جام جهان [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] و از آن راز [illegible] دیده بازکن و بچشم دانش ببین که مرض من [illegible]
جان [illegible] است حبیب [illegible] آن کف [illegible] مقربین حق [illegible]
دید که آن کف [illegible] و علاج [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] آن [illegible]
و کشف [illegible] علوم الهی و کاشف اسرار [illegible]

[illegible] امری [illegible] ویران [illegible] خود [illegible] پس [illegible]
[illegible] روز [illegible] احوال [illegible] ابن [illegible] که [illegible] آن امام [illegible]
طلبید و فرمود که [illegible] که فرزند [illegible] علوم امامت [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] آن خانه [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] ضعیف [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که اللهم [illegible]
مشغول [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] چون [illegible]
[illegible] امامت بر آن [illegible] و آن [illegible]
[illegible] رضوان [illegible] و چون روز دیگر
[illegible] آن حضرت [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] این جهان فانی [illegible] و چون [illegible]
[illegible] زهر [illegible] و بعد از آن [illegible]
و چون [illegible] من [illegible] واحدی [illegible] من [illegible] سندی
ابن شاهک [illegible] امام [illegible] امام [illegible]
[illegible] که آن جناب [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] جوانی [illegible]
مشکین موی مانند آفتاب [illegible] آن جناب [illegible] شباهت [illegible]
حضرت می باشد [illegible] آن جناب [illegible] جان [illegible]
[illegible] وداع می [illegible] السلام [illegible] ﴿[illegible] علیک السلام﴾ [illegible]
[illegible] ای دریغا از وداع جسم و جان از وداع جسم و جان گویم چسان [illegible]
با دل غم [illegible] و جان حزین [illegible] آتشین [illegible]

کاهیده از آن جناب لبهای مبارک بر هم نهاده و روح مقدس مطهرش بسوی جنات و معال بال پرواز گشاد و من بعد از آن

دختر و خواهر و برادر و مادر و پدر جوانان غایب شده و مصیبت دو اخوانه امام زمان و خسته و نزار جفا دیده مهر موطنان دور از

زندان غریب و بیکس جان سپرده جهان فانی را از این غم و محنت فرود روح روان از کالبد جهان بیرون رفت و فغان

و ناله از گروه جان و ماه تا ماهیان بلند گشت حتی دانش بر سر و سینه زنان و روح و ملک نالان و مویه کنان رسول

ثقلین شهیدان را یاد کرد و امیر المومنین بر عزای جگر گوشه شهید ناله بر آورد و حضرت فاطمه زهرا و ...

... و حضرت امام حسن را که از زهر دشت ستم در وجود اثر بخشید و حضرت امام حسین را صحرای کربلا ...

دمی این مسکین را از خون غلطیده که ... بر دل در ... و ... صبر و ... از اندوه

و هیجان میافکند و حضرت آدم فریاد و ... بر کشید و نوح از دیده طوفان اسرشک بجهان رسانید خلیل الرحمن

نایره جانسوز آتش ... و جان ... رسیده و موسی کلیم از غربت و شهادت موسی کاظم در وهم جون

مستغرق گردید یعقوب وار اشک ... دیده سفید گردید ... و یوسف کاظم سائل حال گردید

یوسف در چاه ملال افتاد ... خاک بر سر کنان زبان باین مقال کشاد و ذکرتُ فحیّ بالحزن و النوح و البکا

غریبٌ باکناف العراق فریدٌ ... و ناله کنند غریب بیکس در این عراق بود ... مسموماً

وقطع معارفی الی البلاد الایام ... در حالتی که او را زهر داده بودند و از دنیا مفارقت می‌نمود

و دیگر ... بنفسی مسموم الجوارح ایسا مقالنصیر خلواً ظهره عن ظهیرها

جانم فدای کسی که او را زهر نوشانیدند در حالتی که ... و یار و ... و یاری ضعیف

علی مثل هذا الحزن یحسن البکا وتقلع منا انفس ... رسل ... و مصیبت گریه و زاری واجب ... باید که

و فرع ... گردیده أهقتل خیر الخلق اماً و والداً واکرم خلق اللّه وابن نذیرها آیا کشته می‌شود بهترین

مردم از جهت ... که ... فرزند ... و دار بنی العباس عمرها

انیسة یشید لقانیها و سکت یخموزها خانهای بنی عباس ... و ظالمان ...

مسعون وداد علی والبتول و احمد و سبطیها مولی الوری و شبیرها معالمها تبکی علی علمائها

وزوارها تبکی لفقد مزورها خانهای پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و امام حسین مظلوم کربلا

بزرگوار ایشان ویران ... که ... آن خانها که محل کتب علوم بود ... ساکن بود ... زیارت کنند ... آن خانها ... که ... حضرت

آن زبده کائنات ... جانسوز ... رسید ... از سندی ابن شاهک

مزورها

نمود که به جنازه و تکفین آن امام زمان پرداخته و اسباب تدفین آن مظلوم مسموم را مهیا ساخته و نعش

از زندان بغداد و تشییع ... جدا گشت نقاره زنان را حال دیگرگون شده و دیده جهان و جهانیان

پر از خون از آسمان ... که گوش هر دو زن رسید و فغان و زاری جنیان بهر کوچه و برزن ...

اهل بغداد از صغیر و کبیر بر سر و سینه زنان ... شیون و فغان شور محشر گشت عالم

... غم و اندوه شد ... بغداد از نجاست ... سلیمان ابن جعفر برادر مرحوم ...

آن امام ... که ... از قصر ... تشییع جنازه ... حاضر گردید

... که ... آن ... مرده ... و چون مقابر قریش رسید

در ... سندی ابن شاهک ... آن امام ... حضرت امام

... و ... که ... آن ... جناب

... بعد از دفن آن امام مظلوم ... سلیمان ... ملعون ...

او را لعنت می‌نمود اللّهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلک

اللّهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وشایعت وبایعت علی قتله اللّهم العنهم جمیعاً

منقبت ... در بیان فضیلت و زیارت حضرت ... ابن موسی الرضا علیه ... از حضرت ...

بسم اللّه الرحمن الرحیم

السلام علیک یا غریب الغرباء السلام علیک یا معین الضعفاء السلام علیک یا انیس

الفقراء السلام علیک یا ثامن ائمة الهدی السلام علیک وعلی آبائک النجبة

وعلی ابنائک الائمة البررة السلام علیک ایها الشهید المسموم والغریب المغموم ورحمة اللّه وبرکاته

مروی است که چون جناب امام رضا علیه السلام ابو الصلت ... فرزند امام محمد تقی ...

... بجانب ... که ... و ... که ... دارم

... که ... روز ... و ... مقبول ...

... اگر ... مفارقت ... حضرت ...

... که ... که ...

... حضرت ...

امام ... حضرت ... ابو الصلت ...

...ف روز بر آمد روز هشتم چون بخدمت آن بزرگوار رسیدم چون آمد و به اتفاق امام بشمرد آمد دیدم یک
زمانی مکتوب عبدالله هاشمی بمأمون رسید که نوشته بود که امام علی بن موسی الرضا فلان روز فلانی
دشمن دادی ملاقات کردم و فلان و فلان دیر اضیافت و اعزاز نمودند و من نوشتم که بعرض جناب
مسرع عامل که رسیده نمود که علی بن موسی الرضا علیه السلام فلان روز فلان رسیده خواستم که
دادم چون مأمون بر آن کمال اطلاع یافت آن شب ماند که تعجب خواب نمود و بدار و مکان ...
آن حضرت فرستاد و بعد از آن خود نیز امام رضا آمد امام تحیه اکرام بر خواست مأمون گفت
که تحیت تو نیابم تا بخشش امام مشغول و مأمون در آمد حضرت گفت تو یکی ساعتی بیرون رو که
و امام حسن گفت من بیرون رفتم و هر که حاضر بود همه بیرون آمدند و من چون در پیش ایستاده بودم و سخنان می‌شنیدم
مأمون می‌شنیدم بعد از آنکه مأمون بیرون رفت من بدان امام داخل منزل شدم آن حضرت فرمود
که همچنین هیچ یکی از دوستان ابی جعفر محمد علیه السلام گفتم چگونه یادی گفتم ...
می‌کنم فرمود که من بالای ... بشنیدم چون دیر آمدم از حال تو پرسیدند و ... گفت ... فرمود که ...
که سبب بیرون کردن شما چه بود گفتم فی گفت چیزی که ظاهر می‌بود و نمی‌خواست که اظهار کند از شما ...
می‌شود چون شما شنیدید گفت که این ... که هر چه خواهم رفت ... و دیدم ...
دادند و این ... روز ... که خدای تعالی تو را علم عظیم داده است من برادر ...
تو ام و ... مهم ... ولایت ... که از آن علم ...
آموزی ... کفتم این ... که ... اگر ... خضر بودی ...
بودی ... که یکی از ... تو ام از این سخن ... گفت ... که این عمل کردی ... چنین تو قادری بر
حجة الله و ولی الله و امام ابن امتی معجزه نقل است که چون مأمون ملعون آن حضرت را ولیعهد خود ساخت
... که ... ملاقات آن حضرت ... خادمان و حاجبان مأمون ... استقبال و اکرام می‌نمودند
و ... که ... امام ... آید ... تقابل ... ارباب ... و اصحاب ...
... بشنید ... از امام ... اتفاق کردند که من بعد بر قاعده معهود استقبال
آن عزیز کرده معهود نمایند ... چون بار دیگر آن حضرت در آمد ... نشسته بودند
... استقبال کرده ... و شروط تعظیم پیش از ... و بعد از آن ...
گفتند که این چه بود که ... ما را ... کرده بودیم ... قرار دادند که دیگر پیش

از جای برنخیزند و اکرام نکنند چون بار دیگر آن سرور بمجلس درآمد باز همه یکبار از جای برجستند و شروط تعظیم
بجای آوردند اما در بر داشتن پرده توقف نمودند مرسل الریاح بادی برانگیخت که آن پرده را پیش از کم
ایشان برداشته برداشت چون امام داخل شد باد ساکن گشت چون خضرت بیرون آمدن شد دیگر باد
پرده برداشت همچنان شد حیرت کردند و گفتند هر که را ایزد تعالی عزیز کرد هیچکس
خوار نتواند نمود از کفته پشیمان شدند و بعادت معهود معاودت نمودند معجزه یکی از اکابر
کوفه روایت کرده که بعزم خراسان از کوفه متوجه شدم دختر من حلهٔ بمن داد که این را بفروش و بهای آن فیروزه
بخر چون بخراسان رسیدم غلام امام علیه السلام آمد که یکی از خدام امام فوت شده است حلهٔ که از دختری
با خود داری بفروش تا از بهر وی کفن کنیم گفتم هیچ حلهٔ ندارم برفت و زود باز آمد و گفت مولانا سلام
می‌رساند و میگوید آن حلهٔ که دختر تو داد تا بفروشی و از بهر وی فیروزه بخری بخر آن را اگر ... بدهد
بهای آن گرفتم و حله بوی دادم معجزه هم از وی نقل است که مسئله چند از جناب امام رضا علیه السلام
میخواستم تحقیق نمایم مسائل بر کاغذی نوشتم و روز دیگر به در دولت سرای آنحضرت رفتم و از ازدحام
خلایق دیدن آن برگزیده خالق میسر نشد گفت که چیزی بپرسم باز گشتم غلام امام عقب ... آمد
من رسید و فریاد کرد که فلان ابن فلان کوفی نام من و نام پدر من برد و گفت که این جواب مسئله است
دیدم که جمیع مسائل که بر من مشکل شده بود آن امام مشکل‌کشا را جواب مسائل نوشته بود معجزه
روایت است از یکی از اهل بناج که شبی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیدم که به بناج آمده است
و در مسجد بناج که اکثر حاجیان در آن فرود می‌آیند فرود آمده بخدمت آن حضرت رفتم و سلام کردم و پیش
آن سرور در طبقی از برگ درخت خرما خرمای ... بود و رسول خدا از آن خرما دل می‌نمود مشتی از آن بمن
احسان نمود شمردم هژده عدد بود با خود چنان تعبیر کردم که بعد دهم خرمایی سالی خواهم زیست بعد از
روز کم ... شنیدم که امام علیه السلام به بناج تشریف ورده و در آن مسجد فرود آمده بخدمتش شتافتم
چون شرف صحبتش یافتم دیدم در همان موضع دیدم که رسول الله دیده بودم و طبقی بر همان صفت در پیش آن
حضرت خرما دل می‌نمود سلام کردم بجواب التفات نمود و مرا نزدیک خود خواند و مشتی خرما بمن عنایت فرمود
شمردم هژده عدد بود گفتم یابن رسول الله این تبرک شما بیشتر میخواهم که ... گفت و ...
خود برم فرمود که اگر جدم رسول خدا زیاده بر این عطا نمود من نیز بیش از این میدادم معجزه
روایتست از یکی از اصحاب آنجناب که ریان بن الصلت مرا گفت که از امام دستوری خواه بمجلس در آیم

امید دارم که از جامهای خود با چندی از درامی که بنام آن امام نام شده بمن عطا فرماید من بخدمت آن حضرت
رفتم پیش از آنکه تکلم نمایم فرمود که ریان ابن الصلت میخواهد که بمجلس ما رخصت دخول یابد و بوی یکی از
جامهای خود با چند درامی که بنام من زده اند عطا اسم دی را داد چون در آمد وی را دو جامه بپوشاندم
عطا داد و نیز گوید که در خاطر داشتم که از امام قدری نقره جهة انگشتری دختر خود طلب کنم مرا فراموش شد امام علیه السلام
فرمود که جامه دوز کرمی و از نقره انگشتری دختر فراموش کردی پس قدری نقره نیز بداد گفتم فدایت
شوم از جمیع ما فی الضمیر من خبر دادی حقا که امام زمان و حجت خدائی بر خلقان **اعجاز** مرویست از ابی علی
القرشی تاجری خراسانی از راه کرمان گرفته دهانش پر برف شد و زبانش از کار رفت چنانکه
سخن گفتن بروی دشوار گشت چون امام زمان بیثرب بود رسید آن شخص با خود گفت که جناب امام رضا
علیه السلام از اهل بیت نبوت و ولایت است بخدمت آن حضرت روم شاید که علاج آن تواند نمود
شب بخواب دید که بملازمت امام مشرف شده از وی طلب علاج نمود فرمود که بستان کمونی و صعتر
و آب نبات زرگی در یک مرتبه یا دو در دهن گیر تا شفا یابی از آن خواب اعتباری نگرفت چون بخدمت امام
علیه السلام در آنجا تشریف برده بود و از نعاب آن جناب روان شد و بر بامی که حضرت نزول کرده
بود رسیده بشرف خدمت آن سرور مشرف گردید و سبب گرفتن زبان بیان نمود معالجه آن از حضرت
پرسید فرمود که علاج این درد در آن علم که دادی دوای تو همان است که در فلان شب بخواب بعقیب مرا دیدی
گفت یا ابن رسول الله آن خواب مرا فراموش گشته میخواهم که در مرتبه دیگر در بیداری از زبان معجز بیان
بشنوم فرمود که بستان قدری کمونی و صعتر و نمک و آب نرگس در یک بار دو در دهن بگیر که شفا یابی
آن شخص چنان نمود شفا یافت **اعجاز** نقل است که روزی آن سرور بشخصی نظر فرموده گفت که ای
خدا وصیت کن بآنچه میخواهی و آماده باش از برای چیزی که از آن گریز نیست از این سخن بعد از سه روز
آن شخص وفات نمود **اعجاز** مرویست از ابو اسمعیل سندی که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
رفتم و بزبان سندی بر او سلام کردم و سؤالات نمودم همه را بزبان سندی جواب داد گفتم یا مولای
عربی نمیدانم و میخواهم که با اصحاب و موالی تو تکلم نمایم و دوست میدارم که لغت عرب بدانم دعا کن
تا حق تعالی مرا بلسان آن علم گرداند دست مبارک بر دهان من مالید فی الحال بزبان عرب متکلم
شدم بنوعی که فصحای مکه و مدینه و شام مرا افصح خود میدانستند از ابو الصلت مرویست که اهل هر دیاری
که می آمدند آن حضرت با همه بزبان ایشان تکلم می نمود و در جمیع لغات افصح جمیع عالم بود

روایت است که روزی

روایت است که روزی اصحاب در خدمت امام همام رضا علیه التحیة والثنا بودند که ناگاه گنجشکی پیدا شد فریاد کرد و در روی
زمین افتاد و اضطراب می نمود آنحضرت فرمود که هیچ میدانید که این گنجشک چه میگوید عرض کردند خدا و رسول و فرزند رسول
بهتر میدانند فرمود که گنجشک میگوید که آشیان من در خانه است و اکنون ماری قصد فرزندان من دارد و بتو پناه آورده ام که
زمان داده ای خلاصی پس آن حضرت امر بیکی نمود که بر آن خانه رود و آن مار را بکشد آن شخص بخانه رفت و بر فراز
نزدیک آشیان گنجشک رسید مار را کشته مراجعت بخدمت آن حضرت نمود **اعجاز** شخصی روایت نمود که
زوجه من حامله بود از برای آن بخدمت آن حضرت رفتم و عرض کردم یا مولا دعا کن که حق تعالی بمن پسری کرامت فرماید
فرمود که خداوند معبود دو فرزند بتو عطا خواهد نمود من خوشنود شدم و باز گشتم در خاطر گذشت که یکی را محمد و دیگری را
علی نام خواهم کرد حضرت روی بمن آورد که یکی را علی و دیگری را ام عمر نام کن چون وضع حمل آن شد یکی پسر
بود و دیگری دختر موافق فرموده امام نام نهادم و روزی به مادر خود گفتم که نمیدانم که ام عمر چه معنی دارد که
امام این نام فرموده مادرم گفت که نام مادر من ام عمر بود و مرا وصیت نموده که نام او را بیکی از فرزندان
گذارم تا این نام همیشه مذکور گردد و من دائم منتظر بودم که خدا از دختری کرامت کند که این نام بر وی نهم
زمان او را اعجاز همین نام را فرموده **اعجاز** از علی ابن موسی قمی مرویست که بزیارت مشهد
منور امام رضا علیه آلاف التحیة والثنا رفتم و شبی در روضه مطهر مشغول احیا گشتم و در بیت در روضه
مقدس را محکم بستم و در نزدیک ضریح مقدس نشستم که کلام الله مجید را ختم نمایم چون پاره از شب گذشت
شنیدم شخصی قرآن میخواند بخاطرم رسید که مگر کسی که در این روضه است جا داده این در
برای سعادتمندی گشاده و بجانب درها رفتم درها بسته یافتم چون باز گشتم چراغ را خاموش کرده بودند
از قرآن دانستم نزدیک بود مدهوش شوم دیدم آواز تلاوت از قبر آن حضرت می آید که از سوره مریم این
آیه را تلاوت میفرماید که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا چون از مشهد
مقدس عزم قم نمودم روزی با ابو القاسم عباس بن محمد ملاقات رسیدم و از کیفیت قرائت
این آیه پرسیدم که هیچکس از اولاد رسول این آیه باین قرائت تلاوت کرده اند گفت این قرائت
مخصوص نبی است و کتاب معتبری آورده خاطر نشان من نمود که میتوان گفت وجه این قرائت آن
باشد که حشر متقیان را بسوی خود نسبت کرده باشد و کشیدن مجرمان را بصیغه مجهول ادا فرموده که کمال
نسبت بخود ننموده باشد **اعجاز** مرویست از ابو القاسم جعفری و او از ابراهیم ابن موسی روایت نموده
که روزی در خدمت سلطان کشور رضا علیه التحیة والثنا نشسته بودیم و وزیر ولایت فرود آمده بود و با ما مجلس بود

عرض کردم فدایت گردم عید رسید و من یک دیناری ندارم که صرف احتیاج فرزندان و عیال کنم آن
حضرت تازیانه در دست داشت با همان تازیانه زمین را خط کشید یک شمشه زری ظاهر شد برون آورد و فرمود
که این را خرج سنه و بیان خود کن و صرف عیال رسان و آنچه دیدی پوشیده دار و اظهار مکن و با کسی مگو
اعجاز از احمد بن عبدالله غفاری روایت است که مردی از فرزندان ابی رافع طیس نام بر من
بر ذمه او حقی داشت و مطالبه میکرد و قدم در تقاضا محکم داشت و بسیار تندی می نمود و در میان خلایق
فریاد میکرد که غفاری مال مرا خورده من از این حال پریشان بودم و ماه مبارک رمضان بود بخدمت امام
علیه السلام رفتم دیدم برادر دولتسرا بر دراز گوشی سوار است و بجائی تشریف می برد عرض نمودم
فدای تو شوم طیس را از من حقی است و مرا در این شهر رسوا کرده استدعا دارم که از وی درخواهی که چند
روزی بمن مهلت دهد و صبر نماید لیکن اظهار نکردم که حق وی چند است فرمود بنشین تا باز آیم تا شام
نشستم و افطار کردم از دیر آمدن آن حضرت دل تنگ شده خواستم برگردم که روزه گشوده بودم که آن
حضرت رسید جمعی گرد بر وی بودند و سائلان ترتیب ایستاده بودند بر همه صدقات داده و بمنزل تشریف
برد باز بیرون آمده و مرا طلبید بوی رفتم و نشستم و حکایت از ابن والی مدینه می نمودم امام فرمود تا
روزه گشاده عرض نمودم نی فرمود طعام آوردند چون صرف شد فرمود این بالش را بردار و آنچه در زیر
است بگیر چون برداشتم دیناری چند از زر در زیر آن بود برداشتم در آستین خود نهادم و آن امام چهار نفر
از غلامان خود را فرمود که مرا بمنزل رسانند عرض کردم شبها عسس میگردد و من کروه میدارم که چون آن
بندگان تو با من باشند فرمود صواب گفتی چون بمنزل رسیدیم زر را شمردم چهل و هشت دینار بود
و من مدیون بیست و هشت دینار بودم در میان آن دیناری بغایت درخشان برنگ دیدم آن را بردم
نزدیک چراغ فرا داشتم دیدم بر آن نوشته بود که حق آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه
دو باقی است صرف معیشت خود نما یقین دانستم که وی اظهار نکرده بودم که حق آن مرد نزد من چند است
نمودم که خدا مرا از موالیان چنین امامی گرداند معجزه روایت کرده است سهل بن زیاد از علی بن محمد
کاشانی که گفت یکی از اصحاب ما مال بسیار بخدمت امام ثامن علیه السلام برده و آن حضرت
شاد و خوشحال نشد من اندوهناک شدم که چندین مال آوردم و مطلقا التفات به آنها نفرمودند در آن حال امام فرمود
بر آن برگزیده ذوالجلال منکشف گشت و غلام را فرمود تا طشت و آب آوردند و خود بر کرسی نشست
و غلام بدست مبارکش آب میریخت زر ناب دیدم که مانند آب روان شد چنانکه از انگشت مبارکش مانند

آب بهشت برکت که در این صورت اکثر بگنجه فرو ریزد نشو و عجب شد من خجل و منفعل گشتم و معذرت
خواستم اعجاز روایت است از ابی الصلت عبدالسلام بن صالح هروی که چون جناب امام رضا
علیه السلام از نیشابور متوجه گشتند بطلب ملعون مامون و رسیدند بده سرخ نزدیک شدیم آن حضرت فرود آمد
و فرمود آب بیاور تا نماز کنیم که اکنون وقت نماز است عرض کردم که هیچ آب نیست آن حضرت جائیکه
که ایستاده بود بدست مبارک خاک از زمین باز کرد و بقدرت الله تعالی چشمه ظاهر شد آن حضرت با جمع
همراهان وضو ساختند و مشهور آن چشمه باقی است و بچشمه جناب امام رضا شهرت دارد و شخصی آن چشمه را
تا آب روان شود و فزون گردد بکاوید آب منقطع گشت آن شخص از آن عمل پشیمان شد و آنچه کنده بود
بجای آن انباشت دیگر باره آب روان شد اعجاز روایت است که روزی حضرت امام رضا علیه السلام
بمجلس مامون ملعون رفت زنیب کذابه نزد وی بود و دعوی میکرد که من دختر علی بن ابی طالب امام
المشارق و المغارب می باشم و آن حضرت مرا دعا کرده که تا روز قیامت باقی مانم مامون به امام گفت
گفت بر خواهرت سلام کن امام فرمود میدانستم که دروغ میگوید و دختر امیرالمومنین نیست گفت مصداق قول
تو چیست فرمود ما اهل بیت رسالت را گوشت بر سباع حرام است اگر وی راست میگوید پیش سباع
وی را بفرستید زنیب گفت تو خود پیش برو اگر تو در میان سباع روی من میدانم که تو راستی و اگر نه آنچه
خود ادعا می کنی دیگری را تکلیف مکن مامون گفت راست میگوید پس فرمود که در خانه که در آن سباع
بسته بودند امام بمیان خانه رفت چون سباع آن حضرت را دیدند بر رسم بندگی و اکرام از جای خود برخاستند
دنبال می جنبانیدند و روی عجز بر خاک میمالیدند امام در میان ایشان دو رکعت نماز گزارد و تا دیری
از آنجا بیرون آمد آنگه مامون زنیب را گفت که در میان سباع در آید ابا کرد هر چند مبالغه کرد بجای نرسید
و با عنف درون بردند فی الحال سباع وی را خوردند و از آن سبب مامون بر آن حضرت حسد برد و در
روایتی است که حدیث زنیب کذابه با حضرت امام علی النقی بود در عهد متوکل ملعون که آن زنیب دیگر
بوده باشد اعجاز از احمد بن محمد روایت است که من در ملازمت آن حضرت مشتاق بودم نامه بوی نوشتم
و اجازت ملازمت طلبیدم در جواب نامه نوشت که در این ایام نمی توانی آمد از آن جهت که جمعی نگهبانان
بر نشسته اند وقت دیگر ملاقات واقع شود و در خاطر داشتم که چون بخدمتش رسم مسئله چند که بر من
مشکل شده بود از وی بپرسم و هرگز اظهار آن مسائل بهیچکس نکرده بودم جواب آن مسائل را تمام
نوشته بود و چون نوشته آن حضرت بمن رسید یقین دانستم که وی امام زمان و ولی خلفاء است

اعجاز نقل است از یحیی ابن جعفر که پدرم بیمار بود امام علیه السلام بپرسش وی آمد عمّم اسحق نشسته بود
و میگریست امام از من پرسید که عمّت چرا میگرید گفتم بسبب آنکه از حیات برادرش امیدی بیش نمانده امام
متبسم شد و فرمود که عمّت پیش از پدرت میمیرد همچنان شد پدرم صحت یافت و عمّم بجوار رحمت ایزدی پیوست
اعجاز روایت است از حسن بیسار که در مجلس امام رضا علیه التحیة والثنا نشسته بودم که ذکر
عبدالله محمد را بکشد گفتم یا مولا عبدالله ابن هارون محمد ابن هارون را بکشد فرمود بلی عبدالله
هارون که در خراسان است محمد ابن زبیده را بکشد که در بغداد است بسی برنیامد که چنان شد که
امام علیه السلام فرموده بود اعجاز محمد ابن موسی ابن جعفر روایت کند که در خدمت امام رضا علیه السلام
بودم با جماعتی که جوانی از بنی هاشم بر ما بگذشت لباسهای کهنه در بر و پریشان حال بعضی از حضار بر وی
خندیدند امام علیه السلام فرمود که خندید که زود بینید که وی صاحب حشمت و مکنت چنین
[illegible] پس از یکماه دیدیم والی مدینه شد و صاحب مال بسیار گشت هر ما بخدمت آنحضرت
امام علیه السلام می آمدیم همان جوان را دیدیم که جمیع کنیزان و غلامان و خادمان در رکابش میرفتند
بجهت دشمنی که مردم را گمان میشد که بر خلیفه است اعجاز نقل است از حسن ابن علی ابن فضال
که ابوعبدالله ابن مغیره گفت من امام زمان را نمی شناختم بعد از فوت جناب امام موسی کاظم
علیه السلام بحج رفتم در صلوات و حجم در آنوقت بخاطرم آمد که من بر حق باشم یا نه و از حق تعالی
خواهم که مرا بطریق حق و امام زمان هدایت کند چون بمدینه رسیدم بدر سرای امام علی ابن موسی
الرضا علیه السلام رفتم و عزم آن کردم که بغلام وی بگویم که بمولای خود بگوی که یکی از دوستان در
ایستاده تا این بخاطرم رسید امام از درون خانه آواز داد که یا عبدالله ابن مغیره خدای تعالی
دعای تو را مستجاب کرد و بطریق حق و امام زمان دلالت نمود آنگه پیش آمدم که مرا چند از [illegible]
اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد [illegible] و آل محمد و آخر تابع له
على ذلك اللهم **ابتدای [illegible] امام [illegible] الطوس** العن العصابة التي جاهدت

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على علي بن موسى الرضا الذي ارتضيته ورضيت به من شئت من خلقك
اللهم وكما جعلته حجة على خلقك وقائما بامرك وناصرا لدينك وشاهدا على عبادك
وكما نصح لهم في السر والعلانية السلام عليك ايها الشهيد المسموم رحمة الله وبركاته

مرویست که چون نور پاک شاه سرافراز ملک تسلیم و رضا و والی ولایت حسینی و ارضا از صلب والد عالی تبار قدم
در رحم مادر نهاد و ابواب فیوضات بی پایان بر چهره عالم و عالمیان گشاده آن گوهر تابناک در آن صدف
پاک مشغول تسبیح و تقدیس بود و پیوسته ستایش و نیایش حضرت باری تعالی می نمود چون مادر طاهره مطهره او از
آن سرور می شنید قرین دهشت و وحشت میگردید تا آنکه آن ستاره کوکب درخشان برج امامت از افق
طلوع نمود و خورشید هدایت از مکمن غیب نقاب حجاب از چهره گشود [illegible]
رسالت پناهی [illegible] از امرات جهان و سلطان سریر ولایت سریر عالم الله
صفت فرخنده [illegible] روضه جنان [illegible] چون آن گوهر گرانمایه خیر المرسلین از رحم بزمین آمد
و سرای عاریت بنا از رشک بهشت برین گردید دست نیاز بدرگاه قادر بی نیاز برداشت و بنای مناجات بگذارد
شهادتین گذارد [illegible] و انوار امامت و جلالت از بشره مبارکش لایح و هویدا
رسالت پناه صلی الله علیه و آله گر چه از تعیین شهادت آن حضرت مبرا و با اظهار جلالت و عظمت آن
بر فلک امامت زبان می گشا [illegible]
و نیز از آن جناب مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که در زمین خراسان پاره از تن من مدفون
خواهد شد که هر که او را زیارت کند البته بهشت بر آن واجب می شود و بدنش بر آتش جهنم حرام میگردد
و از حضرت امام المشارق و المغارب اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب مرویست که فرمود
یکی از فرزندان من در زمین خراسان بزهر ستم دشمنان شهید خواهد شد که نام آن موافق نام من باشد و نام
پدرش موافق نام موسی ابن عمران هر که او را در آن غربت زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و آینده
او را بیامرزد اگر چه بعدد ستارهای آسمان و قطرهای باران و برگ درختان باشد و از حضرت امام همام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که از فرزندان من پسری بهم خواهد رسید که او را در خراسان بزهر شهید
نمایند هر کس او را زیارت کند خداوند جهان او را عطا نماید مزد و ثوابی که پیش از فتح مکه در راه خدا مال
و جان خود را بذل نموده اند و از حضرت امام موسی کاظم مرویست که در واقعه دیدم که [illegible]
علی مرتضی با یکدیگر بودند رسول خدا فرمود با کاظم فرزندت رضا بنور الله می بیند و بحکمت الله تکلم می نماید
علوم الهی و ابن بابویه قمی رحمة الله علیه بسندهای معتبر روایت نموده است که شخصی از اهل خراسان بخدمت
غریبان و امام زمان علی ابن موسی الرضا آمد و عرض نمود که حضرت رسالت را در خواب دیدم که میفرمود
که چگونه خواهد بود حال شما اهل خراسان در وقتی که مدفون سازند در زمین شما پاره تن مرا و بسپارند بشما امانت

مرا در میان شما و در زمین شما ساکن سازد حضرت فرمود منم آنکه مدفون می شوم در زمین شما منم پاره تن پیغمبر خدا منم
امام آن حضرت و کوکب درخشان آسمان امامت و در حدیث هر که زیارت کند مرا عارف بحق من باشد من
و پدران من شفیعان او خواهیم بود در روز قیامت هر چند گناه او مانند گناه جن و انس بوده باشد و هم از آن حضرت
مرویست که هر که مرا در غربت زیارت کند حق تعالی نود و صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده
و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و فضایل و مناقب آنجناب و زیارت مرقد مطهر معطر
انتسابش زیاده از آنست که در حیز بیان آید یا احصای آن به تعداد کشاید از آن جمله مرویست که دعبل شاعر خزاعی
علیه الرحمه که از جمله فصحای شیرین زبان خوب بود و بلغای فصاحت توامان با نسب و حسب همواره مداح
جناب سلطان خراسان رطب اللسان می گشت و از چشمه سار بیان بستان ابداعش انشادات حلوه زبان
میگذشت روزی بخدمت حضرت امام الجن والانس رسیده و از شرف وصول بقرب آنجناب سعادت
چند و حساب قرین گردیده و قصیده مدارس آیات که در مجلس ثانی بعضی مرقوم خواهد گشت بعرض مقدس
رسانید و از آن فخر کاینات بجایزه صلات مفتخر گردید حضرت باو فرمودند که قصیده را نزد هیچکس مخوان
گرچه از من غازان خبر قصیده را بلعون مأمون رسانیدند و او را از کیفیت فصاحت قصیده مخبر گردانید
آن ملعون دعبل را طلبیده و قصیده را طالب گردید دعبل تعلل نمود مأمون بخدمت امام زمان فرستاد
که دعبل در خواندن قصیده تعلل و تکاهل دارد امام دعبل را امر بخواندن نمود و دعبل قصیده را خوانده مأمون
تحسین طبع او آن نمود پنجاه هزار درم عطا نمود و آن حضرت هم بهمین قدر بر آنچه مرحمت کرده بود فزود و دعبل
عرض نمود که از جامه های خود پسندیده جامه دارم که یکی را بمن عطا فرمایید که بجهة کفن خود نگاه دارم و بدان جامه قدم
در خاکدان لحد گذارم و از سوال نکیر و منکر و عذاب برزخ وارهم آن حضرت پیراهن مبارک را با یک جامه
قیمتی باو ارزانی فرمودند و از راه مرحمت باو فرمودند که اینها را نیکو محافظت کن که تو را از آفات محافظت خواهد
کرد و مقصود و آمال تو را بعمل خواهند آورد و دعبل گوید بعد از آن عزم عراق کردم در عرض راه طایفه از اکراد
دست بغارت اموال قافله برآوردند و آنگ همه کردند آنچه بود بتاراج حوادث رفت و عیب سمت
یغمایان مبتلا گشت در آن بحسب تقدیر الله حسرت و تأسف می نمود که بر آن دو جامه که آنحضرت مرحمت
فرموده بودند یغماگران مرا و اهالی قافله را بسته و خود به تقسیم اموال مشغول گشته در آن بین یکی از آن
از قصیده مدارس آیات که من گفته بودم میخواند و سرشک از چهره می فشاند و من از آن اموال را بغنیمت ببرند
اری فیئهم فی غیرهم متقسما   وایدیهم من فیئهم صفرات   یعنی می بینم اموال

ایشان

ایشان را که در نزد غیر ایشان قسمت کرده می شود و دست ایشان از اموال ایشان خالی بود من در حالیکه بسته بودم
و از قصیده مانده و زوال خسته گفتم بسید این بیت از کیست ایشان گفت که داری اصرار کردم گفت این قصیده
از کسی است که از آفتاب مشهور تر است دعبل خزاعی مداح آل پیغمبر این را گفته و در های فصاحت در این
قصیده سفته گفتم چنانچه دعبل را می شناسی خواهی شناخت و او را از خود بمهر خواهی ساخت گفت آن بزرگوار
مداح پیشوایان دین است و از اهل یقین دعبل گوید من گفتم آنکه دعبل و این شعر از من است امیر دزدان چون
شنید از اهالی قافله استفسار کرد بعد از اطلاع مرا نوازش و احترام نمود گفتم باستدعای من از اموال این اهل قافله چشم پوشی
از حضرت امام است که بجهة من و بزرگی من مرحمت فرموده چشم از اینها بپوش و در اثر قضای خاطر من که
مداح حضرت امام رضا هستم بگوش دهن رد کن امیر چون این شنید جامها را جدا نموده و زیارت کرد و بجای
خود مالید و گفت از سعادت این جامهای امام که بنور سجده و قصیده مستحسن طبع فرزند رسول خدا که باید
تمامی اموال قافله را وادادم و اهالی قافله از منت آزادی بر آنها نهادم و جمعی را همراه قافله نمود که ایشان را
از محل خطر گذرانیدند و از میمنت جامه امام از معرکه های خوف رهانیدند و کیفیت شهادت آن بزرگوار
چنین است که بعد از آن که مأمون مردود بر جای باطل خلافت تکیه زن گشت و فرعون صفت بر سریر حکمرانی
نشست موافق ابا و اجداد لعین کیش کین با اولاد حضرت خاتم النبیین بر زه کرد و قریب دو سال فتنه خلافت
از درون شاهنشاه کشور رضا بعقد پر می فرا آورد و چون از هر طرف جمعی از سادات علم خلافت بر افراشته
و چهره حال را از بود سیاه است در ریاست جابرانه مأمون ملعون بفضل ابن سهل ذوالریاستین که او را وزیر
و مشیر اول بود و در امور سپاه و رعیت صاحب شمشیر و تدبیر بود مشورت نمود که اطفای این فتنه از جهت دفع تسکین این شورش
آن بد آیین گفت که امروز در میان ذریه رسول خدا افضل و اعظم تری از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
نیست و از همه بزرگ و اکمل و اشرف اصحاب است که آنجناب را طلب داشته و او را ولیعهد خود کرده بیعت
از آن حضرت گیری شورش سادات شوری ندارد و کسی اطاعت اعدا را بجای نمی آورد چراکه چراغ دولت او در
پرتوی خجسته و شب پره نزد خورشید جهان تاب مرئی نشود مأمون ملعون این رای را پسندیده و رقعه
ابن ضحاک را با جمعی روانه مدینه کرد و بجهت که بخدمت امام الجن والانس رسیده او را از رغبت خراسان
و مهر طریقی که بآستان آنجناب را مایل باشد دور گرداند چون فرستادگان بمدینه طیبه رسیدند بشرف
امام مشرف گردیدند مقصود خود را اظهار کردند و تمنای مأمون را بعرض در آوردند آنحضرت ابا و امتناع از
سفر خراسان فرمود و بسجده حضرت زحمتش لب مبارک گشود و فرستادگان مأمون مبالغه از حد بردند و خواهش اشتیاق

مأمون چون دید از هیچ راه اصرار او در باب تشریف بردن آن نور دیده را برنگردانید که از اشتیاق و آرزومندی
وجود مسعود جبر خبر در رسید از خلیفه گناه کرده بجز اسم امام آفاق و گفتگوی وفا و دو نفاق حرفی بر زبانش نرفته
بر خاطرش گذشته مخالفت خلیفه در این باب خلاف صواب و مخالف رای خلاف است چون آن عالم
علوم اولین و آخرین اصرار و ابرام آن گروه بی دین را دید و جفای دنیای فانی و غدر بسیاری که بلا دیده تا پایدار
گرده و ساز رفتن و برگ از جهان گذشتن ساز گردانید و تمامی اقارب و عیال و اولاد و ذریه طاهره
سعادت نهاد را جمع فرموده و آن خبر را با ایشان القا نموده که بنا بر روزگار غدار چرخ
بی وفا در را بآن غمزدگان گفت و از آب دیدگان و اشک برگان مبارک سخن نامید و بآن تمامی کان
گریه و گریبه که ای فرزندان و دوستان در اوضاع جهان بجز دوری هیچ نیست و در زمانه و طور آشنا و بیگانه
خوشنودی نخواهم معاودت من از این سفر مقدر نشد و مراجعت من بدین بوم و بر ممکن نشد
خاطر گذشته در این سفر حضرت خواهم رفت و ما اجداد بزرگوار در خطه غربت خواهم نشست گام جانم
زهر جانگزای اجل خواهد رسید و در سناباد طوس با حسرت و افسوس مدفون خواهم گردید شهادت
خواهم یافت و عالم جاوید و باقی شتافت غریب وار در آن غربت سرا بار غربت خواهم گشود و غریبان این
دار غرور را الی یوم النشور ضامن جود و مقصود خواهم بود از این سفر بوی غربت میرسد و از این بیگانگی
مهموم بفرم جلوه گر می شود که امید باز گشتن کس از این سفر نماند از ملاقات آن امام جن و بشر فروغ
و شور محشر در خانواده پیغمبر پدید آمد ذریه اطهار اشکبار گردیده خروش و اکثر تباه و نالان و غم باد بچرخ اخضر رسید
غربت اطهار خروش و فغان بر آوردند و از گریه و نوحه جانی را بجزع در آوردند آن امام زمان بجهت وداع
برمرقد منور حضرت رسول الله تشریف بردند و با نهایت غم و اندوه با جد بزرگوار خود از دوری
از روضه منور و مهجوری از بستر دند و فرمودند که السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله و قطرات
اشک مانند باران از دیدگان فرو بارید و از مفارقت جد بزرگوار چنان ناله از دل پر کینه برآورد
که جهانی اشکبار و عالمی سوگوار گشت و فرمود فدای روضه پر نور اطهرت گردم فدای جسم و تربت
مطهرت گردم من طواف دست بر او تربت است این وداع آخر و دیدار واپسین است این
و چون حضرت وداع نمود و مراجعت فرمود که از دوری روضه مقدس حضرت رسول و از مهجوری مرقد
منور جناب چون ماهی بی آب در اضطراب شده دوباره مراجعت بر روضه منور حضرت خیر البشر
کرده با دیده گریان و سینه بریان مراسم وداع و بیان الم انقطاع بر زبان آورد و سیل اشک بسیار از گریه چکید

روانه گشت با آه و فغان بر خاستند برفت چند قدم از فراق شد بیتاب رسید خانه مبارکش رجوع کرد بیتاب
از روی شوق و کر انجناب بر گردید بر سر روضه خاک در دوست او دید کشید و عرض کرد ای تاجدار کشتگان
نمی شود دل محبت رسید از تو جدا که خروش الوداع الوداع و فغان الفراق الفراق از روضه مقدس بگان
می رسید و از گریه و بیقراری آن امام مظلوم ملایک آسمان و کروبیان با خروش و فغان شدند قدسیان التسبیح
لب بستند و خاطرها از این غم جانسوز خسته عوالم ملکوت و جبروت انجا و حال فرو گرفت و روح القدس
و روح الامین نالان و زاری قرین گردیدند آنحضرت پس از وداع جد بزرگوار با دیده اشکبار روی بجانب
روضه جده عالی تبار آورده و با آن یار و جگر حضرت خیر البشر شکایت کرد که ای جده مهربان و ای مونس دل
غریبان نمیدانم از کدام الم بجناب مقدست شکوه کنم و از چه در دوستم بحضرت تو در دل نمایم از دوری
روضه مطهره تو نالان نمایم یا از مهجوری مرقد منور جد و الا نیا و سخن سر کنم از درد فراق فرزندان بکشکشی خویم
یا از الم ستمدیدان بیچاره بی فریاد رس کریم ای مادر مهربان غریب خویش دارم و بیانانه و افسوس
از خدمت روی بآن سامان می آرم هنوز حرارت پدر بزرگوارم بر جاست و هنوز مصائب اجداد بزرگوارم
بجاست هنوز از تعزیه نور مشرقین جناب امام حسین دیده ها پر غم است و اوضاع آسمان و زمین درهم هنوز
خروش و حسینا از جن و بشر بلند است و فغان واقتلاه از همه آتش افروز خاطرهای درد مند هنوز فتنه با
فاطمه سکینه از خاطرها نرفته و هنوز اضطراب عمه های اکرام زینب و کلثوم تسکین نیافته هنوز العطش
طفلان تاب و توان از دلها می برد و هنوز ناله یا جداه و یا محمداه زنان صبر و قرار از جانها میرباید هنوز
صحرای کربلا از خون بیکسان گلگون است و دیده آسمان و زمین در عزای ایشان زرد و چون ارغوان
مهربان مأمون ملعون مرا بخراسان طلبیده و برای کشتنم بهانه بخاطرش رسیده و می بکمال این فرزند
غریب نظری کن که از خدمت تو مرخص می شود و وداع آخرین و دیدار بازپسین است یا عال
کربلا محل بلا و مکان عزا بود و حال خراسان هم مزار غریبان و محل شهادت بیکسان خواهد بود بگریه
گفت که ای مادر حسین و حسن در وقت بیکسی بکرمان بجانب من ای جده مهربان امید دارم که بر ارزان
که کربلای جد بزرگوارم قدم رنجه میفرمائی و بآن دشت مظلوم نوحه و زاری می نمائی از مزار این فرزند
غریب که بزهر جفا کشته خواهد گشت نظر رحمت دریغ مداری و قدمی بتربت این شهید غریب گذاری
و قدم را نور بخشا و ضیاء افزا فرمائی و مظلومیت و غربت من غریب نظر نمائی که دل دردمندم آسایش
ماید و از شدت زهر بدن عزیزم بر آساید و بعد از وداع آنحضرت با دیده اشکبار و خاطر بیقرار مراجعت

مؤید راوی گوید سیرت آن جناب رشم وسلام کردم و تهنیت و مبارکباد بحضرت دادم و فرمودم اهنیت مسکونی از سوی
کمه از جوار جد بزرگوار دور می شوم و از کنار مرقد مطهر مادر عالیمقدار خود مهجور در غربت غریب ناکام
شهید خواهم گشت و در کنار شقی ترین خلق خدا مامون الرشید پلید مدفون خواهم گردید و آن جناب از مدینه
بیرون آمده بعزیمت حج و طواف بیت الله الحرام احرام بست و نور دیده خود امام محمد تقی علیه التحیة
والسلام را همراه برد و چون آن امام غریب وارد مسجد الحرام گردید آن حجت مقام ارشادی بر روی(?)
کشید و از شعف برخود بالید و چون نور رخسارش بر آن مکان فیض بنیان تابید آنچه از ظلام(?)
گردید برجهانیان باهر گشت و چون قدوم سعادت لزوم بر آن مکمن فیض فضا رسید از طلعه جمالش
حجر الاسود از ساحت وادی یمن گذشت و از اشتیاق قبله جمالش کعبه نالد و اشوقاه بر کشید و زمین
صفا و مروه از شرافت قدومش اعلی علیین گردید حجر بر خاک پایش سر نهاد و در تماشای جمالش حجر زبان
زبان گشاد یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست که مغیلان طریقش گل و نسرین من است چون
آن شهریار ولایت تسلیم و رضا طواف وداع بعمل آورد و بساط تضرع و ابتهال در آن گستر و بچشمی
مشغول راز و نیاز و بنجی سوز و گداز می بود که قدسیان عالم بالا و روحانیان ملا اعلی
آن دیدها می گشودند و روح و ملک بر دور سرش طواف می نمودند در حین طواف آن امام حضرت
امام جواد بر دوشش موفق غلام آن حضرت بود و آنحضرت را در طواف حرم طواف میداد چون امام معصوم
بحجر اسمعیل رسید از دوش غلام برآمد و نشست و سیل سرشکش از دامان گذشت چون مدت وقتی
گذشت و آنحضرت از گریه و زاری فارغ نگشت موفق عرض کرد که فدای تو شوم برخیز و بخیز چون
دل با سر سنگ دیده و مایل آنحضرت فرمود که از اینجا مفارقت نمی کنم تا خدا خواهد موفق آمد کیفیت بگید(?)
حضرت ثامن غریبان عرض کرد چون آن جناب از حال فرزند دلبند خود مطلع گردید سرشک خونبار
از چهره چکانید و خود فرزند ارجمند آمده و فرمود که ای میوه دل و ثمر نهال جان چرا بر نمیخیزی آن
نهال حدیقه امامت و امانت سرو جویبار کرامت عرض کرد که ای پدر مهربان چگونه برخیزم و خود را تسلی
دهم و حال آنکه می بینم که بنحوی وداع خانه خدا را میفرمائی که وداع آخرین و دیدار بازپسین است
گویا این خانه را نخواهی گشت و از سر سعادت این سفر خواهی گذشت حضرت فرمود ای نور دیده
و سرور سینه محنت کشیده بقضای خدا راضی باش و بدانچه اتفاق می افتد صابر و شاکر و آن نور
دیده خود را در بر کشید و بسیار گریست که خروش از حاضران برآمد اللهم العن اول ظالم ظلم حق

محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وتابعت
على قتله اللهم العنهم جميعا

مجلس هجدهم در شهادت امام هشتم ضامن ارض ثامن ضامن علیه التحیه والثناء است(?)

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا غريب الغرباء السلام عليك يا معين الضعفاء السلام عليك
يا مغيث الشيعة والزوار في يوم الجزاء السلام عليك يا ثامن ائمة الهدى
السلام عليك يا شمس الشموس وانيس النفوس المدفون بارض طوس السلام
على علم الاعلام ومن كسر قلوب شيعتهم بغربته الى يوم القيمة السراج
الوهاج والبحر العجاج ومن صار تربته مهبط الاملاك والمعراج الذي انتهى
اليه رياسة الملك الاعظم وعلم كل شيء لامر المحكم رحمة الله وبركاته
غریبان کوی وفا و حسرت نصیبان منزل رضا بادیه پیمایان مراحل جور و جفا و مرحله نوردان بیابان الم
و بلا سفیره از مراتب عطف و مرتبه توکل گلزار حیدری و مائده سرو جویبار غضنفری صدرنشین طوس
جلالت و مسندگزین ایوان رسالت معین ضعیفان بی پا و دو ماوای غریبان عم پرور امام الجن والانس
الاف التحیه و الثناء را بشنو بیان گشته باید که حضرت امام مغارب و مشارق و برگزیده خالق
و موافق امام جعفر صادق صلوات الله علیه من الخالق فرموده اند که شهید خواهد شد پاره ای از تن من بخراسان
و شهری که مشهور بطوس است هر کس زیارت کند او را و عارف بحق او باشد در قیامت دست او را
گرفته داخل بهشت نمایم هر چند از اهل کبایر باشد و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که هر که زیارت
کند مرا این کرده ام او را در قیامت از سه موضع تا خلاص شوند مردم از هول قیامت یکی در وقت که نامه
از عمل او یکی نزد ترازوی اعمال و یکی در نزد خواندن نامهای افعال و در خراسان بقعه ایست که زود باشد
که منزل نزول ملائکه و صعود گردد چنان شود و همیشه فوجی از افلاک نازل شوند و فوجی صاعد باشند تا
یوم نشور عرض کردند که یابن رسول الله آن بقعه کدام و آن قبر از کدام است فرمودند روضه ایست
از ریاض جنان در طوس و مسکن من خواهد بود و کسی که مرا در آن بقعه زیارت کند چنان است که گویا رسول الله را
زیارت نموده و ثواب هزار حج و عمره مقبول از برای او خواهد بود و من و پدرانم شفاعت او خواهیم
نمود و هر کس در کعبه نماز کند فرض گذارد از آنجا رستگار خواهد شد و بخدائی که جدم را به نبوت مبعوث

و ابواب جنت و بعضی برانکه وارد است که زائران من در قیامت عزیز و محترم و زوار جمیع خلایق خواهند بود
و من در قیامت زایران خود را زیارت کنم و از حضرت امام جواد و نهمین فلک امامت رسیده که امام محمد
تقی علیه السلام مرویست که هر که زیارت کند پدر بزرگوارم را در طوس خداوند جمیع گناهان گذشته و آینده
او را بیامرزد و چون روز قیامت شود نصب شود منبری بجهة او برابر منبر پیغمبر تا آنکه فارغ شوند مردم از حساب
محشر و علی ابن محمد [illegible] از آن بزرگوار پرسید که آیا زیارت پدر بزرگوار شما در طوس افضل است
یا زیارت جد عالیمقدار در کربلا فرمودند زیارت پدرم افضل است زیرا که جد بزرگوارم را همه کس
زیارت می نمایند و بجهة زیارت آن شه رحال می نمایند و پدر بزرگوارم را زیارت نمی کنند مگر خواص
شیعیان یا ارض طوس سقاک الله رحمة بما ضمنت من الخیرات یا طوس یعنی ای زمین طوس خدای تعالی
تو را از رحمت خود سیراب گرداند بسبب آنکه در بر گرفتی از نیکوئیها ای طوس طابت بقاعک بالذی
وطاب بها شخص ثوی بالسناباد مرموس یعنی پاکیزه است بقعه های تو در دنیا و پاکیزه است
بسبب شخصی که در سناباد مدفون است شخص عزیز علی الاسلام مقبره فی حجرة اعلاه معقود
معقود رمس مدفون است و شخصی که عزیز است بر اسلام [illegible] در رحمت بی پایان حق تعالی ادراک
کرده یا قبره انت قبر قد تضمن حلماً و علماً و تطهیراً و تقدیساً ای خاک بحقیقت که تو خاکی
باشی که در بر گرفته بردباری و دانائی و پاکیزگی و پاکی را فخراً بانک مغبوط بجثته وبیا
لملائکة بالطهارة محروس [illegible] بسبب دفن بدن امام زمان جمیع [illegible]
برند [illegible] که طاهره [illegible] پاسبانی می کنند رحم الله من بکی او ابکی فی مصائب
ذریة المصطفی خدا رحمت کند کسی را که بگرید یا بگریاند در مصیبت فرزندان رسول خدا خصوصا در مصیبت
رحلت امام معصوم [illegible] مظلوم [illegible] مسموم [illegible] علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء ای برادران
[illegible] دوستان [illegible] زیارت و سعادت را دریابید و در آرزوی این سعادت جوی خون از دیده
[illegible] که در این راه قدم [illegible] و بشرف [illegible] آن آستانه عرش نشانه مشرف
می شوند و [illegible] که در این [illegible] جان [illegible] رسیده و از عذاب ابدی برسند خوشا [illegible]
[illegible] دیگری می شوند [illegible] باقی برسند که به [illegible] هر که این
آستانه [illegible] مرقد مطهر [illegible] آن روضه منوره [illegible] است که در این مجلس
[illegible] آید [illegible] که در بیت [illegible]

نعم و بعضی

نعم و بعضی [illegible] که زیارت [illegible] چون چوب خشک بود و قطعا حرکت نمی تواند [illegible]
[illegible] برجوانی [illegible] زیارت [illegible] در همین شب جمعه [illegible]
[illegible] شفا بخشای کریم و [illegible] آن [illegible] منور [illegible] و همچنین
که زبانش از [illegible] جاری بود و از [illegible] آن روضه جنت [illegible] و بعد از شرف زیارت
زبان [illegible] شفا یافت و [illegible] زیارت آن امام عالیمقام مانند [illegible] محل [illegible]
و در همین [illegible] که [illegible] غلام [illegible] که مفلوج بود [illegible]
مدت [illegible] سال [illegible] همین مرض [illegible] قدرت بر حرکت نداشت [illegible]
[illegible] سوال [illegible] می کرد و [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] العین [illegible] دریشنبه [illegible] جمع
زوار [illegible] جادی برجوانی [illegible] زیارت روضه رضویه علیه الاف التحیة [illegible]
[illegible] همراهان چون بآن روضه ملایک پاسبان رسیدند [illegible] نظر [illegible]
و [illegible] شوق [illegible] آستان [illegible] جان [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] آن [illegible] که بر سر [illegible]
[illegible] و حال زار [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] اینا [illegible] آن آستان
سراسر [illegible] نهاده و [illegible] از دیده [illegible] داد و [illegible] اصحاب
[illegible] حضرت امام زمان [illegible] می کند [illegible] دیده
[illegible] که [illegible] شب جمعه [illegible] رجب در روضه مقدس [illegible]
صدق و صفا [illegible] از دیده [illegible] شفا یافته [illegible]
حرکت عاجز [illegible] مانند چوب خشک بود [illegible] رسیده [illegible]
گام که از [illegible] برداشت [illegible] در میان [illegible]
مبارکه [illegible] همراهان آن روی [illegible] چند روزی در آن ارض فیض [illegible]
توقف نموده همراهان [illegible] و دعای [illegible] مقابله آن [illegible]
کردند تا کسی [illegible] بود و حال [illegible] آن [illegible] و از [illegible] حضرت [illegible]

گرسنه و فنای بها کل و بهای آن تبرکی از قصه و بیلغ و اعتقاد بر تربت حسین که با خود در آن روضه حرسه ... مجاز
و از خدمه و جاروب کشان آستانه مقدسه گردید مرقد و اقارب و ذوی جسم آن همراه و رهاندن کرمان نموده
قبول نمود و در جواب بسرود   ذره خاک درش به دو عالم ندهم   عالم است از تو و خاک از من و سود و زیان است
و آنچه توقف در سبا خود دیده و بر این غلامی داده گردید و این است که در ایامی که جهت برخواه از محل سبا
نموده بود با خاقان از دوی کیوان پوی سلطانی از سلاطین دارد آن ارض فیض بنیان گردید به شرف آستانه
بوسی آن آستان عرش نشان رسید و در همان زمان خدمتی از خدمات سلطانی مفوض بر من ...
گردید که از تعویض آن خدمت و در رجوع آن منصب دل در رطبسیه و جان از دل ناهمراه از قالب ... به گریه آمد
و صلابت آن حضور و قفا رسیده جلوه از خود رفع کرده و ساعت ... از توقف در ... روز
فرح ... خاطر می آرد و یکسان که با این خدمت مامور بوده بسیدید که چه بروز شان ... و یکونه
جانشان منقطع گشت بالاخره از خود مایوس و دستی خود با آن روضه مقدس رسانید از روی شکستگی
و ابتهال سر بر خاک آن آستان نهاد و زبان بعرض حال گشاد و مطالبی چند خواسته بود التماس نمود
و بگوش امیدواری ندای اجابت شنود و از این اعجاز آن سلطان سریر ولایت در رضا آنچه در خاطر
و مطالبه می نمود یعنی شد و آن مرحل خطرناک که عقل از تصور آن قاصر بود با حسن وجهی ... آن
بوده از رخسار گشود و با فتح باب مرام و مطالب خود رسید و معاودت نمود از جمله حکایاتی که متضمن معجزت
و مبنی بر اظهار فضیلت و اعجاز آن امام سرفراز است حکایت دعبل خزاعی است و از جمله است که روزی از ایام
محرم که زمین و آسمان در غم و کروبیان و دبستان در ماتم بودند آن حضرت در مجلس فیض ... نشسته
و بجهت ثواب جد بزرگوارش باب سرور بر چهره بسته و در نهایت ملال می بود و جمعی از اصحاب ...
حضور داشتند و طریقه حزن و اندوه می پیمودند که دعبل وارد آن امام همام گشته سلام نمود حضرت
جواب داده او را بتعظیم و احترام فرمودند و جای نیکو داده مراتب التفات نسبت باو فرمودند مرحبا
یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده و لسانه ... ای دعبل ای یاری کننده ما بدست
و زبان خود و بعد از لطف بسیار فرمودند احبّ ان تنشدنی شعرا دوست میدارم که شعری چند
برسی که این ایام حزن و اندوه ماست و ایام سرور ... دشمنان یا دعبل من بکی او ابکی
علی مصابنا و علی ما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا یا دعبل من بکی علی مصاب
جدی الحسین غفر الله ذنوبه البتة ای دعبل کسی که بجهت ... گریه بگریاند کسی را بر آنچه رسیده است ما را ...

با ... ای دعبل کسی که گریه بجهت جد بزرگوارم جناب امام حسین ...
گناهان او را می آمرزد حضرت فرمود که پرده آوردند و بستند و پردگیان حرم عصمت و طهارت در پس آن نشستند ...
ای دعبل مرثیه بخوان بر جد بزرگوارم و یاری کننده و مداح ما ... کوتاهی مکن در خدمت ما بهر قدر که میتوانی
ای دوستان دعبل گوید از این عزت و ملاطفات گریه بر من زور آورده و ... حاضر شد ...
... و صدا بگریه بلند شد ... عرض کردم أفاطمُ لو خلتِ الحسينَ مجدّلاً وقد مات عطشاناً
ای حضرت زهرا وای دختر رسول خدا اگر خیال نمائی که فرزند دلبندت ... امام حسین مظلوم با لب تشنه
در کنار شط فرات شهید می شود و ... بر زمین کربلا ...
إذاً للطمتِ الخدَّ فاطمُ عنده وأجريتِ دمعَ العين في الوجنات هر آینه بر روی خود میزدی
... خون بر ... جاری ...
حسین ... فاطمه ... کربلا ... آسمان ...
دعبل گوید ...
... امام مظلوم ...
بر کشته ... أفاطمُ قومي يا ابنةَ الخير واندبي
نجومَ سماواتٍ بأرض فلاةِ ای فاطمه ای دختر بهترین خلقان برخیز ...
... قبورٌ بكوفانٍ وأخرى بطيبةٍ وأخرى بفخٍّ نالها صلواتي
... قبوری چند ... مدینه ...
... قبورٌ ببطن النهر من جنب كربلا
معرّسهم فيها بشطّ فراتِ قبوری چند از اهل بیت رسول ... کربلا واقع است ...
... توفّوا عطاشى بالعراء فليتني توفّيتُ فيهم قبل حين وفاتي
...
... وقبرٌ ببغدادٍ لنفسٍ زكيّةٍ تضمّنها الرحمن في الغرفاتِ ...
...
... ای دعبل ...
... عرض کردم ...

بشط فرات

وقبرٌ بطوسٍ یا لها من مصیبةٍ ألحّت علی الأحشاء بالزفرات یعنی و قبری در طوس
خواهد بود ای وای از مصیبتی که [illegible] عرض نمود که ای مولا بیان فرمایید که آن
قبر کیست و صاحب آن قبر را نام چیست که من خبر ندارم فرمودند صاحب آن قبر همین کسی است که در برابر تو نشسته
آن قبر از من معلوم خواهد بود که بزهر جفا شهید و در آن محل مدفون خواهم گشت که مجمع حزن و ملال حاضران [illegible]
در محل [illegible] گفت إلی الله أشکو لوعةً عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل والفظعات
شکایت می کنم بسوی خدا سوختن دل خود در نزد یاد کردن ایشان چرا که این سوختن دل نوشانید مرا
[illegible] و حزن دائم را إذا فخروا یوماً أتوا بمحمدٍ وجبریل والقرآن والسورات
این طایفه جماعتی هستند که هرگاه فخر کنند می آورند رسول خدا و جبرئیل و قرآن و سوره های آن را سأبکیهم
ما حجّ لله راکبٌ وما ناح قمریٌّ علی الشجرات خواهم گریست بر اهل بیت پیغمبر مادامی که از برای خدا
حج کنند و مادام که قمری بر درختان فریاد کند فیا عین بکّیهم وجودی بعبرةٍ فقد آن
للتسکاب والهملات ای چشم گریه کن [illegible] که رسیده است وقت گریستن
[illegible] بنات زیادٍ فی القصور مصونةٌ وآل رسول الله منهتکات [illegible]
[illegible] و آل رسول [illegible] وآل زیادٍ فی الحصون منیعةٌ وآل
رسول الله فی الفلوات آل زیاد [illegible]
[illegible] دیار رسول الله أصبحن بلقعاً وآل زیادٍ تسکن الحجرات خانه رسول خدا خراب
شد و آل زیاد در حجره ها [illegible] وآل رسول الله تحفی جسومهم وآل زیادٍ غلّظ القصرات
[illegible] وآل رسول الله
تدمی نحورهم وآل زیادٍ ربّة الحجلات [illegible]
[illegible] وآل رسول الله تسبی حریمهم وآل زیادٍ آمنوا السربات [illegible]
[illegible] سأبکیهم ما ذرّ فی الأرض شارقٌ ونادی منادی الخیر بالصلوات
[illegible] که منادی نماز ندا کند وما طلعت شمسٌ وحان غروبها و
باللیل أبکیهم وبالغدوات [illegible]
برایشان شب ها و صبح گاهان مرویست که بعد از آن که امام رضا [illegible]
[illegible] امامت ظاهر نمایان می گشت

در عرض [illegible] چهار صد معجزه ظاهر و از آن جمله [illegible] گردید که تمامی آن در کتب مسطور است چون
این مجلس بیان شهادت آن نور دیده حضرت رسالت است به [illegible] دیگر نمی شود و چون آن نور دیده
رسول [illegible] کردید و در همین قبه مطهر [illegible] داخل شده [illegible]
[illegible] که [illegible] گردید [illegible] آن لعین [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]
چون مأمون لعین [illegible] مستقر گردید [illegible]
از آن جناب [illegible] و اعزاز و احترام الی غیر النهایه [illegible] آنحضرت [illegible]
بزبان می آورد که [illegible] رسول [illegible] و تقوی و ورع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امروز [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت از استماع این سخنان متغیر گشته [illegible]
خدای تعالی [illegible] جایز است [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قبول [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] قبول [illegible] حضرت امام [illegible] مأمون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
حضرت [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] مأمون [illegible]

رسول الله کی می تواند بود مقبول گرداند و نسبت به بدی بخاطر گذرانند یا امانت داری چون بجور رساند گمان دارم که این
سخن را برای آن میگویی که این امر را از خود دفع نمائی تا مردم گویند تو عالم و زاهدی آن حضرت فرمود بخدا
قسم که تا امروز نابم هرگز دروغ نگفته‌ام و حرف خلاف بر مردم نگذاشته‌ام و مقصود ترا دانم مأمون گفت مقصود من
چیست دانا من کدام است فرمود مقصود تو اینکه مردم بگویند که دنیا ترک نمی کرده و دوری از مرتبت ورده بلکه دنیا
رو بسوی اوست و هرچه مرا از او ممتنع سازد بگویند مأمون در غضب شد گفت تو همیشه طریقه خلاف می‌پیمائی
و مرا آزار می نمائی و ایمنی از آنست که از سطوت من این گفته باز جان خود کرده‌ای بخدا و رسول قسم که اگر
ترا نیک ولایت عهد نیائی در خون خود شریک خواهی بود آنحضرت فرمود چون چنین است حق تعالی فرموده
که خود را بهلکه میفکنید هرگاه مرا چنین مضطر نمائی قبول می کنم لیکن بشرطی که کسی را عزل نکنم و نصب نمایم و احداث
امری نکنم و از دور ملاحظه امور ولایت نمایم مأمون قبول نمود حضرت دست‌ها را بجانب آسمان بلند نموده فرمود
خداوندا تو میدانی و دانائی که من باجبار و اکراه این امر را پذیرفته‌ام مرا مؤاخذه مکن چنانچه مؤاخذه ننمودی
یوسف و دانیال را در هنگامی که ولایت درنه پادشاه را قبول کردند خداوندا عهدی نیست مگر عهد تو
و ولایتی نیست مگر از جانب تو پس توفیق ده مرا که دین ترا برپا دارم و سنت رسول ترا زنده دارم و بگذارم
دیگران را در نحر دن ولایت عهد را قبول نمود مأمون ملعون روز دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و بجهت آن حضرت کرسی
در پهلوی خود نهاد و جمیع اکابر و اشراف و سادات و علما را جمع کرد و اول پسر خود عباس را امر کرد که بیعت
نمود و بعد از آن سایر مردم بیعت کردند و جوایز بسیار بمردم بخشید و صاحب هر یک در لشکر را به نشان
رسانید و به آفاق نوشت و امر کرد که خطبه بنام آنحضرت خوانند و ایشان را جوایز بسیار داد و درهمها
و دنانیر را بنام نامی و لقب گرامی آنحضرت مزین کردند و مردم را امر کرد که سیاه پوشی که شعار بنی عباس
بود ترک کنند و جامه‌های سبز بپوشند و یکی از دختر خود ام حبیبه را بآن حضرت عقد کرد و دختر دیگر ام الفضل را بامام
محمد تقی نامزد کرد و دختر حسن بن سهل را برای خود تزویج نمود و چون دید که هر روز انوار علم و آثار فضل و شرف
آن برگزیده حضرت رب العزت در ملکات و براهین علاوه از نیابان مردم از دور و نزدیک گرد هم بیشتر
جلالت و محل آن امام و در تحاشی فضل آن برگزیده بلند شده و گاه او نیز بیشتر
نفاق و شقاق بنیاد نهاد و از آن جمله علمای فرق را از یهود و نصاری و مجوس و صابئان و براهمه
و فضلای جمیع ملل را جمع نمود که با آنحضرت مباحثه و مناظره نمایند که شاید عاجز گردند و برای امام مغلوب
و مغلوب گردند و اما از اتفاقات غالب آمدند و در اتفاق مردم فضولی دار نسبت از ارکان دولت و اعمال خلایق

حضوری هم رسید بعد از انقضای این مجلس و مباحثات و مناظرات علمای مذاهب مغلوب و مبهوت حجت
غالب خدا مقهور و منکوب گردیدند و آن مسلمانان با همه حضرات کجا بیرون آمدند و هر فرقه با یکدیگر
بان کی مقابل همه نوایند بود و اندیشه آن لعین بعکس و حقایق مرتبه آن چنین خلاف خیال آن لعین
ظهور کمال آن بدین کمال منتهی شد و بر خاطر ارباب تصدیق کشف و وضوح و کرامات و خوارق عادات
از آن جناب بسیار بظهور رسید که باعث رجحانیت مأمون لعین گردید از آن جمله در آن زمان که آنحضرت
ولیعهد بود و عید و بشارت آنست را مردم می نمود و دری چند از نامت مأمون باران نبارید فرمانیه
جهان رحمت خود را منقطع گردانید مأمون از آنحضرت مستدعی گشت که طلب باران نمایند حضرت فرمود در روز
رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین را در خواب دیدم که من گفتند در روز دوشنبه بصحرا رو و طلب رحمت نما که دعای تو
باجابت مقرون است و در روز دوشنبه آن حضرت کامل الآتی و شبان سحاب غنایت خدائی صحرا تشریف بردند
و جمعی کثیر از صغیر و کبیر در خدمتش رفتند و حضرت بمنبر جلال رفته بعد از حمد و ثنای الهی تمنای باران فرمود
و خدا را بحق آل اطیبین دعا و برین خواند که خداوندا جمعی از بندگان تو من و سیلو جستند که دعا نمایم که باران
موفوری به ایشان عنایت فرمائی هنوز دعای آنحضرت تمام نرسیده بود که ابری پدید آمد و رعد و برق و
آغاز نمود و برق جستن مردم بحرکت در آمدند حضرت فرمود حرکت ننمائید که این ابر بجهت فلان شهر است و
همچنین تا ده ابر آمد و گذشت و هر یک را حضرت میفرمودند که بجهت کدام ولایت و مکان است تا ابر یازدهم
فرمود که این ابر بجهت شماست و از منبر بزیر تشریف آوردند و بعجل با مردم فنا را درو فتنه نکرد ابر رحمت
متعاظر گردید و سحاب کرامت ترشح نمودی که هر قطره از آن بعضی دریائی متعقب می نمود و هر دانه مبارکه گوهری
میرسید و بعد از آن غایت می بجوید و بعضی از مخالفین مأمون لعین را گفتند که خوب نکردی که امانت
دولت و خلافت را از دودمان خود بیرون کردی و براین آوردی اکنون دعای ساحر را بر نهایت ارکان ظاهر
کردی و حق را به پایه مناسبت امام همام در آوردی و ملعونی بود حمید بن مهران مأمون ملعون گفت که
رضا می شوی حضرت رضا را در مجادله و مناظره مغلوب می نمائیم و از قدر و مرتبه وی نزد مردم کم
کرده قیمت این رتبه نماند مأمون آن ملعون را ما ذون ساخت روز دیگر چون کشیر گردون بجون بریزی
کواکب و انجم زرنگ بنیز نمود مجلس مأمون انعقاد یافته و آن مجلس بهای مجلس یوم السما در مرام الملکوت
چون خورشید رخشان نورانی و با بهبها و ساحت آن ملعون دون هم آمده بنای مجادله گذاشت و دلائل
عناد و شقاق بر رفت سخنان خشونت آمیز گفت و از بی ادبی حرفی سخیف از مردود ادبی

نمود که هرگاه ادعای اعجاز می نمائی این شیران را امر فرما که مرا بخورند سرای خود ساخته در پرده مجلس مأمون آن
دو شیر غرین مصور و منقوش بود امام زمان از حرف آن ملعون بر آشفته رو بآن شیران نمود که بگیرید این
ملعون را که آن دو شیر مصور بقدرت خالق حی و قدیر و باعجاز سید بشر فی الحال بجنبان و بجنبش در آمده جستن
نمودند و آن ملعون شقی را میان چنگال گرفته از هم دریدند و چنان خوردند که اثری از آن باقی نماند و در آن
مجلس بمالک دوزخ رسانیدند پس آن دو شیر بتکلم در آمده عرض کردند که یا ابن رسول الله و یا ولی الله چه می فرمائی
جز ما را هم چنان کنیم و روی بمأمون ملعون کردند مأمون بیهوش افتاده بود امام فرمود که بجای خود
روید پس هر دو بقرار اول در صورت شدند و چون مأمون بهوش آمد خروش اهل مجلس دیگر [illegible]
مأمون گفت حمد خدا را که شر این شیر را کفایت نمود یا ابن رسول الله این کار را از شما رسول خدا
بحال حق شماست و اگر رضا دهی از میان این قوم بیرون روم این حقیر [illegible] حضرت
فرمود که حق تعالی اطاعت جمیع مخلوقات را بمن ارزانی داشته چنین که ابدی کمر جان بنی آدم [illegible]
مأمون ملعون از غور رسید و شب و روز حیله می اندیشید که آن جان جهانیان را تلف نماید و خود را از
رهاند تا یکشبی در حالت مستی سی نفر از خواص ملاعین و سگان بی دین را طلبیده و شمشیرهای زهرآلوده
بدیشان داده که بروید بهر حالت که حضرت را می بینید با این شمشیرها او را پاره پاره نموده و این راز را
نمائید [illegible] که هر یک را [illegible] و انعام بسیار وعده داد و [illegible]
[illegible] کرده آن ملاعین بدولت سرای حضرت دویده در حالتی که امام زمان [illegible]
مبارک [illegible] می شود آن ملاعین شمشیرها کشیده بر آن حضرت فرود آوردند و [illegible]
[illegible] را پاره پاره نمودند و در کنج آن منزل نهادند و مأمون ملعون [illegible]
صبح شد مأمون [illegible] سر و پای برهنه روانه سرای مبارک گردید چون نزدیک حجره طاهره رسید
[illegible] مبارکه [illegible] که تفحص [illegible] حضرت را در محراب عبادت دید که متوجه عبادت
و مطلقا از جراحتی و زخمی بر بدن مطهر اثری نیست آن شخص مأمون را خبر نموده و آن ملعون اعیان خود را امر نمود
بگوئید [illegible] آن امام شده [illegible] مأمون [illegible]
و [illegible] روزی آن امام مظلوم ابوالصلت را فرمود که [illegible] و از هر طرف
او کفی خاک برداشته بیاور چون آورد آن حضرت هر یک را بوئیده [illegible] و چون خاک طرف قبله
بوئیدند فرمودند که اینجا خاک مدفن من است و مأمون خواهد که [illegible]

پیدا خواهد شد که هرگاه جمیع عالم جمع شوند نتوانند که او را بکنند وای ابوالصلت چون قبر پدید آمد [illegible]
در آنجا ظاهر شود دعائی تو تعلیم می نمایم بخوان که چون آب خواهد شد [illegible] پیدا خواهد شد
[illegible] ریزه [illegible] بریز که ماهیان خواهند خورد آنگاه ماهی بزرگی پیدا می شود و آن ماهیان
خواهد خورد آنگاه دعائی بخوان که آب بزمین رفته قبر خشک خواهد شد و این اعمال را در حضور
مأمون بعمل آورد چون صبح [illegible] مأمون [illegible]
کن چون روز دیگر شد صبح گریبان چاک و سینه غمناک [illegible] فرزند شاه [illegible]
از دیده و از شفق خون مانند خورشید با خاطر حزین [illegible]
ظاهر گردانیده آن امام غریب و مظلوم [illegible] در محراب [illegible] مشغول
مناجات می بود و با قاضی الحاجات راز و نیاز می نمود که یکی از جانب مأمون بخدمت آن حضرت آمده
عرض نمود که خلیفه بزمی آراسته و جناب مقدس ترا خواسته و مشتاق صحبت و لقای شماست آن
حضرت عازم گردیده و چون بمجلس آن لعین رسید آن ملعون بی تعظیم از جای جسته و آن حضرت را
در پهلوی خود نشانید و میان دو دیده مبارک بوسید سلام کرد و در آغوش خویش جای داد
هزار بوسه [illegible] آن لعین بپایش داد [illegible] که خاک پای تو کحل [illegible]
خوش آمدی که خوش آمد مرا از آمدنت هزار جان گرامی فدای مقدمت [illegible]
و بعد از [illegible] بسیار که میانه آن لعین و فرزند خیر المرسلین گذشت و از هر مقوله سخن در میانه رفت
باشاره آن ملعون از هر قسم میوه آوردند و خوان ضیافت گستردند [illegible]
چه ساعتی بگذشت آن لعین [illegible] اشاره کرد [illegible] طعامی زهر
و چند از خوشه انگوری آوردند که آن لعین پیش از وقت زهر آلود نموده و از آن انگور [illegible]
هم بکام جهانیان [illegible] خوشه برداشت و چند دانه که بزهر آغشته بود خود [illegible] آن را
بزبان آورد و [illegible] آن حضرت داشت که تناول فرماید آن حضرت در خوردن تامل [illegible]
فرمود [illegible] تعارف [illegible] آن ملعون عرض نمود که [illegible]
و چند دانه دیگر خورد و باز آن حضرت دست [illegible] آن حضرت خوشه را گرفته [illegible]
فرمود و خوشه را بر زمین گذاشت [illegible] دیگرگون شد و رنگ روی مبارکش متغیر گشت [illegible]
برخاست مأمون عرض کرد که [illegible] حضرت [illegible]

بجز چه بلعین آن ملعون به پدر بزرگوار این جناب نمود جهان طرفه بالسر مرده دلش به پسران آن برگزیده ودود
طرفه میزبانی را چنین بجای آورد و معتصم [illegible] رسید چون بگلوی جناب شاه شهید زهر نفاق ناگوار آن
جناب را بریده پس سر مبارک را پوشید و بسوی دولت سرا روانه گردید ابوالصلت در خدمت آن حضرت بود
و نظر نومیدی که به او فرموده بود هیچ حرف نزد تا داخل سرای مبارک شد بحال زار و دل خسته و بیمار الم نشسته
بود در آستانه آن شهید ستم زهر اداری آن شهسوار کشور جود فغان و ناله برآمد زجان چرخ کبود امام
زمان فرمود که ای ابوالصلت در خانه را ابوالصلت گوید که چون در بستم و از روی حسرت به آن مظلوم
می نگریستم دیدم با حال زار در بستر تکیه نموده و مانند غریبان بیکسان [illegible]
گشوده گاهی عرق مانند مروارید از چهره مبارک می چکید و زمانی از شدت زهر بشره مبارک رنگ برنگ
می گردید که ناگاه از جانب سر جوانی چون مهر انور پیدا شد و چون لمعه نور برمن هویدا گردید که گویا آن شبیه
امام ضامن است و بعینه حضرت ضامن پیش رفتم و گفتم یا سیدی از کجا آمدی که درها بسته است
و خادم در بیت دربسته گفت ای ابوالصلت منم حجة خدا منم خلق زمانه را منم محمد ابن علی که آمده‌ام
بخدمت پدر بزرگوار مظلوم غریب بی کسم و او را وداع نمایم منم کسی که [illegible] نموده
رفته برجگرم من از فراق پدر دل افسرده مهجورم که از جفای فلک از جناب او دورم ز شوق روی
پدر از مدینه آمده‌ام پی وداع شه غریب آمده‌ام و داخل حجره مقدسه امام معصوم مظلوم گردید چون آن
امام غریب [illegible] فرزند دلبند [illegible] چون جان شیرین در آغوش کشید
و سر در روی او رسانید و بوئید که ای فرزند ارجمند و ای میوه دل دردمند [illegible]
غربت رسانید و در این دم آخرین [illegible] دیده تو دل [illegible] و آن سر در سینه بسینه مبارک چسپانید
زبان گشود که ای نور چشم پدر خوش آمدی که [illegible] که مشتاق تو در سینه ام گره
گردیده است مرغ روح جان برشتم زده شده است سخن بگو که گفتارت آرزومندم که با وجود الم
این کلام خورسندم چون امام جواد پدر نامدار خود را با [illegible] دید و این کلمات جگرسوز از آن
فخر جهانیان شنید آهی از جگر برکشید و سرشک خونین از دیده چکانید که ای پدر هزار جانم فدای
تو باد چه حالت است که [illegible] می نمایم [illegible] گو باد دیده که تو را بدین
روز [illegible] خدا داد ما را از ظالمان ستاند و جزای ایشان را دهد [illegible] غریب [illegible]
چاره کنم [illegible] اگر غمی رسد [illegible] اگر تو را

بگو که جوابم گشته لب بستی جناب شاه شهید بنوی گفت که ای نونهال باغ امید [illegible]
[illegible] بر و بروضه شاه رسل مجاور باش ای فرزند از جمله از من یاران مدینه را دعا و سلام برسان و شتابان
و هواداران را یکان یکان بگو که هرگاه به غربت گرفتار شوند از من غریب یاد و چون بیکسی و فرقت یاد و یار
[illegible] کردند از غم من خون گریه نمایند و سلام مرا بروضه جد بزرگوار برسان که ای جد بزرگوار [illegible]
[illegible] بعضی را [illegible]
[illegible] و ختم این علوم حضرت
[illegible] و بعد از وداع و از اسرار ملک و ملکوت [illegible]
[illegible] سبحانی را بآن مخزن علوم الهی سپرد و ابواب علوم [illegible]
[illegible] آن باب علم خدا گشود [illegible]
و اقرین و وداع انبیای مرسلین و خاتم النبیین [illegible] آن امام معصوم [illegible]
مبارک [illegible] حضرت جواد آن کف [illegible] از سینه مبارک آن امام مظلوم از این جهان
برده شد و بعد از آن چه بگویم که زبان خامه را یارای نوشتن [illegible] آن امام
[illegible] شهادت با علی علیین [illegible] زمین و زمان
[illegible] و جبرئیل امین [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible] از ملکوت [illegible]
[illegible] جناب امام
مصیبت [illegible] حضرت زهرا [illegible]
حسن مجتبی را [illegible] حضرت سیدالشهدا را [illegible]
[illegible]
[illegible] گردید [illegible]
[illegible] خاموش محتشم که دل سنگ آب شد [illegible]
[illegible] خاموش محتشم
خواب شد خاموش محتشم که از این حرف سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد خاموش محتشم که از این شعر خون چکان
که از این نظم [illegible] روی زمین [illegible] جگر گون خضاب شد خاموش محتشم که ز سوز تو آفتاب [illegible]
[illegible] خون ناب شد خاموش محتشم که ز ذکر غم [illegible]
خاموش محتشم که فلک [illegible] خون گریست [illegible] حباب شد [illegible]
جبرئیل از روی منبر حباب شد بعد از آن [illegible] جناب امام محمد تقی [illegible]

۱۳۳۶

... انقلاب رضا ... تاریخ ... [illegible]

اللهم انفعنا به فی یوم الجزاء واجعلنا من الذاکرین والراثین والباکین فی مصیبته ... [illegible]

... [illegible]

رفته است و نخجه حاضر کن عرض کرد که فدایت شوم در این خانه مخزن نیست حضرت فرمود آنچه تو را مامور ساختم
معمول دار ابو الصلت گوید که چون بدرون خانه رفتم ... امام هدی دیدم بخدمت آن حضرت آوردم
ونوشتم که در غسل و تکفین امام مظلوم آن امامزاده و امام معصوم را یاری دهم پیش آن حضرت فرمود که مرا مدد کار
در این امر نبایست تو فارغ باش الغرض آن سرور پدر بزرگوار را غسل داده و فرمود که کفن و حنوط را از آن
حجره بیاور چون بدرون خانه رفتم کفن و کافور نهاده دیدم بیاوردم بخدمت امام ... آن
جناب پدر مظلوم را کفن نمود و بر مواضع سجود کافور حنوط نمود بعد از فراغ از کفن و حنوط و ادای نماز آن شهزاده
اعزاز مرا به آوردن تابوت مامور فرمود عرض نمودم که چنانچه رخصت از حضرت باشد نزد نجار رفته
تابوت بیاورم آن جناب فرمود که تابوت در همین خانه حاضر است برون آید بدرون حجره رفته تابوتی از چوب طوبی
نزد آن حضرت آوردم پس جسم مطهر و کالبد انور پدر بزرگوار را در تابوت نهاد و دو رکعت نماز گذارده هنوز
فارغ نشده بود که دیدم سقف خانه شکافته شد و تابوت از زمین مرتفع گردید و از نظرم ناپدید گشت پس از راه
خوف و اضطراب بجناب امام علیه السلام عرض نمودم که فدایت شوم در این لحظه مامون لعین خواهد آمد و آن
حضرت را از من خواهد طلبید جواب آن ملعون را چه گویم آن حضرت فرمودند که ای ابا الصلت ساکت باش
که عنقریب معاودت خواهد نمود مگر نمیدانی که اگر پیغمبری در مشرق باشد و وصیش در مغرب وفات یابد
حضرت باری تعالی عز اسمه میان روح و جسد مطهر ایشان جمع خواهد نمود در اندک حینی پس از زمانی سقف
نیز شکافته تابوت بجای خود قرار گرفت و امام محمد تقی علیه السلام جسد انور پدر بزرگوار را از تابوت
برون آورده بر فراش خود خوابانید بنحوی که گویا آن حضرت را غسل نداده و کفن و حنوط نکرده اند و تابوت
ناپدید شد پس جناب امام محمد تقی فرمود ... که مامون ملعون بر در خانه منتظر ایستاده است چون
در را گشودم دیدم آن ملعون با غلامانش گریبان های چاک و نالان و خروشان رسیدند و ملعون
بر بالین آن حضرت نشسته و مرا امر بتجهیز و تکفین آن سلاله دودمان حضرت ختم المرسلین نمود چون
اعجاز آن حضرت از حفر مرقد مطهر و دیدن آب و ماهیان مطلع گردید و برای العین آثار اعجاز امام
دید گفت از جناب علی ابن موسی الرضا چنانکه در ایام حیات معجزات بسیار بظهور رسید بعد از وفات
نیز چنان است و بروز کرامتش در حیات و ممات یکسان یکی از وزرای آن پلید گفت که بروز معجزات آن
موجودات اشاره بر این است که دولت و ملک و جاه و سلطنت بنی عباس ... این ماهیان ...
زوال ... آن ... منتقل بر بنی ... گردد که بساط حشمت و جلالت ایشان را در هم نوردد ...

ماهیان خورد را مامون ملعون در جواب گفت راست گفتی و چنین خواهد شد و رنگ آن ملعون از رخساره پریده پس
... ملعون در آن لحظه برنگی میگردید از کثرت وحشت بیهوش گردید و در حالت بیهوشی می گفت وای بر مامون
از خشم و غضب الهی وای بر مامون از رسوایی در نزد حضرت رسالت پناهی وای بر مامون از خجالت از حضرت
علی مرتضی وای بر مامون از جناب سید الساجدین وای بر مامون از جناب امام محمد باقر وای بر مامون از جناب
امام جعفر صادق وای بر مامون از امام موسی کاظم وای بر مامون از جناب امام رضا پس از فوت آن گنج
اسرار الهی و سلاله ذریه حضرت رسالت پناهی معاودت نموده مرا آن ملعون ابو الصلت را طلبیده و گفت قرآن
را چه علم داشت که در وقت خواندن آن آب بر زمین ... گفت ... قسم که ... فراموش کرده ام آن
لعین باور ننموده او را بزندان فرستاد و در مدت یکسال در حبس ... تا شبی بعد از تضرع و زاری ...
جناب امام جواد را در خواب دید که دست او را گرفته از زندان برون آورده ... و ... سال ...
نمی توانستند گفت ... از حبس ... برون آورده فرموده برو در امان خدا که ... نخواهد دید ...
حضرت فرموده بود ... شهادت آن حضرت در ... ماه صفر المظفر سنه ۲۰۳ ...
واقع شده و بعضی در چهارم ... گفته اند و بعضی هفتم و بعضی غره ماه رمضان ... و بعضی گویند ...
و هفتم شهر ذی قعده الحرام شهادت آن امام انام واقع شده و از سن آن بزرگوار پنجاه و دو سال گذشته
بود و بعضی پنجاه و پنج سال

... [illegible] ...

[illegible]

که مرات سوم روزگار ... [illegible]

[illegible]

طهران ... [illegible]

[illegible]